بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي أهْلَ بَیْتي.»

اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)، ۲۹۴/۱

مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)، ۱۴/۳ ، ۳۶۷۴، ۳۶۷

منابع فقه شیعه

ترجمهٔ

جامع أحاديث الشيعة

حضرت آية الله العظمی سیّد حسین بروجردی

جلد ۳۱

قصاص و دیات

مترجمان

احمد اسماعیل‌تبار، سید احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان قمی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سرشناسه: بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ ـ ۱۳۴۰
عنوان و نام پدیدآور: منابع فقه شیعه: ترجمهٔ جامع أحادیث الشیعة حضرت آیة الله العظمی سید حسین بروجردی جلد ۳۱، قصاص و دیات / مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان قمی.
مشخصات نشر: تهران، فرهنگ سبز، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۸۱۶ص.
شابک: دوره ۴ ـ ۴۵ ـ ۶ ـ ۹۹۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸ ۱۰۰۰۰۰ ریال: ۳ ـ ۵۵ ـ ۶ ـ ۹۹۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: عنوان به انگلیسی: Sources of Shi'ite Jurisprudence
یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۸۱] ـ ۷۸۷.
عنوان قراردادی: جامعه احادیث الشیعه. فارسی. برگزیده.
عنوان دیگر: ترجمه جامعه احادیث الشیعه.
موضوع: احادیث شیعه ـ قرن ۱۴.
موضوع: حقوق جزا (فقه).
موضوع: دیات (فقه).
شناسه افزوده: اسماعیل‌تبار، احمد ۱۳۴۳ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: حسینی، سیّد احمدرضا، ۱۳۴۲ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: حسینیان قمی، مهدی، ۱۳۴۲ ـ ، مترجم.
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۹/ب۴/ج۲۰۴۲۱۱۶ ۱۳۸۷
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
کتابخانه ملی ایران: ۱۳۰۸۶۶۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

انتشارات فرهنگ سبز

نام کتاب: منابع فقه شیعه
نام نویسنده: حضرت آیت‌الله العظمی سیّد حسین بروجردی
مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و مهدی حسینیان قمی
صفحه‌آرا: علی قربانی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۵۰۰
ناشر: انتشارات فرهنگ سبز
چاپ و صحافی: هنر سرزمین سبز
شابک دوره: ۴-۴۵-۶-۹۹۰-۹۶۴-۹۷۸
شابک: ۳-۵۵-۶-۹۹۰-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

نشانی: صندوق پستی ۳۷۵۱ ـ ۱۵۸۱۵
تلفن و دورنگار: ۳ـ۸۸۵۰۳۹۸۱

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزهٔ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندهٔ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها و نبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبر‌ﷺ و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبر‌ﷺ را خاندان معصوم‌علیهم‌السلام آن فرستادهٔ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمهٔ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایهٔ اندیشه‌های اهل بیت‌علیهم‌السلام بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلام‌ﷺ و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبر‌ﷺ و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا	الکافی
فقیه	من لایحضره الفقیه
یب	التهذیب
صا	الاستبصار
ئل	وسائل الشیعه
ک	مستدرک الوسائل
الدعائم	دعائم الاسلام
المعانی	معانی الاخبار
البصائر	بصائر الدرجات
م	مترجم
خ	نسخه (کتاب) خطی
ظ	ظاهراً
مجمع	مجمع‌البیان
آت	مرآت العقول
خ‌ل	نسخه بدل
ط	طبع
ج	جلد
ن	نگاه کنید ـ علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.
معلق ـ الی‌هنا	حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.
بهذا الاسناد	عدم تکرار سند روایت لاحق در صورتی که با روایت سابق بطور کلی یا در صدر سند مشترک باشد
صحّ	صحیح است
٤٧٢٤١	شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول
(١)	شماره مربوط به روایت هر باب
١	شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقدمه

ترجمه کتاب مستطاب جامع احادیث الشیعه اثر جاودان سی و یک جلدی، حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا سیدحسین طباطبایی بروجردی، در مجلد سی و یکم کتاب قصاص و دیات پایان می‌پذیرد که دو جلد اخیر سی‌ام و سی و یکم به منابع فقه جزایی شیعه اختصاص دارد.

مطالعه منابع دست اول فقه جزایی شیعه از کتاب و سنت نظر طلبه‌ها و دانشجویان را نسبت به جرایم و ادله اثبات آنها و مجازات‌ها و نحوه اجرای آنهارا به طور کامل شفاف می‌سازد. در مجلد سی‌ام منابع فقهی قضا و شهادات و حدود و تعزیرات در اختیار خوانندگان محترم قرار گرفته و اکنون در مجلد سی و یکم به منابع فقهی قصاص و دیات، آخرین مباحث فقه می‌پردازیم.

اصل فقهی تعریف جرم و گناه

در فقه شیعه هر یک از عنوان‌های جرم و جنایت که کیفر در دنیا دارد و گناه که گناهکار را مستحق عذاب در آخرت می‌کند تعریف شده است و هیچ‌کس صلاحیت ندارد فراتر از آنچه در فقه شیعه جرم و گناه تعریف شده است عناوین و ماهیت‌های جدیدی را جرم یا گناه معرفی کند بلکه مصداق آن دو تحت عنوان کلی تخلف از توافق‌های اجتماعی تعیین می‌شود.

در اسلام فعل منهی‌عنه و ترک فعل مامور به، گناه یا جرم است که بعضی از گناهان کفاره دارد و بعضی دیگر کفاره ندارد اما جرایم بر پایه چهار مجازات عمده ۱ـ حدود ۲ـ

تعزیرات ۳ـ قصاص ٤ـ دیات تقسیم می‌شوند بنابراین جرایم خود تقسیم مستقلی در فقه ندارند بلکه براساس مجازات‌هایی که بر ارتکاب آنها مترتب می‌شوند به چهار نوع جرایم حد دار، تعزیری، قصاصی و دیه‌ای تقسیم می‌شوند. بنابراین مباحث فقه جزایی برخلاف حقوق جزا برپایه مجازات‌ها تدوین شده است در حالی که مباحث حقوق جزا براساس تقسیم‌بندی جرایم تدوین شده است.

اصل فقهی تعیین مجازات و کفارات

مجازات جرایم و کفاره بعضی از گناهان در فقه شیعه تعیین شده است بنابراین اصل قانونی بودن جرم و مجازات در قانون شیعه پیشاپیش بسیاری از مکتب‌های حقوقی بیان شده بود و از آنجایی که مجازات وضع شده از طرف شارع موجب می‌شود تا ماهیتی تعریف شده از سوی شارع مورد نهی قرار گیرد تقسیم مباحث جزائی فقه شیعه براساس مجازات‌ها در چهار مبحث حدود و تعزیرات، قصاص و دیات تدوین شده است.

مباحث کفارات گناهان در کتاب کفارات جدای از مباحث مجازات تدوین شده است. کفاره هر گناه، حق خدای بزرگ است که مسلمان گناهکار مکلف است تا آن را انجام دهد کمااینکه حدود در قالب مجازات‌های شرعی حق الهی است که حاکم شرعی موظف به اجرای آن است اما قصاص و دیات حق مردم است چنانچه مجنی‌علیه یا اولیاء دم از جنایت جانی صرف‌نظر کنند و او را عفو نمایند کسی نمی‌تواند جانی را مواخذه کند مگر اینکه عنوان مجرمانه دیگری بر رفتار جانی صدق کند که در این صورت به خاطر آن عنوان مجرمانه دیگر مواخذه می‌شود.

جرم و تجاوز به حقوق

مجرم در فقه شیعه گاهی به حق خدا و گاهی به حق بشر و گاهی به حق خدا و بشر تجاوز می‌کند و در فرض‌های سه گانه پیش گفته حقوق در گزاره‌های اعتباری آیات قرآن و روایات پیامبر اسلامﷺ و اوصیاء معصوم تعریف شده است. معروف و حق چه برای خدا یا خلق خدا همان معنا و ماهیتی است که در گزاره اعتباری کلام خدا یا سنت رسول خداﷺ

بدان امر شده است و منکر و ظلم چه علیه خدا یا خلق خدا همان معنا و ماهیتی است که در گزاره اعتباری کلام خدا یا سنت رسول خداﷺ بدان نهی شده است پس انسان مسلمان موظف است برای رعایت حق، متعلق امر الهی را انجام دهد و برای اجتناب از ظلم، متعلق نهی الهی را ترک کند. خدای بزرگ از طریق پیامبرﷺ و امامان معصومﷺ احکام فردی و اجتماعی مسلمانان را وضع کرد. در این احکام حقوق خدا و خلق خدا اعتبار شده است بنابراین شناسایی حقوق خدا و مردم تنها با شناخت گزاره‌های اعتباری وجوب و حرام الهی ممکن است. حریم حقوق خدا با رضایت مردم از بین نمی‌رود ولی حق مردم با گذشت صاحب حق از بین می‌رود.

بنابراین اساس حقوق در فقه به دو حق خالق و خلق برمی‌گردد و هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از تکلیف رعایت حق الهی مبری سازد اما با گذشت صاحب حق نسبت به مکلف چه در امور مدنی و چه در امور کیفری حق او ساقط می‌شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مجازات حبس در فقه شیعه

تدوین مباحث فقه جزایی شیعه بر پایه مجازات‌های چهارگانه حدود و تعزیرات و قصاص و دیات جایگاهی برای حبس (زندانی کردن مجرم) باقی نگذاشته است زیرا فقه شیعه از آیات الاحکام و روایات معصومینﷺ سرچشمه گرفته است. در آن منابع نورانی و مقدس حبس کردن مجرم به عنوان مجازات ارتکاب جرم یا گناه نیامده است. موارد وارد شده برای حبس گناهکار یا مجرم یا کسی که در فرض توانایی از پرداخت حقوق مردم سر باز می‌زند بسیار اندک است و اینگونه بازداشت‌های گناهکار یا مجرم جنبه تأدیبی دارد تا مجرم یا گناهکار از گناه یا جرمش توبه کند و حق صاحب حق را ادا کند.

بنابراین حبس نه تنها به عنوان مجازات اصلی در فقه شیعه مطرح نیست بلکه در موارد نادر نیز تحت شرایط خاصی به منظور رسیدن به هدف ادای حق اجرا می‌شود خواه مورد حق، متعلق به خدا یا متعلق به انسان باشد.

نتیجه اینکه در ردیف مجازات‌های حدود و تعزیرات و قصاص و دیات، حبس یا

زندانی کردن مجرم به طور وسیع وجود ندارد و موارد اندک آن هرگز حبس را به عنوان یک مجازات مستقل در فقه شیعه مطرح نساخته است.

حذف زندانی کردن مجرم به عنوان یک مجازات اثرهای فراوان اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه مسلمانان دارد. مجازات حبس مجرم بیش از آنکه بر او اثر داشته باشد، خانواده او را تحت سخت‌ترین شرایط قرار می‌دهد و هزینه سنگینی را بر بیت‌المال مسلمین جهت ساختن زندان‌های متعدد و نگهداری زندانیان تحمیل می‌کند. اجرای حدود الهی و تعزیرات و قصاص و دیات دو نوع مجازات بدنی و مالی را علیه مجرم در جامعه اسلامی ثابت می‌کند که مجازات حبس از آن دو نیست.

مجازات بدنی و مالی

فقه جزایی شیعه دو نوع مجازات بدنی و مالی را متوجه مجرم می‌سازد. مجازات حدود و تعزیرات و قصاص از سری مجازات‌های جسمی هستند که متوجه جسم و جان مجرم می‌شود اما مجازات دیه، مجازات مالی است که مجرم مسئولیت پرداخت آن مبلغ را به مجنی‌علیه یا خانواده او به عهده می‌گیرد. مجازات قصاص جانی به دلیل جنایت او بر مجنی‌علیه گرچه بدنی است و متوجه جسم جانی است اما با توافق طرفین قابل تبدیل به مجازات مالی است که مجنی‌علیه یا خانواده او با صرف‌نظر کردن از اجرای قصاص علیه جسم یا جان جانی به دریافت مبلغ دیه یا بیش از آن رضایت می‌دهند. اجرای حدود و قصاص و پرداخت‌های مالی ناشی از جنایت علیه مجنی‌علیه سرعت رسیدگی به جرایم را افزایش می‌دهد و هر جانی بالقوه را به این فکر فرو می‌برد که عاقبت جنایت خود را علیه مردم باید در نظر بگیرد که با فاصله نه چندان طولانی به جنایت او رسیدگی می‌شود و او مسئول تحمل مجازات جسمی و مالی ناشی از جنایت خود خواهد بود. برخورد سریع و صریح دادگاه‌های کیفری نظام اسلامی با متخلفان و مجرمان علیه اموال عمومی و خصوصی مردم و امنیت فرد و جامعه در اجرای مجازات بدنی و مالی بر آنان نقش بسیار مهم بازدارنده‌ای در وقوع جرایم دارد و به کمتر کسی اجازه می‌دهد که درباره جنایت بر جان، آبرو، امنیت، اموال مردم و بیت‌المال توطئه کند.

ادله اثبات جرم و اجرای مجازات

قاضی تنها از طریق ادله اثبات جرم می‌تواند این حقیقت را در ذهن خود ثابت کند که متهم مرتکب جرم شده است. گرچه به واقع ممکن است چنین اتهامی توسط متهم واقع نشده باشد. قاضی طبق ادله اثبات جرم حکم به ثبوت اتهام متهم می‌دهد نه اینکه وقوع آن را در خارج ذهن حادث بداند. اجرای مجازات حدود و تعزیرات، قصاص و دیات بعد از ثبوت ادله اثبات جرم، اقرار متهم، بیّنه، قسم (قسامه) ممکن می‌شود. در مورد حقوق الهی هیچ چیز بعد از اثبات وقوع جرم بر اساس دلالت ادله مانع اجرای حدود نمی‌شود ولی در مورد حقوق مردم صاحب حق باید از قاضی اجرای قصاص یا پرداخت دیه را طلب کند تا قاضی براساس مطالبه مجنی‌علیه طبق ادله اثبات جرم موظف به صدور حکم علیه جانی شود.

قصاص جان و اعضای بدن، مجازات بدنی و دیه، مجازات مالی است که همواره براساس ادله اثبات جرم بر فعل یا ترک فعل متهم مترتب می‌شود.

علم قاضی و اثبات جرم

با تحقق علم قاضی در ذهن قاضی نیازی به ادله اثبات جرم نیست اما این پرسش همواره مطرح است که قاضی در حالی که در دادگاه نشسته، چگونه ممکن است از وقوع جرم در یک ظرف زمانی و مکانی مشخص، علم و آگاهی داشته باشد؟ پیشرفت علوم جرم‌شناسی و گستره عملیات پلیس علمی بسیاری از جرایم را مستدل و مستند به پدیده‌های تجربی برای قاضی و هر بازپرسی ثابت می‌کند. چنین اثبات علمی که مورد پذیرش عرف عقلا قرار می‌گیرد، در بسیاری از موارد به قاضی علم و آگاهی وقوع جرم را می‌دهد و قاضی می‌تواند براساس علم خود مجازات مربوط به جرم وقوع یافته را علیه مرتکب جرم حکم دهد. علم قاضی دلیل اثبات جرم نیست بلکه علم قاضی کاشف از وقوع جرم برای قاضی است. بدیهی است قاضی باید برای مستندات علم خود به پدیده‌های علمی استناد کند که در علم جرم‌شناسی مورد قبول عرف مردم باشد.

نقش بازدارنده مجازات

بسیاری از کیفرها در قلمروی حکومت اسلامی نقش بازدارنده دارد تا گناهکاران و مجرمان با جسارت و پرده‌دری در اماکن عمومی به جرم و جنایت نپردازند. اثبات حد رجم برای سنگسار کردن مجرم به زنای محصنه طبق ادله اثبات آن جرم، بسیار نادر و حتی ممکن است که بگوییم غیرممکن است اما همین مجازات رجم با همین ادله اثبات جرم، مفید این اثر اجتماعی است که به مرتکبان فساد جنسی اجازه نمی‌دهد به طور افسارگسیخته در منظر مردم به عمل شنیع زنا مبادرت ورزند، چیزی که هم‌اکنون در بسیاری از اماکن تفریحی و عمومی کشورهای فاقد مذهب در غرب و شرق به طور عادی جریان دارد.

نقش بازدارندگی مجازات، اثر اجتماعی دارد و از شیاع وقوع جرایم در جامعه به طور علنی جلوگیری می‌کند و چنانچه جرمی با حد سنگینی مانند رجم طبق ادله اثبات جرم ثابت شود، مفید این معنی است که مرتکب چنین جرمی آنقدر تعدی و تجاوز علنی به عفت عمومی جامعه کرده است که مستحق آن مجازات است و در غیر این صورت، اثبات آن طبق ادله اثبات جرم در نزد قاضی ممکن نیست.

منابع جلد سی و یکم

منابع فقه شیعه ترجمه جامع احادیث الشیعه از مصادر دست اول روایی، طی قرون متوالی از قرن اول تا عصر حاضر تدوین شده است. این منابع که از کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ نشأت گرفته است حسب کاربرد آیات و روایات براساس قرون و سال‌های تألیف و تدوین به شکل ذیل تنظیم شده است.

قرن اول
۱ ـ *قرآن کریم*

قرن دوم
۲ ـ *فقه‌الرضا*. منسوب به امام رضاؑ. (؟ ـ ؟)

۳ـ *صحیفة الرضا*. (؟ ـ ؟)

٤ـ *التوحید*. مفضّل بن عمر جعفی. (؟ ـ ١٦٠ ق)

قرن سوم

٥ـ *المحاسن*. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟ ـ ٢٧٤ یا ٢٨٠ ق)

٦ـ *الغارات*. ابراهیم بن محمد ثقفی. (؟ ـ ٢٨٣ ق)

٧ـ *بصائرالدرجات*. محمد بن حسن بن فروخ صفار. (؟ ـ ٢٩٠ ق)

٨ـ *النوادر*. احمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

٩ـ *المؤمن*. حسین بن سعید اهوازی. (؟ ـ ؟)

قرن چهارم

١٠ـ *تفسیرالعیاشی*. ابی نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟ ـ حدود ٣٢٠ ق)

١١ـ *تفسیرالقمی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟ ـ ٣٢٩ ق)

١٢ـ *الکافی*. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟ ـ ٣٢٩ ق)

١٣ـ *رجال‌الکشی*. ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟ ـ حدود ٣٤٠ ق)

١٤ـ *دعائم‌الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی. (٢٥٩ ـ ٣٦٣ ق)

١٥ـ *من لایحضره الفقیه*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

١٦ـ *عیون اخبارالرضا*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

١٧ـ *المقنع*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

١٨ـ *الامالی*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

١٩ـ *الخصال*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

٢٠ـ *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

٢١ـ *علل الشرائع*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

٢٢ـ *الاختصاص*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

٢٣ـ *معانی الاخبار*. شیخ صدوق. (٣٠٦ یا ٣٠٧ ـ ٣٨١ ق)

٢٤ـ *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟ ـ ؟)

٢٥ـ *تحف العقول*. ابن شعبه. (؟ ـ ؟)

۲۶_*الجعفریات*. محمد بن محمد اشعث. (؟ _؟)

قرن پنجم

۲۷_*نهج البلاغه*. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹_۴۰۶ ق)

۲۸_*المجازات النبوية*. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹_۴۰۶ ق)

۲۹_*الامالی*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶_۴۱۳ ق)

۳۰_*الارشاد*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶_۴۱۳ ق)

۳۱_*المقنعة*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶_۴۱۳ ق)

۳۲_*رسالة المحکم و المتشابه*. سیدمرتضی علم‌الهدی. (۳۵۵_۴۳۶ ق)

۳۳_*التهذیب*. شیخ طوسی. (۳۸۵_۴۶۰ ق)

۳۴_*الاستبصار*. شیخ طوسی. (۳۸۵_۴۶۰ ق)

۳۵_*الامالی*. شیخ طوسی. (۳۸۵_۴۶۰ ق)

۳۶_*الغیبة*. شیخ طوسی. (۳۸۵_۴۶۰ ق)

۳۷_*النهایة*. شیخ طوسی. (۳۸۵_۴۶۰ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن ششم

۳۸_*روضة الواعظین*. محمد بن حسن بن علی بن احمد فتال نیشابوری معروف به ابن‌فارسی. (؟ _۵۰۸ ق)

۳۹_*مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹_۵۴۸ ق)

۴۰_*غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰ _ ۵۵۰ ق)

۴۱_*مناقب آل ابیطالب*. رشیدالدین ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب. (۴۸۹_۵۸۸ ق)

۴۲_*الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی. (؟ _؟)

۴۳_*جامع الاخبار*. تاج‌الدین شعیری. (؟ _؟)

قرن هفتم

۴۴_*بشارة المصطفی لشیعة المرتضی*. عمادالدین طبری. (؟ _زنده در ۶۹۸ ق)

قرن نهم

۴۵_*ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی. (؟ _ ۸۴۱ ق)

قرن دهم

٤٦ـ *عوالي اللئالي*. محمد بن علي بن ابراهيم احسائي معروف به ابن ابي جمهور. (حدود ٨٤٠ـ زنده در ٩٠٢ ق)

قرن دوازدهم

٤٧ـ *وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة*. محمد بن حسن بن محمد حر عاملي. (١٠٣٣ـ ١١٠٤ ق)

٤٨ـ *بحارالانوار*. محمدباقر مجلسي. (١٠٣٧ ـ ١١١١ ق)

قرن چهاردهم

٤٩ـ *مستدرک الوسائل*. ميرزا حسين نوري طبرسي. (١٢٥٤ ـ ١٣٢٠ ق)

آشنایی با مولفان منابع جامع احادیث شیعه جلد ۳۱

آشنايي با مؤلفان و تدوين‌كنندگان منابع فقه شيعه به لحاظ اهميت روايي آن منابع ضروري است. شناخت كامل نويسندگان و شرح حال راويان روايات كه ميزان اعتبار توثيق سند كتاب و روايت را تأييد مي‌كند، در اين مختصر نمي‌گنجد اما به طور اجمال و به قدر امكان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شيعه از قرن دوم تا قرن چهاردهم هجري آشنا مي‌شويم.

قرن دوم

۱ـ مفضل بن عمر جعفی (؟ ـ ۱۶۰ ق)

وی از فقهای بزرگ و موثق، از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام و متصدی برخی از امور از جانب ايشان بود. او همان است كه امام صادق علیه السلام توحيد را برايش بيان داشت و او سخنان امام را در كتابش كه به توحيد مفضل معروف شده است، جمع كرده است. مفضل كه بنا بر روايات از علوم ائمه آگاهي داشته و مورد توجه خاص امام صادق علیه السلام بوده، به نمايندگي از آن حضرت به كارهاي شيعيان رسيدگي مي‌كرد و در منازعات مالي ايشان براي رفع اختلاف به وكالت از آن حضرت پرداخت مي‌كرد. وي همچنين مباشر كارهاي

مالی امام کاظم ﷺ بود و آن حضرت خود، شخصاً پرداخت‌های مالی شیعیان را نمی‌پذیرفت.

در مورد وی بین رجالی‌های شیعه اختلاف است. نجاشی در ارتباط با وی می‌گوید: «او در نقل روایت مضطرب است.» ابن غضائری گوید: «المفضل بن عمرالجعفی ابوعبدالله، ضعیف متهافت، مرتفع القول، خطابی، و قد زید علیه شئی کثیر و حمل الغلاة فی حدیثه حملاً عظیماً و لا یجوزان یکتب حدیثه، و روی عن ابی‌عبدالله و ابی‌الحسن ﷺ»

اما آیت‌الله العظمی خویی در معجم رجال الحدیث، وی را جلیل و ثقه می‌داند.

مهمترین کتاب او توحید مفضل درباره خداشناسی است که برای آن اسامی دیگری نیز ذکر شده است. نجاشی آن را کتاب فکّر، کتاب فی بدء الخلق والحث علی الاعتبار نامیده است. نامگذاری به فکّر شاید به این دلیل باشد که در آن عبارت «فکّر یا مفضل» تکرار شده است. بعضی هم آن را کنزالحقایق و المعارف نامیده‌اند.

از تألیفات وی:

۱ ـ التوحید

۲ ـ یوم و لیلة

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن سوم

۲ـ برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و محدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بن علی ـ والی عراق ـ محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن الحسین ﷺ بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهرا رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالا در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار ﷺ را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی ﷺ قرار داده؛ بنابراین می‌توان

گفت نخستین استادان وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آنها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرة المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ــ المحاسن

۲ ــ الرجال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳ــ ابراهیم بن محمد ثقفی (؟ ــ ۲۸۳ ق)

ابو اسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی از شیعیان عالم و صاحب تألیف قرن سوم هجری است. ابوالفرج محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم در کتاب الفهرست او را از ثقات علما و مصنفین معرفی کرده است.

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، اصل او را کوفی دانسته و برای او مصنفات زیادی نقل کرده است. ابراهیم ثقفی از احفاد سعید بن مسعود، عموی مختار ثقفی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را والی مدائن کرده بود و در زمان امام حسن علیه السلام نیز والی بود. هنگامی که جراح بن سنان در مظلم ساباط مداین امام حسن علیه السلام را زخمی کرد، امام علیه السلام بر سعید بن مسعود وارد شد و او طبیب آورد تا زخم امام علیه السلام را مداوا کند.

از تألیفات وی:

۱ ــ المغازی

۲ ـ الغارات

۳ ـ المعرفه

٤ ـ الجامع الکبیر في الفقه

۴ ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

از یاران باوفای امام حسن عسکری علیه السلام و چهره‌ای سرشناس و محدثی توانمند.

وی را می‌توان از بزرگان روایت شیعه در قرن سوم هجری دانست. در آن زمان که خفقان و ظلم بنی عباس همه‌جاگیر و امام حسن عسکری علیه السلام در منطقهٔ نظامی تحت نظارت و مراقبت بود، محمد بن حسن بن صفار از طریق نوشتن نامه‌های خصوصی و به شکل مخفیانه، خود را به حضرت امام علیه السلام نزدیک کرد و بدین ترتیب شیعیان را از نور وجود ایشان علیه السلام بهره‌مند ساخت.

وی در قم یکی از چهره‌های نامور شیعه بود که با حفظ و نقل روایت، خدمت بزرگی به جهان تشیع کرد و بزرگانی چون کلینی، شیخ طوسی، علامه حلّی و ... دربارهٔ او بسیار گفته و نگاشته‌اند. از جمله استادان وی می‌توان به ابراهیم بن اسحاق، احمد بن ابی‌عبدالله برقی، احمد بن حسن بن علی بن فضال و... اشاره کرد. راوی جمیع کتب و روایات وی، شاگردش محمد بن حسن بن ولید است. محمد بن حسن صفار در شهر قم به خاک سپرده شده است.

از تألیفات وی:

۱ ـ کتاب الصلوة

۲ ـ کتاب الوضوء

۳ ـ کتاب الجنائز

٤ ـ کتاب الصیام

۵ ـ کتاب الحج

٦ ـ کتاب النکاح

۷ ـ کتاب الطلاق

۸ ـ کتاب المزار

۹ ـ کتاب الرّد علی الغلاه

۱۰ ـ بصائر الدرجات

۱۱ ـ المؤمن و...

۵ ـ عبدالله اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیرنظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدثی ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷٤ هـ.ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱ ـ النوادر

۲ ـ التوحید

۳ ـ فضل النبی

٤ ـ المتعه

۵ ـ الناسخ و المنسوخ

٦ ـ طب الکبیر

۷ ـ طب الصغیر

۸ ـ المکاسب

۹ ـ الاظله و...

۶ـ حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

ابومحمد حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی، فقیه و محدث شیعی ایرانی.

وی در کوفه زاده شد و اصالتاً ایرانی بود. برای تعالی و نشر تعالیم اسلام و معارف خاندان رسولﷺ همراه با برادر خود حسن بن سعید به اهواز رهسپار شد و برای اعتلای اسلام و شیعه بسیار کوشید. پس از درگذشت برادرش، از آنجا به قم رفت و در خانهٔ حسن بن ابان جای گرفت و دانشمندان و شخصیت‌های بسیاری از وی روایت شنیدند.

روایات وی، در بسیاری از نام‌آورترین کتب شیعه چون: کافی، تهذیب، استبصار، من‌لایحضره الفقیه، وسائل الشیعه و... نقل و به آن استناد شده است.

از جمله اساتید وی محمد بن ابی عمیر، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، صفوان بن یحیی و... و از شاگردان ایشان احمد بن ابی عبدالله برقی، علی بن مهزیار اهوازی، حسن بن محمود و... بودند. به گفتهٔ شیخ طوسی، وی و برادرش از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادیﷺ بودند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وی در قم درگذشت.

تألیفات وی و برادرش بیش از ۳۰ جلد است که برخی آورده شد.

از تألیفات وی (و برادرش):

۱ ـ المناقب

۲ ـ کتاب الزیارات

۳ ـ کتاب التقیة

٤ ـ الرد علی الغلاه

۵ ـ المثالب

٦ ـ المؤمن و...

قرن چهارم

۷ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به

عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه‌پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علوم گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲۶۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سرآمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانة الادب درباره وی می‌گوید: «عیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است. در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ کتاب التفسیر

۲ ـ کتاب معاریض الشعر

۳ ـ الدعوات

٤ ـ کتاب محاسن الاخلاق

۵ ـ الانبیاء و الائمه علیهم السلام و...

۸ ـ علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بن هاشم قمی از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بود. محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسط عمر و یا به نقل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از تألیفات وی:

۱ ـ التفسیر

۲ ـ الناسخ و المنسوخ

۳ ـ قرب الاسناد

٤ ـ الشرائع

٥ ـ الحیض

٦ ـ التوحید و الشرک

۷ ـ المغازی

۸ ـ الانبیاء و...

۹ ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی از کلین (فشافویه) در ۳۸ کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین ـ نزدیک حسن آباد شهرری ـ مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه‌السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقة الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعماة وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه)، نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفة» بغداد به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ کافی

۲ ـ کتاب رجال

۳ ـ رد بر قرامطه

٤ ـ رسائل ائمه علیهم‌السلام

۵ ـ تعبیر الرؤیا (تفسیر الرؤیا)

۱۰ـ کشیّ (؟ ـ حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود. در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و... بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از تألیفات وی:

۱ ـ الرجال یا معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین

۱۱ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم، به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او «ابوحنیفهٔ شیعی» می‌گویند.

از تألیفات وی:

۱ ـ دعائم الاسلام

۲ ـ شرح الاخبار

۳ ـ اساس التاويل

٤ ـ افتتاح الدعوه

۵ ـ مفاتيح النعمه

٦ ـ الايضاح

۷ ـ الينبوع

۸ ـ المجالس و المسائرات

۱۲ ـ شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق، فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید:

«وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی ﷺ، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و... بودند.

خاکجای شیخ صدوق ـ این عالم بزرگ شیعه ـ در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

از تألیفات وی:

۱ ـ من لا یحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲ ـ مدینة العلم

۳ ـ کمال الدین و تمام النعمه

٤ ـ الخصال

٥ ـ التوحید

٦ ـ الامالی

۷ ـ المقنع فی الفقه و...

۱۳ ـ محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی ﷺ و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ﷺ شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است. مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می‌گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در سال ۳۱۳ هجری اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱ ـ الجعفریات (الاشعثیات).

۱۴ ـ عبدالله بن جعفر حمیری (؟ ـ ؟)

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند. بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و

روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند.» شیخ طوسی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌داند.

وی با امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

درباره رحلت و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست اما به نظر می‌رسد وی در قم از دنیا رفته و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱ ـ قرب الاسناد

۲ ـ العظمة و التوحید

۳ ـ الامامة

٤ ـ الاستطاعة و المعرفة

٥ ـ الطب

٦ ـ فضل العرب

۷ ـ مسائل ابی محمد و توقیعات

۸ ـ کتاب الدلائل

۹ ـ الغیبة و الحیرة

۱۵ ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران ـ یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه ـ زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان ـ تحف العقول ـ بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ تحف العقول عن آل الرسول

۲ ـ التمحیص

قرن پنجم

۱۶ ـ سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین موسوی، معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم ﷺ و از طرف مادر به امام زین‌العابدین ﷺ می‌رسد. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی ـ فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید رضی لقب «اشعرالطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از:

ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی،

ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیک خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابوعبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ٤٧ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم ﷺ به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

١ ـ نهج البلاغه

٢ ـ تلخیص البیان فی مجازات القرآن

٣ ـ مجازات الآثار النبویة

٤ ـ حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

٥ ـ خصائص الائمة

٦ ـ دیوان اشعار

۱۷ ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه. وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری، رهسپار بغداد شد و در آنجا

در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید: «بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد ﷺ نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ المقنعة

۲ ـ الفرائض الشرعیة

۳ ـ الامالی

٤ ـ الارشاد و...

۱۸ ـ سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)

ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، مشهور به سید مرتضی علم الهدی. فقیه مبرز، عالم متکلم و ادیب متبحر، دارای القاب ذوالثمانین و ذوالمجدین.

وی در بغداد زاده شد و از سوی پدر و مادر، نسبی بسیار شریف داشت. برادر وی سید رضی بود. شیخ طوسی شاگرد عالیقدرش پس از ذکر نام و نسبش می‌نویسد: «کنیه‌اش

ابوالقاسم و لقبش علم‌الهدی و الاجل المرتضی است. در علوم بسیاری یگـانه روزگـار بود.» پس از شیخ بزرگوار مفید، پیشوای فقهی شد. از جمله اساتید وی شیخ مفید، هارون بن موسی تلعکبری، ابن نباته، احمد بن سعید کوفی، حسین بن بابویه قمي (برادر علي بن محمد معروف به شیخ صدوق) و... بودند. علامه حلّی وی را معلم شیعهٔ امامیه خـوانـده است. در علوم معقول و منقول و تفسیر، سرآمد روزگار خود بود. وی در پنج روز مانده از ماه ربیع‌الاول در بغداد رحلت کرد. پسرش در خانه‌اش بر وی نماز خـوانـد و در هـمان خانه‌اش مدفون شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ تنزیه الانبیاء

۲ ـ الانتصار فی ما انفردت به الامامیة من المسائل الفقهیة

۳ ـ الذریعه فی اصول الشریعه

٤ ـ المحکم و المتشابه

٥ ـ المختصر

٦ ـ الامالی

۷ ـ درر الفوائد و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹ ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصـولی، مـحدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشـیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهـدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاستبصار

۲ ـ تهذیب الاحکام

۳ ـ النهایه

٤ ـ المبسوط

۵ ـ الخلاف

٦ ـ التبیان و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن ششم

۲۰ ـ فتال نیشابوری (؟ ـ ۵۰۸ ق)

محمد بن حسن بن علی بن احمد فتال نیشابوری معروف به ابن‌فارسی. متکلم جلیل‌القدر، فقیه، عالم، زاهد و متقی. وی در نیشابور به دنیا آمده اما تاریخ ولادتش معلوم نیست. از لقب ابن فارسی معلوم می‌شود که وی از نژاد ایرانی است. فتال یکی از اسم‌های بلبل است و علت ملقب شدن او به فتال، به خاطر خوش‌صوتی و لطافت زبانی است که در منبر داشته و از نطق بالایی برخوردار بوده است. وی در محضر درس بزرگان شرکت می‌کرده و از تحصیلات عالیه برخوردار بوده است. از جمله استادان وی شیخ حسن بن علی بن احمد پدر وی و از جمله شاگردانش علی بن حسن بن عبدالله نیشابوری و محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی بوده است.

وی به دست ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور ملقب به شهاب‌الاسلام و تنها به جرم تشیع به قتل رسیده و در قبرستان حیره نیشابور به خاک سپرده شده است.

از تألیفات وی:

۱ ـ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین

۲ ـ التنویر فی معانی التفسیر

۳ ـ مونس الحزین

۲۱ ـ فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام.

گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. از جمله شاگردان وی می‌توان به حسن بن فضل طبرسی (پسرش)، ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، قطب الدین راوندی، شاذان بن جبرئیل قمی و... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاضی رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفة الرضا علیه‌السلام از جمله مرویات اوست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲ ـ الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳ ـ الآداب الدینیة للخزانة المعینیة

٤ ـ تفسیر الکافی الشافی

۵ ـ نثر اللئالی

٦ ـ اسرار الامامه

۷ ـ اعلام الوری باعلام الهدی و...

۲۲ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر ـ حوالی رود دجله و فرات ـ زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱ ـ غرر الحکم و درر الکلم

۲ ـ الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۲۳ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه باطهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام

۲ ـ مثالب النواصب

۳ ـ المخزون المکنون فی عیون الفنون

٤ ـ المائدة العائدة (الفائدة)

٥ ـ المثال فی الامثال و...

۲۴ ـ تاج‌الدین شعیری (؟ ـ ؟)

تاج الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری، عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

وی در شهر بیهق برای آموختن و فراگرفتن دانش آن روزگار، به منزل حاکم، رییس و امام مجدالحکام ابومنصور علی بن عبدالله زیادی می‌رفت و بهره‌ها می‌برد و همچنین در محضر فضل الله بن علی راوندی درس می‌گرفت. از شاگردان ایشان می‌توان به شیخ منتجب الدین از علمای قرن ششم هجری و صاحب کتاب الفهرست اشاره کرد.

تألیف وی:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱ ـ جامع الاخبار

۲۵ ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی، عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲ ـ تاریخ الائمه علیهم‌السلام

۳ ـ فضائل الزهراء علیهاالسلام

٤ ـ مفاخر الطالبیة

٥ ـ الکافی فی الفقه

قرن هفتم

۲۶ـ عمادالدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن ششم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

از تألیفات وی:

۱ ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲ ـ الزهد و التقوی

۳ ـ الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن نهم

۲۷ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحارالانوار و وسائل الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

از تألیفات وی:

۱ ـ ارشاد القلوب الی الصواب

۲ ـ اعلام الدین فی صفات المومنین

۳ ـ غرر الاخبار و درر الآثار

٤ ـ الاربعون حدیثاً

قرن دهم

۲۸ـ ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰ ـ زنده در ۹۰۲ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم،

فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّا رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرة بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ـ عوالی اللئالی [=غوالی اللئالی]

۲ـ الاقطاب الفقهیة والوظایف الدینیة علی مذهب الامامیة

۳ـ درر اللئالی

٤ـ زاد المسافرین فی اصول الدین

۵ـ المجلی و...

قرن دوازدهم

۲۹ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰۴ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام. فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم‌السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه‌السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی

در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (=قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی را که وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع؛ و در دیگر نقاط، مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن عبدالواحد بن سیار حویزی، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام، در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ـ تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲ـ الفصول المهمه في اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳ـ دیوان شعر و ...

۳۰ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی، به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عاملی بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به «شیخ‌الاسلام» اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

٦٦ اثر از وی به یادگار مانده است که ١٣ اثر به عربی و ٥٣ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ٧٤ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

١ ـ بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام

٢ ـ مرآت العقول

٣ ـ حق الیقین

٤ ـ زاد المعاد

٥ ـ عین الحیاة و...

قرن چهاردهم

۳۱ـ محدث نوری (۱۲۵۴ـ ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّا نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون را گردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعة خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

از تألیفات وی:

۱ـ مستدرک الوسائل

۲ ـ نفس الرحمان

۳ ـ دارالسلام

٤ ـ جنة المأوی و ...

۳۲ ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان‌های با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله : میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه، به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران

خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و میرزی را برای تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهل سنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکی از کارنامه‌های درخشان مرحوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های علمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواة، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حائری؛ قرب الاسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کاظم علیه‌السلام؛ چند جلد از مفتاح الکرامة، تألیف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی ـ یکی از شاگردان وی ـ در ۷۱۴ صفحه)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگاشت که

عبارتند از: حاشية على العروة الوثقى؛ حاشية على خلاف الشيخ الطوسي؛ حاشية الكفاية الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی بجز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست؛ به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و... . آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعة است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجة الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان قمی که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیة الله العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه مرحوم حضرت

آیة الله حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیة اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پذیرا باشند؛ چرا که ان الهدیة علی قدر مهدیها.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

تهران - به تاریخ ۱۳۸۷/۵/۲۷

برابر با نیمه شعبان ۱۴۲۹ قمری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منابع و مآخذ تحقیق

۱ . ***اختیار معرفة الرجال*** معروف به ***رجال الکشّی***. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲ . ***اعیان الشیعه***. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳ . ***الغدیر***. امینی، احمد، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ ق.

۴ . ***تتمه المنتهی***. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵ . ***تنقیح المقال فی علم الرجال***. مامقانی، عبدالله، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ق.

۶ . ***جامع الرواة***. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبة آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۷ . ***خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال***. علامة حلّی، نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۸ . ***دانشنامهٔ جهان اسلام***. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۹ . ***دایرة المعارف بزرگ اسلامی***. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۰ . ***دایرة المعارف تشیع***. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱ . ***دایرة المعارف مصاحب***. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۲ . ***الذریعه الی تصانیف الشیعه*** . طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۳ . ***رجال السیّد بحر العلوم*** معروف به ***الفوائد الرجالیّة***. بحرالعلوم طباطبائی،سید محمد مهدی، مکتبة الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۱۴ . ***رجال النجاشی***. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۵ . *ریاض العلماء وحیاض الفضلاء*. افندی اصبهانی، میرزا عبدالله، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

۱۶ . *ریاض المحدّثین*. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبة آیةالله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ش / ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳م.

۱۷ . *ریحانة الادب*. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.

۱۸ . *السیرة النبویة*. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹ . *الفتوح اعثم کوفی*. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۰ . *فرهنگ‌نامهٔ دهخدا*. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۲۱ . *فرهنگ‌نامهٔ معین*. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۲ . *فهرست کتب الشیعة واصولهم*. شیخ طوسی، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۳ . *قاموس الرجال*. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.

۲۴ . *مجمع الرجال*. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.

۲۵ . *معجم المؤلفین*. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶ . *معجم رجال الحدیث*. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۷ . *معجم مؤلّفی الشیعة*. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۲۸ . *موسوعة العظماء الشیعة*. حکیمی، محمد، موسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۲۹ . *نقد الرجال*. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

كتاب القصاص

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

كتاب القصاص

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب القتل والقصاص

(١)

باب حرمة قتل المؤمن بغير حقّ وثبوت الكفر باستحلال قتله وأنّ من قتله فكأنّما قتل النّاس جميعاً ويبوء بإثمه وإثم المقتول وأنّ أوّل ما ينظر الله بين النّاس الدّماء وحرمة مال المؤمن وعِرْضه

قال الله تعالى في سورة النّساء (٤): ٢٩، ٣٠، ٩٢ و ٩٣: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۞ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾، ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۞ وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾.

المائدة (٥): ٢٨، ٢٩، ٣٠ و ٣٢: ﴿لَئِنۢ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِى مَآ أَنَا۠ بِبَاسِطٍ يَدِىَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۞ إِنِّىٓ أُرِيدُ أَن تَبُوٓأَ بِإِثْمِى وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ ۞ فَطَوَّعَتْ لَهُۥ نَفْسُهُۥ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُۥ فَأَصْبَحَ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ﴾،

فصل اوّل: قصاص نفس

بخش اوّل: باب‌های اقسام قتل و احکام آن

باب ۱

حرام بودن کشتن مؤمن به ناحقّ و...

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به باطل (و از راه‌های نامشروع) نخورید؛ مگر اینکه تجارتی با رضایت شما انجام گیرد و خودکشی نکنید. خداوند نسبت به شما مهربان است.

و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به‌زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.[۱]

هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این‌که این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند و (در عین حال)، کسی که مؤمنان را از روی خطا به قتل برساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد سازد و خون‌بهایی به کسان او بپردازد مگر اینکه آنها خون‌بها را ببخشند و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) و خود مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و پرداختن خون‌بها لازم نیست و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند و آن کس که دسترسی (به آزادکردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این (یک نوع تخفیف)، توبهٔ الهی است و خداوند، دانا و حکیم است و هرکس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است. در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.[۲]

اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم.

من می‌خواهم تو باگناه من و خودت بازگردی (و بار هر دو گناه را به دوش بکشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران.

---

۱. نساء ۴ / ۳۰ ـ ۲۹. ۲. نساء ۴ / ۹۳ ـ ۹۲.

﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَٰلِكَ فِى ٱلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾.

الأنعام (٦): ١٣٧، ١٤٠ و ١٥١: ﴿وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾، ﴿قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوْلَٰدَهُمْ سَفَهًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفْتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِ قَدْ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ﴾ و ﴿وَلَا تَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

الإسراء (١٧): ٣٣: ﴿وَلَا تَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا﴾.

الكهف (١٨): ٧٤: ﴿فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمًا فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةًۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُّكْرًا﴾.

الفرقان (٢٥): ٦٨ و ٦٩: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا﴾.

فصّلت (٤١): ٢٩: ﴿رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ﴾.

التكوير (٨١): ٨ و ٩: ﴿وَإِذَا ٱلْمَوْءُۥدَةُ سُئِلَتْ * بِأَىِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتْ﴾.

١ ٤٧٢٤١ (١) كافي ٢٧٢/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن حمّاد بن عيسى عن ربعيّ بن عبد الله عن محمّد بن مسلم قال سألت أباجعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ ﴿مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ قال: له في النّار مقعد لو قتل النّاس جميعاً لم يرد إلّا الى ذلك المقعد.

نفس سرکش، کم‌کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد.
به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی‌اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها پس از آن در روی زمین تعدّی و اسراف کردند.[۱]
همین گونه شُرَکای آنها [= بت‌ها]، قتل فرزندان‌شان را در نظرشان جلوه دادند؛ (کودکان خود را قربانی بت‌ها کردند و افتخار می‌نمودند)، سرانجام آنها را به هلاکت افکندند و آیین‌شان را بر آنان مشتبه ساختند و اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند؛ (زیرا می‌توانست جلوی آنان را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد)، بنابراین، آنها و تهمت‌های‌شان را به حال خود واگذار (و به آنها اعتنا مکن).
به یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند و (هرگز) هدایت نیافته بودند.
... و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به‌حق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید.[۲]
کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز به‌حق و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است.[۳]
باز به راه خود ادامه دادند، تا این که نوجوانی را دیدند و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی؟ به راستی کار زشتی انجام دادی!»[۴]
کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به‌حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید.
عذاب او در قیامت مضاعف می‌شود و همیشه با خواری در آن خواهد ماند.[۵]
کافران گفتند: پروردگارا! آنهایی که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود نهیم (و لگدمال‌شان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند.[۶]
در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود، به کدامین گناه کشته شدند؟[۷]

۱ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر﴿ع﴾ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﴿ج﴾ که: هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته[۸]، پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی جایگاهی در جهنم دارد که اگر همهٔ مردم را بکشد، جز به همان جایگاه نمی‌رود.»

---

۱. مائده ۵/ ۲۸ ـ ۳۰ و ۳۲. ۲. انعام ۶/ ۱۳۷ و ۱۴۰ و بخشی از آیهٔ ۱۵۱.
۳. اسراء ۱۷/ ۳۳. ۴. کهف ۱۸/ ۷۴. ۵. فرقان ۲۵/ ۶۸ـ ۶۹.
۶. فصّلت ۴۱/ ۲۹. ۷. تکویر ۸۱/ ۸ـ ۹.
۸. محمد بن مسلم در این روایت، بخشی از آیه را که مورد سؤال بوده آورده، لذا ملاحظه می‌کنید که حتی جمله «او فساد فی الارض» را نیز از وسط انداخته است.

٢ ٢٧٢٤٢ (٢) فقيه ٦٨/٤: عن حنّان بن سدير عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله عزّ وجلّ ﴿أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسَۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ قال هو وادٍ فى جهنّم لو قتل النّاس جميعاً كان فيه ولو قتل نفساً واحدة كان فيه. تفسير العيّاشىّ ٣١٣/١: عن حنّان بن سدير عن أبى عبد الله عليه السلام فى قول الله ﴿مَن قَتَلَ نَفْسَۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ قال وادٍ فى جهنّم (وذكر مثله).

٣ ٢٧٢٤٣ (٣) تفسير العيّاشىّ ٣١٣/١: عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال سألت عن قول الله ﴿مَن قَتَلَ نَفْسَۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ فقال له فى النّار مقعد ولو قتل النّاس جميعاً لم يزد على ذلك العذاب قال ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ لم يقتلها أو أنجى من غرق أو حرق أو أعظم من ذلك كلّه يخرجها من ضلالة إلى هدى.

٤ ٢٧٢٤٤ (٤) دعائم الإسلام ٤٠٣/٢: عن أبى جعفر محمّد بن علىّ عليه السلام أنّه قال فى قول الله تعالى ﴿مَن قَتَلَ نَفْسَۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ قال له فى جهنّم مقعد لو قتل النّاس جميعاً لم يزد على ذلك العذاب فيه.

٥ ٢٧٢٤٥ (٥) كافى ٢٧١/٧: حدّثنى علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن علىّ بن عقبة عن أبى خالد القمّاط عن حمران قال قلت لأبى جعفر عليه السلام ما معنى قول الله عزّ وجلّ ﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسَۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ قال قلت وكيف فكأنّما قتل النّاس جميعاً فإنّما قتل واحداً فقال يوضع فى موضع من جهنّم إليه ينتهى شدّة عذاب أهلها لو قتل النّاس جميعاً إنّما كان يدخل ذلك المكان قلت فإنّه[1] قتل آخر قال يضاعف عليه. عقاب الأعمال ٣٢٦: أبى عليه السلام قال حدّثنى عبد الله بن جعفر الحميرىّ عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبى عمير مثله سنداً ونحوه متناً. معانى الأخبار ٢٧٩: حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير مثله سنداً ونحوه متناً. فقيه ٦٨/٤: وروى أنّه (اى مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ) يوضع فى موضع من جهنّم إليه منتهى شدّة عذاب أهلها لو قتل النّاس جميعاً لكان إنّما يدخل ذلك المكان قيل فإنّه قتل آخر قال يضاعف عليه.

---

١. فإن قتل آخر ـ عقاب ـ معانى.

(۲) حنان بن سدیر گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته، پرسیدم، حضرت فرمود: دره‌ای است در جهنم که اگر همهٔ مردم را بکشد، در آن دره است و اگر یک نفر را بکشد، باز در همان دره است.» ۲

(۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسانها را کشته، پرسیدم، حضرت فرمود: او جایگاهی در جهنم دارد و اگر همهٔ مردم را هم بکشد، عذابش بیشتر نمی‌شود. حضرت فرمود: و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است، او را نکشد یا از غرق شدن یا سوختن نجات دهد یا بالاتر از همه، او را از گمراهی بیرون برد و به هدایت وارد سازد.» ۳

(۴) امام باقر ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است، فرمود: «او را در جهنم جایگاهی است که اگر همهٔ مردم را بکشد، در آن جایگاه بر آن عذابش افزوده نمی‌شود.» ۴

(۵) حمران گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: معنای فرموده خداوند ﷻ: به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته، چیست؟ حمران گوید: گفتم چگونه است که گویا همهٔ مردم را کشته است با این که تنها یک نفر را کشته است؟ حضرت فرمود: او را در جایگاهی از جهنم می‌گذارند که شدت عذاب اهل جهنم در آن جایگاه به نهایت می‌رسد؛ به گونه‌ای که اگر همهٔ مردم را می‌کشت، تنها او را بدان مکان می‌بردند. پرسیدم: نفر دیگری را هم کشته است، حضرت فرمود: عذابش مضاعف می‌شود.» ۵

٦ ٣٧٧٤٦ (٦) تفسير العيّاشيّ ٣١٢/١: عن حمران بن أعين قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام سألته عن قول الله ﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ قال منزلة في النّار إليها انتهى شدة عذاب أهل النّار جميعاً فيجعل فيها قلت وإن كان قتل اثنين قال ألاترى أنّه ليس في النّار منزلة أشدّ عذاباً منها قال يكون يضاعف عليه بقدر ما عمل قلت فمن أحياها قال نجّاها من غرق أو حرق أو سبع أو عدوّ ثمّ سكت ثمّ التفت إليّ فقال تأويلها الأعظم دعاها فاستجابت له.

٧ ٣٧٧٤٧ (٧) عقاب الأعمال ٣٢٦: أبي رحمه الله قال حدّثني عبد الله بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عمّن أخبره عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عمّن قتل نفساً متعمّداً قال جزاؤه النّار[١].

٨ ٣٧٧٤٨ (٨) رسالة المحكم والمتشابه ٢٥: (بإسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث) وأمّا ما لفظه خصوص ومعناه عموم فقوله تعالى ﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾ فنزل لفظ الآية خصوصاً في بني اسرائيل وهو جارٍ على جميع الخلق عامّاً لكلّ العباد من بني إسرائيل وغيرهم من الأمم ومثل هٰذا كثير في كتاب الله.

٩ ٣٧٧٤٩ (٩) الجعفريّات ١٢٢: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إنّ في جهنّم وادياً يقال سعيراً إذا فتح ذٰلك الوادي ضجّت النّيران منه أعدّه الله للقتّالين.

١٠ ٣٧٧٥٠ (١٠) دعائم الإسلام ٤٠١/٢: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال إنّ في جهنّم وادياً يقال له السّعير[٢] إذا فتح ذٰلك الوادي ضجّت النّيران منه أعدّه الله للقاتلين.

١١ ٣٧٧٥١ (١١) كافي ٢٧٢/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير معاني الأخبار ٢٦٤: حدّثنا أبي رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبي عمير عن منصور بن يونس عن أبي حمزة الثّماليّ.
فقيه ٦٧/٤: محمّد بن أبي عمير عن منصور بزرج عن أبي حمزة الثّماليّ عن عليّ بن الحسين عليهما السلام

---

١. جزاؤه جهنّم ـ ئل ـ بحار. ٢. سعيراً ـ خ.

۶ (۶) حمران بن اعین گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم و از ایشان دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل... تا فرمودهٔ خداوند که: چنان است که گویی همهٔ مردم را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: جایگاهی در آتش است که عذاب همهٔ جهنمیان در آنجا به نهایت شدت خود می‌رسد و این شخص را در آن جایگاه قرار می‌دهند. پرسیدم: اگر دو نفر را کشته است؟ حضرت فرمود: آیا فکر می‌کنی که در آتش جهنم جایگاهی که عذابش سخت‌تر از آنجا باشد، نیست؟ حضرت افزود: به اندازهٔ کاری که می‌کند عذابش مضاعف می‌شود. پرسیدم: کسی که انسانی را زنده سازد؟ حضرت فرمود: او را از غرق شدن، سوختن، حیوان درنده یا دشمن نجات دهد. پس از آن امام ساکت شد و سپس به من توجهی فرمود و بیان داشت: تاویل بزرگ‌تر این آیه [یعنی احیای یک فرد] این است که او را دعوت کنند [به‌حق] و او بپذیرد.»

۷ (۷) از امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که انسانی را عمداً بکشد، سؤال شد. حضرت فرمود: «مجازاتش جهنم است.»

۸ (۸) از امیرالمؤمنین ﷺ در روایتی آمده است: «...و اما آنچه لفظش خاص ولی معنایش عام است، فرمودهٔ خداوند ﷻ است که: به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است. لفظ آیه‌ویژهٔ بنی‌اسرائیل نازل شده ولی بر همهٔ خلق جاری است و شامل همهٔ بندگان می‌شود ـ چه بنی‌اسرائیل و چه دیگر امت‌ها ـ و مشابه این نمونه در کتاب خدا فراوان است.»

۹ (۹) امیرالمؤمنین علی ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: در جهنم وادی است که بدان سعیر گویند. زمانی که خداوند آن وادی را می‌گشاید، جهنم از آن به ضجّه درمی‌آید. خداوند این وادی را برای آدم‌کُشان آماده ساخته است.»

۱۰ (۱۰) رسول خدا ﷺ فرمود: «وادی در جهنم است به نام سعیر؛ آن زمان که آن وادی گشوده می‌شود، آتش جهنم از آن به ضجّه در می‌آید. خداوند آن را برای قاتلان مهیا ساخته است.»

۱۱ (۱۱) امام سجاد ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: شما را فریفتهٔ خویش نسازد کسی که دستانش به خون، باز است؛ چرا که برای او نزد خداوند ﷻ قاتلی است که مرگ ندارد. گفتند: ای رسول خدا ﷺ! آن قاتلی که مرگ ندارد چیست؟ حضرت فرمود: آتش جهنم.»

قال قال رسول الله ﷺ لا يغرّنكم رحب الذّراعين[1] بالدّم فإنّ له عند الله ﷻ قاتلاً لا يموت قالوا يا رسول الله وما قاتل[2] لا يموت قال (فقال ـ المعانی) النّار.

۱۲ ۳۷۲۵۲ (۱۲) كافی ۲۷۲/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عبد الرّحمٰن ابن أبی نجران عن عاصم بن حميد عقاب الأعمال ۳۲۸: أبی ﵀ قال حدّثنی سعد بن عبد الله عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن عاصم بن حميد عن أبی عبيدة عن أبی جعفر ﵇ قال قال رسول الله ﷺ لا يعجبك[3] رحب الذّراعين بالدّم فإنّ له عند الله قاتلاً لا يموت. المحاسن ۱۰۵: البرقیّ عن محمّد بن علیّ عن صفوان (مثل ما فی العقاب سنداً ومتناً).

۱۳ ۳۷۲۵۳ (۱۳) كافی ۲۷۳/۷: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن عبد الله بن سنان عن رجل عن أبی عبد الله ﵇ قال لا يدخل الجنّة سافك الدّم ولا شارب الخمر ولا مشّاء بنميم. وتقدّم نحو ذٰلك فی رواية ابن سنان (۶۲) من باب (۲۸) أقسام الخمر من أبواب الأشربة (ج۲۹).

۱۴ ۳۷۲۵۴ (۱۴) عقاب الأعمال ۲۶۲: أبی ﵀ قال حدّثنی أحمد بن إدريس قال حدّثنی أحمد ابن أبی عبد الله قال حدّثنی عثمان بن عيسى عن عمرو بن خالد عن زيد بن علیّ عن أبيه عن أبيه صلوات الله عليهم قال قال علیّ ﵇ تحرم الجنّة على ثلاثة النّمام والقتّال وعلى مدمن الخمر.

۱۵ ۳۷۲۵۵ (۱۵) كافی ۲۷۲/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عقاب الأعمال ۳۲۷: حدّثنی محمّد بن موسى بن المتوكّل ﵀ قال حدّثنی محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن عبد الرّحمٰن ابن أبی نجران عن محمّد بن سنان عن أبی الجارود عن أبی جعفر ﵇[4] قال ما من نفس تقتل برّة ولا فاجرة إلّا وهی تحشر يوم القيامة متعلّقة[5] بقاتله بيده اليمنىٰ ورأسه بيده اليسرىٰ وأوداجه[6] تشخب[7] دماً يقول يا ربّ سل هٰذا فيمَ قتلنی فإن كان قتله فی طاعة الله ﷻ أثيب القاتل الجنّة وأذهب[8] بالمقتول إلى النّار وإن كان فی طاعة فلان قيل له اُقتله كما قتلك ثمّ يفعل الله ﷻ فيهما بعد مشيئة.

---

۱. أی واسع القوّة عند الشّدائد.
۲. قاتلاً ـ المعانی.
۳. ألا لا يعجبنّك ـ عقاب الأعمال.
۴. عن محمّد بن علیّ ﵉ ـ العقاب.
۵. متعلّقاً ـ العقاب.
۶. الأوداج: العروق الّتی حول العنق الّتی يقطعها الذّابح.
۷. أی تسيل.
۸. ذهب ـ العقاب.

۱۲ (۱۲) امام باقر ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: شگفت‌زده نسازد تو را کسی که دستانش به خون، باز است؛ چرا که او را در نزد خدا قاتلی است که نمی‌میرد.»

۱۳ (۱۳) امام صادق ﷺ فرمود: «نه خونریز، نه شرابخوار و نه کسی که این سو و آن سو سخن‌چینی می‌کند به بهشت راه نمی‌یابد.»

۱۴ (۱۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «بهشت بر سه نفر حرام است: سخن‌چین، قاتل و کسی که همیشه شراب می‌خورد.»

۱۵ (۱۵) امام باقر ﷺ فرمود: «هرکس که کشته می‌شود ـ چه نیک و چه بد ـ روز قیامت محشور می‌شود، در حالی که با دست راستش به قاتلش آویخته و سرش در دست چپش است و از رگ‌هایش خون جاری است. می‌گوید: پروردگار من! از این بپرس که برای چه مرا کشته است؟ پس اگر او را در راه اطاعت خداوند ﷻ کشته است، به قاتل پاداش بهشت داده می‌شود و مقتول را به جهنم می‌برند ولی اگر برای اطاعت از فلان کس [غیرخدا] او را کشته است، به او می‌گویند: آن گونه که تو را کشت، او را بکش. پس از آن خداوند ﷻ دربارهٔ آن دو، مشیت خویش را اعمال می‌کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٦ (١٦) **عوالى اللّئالى ٣٥٩/٢**: روى عن النّبيّ ﷺ أنّه قال يأتى المقتول بقاتله يشخب دمه فى وجهه فيقول الله ﷻ أنت قتلته فلا يستطيع أن يكتم الله تعالى حديثاً فيأمر به إلى النّار.
٤٧٢٥٦

١٧ (١٧) **عوالى اللّئالى ١١١/١**: روى ابن عبّاس قال سمعت نبيّكم ﷺ يقول يأتى بالمقتول[١] يوم القيامة معلّقاً رأسه بإحدى يديه ملبّباً[٢] قاتله بيده الأخرى تشخب أوداجه دماً حتّى يرفعها[٣] على العرش فيقول المقتول لله تبارك وتعالى ربّ هٰذا قتلنى فيقول الله ﷻ للقاتل تعست[٤] فيذهب به إلى النّار.
٤٧٢٥٧

١٨ (١٨) **كافى ٢٧١/٧**: حدّثنى علىّ عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن المفضّل بن صالح **المحاسن ١٠٦**: أبو عبد الله البرقىّ عن محمّد بن علىّ عن المفضّل بن صالح **عقاب الأعمال ٣٢٦**: أبى ﵀ قال حدّثنى محمّد ابن أبى القاسم عن محمّد بن علىّ الكوفى عن المفضّل بن صالح عن **فقيه ٦٩/٤**: جابر (بن يزيد ـ كا ـ المحاسن ـ عقاب الأعمال) عن أبى جعفر ﵇ قال (قال رسول الله ﷺ ـ كا ـ فقيه) أوّل ما يحكم الله ﷻ فيه يوم القيامة الدّماء فيوقف ابني آدم[٥] فيفصل[٦] بينهما ثمّ الّذين يلونهما من أصحاب الدّماء حتّى لا يبقى منهم أحد ثمّ[٧] النّاس بعد ذلك حتّى[٨] يأتى المقتول بقاتله فيشخبُ دمه فى وجهه[٩] فيقول (هٰذا قتلنى فيقول ـ كا ـ المحاسن ـ عقاب الأعمال) أنت قتلته فلا يستطيع أن يكتم الله حديثاً.
٤٧٢٥٨

١٩ (١٩) **عوالى اللّئالى ٥٧٧/٣**: قال النّبيّ ﷺ أوّل ما ينظر الله بين النّاس يوم القيامة الدّماء.
٤٧٢٥٩

٢٠ (٢٠) **مستدرك ٢٧٣/١٨**: ابن أبى جمهور فى درر اللّئالى عن رسول الله ﷺ أنّه قال أوّل ما ينظر الله بين النّاس فى الدّماء.
٤٧٢٦٠

٢١ (٢١) **روضة الواعظين ٥٣٢**: قال رسول الله ﷺ أوّل ما يقضى يوم القيامة الدّماء.
٤٧٢٦١

---

١. المقتول ـ ك.
٢. لبّب الرّجل: جعل ثيابه فى عنقه وصدره فى الخصومة ثمّ قبضه وجرّه.
٣. يرفعا إلى ـ ك.
٤. تعست أى هلكت.
٥. ابنا آدم ـ فقيه.
٦. فيقضى ـ خ ل.
٧. من النّاس ـ فقيه.
٨. فيأتى المقتول قاتله ـ المحاسن ـ عقاب الأعمال.
٩. فيتشخّب فى دمه وجهه ـ كا. الشّخب؛ السّيلان.

۱۶ (۱۶) پیامبرﷺ فرمود: «مقتول، قاتلش را می‌آورد در حالی که خون مقتول از چهره‌اش می‌ریزد. خداوندﷻ می‌فرماید: تو او را کشته‌ای؟ قاتل نمی‌تواند ازخداوند کتمان کند [یعنی اعتراف می‌کند]، خداوند دستور می‌دهد که قاتل را به جهنم ببرند.»

۱۷ (۱۷) ابن عباس گوید: «شنیدم از پیامبرتانﷺ که می‌فرمود: مقتول را در روز قیامت در حالی می‌آورند که سرش را با یکی از دو دستش و لباس قاتل را در گردن و سینه‌اش را با دست دیگرش گرفته و می‌کشاند و از رگ‌هایش خون می‌ریزد، تا آن که هر دو به عرش می‌روند. پس از آن مقتول به خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: پروردگار من! این مرا کشته است و خداوند به قاتل می‌گوید: هلاک شدی. آن‌گاه او را به جهنم می‌برند.»

۱۸ (۱۸) امام باقرؑ بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: نخستین چیزی که خداوند در روز قیامت درباره آن قضاوت می‌کند خون‌هاست. دو پسر آدم را بر پا می‌دارد و بین آن دو قضاوت می‌کند و پس از آن به ترتیب به کسانی که بعد از آنها دارای پروندهٔ قتل و خون از اینان هستند، رسیدگی می‌کند تا جایی که دیگر هیچ پروندهٔ قتل و خونی نماند. پس از آن به پروندهٔ عموم مردم می‌رسد تا جایی که مقتول همراه قاتلش می‌آید و خونش در چهره‌اش می‌ریزد و می‌گوید: این مرا کشته است. خداوند می‌گوید: تو او را کشته‌ای؟ او نمی‌تواند چیزی را از خدا مکتوم دارد [یعنی اعتراف می‌کند].»

۱۹ (۱۹) پیامبرﷺ فرمود: «اولین چیزی که خداوند در روز قیامت بین مردم در آن می‌نگرد خون‌هاست.»

۲۰ (۲۰) رسول خداﷺ فرمود: «نخستین چیزی که خداوند بین مردم در آن می‌نگرد، دربارهٔ خون‌هاست.»

۲۱ (۲۱) رسول خداﷺ فرمود: «نخستین چیزی که در روز قیامت مورد قضاوت قرار می‌گیرد، خون‌هاست.»

۲۲ ۴۷۲۶۲ (۲۲) **عقاب الأعمال ۳۲۷**: أبي‌ﷺ قال حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن هشام عن سليمان بن خالد قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول أوحى الله تعالى إلى موسى بن عمران أن يا موسى قل للملأ من بني إسرائيل إيّاكم وقتل النّفس الحرام بغير حقّ فإنّ من قتل منكم نفساً قتلته في النّار مائة ألف قتلة مثل قتله صاحبه. **الإختصاص ۲۳۵**: قال الصّادق ﷺ أوحى الله تعالى إلى موسى بن عمران ﷺ قل (وذكر مثله) إلّا أنّ فيه (من قتل نفساً).

المحاسن ۱۰۵: في رواية سليمان بن خالد قال سمعت أبا عبد الله ﷺ (وذكر مثله) إلّا أنّ فيه فمن قتل منكم نفساً في الدّنيا قتله الله في النّار.

۲۳ ۴۷۲۶۳ (۲۳) **علل الشّرائع ۶۰۰**: أبي‌ﷺ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار (عن أحمد بن محمّد ـ نل) عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحسين بن جعفر الضّبّي عن أبيه عن بعض مشايخه قال أوحى الله تعالى إلى موسى ﷺ وعزّتي يا موسى لو أنّ النّفس الّتي قتلت أقرّت لي طرفة عين أنّي لها خالق ورازق أذقتك طعم العذاب وإنّما عفوت عنك أمرها أنّها[1] لم تقرّ لي طرفة عين أنّي لها خالق ورازق.

۲۴ ۴۷۲۶۴ (۲۴) **كافي ۲۷۴/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن أخيه الحسن عن **فقيه ۶۶/۴**: زرعة (بن محمّد ـ كا) عن سماعة عن أبي عبد الله ﷺ قال إنّ رسول الله ﷺ وقف بمنىً حين قضى مناسكه[2] في حجّة الوداع فقال أيّها النّاس إسمعوا ما أقول لكم واعقلوه[3] (عنّي ـ كا) فإنّي لا أدري لعلّي لا ألقاكم في هذا الموقف بعد عامنا هذا ثمّ قال أيّ يوم أعظم حرمة قالوا هذا اليوم قال فأيّ شهر أعظم حرمة قالوا: هذا الشّهر، قال فأيّ بلد[4] أعظم حرمة قالوا هذا البلد[5] قال فإنّ دماءكم وأموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا الى يوم تلقونه فيسألكم عن أعمالكم ألا هل بلّغت قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد.

---

۱. لأنّها ـ نل. ۲. مناسكها ـ خ كا ۲۷۳. ۳. فاعقلوه ـ كا.
۴. بلدة ـ فقيه. ۵. هذه البلدة ـ فقيه.

۲۲ (۲۲) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال به موسی بن عمران وحی کرد که: ای موسی! به مردم بنی‌اسرائیل بگو: پرهیز کنید از کشتن به ناحقّ جانی که کشتن آن حرام است؛ چرا که هرکس از شما کسی را بکشد، او را در آتش جهنم صد هزار بار همان گونه که طرف مقابلش را کشته است، می‌کشم.»

متن روایت در کتاب محاسن. کتاب محاسن مشابه همین روایت را آورده است؛ تنها در آن (به جای جملهٔ پایانی) آمده است: «پس هرکس از شما انسانی را در دنیا بکشد، خداوند او را در آتش خواهد کشت.»

۲۳ (۲۳) علل الشرائع: «خداوند متعال به موسی ﷺ وحی کرد: ای موسی، به عزّتم سوگند! اگر کسی را بکشی، که به چشم برهم زدنی نزد من اقرار کند که من آفریننده و روزی رسان اویم، طعم عذاب را به تو می‌چشانم و همانا چنانچه او برای لحظه‌ای اقرار نکند که من خالق و روزی رسان او هستم موضوع را از تو گذشت می‌کنم.»

۲۴ (۲۴) امام صادق ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ در منیٰ آن زمان که مناسک خویش را در حجة‌الوداع به پایان برد، ایستاد و فرمود: ای مردم! آنچه برای‌تان می‌گویم گوش کنید و آن را بفهمید؛ چرا که من نمی‌دانم شاید پس از امسال دیگر شما را در اینجا نبینم. سپس فرمود: چه روزی حرمت بیشتری دارد؟ مردم گفتند: امروز. حضرت فرمود: کدام ماه حرمتش بیشتر است؟ مردم گفتند: این ماه. حضرت فرمود: کدام شهر حرمت بیشتری دارد؟ مردم گفتند: این شهر. پیامبر خدا ﷺ فرمود: خون‌ها و اموال‌تان بر شما حرام است؛ مانند حرمت امروزتان در این ماه‌تان و در این شهرتان، تا آن زمان که خدا را ملاقات کنید و او از شما دربارهٔ کردارتان بپرسد. آگاه‌باشید، آیا پیام را رساندم؟ مردم گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش! بدانید هرکس که امانتی نزد اوست، امانت را به آن کس که او را بر آن امانت ایمن شمرده است برگرداند؛ چرا که خون مرد مسلمان و مال او جز به رضایت او حلال نیست و بر خویش ستم نکنید و پس از من به کفر باز نگردید.»

ألا ومن كانت عنده أمانة فليؤدّها إلى من ائتمنه عليها فإنّه لا يحلّ (له ـ فقيه) دم إمرئ مسلم ولا ماله إلّا بطيبة نفسه ولا تظلموا[1] أنفسكم ولا ترجعوا بعدي كفّاراً. كافي ٢٧٣/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أسامة عن زيد الشحّام عن أبي عبد الله عليه السلام (مثله).

٢٥ ٤٧٦٦٥ (٢٥) تفسير القمّيّ ١٧١/١: قوله ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ قال نزلت هذه الآية في عليّ عليه السلام ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ قال نزلت هذه الآية في منصرف رسول الله صلى الله عليه وآله من حجّة الوداع وحجّ رسول الله صلى الله عليه وآله حجّة الوداع لتمام عشر حجج من مقدمه المدينة فكان من قوله بمنى أن حمد الله وأثنى عليه ثمّ قال.

أيّها النّاس إسمعوا قولي واعقلوه عنّي فإنّي لا أدري لعلّي لا ألقاكم بعد عامي هذا ثمّ قال هل تعلمون أيّ يوم أعظم حرمةً؟ قال النّاس هذا اليوم قال فأيّ شهر قال النّاس هذا قال وأيّ بلد أعظم حرمة قالوا بلدنا هذا قال فإنّ دماءكم وأموالكم وأعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا إلى يوم تلقون ربّكم فيسألكم عن أعمالكم ألا هل بلّغت أيّها النّاس قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد.

ثمّ قال ألا وكلّ مأثرة[2] أو بدعة كانت في الجاهليّة أو دم أو مال فهو تحت قدميّ هاتين ليس أحد أكرم من أحد إلّا بالتقوى، ألا هل بلّغت قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد ثمّ قال ألا وكلّ ربا كان في الجاهليّة فهو موضوع وأوّل موضوع منه ربا العبّاس بن عبد المطّلب.

ألا وكلّ دم كان في الجاهليّة فهو موضوع وأوّل موضوع دم ربيعة ألا هل بلّغت قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد ثمّ قال ألا وإنّ الشّيطان قد يئس أن يعبد بأرضكم هذه ولكنّه راضٍ بما تحتقرون من أعمالكم ألا وإنّه إذا أطيع فقد عبد ألا أيّها النّاس إنّ المسلم أخو المسلم حقّاً لا يحلّ لامرء مسلم دم امرء مسلم وماله إلّا ما أعطاه بطيبة نفس منه وإنّي أمرت أن أقاتل النّاس حتّى يقولوا لا إله إلّا الله فإذا قالوها فقد عصموا منّي دماءهم وأموالهم إلّا بحقّها وحسابهم على الله.

---

١. فلا تظلموا ـ فقيه.
٢. مآثر العرب: مكارمها ومفاخرها الّتي تؤثر منها أي تذكر وتروى والميم زائدة وآثره أكرمه ـ اللّسان.

(۲۵) فرمودهٔ خداوند: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملا (به مردم) برسان[1]. فرمود: این آیه دربارهٔ امیرالمؤمنین علی ﷺ نازل شده است و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد. فرمود: «این آیه در بازگشت رسول خدا ﷺ از حجةالوداع نازل شده است و رسول خدا ﷺ پس از گذشت ده سال کامل از ورودش به مدینه برای حجةالوداع رفت و از گفته‌های پیامبر در منی این بود که خدا را ستایش کرد و او را ثنا گفت. سپس فرمود: ای مردم! سخنم را بشنوید و آن را از من درک کنید؛ چرا که من نمی‌دانم شاید که پس از امسال شما را نبینم. سپس فرمود: آیا می‌دانید که حرمت کدام روز بیشتر است؟ مردم گفتند: امروز. حضرت فرمود: کدام ماه؟ [حرمتش بیشتر است] مردم گفتند: این ماه. حضرت فرمود: و کدام شهر حرمت بیشتری دارد؟ مردم گفتند: همین شهرما. حضرت فرمود: خون‌های‌تان، اموال‌تان و آبروی‌تان بر یکدیگر حرام است؛ چونان حرمت امروزتان و این ماه‌تان و در این شهرتان؛ تا آن روز که خدای‌تان را دیدار کنید و او از شما دربارهٔ رفتارتان باز خواست کند. آگاه باشید! ای مردم، آیا رساندم؟ گفتند: آری، حضرت فرمود: خدایا! شاهد باش.

سپس فرمود: آگاه باشید! همهٔ افتخارها و بدعت‌هایی که در جاهلیت بوده است یا خون یا مال، همه را زیر این دو پایم قرار دادم و احدی ارزشمندتر از دیگری جز با تقوی نیست. آگاه! آیا رساندم؟ گفتند:آری. حضرت فرمود: خدایا!گواه باش. سپس فرمود: آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، آن برداشته شد و نخستین ربایی که برداشته شد، ربای عباس بن عبدالمطلب است. آگاه باشید! هر خونی که در جاهلیت بود، آن برداشته شد و نخستین خونی که برداشته شد، خون ربیعه است. آگاه باشید! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که شیطان ناامید شده از این که در این سرزمین پرستش شود ولی او به آن گناه که کوچکش می‌انگارید، رضایت دارد. آگاه باشید! که اگر از شیطان اطاعت شود، در حقیقت مورد پرستش قرار گرفته است. آگاه باشید! ای مردم! که مسلمان، حقیقتاً برادر مسلمان است و برای شخص مسلمان، خون شخص مسلمان و مالش حلال نیست مگر آنچه با رضایت خویش به او داده است و من ماموریت داشتم که با مردم بجنگم تا آن زمان که لا اله الا الله بگویند و آن زمان که لا اله الا الله گفتند، خون‌ها و اموال‌شان را محفوظ کرده‌اند مگر در موارد حقّ که حساب‌شان با خداست. آگاه باشید! ای مردم! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. سپس حضرت فرمود: ای مردم! سخنم را به خاطر بسپارید. پس از من، از آن بهره‌مند می‌شوید و آن را درک کنید، [تا] رفعت گیرید.

---

۱. مائده ۵/ ۶۷.

ألا هل بلّغت أيّها النّاس قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد ثمّ قال أيّها النّاس احفظوا قولي تنتفعوا به بعدي وافهموه تنعشوا[١] ألا لا ترجعوا بعدي كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض بالسّيف على الدّنيا فإن فعلتم ذٰلك ولتفعلنّ لتجدوني في كتيبة بين جبرئيل وميكائيل أضرب وجوهكم بالسّيف ثمّ التفت عن يمينه فسكت ساعة ثمّ قال إن شاء الله أو عليّ بن أبي طالب.

ثمّ قال ألا وإنّي قد تركت فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلّوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي فإنّه قد نبّأني اللّطيف الخبير أنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض ألا فمن اعتصم بهما فقد نجا ومن خالفهما فقد هلك ألا هل بلّغت قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد ثم قال ألا وإنّه سيرد عليّ الحوض منكم رجال فيدفعون عنّي فأقول ربّ أصحابي فقال يا محمّد إنّهم أحدثوا بعدك وغيّروا سنّتك فأقول سحقاً سحقاً[٢].

٢٦ ٤٧٢٦٦ (٢٦) **دعائم الإسلام ٥٩/٢**: قد روينا عن رسول الله ﷺ أنّه قال في حجّة الوداع دماؤكم وأموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هٰذا في شهركم هٰذا في بلدكم هٰذا.

٢٧ ٤٧٢٦٧ (٢٧) **عوالي اللّئالي ١٦١/١**: قال ﷺ في حجّة الوداع أتدرون أيّ يوم هٰذا قالوا الله ورسوله أعلم قال إنّ هٰذا يوم حرام وهٰذا بلد حرام وهٰذا شهر حرام وإنّ الله حرّم عليكم دمائكم وأموالكم وأعراضكم كحرمة يومكم هٰذا في شهركم هٰذا في بلدكم هٰذا.

٢٨ ٤٧٢٦٨ (٢٨) **بشارة المصطفى ١٣٦**: أخبرنا الشّيخ أبو محمّد الحسن بن الحسين بن بابويه رحمه الله فيما أجاز لي وكتب لي بخطّه بالرّيّ في خانقاه سنة عشرة وخمسمائة قال حدّثنا السّيّد الزّاهد أبو عبد الله الحسن بن الحسين[٣] بن زيد الحسينيّ[٤] الجرجانيّ القصي قال حدّثنا والدي رحمه الله عن جدّي زيد بن محمّد قال حدّثنا أبو الطّيّب الحسن بن أحمد السّبيعيّ قال حدّثنا محمّد بن عبد العزيز قال حدّثنا إبراهيم بن ميمون قال حدّثنا موسى بن عثمان الحضرميّ عن أبي إسحاق السّبيعي قال سمعت البراء بن عازب وزيد بن أرقم قالا كنّا عند رسول الله ﷺ يوم غدير خمّ ونحن نرفع أغصان الشّجر عن رأسه فقال لعن الله من ادّعى إلى

---

١. النّعش: البقاء والارتفاع، نعشه الله أي رفعه الله. والنّعش من هذا لانّه مرتفع على السّرير ـ إذا مات الرّجل فهم ينعشونه أي يذكرونه ويرفعون ذكره.
٢. اي بُعداً بُعداً.
٣. الحسن ـ ك.
٤. الحسنيّ ـ ك.

آگاه باشید! پس از من به کفر باز نگردید و بعضی گردن بعضی را برای دنیا نزنید. اگر چنین کنید ـ که قطعا می‌کنید ـ مرا همراه با لشکری می‌بینید که جبرئیل و میکائیل دو سوی آن هستند و من با شمشیر، صورت‌های‌تان را می‌زنم. سپس توجهی به سمت راست کرد و زمانی سکوت کرد. سپس فرمود: اگر خدا بخواهد، یا علی بن ابیطالب [با شمشیر به صورت‌های شما می‌زند].

پس از آن فرمود: آگاه باشید! من در میان شما دو چیز را می‌نهم که اگر به آن دو چنگ زنید، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم؛ یعنی اهل بیتم. چرا که خداوند آگاه باخبرم ساخته که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. آگاه! که هرکس به این دو چنگ زند، به‌طور قطع نجات یافته و هرکس با این دو مخالفت ورزد، به‌طور قطع نابود شده است. آگاه باشید! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! گواه باش. پس از آن فرمود: آگاه باشید! که مردانی از شما در کنار حوض نزد من آیند ولی آنان را از من دور می‌سازند. من می‌گویم: پروردگارا! اینها یاران منند. خداوند گوید: ای محمد، اینان پس از تو کارهایی کردند و سنت تو را تغییر دادند. پس از آن می‌گویم: دور باد! رحمت خدا از شما دور باد!»

۲۶ (۲۶) پیامبر خداﷺ در حجةالوداع فرمود: «خون‌های‌تان و اموال‌تان بر شما حرام است به سان حرمت این روزتان در این ماه‌تان در این شهرتان.»

۲۷ (۲۷) پیامبر خداﷺ در حجةالوداع فرمود: «آیا می‌دانید که این چه روزی است؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. حضرت فرمود: این روز حرام و این شهر حرام و این ماه حرام است و خداوند، خون‌های‌تان، اموال‌تان و آبروی‌تان را بر شما چون حرمت امروز در این ماه در این شهرتان، حرام ساخته است.»

۲۸ (۲۸) براءبن عازب و زید بن ارقم گویند: «روز غدیرخم نزد رسول خداﷺ بودیم، در حالی که شاخه‌های درخت را از سر پیامبرﷺ دور می‌کردیم. حضرت فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که خویش را به غیر پدرش [به دیگری] بخواند! و خداوند لعنت کند هر که ولایت غیر اربابانش را بپذیرد! و فرزند برای بستر است و برای وارث وصیتی نیست.

غير أبيه ولعن الله من توالى[1] إلى غير مواليه والولد للفراش وليس للوارث وصيّة ألا وقد سمعتم منّي ورأيتموني ألا من كذب عَلَيّ متعمّداً فليتبوّأ مقعده من النّار ألا إنّ دماءكم وأموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هٰذا في بلدكم هٰذا في شهركم هٰذا أنا فرطكم[2] على الحوض فمكاثر بكم الأمم يوم القيامة فلا تسودّ وجهي ألا لأستنقذنّ رجالاً من النّار وليستفقدنّ من يدي آخرون ولأقولنّ يا ربّ أصحابي فيقال إنّك لا تدري ما أحدثوا بعدك ألا وإنّ الله وليّي وأنا وليّ كلّ مؤمن فمن كنت مولاه فعليّ مولاه اللّهمّ والِ من والاه وعادِ من عاداه ثمّ قالﷺ إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب الله وعترتي طرفه بيدي وطرفه بأيديكم فاسألوهم ولا تسألوا غيرهم.

۲۹ ۴۷۲۶۹ (۲۹) **دعائم الإسلام ۴۰۲/۲**: عن رسول اللهﷺ أنّه خطب النّاس يوم النّحر بمنىً فقال أيّها النّاس لاترجعوا بعدي كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض فإنّما أمرت أن أقاتل النّاس حتّى يقولوا لا إله إلّا الله فإذا قالوا ذلك فقد عصموا منّي دماءهم وأموالهم إلى يوم يلقون ربّهم فيحاسبهم ألا هل بلّغت قالوا نعم قال اللّهمّ اشهد.

۳۰ ۴۷۲۷۰ (۳۰) **غرر الحكم ۴۳۷**: قال عليّﷺ سفك الدّماء بغير حقّها يدعو إلى حلول النقمة وزوال النّعمة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۱ ۴۷۲۷۱ (۳۱) **جامع الأخبار ۴۰۴**: قال النّبيّﷺ ما عجّت[3] الأرض الى ربّها كعجّتها من دم حرام يسفك عليها.

۳۲ ۴۷۲۷۲ (۳۲) **جامع الأخبار ۴۰۳**: عن عبد الله بن عمير عن النّبيّﷺ أنّه قال لقتل المؤمن أعظم عند الله من زوال الدّنيا.

۳۳ ۴۷۲۷۳ (۳۳) **روضة الواعظين ۵۳۲**: قال رسول اللهﷺ لزوال الدّنيا أيسر على الله من قتل المؤمن.

۳۴ ۴۷۲۷۴ (۳۴) **عوالي اللّئالي ۱۷۶/۱**: قال النّبيّﷺ أبغض النّاس إلى الله ثلاثة ملحد في الحرم[4] ومتبع[5] في الاسلام سنّة الجاهليّة ومطّلب دم امرء بغير حقّ ليهريق دمه.

---

۱. تولّی ـ ك. ۲. فرطكم: متقدّمكم. ۳. عجّ: صاح ورفع صوته.
۴. أي مستحلّ حرمته ومنتهكها. ۵. مبتغٍ ـ ك.

آگاه باشید! که شما از من شنیده‌اید و مرا دیده‌اید. آگاه باشید! هرکس که عمداً بر من دروغ بندد، جایگاهش پر از آتش می‌شود. آگاه باشید! که خون‌های‌تان و اموال‌تان بر شما حرام است به سان حرمت امروزتان در این شهرتان در این ماه‌تان. من پیش از شما بر سر حوض می‌روم و در روز قیامت به شما (امتم) افتخار می‌کنم؛ پس رویم را سیاه نکنید. آگاه باشید! هر آینه مردانی را از آتش نجات می‌دهم ولی دسته‌ای دیگر از دستم می‌روند و می‌گویم که: ای پروردگار، اصحابم را دریاب! ندا می‌رسد که: تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کرده‌اند! آگاه باشید! که خداوند ولیّ من و من ولیّ هر مؤمن هستم، پس هرکس که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار هرکس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس که علی را دشمن بدارد. پس از آن فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها [کتاب خدا و عترتم] را می‌گذارم. یک سوی آن به دست من و سوی دیگرش در دست شماست. از آنان بپرسید و از دیگران نپرسید.»

۲۹ (۲۹) رسول خدا ﷺ روز عید قربان در مِنی خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! پس از من به کفر بازنگردید که بعضی گردن بعضی را بزند. تنها من ماموریت داشتم که با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله و چون گفتند، خون‌ها و اموال‌شان را تا روزی که خدای‌شان را ملاقات کنند و او به حساب‌شان برسد، حفظ کرده‌اند. آگاه باشید! آیا رساندم؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! شاهدباش.»

۳۰ (۳۰) امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: «ریختن خون‌ها به ناحق، باعث ورود نقمت و زوال نعمت است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۱ (۳۱) پیامبر ﷺ فرمود: «زمین ناله و فریادی به سوی خدا همچون ناله و فریادی که از خون باحرمتی که بر آن ریخته می‌شود، ندارد.»

۳۲ (۳۲) پیامبر ﷺ فرمود: «کشتن مؤمن در نزد خدا بزرگ‌تر از نابودی دنیاست.»

۳۳ (۳۳) رسول خدا ﷺ فرمود: «نابود شدن دنیا بر خدا آسان‌تر از کشتن مؤمن است.»

۳۴ (۳۴) پیامبر ﷺ فرمود: «مبغوض‌ترین مردم نزد خدا سه نفرند: کسی که حرمت حرم را رعایت نکند، کسی که در اسلام از سنت جاهلی پیروی کند و کسی که در پی خون فردی به ناحق باشد تا آن را بریزد.»

٣٥ (٣٥) **مستدرك ٢١٠/١٨**: الحسن بن سليمان الحلّيّ في منتخب البصائر عن النّبيّ ﷺ انّه ٤٧٢٧٥
خطب لمّا أراد الخروج الى تبوك بثنيّة[1] الوداع فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه أيّها النّاس إنّ أصدق الحديث كتاب الله إلى أن قال سباب المؤمن فسوق وقتال المؤمن كفر وأكل لحمه معصية وحرمة ماله كحرمة دمه ـ الخبر. **الإختصاص ٣٢**: خطب النّبيّ ﷺ لمّا أراد الخروج إلى تبوك بثنيّة الوداع فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه أيّها النّاس إنّ أصدق الحديث كتاب الله (إلى أن قال) سباب المؤمن (وذكر مثله).

٣٦ (٣٦) **أمالي الطّوسيّ ٥٣٧**: (في حديث وصيّة النّبيّ ﷺ لأبي ذرّ) يا أباذرّ سباب المسلم ٤٧٢٧٦
فسوق وقتاله كفر وأكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه.

٣٧ (٢٧) **كافي ٢٧٣/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه ٦٩/٤**: ابن أبي عمير **تهذيب** ٤٧٢٧٧
١٦٥/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن سعيد الأزرق عن أبي عبد الله ؑ في رجل قتل[2] رجلاً مؤمناً قال يقال له مت أيّ ميتة شئت إن شئت يهوديّاً وإن شئت نصرانيّاً وإن شئت مجوسيّاً. **عقاب الأعمال ٣٢٧**: حدّثني محمّد بن عليّ ماجيلويه ؒ عن عمّه محمّد ابن أبي القاسم عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير (مثله).

٣٨ (٣٨) **كافي ٢٨/٢**: عليّ بن محمّد عن بعض أصحابه عن آدم بن إسحاق عن عبد الرّزّاق ٤٧٢٧٨
بن مهران عن الحسين بن ميمون عن محمّد بن سالم عن أبي جعفر ؑ (قال في حديث طويل ص ٣١) فلمّا أذن الله لمحمّد ﷺ في الخروج من مكّة إلى المدينة بني الإسلام على خمس شهادة أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً ﷺ عبده ورسوله وإقام الصلوٰة وإيتاء الزّكوة وحجّ البيت وصيام شهر رمضان وأنزل عليه الحدود وقسمة الفرائض وأخبره بالمعاصي الّتي أوجب الله عليها وبها النّار لمن عمل بها وأنزل في بيان القاتل ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَـٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ ولا يلعن الله مؤمناً قال الله ﷻ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. الثّنيّة: الطريقة في الجبل كالنّقب وقيل هي العقبة وقيل هي الجبل نفسه.
٢. يقتل ـ فقيه.

۲۵ (۲۵) پیامبرﷺ چون خواست که به جنگ تبوک برود، در ثنیةالوداع [=گردنهٔ وداع] خطبه خواند و پس از آن که خدا را ستایش کرد و ثنایش گفت، فرمود: ای مردم! راست‌ترین سخن، کتاب خداست. تا آنجا که فرمود: دشنام دادن به مؤمن، فسق است و جنگ با مؤمن، کفر و خوردن گوشتش [غیبت] معصیت است و حرمت مال مؤمن، به سان حرمت خون اوست...»

۲۶ (۳۶) در روایت وصیت پیامبرﷺ به ابوذر آمده است: «ای ابوذر! دشنام دادن به مؤمن، فسق است و جنگیدن با او کفر است و خوردن گوشتش از گناهان است و حرمت مال مؤمن چون حرمت خون اوست.»

۳۷ (۳۷) امام صادقؑ دربارهٔ مردی که مرد مؤمنی را کشته است، فرمود: «به او گفته می‌شود که هر گونه که می‌خواهی بمیر؛ اگر می‌خواهی، یهودی، اگر می‌خواهی، مسیحی و اگر می‌خواهی، مجوسی.»

۳۸ (۳۸) امام باقرؑ در روایتی طولانی فرمود: «.. و چون خداوند به حضرت محمدﷺ در مورد بیرون آمدن از مکه و رفتن به سوی مدینه اجازه داد، اسلام را بر پنج پایه برپا کرد: شهادت به لا اله الا الله، و این که محمدﷺ بندهٔ خدا و رسول اوست، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، حج خانهٔ خدا و روزهٔ ماه رمضان و حدود و تقسیم مواریث را بر او نازل فرمود و او را از گناهانی که خداوند بر آنان و به واسطهٔ آنان آتش را برای کسی که آن را انجام دهد واجب کرده است، باخبر ساخت و دربارهٔ قاتل نازل فرمود که: و هرکس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب بزرگی برای او آماده ساخته است و خداوند مؤمن را لعنت نمی‌کند. خداوندﷻ فرموده است: خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنان آتش سوزاننده‌ای آماده کرده است. در حالی که همواره در آن تا ابد می‌مانند و ولیّ و یاوری نخواهند یافت.»

۳۹ ۴۷۲۷۹ (۳۹) **دعائم الإسلام ۴۰۳/۲**: عن علیّ ﷺ انّه قال فی قول الله تعالی حکایة عن أهل النّار ﴿رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ﴾ قال إبلیس وابن آدم الّذی قتل أخاه لأنّ هٰذا أوّل من عصی من الجنّ وهٰذا أوّل من عصی من الإنس.

۴۰ ۴۷۲۸۰ (۴۰) **عقاب الأعمال ۳۲۸**: أبی ﷺ قال حدّثنی محمّد بن أبی القاسم عن محمّد بن علیّ الکوفی عن محمّد بن أسلم الجبلیّ عن عبد الرّحمان بن أسلم عن أبیه قال قال أبو جعفر ﷺ من قتل مؤمناً متعمّداً أثبت الله تعالیٰ علیه جمیع الذنوب وبرء المقتول منها وذٰلک قول الله تعالی أرید ان تبوء بإثمی وإثمک فتکون من أصحاب النّار. **المحاسن ۱۰۵**: البرقی عن محمّد بن علیّ عن محمّد بن اسلم الجبلی عن عبد الرّحمٰن بن اسلم عن أبیه عن أبی جعفر ﷺ نحوه.

۴۱ ۴۷۲۸۱ (۴۱) **فقیه ۳۶۹/۳**: **عیون الأخبار ۹۱/۲**: **علل الشرائع ۴۷۸**: بالإسناد المتقدّم فی باب (۱۶) کیفیّة الوضوء عن ابن سنان فیما کتب إلیه علیّ بن موسی الرّضا ﷺ فی جواب مسائله. حرّم الله قتل[۱] النّفس لعلّة فساد الخلق فی تحلیله لو أحلّ وفنائهم وفساد التّدبیر.

۴۲ ۴۷۲۸۲ (۴۲) **عوالی اللّئالی ۱۶۷/۱**: قال النّبیّ ﷺ لا یزنی الزّانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق السّارق حین یسرق وهو مؤمن ولا یشرب الشّارب حین یشرب وهو مؤمن ولا یقتل القاتل حین یقتل وهو مؤمن.

وتقدّم فی روایة ابن محبوب (۹) من باب (۱۱) ماورد فی بیان الکبائر من أبواب جهاد النّفس (ج۱۶) قوله ﷺ والسّبع الموجبات قتل النّفس الحرام وعقوق الوالدین الخ. وفی روایة عبّاس بن هلال (۱۰) قوله انّه ﷺ ذکر قول الله ﴿إِن تَجْتَنِبُوا۟ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ عبادة الأوثان وقتل النّفس. وفی روایة الأعمش (۱۱) قوله ﷺ والکبائر محرّمة وهی الشّرک بالله ﷻ وقتل النّفس الّتی حرّم الله. وفی روایة عبد العظیم (۱۲) قوله ﷺ أکبر الکبائر

---

۱. حرم قتل ـ العلل.

۳۹ (۳۹) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال به نقل از جهنمیان: پروردگارا! آن دو از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود نهیم (و لگدمال‌شان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند فرمود: «منظور، ابلیس و فرزند آدم همان که برادرش را کشته، است؛ چراکه این نخستین کسی است از جن که عصیان خدا و این اولین کسی است از انس که معصیت خدا کرده است.»

۴۰ (۴۰) امام باقرﷺ فرمود: «کسی که از روی عمد مؤمنی را بکشد، خداوند همهٔ گناهان را بر وی ثبت می‌کند و مقتول را از همهٔ گناهان پاک می‌سازد و این همان فرمودهٔ خداوند متعال است که: می‌خواهم تو با گناه من و خودت گرفتار شوی (با این عمل، بار هر دو گناه را به دوش کشی) و از دوزخیان گردی.»

۴۱ (۴۱) در نامه‌ای که حضرت علی بن موسی الرضاﷺ در پاسخ به پرسش‌های ابن سنان مرقوم فرمود، آمده است: «... خداوند کشتن انسان را حرام کرد: به دلیل این که اگر حلال می‌کرد، در حلال دانستن قتل، فساد مردم و نابودی آنان و فساد تدبیر بود.»

۴۲ (۴۲) پیامبرﷺ فرمود: «زناکار به هنگامی که زنا می‌کند، مؤمن نیست و سارق به هنگامی که سرقت می‌کند، مؤمن نیست و شرابخوار به هنگامی که شراب می‌خورد، مؤمن نیست و قاتل به هنگامی که می‌کشد، مؤمن نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب جهاد نفس، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «و هفت چیزی که آتش را موجب می‌شود: یکی کشتن انسانی است که ریختن خونش حرام است و ناراحت کردن پدر و مادر...»

و در روایت دهم، این گفته که: «امام معصومﷺ فرمایش خدا را ذکر کرد که: اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، مقصود از گناهان بزرگ، بندگی بت‌ها و کشتن انسان است...»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «کبائر حرام است و آن، شرک‌ورزی به خداوندﷻ و کشتن انسانی است که خداوند حرام کرده است.»

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «بزرگ‌ترین گناه کبیره، شرک‌آوری به خداست... تا آنجا که گوید: و کشتن انسانی است که خداوند کشتن او را جز به‌حق حرام کرده؛ چرا که خداوندﷻ

الإشراك بالله (إلى أن قال) وقتل النّفس الّتى حرّم الله إلّا بالحقّ لأنّ الله ﷻ يقول فجزاؤه جهنّم خالداً فيها. وفي رواية ابن شاذان (١٣) قوله ﷺ واجتناب الكبائر وهى قتل النّفس الّتى حرّم الله تعالى. وفي رواية العوالي (١٤) قوله وروى فى حديث آخر انّ الكبائر أحد عشر، أربع فى الرّأس الشّرك بالله ﷻ (إلى أن قال) وواحدة في اليدين وهى قتل النّفس.

وفي كثير من أحاديث هذا الباب أيضاً ما يدلّ على انّ قتل النّفس من الكبائر. وفي رواية مجاهد (٢٦) من باب (١٢) ما ورد في جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ والذّنوب الّتى تورث النّدم القتل. وفي رواية ابن مسلم(١) من باب (٩) عدم جواز التّقيّة فى الدّم من أبواب التّقيّة (ج١٨) قوله ﷺ إنّما جعلت التّقيّة ليحقن بها الدّم فإذا بلغ الدّم فليس تقيّة. وفي رواية أبي حمزة (٢) ومرسلة هداية (٣) نحوه. وفي رواية الأصبغ (١) من باب (١٦) انّ العبد إذا أذنب فارقه روح الايمان من أبواب جهاد النّفس قوله جاء رجل إلى أمير المؤمنين ﷺ فقال يا أمير المؤمنين انّ ناساً زعموا انّ العبد لايزني وهو مؤمن ولا يسفك الدّم الحرام وهو مؤمن الخ فلاحظ فانّه طويل.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وفي باب (٢٢) تحريم السّبّ ما يناسب الباب فلاحظ. وفي باب (١١٩) تأكّد حرمة اغتياب المؤمن من أبواب العشرة (ج ٢٠) وباب (١٢٥) انّ المؤمن حرام كلّه ماله وعرضه ودمه وباب (١٣١) تحريم الإعانة على قتل المؤمن ولو بشطر كلمة ما يدلّ على بعض المقصود.

وفي رواية علي بن غالب (٤) من باب (١٣٣) تحريم النميمة قوله ﷺ لايدخل الجنّة سفّاك للدماء. وفي رواية سليمان (٨) من باب (١٢) كراهة النوم ما بين طلوع الفجر وطلوع الشمس من أبواب طلب الرّزق (ج ٢٢) قوله ﷺ ما عجّت الأرض إلى ربّها كعجيجها من ثلاثة من دم حرام يسفك عليها. ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه والأبواب الّتى مربوطة بالقصاص والدّيات ما يدلّ على ذلك. خصوصاً باب (٥٥) ماورد فى انّ أعتى النّاس على الله تعالى من قتل غير قاتله.

می‌فرماید: مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن می‌ماند.»

و در روایت سیزدهم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «و پرهیز از گناهان کبیره و آن کشتن انسانی است که خداوند کشتن او را حرام کرده است.»

و در روایت چهاردهم، این گفته که: «در روایت دیگری آمده است که گناهان کبیره یازده تاست؛ چهار تا در سر، که شرک‌ورزی به خداوندﷻ است... تا آنجا که گوید: و یکی از آن گناهان کبیره که مربوط به دست‌ها می‌شود به قتل رساندن انسان است.»

و در بسیاری از روایات این باب نیز روایتی است که دلالت می‌کند بر این که کشتن انسان از گناهان کبیره است.

و در روایت بیست و ششم از باب دوازده، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «یکی از گناهانی که پشیمانی می‌آورد، کشتن است.»

و در روایت یکم از باب نهم از ابواب تقیه، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «تقیه تنها بدین منظور تشریع شده است تا به سبب آن، خون حفظ شود ولی آن زمان که تقیه به خون برسد، دیگر تقیه جایز نیست.»

و در روایت دوم و سوم، مانند آن.

و در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب جهاد با نفس، این گفته که: «مردی نزد امیرالمؤمنینﷺ آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردم می‌گویند بنده در حالی که ایمان دارد، زنا نمی‌کند و در حالی که ایمان دارد، خونی را که حرام است نمی‌ریزد...»

و در روایت بیست و دوم، مناسب این باب؛ بنگرید.

و در باب صد و نوزدهم از ابواب معاشرت و باب صد و بیست و پنجم و باب صد و سی و یکم، دلالت بر پاره‌ای از مقصود دارد.

و در روایت چهارم از باب صد و سی و سه، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «کسی که خون‌ها را می‌ریزد به بهشت وارد نمی‌شود.»

و در روایت هشتم از باب دوازدهم از ابواب طلب روزی، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «زمین به سوی پروردگارش فریاد طوفانی نزده به مانند فریادش از سه چیز: خون حرامی که بر زمین ریخته می‌شود.»

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن و ابواب مربوط به قصاص و دیات که بر این دلالت می‌کند، به ویژه باب پنجاه و پنج.

(٢)

باب حكم من قتل مؤمناً لإيمانه ومن قتله لغضب أو سبب وبيان توبته

قال الله تبارك وتعالى في سورة النّساء (٤): ٩٣: ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَـٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾.

الفرقان (٢٥): ٦٨ ـ ٧١: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَـٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا * إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَـٰلِحًا فَأُوْلَـٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَـٰتٍ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابًا﴾.

ولاحظ الآيات الواردة في باب (٧٧) وجوب التّوبة من أبواب جهاد النّفس فإنّها تناسب الباب.

٤٣ ٤٧٢٨٣ (١) **كافي** ٢٧٥/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى **تهذيب** ١٦٤/١٠: الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عزّ وجلّ ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَـٰلِدًا فِيهَا﴾ قال من قتل مؤمناً على دينه فذلك المتعمّد الّذي قال الله عزّ وجلّ في كتابه ﴿وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ قلت فالرّجل يقع بينه وبين الرّجل شيء فيضربه بسيفه فيقتله قال ليس ذلك المتعمّد الّذي قال الله عزّ وجلّ. **فقيه** ٧١/٤: سأل سماعة أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله (وذكر مثله).

٤٤ ٤٧٢٨٤ (٢) **كافي** ٢٧٢/٧: **تهذيب** ١٦٥/١٠: محمّد بن يحيى عن عبد الله بن محمّد عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ٦٧/٤: **تفسير العيّاشي** ٢٦٧/١: هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال لا يزال المؤمن في فسحة[1] من دينه مالم يصب دماً حراماً وقال لا يوفّق قاتل المؤمن متعمّداً[2] للتّوبة (أبداً ـ يب).

---

١. الفسحة: السّعة ومعناه لا يزال المؤمن في سعة من دينه يرجى له الرحمة ولو باشر الكبائر سوى القتل فإذا قتل أيس من رحمته ـ مجمع.

٢. أسقط في يب قوله (متعمّداً).

باب ۲

حکم کسی که مؤمنی را به‌خاطر ایمانش بکشد و کسی که به دلیل خشم یا علتی دیگر بکشد و بیان توبهٔ قاتل

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماندو خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است.[1]

کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به‌حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید. عذاب او در قیامت مضاعف می‌شودو همیشه با خواری در آن خواهد ماند. مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است. و کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد[2]).

بنگر به آیات آمده در باب هفتاد و هفت از ابواب جهاد با نفس؛ چرا که آنها نیز مناسب این باب است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۳ (۱) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ که: و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن می‌ماند، پرسیدم. حضرت فرمود: هرکس مؤمنی را برای دینش بکشد، این همان کسی است که عمداً کشته و خداوند در قرآنش فرموده است که: و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است.پرسیدم: میان مردی با مردی دیگر درگیری می‌شود و با شمشیر او را می‌زند و او را می‌کشد. حضرت فرمود: این، آن کسی نیست که خداوند فرموده است که عمداً کشته است.»

۴۴ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «مؤمن پیوسته در گشایشی از سوی دینش هست؛ مادامی که خون حرامی را نریخته است و حضرت فرمود: کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، برای توبه توفیق پیدا نمی‌کند.»

---

۱. نساء ۴/ ۹۳.
۲. فرقان ۲۵/ ۶۸ـ ۷۱.

٤٥ (٣) تفسير العيّاشي ١٠٥/٢: عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر رفعه إلى الشّيخ في قوله ٤٧٢٨٥
تعالى ﴿خَلَطُواْ عَمَلاً صَٰلِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا﴾ قال قوم اجترحوا ذنوباً مثل قتل حمزة وجعفر الطّيّار ثمّ تابوا ثمّ قال ومن قتل مؤمناً لم يوفّق للتّوبة إلّا انّ الله لا يقطع طمع العباد فيه ورجاهم منه وقال هو أو غيره انّ عَسىٰ من الله واجب.

٤٦ (٤) تفسير القمّيّ ١٤٨/١: قوله ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا ٤٧٢٨٦
وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ قال من قتل مؤمناً على دينه لم تقبل توبته ومن قتل نبيّاً أو وصيّ نبيّ فلا توبة له لأنّه لايكون له مثله فيقاد به وقد يكون الرّجل بين المشركين واليهود والنّصارىٰ يقتل رجلاً من المسلمين على أنّه مسلم فإذا دخل في الإسلام محاه الله عنه لقول رسول الله ﷺ الإسلام يَجُبّ ما كان قبلهای يمحو لأنّ أعظم الذّنوب عند الله هو الشّرك بالله فإذا قبلت توبته في الشّرك قبلت فيما سواه وامّا قول الصّادق ؑ ليست[1] له توبة فإنّه عنىٰ من قتل نبيّاً أو وصيّاً فليست له توبة فإنّه[2] لا يقاد أحد بالأنبياء إلّا الأنبياء وبالأوصياء إلّا الأوصياء والأنبياء والأوصياء لا تقتل بعضهم بعضاً وغير النّبيّ والوصيّ لا يكون مثل النّبيّ والوصيّ فيقاد به وقاتلهما لا يوفّق للتّوبة.

٤٧ (٥) تفسير القمّيّ ١١٦/٢: والّذين لايدعون مع الله إلهاً آخر ولا يقتلون النّفس الّتي ٤٧٢٨٧
حرّم الله إلّا بالحقّ ولا يزنون ومن يفعل ذٰلك يلق أثاماً وأثام وادٍ من أودية جهنّم من صفر مذاب قدّامها خدة (حدة ـ خ ـ جرة ـ خ ك)[3] في جهنّم يكون فيه من عبد غير الله ومن قتل النفس الّتي حرّم الله ويكون فيه الزّناة.

٤٨ (٦) معاني الأخبار ٣٨٠: حدّثنا محمّد بن الحسن ؓ قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن ٤٧٢٨٨
ابان عن تهذيب ١٦٥/١٠: الحسين ابن سعيد عن فقيه ٧١/٤: حمّاد بن عيسى عن أبي السّفاتج عن أبي عبد الله ؑ في قول الله ﷻ ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ﴾ قال (جزاؤه جهنّم ـ المعاني ـ يب) ان جازاه.

---

١. فليست ـ ک.　　٢. لأنّه ـ ك.　　٣. حرّة ـ بحار.

۴۵ (۳) احمد بن محمد بن ابی نصر این روایت را دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: کار خوب و بد را به هم آمیختند[1]، تا شیخ بالا برده است که شیخ[2] فرمود: «منظور گروهی‌اند که گناهانی چون کشتن حمزه و جعفر طیار را مرتکب شده‌اند و سپس توبه کرده‌اند. پس از آن فرمود: و هرکس که مؤمنی را بکشد، موفق به توبه نمی‌شود. تنها این است که خداوند طمع و امید بندگان را از خویش نمی‌برد و او یا دیگری گفته است که: واژهٔ عسیٰ از سوی خداوند ثابت است[3] [و احتمال نیست].»

۴۶ (۴) فرمودهٔ خداوند: و هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. فرمود: «هرکس مؤمنی را برای دینش بکشد، توبهٔ او پذیرفته نمی‌شود و هرکس پیامبر یا وصی پیامبر را بکشد، توبه ندارد؛ چرا که برای مقتول مشابه نیست تا قاتل بدان قصاص شود و گاهی فردی در میان مشرکان، مجوس و مسیحیان است و فردی از مسلمانان را بر این پایه که مسلمان است می‌کشد ولی چون به اسلام در می‌آید، خداوند این قتل را از او محو می‌سازد؛ چرا که رسول خداﷺ فرموده است: اسلام، ماقبل خودش را قطع می‌سازد؛ یعنی محو می‌کند. چرا که بزرگ‌ترین گناهان نزد خدا شرک‌ورزی به خداست و وقتی که توبه‌اش در مورد شرک پذیرفته شود، در غیر شرک نیز پذیرفته خواهد شد.

و اما فرمودهٔ امام صادق؈ که: توبه برای او نیست. منظور حضرت این است که هرکس پیامبر یا وصی را بکشد، توبه برای او نیست؛ چون در برابر پیامبران جز پیامبران و در برابر اوصیاء جز اوصیاء قصاص نمی‌شود و پیامبران و اوصیاء این گونه نیستند که برخی برخی را بکشند و غیر از پیامبر و وصی همانند پیامبر و وصی نیست تا بدان قصاص صورت گیرد و قاتل پیامبر و وصی هم برای توبه کردن موفق نمی‌شود.»

۴۷ (۵) و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز به حقّ نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید. اَثام وادی از وادی‌های جهنم است که از مس ذوب شده است. جلوی آن، گودالی است در جهنم. کسانی که غیرخدا را پرستیده و انسانی را که خداوند خونش را محترم دانسته کشته‌اند، در آن گودال عمیق می‌اندازند و نیز زناکاران در آن گودال عمیق‌اند.

۴۸ (۶) امام صادق؈ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند؅ که: هرکس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، فرمود: «اگر خداوند او را مجازات کند، مجازات او جهنم است.»

---

۱. توبه ۹/۱۰۲.

۲. سند را تا شیخ بالا برده ولی منظور از شیخ معلوم نیست که آیا امام معصوم؈ است یا استادی از اساتید وی؟ ـ م.

۳. اشاره به جملهٔ (عسی الله ان یتوب علیهم) در آیه دارد ـ م.

٤٩ ٣٧٢٨٩ (٧) كافى ٢٧٦/٧: تهذيب ١٦٣/١٠: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حسين بن أحمد المنقرى عن عيسى الضرير[١] قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام رجل قتل رجلاً (متعمّداً ـ كا ـ يب) ما توبته قال يمكنّ من نفسه قلت يخاف أن يقتلوه قال فليعطهم الدّية قلت يخاف أن يعلموا بذلك (قال فيتزوّج منهم[٢] امرأة قلت يخاف أن تطّلعهم على ذلك ـ يب ـ فقيه) قال فلينظر (إلى ـ فقيه ـ كا) الدّيه فليجعلها[٣] صرراً[٤] ثمّ لينظر[٥] مواقيت الصّلوات فليلقها[٦] فى دارهم. فقيه ٦٩/٤: روى ابن أبى عمير عن محسن بن أحمد عن عيسى الضعيف قال قلت (وذكر مثله).

٥٠ ٣٧٢٩٠ (٨) المقنع ١٨٤: قيل لأبى عبد الله عليه السلام رجل قتل رجلاً متعمّداً فقال جزاؤه جهنّم فقيل هل له توبة قال نعم يصوم شهرين متتابعين ويطعم ستّين مسكيناً ويعتق رقبة ويؤدّى ديته قيل فإن لم يقبلوا الدّية قال يتزوّج الرّجل إليهم قال لا يزوّجونه قال يجعل ديته صرراً ثمّ يرمىٰ بها فى دارهم.

٥١ ٣٧٢٩١ (٩) دعائم الإسلام ٤١٣/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام قال توبة القاتل الإقرار لأولياء المقتول ثمّ التّوبة بينه وبين الله عزّ وجلّ إن عفوا عنه أو قبلوا الدّية منه.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

٥٢ ٣٧٢٩٢ (١٠) نوادر أحمد بن محمّد ٦٣: عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام أنّه سئل رجل مؤمن قتل مؤمناً وهو يعلم أنّه مؤمن غير أنّه حمله الغضب على أن قتله هل له توبة إن أراد ذلك أو لا توبة له فقال يقرّبه وإن لم يعلم به إنطلق إلى أوليائه فأعلمهم أنّه قتله فإن عفا عنه أعطاهم الدّية وأعتق رقبة وصام شهرين متتابعين وتصدّق[٧] على ستّين مسكيناً (ثمّ يكون التّوبة بعد ذلك ـ ك).

٥٣ ٣٧٢٩٣ (١١) الجعفريّات ١٢٠: بإسناده عن علىّ عليه السلام قال لقاتل النّفس توبة إذا ندم واعتتب[٨].

---

١. الضعيف ـ يب. ٢. فليتزوّج إليهم ـ فقيه. ٣. فيجعلها ـ يب ـ فقيه.

٤. الصّرة ما يصرّ فيه من النّقد ويرسل إلى الجهات. ٥. ينظر ـ يب.

٦. فيلقها ـ يب. ٧. وأطعم ـ ك.

٨. اعتتبه ازال عتبه وترك ما كان يغضب عليه لأجله وارضاه ـ المنجد.

۴۹ (۷) عیسی ضریر گوید: «به امام صادق؛ گفتم: مردی عمداً مردی را کشته است. توبه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: خودش را در اختیارشان [= اولیای دم] قرار دهد. گفتم: می‌ترسد که او را بکشند. حضرت فرمود: دیه به آنان بدهد. گفتم: می‌ترسد که آنان از این جریان باخبر شوند. حضرت فرمود: با زنی از آنان ازدواج کند. گفتم: می‌ترسد که آن زن آنان را باخبر سازد. حضرت فرمود: دیه را مشخص کند و آن را چند کیسه [محموله] سازد، پس از آن منتظر اوقات نماز شود و کیسه‌ها را در خانهٔ آنان بیندازد.»

۵۰ (۸) به امام صادق؛ گفته شد: «مردی عمداً مردی را کشته است. حضرت فرمود: مجازاتش جهنم است. از امام سؤال شد: آیا او توبه دارد؟ حضرت فرمود: آری؛ دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت مسکین را اطعام می‌دهد و یک بنده آزاد می‌سازد و دیهٔ او را نیز می‌پردازد. گفته شد: اگر دیه را نپذیرند [یعنی بخواهند او را قصاص کنند]؟ حضرت فرمود: با آنان ازدواج کند. آن شخص گفت: به او زن نمی‌دهند. حضرت فرمود: دیهٔ مقتول را بسته بسته می‌کند پس از آن، بسته‌ها را در خانهٔ آنان می‌اندازد.»

۵۱ (۹) امام صادق؛ فرمود: «توبهٔ قاتل این است که نزد اولیای مقتول اعتراف کند و سپس فیمابین خویش و خداوند؛ اگر او را عفو کردند یا دیه پذیرفتند، توبه کند.»

۵۲ (۱۰) از امام صادق؛ سؤال شد: «مرد مؤمنی، مؤمنی را در حالی که می‌دانسته مؤمن است و خشم او را وادار به کشتن وی کرده است، کشته است. آیا او توبه دارد ـ اگر بخواهد توبه کند ـ یا توبه ندارد؟ حضرت فرمود: به قتل اعتراف کند و اگر از قتل او کسی باخبر نیست، نزد اولیای مقتول برود و آنان را باخبر سازد که وی قاتل اوست. پس از آن اگر وی را عفو کردند، به آنان دیه بپردازد و بنده‌ای راآزاد سازد و دو ماه پی در پی روزه بدارد و به شصت مسکین صدقه دهد و پس از آن نوبت به توبه است.»

۵۳ (۱۱) امیرالمؤمنین علی؛ فرمود: «قاتل انسان اگر پشیمان شود و رضایت [آنان] را جلب کند، توبه دارد.»

۵۴ ۴۷۲۹۴ (۱۲) تهذیب ۱۰/۱۶۴: أحمد بن محمّد عن الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن محمّد ابن ابی حمزة عن علیّ ورواه ابن أبی عمیر عن أبی المعزا عن أبی عبد الله ﷺ فی الرّجل یقتل العبد خطأ قال علیه عتق رقبة وصیام شهرین متتابعین وصدقة علی ستّین مسکیناً قال فإن لم یقدر علی الرّقبة کان علیه الصّیام فإن لم یستطع الصّیام فعلیه الصّدقة.

۵۵ ۴۷۲۹۵ (۱۳) تهذیب ۱۰/۱۶۴: الحسن عن زرعة عن نوادر أحمد ابن محمّد ۶۳: سماعة (بن مهران ـ نوادر) قال سألته عمّن قتل مؤمناً متعمّداً هل له توبة فقال لا حتّی یؤدّی دیته إلی أهله ویعتق رقبة (مؤمنة ـ تفسیر العیّاشی) ویصوم شهرین متتابعین ویستغفر الله ﷻ ویتوب إلیه ویتضرّع (إلیه ـ العیّاشیّ) فإنّی ارجو[1] أن یتاب علیه إذا (هو ـ فقیه ـ تفسیر العیّاشیّ) فعل ذلك قلت (جعلت فداك ـ فقیه) فإن لم یکن له ما[2] یؤدّی دیته قال یسأل المسلمین حتّی یؤدّی دیته إلی أهله. فقیه ۴/۷۰: روی عثمان بن عیسی وزرعة عن سماعة عن أبی عبد الله ﷺ قال سألته (وذکر مثله).

۵۶ ۴۷۲۹۶ (۱۴) تفسیر العیّاشی ۱/۲۶۷: عن سماعة بن مهران عن أبی عبد الله أو أبی الحسن ﷺ قال سألت أحدهما عمّن (وذکر نحوه وزاد) قال سماعة سألته عن قوله ﴿وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا﴾ قال من قتل مؤمناً متعمّداً علی دینه فذاك التعمّد الّذی قال الله فی کتابه ﴿وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا﴾ قلت فالرّجل یقع بینه وبین الرّجل شیء فیضربه بسیفه فیقتله قال لیس ذاك التّعمّد الّذی قال الله تعالی.

۵۷ ۴۷۲۹۷ (۱۵) معانی الاخبار ۳۸۰: حدّثنا محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنا الحسین بن الحسن بن أبان عن الحسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن سماعة قال سألته عن قول الله ﷻ ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ﴾ قال من قتل مؤمناً علی دینه فذاك المتعمّد الّذی قال الله ﷻ فی کتابه ﴿وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا أَلِيمٗا﴾ قلت فالرّجل یقع (وذکر مثله).

---

۱. فأرجوا ـ العیّاشی.

۲. مال ـ فقیه ـ نوادر.

۵۴ (۱۲) امام صادق‌علیه السلام دربارهٔ مردی که بنده‌ای را به خطا می‌کشد، فرمود: «بر اوست که بنده‌ای را آزاد سازد و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و بر شصت مسکین صدقه دهد. حضرت فرمود: اگر به بنده‌ای دست نیابد، روزه بر اوست و اگر روزه را نتواند، صدقه براوست.»

۵۵ (۱۳) سماعه گوید: «از او [= امام معصوم‌علیه السلام] دربارهٔ کسی که به عمد مؤمنی را بکشد، پرسیدم که آیا توبه دارد؟ حضرت فرمود: نه؛ تا آن که دیهٔ مقتول را به اهلش پرداخت کند و یک بندهٔ مؤمن آزاد سازد و از خداوند استغفار کند و به سوی خداوند بازگردد و تضرع کند. من در این صورت امیدوارم که اگر چنین کند، خداوند به سوی او باز گردد [توبهٔ او را بپذیرد]. گفتم: فدایت شوم! اگر چیزی ندارد که دیه‌اش را پرداخت کند؟ حضرت فرمود: از مسلمانان بگیرد تا دیهٔ او را به اهلش پرداخت کند.»

۵۶ (۱۴) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادق یا امام کاظم‌علیهما السلام دربارهٔ...» و مانند همان روایت قبلی را آورده و افزوده است: «سماعه گوید: از او [= امام معصوم‌علیه السلام] دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: هرکس، مؤمنی را از روی عمد بکشد، پرسیدم. حضرت فرمود: هرکس که مؤمنی را از روی عمد به خاطر دینش بکشد، این، آن عمدی است که خداوند در قرآنش فرمود: و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. پرسیدم: میان مردی با مرد دیگری چیزی [اختلاف و درگیری] رخ می‌دهد. او را با شمشیرش می‌زند و می‌کشد. حضرت فرمود: این، آن عمدی نیست که خداوند متعال فرموده است.»

۵۷ (۱۵) سماعه گوید: «از او [= امام معصوم‌علیه السلام] دربارهٔ فرمودهٔ خداوندعزوجل که: و هرکس، مؤمنی را از روی عمد بکشد، مجازات او دوزخ است، پرسیدم. حضرت فرمود: کسی که مؤمنی را از روی عمد برای دینش بکشد، او همان متعمدی است که خداوندعزوجل در کتابش فرموده که: و عذاب دردناکی برای او آماده ساخته است. پرسیدم: مردی بین او و دیگری چیزی رخ می‌دهد...و مشابه روایت قبل را آورده است.»

(١٦) **عوالي اللّئالي ٥٧٨/٣**: وفي الحديث انّ رجلاً قتل مائة رجل ظلماً ثمّ سأل هل من توبة فدلّ على عالم فسأله فقال ومن يحول بينك وبين التّوبة ولكن أُخرج من القرية السّوء إلى القرية الصّالحة فاعبد الله فيها فخرج تائباً فأدركه الموت في الطّريق فاختصمت فيه ملائكة الرّحمة وملائكة العذاب فبعث إليهم ملكاً فقال قيسوا ما بين القريتين فإلى أيّتهما كان أقرب فاجعلوه من أهلها فوجدوه أقرب إلى القرية الصّالحة بشبر فجعلوه من أهلها. ٥٨ ٣٧٢٩٨

وتقدّم في رواية فقيه (٧٢) من باب (١٠) وجوب اجتناب المحارم من أبواب جهاد النّفس (ج١٦) قوله عليه السلام لا كبيرة مع الإستغفار ولا صغيرة مع الإصرار. **وفي** كثير من أحاديث باب (١١) ماورد في بيان الكبائر ما يدلّ على أنّ من قتل نفساً دخل النّار. **وفي** رواية عبيد (٣١) من هٰذا الباب قوله أخبرني عن الكبائر فقال عليه السلام هنّ خمس وهنّ ممّا أوجب الله عزّ وجلّ عليهنّ النّار (إلى أن قال) وقتل المؤمن متعمّداً على دينه. **وفي** رواية زرارة (٥٥) من باب (١٨) تحريم البغي قوله عليه السلام ما من أحد يظلم بمظلمة إلّا أخذه الله بها في نفسه وماله وامّا الظّلم الّذي بينه وبين الله فإذا تاب غفر الله له. **وفي** كثير من آيات وأخبار باب (٧٧) وجوب التّوبة من الذّنوب وباب (٧٨) انّ المؤمن إن كفر ثمّ تاب صحّت توبته وباب (٨٠) تأكّد تحريم الإصرار على الذّنب وانّه لاصغيرة مع الإصرار ولا كبيرة مع الإستغفار وباب (٨٣) ما ورد في انّ كلّما عاد المؤمن بالإستغفار عاد الله عليه بالمغفرة وباب (٨٤) صحّة التّوبة في آخر العمر، وغيرها ما يدلّ على انّ الله عزّ وجلّ يغفر ذنوب المذنبين. **وفي** أحاديث باب (١٥) انّ كفّارة قتل المؤمن عمداً عتق رقبة وصوم شهرين، من أبواب الكفّارات (ج ٢٧) ما يدلّ على ذلك فراجع.

ويأتي في رواية أبي بصير (١) من باب (١٨) حكم من قتل مجنوناً من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) قوله عليه السلام وأرى انّ على قاتل المجنون الدّية في ماله يدفعها إلى ورثة المجنون ويستغفر الله عزّ وجلّ. **وفي** أحاديث باب (٣١) حكم من ولّي ولاية فقتل رجلاً ما يناسب ذلك فراجع. **وفي** باب (١٧) ماورد في انّ من قتل رجلاً ولم يعلم به يؤدّي ديته ويستغفر ربّه من أبواب الدّيات ما يدلّ على لزوم الإستغفار على القاتل.

۵۸ (۱۶) در روایت است که: «مردی صد نفر را به ستم کشت. پس از آن پرسید: آیا توبه‌ای وجود دارد؟ او را به عالمی راهنمایی کردند. از عالم پرسید. او گفت: چه کسی مانع از توبهٔ تو می‌شود؟ ولی از قریهٔ بد به قریه خوب برو و در آنجا خداوند را عبادت کن. او با حال توبه بیرون آمد ولی مرگ در راه به او رسید و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب دربارهٔ او به اختلاف و بحث پرداختند. خداوند فرشته‌ای را نزد آنان فرستاد و گفت: مسافت بین دو قریه را اندازه‌گیری کنید. این شخص به هر کدام از دو قریه که نزدیک‌تر است، او را از اهل آن بدانید. دیدند که به قریهٔ خوب یک وجب نزدیک‌تر است و در نتیجه او را از اهل آن قریه محسوب داشتند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتاد و دو از باب ده از ابواب جهاد با نفس، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «با استغفار، کبیره‌ای نمی‌ماند و با اصرار، صغیره‌ای نیست.»

و در بسیاری از روایات باب یازده، روایتی است که دلالت دارد بر این که هرکس انسانی را بکشد، او به جهنم درآید.

و در روایت سی و یک از همین باب، این گفته که: «کبائر را برایم بگویید. حضرت فرمود: کبائر پنج‌تاست و آنها از چیزهایی است که خداوندﷻ آتش را بر آن واجب دانسته است تا آنجا که گوید: و کشتن مؤمنی از روی عمد به خاطر دینش.»

و در روایت پنجاه و پنج از باب هجده، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «کسی ظلمی نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را بدان در جان و مالش مؤاخذه می‌کند و اما ستمی که بین او و بین خداست پس اگر توبه کند، خداوند او را می‌آمرزد.»

و در بسیاری از آیات و روایات باب هفتاد و هفت، هفتاد و هشت، هشتاد، هشتاد و سه و هشتاد و چهار و دیگر ابواب، روایتی که بر این دلالت دارد که خداوندﷻ گناهان گنهکاران را می‌بخشد.

و در روایات باب پانزده از ابواب کفّارات، به روایتی که بر همین مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «و می‌بینم که دیه در مال قاتل دیوانه ثابت است و باید آن را به وارثان دیوانه بدهد و از خداوندﷻ مغفرت طلبد.»

و در روایات باب سی و یکم، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

و در باب هفدهم، روایتی که دلالت دارد بر این که استغفار بر قاتل لازم است.

(٣)
باب أنّ من قتل مؤمناً متعمّداً يقاد به فإنّ المؤمنين تتكافئ دماءهم الا أن يرضى أولياء المقتول بالدية أو بأكثر منها أو أقلّ ولم تطلّ الدّماء

قال الله تعالى فى سورة البقرة (٢): ١٧٨ و ١٧٩: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِى ٱلْقَتْلَى ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِىَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَىْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَـٰنٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَلَكُمْ فِى ٱلْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَـٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

المائدة (٥): ٤٥: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾.

٥٩ / ٣٧٢٩٩ (١) **كافى** ٢٨٢/٧: **استبصار** ٢٦٠/٤: **تهذيب** ١٦٠/١٠: علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن بعض أصحابنا عن أبى عبد الله ﷺ انّه قال من قتل مؤمناً متعمّداً فإنّه يقاد به إلّا أن يرضى أولياء المقتول أن يقبلوا الدّية أو يتراضوا بأكثر من الدّية أو أقلّ[١] من الدّية فإن فعلوا ذٰلك بينهم جاز وإن تراجعوا[٢] اقيدوا[٣] وقال الدّية عشرة آلاف درهم أو[٤] ألف دينار أو مائة من الإبل.

٦٠ / ٣٧٣٠٠ (٢) **تهذيب** ١٥٩/١٠: **استبصار** ٢٦١/٤: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ و(عن ـ يب) عبد الله بن المغيرة ونضر بن سويد جميعاً عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول من قتل مؤمناً متعمّداً قيد[٥] منه إلّا أن يرضى أولياء المقتول أن يقبلوا الدّية فإن رضوا بالدّية وأحبّ ذٰلك القاتل فالدّية اثنا عشر ألفاً أو ألف دينار (يب ـ أو مائة من الإبل وإن كان فى أرض فيها الدّنانير فألف دينار وإن كان فى أرض فيها الإبل فمائة من الإبل وإن كان فى أرض فيها الدّراهم فدراهم بحساب (ذٰلك ـ ئل) اثنى عشر ألفاً).

---

١. بأقلّ ـ صا.
٢. وإن لم يتراضوا ـ صا ـ يب.
٣. أقيد ـ صا ـ قيد ـ يب. أقيدوا: أي اقتصّوا.
٤. و ـ يب.
٥. أقيد ـ صا.

باب ۳
حکم کسی که مؤمنی را عمداً بکشد

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون‌بها شود) باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (ولیّ دم، حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر گیرد) و او [= قاتل] نیز به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید.[1]

بر آنها [= بنی‌اسرائیل] در آن [= تورات] مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد و از قصاص صرف نظر کند، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.[2]

۵۹ (۱) یونس با واسطه از امام صادق ؑ روایت کرده که فرمود: «هرکس مؤمنی را از روی عمد بکشد، در برابر آن قصاص می‌شود؛ مگر اینکه اولیای مقتول رضایت دهند که دیه را بپذیرند یا به بیش از دیه یا کمتر از دیه راضی شوند که اگر اولیای مقتول در بین خود چنین کردند، درست است ولی اگر باز گردند، قصاص کنند.[3] و حضرت فرمود: دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر است.»

۶۰ (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: هرکس مؤمنی را عمداً بکشد، از او قصاص می‌شود؛ مگر اینکه اولیای مقتول بپذیرند که دیه بگیرند. اگر به دیه رضایت دادند و قاتل هم دوست داشت، دیه، دوازده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر است و اگر در سرزمینی است که در آن دینار است، پس هزار دینار و اگر در سرزمینی است که در آن شتر است، پس صد شتر و اگر در سرزمینی است که در آن درهم است، پس درهم به همان حساب یعنی به حساب دوازده هزار است.»

---

۱. بقره ۲/ ۱۷۸ـ۱۷۹. ۲. مائده ۵/ ۴۵.

۳. جملهٔ «و ان تراجعوا»، بازگشت از رضایت را می‌رساند. دقت شود که در روایت، رضایت، در دو مرحله دیده شده است: مرحلهٔ اول میل به گذشت؛ مرحلهٔ دوم قطعی شدن رضایت که در «و ان تراجعوا» مجددا از رضایت برمی‌گردند و آن را قطعی نمی‌کنند. یا این که تراجع به معنای بازگرداندن سخن در میان خودشان است. امام می‌فرماید مگر اینکه اولیای مقتول به دیه... راضی شوند پس اگر راضی شوند که تمام است ولی اگر سخن را به یکدیگر بازگرداندند و به نتیجهٔ روشنی نرسیدند، قصاص کنند. این دو احتمال در تفسیر «و ان ترجعوا» با توجه به متن کافی شریف است ولی روایت در تهذیب و استبصار با تعبیری دیگر آمده که ظاهرا روان‌تر است آن گونه که مجلسی در مرآت العقول به این نکتهٔ اخیر اشاره دارد ـ م

٦١ ٤٧٢٠١ (٣) نوادر أحمد بن محمّد ١٥٦: أحمد عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول في رجل قتل مؤمناً متعمّداً قال يقاد منه إلّا أن يرضى أولياء المقتول بالدّية فإن قبلوا الدّية فالدّية اثنا عشر ألفاً أو ألف دينار أو مائة من الإبل فإن كان بأرض فيها دنانير فألف دينار.

٦٢ ٤٧٢٠٢ (٤) تهذيب ١٦٢/١٠: ابن فضّال عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله ﷺ قال كلّ من قتل شيئاً صغيراً أو كبيراً بعد أن يتعمّد فعليه القَوَد.

٦٣ ٤٧٢٠٣ (٥) فقيه ٨٣/٤: في رواية ابن بكير قال قال أبو عبد الله ﷺ كلّ من قتل بشئ صغر أو كبر بعد أن يتعمّد فعليه القَوَد.

٦٤ ٤٧٢٠٤ (٦) فقه الرّضا ﷺ ٢٧١: فعلى من قتل مؤمناً متعمّداً أن يقاد به فإن عفي عنه وقبلت منه الدّية فعليه التوبة والإستغفار.

٦٥ ٤٧٢٠٥ (٧) نهج البلاغة ١٠٢٠: هٰذا ما أمر به عبد الله عليّ أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه (إلى أن قال) إيّاك والدّماء وسفكها بغير حلّها فإنّه ليس شيء أدعىٰ لنقمة[1] ولا أعظم لتبعة[2] ولا أحرىٰ بزوال نعمة وانقطاع مدّة من سفك الدّماء بغير حقّها والله سبحانه مبتدئ بالحكم بين العباد فيما تسافكوا من الدّماء يوم القيامة فلا تقوّينّ سلطانك بسفك دم حرام فإنّ ذلك ممّا يضعفه ويوهنه بل يزيله وينقله ولا عذر لك عند الله ولا عندي في قتل العمد لأنّ فيه قَوَد البدن وإن ابتليت بخطأ وأفرط عليك سوطك أو سيفك أو يدك بالعقوبة فإنّ في الوكزة[3] فما فوقها مقتلة فلا تطمحنّ[4] بك نخوة سلطانك عن أن تؤدّي إلى أولياء المقتول حقّهم.

٦٦ ٤٧٢٠٦ (٨) الإحتجاج ٥٠/٢: عن أبي حمزة الثّمالي عن أبي خالد الكابليّ عن عليّ بن الحسين ﷺ في تفسير قوله تعالى ﴿لَكُمْ فِي ٱلْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ﴾ الآية ولكم يا أمّة محمّد في

---

١. النّقمة: المكافاة بالعقوبة.
٢. التّبعة ما أتبعت به صاحبك من ظلامة ونحوها ـ ما فيه إثم يتّبع به ـ إسم الشّئ الّذي لك فيه بغية شبه ظلامة ونحو ذلك ـ اللسان.
٣. وكزه أي ضربه بجميع يده على ذقنه وأصابه بوكزة أي بطعنة وضربة ـ مجمع البحرين.
٤. طمح يطمح طماحاً ـ الطِّماح: الكبر والفخر.

۶۱ (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که مؤمنی را از روی عمد کشته است شنیدم که می‌فرمود: از او قصاص می‌شود؛ مگر اینکه اولیای مقتول به دیه رضایت دهند که اگر دیه را پذیرفتند، دیه، دوازده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر، پس اگر در سرزمینی است که در آن دینار است، پس دیه، هزار دینار است.»

۶۲ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس شخصی را ـ کوچک یا بزرگ ـ بکشد پس اگر از روی عمد باشد، بر او قصاص است.»

۶۳ (۵) امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس شخصی را ـ چه کوچک و چه بزرگ ـ بکشد پس اگر از روی عمد باشد، بر او قصاص است.»

۶۴ (۶) پس بر هرکس که مؤمنی را از روی عمد بکشد، این است که در برابر آن قصاص می‌شود ولی اگر از او عفو و دیه پذیرفته شد، براوست که توبه و استغفار کند.

۶۵ (۷) این فرمان بندهٔ خدا امیرالمؤمنین علی ﷺ به مالک اشتر پسر حارث است که در عهدنامه‌ای به او نوشت، تا آنجا که گوید: «از خون و ریختن آن به حرام پرهیز کن که هیچ چیز از ریختن خون‌ها به ناحق، کیفر را سریع‌تر و مجازات را بزرگ‌تر و نعمت را به نابودی و مدت را به سپری شدن شایسته‌تر نمی‌سازد و خداوند سبحان در روز قیامت، پیش از هر کار دیگر نسبت به خون‌های به ناحق ریخته آغاز به قضاوت خواهد کرد. پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن؛ زیرا که خون ناحق نه تنها حکومتت را ضعیف و سست می‌سازد بلکه آن را نابود و سرنگون نیز می‌کند و تو، در نزد خدا و نزد من عذری در کشتن عمدی نداری؛ چرا که کیفر آن، قصاص تن است. ولی اگر به خطا مبتلا به قتل شدی و تازیانه، شمشیر یا دستت در کیفردهی افراط کرد، چرا که یک مشت زدن یا کاری بیش از آن موجب قتل است ـ در این صورت مباداکه کبر سلطه‌ات تو را از پرداخت حقّ اولیای مقتول به آنان بازدارد!»

۶۶ (۸) ابوخالد کابلی از امام سجاد علی بن حسین ﷺ در تفسیر فرمودهٔ خداوند متعال که: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است... روایت کرده است که: «برای شما ای امت محمد! در قصاص، حمایت در زندگی است؛ زیرا هرکس که قصد قتل کند و بداند که از او قصاص می‌شود، به همین جهت از قتل دست می‌کشد و در نتیجه حیات و زندگی برای کسی است که قصد کشتن او را کرد و نیز حیات و زندگی برای همین جنایتکاری است که می‌خواسته بکشد و برای مردم دیگر نیز حیات و زندگی است. هر زمان که بفهمند قصاص واجب است، از ترس قصاص، اقدام به کشتن نمی‌کنند.»

القصاص حياة لأنّ من همّ بالقتل فعرف انّه يقتصّ منه فكفّ لذٰلك عن القتل كان حياة للّذى همّ بقتله وحياة لهٰذا الجاني الّذى أراد أن يقتل وحياة لغيرهما من النّاس إذا علموا أنّ القصاص واجب لايجسرون[1] على القتل مخافة القصاص.

۶۷ ۴۷۳۰۷ (۹) وفيه ۲/ ۵۰: قال أبو محمّد الحسن العسكريّ صلوات الله عليه انّ رجلاً جاء إلى عليّ بن الحسين برجل يزعم انّه قاتل أبيه فاعترف فأوجب عليه القصاص وسأله أن يعفو عنه ليعظم الله ثوابه فكأنّ نفسه لم تطب بذٰلك فقال عليّ بن الحسين للمدّعي[2] الدّم الّذى هو الوليّ المستحقّ للقصاص إن كنت تذكر لهٰذا الرّجل عليك فضلاً فهب له هٰذه الجناية واغفر له هٰذا الذّنب قال يابن رسول الله له عليّ حقّ ولٰكن لم يبلغ به أن أعفو له عن قتل والدى قال فتريد ماذا قال أريد القود فإن أراد لحقّه عليّ ان أصالحه على الدّية صالحته وعفوت عنه قال عليّ بن الحسين عليه السلام فماذا حقّه عليك قال يابن رسول الله لقّنني توحيد الله ونبوّة رسول الله صلى الله عليه وآله وإمامة عليّ والأئمّة عليهم السلام فقال عليّ بن الحسين فهٰذا لايفى بدم أبيك بلىٰ والله هٰذا يفى بدماء أهل الأرض كلّهم من الأوّلين والآخرين سوى الأنبياء والأئمّة إن قتلوا فإنّه لايفى بدمائهم شيء. تمام الخبر.

۶۸ ۴۷۳۰۸ (۱۰) وسائل ۲۹/ ۵۴: الحسن بن عليّ العسكريّ عليه السلام فى تفسيره عن آبائه على عليّ بن الحسين عليه السلام قال ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِى ٱلْقَتْلَى﴾ يعنى المساواة وأن يسلك بالقاتل فى طريق المقتول المسلك الّذى سلكه به من قتله ﴿ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ﴾ تقتل المرأة بالمرأة إذا قتلتها ﴿فَمَنْ عُفِىَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَىْءٌ﴾ فمن عفا له (اى للقاتل) ورضى هو ووليّ المقتول أن يدفع الدّية وعفا عنه بها ﴿فَٱتِّبَاعٌۢ﴾ من الوليّ مطالبة ﴿بِٱلْمَعْرُوفِ﴾ وتقاضّ ﴿وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ﴾ من (المعفوّ له) القاتل ﴿بِإِحْسَـٰنٍ﴾ لايضارّه ولا يماطله[3] لقضائها ﴿ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ﴾ إذ أجاز أن يعفو وليّ المقتول عن القاتل على دية يأخذها فإنّه لو لم يكن إلّا العفو أو القتل لقلّما طابت نفس وليّ المقتول بالعفو بلا عوض يأخذه فكان قلّما يسلم القاتل من القتل ﴿فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ﴾ من اعتدى بعد العفو عن

---

۱. لا يجترون ـ ئل. ۲. لمدّعى الدّم ـ ظ.
۳. المطل: اللّىّ والتّسويف والتّعليل فى أداء الحقّ وتأخيره من وقت إلى وقت.

۶۷ (۹) امام حسن عسکری ﷺ فرمود: «فردی مردی را که می‌گفت او قاتل پدرش است، خدمت امام علی بن حسین ﷺ آورد. قاتل اعتراف کرد و حضرت قصاص را بر او واجب دانست. ولی از آن مرد خواست تا از قاتل عفو کند تا خداوند ثواب او را بزرگ سازد. ولی گویی که آن شخص به عفو دلش راضی نشد. امام علی بن حسین به مدّعی خون، همان کسی که ولیّ مقتول بوده و حق قصاص داشت، فرمود: اگر برای این مرد قاتل فضیلتی به یاد داری، این جنایت و این گناه را بر او ببخش. او گفت: ای فرزند رسول خدا! برای او حقّی بر من است ولی آن حق به حدّی که من از قتل پدرم دربارهٔ او بگذرم، نمی‌رسد. حضرت فرمود: پس چه می‌خواهی؟ او گفت: قصد قصاص دارم ولی اگر به دلیل حقّی که بر من دارد بخواهد که من با او بر دیه مصالحه کنم، با او مصالحه می‌کنم و از او در می‌گذرم. حضرت علی بن حسین ﷺ فرمود: او چه حقّی بر تو دارد؟ گفت: ای پسر رسول خدا! او توحید خدا، پیامبری رسول خدا ﷺ، امامت امیرالمؤمنین علی ﷺ و امامان ﷺ را به من یاد داده است. حضرت علی بن حسین ﷺ فرمود: آیا این [جای] خون پدرت را پر نمی‌کند[یعنی معادل خون پدرت نیست]؟ به خدا سوگند! که هست. این می‌تواند در برابر خون‌های همهٔ زمینیان از اولین و آخرین به‌جز پیامبران و امامان اگر کشته شوند، قرار گیرد؛ چرا که در برابر خون‌های پیامبران و امامان چیزی قرار نمی‌گیرد...»

۶۸ (۱۰) امام حسن عسکری ﷺ در کتاب تفسیر منسوب به ایشان از پدران‌شان از امام سجاد علی بن حسین ﷺ روایت کرده است که حضرت فرمود: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است. منظور مساوات است و این که قاتل را به راه مقتول ببرند؛ همان راهی که قاتل مقتول را به آن برد و او را کشت. آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. زن در برابر زن کشته می‌شود در صورتی که آن زن، زنی را کشته باشد. پس اگر کسی از سوی برادر [دینی] خود، چیزی به او بخشیده شود، پس کسی که قاتل را عفو کند و اولیاء مقتول رضایت دهند که قاتل دیه را بپردازد و ولیّ مقتول در برابر گرفتن دیه قاتل را عفو کند، پس باید اولیاء دَم، به نیکی مطالبه‌ی دیه کنند و باید قاتل بدون کم و کاست و بدون امروز و فردا کردن، دیه را بپردازد. این، تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما؛ چرا که اجازه داده است تا ولیّ مقتول از قاتل با دیه‌ای که می‌گیرد عفو کند؛ زیرا که اگر نبود، جز عفو یا کشتن، کم می‌شد که ولیّ مقتول رضایت به عفو بدون عوضی که بگیرد، بدهد و در نتیجه کم اتفاق می‌افتاد که قاتل از کشته شدن نجات یابد و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، یعنی کسی که پس از عفو از کشتن در برابر دیه‌ای که می‌گیرد اگر تجاوز کرد و قاتل را پس از آن که از وی در برابر دیه‌ای که داده و خود او نیز بدان رضایت داده، کشت: عذاب دردناکی خواهد داشت. در آخرت به نزد خدا و در دنیا کشته شدن به دلیل

القتل بما يأخذه من الدّية فقتل القاتل بعد عفوه عنه بالدّية الّتى بذلها ورضى هو بها ﴿فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ فى الآخرة عند الله وفى الدّنيا القتل بالقصاص لقتله لمن لا يحلّ قتله له قال الله ﷻ ﴿وَلَكُمْ فِى ٱلْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ﴾ لأنّ من همّ بالقتل فعرف أنّه يقتصّ منه فكفّ لذلك عن القتل كان حياة للّذى همّ بقتله وحياة الجانى فصاص الّذى أراد أن يقتل وحياة لغيرهما من النّاس إذا علموا أنّ القصاص واجب لايجترون على القتل مخافة القصاص.

٦٩ ٤٧٣٠٩ (١١) إرشاد الدّيلمىّ ٤٠٦: يرفعه إلى الإمام موسى بن جعفر ﷺ قال حدّثنى أبى جعفر عن أبيه الباقر ﷺ قال حدّثنى أبى علىّ قال حدّثنى أبى الحسين بن علىّ بن أبى طالب ﷺ قال بينما أصحاب رسول الله ﷺ جلوس فى مسجده بعد وفاته يتذاكرون فضله إذ دخل علينا حبر من أحبار اليهود (إلى أن قال ص ٤١٢) ومنها انّ القاتل منهم عمداً إن شاء أولياء المقتول أن يعفوا عنه فعلوا ذلك وإن شاؤا قبلوا الدّية وعلى أهل التّوراة وهم أهل دينكم يقتل القاتل ولا يعفى عنه ولا تؤخذ منه دية قال الله تبارك وتعالى ﴿ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ﴾.

٧٠ ٤٧٣١٠ (١٢) تفسير العيّاشى ١/٣٢٤: عن حفص بن غياث عن جعفر بن محمّد ﷺ قال انّ الله بعث محمّداً بخمسة أسياف سيف منها مغمود سلّه[١] إلى غيرنا وحكمه إلينا فأمّا السّيف[٢] المغمود فهو الّذى يقام به القصاص قال الله جلّ وجهه ﴿ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ﴾ الآية فسلّه إلى أولياء المقتول وحكمه إلينا.

٧١ ٤٧٣١١ (١٣) دعائم الإسلام ٢/٤١٠: عن علىّ ﷺ أنّه قال ولىّ الدّم بالخيار يعنى فى قتل العمد إن شاء قتل وإن شاء قبل الدّية وإن شاء عفا.

٧٢ ٤٧٣١٢ (١٤) كافى ١/٤٠٣: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن أبان بن عثمان عن ابن أبى يعفور عن أبى عبد الله ﷺ أنّ رسول الله ﷺ خطب النّاس فى مسجد الخيف فقال نضّر الله[٣] عبداً سمع مقالتى فوعاها (وحفظها ـ كا) وبلّغها[٤] من[٥] لم يسمعها (إلى أن قال) المسلمون إخوة تتكافى[٦] دماؤهم (و ـ كا) يسعى بذمّتهم أدناهم

---

١. السّلّ إنتزاع الشّئ وإخراجه فى رفق.

٢. وحكمه إلينا وهو السيف الّذى يقام به القصاص ـ ئل وهذا هو الصّحيح لأنّ ما فى المتن تكرار.

٣. أى حسّن.

٤. ثمّ بلّغها ـ أمالى الصّدوق ـ الخصال.

٥. إلى من ـ الخصال.

٦. أى تتساوى.

قصاص؛ چرا که کسی را کشته که کشتن وی بر او حلال نبوده است. خداوند می‌فرماید: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است؛ زیرا کسی که قصد کشتن می‌کند و می‌فهمد که از او قصاص می‌شود، به همین دلیل از کشتن دست می‌کشد و این خود حیات و زندگانی برای کسی است که می‌خواسته او را بکشد و نیز حیات و زندگانی برای جنایتکار است که باید در برابر کسی که می‌کشد، قصاص شود و نیز حیات و زندگانی برای سایر مردم است، وقتی می‌فهمند که قصاص واجب و ثابت است، از ترس قصاص جرات کشتن نمی‌کنند.»

۶۹ (۱۱) امام حسین فرمود: «در حالی که یاران رسول خدا پس از رحلت ایشان در مسجد رسول خدا نشسته بودند و دربارهٔ فضائل پیامبر گفتگو می‌کردند، عالمی از عالمان یهود نزد ما آمد... تا آنجا که فرماید: و یکی از آنها... این است که قاتل عمدی مسلمانان، اگر اولیای مقتول بخواهند، او را عفو می‌کنند و اگر بخواهند، دیه از او می‌پذیرند. ولی بر اهل تورات که اهل دین شمایند، این است که قاتل کشته می‌شود و مورد عفو قرار نمی‌گیرد و دیه از او گرفته می‌شود. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: این، تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما.»

۷۰ (۱۲) امام جعفر صادق فرمود: «خداوند حضرت محمد را با پنج شمشیر برانگیخت: یکی از آن، شمشیری در غلاف است و کشیدن آن شمشیر در اختیار غیر ماست و حکمش با ماست. پس آن شمشیری که در غلاف است، همان است که بدان قصاص اجرا می‌شود. خداوند جلّ وجهه فرموده است: جان در مقابل جان... پس کشیدن این شمشیر در اختیار اولیای مقتول است و حکم آن با ماست.»

۷۱ (۱۳) امیرالمؤمنین علی فرمود: «ولیّ، اختیار خون دارد؛ منظور در قتل عمد است. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، دیه می‌گیرد و اگر بخواهد، عفو می‌کند.»

۷۲ (۱۴) امام صادق فرمود: «رسول خدا در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند نیکو گرداند بنده‌ای که سخنم را بشنود و آن را بفهمد و نگاه دارد و به کسانی که نشنیده‌اند،

ورواه أيضاً عن حمّاد بن عثمان عن أبان عن ابن أبي يعفور مثله وزاد فيه وهم يدٌ على من سواهم وذكر في حديثه انّه خطب في حجّة الوداع بمنىً في مسجد الخيف. **أمالي الصّدوق** ٢٨٧: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثنا عليّ بن الحسين السّعد آباديّ قال حدّثنا احمد بن محمّد بن خالد **الخصال** ١٤٩ ـ حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد ابن أبي عبد الله البرقيّ عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر البزنطيّ عن حمّاد بن عثمان عن عبد الله ابن أبي يعفور عن الصّادق جعفر بن محمّد ﷺ[١] قال خطب رسول الله ﷺ النّاس في حجّة الوداع بمنىً في مسجد الخيف فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال نضّر الله عبداً وذكر مثله مع الزّيادة. **تفسير عليّ بن إبراهيم** ١٧٣/١ ـ في حديث نحوه. **المجازات النّبويّة** ١٧ ـ المسلمون تتكافأ دمائهم ويسعىٰ بذمّتهم أدناهم ويردّ عليهم أقصاهم وهم يد علىٰ من سواهم. **كافي** ٤٠٣/١ ـ محمّد بن الحسن عن بعض اصحابنا عن عليّ بن الحكم عن الحكم بن مسكين عن رجل من قريش من أهل مكّة قال قال سفيان الثّوري إذهب بنا إلى جعفر بن محمّد ﷺ قال فذهبت معه إليه فوجدناه قد ركب دابّته فقال له سفيان يا أبا عبد الله حدّثنا بحديث خطبة رسول الله ﷺ في مسجد الخيف (إلى أن قال) المؤمنون إخوة (وذكر مثله مع الزيادة). **أمالي المفيد** ١٨٦ ـ حدّثني أحمد بن محمّد عن أبيه محمّد بن الحسن بن الوليد القميّ عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن محمّد بن إسماعيل عن منصور بن يونس عن أبي خالد القمّاط عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال خطب رسول الله ﷺ يوم منىً (إلى أن قال) المؤمنون إخوة (وذكر مثله مع الزّيادة).

٧٣ ٢٧٣١٢ (١٥) **دعائم الإسلام** ٤٠٤/٢: روينا[٢] عن رسول الله ﷺ أنّه قال المؤمنون تتكافأ دماؤهم ويسعى بذمّتهم أدناهم وهم يدٌ على من سواهم (فهذا يوجب القصاص في النّفس وفيما دون النّفس بين القويّ والضّعيف والشّريف والمشروف والنّاقص والسّويّ والجميل والذّميم والمشوّه[٣] والوسيم[٤] لافرق في ذلك بين المسلمين ـ من كلام المصنّف).

---

١. عن أبي عبد الله ـ الخصال.

٢. عن أبي عبد الله عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين ﷺ عن رسول الله ﷺ ـ ك.

٣. المشوّه: قبيح الوجه. ٤. الوسيم: حسن الوجه.

برساند ... تا آنجا که فرمود: مسلمانان برادرند و خون‌های‌شان با هم برابری دارد و امان دادن کمترین مسلمان برابر با ذمّهٔ همهٔ مسلمانان است[۱].»

و مشابه همین روایت را نیز از حمّاد بن عثمان از ابان از ابن ابی یعفور روایت کرده است و در آن افزوده است که: «و مسلمانان علیه دیگران یکدست هستند [= با هم متحدند] و در آن روایت آمده است که پیامبر خدا در حجة‌الوداع در منیٰ در مسجد خیف سخنرانی کرد.»

۷۳ (۱۵) رسول خدا ﷺ فرمود: «مؤمنان خون‌های‌شان با هم برابری دارد و امان دادن کمترین آنان با امان دادن همهٔ آنان برابر است و آنان در مقابل بیگانگان یکدست و یک پارچه‌اند.»

مصنّف دعائم الاسلام گوید: «این روایت، قصاص در نفس [کشتن] و در کمتر از نفس را بین قوی و ضعیف، شریف و فرومایه، ناقص و کامل، نیکو و ناپسند، زشت چهره و زیبا چهره ثابت می‌سازد و در این جهت بین مسلمانان هیچ فرقی نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. به این معنی که اگر یکی از آنان یا کمترین آنان به کسی از لشکر دشمن امان دهد، گویا که همه امان داده‌اند و باید که به این امان پایبند باشند و آن را نقض نکنند؛ به گونه‌ای که گویا امان دهی همهٔ مسلمانان همراه تک تک مسلمانان است ـم.

٧٤ ٣٧٢١٤ (١٦) **عوالى اللّئالى ٢٧٤/٢**: قال النّبىّ ﷺ المؤمنون[1] بعضهم أكفاء بعض.

٧٥ ٣٧٢١٥ (١٧) **دعائم الإسلام ٤٠٤/٢**: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ انّ عليّاً صلوات الله عليه قبض يوماً على لحيته ثمّ قال والله لتخضبنّ هٰذه من هٰذه وأومى بيده إلى لحيته وهامته[2] فقال قوم بحضرته لو فعل هٰذا أحد يا أمير المؤمنين[3] لأبدنا[4] عترته فقال آه آه هٰذا هو العدوان إنّما هى النّفس بالنّفس كما قال الله ﷻ.

٧٦ ٣٧٢١٦ (١٨) **أمالى ابن الطّوسىّ ٤٩٤**: عن أبيه قال أخبرنا جماعة عن أبى المفضّل قال حدّثنا أبو أحمد عبيد الله بن الحسين بن إبراهيم العلوىّ[5] قال حدّثنى أبى قال حدّثنى عبد العظيم بن عبد الله الحسنىّ الرّازىّ فى منزله بالرّىّ عن أبى جعفر محمّد بن علىّ الرّضا ﷺ عن آبائه ﷺ عن علىّ بن الحسين عن أبيه عن جدّه علىّ بن أبى طالب ﷺ قال قلت أربع[6] أنزل الله تعالى تصديقى بها فى كتابه قلت المرء مخبوء[7] تحت لسانه فإذا تكلّم ظهر فأنزل الله تعالى ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ[8] ٱلْقَوْلِ﴾ قلت فمن جهل شيئاً عاداه فأنزل الله ﴿بَلْ كَذَّبُوا۟ بِمَا لَمْ يُحِيطُوا۟ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ﴾ قلت قدر ـ أو قال قيمة ـ[9] كلّ امرء ما يحسن فأنزل الله فى قصّة طالوت ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُۥ بَسْطَةً فِى ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِ﴾ قلت القتل يقلّ القتل فأنزل الله ﴿وَلَكُمْ فِى ٱلْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَـٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾.

٧٧ ٣٧٢١٧ (١٩) **دعائم الإسلام ٤٠٤/٢**: عن علىّ ﷺ انّه كان يكتب إلى عمّاله لاتُطَلّ[10] الدّماء فى الإسلام وكتب إلى رفاعة لاتُطَلُّ الدّماء ولا تعطّل الحدود.

٧٨ ٣٧٢١٨ (٢٠) **تفسير العيّاشى ٧٥/١**: محمّد بن خالد البرقىّ عن بعض اصحابه[11] عن أبى عبد الله ﷺ فى قول الله تعالى ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ﴾ أهى جماعة[12] المسلمين قال هى للمؤمنين خاصّة.

---

١. المسلمون ـ ك.
٢. الهامة: الرّأس ـ وقيل وسط الرّأس ومعظمه من كلّ شىء وقيل من ذوات الأرواح ـ اللّسان.
٣. بأمير المؤمنين ـ ك.
٤. اى أهلكنا ـ لأبرنا ـ ك.
٥. عبد الله بن الحسن العلوىّ ـ ك خ ل.
٦. أربع كلمات ـ ک.
٧. أى مستور.
٨. آى فى فحواه و معناه ـ اللّسان.
٩. والمراد من قوله (اوقال قيمة) او قال علىّ ﷺ قيمة كلّ إمْرءٍ ما يحسن ـ والشّكّ من الرّاوى.
١٠. اى لا تهدروا.
١١. أصحابنا ـ ئل.
١٢. لجماعة ـ ئل.

(۱۶) پیامبرﷺ فرمود: «مؤمنان برخی کفو و همتای برخی دیگرند.» ۷۴

(۱۷) از امام جعفر صادقؑ از پدرشان از پدران‌شانؑ روایت شده است که امیرالمؤمنین علیؑ ۷۵
روزی محاسن خویش را در دست گرفت و سپس فرمود: «به خدا سوگند! قطعا این، از این خضاب می‌شود و با دست خود اشاره به محاسن و سرخویش کرد. گروهی که در محضر حضرت بودند، گفتند: ای امیرالمؤمنین! اگر کسی چنین کند، نسل او را نابود می‌کنیم. حضرت فرمود: آه!آه! این همان عدوان و تجاوز است. تنها یک جان در برابر یک جان، همان‌گونه که خداوندﷻ فرموده است.»

(۱۸) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ فرمود: «من چهار کلمه گفتم و خداوند متعال در قرآنش ۷۶
تایید مرا نازل کرد. گفتم: مرد در پس زبانش پنهان است و چون سخن گوید آشکار شود، خداوند متعال نازل کرد: می‌توانی آنان را از طرز سخنان‌شان بشناسی. گفتم: هرکس که نسبت به چیزی جاهل باشد، با آن دشمنی می‌کند. خداوند فرو فرستاد: بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتندو هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده بود. گفتم: اندازهٔ ارزش هرانسانی به چیزی است که آن را خوب می‌داند. خداوند در داستان طالوت فرو فرستاد که: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و قدرت وسعت بخشیده است. گفتم: قتل، قتل را کم می‌کندو خداوند فرو فرستاد که: و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد.»

(۱۹) امیرالمؤمنین علیؑ پیوسته به کارگزارانش مرقوم می‌کرد که: «در اسلام خون‌ها هدر ۷۷
نمی‌رود و حضرت به رفاعه نوشت که: خون‌ها هدر نمی‌رود و حدود تعطیل نمی‌شود.»

(۲۰) امام صادقؑ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال: ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص بر ۷۸
شما نوشته شده استو این که آیا همهٔ مسلمانان منظورند، فرمود: «این تنها ویژهٔ مؤمنان است.»

۷۹ ۳۷۳۱۹ (۲۱) أمالي الصّدوق ۱۷٤ : حدّثنا على بن أحمد قال حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال لمّا كلّم الله عزّ وجلّ موسى بن عمران عليه السلام قال موسى الٰهي ماجزاء من شهد انّي رسولك (إلى أن قال عليه السلام) الٰهي فما جزاء من قتل مؤمناً متعمّداً قال لا انظر إليه يوم القيامة ولا أقيل عثرته.

وتقدّم في رواية حمّاد (۱٥) من باب (۱) انّ الخمس لله وللرسول من أبواب من يستحقّ الخمس (ج ۱۰) قوله عليه السلام المسلمون اخوة تتكافئ دمائهم. وفي رواية أبي القاسم الكوفيّ (٦) من باب (۱۹) جواز تزويج غير الهاشميّ الهاشميّة من أبواب التّزويج (ج ۲٥) قوله عليه السلام أتتكافأ دمائكم ولا تتكافأ فروجكم. وفي رواية عليّ بن بلال (۷) مثله.

ويأتي في كثير من أحاديث الباب التّالي ما يدلّ على ذلك فراجع. وفي رواية بريد (۲) من باب (۱۹) انّ من أوجب على نفسه الحدّ ثمّ خولط ضرب الحدّ قوله سئل أبو جعفر عليه السلام عن رجل قتل رجلاً عمداً (إلى أن قال عليه السلام) إن شهدوا عليه انّه قتله حين قتله وهو صحيح ليس به علّة من فساد عقل قتل به. وفي رواية حمران (۱) من باب (۲۱) انّ الوالد لايقاد بولده قوله عليه السلام ويقتل الولد إذا قتل والده عمداً.

ولاحظ سائر أحاديث الباب. وفي رواية ابن سنان (۱) من باب (۱۷) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس قوله رجل قتل امرأة متعمّداً فقال عليه السلام إن شاء أهلها أن يقتلوه قتلوه ويؤدّوا إلى أهله نصف الدّية وقوله امرأة قتلت زوجها متعمّدة فقال عليه السلام إن شاء أهله أن يقتلوها قتلوها وليس يجني أحد أكثر من جنايته على نفسه. وفي ساير أحاديث الباب ما يناسب ذلك فراجع. وفي رواية حكم (۱) من باب (۱) ثبوت القصاص في الجراح من أبواب قصاص الطرف (ج ۳۱) قوله عليه السلام ليس الخطأ مثل العمد العمد فيه القتل. ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّ فيها مناسبة للمقام ـ وما يدلّ على انّ من قتل نفساً متعمّداً يقاد به أكثر من ذلك.

(۲۱) امام هادیعلیه السلام فرمود: «چون خداوند﷯ با موسی بن عمرانعلیه السلام سخن گفت، موسی عرض کرد: خدای من پاداش کسی که گواهی دهد که من پیامبر توام، چیست؟ تا آنجا که گوید: خدای من! مجازات کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، چیست؟ حضرت فرمود: روز قیامت به او نگاه نمی‌کنم و از لغزش او در نمی‌گذرم.» ۷۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب یکم از ابواب مستحقّان خمس، فرمودهٔ رسول خداﷺ که: «مسلمانان برادرند و خون‌های‌شان با هم برابری دارد.»

و در روایت ششم از باب نوزدهم از ابواب تزویج، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «آیا خون‌های‌شان برابری می‌کند ولی فرج‌های‌شان برابری نمی‌کند؟»

و در روایت هفتم، مانند آن.

می‌آید:

در بسیاری از روایات باب بعدی، مراجعه کنید به روایتی که بر این معنی دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب نوزدهم، این گفته که: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که عمداً مردی را کشته است، سؤال شد. تا آنجا که گوید: اگر شاهدان بر او شهادت دهند که او را کشته و به هنگام قتل، سالم و عقلش بر سر جا بود، در برابر این قتل، کشته خواهد شد.»

و در روایت یکم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «فرزندی اگر پدرش را عمداً بکشد، کشته می‌شود.» و ملاحظه کنید دیگر روایات این باب را.

و در روایت یکم از باب هفدهم، این گفته که: «مردی از روی عمد زنی را کشته است. حضرت فرمود: اگر اهل زن بخواهند مرد را بکشند، می‌کشند. ولی به اهل مرد نصف دیه را پرداخت می‌کنند و این گفته که: زنی شوهرش را عمداً کشته است، حضرت فرمود: اگر اهل مرد بخواهند زن را می‌کشند و کسی بیش از جنایتی که بر خودش شود، جنایت نمی‌کند. [به این معنی که اگر کسی را کشته است، او را می‌کشند و بیش از کشتن وی، کاری با او نمی‌کنند].»

و در سایر روایات باب به آنچه مناسب با آن است مراجعه کنید.

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب قصاص عضو فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «خطای شبه عمد در قتل، عمد محسوب نمی‌شود، چرا که حکم قتل عمد، قتل است.»

و بنگرید سایر روایات باب را که مناسب با این مقام است.

(٤)

باب ماورد فى بيان قتل العمد وشبهه وقتل الخطأ

۸۰ ۳۷۳۲۰ (۱) كافى ۲۸۰/۷ : علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن تهذيب ۱۵٦/۱۰ : يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبى عبد الله ؊ قال العمد الّذى يضرب بالسّلاح أو العصا (و ـ يب) لايقلع عنه حتّى يقتل والخطأ الّذى لايتعمّده.

۸۱ ۳۷۳۲۱ (۲) كافى ۲۷۸/۷ : تهذيب ۱۵۵/۱۰ : علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن عبد الله بن مسكان عن الحلبىّ قال قال أبو عبد الله ؊ (انّ ـ يب) العمد كلّ ما[1] اعتمد شيئاً فأصابه بحديدة أو بحجر أو بعصا أو بوكزة فهٰذا كلّه عمد والخطأ من اعتمد شيئاً فأصاب غيره.

۸۲ ۳۷۳۲۲ (۳) كافى ۲۷۸/۷ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن حديد وابن أبى عمير جميعاً عن جميل بن درّاج عن بعض اصحابه عن أحدهما ؊ قال قتل العمد كلّ ما عمد به الضّرب فعليه[2] القوَد وإنّما الخطأ أن يريد الشّئ فيصيب غيره وقال إذا أقرّ على نفسه بالقتل قتل وإن لم يكن عليه بيّنة. تهذيب ۱۵۵/۱۰ : أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج (مثله سنداً ومتناً).

۸۳ ۳۷۳۲۳ (٤) كافى ۲۷۹/۷ : محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۵٦/۱۰ : أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن علىّ بن أبى حمزة عن أبى بصير قال قال أبو عبد الله ؊ لو أنّ رجلاً ضرب رجلاً بخزفة[3] أو بآجرة (أو بعود ـ كا ـ يب) فمات كان عمداً[4]. فقيه ۸۱/٤: روى ظريف بن ناصح عن علىّ بن أبى حمزة (مثله سنداً ومتناً).

۸٤ ۳۷۳۲٤ (٥) تهذيب ۱٦۰/۱۰ : علىّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن أبى العبّاس وزرارة عن أبى عبد الله ؊ قال انّ العمد أن يتعمّده فيقتله بما يقتل مثله والخطأ أن يتعمّد[5] ولا يريد قتله يقتله بما لايقتل مثله والخطأ الّذى لاشكّ فيه أن يتعمّد شيئاً آخر فيصيبه.

---

۱. من ـ يب. ۲. فقيه ـ يب.

۳. الخزف ما عُمل من الطّين وشوى بالنّار فصار فخّاراً ـ اللسان. ٤. متعمّداً ـ فقيه.

٥. يتعمّده ـ ئل.

باب ۴

قتل عمد و شبه‌عمد و قتل خطائی

(۱) امام صادقﷺ فرمود: «قتل عمد آن است که با سلاح یا عصا بزند و از او دست نکشد تا او را بکشد و خطا آن است که قصد کشتن ندارد.» ۸۰

(۲) امام صادقﷺ فرمود: «عمد آن است که کسی قصد شخصی کند و با آهن یا سنگ یا عصا یا مشت به او بزند؛ همهٔ این موارد عمد است و خطا آن است که کسی قصد شخصی می‌کند ولی به غیر او می‌خورد.» ۸۱

(۳) امام باقر یا امام صادقﷺ فرمودند: «قتل عمد هر چیزی است؛ با آن قصد زدن دارد که در این صورت بر او قصاص ثابت است و خطا این است که چیزی را قصد می‌کند ولی به چیز دیگری می‌زند و حضرت فرمود: آن زمان که اعتراف به ارتکاب قتل کند، کشته می‌شود؛ گرچه بیّنه‌ای علیه او نباشد.» ۸۲

(۴) امام صادقﷺ فرمود: «اگر مردی دیگری را با خشت یا آجر یا چوب بزند و آن مضروب بمیرد، این عمد است.» ۸۳

(۵) امام صادقﷺ فرمود: «[جنایت] عمد آن است که قصد آن را بکند و او را با آلتی که مشابه آن می‌کشد، بکشد و خطا آن است که قصد او کند ولی ارادهٔ کشتن او را ندارد و او را با آلتی که مشابه آن نمی‌کشد، می‌کشد و خطایی که شک در آن نیست، این است که قصد چیز دیگری را دارد ولی به او می‌خورد.» ۸۴

۸۵ (٦) تفسير العيّاشى ٢٦٨/١: عن زرارة عن أبى عبد الله ﷺ قال العمد أن تعمّده فتقتله
۴۷۳۲۵ بما بمثله[1] يقتل.

۸۶ (٧) دعائم الإسلام ٤١٠/٢: عن أبى عبد الله ﷺ انّه قال من قصد إلى ضرب أحد متعمّداً
۴۷۳۲۶ بما كان فمات من ضربه فهو عمد يجب به القَوَد وإنّما الخطأ أن يرمى شيئاً غيره فيصيبه أو يعمل عملاً لا يريده به فيصيبه.

۸۷ (٨) تفسير العيّاشى ٢٦٤/١: عن ابن أبى عمير عن بعض أصحابه عن أحدهما ﷺ قال
۴۷۳۲۷ كلّ ما اُريد به (الشئ ـ ظ) ففيه القَوَد وإنّما الخطأ ان يريد الشّئ فيصيب غيره.

۸۸ (٩) فقه الرّضا ﷺ ٣١٢: كلّ من ضرب متعمّداً فتلف المضروب بذٰلك الضرب فهو عمد
۴۷۳۲۸ والخطأ أن يرمى رجلاً فيصيب غيره أو يرمى بهيمة أو حيواناً فيصيب رجلاً.

۸۹ (١٠) كافى ٢٧٨/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن صفوان وأبو علىّ
۴۷۳۲۹ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان جميعاً عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج قال قال لى أبو عبد الله ﷺ: يخالف يحيى بن سعيد (و ـ يب) قضاتكم قلت نعم قال هات شيئاً ممّا اختلفوا فيه قلت اقتتل غلامان فى الرّحبة فعضّ أحدهما صاحبه فعمد المعضوض إلى حجر فضرب به رأس صاحبه الّذى عضّه فشجّه[2] فكزّ[3] فمات فرفع ذٰلك إلى يحيى بن سعيد فأقاده فعظم ذٰلك عند[4] ابن أبى ليلى وابن شبرمة وكثر[5] فيه الكلام وقالوا إنّما هٰذا الخطأ[6] فوداه عيسى بن علىّ من ماله قال فقال انّ من عندنا ليقيدون بالوكزة وإنّما الخطأ أن يريد الشّئ فيصيب غيره. تهذيب ١٥٦/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير وصفوان عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج (مثله).

۹۰ (١١) تفسير العيّاشىّ ٢٦٤/١: عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج قال سألنى أبو عبد الله ﷺ
۴۷۳۳۰ عن يحيى بن سعيد هل يخالف قضاياكم قلت نعم اقتتل غلامان بالرّحبة فعضّ أحدهما على

١. مثله ـ ئل.
٢. الشّجّ كسر الرّأس ـ الكزّ تشنّج يصيب الإنسان من البرد الشّديد أو من خروج دم كثير.
٣. فوكزه ـ يب. وكز فلاناً دفعه ـ ضربه بجمع الكفّ.
٤. على ـ كا.
٥. فكثر ـ يب.
٦. خطأ ـ يب.

۸۵ (۶) امام صادق ﷺ فرمود: «عمد آن است که قصد او کند و او را با آلتی که با مشابه آن کشتن صورت می‌گیرد، می‌کشد.»

۸۶ (۷) امام صادق ﷺ فرمود: «کسی که از روی عمد و با توجه کسی را بزند ـ با هر چه که باشد ـ و آن مضروب از این زدن بمیرد، این عمد است و در برابر آن قصاص واجب می‌شود و خطا آن است که چیز دیگری را نشانه رود و تیراندازی کند ولی به مجنیٌ‌علیه بخورد یا کاری کند که با آن کار قصد او را نکرده ولی به او برخورد کند.»

۸۷ (۸) امام باقر یا امام صادق ﷺ فرمودند: «هر شخصی که خود او مورد سوء قصد واقع شود [و کشته شود] در آن قصاص است و خطا آن است که قصد چیزی کند ولی به دیگری بخورد.»

۸۸ (۹) هرکس که از روی عمد بزند و مضروب با آن زدن از بین رود، آن عمد است و خطا این است که به قصد شخصی تیراندازی کند اما به دیگری بخورد یا به سمت چهارپا یا حیوانی تیراندازی کند ولی به انسانی اصابت کند.

۸۹ (۱۰) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «امام صادق ﷺ به من فرمود: آیا یحیی بن سعید با قاضیان شما اختلاف پیدا می‌کند؟ گفتم: آری، حضرت فرمود: یک مورد از مواردی را که در آن اختلاف پیدا کرده‌اند، بیاور. گفتم: دو جوان در رحبه[1] با هم زد و خورد کردند. یکی از آن دو، دیگری را گاز گرفت. آن کس که گاز گرفته شده بود به سنگی دست برد و با آن بر سر دیگری که او را گاز گرفته بود، کوبید. سر او را شکست. او تشنج گرفت و پس از آن مرد. این حادثه را نزد یحیی بن سعید بردند. او قصاص کرد. این حکم نزد ابن ابی لیلی و ابن شبرمه سنگین آمد و درباره‌اش بسیار سخن گفته شد و گفتند که: این (آنچه اتفاق افتاده) خطا است. عیسی بن علی از مال خودش دیهٔ این قصاص را پرداخت. عبدالرحمن بن حجاج گوید: حضرت فرمود: کسانی که نزد ما هستند، در برابر مشت زدن قصاص می‌کنند و خطا آن است که چیزی را قصد کند ولی به غیر او اصابت کند.»

۹۰ (۱۱) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «امام صادق ﷺ دربارهٔ یحیی بن سعید از من پرسید که: آیا با قضاوت‌های شما مخالفت می‌ورزد؟ گفتم: آری، دو جوان در رحبه، یکی دست دیگری را گاز گرفت.

---

۱. میدان فراخ و وسیع.

يد الآخر فرفع المعضوض حجراً فشجّ يد العاضّ فكزّ[1] من البرد فمات فرفع إلى يحيى بن سعيد فأقاد من الضّارب بحجر[2] فقال ابن شبرمة وابن أبي ليلى لعيسى بن موسى انّ هذا أمر لم يكن عندنا لا يقاد عنه بالحجر ولا بالسّوط فلم يزالوا حتّى وداه عيسى بن موسى فقال انّ من عندنا يقيدون بالرّكوة[3] قلت يزعمون انّه خطأ وانّ العمد لايكون إلّا بالحديد فقال إنّما الخطأ أن يريد شيئاً فيصيب[4] غيره فأمّا كلّ شيء قصدت إليه فأصبته فهو العمد.

۹۱ ۳۷۳۳۱ (۱۲) تهذيب ۱۰/۱۶۲: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام انّه قال جميع الحديد هو عمد.

۹۲ ۳۷۳۳۲ (۱۳) كافي ۷/۲۸۰: (عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن ـ معلّق) تهذيب ۱۰/۱۵۷: يونس عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن ضرب رجل رجلاً بعصا[5] أو بحجر فمات من ضربة واحدة قبل أن يتكلّم فهو شبه[6] العمد فالدّية[7] على القاتل وإن علاه وألحّ عليه بالعصا أو بالحجارة حتّى يقتله فهو عمد يقتل به وإن ضربه ضربة واحدة فتكلّم ثمّ مكث يوماً أو أكثر من يوم ثمّ مات فهو شبه[8] العمد.

۹۳ ۳۷۳۳۳ (۱٤) الجعفريّات ۱۳۲: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال انّ شبه العمد الحجر والعصا والسّوط والدّية في شبه العمد مائة من الإبل منها أربعون خلفة مابين ثنيّة إلى (بازل)[9] عامها وثلاثون حقّة[10] وثلاثون جذعه[11].

۹٤ ۳۷۳۳٤ (۱۵) تحف العقول ۳۱: في خطبة خطبها النّبيّ صلى الله عليه وآله في حجّة الوداع (قال صلى الله عليه وآله) العمد قود وشبه العمد ما قتل بالعصا والحجر وفيه مائة بعير فمن ازداد فهو من الجاهليّة.

---

۱. أي أصابه الكزاز وهو داء أو رعدة من شدّة البرد.
۲. عن ضارب الحجر ـ خ.
۳. بالوكزة ـ ك.
٤. فتصيب ـ ئل.
۵. بالعصا ـ يب.
٦. شبيه ـ يب.
۷. والدّية ـ يب.
۸. شبيه ـ يب.
۹. في المصدر بياض وما اثبتناه في ما بين الهلالين في هامش المصدر ـ الأصمعيّ وغيره يقال: للبعير إذا استكمل السّنة الثامنة وطعن في التّاسعة وفطر نابُهُ فهو حينئذٍ بازل وكذلك الأنثى بغير هاء وجمل بازل وناقة بازل وهو أقصى سنّ البعير ـ اللّسان.
۱۰. البعير إذا استكمل السّنة الثّالثة ودخل في الرّابعة فهو حينئذٍ حقّ والأنثى حقّة.
۱۱. فأمّا البعير فإنّه يجذع لاستكماله أربعة أعوام ودخوله في السّنة الخامسة ـ اللسان.

آن که دستش گاز گرفته شده بود، سنگی برداشت و دست گازگیرنده را درید و عفونت کرد و او تشنج کرد و مُرد. این جریان را نزد یحیی بن سعید بردند. او از زنندهٔ سنگ، قصاص کرد. ابن شبرمه و ابن ابی لیلی به عیسی بن موسی گفتند: این چیز در میان ما سابقه ندارد! با سنگ یا تازیانه قصاص نمی‌شود و اینان بر سخن اصرار کردند تا آن که عیسی بن موسی دیهٔ مقتول به قصاص را پرداخت کرد. حضرت فرمود: کسانی که نزد مایند در برابر زدن مشت قصاص می‌کنند. گفتم: اینان می‌گویند که آن خطاست و عمد جز با آهن نمی‌شود. حضرت فرمود: خطا تنها آن است که چیزی را اراده کند ولی به غیر او اصابت کند و اما هر شخصی که تو قصد آن کرده‌ای و او را هدف قرار دادی و به او اصابت کرد، آن عمد است.»

۹۱ (۱۲) امام صادق‌ؑ فرمود: «همهٔ انواع وسایل آهنی [برای کشتن]، عمد محسوب می‌شود.»

۹۲ (۱۳) امام صادق‌ؑ فرمود: «اگر مردی، مردی را با عصا یا سنگ بزند و آن مضروب با یک ضربت ـ پیش از آن‌که کلمه‌ای بگوید ـ بمیرد، این شبه‌عمد است و دیه بر، خود قاتل است ولی اگر بلند کرد و بالا برد و مکررا با عصا یا سنگ بر او بزند تا او را بکشد، این عمد است و برای آن کشته می‌شود ولی اگر یک ضربه به او بزند و پس از آن حرف بزند و یک روز یا بیش از یک روز بماند و سپس بمیرد، آن شبه‌عمد محسوب می‌شود.»

۹۳ (۱۴) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌ؑ فرمود: «رسول خداﷺ برای ما سخنرانی کرد و فرمود: شبه‌عمد، سنگ، عصا و تازیانه است و دیه در شبه‌عمد، صد شتر است که چهل تای آن شتر حامله بین دو ساله تا شتری که در نه سالگی رفته و سی شتر سه ساله که در چهار سالگی رفته و سی شتر چهار ساله که پا به پنج سالگی گذاشته است.»

۹۴ (۱۵) پیامبر خداﷺ در سخنرانی خود در حجة‌الوداع فرمود: «... عمد، قصاص دارد و شبه‌عمد آن است که با عصا و سنگ بکشد و در آن صد شتر است و کسی که بر این بیفزاید، از جاهلیت است.»

۹۵ (۱۶) **کافی ۲۸۱/۷**: **استبصار ۲۵۹/۴**: **تهذیب ۱۵۸/۱۰**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن
۴۷۲۲۵ بعض أصحابه عن عبد الله بن سنان (والحسین بن سعید عن حمّاد عن عبد الله ابن المغیرة والنّضر بن سوید جمیعاً عن ابن سنان ـ صا ـ یب) قال سمعت أبا عبد الله ﷺ یقول قال أمیر المؤمنین ﷺ فی الخطأ شبه العمد أن یقتل[1] بالسّوط أو بالعصا أو بالحجارة[2] انّ دیة ذلك تغلظ وهی مائة من الإبل منها[3] أربعون خلفة (ما ـ کا) بین ثنیّة إلی بازل عامها وثلاثون حقّة وثلاثون بنت لبون[4] والخطأ یکون فیه ثلاثون حِقّة وثلاثون ابنة لبون وعشرون ابنة[5] مخاض[6] وعشرون ابن لبون ذکر (من الإبل ـ یب) وقیمة کلّ بعیر (من الورق ـ کا ـ صا ـ فقیه) مائة وعشرون درهماً أو عشرة دنانیر ومن الغنم قیمة کلّ ناب[7] من الإبل عشرون شاة.
فقیه ۷۷/۴: روی النّضر عن عبد الله بن سنان (مثله).

۹۶ (۱۷) **الجعفریّات ۱۳۱**: بإسناده عن علیّ ﷺ قال قضی رسول الله ﷺ انّ السّوط والعصا
۴۷۲۲۶ والحجر هو شبه العمد.

۹۷ (۱۸) **کافی ۲۸۰/۷**: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمّد بن سماعة ومحمّد بن یحیی
۴۷۲۲۷ عن **تهذیب ۱۵۷/۱۰**: أحمد بن محمّد (جمیعاً ـ کا) عن أحمد بن الحسن المیثمیّ عن أبان بن عثمان عن أبی العبّاس عن أبی عبد الله ﷺ (انّه ـ یب) قال (قلت له ـ کا) أرمی الرّجل بالشّئ الّذی لایقتل مثله قال هٰذا خطأ ثمّ أخذ حصاة صغیرة فرمی بها قلت أرمی[8] (بها ـ کا) الشّاة فأصابت[9] رجلاً قال هٰذا الخطأ الّذی لا شكّ فیه والعمد الّذی یضرب بالشّئ الّذی یقتل بمثله.

۹۸ (۱۹) **تفسیر العیّاشی ۲۶۴/۱**: عن زرارة عن أبی عبد الله ﷺ قال الخطأ أن تعمده[10] ولا
۴۷۲۲۸ ترید[11] قتله بما لا یقتل مثله والخطأ الّذی لیس فیه شكّ أن تعمد شیئاً آخر فیصیبه[12].

---

۱. تقتله ـ ئل. ۲. بالحجر ـ صا ـ یب. ۳. فیها ـ کا ـ فقیه.
۴. یقال لولد النّاقة إذا استکمل سنتین وطعن فی الثّالثة ابن لبون. ۵. بنت ـ یب ـ صا.
۶. بنت مخاض ما دخل فی السّنة الثانیة لانّ أمّه لحقت بالمخاض أی الحوامل وإن لم تکن حاملاً.
۷. واحد ـ فقیه ـ النّاب النّاقة المسنّة. ۸. رمی ـ یب.
۹. فأصاب ـ یب. ۱۰. أن یعمده ـ خ ئل. ۱۱. یرید ـ خ ئل.
۱۲. فتصیبه ـ ئل.

۹۵ (۱۶) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادقعليه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین علیعليه السلام در خطای شبه‌عمد فرمود: این است که با تازیانه یا عصا یا سنگ بکشد. دیهٔ این زیاد می‌شود و آن صد شتر است که چهل تای آن شتر حامله بین دو ساله تا شتری که پا به نه سالگی گذاشته است و سی تای آن شتر سه ساله‌ای که پا به چهار سالگی گذاشته و سی تا دو ساله که پا در سه سالگی گذاشته است و دیه‌ی قتل خطایی سی شتر سه ساله که پا در چهار سالگی گذاشته و سی شتر دو ساله که پا در سه سالگی دارد و بیست شتر یک ساله که پا در دو سالگی گذاشته است و بیست شتر دو ساله که پا در سه سالگی گذاشته، می‌باشد و قیمت هر شتر با پول نقد، صد و بیست درهم یا ده دینار و یا گوسفند، قیمت هر شتر معادل بیست گوسفند است.»

۹۶ (۱۷) امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: «رسول خداﷺ حکم کرد که: [قتل با] تازیانه، عصا و سنگ، شبه‌عمد است.»

۹۷ (۱۸) ابوالعباس گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: چیزی را که مشابه آن نمی‌کشد، به مردی پرت می‌کنم. حضرت فرمود: این خطاست. پس از آن، حضرت سنگ ریزی برداشت و آن را پرت کرد. گفتم: با آن به گوسفندی پرت می‌کنم ولی به مردی اصابت می‌کند. حضرت فرمود: این همان قتل خطایی است که شکی در خطایی بودن آن نیست و عمد همان است که با آلتی که مشابه آن می‌کشد، بزند.»

۹۸ (۱۹) امام صادقعليه السلام فرمود: «خطا این است که به او قصد و حمله کنی با آلتی که همانند آن نمی‌کشد و قصد کشتن او را نداری و خطایی که در آن شک نیست، این است که با چیزی، دیگری را قصد کنی ولی به او اصابت کند.»

۹۹ ۴۷۳۳۹ (۲۰) **كافى ۲۷۹/۷** : عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۱۵٦/۱۰** : سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن داود بن الحصين عن أبى العبّاس عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته عن الخطأ الّذى فيه الدّية والكفّارة (أ ـ كا) هو أن يتعمّد ضرب رجل ولا يتعمّد قتله قال نعم قلت رمى شاة فأصاب إنساناً قال ذلك الخطأ الّذى لاشكّ فيه عليه الدّية والكفّارة.

۱۰۰ ۴۷۳۴۰ (۲۱) **فقيه ۷۷/٤** : روى الفضل بن عبد الملك عنه عليه السلام أنّه قال إذا ضرب الرّجل بالحديدة فذلك العمد قال وسألته عن الخطأ الّذى فيه الدّية والكفّارة أهو الرّجل يضرب الرّجل فلا يتعمّد قتله قال نعم قلت فإذا رمى شيئاً فأصاب رجلاً قال ذلك الخطأ الّذى لايشكّ فيه وعليه كفّارة ودية.

۱۰۱ ۴۷۳۴۱ (۲۲) **تفسير العيّاشى ۲٦٦/۱** : عن الفضل بن عبد الملك عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته عن الخطأ الّذى (لاشكّ ـ خ) فيه الدّية والكفّارة وهو الرّجل يضرب الرّجل ولا يتعمّد قتله قال نعم قلت فإذا رمى شيئاً فأصاب رجلاً قال ذاك الخطأ الّذى لاشكّ فيه وعليه الكفّارة والدّية.

۱۰۲ ۴۷۳۴۲ (۲۳) **عوالى اللّئالى ۱۷۰/۱** : قال النّبىّ صلى الله عليه وآله من قتل فى عمياء[1] فى رمى يكون بينهم بحجر أو بسوط أو ضرب بعصى فهو خطأ وعقله عقل الخطأ ومن قتل عمداً فهو قَوَد ومن حال دونه فعليه لعنة الله وغضبه (و ـ ك) لم يقبل منه صرف ولا عدل.

وتقدّم فى رواية ابن أبى نصر (۱۳) من باب (۷۱) انّه يحرم على المحرم صيد البرّ من أبواب ما يجب اجتنابه على المحرم قوله عليه السلام وايّ شيء الخطأ عندك قلت يرمى هذه النّخلة فيصيب نخلة أخرىٰ قال نعم هذا الخطأ وعليه الكفّارة.

(۵)

باب أنّ من قتل نفسه متعمداً فجزاؤه جهنّم

قال الله تعالى فى سورة النّساء (٤): ۲۹ و ۳۰: ﴿وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَنفُسَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۞ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾.

---

۱. المعنى أن يوجد قتيل يعمى أمره ولا يعلم من قتله فحكمه حكم قتيل الخطأ.

۹۹ (۲۰) ابوالعباس گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ خطایی که در آن دیه و کفّاره است پرسیدم که: آیا آن، همان است که قصد زدن مردی را بکند ولی قصد کشتن او را نداشته باشد؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: چیزی به سوی گوسفندی پرت کرد ولی به انسانی خورده و او را کشته است. حضرت فرمود: این همان خطایی است که شکّی در خطایی بودن آن نیست و بر او دیه و کفّاره است.»

۱۰۰ (۲۱) فضل بن عبدالملک از امام معصوم‌ؑ روایت کرده که فرمود: «اگر مردی با آهن بزند، آن عمد است. فضل بن عبدالملک گوید: از امام دربارهٔ قتل خطایی که در آن دیه و کفّاره است، پرسیدم که: آیا آن همان است که مردی، مردی را می‌زند ولی قصد کشتن او را ندارد؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: اگر چیزی پرتاب کند ولی به دیگری اصابت کند؟ حضرت فرمود: این همان خطایی است که در آن شک نیست و بر او کفّاره و دیه است.»

۱۰۱ (۲۲) فضل بن عبدالملک گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ خطایی که در آن دیه و کفّاره است، پرسیدم که: او همان است که مردی را می‌زند و قصد کشتن او را ندارد؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: اگر چیزی پرتاب کند ولی به مردی اصابت کند؟ حضرت فرمود: آن، همان خطایی است که در آن شک نیست و بر او کفّاره و دیه، ثابت است.»

۱۰۲ (۲۳) پیامبرﷺ فرمود: «کسی که در یک حادثهٔ مبهم [که قاتل مشخص نیست] در پرتابی که با سنگ یا تازیانه یا در زد و خورد میان گروهی کشته شود، آن خطاست و دیه‌اش دیهٔ خطاست و هرکس که از روی عمد کشته شود، در آن قصاص است و هرکس که مانع اجرای قصاص شود، لعنت خدا و خشم وی بر او باد و از او برگرداندن و جایگزین پذیرفته نمی‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت سیزدهم از باب هفتاد و یکم از ابواب محرّمات محرم، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «خطا از نظر تو چیست؟ گفتم: چیزی به سوی این درخت خرما می‌اندازد ولی به درخت خرمای دیگری می‌خورد. حضرت فرمود: آری، این خطاست و بر او کفّاره است.»

باب ۵

حکم خودکشی

خداوند تعالی می‌فرماید:

... و خودکشی نکنید: خداوند نسبت به شما مهربان است.
و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به‌زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.[1]

---

۱. نساء ۴/ ۲۹ـ ۳۰.

١٠٣ ٢٧٣٤٣ (١) عقاب الأعمال ٣٢٥: حدّثني محمّد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثني عبد الله بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمّد عن فقيه ٦٩/٤: الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد الحنّاط قال سمعت أبا عبد الله يقول من قتل نفسه متعمّداً فهو في نار جهنّم خالداً فيها.

١٠٤ ٢٧٣٤٤ (٢) فقيه ٣٧٤/٣: قال الصّادق من قتل نفسه متعمّداً فهو في نار جهنّم خالداً فيها قال الله تبارك وتعالى ﴿وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾.

١٠٥ ٢٧٣٤٥ (٣) مستدرك ٢١٦/١٨: الشّيخ أبو عليّ الطّبرسيّ في كتاب اعلام الورى نقلاً عن كتاب أبان بن عثمان الأحمر قال حدّثني أبو بصير عن أبي جعفر قال ذكر لرسول الله رجل من اصحابه يقال له قزمان بحسن معونته لاخوانه وذكره فقال انّه من أهل النّار فأتى رسول الله وقيل انّ قزمان استشهد فقال يفعل الله ما يشاء ثمّ أتى فقيل انّه قتل نفسه فقال اشهد انّي رسول الله الخبر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٠٦ ٢٧٣٤٦ (٤) مستدرك ٢١٦/١٨: القطب الرّاونديّ في الخرائج عن أبي سعيد الخدريّ قال كنّا نخرج في الغزوات مترافقين تسعة وعشرة فنقسم العمل فيقعد بعضنا في الرّحال وبعضنا يعمل لأصحابه ويسقي ركابهم ويصنع طعامهم وطائفة تذهب إلى النّبيّ فاتّفق في رحلتنا[1] رجل يعمل عمل ثلثة نفر يخيط ويسقي ويصنع طعاماً[2] فذكر ذلك للنّبيّ فقال ذلك رجل من أهل النّار فلقينا العدوّ وقاتلناهم فخرج وأخذ الرّجل سهماً فقتل به نفسه فقال النّبيّ أشهد انّي رسول الله وعبده.

١٠٧ ٢٧٣٤٧ (٥) كافي ١١٢/٣: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن معاوية بن عمّار عن ناجية قال قال أبو جعفر انّ المؤمن يبتلى بكلّ بليّة ويموت بكلّ ميتة الّا أنّه لايقتل نفسه.

١٠٨ ٢٧٣٤٨ (٦) كافي ٢٥٤/٢: بهذا الاسناد عن ناجية قال قلت لأبي جعفر إنّ المغيرة يقول انّ المؤمن لايبتلى بالجذام ولا بالبرص ولا بكذا ولا بكذا فقال إن[3] كان لغافلاً

---

١. رفقتنا ـ خ ل.　٢. طعامنا ـ خ ل.　٣. إن كان: إن مخفّفة عن المثقّلة.

۱۰۳ (۱) ابو وَلّاد حنّاط گوید: «از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: هرکس که از روی عمد خودکشی کند، برای همیشه در آتش جهنم خواهد بود.»

۱۰۴ (۲) امام صادقؑ فرمود: «هرکس عمداً خودکشی کند در آتش جهنم برای همیشه خواهد ماند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: خودکشی نکنید؛ خداوند نسبت به شما مهربان است و هرکس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به‌زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.»

۱۰۵ (۳) امام باقرؑ فرمود: «از یکی از یاران پیامبر خداﷺ به نام قزمان نزد رسول خدا یاد شد که نیکو به برادرانش یاری می‌رساند. پیامبر خدا هم از او یاد کرد و فرمود: او از اهل آتش است! نزد پیامبر خداﷺ آمدند و گفتند: قزمان به شهادت رسید. پیامبرﷺ فرمود: خداوند هر چه بخواهد، می‌کند. پس از آن نزد پیامبر آمدند و گفتند: قزمان خودکشی کرده است. پیامبرﷺ فرمود: گواهی می‌دهم که رسول خدایم...»

۱۰۶ (۴) ابو سعید خدری گوید: «در جنگ‌ها که خارج می‌شدیم، با رفیقان در دسته‌های نه‌تایی و ده‌تایی تقسیم می‌شدیم و کارها را میان خودمان تقسیم می‌کردیم. برخی نزد بار و بنه می‌ماندند و برخی کارهای دیگران را انجام و چهارپایان را آب می‌دادند، غذا می‌پختند و گروهی نزد پیامبرﷺ می‌ماندند. اتفاق افتاد در یکی از سفرها... مردی بود که کار سه نفر را انجام می‌داد. می‌دوخت، آب می‌آورد و غذا آماده می‌کرد. این جریان به پیامبرﷺ گفته شد. حضرت فرمود: آن شخص مردی از اهل آتش است! پس از آن، ما با دشمن روبه‌رو شدیم و با آنان جنگیدیم. در این هنگام آن مرد کناری رفت و تیری گرفت و با آن خودش را کشت. پیامبرﷺ فرمود: گواهی می‌دهم که من رسول خدا و بندهٔ اویم.»

۱۰۷ (۵) امام باقرؑ فرمود: «مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و به هر شکلی می‌میرد اما خودکشی نمی‌کند.»

۱۰۸ (۶) ناجیه گوید: «به امام صادقؑ گفتم: مغیره می‌گوید: مؤمن، مبتلا به خوره، پیسی و چنین و چنان نمی‌شود. حضرت فرمود: حقّا که او از صاحب یاسین غافل بوده است؛ چرا که صاحب یاسین دستش یا انگشتانش خشک و جمع بود. پس از آن حضرت انگشتانش را به حالت اولی برگرداند و فرمود: گویا من عیب دست او را می‌بینم. او نزد قوم خود آمد و آنان را بیم داد. پس از آن مجددا فردا نزد قومش آمد [تا آنان را هدایت کند] او را کشتند. سپس حضرت فرمود: مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و هرگونه می‌میرد اما خودکشی نمی‌کند.»

عن صاحب ياسين انّه كان مكنّعاً[1] (ثمّ ردّ أصابعه) فقال كأنّي أنظر إلى تكنيعه أتاهم فأنذرهم ثمّ عاد إليهم من الغد فقتلوه ثمّ قال انّ المؤمن يبتلى بكلّ بليّة ويموت بكلّ ميتة الّا انّه لا يقتل نفسه. وتقدّم في كثير من أحاديث باب (١١) ماورد في بيان الكبائر من أبواب جهاد النّفس (ج ١٦) انّ قتل النّفس من الكبائر ولا يبعد أن يشمل إطلاقها قتل الإنسان نفسه فتأمّل. وفي رواية المفضّل (١) من باب (٤٣) كراهة السقوط عن الدّابّة من أبواب السفر (ج ٢١) قوله ﷺ من ركب زاملة ثمّ وقع منها فمات دخل النّار (وقال الصدوق ﷺ فنهوا عن ذلك لئلّا يسقط أحدهم متعمّداً فيموت فيكون قاتل نفسه فيستوجب بذلك دخول النّار.) وفي رواية أبي ولّاد (١) من باب (٢٥) انّ من أوصى ثمّ قتل نفسه صحّت وصيّته من أبواب الوصايا (ج ٢٤) قوله ﷺ من قتل نفسه متعمّداً فهو في نار جهنّم خالداً فيها. وفي أحاديث باب (١) حرمة قتل المؤمن بغير حقّ من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) ما يمكن أن يستفاد منه ذلك فراجع.

(٦)

باب تحريم قتل الإنسان ولده خشية إملاق أو للغيرة وقتل المرأة من ولدت من الزّنا وتحريم شربها الدّواء لطرح الحمل ولو نطفة

قال الله تعالى في سورة الأنعام (٦): ١٥١: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُم مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾.

الاسراء (١٧): ٣١: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾.

التّكوير (٨١): ٨ و ٩: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۝ بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ﴾.

١٠٩ (١) فقيه ٧١/٤: في رواية إبراهيم ابن أبي البلاد عمّن ذكره عن أبي عبد الله ﷺ قال
٣٧٣٤٩ كانت في زمن أمير المؤمنين ﷺ امرأة صدق يقال لها أمّ قيان[2] فأتاها رجل من أصحاب عليّ ﷺ فسلّم عليها فوافقها[3] مهتمّة[4] فقال لها مالي اراك مهتمّة فقالت مولاة لي دفنتها

---

١. أي أشلّ اليد أو مقطوع اليد. ٢. امّ قنان ـ فقيه. ٣. فرآها ـ كا.
٤. اهتمّ: اغتمّ.

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب یازدهم از ابواب جهاد با نفس، این که انسان‌کشی از گناهان کبیره است دور از ذهن نیست که اطلاق این عنوان شامل خودکشی نیز بشود.

و در روایت یکم از باب چهل و سوم از ابواب سفر، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هرکس بر حیوان چموش سوار شود و از آن بیفتد و بمیرد وارد جهنم می‌شود.»

شیخ صدوق ﷺ فرمود: «از سوار شدن بر حیوان چموش نهی شده‌اند تا از روی حیوان به عمد نیفتند و بمیرند که در نتیجه، خودش را کشته است و با این خودکشی، مستوجب ورود به آتش می‌شود.»

و در روایت یکم از باب بیست و پنجم از ابواب وصایا، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هرکس عمداً خودکشی کند، برای همیشه در آتش جهنم می‌ماند.»

و در روایات باب یکم از ابواب قتل و قصاص، به روایاتی که می‌توان همین معنی را از آنها استنباط کرد؛ مراجعه کنید.

باب ۶
حرمت کشتن انسان، فرزندش را از ترس فقر و...

خداوند تعالی می‌فرماید:

> بگو بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برای‌تان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان‌تان را از ترس فقر نکشید ما شما و آنها را روزی می‌دهیم...[1]
>
> فرزندان‌تان را از ترس فقر نکشید؛ ما آنها و شما را روزی می‌دهیم؛ مسلما کشتن آنها گناه بزرگی است.[2]
>
> در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شد: به کدامین گناه کشته شدند؟[3]

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «در زمان امیرالمؤمنین ﷺ زن درستی بود که به او امّ قیّان می‌گفتند، ۱۰۹
مردی از یاران امیرالمؤمنین علی ﷺ نزد او رفت و به او سلام داد ولی او را غمگین دید. صحابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ از او پرسید: چرا تو غمگین هستی؟ او گفت: زنی مُرد که او را دفن کردم ولی زمین

---

۱. انعام ۶ / ۱۵۱. ۲. اسراء ۱۷ / ۳۱. ۳. تکویر ۸۱ / ۸ـ۹.

فنبذتها الأرض مرّتين (قال ـ فقيه) فدخلت على أمير المؤمنين ﷺ فأخبرته فقال انّ الأرض لتقبل اليهوديّ والنّصرانيّ فمالها إلّا أن تكون تعذّب بعذاب الله ﷺ ثمّ قال أما إنّها لو أخذت تربة من قبر رجل مسلم فألقي على قبرها لقرّت قال فأتيت أمّ قيّان فأخبرتها فأخذوا تربة من قبر رجل مسلم فألقي على قبرها فقرّت فسألت عنها ما كانت تفعل[١] فقالوا كانت شديدة الحبّ للرّجال لا تزال قد ولدت وألقت (فألقت ـ كا) ولدها في التّنّور. كافي ٣٧٠/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن إبراهيم ابن أبي البلاد عن بعض أصحابه رفعه قال كانت في زمن أمير المؤمنين ﷺ وذكر مثله.

١١٠ ٢٧٢٥٠ (٢) كافي ٦٠/١: محمّد بن يحيى عن بعض أصحابه عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ أيّها النّاس انّ الله تبارك وتعالى أرسل إليكم الرّسول ﷺ وأنزل إليه الكتاب بالحقّ (إلى أن قال) فالدّنيا متهجّمة[٢] في وجوه أهلها مكفهرّة[٣] مدبرة غير مقبلة ثمرتها الفتنة وطعامها الجيفة وشعارها الخوف ودثارها السّيف مزّقتم كلّ ممزّق وقد أعمت عيون أهلها وأظلمت عليها أيّامها قد قطعوا أرحامهم وسفكوا دمائهم ودفنوا في التّراب الموؤودة[٤] بينهم من أولادهم يجتاز[٥] دونهم طيب العيش ورفاهيّة خفوض الدّنيا لا يرجون من الله ثواباً ولا يخافون والله منه عقاباً حيّهم أعمى نجس[٦] وميّتهم في النّار مبلس[٧].

---

١. حالها ـ كا.

٢. في بعض النّسخ بتقديم الجيم على الهاء يقال فلان يتجهّمني أي يلقاني بغلظة ووجه كريه وفي أكثر النّسخ بتقديم الهاء وهو الدّخول بغتة وانهدام البيت ولا يخلو ان من مناسبة ـ في حاشية الكافي.

٣. المكفهرّ أي منقبض كالح لا يرى فيه أثر بشر ولا فرح ـ وجبل مُكفَهِرّ: صلب شديد ـ المكفهرّ من الوجوه: قليل اللّحم غليظ الجلد لا يستحي من شيء، قيل هو العبوس.

٤. وأد البنت دفنها في التّراب وهي حيّة فالابنة وئيدٌ ووئيدةٌ وموؤودة ـ المنجد.

٥. يختارون ـ لك ٢١٧ ج ١٨ ـ اكثر النّسخ بالجيم والزّاي من الإجتياز بمعنى المرور وفي بعض النّسخ بالحاء المهملة والزّاء من الحيازة وفي بعضها بالخاء المعجمة والرّاء المهملة أي كان من يختار طيب العيش والرّفاهية في حاشية الكافي.

٦. بالنّون والجيم وفي بعض النسخ بالحاء المهملة من النحوسة وربّما يقرء بالباء الموحّدة والخاء المعجمة من البخس بمعنى نقص الحظّ وهو تصحيف (آت).

٧. الإبلاس: الغمّ والإنكسار والحزن واليأس من رحمة الله تعالى.

او را پرت می‌کند [و نمی‌پذیرد]. صحابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین ﷺ رسیدم و او را در جریان گذاشتم. حضرت فرمود: زمین، یهودی و مسیحی را می‌پذیرد. این زن را چه شده است! چیزی نیست جز این که مانند خداوند ﷻ عذاب می‌کرده است. پس از آن حضرت فرمود: آگاه! که اگر امّ قیّان خاکی از قبر یک مسلمان بگیرد و بر قبر آن زن بریزد، زمین آرام می‌گیرد. صحابهٔ امیرالمؤمنین می‌گوید: آمدم نزد امّ قیّان و او را [از فرمودهٔ امیرالمؤمنین ﷺ] با خبر ساختم. از قبر یک مسلمان، خاکی گرفتند و بر قبر آن زن ریختند. آن زمین آرام گرفت. صحابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ می‌گوید: از حال آن زن جویا شدم و پرسیدم که: چه می‌کرده است؟ گفتند: آن زن به مردان به شدت علاقه‌مند بود و همیشه [از زنا] فرزند می‌آورد و فرزندش را در تنور می‌انداخت [و می‌سوزاند].»

۱۱۰ (۲) امام صادق ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای مردم! خداوند تبارک و تعالی فرستاده‌اش را به سوی شما فرستاد و کتاب را بحق بر او نازل فرمود. تا آنجا که گوید: پس دنیا یک مرتبه به روی اهلش هجوم می‌برد و چهره در هم می‌کشد، پشت می‌کند و توجهی نمی‌کند. میوهٔ دنیا فتنه [بلوا] است و غذایش مردار، درونش وحشت و خوف و بیرونش شمشیر [و جنگ]. در حالی که به شدت از هم متلاشی شده‌اید، دنیا چشم اهلش را کور و روزگارشان را تیره و تار کرده و آنان از خویشاوندان خود بریده و خون‌های‌شان را ریخته و دخترانشان را در خاک، مدفون ساخته‌اند و بدون آنان، زندگی خوش و راحتی دنیا را می‌طلبند. امید ثواب به خدا ندارند و به خدا سوگند! که از عذاب الهی نمی‌ترسند! زندهٔ آنان کور و نجس و مردهٔ آنان در میان آتش گرفتار و مایوس است.»

۱۱۱ ۴۷۳۵۱ (۳) **تفسير القمّىّ ۲/ ۴۰۷**: قال علىّ بن إبراهيم فى قوله ﴿وَإِذَا ٱلْمَوْءُۥدَةُ سُئِلَتْ * بِأَىِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتْ﴾ قال كانت العرب يقتلون البنات للغيرة فإذا كان يوم القيامة سئلت الموؤودة بأىّ ذنب قتلت وقطعت.

۱۱۲ ۴۷۳۵۲ (۴) **مستدرك ۱۸/ ۲۱۸**: الشيخ أبوالفتوح الرّازىّ فى تفسيره عن رسول اللهﷺ أنّه قال أكبر الكبائر أن تجعل لله أنداداً وهو خلقكم ثمّ ان تقتل ولدك خشية أن يأكل معك الخبر.

۱۱۳ ۴۷۳۵۳ (۵) **مستدرك ۱۸/ ۲۱۸**: الشيخ أبو الفتوح الرّازىّ فى تفسيره عن عبد الله بن مسعود قال قلت لرسول اللهﷺ أىّ ذنب أعظم قال ان تجعل لله شريكاً قلت ثمّ بعده قال أن تقتل ولدك خشية أن يأكل معك قلت ثمّ بعده قال أن تزنى بحليلة جارك.

۱۱۴ ۴۷۳۵۴ (۶) **كافى ۷/ ۱۴۱**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد ابن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ۹/ ۳۷۹**: **فقيه ۴/ ۲۳۳**: الحسن بن محبوب عن (علىّ ـ فقيه) بن رئاب عن أبى عبيدة قال سألت أبا جعفرؑ عن امرأة شربت دواءً (عمداً ـ فقيه) وهى حامل ولم يعلم بذلك زوجها فألقت ولدها (قال ـ كا ـ يب) فقال إن كان له عظم (و ـ كا) قد نبت عليه اللّحم عليها[۱] دية تسلّمها لأبيه[۲] وإن كان حين طرحته[۳] علقة أو مضغة فإنّ عليها أربعين ديناراً أو غرّة[۴] تؤدّيها[۵] إلى أبيه قلت له فهى لاترث (من ـ خ) ولدها من ديته (مع أبيه ـ كا ۱۴۱: فقيه) قال لا لأنّها قتلته فلا ترثه. **تهذيب ۱۰/ ۲۸۷**: **استبصار ۴/ ۳۰۱**: الحسين بن سعيد **كافى ۷/ ۳۴۴**: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعلى بن إبراهيم عن أبيه جميعاً معلّق) عن ابن محبوب عن علىّ بن رئاب عن أبى عبيدة[۶] عن أبى عبد اللهؑ[۷] فى امرأة شربت دواءً وهى حامل لتطرح ولدها فألقت ولدها قال إن كان له عظم قد نبت عليه اللّحم وشقّ[۸] له السّمع والبصر فإنّ عليها ديته[۹] تسلّمها إلى أبيه قال وإن كان جنيناً علقة أو مضغة (وذكر مثله) إلاّ انّه أسقط من آخره قوله (فلا ترثه).

---

۱. فعليها ـ فقيه. ۲. إلى أبيه ـ يب ـ فقيه.
۳. وإن كان جنيناً علقة ـ يب ـ وإن كان علقة ـ فقيه. ۴. الغرّة بالضمّ: عبد أو أمة.
۵. تسلّمها ـ خ. ۶. أسقط فى بعض نسخ التّهذيب قوله (عن أبى عبيدة).
۷. عن أبى جعفرؑ ـ كا ۳۴۴ ج ۷. ۸. ورشق ـ صا.
۹. دية ـ صا.

(۳) علی بن ابراهیم دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال ۱۱۱
شود: به کدامین گناه کشته شدند، گفت که: «فرمود [امام معصوم]: عرب به دلیل غیرت، دختران را می‌کشتند. روز قیامت که شود، از دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود که به چه گناهی کشته شده و تکّه تکّه شده‌اند.»

(۴) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر خدا آورده است که: «فرمود: بزرگ‌ترین گناه ۱۱۲
کبیره آن است که برای خدا همتایانی قرار دهی؛ با این که خداوند شما را آفریده است. پس از آن، این است که فرزندت را از ترس این که از تو و با تو بخورد، بکشی...»

(۵) عبدالله بن مسعود گوید: «از رسول خدا پرسیدم: کدام گناه بزرگ‌تر است؟ حضرت فرمود: ۱۱۳
این که برای خدا شریک قرار دهی. گفتم: پس از آن [در مرحلهٔ بعد]. حضرت فرمود: این که فرزندت را از ترس این که با تو هم غذا شود بکشی. گفتم: پس از آن [در مرحلهٔ سوم]. حضرت فرمود: این که با زن همسایه‌ات زنا کنی.»

(۶) ابوعبیده گوید: «از امام باقر دربارهٔ زنی که عمداً در حال حاملگی دارویی خورده که ۱۱۴
شوهرش از آن بی‌خبر است و پس از آن، زن، فرزندش را سقط کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر فرزندش استخوانی است که گوشت برآن روییده، زن باید دیه‌ی کامل را به پدر فرزند بدهد. ولی اگر هنگامی که بچه را انداخته خون بسته یا همانند گوشت جویده شده [= مضغه] بوده، بر زن است که چهل دینار یا یک برده به پدر بچه بدهد. پرسیدم: این زن از دیهٔ فرزندش ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: نه؛ چرا که بچه را کشته است بنابراین از بچه ارث نمی‌برد.»

١١٥ ٤٧٣٥٥ (٧) فقيه ١٢٦/٤: روى الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن محمّد ابن أبي حمزة وحسين الرّواسي (جميعاً ـ ئل) عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي الحسن عليه السلام المرأة تخاف الحَبَل فتشرب الدّواء فتلقي ما في بطنها فقال لا فقلت فإنّما هو[١] نطفة قال إنّ أوّل ما يخلق نطفة[٢]. مستدرك ٢١٨/١٨: كتاب حسين بن عثمان بن شريك عن إسحاق بن عمّار (مثله).

وتقدّم في رواية أبي الفتوح (٣٣) من باب (٣٦) تحريم السئوال من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال (ج ٩) قوله صلى الله عليه وآله نهى الله عن عقوق الأمّهات ووأد البنات. **وفي** باب (٢٣) حكم المرأة إذا زنت فحملت فقتلت ولدها من أبواب حدّ الزّنىٰ (ج ٣٠) ما يدلّ على بعض المقصود فراجع. **ويأتي** في باب (٣٨) ديات النّطفة والعلقة والمضغة والعظم والجنين من أبواب ديات الأعضاء وباب (٣٩) انّ من ضرب حاملاً فطرحت عَلقة أو مضغة فعليه غرّة عبد وباب (٤٠) حكم دية جنين الأمة وجنين اليهوديّة وباب (٤٣) دية قطع رأس الميّت وانّه بمنزلة الجنين ما يمكن ان يستدلّ به على بعض المقصود.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٧)

باب حكم من يسقط على آخر فقتل أحدهما أو كلاهما

١١٦ ٤٧٣٥٦ (١) تهذيب ٢١٢/١٠: استبصار ٢٨٠/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب (عن أحمد بن محمّد ـ صا) عن الحسين عن صفوان بن يحيى وفضالة عن فقيه ٧٥/٤: العلا عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام (قال ـ صا ـ يب) في الرّجل يسقط على الرّجل[٣] فيقتله فقال لا شيء عليه (وقال من قتله القصاص فلا دية له ـ يب).

١١٧ ٤٧٣٥٧ (٢) كافي ٢٨٨/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن تهذيب ٢١١/١٠: استبصار ٢٨٠/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن (عليّ ـ يب ـ صا) ابن رئاب عن عبيد بن زرارة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقع على رجل فقتله فقال ليس عليه شيء.

---

١. إنّما هي ـ ك.   ٢. النّطفة ـ ك.   ٣. على رجل ـ يب.

۱۱۵ (۷) اسحاق بن عمّار گوید: «به امام کاظمؑ گفتم: زن از آبستن شدن می‌ترسد، دارو می‌خورد و آنچه در شکم دارد می‌اندازد؟ حضرت فرمود: نه [جایز نیست]. گفتم: تنها نطفه‌ای بیش نیست. حضرت فرمود: اولین چیزی که آفریده می‌شود، نطفه است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و سوم از باب سی و ششم از ابواب حقوق مالی مستحبّ مؤکّد، فرمودهٔ پیامبر خداﷺ: «خداوند از عقوق مادران و زنده به گور کردن دختران نهی کرده است.»

و در باب بیست و سه از ابواب حدّ زنا، به روایاتی که به برخی از مقصود دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در باب سی و هشت از ابواب دیات اعضا و باب سی و نه، چهل و چهل و سه، روایاتی که می‌توان بدان‌ها بر بخشی از مقصود استدلال کرد.

باب ۷
حکم کسی که روی دیگری می‌افتد و یکی از این دو یا هر دو کشته می‌شوند

۱۱۶ (۱) محمد بن مسلم از امام باقرؑ یا امام صادقؑ دربارهٔ مردی که روی مرد دیگری می‌افتد و او را می‌کشد، روایت می‌کند که فرمودند: «چیزی بر او نیست و حضرت فرمود: هرکس که قصاص، او را بکشد [= به خاطر قصاص کشته شود] دیه ندارد.»

۱۱۷ (۲) عبید بن زراره گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مردی که روی دیگری افتاده و او را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: چیزی بر او نیست.»

۱۱۸ ۴۷۲۵۸ (۳) **تهذيب ۲۱۱/۱۰: محمّد بن يعقوب عن كافى ۲۸۹/۷:** الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن أبان بن عثمان عن عبيد بن زرارة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقع على رجل من فوق البيت فمات أحدهما فقال ليس على الأعلى شىء و(لا ـ يب) على الأسفل شىء.

۱۱۹ ۴۷۲۵۹ (۴) **فقيه ۷۶/۴:** روى ابن فضّال عن ابن بكير عن أبى عبد الله عليه السلام فى الرّجل يقع على الرّجل فيقتله فمات الأعلى قال لاشىء على الأسفل.

۱۲۰ ۴۷۲۶۰ (۵) **دعائم الإسلام ۴۱۷/۲:** عن علىّ عليه السلام وأبى جعفر وأبى عبد الله عليهم السلام أنّهم قالوا فى الرّجل يسقط على الرّجل فيموتان أو يعتلّان أو أحدهما فما أصاب السّاقط فهو هدر وما أصاب المسقوط عليه ففيه القود على السّاقط إن تعمّده أو الدّية على عاقلته إن كان خطأً وإن دفعه دافع فعليه ما أصابهما معاً إن تعمّد وعلى عاقلته إن أخطأ.

وتقدّم فى رواية رزين (۱) من باب (۱۸) تعزير من زحم احداً حتّى وقع على يديه من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ۳۰) ما يناسب ذلك.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۸)
باب حكم من دفع انساناً على آخر فقتله أو نفر به دابّته

۱۲۱ ۴۷۲۶۱ (۱) **كافى ۲۸۸/۷:** عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن **استبصار ۲۸۰/۴:** **تهذيب ۲۱۱/۱۰: فقيه ۷۹/۴:** (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب (عن (على ـ فقيه) بن رئاب ـ فقيه ـ كا) عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل دفع رجلاً على رجل فقتله فقال الدّية على الّذى وقع على الرّجل فقتله لِأولياء المقتول قال ويرجع المدفوع بالدّية على الّذى دفعه قال وإن أصاب المدفوع شىء فهو على الدّافع أيضاً.

۱۲۲ ۴۷۲۶۲ (۲) **تهذيب ۲۱۲/۱۰:** أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن أبى المعزا عن الحلبىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل ينفر برجل فيعقر وتعقر دابّته رجلاً آخر قال هو ضامن لما كان من شىء.

۱۱۸ (۳) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که از بام خانه بر روی دیگری افتاده و یکی از این دو مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: بر فرد بالایی چیزی نیست و بر پایینی هم چیزی نیست.»

۱۱۹ (۴) ابن بکیر از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که بر روی مرد دیگری می‌افتد و او را می‌کشد پس از آن، فرد بالایی [آن که رو افتاده بود] هم می‌میرد، پرسیدم. حضرت فرمود: «بر فرد پایینی چیزی نیست.»

۱۲۰ (۵) امیرالمؤمنین علی و امام باقر و امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که بر روی مردی می‌افتد [سقوط می‌کند] و هر دو می‌میرند یا هر دو آسیب می‌بینند یا یکی از آن دو، فرمودند: «آنچه به آن کسی که سقوط کرده برسد، هدر است [و دیه ندارد] و آنچه به کسی که برروی او افتاده‌اند برسد، قصاص بر شخص افتاده ثابت است؛ البته اگر عمداً بوده. ولی اگر خطایی است، دیه بر عاقله‌اش ثابت است و اگر کسی او را هل داده است هر چه به آن دو برسد، بر کسی است که هل داده؛ اگر از روی عمد بوده است ولی اگر خطا کرده، بر عاقله‌اش ثابت است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب حدّ محارب و مرتد، مناسب این باب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۸

حکم کسی که انسانی را روی دیگری هل دهد

۱۲۱ (۱) امام صادق‌ؑ دربارهٔ شخصی که دیگری را روی مردی هل دهد و او را بکشد، فرمود: «دیه بر کسی است که روی آن مرد افتاده و او را کشته است و آن را به اولیای مقتول می‌دهد. حضرت فرمود: و آن کسی که هل داده شده به سراغ کسی که او را هل داده می‌رود و از او دیه می‌گیرد. حضرت فرمود: و اگر آسیبی به فرد هل داده شده رسیده است، آن نیز بر عهدهٔ کسی است که هل داده است.»

۱۲۲ (۲) حلبی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که [مَرکب] مردی را می‌رماند و او زخمی می‌شود و حیوانش نیز مرد دیگری را زخمی می‌سازد، پرسیدم. حضرت فرمود: او هرچه [ضرر و زیان واقع] بشود، ضامن است.»

۱۲۳ ۴۷۳۶۲ (۳) **فقيه** ۷٦/٤: روى جعفر بن بشير عن معلّى أبى عثمان عن أبى‌عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل غشيته[۱] (رجل على ـ يب) دابّة فأرادت أن تطأه (وخشى ذلك منها ـ فقيه) فزجر الدّابّة فنفرت بصاحبها فصرعته[۲] فكان جرح أو غيره[۳] فقال ليس عليه ضمان إنّما زجر عن نفسه وهى الجُبار[۴]. **تهذيب** ۲۲۳/۱۰: الحسن بن محبوب عن المعلّى عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام (مثله).

۱۲۴ ۴۷۳۶۴ (٤) **تهذيب** ۲۱۲/۱۰: محمّد بن علىّ بن محبوب عن الحسين عن القاسم بن محمّد عن علىّ عن أبى بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل كان راكباً على دابّة فغشى[۵] رجلاً ماشياً حتّى كاد أن يوطئه فزجر الماشى الدّابّة عنه فخرّ عنها فأصابه موت أو جرح قال ليس الّذى زجر بضامن إنّما زجر عن نفسه.

۱۲۵ ۴۷۳۶۵ (۵) **دعائم الإسلام** ٤۲٦/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام قال فى رجل همّ أن يوطئ دابّته رجلاً فضرب الرّجل الدّابّة فوقع الرّاكب قال لاشىء على ضارب الدّابّة يعنى إذا دفع عن نفسه بمثل ما يدفع النّاس به عن أنفسهم[٦] ولم يتعمّد صرع الرّجل[۷] فأمّا إن تعمّد[۸] ذلك مثل أن يكبح[۹] (به ـ ك) الدّابّة ليصرعه أو يتعمّد صرعه بأىّ وجه كان فهو ضامن.

(۹)

باب تحريم الإشتراك فى القتل المحرّم والسّعى فيه والرّضا به

۱۲٦ ۴۷۳۶۶ (۱) **كافى** ۲۷۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال انّ الرّجل ليأتى يوم القيامة ومعه قدر محجمة[۱۰] من دم فيقول والله ما قتلت ولا شركت فى دم قال بلىٰ ذكرت عبدى فلاناً

---

۱. غشيه ـ يب. ۲. فطرحته ـ يب ـ الصّرع: الطرح بالأرض.

۳. وكان جراحة أو غيرها ـ يب. ٤. الجُبار: الهدر.

۵. غشيه بالسّوط: ضربه ـ غشى الأمر فلاناً غطّاه وحلّ به ـ تغشّاه الأمر تغطّاه.

٦. عن نفسهم ـ خ ل. ۷. المراكب ـ خ ل. ۸. تعدّى ـ خ ل.

۹. كبح الدّابّة: جذبها إليه باللّجام كى تقف ولا تجرى.

۱۰. المحجمة: الآلة الّتى يجمع فيها دم الحجامة عند المصّ.

۱۲۳ (۳) معلّی پدر عثمان گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ مردی که چهارپایی بالای سرش قرار گیرد و بخواهد او را پایمال کند و آن مرد از این جهت از چهارپا بترسد و چهارپا را نهیب دهد، چهارپا با سوارش رم کند و سوار را به زمین بزند و زخم یا چیز دیگری اتفاق بیفتد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر او ضمان نیست. او چهارپا را از خود دفع کرده و این همان هدر رفتن است.»

۱۲۴ (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ مردی که بر چهارپایی سوار است و بر بالای سرمرد پیاده‌ای قرار گرفته تاآنجا که نزدیک است او را پایمال کند، مرد پیاده چهارپا را نهیب زده و از خویش دفع می‌کند، آن مرد سواره از روی چهارپا می‌افتد و می‌میرد یا زخمی می‌شود، پرسیدم. حضرت فرمود: آن کس که چهار پا را نهیب زده و دور کرده، ضامن نیست، وی تنها او را از خود دور ساخته است.»

۱۲۵ (۵) امام صادق جعفر بن محمد؈ دربارهٔ مردی که چهارپایش نزدیک بوده که مردی را پایمال کند و آن مرد، چهارپا را زده و سوار آن افتاده است، فرمود: «چیزی بر زنندهٔ چهارپا نیست. منظور حضرت، آن صورتی است که فرد از خودش دور می‌سازد؛ به گونه‌ای که مردم از خویش دور می‌سازند و دفاع می‌کنند و هرگز مقصود انداختن سواره نبوده است ولی اگر قصد انداختن سواره را داشته است مانند این که لجام چهارپا را به سمت خویش بکشد تا سواره را زمین بزند یا به هر شکلی که می‌خواسته او را به زمین بزند، در این صورت ضامن است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۹

حرمت شرکت در قتل حرام

۱۲۶ (۱) امام باقر؈ فرمود: «مردی در روز قیامت با [مسؤولیتِ] خونی به اندازهٔ یک حجامت می‌آید. او می‌گوید: به خدا سوگند! قتلی انجام نداده‌ام و در ریختن خونی شرکت نداشته‌ام! خداوند می‌فرماید: بلکه انجام داده‌ای؛ از فلان بنده‌ام یاد کردی و این یاد کردن تو به حدّی بالا گرفت تا آن که او کشته شد و در نتیجه از [مسؤولیت] خون او به تو رسید.»

فترقّى[۱] ذلك حتّى قتل فأصابك من دمه. **دعائم الإسلام ۲/۴۰۳**: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام مثله الّا انّه أسقط قوله (عبدي).

۱۲۷ ۴۷۲۶۷ (۲) **فقيه ٤/٦٧**: روى حمّاد بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال يجئ يوم القيامة رجل إلى رجل حتّى يلطخه[۲] بالدّم والنّاس في الحساب فيقول يا عبد الله مالي ولك فيقول أعنت عليّ يوم كذا وكذا بكلمة فقتلت.

۱۲۸ ۴۷۲۶۸ (۳) **عقاب الأعمال ۳۲٦**: حدّثني محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال حدّثني محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد عن الحسين ابن سعيد عن **فقيه ٤/٦٨**: (محمّد ـ العقاب) ابن أبي عمير قال حدّثني[۳] غير واحد عن أبي عبد الله عليه السلام قال من أعان على (قتل ـ العقاب) مؤمن بشطر كلمة[۴] جاء يوم القيامة (و ـ فقيه) بين عينيه مكتوب آيس من رحمة الله عزّوجلّ. **عوالي اللّئالي ۳/۵۷۷**: روى الصّدوق في الصّحيح عن الصّادق عليه السلام انّه قال من أعان وذكر مثل ما في الفقيه.

۱۲۹ ۴۷۲۶۹ (٤) **عوالي اللّئالي ۱/۲۸۳ و۱/۳٦۵ و۲/۳۳۳**: قال رسول[۵] الله صلّى الله عليه وآله من أعان على قتل مؤمن[٦] بشطر كلمة جاء يوم القيامة (وهو ـ ۲۸۳) (بين عينيه مكتوب[۷] ـ ص ۱/۳٦۵) آيس من رحمة الله تعالى.

۱۳۰ ۴۷۲۷۰ (۵) غرر الحكم ۷۲۲: من أعان على مؤمن فقد برء من الإسلام.

۱۳۱ ۴۷۲۷۱ (٦) **مستدرك ۱۸/۲۱٤**: جعفر بن أحمد القمّيّ في كتاب الغايات عن رفاعة النّخّاس قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا رفاعة ألا أحدّثك بأشدّ أهل النّار عذاباً قلت بلى قال من أعان على مؤمن بشطر كلمة الخبر.

---

۱. ترقّى اي صعد وبلغ غايته ـ المنجد.

۲. لطخه بشرٍّ أي لوّثه به ـ لطخه بأمر قبيح: رماه به.

۳. عن غير واحد ـ فقيه.

٤. تفسيره هو أن يقول أُقْ يريد أُقتل كما قال صلّى الله عليه وآله كفي بالسّيف شا يريد شاهداً وقيل أن يشهد اثنان عليه زوراً بانّه قتل فكأنّما قد اقتسما الكلمة فقال هذا شطرها وهذا شطرها إذا كان لا يقتل بشهادة أحدهما وشطر كلّ شيء نحوه وقصده وشطر الشّيء ناحيته ـ الشّطر: نصف الشّيء ـ اللّسان.

۵. قال الصّادق عليه السلام ـ ۳٦۵.

٦. مسلم ولو ـ العوالي ۲/۳۳۳ و۱/۲۸۳.

۷. مكتوباً بين عينيه ـ ۳۳۳.

۱۲۷ (۲) امام صادق‌ؑ فرمود: «در روز قیامت مردی نزد مرد دیگری می‌آید تا آن که او را خون‌آلود می‌سازد؛ در حالی که مردم در حال محاسبه هستند، او می‌گوید: ای بندهٔ خدا! مرا با توچه کار است؟ او گوید: تو در فلان روز با یک کلمه علیه من دشمنی کردی و من کشته شدم.»

۱۲۸ (۳) امام صادق‌ؑ فرمود: «هرکس با نصف کلمه در کشتن یک مؤمن شرکت کند، روز قیامت می‌آید در حالی که بین دو چشمش نوشته شده است: او مایوس از رحمت خداوندﷻ است!»

۱۲۹ (۴) رسول خداﷺ فرمود: «هرکس که با نیم کلمه در کشتن مؤمنی شرکت کند، در روز قیامت در حالی می‌آید که بین دو چشمش [در پیشانی] نوشته شده است: ناامید از رحمت خدا.»

۱۳۰ (۵) هرکس علیه مؤمنی شرکت کند، از اسلام بیزاری جسته است.

۱۳۱ (۶) رفاعه نخّاس گوید: «امام صادق‌ؑ به من فرمود: ای رفاعه! آیا به تو بگویم که چه کسی از همهٔ اهل آتش عذابش سخت‌تر است؟ گفتم: بله بفرمایید. حضرت فرمود: کسی که با نصف کلمه علیه مؤمنی شرکت کند...»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٧) قرب الإسناد ٢٩: هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال وحدّثني جعفر عن أبيه ١٣٢ ٢٧٣٧٢
انّ رسول اللهﷺ قال انّ شرّ النّاس يوم القيامة المثلّث قيل يا رسول الله وما المثلّث قال الرّجل يسعى بأخيه إلى إمامه فيقتله فيهلك نفسه وأخاه وإمامه. الإختصاص ٢٢٨: قال رسول اللهﷺ انّ شرار النّاس وذكر مثله.

(٨) تفسير العياشي ١/٤٥: عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله ﷺ أنّه تلا هٰذه الآية ١٣٣ ٢٧٣٧٣
﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ﴾ فقال والله ما ضربوهم بأيديهم ولا قتلوهم بأسيافهم ولٰكن سمعوا أحاديثهم فأذاعوها فأخذوا عليها فقتلوا فصار قتلاً واعتداءاً ومعصيةً.

(٩) عوالي اللّئالي ٢/١٥٨: قال النّبيّﷺ لو اجتمعت ربيعة[1] ومضرّ على قتل مسلم ١٣٤ ٢٧٣٧٤
قيدوا[2] به.

(١٠) مستدرك ١٨/٢١٣: قد أخرجت في كتاب نفس الرّحمٰن مرسلاً ولم أذكر مأخذه ١٣٥ ٢٧٣٧٥
انّ الخوارج لمّا خرجوا من الحروراء استعرضوا النّاس وقتلوا العبد الصّالح عبدالله بن خباب بن الأرت عامل عليّ ﷺ على النّهروان على شطّ النّهر فوق خنزير وذبحوه وقالوا ما ذبحنا لك ولهٰذا الخنزير إلّا واحداً وبقروا[3] بطن زوجته وهي حامل وذبحوها وذبحوا طفله الرّضيع فوقه فأخبروهﷺ بذٰلك إلى أن قال فرجع ﷺ إلى النّهروان واستعطفهم فأبوا إلّا قتاله قال واستنطقهم بقتل ابن خباب فأقرّوا كلّهم كتيبة[4] بعد كتيبة وقالوا لنقتلنّك كما قتلناه فقال ﷺ والله لو أقرّ أهل الدّنيا كلّهم بقتله هٰكذا وأنا أقدر على قتلهم به لقتلتهم الخبر.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(١١) دعائم الإسلام ٢/٤٠٢: عن جعفر بن محمّدﷺ عن رسول اللهﷺ انّه أتي بقتيل ١٣٦ ٢٧٣٧٦
وجد بين دور الأنصار فقال هل يعرف قالوا نعم يا رسول الله قال لو انّ الأمّة اجتمعت على قتل مؤمن لكبّها[5] الله في نار جهنّم.

---

١. ربيعة: قبيلة عربيّة كانت مع مضرّ من أقوى القبائل في الجاهليّة. ٢. لقدتهم ـ ك.
٣. أي شقّوا. ٤. الكتيبة: القِطعَةُ العظيمة من الجيش.
٥. لأكبّها ـ ك.

۱۳۲ (۷) پیامبر خداﷺ فرمود: «بدترین مردم در روز قیامت کسی است که [با یک کار] سه کار می‌کند. سؤال شد: ای رسول خدا! این چه کسی است که سه کار می‌کند؟ حضرت فرمود: مردی سعایت برادرش را به حاکمش می‌کند و باعث می‌شود که او را بکشد و در نتیجه خودش، برادرش و رهبرش [حاکم] را به هلاکت می‌افکند.»

۱۳۳ (۸) امام صادق‌ؑ این آیه را تلاوت کرد: چرا که آنان نسبت به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. این‌ها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند. پس از آن فرمود: «به خدا سوگند! آنان را با دست‌شان نزدند و با شمشیر نکشتند بلکه سخنانِ آنان را شنیدند و پخش کردند و برای آن سخنان، دستگیر و کشته شدند و این کارشان (کشتن)، تجاوز و معصیت بود.»

۱۳۴ (۹) پیامبرﷺ فرمود: «اگر ربیعه و مضر بر کشتن یک مسلمان گرد آیند، همه در برابر آن قصاص می‌شوند.»

۱۳۵ (۱۰) چون خوارج از حروراء خروج کردند و متعرّض مردم شدند و بندهٔ صالح عبدالله بن خباب بن ارت را که کارگزار امیرالمؤمنینؑ بر نهروان بود، در کنار رود پس از کشتن یک خوک کشتند و سربریدند و گفتند: کشتن تو و این خوک برای ما یکسان است و شکم همسرش را که حامله بود، دریدند و او را سربریدند و فرزند شیرخوارش را نیز در مقابل او سر بریدند و گزارش این کار را به امامؑ دادند... تا آنجا که گوید: امیرالمؤمنینؑ به نهروان بازگشت و از آنان خواست که به صلح و مهربانی بازگردند ولی آنان جز به جنگ تن ندادند.

راوی گوید: امام در موضوع کشتن ابن خباب از آنان پرسید، همهٔ آنان گروه گروه اقرار کردند و گفتند: آن گونه که او را کشتیم، تو را نیز می‌کشیم. حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر همهٔ اهل دنیا این چنین به قتل او اعتراف کنند و من بتوانم همهٔ آنان را در برابر قتل او بکشم، می‌کشم...»

۱۳۶ (۱۱) امام صادقؑ فرمود: «کشته‌ای را که در بین خانه‌های انصار پیدا شده بود، نزد رسول خداﷺ آوردند. حضرت پرسید که: آیا او را می‌شناسید [شناخته شده است؟] گفتند: آری، ای رسول خدا! حضرت فرمود: اگر امتی بر قتل مؤمنی اجتماع کنند، خداوند آن امت را به رو در آتش جهنم می‌اندازد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٣٧ ٢٧٢٧٧ (١٢) **كافى** ٢٧٢/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه** ٧٠/٤: (محمّد ـ فقيه) ابن أبى عمير **عقاب الأعمال** ٣٢٨: أبي‌ رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبي عمير عن منصور بن يونس عن أبي حمزة عن أحدهما عليهما السلام قال أُتي رسول الله صلى الله عليه وآله فقيل (له ـ كا ـ العقاب) يا رسول الله قتيل في (مسجد ـ العقاب) جهينة فقام رسول الله صلى الله عليه وآله (يمشي ـ كا ـ العقاب) حتّى انتهى إلى مسجدهم (قال ـ كا ـ العقاب) وتسامع (به ـ فقيه) النّاس فأتوه صلى الله عليه وآله فقال من قتل ذا قالوا يا رسول الله ما ندرى (من قتله ـ العقاب) فقال قتيل من[١] المسلمين (بين ظهرانيّ المسلمين ـ فقيه ـ العقاب) لايدرى من قتله و(الله ـ العقاب) الّذى بعثني بالحقّ لو أنّ أهل السّماء[٢] و(أهل ـ فقيه) الأرض (اجتمعوا ـ فقيه) شركوا[٣] في دم امرئ مسلم و[٤] رضوا به لأكبّهم[٥] الله على مناخرهم في النّار أو قال على وجوههم.

١٣٨ ٢٧٢٧٨ (١٣) **عوالى اللئالى** ٣٥٩/٢: في الحديث انّ النّبيّ صلى الله عليه وآله مرّ بقتيل فقال من له فلم يذكر له أحد فغضب ثمّ قال والّذى نفسي بيده لو اشترك في قتله أهل السّماوات والأرض لأكبّهم الله في النّار.

١٣٩ ٢٧٢٧٩ (١٤) **أمالي المفيد** ٢١٦: قال أخبرني أبو الحسن عليّ بن خالد المراغيّ قال حدّثنا عليّ بن سليمان قال حدّثنا محمّد بن الحسن النّهاونديّ قال حدّثنا أبو الخزرج الأسدى قال حدّثنا محمّد بن الفضيل قال حدّثنا أبان ابن أبي عيّاش قال حدّثنا جعفر بن إياس عن أبي سعيد الخدريّ قال وجد قتيل على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج صلى الله عليه وآله مغضباً حتّى رقي المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال يقتل رجل من المسلمين لايدرى من قتله والّذى نفسي بيده لو انّ أهل السّماوات والأرض اجتمعوا على قتل مؤمن أو رضوا به لأدخلهم الله في النّار والّذى نفسي بيده لا يجلد أحد أحداً ظلماً إلّا جلد غداً في نار جهنّم مثله والّذى نفسي بيده لايبغضنا أهل البيت أحد إلّا أكبّه الله على وجهه في نار جهنّم.

---

١. بين ـ كا. ٢. السّماوات ـ العقاب. ٣. فشركوا ـ فقيه.
٤. أو ـ العقاب. ٥. لكبّهم ـ فقيه.

۱۳۷ (۱۲) امام باقر یا امام صادقؑ فرمودند: «نزد پیامبر خداﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا! کشته‌ای در مسجد جهینه است. رسول خداﷺ حرکت کرد تا به مسجد قبیلهٔ جهینه رسید. مردم هم شنیدند که پیامبرﷺ آمده است. آنها هم نزد پیامبر آمدند. پیامبر خدا پرسید: چه کسی این شخص را کشته است؟ گفتند: ای رسول خدا! ما نمی‌دانیم که چه کسی وی را کشته است. رسول خداﷺ فرمود: کشته‌ای از مسلمانان در میان مسلمانان ولی قاتلش معلوم نیست! به آن کس که مرا به‌حق برانگیخت سوگند که اگر آسمانیان و زمینیان در خون یک مسلمان، شریک و به آن خشنود باشند، خداوند آنان را بر بینی‌های‌شان در آتش واژگون می‌سازد یا فرمود: بر چهره‌های‌شان.»

۱۳۸ (۱۳) در حدیث آمده است که: «پیامبرﷺ گذرشان به کشته‌ای افتاد. پرسیدند: چه کسی برای اوست [یعنی چه کسی او را کشته است؟] کسی برای او ذکر نشد. حضرت خشمگین شد و فرمود: به آن کس که جانم در دست اوست، اگر آسمانیان و زمینیان در کشتن او شرکت جویند، خداوند همهٔ آنان را در آتش واژگون می‌سازد.»

۱۳۹ (۱۴) ابوسعید خدری گوید: «در زمان رسول خداﷺ کشته‌ای پیدا شد. حضرت با خشم بیرون آمد تا بالای منبر رفت، خدا را ستایش کرد و بر او ثنا گفت. سپس فرمود: فردی از مسلمانان کشته می‌شود در حالی که روشن نیست چه کسی او را کشته است؟ سوگند! به آن کس که جانم در دست اوست، اگر آسمانیان و زمینیان بر کشتن مؤمنی اجتماع کنند یا بدان راضی شوند، خداوند همهٔ آنان را در آتش وارد می‌سازد. سوگند! به آن کس که جانم در دست اوست، کسی به کسی با ستم تازیانه نمی‌زند مگر اینکه فردا در آتش جهنم به همان اندازه تازیانه می‌خورد. سوگند! به آن که جانم در دست اوست، ما اهل بیت را کسی دشمن نمی‌دارد مگر اینکه خداوند او را به رو در آتش جهنم واژگون می‌سازد.»

١٤٠ ٢٧٣٨٠ (١٥) روضة الواعظين ٥٣٢: قال رسول الله ﷺ لو أنّ أهل السّماوات السّبع وأهل الأرضين السّبع اشتركوا فى دم مؤمن لأكبّهم الله ﷻ جميعاً فى النّار.[١]

١٤١ ٢٧٣٨١ (١٦) غرر الحكم ٩٥: الرّاضى بفعل قوم كالدّاخل فيه معهم ولكلّ داخل فى باطل اثمان إثم الرّضا به واثم العمل به.

وتقدّم فى أحاديث باب (١٣١) تحريم الإعانة على قتل المؤمن ولو بشطر كلمة من أبواب العشرة (ج ٢٠) وباب (١) حرمة قتل المؤمن من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) ما يدلّ على ذلك.

ويأتى فى الباب التّالى وباب (١١) حكم ما لو قتل صبىٌّ وامرأة أو عبد وامرأة رجلاً وباب (٢٩) حكم من أمسك رجلاً وجاء الآخر فقتله وباب (٣٥) حكم العبدين إذا قتلا حرّاً وباب (٥٥) انّ أعتى النّاس على الله تعالى من قتل غير قاتله وضرب غير ضاربه ما يناسب الباب.

(١٠)

باب حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً

قال الله ﷻ فى سورة الإسراء (١٧): ٣٣: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا۟ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا﴾.

١٤٢ ٢٧٣٨٢ (١) فقيه ٨٢/٤: روى داود بن سرحان عن أبى عبد الله ؏ فى رجلين قتلا رجلاً قال إن شاء أولياء المقتول أن يؤدّوا دية ويقتلوهما جميعاً قتلوهما.

١٤٣ ٢٧٣٨٣ (٢) تهذيب ٢١٨/١٠: استبصار ٢٨٢/٤: الحسن (بن علىّ ـ صا) بن بنت الياس عن داود بن سرحان عن أبى عبد الله ؏ فى رجلين قتلا رجلاً قال يقتلان إن شاء أهل المقتول ويردّ على أهلهما دية واحدة.

---

١. قد نقلت هذه الرّواية فى روضة الواعظين ص ٥٣٢ ونقلها المستدرك عن أمالى الشّيخ سهواً.

۱۴۰ (۱۵) رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر ساکنان هفت آسمان و ساکنان هفت زمین در [ریختن] خون مؤمنی شرکت جویند، خداوند ﷻ همهٔ آنان را در آتش واژگون می‌سازد.»

۱۴۱ (۱۶) امام علی ؑ فرمود: «کسی که به کار گروهی رضایت دارد، چونان کسی است که با آن گروه در آن کار وارد بوده است و برای هرکس که در کار باطلی داخل شود دو گناه است: گناه رضایت به آن کار و گناه انجام کار.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب صد و سی و یک از ابواب معاشرت و باب یکم از ابواب قتل و قصاص آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب بعدی و باب یازدهم، بیست و نهم، سی و پنجم و پنجاه و پنجم مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۱۰
حکم موردی که دو نفر یا بیشتر، یک نفر را بکشند

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خداوند متعال می‌فرماید:

و کسی را که خداوند خونش را حرام [محترم]شمرده نکشید جز به‌حق و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است.[1]

۱۴۲ (۱) امام صادق ؑ دربارهٔ دو مرد که یک مردی را کشته‌اند، فرمود: «اگر اولیای مقتول بخواهند می‌توانند که دیه بگیرند و اگر بخواهند هر دو را با هم بکشند، می‌کشند.»

۱۴۳ (۲) امام صادق ؑ دربارهٔ دو مرد که مردی را کشته‌اند فرمود: «اگر خانواده‌ی مقتول بخواهند، این دو نفر قصاص شوند کشته می‌شوند و به خانواده‌ی این دو نفر، یک دیه برگردانده می‌شود.»

---

۱. اسراء ۱۷/ ۳۳.

۱۴۴ (۳) كافي ۲۸۳/۷: تهذيب ۲۱۷/۱۰: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله ﷺ في رجلين قتلا رجلاً قال إن أراد أولياء المقتول قتلهما أدّوا دية كاملة وقتلوهما وتكون الدّية بين أولياء المقتولين وإن أرادوا قتل أحدهما فقتلوه[1] وأدّى المتروك نصف الدّية إلى أهل المقتول وإن لم يؤدّ[2] دية أحدهما ولم يقتل أحدهما قبل دية صاحبه من كليهما (وإن قبل أولياؤه الدّية كانت عليهما ـ يب). ۴۷۲۸۴

۱۴۵ (۴) تفسير العيّاشي ۲۹۱/۲: عن أبي العبّاس قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجلين قتلا رجلاً فقال يخيّر وليّه أن يقتل أيّهما شاء ويغرم الباقي نصف الدّية أعني دية المقتول فيردّ على ورثته[3] وكذلك إن قتل رجل امرأة ان قبلوا دية المرأة فذاك وإن أبىٰ أولياؤها إلّا قتل قاتلها غرموا نصف دية الرّجل وقتلوه وهو قول الله ﴿فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ﴾. ۴۷۲۸۵

۱۴۶ (۵) كافي ۲۸۳/۷: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن استبصار ۲۸۱/۴: تهذيب ۲۱۷/۱۰: يونس عن ابن مسكان عن أبي عبد الله ﷺ قال إذا قتل الرّجلان والثلاثة رجلاً فإن أراد أولياؤه[4] قتلهم ترادّوا فضل الدّيات[5] (وإن قَبِلَ أولياؤه الدّية كانت عليهما ـ صا ـ يب) وإلّا أخذوا دية صاحبهم. ۴۷۲۸۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴۷ (۶) تهذيب ۲۴۴/۱۰: محمّد بن احمد بن يحيىٰ عن ابراهيم بن هاشم عن أبي جعفر عن ابي بصير عن ابي عبد الله ﷺ قال سألته عن أربعة أنفس. فقيه ۱۱۳/۴: سئل الصادق ﷺ عن أربعة أنفس قتلوا رجلاً، مملوك وحرّ وحرّة ومكاتب قد أدّىٰ نصف مكاتبته فقال ﷺ عليهم الدّية على الحرّ ربع الدّية وعلى الحرّة ربع الدية وعلى المملوك أن يخيّر مولاه فإن شاء أدّىٰ عنه وإن شاء دفعه[6] برمّته لايغرم أهله شيئاً وعلى المكاتب في ماله نصف الرّبع وعلى الّذين كاتبوه نصف الرّبع فذٰلك الرّبع لأنّه قد عتق[7] نصفه (فقيه ـ وهٰذا الخبر في كتاب محمّد بن أحمد يرويه عن إبراهيم بن هاشم بإسناده يرفعه إلى أبي عبد الله ﷺ). ۴۷۲۸۷

---

۱. قتلوه ـ يب. ۲. لم يؤدّوا ـ يب. ۳. ذرّيّته ـ ك.
۴. فأرادوا قتلهم ـ يب ـ صا. ۵. الدّية ـ يب ـ صا. ۶. دفع ـ يب.
۷. أعتق ـ يب.

۱۴۴ (۳) امام صادقﷺ دربارهٔ دو مردی که یک مرد را کشته‌اند، فرمود: «اگر اولیای مقتول خواهان کشتن این دو باشند، یک دیهٔ کامل می‌پردازند و این دو را می‌کشند و دیه به صورت مشترک بین اولیای دو مقتول تقسیم خواهد شد و اگر اولیای مقتول بخواهند یکی از دو قاتل را بکشند، او را می‌کشند و آن کس که کشته نشده، نصف دیه را به اهل مقتول می‌دهد ولی اگر یکی از این دو دیه نخواهد بدهد و [حتی] یکی از این دو را نکشد، در این صورت دیهٔ صاحب‌شان [مقتول] را از هر دو می‌گیرند و اگر اولیای مقتول دیه را پذیرفت، دیه بر هر دو است.»

۱۴۵ (۴) ابوالعباس گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ دو مردی که یک مرد را کشتند، پرسیدم. حضرت فرمود: ولیّ مقتول اختیار دارد که هر کدام از دو قاتل را خواست، بکشد و قاتل، باقی‌ماندهٔ نیمی از دیه را یعنی دیهٔ مقتولی را [که به خاطر قصاص کشته شده] غرامت می‌کشد و باید آن را به ورثهٔ مقتول برگرداند و همچنین اگر مردی زنی را کشت، اگر دیهٔ زن را پذیرفتند که همان دیه، پرداخت می‌شود و اگر اولیای زن جز کشتن قاتل را نپذیرفتند، آنان نیمی از دیهٔ مرد را ضامن می‌شوند و او را می‌کشند و این فرمودهٔ خداوندﷻ است که: برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکنند.»

۱۴۶ (۵) امام صادقﷺ فرمود: «اگر دو مرد یا سه مرد، مردی را کشتند ـ در صورتی که اولیای مقتول بخواهند آنان را بکشند. اضافهٔ دیه‌ها را بر می‌گردانند ولی اگر اولیای مقتول دیه را پذیرفتند، دیه بر هر دو خواهد بود و اگر اولیای مقتول نخواهند قاتلان را بکشند، دیهٔ صاحبشان [مقتول] را می‌گیرند.»

۱۴۷ (۶) از امام صادقﷺ دربارهٔ چهار نفر که مردی را کشته‌اند، سؤال شد. از چهار نفر، یکی برده و دیگری مرد آزاد، سومی زن آزاد و چهارمی بردهٔ مکاتبی که نیمی از قرارداد مکاتبهٔ خویش را پرداخته است. امام فرمود: «دیه بر چهار نفرشان است. یک چهارم دیه بر مرد آزاد، یک چهارم دیه بر زن آزاد و بر آن برده این است که مولایش مختیر شود اگر خواست، به جای برده‌اش دیه را پرداخت کند و اگر خواست همهٔ برده را تماما تحویل دهد تا به خانواده‌ی مقتول هیچ خسارتی وارد نشود و نیمی از یک چهارم بر بردهٔ مکاتب در مالش است و بر کسانی که با او مکاتبه داشته‌اند، نیم دیگر یک چهارم و مجموع این دو، یک چهارم کامل می‌شود و این به آن دلیل است که این مکاتب، نیمی از خودش را آزاد ساخته است.»

۱۴۸ ۴۷۲۸۸ (۷) **كافى** ۲۸۳/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۱۸/۱۰: **استبصار** ۲۸۱/۴: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن **فقيه** ۸۶/۴: حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ؑ فى عشرة اشتركوا فى قتل رجل قال يخيّر[۱] أهل المقتول فأيّهم شاؤا قتلوا[۲] ويرجع[۳] أولياؤه على الباقين بتسعة أعشار الدية.

۱۴۹ ۴۷۲۸۹ (۸) **كافى** ۲۸۳/۷: **استبصار** ۲۸۱/۴: **تهذيب** ۲۱۷/۱۰: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن أحمد بن الحسن الميثمىّ عن أبان عن الفضيل بن يسار قال قلت لأبى جعفر ؑ[۴] عشرة قتلوا رجلاً فقال إن شاء أولياؤه قتلوهم جميعاً وغرموا تسع ديات وإن شاؤا (أن ـ فقيه) تخيّروا[۵] رجلاً فقتلوه[۶] وأدّى[۷] التسعة الباقون إلى أهل المقتول الأخير عشر الدية كلّ رجل منهم قال ثمّ إنّ الوالى (بعدُ ـ كا) يلى أدبهم وحبسهم. **فقيه** ۸۵/۴: روى القاسم بن محمّد عن أبان عن الفضيل بن يسار (مثله).

۱۵۰ ۴۷۲۹۰ (۹) **مستدرك** ۲۲۵/۱۸: علىّ بن جعفر فى كتابه عن أخيه ؑ قال سئلته عن قوم اجتمعوا على قتل اخر ما حالهم قال يقتلون به.

۱۵۱ ۴۷۲۹۱ (۱۰) **دعائم الإسلام** ۴۰۹/۲: عن علىّ وأبى جعفر وأبى عبد الله ؑ أنّهم قالوا إذا قتل الواحِدَ جماعةٌ ضربوه كلّهم ولم يعلم مِن ضربِ أيّهم مات متعمّدين لذلك فانّ ولىّ الدّم يتخيّر واحداً منهم فيقتله بوليّه ويكون على الباقين لأولياء المقتول بالقَوَد حساب ذلك من الدّية إن كانوا ثلاثة فقتل أحدهم بالقَوَدِ وردّ الأثنان الباقيان على أوليائه ثلثى الدّية ويوجعان عقوبةً وعلى هٰذا الحساب فى الأقلّ والأكثر وقالوا صلوات الله عليهم قال رسول الله ؐ لايقتل إثنان بواحد.

۱۵۲ ۴۷۲۹۲ (۱۱) **تهذيب** ۲۱۸/۱۰: **استبصار** ۲۸۲/۴: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن القاسم بن عروة عن (أبى ـ يب) العبّاس وغيره عن أبى عبد الله ؑ قال إذا اجتمع العدّة على قتل رجل واحد حكم الوالى أن يقتل أيّهم شاؤا وليس لهم أن يقتلوا أكثر من واحد انّ الله ﷻ

---

۱. يتخيّر ـ فقيه. ۲. قتلوه ـ صا ـ فقيه. ۳. رجع ـ يب.
۴. لأبى عبد الله ـ خ ل كا. ۵. يتخيّروا ـ فقيه. ۶. قتلوه ـ فقيه.
۷. أدّت ـ صا ـ يب.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۱۴۸ (۷) امام صادق‌ؑ دربارهٔ ده نفر که در قتل یک مرد شرکت کرده بودند، فرمود: «اهل مقتول مخیّرند هر کدام را که بخواهند بکشند و اولیای این فرد به قاتلان باقیمانده برای گرفتن نه دهم دیه مراجعه می‌کنند.»

۱۴۹ (۸) فضیل بن یسار گوید: «به امام باقرؑ گفتم: ده نفر یک مرد را کشتند. حضرت فرمود: اگر اولیای مقتول بخواهند، همهٔ ده نفر را می‌کشند و نُه دیه بر عهدهٔ آنان است و اگر بخواهند، یکی را انتخاب می‌کنند و او را می‌کشند و نُه قاتل باقیمانده هر کدام از آنان به خانواده‌ی همین قصاص شده یک دهم دیه را می‌پردازد. حضرت فرمود: پس از آن والی خود بـه تأدیب و زنـدانـی کـردن ایـنان می‌پردازد.»

۱۵۰ (۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم [= امام موسی بن جعفرؑ] دربارهٔ گروهی که بر کشتن دیگری اجتماع کرده‌اند، پرسیدم که: وضعیت آنان چگونه است؟ حضرت فرمود: این گروه در برابر کشتن این یک فرد، کشته می‌شوند.»

۱۵۱ (۱۰) از امیرالمؤمنین علی و امام باقر و امام صادقؑ روایت شده است که فرمودند: «اگر گروهی یک نفر را بکشند، همه او را بزنند و معلوم نشود که در اثر زدن کدام یک از آنان مرده است و همه قصد کشتن وی را داشته باشند، در این صورت ولیّ خون یکی از این گروه را انتخاب می‌کند و او را با حقّی که دارد، قصاص می‌کند و قاتلان باقیمانده باید این دیه را برای اولیای قصاص شده مـنظور کنند. اگر جمعا سه نفر بوده‌اند و یکی از آنان به قصاص کشته شده است، دو تای باقیمانده بر اولیای این قصاص شده دو سوم دیه را بر می‌گردانند و این دو، کیفر دردناکی می‌بینند و به همین شکل محاسبه می‌شود در صورتی که قاتلان کمتر یا بیشتر باشند و این سه امام بزرگوار بیان داشتند: رسول خداﷺ فرمود: در برابر یک نفر، دو نفر کشته نمی‌شود.»

۱۵۲ (۱۱) امام صادقؑ فرمود: «اگر عده‌ای بر کشتن یک فرد گرد آیند والی حکم می‌دهد که هر کدام را [که اولیای دم] بخواهند، قصاص شود و آنان حقّ ندارند که بیش از یک نفر را بکشند. خداوند ﷻ

يقول ﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ﴾ وإذا قتل ثلاثة واحداً خيّر الوالي أيّ الثلاثة شاء أن يقتل ويضمن الآخران ثلثي الدية لورثة المقتول (قوله وليس لهم أن يقتلوا أكثر من واحد أي من غير أن يؤدّي دية الباقين م ی).

١٥٣ ٤٧٢٩٣ (١٢) **كافي ٢٨٤/٧**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن القاسم بن عروة عن أبي العبّاس وغيره عن أبي عبد الله ﷺ قال إذا اجتمعت العدّة على قتل رجل واحد حكم الوالي أن يقتل أيّهم شاؤا وليس لهم أن يقتلوا أكثر من واحد إنّ الله ﷻ يقول ﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ﴾.

١٥٤ ٤٧٢٩٤ (١٣) **تفسير العيّاشي ٢٩٠/٢**: عن أبي العبّاس عن أبي عبد الله ﷺ قال إذا اجتمع العدّة على قتل رجل حكم الوالي[١] يقتل[٢] أيّهم شاء وليس له أن يقتل بأكثر من واحد انّ الله يقول ﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا﴾ وإذا قتل واحداً ثلثةٌ خيّر الوالي[٣] أيّ الثلاثة شاء أن يقتل ويضمن الآخران ثلثي الدية لورثة المقتول.

١٥٥ ٤٧٢٩٥ (١٤) **الجعفريّات ١٢٥**: بإسناده عن عليّ ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لايقتل اثنان بواحد.

١٥٦ ٤٧٢٩٦ (١٥) **تهذيب ١٥١/١٠**: محمّد بن الحسن الصفّار عن يعقوب ابن يزيد عن يحيى بن المبارك **كافي ٢٨٥/٧**: **تهذيب ٢٤٢/١٠ ـ ٢٤١**: **استبصار ٢٨٢/٤**: محمّد بن (أحمد بن ـ يب ٢٤٢) يحيى عن بعض أصحابه[٤] عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن أبي جميلة عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله ﷺ في عبد وحرّ قتلا رجلاً[٥] حرّاً قال إن شاء قتل الحرّ وإن شاء قتل العبد فإن[٦] اختار قتل الحرّ ضرب[٧] جنبي العبد.

١٥٧ ٤٧٢٩٧ (١٦) **تهذيب ٢٤٤/١٠**: محمد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمد عن موسى بن القاسم عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن قوم مماليك اجتمعوا على قتل حرّ ما حالهم فقال يقتلون به وسألته عن قوم أحرار اجتمعوا على قتل مملوك ما حالهم فقال يؤدّون[٨] قيمته.

---

١. الوليّ ـ ك. ٢. بقتل ـ ك. ٣. الوليّ ـ ك.
٤. أصحابنا ـ صا. ٥. أسقط في يب ١٥١ قوله رجلاً. ٦. وان ـ يب ٢٤١ ـ ٢٤٢.
٧. جلد ـ يب ١٥١. ٨. يردّون ثمنه ـ ئل.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند و آن زمان که سه نفر، یک نفر را کشتند، حاکم اولیای دم را مخیّر می‌کند هر کدام را که بخواهند، بکشند و دو نفر دیگر را ضامن دو سوم دیه برای ورثهٔ مقتول قصاص شده قرار می‌دهد.»

در فرمودهٔ امامعلیه السلام که اینان حقّ ندارند بیش از یک نفر را بکشند، منظور این است که بدون پرداخت بقیّه دیه، حقّ ندارند که بیش از یک نفر را بکشند.

۱۵۳ (۱۲) امام صادقعلیه السلام فرمود: «اگر عده‌ای بر قتل یک مرد اجتماع کنند، حاکم حکم می‌دهد که هر کدام را [که اولیای مقتول] بخواهند، کشته شود و اولیای مقتول نمی‌توانند که بیش از یک نفر را بکشند. خداوندﷻ می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند.»

۱۵۴ (۱۳) امام صادقعلیه السلام فرمود: «اگر عده‌ای بر قتل یک مرد گردآیند و والی حکم دهد که هر کدام را [که ولیّ دم] بخواهد، کشته شود، او نمی‌تواند بیش از یک نفر را بکشد. خداوند می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شد، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است و آن زمان که سه نفر، یک نفر را بکشند، حاکم مخیّر می‌سازد [ولیّ دم را] که هر کدام از سه نفر را که بخواهد، قصاص کند و دو نفر دیگر ضامن دو سوم دیه برای وارثان قصاص شده هستند.»

۱۵۵ (۱۴) رسول خداﷺ فرمود: «دو نفر در برابر یک نفر کشته نمی‌شوند.»

۱۵۶ (۱۵) امام صادقعلیه السلام دربارهٔ برده و شخص آزادی که مرد آزادی را کشتند، فرمود: «اگر بخواهد، آزاد را می‌کشد و اگر بخواهد، برده را می‌کشد و اگر کشتن آزاد را انتخاب کرد، برده [برای ادب شدن] تازیانه زده می‌شود.»

۱۵۷ (۱۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفرعلیه السلام دربارهٔ گروهی برده که جمعا فرد آزادی را کشته‌اند پرسیدم که: وضعیت قصاص آنان چگونه است؟ حضرت فرمود: در برابر کشتن فرد آزاد، همه‌ی آن‌ها کشته می‌شوند و از حضرت دربارهٔ گروهی آزاد که جمعا یک برده را کشته‌اند، پرسیدم که: وضعیت آنان چگونه است؟ حضرت فرمود: قیمت برده را می‌پردازند.»

۱۵۸ ۴۷۲۹۸ (۱۷) بحار الانوار ۲۸۶/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السلام قال عليّ بن جعفر وسألت أخي موسى بن جعفر عليه السلام عن قوم أحرار ومماليك اجتمعوا على قتل مملوك ما حالهم قال يقتل من قتله من المماليك وتفديه الأحرار.

۱۵۹ ۴۷۲۹۹ (۱۸) الجعفريات ۱۲۱: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال اذاكان قتل الخطأ على قوم في جماعة فالدّية عليهم جميعاً ويوضع عليهم بحصّة المقتول وعليهم جميعاً عتق رقبة مؤمنة يشتركون فيها.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي ما يناسب الباب. وفي رواية ابن مسلم (۱۹) من باب (۱۷) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس قوله امرأتين قتلتا رجلاً عمداً قال تقتلان به ما يختلف في هذا أحد. وفي رواية عبد الرحمن (۱) من باب (۳۵) حكم العبدين إذا قتلا حرّاً قوله رجل من المدينة يريد العراق فأتبعه أسودان أحدهما غلام لأبي عبد الله عليه السلام فلمّا أتى الأعوص نام الرّجل فأخذا صخرة فشد خابها رأسه (إلى أن قال) فشكا أولياء المقتول محمد بن خالد وصنيعه الى أهل المدينة فقال لهم أهل المدينة إن أردتم أن يقيدكم منه فاتّبعوا جعفربن محمد عليه السلام فاشكوا اليه ظلامتكم ففعلوا فقال أبو عبد الله عليه السلام أقدهم (الى أن قال) فقتلا جميعاً. وفي رواية عبد الرّحمن (۳) من باب (۴۷) انّ بعض الأولياء إذا عفا عن القاتل أو طلب الدّية فللباقي القصاص قوله رجلان قتلا رجلاً عمداً وله وليّان فعفا أحد الوليّين قال فقال عليه السلام إذا عفا بعض الأولياء درء عنهما القتل وطرح عنهما من الدية بقدر حصّة من عفا وأدّيا الباقي من أموالهما إلى الّذين لم يعفوا. وفي رواية زرارة (۴) نحوه.

(۱۱)

باب حكم ما لو قتل صبيّ وامرأة أو عبد وامرأة رجلاً

۱۶۰ ۴۷۳۰۰ (۱) كافي ۳۰۱/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن استبصار ۲۸۶/۴: تهذيب ۲۴۲/۱۰: فقيه ۸۳/۴: الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم (عن أبي بصير ـ يب كا فقيه) عن أبي جعفر عليه السلام قال سئل عن غلام لم يدرك وامرأة قتلا رجلاً (خطأ ـ كا ـ صا ـ يب) فقال انّ خطأ المرأة والغلام عمد فإن أحبّ أولياء المقتول أن يقتلوهما قتلوهما ويردّوا على[1] أولياء الغلام خمسة آلاف درهم وإن أحبّوا أن

---

۱. ويؤدّوا إلى ـ كا ـ يردّون على ـ فقيه.

۱۵۸ (۱۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر؈ دربارهٔ گروهی آزاد و برده که جمعا یک برده را کشته‌اند، پرسیدم که: حال اینان چگونه است؟ حضرت فرمود: برده‌هایی که او را کشته‌اند، کشته می‌شوند و آزادها هم فدیه می‌دهند.»

۱۵۹ (۱۸) امیرالمؤمنین علی؈ فرمود: «اگر یک قتل خطایی توسط یک گروه به صورت دسته جمعی باشد، دیه بر همهٔ آنان است و حصهٔ مقتول بر همهٔ آنان نهاده می‌شود و بر همهٔ آنهاست که یک بندهٔ مؤمن را آزاد سازند و همه در آن شرکت جویند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی، مناسب این باب.

و در روایت نوزدهم از باب هفده، این گفته که: «دو زن یک مرد را عمداً کشته‌اند. حضرت فرمود: این دو زن در برابر آن فرد کشته می‌شوند و کسی در این جهت اختلاف ندارد.»

و در روایت یکم از باب سی و پنجم، این گفته که: «مردی از مدینه عازم عراق شد. دو سیاه که یکی بردهٔ امام صادق؈ بود، او را دنبال کردند. چون به اعوص رسیدند، آن مرد خوابید. آن دو سیاه، سنگی بر داشتند و با آن بر سر او زدند... تا آنجا که گوید: اولیای مقتول از محمد بن خالد و همدست او به مردم مدینه شکایت کردند. اهل مدینه به آنان گفتند: اگر می‌خواهید که به شما اجازه دهند که قصاص کنید به سراغ حضرت جعفر بن محمد؈ بروید و از این ظلم به او شکایت برید. آنان چنین کردند. امام صادق؈ فرمود: آنان را قصاص کن... تا آنجا که گوید: هر دو کشته شدند.»

و در روایت سوم از باب چهل و هفتم، این گفته که: «دو مرد یک مرد را عمدا کشتند و مقتول، دو ولیّ دارد که یکی از دو ولیّ عفو کرده است. راوی گوید که حضرت فرمود: اگر بعضی از اولیای مقتول عفو کند، از هر دو کشته شدن دور می‌شود و از هر دو به اندازهٔ حصهٔ آن که عفو کرده از دیه ساقط می‌شود و باقیماندهٔ دیه را آن دو از اموال‌شان به آنان که عفو نکرده‌اند، می‌پردازند.»

باب ۱۱

حکم موردی که بچه و زنی یا برده و زنی، مردی را بکشند

۱۶۰ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر؈ دربارهٔ بچّه و زنی که یک مرد را کشتند، سؤال شد. حضرت فرمود: خطای زن و پسر عمد است؛ بنابراین اگر اولیای مقتول بخواهند این دو را بکشند، می‌کشند و به اولیای پسر پنج هزار درهم باز می‌گردانند و اگر بخواهند [تنها] پسر را بکشند او را می‌کشند و زن به اولیای پسر یک چهارم دیه را برمی‌گرداند ولی اگر اولیای مقتول خواستند که زن را بکشند، او را

يقتلوا الغلام قتلوه وتردّ المرأة على[1] أولياء[2] الغلام ربع الدية (قال ـ فقيه) وإن أحبّ أولياء المقتول أن يقتل[3] المرأة قتلوها ويردّ الغلام على أولياء المرأة ربع الدية ـ كا ـ فقيه) قال وان أحبّ أولياء المقتول أن يأخذوا الدية كان على الغلام نصف الدية وعلى المرأة نصف الدية (قال الشيخ؛ قوله ـ انّ خطأ المرأة والغلام عمد مخالف لقول الله تعالى لأنّ الله ﷻ حكم في قتل الخطأ الدية دون القَوَد فلا يجوز أن يكون الخطأ عمداً كما لايجوز أن يكون العمد خطأ إلّا فيمن ليس بمكلّف مثل المجانين.

١٦١ ٢٧٣٠١ (٢) **كافي ٣٠١/٧**: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن **استبصار ٢٨٦/٤**: **تهذيب ٢٤٢/١٠**: **فقيه ٨٤/٤**: (الحسن ـ يب صاكا) بن محبوب عن أبي أيّوب عن ضريس الكناسي قال سألت أبا عبد الله ؑ عن امرأة وعبد قتلا رجلاً خطأً فقال إنّ خطأ المرأة والعبد مثل العمد فإن أحبّ أولياء المقتول أن يقتلوهما قتلوهما (قال ـ فقيه ـ صا ـ يب) وإن كان قيمة العبد أكثر من خمسة آلاف درهم فليردّوا[4] على[5] سيّد العبد[6] مايفضل بعد خمسة آلاف درهم فإن أحبّوا أن يقتلوا المرأة ويأخذوا العبد أخذوا[7] إلّا أن تكون قيمته[8] أكثر من خمسة آلاف درهم فليردّوا[9] على مولى العبد ما يفضل بعد خمسة آلاف درهم ويأخذوا العبد أو يفتديه سيّده وإن كانت قيمة العبد أقلّ من خمسة آلاف درهم فليس لهم إلّا العبد. **المقنع ١٩٢**: سأل ضريس الكناسيّ أبا عبد الله ؑ (وذكر مثل ما في الفقيه).

وتقدّم في رواية إبراهيم بن هاشم (٦) من باب (١٠) حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً قوله سئل ؑ عن أربعة أنفس قتلوا رجلاً مملوك وحرّ وحرّة ومكاتب قد ادّى نصف مكاتبته فقال ؑ عليهم الدية على الحرّ ربع الدية وعلى الحرّة ربع الدية الخ. ولاحظ ساير أحاديث الباب. ويأتي في رواية السّكونيّ (١) من باب (٢٠) حكم ما اذا اشترك رجل وغلام في قتل رجل قوله رجل وغلام اشتركا في قتل رجل فقتلاه فقال ؑ إذا بلغ الغلام خمسة أشبار اقتصّ منه وإذا لم يكن بلغ خمسة أشبار قضى بالدية.

---

١. إلى ـ كا. ٢. مولى ـ صا. ٣. أن يقتلوا ـ فقيه.
٤. ردّوا ـ فقيه. ٥. إلى ـ كا. ٦. سيّده ـ يب ـ صا.
٧. فعلوا ـ فقيه. ٨. قيمة العبد ـ فقيه. ٩. فيردّوا ـ فقيه.

می‌کشند و پسر به اولیای زن یک چهارم دیه را بازمی‌گرداند. حضرت فرمود: و اگر اولیای مقتول بخواهند که دیه بگیرند، پسر باید نصف دیه و زن نصف دیه را بدهند.»

شیخ طوسی گوید: «فرمودهٔ امام که: خطای زن و پسر، عمد محسوب می‌شود، مخالف است با فرمودهٔ خداوند متعال؛ چون خداوند در مورد قتل به خطا حکم به دیه کرده است نه قصاص، بنابراین جایز نیست که خطا، عمد محسوب شود. همان گونه که نمی‌شود عمد، خطا محسوب شود؛ مگر در موردی که قاتل مکلف نباشد؛ مانند مجنون‌ها.»

۱۶۱ (۲) ضریس کناسی گوید: «از امام صادق دربارهٔ زن و برده‌ای که مردی را به خطا کشته‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: خطای زن و برده چون عمد است؛ بنابراین اگر اولیای مقتول بخواهند هر دو را بکشند، می‌کشند، ولی اگر قیمت برده بیشتر از پنج هزار درهم باشد، باید که به مولای برده اضافه بر پنج هزار درهم را بدهند و اگر اولیای مقتول بخواهند که [تنها] زن را بکشند و برده را بگیرند، می‌گیرند؛ مگر اینکه قیمت برده بیش از پنج هزار درهم باشد که در این صورت به مولای برده اضافه بر پنج هزار درهم را برمی‌گردانند و برده را می‌گیرند. یا آن که مولای برده به جای برده پول می‌دهد و اگر قیمت برده کمتر از پنج هزار درهم بود، آنان حقّی جز همان برده را ندارند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دهم، این گفته که: «از امام معصوم دربارهٔ چهار نفر که یک نفر را کشته‌اند برده، مرد آزاد، زن آزاد و بردهٔ مکاتبی که نصف قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته است، سؤال شد. حضرت فرمود: دیه بر همهٔ آنان است؛ یک چهارم دیه بر مرد آزاد، یک چهارم دیه بر زن آزاد...»

و دیگر روایات این باب را بنگرید.

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیستم، این گفته که: «مرد و پسری در کشتن مردی شرکت جستند و هر دو او را کشتند. حضرت فرمود: آن زمان که قدّ پسر به پنج وجب برسد، قصاص می‌شود و اگر به پنج وجب نرسد، به دیه حکم می‌شود.»

(۱۲)

باب انّ من قتل اثنين فصاعداً قُتِلَ بهم

۱۶۲ ۴۷۴۰۲ (۱) كافي ۲۸۵/۷ : تهذيب ۲۲۰/۱۰ : عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن ابن مسكان (عمّن ذكره ـ كا) عن أبي عبد الله ﷺ قال إذا قتل الرّجل الرّجلين[۱] أو أكثر من ذلك قتل بهم. ولاحظ باب (۳۴) انّ الحرّ لايقتل بعبد وحكم العبد إذا قتل حرّاً أو أحراراً فانّ فيه ما يناسب المقام.

(۱۳)

باب حكم ما لو سكر أربعة واقتتلوا فقتل إثنان وجرح إثنان

۱۶۳ ۴۷۴۰۳ (۱) كافي ۲۸٤/۷ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ۲٤۰/۱۰ : أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ في أربعة شربوا فسكروا[۲] فأخذ بعضهم على بعض السّلاح فاقتتلوا فقتل إثنان وجرح إثنان فأمر بالمجروحين فضرب كلّ واحد منهما ثمانين جلدة وقضى بدية[۳] المقتولين على المجروحين وأمر أن يقاس[۴] جراحة المجروحين فترفع من الدية فإن[۵] مات المجروحان[۶] فليس على أحد من أولياء المقتولين شيء.

۱۶٤ ۴۷۴۰۴ (۲) تهذيب ۲٤۰/۱۰ : النّوفلي عن الفقيه ۸۷/٤ : السّكوني عن أبي عبد الله ﷺ قال كان قوم يشربون فيسكرون فيتباعجون[۷] بسكّاكين كانت معهم فرفعوا إلى أمير المؤمنين ﷺ فسجنهم فمات منهم رجلان وبقي رجلان فقال أهل المقتولين يا أمير المؤمنين أقدهما بصاحبينا فقال عليّ ﷺ للقوم ماترون قالوا[۸] نرى أن تقيدهما قال[۹] علي ﷺ (للقوم ـ ئل) فلعلّ ذينك[۱۰] اللّذين ماتا قتل كلّ واحد منهما صاحبه قالوا لاندرى فقال عليّ ﷺ بل (أنا ـ فقيه) أجعل دية المقتولين على قبائل الأربعة وآخذ[۱۱] دية جراحة الباقين من دية المقتولين

---

۱. رجلين ـ يب. ۲. مسكراً ـ ئل. ۳. دية ـ يب.
٤. تقاس ـ يب. ۵. وإن ـ يب. ٦. احد المجروحين ـ يب.
۷. فتباعجوا ـ فقيه ـ بعج بطنه بالسّكّين إذا شقّه. ۸. فقالوا ـ فقيه.
۹. فقال ـ فقيه. ۱۰. لعلّ ذانيك ـ فقيه. ۱۱. فاخذ ـ فقيه.

باب ۱۲

حکم کسی که دو نفر یا بیشتر را بکشد

۱۶۲ (۱) امام صادق؛ فرمود: «آن زمان که مردی دو مرد یا بیشتر را بکشد، در برابر قتل آنان کشته می‌شود.»

باب ۱۳

حکم موردی که چهار نفر مست شوند و با هم نزاع کنند و دو نفر کشته و دو نفر مجروح شوند

۱۶۳ (۱) امام باقر؛ فرمود: «امیرالمؤمنین علی؛ دربارهٔ چهار نفر که شراب خورده و مست شده بودند و برخی از آنان سلاح روی برخی دیگر کشیدند و جنگیدند و دو نفر کشته و دو نفر مجروح شدند، حکم کرد و دستور داد که دو نفر مجروح هر کدام هشتاد تازیانه بخورند و حکم داد که دیهٔ دو نفر کشته شده بر دو نفر مجروح است و دستور داد که زخم مجروحین اندازه‌گیری و از دیه کم شود و اگر دو نفر مجروح بمیرند، چیزی بر هیچ یک از اولیای مقتولان نیست.»

۱۶۴ (۲) امام صادق؛ فرمود: «گروهی بودند که شراب خوردند و مست شدند و شکم یکدیگر را با چاقوهایی که داشتند دریدند و یکدیگر را مجروح کردند. این گروه را نزد امیرالمؤمنین؛ بردند. حضرت آنان را به زندان انداخت. دو نفر از آنان مردند و دو نفر زنده ماندند. بازماندگان مقتول گفتند: ای امیرالمؤمنین! این دو نفر را در برابر کسان ما قصاص کن. امیرالمؤمنین علی؛ به آن گروه گفت: شما چه نظر می‌دهید؟ گفتند: ما نظر می‌دهیم که آن دو را قصاص کنید. حضرت به آن گروه فرمود: شاید این دو نفر که کشته شده‌اند، هر کدام دیگری را کشته است. گفتند: ما نمی‌دانیم.

(يب ـ وذكر إسماعيل بن الحجّاج بن أرطاة عن سمّاك بن حرب عن عبد الله[1] ابن أبي الجعد قال كنت أنا رابعهم فقضى عليّ عليه السلام هٰذه القضيّة فينا). **الجعفريّات ١٢٥**: بإسناده عن عليّ عليه السلام رفع إليه أربع نفر شربوا فسكروا (وذكر نحوه إلى قوله دية المقتولين). **دعائم الإسلام ٤٢٣/٢**: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في أربعة نفر شربوا الخمر فتباعجوا بالسّكاكين[2] وذكر نحو ما في فقيه.

١٦٥ ٣٧٢٠٥ (٣) **إرشاد المفيد ١١٧**: روى علماء السّير أنّ أربعة نفر شربوا المسكر على عهد أمير المؤمنين عليه السلام فسكروا فتباعجوا بالسّكاكين ونال الجراح كلّ واحد منهم ورفع خبرهم إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأمر بحبسهم حتّى يفيقوا فمات في السّجن منهم إثنان وبقي إثنان فجاء قوم الإثنين إلى أمير المؤمنين فقالوا أقدنا يا أمير المؤمنين من هٰذين النفسين فإنّهما قتلا صاحبينا فقال لهم وما علمكم بذٰلك ولعلّ كلّ واحد منهما قتل صاحبه فقالوا لا ندري فاحكم فيهم بما علّمك الله فقال دية المقتولين على قبايل الأربعة بعد مقاصّة الحيّين منهما بدية جراحهما وكان ذٰلك هو الحكم الّذي لا طريق إلى الحقّ في القضاء سواه ألا ترى انّه لا بيّنة على القاتل تفرده من المقتول ولا بيّنة على العمد في القتل فلذٰلك كان القضاء فيه على حكم الخطأ في القتل واللبس في القاتل دون المقتول.

١٦٦ ٣٧٢٠٦ (٤) **المقنعة ١١٧**: قضى عليّ عليه السلام في اربعة نفر شربوا المسكر فتباعجوا بالسّكّاكين فمات اثنان وجرحوا اثنان انّ على المجروحين دية المقتولين يقاصصان بأرش الجراح منها.

(١٤)

باب حكم مالو غرق طفل من ستّة غلمان كانوا في الفرات فشهد ثلاثة على اثنين انّهما غرّقاه وشهد الإثنان على الثّلاثة

١٦٧ ٣٧٢٠٧ (١) **كافي ٢٨٤/٧**: **تهذيب ٢٣٩/١٠**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال رفع إلى أمير المؤمنين عليه السلام ستّة غلمان كانوا في الفرات فغرق واحد منهم فشهد ثلاثة منهم على اثنين أنّهما غرّقاه وشهد اثنان على الثّلاثة أنّهم

---

١. عبيد الله ـ خ.　　٢. جمع السكّين: آلة للقتل والذبح.

حضرت علی‌ﷺ فرمود: من دیهٔ دو مقتول را بر قبایل این چهار نفر قرار می‌دهم و دیه جراحت دو مجروح بازمانده را از دیهٔ دو مقتول کم می‌کنم. عبدالله بن ابی جعد گوید: من چهارمین این گروه بودم که امیرالمؤمنین‌ﷺ چنین قضاوت دربارهٔ ما داشت.»

۱۶۵ (۳) دانشمندان سیره شناس و تاریخ نگار روایت کرده‌اند که: «چهار نفر در زمان امیرالمؤمنین‌ﷺ نوشیدنی مست کننده خوردند و مست شدند و شکم یکدیگر را با چاقو پاره کردند و همه مجروح شدند و گزارش این جریان به امیرالمؤمنین‌ﷺ رسید. حضرت دستور داد که اینان را زندانی سازند تا به هوش آیند. دو نفر از اینان در زندان مُردند و دو نفر ماندند. قوم آن دو نفر [که کشته شدند] نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! این دو را در برابر دو مقتول ما قصاص کنید؛ چرا که این دو، صاحبان ما را کشته‌اند. حضرت فرمود: از کجا می‌دانید [که این دو، صاحبان مقتول شما را کشته‌اند]؟ شاید هر کدام از آن دو، دیگری را کشته باشد. گفتند: ما نمی‌دانیم. شما دربارهٔ اینان آن‌گونه که خداوند به شما یاد داده است، حکم کنید. حضرت فرمود: دیهٔ دو مقتول بر قبیله‌های چهار نفر است (البته پس از کم کردن دیهٔ جراحت دو نفر که زنده‌اند) و این همان حکمی است که در قضاوت به‌جز این، راهی به سوی حقّ نیست. آیا نمی‌بینی که بیّنه‌ای علیه قاتل نیست که او را از مقتول جدا سازد و نیز بیّنه‌ای بر این که قتل عمدی بوده نیست و روی همین جهت، قضاوت در این مورد بر پایهٔ حکم قتل خطایی و اشتباه در تشخیص قاتل از مقتول است.»

۱۶۶ (۴) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ چهار نفر که شراب خورده و با کاردها یکدیگر را مجروح کرده بودند و دو نفر مُردند و دو نفر مجروح شدند حکم داد که: «دیهٔ دو مقتول بر عهدهٔ دو نفر مجروح است که البته دیهٔ جراحت از دیهٔ دو مقتول کم می‌شود.»

باب ۱۴
حکم موردی که شش بچه در فرات باشند و یکی از آنان غرق شود و دو نفر علیه سه نفر شهادت دهند که این سه بچه را غرق کرده‌اند و آن سه نیز علیه آن دو شهادت دهند که آن دو آنها را غرق کرده‌اند

۱۶۷ (۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ خبر دادند که شش پسر در فرات بودند. یکی از آنان غرق شد و سه نفر از آنان علیه دو نفر شهادت دادند که این دو، آن پسر را غرق کرده‌اند و دو نفر علیه آن سه نفر شهادت دادند که آنان پسر را غرق کرده‌اند. حضرت حکم به دیه داد: سه پنجم دیه بر آن دو نفر و دو پنجم آن بر سه نفر.»

غرّقوه فقضى (علىّ ـ يب) ﷺ بالدية (أخماساً ـ كا) ثلاثة أخماس على الاثنين وخمسين على الثّلاثة. تهذيب ١٠/٢٤٠: الحسين ابن سعيد عن ابن أبى نجران عن عاصم عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر ﷺ عن علىّ ﷺ مثله. المستدرك ٣١٢/١٨: الشّيخ الطّوسى فى النّهاية عن السّكونىّ عن أبى عبد الله ﷺ مثله. إرشاد المفيد ١١٨: روى أنّ ستّة نفر نزلوا الفرات فتغاطوا فيها لعباً فغرق (وذكر نحوه). المقنعة ١١٧: قضى علىّ ﷺ فى ستّة نفر كانوا يسبحون فى الفرات فغرق (وذكر نحوه). المناقب ٣٨٠/٢: السّكونىّ انّ ستّة نفر لعبوا فى الفرات فغرق (وذكر نحوه). الدّعائم ٤٢٣/٢: عن علىّ ﷺ نحوه.

١٦٨ ٢٧٢٠٨ (٢) فقيه ٨٦/٤: قضى أمير المؤمنين ﷺ فى ستّة نفر كانوا فى الماء فغرق منهم رجل فشهد منهم ثلاثة على اثنين أنّهما غرّقاه وشهد اثنان على ثلاثة أنّهم غرّقوه فألزمهم الدية جميعاً ألزم الإثنين ثلاثة أسهم بشهادة الثّلاثة عليهما وألزم الثّلاثة سهمين بشهادة الإثنين عليهم.

(١٥)

باب حكم من قتل رجلاً مقطوع اليد

١٦٩ ٢٧٢٠٩ (١) كافى ٣١٦/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٧٧/١٠: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن سورة بن كليب عن أبى عبد الله ﷺ قال سئل عن رجل قتل رجلاً عمداً وكان المقتول أقطع اليد اليمنىٰ فقال إن كانت يده قطعت فى جناية جناها على نفسه أو كان قطع فأخذ[1] دية يده من الّذى قطعها فإن أراد[2] أولياؤه أن يقتلوا قاتله أدّوا إلى أولياء قاتله دية يده الّتى قيد منها (وإن كان أخذ دية يده ـ كا)[3] ويقتلوه وإن شاؤا طرحوا عنه دية يده وأخذوا الباقى قال وإن كانت يده قطعت من غير جناية جناها على نفسه ولا أخذ بها[4] دية قتلوا قاتله ولا يغرم شيئاً وإن شاؤا أخذوا دية كاملة (قال و ـ كا) هٰكذا وجدنا[5] فى كتاب علىّ ﷺ.

---

١. وأخذ ـ يب. ٢. فأراد ـ يب.
٣. قال فى مرآت العقول قوله ـ وإن كان أخذ دية يده ـ ليس فى التّهذيب والمعنى أو دية اليد الّتى أخذ ديتها وفى العبارة خزازة (ولا يخفى انّ العبارة ليست فيها خزازة ولفظة (و) فى قوله (وان كان اخذ دية يده) زائد وصحيحه (ان كان أخذ دية يده) ـ م).
٤. لها ـ يب. ٥. وجدناه ـ يب.

۱۶۸ (۲) امیرالمؤمنین علیﷺ دربارهٔ شش نفر که در آب بودند و یکی از آنان غرق شد و سه نفر از آنان علیه دو نفر شهادت دادند که این دو، او را غرق کرده‌اند و دو نفر علیه سه نفر شهادت دادند که این سه او را غرق کرده‌اند، دیه را بر همه قرار داد و حکم کرد که سه سهم بر عهده‌ی آن دو نفر است؛ چون سه نفر علیه آن دو شهادت داده بودند و دو سهم بر سه نفر؛ چون دو نفر علیه آنان شهادت داده بودند.»

باب ۱۵

حکم کسی که مرد بی‌دستی را بکشد

۱۶۹ (۱) از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی که از روی عمد مردی را کشته و مقتول دست راستش بریده است، سؤال شد. امامﷺ فرمود: «اگر دستش برای جنایتی که[1] مرتکب شده است قطع شده، یا آن که توسط کسی قطع شده است و دیهٔ دستش را از او گرفته است، در این صورت اگر اولیای مقتول بخواهند که قاتل را بکشند، باید به اولیای قاتل، دیهٔ دستش را بدهند و او را بکشند و اگر خواستند، می‌توانند دیهٔ دست را از دیهٔ او کم کنند و باقیماندهٔ دیه را بگیرند. حضرت فرمود: و اگر دستش بدون جنایتی که بر خویش کرده قطع شده و نیز دیه‌ای را در برابر آن نگرفته است، قاتل آن مقتول را می‌کشند و قاتل، طلبکار نیست و نیز اگر خواستند، می‌توانند دیهٔ کامل بگیرند. حضرت فرمود: این چنین در کتاب علیﷺ یافته‌ایم.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. یعنی در قصاص دستش قطع شده است، زیرا عمداً دست کسی را قطع کرده بوده است. ـ م

(١٦)

باب حكم من فقأ عيني رجل وقطع أذنيه ثمّ قتله أو جنى عليه جنايتين متصاعداً بضربة أو ضربتين

١٧٠ ٣٧٢١٠ (١) كافى ٣٢٦/٧: تهذيب ٢٥٢/١٠: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمّد ابن أبي حمزة عن فقيه ٩٧/٤: محمّد بن قيس عن أحدهما عليه السلام في رجل فقأ عين[1] رجل وقطع (أنفه و ـ يب ـ فقيه) أُذنيه ثمّ قتله فقال إن كان فرّق (بين ـ كا) ذلك (عليه ـ فقيه) اقتصّ منه ثمّ يقتل[2] وإن كان ضربه ضربة واحدة (فأصابه ذلك ـ فقيه) ضرب عنقه ولم يقتصّ منه.

١٧١ ٣٧٢١١ (٢) تهذيب ٢٥٣/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن محمّد ابن أبي عمير عن حفص بن البختري قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل ضرب على رأسه فذهب سمعه وبصره واعتقل لسانه ثمّ مات فقال إن كان ضربه ضربة بعد ضربة أقتصّ منه ثمّ قتل وإن كان أصابه هذا من ضربة واحدة قتل ولم يقتصّ منه.

ويأتي في رواية أبي عبيدة (١) من باب (٥) حكم من ضرب رجلاً فذهب عقله ثمّ مات من أبواب ديات المنافع (ج ٣١) قوله فما ترى عليه في الشّجّة شيئاً قال لا لأنّه إنّما ضربه ضربة واحدة فجنت الضّربة جنايتين فألزمته اغلظ الجنايتين وهي الدية ولو كان ضربه ضربتين فجنت الضّربتان جنايتين لألزمته جناية ما جنتا كائنا ما كانتا إلّا أن يكون فيهما الموت فيقاد به ضاربه بواحدة وتطرح الأُخرى الخ فلاحظ.

(١٧)

باب حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس

١٧٢ ٣٧٢١٢ (١) كافى ٢٩٩/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ١٨١/١٠: استبصار ٢٦٥/٤ و٢٦٧: أحمد بن محمّد (وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان

---

١. عيني ـ كا. ٢. قتل ـ فقيه.

باب ۱۶
حکم کسی که دو چشم مردی را درآورد و دو گوشش را ببرد، آن‌گاه او را بکشد

۱۷۰ (۱) امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که چشم مردی را درآورده و دو گوشش را بریده و آن‌گاه او را کشته است، فرمودند: «اگر این کارها را جدا جدا انجام داده است، از او قصاص شده و پس از آن کشته می‌شود ولی اگر یک ضربت به او زده و این جنایت‌ها را در برداشته است، گردنش زده می‌شود و از بابت چشم و گوش و بینی قصاص نمی‌شود.»

۱۷۱ (۲) حفص بن بختری گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بر سرش زده‌اند و گوش و چشمش از بین رفته و زبانش بند آمده و پس از آن مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر او را ضربتی پس از ضربتی زده است، از او قصاص شده و سپس کشته می‌شود ولی اگر این جنایت‌ها از یک ضربه به او برسد، در این صورت کشته می‌شود و بابت چشم و گوش و بند آمدن زبان قصاص نمی‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب دیات منافع، این گفته که: «تو در شکستن سر او، چیزی بر او [= قاتل] نمی‌بینی؟ گفت: نه. چون او یک ضربت بر او زده است و با یک ضربه دو جنایت را بر او وارد کرده است و من او را ملزم به جنایت سخت‌تر که دیه باشد، کردم و اگر دو ضربت بر او زده بود دو ضربت دو جنایت در برداشت و من او را ملزم به جنایتی که این دو ضربه کرده بود، می‌کردم - هر چه که این دو جنایت باشد. مگر اینکه در این دو جنایت، مرگ باشد که در این صورت ضارب در برابر یک ضربه قصاص می‌شود و ضربهٔ دیگر از بین می‌رود...»

باب ۱۷
حکم کشتن مرد، زن را و عکس آن

۱۷۲ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را از روی عمد کشته بود

قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في رجل قتل امرأة متعمّداً فقال إن شاء أهلها أن يقتلوه (قتلوه ـ ئل) (و ـ كا) يؤدّوا[1] إلى أهله نصف الديّة وإن شاؤوا أخذوا نصف الديّة (خمسة آلاف درهم ـ كا) وقال في امرأة قتلت زوجها متعمّدة فقال إن شاء أهله أن يقتلوها قتلوها وليس يجني أحد أكثر من جنايته على نفسه. أورد في استبصار نصف الحديث ص ۲٦٥ ونصفه في ۲٦٧. فقيه ۸۹/٤: قال الصّادق عليه السلام في امرأة قتلت زوجها وذكر مثله.

۱۷۳ ۳۷۴۱۳ (۲) **كافي ۲۹۸/۷: تهذيب ۱۸۰/۱۰: استبصار ۲٦٥/٤**: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن محمّد بن عيسى عن يونس[2] عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام قال (إذا قتلت المرأة رجلاً قتلت به و ـ كا ـ يب) إذا قتل الرّجل المرأة فإن أرادوا[3] القَوَد أدّوا فضل دية الرّجل (على دية المرأة ـ ئل) وأقادوه بها وإن لم يفعلوا قبلوا (من القاتل ـ كا) الدية دية (المرأة ـ كا ـ يب) كاملة ودية المرأة نصف دية الرّجل.

۱۷٤ ۳۷۴۱۴ (۳) **كافي ۲۹۸/۷: تهذيب ۱۸۰/۱۰: استبصار ۲٦۷/٤ ـ ۲٦٥**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير (عن حمّاد ـ كا ـ صا) عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام (قال ـ كا) في الرّجل[4] يقتل المرأة متعمّداً فأراد[5] أهل المرأة أن يقتلوه قال ذلك لهم إذا[6] أدّوا إلى أهله نصف الدية وإن قبلوا الدية فلهم نصف دية الرّجل[7] (وان قتلت المرأة الرجل قتلت به وليس لهم إلّا نفسها ـ كا يب صا ۲٦۷) (كا يب ـ وقال جراحات الرّجال والنّساء سواء سنّ المرأة بسنّ الرّجل وموضحة[8] المرأة بموضحة الرّجل وأصبع المرأة بأصبع الرّجل حتّى تبلغ الجراحة ثلث الدية فإذا بلغت ثلث الدية أضعفت دية الرّجل على دية المرأة).

۱۷٥ ۳۷۴۱٥ (٤) **كافي ۳۰۱/۷**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن أبي بصير (يعني المراديّ ـ ئل) عن أحدهما عليهما السلام قال إن قتل رجل امرأة وأراد أهل المرأة أن يقتلوه أدّوا نصف الدية إلى أهل الرّجل.

---

۱. يردّوا ـ يب. ۲. موسى ـ صا. ۳. أراد ـ كا.
٤. في رجل ـ كا. ٥. فإذا أراد ـ صا. ٦. ان ـ يب.
۷. نصف الدية ـ صا. ۸. والموضحة من الشّجاج هي الّتي تبدي وضح العظم أي بياضه ـ مجمع.

شنیدم که می‌فرمود: اگر بازماندگان آن زن بخواهند که مرد را بکشند، نیمی از دیه را به بازماندگان مرد می‌پردازند و اگر بخواهند، می‌توانند نیمی از دیه را بگیرند و حضرت دربارهٔ زنی که همسرش را از روی عمد کشته است، فرمود: اگر بازماندگان مرد مقتول بخواهند که زن را بکشند، می‌کشند و هیچ کس، چیزی بیشتر از جانش را به عنوان تاوان جنایت خود نمی‌پردازد[1].»

۱۷۳ (۲) امام صادق؟ فرمود: «اگر زنی، مردی را بکشد، در برابر آن کشته می‌شود ولی اگر مردی زنی را بکشد، در صورتی که بخواهند قصاص کنند، اضافهٔ دیهٔ مرد بر دیهٔ زن را به ولیّ مرد می‌پردازند و مرد را در برابر زن قصاص می‌کنند و اگر قصاص نکنند از قاتل دیهٔ زن را به‌طور کامل می‌گیرند و دیهٔ زن، نیمی از دیهٔ مرد است.»

۱۷۴ (۳) امام صادق؟ دربارهٔ مردی که زنی را از روی عمد کشته است و بازماندگان زن می‌خواهند که مرد را بکشند، فرمود: «اگر به بازماندگان مرد نصف دیه را بپردازند، می‌توانند مرد را بکشند و اگر دیه را بپذیرند، نیمی از دیهٔ مرد برای آنان است و اگر زن، مرد را کشته باشد، آن زن در برابر کشتن مرد کشته می‌شود و برای بازماندگان مرد چیزی جز کشتن زن نیست و حضرت فرمود: جراحت واردکردن به زنان و مردان یکسان است. دندان زن در برابر دندان مرد و شکسته شدن استخوان زن [اگر استخوانش آشکار شود] در برابر شکسته شدن استخوان مرد است و انگشت زن در برابر انگشت مرد تا آن که جراحت به یک سوم دیه برسد و چون به یک سوم دیه رسید، دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن خواهد شد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۵ (۴) امام باقر یا امام صادق؟ فرمودند: «اگر مردی، زنی را بکشد و بازماندگان زن بخواهند که مرد را بکشند، نصف دیه را به بازماندگان مرد می‌دهند.»

---

۱. یعنی هر چند دیه‌ی زن نصف دیه‌ی مرد است ولی اگر اولیاء دم مرد مقتول بخواهند قاتل او را که زن است قصاص نمایند، دیگر حقّ مطالبه‌ی نصف دیه را ندارند چرا که بیش از جان، کسی تاوانی نمی‌دهد ـ م.

۱۷۶ ۴۷۴۱۶ (۵) كافى ۷/۳۰۰: تهذيب ۱۰/۱۸۲: استبصار ۴/۲٦۵: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان عن إسحاق (بن عمّار ـ كا ـ صا) عن فقيه ۴/۸۹: أبي بصير عن أحدهما عليهما السلام قال قلت (له ـ كا) رجل قتل امرأة فقال إن أراد أهل المرأة أن يقتلوه أدّوا نصف ديته وقتلوه وإلّا قبلوا (نصف ـ يب) الدية.

۱۷۷ ۴۷۴۱۷ (٦) تهذيب ۱۰/۱۸۲: الحسين بن سعيد عن أحمد بن عبد الله عن أبان عن أبي مريم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن جراحة المرأة قال فقال على النّصف من جراحة الرّجل من الدية فما دونها قلت فامرأة قتلت رجلاً قال يقتلونها قلت فرجل قتل امرأة قال إن شاؤا قتلوا واعطوا نصف الدية.

۱۷۸ ۴۷۴۱۸ (۷) تهذيب ۱۰/۱۸۲: الحسين بن سعيد عن القاسم بن عروة عن أبي العبّاس وغيره عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن قتل رجل امرأة خيّر أولياء المرأة إن شاؤا أن يقتلوا الرّجل ويغرموا نصف الدية لورثته وإن شاؤا أن يأخذوا نصف الدية.

۱۷۹ ۴۷۴۱۹ (۸) تهذيب ۱۰/۱۸۲: استبصار ۴/۲٦۵: أحمد بن محمّد عن المفضّل عن زيد الشّحّام عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل قتل امرأة متعمّداً قال إن شاء أهلها أن يقتلوه قتلوه ويؤدّوا إلى أهله نصف الدية.

۱۸۰ ۴۷۴۲۰ (۹) المقنع ۱۸۳: وإن قتل رجل امرأة متعمّداً فإن شاء أوليائها قتلوه وأدّوا إلى أوليائه نصف الدية وإلّا أخذوا خمسة آلاف درهم وإذا قتلت المرأة رجلاً متعمّدة فإن شاء أهله يقتلوها قتلوها فليس يجني أحد جناية أكثر من نفسه وإن أرادوا الدية أخذوا عشرة آلاف درهم.

۱۸۱ ۴۷۴۲۱ (۱۰) دعائم الإسلام ۲/۴۰۸: عن عليّ عليه السلام أنّه قال في رجل يقتل المرأة عمداً يخيّر أولياء المرأة بين أن يقتلوا الرّجل ويعطوا أولياءه نصف ديته أو أن يأخذوا نصف الدية من الرّجل القاتل إن بذل لهم ذلك.

۱۸۲ ۴۷۴۲۲ (۱۱) وفيه ۲/۴۰۸: عن أبي عبد الله عليه السلام وإن قتلت امرأة رجلاً عمداً قتلت به وليس عليها ولا على أحد بسببها أكثر من أن تقتل.

۱۷۶ (۵) ابوبصیر گوید: «به امام باقر یا امام صادق ؈ گفتم: مردی زنی را کشته است. حضرت فرمود: اگر بازماندگان زن بخواهند که مرد را بکشند، نیمی از دیهٔ او را می‌پردازند و او را می‌کشند وگرنه نصف دیه را می‌پذیرند.»

۱۷۷ (۶) ابو مریم گوید: «از امام باقر ؈ دربارهٔ جراحت زن پرسیدم. امام فرمود: جراحت زن بر پایهٔ نیمی از جراحت مرد است؛ از دیه گرفته تا کمتر از دیه. گفتم: زنی، مردی را کشته است. حضرت فرمود: آن زن را می‌کشند. گفتم: مردی، زنی را کشته است. حضرت فرمود: اگر بخواهند، می‌کشند و نیمی از دیه را به ولیّ مرد می‌پردازند.»

۱۷۸ (۷) امام صادق ؈ فرمود: «اگر مردی، زنی را بکشد، اولیای زن مخیّرند. اگر بخواهند، مرد را می‌کشند و نیمی از دیه را برای وارثان مرد به عهده می‌گیرند و اگر بخواهند، نیمی از دیه را می‌گیرند.»

۱۷۹ (۸) امام صادق ؈ دربارهٔ مردی که از روی عمد زنی را کشته است، فرمود: «اگر بازماندگان زن بخواهند مرد را بکشند، می‌کشند و به بازماندگان مرد نیمی از دیه را می‌پردازند.»

۱۸۰ (۹) اگر مردی، زنی را عمداً بکشد، در این صورت اگر اولیای زن بخواهند، آن مرد را می‌کشند و به اولیای مرد نصف دیه را می‌دهند وگرنه خودشان پنج هزار درهم می‌گیرند و اگر زنی، مردی را عمداً کشت، در این صورت اگر بازماندگان مرد بخواهند آن زن را بکشند، او را می‌کشند و کسی جنایتی بیش از جنایت بر خود نمی‌کند[1] و اگر بخواهند دیه بگیرند، ده هزار درهم می‌گیرند.

۱۸۱ (۱۰) امیرالمؤمنین علی ؈ دربارهٔ مردی که زنی را عمداً کشت، فرمود: «اولیای زن مخیّرند بین این که مرد را بکشند و نیمی از دیهٔ او را به بازماندگانش بدهند یا این که نیمی از دیه را از مرد قاتل بگیرند. اگر مرد، حاضر به پرداخت دیه باشد.»

۱۸۲ (۱۱) امام صادق ؈ فرمود: «اگر زنی، مردی را عمداً بکشد در برابر مرد کشته می‌شود و نه بر آن زن و نه بر کسی دیگر به واسطهٔ آن زن بیش از این که آن زن کشته شود، چیزی است.»

---

۱. جنایتی که انسان عمداً انجام می‌دهد، مورد قصاص است تا اینکه جانش در برابر جنایتش قصاص می‌شود و دیگر بیش از جانش در برابر جنایتش از او گرفته نمی‌شود -م.

١٨٣ ٢٧٤٢٣ (١٢) **كافى** ٣٠٠/٧: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٨١/١٠: أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد عن أبي مريم (الأنصاريّ ـ كا) عن أبي جعفر ؈ قال أتى رسول الله ﷺ برجل قد ضرب امرأة حاملاً بعمود الفسطاط فقتلها فخيّر رسول الله ﷺ أولياءها أن يأخذوا الدية خمسة آلاف درهم وغرّة[1] وصيف[2] أو وصيفة للّذي في بطنها أو يدفعوا إلى أولياء القاتل خمسة آلاف [درهم ـ كا] ويقتلوه.

١٨٤ ٢٧٤٢٤ (١٣) **تهذيب** ١٨٢/١٠: الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر ؈ في الرّجل يقتل المرأة قال إن شاء أولياؤها قتلوه وغرموا خمسة آلاف درهم لأولياء المقتول وإن شاؤا أخذوا خمسة آلاف درهم من القاتل.

١٨٥ ٢٧٤٢٥ (١٤) **تهذيب** ١٨٢/١٠: **استبصار** ٢٦٧/٤: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ؈ في المرأة تقتل الرّجل ما عليها قال لا يجني الجاني على أكثر من نفسه.

١٨٦ ٢٧٤٢٦ (١٥) **فقيه** ٨٤/٤: أبو أسامة عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ؈ قال في امرأة قتلت زوجها[3] متعمّدة فقال إن شاء أهله أن يقتلوها قتلوها وليس يجني أحد جناية على أكثر من نفسه. **فقيه** ٨٩/٤: قال الصّادق ؈ في امرأة وذكر مثله الّا أنّ فيه وليس يجني أحد أكثر من جنايته على نفسه.

١٨٧ ٢٧٤٢٧ (١٦) **مستدرك** ٢٤٠/١٨: الشّيخ الطّوسي في النّهاية وإذا قتلت امرأة رجلاً واختار أوليائه القود فليس لهم إلّا نفسها يقتلونها بصاحبها وليس لهم على أوليائها سبيل وقد روى انّهم يقتلونها ويؤدّي أوليائها تمام دية الرّجل إليهم والمعتمد ماقلنا.

١٨٨ ٢٧٤٢٨ (١٧) **تفسير العيّاشي** ٧٥/١: عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله ؈ في قوله ﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ﴾ فقال لايقتل حرّ بعبد ولكن يضرب ضرباً شديداً ويغرم دية العبد وإن قتل رجل امرأة فأراد أولياء المقتول أن يقتلوا أدّوا نصف ديته إلى أهل الرّجل.

---

١. الغرّة: العبد أو الأمة.
٢. الوصيف: الخادم غلاماً كان أو جارية.
٣. رجلاً ـ فقيه ٨٤.

۱۸۳ (۱۲) امام باقر ﷺ فرمود: «مردی که زن حامله‌ای را با چوبهٔ خیمه زده و کشته بود نزد رسول خدا ﷺ آوردند. رسول خدا ﷺ اولیای زن را مخیّر ساخت تا این که پنج هزار درهم و یک غلام خدمتکار یا کنیز خدمتکار برای جنینی که در شکم زن بوده است بگیرند یا به اولیای قاتل پنج هزار درهم بدهند و مرد را بکشند.»

۱۸۴ (۱۳) امام باقر ﷺ دربارهٔ مردی که زنی را می‌کشد، فرمود: «اگر اولیای زن بخواهند، آن مرد را می‌کشند و پنج هزار درهم برای اولیای مرد مقتول غرامت می‌کشند و اگر بخواهند، پنج هزار درهم از قاتل می‌گیرند.»

۱۸۵ (۱۴) از امام صادق ﷺ دربارهٔ زنی که مردی را می‌کشد پرسیده شد که چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: «جنایتکار بر بیش از خودش و جانش جنایت نمی‌شود.»

۱۸۶ (۱۵) امام صادق ﷺ دربارهٔ زنی که شوهرش را عمداً کشته است، فرمود: «اگر بازماندگان شوهر بخواهند زن را بکشند، می‌کشند و البته کسی بابت جنایتی که مرتکب شده تاوانی بیش از جان خود نمی‌پردازد.»

۱۸۷ (۱۶) شیخ طوسی ﷺ در کتاب النهایه فرمود: «و چون زنی، مردی را بکشد و اولیای مرد، قصاص را برگزینند، جز جان آن زن که او را در برابر آن مرد می‌کشند چیز دیگری نیست و آنان بر اولیای زن راهی [برای گرفتن نصف دیه] ندارند و نیز روایت شده است که: آنان زن را می‌کشند و اولیای زن باقیماندهٔ دیهٔ مرد را به آنان می‌پردازند ولی آنچه مورد اعتماد ماست، همان است که اول گفتیم.»

۱۸۸ (۱۷) امام صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند و دیهٔ برده را ضامن است و اگر مردی، زنی را بکشد و اولیای مقتول بخواهند مرد را بکشند، نصف دیهٔ مرد را به بازماندگان وی می‌پردازند.»

۱۸۹ ۴۷۴۲۹ (۱۸) **تهذیب ۱۸۳/۱۰؛ استبصار ۲۶۷/۴:** محمّد بن علیّ بن محبوب عن معاویة بن حکیم عن موسی بن بکر عن أبی مریم و(عن ـ ئل) محمّد بن أحمد بن یحیی ومعاویة[1] عن علیّ بن الحسن بن رباط عن أبی مریم الأنصاریّ عن أبی جعفر ﷺ (انّه ـ صا) قال فی امرأة قتلت رجلاً قال تقتل ویؤدّی ولیّها بقیّة المال (وفی روایة محمّد بن علیّ بن محبوب بقیّة الدیة ـ یب) قال الشّیخ هٰذه الروایة شاذّة مارواها غیر أبی مریم الأنصاری وإن تکرّرت فی الکتب فی مواضع وهی معهٰذا مخالفة للأخبار کلّها ولظاهر القرآن.

۱۹۰ ۴۷۴۳۰ (۱۹) **تهذیب ۱۸۳/۱۰:** محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن عبد الله عن العلا عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا جعفر ﷺ عن امرأتین قتلتا رجلاً عمداً قال تقتلان به ما یختلف فی هٰذا أحد.

۱۹۱ ۴۷۴۳۱ (۲۰) **تفسیر علیّ بن إبراهیم ۱۶۹/۱:** فی تفسیر قوله ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ﴾ یعنی فی التّوراة ﴿أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ فهی[2] منسوخة بقوله ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِى ٱلْقَتْلَى ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ﴾ وقوله ﴿وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ لم تنسخ.

۱۹۲ ۴۷۴۳۲ (۲۱) **وفیه ۱۳/۱:** وقوله ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ ثمّ نسخت هٰذه الآیة بقوله ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِى ٱلْقَتْلَى ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ﴾ فنسخت قوله ﴿ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ﴾ إلی قوله السّنّ بالسّنّ ولم ینسخ قوله ﴿ٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ فنصف الآیة منسوخة ونصفها متروکة.

۱۹۳ ۴۷۴۳۳ (۲۲) **وسائل ۸۶/۲۹:** علیّ بن الحسین المرتضی فی رسالة (المحکم والمتشابه) نقلاً من تفسیر النّعمانیّ بإسناده الآتی عن أمیر المؤمنین ﷺ فی حدیث قال ومن النّاسخ ماکان مثبتاً فی التّوراة من الفرائض فی القصاص وهو قوله تعالی ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ﴾ إلی آخر الآیة فکان الذّکر والأنثی والحرّ والعبد شرعاً فنسخ الله تعالی ما

---

۱. ومحمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن یحیی عن علیّ بن الحسن بن رباط ـ صا.

۲. فهو ـ ك.

۱۸۹ (۱۸) امام باقر؈ دربارهٔ زنی که مردی را بکشد، فرمود: «آن زن کشته می‌شود و ولیّ او بقیهٔ مال را [که نصف دیه است] می‌پردازد و در روایت محمد بن علی بن محبوب آمده است که بقیهٔ دیه را.»

شیخ طوسی؊ فرمود: «این روایت شاذ است و جز ابومریم انصاری کسی آن را روایت نکرده است؛ گرچه این روایت در کتاب‌ها در مواردی مکررا آمده است و این روایت اضافه بر شذوذ و عدم نقل غیر از ابومریم، مخالف با همهٔ روایات و مخالف با ظاهر قرآن است.»

۱۹۰ (۱۹) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر؈ دربارهٔ دو زن که مردی را عمداً کشته‌اند، پرسیدم. حضرت فرمود: آن دو در برابر قتل مرد کشته می‌شوند و هیچ کس در این‌باره اختلافی نکرده است.»

۱۹۱ (۲۰) در تفسیر فرمودهٔ خداوند: و نوشتیم بر آنان در آن، [منظور در تورات است] که: جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحت‌ها قصاص دارد. این آیه با فرمودهٔ خداوند که: حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، نسخ شده است. ولی فرمودهٔ خداوند که: جراحت‌ها قصاص دارد، نسخ نشده است.

۱۹۲ (۲۱) و فرمودهٔ خداوند: و مقرر داشتیم بر آنان در کتاب تورات که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحت‌ها قصاص دارد. سپس این آیه با فرمودهٔ خداوند: حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن. بنابراین فرمودهٔ خداوند: جان در برابر جان تا دندان در برابر دندان، نسخ شده است. ولی فرمودهٔ خداوند: جراحت‌ها قصاص دارد، نسخ نشده است؛ بنابراین نصف آیه منسوخ است و نصف دیگر آن رهاست [و نسخ نشده است].

۱۹۳ (۲۲) امیرالمؤمنین؈ در روایتی فرمود: «... و یک نمونهٔ ناسخ، همان است که در تورات فرایضی در باب قصاص ثبت شده و آن همان فرمودهٔ خداوند متعال است که: و بر آنان در تورات مقرر کردیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم، تا پایان آیه. در نتیجه مرد و زن، آزاد و برده یکسان هستند. پس از آن خداوند آنچه در تورات بود با فرموده‌اش که: ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن، نسخ کرد؛ بنابراین این آیه نسخ شده که: و بر آنان در تورات مقرر داشتیم که جان در برابر جان.»

في التّوراة بقوله ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ﴾ فنسخت هذه الآية ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ﴾.

١٩٤ ٢٧٤٣٤ (٢٣) تهذيب ١٠/١٨٣: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام انّ أمير المؤمنين عليه السلام قتل رجلاً بامرأة قتلها متعمّداً وقتل امرأة قتلت رجلاً عمداً.

١٩٥ ٢٧٤٣٥ (٢٤) تهذيب ١٠/٢٨٠: الصّفّار عن الحسن بن موسى (الخشّاب ـ صا) عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يقول ليس في عظم قصاصٍ وقال جعفر عليه السلام انّ رجلاً قتل امرأة فلم يجعل عليّ عليه السلام بينهما قصاصاً وألزمه[1] الدية. استبصار ٤/٢٦٦: بهٰذا الإسناد عن إسحاق بن عمّار عن أبي جعفر عليه السلام انّ رجلاً قتل امرأة وذكر مثله.

وتقدم في رواية أبي العبّاس (٤) من باب (١٠) حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) قوله عليه السلام وكذٰلك ان قتل رجل امرأة ان قبلوا دية المرأة فذاك وإن أبى أولياؤها إلّا قتل قاتلها غرموا نصف دية الرّجل وقتلوه وهو قول الله عزّ وجلّ ﴿فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَـٰنًا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِ﴾. ولاحظ باب (١١) حكم ما لو قتل صبيّ وامرأة رجلاً فإن له مناسبة بالمقام. ويأتي في رواية زرارة (١) من باب (٢) انّ القصاص بين الرّجل والمرأة في الأعضاء والجراحات سواء حتّى تبلغ ثلث الدية من أبواب قصاص الطّرف قوله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ النَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ الآية قال هي محكمة. وفي رواية أبي بصير (٢) قوله عليه السلام إن قتل رجل امرأة عمداً فأراد أهل المرأة أن يقتلوا الرّجل ردّوا إلى أهل الرّجل نصف الدية وقتلوه قال وسألته عن امرأة قتلت رجلاً قال تقتل به ولا يغرم أهلها شيئاً.

وفي رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ماورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام في ديات الأعضاء من أبواب ديات الأعضاء قوله عليه السلام المرأة إذا قتلت وهي حامل متمّ ولم تسقط ولدها ولم يعلم أذكر هو أم أُنثى ولم يعلم بعدها مات أو قبلها فديته نصفان نصف دية الذّكر ونصف دية الأُنثى ودية المرأة كاملة بعد ذٰلك.

---

١. ألزم ـ صا.

۱۹۴ (۲۳) از امام صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: «امیرالمؤمنین ﷺ مردی را در برابر زنی که آن مرد عمداً او را کشته بود، کشت و نیز زنی را که مردی را عمداً کشته بود، کشت.»

۱۹۵ (۲۴) امام جعفر صادق ﷺ بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌فرمود: در استخوان، قصاص نیست و امام صادق ﷺ فرمود: مردی، زنی را کشته بود. حضرت علی ﷺ بین آن دو قصاص قرار نداد و مرد را ملزم به دیه کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب دهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و همچنین اگر مردی، زنی را بکشد، اگر دیهٔ زن را بپذیرند که با همان پرداخت دیه، مسئله فیصله پیدا می‌کند و اگر اولیای زن جز کشتن قاتل زن را نپذیرفتند، نیمی از دیهٔ مرد را بر عهده می‌گیرند و او را می‌کشند و آن همان فرمودهٔ خداوند ﷻ است که: برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم؛ اما در قتل اسراف نکند.»

و نگاه کنید به باب یازدهم؛ که آن باب، مناسبت با مقام دارد.

می‌آید:

در روایت یکم از باب دوم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: جان در برابر جان، چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی... تا پایان آیه. حضرت فرمود: این آیهٔ محکم است.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر مردی، زنی را عمداً بکشد و بازماندگان زن بخواهند که مرد را بکشند، نیمی از دیه را به بازماندگان مرد برمی‌گردانند و مرد را می‌کشند. راوی گوید: و از امام دربارهٔ زنی که مردی را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: آن زن در برابر مرد کشته می‌شود و بازماندگان زن، چیزی ضامن نیستند.»

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر زنی در حالی که حامله و ماهش تمام شده است، کشته شود و فرزندش را سقط نکند و معلوم نشود که پسر بوده یا دختر و باز معلوم نباشد فرزند پس از مادر، مرده یا پیش از مادر، چنین فرزندی دیه‌اش دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ مرد و نیمی از دیهٔ زن و دیهٔ زن به طور کامل پس از آن ثابت است.»

(۱۸)

باب حكم من قتل مجنوناً

۱۹۶ ۴۷۲۳۶ (۱) كافي ۲۹٤/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب. علل الشّرائع ٥٤٣: أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن تهذيب ۲۳۱/۱۰: فقيه ٧٥/٤: (الحسن ـ يب ـ فقيه ـ العلل) ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي بصير (يعني المراديّ ـ ئل) قال سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل قتل (رجلاً ـ كا ـ يب ـ العلل) مجنوناً فقال إن كان (المجنون ـ كا ـ يب ـ العلل) أراده فدفعه عن نفسه فقتله فلاشيء (عليه ـ كا ـ يب ـ فقيه) من قوَد ولا دية ويعطى[۱] ورثته (ديته[۲] ـ كا ـ فقيه) من بيت مال المسلمين قال وإن كان (قتله ـ كا ـ يب ـ فقيه) من غير أن يكون المجنون أراده فلا قوَد (عليه ـ فقيه) لمن لا يقاد منه وأرى[۳] أنّ على قاتله الدية في[۴] ماله يدفعها إلى ورثة المجنون ويستغفر الله ﷻ ويتوب إليه.

۱۹۷ ۴۷۲۳۷ (۲) كافي ۲۹٤/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن تهذيب ۲۳۱/۱۰: (الحسن ـ يب) ابن محبوب (عن ابن رئاب ـ كا) عن أبي الورد قال قلت لأبي عبد الله أو أبي جعفر ﷺ أصلحك الله رجل حمل عليه رجل مجنون (بالسّيف ـ يب) فضربه المجنون ضربة فتناول الرّجل السّيف من المجنون فضربه فقتله فقال أرى أن لايقتل به ولا يغرم ديته وتكون ديته على الإمام ولا يبطل[۵] دمه. ويأتي في الباب التّالي ما يناسب ذلك.

(۱۹)

باب أنّ من أوجب على نفسه الحدّ أو قتل أحداً وهو عاقل ثمّ خولط ضرب الحدّ

۱۹۸ ۴۷۲۳۸ (۱) تهذيب ۱۹/۱۰: الحسين بن سعيد عن فقيه ۳۰/٤: الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي عبيدة عن أبي جعفر ﷺ في رجل وجب عليه حدّ فلم يضرب حتّى خولط فقال إن كان أوجب على نفسه الحدّ وهو صحيح لا علّة به من ذهاب عقله[۶] أقيم عليه الحدّ كائناً ما كان. المقنع ١٤٦: وإن أوجب رجل على نفسه الحدّ فلم يضرب وذكر نحوه.

---

۱. تعطى ـ العلل.
۲. الدية ـ يب.
۳. فأرى ـ كا.
٤. من ـ كا.
٥. ولا يطلّ ـ يب.
٦. عقل ـ فقيه.

باب ۱۸
حکم کسی که دیوانه‌ای را بکشد

(۱) ابوبصیر مرادی گوید: «از امام باقر؛ دربارهٔ مردی که مرد دیوانه‌ای را کشته است، پرسیدم. ۱۹۶
حضرت فرمود: اگر دیوانه قصد جان او را کرده و آن مرد او را از خودش دور کرده و کشته است، هیچ چیزی از قصاص و دیه بر او نیست و دیهٔ او از بیت‌المال مسلمانان به ورثهٔ دیوانه داده می‌شود. حضرت فرمود: و اگر بدون این که دیوانه قصد او کرده باشد او را بکشد، قصاص بر کسی که از او قصاص نمی‌شود، نیست و چنین معتقدیم که بر قاتل دیوانه، دیه در مالش ثابت است که باید آن را به وارثان دیوانه بدهد و از خداوند استغفار کرده و به سوی خداوند توبه کند.»

(۲) ابوالورد گوید: «به امام صادق یا امام باقر؛ گفتم: خداوند کارتان را به سامان آورد! مردی، ۱۹۷
مورد حملهٔ مرد دیوانه‌ای قرار گرفت. دیوانه یک ضربت به او زد. مرد شمشیر را از دیوانه گرفت و او را زد و کشت. حضرت فرمود: نظرم این است که این مرد در برابر قتل دیوانه کشته نمی‌شود و ضامن دیهٔ او نیست و دیهٔ دیوانه بر امام است و خون دیوانه هدر نمی‌رود.»

باب ۱۹
کسی که با ارتکاب جنایت بر خویش حدّی را واجب ساخته یا در حالی که عاقل بوده، فردی را کشته و سپس عقلش را از دست داده است، حدّ بر او زده می‌شود

(۱) امام باقر؛ دربارهٔ مردی که حدّ بر او واجب شده و هنوز او را حدّ نزده‌اند که دیوانه شده است، ۱۹۸
فرمود: «اگر در حالی که سالم بوده و از جهت عقلی مشکلی نداشته این حدّ را بر خود واجب کرده است، حدّ بر او جاری می‌شود ـ هر چه باشد.»

۱۹۹ ۴۷۴۳۹ (۲) كافى ۲۹۵/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد و(عن ـ ئل) علىّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن تهذيب ۲۳۲/۱۰: فقيه ۷۸/۴: (الحسن ـ يب ـ فقيه) بن محبوب عن خضر الصّيرفىّ عن بريد (بن معاوية ـ كا ـ يب) العجلىّ قال سئل أبو جعفر عليه السلام عن رجل قتل رجلاً عمداً[۱] فلم يقم عليه الحدّ ولم تصحّ الشّهادة (عليه ـ كا) حتّى خولط وذهب عقله ثمّ انّ قوماً آخرين شهدوا عليه بعد ما خولط أنّه قتله فقال إن شهدوا عليه أنّه قتله[۲] حين قتله[۳] وهو صحيح ليس به علّة من فساد عقل[۴] قتل (به ـ كا ـ يب) وإن (لم ـ يب ـ فقيه) يشهدوا عليه بذلك وكان له مال يعرف دفع إلى ورثة المقتول الدّية من مال القاتل وإن لم يترك مالاً[۵] أعطى الدية من بيت المال[۶] ولا يبطل[۷] دم امرء مسلم.

۲۰۰ ۴۷۴۴۰ (۳) المقنع ۱۹۱: فإن شهد شهود على رجل أنّه قتل رجلاً ثمّ خولط فإن شهدوا أنّه قتله وهو صحيح العقل لا علّة (به ـ ك) من ذهاب عقله قتل به فإن لم يشهدوا وكان له مال دفع إلى أولياء المقتول الدية فإن لم يكن له مال أعطوا من بيت مال المسلمين ولا يبطل دم امرء مسلم.

۲۰۱ ۴۷۴۴۱ (۴) دعائم الإسلام ۴۱۷/۲: روّينا عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال ما قتل المجنون المغلوب على عقله والصّبىّ فعمدهما خطأ على عاقلتهما وقال أبو جعفر محمّد بن علىّ صلوات الله عليه وآله إذا قتل رجل رجلاً عمداً ثمّ خولط القاتل فى عقله بعد أن قتل وهو صحيح العقل قتل إذا شاء ذلك ولىّ الدّم وما جنى الصّبىّ والمجنون فعلى[۸] عاقلتهما. وتقدّم فى الباب المتقدّم ما يناسب ذلك.

(۲۰)

باب حكم ما اذا اشترك رجل وغلام فى قتل رجل

۲۰۲ ۴۷۴۴۲ (۱) كافى ۳۰۲/۷: تهذيب ۲۳۳/۱۰: استبصار ۲۸۷/۴: علىّ (بن إبراهيم ـ كا ـ صا) عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام فى رجل وغلام اشتركا فى قتل رجل فقتلاه فقال أمير المؤمنين عليه السلام إذا بلغ الغلام خمسة أشبار اقتصّ

---

۱. متعمّداً ـ فقيه.
۲. قتل ـ يب.
۳. قتل ـ يب.
۴. عقله ـ كا.
۵. إن لم يكن له مال ـ ئل.
۶. مال المسلمين ـ فقيه.
۷. لا يطلّ ـ يب.
۸. على ـ ك.

۱۹۹ (۲) از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که عمداً مردی را کشته است و حدّ بر او جاری نشده و شهادت شاهدان بر او واقع نشده است تا آن که دیوانه شده و عقلش از بین رفته است، پس از آن گروهی دیگر، بعد از آن که دیوانه شد علیه او شهادت دادند که او مرتکب قتل شده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «اگر علیه او شهادت دهند که قتل کرده در حالی که سالم بوده و مشکل عقلی نداشته، در برابر این قتل کشته می‌شود ولی اگر چنین شهادتی علیه او ندهند و مال شناخته شده‌ای دارد، به وارثان مقتول از مال قاتل دیه داده می‌شود و اگر مالی به جا نگذاشته، دیه از بیت‌المال داده می‌شود و خون فرد مسلمان هدر نمی‌رود.»

۲۰۰ (۳) اگر شاهدان بر مردی شهادت دهند که او مردی را کشته و سپس دیوانه شده است، پس اگر شهادت دهند که او در حالی که عقل سالم داشته و مشکل عقلی نداشته آن مرد را کشته است، در برابر آن کشتن، کشته می‌شود ولی اگر شهادت ندهند [که آن قتل در حال سلامت عقل وی بوده است] و او مالی دارد، به اولیای مقتول دیه داده می‌شود ولی اگر مالی ندارد، از بیت‌المال مسلمانان به اولیای مقتول دیه پرداخت می‌شود و خون مرد مسلمان به هدر نمی‌رود.»

۲۰۱ (۴) امام جعفر صادقعلیه السلام فرمود: «در موردی که دیوانه عقلش در اختیارش نیست و موردی که بچه مرتکب قتل شود، پس کشتن عمدی آنان خطا محسوب می‌شود و مسئولیت آن بر عاقلهٔ آنان است.» و امام باقرعلیه السلام فرمود: «اگر مردی، مردی را از روی عمد کشته و قاتل پس از آن که سلامت عقل داشته و کشته است دیوانه شود، در این صورت اگر ولیّ خون بخواهد، او کشته می‌شود و هر جنایتی را که بچّه و دیوانه انجام دهد، دیه بر عاقلهٔ آن دو است.»

باب ۲۰

حکم موردی که مردی و پسری، در قتل مردی شریک باشند

۲۰۲ (۱) امام صادقعلیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنینعلیه السلام دربارهٔ مرد و پسری که در قتل مردی مشارکت داشته‌اندو او را کشته‌اند، فرمود: اگر پسر قدّش به پنج وجب برسد، قصاص می‌شود ولی اگر به پنج وجب نرسد به دیه حکم می‌شود.»

منه وإذا[1] لم يكن بلغ خمسة أشبار قضى بالدية. فقيه ٨٤/٤: روى السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ في رجل وغلام اجتمعا في قتل رجل فقتلاه فقال قال عليّ أمير المؤمنين ﷺ إذا بلغ الغلام خمسة أشبار اقتصّ منه واقتصّ له وإن لم يكن بلغ الغلام خمسة أشبار فقضى بالدية.

٢٠٣ ٤٧٤٤٣ (٢) الجعفريّات ١٢٥: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً ﷺ قضى في رجل اجتمع هو وغلام على قتل رجل فقتلاه فقال عليّ ﷺ إذا بلغ الغلام خمسة أشبار بشبر نفسه اقتصّ منه واقتصّ له فقاسوا الغلام فلم يكن بلغ خمسة أشبار فقضى عليّ ﷺ بالدية. ويأتي في باب (٩) حكم عمد المَعْتُوه والمجنون والصّبيّ والسّكران من أبواب العاقلة ما يناسب ذلك.

(٢١)

باب أنّ الوالد لايقاد بولده ولكن يعزّر ويقتل الولد بوالده وأمّه ولا قَوَد لامرأة أصابها زوجها فعيبت وغرم العيب على زوجها ولا قصاص عليه

٢٠٤ ٤٧٤٤٤ (١) كافي ٢٩٧/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ ابن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن تهذيب ٢٣٦/١٠: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب (الخزّاز ـ كا) عن حمران عن أحدهما ﷺ قال لايقاد والد بولده ويقتل الولد (بوالده ـ يب) إذا قتل والده عمداً[2].

٢٠٥ ٤٧٤٤٥ (٢) تهذيب ٢٣٨/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه ﷺ انّ عليّاً ﷺ كان يقول لايقتل والد بولده إذا قتله ويقتل الولد بالوالد إذا قتله ولا يحدّ الوالد للولد إذا قذفه ويحدّ الولد للوالد إذا قذفه.

٢٠٦ ٤٧٤٤٦ (٣) فقيه ٢٦٥/٤: (في حديث وصيّة النّبيّ ﷺ لعليّ ﷺ بالإسناد المتقدّم في باب (٢٦) استحباب الفصل بين الأذان والإقامة) يا عليّ لايُقتل والد بولده.

---

١. إن ـ كا. ٢. متعمّداً ـ يب.

همین روایت در من لا یحضره الفقیه چنین آمده است: «امام صادق‌ؑ دربارهٔ مرد و پسری که در کشتن مردی جمعاً شرکت داشته و او را کشته‌اند، بیان داشت: امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: آن زمان که [قدّ] پسر به پنج وجب برسد او نیز قصاص می‌شود ولی اگر به پنج وجب نرسد، به دیه حکم داده می‌شود.»

۲۰۳ (۲) امیرالمؤمنین‌ؑ دربارهٔ مردی که او با پسری بر کشتن مردی اجتماع کردند و او را کشتند حکم داد. حضرت علی‌ؑ فرمود: «اگر پسر به پنج وجب با وجب خودش برسد، از او و برای او قصاص می‌شود. پس از آن، پسر را اندازه کردند و به پنج وجب نرسید. حضرت به دیه حکم کرد.»

باب ۲۱

حکم به قتل رساندن پدر، فرزندش را و به عکس

۲۰۴ (۱) امام باقر یا امام صادق‌ؑ فرمودند: «پدر در برابر فرزند قصاص نمی‌شود ولی فرزند در برابر پدر کشته می‌شود ـ البته اگر پدرش را عمداً کشته باشد.»

۲۰۵ (۲) امیرالمؤمنین علی‌ؑ پیوسته می‌فرمود: «پدر در برابر فرزندش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود ولی فرزند در برابر پدر، اگر پدرش را بکشد، کشته می‌شود و پدر برای پسر، اگر او را قذف کند، حدّ نمی‌خورد ولی فرزند برای پدر اگر او را قذف کند، حدّ می‌خورد.»

۲۰۶ (۳) در حدیث وصیت پیامبرﷺ به امیرالمؤمنین علی‌ؑ با همان سندی که در باب بیست و ششم است؛ یعنی باب استحباب فاصله انداختن بین اذان و اقامه، آمده که: «...ای علی، پدر در برابر قتل فرزندش کشته نمی‌شود.»

٢٠٧ ٤٧٤٤٧ (٤) كافي ٢٩٨/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٣٧/١٠: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة فقيه ٨٩/٤: روى القاسم بن محمّد عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال لايقتل الأب بإبنه إذا قتله ويقتل الإبن بأبيه إذا قتل أباه (وقال لا يتوارث رجلان قتل أحدهما صاحبه ـ فقيه).

٢٠٨ ٤٧٤٤٨ (٥) كافي ٢٩٨/٧: تهذيب ٢٣٧/١٠: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ٢٣٨/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرّجل يقتل ابنه أيقتل به قال لا (يب ٢٣٨: ولا يرث أحدهما الآخر إذا قتله).

٢٠٩ ٤٧٤٤٩ (٦) تهذيب ٢٣٦/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد ابن أبي عبد الله عن أبيه عن أحمد بن النّضر عن فقيه ٩٠/٤: عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في الرّجل يقتل إبنه أو عبده قال لايقتل به ولكن يضرب ضرباً شديداً وينفي عن[1] مسقط رأسه.

٢١٠ ٤٧٤٥٠ (٧) تهذيب ٢٩٥/١٠: محمّد بن الحسن بن الوليد عن محمّد ابن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح وروى أحمد بن محمّد بن يحيى عن العبّاس ابن معروف عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح وعليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن ظريف بن ناصح وسهل بن زياد عن الحسن بن ظريف عن أبيه ظريف بن ناصح ورواه محمّد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن إدريس عن محمّد بن حسّان الرّازيّ عن إسماعيل بن جعفر الكنديّ عن ظريف بن ناصح قال حدّثني رجل يقال له عبد الله بن أيّوب قال حدّثني أبو عمرو المتطبّب قال عرضت هذه الرّواية على أبي عبد الله عليه السلام وروى عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن فضّال ومحمّد بن عيسى عن يونس جميعاً عن الرّضا عليه السلام قالا عرضنا عليه الكتاب فقال هو نعم حقّ وقد كان أمير المؤمنين عليه السلام يأمر عمّاله بذلك قال (ص ٣٠٨) وقضى عليه السلام انّه لاقود لرجل أصابه والده في أمر يعيب عليه فيه فأصابه عيب من قطع وغيره وتكون له الدّية ولا يقاد ولا قود لإمرأة أصابها زوجها فعيبت وغرم العيب على زوجها ولاقصاص عليه.

---

١. من ـ فقيه.

۲۰۷ (۴) امام صادق‌ؑ فرمود: «پدر در برابر پسرش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود ولی پسر در برابر پدرش، اگر پدرش را بکشد، کشته می‌شود و حضرت فرمود: دو نفر که یکی دیگری را کشته است، از هم ارث نمی‌برند.»

۲۰۸ (۵) حلبی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که فرزندش را می‌کشد، پرسیدم که آیا در برابر فرزندش کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه و یکی از این دو از دیگری - اگر او را کشته است - ارث نمی‌برد.»

۲۰۹ (۶) امام باقرؑ دربارهٔ مردی که فرزند یا برده‌اش را می‌کشد، فرمود: «در برابر کشتن او، کشته نمی‌شود ولی به شدت زده می‌شود و از زادگاهش تبعید می‌شود.»

۲۱۰ (۷) امیرالمؤمنین‌ؑ حکم داد: «فردی که پدرش او را در ارتباط با کاری که آن را برای او عیب می‌داند، بزند و نقص عضو یا عیب دیگری برای او پدید آید، حقّ قصاص ندارد و دیه برای اوست و قصاص نمی‌شود و نیز زنی که شوهرش او را زده است و زن معیوب شده است، حقّ قصاص ندارد و خسارت عیب بر شوهرش است و قصاص بر او نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وتقدّم في رواية أبي عبيدة (٥) من باب (٧) انّ القاتل ظلماً لايرث المقتول من أبواب الميراث قوله في رجل قتل أمّه قال ﷺ لايرثها ويقتل بها صاغراً ولا أظنّ قتله بـها كـفّارة لذنبه. وفي رواية الدّعائم (٦) قوله ﷺ ومن قتل أمّه قتل بها صاغراً ولم يرث ورثته تراثـه عنها ويقاد من القرابات إذا قتل بعضهم بعضاً إلّا من الوالد إذا قتل الولد. وفي رواية الحلبيّ (٨) قوله ﷺ إذا قتل الرجل أباه قتل به وإن قتله أبوه لم يقتل به ولم يرثه. وفي رواية فضيل (١٢) قوله ﷺ لايقتل الرّجل بولده إذا قتله ويقتل الولد بوالده إذا قتل والده. وفي روايـة العلاء (١٣) قوله ﷺ لايقتل الوالد بولده ويقتل الولد بوالده. وفي رواية ابن مسلم (١) مـن باب (١٣) حكم من قذف الولد وأمّه من أبواب حدّ القذف (ج ٣٠) قـوله ﷺ لو قـتله (أي الوالد الولد) ما قتل به وإن قذفه لم يجلد له.

(٢٢)

باب أنّ من أعتدىٰ فاعتُدي عليه فلا قَوَد له ومن دفع عن نفسه فلا شيء عليه

٢١١ ٤٧٣٥١ (١) كافي ٢٩٢/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تـهذيب ٢٠٨/١٠: الحسين بن سعيد (عن النّضر بن سويد ـ كا) عن فقيه ٧٤/٤: هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال سمعت[1] أبا عبد الله ﷺ يقول من بدأ فاعتدىٰ فاعتُدي عليه فلا قَوَد له.

(ويأتي في رواية الحلبيّ (٣) من باب (٢٧) انّ من قتله القصاص فلا دية له. مثله).

٢١٢ ٤٧٣٥٢ (٢) فقيه ٧٥/٤: روىٰ حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال أيّما رجل عـدا عـلىٰ رجل ليضربه فدفعه عن نفسه فجرحه أو قتله فلا شيء عليه.

٢١٣ ٤٧٣٥٣ (٣) كافي ٢٩١/٧: (عليّ بن إبراهيم عن أبيه ـ معلّق) عـن مـحمّد بـن عـيسى عـن محمّد بن سنان تهذيب ٢٠٧/١٠: يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل قال قال أبو عبد الله ﷺ إذا أراد رجل أن يضرب رجلاً ظلماً فاتّقاه الرّجل أو دفعه عن نفسه فأصابه ضرر فلا شيء عليه.

---

١. قال قال أبو عبد الله ﷺ من بدأ ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب هفتم از ابواب میراث، این گفته که: «دربارهٔ مردی که مادرش را کشت، حضرت فرمود: از مادر ارث نمی‌برد و در برابر کشتن مادر با خواری کشته می‌شود و گمان نمی‌کنم که کشتن فرزند در برابر کشتن مادر، کفّارهٔ گناه فرزند باشد.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و هرکس که مادرش را بکشد، در برابر قتل مادر با خواری کشته می‌شود و وارثان آن فرزند آنچه فرزند از مادر ارث می‌برد، ارث نمی‌برند و خویشاوندان اگر بعضی، بعضی را بکشد، قصاص می‌شوند؛ مگر پدر که اگر فرزند را بکشد، قصاص نمی‌شود.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «آن زمان که مردی پدرش را بکشد، در برابر او کشته می‌شودولی اگر پدرش او را بکشد، پدر در برابر او کشته نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد.»

و در روایت دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «مرد در برابر فرزندش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود ولی پسر در برابر پدرش، اگر او را بکشد، کشته می‌شود.»

و در روایت سیزدهم فرمودهٔ امام ﷺ که: «پدر در برابر فرزندش کشته نمی‌شود ولی فرزند در برابر پدر کشته می‌شود.»

و در روایت یکم از باب سیزدهم از ابواب حدّ قذف، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر او را بکشد [یعنی پدر فرزند را] در برابر او کشته نمی‌شود و اگر او را قذف کند، برای فرزند، تازیانه نمی‌خورد.»

باب ۲۲

هرکس که تجاوز کند و در نتیجه به او تعدّی شود، حقّ قصاص ندارد و هرکس که از خویش دفاع کند، چیزی بر او نیست

۲۱۱ (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس [ظلم] آغاز کند و ستم روا دارد و پس از آن به او ستم شود، حقّ قصاص ندارد.»

(و در روایت سوم از باب بیست و هفتم، مشابه این روایت می‌آید.)

۲۱۲ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «هر مردی که بر مردی حمله‌ور شود تا او را بزند و آن مرد او را از خویش دور سازد و در این حین او را مجروح کند یا بکشد، چیزی بر او نیست.»

۲۱۳ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مردی بخواهد به ستم، مردی را بزند و آن مرد خودش را از او حفظ یا او را از خویش دور کند و در نتیجه ضرری به او برسد، چیزی بر او نیست.»

۲۱۴ ۴۷۴۵۴ (٤) كافي ٢٩١/٧ : (عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن عيسى عن ـ معلّق) تهذيب ٢٠٧/١٠ : يونس عن أبان بن عثمان عن أبي عبد الله ﷺ في رجل ضرب رجلاً ظلماً فردّه الرّجل عن نفسه فأصابه شيء أنّه قال لاشيء عليه.

۲۱۵ ۴۷۴۵۵ (٥) دعائم الإسلام ٤٢٦/٢ : عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال إذا أراد الرّجل أن يضرب رجلاً فاتّقاه بشئ فأصابه فما أصاب منه بما اتّقاه به فهو هدر.

وتقدّم في أحاديث باب (٨١) حكم القتال مع اللّصّ والدّفاع عن النّفس من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) مايدلّ على ذلك. ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه ما يناسب ذلك فراجع. وفي رواية الحلبيّ (٤) من باب (٢٧) انّ من قتله القصاص أو الحدّ فلادية له قوله ﷺ أيّما رجل عدا على رجل ليضربه فدفعه عن نفسه فجرحه أو قتله فلا شيء عليه.

(٢٣)

باب أنّ من دخل دار غيره للقتل أو الفجور أو السّرقة أو دمر على مؤمن فدمه هدر وأنّ من راود امرأة عن نفسها حراماً فقتلته فلا شيء عليها

۲۱۶ ۴۷۴۵۶ (١) فقيه ١٢٢/٤ : روى محمّد بن الفضيل عن الرّضا ﷺ قال سألته عن لصّ دخل على امرأة وهي حبلى فقتل ما في بطنها فعمدت المرأة إلى سكّين فوجأته به فقتلته قال هدر دم اللّصّ.

۲۱۷ ۴۷۴۵۷ (٢) كافي ٢٩٣/٧ : تهذيب ٢٠٨/١٠ : عليّ عن أبيه عن محمّد ابن حفص عن عبدالله بن طلحة عن أبي عبد الله ﷺ فقيه ١٢١/٤ : روى يونس بن عبد الرّحمٰن عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ﷺ قال سألته عن رجل سارق دخل على امرأة ليسرق متاعها فلمّا جمع الثّياب تابعته[1] نفسه (فكابرها على نفسها ـ يب ـ كا ـ ك) فواقعها فتحرّك ابنها فقام (إليه ـ فقيه) فقتله بفأس[2] كان معه فلمّا فرغ حمل الثّياب وذهب ليخرج حملت عليه بالفأس فقتلته فجاء أهله يطلبون بدمه من الغد فقال أبو عبد الله ﷺ (اقض على هذا كما

---

١. تبعتها ـ فقيه.

٢. الفأس: آلة من آلات الحديد يحفر بها ويقطع ويقال له بالفارسيّة تبر.

۲۱۴ (۴) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که به ستم مردی را زد و آن مرد او را از خویش دور کرد و در نتیجه آسیبی به او رسید، فرمود: «چیزی بر او نیست.»

۲۱۵ (۵) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «آن زمان که مردی بخواهد مردی را بزند و آن مرد خودش را با چیزی از او حفظ کند و در نتیجه به او بخورد، پس هر آسیبی که دیگری با آنچه او خودش را به آن حفظ می‌کند ببیند، آن هدر است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و یکم از ابواب جهاد با دشمن، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

به باب بعدی و باب پس از آن، مناسب این مفاد؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هر مردی که به مردی حمله‌ور شود تا او را بزند و او آن مرد را از خویش دور سازد و در نتیجه او را مجروح کند یا بکشد، چیزی بر او نیست.»

باب ۲۳

کسی که برای کشتن یا زنا یا سرقت داخل خانهٔ دیگری شود یا به مؤمنی هجوم برد، خونش هدر است و هر کس که به اصرار، زنی را به حرام دعوت کند و آن زن او را بکشد، چیزی بر زن نیست

۲۱۶ (۱) محمد بن فضیل گوید: «از حضرت رضا ﷺ دربارهٔ سارقی که بر زنی آبستن وارد شده است و جنین درون شکمش را کشته است، زن دست به چاقویی برده و با چاقو به او زده و او را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: خون سارق هدر رفته است.»

۲۱۷ (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ سارقی پرسیدم که بر زنی وارد شده تا اموالش را سرقت کند ولی چون لباس‌ها را جمع کرد، دلش هوای آن زن را کرد و او را مجبور به زنا و آمیزش با خود کرد. فرزند زن بیدار شد و به طرف سارق رفت. سارق او را با تبری که داشت کشت؛ چون سارق کارش تمام شد، جامه‌ها را برداشت تا بیرون رود، زن با همان تبر به او حمله کرد و او را

وصفت لك فقال ـ ك ـ يب ـ كا) يضمن مواليه الّذين طلبوا[1] بدمه دية الغلام[2] ويضمن السّارق فيما ترك أربعة آلاف درهم بمكابرتها[3] على فرجها إنّه[4] زانٍ وهو في ماله يغرمه[5] وليس عليها في قتلها إيّاه شيء (لأنّه سارق ـ ك ـ فقيه ـ يب) (قال رسول اللهﷺ من كابر امرأة ليفجر بها فقتلته فلا دية له ولا قَوَد ـ كا). مستدرك ٢٣٢/١٨ : الشّيخ الطوسى فى النّهاية روى عبد الله بن طلحة عن أبى عبد الله ﷺ قال سألته عن رجل سارق (وذكر مثله). المقنع ١٨٧ : سئل أبو عبد الله ﷺ عن رجل سارق (وذكر نحوه).

٢١٨ ٣٧٣٥٨ (٣) دعائم الإسلام ٤٢٦/٢ : روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ أنّه قضى فى رجل دخل على امرأة فاستكرهها على نفسها وجامعها وقتل ابنها فلمّا خرج قامت المرأة إليه بفأس فأدركته فضربته به فقتلته فأهدر دمه وقضى بعُقْرِها[6] ودية ابنها فى ماله.

٢١٩ ٣٧٣٥٩ (٤) دعائم الإسلام ٤٢٦/٢ : قال جعفر بن محمّد ﷺ إذا راود[7] الرّجل المرأة عن نفسها فدفعته عن نفسها فقتلته فدمه هدر.

٢٢٠ ٣٧٣٦٠ (٥) كافى ٢٩٤/٧ : تهذيب ٢٠٩/١٠ : عليّ بن إبراهيم عن المختار بن محمّد بن المختار ومحمّد بن الحسن عن عبد الله بن الحسن العلوى جميعاً عن الفتح بن يزيد الجرجانيّ عن أبى الحسن ﷺ فى رجل دخل (على ـ كا) دار آخر للتلصّص أو الفجور[8] فقتله صاحب الدّار أيقتل به أم لا فقال اعلم أنّ من دخل دار غيره فقد أهدر دمه ولا يجب عليه شيء.

٢٢١ ٣٧٣٦١ (٦) تهذيب ٢٠٩/١٠ : قال رسول اللهﷺ من كابر امرأة ليفجر بها فقتلته فلا دية له ولا قَوَد.

---

١. يطلبون ـ كا ـ يطلبوا ـ ك. ٢. دم الغلام ـ ك.
٣. بما كابرها ـ فقيه ـ لمكابرتها ـ يب ـ لمكابرته ـ ك ـ كابره: عانده، غالبه حقّه، جاحده ـ كوبر الرّجل فى ماله أُخذ منه عنوة وقهراً فهو مكابرٌ عليه. ٤. لأنّه ـ فقيه. ٥. غرامة ـ يب ـ ك ـ غريمه ـ كا.
٦. العُقر بالضّمّ: ما تعطاه المرأة على وطى الشّبهة واصله انّ واطئ البكر يعقرها إذا اقتضّها فسمّى ما تعطاه العقر عُقراً ثمّ صار عامّاً لها وللثّيّب.
٧. راود فلان جاريته عن نفسها وراودته هى عن نفسه إذا حاول كلّ واحد من صاحبه الوطء والجماع ـ اللّسان ـ أراد ـ ك. ٨. للفجور ـ يب.

کشت. بازماندگان سارق فردای آن روز آمدند و خون سارق را طلب می‌کردند. حضرت فرمود: آن گونه که می‌گویم در این جریان قضاوت کن. پس از آن فرمود: خویشاوندان سارق، همان‌ها که خونش را مطالبه کردند، دیهٔ پسر را ضامنند و سارق چهار هزار درهم به دلیل اجبار زن بر زنا ضامن است؛ چون مرد زنا کرده و باید غرامت آن را در مالش بکشد و بر زن در این که سارق را کشته است، چیزی نیست؛ چون مرد، سارق است. رسول خداﷺ فرمود: هرکس زنی را وادار کند که با او زنا کند و زن او را بکشد، دیه و قصاص ندارد.»

۲۱۸ (۳) امیرالمؤمنین علی؛ دربارهٔ مردی که بر زنی وارد شده و او را مجبور به زنا و آمیزش با خویش کرده و فرزندش را کشته ولی چون خواسته بیرون رود، زن با تبری به سمت او رفته و بر او دست یافته و او را با تبر زده و کشته است، حکم داد. حضرت خونش را هدر دانست و به پرداخت بهای این آمیزش و دیهٔ فرزند زن در مال آن مرد حکم داد.

۲۱۹ (۴) امام جعفر صادق؛ فرمود: «اگر مردی به اصرار، زنی را برای زنا دعوت کند و زن، مرد را از خویش دور سازد و او را بکشد، خون مرد هدر است.»

۲۲۰ (۵) امام ابوالحسن؛ [= امام رضا یا امام هادی؛] دربارهٔ مردی که به خانهٔ دیگری درآمده تا سرقت یا زنا کند و صاحبخانه او را کشته است، آیا صاحبخانه در برابر کُشتن او کشته می‌شود یا نه؟ فرمود: «بدان، هرکس که پا به خانهٔ دیگری بگذارد خونش را هدر داده است و بر او چیزی نیست.»

۲۲۱ (۶) رسول خداﷺ فرمود: «هرکس که زنی را مجبور سازد تا با او زنا کند و آن زن او را بکشد، دیه‌ای ندارد و قصاص هم ندارد.»

٢٢٢ ٤٧٢٦٢ (٧) **كافي ٢٩١/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن **تهذيب ٢٠٦/١٠**: الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان **فقيه ٧٥/٤**: روىٰ صفوان بن يحيى عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول في رجل أراد[1] امرأة على نفسها حراماً فرمته بحجر فأصابت[2] منه مقتلاً[3] قال ليس عليها شيء فيما بينها[4] وبين الله ﷺ وإن[5] قدّمت إلى امام عادل[6] اهدر دمه. **نوادر أحمد بن محمّد ١٥٦**: أحمد (بن محمّد ـ ك) عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول في رجل (وذكر مثله).

وتقدّم في أحاديث باب (٨٤) حكم القتال مع اللّصّ من أبواب جهاد العدوّ مايدلّ على ذلك. وفي أحاديث الباب المتقدّم والتّالي ما يناسب ذلك.

ويأتي في رواية ابن سنان (١) من باب (٢٥) حكم ما لو أدخلت امرأة صديقها الحجلة فقتله زوجها قوله ﷺ تضمن المرأة دية الصّديق وتقتل بالزّوج. وفي رواية ابن مسلم (١) من باب (٤) انّ من اطّلع على قوم لينظر إلى عوراتهم ففقؤا عينه فلادية له من أبواب قصاص الطّرف قوله ﷺ ومن دمر[7] على مؤمن في منزله بغير إذنه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال وقوله ﷺ ومن فتك بمؤمن يريد ماله ونفسه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٢٤)

باب أنّ اللّصّ إذا دخل على المرأة الحبلىٰ فوقع عليها وقتل ما في بطنها فوثبت المرأة عليه فقتلته فليس عليها شيء ودية سخلتها على عَصَبَة المقتول السّارق

٢٢٣ ٤٧٢٦٣ (١) **فقيه ٨٩/٤**: روى محمّد بن سهل بن اليسع عن أبيه عن الحسين ابن مهران عن أبي عبد الله ﷺ قال سألته عن امرأة دخل عليها لصّ وهي حبلىٰ فوقع عليها فقتل ما في بطنها فوثبت المرأة على اللّصّ فقتلته قال امّا المرأة الّتي قتلت فليس عليها شيء ودية سخلتها على عَصَبَة المقتول السّارق.

---

١. راود ـ يب. ٢. فأصاب ـ كا.

٣. المقتل: العضو الّذي إذا أُصيب لايكاد صاحبه يسلم كالصّدغ ـ موضع القتل ـ القتل نفسه ـ المنجد.

٤. بينهما ـ فقيه. ٥. فإن ـ فقيه.

٦. عدل ـ نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى.

٧. دمر على مؤمن: دخل بدون اذن. هجم هجوم الشرّ.

(۷) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق‌ علیه السلام دربارهٔ مردی که می‌خواسته با زنی زنا کند و زن سنگی به سوی او پرتاب کرده و به جایی از او برخورد کرده که شخص می‌میرد، شنیدم که فرمود: بر آن زن بین او و خداوند چیزی نیست و اگر زن را نزد امام عادلی ببرند، آن امام عادل خون مرد را هدر می‌داند.» ۲۲۲

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و چهارم از ابواب جهاد دشمن، روایتی که بر این معنی دلالت دارد.

و در روایات باب پیشین و باب بعدی، مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و پنجم، فرمودهٔ امام معصوم که: «زن دیهٔ دوستِ [شوهرش را که فریب داده و او را به حجله برده: تا شوهرش او را بکشد] را ضامن است و زن در برابر قتل شوهر کشته می‌شود.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم که: «و هرکس که به مؤمنی در منزلش بدون اجازه وارد شود و هجوم برد، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است.» و فرمودهٔ امام معصوم که: «و هرکس که حمله‌ور شود و مؤمنی را غافلگیر کند که مال یا جان او را بخواهد، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است.»

باب ۲۴

اگر سارقی بر زن آبستنی وارد شود و با او آمیزش کند و جنین در شکم زن را بکشد و زن به مرد حمله کند و او را بکشد، چیزی بر زن نیست و دیهٔ فرزندش بر خویشاوندان پدری سارق مقتول است

(۱) حسین بن مهران گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ زنی که سارقی بر او وارد شده است ـ در حالی که آبستن است ـ سارق با او آمیزش می‌کند و بچه‌ای را که زن در شکمش دارد می‌کشد، زن به سارق حمله می‌کند و او را می‌کشد، پرسیدم. حضرت فرمود: اما زنی که کشته است، چیزی بر او نیست و دیهٔ بچه‌اش بر خویشاوندان پدری سارق مقتول است.» ۲۲۳

٢٢٤ ٤٧٤٦٤ (٢) فقيه ١١٠/٤: روى الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن لصّ دخل على امرأة حبلىٰ فوقع عليها فألقت مافي بطنها فوثبت عليه المرأة فقتلته قال يطلّ[١] دم اللّصّ وعلى المقتول دية سخلتها.

٢٢٥ ٤٧٤٦٥ (٣) تهذيب ١٥٤/١٠: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن ابن محبوب عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له لو دخل رجل على امرأة وهي حبلىٰ فوقع عليها فقتل ما في بطنها فوثبت عليه فقتلته قال ذهب دم اللّصّ هدراً وكان دية ولدها على المعقلة. وتقدّم في أحاديث باب (٨٤) حكم القتال مع اللّصّ من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) ما يدلّ على ذلك. ولاحظ الباب المتقدّم وما تقدّم عليه فانّ فيهما ما يناسب المقام.

(٢٥)
باب حكم ما لو أدخلت امرأة صديقها الحجلة فقتله زوجها وقتلت زوجها

٢٢٦ ٤٧٤٦٦ (١) كافي ٢٩٣/٧: تهذيب ٢٠٩/١٠: عليّ عن أبيه عن محمّد بن حفص عن عبد الله بن طلحة عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له رجل تزوّج امرأة فلمّا كان ليلة البناء عمدت المرأة إلى رجل صديق لها فأدخلته الحجلة فلمّا ذهب[٢] الرّجل يباضع اهله ثار الصّديق[٣] فاقتتلا في البيت فقتل الزّوج الصّديق وقامت المرأة فضربت الرّجل ضربة فقتلته بالصّديق قال تضمن المرأة دية الصّديق وتقتل بالزّوج. فقيه ١٢٢/٤: روى يونس بن عبد الرّحمٰن عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام مثله. المناقب ٣٨٠/٢: الصّادق عليه السلام: تزوّج رجل من الأنصار امرأة على عهد أمير المؤمنين عليه السلام فلمّا كان ليلة البناء بها عمدت المرئة (وذكر مثله). مستدرك ٣٢٣/١٨: الشّيخ الطّوسيّ في النّهاية عن أبي عبد الله عليه السلام المناقب ٢٥٥/٤: وفي نهاية الشّيخ الطّوسي عن الصّادق عليه السلام (نحوه) المقنع ١٨٧: تزوّج رجل على عهد أبي عبد الله عليه السلام امرأة وذكر نحوه إلّا انّ فيه بان الصّديق فاقتتلا.

---

١. أي يهدر. ٢. دخل ـ يب ـ كا ـ المناقب ج ٢. ٣. أي هاج الصّديق.

۲۲۴ (۲) محمد بن فضیل گوید: «از امام ابوالحسن ﷺ [امام کاظم ﷺ] دربارهٔ سارقی که بر زنی آبستن وارد می‌شود و با او آمیزش کرده و زن، بچه‌اش را سقط می‌کند و پس از آن زن به مرد حمله می‌کند و او را می‌کشد، پرسیدم. حضرت فرمود: خون سارق هدر می‌رود و دیهٔ بچهٔ سقط شدهٔ زن بر عهدهٔ سارق مقتول است.»

۲۲۵ (۲) ابوحمزه گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: اگر مردی بر زنی وارد شود در حالی که آن زن آبستن است و با زن آمیزش کند و بچه در شکم زن را بکشد و زن به او حمله کند و او را بکشد، [حکمش چیست؟] حضرت فرمود: خون سارق هدر رفته و دیهٔ فرزند زن بر عاقلهٔ مرد مقتول است [خویشاوندان پدری مرد].»

باب ۲۵

حکم موردی که زن، دوست خودش را به حجله راه دهد شوهر، آن دوست را بکشد و زن، شوهر را بکشد

۲۲۶ (۱) عبدالله بن طلحه گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مردی با زنی ازدواج کرده است؛ چون شب عروسی شود، زن به سراغ مردی که دوستش بوده می‌رود و او را در حجله داخل می‌کند؛ چون مرد می‌خواهد که با زنش آمیزش کند، دوست حمله می‌کند و شوهر و دوست در خانه به جنگ می‌پردازند. شوهر، دوست زنش را می‌کشد. زن هم برمی‌خیزد و مرد را یک ضربت می‌زند و او را در برابر قتل دوستش می‌کشد. حضرت فرمود: زن ضامن دیهٔ دوستِ خود است و در برابر قتل شوهر، کشته می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۶)

باب أنّ من أتى راقداً فانتبه فقتله لادية له ولا قَوَد

۲۲۷ ۴۷۲۶۷ (۱) تهذیب ۲۰۹/۱۰: کافی ۲۹۳/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان عن فقيه ۱۱۸/٤: الحسين بن خالد عن أبي عبد الله[1] ﷺ قال سئل عن رجل أتى رجلاً وهو راقد فلمّا صار على ظهره ايقن به[2] فبعجه[3] (بعجة ـ کا ـ فقيه) فقتله فقال لا دية له ولا قَوَد. المقنع ۱۹۰: سئل أبو الحسن الأوّل ﷺ عن رجل (وذكر مثله).

(۲۷)

باب أنّ من قتله القصاص أو الحدّ فلا دية له ولا قصاص ومن قُتِلَ في شيء من حقوق النّاس فديته من بيت المال

۲۲۸ ۴۷۲۶۸ (۱) کافی ۲۹۱/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن عيسى تهذیب ۲۰۷/۱۰: استبصار ۲۷۹/٤: عليّ عن محمّد بن عيسى عن يونس عن مفضّل بن صالح عن زيد الشحّام قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل قتله القصاص هل له دية قال لو كان ذلك لم يقتصّ من أحد ومن قتله الحدّ فلا دية له.

۲۲۹ ۴۷۲۶۹ (۲) فقيه ۷٤/٤: قال أبو جعفر وأبو عبد الله ﷺ من قتله القصاص فلا دية له.

۲۳۰ ۴۷۲۷۰ (۳) تهذیب ۲۰٦/۱۰: کافی ۲۹۱/۷: استبصار ۲۷۸/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال أيّما رجل قتله الحدّ في القصاص[4] فلا دية له وقال أيّما رجل عدا على رجل ليضربه فدفعه عن[5] نفسه فجرحه أو قتله فلاشيء عليه وقال أيّما رجل اطّلع على قوم في دارهم لينظر الى عوراتهم فرموه وفقؤا عينه أو جرحوه فلا دية له وقال من بدأ فاعتدى فاعتُدي عليه فلا قَوَد له.

---

۱. أبي الحسن الأوّل ﷺ ـ فقيه.
۲. ليقربه ـ يب ـ انتبه ـ فقيه ـ المقنع.
۳. بعجه: شقّه.
٤. والقصاص ـ يب ـ او القصاص ـ ئل.
٥. الى ـ يب.

باب ۲۶

حکم کسی که تجاوز کند به شخصی که خواب است و او بیدار شود و آن شخص را بکشد

۲۲۷ (۱) از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که به مرد در حال خواب تجاوز کند و هنگامی که پشت او قرار گیرد، او به حضور مرد یقین کند و او را با چاقو بدرد و او را بکشد، سؤال شد. حضرت فرمود: «نه دیه دارد و نه قصاص.»

باب ۲۷

کسی که قصاص یا حدّ او را بکشد، دیه و قصاص ندارد و هرکس که در مورد چیزی از حقوق مردم کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال داده می‌شود

۲۲۸ (۱) زید شحّام گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که قصاص او را کشت، پرسیدم که: آیا دیه دارد؟ حضرت فرمود: اگر چنین بود [که قصاص داشت] کسی قصاص نمی‌شد و هرکس که حدّ او را بکشد دیه ندارد.»

۲۲۹ (۲) امام باقر و امام صادق ﷺ فرمودند: «هرکس که قصاص او را بکشد، دیه ندارد.»

۲۳۰ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس که اجرای حدّ در قصاص او را بکشد، دیه ندارد و فرمود: هر مردی که به مردی حمله کند تا او را بزند و آن مرد او را از خود دور کرده و او را مجروح سازد یا بکشد، چیزی بر او نیست و حضرت فرمود: هرگاه کسی بر خانهٔ قومی سرک بکشد تا بر حالت‌های پنهانی و محرمانه [عورت] آنان چشم‌چرانی کند و آنان به سوی او چیزی پرتاب و چشم او را کور کنند یا او را مجروح سازند، دیه ندارد و حضرت فرمود: هرکس که آغازگر باشد و تجاوزی بکند و پس از آن بر او تجاوز شود، قصاص ندارد.»

۲۳۱ ۴۷۴۷۱ (٤) تهذيب ٢٧٩/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبد الله بن هلال عن العلا بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال من قتله القصاص بأمر الإمام فلا دية له في قتل ولا جراحة.

۲۳۲ ۴۷۴۷۲ (٥) كافي ٣٧٧/٧: تهذيب ٢٧٩/١٠: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن النوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال من اقتصّ منه (فمات ـ يب) فهو قتيل القرآن. الجعفريّات ١٣٣: بإسناده عن عليّ ﷺ قال من اقتصّ منه شيء فمات (وذكر مثله).

۲۳۳ ۴۷۴۷۳ (٦) دعائم الإسلام ٤٢٧/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قال من مات في حدّ أو قصاص فهو قتيلُ القرآن ولا شيء فيه[1].

۲۳۴ ۴۷۴۷۴ (٧) كافي ٢٩٢/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٠٨/١٠: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن الحسن بن صالح الثّوريّ عن أبي عبد الله ﷺ قال كان[2] عليّ ﷺ يقول من ضربناه حدّاً من حدود الله فمات فلا دية له علينا ومن ضربناه حدّاً في شيء من حقوق[3] النّاس فمات فإنّ ديته علينا.

۲۳۵ ۴۷۴۷۵ (٨) تهذيب ٢٧٨/١٠: أحمد بن محمّد عن محمّد بن (عيسى عن ـ ئل) داود بن الحصين عن أبي العبّاس عن أبي عبد الله ﷺ قال سألته عمّن أُقيم عليه الحدّ فمات أيُقادُ منه أو يؤدّى[4] ديته قال لا إلّا أن يزاد على القَوَد.

۲۳۶ ۴۷۴۷۶ (٩) دعائم الإسلام ٤٦٦/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قال من أُقيم عليه حدّ فمات فلا دية فيه ولا قَوَد.

وتقدّم في رواية ابن مسلم (١) من باب (٧) حكم من يسقط على آخر فقتل أحدهما من أبواب القتل والقصاص قوله ﷺ من قتله القصاص فلا دية له. وفي باب (٢٢) انّ من اعتدىٰ فاعتُديَ عليه فلا قَوَد له ما يناسب الباب.

ويأتي في رواية معلّى (٣) من باب (٣٤) انّ الحرّ لا يقتل بعبد قوله ﷺ ومن قتله القصاص او الحدّ لم يكن له دية. وفي رواية أبي الصّباح (١) من باب (٢٨) انّ من حذّر قد

---

١. فلا شيء عليه ـ ك. ٢. سمعته ـ ئل. ٣. حدود ـ ئل.
٤. تؤدّى ـ ئل.

۲۳۱ (۴) امام باقر ﷺ فرمود: «هرکس که قصاص به امر امام او را بکشد ـ نه در کشتن و نه در مجروح کردن ـ دیه ندارد.»

۲۳۲ (۵) امام صادق ﷺ فرمود: «کسی که قصاص شود و بمیرد، او کشتهٔ قرآن است.»

۲۳۳ (۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «هرکس که در اجرای حدّ یا قصاص بمیرد، او کشتهٔ قرآن است و چیزی در آن مورد نیست.»

۲۳۴ (۷) امام صادق ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته می‌فرمود: هرکس را که به او حدّی از حدود الهی بزنیم و بمیرد، دیه‌ای بر عهدهٔ ما نیست و بر هرکس که حدّی در موردی از حقوق مردم بزنیم و بمیرد، دیهٔ او برماست.»

۲۳۵ (۸) ابوالعباس گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که حدّ بر او جاری شده و مرده است، پرسیدم که: آیا از سوی او قصاص می‌شود یا دیهٔ او را می‌پردازند؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه بر قصاص افزوده شده باشد.»

۲۳۶ (۹) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «هرکس که حدّی بر او اجرا شود و بمیرد، دیه و قصاص در آن نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفتم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هرکس قصاص او را بکشد، دیه ندارد.»

و در باب بیست و دوم، روایت مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت سوم از باب سی و چهارم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و هرکس قصاص یا حدّ او را بکشد دیه ندارد.» و در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب موجبات ضمان، این گفته که: «از امام دربارهٔ مردی که قصاص او را کشته است، پرسیدم که: آیا دیه دارد؟ حضرت فرمود: اگر چنین باشد، هیچ کس را کسی قصاص نمی‌کند و هرکس که حدّ او را بکشد، دیه ندارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أعذر من أبواب ما يوجب الضّمان قوله وسألته عن رجل قتله القصاص (هل ـكا) له دية فقال لو كان ذٰلك لم يقتصّ احد من احد ومن قتله الحدّ فلا دية له.

(۲۸)

باب حكم من أمر حرّاً أو عبده بقتل الغير فقتله

۲۳۷ ۳۷۲۷۷ (۱) **كافى ۲۸۵/۷**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن زرارة **تهذيب ۲۱۹/۱۰**: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن ابن رئاب عن زرارة **استبصار ۲۸۳/٤**: أحمد بن محمّد عن **فقيه ۸۱/٤**: (الحسن ـصا) ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في رجل أمر رجلاً (حرّاً ـفقيه) بقتل رجل فقتله فقال يقتل به الّذى (ولي ـفقيه) قتله ويحبس الآمر[1] بقتله في الحبس[2] (أبداً ـفقيه) حتّى يموت.

۲۳۸ ۳۷۲۷۸ (۲) **رجال الكشّيّ ۳۷۷**: عن ابن أبي نجران عن حمّاد النّاب عن المسمعيّ قال لمّا اخذ داود بن عليّ المعلّى بن خنيس حبسه وأراد قتله فقال له معلّى أخرجني إلى النّاس فانّ لي ديناً كثيراً ومالاً حتّى أشهد بذلك فأخرجه إلى السّوق فلمّا اجتمع النّاس قال يا أيّها النّاس أنا معلّى بن خنيس فمن عرفني فقد عرفني اشهدوا انّ ما تركت من مال عين أو دين أو عبد أو دار أو قليل أو كثير فهو لجعفر بن محمّد قال فشدّ عليه صاحب شرطة داود فقتله قال فلمّا بلغ ذٰلك أبا عبد الله عليه السلام خرج يجرّ ذيله حتّى دخل على داود بن عليّ وإسماعيل ابنه خلفه فقال يا داود قتلت مولاى وأخذت مالى قال (داود ـئل) ما أنا قتلته ولا أخذت مالك قال والله لأدعونّ الله على من قتل مولاى وأخذ مالى قال ما (أنا ـئل) قتلته ولٰكن قتله صاحب شرطتى فقال بإذنك أو بغير إذنك قال بغير إذني قال يا إسماعيل شأنك به قال فخرج إسماعيل والسّيف معه حتّى قتله في مجلسه الحديث.

---

۱. الّذى أمر ـفقيه.
۲. السّجن ـكا ـفقيه.

باب ۲۸

حکم کسی که دستور دهد تا دیگری را بکشد و او هم اجرا کند

۲۳۷ (۱) امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که به مرد آزادی دستور قتل مردی را داده و او آن مرد را کشته است، فرمود: «در برابر کشتن او همان کس که مباشر قتل است، کشته می‌شود و دستور دهندهٔ قتل تا زمان مرگ، زندانی می‌شود.»

۲۳۸ (۲) مسمعی گوید: «چون داود بن علی، معلّی بن خنیس را دستگیر کرد و به زندان انداخت و تصمیم به قتل وی گرفت، معلّی به داود بن علی گفت: مرا بیرون نزد مردم ببر؛ چرا که من طلب بسیار و مال فراوان دارم تا بر این طلب و مال گواهی دهم. داود بن علی، معلّی را به بازار برد و چون مردم اجتماع کردند، معلّی گفت که: ای مردم، من معلّی بن خنیس هستم. هرکس که مرا می‌شناسد ـ که می‌شناسد ـ گواه باشید که هر مال، جنس، طلب، برده و خانه ـ اندک یا زیاد ـ از من بجا مانده، همه‌اش برای جعفر بن محمد است. مسمعی گوید: پس از آن محافظ ویژهٔ داود به معلّی حمله برد و او را کشت. مسمعی گوید: چون این خبر به امام صادقعلیه السلام رسید ـ در حالی که دامن لباس‌شان به زمین کشیده می‌شد ـ از خانه بیرون آمد تا آن که نزد داود بن علی رفت و اسماعیل فرزند امام پشت سر ایشان بود. حضرت فرمود: ای داود! دوست مرا کشتی و مالم را گرفتی. داود گفت: من او را نکشته‌ام و مال تو را نیز نگرفته‌ام. حضرت فرمود: به خدا سوگند! خدا را علیه کسی که دوستم را کشت و مالم را گرفت، می‌خوانم [یعنی او را نفرین می‌کنم]. داود گفت: من او را نکشته‌ام ولی محافظ ویژه‌ام او را کشته است. حضرت فرمود: با اجازهٔ تو یا بدون اجازهٔ تو؟ داود گفت: بدون اجازهٔ من. حضرت فرمود: ای اسماعیل! برو به سراغ قاتل. اسماعیل ـ در حالی که شمشیرش همراهش بود ـ بیرون آمد تا آن که قاتل را در جایگاهش کشت...»

٢٣٩ ٤٧٤٧٩ (٣) رجال الكشّيّ ٣٧٩: حمدويه قال حدّثنا محمّد بن عيسى ومحمّد بن مسعود قال حدّثنا جبريل بن أحمد قال حدّثنا محمّد بن عيسى عن إبراهيم بن عبد الحميد عن الوليد بن صبيح قال قال داود بن عليّ لأبي عبد الله ﷺ ما أنا قتلته يعني معلّى قال فمن قتله قال السّيرافي[١] وكان صاحب شرطته[٢] قال أقدنا منه قال قد أقدتك[٣] قال فلمّا أخذ السّيرافي وقدّم ليقتل جعل يقول يا معشر المسلمين يأمروني بقتل النّاس فأقتلهم لهم ثمّ يقتلوني فقتل السّيرافي.

٢٤٠ ٤٧٤٨٠ (٤) رجال الكشّيّ ٣٧٩: محمّد بن مسعود قال كتب إليّ الفضل[٤] قال حدّثنا ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد عن إسماعيل بن جابر قال (لمّا ـ ك) قدم أبو إسحاق ﷺ من مكّة فذكر له قتل المعلّى بن خنيس قال فقام مغضباً يجرّ ثوبه فقال له اسماعيل ابنه يا أبه أين تذهب قال لو كانت نازلة لأقدمت[٥] عليها فجاء حتّى دخل على داود بن عليّ فقال له يا داود لقد أتيت ذنباً لايغفره الله لك قال وما ذاك الذّنب قال قتلت رجلاً من أهل الجنّة ثمّ مكث ساعة ثمّ قال إنشاء الله فقال له داود وأنت قد أتيت ذنباً لايغفره الله لك قال وما ذاك الذّنب قال زوّجت ابنتك فلاناً الأمويّ قال إن كنت زوّجت فلاناً الأمويّ فقد زوّج رسول الله ﷺ عثمان وَلِي برسول الله أسوة قال ما أنا قتلته قال فمن قتله قال قتله السّيرافي قال فأقدنا منه قال فلمّا كان من الغد غدا[٦] إلى السّيرافي فأخذه فقتله فجعل يصيح يا عباد الله يأمروني أن أقتل لهم النّاس و[٧] يقتلوني.

٢٤١ ٤٧٤٨١ (٥) كافي ٢٨٥/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٢٠/١٠: استبصار ٢٨٣/٤: أحمد بن محمّد (وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله ﷺ في رجل أمر عبده أن يقتل رجلاً فقتله (قال ـ كا ـ يب) (فقال ـ كا ـ صا) يقتل السّيّد به[٨].

---

١. السّراقي ـ خ. ٢. الشّرطة ـ خ. ٣. أقاده: أعطاه ليقوده.
٤. المفضّل ـ خ ك. ٥. لقدمت ـ خ.
٦. غدا: أي ذهب غدوة ـ يستعمل بمعنى صار. ٧. ثمّ ـ ك.
٨. وحمل في المشهور على ما إذاكان العبد غير مميّز ـ (آت).

۲۳۹ (۳) ولید بن صبیح گوید: «داود بن علی به امام صادق ﷺ گفت: من او را نکشته‌ام؛ (منظور معلّی است). حضرت فرمود: پس چه کسی او را کشته است؟ گفت: سیرافی و او مسؤول گارد ویژهٔ من است. حضرت فرمود: قصاصِ او را به ما واگذار کن. داود گفت: واگذار کردم. ولید بن صبیح گوید: چون سیرافی دستگیر شد، او را آوردند تا کشته شود، زبان به شکوه گشود که: ای گروه مسلمانان! مرا به قتل مردم دستور می‌دهند و من مردم را برای آنان می‌کشم، سپس مرا نیز می‌کشند و سیرافی کشته شد.»

۲۴۰ (۴) اسماعیل بن جابر گوید: «چون ابو اسحاق ﷺ [امام معصوم ﷺ] از مکه آمد و خبر قتل معلّی بن خنیس به ایشان داده شد، حضرت خشمگین ـ در حالی که لباسش را به زمین می‌کشید ـ برخاست. پسر حضرت، اسماعیل به حضرت گفت: ای پدر! کجا می‌روید؟ حضرت فرمود: اگر بلایی باشد، من بر آن اقدام خواهم کرد. حضرت آمد تا بر داود بن علی وارد شد. به او گفت: ای داود! گناهی کرده‌ای که خداوند آن را برایت نمی‌آمرزد. داود گفت: آن گناه چیست؟ حضرت فرمود: مردی از بهشتیان را کشتی. پس از آن، حضرت زمانی درنگ کرد و سپس فرمود: انشاءالله. داود به حضرت گفت: تو هم گناهی کرده‌ای که خداوند برایت نمی‌آمرزد. حضرت فرمود: آن گناه چیست؟ داود گفت: دخترت را به ازدواج فلان کس از بنی‌امیه درآورده‌ای. حضرت فرمود: اگر من دختر به فلان کس از بنی امیه داده‌ام، پیامبر خدا ﷺ هم به عثمان دختر داد و من به رسول خدا ﷺ اقتدا کرده‌ام. داود گفت: من معلّی را نکشته‌ام. حضرت فرمود: پس چه کسی او را کشته است؟ داود گفت: سیرافی او را کشته است. حضرت فرمود: او را قصاص کن. فردای آن روز که شد، پیش سیرافی رفت، او را گرفت و کشت. سیرافی فریاد می‌کشید: ای بندگان خدا! به من دستور می‌دهند که مردم را برای‌شان بکشم و آنان مرا می‌کشند.»

۲۴۱ (۵) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که بر برده‌اش فرمان داد که مردی را بکشد و او کشت، فرمود: «اربابِ برده در برابر آن مقتول کشته می‌شود.»

۲۴۲ ۳۷۲۸۲ (٦) كافى ٢٨٥/٧: تهذيب ٢٢٠/١٠: استبصار ٢٨٣/٤: علىّ عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال فقيه ٨٨/٤: قال[1] أمير المؤمنين ﷺ فى رجل أمر عبده أن يقتل رجلاً (فقتله ـ كا ـ يب ـ صا) فقال أمير المؤمنين ﷺ وهل عبد الرّجل إلّا (كسوطه ـ كا) (أو[2] ـ كا) كسيفه يقتل السّيّد (به ـ كا ـ فقيه) ويستودع العبد (فى ـ يب) السّجن (حتّى يموت ـ فقيه) (قال الشّيخ فى التّهذيب يحتمل الخبران (أى هٰذا الخبر وما قبله) وجهاً وهو ان يحملا على من تكون عادته أن يأمر عبيده بقتل النّاس ويغريهم بذٰلك ويلجئهم إليه فإنّه يجوز للإمام أن يقتل من هٰذه حاله لأنّه مفسد فى الأرض).

۲۴۳ ۳۷۲۸۳ (٧) مستدرك ٢٢٦/١٨: الشّيخ الطّوسى فى النّهاية وإذا أمر إنسان حرّاً بقتل رجل فقتله المأمور وجب القَوَد على القاتل دون الآمر وكان على الإمام حبسه مادام حيّاً فإن أمر عبده بقتل غيره فقتله كان الحكم أيضاً مثل ذٰلك سواء وقد روى أنّه يقتل السّيّد ويستودع العبد السّجن والمعتمد ماقلناه. وسائل ٤٧/٢٩: نقل العلّامة فى (المختلف) عن الشّيخ فى (الخلاف) أنّه قال اختلف روايات أصحابنا فى أنّ السّيّد إذا أمر عبده بقتل غيره فقتله فعلى من يجب القَوَد فروى فى بعضها أنّ على السّيّد القود وفى بعضها أنّ على العبد القَوَد ولم يفصّلوا قال والوجه فى ذٰلك أنّه إن كان العبد مخيّراً عاقلاً يعلم أنّ ما أمره به معصية فإنّ القَوَد على العبد وإن كان صغيراً أو كبيراً لايميّز واعتقد أنّ جميع ما يأمره به سيّده واجب عليه فعله كان القَوَد على السّيّد.

(٢٩)

باب حكم من أمسك رجلاً وجاء الآخر فقتله والآخر يراهم وحكم من خلّص القاتل من يد الولىّ

۲۴۴ ۳۷۲۸۴ (١) كافى ٢٨٧/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ٢١٩/١٠: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن فقيه ٨٦/٤: حمّاد (بن عثمان ـ كا) عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين[3] ﷺ فى رجلين أمسك أحدهما وقتل الآخر قال يقتل القاتل ويحبس الآخر حتّى يموت غمّاً كما (كان ـ كا ـ يب) حبسه[4] عليه حتّى مات غمّاً.

---

١. قضى علىّ ﷺ ـ فقيه. ٢. إلّا كسيفه وسوطه ـ فقيه. ٣. علىّ ـ فقيه.
٤. حبس ـ يب.

(۶) حضرت امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که به برده‌اش دستور داد تا مردی را بکشد و او آن مرد را کشت، فرمود: «و آیا نه چنین است که بردهٔ فردی، چون تازیانه یا شمشیر اوست؟ مولا در برابر قتل این فرد کشته می‌شود و برده را به زندان می‌سپارند تا بمیرد.» ۲۴۲

شیخ طوسی﵀ در تهذیب گوید: «این دو روایت (یعنی این روایت و روایت پیشین) یک توجیه دارد و آن این که موردی تطبیق داده شود که عادت شخص این است که بردگانش را به قتل مردم دستور می‌دهد و آنان را به این کار تحریک می‌کند و مجبورشان می‌سازد. در این صورت برای امام جایز است که آن کس که چنین حالتی دارد، بکشد؛ چون او در زمین فساد می‌کند.»

(۷) شیخ طوسی﵀ در کتاب نهایه: «اگر انسانی فرد آزادی را به قتل مردی دستور دهد و مامور او را بکشدواجب است که قاتل قصاص شود نه دستور دهنده و بر امام است که دستور دهنده را تا زنده است زندانی کند و اگر به برده‌اش دستور قتل دیگری را بدهد و او بکشد، باز حکم همین است؛ درست مشابه آنچه گذشت. ولی روایت شده است که مولی کشته می‌شود و برده را به زندان می‌افکنند ولی آنچه مورد اعتماد ماست، همان است که گفتیم.» ۲۴۳

شیخ طوسی﵀ در خلاف[1]. علامه در کتاب مختلف از شیخ طوسی در خلاف نقل کرده است که شیخ فرمود: «روایات یاران ما در این‌باره که مولی اگر به برده‌اش دستور قتل دیگری را بدهد و او آن را بکشد پس بر چه کسی قصاص است، مختلف است. در بعضی از روایات آمده که قصاص بر مولی است و در برخی از روایات است که قصاص بر برده است و تفصیلی نداده‌اند. شیخ گفته است: وجه این قول آن است که اگر بنده، اختیاردار و عاقل باشد و بداند که دستور مولایش گناه است، در این صورت قصاص بر بنده است. ولی اگر بنده کوچک باشد یا بزرگی باشد که تشخیص ندارد و خیال کند که هر دستوری که مولایش می‌دهد انجامش بر او واجب است، در این صورت قصاص بر مولاست.»

باب ۲۹

حکم کسی که مردی را نگه دارد و دیگری بیاید و او را بکشد و نفر سوم هم اینان را نگاهبانی کند و حکم کسی که قاتل را از چنگ ولیّ مقتول برهاند

(۱) امام صادق﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین علی﵇ دربارهٔ دو نفر که یکی از آنان نگه می‌دارد و دیگری می‌کشد، حکم داد و فرمود: قاتل کشته می‌شود و دیگری به زندان می‌افتد تا آن که با اندوه بمیرد؛ همان گونه که مقتول را برای قاتل نگه داشت تا آن که با اندوه مُرد.» ۲۴۴

---

۱. خلاف، ج ۲، کتاب الجنایات، مسالهٔ ۳۰

۲۴۵ ۴۷۴۸۵ (۲) **کافی** ۲۸۷/۷: **تهذیب** ۲۱۹/۱۰: علیّ (بن إبراهیم ـ کا) عن محمّد بن عیسی عن یونس عن زرعة عن سماعة قال قضی أمیر المؤمنین ؇ فی رجل شدّ علی رجل لیقتله والرّجل فارّ منه فاستقبله رجل آخر فأمسکه علیه حتّی جاء الرّجل فقتله فقتل[۱] الرّجل الّذی قتله وقضی علی الآخر الّذی أمسکه علیه أن یطرح فی السّجن أبداً حتّی یموت فیه لأنّه أمسکه[۲] علی الموت. **تهذیب** ۲۱۹/۱۰: الحسین بن سعید عن ابن أبی نجران عن عاصم عن محمّد بن قیس عن أبی جعفر ؇ مثله.

۲۴۶ ۴۷۴۸۶ (۳) **الجعفریّات** ۱۲۵: بإسناده عن علیّ ؇ انّه أتی برجلین أمسک أحدهما وجاء الآخر فقتل فقال امّا الّذی قتل فیقتل وامّا الّذی أمسک فإنّه یحبس فی السّجن حتّی یموت.

۲۴۷ ۴۷۴۸۷ (۴) **کافی** ۲۸۸/۷: **تهذیب** ۲۱۹/۱۰: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبد الله ؇ أنّ ثلاثة نفر رفعوا إلی أمیر المؤمنین ؇ واحد منهم أمسک رجلاً وأقبل الآخر[۳] فقتله والآخر یراهم فقضی ؇ فی (صاحب ـ فقیه) الرؤیة[۴] أن تسمل[۵] عیناه و(قضی ـ فقیه) فی الّذی أمسک أن یسجن حتّی یموت کما أمسکه[۶] وقضی فی الّذی قتل أن یقتل. **فقیه** ۸۸/۴: رفع إلی أمیر المؤمنین ؇ ثلاثة نفر واحد منهم (وذکر مثله).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۴۸ ۴۷۴۸۸ (۵) **الجعفریّات** ۱۲۵: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدّه انّ علیاً ؇ رفع إلیه ثلاث نفر أمّا احدهم فامسک رجلاً وامّا الآخر فقتله وامّا الآخر نظر[۷] إلیهم فقضی فی الّذی یراه أن تسمل عینه وقضی فی الّذی قتل أن یقتل.

۲۴۹ ۴۷۴۸۹ (۶) **دعائم الإسلام** ۴۰۹/۲: عن علیّ ؇ انّه قضی فی رجل قتل رجلاً وآخر یمسکه للقتل وآخر ینظر لهما لئلّا یأتیهم[۸] أحد فقضی بأن یقتل القاتل وأن یمسک الممسک فی الحبس[۹] بعد أن یجلد ویخلّد فی السّجن حتّی یموت ویضرب (فی ـ ك) کلّ عام خمسین سوطاً نکالاً[۱۰] وتسمل عینا الّذی کان ینظر لهما.

---

۱. یقتل ـ یب.
۲. أمسک ـ یب.
۳. آخر ـ کا.
۴. الربیئة ـ یب ـ أی دیده‌بان ـ الطّلیعة.
۵. أی تفقأ عیناه بحدیدة محماة.
۶. أمسک ـ یب.
۷. فنظر ـ ك.
۸. یأتیهما ـ خ ل ك.
۹. السّجن ـ خ ل.
۱۰. أی عقوبة.

۲۴۵ (۲) سماعه گوید: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که به دیگری حمله کرده تا او را بکشد و آن مرد از دست او فرار می‌کرده، مرد دیگری از جلوی او در می‌آید و او را برای آن مرد نگه می‌دارد تا آن مرد می‌آید و او را می‌کشد، این‌گونه قضاوت کرد که: بکشند آن کس را که او را کشت و بر دیگری که او را برای قاتل نگه داشته بود فرمود: برای همیشه به زندان بیفتد تا در زندان بمیرد؛ چرا که او مقتول را برای مردن گرفته و نگه داشته بود.»

۲۴۶ (۳) دو نفر را که یکی نگه داشته و دیگری کشته بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت فرمود: «آن کس که کشته است، باید کشته شود اما آن کس که گرفته و نگه داشته او در زندان می‌ماند تا بمیرد.»

۲۴۷ (۴) سکونی از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «سه نفر را نزد امیرالمؤمنین ﷺ بردند که یکی از آنان مردی را نگه داشته و دیگری آمده و او را کشته و نفر سوم هم برای آنان دیده‌بانی می‌داد. حضرت دربارهٔ کسی که نگاه می‌کرده، حکم داد که با آهن گداخته چشمش را میل بکشند و در مورد کسی که نگه داشته حکم داد که زندانی شود تا بمیرد؛ آن گونه که مقتول را گرفته و نگاه داشته بود و در مورد کسی که کشته بود حکم داد که کشته شود.»

۲۴۸ (۵) سه نفر را نزد امیرالمؤمنین ﷺ بردند. یکی از آنان مردی را نگه داشته و دیگری او را کشته و نفر آخر آنان را نگاه می‌کرده است. حضرت در مورد کسی که می‌دیده است، حکم داد که چشمش درآورده شود و در مورد کسی که کشته است، حکم داد که کشته شود.

۲۴۹ (۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که مردی را کشت و دیگری او را برای کشتن نگه داشت و سومی برای آن دو، دیده بانی می‌داد تا کسی نیاید، حکم داد که: «قاتل، کشته می‌شود و آن کس که نگه داشته، در زندان نگاه داشته می‌شود؛ البته پس از آن که تازیانه خورد و در زندان هم برای همیشه خواهد ماند تا بمیرد و در هر سال، پنجاه تازیانه زده می‌شود تا کیفر او باشد و دو چشم کسی که آن دو را می‌پاییده درآورده می‌شود.»

۲۵۰ ۴۷۴۹۰ (۷) بحار الأنوار ۱۰۴/۳۹۸: كتاب مقصد الرّاغب قضى عليّ ﷺ في رجل أمسك رجلاً حتّى جاء آخر فقتله ورجل ينظر فلم يمنعه فقضى يقتل[1] القاتل ويقلع[2] عين الّذي نظر ولم يعنه وخلّد الّذي أمسكه[3] في الحبس حتّى مات.

۲۵۱ ۴۷۴۹۱ (۸) مستدرك ۱۸/۲۲۷: كتاب درست ابن أبي منصور عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله وعن أبي جعفر ﷺ في رجل عدا على رجل وجعل ينادي احبسوه احبسوه قال فحبسه رجل وأدركه فقتله قال فقال أمير المؤمنين ﷺ يحبس الممسك حتّى يموت كما حبس المقتول على الموت. وتقدّم في رواية حريز (۱) من باب (۶) أنّ من أطلق القاتل من يد الوليّ يحبس من أبواب الضّمان (ج ۲۳) قوله سألته عن رجل قتل رجلاً عمداً فرفع إلى الوالي فدفعه الوالي الى أولياء المقتول ليقتلوه فوثب عليهم قوم فخلّصوا القاتل من أيدي الأولياء فقال أرى أن يحبس الّذين خلّصوا القاتل من أيدي الأولياء أبداً حتّى يأتوا بالقاتل الخ.

ويأتي في رواية عمرو بن أبي المقدام (۲) من الباب التّالي قوله والله ما أنا قتلته ولكنّي أمسكته ثمّ جاء هذا فقتله فقال أنا ابن رسول الله ﷺ يا غلام نحّ هذا واضرب عنق الآخر فقال يا ابن رسول الله والله ما عذّبته ولكنّي قتلته بضربة واحدة فأمر اخاه فضرب عنقه ثمّ أمر بالآخر فضرب جنبيه وحبسه في السّجن ووقّع على رأسه يحبس عمره ويضرب في كلّ سنة خمسين جلدة. وفي رواية الدّعائم (۳) نحوه.

(۳۰)

باب أنّ من دعا آخر من منزله ليلاً فأخرجه فهو له ضامن حتّى يرجع إلى بيته

۲۵۲ ۴۷۴۹۲ (۱) تهذيب ۱۰/۲۲۲: جعفر بن محمّد عن عبد الله بن ميمون عن أبي عبد الله ﷺ قال إذا دعا الرّجل أخاه بليل فهو له ضامن حتّى يرجع إلى بيته.

---

۱. يقتل ـ ك. ۲. قلع ـ ك. ۳. أمسك ـ ك.

(۷) امیرالمؤمنین‌ؑ دربارهٔ مردی که مردی را گرفته تا دیگری آمد و او را کشت و مردی که نگاه می‌کرده و او را باز نداشته است، حکم داد که: «قاتل کشته می‌شود و چشم آن که نگاه می‌کرده و او را کمک نکرده است کنده می‌شود و آن کس که او را نگه داشته، در زندان نگاه داشته شود تا بمیرد.» ۲۵۰

(۸) امام صادق و امام باقرؑ دربارهٔ مردی که به مردی حمله کرده و فریاد کشیده است که او را نگه دارید، او را نگه دارید، افزودند که: «مردی او را نگه داشته و آن مرد رسیده و او را کشته است. بیان داشتند که امیرالمؤمنینؑ فرمود: آن کس که گرفته و نگه داشته، زندانی می‌شود تا بمیرد؛ آن گونه که مقتول را برای مرگ نگه داشته است.» ۲۵۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب ششم از ابواب ضمان، این گفته که: «از او [= امام معصومؑ] دربارهٔ مردی که عمداً مردی را کشته است و او را نزد والی بردندوالی قاتل را به اولیای مقتول تحویل داد تا او را بکشند، گروهی به اولیای مقتول حمله کردند و قاتل را از دست اولیا رهایی دادند، پرسیدم. حضرت فرمود: نظرم این است کسانی که قاتل را از دست اولیا رها کرده‌اند، برای همیشه زندانی بشوند تا قاتل را بیاورند...»

می‌آید:

در روایت دوم از باب بعدی، این گفته که: «به خدا سوگند! من او را نکشته‌ام ولی من او را نگه داشتم و آن‌گاه این آمده و او را کشته است. حضرت فرمود: من پسر رسول خداﷺ هستم. ای غلام! این را دور کن و گردن دیگری را بزن. او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند! من او را شکنجه نکردم ولی با یک ضربت او را کشتم. حضرت به برادرش دستور داد و او گردنش را زد. سپس دستور داد که در دو پهلوی دیگری بزنند و او را در زندان کرده و بر سرش مهر کنند که تمام عمرش را در زندان بماند و در هر سال پنجاه تازیانه به او زده شود.» و در روایت سوم مانند آن.

باب ۳۰

ضمانت کسی که دیگری را شبانگاهان از منزلش خارج کند

(۱) امام صادقؑ فرمود: «آن زمان که مردی برادرش را در شب بطلبد، ضامن اوست تا آن که او به خانه‌اش بازگردد.» ۲۵۲

۲۵۳ (۲) تهذيب ۲۲۱/۱۰: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن عمرو ابن أبي
۴۷۴۹۳ المقدام كافي ۲۸۷/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن بعض أصحابه عن محمّد بن الفضيل عن فقيه ۸۶/۴: عمرو ابن أبي المقدام قال كنت شاهداً عند البيت الحرام ورجل ينادي بأبي جعفر[۱] المنصور وهو يطوف و(هو ـ يب) يقول يا أمير المؤمنين إنّ هٰذين الرّجلين طرقا[۲] أخي ليلاً فأخرجاه من منزله فلم يرجع إليّ (و ـ فقيه) والله ما أدري ما صنعا به فقال لهما (أبو جعفر ـ يب) (و ـ يب) ما صنعتما به فقالا يا أمير المؤمنين كلّمناه ثمّ رجع[۳] إلى منزله فقال لهما وافياني غداً صلاة العصر في هٰذا المكان فوافوه[۴] من الغد صلاة العصر (وحضرته[۵] ـ كا) فقال (لأبي عبد الله ـ كا ـ فقيه) جعفر بن محمّد ﷺ وهو قابض على يده يا جعفر اقض بينهم فقال (يا أمير المؤمنين ـ كا ـ يب) اقض بينهم أنت فقال (له ـ كا ـ يب) بحقّي عليك إلّا قضيت بينهم قال فخرج جعفر ﷺ فطرح له مصلّى قصب فجلس عليه. ثمّ جاء الخصماء فجلسوا قدّامه فقال (للمدّعي ـ فقيه) ما تقول فقال يا ابن رسول الله إنّ هٰذين طرقا أخي ليلاً فأخرجاه من منزله فوالله[۶] ما رجع إليّ ووالله ما أدري ما صنعا به فقال ما تقولان فقالا يا ابن رسول الله كلّمناه ثمّ رجع إلى منزله فقال جعفر ﷺ[۷] يا غلام اكتب بسم الله الرّحمٰن الرّحيم قال رسول الله ﷺ كلّ من طرق رجلاً باللّيل فأخرجه من منزله فهو له ضامن إلّا أن يقيم البيّنة أنّه قد ردّه إلى منزله يا غلام نحّ[۸] هٰذا (الواحد منهما ـ فقيه) واضرب[۹] عنقه فقال يا ابن رسول الله والله ما أنا قتلته ولكنّي[۱۰] أمسكته ثمّ جاء[۱۱] هٰذا فوجأه فقتله فقال أنا ابن رسول الله يا غلام نحّ هٰذا واضرب[۱۲] عنق الآخر فقال (والله ـ يب) يا ابن رسول الله والله ما عذّبته ولكنّي قتلته بضربة واحدة فأمر أخاه فضرب عنقه ثمّ أمر بالآخر فضرب جنبيه وحبسه في السّجن ووقّع على رأسه يحبس عمره (و ـ كا ـ يب) يضرب (في ـ كا) كلّ سنة خمسين جلدة.

---

۱. بأبي جعفر الدّوانيقي ـ فقيه. ۲. أي جاء آه ليلاً. ۳. فرجع ـ كا.
۴. فوافياه ـ يب. ۵. وحضرا به ـ يب. ۶. ووالله ـ فقيه.
۷. أبو عبد الله ـ فقيه. ۸. أي أبعده عنّي. ۹. فاضرب ـ كا.
۱۰. ولكن ـ يب. ۱۱. فجاء ـ يب. ۱۲. فاضرب عنقه للآخر ـ فقيه.

(۲) عمرو بن ابی مقدام گوید: «من در بیت‌الحرام حاضر بودم که مردی به ابوجعفر منصور دوانیقی در حالی که ابوجعفر مشغول طواف بود، فریاد می‌زد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین! این دو مرد شب هنگام سراغ برادرم آمدند و او را از منزل بیرون بردند و او بازنگشته است و به خدا سوگند! نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! ابو جعفر به آن دو گفت: شما با او چه کرده‌اید؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! با او سخن گفتیم پس از آن به منزلش بازگشت. ابوجعفر منصور به آن دو گفت: فردا هنگام نماز عصر در همین مکان پیش من بیایید. آنان فردا به هنگام نماز عصر نزد او آمدند و من هم شاهد بودم. ابوجعفر منصور به امام جعفر بن محمد ؑ در حالی که دستش را گرفته بود، گفت: ای جعفر! میان اینان قضاوت کن. حضرت صادق ؑ فرمود: ای امیرالمؤمنین! تو میان‌شان قضاوت کن. او به حضرت گفت: به حق خودم بر تو سوگندت می‌دهم که تو در میان‌شان قضاوت کنی. عمرو بن ابی مقدام [شاهد ماجرا] گوید: امام صادق ؑ بیرون آمد، جانمازی از نی برایش پهن کردند و حضرت بر آن نشست. پس از آن شاکیان آمدند و در برابر حضرت نشستند. حضرت به مدّعی گفت: چه می‌گویی؟ او گفت: ای پسر رسول خدا! این دو، شب هنگام نزد برادرم آمدند و او را از منزل بیرون بردند. به خدا سوگند! که او نزد من بازنگشت و به خدا سوگند! نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! حضرت فرمود: شما دو نفر چه می‌گویید؟ گفتند: ای پسر رسول خدا! ما با او سخن گفتیم و پس از آن به منزلش بازگشت. حضرت فرمود: ای غلام! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم؛ رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس شب به سراغ مردی برود و او را از منزلش بیرون ببرد، ضامن آن مرد است تا آن که بیّنه بیاورد که او را به منزلش بازگردانده است. ای غلام! این یکی را به گوشه‌ای دور از من ببر و گردنش را بزن. او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند! من او را نکشته‌ام بلکه او را گرفتم و نگه داشتم و این آمد و او را چاقو زد و کشت. حضرت فرمود: من پسر رسول خدایم. ای غلام! این را دور ببر و گردن دیگری را بزن. دیگری گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا سوگند! من او را شکنجه ندادم بلکه با یک ضربت او را کشتم. حضرت به برادر مقتول دستور داد تا گردن این مرد را بزند پس از آن دستور داد تا بر پهلوی دیگری بزنند و او را در زندان حبس کرد و در حقّ او نوشت که تمام عمر زندان باشد و در هر سال پنجاه تازیانه بخورد.» ۲۵۳

٢٥٤ ٤٧٢٩٤ (٣) دعائم الإسلام ٤٠٦/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه وآله أنّه حجّ فوافى[1] أبا جعفر المنصور قد حجّ في تلك السّنة فبينا هو يطوف إذ ناداه رجل فقال يا أمير المؤمنين إنّ هٰذين الرّجلين طرقا أخي ليلاً فأخرجاه من منزله فلم يعُد ولم أدرِ ما صنعا به فقال له أبو جعفر وافِني بهما عند صلاة العصر فوافاه بهما فقبض على يد أبي عبد الله جعفر بن محمّد صلوات الله عليه وآله وقال يا أبا عبد الله اقض بينهم قال بل أنت فاقض بينهم قال بحقّي عليك الّا قضيت بينهم.

فخرج أبو عبد الله عليه السلام فطرح له مصلّى فجلس عليه ثمّ جاء الخصمان فوقفا بين يديه فقال للطّالب ما تقول فقال يابن رسول الله إنّ هٰذين (الرّجلين ـ ك) طرقا أخي ليلاً فأخرجاه من منزله فوالله ما رجع إلى منزله فوالله ما أدري ما الّذي صنعا به فقال لهما ما تقولان قالا يابن رسول الله كلّمناه ثمّ رجع إلى منزله فقال أبو عبد الله لغلام له يا غلام اكتب بسم الله الرّحمٰن الرّحيم قال رسول الله صلى الله عليه وآله من طرق رجلاً بليل فأخرجه من منزله فهو له ضامن إلّا أن يقيم البيّنة أنّه ردّه إلى منزله وقال للطّالب يا غلام تخيّر[2] أيّهما شئت فاضرب عنقه.

فقال أحدهما والله يابن رسول الله ما أنا قتلته ولكن أمسكته ثمّ جاء هٰذا فوجأه فقال جعفر بن محمّد صلوات الله عليه وآله أنا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يا غلام خذ[3] هٰذا فاضرب عنقه يعني الآخر فقال يابن رسول الله ما عذّبته ولكن قتلته بضربة واحدة فأمر أخاه فضرب عنقه وأمر بالآخر فضربت جنباه ثمّ حبس في السّجن ووقّع (أحد الكتب بالكيّ ـ ك[4]) على رأسه يحبس عمره ويضرب كلّ سنة خمسين جلدة.

(٣١)

باب حكم من ولّى ولاية فقتل رجلاً

٢٥٥ ٤٧٢٩٥ (١) كافي ٢٩٦/٧: تهذيب ١٦٣/١٠: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم وابن بكير وغير واحد قالوا كان عليّ بن الحسين عليه السلام في الطّواف فنظر

---

١. فوافق ـ ك. ٢. اختر ـ خ. ٣. تخيّر ـ خ ك.
٤. واوقع احدى اللبب ـ خ ك.

۲۵۴ (۲) امام جعفر صادقعلیه السلام به حج رفتند. مصادف شد با ابوجعفر منصور که در آن سال به حج آمده بود. در حالی که منصور طواف می‌کرد، مردی او را صدا کرد و گفت: «ای امیرالمؤمنین! این دو مرد شب هنگام سراغ برادرم آمدند و او را از منزلش بیرون بردند و برادرم بازنگشت و من نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! ابوجعفر منصور به او گفت: آن دو را هنگام نماز عصر نزد من بیاور. آن شخص به همراه آن دو، نزد منصور رفتند. منصور دست امام صادقعلیه السلام را گرفت و گفت: ای ابا عبدالله! تو میان اینان قضاوت کن. حضرت فرمود: بلکه تو میان اینان قضاوت کن. او گفت: سوگند به حقّی که بر تو دارم، تو میان‌شان قضاوت کن. ابوعبداللهعلیه السلام بیرون آمد، سجادهٔ نمازش را برایش پهن کردند، بر آن نشست. شاکیان آمدند و در مقابل حضرت ایستادند. حضرت به خواهان گفت: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای پسر خدا! این دو نفر شب هنگام به سراغ برادرم آمدند و او را از منزلش بیرون بردند. به خدا سوگند! که برادرم به منزلش بازنگشت و به خدا سوگند! من نمی‌دانم که این دو با او چه کرده‌اند! حضرت به آن دو نفر گفت: شما چه می‌گویید؟ گفتند: ای پسر رسول خدا! ما با او سخن گفتیم. پس از آن به منزلش بازگشت. امام صادقعلیه السلام به غلامش فرمود: ای غلام! بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم؛ رسول خداﷺ فرمود: هرکس که شب به سراغ مردی برود و او را از منزلش بیرون برد، ضامن اوست؛ مگر اینکه بیّنه بیاورد که او را به منزلش برگردانده است. به خواهان گفت: ای غلام! هرکدام را که می‌خواهی انتخاب کن و گردنش را بزن. یکی از آن دو گفت: به خدا سوگند! ای پسر رسول خدا، من او را نکشته‌ام ولی او را گرفتم و این آمد و او را چاقو زد. امام جعفر صادقعلیه السلام فرمود: من پسر رسول خدایم. ای غلام! این را بگیر و گردن او را بزن. [منظورش مورد دیگر بود.] او گفت: ای رسول خدا! من او را شکنجه نکردم و تنها با یک ضربت او را کشتم. حضرت به برادر مقتول دستور داد و او گردن آن شخص را زد و دربارهٔ دیگری نیز دستور داد که بر دو پهلوی او زده و سپس در زندان، زندانی شد و در حقّ او نوشت که تمام عمر زندانی شود و هر سال پنجاه تازیانه بخورد.»

باب ۳۱

حکم کسی که به مقامی برسد و مردی را بکشد

۲۵۵ (۱) هشام بن سالم و ابن بکیر و بسیاری گفتند که: «امام سجاد علی بن حسینعلیه السلام در طواف بود. نگاه‌شان به جماعتی افتاد که در یک سوی مسجد بودند. حضرت پرسید: این جماعت چیست؟

في ناحية المسجد إلى جماعة فقال ما هٰذه الجماعة فقالوا هٰذا محمّد بن شهاب الزّهريّ اختلط عقله فليس يتكلّم فأخرجه أهله لعلّه إذا رأى النّاس أن يتكلّم فلمّا قضى عليّ بن الحسين طوافه خرج حتّى دنا منه فلمّا رآه محمّد بن شهاب عرفه فقال له عليّ بن الحسين ﷺ مالك فقال ولّيت ولاية فأصبت دماً فقتلت رجلاً فدخلني ما ترى فقال له عليّ بن الحسين ﷺ لأنا عليك من يأسك من رحمة الله أشدّ خوفاً منّي عليك ممّا أتيت ثمّ قال له أعطهم الدية قال قد فعلت فأبوا فقال اجعلها صرراً[1] ثمّ انظر مواقيت الصّلاة فألقها في دارهم.

۲۵۶ ۴۷۴۹۶ (۲) كافي ۲۹۵/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبي عبد الله عن أبي الخزرج قال حدّثني فضيل بن عثمان الأعور عن الزّهري قال كنت عاملاً لبني اميّة فقتلت رجلاً فسألت عليّ بن الحسين ﷺ بعد ذٰلك كيف أصنع به فقال الدية إعرضها على قومه قال فعرضت فأبوا وجهدت فأبوا فأخبرت عليّ بن الحسين ﷺ بذٰلك فقال اذهب معك بنفر من قومك فأشهد عليهم قال ففعلت فأبوا فشهدوا[2] عليهم فرجعت إلى عليّ بن الحسين ﷺ فأخبرته قال فخذ الدية فصرّها متفرّقة ثمّ ائت الباب في وقت الظّهر أو الفجر فألقها في الدّار فمن أخذ شيئاً فهو يحسب لك في الدية فإنّ وقت الظّهر والفجر ساعة يخرج فيها أهل الدّار قال الزّهري ففعلت ذٰلك ولو لا عليّ بن الحسين ﷺ لهلكت قال وحدّثني بعض أصحابنا أنّ الزّهريّ كان ضرب رجلاً به قروح فمات من ضربه.

۲۵۷ ۴۷۴۹۷ (۳) المناقب ۱۵۹/۴: كان الزّهريّ عاملاً لبني اميّة فعاقب رجلاً فمات الرّجل في العقوبة فخرج هائماً[3] وتوحّش ودخل إلى غار فطال مقامه تسع سنين قال وحجّ عليّ بن الحسين ﷺ فأتاه الزّهريّ فقال له عليّ بن الحسين ﷺ انّي أخاف عليك من قنوطك ما لا أخاف عليك من ذنبك فابعث بدية مسلّمة إلى أهله واخرج إلى أهلك ومعالم دينك فقال له فرّجت عنّي يا سيّدي ﴿اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ ورجع إلى بيته ولزم عليّ بن الحسين ﷺ وكان يعدّ من اصحابه ولذٰلك قال له بعض بني مروان يا زهريّ ما فعل نبيّك يعني عليّ بن الحسين ﷺ.

---

۱. الصّرّة: بالضّمّ والتشديد للدّراهم وجمعها صُرر ـ مجمع. ۲. فاشهدت ـ ئل.
۳. الهائم: المتحيّر.

گفتند: این محمد بن شهاب زهری است که دیوانه شده و سخن نمی‌گوید. اهلش او را بیرون آورده‌اند. شاید اگر مردم را ببیند، به سخن آید. چون علی بن حسین ﷺ طوافش را تمام کرد، بیرون آمد تا آن‌جا که به محمد بن شهاب زهری نزدیک شد. محمد بن شهاب چون حضرت را دید، شناخت. امام سجاد علی بن حسین ﷺ به او فرمود: تو را چه شده است؟ گفت: به مقامی رسیدم، خونی ریختم، مردی را کشتم. آنچه می‌بینی به سراغم آمد. امام سجاد علی بن حسین ﷺ به او فرمود: من از ناحیهٔ ناامیدیت از رحمت خدا بیشتر می‌ترسم تا آنچه انجام داده‌ای. پس از آن، حضرت به او فرمود: به آنان دیه بده. او گفت: داده‌ام ولی نمی‌پذیرند. حضرت فرمود: دیه را در کیسه‌های متعددی قرار بده سپس منتظر اوقات نماز بشو و کیسه‌ها را در خانه‌های‌شان بینداز.»

(۲) زهری گوید: «عامل بنی‌امیه بودم، مردی را کشتم. پس از آن از امام علی بن حسین ﷺ ۲۵۶
پرسیدم که: با او چه کنم؟ حضرت فرمود: دیه بده و آن را در اختیار قوم مقتول قرار ده. او گفت: در اختیارشان گذاشتم ولی نپذیرفتند و تلاش کردم ولی امتناع کردند. آن‌گاه امام سجاد ﷺ را از این جریان باخبر کردم. حضرت فرمود: گروهی از قوم خودت را به همراه ببر و آنان را بر قوم شاهد بگیر. زهری گوید: این کار را کردم. آنان باز نپذیرفتند و قوم من گواه بر آنان شدند. پس از آن به نزد امام سجاد ﷺ بازگشتم و به ایشان گزارش کردم. حضرت فرمود: دیه را بگیر و آن را در کیسه‌های گوناگونی قرار ده سپس در وقت ظهر یا صبح به درِ خانهٔ آنان برو و آنها را در خانه بینداز. پس هرکس چیزی بردارد به پای دیهٔ تو محسوب می‌شود؛ چرا که وقت ظهر و صبح زمانی است که اهل خانه بیرون می‌روند. زهری گوید: من این کار را کردم و اگر علی بن حسین ﷺ نبود، هلاک می‌شدم. راوی گوید: بعضی از یاران‌مان برایم گفتند که: زهری مردی را که جراحاتی داشته، زده است و آن مرد از زدن زهری مرده است.»

(۳) زهری عامل بنی‌امیه بود. مردی را کیفر کرد. آن مرد به هنگام کیفر مُرد. او [از شهر] بیرون ۲۵۷
زد و لباس از تن بیرون آورد و به غاری در آمد و نه سال چنین ماند. راوی گوید: «امام سجاد علی بن حسین ﷺ به حج رفت. زهری نزد حضرت آمد. امام به او فرمود: من از ناامیدی تو به اندازه‌ای می‌ترسم که از گناهت بر تو نمی‌ترسم! دیه‌ای را بفرست که به اهل مقتول داده شود و به سوی اهل خود و معالم دینت برو. او به امام فرمود: از من این مشکل را برداشتی ای سرورم! خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد و زهری به خانه‌اش بازگشت و ملازم امام علی بن حسین ﷺ شد و از یاران حضرت محسوب می‌شد و روی همین جهت، بعضی از بنی‌مروان به زهری گفتند: ای زهری، پیامبرت با تو چه کرد؟ منظورش امام علی بن حسین ﷺ بود.»

(۳۲)

باب ماورد في أنّ من قتل حميم قوم فليصالحهم على ما قدر عليه فإنّه أخفّ لحسابه

۲۵۸ ۳۷۴۹۸ (۱) فقيه ۱۲٦/٤: روى عن وهب بن وهب عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال قال عليّ عليه السلام من قتل حميم[1] قوم فليصالحهم على ما قدر عليه فإنّه أخفّ لحسابه.

(۳۳)

باب حكم من قتل مملوكه أو نكله ومن اعتاد قتل المماليك

۲۵۹ ۳۷۴۹۹ (۱) كافي ۳۰۲/۷: تهذيب ۲۳۵/۱۰: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ۹۳/٤: حمّاد عن نوادر أحمد بن محمّد ٦٤: الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال[2] قال في الرّجل يقتل[3] مملوكه متعمّداً قال يعجبني أن يعتق رقبة ويصوم شهرين متتابعين ويطعم ستّين مسكيناً ثمّ تكون التّوبة بعد ذلك. تهذيب ۳۲٤/۸: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير مثله سنداً ومتناً.

۲٦۰ ۳۷۵۰۰ (۲) كافي ۳۰۳/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۳۵/۱۰: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي أيّوب عن حمران عن أبي جعفر عليه السلام في الرّجل يقتل مملوكاً له قال يعتق رقبة ويصوم شهرين متتابعين ويتوب إلى الله عزّ وجلّ.

۲٦۱ ۳۷۵۰۱ (۳) كافي ۳۰۲/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۳۵/۱۰: أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل قتل مملوكاً (له ـ كا) قال يعتق رقبة ويصوم شهرين متتابعين ويتوب إلى الله عزّ وجلّ. كافي ۳۰۲/۷: عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن زرعة عن سماعة مثله.

۲٦۲ ۳۷۵۰۲ (٤) كافي ۳۰۳/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن تهذيب ۲۳٤/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبي المغرا[4] عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال من قتل عبده متعمّداً فعليه أن يعتق رقبة وأن يطعم ستّين مسكيناً و(أن ـ ئل) يصوم شهرين متتابعين.

---

۱. أي ذو قرابة.
۲. أنّه قال في رجل ـ فقيه ـ النّوادر ـ يب ۳۲٤.
۳. قتل ـ النّوادر ـ يب ۳۲٤.
٤. أبي المعزا ـ يب.

باب ۳۲

حکم کسی که خویشاوند قومی را بکشد

۲۵۸ (۱) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «هرکس که خویشاوند قومی را بکشد، با آنان بر آن مبلغی که توان پرداخت آن را دارد، مصالحه کند؛ چرا که این حسابش را سبک‌تر می‌سازد.»

باب ۳۳

حکم کسی که بردهٔ خویش را بکشد یا او را عقوبت دردناکی کند و حکم کسی که به کشتن بردگان عادت کرده باشد

۲۵۹ (۱) امام صادقﷺ دربارهٔ مردی که از روی عمد برده‌اش را می‌کشد، فرمود: «خوش دارم که یک برده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین را طعام دهد، پس از آن توبه خواهد بود.»

۲۶۰ (۲) امام باقرﷺ دربارهٔ مردی که بردهٔ خویش را می‌کشد، فرمود: «یک برده آزاد سازد و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و به سوی خداوندﷻ توبه کند.»

۲۶۱ (۳) سماعه گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی که بردهٔ خویش را کشته است، پرسیدم، حضرت فرمود: برده‌ای آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و به سوی خداوندﷻ توبه کند.»

۲۶۲ (۴) امام صادقﷺ فرمود: «هرکس که بنده‌اش را از روی عمد بکشد، بر اوست که برده‌ای را آزاد و شصت مسکین را اطعام کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد.»

٢٦٣ (٥) تهذيب ٣٢٤/٨: محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال ٤٧٥٠٣
عن أبيه عن أبي المعزا حميد بن المثنّى عن معلّىٰ أبي عثمان عن المعلّىٰ وأبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام انّهما سمعاه يقول من قتل عبده متعمّداً فعليه أن يعتق رقبة أو يصوم شهرين متتابعين أو يطعم ستّين مسكيناً.

٢٦٤ (٦) تهذيب ٢٣٦/١٠: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب الخزّاز قال سألت أبا ٤٧٥٠٤
جعفر عليه السلام عن رجل ضرب مملوكاً له فمات من ضربه قال يعتق رقبة. فقيه ٩٤/٤: سأل حمران أبا جعفر عليه السلام (وذكر مثله).

٢٦٥ (٧) تهذيب ٢٣٥/١٠: أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن ٤٧٥٠٥
محمّد ابن أبي حمزة عن عليّ عن أبي عبد الله عليه السلام في الرّجل يقتل عبده خطأً قال عليه عتق رقبة وصيام شهرين وصدقة على ستّين مسكيناً فإن لم يقدر على الرّقبة كان عليه الصّيام فإن لم يستطع الصّيام فعليه الصّدقة.

٢٦٦ (٨) تهذيب ٢٣٥/١٠: أحمد بن محمّد عن مثنّى عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام في ٤٧٥٠٦
الرّجل يقتل عبده متعمّداً أيّ شيء عليه من الكفّارة قال عتق رقبة وصيام شهرين (متتابعين ـ ثل) وصدقة على ستّين مسكيناً.

٢٦٧ (٩) تفسير العيّاشي ٢٦٨/١: عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى عليه السلام قال سألته عن ٤٧٥٠٧
رجل قتل مملوكه قال عليه عتق رقبة وصوم شهرين متتابعين وإطعام ستّين مسكيناً ثمّ تكون التّوبة بعد ذلك.

٢٦٨ (١٠) قرب الإسناد ٢٥٩: حدّثنا عبد الله بن الحسن العلوي عن جدّه عليّ بن جعفر قال ٤٧٥٠٨
سألت أخي موسى بن جعفر عليه السلام عن رجل قتل مملوكاً ما عليه قال يعتق رقبة ويصوم شهرين متتابعين ويطعم ستّين مسكيناً.

٢٦٩ (١١) كافي ٣٠٣/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٣٥/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن ٤٧٥٠٩
الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمٰن الأصمّ عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام انّ أمير المؤمنين عليه السلام رفع إليه رجل عذّب عبده حتّى مات فضربه مائة نكالاً

(۵) معلّی و ابوبصیر گویند: «از امام صادق علیه السلام شنیده‌ایم که می‌فرمود: هرکس بنده‌اش را عمداً بکشد، ۲۶۳
بر اوست که برده‌ای آزاد سازد یا دو ماه پیوسته روزه بگیرد یا شصت مسکین را اطعام کند.»

(۶) ابوایوب خزّاز گوید: «از امام باقر علیه السلام دربارهٔ مردی که بردهٔ خویش را زده و آن برده از این کتک ۲۶۴
مرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: برده‌ای آزاد سازد.»

(۷) امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که از روی خطا برده‌اش را می‌کشد، فرمود: «بر اوست آزاد سازی ۲۶۵
یک برده و روزهٔ دو ماه و صدقه دادن بر شصت مسکین. ولی اگر به برده دست نیافت، بر اوست روزه
گرفتن و اگر توان روزه نداشت، بر اوست صدقه.»

(۸) از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی که بنده‌اش را از روی عمد می‌کشد، پرسیده شد که چه کفّاره‌ای ۲۶۶
بر اوست؟ حضرت فرمود: «آزاد سازی برده و دو ماه پی در پی روزه و صدقه بر شصت مسکین.»

(۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که برده‌اش را کشته است، ۲۶۷
پرسیدم. حضرت فرمود: بر اوست آزادسازی یک برده و دو ماه پیوسته روزه و اطعام شصت مسکین.
پس از آن توبه خواهد بود.»

(۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام دربارهٔ مردی که برده‌ای را کشته، چه ۲۶۸
چیزی بر اوست پرسیدم. حضرت فرمود: برده‌ای آزاد می‌کند و دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و
شصت مسکین را اطعام می‌کند.»

(۱۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی که برده‌اش را شکنجه کرده تا آن که مرده بود، نزد ۲۶۹
امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت او را صد تازیانه به عنوان کیفر زد و یک سال به زندان انداخت و
بهای برده را به عنوان غرامت از او گرفت و آن را از طرف او صدقه داد.»

وحبسه (سنة ـ كا ـ يب) وغرّمه[1] قيمة العبد فتصدّق بها عنه. فقيه ۱۱۴/۴: في رواية السّكونيّ أنّ عليّاً ﷺ (وذكر مثله).

المقنع ۱۹۱: رفع إلى أمير المؤمنين ﷺ رجل عذّب عبده حتّى مات فضربه مائة نكالاً وحبسه وغرّمه قيمة العبد وتصدّق بها.

الجعفريّات ۱۲۳: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً ﷺ رفع إليه رجل ضرب عبداً له وعذّبه حتّي مات فضربه عليّ ﷺ نكالاً وحبسه سنة وغرّمه قيمة العبد فتصدّق به عليّ ﷺ.

۲۷۰ ۴۷۵۱۰ (۱۲) **تهذيب** ۲۳۶/۱۰: يونس عن بعض من رواه عن أبي عبد الله ﷺ في رجل قتل مملوكه انّه يضرب ضرباً وجيعاً[2] وتؤخذ منه قيمته لبيت المال.

۲۷۱ ۴۷۵۱۱ (۱۳) **دعائم الإسلام** ۴۰۹/۲: عن أبي عبد الله ﷺ أنّه قال وإذا قتل الرّجل عبده أدّبه السّلطان أدباً بليغاً وعليه فيما بينه وبين الله أن يعتق رقبة أو[3] يصوم شهرين متتابعين ويتوب إلى الله ﷻ ولا يقتصّ له منه فإن مثّل به عوقب (به ـ ك) وعتق العبد عليه.

۲۷۲ ۴۷۵۱۲ (۱۴) **الجعفريّات** ۱۲۳: بإسناده عن عليّ ﷺ أنّه قضى في رجل قتل غلاماً له عمداً أن يقتل به فقال عليّ ﷺ قضى رسول الله ﷺ بذلك.

۲۷۳ ۴۷۵۱۳ (۱۵) **تهذيب** ۱۹۲/۱۰: **استبصار** ۲۷۳/۴: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۳۰۳/۷: عليّ بن إبراهيم عن المختار بن محمّد بن المختار ومحمّد بن الحسن عن عبد الله بن الحسن العلويّ جميعاً عن (أبي ـ ئل) الفتح بن يزيد الجرجانيّ عن أبي الحسن ﷺ في رجل قتل مملوكته أو مملوكه قال إن كان المملوك له أدّب وحبس إلّا أن يكون معروفاً بقتل المماليك فيقتل به.

۲۷۴ ۴۷۵۱۴ (۱۶) **كافي** ۳۰۳/۷: **تهذيب** ۱۹۲/۱۰: ۲۳۶: **استبصار** ۲۷۳/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عنهم ﷺ قال سئل عن رجل قتل مملوكه قال إن كان غير معروف بالقتل ضرب ضرباً شديداً وأُخذ منه قيمة العبد وتدفع إلى بيت مال المسلمين وإن كان متعوّداً للقتل قتل به.

---

۱. أغرمه ـ كا. ۲. أي مولماً موجعاً. ۳. و ـ ك.

همین روایت در مقنع و جعفریات. در مقنع به این صورت آمده است: «مردی که برده‌اش را شکنجه کرده بود تا آن که مُرد، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت صد تازیانه به عنوان کیفر بر او زد و زندانی‌اش کرد و بهای عبد را برعهدهٔ او گذاشت و آن را صدقه داد.»

جعفریات: «مردی که بنده‌اش را زده و شکنجه کرده بود تا آن که مُرد، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت او را به عنوان کیفر زد و یک سال زندانی کرد و قیمت بنده را از او گرفت و آن را صدقه داد.»

۲۷۰ (۱۲) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که برده‌اش را کشته است، فرمود که: «دردناک او را می‌زنند و بهای برده از او برای بیت‌المال گرفته می‌شود.»

۲۷۱ (۱۳) امام صادق ﷺ فرمود: «و زمانی که مردی بنده‌اش را بکشد، حاکم او را تأدیب رسایی می‌کند [شلاق می‌زند] و بر اوست بین خود و خدایش که برده‌ای آزاد سازد یا (و) دو ماه پیوسته روزه بگیرد و به سوی خداوند ﷻ بازگردد و برای برده از مولایش قصاص نمی‌شود و اگر بنده را مثله کند، در برابر آن کیفر می‌بیند و بنده‌اش آزاد می‌شود.»

۲۷۲ (۱۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که از روی عمد غلامش را کشت، حکم داد که در برابر آن کشته می‌شود. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «پیامبر خدا چنین حکمی داد.»

۲۷۳ (۱۵) امام ابوالحسن ﷺ [= امام رضا یا امام هادی ﷺ] دربارهٔ مردی که کنیزش یا غلامش را کشته است، فرمود: «اگر برده مال خود اوست، تأدیب و زندانی می‌شود؛ مگر اینکه به کشتن برده‌ها معروف باشد که در این صورت در برابر کشتن برده، کشته می‌شود.»

۲۷۴ (۱۶) یونس از امامان ﷺ روایت کرده است. او گوید: «دربارهٔ مردی که برده‌اش را کشت، سؤال شد. امام فرمود: اگر معروف به کشتن نیست به شدت زده می‌شود و بهای بنده از او گرفته و به بیت‌المال مسلمانان تحویل داده می‌شود ولی اگر عادت به کشتن دارد، در برابر کشتن، کشته می‌شود.»

۲۷۵ ۲۷۵۱۵ (۱۷) كافى ۳۰۳/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن تهذيب ۲۳٦/۱۰: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى امرأة قطعت ثدى وليدتها أنّها حرّة (و ـ يب) لا سبيل لمولاتها عليها وقضى فيمن نكل مملوكه[۱] فهو حرّ لا سبيل له عليه سائبة[۲] يذهب فيتولّى[۳] (إلى ـ كا) من أحبّ فإذا ضمن جريرته فهو يرثه.

۲۷٦ ۲۷۵۱٦ (۱۸) الجعفريّات ۱۲۳: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه قال من مثّل بعبده اعتقنا العبد مع تعزير شديد نعزّر السيّد.

۲۷۷ ۲۷۵۱۷ (۱۹) وفيه ۱۲۳: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه علىّ بن الحسين عليه السلام أنّه قضى فى رجل جدع[٤] أنف[٥] عبده فاعتقه علىّ وعزّره[٦].

وتقدّم فى باب (۲) وجوب صيام شهرين متتابعين لكفّارة القتل من أبواب بقيّة الصّوم الواجب (ج ۱۱) وباب (۱۵) انّ كفّارة قتل المؤمن عمداً عتق رقبة من أبواب الكفّارات (ج ۲۷) ما يدلّ على ذلك. وفى رواية جابر (۸) من باب (۲۱) انّ الوالد لايقاد بولده من أبواب القتل والقصاص (ج ۳۱) قوله الرّجل يقتل ابنه أو عبده قال عليه السلام لايقتل به ولكن يضرب ضرباً شديداً وينفى عن مسقط رأسه. ويأتى فى الباب التالى ما يناسب ذلك فلاحظ.

(۳٤)

باب أنّ الحرّ لايقتل بعبد ولكن يضرب ويغرم ثمنه وحكم العبد إذا قتل حرّاً أو أحراراً أو جرحهم

قال الله تعالى فى سورة البقرة (۲): ۱۷۸: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾.

---

۱. بمملوكه ـ كا.
۲. السّائبة: العبد يعتق على أن لا ولاء له.
۳. فيتوالى ـ يب.
٤. الجدع: القطع.
۵. اذن ـ ك.
٦. عاقبه ـ ك.

۲۷۵ (۱۷) امام باقرعلیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعلیه السلام دربارهٔ زنی که پستان کنیزش را بریده است، حکم داد که: آن کنیز آزاد است و خانمش سلطه‌ای بر او ندارد و حضرت نیز دربارهٔ کسی که مملوکش را [به نحوی دردناک] کیفر کند [عضوش را ببرد] حکم داد که آن برده آزاد است و مولایش هیچ سلطه‌ای بر او ندارد و رها است [و کسی ولا و سرپرستی بر او ندارد] و می‌رود و حق ولای خود را به هرکس که بخواهد، می‌دهد و اگر کسی جریره‌اش را ضامن شود، از او ارث می‌برد.»

۲۷۶ (۱۸) امام سجادعلیه السلام فرمود: «هرکس که بنده‌اش را مثله کند، ما بنده را آزاد می‌سازیم و مولایش را به شدت تعزیر می‌کنیم.»

۲۷۷ (۱۹) امام سجادعلیه السلام دربارهٔ مردی که بینی بنده‌اش را بریده، حکم داد. حضرت او را آزاد ساخت و مولا را تعزیر کرد.

ارجاعات

گذشت:

در باب دوم از ابواب بقیه روزهٔ واجب و باب پانزدهم از ابواب کفارات آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

در روایت هشتم از باب بیست و یک از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی پسر یا برده‌اش را می‌کشد. حضرت فرمود: در برابر این قتل کشته نمی‌شود ولی به شدت او را می‌زنند و از زادگاهش تبعید می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۴

حکم قاتل برده

خداوند متعال می‌فرماید:

ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون‌بها شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (ولیّ دم، حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد) و او [= قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول) بپردازد؛ (و در آن مسامحه نکند). این تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.[1]

---

۱. بقره ۲/۱۷۸.

۲۷۸ ۴۷۵۱۸ (۱) **كافى ۳۰٤/۷**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن **تهذيب ۱۹۱/۱۰**: **استبصار ۲۷۲/٤**: صفوان عن ابن مسكان عن **عوالى اللئالى ۵۸۳/۳**: أبى بصير عن أحدهما عليهما السلام قال قلت (له ـ كا) قول الله عزّ وجلّ ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى﴾ قال (فقال[1] ـ كا) لايقتل حرّ بعبد ولكن يضرب ضرباً شديداً ويغرم ثمنه[2] دية العبد.

۲۷۹ ۴۷۵۱۹ (۲) **كافى ۳۰٤/۷**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۱۹۱/۱۰**: **استبصار ۲۷۲/٤**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال لايقتل حرّ بعبد وإن قتله عمداً ولكن يغرم ثمنه ويضرب ضرباً شديداً إذا قتله عمداً وقال دية المملوك ثمنه.

۲۸۰ ۴۷۵۲۰ (۳) **تهذيب ۱۹۱/۱۰**: **استبصار ۲۷۲/٤**: جعفر بن بشير عن معلّى بن (أبى ـ صا) عثمان عن أبى عبد الله عليه السلام قال لا يقتل حرّ بعبد فإذا قتل الحرّ العبد غرم ثمنه وضرب ضرباً شديداً ومن قتله القصاص[3] أو الحدّ لم يكن له دية.

۲۸۱ ۴۷۵۲۱ (٤) **عوالى اللئالى ۲۳۵/۱**: قال النبيّ صلّى الله عليه وآله لايقتل حرّ بعبد.

۲۸۲ ۴۷۵۲۲ (۵) **تهذيب ۱۹۵/۱۰**: عن ابن أبى نجران عن مثنّى عن أبى عبد الله عليه السلام فى حرّ قتل عبداً قال لايقتل به.

۲۸۳ ۴۷۵۲۳ (٦) **كافى ۳۰٤/۷**: **تهذيب ۱۹۱/۱۰**: **استبصار ۲۷۲/٤**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبى عبد الله قال (قال ـ كا) لايقتل الحرّ بالعبد وإذا قتل الحرّ العبد غرم ثمنه وضرب ضرباً شديداً.

۲۸٤ ۴۷۵۲۴ (۷) **كافى ۳۰٤/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۱۹۱/۱۰**: **استبصار ۲۷۲/٤**: أحمد ابن أبى عبد الله عن **فقيه ۹۳/٤**: عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبى عبد الله عليه السلام قال (قال ـ كا ـ صا) يقتل العبد بالحرّ ولا يقتل الحرّ بالعبد ولكن يغرم ثمنه[4] ويضرب ضرباً شديداً حتّى لايعود.

---

۱. قال قال ـ يب صا. ۲. ثمن العبد ـ يب. ۳. بالقصاص ـ صا.
٤. قيمته ـ فقيه.

۲۷۸ (۱) ابوبصیر گوید: «به امام باقر یا امام صادق﵇ فرمودهٔ خداوند﷿ را: حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن. گفتم: حضرت فرمود: آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود ولی به شدت زده می‌شود و بهای برده به عنوان دیهٔ او از وی گرفته می‌شود.»

۲۷۹ (۲) امام صادق﵇ فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود؛ گرچه از روی عمد او را بکشد ولی بهای برده را اگر او را عمداً کشته است، از وی می‌گیرند و به شدت زده می‌شود و حضرت فرمود: دیهٔ برده، بهای اوست.»

۲۸۰ (۳) امام صادق﵇ فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود؛ بنابراین اگر آزادی، برده‌ای را کشت، بهای او را از وی می‌گیرند و به شدت او را می‌زنند و هرکس قصاص یا حدّ او را بکشد، دیه ندارد.»

۲۸۱ (۴) پیامبرﷺ فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود.»

۲۸۲ (۵) امام صادق﵇ دربارهٔ آزادی که برده‌ای را کشته است، فرمود: «در برابر او کشته نمی‌شود.»

۲۸۳ (۶) امام صادق﵇ فرمود: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود و اگر آزادی، برده‌ای را بکشد بهای او را با اکراه از او می‌گیرند و به شدت زده می‌شود.»

۲۸۴ (۷) امام صادق﵇ فرمود: «برده در برابر آزاد کشته می‌شود ولی آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود بلکه بهای برده از او گرفته می‌شود و به شدت او را می‌زنند تا مجددا چنین نکند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۸۵ ۴۷۵۲۵ (۸) **كافی ۳۰۵/۷**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **استبصار ۲۷۴/۴**: **تهذيب ۱۹۳/۱۰**: (الحسن ـ صا) ابن محبوب عن **فقيه ۹۵/۴**: (عليّ ـ صا ـ يب ـ فقيه) ابن رئاب (عن الحلبيّ ـ كا ـ فقيه) عن أبي عبد الله ﷺ قال إذا قتل الحرّ العبد غرّم قيمته وادّب قيل (له ـ فقيه) فإن[1] كانت قيمته عشرين ألف[2] (درهم ـ كا ـ يب ـ صا) قال لايجاوز[3] بقيمة عبد[4] (عن ـ فقيه) دية الأحرار[5].

۲۸۶ ۴۷۵۲۶ (۹) **دعائم الإسلام ۴۰۹/۲**: عن أبي عبد الله ﷺ أنّه قال إذا قتل الحرّ عبداً عمداً كان عليه غرم ثمنه ويضرب ضرباً شديداً ولا يجاوز بثمنه دية الحرّ والشّهادة على أكثر من دية الحرّ باطلة.

۲۸۷ ۴۷۵۲۷ (۱۰) **الجعفريّات ۱۲۳**: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً ﷺ قال فی حرّ قتل عبداً فقال عليّ ﷺ إنّما هو سلعة تقوّم عليه قيمة عدل ولا وكس ولا شطط[6] ويعاقب.

۲۸۸ ۴۷۵۲۸ (۱۱) **كافی ۳۰۶/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب ۱۹۲/۱۰**: **استبصار ۲۷۳/۴**: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن نعيم بن إبراهيم عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله ﷺ قال (أمّ الولد جنايتها فی حقوق النّاس على سيّدها وما كان من حقوق الله ﷻ فی الحدود فإنّ ذلك فی بدنها قال ويقاصّ منها للمماليك و ـ كا) لا قصاص بين الحرّ والعبد. ورواه أيضاً فی **تهذيب ۱۵۴/۱۰**: وفی **فقيه ۳۲/۴**: مثل ما فی كا.

۲۸۹ ۴۷۵۲۹ (۱۲) **قرب الإسناد ۲۵۷**: عبد الله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سئلته عن قوم أحرار ومماليك اجتمعوا على قتل مملوك ما حالهم قال يقتل من قتله من المماليك وتفديه الأحرار.

۲۹۰ ۴۷۵۳۰ (۱۳) **بحار الأنوار ۲۶۰/۱۰**: من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سئلته عن قوم أحرار اجتمعوا على قتل مملوك ما حالهم قال يردّون[7] ثمنه. **قرب الإسناد ۲۵۹**: عبد الله ابن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سئلته (وذكر مثله).

---

۱. وإن ـ صا ـ يب. ۲. ألفاً ـ فقيه. ۳. يتجاوز ـ يب.
۴. بقيمة العبد ـ صا ـ قيمة العبد ـ يب. ۵. حرّ ـ فقيه.
۶. لا وكس ولا شطط: أي لانقصان ولا زيادة ـ اللّسان. ۷. يؤدّون ـ قرب الإسناد.

۲۸۵ (۸) امام صادق﵇ فرمود: «اگر آزاد، برده را بکشد، بهای برده از او گرفته و تأدیب می‌شود [چند تازیانه به او می‌زنند]. از امام سؤال شد که: اگر بهای او بیست هزار درهم بود؟ حضرت فرمود: بهای برده بیش از دیهٔ آزادها نباید باشد.»

۲۸۶ (۹) امام صادق﵇ فرمود: «اگر آزادی از روی عمد برده‌ای را بکشد، بر اوست که بهای برده را بپردازد و به شدت زده می‌شود و بهای برده از دیهٔ آزاد بالاتر نمی‌رود و گواهی بر بیش از دیهٔ آزاد، باطل است.»

۲۸۷ (۱۰) امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ آزادی که برده‌ای را کشته است، فرمود: «برده، کالا است که برای آزاد قیمت عادلانه‌اش ـ نه کم و نه زیاد ـ قیمت‌گذاری می‌شود و آزاد، کیفر هم داده می‌شود.»

۲۸۸ (۱۱) امام صادق﵇ فرمود: «امّ ولد [= کنیز فرزنددار] جنایتش [= تجاوزش] در حقوق مردم بر مولای اوست ولی آنچه مربوط به حقوق خداوند﷯ در حدود می‌شود، آن در بدن کنیز است. حضرت افزود: و از کنیز برای بردگان قصاص می‌شود ولی قصاص بین آزاد و برده نیست.»

۲۸۹ (۱۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر﵇ دربارهٔ گروهی آزاد و برده که جمعاً برده‌ای را کشته‌اند، پرسیدم که: حال‌شان چگونه است؟ حضرت فرمود: هر یک از برده‌ها که او را کشته است، کشته می‌شود ولی آزادها فدیه می‌دهند.»

۲۹۰ (۱۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر﵇ دربارهٔ گروهی آزاد که بر قتل یک برده اجتماع کرده‌اند، پرسیدم که: حال‌شان چگونه است؟ حضرت فرمود: بهای برده را می‌پردازند.»

۲۹۱ ۴۷۵۳۱ (۱٤) تهذيب ۱۹۲/۱۰: استبصار ۲۷۳/٤: أحمد بن محمّد ابن عيسي (عن محمّد بن عيسى ـ ئل) عن عبد الله بن المغيرة عن إسماعيل ابن أبي زياد عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام أنّه قتل حرّاً بعبد قتله عمداً. (قال الشّيخ الوجه في هٰذه الرّواية ان نحملها على من يكون عادته قتل العبيد لأنّ من تكون كذٰلك جاز للإمام أن يقتله به لكي ينكل غيره عن مثل ذٰلك فأمّا إذا كان ذٰلك منه شاذّاً نادراً فليس عليه أكثر من ثمنه حسب ما قدّمناه والتأديب.)

۲۹۲ ۴۷۵۳۲ (۱٥) تهذيب ۱۹۷/۱۰: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام في عبد قتل مولاه متعمّداً قال يقتل به ثمّ قال قضى رسول الله صلى الله عليه وآله بذٰلك.

۲۹۳ ۴۷۵۳۳ (۱٦) المقنع ۱۸۷: إذا قتل عبد مولاه قتل به فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام قضيا بذٰلك.

۲۹٤ ۴۷۵۳٤ (۱۷) كافي ۳۰٤/۷: تهذيب ۱۹٤/۱۰: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن أحدهما في العبد إذا قتل الحرّ دفع إلى أولياء المقتول فإن شاؤوا قتلوه وإن شاؤوا استرقّوه.

۲۹٥ ۴۷۵۳٥ (۱۸) كافي ۳۰٤/۷: (عليّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى ـ معلّق) عن تهذيب ۱۹٤/۱۰: يونس (عن ابن مسكان ـ ئل) عن أبان بن تغلب عمّن رواه عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا قتل العبد الحرّ دفع إلى أولياء المقتول فإن شاؤوا قتلوه وإن شاؤوا حبسوه وإن شاؤوا استرقّوه ويكون عبداً لهم[1].

۲۹٦ ۴۷۵۳٦ (۱۹) تهذيب ۱۹٤/۱۰: ابن أبي نجران عن مثنّى عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال العبد إذا قتل الحرّ دفع إلى أولياء المقتول فإن شاؤا قتلوا وإن شاؤا استعبدوا[2].

۲۹۷ ۴۷۵۳۷ (۲۰) تهذيب ۱۹٤/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن فقيه ۹٤/٤: يحيى ابن أبي العلاء عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا قتل العبد الحرّ فلأهل المقتول إن شاؤا قتلوا وإن شاؤا استعبدوا.

---

۱. حبسوه يكون عبداً لهم وإن شاؤوا استرقّوه ـ يب.
۲. استحيوا ـ ئل.

۲۹۱ (۱۴) امیرالمؤمنین ﷺ آزادی را در برابر برده‌ای کشت. آن آزاد برده را عمداً کشته بود. شیخ طوسی ﷺ گوید: «توجیه این روایت این است که آن را بر موردی حمل کنیم که کشتن بردگان عادت شخص شده است؛ چرا که کسی که این چنین باشد، امام می‌تواند او را در برابر کشتن برده بکشد تا دیگران را از انجام این کار بازدارد و عبرتی برای دیگران بشود. ولی اگر این قتل از او به ندرت اتفاق می‌افتد، در این صورت بیش از بهای برده بر قاتل ازاد نیست؛ آن گونه که پیشتر آوردیم و قاتل تأدیب نیز می‌شود.»

۲۹۲ (۱۵) امام صادق ﷺ دربارهٔ برده‌ای که اربابش را عمداً کشته است، فرمود: «در برابر ارباب کشته می‌شود. پس از آن حضرت فرمود که: رسول خدا ﷺ این حکم را داد.»

۲۹۳ (۱۶) اگر برده‌ای ارباب خویش را بکشد، در برابر قتل ارباب کشته می‌شود؛ چرا که رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ بدان حکم کردند.

۲۹۴ (۱۷) از امام باقر یا امام صادق ﷺ دربارهٔ برده اگر آزاد را بکشد، روایت شده که: «او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند. اگر بخواهند، او را می‌کشند و اگر بخواهند، او را به بندگی می‌گیرند.»

۲۹۵ (۱۸) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد، او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند. اگر خواستند، می‌کشند و اگر خواستند، زندان می‌کنند و اگر خواستند، او را به بردگی می‌گیرند و بردهٔ آنان می‌شود.»

۲۹۶ (۱۹) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد، برای بازماندگان مقتول می‌شود. پس اگر خواستند، می‌کشند و اگر بخواهند، به بندگی می‌گیرند.»

۲۹۷ (۲۰) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد، برای بازماندگان مقتول می‌شود. اگر خواستند می‌کشند و اگر بخواهند، به بندگی می‌گیرند.»

٢٩٨ ٣٧٥٢٨ (٢١) تهذيب ١٩٥/١٠: ابن أبي نجران عن ابن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا قتل العبد الحرّ فدفع إلى أولياء الحرّ فلا شيء على مواليه.

٢٩٩ ٣٧٥٢٩ (٢٢) تهذيب ١٩٥/١٠: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن هيثم عن (هاشم بن ـ ئل) عبيدة[1] عن إبراهيم قال قال على المولى قيمة العبد ليس عليه أكثر من ذلك.

٣٠٠ ٣٧٥٣٠ (٢٣) المناقب ٣٧٧/٢: ابن بطّة وشريك بإسنادهما عن ابن أبجر العجليّ[2] قال انّ عليّاً عليه السلام رفع إليه مملوك قتل حرّاً قال يدفع إلى أولياء المقتول فدفع إليهم فعفوا عنه فقال له النّاس قتلت رجلاً وصرت حرّاً فقال عليه السلام لا هو ردّ على مواليه.

٣٠١ ٣٧٥٣١ (٢٤) قرب الإسناد ٢٥٩: عبد الله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سئلته عن قوم مماليك اجتمعوا على قتل حرّ ما حالهم قال يقتلون به.

٣٠٢ ٣٧٥٣٢ (٢٥) دعائم الإسلام ٤٠٩/٢: عن أبي عبد الله عليه السلام انّه قال إذا قتل العبد حرّاً عمداً قُتل به وإن قتله خطأً فإن شاء مولاه أن يسلمه بالجناية أسلمه وإن شاء أن يفديه بالدّية فداه وإن قتل عبد عبداً عمداً فإن شاء مولاه أن يسلمه بالجناية أسلمه إلى مولى العبد وإن شاء أن يفديه بقيمة العبد فداه ويوجع ضرباً بما فعل.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

٣٠٣ ٣٧٥٣٣ (٢٦) تهذيب ٢٤١/١٠: ٢٤٢: استبصار ٢٨٢/٤: محمّد (بن أحمد ـ يب ٢٤٢) بن يحيى عن بعض أصحابه[3] عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة (عن أبي جميلة ـ يب ٢٤٢: صا) عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام في عبد وحرّ قتلا رجلاً حرّاً قال إن شاء قتل الحرّ وإن شاء قتل العبد وإن اختار قتل الحرّ ضرب جنبي العبد.

٣٠٤ ٣٧٥٣٤ (٢٧) تهذيب ١٩٥/١٠: استبصار ٢٧٤/٤: محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن أحمد بن سلمة الكوفيّ عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه عن عليّ بن عقبة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن عبد قتل أربعة أحرار واحداً بعد واحد قال فقال هو لأهل الأخير من القتلى إن شاؤا قتلوه وإن شاؤا استرقّوه لأنّه إذا قتل الأوّل استحقّ أولياؤه فإذا قتل الثّاني استحقّ من أولياء الأوّل فصار لأولياء الثّاني فإذا قتل الثّالث استحقّ من أولياء الثّاني

---

١. عبيد ـ ئل. ٢. ابن الحرّ العجلي ـ خ ك. ٣. أصحابنا ـ صا.

۲۹۸ (۲۱) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر برده، آزاد را بکشد و او را به اولیای آزاد تحویل دهند، چیزی بر موالی او نیست.»

۲۹۹ (۲۲) حضرت فرمود: «بر مولی بهای برده است و بیش از این بر او نیست.»

۳۰۰ (۲۳) برده‌ای که آزادی را کشته بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت فرمود: «او را به اولیای مقتول تحویل دهند. او را به آنان تحویل دادند. اولیای مقتول او را عفو کردند. مردم به برده گفتند: مردی را کشتی و آزاد هم شدی. حضرت علی ﷺ فرمود: نه [او آزاد نمی‌شود] به موالی‌اش بازگردانده می‌شود.»

۳۰۱ (۲۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ گروهی برده که جمعا فرد آزادی را کشتند، پرسیدم که: حال‌شان چگونه است؟ حضرت فرمود: اینان در برابر آزاد کشته می‌شوند.»

۳۰۲ (۲۵) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر برده، آزادی را عمداً بکشد، در برابر آن کشته می‌شود. ولی اگر او را به خطا بکشد، در این صورت اگر مولایش بخواهد او را در برابر جنایتی که کرده تحویل دهد، او را تحویل می‌دهد و اگر بخواهد به جای او دیه بدهد، دیه می‌دهد و اگر برده‌ای، برده‌ای را عمداً بکشد، در این صورت اگر مولایش بخواهد او را در برابر جنایتی که کرده تحویل دهد، او را به مولای عبد تحویل می‌دهد و اگر بخواهد بهای عبد را به جای او بدهد، می‌دهد و برابر کاری که کرده، دردناک، او را می‌زنند.»

۳۰۳ (۲۶) امام صادق ﷺ دربارهٔ برده و آزادی که یک مرد آزاد را کشته‌اند، فرمود: «اگر بخواهد، آزاد را می‌کشد و اگر بخواهد، برده را می‌کشدولی اگر قتل آزاد را انتخاب کرد، بر دو پهلوی برده می‌زند.»

۳۰۴ (۲۷) علی بن عقبه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ برده‌ای که چهار آزاد را یکی پس از دیگری کشته است، پرسیدم. علی بن عقبه گوید: حضرت فرمود: آن برده برای بازماندگان مقتول اخیر از مقتولین است. اگر بخواهند، او را می‌کشند و اگر بخواهند، او را به بندگی می‌گیرند؛ چون او آن زمان که اولی را کشت، اولیای اولی مالک او می‌شوند و چون دومی را کشت، این برده از اولیای مقتول اول به اولیای مقتول دوم منتقل و از آنِ اولیای مقتول دوم می‌شود و چون سومی را کشت، این برده از اولیای مقتول دوم به اولیای مقتول سوم منتقل و از آنِ اولیای مقتول سوم می‌شود و چون چهارمی را کشت، این برده از اولیای مقتول سوم به اولیای مقتول چهارم منتقل و از آنِ اولیای مقتول چهارم می‌شود و اولیای مقتول چهارم اگر بخواهند، او را می‌کشند و اگر بخواهند، او را به بردگی می‌گیرند.»

فصار لأولياء الثّالث فإذا قتل الرّابع استحقّ من أولياء الثّالث فصار لأولياء الرّابع إن شاؤا قتلوه وإن شاؤا استرقّوه. **المقنع** ۱۸٦: سأل عليّ بن عقبة أبا عبد الله ﷺ عن عبد (وذكر نحوه).

۳۰۵ ٤۷٥٤٥ (۲۸) **تهذيب** ۱۰/۱۹٥: **فقيه** ٤/٩٤: **استبصار** ٤/٢٧٤: (الحسن ـ ئل) ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ في عبد جرح رجلين قال هو بينهما إن كانت جنايته تحيط بقيمته قيل له فإن جرح رجلاً في أوّل النّهار وجرح آخر في آخر النّهار قال هو بينهما مالم يحكم الوالي في المجروح الأوّل (فإن كان الوالي قد حكم في المجروح الأوّل فدفعه إليه بجنايته ـ فقيه) (قال ـ يب ـ صا) فإن جنى[1] بعد ذلك جناية فإنّ[2] جنايته على الأخير.

۳۰٦ ٤۷٥٤٦ (۲۹) **تهذيب** ۱۰/۲۹٤: النّوفليّ عن السّكونيّ عن **فقيه** ٤/١٢٥: أبي عبد الله ﷺ في عبد شجّ[3] رجلاً موضحة ثمّ شجّ آخر فقال هو بينهما. **الجعفريّات** ۱۲۳: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ قضى في عبد (وذكر مثله).

وتقدم في رواية أبي بصير (٦) من باب (١٠) حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) قوله وعلى المملوك أن يخيّر مولاه فإن شاء أدّى عنه وإن شاء دفعه برمّته لا يغرم أهله شيئاً. وفي رواية سماعة (١٧) من باب (١٧) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس قوله ﷺ لايقتل حرّ بعبد ولكن يضرب ضرباً شديداً ويغرم دية العبد. وفي أحاديث الباب المتقدّم خصوصاً رواية عليّ بن جعفر (١٠) ما يدلّ على ذلك.

ويأتي في رواية الوابشيّ (١) من باب (٣٦) أنّ العبد إذا أقرّ بجناية تحيط برقبته لايجوز إقراره على سيّده قوله ﷺ فإن أقاموا البيّنة على ما ادّعوا على العبد أخذوا العبد بها أو يفتديه مولاه. وفي رواية السكونيّ (٢) من باب (٤٣) ثبوت القصاص بين اليهود والنصارى والمجوس قوله ﷺ ليس بين العبيد والأحرار قصاص فيما دون النّفس. وفي رواية الجعفريّات (٤) من باب (١٦) حكم الحرّ إذا جرح العبد من ابواب قصاص الطرف مثله. وفي باب (١٢) أن دية المملوك قيمته إلّا أن تزيد عن دية الحرّ من أبواب الدّيات (ج ٣١) ما يدلّ على أنّ دية العبد قيمته.

---

١. فجنى ـ فقيه. ٢. قال ـ يب. ٣. الشجّ: كسر الرّأس.

۳۰۵ (۲۸) امام باقر ﷺ دربارهٔ برده‌ای که دو مرد را مجروح کرده است، فرمود: «برده، بین دو نفر مشترک است. اگر جنایت برده باشد، همهٔ بهایش را فرا می‌گیرد. از امام سؤال شد که اگر مردی را در ابتدای روز و دیگری را در پایان روز مجروح کرد؟ حضرت فرمود: برده، مادامی که والی دربارهٔ مجروح اول حکم نکرده است، مشترک بین آن دو است. ولی اگر والی دربارهٔ مجروح اول حکم صادر کرد و برده را در برابر جنایتش به مجروح اول داد، در این صورت اگر برده پس از آن جنایتی بکند، جنایتش بر فرد اخیر است.»

۳۰۶ (۲۹) امام صادق ﷺ دربارهٔ برده‌ای که سر مردی را شکست، چنان که استخوان سر نمایان شد و پس از آن سر دیگری را شکست، فرمود: «برده، مشترک بین این دو است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «و بر برده است که مولایش را مخیّر سازند. اگر خواست، به جای برده‌اش دیه بدهد و اگر خواست، او را به‌طور کامل تحویل دهد. مالک برده چیزی را ضامن نیست.»

و در روایت هفدهم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «آزاد در برابر برده کشته نمی‌شود اما به شدت زده و دیهٔ برده از او گرفته می‌شود.»

و در روایات باب پیشین به ویژه روایت دهم، آنچه دلالت بر این مفاد دارد.

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر برای ادّعایی که بر عبد دارند بیّنه بیاورند، عبد را در برابر آن می‌گیرند یا آن که مولای عبد به جای عبد فدیه می‌دهد.»

و در روایت دوم از باب چهل و سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بین بردگان و آزادها در کمتر از جان، قصاص نیست.»

و در روایت چهارم از باب شانزدهم از ابواب قصاص عضو، مانند آن.

و در باب دوازدهم از ابواب دیات، روایتی که دلالت دارد بر این که دیهٔ عبد همان بهای اوست.

(۳٥)

باب حكم العبدين إذا قتلا حرّاً

۳۰۷ ۴۷٥۴۷ (۱) كافي ۲۷۳/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج قال خرج رجل من المدينة يريد العراق فأتبعه أسودان أحدهما غلام لأبي عبد الله عليه السلام فلمّا أتى الأعوص[۱] نام الرّجل فأخذا صخرة فشدخا[۲] بها رأسه فأُخِذا فأُتي بهما محمّد بن خالد وجاء أولياء المقتول فسألوه أن يقيدهم فكره أن يفعل فسأل أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك فلم يجبه قال عبد الرّحمٰن فظننت أنّه كره أن يجيبه لأنّه لايرى أن يقتل إثنان بواحد فشكا أولياء المقتول محمّد بن خالد وصنيعه إلى أهل المدينة فقال لهم أهل المدينة: إن أردتم أن يقيدكم منه فاتّبعوا جعفر بن محمّد عليه السلام فاشكوا إليه ظلامتكم ففعلوا فقال أبو عبد الله عليه السلام أقدهم فلمّا أن دعاهم ليقيدهم اسودّ وجه غلام أبي عبد الله عليه السلام حتّى صار كأنّه المداد فذكر ذلك لأبي عبد الله عليه السلام فقالوا أصلحك الله إنّه لمّا قدّم ليقتل اسودّ وجهه حتّى صار كأنّه المداد فقال إنّه كان يكفر بالله جهرة فقتلا جميعاً. وتقدّم في أحاديث باب (۱۰) حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً وباب (۳٤) أنّ الحرّ لايقتل بعبد وحكم العبد إذا قتل حرّاً مايناسب الباب فراجع.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۳٦)

باب أنّ العبد إذا أقرّ بجناية تحيط برقبته لايجوز إقراره على سيّده

۳۰۸ ۴۷٥۴۸ (۱) تهذيب ۱٥۳/۱۰: محمّد بن عليّ بن محبوب عن ابن محبوب عن أبي محمّد الوابشيّ كافي ۳۰٥/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۹٤/۱۰: أحمد بن محمّد عن فقيه ۹٥/٤: (ابن محبوب ـ كا ـ فقيه) عن أبي محمّد الوابشيّ قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوم[۳] ادّعوا على عبد (لرجل ـ يب ۱٥۳) جناية تحيط برقبته فأقرّ العبد بها قال لايجوز إقرار العبد على سيّده (قال ـ فقيه) فإن أقاموا البيّنة على ما ادّعوا على العبد أخذوا[۴] العبد بها أو يفتديه مولاه.

---

۱. الأعوص: موضع قريب من المدينة ـ اللّسان.
۲. الشّدخ: كسر الشّئ الأجوف.
۳. أقوام ـ يب.
٤. أُخِذَ ـ كا.

باب ۳۵

حکم به قتل رساندن دو برده یک آزاد را

۳۰۷ (۱) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «مردی از مدینه به عزم عراق بیرون رفت. دو سیاه او را تعقیب کردند. یکی از آن دو، غلام امام صادقعليه السلام بود. چون به اعوص [محلی نزدیک مدینه] رسید، آن مرد خوابید و آن دو، سنگی برداشتند و سرش را با سنگ کوبیدند. آن دو را گرفتند و نزد محمد بن خالد آوردند و اولیای مقتول آمدند و از محمد بن خالد خواستند تا آنان را قصاص کند. او خودش ندانست که چنین کند؛ لذا از امام صادقعليه السلام در این‌باره پرسید. حضرت به او پاسخی نداد. عبدالرحمن بن حجّاج گوید: من گمان کردم که حضرت خوش ندارد که به محمد بن خالد پاسخی بدهد؛ چون نظرش نیست که دو نفر در برابر یک نفر کشته شوند. پس از آن، اولیای مقتول از محمد بن خالد و کار وی به مردم مدینه شکایت کردند. مردم مدینه به آنان گفتند: اگر می‌خواهید که محمد بن خالد قصاص او را به شما واگذارد، دنبال حضرت جعفر بن محمدعليه السلام بروید و از ظلمی که به شما رفته است به او شکایت کنید. آنان چنین کردند. امام صادقعليه السلام فرمود: بگذار آنان قصاص کنند. محمد بن خالد آن زمان که آنان را خواست تا قصاص را به آنان بسپرد، چهرهٔ غلام امام صادقعليه السلام چون جوهر سیاه شد. این حالت به امام صادقعليه السلام گفته شد. گفتند: خداوند صلاح‌تان را فراهم آورد! چون غلام را جلو آوردند که کشته شود، چهره‌اش سیاه شد تا حدّی که گویی جوهر است! حضرت فرمود: این غلام آشکارا به خدا کفر می‌ورزید. پس از آن هر دو کشته شدند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۶

حکم اقرار برده دربارهٔ جنایتش

۳۰۸ (۱) ابومحمد وابشی گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ گروهی که بر برده‌ای جنایتی را ادّعا کردند که همهٔ بهای برده را فرا گرفت و برده هم بدان اعتراف کرد، پرسیدم. حضرت فرمود: اقرار برده بر مولایش نافذ نیست. اگر بر ادّعای خویش بر عبد بیّنه آوردند، برده را در برابر آن می‌گیرند یا مولای برده فدیه می‌دهد.»

(۳۷)

باب حكم المدبّر وأمّ الولد إذا ارتكبا جناية

۳۰۹ ۴۷۵۴۹ (۱) **كافى** ۳۰۵/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۱۹۷/۱۰: **فقيه** ۹۵/٤: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبى بصير قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن مدبّر قتل رجلاً عمداً (قال ـ يب ـ فقيه) (فقال ـ كا ـ يب) يقتل به (قال ـ كا ـ يب) قلت فإن قتله خطأً قال (فقال ـ كا ـ يب) يدفع إلى أولياء المقتول فيكون لهم (رقّاً ـ كا ـ فقيه) (إن شاءوا باعوه ـ كا) وإن شاءوا استرقّوه[1] وليس لهم أن يقتلوه (قال ـ كا ـ يب) ثمّ قال يا أبا محمّد إنّ المدبّر مملوك.

۳۱۰ ۴۷۵۵۰ (۲) **المقنع** ۱۹۱: المدبّر إذا قتل رجلاً خطأً دفع برمّته إلى أولياء المقتول فإن مات الّذى دبّره استسعى فى قيمته.

۳۱۱ ۴۷۵۵۱ (۳) **كافى** ۳۰۵/۷: **تهذيب** ۱۹۷/۱۰: **استبصار** ۲۷۵/٤: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل (بن درّاج ـ يب ـ صا) قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام مدبّر قتل رجلاً خطأً من يضمن عنه قال يصالح عنه مولاه فإن أبى دفع إلى أولياء المقتول يخدمهم حتّى يموت الّذى دبّره ثمّ يرجع[2] حرّاً لاسبيل عليه. **كافى** ۳۰۵/۷: وفى رواية أُخرى ويستسعى فى قيمته.

۳۱۲ ۴۷۵۵۲ (٤) **كافى** ۳۰٦/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۹۷/۱۰: **استبصار** ۲۷۵/٤: سهل بن[3] زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن جميل وعلىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن محمّد بن حمران جميعاً عن أبى عبد الله عليه السلام فى مدبّر قتل رجلاً خطأً قال إن شاء مولاه أن يؤدّى إليهم الدّية وإلّا دفعه إليهم يخدمهم فإذا مات مولاه يعنى الّذى أعتقه رجع حرّاً وفى رواية يونس لاشىء عليه (قال محمّد بن الحسن فى صا هذه الروايات وردت هكذا مطلقة فى أنّه متى مات المدبّر صار المدبّر حرّاً وينبغى أن نقول متى مات

---

۱. فإن شاءوا استرقّوا وإن شاءوا باعوا ـ فقيه.
۲. ثمّ رجع ـ صا.
۳. قدّم فى التهذيب والإستبصار السّند الثّانى على السّند الأوّل.

باب ۳۷
حکم مدبَّر و امّ ولد جنایتکار

۳۰۹ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ بردهٔ مدبّری که مردی را عمداً کشته است، پرسیدم. ابوبصیر گوید: حضرت فرمود: او در برابر مرد کشته می‌شود. ابوبصیر گوید: پرسیدم: اگر به خطا او را بکشد؟ حضرت فرمود: او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند و بردهٔ آنان خواهد بود. اگر خواستند، او را می‌فروشند و اگر خواستند، او را به بردگی می‌گیرند و حق ندارند که او را بکشند. ابوبصیر گوید: حضرت فرمود: ای ابا محمد! بردهٔ مدبّری، مملوک است.»

۳۱۰ (۲) بردهٔ مدبّری اگر از روی خطا مردی را بکشد به طور کامل به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود. پس از آن، اگر آن کس که او را مدبّری ساخته بمیرد، خودش برای پرداخت قیمتش تلاش می‌کند.»

۳۱۱ (۳) جمیل بن درّاج گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: بردهٔ مدبّری است که مردی را از روی خطا کشته است. چه کسی ضامن او خواهد بود؟ حضرت فرمود: مولای او از طرف او مصالحه می‌کند و اگر مولایش نپذیرد، برده به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود که برای آنان کار کند تا آن کس که او را مدبّری ساخته، بمیرد. پس از آن، آزاد می‌شود و سلطه‌ای بر او نخواهد بود.»

در کافی آمده است: «و در روایت دیگری است که: و برای پرداخت بهای خویش، تلاش می‌کند.»

۳۱۲ (۴) امام صادق ﷺ دربارهٔ بردهٔ مدبّری که مردی را از روی خطا کشته است، فرمود: «اگر اربابش بخواهد می‌تواند که دیه به اولیای مقتول بپردازد وگرنه برده را به آنان تحویل می‌دهند تا برای‌شان کار کند و چون مولای او یعنی کسی که او را آزاد کرده است بمیرد، او آزاد می‌شود و در روایت یونس است که چیزی بر او نیست.»

محمد بن حسن [= شیخ طوسی ﷺ] در کتاب استبصار گوید: «این روایات این گونه مطلق آمده است که هر زمان اربابی که برده‌اش را تدبیر کرده است بمیرد، این بردهٔ مدبّری آزاد می‌شود. ولی شایسته است که بگوییم هر زمان که ارباب مدبّری بمیرد، سزاوار است که برده برای پرداخت دیهٔ مقتول تلاش کند تا خون مرد مسلمان هدر نرود و آنچه در روایت یونس آمده که چیزی بر او نیست، به این معنی حمل می‌شود که فعلا چیزی بر او نیست؛ گرچه بر او واجب است که برای پرداخت دیه در زمان آینده تلاش کند.»

المدبّر ينبغي أن يستسعى العبد في دية المقتول لئلّا يبطل دم امرءٍ مسلم ويحمل ما تضمّن رواية يونس من قوله لاشيء عليه على أنّه لاشيء عليه في الحال وإن وجب عليه أن يسعى فيه على مستقبل الأوقات).

٣١٣ ٢٧٥٥٢ (٥) **تهذيب** ١٩٨/١٠: **استبصار** ٢٧٥/٤: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن الخطّاب بن سلمة[1] ورواه أيضاً محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن صالح بن سعيد عن الحسين بن خالد عن الخطّاب بن سلمة عن هشام بن أحمد قال سألت أبا الحسن ﷺ عن مدبّر قتل رجلاً خطأً قال أيّ شيء رويتم في هٰذا (الباب ـ صا ـ يب) قال قلت روّينا عن أبي عبد الله ﷺ أنّه قال يتلّ[2] برمّته إلى أولياء المقتول فإذا[3] مات الّذي دبّره أعتق[4] قال سبحان الله فيطلّ دم امرء مسلم (قال ـ كا) قلت هٰكذا روّينا قال (قد ـ كا) غلطتم على أبي يتلّ برمّته إلى أولياء المقتول فإذا مات الّذي دبّره استسعى في قيمته. **كافي** ٣٠٧/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن الخطّاب بن سلمة عن هشام بن أحمر (مثله).

٣١٤ ٢٧٥٥٣ (٦) **كافي** ٣٠٦/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ١٩٦/١٠: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن نعيم بن إبراهيم عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله ﷺ قال أمّ الولد جنايتها في حقوق النّاس على سيّدها وما كان من حقوق الله ﷻ في الحدود فإنّ ذٰلك في بدنها قال ويقاصّ منها للمماليك ولا قصاص بين الحرّ والعبد. وتقدّم في كثير من أحاديث باب (١) معنى التّدبير وأنّه لايخرج المدبّر عن ملك مولاه من أبواب التّدبير (ج ٢٤) مايدلّ على أنّ المدبّر مملوك وله حكم المملوك. وفي أحاديث باب (١) أنّ أمّ الولد مملوكة مادام سيّدها حيّاً من أبواب الإستيلاد ما يدلّ على أنّ أمّ الولد مملوكة. ويأتي في الباب التّالي ما يناسب ذٰلك.

---

١. مسلمة ـ ئل.

٢. أي يلقى بجملته إلى أولياء المقتول ـ تلّه في يده أي ألقاه ـ الرّمّة قطعة حبل يشدّ به الأسير أو القاتل إذا قيد إلى القصاص أي يسلّم إليهم الحبل الّذي شدّ به تمكيناً لهم منه لئلا يهرب ثمّ اتّسعوا فيه حتّى قالوا أخذت الشّئ برمّته أي كلّه ـ النّهاية.

٣. فإن ـ صا.

٤. عتق ـ يب.

(۵) هشام بن احمد گوید: «از امام ابوالحسن ﷺ [= امام کاظم ﷺ] دربارهٔ بردهٔ مدبَّری که مردی را از روی خطا کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در این مورد چه روایتی دارید؟ او گوید: گفتم: از امام صادق ﷺ روایت شده که حضرت فرمود: به طور کامل به اولیای مقتول داده می‌شود و هنگامی که آن کس که این برده را مدبّر ساخته بمیرد، برده آزاد می‌شود. حضرت [با تعجب] فرمود: سبحان الله! بنابراین خون مرد مسلمان باطل می‌شود. هشام گوید: اظهار داشتم که این‌گونه برای ما روایت شده است. حضرت فرمود: به غلط نسبت به پدرم داده‌اید. او را به‌طور کامل به اولیای مقتول می‌دهند و چون آن کس که او را مدبَّری ساخته بمیرد، برده باید در راه پرداخت بهایش تلاش کند.» ۳۱۳

(۶) امام صادق ﷺ فرمود: «جنایتی که کنیز صاحب فرزند [= امّ ولد] در ارتباط با حقوق مردم می‌کند، بر مولایش است و آنچه از حقوق خداوند ﷻ در حدود باشد، اینها در بدن او خواهد بود. حضرت افزود: و از کنیز فرزنددار برای بردگان قصاص می‌شود ولی بین آزاد و برده قصاص نیست.» ۳۱۴

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب یکم از ابواب تدبیر، روایتی که بر این دلالت دارد که برده مدبّری مملوک است و حکم مملوک را دارد.

و در روایات باب یکم از ابواب استیلاد روایتی که بر این دلالت دارد که امّ ولد [= کنیز فرزنددار] مملوک است.

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۸)

باب حكم أمّ الولد إذا قتل سيّدها

۳۱۵ ۴۷۵۵۵ (۱) **تهذيب** ۱۰/۲۰۰: **استبصار** ۴/۲۷۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبد الله عن الحسن بن عليّ عن حمّاد بن عيسى عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال إذا قتلت أمّ الولد سيّدها خطأً سعت في قيمتها. (حمله الشيخ رحمه الله على أنّه إذا قتلته خطأً شبيه العمد لأنّ من يقتل كذلك تلزمه الدية إن كان حرّاً في ماله خاصّة وإن كان معتقاً لا مولىٰ له استسعى في الدّية حسب ما تضمّن الخبر وأمّا الخطأ المحض فإنّه يلزم المولى فإن لم يكن له مولى كان على بيت المال).

۳۱۶ ۴۷۵۵۶ (۲) **تهذيب** ۱۰/۲۰۰: **استبصار** ۴/۲۷۶: **فقيه** ۴/۱۲۰: روى وهب بن وهب عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه عليهما السلام أنّه كان يقول إذا قتلت أمّ الولد سيّدها خطأً فهي حرّة ولا تبعة عليها وإن قتلته عمداً قتلت به.

۳۱۷ ۴۷۵۵۷ (۳) **تهذيب** ۱۰/۲۰۰: **استبصار** ۴/۲۷۶: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) عن محمّد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عليهما السلام قال قال عليّ عليه السلام إذا قتلت أمّ الولد سيّدها خطأً فهي حرّة (و ـ صا) ليس عليها سعاية.

وتقدّم في رواية مسمع (۶) من الباب المتقدّم قوله عليه السلام أمّ الولد جنايتها في حقوق النّاس على سيّدها الخ فلاحظ.

(۳۹)

باب حكم المكاتب إذا قَتَلَ أو قُتِلَ

۳۱۸ ۴۷۵۵۸ (۱) **كافي** ۷/۳۰۸: **تهذيب** ۱۰/۱۹۹: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال في مكاتب قتل رجلاً خطأً قال عليه من ديته بقدر ما أعتق وعلى مولاه مابقي من قيمة المملوك فإن عجز المكاتب فلا عاقلة له إنّما[۱] ذلك على إمام المسلمين. المقنع ۱۸۳: اذا قتل المكاتب رجلاً خطأً (وذكر نحوه). **المقنع** ۱۹۱: والمكاتب إذا قتل رجلاً خطأً (وذكر نحوه).

---

۱. وإنّما ـ يب.

باب ۳۸

حکم امّ ولد [= کنیز فرزنددار] قاتل مولایش

(۱) امام باقرعلیه السلام فرمود: «اگر کنیز فرزنددار [= امّ ولد] مولایش را از روی خطا بکشد، برای پرداخت بهای خویش تلاش کند.» ۳۱۵

شیخ طوسی﵀ این روایت را بر موردی که مولایش را به خطای شبه‌عمد بکشد، تطبیق داده است؛ چون کسی که این چنین بکشد، دیه بر او لازم است. اگر آزاد باشد، تنها در مال خودش و اگر آزاد شده و بدون مولی باشد، برای پرداخت دیه تلاش می‌کند. آن‌گونه روایت مشتمل بر آن است و اما خطای محض بر مولی لازم می‌آید و اگر مولی نداشته باشد، بر بیت‌المال است.

(۲) امام باقرعلیه السلام پیوسته می‌فرمود: «اگر کنیز فرزنددار [= امّ ولد] از روی خطا مولایش را بکشد، او آزاد است و اثر بدی بر او مترتّب نیست و این کارش چیزی را به دنبال ندارد. ولی اگر او را عمداً کشته است، در برابر او کشته می‌شود.» ۳۱۶

(۳) امیرالمؤمنینعلیه السلام فرمود: «اگر کنیز فرزنددار [= امّ ولد] مولایش را به خطا بکشد، آزاد است و بر او تلاشی نیست [لازم نیست برای آزادی خویش تلاش کند].» ۳۱۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب پیشین، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «جنایت امّ ولد [= کنیز فرزنددار] در مورد حقوق مردم بر مولایش است.» ملاحظه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۹

حکم مکاتب قاتل یا مقتول

(۱) امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مکاتبی که مردی را به خطا کشته است، فرمود: «بر اوست از دیهٔ مرد به اندازه‌ای که آزاد شده و بر مولایش به اندازه‌ای که از بهای برده مانده است و اگر بردهٔ مکاتب نتواند [سهم دیه‌اش را بپردازد] عاقله ندارد و تنها پرداخت دیه‌اش از امام مسلمانان است.» ۳۱۸

۳۱۹ ۴۷۵۵۹ (۲) **عوالی اللئالی ۱۶۶/۱**: قال رسول الله ﷺ فی المکاتب یقتل قال یؤدّی بقدر ما أدّی دیة الحرّ وإذا أصاب حدّاً أومیراثاً ورث بحساب ما عتق منه.

۳۲۰ ۴۷۵۶۰ (۳) **کافی ۳۰۷/۷: تهذیب ۲۰۰/۱۰: استبصار ۲۷۶/۴**: علیّ (بن إبراهیم ـ کا) (عن أبیه ـ ئل) عن محمّد بن عیسی عن یونس عن عاصم بن حمید عن محمّد بن قیس عن أبی جعفر ؈ قال **فقیه ۹۴/۴**: قضی أمیر المؤمنین ؈ فی مکاتب قُتِلَ قال یحسب[1] (منه ـ صا) ما أعتق[2] منه فیؤدّی (به ـ یب ـ صا) دیة الحرّ وما رقّ منه دیة[3] العبد (فقیه ـ وقال العبد لایغرم أهله وراء نفسه شیئاً).

۳۲۱ ۴۷۵۶۱ (۴) **تهذیب ۲۰۱/۱۰: استبصار ۲۷۷/۴: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن** أحمد العلویّ عن العمرکیّ الخراسانی عن علیّ بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ؈ قال سألته عن مکاتب فقأ عین مکاتب أو کسر سنّه ما علیه قال إن کان أدّی نصف مکاتبته فدیته دیة حرّ وإن کان دون النّصف فبقدر ما عتق وکذا[4] إذا فقأ عین حرّ وسألته عن حرّ فقأ عین مکاتب أو کسر سنّه (ما علیه ـ صا) قال إذا[5] أدّی نصف مکاتبته تفقأ عین الحرّ أو دیته إن کان خطأ هو بمنزلة الحرّ وإن کان لم یؤدّ النّصف قوّم فأدّی بقدر ما أعتق منه وسألته عن المکاتب (الّذی ـ یب) إذا أدّی نصف ما علیه قال هو بمنزلة الحرّ فی الحدود وغیر ذلک من قتل أو[6] غیره (یب ـ وسألته عن مکاتب فقأ عین مملوک وقد أدّی نصف مکاتبته قال یقوّم المملوک ویؤدّی المکاتب إلی مولی المملوک نصف ثمنه).

۳۲۲ ۴۷۵۶۲ (۵) **المقنع ۱۸۹**: إذا فقأ حرٌّ عین مکاتب أو کسر سنّه فإن کان أدّی نصف مکاتبته فقئ عین الحرّ أو أخذ دیته إن کان خطأ فإنّه بمنزلة الحرّ وإن کان لم یؤدّ النّصف قوّم فأدّی بقدر ما أعتق منه وإن فقأ مکاتب عین مملوک وقد أدّی نصف مکاتبته قوّم المملوک وأدّی المکاتب إلی مولی العبد نصف ثمنه.

۳۲۳ ۴۷۵۶۳ (۶) **کافی ۳۰۸/۷**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد وعلیّ بن إبراهیم عن أبیه جمیعاً عن **تهذیب ۱۹۹/۱۰**: (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن أبی ولّاد الحنّاط قال سألت

---

۱. یحتسب ـ صا. ۲. عتق ـ فقیه. ۳. فدیة ـ کا.
۴. کذلک ـ صا. ۵. إن کان ـ صا. ۶. وغیره ـ صا.

۳۱۹ (۲) رسول خدا ﷺ دربارهٔ مکاتبی که کشته می‌شود، فرمود: «به اندازه‌ای که [از قرارداد مکاتبه‌اش] پرداخت کرده است، دیهٔ آزاد به او داده می‌شود و اگر به حدّی یا ارثی برسد، به اندازه‌ای که از او آزاد شده ارث می‌برد.»

۳۲۰ (۳) امیرالمؤمنین علی ؑ دربارهٔ مکاتبی که کشته شده است، فرمود: «آن اندازه که از او آزاد شده است حساب می‌شود. در برابر آن، دیهٔ آزاد به او تعلق می‌گیرد و آن مقداری که از او برده است، دیهٔ برده و حضرت فرمود: اهل برده بیش از برده را ضامن نیستند.»

۳۲۱ (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ؑ دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که چشم بردهٔ مکاتبی را درآورده یا دندان وی را شکسته است، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر نصف قرارداد و مکاتبه‌اش را پرداخته، دیهٔ او دیهٔ آزاد است ولی اگر کمتر از نصف را پرداخته دیهٔ او به اندازه‌ای است که آزاد شده است [یعنی به اندازه‌ای که پرداخته است] و همچنین است اگر چشم آزادی را بیرون آورد و از برادرم موسی بن جعفر ؑ دربارهٔ آزادی که چشم بردهٔ مکاتبی را درآورده یا دندان وی را شکسته است، پرسیدم که: چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته، چشم آن آزاد درآورده می‌شود و اگر خطایی بوده، دیهٔ آزاد ثابت است. [در هر صورت] او به منزلهٔ آزاد است. ولی اگر نیمی از قرارداد را نپرداخته، قیمت‌گذاری می‌شود و آن آزاد به اندازه‌ای که از این بردهٔ مکاتب آزاد شده است، می‌پردازد و از برادرم امام موسی بن جعفر ؑ دربارهٔ مکاتبی که نیمی از آنچه بر او بوده پرداخته، پرسیدم. حضرت فرمود: او در حدود و غیر آن از قتل و غیرقتل به سان آزاد است و باز از برادرم امام موسی بن جعفر ؑ دربارهٔ بردهٔ مکاتبی که چشم برده‌ای را درآورده است ـ در حالی که نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته ـ پرسیدم. حضرت فرمود: برده قیمت‌گذاری می‌شود و بردهٔ مکاتب به مولای آن برده نیمی از بهایش را می‌پردازد.»

۳۲۲ (۵) کتاب مقنع شیخ صدوق: «اگر فرد آزادی، چشم بردهٔ مکاتبی را درآورد یا دندان او را بشکند، در این صورت اگر نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته است، چشم آن فرد آزاد را درمی‌آورد و اگر به خطا بوده، دیهٔ چشم آزاد را می‌گیرد؛ چرا که این مکاتب به‌سان آزاد است. ولی اگر نیمی از قرارداد مکاتبه را پرداخت نکرده [کمتر از نیم پرداخته] بردهٔ مکاتب قیمت‌گذاری می‌شود و به او به اندازه‌ای که آزاد شده می‌دهند و اگر بردهٔ مکاتبی چشم برده‌ای را درآورد ـ در حالی که نیمی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخت کرده ـ برده قیمت‌گذاری می‌شود و بردهٔ مکاتب به مولای آن برده نیمی از بهایش را می‌دهد.»

۳۲۳ (۶) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ مکاتبی که مولایش هنگام مکاتبه با او شرط کرده است، پرسیدم که: اگر این مکاتب جنایتی بر مردی وارد کند [چگونه است]؟ حضرت فرمود: اگر

أبا عبد الله عليه السلام عن مكاتب اشترط عليه مولاه حين كاتبه، (إن ـ يب) جنى إلى رجل جناية فقال إن كان أدّى من مكاتبته شيئاً أغرم[1] في[2] جنايته بقدر ما أدّى من مكاتبته للحرّ فإن عجز عن[3] حقّ الجناية (شيئاً ـ يب ـ كا) أخذ ذلك من (مال ـ كا ـ يب) المولى الّذي كاتبه قلت فإن كانت الجناية للعبد[4] قال فقال على مثل ذلك دفع[5] إلى مولى العبد الّذي جرحه المكاتب ولا تقاصّ[6] بين المكاتب[7] وبين العبد إذا[8] كان المكاتب قد أدّى من مكاتبته شيئاً فإن لم يكن أدّى من مكاتبته شيئاً فإنّه يقاصّ العبد[9] منه أو يغرم المولى كلّ ما جنى المكاتب لأنّه عبده مالم يؤدّ من مكاتبته شيئاً. فقيه ٩٦/٤: روى ابن محبوب عن أبي ولّاد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مكاتب جنى على رجل آخر جناية وذكر مثله (وما زاد في ذيله من فتوى الصّدوق رحمه الله).

٣٢٤ (٧) كافي ٣٠٨/٧: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه
٣٧٥٤٣ جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٩٨/١٠؛ فقيه ٩٥/٤: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن مكاتب قتل رجلاً خطأً (قال ـ كا ـ يب) فقال إن كان مولاه حين كاتبه اشترط عليه (أنّه ـ فقيه) إن (هو ـ يب) عجز فهو ردّ في[10] الرّقّ فهو بمنزلة المملوك[11] يدفع إلى أولياء المقتول فإن شاؤوا قتلوا[12] وإن شاؤوا باعوا[13] وإن كان مولاه حين كاتبه لم يشترط عليه وكان[14] قد أدّى من مكاتبته شيئاً فإنّ عليّاً عليه السلام كان يقول يعتق من المكاتب بقدر ما أدّى من مكاتبته وإنّ[15] على الإمام أن يؤدّي إلى أولياء المقتول (من الدّية ـ كا ـ يب) بقدر ما أعتق من المكاتب ولا يبطل دم امرئ مسلم وأرى أن يكون مابقي[16] على المكاتب ممّا لم يؤدّه (رقّاً ـ كا ـ فقيه) لأولياء[17] المقتول يستخدمونه حياته بقدر مابقي عليه وليس لهم أن يبيعوه. المقنع ١٩٢: فإن قتل المكاتب رجلاً خطأً (وذكر نحوه).

---

١. غرم ـ يب ـ فقيه.
٢. من ـ يب.
٣. من ـ يب.
٤. بعبد ـ يب.
٥. يدفع ـ يب ـ فقيه.
٦. يقاصّ ـ يب ـ فقيه.
٧. بين العبد وبين المكاتب ـ يب.
٨. إن ـ يب.
٩. للعبد ـ يب ـ فقيه.
١٠. إلى ـ فقيه.
١١. المماليك ـ يب.
١٢. استرقّوا ـ فقيه المقنع.
١٣. باعوه ـ يب.
١٤. وقد كان أدّى ـ كا المقنع.
١٥. فانّ ـ كا ـ وعلى الإمام ـ فقيه المقنع.
١٦. بما بقي ـ فقيه.
١٧. فلأولياء ـ يب.

از قرارداد مکاتبه‌اش چیزی را پرداخت کرده است، در ارتباط با جنایتی که کرده به آن اندازه که از قرارداد مکاتبه پرداخت کرده، برای مرد آزاد به عهده می‌گیرد ولی اگر نتواند چیزی از حق جنایت را بپردازد، این مبلغ از مال مولایی که با او قرارداد مکاتبه را برداشته، گرفته می‌شود. پرسیدم: اگر جنایتی که این بردهٔ مکاتب وارد ساخته، نسبت به برده‌ای باشد؟ حضرت فرمود: مشابه همین را به مولای برده‌ای که مکاتب آن برده را مجروح کرده است، تحویل می‌دهند و اگر مکاتب از مکاتبه‌اش چیزی را پرداخت کرده، بین او و برده قصاص نیست. ولی اگر چیزی از مکاتبه را نپرداخته، در این صورت قصاص برده از این مکاتب می‌شود یا آن که مولای مکاتب همهٔ جنایت مکاتب را به عهده گیرد؛ چون این مکاتب تا زمانی که از مکاتبه‌اش چیزی پرداخت نکرده است، بندهٔ آن مولا محسوب می‌شود.»

(۷) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مکاتبی که مردی را به خطا کشته است، پرسیدم. ۳۲۴
محمد بن مسلم گوید: حضرت فرمود: اگر مولای این مکاتب به هنگامی که قرارداد مکاتبه را با او می‌بسته است بر او شرط کرده که اگر نتواند [خودش را به طور کامل آزاد سازد] به بردگی باز گردد، چنین مکاتب مشروطی به‌سان برده است؛ او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند و آنان اگر خواستند، می‌کشند و اگر بخواهند، می‌فروشند. ولی اگر مولایش به هنگام مکاتبه با او شرطی نکرده و او هم چیزی از مکاتبه را پرداخته است، در این صورت امیرالمؤمنین علیعلیه السلام می‌فرمود: به همان اندازه که از قرارداد مکاتبه‌اش پرداخته، آزاد می‌شود و امام مسلمانان باید به اولیای مقتول به اندازه‌ای که از مکاتب، آزاد شده، بپردازد و خون مرد مسلمان هدر نمی‌رود و نظرم این است باقیماندهٔ آنچه بر مکاتب است که نپرداخته، برای اولیای مقتول است و تا زنده است به اندازهٔ باقیماندهٔ آن، او را به کار می‌گیرند ولی حق فروش او را ندارند.»

وتقدّم في رواية ابن مسلم (١) من باب (٣) انّه ليس على الأمة قناع في الصّلوٰة من أبواب الستر في الصّلوٰة (ج ٤) قوله ؏ وهي (أي المكاتبة) مملوكة حتّى تؤدّي جميع مكاتبتها ويجري عليها مايجري على المملوك في الحدود كلّها. وفي رواية الحلبيّ (٥) من باب (٦) أنّ المكاتب إذا أدّىٰ شيئاً أعتق بقدر ما أدّى من أبواب المكاتبة (ج ٢٤) قوله ؏ ويجلد (المكاتب) في الحدّ على قدر ما أعتق منه. وفي رواية أبي بصير (٦) من باب (١٠) حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) قوله أربعة أنفس قتلوا رجلاً، مملوك وحرّ وحرّة ومكاتب قد ادّىٰ نصف مكاتبته فقال ؏ عليهم الدّية (إلى أن قال) وعلى المكاتب في ماله نصف الربع وعلى الّذين كاتبوه نصف الربع فذٰلك الربع لأنّه قد أعتق نصفه.

(٤٠)

باب أنّ العبد القاتل إذا أعتقه مولاه ضمن الدّية وصحّ العتق

٣٢٥ ٤٧٥٦٥ (١) تهذيب ١٠ / ٢٠٠ : محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عليّ الميثميّ الكوفيّ عن بعض أصحابه عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ؏ قال قضى أمير المؤمنين ؏ في عبد قتل حرّاً خطأً فلمّا قتله أعتقه مولاه قال فأجاز ؏ عتقه وضمّنه الدّية.

المقنع ١٩٢ : قضى أمير المؤمنين ؏ في عبد (وذكر مثله).

(٤١)

باب أنّ المالك إذا قتل أحد مملوكيه صاحبه إن شاء قتله وإن شاء عفا عنه

٣٢٦ ٤٧٥٦٦ (١) كافي ٧ / ٣٠٧ : أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن تهذيب ١٠ / ١٩٨ : صفوان (بن يحيى - يب) عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا عبد الله ؏ عن رجل له مملوكان قتل أحدهما صاحبه أله أن يقيده به دون السّلطان إن أحبّ ذٰلك قال هو ماله يفعل به ما يشاء إن شاء قتله وإن شاء عفا.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب ستر در نماز، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بردهٔ مکاتب، مملوک است تا همهٔ مکاتبه‌اش را بپردازد و همهٔ حدود که بر مملوک جاری است، بر او جاری می‌شود.»

و در روایت پنجم از باب ششم از ابواب مکاتبه، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بردهٔ مکاتب در ارتباط با حدّ به اندازه‌ای که از او آزاد شده، تازیانه می‌خورد.»

و در روایت ششم از باب دهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «چهار نفر مردی را کشتند. برده، مرد آزاد، زن آزاد و مکاتبی که نیمی از مکاتبه‌اش را داده است. حضرت فرمود: دیه بر همهٔ آنان است، تا آنجا که فرماید: و بر مکاتب در مالش نصف یک چهارم و برکسانی که با او قرارداد مکاتبه داشته‌اند، نصف یک چهارم و این مجموع می‌شود یک چهارم؛ چون نیمی از او آزاد شده است.»

باب ۴۰

حکم بردهٔ قاتل که آزاد شد

۳۲۵ (۱) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ برده‌ای که شخص آزادی را به خطا کشته است و چون او را کشت مولایش او را آزاد ساخته است، حکم داد. امام باقر ﷺ فرمود: حضرت امیرالمؤمنین ﷺ آزادسازی او را نافذ دانست و دیه را بر گردن برده قرار داد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۱

حکم برده‌ای که بردهٔ دیگر، مولایش را می‌کشد

۳۲۶ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که دو برده دارد و یکی از این دو، رفیقش را کشته است، پرسیدم که: آیا مالک اگر بخواهد می‌تواند آن برده را در برابر این برده، شخصا بدون مراجعه به حاکم قصاص کند؟ حضرت فرمود: این برده مال خود اوست؛ هرکاری که بخواهد با او می‌کند. اگر خواست، او را می‌کشد و اگر خواست، عفو می‌کند.»

وتقدّم فى أحاديث باب (٤) أنّ للسيّد إقامة الحدّ على مملوكه من أبواب الأحكام العامّة للحدود (ج ٣٠) ما يمكن أن يستدلّ به على ذٰلك.

ويأتى فى أحاديث باب (٤٦) استحباب العفو عن القصاص مايمكن أن يستدلّ بعمومه وإطلاقه على ذٰلك.

(٤٢)

باب حكم المسلم إذا قتل
الكافر أو النّاصب أو الذمّىّ أو جرحهم

۳۲۷ ۴۷۵۶۷ (١) كافى ٣١٠/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ١٨٨/١٠: استبصار ٢٧٠/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن (علىّ ـ يب ـ صا) ابن رئاب عن محمّد بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال لايقاد مسلم بذمّىّ (لا ـ صا) فى القتل ولا فى الجراحات ولكن يؤخذ من المسلم جنايته[١] للذّمّىّ على قدر دية الذّمّىّ ثمانمائة درهم.

۳۲۸ ۴۷۵۶۸ (٢) عوالى اللّئالى ٢٣٥/١، ٥٨٨/٣: قال النّبىّ صلى الله عليه وآله لايقتل مؤمن بكافر ولا ذو عهد فى عهده.

۳۲۹ ۴۷۵۶۹ (٣) تهذيب ١٨٩/١٠: استبصار ٢٧١/٤: أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن أبان عن إسماعيل بن الفضل والحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد وفضالة عن أبان عن إسماعيل بن الفضل كافى ٣٠٩/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن فقيه ٩٢/٤: علىّ بن الحكم (وغيره ـ كا) عن أبان (بن عثمان ـ نل) عن إسماعيل بن الفضل قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دماء المجوس واليهود والنّصارىٰ هل (عليهم و ـ كا ـ صا ـ يب) على من قتلهم شىء إذا غشّوا[٢] المسلمين وأظهروا العداوة (لهم ـ كا ـ يب) (والغشّ (لهم ـ فقيه) ـ يب ـ فقيه) قال لا إلّا أن يكون متعوّداً لقتلهم قال وسألته عن المسلم (هل ـ كا ـ صا ـ يب) يقتل بأهل الذّمّة وأهل الكتاب إذا قتلهم قال لا إلّا أن يكون معتاداً لذٰلك لايدَع قتلهم فيقتل وهو صاغر. كافى ٣٠٩/٧: علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن محمّد بن الفضيل عن أبى الحسن الرّضا عليه السلام مثله.

---

١. جناية الذّمّىّ ـ يب.
٢. غشّه: أظهر له خلاف ما أضمره ـ الغشّ: الخيانة.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود، روایتی که می‌توان بدان بر این مفاد استدلال کرد.

می‌آید:

در روایات باب چهل و شش، روایتی که می‌توان به عموم و اطلاق آن بر مفاد استدلال کرد.

باب ۴۲

حکم مسلمان، اگر کافر یا ناصبی یا ذمّی را بکشد یا مجروح سازد

۳۲۷ (۱) امام باقرﷺ فرمود: «مسلمان در برابر ذمّی در مورد قتل و جراحت‌ها قصاص نمی‌شود؛ ولی از مسلمان بر پایهٔ دیهٔ ذمّی که هشتصد درهم است، دیه گرفته می‌شود.»

۳۲۸ (۲) پیامبرﷺ فرمود: «مؤمن و معاهد در زمان معاهده‌اش، در برابر کافر کشته نمی‌شود.»

۳۲۹ (۳) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ خون مجوس، یهود و مسیحی پرسیدم که: آیا بر کسی که آنان را بکشد، در صورتی که اینان به مسلمانان خیانت کنند و دشمنی با آنان را آشکار سازند، چیزی هست؟ حضرت فرمود: نه؛ مگر اینکه آن شخص به کشتن اینان عادت کرده باشد. اسماعیل گوید: و از امام صادقﷺ پرسیدم که: آیا مسلمان در برابر اهل ذمّه و اهل کتاب اگر آنان را بکشد، کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه به کشتن اینان عادت کرده باشد و از کشتن اینان دست نکشد که در این صورت با خواری کشته می‌شود.»

۳۳۰ (۴) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادقﷺ پرسیدم: آیا مسلمان در برابر اهل ذمه کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه به کشتن اینان عادت کرده باشد که در این صورت با خواری کشته می‌شود.»

۳۳۰ ۴۷۵۷۰ (٤) **كافى ٣١٠/٧**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثميّ عن أبان عن إسماعيل بن الفضل قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن المسلم هل يقتل بأهل الذّمّة قال لا إلّا أن يكون معوّداً لقتلهم فيقتل وهو صاغر.

۳۳۱ ۴۷۵۷۱ (٥) **تهذيب ١٩٠/١٠: استبصار ٢٧٢/٤**: جعفر بن بشير عن إسماعيل بن الفضل عن أبى عبد الله ﷺ قال قلت (له ـ ئل) رجل قتل رجلاً من أهل الذّمّة قال لا يقتل به إلّا أن يكون متعوّداً للقتل. **تهذيب ١٩٠/١٠: استبصار ٢٧٢/٤**: يونس عن محمّد بن الفضيل عن أبى الحسن الرّضا ﷺ مثله.

۳۳۲ ۴۷۵۷۲ (٦) **كافى ٣٠٩/٧**: (علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى ـ معلّق) عن **تهذيب ١٨٩/١٠: استبصار ٢٧١/٤**: يونس عن ابن مسكان عن أبى عبد الله ﷺ قال إذا قتل المسلم يهوديّاً أو نصرانيّاً أو مجوسيّاً فأرادوا أن يقيدوا ردّوا فضل دية المسلم وأقادوه[1] (حمله الشّيخ ﷺ على من يتعوّد قتل أهل الذّمّة).

۳۳۳ ۴۷۵۷۳ (٧) **دعائم الإسلام ٤١٠/٢**: عن أبى عبد الله ﷺ أنّه قال إذا قتل المسلم اليهوديّ أو النّصرانيّ أدّب أدباً بليغاً وغرم ديته وهى ثمانمائة درهم فإن كان معتاداً للقتل وأدّى أولياء المشرك فضل ما بين ديته ودية المسلم قتل به ويقتل ببعضهم بعض.

۳۳۴ ۴۷۵۷۴ (٨) **كافى ٣١٠/٧**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ١٨٩/١٠: استبصار ٢٧١/٤**: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبى المغرا[2] **فقيه ٩٢/٤**: علىّ بن الحكم عن أبى المعزا (عن أبى بصير ـ كا ـ فقيه ـ صا) عن أبى عبد الله ﷺ قال إذا قتل المسلم النّصرانيّ فأراد[3] أهل النّصرانيّ أن يقتلوه قتلوه وأدّوا فضل ما بين الدّيتين.

۳۳۵ ۴۷۵۷۵ (٩) **كافى ٣٠٩/٧**: علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن **تهذيب ١٨٩/١٠: استبصار ٢٧١/٤**: يونس عن زرعة عن سماعة عن أبى عبد الله ﷺ فى رجل مسلم يقتل[4] رجلاً من أهل الذّمّة قال هذا حديث شديد لا يحتمله النّاس ولكن يعطى الذّمّىّ دية المسلم ثمّ يقتل به المسلم. (حملهما (أى هذا وما قبله) الشّيخ ﷺ وأمثالهما على من يتعوّد قتل أهل الذّمّة لكى يرتدع النّاس عن قتل أهل الذّمّة).

---

١. وأقادوا به ـ صا. ٢. أبى المعزا ـ يب ـ صا. ٣. وأراد ـ يب، ثمّ أراد ـ صا.
٤. قتل ـ كا.

۳۳۱ (۵) اسماعیل بن فضل گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مردی، مردی از اهل ذمّه را کشته است. حضرت فرمود: در برابر ذمّی کشته نمی‌شود؛ مگر اینکه به قتل عادت کرده باشد.»

۳۳۲ (۶) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مسلمان، یهودی یا مسیحی یا مجوسی را بکشد و آنان بخواهند که قصاص کنند، باید که فزونی دیهٔ مسلمان را برگردانند و قصاص کنند.»

شیخ طوسی؛ این روایت را بر موردی تطبیق داده که مسلمان کشتن اهل ذمّه را عادت خویش ساخته است.

۳۳۳ (۷) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مسلمانی، یهودی یا مسیحی را بکشد، به شدت ادب می‌شود و ضامن دیهٔ اوست که همان هشتصد درهم است. ولی اگر به قتل عادت کرده و به اولیای مشرک تفاوت بین دیهٔ مشرک و مسلمان را پرداخت کرده است، این مسلمان در برابر ذمّی کشته خواهد شد و بعضی از اهل کتاب در برابر بعضی کشته می‌شوند.»

۳۳۴ (۸) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مسلمان، فرد مسیحی را بکشد و بازماندگان مسیحی بخواهند که مسلمان را بکشند، می‌توانند بکشند و تفاوت بین دو دیه را می‌پردازند.»

۳۳۵ (۹) امام صادق ﷺ دربارهٔ مرد مسلمانی که مردی از اهل ذمّه را می‌کشد، فرمود: «این، حدیث سختی است که مردم تاب تحمل آن را ندارند ولی ذمّی، دیهٔ مسلمان را می‌پردازد و سپس در برابر ذمّی، مسلمان کشته می‌شود.»

شیخ طوسی؛ این روایت و روایت پیشین و مشابه‌های آنها را بر موردی، که مسلمان، کشتن اهل ذمّی را عادت خویش ساخته، تطبیق کرده است و این بدان جهت است که مردم از کشتن اهل ذمّی خود را بازگیرند.

۳۳۶ (۱۰) عوالی اللئالی ۵۸۸/۳: روی أنّ أمیر المؤمنین ﷺ قال لو کنت قاتلاً مسلماً بکافر
۴۷۵۷۶ لقتلت حراشاً[1] بالهذلی[2].

۳۳۷ (۱۱) کافی ۳۷۴/۷: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۲۱۳/۱۰: أحمد بن محمّد عن ابن
۴۷۵۷۷ محبوب عن أبی أیّوب عن برید العجلیّ قال سألت أبا جعفر ﷺ عن مؤمن قتل رجلاً ناصباً معروفاً بالنّصب علی دینه غضباً لله تبارك وتعالی (ولرسوله ـ یب) أیقتل به فقال أمّا هؤلاء فیقتلونه به ولو رفع إلی إمام عادل (ظاهر ـ کا) لم یقتله به قلت فیبطل دمه قال لا ولکن إن[3] کان له ورثة کان[4] علی الإمام أن یعطیهم الدیة من بیت المال لأنّ قاتله إنّما قتله غضباً لله ﷻ وللإمام ولدین المسلمین.

وتقدم فی روایة عمرو بن شعیب (۱٤) من باب (۳۰) حکم دفع الزّکاة إلی الإمام ﷺ من أبواب من یستحقّ الزّکاة (ج ۹) قوله ﷺ لایقتل مؤمن بکافر وفی أحادیث باب (۳) وجوب الخمس فیما أخذ من مال النّاصب من أبواب فرض الخمس (ج ۱۰) وباب (۲٦) ماورد فی أنّ مال النّاصب وکلّ شیء یملکه حلال إلّا امرأته من أبواب جهاد العدوّ (ج ۱٦) ما یناسب ذلك فراجع. وفی روایة الفضیل (٤) من باب (٦) حکم تزویج النّاصب من أبواب مناکحة الکفّار (ج ۲۵) قوله المرأة العارفة هل أزوّجها النّاصب فقال ﷺ لا لأنّ النّاصب کافر. ولاحظ سایر أحادیث الباب فإنّه یستفاد منه أنّ النّاصب بمنزلة الکفّار.

وفی أحادیث باب (۲۳) وجوب قتل النّاصب ومن سبّ النّبیّ ﷺ من أبواب حدّ القذف (ج ۳۰) مایدلّ علی بعض المقصود. وفی روایة العیون (۹) من باب (۸) حکم الزّندیق والمنافق والنّاصب من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ۳۰) قوله ﷺ ولا یجوز قتل أحد من النّصّاب والکفّار فی دار التّقیّة إلّا قاتل أو ساعٍ (باغٍ ـ خ ل) فی فساد وذلك إذا لم تخف علی نفسك وعلی أصحابك.

ویأتی فی أحادیث باب (۸) حکم قتل النّاصب ودیته إذا قتل بغیر إذن الإمام من أبواب الدیات وباب (۱۰) أنّ دیة الیهودیّ والنّصرانیّ والمجوسیّ سواء ما یناسب ذلك. ولاحظ إشارات هذا الباب.

---

۱. خداشاً ـ ك.
۲. قال ﷺ هذه العبارة لمّا قتل حراش رجلاً من هذیل یوم فتح مکّة.
۳. إذا ـ یب.
٤. ورثة فعلی الإمام ـ کا.

۳۳۶ (۱۰) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «اگر من مسلمان قاتل را در برابر کافر می‌کشتم، قطعا حراش را در برابر هذلی[1] می‌کشتم.»

۳۳۷ (۱۱) برید عجلی گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ مؤمنی که مردی ناصبی که معروف بـه نـصب و عداوت بود، برای دینش و از روی غضب و خشم به خاطر خداوند تبارک و تعالی کشت، پرسیدم که: آیا در برابر ناصبی کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: اما اینان او را در برابر کشتن ناصبی می‌کشند. ولی اگر او را نزد امام عادلی ببرند، او را در برابر ناصبی نمی‌کشد. پرسیدم: بنابراین خون ناصبی هـدر می‌رود؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی اگر وارثانی دارد، امام باید دیهٔ او را از بیت‌المال بپردازد؛ چرا که قاتل این ناصبی، او را تنها از روی خشم و غضب برای خدا و امام و دین مسلمانان کشته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارده از باب سی از ابواب مستحقّان زکات، فرمودهٔ رسول خدا ﷺ که: «مؤمن، در برابر کافر کشته نمی‌شود.»

و به روایات باب سوم از ابواب وجوب خمس و باب بیست و ششم از ابواب جهاد بـا دشـمن، روایتی که مناسب این باب است؛ مراجعه کنید.

و در روایت چهارم از باب ششم از ابواب نکاح با کفّار، این گفته که: «آیا زن شیعه را به ناصبی تزویج کنم؟ حضرت فرمود: نه؛ برای این که ناصبی کافر است.»

و به سایر روایات این باب بنگرید؛ چرا که از آن استفاده می‌شود که ناصبی به سان کافر است.

و در روایات باب بیست و سوم از ابواب حدّ قذف، روایتی که بر بخشی از مقصود دلالت دارد.

و در روایت نهم از باب هشتم از ابواب حدّ محارب و مرتد، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ کـه: «قـتل احدی از ناصبی‌ها و کافرها، در دار تقیه جایز نیست؛ مگر قاتل یا کسی که در راه فساد تلاش دارد و این زمانی است که بر خودت و یارانت بیم نداشته باشی.»

می‌آید:

در روایات باب هشتم از ابواب دیات و باب دهم مناسب آن هست و ملاحظه کنید اشارات این باب را.

---

۱. این جمله را امیرالمؤمنین ﷺ در روز فتح مکه فرمود، آن زمانی که حراش مردی از قبیلهٔ هذیل را کشت. حراش، مسلمان و مرد هذلی، کافر بود ـ م.

(۴۳)

باب ثبوت القصاص بين اليهود والنّصارى والمجوس

۳۳۸ ۳۷۵۷۸ (۱) كافي ۷/۳۰۹: تهذيب ۱۰/۱۹۰: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول يقتصّ للنّصرانيّ واليهوديّ والمجوسيّ بعضهم من بعض ويقتل بعضهم ببعض إذا قتلوا عمداً. **الجعفريّات** ۱۲۴: بإسناده عن عليّ عليه السلام نحوه.

۳۳۹ ۳۷۵۷۹ (۲) تهذيب ۱۰/۲۷۹: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال ليس بين العبيد والأحرار قصاص فيما دون النّفس وليس بين اليهوديّ والنّصرانيّ والمجوسيّ قصاص فيما دون النّفس.

۳۴۰ ۳۷۵۸۰ (۳) **الجعفريّات** ۱۲۴: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال فيما بين اليهود والنّصارى قصاص فيما دون النّفس.

وتقدّم في رواية الدّعائم (۷) من باب (۴۲) حكم المسلم إذا قتل الكافر قوله عليه السلام ويقتل بعضهم (أي اليهوديّ والنّصرانيّ) بعض.

(۴۴)

باب أنّ النّصرانيّ إذا قتل مسلماً قتل به
وإن أسلم ولهم استرقاقه وأخذ ماله إن لم يسلم
وحكم قطع المسلم يد الذّمّيّ وبالعكس

قال الله تعالى في سورة المؤمن (۴۰): ۸۴ و ۸۵: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾.

باب ۴۳

ثبوت قصاص بین یهودی، مسیحی و مجوسی

۳۳۸ (۱) امام صادق ﷺ بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: مسیحی، یهودی و مجوسی بعضی برای بعضی قصاص می‌شوند و بعضی در برابر بعضی کشته می‌شوند ـ البته اگر از روی عمد بکشند.»

۳۳۹ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «بین بردگان و آزادگان در کمتر از جان، قصاص نیست و بین یهودی، مسیحی و مجوسی در کمتر از جان، قصاص نیست.»

۳۴۰ (۳) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در بین یهود و نصاری در کمتر از جان، قصاص است.»

ارجاعات

گلشت:

در روایت هفتم از باب چهل و دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در برابر بعضی از یهودیان و مسیحیان، بعضی از آنان کشته می‌شوند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۴

حکم مسیحی که مسلمان را بکشد

خداوند متعال می‌فرماید:

هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم.

اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند.[۱]

---

۱. مؤمن ۴۰/ ۸۴ـ ۸۵

۳٤۱ ۴۷۵۸۱ (۱) **كافى ۷/ ۳۱۰**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن **تهذيب ۱۰/ ۱۹۰**: **فقيه ٤/ ۹۱**: (الحسن ـ يب ـ فقيه) ابن محبوب عن (عليّ ـ يب ـ فقيه) ابن رئاب عن ضريس الكناسيّ عن أبي جعفر عليه السلام (وعبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام ـ يب) في نصرانيّ قتل مسلماً فلمّا أخذ أسلم قال[۱] أقتله به قيل فإن[۲] لم يسلم قال يدفع إلى أولياء المقتول فإن شاؤوا قتلوا وإن شاؤوا عفوا وإن شاؤوا استرقّوا وإن كان معه مال[۳] دفع إلى أولياء المقتول هو وماله.

۳٤۲ ۴۷۳۵۸۲ (۲) **تهذيب ۱۰/ ۲۸۰**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن ياسين[٤] عن حريز وابن مسكان عن أبي بصير قال سألته عن ذمّيّ قطع يد مسلم قال تقطع يده إن شاء أولياؤه ويأخذوا فضل ما بين الدّيتين وإن قطع المسلم يد المعاهد خيّر أولياء المعاهد فإن شاءوا أخذوا دية يده وإن شاءوا قطعوا يد المسلم وأدّوا إليه فضل ما بين الدّيتين وإذا قتله المسلم صنع كذلك.

۳٤۳ ۴۷۵۸۳ (۳) **المقنع ۱۹۱**: فإذا قطع الذّمّيّ يد رجل مسلم قَطَعَها وَأَخَذَ فضل ما بين الدّيتين وإن قتل قتلوه به إن شاء أولياؤه ويأخذوا من ماله أو من مال أوليائه فضل ما بين الدّيتين وإذا قطع المسلم يد المعاهد (وذكر مثله).

وتقدّم في رواية جعفر بن رزق الله (۳) من باب (۳۳) أنّ اليهوديّ أو النّصرانيّ إذا زنى بمسلمة يقتل من أبواب حدّ الزّنى (ج ۳۰) قوله فكتب المتوكّل إلى أبي الحسن الثّالث انّ فقهاء المسلمين قد أنكروا هٰذا (أي قتل نصرانيّ فجر بمسلمة ثمّ أسلم) وقالوا لم تجئ به سنّة ولم ينطق به كتاب فبيّن لنا لِمَ أوجبت عليه الضّرب حتّى يموت فكتب عليه السلام بسم الله الرحمٰن الرحيم ﴿**فَلَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُۥ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَأْسَنَا**﴾ الخ.

---

۱. فلمّا أخذ أسلم أقتله به قال نعم ـ فقيه. ۲. وإن ـ كا.
۳. وإن كان معه عين مال فادفع ـ يب ـ وإن كان معه مال عين له دفع ـ فقيه.
٤. يونس ـ ئل.

۳۴۱ (۱) امام باقر و امام صادق﵉ دربارهٔ فرد مسیحی که مسلمانی را کشت و چون دستگیر شد مسلمان شد، فرمودند: «او را در برابر کشتن مسلمان، بکش. سؤال شد: اگر مسلمان نشد؟ فرمودند: او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند. اگر بخواهند، می‌کشند و اگر بخواهند، عفو می‌کنند و اگر بخواهند، به بردگی می‌گیرند و اگر مالی دارد، هم خودش و هم مالش را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند.»

۳۴۲ (۲) ابوبصیر گوید: «از او [امام معصوم﵇] دربارهٔ ذمّی که دست مسلمانی را بریده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر اولیای مسلمان بخواهند، دست ذمّی بریده می‌شود و تفاوت بین دو دیه را می‌گیرند و اگر مسلمانی دست معاهدی را برید، اولیای معاهد اگر بخواهند، دیهٔ دستش را می‌گیرند و اگر بخواهند، دست مسلمان را می‌برند و تفاوت دو دیه را به او می‌دهند و اگر مسلمان، ذمّی را بکشد باز همین گونه عمل می‌شود.»

۳۴۳ (۳) شیخ صدوق در کتاب مُقنع گفته است: «اگر ذمّی، دست مرد مسلمانی را ببرد، آن مرد مسلمان دست ذمّی را می‌برد و تفاوت بین دو دیه را می‌گیرد و اگر ذمّی بکشد، او را در برابر مسلمان می‌کشند و اگر اولیای او بخواهند، از مال ذمّی یا اولیای او تفاوت دو دیه را می‌گیرند و اگر مسلمانی دست معاهد را ببرد (ادامهٔ این متن، همانند روایت قبلی است).»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت سوم از باب سی و سوم از ابواب حدّ زنا، این گفته که: «متوکل برای امام ابوالحسن سوم [= امام هادی﵇] نوشت که: فقیهان دربار ما این را نپذیرفتند؛ یعنی کشتن مسیحی که با زن مسلمان زنا کرده و آن‌گاه مسلمان شده است و گفته‌اند که سنّتی بر این نیامده و قرآن نیز گویای آن نیست. برای ما توضیح دهید که چرا شما زدن این مسیحی را تا مرگ لازم دانسته‌اید؟ حضرت مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند، گفتند: هم‌اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان‌شان برای آنها سودی نداشت.»

(٤٥)

باب أنّ مَن قُتِلَ وله أخ فی دار الهجرة وأخٌ فی دار البدو هل للبدویّ أن يقتل القاتل إن عفا المهاجریّ أم لا

۳٤٤ ۲۷۵۸۴ (١) كافی ٣٥٧/٧: (علیّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٧٦/١٠: فقيه ٢٣٢/٤: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن علیّ بن رئاب عن زرارة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قتل وله أخ فی دار الهجرة وله أخ آخر فی دار البدو ولم يهاجر أرأيت إن عفا المهاجریّ وأراد البدویّ أن يقتل أله ذلك (قال ـ يب) (فقال ـ يب ـ فقيه) ليس للبدویّ أن يقتل مهاجرياً[1] حتّى يهاجر (قال ـ كا ـ يب) وإذا[2] عفا المهاجریّ[3] فإنّ عفوه جائز قلت (له ـ يب ـ فقيه) فللبدویّ من الميراث (شیء ـ كا ـ فقيه) قال أمّا الميراث فله حظّه من دية أخيه (المقتول ـ يب ـ فقيه) إن أخذت (الدية ـ يب ـ فقيه).

(٤٦)

باب استحباب العفو عن القصاص أو المصالحة بالدّية وغيرها وعدم جواز الإعتداء بعد ذلك وبيان من ليس له العفو

قال الله تعالی فی سورة البقرة (٢): ١٧٨: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِی ٱلۡقَتۡلَى ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰ فَمَنۡ عُفِیَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَیۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ﴾.

المائدة (٥): ٤٥: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾.

---

١. المهاجریّ ـ كا. ٢. وإن ـ فقيه. ٣. المهاجر ـ فقيه يب.

باب ۴۵

حکم کسی که کشته می‌شود و برادری شهرنشین و برادری بادیه‌نشین دارد

۳۴۴ (۱) زراره گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ مردی که کشته شده است و برادری در دارالهجره و برادری دیگر در بادیه و بیابان دارد که هجرت نکرده است، پرسیدم: نظر شما چیست اگر برادر مهاجری عفو کرده ولی برادر بدوی می‌خواهد بکشد؛ آیا این حق را دارد؟ زراره گوید: حضرت فرمود: بدوی حق ندارد که مهاجری را بکشد تا آن که هجرت کند. حضرت فرمود: و اگر برادر مهاجر عفو کند، عفو او نافذ است. به امام عرض کردم: آیا بدوی از میراث بهره‌ای دارد؟ حضرت فرمود: اما نسبت به میراث؛ بدوی سهم خود را از دیهٔ برادر مقتولش اگر دیه گرفته شود، می‌برد.»

باب ۴۶

استحباب عفو قصاص

خداوند متعال می‌فرماید:

ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او تبدیل به خون بها شود)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (و لیّ دم، حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد) و او [= قاتل] نیز، به نیکی دیه را به (ولیّ مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.[1]

بر آنها [= بنی‌اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (او از قصاص، صرف نظر کند)، کفّاره (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.[2]

---

۱. بقره ۲/ ۱۷۸.   ۲. مائده ۵/ ۴۵.

۳۴۵ ۴۷۵۸۵ (۱) فقيه ۸۰/۴: روى جعفر بن بشير عن معلّى أبى عثمان عن أبى عبد الله ﷺ قال سألته عن قول الله ﷻ ﴿فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ﴾ قال يكفّر عنه من ذنوبه على قدر ما عفا عن العمد وفى العمد يقتل الرّجل بالرّجل إلّا أن يعفو أو يقبل الدّية وله ما تراضوا عليه من الدية وفى شبيه العمد المغلّظة ثلاث وثلاثون حِقّة وأربع وثلاثون جذعة وثلاث وثلاثون ثنيّة خَلِفَة[۱] طروقة الفحل ومن الشاة فى المغلّظة ألف كبش إذا لم يكن إبل.

۳۴۶ ۴۷۵۸۶ (۲) تهذيب ۱۷۹/۱۰: كافى ۳۵۸/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ كا) عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال (سألته عن قول الله ﷻ ﴿فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ﴾ فقال يكفّر عنه من ذنوبه بقدر ما عفا وـ كا) سألته عن قول الله ﷻ ﴿فَمَنْ عُفِىَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَىْءٌ فَاتِّبَاعٌۢ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ﴾ قال ينبغى للّذى له الحقّ أن لا يعسر أخاه إذا كان قد صالحه على دية وينبغى للّذى عليه الحقّ أن لا يمطل[۲] أخاه إذا قدر على ما يعطيه ويؤدّى إليه بإحسان قال وسألته عن قول الله ﷻ ﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ فقال هو الرّجل يقبل الدّية أو يعفو أو يصالح ثمّ يعتدى فيقتل فله عذاب أليم كما قال الله ﷻ.

۳۴۷ ۴۷۵۸۷ (۳) تفسير العيّاشى ۷۵/۱: عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال سألته عن قول الله ﴿فَمَنْ عُفِىَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَىْءٌ فَاتِّبَاعٌۢ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ﴾ قال ينبغى للّذى له الحقّ أن لا يضرّ[۳] إذا كان قادراً على ديته وينبغى للّذى عليه الحقّ أن لا يمطل[۴] أخاه إذا قدر على ما يعطيه ويؤدّى إليه بإحسان قال يعنى إذا وهب القَوَد اتّبعوه بالدية إلى أولياء المقتول لكى لا يبطل دم امرء مسلم.

۳۴۸ ۴۷۵۸۸ (۴) كافى ۳۵۸/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۷۹/۱۰: أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير قال سألت أباعبدالله ﷺ عن قول الله ﷻ ﴿فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ﴾ قال يكفّر عنه من ذنوبه بقدر ما عفا من جراح[۵] أو غيره قال وسألته عن قول الله ﷻ ﴿فَمَنْ عُفِىَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَىْءٌ فَاتِّبَاعٌۢ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ﴾

---

۱. اى النّاقة الحامل. ۲. فلا يمطل ـ يب. ۳. أن لا يعسر ـ خ ـ أن لا يحرـ خ.
۴. لا يماطل ـ خ. ۵. جرح ـ يب.

۳۴۵ (۱) معلّی ابوعثمان گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: **و اگر کسی آن را ببخشد** (از **قصاص او صرف‌نظر کند**) **کفّارهٔ** (گناهان) **او محسوب می‌شود**، پرسیدم. حضرت فرمود: به مقداری که در مورد عمد عفو کند، خداوند گناهانش را می‌بخشاید و در مورد عمد، مرد در برابر مرد کشته می‌شود؛ مگر اینکه عفو کند یا دیه قبول کند و برای اوست دیه‌ای که بر آن تراضی کنند و در قتل شبه عمدِ سخت‌گیری شده، سی و سه ماده شتر و سی و چهار ماده شتر چهار ساله و سی و سه ماده شتر پنج سالهٔ حامله‌ای که نر با او جفت‌گیری کرده است و اگر شتر نباشد، در شبه عمدِ سخت‌گیری شده، هزار گوسفند نر خواهد بود.»

۳۴۶ (۲) حلبی گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: **و اگر کسی آن را ببخشد** (از قصاص او صرف‌نظر کند) **کفّارهٔ** (گناهان) **او محسوب می‌شود**، پرسیدم. حضرت فرمود: به اندازه‌ای که عفو کرده، از گناهانش محو می‌سازد و باز از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: **پس اگر کسی از سوی برادر** (دینی) **خود، چیزی به او بخشیده شود**، (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها شود)، **باید از راه پسندیده پیروی کند**؛ (ولیّ دم حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد) **و او** [= قاتل] **نیز، به نیکی دیه را** (به ولیّ مقتول) **بپردازد**، پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته است، برای کسی که ذی‌حق است ـ اگر با او در گرفتن دیه مصالحه کرده است ـ برادرش را در فشار نگذارد و شایسته است، برای کسی که باید حق را بپردازد ـ اگر چیزی دارد که به او بدهد به نیکی پرداخت کند ـ در پرداخت، برادرش را معطل نسازد. حلبی گوید: و از امامعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: **و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت**، پرسیدم. حضرت فرمود: این همان است که مردی دیه را می‌پردازد یا عفو یا آن که مصالحه می‌کند ولی سپس تعدّی می‌کند و می‌کشد. برای چنین شخصی، عذاب دردناکی است؛ آن‌گونه که خداوندﷻ فرموده است.»

۳۴۷ (۳) حلبی گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند: **پس اگر کسی از سوی برادر** (دینی) **خود، چیزی به او بخشیده شود**، (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها شود)، **باید از راه پسندیده پیروی کند و او** [= قاتل] **نیز به نیکی، دیه را** (به ولیّ مقتول) **بپردازد**، پرسیدم. حضرت فرمود: برای ذی‌حق شایسته است که ضرری نرساند. اگر می‌تواند، دیه را بگیرد و شایسته است برای کسی که باید حق را بپردازد اگر دارد، آن چیز را با نیکی به او بدهد و برادرش را معطل نکند. حضرت فرمود: منظور این است که اگر قصاص را بخشید، دیه را به دنبال آن به اولیای مقتول بدهند تا خون مرد مسلمان باطل نشود.»

۳۴۸ (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: **و اگر کسی آن را ببخشد** (از **قصاص او صرف نظر کند**)، **کفّارهٔ** (گناهان) **او محسوب می‌شود**؛ پرسیدم. حضرت فرمود: به آن اندازه از جراحت که عفو کرده از گناهانش محو می‌شود. ابوبصیر گوید: و از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندﷻ: **پس اگر کسی از سوی برادر** (دینی) **خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند و او** [= قاتل] **نیز به نیکی دیه را بپردازد**، پرسیدم. حضرت فرمود: آن همان است که

قال هو الرّجل يقبل الدّية فينبغي للطّالب أن يرفق به فلا[1] يعسره وينبغي للمطلوب أن يؤدّي إليه بإحسان ولا يمطله[2] إذا قدر. تفسير العيّاشيّ ۳۲۵/۱: عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام فمن تصدّق به فهو كفّارة له (وذكر مثله إلى قوله أو غيره).

۳۴۹ ۴۷۵۸۹ (۵) تفسير العيّاشيّ ۷۶/۱: عن أبي بصير عن أحدهما عليهما السلام في قوله ﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ﴾ قال هو الرّجل يقبل الدية فأمر الله الّذي له الحقّ أن يتّبعه بمعروف ولا يعسره وأمر الله الّذي عليه الدّية ألّا يمطله وأن يؤدّي إليه بإحسان إذا أيسر. دعائم الإسلام ۴۱۲/۲: عن أبي عبد الله عليه السلام (نحوه).

۳۵۰ ۴۷۵۹۰ (۶) كافي ۳۵۹/۷: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ـ معلّق) عن تهذيب ۱۷۸/۱۰: أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن عبد الكريم عن فقيه ۸۲/۴: سماعة عن (أبي بصير ـ فقيه) عن أبي عبد الله[3] في قول الله عزّ وجلّ ﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾ ما ذلك[4] الشّيء قال هو الرّجل يقبل الدّية فأمر (الله عزّ وجلّ ـ كا ـ فقيه) (الرّجل ـ كا ـ يب) الّذي له الحقّ أن يتّبعه بمعروف ولا يعسره وأمر الّذي عليه الحقّ (أن لا يظلمه و ـ فقيه) أن يؤدّي[5] إليه بإحسان إذا أيسر قلت أرأيت قوله عزّ وجلّ ﴿فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ قال هو الرّجل يقبل الدّية أو يصالح ثمّ يجيء[6] بعد (ذلك ـ كا) فيمثّل أو يقتل فوعده الله عذاباً أليماً.

۳۵۱ ۴۷۵۹۱ (۷) مجمع البيان ۲۶۵/۱: قوله فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ أي فعلى العافي إتّباع بالمعروف هي أن لا يشدّد في الطّلب ويُنظره إن كان معسراً ولا يطالبه بالزّيادة على حقّه وعلى المعفوّ له وأداءٌ إِلَيْهِ بإحْسانٍ أي الدفع عند الإمكان من غير مَطْلٍ وبه قال ابن عبّاس والحسن وقتادة ومجاهد وهو المرويّ عن أبي عبد الله عليه السلام وقيل المراد فعلى المعفوّ عنه الإتّباع والأداء.

۳۵۲ ۴۷۵۹۲ (۸) دعائم الإسلام ۴۱۳/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال في قول الله عزّ وجلّ ﴿فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾ قال يكفّر عنه من ذنوبه بقدر ما عفا عنه.

---

۱. ولا ـ يب.
۲. فلا يمطله ـ يب ـ المطل: التّسويف والتأخير.
۳. أبي جعفر عليه السلام ـ فقيه.
۴. ذاك ـ فقيه.
۵. يؤدّيه ـ فقيه.
۶. يجني ـ يب.

مردی دیه را می‌پذیرد، بنابراین شایسته است بر آن که دیه را می‌طلبد این که با او نرمی کند و او را در سختی قرار ندهد و شایسته است برای آن کس که از او دیه را می‌طلبند، این که دیه را به ولیّ مقتول با نیکی بدهد و اگر دارد، او را معطّل نسازد.»

۳۴۹ (۵) ابوبصیر از امام صادق یا امام باقرعلیهما السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندعزّ و جلّ: پس اگر از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، روایت کرده است که فرمودند: «این همان است که مردی دیه را می‌پذیرد؛ بنابراین خداوند آن کس را که ذی‌حق است، دستور داده است که حق را به شایستگی دنبال کند و قاتل را در سختی قرار ندهد و نیز خداوند به کسی که دیه بر اوست، دستور داده که ولیّ مقتول را معطّل نسازد و اگر [توانایی مالی] دارد، با نیکی دیه را به او بدهد.»

۳۵۰ (۶) ابوبصیر از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندعزّ و جلّ: پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند و او [= قاتل] نیز به نیکی دیه را بپردازد؛ پرسید که آن چیز چیست، روایت شده است که حضرت فرمود: «آن همان است که مردی دیه را می‌پذیرد، خداوند به آن مردی که صاحب حقّ است دستور داده که حقّ خودش را از راه پسندیده پیگیری کند و قاتل را در سختی قرار ندهد و به آن کس که حقّ را باید بپردازد، دستور داده که، اگر دارد به او ظلم نکند و به نیکی حقّ را به او بپردازد. پرسیدم: نظر شما دربارهٔ فرمودهٔ خداوندعزّ و جلّ: کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، چیست؟ حضرت فرمود: او همان است که مردی دیه می‌پذیرد یا مصالحه می‌کند ولی پس از آن می‌آید و قاتل را مثله می‌کند یا می‌کشد که خداوند او را به عذاب دردناکی وعده داده است.»

۳۵۱ (۷) در تفسیر مجمع البیان آمده است: «فرمودهٔ خداوند: باید از راه پسندیده پیروی کند، یعنی بر عفوکننده است که از راه پسندیده پیروی کند و آن این است که در مطالبهٔ حقّش سخت‌گیری نکند و به قاتل اگر تنگدست است، مهلت دهد و از او بیش از حقّش و بیش از آنچه از آن عفو کرده، مطالبه نکند و قاتل نیز به نیکی دیه را بپردازد؛ یعنی اگر برایش ممکن است، بدون تأخیر بپردازد. ابن عباس، حسن، قتاده و مجاهد هم تفسیر را پذیرفته‌اند و همین از امام صادقعلیه السلام روایت شده و گفته شده است که منظور این است که بر کسی که از او عفو شده، پیگیری و پرداخت است.

۳۵۲ (۸) امام جعفر صادقعلیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوندعزّ و جلّ: و اگر کسی آن را ببخشد، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود، فرمود: «به اندازه‌ای که عفو کرده، از گناهانش محو می‌شود.»

۳۵۳ (۹) **المناقب** ۱۵۸/٤: قيل إنّ مولى لعليّ بن الحسين عليه السلام يتولّى عمارة ضيعة[1] له فجاء ليطلعها فأصاب فيها فساداً وتضييعاً كثيراً غاظه من ذٰلك ما رآه وغمّه فقرع المولى بسوط كان في يده فأصاب وندم على ذٰلك فلمّا انصرف الى منزله أرسل في طلب المولى فأتاه فوجده عارياً والسّوط بين يديه فظنّ أنّه يريد عقوبته فاشتدّ خوفه فأخذ عليّ بن الحسين السّوط ومدّ يده اليه وقال يا هٰذا قد كان منّي إليك مالم يتقدّم منّي مثله وكانت هفوة[2] وزلّة فدونك السّوط واقتصّ منّي فقال (المولى ـ خ) يا مولاي والله إن ظننت إلّا أنّك تريد عقوبتي وأنا مستحقّ للعقوبة فكيف أقتصّ منك قال [ويحك اقتصّ قال] معاذ الله أنت في حلّ وسعة فكرّر ذٰلك عليه مراراً والمولى كلّ ذٰلك يتعاظم قوله ويحلّله فلمّا لم يره يقتصّ له قال أما إذا أبيت فالضّيعة صدقة عليك وأعطاه إيّاها.
۴۷۵۹۳

۳۵٤ (۱۰) **تفسير العيّاشيّ** ۷٦/۱: عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ قال هو الرّجل يقبل الدّية أو يعفو أو يصالح[3] ثمّ يعتدي فيقتل فله عذاب أليم وفي نسخة أخرى فيلقى صاحبه بعد الصّلح فيمثّل به فله عذاب أليم.
۴۷۵۹۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۵۵ (۱۱) **كافي** ۳۵۹/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۷۸/۱۰: سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي جميلة عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ فقال: الرّجل يعفو أو يأخذ الدّية ثمّ يجرح صاحبه أو يقتله فله عذاب أليم.
۴۷۵۹۵

۳۵٦ (۱۲) **المقنع** ۱۸۵: سأل أبو بصير أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ قال هو الرّجل يقبل الدّية أو يعفو ثمّ يبدو له فيلقى الرّجل فيقتله فله عذاب أليم كما قال الله عزّ وجلّ.
۴۷۵۹٦

۳۵۷ (۱۳) **مجمع البيان** ۲٦٦/۱: قوله ﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ﴾ أي بأن قتل بعد قبول الدّية أو العفو عن ابن عبّاس والحسن وقتادة ومجاهد وهو المرويّ عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام.
۴۷۵۹۷

---

۱. الضّيعة: العقار ـ الأرض المغلّة. ۲. الهفوة: السّقطة والزّلّة. ۳. يصلح ـ ك.

۳۵۳ (۹) گفته شده است که: «غلامی به آبادی زمین کشاورزی حضرت علی بن حسینعليه السلام می‌پرداخت. زمانی حضرت آمد تا زمین کشاورزی را سرکشی کنند ولی دید که خراب شده و بسیار از بین رفته و این موضوع، حضرت را خشمگین و اندوهگین کرد و با تازیانه‌ای که در دست داشت به غلام زد. تازیانه به غلام خورد و حضرت از این کار پشیمان شد. چون به منزل‌شان بازگشت، در پی غلام فرستاد. غلام خدمت امام آمد دید که امام پیراهن را درآورده و تازیانه جلوی روی اوست. غلام پنداشت که امام می‌خواهد او را کیفر کند؛ لذا بسیار ترسید ولی امام سجادعليه السلام تازیانه را برداشت و دستش را به سوی غلام دراز کرد [که تازیانه را بگیر] و فرمود: ای فلان، من کاری با تو کرده‌ام که سابقه نداشته و لغزش و اشتباه بوده است. این تازیانه را بگیر و مرا قصاص کن. غلام گفت: ای سرورم، به خدا سوگند! گمانی جز این نداشتم که شما می‌خواهید مرا کیفر دهید و من مستحقّ کیفر هستم؛ پس چگونه شما را قصاص کنم! حضرت فرمود: وای بر تو! قصاص کن. او گفت: به خدا پناه می‌برم. حلال‌تان کردم و راحت باشید. حضرت این سخن را چند بار بر او تکرار کرد و غلام در هر نوبت گفتار حضرت را بزرگ می‌شمارد و حضرت را حلال می‌کرد و آن‌گاه که امام دید او به نفعش قصاص نمی‌کند، فرمود: هم اکنون که از قصاص کردن ابا می‌کنی، پس این زمین کشاورزی صدقه‌ای بر تو باشد و زمین را به او بخشید.»

۳۵۴ (۱۰) حلبی گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷯: و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، پرسیدم. حضرت فرمود: او همان مردی است که دیه را می‌پذیرد یا عفو یا مصالحه می‌کند سپس تجاوز می‌کند و می‌کشد. برای او عذاب دردناکی است و در نسخهٔ دیگری آمده است که: پس از صلح، قاتل را می‌بیند و او را کیفر می‌کند. برای این شخص عذاب دردناکی است.»

۳۵۵ (۱۱) حلبی از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷯: و هرکس که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، روایت کرده است که حضرت فرمود: «مرد عفو می‌کند یا دیه می‌گیرد سپس صاحبش [قاتل] را مجروح می‌سازد و او را کیفر می‌کند. برای این شخص عذاب دردناکی است.»

۳۵۶ (۱۲) ابوبصیر از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷯: کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، پرسید. حضرت فرمود: «او همان مردی است که دیه را می‌پذیرد یا عفو می‌کند سپس نظرش تغییر می‌کند. مرد [قاتل] را می‌بیند و او را می‌کشد. برای این مرد، عذاب دردناکی است؛ همان گونه که خداوند﷯ فرموده است.»

۳۵۷ (۱۳) فرمودهٔ خداوند: هرکس که بعد از آن، تجاوز کند، یعنی به این شکل که پس از قبول دیه یا پس از عفو بکشد. این تفسیر از ابن عباس، حسن، قتاده و مجاهد نقل و همین تفسیر از امام باقر و امام صادقعليهما السلام روایت شده است.

۳۵۸ ۴۷۵۹۸ (۱۴) دعائم الإسلام ۴۱۳/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن قول الله ﷻ ﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ قال هو الرّجل يقبل الدّية ثمّ يقتل فله عذاب أليم كما قال الله تعالى ويُقتل ولا يعفى عنه.

وتقدّم فی روایة العسكری عليه السلام (۹) من باب (۳) أنّ من قتل مؤمناً متعمّداً يقاد به من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله إنّ رجلاً جاء الی علیّ بن الحسين عليه السلام برجل يزعم أنّه قاتل أبيه فاعترف فأوجب عليه القصاص وسأله أن يعفو عنه ليعظّم الله ثوابه الخ. وفی روايته الأخری (۱۰) قوله عليه السلام من اعتدی بعد العفو عن القتل بما يأخذه من الدّية فقتل القاتل بعد عفوه عنه بالدّية الّتی بذلها ورضي هو بها فله عذاب أليم فی الآخرة عند الله وفی الدّنيا القتل بالقصاص لقتله لمن لا يحلّ قتله له. ولاحظ الباب التّالی فانّ فيه ما يناسب المقام.

(۴۷)

باب أنّ بعض الأولياء اذا عفا عن القاتل أو طلب الدّية فللباقی القصاص بعد ردّ فاضل الدّية وأنّ النّساء ليس لهنّ عفو ولا قود

۳۵۹ ۴۷۵۹۹ (۱) کافی ۳۵۶/۷: علیّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيی عن تهذيب ۱۷۵/۱۰: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ کا) عن فقيه ۱۰۵/۴: (الحسن ـ يب ـ فقيه) ابن محبوب عن أبی ولّاد الحنّاط قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل وله أمّ وأب وابن فقال الابن أنا أريد أن أقتل قاتل أبی وقال الأب[۱] أنا (أريد أن ـ ئل) أعفو وقالت الأمّ[۲] أنا (أريد أن ـ کا ـ فقيه) آخذ الدّية قال (فقال ـ کا) فليعط الابن أمّ المقتول السّدس من الدّية ويعطی ورثة القاتل السّدس من الدّية حقّ الأب الّذی عفا (عنه ـ يب) وليقتله[۳].

---

۱. الآخر ـ فقيه. ۲. قال الآخر ـ فقيه. ۳. ويقتله ـ فقيه.

۳۵۸ (۱۴) از امام جعفر صادق ﷺ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند ﷻ: و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت، سؤال شد. حضرت فرمود: «او همان مردی است که دیه را می‌پذیرد ولی پس از آن قاتل را می‌کشد. برای او عذاب دردناکی است؛ آن گونه که خداوند متعال فرموده است و او کشته می‌شود و مورد عفو قرار نمی‌گیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب سوم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی، مردی را نزد علی بن حسین ﷺ آورد که می‌گفت او قاتل پدرش است. او هم اعتراف کرد. حضرت قصاص را بر او واجب دانست و از ولیّ مقتول خواست که از او بگذرد تا خداوند پاداش بزرگی به او بدهد...»

و در روایت دهم فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هرکس پس از عفو، از کشتن در برابر دیه‌ای که می‌گیرد تجاوز کند و قاتل را پس از آن که با گرفتن دیه‌ای که داده عفو کرده و بدان راضی شده است سپس او را بکشد، برای او عذاب دردناکی در آخرت نزد خداست و در دنیا نیز باید به خاطر کشتن کسی که کشتن او برایش حلال نبوده، کشته شود.»

و باب بعدی را نیز ملاحظه کن؛ چراکه در آن مناسب مقام است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۷

حکم موردی که بعضی اولیای دم عفو کنند و بعضی دیگر عفو نکنند

۳۵۹ (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: مردی کشته شده است و مادر، پدر و پسری دارد. پسر گوید: من می‌خواهم قاتل پدرم را بکشم. پدر گوید: من می‌خواهم عفو کنم و مادر گوید: من می‌خواهم دیه بگیرم. ابوولّاد گوید: امام صادق ﷺ فرمود: پسر به مادر مقتول، یک ششم دیه و به وارثان قاتل، یک ششم دیه را یعنی حقّی را که پدر بخشید، بدهد و قاتل را بکشد.»

۳۶۰ ۴۷۶۰۰ (۲) کافی ۳۵۶/۷: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۱۷۷/۱۰: أحمد بن محمّد عن علیّ بن حدید و[1] ابن أبی عمیر عن جمیل بن درّاج عن بعض أصحابه رفعه إلی أمیر المؤمنین ﷺ فی رجل قتل وله ولیّان فعفا أحدهما وأبیٰ الآخر أن یعفو قال إن أراد الّذی لم یعف أن یقتل قتل وردّ نصف الدّیة علی أولیاء المقتول المقاد منه. فقیه ۱۰۵/۴: فی روایة جمیل بن درّاج قال قضی أمیر المؤمنین ﷺ فی رجل قتل وله ولیّان فعفا أحدهما وأراد الآخر أن یقتل قال یقتل ویَردّ علی أولیاء المقتول المقاد نصف الدّیة.

۳۶۱ ۴۷۶۰۱ (۳) کافی ۳۵۸/۷: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۱۷۶/۱۰: استبصار ۲۶۳/۴: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبد الرّحمن (ابن أبی عبد الله ـ صا) عن أبی عبد الله ﷺ قال سألته عن رجل قتل رجلین عمداً ولهما أولیاء فعفا أولیاء أحدهما وأبیٰ الآخرون[2] قال فقال یقتل الّذین[3] لم یعفوا[4] وإن أحبّوا أن یأخذوا الدّیة أخذوا قال عبد الرّحمن فقلت لأبی عبد الله ﷺ (فـ ـ کا ـ صا) رجلان قتلا رجلاً عمداً وله ولیّان فعفا أحد الولیّین قال فقال إذا عفا بعض الأولیاء دریء[5] عنهما القتل (وطرح عنهما القتل ـ صا) وطرح عنهما من الدّیة بقدر حصّة من عفا وأدّیا الباقی من أموالهما إلی الّذین لم یعفوا (قال الشّیخ ﷺ فی صا فأمّا ما تضمّنته هٰذه الرّوایات من أنّه إذا عفا بعض الأولیاء دریء عنه القتل وانتقل ذٰلک إلی الدّیة فالوجه فیه أنّه إنّما ینقل إلی الدّیة إذا لم یؤدّ من یرید القَوَد الی أولیاء المقاد منه مقدار ما عفی عنه).

۳۶۲ ۴۷۶۰۲ (۴) کافی ۳۵۷/۷: تهذیب ۱۷۵/۱۰: استبصار ۲۶۳/۴: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن علیّ بن حدید عن جمیل بن درّاج عن زرارة عن أبی جعفر ﷺ فی رجلین قتلا رجلاً عمداً وله ولیّان فعفا أحد الولیّین فقال إذا عفا عنهما[6] بعض الأولیاء دریء عنهما[7] القتل وطرح عنهما من الدّیة بقدر حصّة من عفا وأدّیا[8] الباقی من أموالهما إلی الّذی لم یعف وقال عفو کلّ ذی سهم جائز.

---

۱. عن ـ یب. ۲. الآخر ـ صا. ۳. الّذی ـ کا.
۴. لم یعف ـ کا. ۵. الدّرء: الدّفع. ۶. عنه ـ صا.
۷. عنه ـ صا. ۸. أدّی ـ ئل.

۳۶۰ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که کشته شد و دو ولیّ دارد، یکی عفو کرد و دیگری عفو نمی‌کند، فرمود: «اگر آن ولیّ که عفو نکرده بخواهد بکشد، می‌کشد ولی نیمی از دیه را به اولیای مقتولی که قصاص شده بر می‌گرداند.»

متن روایت در من لا یحضره الفقیه به این صورت است: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که کشته شد و دو ولیّ دارد، یکی عفو کرده و دیگری می‌خواهد بکشد، فرمود: می‌کشد و نصف دیه را به اولیای مقتول قصاص شده برمی‌گرداند.»

۳۶۱ (۳) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: مردی دو نفر را عمداً کشته است و آن دو، اولیایی دارند که یکی از آنان عفو کرده ولی دیگران عفو نمی‌کنند. عبدالرحمن گوید: حضرت فرمود: کسانی که عفو نکرده‌اند، می‌کشند و اگر بخواهند دیه بگیرند، می‌گیرند. عبدالرحمن گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: دو نفر، یک مردی را عمداً کشته‌اند و آن مرد ولیّ دارد؛ یکی از آن دو عفو کرده است. عبدالرحمن گوید: حضرت فرمود: آن زمان که بعضی از اولیای مقتول عفو کنند، از هر دو قاتل، قتل دفع می‌شود و نیز از هر دو به اندازهٔ حصهٔ کسی که عفو کرده، از دیه کم می‌شود و باقیماندهٔ مال‌شان را به آنانی که عفو نکرده‌اند، می‌دهند.»

شیخ طوسی ﷺ در کتاب استبصار گوید: «اما آنچه این روایات در بردارد که اگر بعضی از اولیای مقتول عفو کند قتل از او دفع می‌شود و قتل منتقل به دیه می‌شود، توجیه آن این است که تنها انتقال به دیه زمانی است که آن کس که می‌خواهد قصاص کند، مقداری که مورد عفو قرار گرفته را به اولیای کسی که می‌خواهد قصاص شود، نمی‌دهد.»

۳۶۲ (۴) امام باقر ﷺ دربارهٔ دو مردی که یک مرد را از روی عمد کشته‌اند و مقتول، دو ولیّ دارد و یکی از دو ولیّ عفو کرده است، فرمود: «اگر بعضی از اولیای مقتول از این دو قاتل عفو کنند، قتل از این دو دور می‌شود و از هر دو به اندازهٔ سهم آن کس که عفو کرده کم می‌شود و باقیماندهٔ مال‌شان را به آن کس که عفو نکرده، می‌دهند. حضرت فرمود: عفو هر سهم‌داری جایز است.»

۳۶۳ ۴۷۶۰۲ (۵) دعائم الإسلام ۴۱۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال إذا عفا بعض الأولياء زال القتل فإن قبل الباقون من الأولياء الدّية وكان الآخرون قد عفوا عن[1] القتل والدّية زال عنه بمقدار ما عفوا عنه من حصصهم[2] وإن قبلوا الدّية جميعاً ولم يعف أحد منهم عن شيء منها فهي لهم جميعاً.

۳۶۴ ۴۷۶۰۳ (۶) كافي ۳۵۷/۷: تهذيب ۱۷۷/۱۰: استبصار ۲۶۲/۴: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن أبي مريم عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فيمن عفا من[3] ذي سهم فإنّ عفوه جائز وقضى في أربعة إخوة عفا أحدهم قال يعطى بقيّتهم الدّية ويرفع[4] عنه[5] بحصّة الّذي عفا.

۳۶۵ ۴۷۶۰۵ (۷) تهذيب ۱۷۷/۱۰: استبصار ۲۶۴/۴: الصّفّار عن الحسن بن موسى عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول من عفا عن الدّم من ذوي[6] سهم له فيه فعفوه جائز ويسقط[7] الدّم وتصير الدّية ويرفع عنه حصّة الّذي عفا.

۳۶۶ ۴۷۶۰۶ (۸) فقيه ۱۰۵/۴: قد روي أنّه إذا عفا واحد من الأولياء عن الدّم ارتفع القود.

۳۶۷ ۴۷۶۰۷ (۹) دعائم الإسلام ۴۱۰/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال ولكلّ وارث عفو في الدّم إلّا الزّوج والمرأة فانّه لا عفو لهما ومن عفا عن دم فلا حقّ له في الدّية الّا أن يشترط ذلك.

۳۶۸ ۴۷۶۰۸ (۱۰) تهذيب ۱۷۷/۱۰: استبصار ۲۶۲/۴: محمّد بن يعقوب عن كافي ۳۵۷/۷: أحمد بن محمّد الكوفيّ عن محمّد بن أحمد النّهديّ عن محمّد بن الوليد عن أبان عن أبي العبّاس عن أبي عبد الله عليه السلام قال ليس للنّساء عفو ولا قود.

۳۶۹ ۴۷۶۰۹ (۱۱) تهذيب ۳۹۷/۹: عليّ بن الحسن بن فضّال عن عبّاس بن عامر عن داود بن الحصين عن أبي العبّاس فضل البقباق عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له هل للنّساء قود أو عفو قال لا وذلك للعصبة قال عليّ بن الحسن هذا خلاف ما عليه أصحابنا.

ويأتي في الباب التّالي ما يناسب ذلك فراجع.

---

۱. من ـ لك. ۲. بحصصهم ـ خ ل. ۳. عن ـ صا.
۴. يدفع ـ يب. ۵. عنهم ـ كا. ۶. ذي ـ صا.
۷. سقط ـ يب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۶۳ (۵) امام جعفر صادق‌ؑ فرمود: «اگر بعضی از اولیای مقتول عفو کنند، کشتن برداشته می‌شود. در این صورت، اگر بقیهٔ اولیای مقتول دیه را بپذیرند و دیگران، هم از قتل و هم از دیه عفو کرده باشند، به اندازهٔ سهم‌های کسانی که عفو کرده‌اند، از او ساقط می‌شود ولی اگر همه دیه را پذیرفته‌اند و هیچ کدام از آنان از دیه عفو نکرده است، در این صورت دیه برای همهٔ آنان خواهد بود.»

۳۶۴ (۶) امیرالمؤمنین‌ؑ دربارهٔ کسی که سهم دیه دارد و عفو می‌کند، حکم داد که: «عفو او جایز است و دربارهٔ چهار برادر که یکی عفو کرده بود، حکم داد و فرمود: به بقیهٔ برادران دیه داده می‌شود و از دیه‌ی مقتول به اندازهٔ حصّهٔ آن کس که عفو کرده است، کم می‌شود.»

۳۶۵ (۷) امیرالمؤمنین علی‌ؑ پیوسته می‌فرمود: «هرکس از صاحبان سهم در عفو اگر از خون عفو کند، عفوش جایز است و خون ساقط و تبدیل به دیه می‌شود و سهم کسی که عفو کرده، از او کم می‌شود.»

۳۶۶ (۸) روایت شده‌که: «اگر یکی از اولیای مقتول از خون [قصاص] عفو کند، قصاص برداشته می‌شود.»

۳۶۷ (۹) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «و هر وارثی حقّ عفو در خون را دارد؛ مگر شوهر و زن که این دو، حقّ عفو ندارند و هرکس که از خون عفو کند، حقّی در دیه ندارد؛ مگر اینکه دیه را شرط کند.»

۳۶۸ (۱۰) امام صادق‌ؑ فرمود: «عفو برای زنان نیست و قصاص هم نیست.» [بلکه دیه می‌گیرند.]

۳۶۹ (۱۱) ابوالعباس فضل بقباق گوید: «به امام صادق‌ؑ عرض کردم: آیا برای زنان قصاص یا عفو است؟ حضرت فرمود: نه. این برای پسران و خویشاوندان پدری است. علی بن حسن گوید: این برخلاف چیزی است که اصحاب ما برآنند.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی به آنچه مناسب با این باب است مراجعه کنید.

(٤٨)

باب حكم ما اذا قتل الرّجل وله أولاد صغار وكبار أو غيّب

۳۷۰ ٤٧٦١٠ (١) كافي ٣٥٧/٧: (عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٧٦/١٠: استبصار ٢٦٤/٤: فقيه ١٠٥/٤: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن أبي ولّاد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل وله أولاد صغار وكبار أرأيت إن عفا أولاده[١] الكبار (قال ـ كا ـ صا ـ يب) فقال لا يقتل ويجوز عفو (الأولاد ـ كا) الكبار في حصصهم فإذا كبر الصّغار كان لهم أن يطلبوا حصصهم[٢] من الدّية.

۳۷۱ ٤٧٦١١ (٢) تهذيب ١٧٦/١٠: استبصار ٢٦٥/٤: الصّفّار عن الحسن بن موسى عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام قال انتظروا بالصّغار الّذين قتل أبوهم أن يكبروا فاذا بلغوا خيّروا فان أحبّوا قتلوا أو عفوا أو صالحوا.

۳۷۲ ٤٧٦١٢ (٣) الجعفريّات ١١٨: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه قال قُتل أمير المؤمنين عليّ عليه السلام وله أولاد كبار وأولاد صغار فقتلوا الكبار ابن ملجم لعنه الله ولم ينتظروا لأولاد الصّغار.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۷۳ ٤٧٦١٣ (٤) دعائم الإسلام ٤١٠/٢: عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال إذا قتل الرّجل وله أولياء[٣] صغار و[٤] غيّب فطلب الحاضر من أوليائه القصاص فله[٥] ذلك قال وقد اقتصّ الحسن عليه السلام من ابن ملجم لعنة الله عليه ولعليّ عليه السلام يومئذ أولاد صغار لم ينتظر بهم أن يبلغوا.

(٤٩)

باب أنّ المسلم اذا قتله مسلم وليس له وليّ الّا ذمّيّ عرض عليه الإسلام فان لم يسلم الذّمّيّ كان وليّه الإمام فان شاء قتل وإن شاء أخذ الدّية فيجعلها في بيت المال وليس له العفو

۳۷٤ ٤٧٦١٤ (١) كافي ٣٥٩/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه عن

---

١. الأولاد ـ كا. ٢. حقّهم ـ فقيه. ٣. أولاد ـ ك.
٤. أو ـ خ ل. ٥. فلهم ـ ك.

باب ۴۸

حکم موردی که مقتول، فرزندان بزرگ و کوچک یا غایب دارد

۳۷۰ (۱) ابوولّاد گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: مردی کشته شده و فرزندان کوچک و بزرگی دارد. نظر شما چیست اگر فرزندان بزرگش عفو کنند؟ حضرت فرمود: کشته نمی‌شوند و عفو فرزندان بزرگ در سهم‌شان نافذ است و فرزندان کوچک آن زمان که بزرگ شدند، می‌توانند سهم‌شان را از دیه طلب کنند.»

۳۷۱ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «صبر کنید تا فرزندان کوچکی که پدرشان کشته شده است بزرگ شوند؛ چون بزرگ شدند، مخیّرند بکشند یا عفو یا مصالحه کنند.»

۳۷۲ (۳) امام جعفر صادق ﷺ از پدرشان از جدّشان روایت کرده‌اند که فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ کشته شد در حالی که فرزندان بزرگ و کوچکی داشت؛ بزرگ‌ترها ابن ملجم ـ لعنة الله علیه ـ را کشتند و منتظر فرزندان کوچک نماندند.»

۳۷۳ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «آن زمان که مردی کشته شود و فرزندان کوچک یا غایب داشته باشد و اولیای حاضر مقتول، قصاص را طلب کنند، این حق برای آنان ثابت است. امام حسن ﷺ ابن ملجم ـ لعنة الله علیه ـ را قصاص کرد؛ در حالی که در آن روز امیرالمؤمنین ﷺ فرزندان کوچکی داشت و حضرت منتظر نماند که آنان بالغ شوند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۹

حکم مسلمانی که مسلمانی را بکشد و مقتول وارثی جز کافر ذمّی ندارد

۳۷۴ (۱) ابوولّاد حنّاط گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مرد مسلمانی که مرد مسلمانی را عمداً کشته

تهذيب ۱۷۸/۱۰: **فقيه** ۷۹/٤: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن أبي ولّاد (الحنّاط ـ كا ـ يب) قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل (مسلم ـ كا ـ يب) قتل (رجلاً ـ كا ـ فقيه) مسلماً عمداً فلم يكن للمقتول أولياء من المسلمين إلّا أولياء من أهل الذمّة من قرابته فقال على الإمام أن يعرض على قرابته من أهل بيته الإسلام فمن أسلم منهم فهو وليّه يدفع القاتل إليه فإن شاء قتل وإن شاء عفا وإن شاء أخذ الدّية فإن لم يسلم (من قرابته ـ فقيه) أحد كان الإمام وليّ أمره فإن شاء قتل وإن شاء أخذ الدّية فجعلها[1] في بيت مال المسلمين لأنّ جناية المقتول كانت على الإمام فكذٰلك تكون ديته لإمام المسلمين قلت (له ـ يب) فإن عفا عنه الإمام قال فقال (لا ـ فقيه) إنّما هو حقّ جميع[2] المسلمين وإنّما على الإمام أن يقتل أو يأخذ الدّية وليس له أن يعفو. **علل الشّرائع** ۵۸۱: أبي عليه السلام عن سعد بن عبد الله عن أحمد وعبد الله ابني محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن محمّد الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل (وذكر نحوه) الى قوله لإمام المسلمين. **دعائم الإسلام** ٤۱۱/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إذا قتل رجل رجلاً عمداً (وذكر نحوه) الى قوله (في بيت مال المسلمين).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۳۷۵ ۲۷۶۱۵ (۲) **تهذيب** ۱۷۸/۱۰: الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد قال قال أبو عبد الله عليه السلام في الرّجل يقتل وليس له وليّ إلّا الإمام أنّه ليس للإمام أن يعفو وله أن يقتل أو يأخذ الدّية فيجعلها في بيت مال المسلمين لأنّ جناية المقتول كانت على الإمام وكذٰلك تكون ديته لإمام المسلمين.

وتقدّم في رواية سليمان بن خالد (۱) من باب (٦۵) انّ المسلم اذا قتل ولم يكن له وارث مسلم تجعل ديته في بيت مال المسلمين من أبواب الميراث ج ۲۹ قوله رجل مسلم قتل وله أب نصرانيّ لمن تكون ديته قال تؤخذ ديته فتجعل في بيت مال المسلمين لأنّ جنايته على بيت مال المسلمين.

---

۱. يجعلها ـ كا. ۲. لجميع ـ فقيه.

است و مقتول از مسلمانان، ولیّ ندارد و تنها از اهل ذمّه خویشاوندی دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر امام است که اسلام را بر خویشاوندان از اهل بیت مقتول عرضه کند. هر کدام که مسلمان شود، هم او ولیّ مقتول است و قاتل تحویل او می‌شود. اگر خواست، می‌کشد و اگر خواست، عفو می‌کند و اگر خواست، دیه می‌گیرد و اگر از خویشاوندان وی کسی اسلام را نپذیرد امام‌ولیّ‌امر اوست. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، دیه می‌گیرد و دیه را در بیت‌المال مسلمانان قرار می‌دهد و این به آن دلیل است که در چنین صورتی اگر مقتول، جنایتی انجام داده بود، بر امام است و همین طور دیهٔ او برای امام مسلمانان خواهد بود. پرسیدم: اگر امام قاتل را عفو کند؟ ابوولّاد گوید: امام فرمود: نه، بلکه تنها عفو، حقّ همهٔ مسلمانان است و امام تنها یا می‌کشد یا دیه می‌گیرد و حقّ او نیست که عفو کند.»

(۲) امام صادق‌علیه‌السلام دربارهٔ مردی که کشته می‌شود و جز امام‌ولیّ ندارد فرمود که: «امام حقّ عفو ۳۷۵
ندارد و می‌تواند بکشد یا دیه بگیرد و دیه را در بیت‌المال مسلمانان قرار دهد؛ چون جنایت مقتول بر امام و همچنین دیهٔ او برای امام مسلمانان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شصت و پنجم از ابواب میراث، این گفته که: «مردی مسلمان کشته شده است و پدری مسیحی دارد. دیهٔ او برای کیست؟ حضرت فرمود: دیه‌اش را می‌گیرند و در بیت‌المال مسلمانان قرار می‌دهند؛ چون جنایت او نیز بر عهدهٔ بیت‌المال مسلمانان است.»

(٥٠)

باب أنّ من قُتِل وعليه دين وليس له مال هل لأوليائه أن يهبوا دمه لقاتله أم لا

٣٧٦ ٢٧٦١٦ (١) فقيه ٨٣/٤: روى محمّد بن أسلم[١] عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال قلت له جعلت فداك رجل قتل رجلاً متعمّداً أو خطأً وعليه دين و(ليس له ـ ئل) مال فأراد أولياؤه أن يهبوا دمه للقاتل فقال إن وهبوا دمه ضمنوا الدّين[٢] قلت فان هم أرادوا قتله فقال إن قتل عمداً قتل قاتله وأدّى عنه الإمام الدّين من سهم الغارمين قلت فانّه قتل عمداً وصالح أولياؤه قاتله على الدّية فعلى من الدّين على أوليائه من الدّية أو على إمام المسلمين فقال بل يؤدّوا دينه من ديته الّتي صالحوا عليها أولياؤه فإنّه أحقّ بديته من غيره. وتقدّم في أحاديث باب (٢١) أنّ المقتول إذا كان عليه الدّين ولم يترك مالاً يجب قضاء دينه من ديته من أبواب الدّين (ج ٢٣) ما يناسب الباب خصوصاً رواية أبي بصير (٣).

(٥١)

باب أنّ وليّ المقتول ان ضرب القاتل حتّى رأى أنّه قد قتله فبرء القاتل فليس له القصاص مجدّداً حتّى يقتصّ القاتل منه مثل ما صنع به

٣٧٧ ٢٧٦١٧ (١) كافي ٣٦٠/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان تهذيب ٢٧٨/١٠: عليّ بن مهزيار عن ابراهيم بن عبد الله عن أبان بن عثمان عمّن أخبره عن أحدهما عليه السلام قال أتى عمر بن الخطّاب برجل (قد ـ كا ـ فقيه) قتل أخا رجل فدفعه إليه وأمره بقتله[٣] فضربه الرّجل حتّى رأى أنّه قد قتله فحمل إلى منزله فوجدوا به رمقاً فعالجوه حتّى[٤] برأ فلمّا خرج أخذه أخو المقتول (الأوّل ـ كا ـ فقيه) فقال أنت قاتل أخي ولي أن أقتلك فقال (له ـ يب ـ فقيه) قد قتلتني مرّة فانطلق به إلى عمر فأمره[٥] بقتله فخرج وهو يقول

---

١. محمّد بن مسلم ـ خ ل.
٢. ضمنوا ديته ـ خ.
٣. أن يقتله ـ فقيه.
٤. فبرأ ـ كا.
٥. فأمر ـ يب ـ فقيه.

باب ۵۰
حکم مقتول مدیون فاقد مال

۳۷۶ (۱) علی بن ابی حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: فدایت شوم! مردی، مردی را از روی عمد یا خطا کشته است و مقتول بدهکار است و مالی ندارد. اولیای مقتول می‌خواهند خون‌بهایش را به قاتل ببخشند. حضرت فرمود: اگر خونش را ببخشند، خود ضامن بدهی اویند. گفتم: اگر اولیا بخواهند که قاتل را بکشند چه؟ حضرت فرمود: اگر قاتل عمداً کشته است، کشته می‌شود و امام، بدهی او را از سهم بدهکاران [که یکی از سهم‌داران در زکات بدهکارانند] می‌پردازد. گفتم: او عمداً کشته است و اولیای او با قاتلش بر گرفتن دیه مصالحه کرده‌اند؛ در این صورت بدهی او بر چه کسی است؟ آیا بر اولیای اوست که دیه بپردازند یا بر امام مسلمانان است؟ حضرت فرمود: بدهی او را از دیه‌ای که اولیای مقتول بر آن مصالحه کرده‌اند می‌پردازند؛ چون مقتول خودش به دیه‌اش از دیگران سزاوارتر است.»

باب ۵۱
حکم ولیّ دم که ضربهٔ او جهت قصاص، قاتل را نکشد

۳۷۷ (۱) امام باقر یا امام صادق ﷺ فرمودند: «مردی را که برادر مردی را کشته بود، نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر او را به برادر تحویل و دستور داد که او را بکشد. آن مرد هم قاتل را زد تا حدّی که فکر می‌کرد او را کشته است. او را به منزلش بردند. دیدند که رمقی دارد. معالجه‌اش کردند تا آن که خوب شد. چون از منزل بیرون آمد، برادر مقتول او را گرفت و گفت: تو قاتل برادر منی و من حقّ دارم تو را بکشم. او به آن برادر گفت: تو یک بار مرا کشته‌ای. برادر، قاتل را نزد عمر آورد. عمر دستور داد که او

(يا أيّها النّاس قد ـ يب ـ فقيه) والله قتلني [1] (مرّة ـ كا ـ فقيه) فمرّوا (به ـ يب ـ فقيه) على [2] أمير المؤمنين عليه السلام فأخبر (ه ـ كا ـ فقيه) (بـ ـ فقيه) خبره فقال لا تعجل (عليه ـ يب ـ فقيه) حتّى أخرج إليك فدخل عليه السلام على عمر فقال ليس الحكم فيه هكذا فقال ما هو يا أبا الحسن فقال يقتصّ هذا من أخي المقتول الأوّل ما صنع به ثمّ يقتله بأخيه فنظر [3] (الرّجل ـ كا ـ فقيه) أنّه إن اقتصّ منه أتى على نفسه فعفا عنه وتتاركا. فقيه ١٢٨/٤: في رواية أبان بن عثمان أنّ عمر بن الخطّاب أتي برجل قد قتل (وذكر مثله).

۲۷۸ ۳۷۶۱۸ (۲) المناقب ۳٦٥/۲: أحمد بن عامر بن سليمان الطّائي عن الرّضا عليه السلام في خبر أنّه أقرّ رجل بقتل ابن رجل من الأنصار فدفعه عمر اليه ليقتله به فضربه ضربتين بالسّيف حتّى ظنّ أنّه هلك فحمل الى منزله وبه رمق فبرئ الجرح بعد ستّة أشهر فلقيه الأب وجرّه الى عمر فدفعه إليه عمر فاستغاث الرّجل الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال لعمر ما هذا الّذي حكمت به على هذا الرّجل فقال النّفس بالنّفس قال ألم يقتله مرّة قال قد قتلته [4] ثمّ عاش قال فيقتل مرّتين فبهت ثمّ قال فاقض ما أنت قاض فخرج عليه السلام فقال للأب ألم تقتله مرّة قال بلىٰ فيبطل دم ابني قال لا ولكنّ الحكم أن تدفع إليه فيقتصّ منك مثل ما صنعت به ثمّ تقتله بدم ابنك قال هو والله الموت ولابدّ منه قال لابدّ أن يأخذ بحقّه قال فانّي قد صفحت عن دم ابني ويصفح لي عن القصاص فكتب بينهما كتاباً بالبراءة فرفع عمر يده الى السّماء وقال الحمد لله، أنتم أهل بيت الرّحمة يا أبا الحسن ثمّ قال لولا عليّ لهلك عمر.

(٥٢)

باب أنّ القاتل يدفع إلى وليّ المقتول
وإن مات قام مقامه ولده أو نحوه في القصاص
وأنّ القاتل يقتل بالسّيف من دون إثم وتمثيل وإحراق

قال الله عزّ وجلّ في سورة الأسراء (١٧): ٣٣: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا۟ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَـٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا﴾.

---

١. قتلتني ـ كا. ٢. إلى ـ يب. ٣. فظنّ ـ فقيه.
٤. قد قتله ـ ظ.

را بکشد. آن مرد از نزد عمر بیرون آمد، در حالی که می‌گفت: ای مردم به خدا سوگند! او یک بار مرا کشته است. او در بین راه با امیرالمؤمنین ﷺ برخورد کرد و گزارش جریان خود را به امام گفت. حضرت فرمود: شتاب مکن تا من نزد تو بیایم. حضرت نزد عمر رفت و فرمود: حکم در این مورد چنین نیست. عمر پرسید: ای ابوالحسن! حکم چیست؟ حضرت فرمود: این شخص باید از برادر مقتول، اول آنچه با او کرده، قصاص کند. پس از آن، برادر او را در برابر برادرش بکشد. آن مرد هم دید که اگر از او قصاص شود خودش خواهد مُرد، لذا عفو کرد و همدیگر را رها کردند.»

۲۷۸ (۲) احمد بن عامر بن سلیمان طائی در روایتی از امام رضا ﷺ روایت کرده است که: «مردی به قتل پسر مردی از انصار اقرار کرد. عمر قاتل را به آن مرد انصاری داد تا او را در برابر قتل فرزندش بکشد. او هم دو ضربت شمشیر بر قاتل زد به حدّی که گمان کرد مرده است. او را به منزل بردند ولی هنوز زنده بود. جراحت شمشیر پس از شش ماه خوب شد. پس از آن، پدر مقتول قاتل را دید و او را کشان‌کشان نزد عمر برد. عمر مجدداً قاتل را به مرد انصاری تحویل داد. آن مرد از امیرالمؤمنین امام علی ﷺ فریادرسی خواست. حضرت به عمر گفت: این چه حکمی است که بر این مرد کرده‌ای؟ عمر گفت: جان در مقابل جان. حضرت فرمود: آیا یک بار او را نکشته است؟ عمر گفت: او را کشته ولی او زنده شده است. حضرت فرمود: آیا دو مرتبه کشته می‌شود؟ عمر مبهوت ماند! سپس عمر گفت: شما قضاوت کنید! هر حکمی که می‌کنید. حضرت از نزد عمر بیرون آمد. به پدر مقتول فرمود: آیا یک بار این قاتل را نکشته‌ای؟ گفت: چرا کشته‌ام ولی آیا خون فرزندم هدر می‌رود؟ حضرت فرمود: نه؛ ولی حکم آن است که تو را به او تحویل دهیم تا از تو قصاص کند بر اساس کاری که تو با او کرده‌ای. سپس تو او را در مقابل خون فرزندت می‌کشی. آن مرد گفت: به خدا سوگند! این مرگ است و چاره‌ای از آن نیست. حضرت فرمود: لازم است که حقّش را بگیرد. او گفت: پس من از خون فرزندم چشم‌پوشی می‌کنم و او هم از قصاص من. پس از آن حضرت نوشته‌ای بین این دو مبنی بر این که از همدیگر درگذشتند، مرقوم فرمود. عمر دستش را به آسمان برداشت و گفت: الحمدلله! شما اهل‌بیت، رحمت هستید؛ ای اباالحسن و سپس گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.»

باب ۵۲

حکم قاتل در تحویل به ولیّ‌دم یا ورثهٔ او

خداوند متعال می‌فرماید:

> و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید جز بحق و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که او مورد حمایت است.[۱]

---

۱. اسراء ۱۷ / ۳۳.

۳۷۹ ۲۷۶۱۹ (۱) کافی ۳۷۰/۷: تهذیب ۱۷۹/۱۰: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن تهذیب ۱۷٤/۱۰: فقیه ۱۲۷/٤: ابن أبی عمیر عن جمیل عن بعض أصحابنا[1] عن أحدهما علیه السلام قال إذا مات ولیّ المقتول قام ولده من بعده مقامه (بالدّم[2] ـ کا ـ فقیه).

۳۸۰ ۲۷۶۲۰ (۲) کافی ۳۷۰/۷: علیّ بن محمّد عن بعض أصحابه عن محمّد بن سلیمان عن سیف بن عمیرة عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبی الحسن علیه السلام إنّ الله عزّ وجلّ یقول فی کتابه ﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَـٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّي ٱلْقَتْلِ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا﴾ فما هذا الإسراف الّذی نهی الله عزّ وجلّ عنه قال نهی أن یقتل غیر قاتله أو یمثّل بالقاتل قلت فما معنی قوله إِنَّهُۥ كَانَ مَنْصُوراً قال وأیّ نصرة أعظم من أن یدفع القاتل إلی أولیاء المقتول فیقتله ولا تبعة تلزمه من قتله فی دین ولا دنیا.

۳۸۱ ۲۷۶۲۱ (۳) الجعفریّات ۱۱۸: باسناده عن جعفر بن محمّد قال أخبرنی أبی أنّ علیّاً علیه السلام کان یقول ولیّ الدّم یفعل ما یشاء إن شاء قتل وإن شاء صالح.

۳۸۲ ۲۷۶۲۲ (٤) دعائم الإسلام ٤۰۸/۲: عن علیّ علیه السلام أنّه أتی برجل سمع وهو یتواعده بالقتل فقال دعوه فإن قتلنی فالحکم فیه لولیّ الدّم.

۳۸۳ ۲۷۶۲۳ (۵) ارشاد المفید ۱۵: روی جماعة من أهل السّیر منهم أبو مخنف وإسماعیل بن راشد وأبو هاشم الرّفاعیّ وأبو عمرو الثّقفیّ وغیرهم أنّ نفراً من الخوارج اجتمعوا بمکّة فتذاکروا الأمراء فعابوهم وعابوا أعمالهم وذکروا أهل النّهروان وترحّموا علیهم (الی أن قال ص ۱۸) فلمّا قضی أمیر المؤمنین علیه السلام نحبه[3] وفرغ أهله من دفنه جلس الحسن علیه السلام وأمر أن یؤتی بابن ملجم فجیئ به فلمّا وقف بین یدیه قال له یا عدوّ الله قتلت أمیر المؤمنین وأعظمت الفساد فی الدّین ثمّ أمر به فضربت عنقه.

۳۸٤ ۲۷۶۲٤ (٦) کافی ۲۵۵/۸: علیّ بن محمّد عن صالح عن الحجّال عن بعض أصحابه عن أبی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قوله الله عزّ وجلّ ﴿وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَـٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّي ٱلْقَتْلِ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا﴾ فقال نزلت فی الحسین علیه السلام لوقتل أهل الأرض به ما کان سرفاً.

---

۱. أصحابه ـ یب ۱۷٤. ۲. فی الدّیة ـ یب ۱۷٤.
۳. النّحب: الموت قضی فلان نحبه اذا مات ـ اللّسان.

۳۷۹ (۱) امام باقر یا امام صادقعليهما السلام فرمودند: «اگر ولیّ مقتول بمیرد، فرزندان وی پس از او به جای او عهده‌دار خون خواهند بود.»

۳۸۰ (۲) اسحاق بن عمّار گوید: «به امام ابوالحسنعليه السلام [= امام کاظمعليه السلام] عرض کردم: خداوند﷯ در کتابش می‌فرماید: و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که مورد حمایت است. این چه اسرافی است که خداوند از آن نهی فرموده است؟ حضرت فرمود: خداوند از این که غیر قاتل کشته شود یا قاتل را مثله کنند، نهی فرموده است. پرسیدم: پس معنای فرمودهٔ خداوند: او مورد حمایت است، چیست؟ حضرت فرمود: چه کمکی بالاتر از این که قاتل را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند و ولیّ مقتول، او را می‌کشد و هیچ اثر بدی گریبان‌گیر او در دنیا و آخرت نمی‌شود.»

۳۸۱ (۳) امام جعفر صادقعليه السلامفرمود: «پدرم به من خبر داد که امیرالمؤمنین علیعليه السلام پیوسته می‌فرمود: ولیّ خون، هر کاری که بخواهد می‌کند. اگر بخواهد، می‌کشد و اگر بخواهد، مصالحه می‌کند.»

۳۸۲ (۴) مردی را نزد امیرالمؤمنینعليه السلام آوردند که شنیده شده بود حضرت را به کشتن تهدید می‌کند. حضرت فرمود: «او را رها سازید. اگر مرا کشت، حکم او با ولیّ خون است.»

۳۸۳ (۵) گروهی از تاریخ‌نویسان که از آنها ابومخنف، اسماعیل بن راشد، ابوهاشم رفاعی، ابوعمرو ثقفی و دیگران بودند، روایت کرده‌اند که: «گروهی از خوارج در مکه اجتماع و دربارهٔ رهبران مذاکره کردند. آنان را تنقیص کردند و اعمال‌شان را زشت دانستند و از اهل نهروان یاد کردند و بر آنان ترحم کردند... تا آنجا که گوید: چون امیرالمؤمنینعليه السلام به شهادت رسید و بازماندگانش از دفن وی فارغ شدند، امام حسن مجتبیعليه السلام جلوس فرمود و دستور داد ابن ملجم را بیاورند. او را آوردند. چون در جلوی روی امام ایستاد، حضرت به او فرمود: ای دشمن خدا! امیرالمؤمنین را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی! پس از آن حضرت دستور داد او را گردن زدند.»

۳۸۴ (۶) بعضی از یاران حجّال گویند: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند﷯: و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ‌اش سلطه (و حقّ قصاص) قرار دادیم اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که او مورد حمایت است، پرسیدم. حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ امام حسینعليه السلام نازل شده است. اگر همهٔ زمینیان در برابر او کشته شوند، اسراف نیست.»

٣٨٥ ٣٧٦٢٥ (٧) تهذيب ١٥٧/١٠: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن فقيه ٧٧/٤: هشام بن سالم (وعليّ بن النّعمان عن ابن مسكان جميعاً ـ يب) عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل ضرب (رجلاً ـ يب) بعصىً فلم يرفع عنه حتّى قتل أيدفع (القاتل ـ فقيه) الى أولياء المقتول قال نعم ولكن لا يترك (أن ـ فقيه) يعبث به ولكن يجاز عليه.

٣٨٦ ٣٧٦٢٦ (٨) كافي ٢٧٩/٧: تهذيب ١٥٧/١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ جميعاً عن أبي عبد الله ﷺ قالا سألناه عن رجل ضرب رجلاً بعصىً فلم يقلع عنه حتّى مات أيدفع إلى وليّ المقتول فيقتله قال نعم ولا يترك يعبث به ولكن يجيز عليه (بالسّيف ـ كا).

٣٨٧ ٣٧٦٢٧ (٩) كافي ٢٧٩/٧: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ١٥٧/١٠: سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن فقيه ٩٧/٤: موسى بن بكر عن العبد الصّالح ﷺ في رجل ضرب رجلاً بعصا فلم يرفع العصا حتّى مات قال يدفع الى أولياء المقتول ولكن لا يترك يتلذّذ به ولكن يجاز عليه بالسّيف.

٣٨٨ ٣٧٦٢٨ (١٠) الجعفريّات ١١٧: باسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ قال دعائم الإسلام ٤١١/٢: قال رسول الله ﷺ لاقَوَد إلّا بالسّيف.

٣٨٩ ٣٧٦٢٩ (١١) الجعفريّات ١١٧: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه قال هو قول عليّ ﷺ لا يقاد لأحد من أحد الّا بالسّيف في القتل خاصّة.

٣٩٠ ٣٧٦٣٠ (١٢) دعائم الإسلام ٤١١/٢: قال عليّ ﷺ لايقاد من أحد إذا قتل إلّا بالسّيف وإن قتل بغير ذلك.

٣٩١ ٣٧٦٣١ (١٣) كافي ٢٩٩/١: الحسين بن الحسن الحسنيّ رفعه ومحمّد بن الحسن عن ابراهيم بن إسحاق الأحمري[١] رفعه قال لمّا ضرب أمير المؤمنين ﷺ حفّ به العوّاد وقيل له يا أمير المؤمنين أوصِ فقال أثنوا لي وسادة (الى أن قال ص ٣٠٠) ثمّ أقبل على الحسن ﷺ فقال يا بنيّ ضربة مكان ضربة ولا تأثم.

---

١. الأحمر ـ خ.

۳۸۵ (۷) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق‌ؑ پرسیدم: مردی، مردی را با عصا زده و عصا را از او برنداشته تا آن که او را کشته است. آیا قاتل تحویل اولیای مقتول می‌شود؟ حضرت فرمود: آری؛ ولی او را رها نمی‌کنند که با قاتل، بازی [مثله] کند بلکه قاتل مجازات می‌شود.»

۳۸۶ (۸) حلبی و ابوالصباح کنانی هر دو گویند: «از امام صادق‌ؑ پرسیدیم که: مردی با عصا مردی را زد و از او دست نکشید تا او مُرد. آیا او را به ولیّ مقتول تحویل می‌دهند تا او را بکشد؟ حضرت فرمود: آری؛ اما او را رها نمی‌کنند که با او بازی [مثله] کند بلکه او را با شمشیر مجازات می‌کنند.»

۳۸۷ (۹) موسی بن بکر از عبد صالح‌ؑ [= امام موسی کاظم‌ؑ] دربارهٔ مردی که با عصا مردی را زد و عصا را برنداشت تا آن مرد مُرد، روایت کرده است که فرمود: «او را به اولیای مقتول تحویل می‌دهند اما او را رها نمی‌کنند تا لذت‌بار او را بکشند [مثله کنند] بلکه با شمشیر، قاتل را می‌زنند.»

۳۸۸ (۱۰) رسول خداﷺ فرمود: «قصاصی نیست مگر با شمشیر.»

۳۸۹ (۱۱) این فرمودهٔ امیرالمؤمنین‌ؑ است که: «برای کسی از کسی مگر با شمشیر و آن هم فقط در مورد کشتن قصاص نمی‌شود.»

۳۹۰ (۱۲) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «کسی که مرتکب قتل شده است، قصاص نمی‌شود مگر با شمشیر؛ گرچه او با غیرشمشیر کشته باشد.»

۳۹۱ (۱۳) چون امیرالمؤمنین‌ؑ ضربت خورد، عیادت‌کنندگان پیرامونش گرد آمدند و به حضرت گفته شد: «ای امیرالمؤمنین! وصیت کنید. حضرت فرمود: پشتی برایم بگذارید... تا آنجا که فرمود: سپس حضرت رو به امام حسن‌ؑ کرد و فرمود: فرزندم! یک ضربت به جای یک ضربت و گناه نمی‌کنی [= شکنجه نمی‌کنی].»

٣٩٢ ٢٧٦٣٢ (١٤) غيبة الطّوسى ١١٧: أخبرنا أحمد بن عبدون عن ابن أبى الزّبير القرشى عن عليّ بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن عبد الله بن زرارة عمّن رواه عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام (قال) هذه وصيّة أمير المؤمنين عليه السلام (الى الحسن عليه السلام ـ خ) وهى نسخة كتاب سليم بن قيس الهلالىّ رفعها الى أبان وقرأها عليه قال أبان وقرأتها على عليّ بن الحسين عليه السلام فقال صدق سليم عليه السلام (قال سليم) فشهدت وصيّة أمير المؤمنين عليه السلام حين أوصى الى ابنه الحسن عليه السلام وأشهد على وصيّته الحسين عليه السلام ومحمّداً وجميع ولده ورؤساء شيعته وأهل بيته وقال يا بنىّ أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله أن أوصى إليك وأن أدفع إليك كتبى وسلاحى ثمّ أقبل عليه فقال يا بنىّ أنت ولىّ الأمر وولىّ الدّم فإن عفوت فلك وإن قتلت فضربة مكان ضربة ولا تأثم الخ.

٣٩٣ ٢٧٦٣٣ (١٥) قرب الإسناد ١٤٣: السندىّ بن محمّد قال حدّثنى أبو البخترىّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال أخبرنى أبى عليه السلام أنّ الحسن عليه السلام قدّمه ليضرب عنقه بيده فقال: فقد عهدت الله (عهداً ـ خ) أن أقتل أباك وقد وفيت فإن شئت فاقتل وإن شئت فاعف وإن عفوت ذهبت إلى معاوية فقتلته وأرحتك منه ثمّ جئتك فقال لا حتّى أعجلك إلى النّار فقدّمه فضرب عنقه.

٣٩٤ ٢٧٦٣٤ (١٦) نهج البلاغة ٩٦٩: من وصيّة عليّ عليه السلام للحسن والحسين عليهما السلام لمّا ضربه ابن ملجم لعنه الله يا بنى عبد المطّلب لا ألفينّكم تخوضون دماء المسلمين خوضاً تقولون قتل أمير المؤمنين قتل أمير المؤمنين ألا لا يقتلنّ بى إلّا قاتلى انظروا إذا أنا متّ من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة ولا يمثّل بالرّجل فإنّى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إيّاكم والمثلة ولو بالكلب العقور. (ثمّ أقبل على ابنه الحسن عليه السلام فقال يا بنىّ أنت ولىّ الأمر وولىّ الدّم فإن عفوت فلك وإن قتلت فضربة مكان ضربة ولا تأثم ـ نل).

٣٩٥ ٢٧٦٣٥ (١٧) الإختصاص ١٥٠ (باسناده من كتاب ابن دأب عن أمير المؤمنين عليه السلام) قال لابنه الحسن يا بنىّ اقتل قاتلى وإيّاك والمثلة فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله كرهها ولو بالكلب العقور.

٣٩٦ ٢٧٦٣٦ (١٨) مستدرك ٢٥٦/١٨: أبو الحسن البكرىّ فى مقتل أمير المؤمنين عليه السلام باسناده عن لوط بن يحيى عن أشياخه وساق القصّة الى أن ذكر فى وصاياه الى الحسن عليه السلام بحقّى عليك فأطعمه يا بنىّ ممّا تأكل واسقه ممّا تشرب ولا تقيّد له قدماً ولا تغلّ له يداً فإن أنا متّ فاقتصّ منه بأن تقتله وتضربه ضربة واحدة و(لا ـ ظ) تحرقه بالنّار ولا تمثّل بالرّجل فانّى سمعت جدّك رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إيّاكم والمثلة ولو بالكلب العقور الخبر.

۳۹۲ (۱۴) امام باقرعليه السلام فرمود: «این وصیت امیرالمؤمنینعليه السلام به امام حسنعليه السلام است و این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی است که آن را تا ابان بالا برده است و بر ابان خوانده است. ابان گوید: و من آن نسخه را برای علی بن‌حسینعليه السلام خواندم و حضرت فرمود: سلیم ﷺ راست گفته است.

سلیم گوید: به هنگام وصیت امیرالمؤمنینعليه السلام به فرزندشان امام حسنعليه السلام شاهد بودم و ایشان حضرت امام حسینعليه السلام را بر وصیت خویش شاهد گرفت و نیز محمد و همهٔ فرزندان و رؤسای شیعه و اهل بیتش را شاهد گرفت و فرمود: ای فرزندم! رسول خداﷺ به من دستور داده تا به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و سلاحم را به تو تحویل دهم. سپس رو به امام حسنعليه السلام کرد و فرمود: ای پسرم! تو ولیّ امر و ولیّ دم هستی. اگر عفو کنی، در اختیار توست و اگر خواستی بکشی، پس یک ضربت به جای یک ضربت و گناه مکن... [= مثله و شکنجه مکن].»

۳۹۳ (۱۵) ابوالبختری از امام جعفر صادقعليه السلام از پدرشعليه السلام روایت کرده که فرمود: «پدرمعليه السلام به من خبر داد که امام حسنعليه السلام ابن ملجم را پیش آورد تا گردن او را بزند. ابن ملجم گفت: من با خداوند عهد کرده بودم که پدرت را بکشم و به عهد خویش وفا کردم. اگر می‌خواهی، بکش و اگر می‌خواهی، عفو کن؛ ولی اگر عفو کنی، نزد معاویه می‌روم و او را می‌کشم و تو را از دست او راحت می‌کنم سپس نزد تو می‌آیم. حضرت فرمود: نه، تا آن که تو را باشتاب به آتش دوزخ بفرستم. پس او را جلو آورد و گردن زد.»

۳۹۴ (۱۶) بخشی از وصیت امیرالمؤمنینعليه السلام به امام حسن و امام حسین﷣ هنگامی که ابن ملجم ـ لعنة الله علیه ـ حضرت را ضربت زد از این قرار بود: «ای فرزندان عبدالمطلب! نیابم شما را که در خون‌های مسلمانان فرو روید، بگویید که امیرالمؤمنین کشته شده است! امیرالمؤمنین کشته شده است! آگاه باشید که در برابر من جز قاتلم کشته نمی‌شود. نگاه کنید زمانی که من از این ضربت مُردم، او را یک ضربت در برابر یک ضربت بزنید و نباید او مثله شود؛ چون از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: بپرهیزید از مثله کردن هرچند با سگ گزنده باشد. سپس حضرت رو به فرزندشان امام حسنعليه السلام کرد و فرمود: ای پسرم! تو ولیّ امر و ولیّ خون هستی. اگر عفو کنی، در اختیار توست و اگر بکشی، پس یک ضربت به جای یک ضربت و گناه نمی‌کنی... [= مثله نمی‌کنی].»

۳۹۵ (۱۷) امیرالمؤمنینعليه السلام به فرزندش امام حسنعليه السلام فرمود: «فرزندم! قاتلم را بکش ولی بپرهیز از مثله کردن؛ چرا که رسول خداﷺ خوش نداشت مثله کردن را گرچه با سگ گزنده باشد.»

۳۹۶ (۱۸) ابوالحسن بکری دربارهٔ قتل امیرالمؤمنینعليه السلام با سند خویش از لوط بن یحیی و او از بزرگانش روایت کرده است و جریان را آورده تا آن جا که در وصیت‌های حضرت به امام حسنعليه السلام ذکر کرده است: «سوگند به حقّ من بر تو ای فرزندم! او را از همان غذایی که می‌خوری، بخوران و از همان که می‌نوشی، بنوشان و پایش را بند مزن و دستش را مبند. پس اگر من مُردم، از او قصاص کن؛ به این شکل که او را می‌کشی و یک ضربت بر او می‌زنی و او را به آتش مسوزان و آن مرد را مثله مکن؛ چرا که من از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: بپرهیزید از مثله کردن؛ گرچه با سگ گزنده باشد....»

٣٩٧ ٣٧٦٣٧ (١٩) دعائم الإسلام ٤١١/٢: عن رسول الله ﷺ أنّه نهى عن المثلة.

٣٩٨ ٣٧٦٣٨ (٢٠) وفيه ـ وعن عليّ ؑ من مثّل بأحد مثّل به.

وتقدّم في رواية أبي البختريّ (٥) من باب (٥٨) حكم إطعام الأسير من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) قوله ؑ احبسوا هذا الأسير وأطعموه واسقوه وأحسنوا إساره فإن عشت فأنا أولى بما صنع بي إن شئت استقدت وإن شئت عفوت وإن شئت صالحت وإن متّ فذلك إليكم فإن بدا لكم أن تقتلوه فلا تمثّلوا به. وفي رواية الجعفريّات (٦) قوله ؑ فإن عشت فأنا وليّ دمي أغفر إن شئت وإن شئت استقدت.

(٥٣)

باب حكم ما اذا شهد الشّهود بالزّنا أو السّرقة أو الطّلاق ثمّ رجع بعضهم أو كلّهم أو ثبت خلاف ما شهدوا به

٣٩٩ ٣٧٦٣٩ (١) كافي ٣٦٦/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٣١٢/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن عن مسمع (بن عبد الملك ـ يب) عن أبي عبد الله ؑ أنّ أمير المؤمنين ؑ قضى في أربعة شهدوا على رجل أنّهم رأوه مع امرأة يجامعها فرجم[١] ثمّ رجع[٢] واحد منهم قال يغرم ربع الدّية إذا قال شبّه عليّ فإن رجع إثنان وقالا شبّه علينا غرّما نصف الدّية وإن رجعوا جميعاً وقالوا شبّه علينا غرّموا الدّية وإن قالوا شهدنا بالزّور قتلوا جميعاً.

٤٠٠ ٣٧٦٤٠ (٢) المقنع ١٨٤: سئل عن أربعة شهود شهدوا على رجل بالزّنا فرجم ثمّ رجع أحدهم عن الشّهادة قال يقتل الرّجل ويغرم الآخرون ثلاثة أرباع الدّية.

٤٠١ ٣٧٦٤١ (٣) وفيه ١٨٥: عن أبي عبد الله ؑ فإن شهد أربعة على رجل بالزّنا ثمّ رجع أحدهم عن الشّهادة وقال شككت في شهادتي فعليه الدّية وإن قال شهدت عليه متعمّداً قتل.

٤٠٢ ٣٧٦٤٢ (٤) كافي ٣٦٦/٧: تهذيب ٣١١/١٠: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن المختار بن محمّد بن المختار ومحمّد بن الحسن عن عبد الله بن الحسن العلويّ جميعاً عن الفتح بن يزيد

---

١. فيرجم ـ كا. ٢. يرجع ـ كا.

(۱۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که رسول خدا ﷺ از مثله کردن نهی فرمود. ۳۹۷

(۲۰) از امیرالمؤمنین ؑ روایت شده است که: «هرکس فردی را مثله کند، خودش مثله خواهد شد.» ۳۹۸

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنج از باب پنجاه و هشتم از ابواب جهاد با دشمن، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «این اسیر را زندانی و اطعامش کنید و به او آب بدهید و با اسیر خوش رفتاری کنید. پس اگر زنده ماندم، من خودم نسبت به آنچه با من کرده شایسته‌ترم که تصمیم بگیرم. اگر بخواهم، قصاص می‌کنم و اگر بخواهم، عفو می‌کنم و اگر بخواهم، مصالحه می‌نمایم ولی اگر مُردم، این تصمیم‌گیری در اختیار شماست، اگر خواستید او را بکشید ولی مثله‌اش نکنید.»

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «پس اگر زنده ماندم، خودم ولیّ خونم هستم. اگر بخواهم، می‌بخشم و اگر بخواهم، قصاص می‌کنم.»

باب ۵۴
حکم شاهدانی که از شهادت زنا یا سرقت
یا طلاق برگردند یا خلاف شهادت آنها ثابت شود

۳۹۹ (۱) امام صادق ؑ فرمود: «امیرالمؤمنین ؑ دربارهٔ چهار نفر که علیه مردی شهادت دادند که او را با زنی دیده‌اند که با او آمیزش می‌کند و آن مرد سنگسار شد، پس از آن یکی از شهود از شهادت خود برگشت، فرمود: آن شاهد یک چهارم دیه را جریمه می‌دهد. اگر بگوید که بر من مشتبه شده بود و اگر دو نفر از شهادت‌شان بازگردند و بگویند که بر ما مشتبه شده بود، هر دو نصف دیه را به عنوان غرامت پرداخت می‌کنند و اگر همه با هم از شهادت بازگردند و بگویند که بر ما مشتبه شده بود، همهٔ دیه را به عنوان جریمه باید پرداخت کنند و اگر بگویند که ما به باطل شهادت داده‌ایم، همه کشته می‌شوند.»

۴۰۰ (۲) از امام معصوم ؑ دربارهٔ شاهدانی سؤال شد که بر مردی شهادت به زنا دادند و او سنگسار شد. پس از آن، یکی از شهود از شهادت خود برگشت. امام فرمود: «آن مرد کشته می‌شود و دیگر شهود، سه چهارم دیه را ضامن هستند.»

۴۰۱ (۳) امام صادق ؑ فرمود: «اگر چهار نفر علیه مردی به زنا شهادت دهند و سپس یکی از آنها از شهادت خود برگردد و بگوید: برایم در شهادتم شک پدید آمده است، بر او دیه ثابت است و اگر بگوید: من عمداً علیه او شهادت داده‌ام، کشته می‌شود.»

۴۰۲ (۴) فتح بن یزید جرجانی از ابوالحسن امام کاظم ؑ دربارهٔ چهار نفر که بر مردی شهادت دادند که

الجرجانيّ عن أبي الحسن عليه السلام في أربعة شهدوا على رجل أنّه زنى فرجم ثمّ رجعوا وقالوا قد وهمنا يلزمون الدّية وإن قالوا (إنّا[1] ـ كا) تعمّدنا قتل أيّ الأربعة شاء وليّ المقتول وردّ الثّلاثة ثلاثة أرباع الدّية إلى أولياء المقتول الثّاني ويجلد الثّلاثة كلّ واحد منهم ثمانين جلدة وإن شاء وليّ المقتول أن يقتلهم ردّ ثلاث ديات على أولياء الشّهود الأربعة ويجلدون ثمانين كلّ واحد منهم ثمّ يقتلهم الإمام وقال في رجلين شهدا على رجل أنّه سرق فقطع ثمّ رجع واحد منهما وقال وهمت في هذا ولكن كان غيره، يلزم[2] نصف دية اليد ولا تقبل شهادته في الآخر فإن رجعا جميعاً وقالا وهمنا بل كان السّارق فلاناً ألزما[3] دية اليد ولا تقبل شهادتهما في الآخر وإن قالا إنّا تعمّدنا قطع يد أحدهما بيد المقطوع ويؤدّي[4] الّذي لم يقطع ربع دية الرّجل على أولياء المقطوع اليد فإن قال المقطوع الأوّل لا أرضى أو تقطع أيديهما معاً ردّ دية يد فتقسم[5] بينهما وتقطع أيديهما.

وتقدّم في أحاديث باب (٨) أنّ شاهد الزّور يضرب حدّاً بقدر ما يراه الإمام عليه السلام من أبواب الشّهادات (ج ٣٠) وباب (٩) أنّ الشّهود اذا رجعوا عن شهادتهم بعد القضاء ضمنوا وغرموا وباب (١٠) حكم مالو شهد أربعة على رجل بالزّنىٰ ثمّ رجع بعضهم أو كلّهم وباب (١١) حكم ما لو شهد شاهدان على رجل بطلاق فأنكر الرّجل وباب (١٢) أنّ الشّاهدين بالسّرقة اذا رجعا بعد القطع إلخ ما يناسب ذلك فراجع.

(٥٤)

باب حكم من قتل شخصاً ثمّ ادّعى أنّه دخل بيته بغير إذنه أو رآه يزني بزوجته

۴۰۳ (١) كافي ٧/٣٧٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى وعليّ بن إبراهيم عن
۴۷۶۴۳ أبيه جميعاً عن تهذيب ١٠/٣١٣: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عليّ بن الحسن بن رباط عن ابن مسكان عن أبي مخلّد[6] عن أبي عبد الله عليه السلام قال كنت عند داود بن عليّ فأتى برجل

---

١. انّما ـ ئل. ٢. يلزمه ـ يب. ٣. يلزمان ـ يب.
٤. يردّ ـ يب. ٥. تنقسم ـ يب. ٦. أبي خالد ـ يب.

زنا کرده است و او سنگسار شد سپس برگشتند و گفتند: اشتباه کردیم، روایت کرده است که: «آنها ملزم به پرداخت دیه می‌شوند و اگر بگویند که از روی عمد شهادت [به باطل] داده‌ایم‌ولیّ مقتول، هر کدام از چهار نفر را که بخواهد، می‌کشد و آن سه نفر شاهد سه چهارم دیه را به اولیای مقتول دوم برمی‌گردانند و هر کدام از سه نفر هشتاد تازیانه می‌خورند و اگر ولیّ مقتول بخواهد آنان را بکشد، سه دیه را به اولیای شهود چهارگانه برمی‌گرداند و هرکدام هشتاد تازیانه می‌خورند و پس از آن، امام، آنان را می‌کشد و حضرت دربارهٔ دو نفر که علیه مردی شهادت دادند که سرقت کرده است و دست او بریده شد و پس از آن یکی از دو شاهد از شهادتش برگشت و گفت: من دربارهٔ این شخص اشتباه کردم و دزد، شخصی غیر از او بوده است، فرمود: او را ملزم به نیمی از دیه می‌کنند و پس از آن شهادتش دربارهٔ دیگری نیز قبول نیست و اگر هر دو برگردند و بگویند: اشتباه کرده‌ایم و سارق دیگری بوده است، آن دو ملزم به پرداخت دیهٔ دست می‌شوند و شهادت این دو دربارهٔ دیگری هم قبول نیست و در صورتی که بگویند ما عمداً [به باطل]شهادت دادیم، دست یکی از آن دو در برابر دست کسی که قطع شده، قطع می‌شود و آن کس که دستش قطع نشده، یک چهارم دیهٔ مرد را به اولیای کسی که دستش قطع شده، می‌دهد و اگر کسی که اول دستش قطع شده [متهم به سرقت] بگوید: من راضی نمی‌شوم مگر اینکه دست هر دو قطع شود، دیهٔ دست را پرداخت می‌کند و بین این دو تقسیم و دست هر دو قطع می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم، نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم از ابواب شهادات به آنچه مناسب با آن است مراجعه کنید.

باب ۵۴

حکم قاتلی که به ادّعای ورود غیرمجاز مقتول به منزلش یا به ادّعای زنا با همسرش دستگیر شود

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «نزد داود بن علی بودم. مردی را که مردی را کشته بود، نزد وی آوردند. ۴۰۳
داود بن علی به او گفت: چه می‌گویی، این مرد را تو کشته‌ای؟ گفت: آری، من او را کشته‌ام.

قد قتل رجلاً فقال له داود بن عليّ ما تقول قتلت هٰذا الرّجل قال نعم أنا قتلته قال فقال له داود ولِمَ قتلته قال فقال إنّه كان يدخل في[1] منزلي بغير إذني فاستعديت عليه الولاة الّذين كانوا قبلك فأمروني إن هو دخل بغير إذن[2] أن أقتله فقتلته قال فالتفت داود إليّ فقال يا أبا عبد الله ما تقول في هٰذا قال فقلت له أرى أنّه قد أقرّ بقتل رجل مسلم فاقتله قال فأمر به فقتل.

ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام إنّ أناساً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان فيهم سعد بن عبادة فقالوا يا سعد ما تقول لو ذهبت إلى منزلك فوجدت فيه رجلاً على بطن امرأتك ما كنت صانعاً به قال فقال سعد كنت والله أضرب رقبته بالسّيف قال فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وهم في (هٰذا ـ كا) الكلام فقال يا سعد من هٰذا الّذي قلت أضرب عنقه بالسّيف قال فأخبر[3] بالّذي قالوا وما قال سعد قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عند ذٰلك يا سعد فأين الشّهود الأربعة الّذين قال الله عزّ وجلّ (قال ـ يب) فقال سعد يا رسول الله بعد رأي عيني وعلم الله عزّ وجلّ فيه أنّه قد فعل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله إي والله يا سعد بعد رأي عينك وعلم الله عزّ وجلّ (أنّه قد فعل ـ يب) إنّ الله عزّ وجلّ قد جعل لكلّ شيء حدّاً وجعل على من تعدّى حدود الله حدّاً وجعل مادون الشّهود الأربعة[4] مستوراً على المسلمين.

٤٠٤ ٣٧٦٣٤ (٢) فقيه ١٢٦/٤ : روى الحسين بن سعيد عن فضالة عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألني داود بن عليّ عن رجل كان يأتي بيت رجل فنهاه أن يأتي بيته فأبىٰ أن يفعل فذهب إلى السّلطان فقال السّلطان إن فعل فاقتله قال فقتله فما ترىٰ فيه فقلت أرىٰ أن لا يقتله إنّه إن استقام هٰذا ثمّ شاء أن يقول كلّ انسان لعدوّه دخل بيتي فقتلته.

٤٠٥ ٣٧٦٣٥ (٣) الجعفريّات ١٤٤ : باسناده عن عليّ عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لرجل من الأنصار وهو سعد بن عبادة أرأيت لو وجدت رجلاً مع امرأة في ثوب واحد ما كنت صانعاً بهما قال سعد أقتلهما يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فأين الشّهداء الأربعة.

٤٠٦ ٣٧٦٣٦ (٤) المحاسن ٢٧٤ : البرقيّ عن عليّ بن محمّد القاسانيّ عمّن حدّثه عن عبد الله بن القاسم الجعفريّ عن أبي عبد الله عن أبيه عليهما السلام قال قال سعد بن عبادة أرأيت يا رسول الله إن رأيت مع أهلي رجلاً أفأقتله قال يا سعد فأين الشّهود الأربعة.

---

١. على ـ كا. ٢. إذني ـ يب. ٣. فأخبره ـ كا.
٤. الأربعة الشّهود ـ يب.

حضرت فرمود: داود به او گفت: چرا او را کشتی؟ آن مرد گفت: او بدون اذن من به خانهٔ من در می‌آمد. من شکایت او را به والیان پیش از تو کردم. آنان به من دستور دادند که اگر بدون اذن به خانه‌ات آمد، او را بکشم. من هم او را کشتم. حضرت فرمود: داود متوجه من شد و گفت: ای ابا عبدالله! شما در این‌باره چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: نظرم این است که این مرد به قتل یک مرد مسلمان اقرار کرده است. او را بکش. حضرت فرمود: داود هم دستور داد و او کشته شد. سپس امام صادق؈ فرمود: رسول خدا ﷺ به دسته‌ای از یاران که در میان‌شان سعد بن عباده بود، فرمود: ای سعد! چه می‌گویی؟ نظرت چیست اگر به منزلت بروی و در منزل ببینی که مردی روی شکم همسرت است، با او چه می‌کنی؟ حضرت فرمود: سعد گفت: به خدا سوگند! با شمشیر گردنش را می‌زنم. حضرت فرمود: رسول خدا ﷺ در حالی که با یارانش در این گفتگو بودند، بیرون آمد و فرمود: ای سعد! این چه کسی است که می‌گویی گردنش را با شمشیر می‌زنم؟ حضرت فرمود: آنچه یاران گفته بودند و آنچه سعد گفته بود، برای پیامبر خدا ﷺ گفتند. حضرت فرمود: پیامبر خدا ﷺ در آن هنگام فرمود: ای سعد! پس شهود چهارگانه‌ای که خداوند؊ فرموده است، چه می‌شود؟ حضرت فرمود: سعد گفت: یا رسول الله! پس از دیدن چشمم و اطلاع خداوند؊ از آن شخص که انجام داده است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: آری، به خدا سوگند ای سعد! پس از دیدن چشمت و اطلاع خدا از این که او انجام داده است. خداوند؊ برای هر چیزی حدّی قرار داده است و برای کسی که از حدود خدا تجاوز کند، حدّی نهاده است و کمتر از آنچه چهار شاهد به آن گواهی دهند را بر مسلمانان مستور قرار داده است.»

۴۰۴ (۲) امام صادق؈ فرماید: «داود بن علی دربارهٔ مردی از من پرسید که به خانهٔ مردی درمی‌آمده است و صاحبخانه او را از آمدن به خانه‌اش، نهی کرده ولی او نپذیرفته است و او نزد حاکم رفته و حاکم گفته است اگر این کار را کرد، او را بکش و او کشته است. نظر شما در این‌باره چیست؟ من گفتم: نظرم این است که او را نکشد؛ چرا که اگر این کار سر گیرد، هرانسانی که بخواهد، دربارهٔ دشمنش می‌گوید او به خانه‌ام آمد و من او را کشتم.»

۴۰۵ (۳) امیرالمؤمنین؈ فرمود: «رسول خدا ﷺ به مردی از انصار یعنی سعد بن عباده گفت: نظرت چیست اگر مردی را با زنی در زیر یک پارچه ببینی؟ با آن دو چه می‌کنی؟ سعد گوید: ای رسول خدا! هر دو را می‌کشم. رسول خدا ﷺ فرمود: پس چهار شاهد چه می‌شود؟»

۴۰۶ (۴) امام باقر؈ فرمود: «سعد بن عباده گفت: ای رسول خدا! نظر شما چیست اگر من مردی را با همسرم ببینم؛ آیا او را بکشم؟ حضرت رسول فرمود: ای سعد، پس چهار شاهد چه می‌شود؟»

٤٠٧ (٥) تهذيب ١٠/٣١٤: فقيه ١٢٧/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عليّ بن إسماعيل ٢٧٦٢٧
عن أحمد بن النّضر عن الحصين[1] بن عمرو عن يحيى بن (سعيد عن ـ يب) سعيد بن المسيّب أنّ معاوية كتب إلى أبي موسى الأشعريّ أنّ ابن أبي الجسرين وجد رجلاً مع امرأته[2] فقتله وقد أشكل (حكم ذلك ـ فقيه) على القضاة[3] فسل[4] (لي ـ يب) عليّاً ﷺ عن هذا الأمر قال (فسأل ـ فقيه) أبو موسى (فلقيت ـ يب) عليّاً ﷺ (قال ـ يب) فقال (عليّ ـ يب) والله ما هذا في هذه البلاد ـ يعني الكوفة ـ (وما يليها ـ فقيه) ولا[5] هذا بحضرتي فمن أين جاءك هذا قلت[6] كتب اليّ معاوية أنّ ابن أبي الجسرين وجد مع امرأته رجلاً فقتله وقد أشكل عليه القضاء (فيه ـ يب) فرأيك في هذا فقال ﷺ أنا أبو الحسن إن جاء بأربعة يشهدون على ماشهد وإلّا دفع (إليه ـ فقيه) برمّته.

٤٠٨ (٦) عوالي اللّئالي ٣/٦٠٠: روى سعيد بن المسيّب أنّ رجلاً من أهل الشام يقال له ابن ٢٧٦٢٨
أبي الجسرين[7] وجد مع امرأته رجلاً فقتله أو قتلها فأشكل على معاوية القضاء (فيه ـ ك) فكتب الى أبي موسى الأشعريّ يسأل له عن ذلك عليّ بن أبي طالب فقال له عليّ ﷺ إنّ هذا الشئ ماهو بأرضنا عزمت عليك لتخبرني فقال أبو موسى الأشعريّ كتب إليّ في ذلك معاوية فقال عليّ ﷺ أنا أبو الحسن إن لم يأت بأربعة شهداء وإلّا دفع[8] برمّته.

٤٠٩ (٧) الغارات ١/١٩٠: عن سعيد بن المسيّب أنّ رجلاً بالشّام يقال له ابن الخيبريّ وجد ٢٧٦٢٩
مع امرأته رجلاً[9] فقتله فرفع ذلك إلى معاوية فكتب إلى بعض أصحاب عليّ ﷺ يسأله فقال عليّ ﷺ إنّ هذا شيء ماكان قِبَلنا فأخبره أنّ معاوية كتب إليه فقال عليّ ﷺ إن لم يجئ بأربعة شهداء يشهدون به أُقيد به.

٤١٠ (٨) وسائل ٢٨/١٤٩: محمّد بن مكّيّ الشّهيد في الدّروس قال روى أنّ من رأى زوجته ٢٧٦٥٠
تزني فله قتلهما.

---

١. الحسين ـ ئل.
٢. وجد على بطن امرأته رجلاً ـ فقيه.
٣. عليّ القضاء ـ يب.
٤. فاسأل ـ خ.
٥. وما ـ فقيه.
٦. قال ـ فقيه.
٧. ابن جرى ـ ك.
٨. فليعط ـ ك.
٩. مع امرأة رجلٍ ـ خ ل.

۴۰۷ (۵) معاویه برای ابوموسی اشعری نامه نوشت که: «ابن ابی جسرین مردی را با همسر خودش یافته و او را کشته و حکم این قضیه بر قاضیان دشوار شده است. برای من از علی ﷺ دربارهٔ این موضوع بپرس. ابوموسی گوید: امیرالمؤمنین علی ﷺ را دیدم [و پرسیدم]. حضرت علی ﷺ فرمود: به خدا سوگند! این جریان در این شهرها نیست. منظورش کوفه و شهرهای مجاور آن بود و این که در محدودهٔ حکومتم نیست. این خبر از کجا برایت آمده است؟ گفتم: معاویه برایم نوشته است که ابن ابی جسرین مردی را با همسرش دیده و او را کشته و قضاوت در این جریان بر معاویه مشکل شده است. نظرتان را در این باره بدهید. حضرت علی ﷺ فرمود: من ابوالحسن هستم. اگر ابن ابی جسرین چهار شاهد بیاورد که به آنچه او دیده شهادت دهند [که بر این کار مؤاخذه نمی‌شود] وگرنه او تماما به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود.»

۴۰۸ (۶) سعید بن مسیّب روایت کرده است که: «مردی از اهل شام به نام ابن ابی جسرین مردی را با همسرش دید. او را با همسرش کشت. قضاوت در این موضوع بر معاویه سخت شد. معاویه به ابوموسی اشعری نامه نوشت که در این‌باره از علی بن ابیطالب ﷺ برای او بپرسد. امیرالمؤمنین علی ﷺ به او گفت: این اتفاق در سرزمین ما نیست. تو را سوگند می‌دهم که مرا از ماجرا باخبر کنی. ابوموسی اشعری گفت که معاویه در این‌باره برای من نامه نوشته است. حضرت علی ﷺ فرمود: من ابوالحسن هستم. اگر چهار شاهد بیاورد که هیچ وگرنه او به طور کامل به [اولیای] مقتول تحویل داده می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۰۹ (۷) از سعید بن مسیّب روایت شده است که: «مردی در شام به نام ابن خیبری، مردی را با همسرش یافت و او را کشت این جریان را نزد معاویه بردند. او به برخی از یاران علی ﷺ نامه نوشت که از حضرت علی ﷺ بپرسید. حضرت علی ﷺ فرمود: این چیزی است که در محدوده‌ی حکومت ما اتّفاق نیفتاده است. او گفت که معاویه برای او نامه نوشته است. حضرت علی ﷺ فرمود: اگر چهار شاهد نیاورد که شهادت به این جریان بدهند، من او را در برابر مقتول قصاص می‌کنم.»

۴۱۰ (۸) شهید اوّل در دروس گوید: «روایت شده است کسی که ببیند با همسرش زنا می‌شود، می‌تواند هر دو را بکشد.»

٤١١ ٤٧٦٥١ (٩) دعائم الإسلام ٤١١/٢: عن رسول الله ﷺ أنّه قال من جهد البلاء أن يقدّم الرّجل فيقتل صبراً والأسير ما دام في الوثاق[1] والرّجل يجد على بطن امرأته رجلاً.

٤١٢ ٤٧٦٥٢ (١٠) مستدرك ٧٦/١٨: الشّيخ المفيد في كتاب الكافئة في إبطال توبة الخاطئة عن محمّد ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن زرارة عن أبي جعفر محمّد بن عليّ ﷺ قال إنّ عائشة قالت لرسول الله ﷺ إنّ مارية يأتيها ابن عمّ لها فلطختها بالفاحشة فغضب رسول الله ﷺ وقال إن كنت صادقة فأعلميني إذا دخل فرصدته فلمّا دخل عليها أعلمت رسول الله ﷺ فدعا أمير المؤمنين صلوات الله عليه وقال خذ هذا السّيف فان وجدته عندها فاضرب عنقه فأخذ عليّ ﷺ السّيف ثمّ قال يا رسول الله إذا بعثتني في الأمر أكون كالسّكّة المحماة تقع في الوبر أو أثبّت فقال ثبّت فانطلق ﷺ ومعه السّيف فانتهى إلى الباب وهو مغلق فألصق عينه بباب البيت فلمّا رأى القبطيّ عيناً في الباب فزع وخرج من الباب الآخر فصعد نخلة وتسوّر[2] عليّ ﷺ على الحائط فلمّا نظر إليه القبطيّ ومعه السّيف أحسّ فحسر ثوبه فأبدىٰ عورته فاذاً ليس له ما للرّجال فصدّ بوجهه أمير المؤمنين ﷺ عنه ثمّ رجع فأخبر رسول الله ﷺ ذلك فتهلّل وجهه وقال الحمد لله الّذي يعافينا أهل البيت من سوء ما يلطّخونا به.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

وتقدّم في رواية ابن شبرمة (٤٣) والدّعائم (٤٥) من باب (٧) عدم حجيّة القياس من أبواب المقدّمات ج ١ قوله ﷺ أيّما أعظم قتل النّفس أو الزّنا قال قتل النّفس قال فانّ الله ﷺ قد قبل في قتل النّفس شاهدين ولم يقبل في الزّناء إلّا أربعة. وفي رواية الإحتجاج (٤٩) قوله ﷺ لأبي حنيفة أيّما أعظم عند الله القتل أو الزنا. قال بل القتل قال فكيف رضي في القتل بشاهدين ولم يرضَ في الزناء الّا بأربعة وفي رواية ابن مسلم (٥٠) قوله ﷺ يا با حنيفة القتل عندكم أشدّ أم الزّنا وذكر نحوه.

وفي أحاديث باب (٨٤) حكم القتال مع اللّصّ وقطّاع الطّريق والدّفاع عن النّفس والأهل والقرابة والمال والمسلمين من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) ما يدلّ على بعض

---

١. في وثاق ـ ك. ٢. تسوّر على الحائط أي علاه.

۴۱۱ (۹) رسول خدا ﷺ فرمود: «از بلاهای سخت و طاقت فرسا این است که مردی را جلو آورند و او را با شکنجه بکشند و نیز اسیر، مادامی که در بند است و نیز مردی که مردی را روی شکم همسرش ببیند.»

۴۱۲ (۱۰) امام باقر ؑ فرمود: «عایشه به رسول خدا ﷺ گفت: پسر عموی ماریه نزد ماریه می‌آید و با این سخن او را متهم به زنا کرد. رسول خدا ﷺ خشمگین شد و به عایشه فرمود: اگر راست می‌گویی، هر زمان که پسر عمویش آمد، مرا باخبر ساز. عایشه در کمین او نشست و چون پسر عموی ماریه نزد ماریه آمد، پیامبر خدا ﷺ را باخبر ساخت. حضرت، امیرالمؤمنین ؑ را خواست و فرمود: این شمشیر را بگیر و اگر او را نزد ماریه یافتی، گردنش را بزن. امیرالمؤمنین ؑ شمشیر را گرفت و سپس بیان داشت: ای رسول خدا! زمانی که مرا در پی دستوری می‌فرستید، چون آهن گداخته‌ای که در پشم می‌افتد باشم یا بررسی و تحقیق کنم؟ حضرت فرمود: بررسی و تحقیق بکن. حضرت با شمشیر حرکت کرد. به درِ خانه رسید. در بسته بود و چشمش را به در خانه چسباند. قبطی (پسر عموی ماریه قبطیه) وقتی که چشمی رو به روی در دید، ترسید و از درِ دیگر بیرون رفت. او بالای درخت خرمایی رفت و امیرالمؤمنین ؑ نیز از دیوار بالا رفت. قبطی چون نگاهش به امیرالمؤمنین با شمشیر افتاد، فهمید؛ لذا جامه‌اش را بالا زد و عورتش را نمایان ساخت. ولی آنچه مردان دارند، او نداشت. امیرالمؤمنین ؑ از او رو گرداند و برگشت و این جریان را به رسول خدا ﷺ گزارش کرد. چهرهٔ رسول خدا ﷺ از شادمانی باز شد و فرمود: سپاس خدا را که ما اهل بیت را از اتهام بدی که به ما می‌زنند، پاک می‌دارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و سوم و چهل و پنجم از باب هفتم از ابواب مقدمات، فرمودهٔ امام معصوم ؑ در رابطه با مردود دانستنِ قیاس که: «کدام بزرگ‌تر است، قتل نفس یا زنا؟ او گفت: قتل نفس. حضرت فرمود: خداوند ﷻ در قتل نفس دو شاهد را پذیرفته ولی در زنا جز چهار شاهد را نپذیرفته است.»

و در روایت چهل و نهم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ به ابو حنیفه که: «کدام نزد خدا بزرگ‌تر است، کشتن یا زنا؟ او گفت: بلکه کشتن بزرگ‌تر است. حضرت فرمود: پس چگونه است که خداوند در قتل به دو شاهد رضایت داده است ولی در زنا جز به چهار شاهد رضایت نداده است؟»

و در روایت پنجاهم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «ای اباحنیفه! کشتن نزد شما سخت‌تر است یا زنا؟» و مانند همین حدیث را ذکر کرده است.

و در روایات باب هشتاد و چهارم از ابواب جهاد با دشمن، روایتی که بر بعضی از مطلوب دلالت دارد.

المطلوب. وفى باب (۳۷) أنّ الشّهود فى الزّنى أربعة من أبواب الشّهادات (ج ۳۰) ما يدلّ على ذلك. وفى رواية داود (۲۰) من باب (۱) ما ورد فى فوائد الحدّ ولزوم إقامته من أبواب الأحكام العامّة للحدود قوله قال سعد قالوا لى لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت تصنع به فقلت كنت أضربه بالسّيف فقال ﷺ يا سعد فكيف بالأربعة الشّهود فقال يا رسول الله بعد رأى عينى وعلم الله أنّه قد فعل فقال إى والله بعد رأى عينك وعلم الله أنّه قد فعل لأنّ الله ﷻ قد جعل لكلّ شىء حدّاً وجعل لمن تعدّى ذلك الحدّ حدّاً.

وفى رواية ابن رباط (۲۱) قوله قال ﷺ لسعد بن عبادة إنّ الله جعل لكلّ شىء حدّاً وجعل على كلّ من تعدّى حدّاً من حدود الله ﷻ حدّاً وجعل ما دون الأربعة الشهداء مستوراً على المسلمين. وفى أحاديث باب (۱۰) أنّ الرّجل والمرأة لا يرجمان ولا يحدّان حتّى تشهد أربعة شهود على الإيلاج والإخراج كالميل فى المكحلة من أبواب حدّ الزّنا ما يناسب ذلك.

ويأتى فى رواية أبى حنيفة (۱) من باب (۱) أنّ القتل يثبت بشاهدين عدلين من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ج ۳۱ قوله ؑ لأنّ القتل فعل واحد والزّنا فعلان فمن ثمّ لايجوز فيه إلّا أربعة شهود على الرّجل شاهدان وعلى المرأة شاهدان.

(۵۵)

باب ما ورد في أنّ أعتى النّاس على الله تعالى من قتل غير قاتله وضرب غير ضاربه وما ورد فى من أحدث حدثاً أو آوى محدثاً أو ادّعى لغير أبيه أو تولّى غير مواليه

۴۱۳ ۳۷۶۵۳ (۱) كافى ۲۷۴/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ؑ قال قال رسول الله ﷺ إنّ أعتى النّاس على الله ﷻ من قتل غير قاتله ومن ضرب من لم يضربه. عقاب الأعمال ۳۲۷: حدّثنى جعفر بن محمّد بن مسرور ؒ قال حدّثنى الحسين بن محمّد بن عامر عن عمّه عبد الله بن عامر عن ابن أبى عمير مثله سنداً ومتناً.

و در باب سی و هفت از ابواب شهادات، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت بیست از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، این گفته که: «سعد گفت: اینان به من گفتند اگر تو مردی را روی شکم همسرت ببینی، با او چه می‌کنی؟ من گفتم: او را با شمشیر می‌زنم. حضرت رسول خداﷺ فرمود: ای سعد! پس با چهار شاهد چه می‌کنی؟ سعد گفت: ای رسول خدا! پس از دیدن چشمم و اطلاع خدا که او انجام داده است؟ حضرت فرمود: آری، به خدا سوگند! پس از دیدن چشمت و پس از اطلاع خداوند از انجام او؛ چرا که خداوند ﷻ برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از حدّ تجاوز کند نیز حدّی نهاده است.»

و در روایت بیست و یکم، این گفته که: «رسول خداﷺ به سعد بن عباده فرمود: خداوند برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از حدّی از حدود الهی تجاوز کند، حدّی نهاده است و خداوند کمتر از آن‌چه چهار شاهد به آن شهادت داده‌اند را بر مسلمانان مستور نهاده است.»

و در روایات باب دهم از ابواب حدّ زنا، مناسب این باب.

می‌آید:

در روایت یکم از باب یکم از ابواب دعوی قتل و راه اثبات آن، فرمودهٔ امام معصوم ؏ که: «برای این که قتل یک کار است و زنا دو کار. از همین جهت جایز نیست در زنا مگر چهار شاهد؛ دو شاهد برای مرد و دو شاهد برای زن.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵۵

سرکش‌ترین مردم بر خداوند

(۱) امام صادق؏ فرمود: «رسول خداﷺ فرمود: سرکش‌ترین مردم بر خدای ﷻ کسی است که ۴۱۳
غیر قاتل خویش را بکشد و کسی را که او را نزده، بزند.»

٤١٤ ٤٧٦٥٤ (۲) **كافي ٧/٢٧٤**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن مثنّى عن أبي عبد الله عليه السلام قال وجد في قائم سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة إنّ أعتى النّاس على الله عزّوجلّ القاتل غير قاتله والضّارب غير ضاربه، ومن ادّعى لغير أبيه فهو كافر بما أنزل الله على محمّد ومن أحدث حدثاً أو آوى محدثاً لم يقبل الله عزّوجلّ منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً.

٤١٥ ٤٧٦٥٥ (۳) **قرب الإسناد ٢٥٨**: عبد الله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال ابتدر النّاس إلى قراب[1] سيف رسول الله صلى الله عليه وآله بعد موته فـإذا صـحيفة صـغيرة وجدوا فيها من آوى محدثاً فهو كافر ومن تولّى غير مواليه فعليه لعنة الله ومِنْ أعتى النّاس على الله عزّوجلّ مَن قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه.

٤١٦ ٤٧٦٥٦ (٤) **كافي ٧/٢٧٤**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبـان **المعاني ٣٧٩**: محمّد بن الحسن قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بـن سعيد عن فضالة عن **فقيه ٤/٦٨**: أبان عن أبي اسحاق إبراهيم الصّيقل[2] قال: قال (لي ـ فقيه ـ كا) أبو عبد الله عليه السلام وجد في ذؤابة[3] سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة فإذا فيها (مكتوب ـ المعاني ـ فقيه) بسم الله الرّحمن الرّحيم إنّ أعتى النّاس على الله عزّوجلّ يوم القيامة من قتل غير قاتله و(من ـ المعاني) ضرب[4] غير ضاربه، ومن تولّى غير مواليه فهو كافر بما أنـزل الله تـعالى عـلى محمّد صلى الله عليه وآله ومن أحدث حدثاً أو آوى محدثاً لم يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً قال ثمّ قال (لي ـ كا) (أ ـ فقيه ـ كا) تدري ما يعني (بقوله ـ فقيه ـ المعاني) من تـولّى غـير مواليه قلت ما يعني به قال يعني أهل الدّين[5] والصّرف التّوبة في قول أبي جعفر عليه السلام والعدل الفداء في قول أبي عبد الله عليه السلام.

٤١٧ ٤٧٦٥٧ (٥) **كافي ٧/٢٧٤**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن الوشّاء قال سمعت الرّضا عليه السلام **معاني الأخبار ٣٨٠**: **عيون الأخبار ١/٣١٣**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن

---

١. القراب: غِمْدُ السّيف. ٢. إسحاق بن ابراهيم الصّيقل ـ المعاني.
٣. ذؤابة السّيف: علاقة قائمه ـ اللّسان. ٤. الضّارب ـ كا.
٥. أهل البيت ـ خ.

۴۱۴ (۲) امام صادق‌ فرمود: «در دستهٔ شمشیر رسول خدا نوشته‌ای یافت شد که: سرکش‌ترین مردم بر خداوند کسی است که غیر قاتل خویش را بکشد و غیر آن کسی را که او را زده، بزند و کسی که خود را به غیر پدرش منتسب سازد، او بر آنچه خداوند بر حضرت محمد نازل کرده است، کافر است و کسی که بدعتی گذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد خداوند از او در روز قیامت برگشت و عوض را نمی‌پذیرد.»

۴۱۵ (۳) امام موسی بن جعفر فرمود: «مردم به سوی غلاف شمشیر رسول خدا پس از رحلتش شتافتند، به نوشتهٔ کوچکی برخورد کردند که در آن چنین بود: هرکس بدعت‌گذاری را پناه دهد، او کافر است و هرکس غیر از موالی خودش را بپذیرد، لعنت خدا بر او باد و از سرکش‌ترین مردم بر خداوند کسی است که غیر قاتل خود را بکشد یا غیر زنندهٔ خود را بزند.»

۴۱۶ (۴) ابواسحاق ابراهیم صیقل گوید: «امام صادق به من فرمود: در بند شمشیر رسول خدا نوشته‌ای پیدا شد که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم. سرکش‌ترین مردم بر خداوند در روز قیامت کسی است که غیر قاتلش را بکشد و کسی که غیر زننده‌اش را بزند و هرکس که غیر از موالی خودش را بپذیرد، او به آنچه که خداوند متعال بر حضرت محمد نازل کرده، کافر است و هرکس که بدعتی گذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد، خداوند در روز قیامت از او برگشت و عوضی را نمی‌پذیرد. ابواسحاق گوید: سپس امام صادق فرمود: آیا می‌دانی که منظور حضرت از این گفته‌اش که: کسی که غیر از موالیانش را به ولایت بپذیرد، چیست؟ پرسیدم: چه منظوری از این جمله دارد؟ حضرت فرمود: منظورش اهل دین یا اهل بیت است. برگرداندن، همان توبه در بیان امام باقر و عوض، همان فدیه در بیان امام صادق است.»

۴۱۷ (۵) حسن بن علی بن بنت الیاس گوید: «از امام رضا شنیدم که بیان داشت: رسول خدا فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که غیر قاتلش را بکشد یا غیر از زننده‌اش را بزند و رسول خدا

الحسين بن سعيد عن الحسن بن بنت إلياس **عقاب الأعمال ۳۲۸**: أبي‌ؒ قال حدّثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد (عن الحسين بن سعيد ـ ئل) عن الحسن بن عليّ بن بنت إلياس قال سمعت الرّضا‌ؑ يقول قال رسول الله‌ﷺ (لعن الله من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه وقال رسول الله‌ﷺ ـ كا) لعن الله من أحدث حدثاً[1] أو آوىٰ محدثاً قلت وما المحدث[2] قال من قتل.

۴۱۸ ۴۷۶۵۸ (۶) **دعائم الإسلام ۴۰۲/۲**: عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه‌ؑ أنّه قال أعتى الخلق على الله من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه أو تولّى غير مواليه أو ادّعى إلى غير أبيه.

۴۱۹ ۴۷۶۵۹ (۷) **مستدرك ۲۱۹/۱۸**: جعفر بن أحمد القميّ في كتاب الغايات عن أبي جعفر‌ؑ قال إنّ أبي حدّثني عن أبيه عن جدّه‌ؑ قال قال رسول الله‌ﷺ أعبد النّاس من أقام الفرائض (الى أن قال) وأعتى النّاس من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه.

۴۲۰ ۴۷۶۶۰ (۸) **عوالي اللّئالي ۲۳۶/۱**: قال رسول الله‌ﷺ إنّ أعتى النّاس على الله القاتل غير قاتله والقاتل في الحرم والقاتل بذحل[3] الجاهليّة.

۴۲۱ ۴۷۶۶۱ (۹) **فقيه ۷۱/۴**: روى عليّ بن الحكم عن الفضيل بن سعدان عن أبي عبد الله‌ؑ قال كانت في ذؤابة سيف رسول الله‌ﷺ صحيفة مكتوب فيها لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين على من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه أو أحدث حدثاً أو آوىٰ محدثاً وكفر[4] بالله العظيم للإنتفاء من حسب[5] وإن دقّ[6].

۴۲۲ ۴۷۶۶۲ (۱۰) **المحاسن ۱۰۵**: البرقيّ عن محمّد بن حسّان عن محمّد بن جعفر عن أبيه أنّه وجد لرسول الله‌ﷺ صحيفة معلّقة في سيفه انّ أعتى النّاس على الله القاتل غير قاتله والضّارب غير ضاربه، ومن آوىٰ محدثاً[7] فعليه لعنة الله والملائكه والنّاس أجمعين لايقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً[8].

---

۱. أي أبدع بدعة.
۲. وما المحدث قال القتل ـ العيون.
۳. الذحل الثأر، وقيل طلب مكافأة بجناية جنيت عليك وقيل هو العداوة والحقد ـ اللّسان.
۴. كفى ـ خ.
۵. الانتفاء من نسب ـ ئل.
۶. وان دقّ أي وان كان حقيراً ـ مجمع.
۷. أي من نصر جانياً وآواه وأجاره من خصمه وحال بينه وبين أن يقتصّ منه.
۸. الصّرف: الحيلة، والعدل: الفداء وقيل الصّرف التّطوّع والعدل: الفرض وقيل الصّرف: التوبة والعدل: الفدية وقيل الصرف: الوزن والعدل: الكيل وقيل الصرف: القيمة والعدل: المثل وأصله في الفدية يقال لم يقبلوا منهم صرفاً ولا عدلاً اي لم يأخذوا منهم دية ولم يقتلوا بقتلهم رجلاً واحداً أي طلبوا منهم أكثر من ذلك ـ اللّسان.

فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که حادثه آفریند یا حادثه‌آفرین را پناه دهد. پرسیدم: منظور از کسی که حادثه را به وجود آورده چیست؟ حضرت فرمود: کسی که دیگری را [به ناحق] کشته است.»

۴۱۸ (۶) امام جعفر صادق از پدرشان از پدران‌شان روایت کرده‌اند که فرمود: «سرکش‌ترین خلق بر خدای کسی است که غیر از قاتلش را بکشد یا غیر از زننده‌اش را بزند یا غیر از موالیانش را به ولایت بپذیرد یا خودش را به غیر پدرش منتسب سازد.»

۴۱۹ (۷) رسول خدا فرمود: «عابدترین مردم کسی است که واجبات الهی را بپا دارد...» تا آنجا که گوید: «و سرکش‌ترین مردم کسی است که غیر قاتلش را بکشد یا غیر زننده‌اش را بزند.»

۴۲۰ (۸) رسول خدا فرمود: «سرکش‌ترین مردم بر خدا کسی است که غیر قاتلش را بکشد و کسی را که در حرم است، بکشد و کسی را که در برابر خونی که در جاهلیت ریخته شده بکشد.»

۴۲۱ (۹) امام صادق فرمود: «در بند شمشیر رسول خدا نوشته‌ای بود که در آن نوشته شده است: لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر کسی باد که غیر از قاتلش یا غیر از زننده‌اش را بکشد یا بزند یا بدعتی بگذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد و به خدای بزرگ برای نفی خشیی ـ گرچه کوچک باشد ـ کفر بورزد.»

۴۲۲ (۱۰) امام جعفر صادق فرمود: «در نوشته‌ای که بسته به شمشیر رسول خدا بود، پیدا شد که: سرکش‌ترین مردم بر خداوند کسی است که غیر قاتلش را بکشد و کسی که غیر زننده‌اش را بزند و هرکس که حادثه‌آفرین را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر اوست و هیچ‌گونه فدیه، توبه و عملی را از او نمی‌پذیرد.»

۴۲۳ ۲۷۶۶۳ (۱۱) **قرب الإسناد ۱۰۳**: الحسن بن ظريف عن (الحسين ـ ئل) بن علوان عن جعفر عن أبيه عليه السلام قال وجد في غِمْد سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة مختومة ففتحوها فوجدوا فيها إنّ أعتى النّاس على الله القاتل غير قاتله والضّارب غير ضاربه ومن أحدث حدثاً أو آوىٰ محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين لايقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً ومن تولّى[1] إلى غير مواليه فقد كفر بما أنزل على محمّد صلى الله عليه وآله.

۴۲۴ ۲۷۶۶۴ (۱۲) **عيون الأخبار ۲/۴۰**: بالاسناد المتقدّم في باب (۲۲) حرمة الزّكوة على من انتسب الى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكوة (ج ۹) عن داود بن سليمان عن الرّضا عليه السلام عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال ورثت عن[2] رسول الله صلى الله عليه وآله كتابين كتاب الله وكتابي[3] في قراب سيفي قيل[4] يا أمير المؤمنين وما الكتاب الذي في قراب سيفك قال من قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه فعليه لعنة الله. **صحيفة الرّضا عليه السلام ۲۳۷**: أخبرنا الشّيخ الإمام الأجلّ العالم الزّاهد الرّاشد أمين الدّين ثقة الإسلام أمين الرّؤساء أبو عليّ الفضل بن الحسن الطّبرسيّ أطال الله بقاءه يوم الخميس غرّة شهر الأصمّ رجب سنة تسع وعشرين وخمسمائة قال أخبرنا الشّيخ الإمام السّعيد[5] الزّاهد أبوالفتح عبد الله بن عبد الكريم بن هوازن القشيريّ أدام الله عزّه قراءة عليه داخل القبّة الّتي فيها قبر الرّضا عليه السلام غرّة شهر الله المبارك رمضان سنة إحدى وخمسمائة قال حدّثني الشيخ الجليل العالم أبوالحسن عليّ بن محمّد بن عليّ الحاتميّ الزّوزني قراءة عليه سنة اثنتين وخمسين وأربعمائة قال أخبرني أبو الحسن أحمد بن محمّد بن هارون الزّوزني بها قال أخبرنا أبوبكر محمّد بن عبد الله بن محمّد حفدة العبّاس بن حمزة النّيشابوريّ سنة سبع وثلاثين وثلاثمائة قال حدّثنا أبوالقاسم عبد الله بن أحمد بن عامر الطّائي بالبصرة قال حدّثني أبي سنة ستّين ومائتين قال حدّثني عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام سنة أربع و تسعين و مائة قال حدّثني أبي موسى بن جعفر قال حدّثني أبي جعفر بن محمّد قال حدّثني أبي محمّد بن عليّ قال حدّثني أبي عليّ بن الحسين قال حدّثني أبي الحسين بن عليّ قال حدّثني أبي عليّ بن أبي طالب عليه السلام (مثله).

---

۱. توالى ـ ئل. ۲. من ـ خ ل. ۳. كتاباً ـ صحيفة الرّضا عليه السلام.
۴. فقيل ـ صحيفة الرّضا عليه السلام. ۵. السّيّد ـ خ.

۴۲۳ (۱۱) امام باقر فرمود: «در غلاف شمشیر رسول خدا نوشته‌ای مهر و موم شده پیدا شد. آن را گشودند. در آن یافتند که: سرکش‌ترین مردم بر خدا کسی است که غیر قاتلش را بکشد و غیر زننده‌اش را بزند و هرکس که حادثه آفرینی یا حادثه آفرینی را پناه دهد، بر او لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم باد و خداوند از او برگشت و عوض نمی‌پذیرد و هرکس که به غیر موالیانش رو کند او به آنچه بر حضرت محمد نازل گشته، کافر شده است.»

۴۲۴ (۱۲) امیرالمؤمنین علی فرمود: «من از رسول خدا دو کتاب ارث بردم: کتاب خدا و کتاب خودم که در غلاف شمشیرم بود. سؤال شد که: ای امیرالمؤمنین! آن‌چه کتابی است که در غلاف شمشیر بود؟ حضرت فرمود: کسی که غیر از قاتلش را بکشد یا غیر از زننده‌اش را بزند پس بر او لعنت خدا باد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٤٢٥ ٤٧٦٦٥ (۱۳) فقیه ٦٧/٤: فی روایة العلاء عن الثمالیّ قال (قال ـ ئل) لو أنّ رجلاً ضرب رجلاً سوطاً لضربه الله سوطاً من النّار[1]. فقیه ١٢٦/٤: روی عبد الله بن سنان عن الثّمالی عن سعید بن المسیّب عن جابر بن عبد الله (عن أبی عبد الله ﷺ ـ ئل) قال (وذکر مثله).

٤٢٦ ٤٧٦٦٦ (١٤) فقیه ٨/٤: في حدیث مناهي النّبیﷺ ألا ومن لطم خدّ امرئ مسلم أو وجهه بدّد الله عظامه یوم القیامة وحشر مغلولاً حتّی یدخل جهنّم إلّا أن یتوب.

٤٢٧ ٤٧٦٦٧ (١٥) کافی ٦٩/٨: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن سالم وعلیّ بن إبراهیم عن أبیه جمیعاً عن أحمد بن النّضر ومحمّد بن یحیی عن محمّد ابن أبی القاسم عن الحسین بن أبی قتادة جمیعاً عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر ﷺ قال قال رسول اللهﷺ (فی حدیث) لعن الله المحلّل والمحلّل له[2] ومن یوالی غیر موالیه ومن ادّعی نسباً لایعرف والمتشبّهین من الرّجال بالنّساء والمتشبّهات من النّساء بالرّجال ومن أحدث حدثاً فی الاسلام أو آوی محدثاً ومن قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه.

٤٢٨ ٤٧٦٦٨ (١٦) کافی ٢٧٥/٧: علیّ بن إبراهیم عن محمّد بن عیسی عن یونس عن کلیب الأسدی عن أبي عبد الله ﷺ أنّه قال وجد في ذؤابة سیف رسول اللهﷺ صحیفة مکتوب فیها لعنة الله والملائکة علی من أحدث حدثاً أو آوی محدثاً، ومن ادّعی إلی غیر أبیه فهو کافر بما أنزل الله ﷻ ومن ادّعی إلی غیر موالیه فعلیه لعنة الله.

٤٢٩ ٤٧٦٦٩ (١٧) قرب الإسناد ١٠٤: الحسن بن ظریف عن ابن علوان عن جعفر بن محمّد قال حدّثني زید بن أسلم أنّ رسول اللهﷺ سئل عمّن أحدث حدثاً أو آوی محدثاً ما هو فقال من ابتدع بدعة فی الإسلام او مثّل[3] بغیر حدّ أو من انتهب نُهبة یرفع المسلمون إلیها أبصارهم أو یدفع عن صاحب الحدث أو ینصره أو یعینه.

---

١. نار ـ فقیه ص ١٢٦.
٢. والظاهر أنّ المراد من المحلّل والمحلّل له في هذا الحدیث من یحلّل الحرام ویُحلّل له الحرام بقرینة سیاق الحدیث واستحقاقهما لعنة الله العظیم.
٣. قتل ـ ئل.

۴۲۵ (۱۳) ثمالی گوید: «فرمود: اگر مردی به مردی یک تازیانه بزند، خداوند تازیانه‌ای از آتش بر او می‌زند.»

۴۲۶ (۱۴) در حدیث مناهی پیامبرﷺ است که: «آگاه باشید! هرکس که گونهٔ مرد مسلمانی یا چهره‌ای را سیلی زند، خداوند استخوان‌هایش را روز قیامت خرد می‌کند و دست بسته محشور می‌شود تا آن که وارد جهنم شود؛ مگر اینکه توبه کند.»

۴۲۷ (۱۵) امام باقرؑ فرمود: «رسول خداﷺ در حدیثی فرمود: خداوند کسی را که [حرام را] حلال کند یا [حرام را] برای او حلال کنند و هرکس که غیر موالیانش را به ولایت بگیرد و هرکس که نسبی که شناخته شده نیست، ادّعا کند و مردانی که خود را به زنان شبیه کنند و زنانی که خود را به مردان شبیه کنند و هرکس که در اسلام حادثه آفریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد و هرکس که غیر قاتلش را بکشد یا غیر زننده‌اش را بزند، لعنت کرده است.»

۴۲۸ (۱۶) امام صادقؑ فرمود: «در بند شمشیر رسول خداﷺ نوشته‌ای بود که در آن نوشته شده بود: لعنت خدا و فرشتگان بر کسی که بدعتی بگذارد یا بدعت‌گذاری را پناه دهد و هرکس که خودش را به غیر پدرش منتسب سازد، او به آنچه خداوند نازل کرده است، کفر ورزیده و هرکس که به غیر موالیانش منتسب شود، بر او لعنت خدا باد.»

۴۲۹ (۱۷) از رسول خداﷺ دربارهٔ کسی که بدعتی گذارده یا بدعت‌گذاری را پناه داده، سؤال شد که: «او کیست؟ حضرت فرمود: کسی که بدعتی در اسلام گذاشته یا بدون این که حدّی در کار باشد، کیفر کرده یا کسی که غارتی کرده که مسلمانان از آن چشم پوشی نمی‌کنند و با نگرانی به آن می‌نگرند یا آن که او را یاری و کمک کرده است.»

٤٣٠ ٢٧٦٧٠ (١٨) فقيه ٢٦٢/٤ : (في حديث وصيّة النّبيّ ﷺ لعليّ ؑ بالإسناد المتقدّم في باب (٢٦) استحباب الفصل بين الأذان والإقامة) يا عليّ من انتمى[1] إلى غير مواليه فعليه لعنة الله ومن منع أجيراً أجره فعليه لعنة الله ومن أحدث حدثاً أو آوىٰ محدثاً فعليه لعنة الله فقيل يا رسول الله وما ذٰلك الحدث قال القتل (إلى أن قال ص ٢٧٠) يا عليّ إنّ أعتى النّاس على الله ﷻ القاتل غير قاتله والضّارب غير ضاربه، ومن تولّى غير مواليه فقد كفر بما أنزل الله ﷻ عليّ.

٤٣١ ٢٧٦٧١ (١٩) معاني الأخبار ٢٦٥ : حدّثنا أبو نصر محمّد بن أحمد بن تميم السّرخسيّ الفقيه بسرخس قال حدّثنا أبو لبيد[2] محمّد بن إدريس الشّاميّ قال حدّثنا إسحاق بن إسرائيل قال حدّثنا سيف بن هارون البرجميّ عن عمرو بن قيس الملائيّ عن أميّة بن يزيد القرشيّ قال قال رسول الله ﷺ من أحدث حدثاً أو آوىٰ محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين لا يقبل منه عدل ولا صَرف يوم القيامة فقيل يا رسول الله ما الحدث قال من قتل نفساً بغير نفس أو مثّل مثلة بغير قَوَد أو ابتدع بدعة بغير سنّة أو انتهب نُهبة ذات شرف قال فقيل ما العدل يا رسول الله قال الفدية قال فقيل ما الصَّرف يا رسول الله قال التّوبة.

٤٣٢ ٢٧٦٧٢ (٢٠) العيون ٦٣/٢ : حدّثنا محمّد بن عمر بن محمّد بن سَلَم بن البراء الجعابي قال حدّثني أبو محمّد الحسن بن عبد الله بن محمّد بن العبّاس الرازيّ التّميميّ قال حدّثني سيّدي عليّ بن موسى الرضا ؑ عن آبائه عن عليّ ؑ قال قال النّبيّ ﷺ من تولّى غير مواليه فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين.

وتقدّم في أحاديث باب (١٤) أنّ من أحدث في المدينة حدثاً أو آوىٰ محدثاً فعليه لعنة الله من أبواب زيارة النّبيّ ﷺ والأئمّة المعصومين عليهم صلوات الله أجمعين (ج ١٥) ما يناسب الباب. وفي غير واحد من أحاديث باب (٤) أنّ للسيّد إقامة الحدّ على مملوكه من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ٣٠ وأحاديث باب (٢٥) تحريم ضرب المسلم بغير حقّ ما يدلّ على بعض المقصود. وفي باب (١) حرمة قتل المؤمن من أبواب القتل والقصاص (ج ٣١) وباب (٣) أنّ من قتل مؤمناً متعمّداً يقاد به ما يناسب الباب. وكذا ساير الأبواب

---

١. اى انتسب.   ٢. الوليد ـ نل.

۴۳۰ (۱۸) در حدیث وصیت پیامبرﷺ به حضرت علیؑ آمده است: «ای علی! هرکس که به غیر موالیانش منتسب شود، بر او لعنت خدا باد و هرکس که مزد کارگر را ندهد، بر او لعنت خدا باد و هرکس که حادثه‌ای را بیافریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد، بر او لعنت خدا باد. سؤال شد: ای رسول خدا! آن حادثه چیست؟ حضرت فرمود: قتل است...» تا آنجا که گوید: «ای علی! سرکش‌ترین مردم بر خداوندﷻ کسی است که غیر قاتلش را بکشد و غیرزننده‌اش را بزند و هرکس که ولایت غیر موالیانش را بپذیرد به آنچه خداوند بر من نازل کرده، کفر ورزیده است.»

۴۳۱ (۱۹) رسول خداﷺ فرمود: «هرکس که حادثه‌ای بیافریند یا حادثه آفرینی را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد و روز قیامت از او عوض و توبه پذیرفته نیست. سؤال شد: ای رسول خدا! آن حادثه چیست؟ حضرت فرمود: کسی که شخصی را بدون آن که کسی را کشته باشد، بکشد یا بدون حق قصاص، کیفری دهد یا بدون سنت، بدعتی بگذارد یا کالای ارزشمندی را غارت کند. راوی گوید: سؤال شد که: ای رسول خدا! عدل چیست؟ حضرت فرمود: فدیه. راوی گوید: سؤال شد: ای رسول خدا! صرف چیست؟ حضرت فرمود: توبه.»

۴۳۲ (۲۰) پیامبرﷺ فرمود: «هرکس که غیر از موالیانش را به ولایت بپذیرد، بر او لعنت خدا، فرشتگان و همهٔ مردم باد.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایات باب چهارده از ابواب زیارت پیامبرﷺ و امامان معصومؑ آنچه مناسب این باب است.

و در بسیاری از روایات باب چهارم از ابواب احکام عمومی حدود و روایات باب بیست و پنج، آنچه بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

و در باب یکم از ابواب قتل و قصاص و باب سوم، روایتی مناسب این باب.

و همچنین سایر ابوابی که بر حرمت قتل دلالت دارد.

و در روایت دوم از باب پنجاه و دوم، این گفته که: «این چه اسرافی است که خداوندﷻ از آن نهی کرده است؟ یعنی در فرمودهٔ خداوند متعال: در کشتن اسراف نکنند. حضرت فرمود: از این که غیر قاتلش را بکشد یا قاتل را مثله کند، نهی کرده.»

الّتى تدلّ على حرمة القتل. وفى رواية إسحاق (۲) من باب (۵۲) أنّ القاتل يدفع الى ولىّ المقتول قوله فما هٰذا الإسراف الّذى نهى الله ﷻ عنه (أى فى قوله تعالى ﴿فَلَا يُسْرِف فِّي ٱلْقَتْلِ﴾ قال ﷺ نهى أن يقتل غير قاتله أو يمثّل بالقاتل.

(۵۶)

باب ما ورد فى أنّ الله تعالى لا يجوزه ظلم ظالم ولو كفّ بكفّ ونطحة مابين القرناء إلى الجمّاء وأنّه يقتصّ للعباد بعضهم من بعض يوم القيامة

۴۳۳ ۲۷۶۳۷ ۶۷۲ (۱) **كافى ۴۴۳/۲**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الرّحمن ابن حمّاد عن بعض أصحابه رفعه قال صعد أمير المؤمنين ﷺ بالكوفة المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال أيّها النّاس إنّ الذّنوب ثلاثة ثمّ أمسك فقال له حبّة العرنى يا أمير المؤمنين قلت الذّنوب ثلاثة ثمّ أمسكت فقال ما ذكرتها الّا وأنا أريد أن أفسّرها ولكن عرض لى بُهْرٌ[1] حال بينى وبين الكلام نعم الذّنوب ثلاثة فذنب مغفور وذنب غير مغفور وذنب نرجو لصاحبه ونخاف عليه قال يا أمير المؤمنين فبيّنها لنا قال نعم

أمّا الذّنب المغفور فعبد عاقبه الله على ذنبه فى الدّنيا فالله أحلم وأكرم من أن يعاقب عبده مرّتين وأمّا الذّنب الّذى لايغفر فمظالم العباد بعضهم لبعض إنّ الله تبارك وتعالى إذا برز لخلقه أقسم قسماً على نفسه فقال وعزّتى وجلالى لا يجوزنى ظلم ظالم ولو كفّ بكفّ ولو مسحة بكفّ ولو نطحة ما بين القرناء إلى الجمّاء فيقتصّ للعباد بعضهم من بعض حتّى لا تبقى لأحد على أحد مظلمة ثمّ يبعثهم للحساب وأمّا الذّنب الثّالث فذنب ستره الله على خلقه ورزقه التّوبة منه فأصبح خائفاً من ذنبه راجياً لربّه فنحن له كما هو لنفسه نرجو له الرّحمة ونخاف عليه العذاب. **المحاسن ۷**: البرقىّ (عن أبيه ـ ك) رفعه قال إنّ أمير المؤمنين ﷺ صعد المنبر بالكوفة فحمد الله وأثنى عليه (وذكر نحوه) الّا أنّه قال فالله أحكم وأكرم.

---

۱. البُهْر: انقطاع النّفس من الإعياء. ما يعترى الانسان عند السّعى الشّديد والعدو من التّهيج وتتابع النّفس.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

باب ۵۶

قصاص کردن بعضی از مردم بعضی را در روز قیامت

(۱) امیرالمؤمنین‌ﷺ در کوفه بالای منبر رفت، حمد الهی کرد و او را ثنا گفت. سپس فرمود: «ای مردم! گناهان سه گونه‌اند. پس از آن، چیزی نگفت. حبّةالعرنی به او گفت: ای امیرالمؤمنین! فرمودی گناهان سه گونه‌اند و دیگر چیزی نفرمودید! حضرت فرمود: من این جمله را نگفتم مگر اینکه می‌خواهم آن را تفسیر کنم ولی نفسم حبس شد و این، بین من و سخن گفتن مانع شد! آری، گناهان سه گونه‌اند: گناهی است که آمرزیده شده و گناهی است که آمرزیده نمی‌شود و گناهی که هم امید آمرزش برای صاحبش داریم و هم بر او می‌ترسیم. حبّةالعرنی گفت: ای امیرالمؤمنین! اینها را برای ما توضیح ده. حضرت فرمود: حتما. اما گناه آمرزیده شده؛ پس بنده‌ای است که خداوند او را در دنیا بر گناهش کیفر کرده است. خداوند بردبارتر و بزرگ وارتر از آن است که بنده‌اش را دو بار کیفر کند و اما گناهی که آمرزیده نمی‌شود؛ ظلم به بندگان که بعضی به بعضی ظلم می‌کنند. خداوند تبارک و تعالی زمانی که در برابر خلقش قرا گیرد، بر خویش سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: به عزت و جلالم، ستم ستمگر از من نمی‌گذرد [فراموش نمی‌شود]؛ گرچه زدن دستی بر روی دستی باشد و گرچه دستی بر روی دستی کشیده باشد و گرچه شاخ زدن میان یک گوسفند شاخ‌دار و گوسفند بی‌شاخ باشد. خداوند قصاص می‌گیرد برای بندگان از بعضی برای بعضی تا آن که مظلمه‌ای برای کسی بر کسی نماند. پس از آن مردم را برای محاسبه برمی‌انگیزاند و اما گناه نوع سوم؛ گناهی است که خداوند او را بر خلقش پوشانده است و او را روزی کرده که توبه کند و او از گناهش می‌ترسد و به پروردگارش امید دارد. ما برای او همان گونه هستیم که او برای خویش است. امید رحمت برای او داریم و از عذاب بر او می‌ترسیم.» ۴۳۳

۴۳۴ (۲) كافى ۱۰۴/۸: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن
۴۷۶۷۴ عليّ بن رئاب عن أبي عبيدة الحذّاء عن ثوير ابن أبي فاختة قال سمعت عليّ بن الحسين عليه السلام يحدّث في مسجد رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال حدّثني أبي أنّه سمع أباه عليّ ابن أبيطالب عليه السلام يحدّث النّاس قال اذاكان يوم القيامة بعث اللّه تبارك وتعالى النّاس من حفرهم عُزلاً بُهماً جُرْداً مُرْداً في صعيد واحد يسوقهم النّور وتجمعهم الظّلمة حتّي يقفوا على عقبة المحشر فيركب بعضهم بعضاً ويزدحمون دونها فيمنعون من المضيّ وتشتدّ أنفاسهم ويكثر عرقهم وتضيق بهم أمورهم ويشتدّ ضجيجهم وترفع أصواتهم قال وهو أوّل هول من أهوال يوم القيامة.

قال فيشرف الجبّار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم يا معشر الخلايق أنصتوا واستمعوا منادي الجبّار قال فيسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم قال فتنكسر أصواتهم عند ذلك وتخشع أبصارهم وتضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤوسهم إلى ناحية الصّوت مهطعين الى الدّاع قال فعند ذلك يقول الكافر ﴿هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾.

قال فيشرف الجبّار عزّوجلّ الحكم العدل عليهم فيقول أنا اللّه لا إله إلّا أنا الحكم العدل الّذي لايجور، اليوم أحكمُ بينكم بعدلي وقسطي، لايظلم اليوم عندي أحد، اليوم آخذ للضّعيف من القويّ بحقّه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسّيّئات وأثيب على الهبات ولا يجوز هٰذه العقبة اليوم عندي ظالم ولأحد عنده مظلمة الّا مظلمة يهبها لصاحبها وأثيبه عليها وآخذ له بها عند الحساب فتلازموا أيّها الخلائق واطلبوا مظالمكم عند من ظلمكم بها في الدّنيا وأنا شاهد لكم (بها ـ خ) عليهم وكفى بي شهيداً قال فيتعارفون ويتلازمون فلايبقى أحد له عند أحد مظلمة أو حقّ الّا لزمه بها الخبر.

۴۳۵ (۳) مستدرك ۲۶۱/۱۸: كتاب العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام
۴۷۶۷۵ قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا تبقى جمّاء[1] نطحتها[2] قرناء الّا قاد لها اللّه منها يوم القيامة.

---

۱. جمّاء: الكبش الّذي لا قرن له والقرناء الّذي له القرن.
۲. نطحه الثّور: أصابه بقرنه.

۴۳۴ (۲) ثویر بن ابی فاخته گوید: «شنیدم از امام سجاد علی بن حسین که در مسجد رسول خدا حدیث می‌فرمود. فرمود: پدرم برایم گفت که از پدرش حضرت علی بن ابیطالب شنیده است که به مردم می‌فرمود: روز قیامت که شود، خداوند مردم را از گودال‌های‌شان در حالی که از همه چیز بریده و جدایند ـ گنگ و برهنه و بی مو ـ و در یک سرزمین برمی‌انگیزاند در حالی که نور آنان را حرکت می‌دهد و تاریکی آنان را گرد می‌آورد تا آن که بر گردنهٔ محشر می‌ایستند و بعضی بر بعضی سوار می‌شوند و در کنار عقبهٔ محشر ازدحام می‌کنند و از رفتن منع می‌شوند، سخت به نفس می‌افتند و بسیار عرق می‌کنند و کار برآنان تنگ می‌شود و ناله‌هایشان شدید و صدای‌شان بلند می‌شود. حضرت فرمود: و این اولین دهشت از دهشت‌های روز قیامت است!

حضرت فرمود: آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی از بالای عرشش در سایه‌ای از فرشتگان بر مردم مشرف می‌شود و به فرشته‌ای از فرشتگان دستور می‌دهد که در میان‌شان ندا دهد. ای گروه خلایق! خاموش شوید و گوش دهید به منادی خداوند جبار. حضرت در ادامه‌ی سخن فرمود: در این هنگام، آخری‌ها چون اولی‌ها می‌شنوند. حضرت فرمود: در آن هنگام، صداهای‌شان می‌شکند و چشم‌های‌شان از شدت ترس به زیر می‌افتد و استخوان‌های پهلوی‌شان می‌لرزد و دل‌های‌شان می‌ترسد و سرهای‌شان را به سمت صدا بالا می‌آورند و به سوی صداگردن می‌کشند. حضرت فرمود: در چنین زمانی کافر گوید: این، روز سختی است!

حضرت فرمود: خداوند جبار، حاکم عادل، مشرف بر مردم می‌شود و می‌فرماید: من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. حاکم عادلی که ستم نمی‌کند. امروز در میان شما با عدل و قسط قضاوت می‌کنم و امروز کسی نزد من به او ظلم نمی‌شود. امروز من حق ضعیف را از قوی می‌گیرم و ستم کسی را که به او ستم شده با قصاص کردن از حسنات و سیئات می‌گیرم و بر بخشش‌ها پاداش می‌دهم و هیچ ستمگری امروز نزد من از این گردنهٔ بلند صعب‌العبور که کسی نزد او مظلمه‌ای داشته باشد، نخواهد گذشت مگر اینکه آن کس، [صاحب مظلمه] ببخشد و من هم بر این بخشش ثواب می‌دهم و به هنگام حساب این بخشش را در نظر می‌گیرم. پس ای خلایق از یکدیگر جدا نشوید و ستمگری را که به شما ستم کرده جستجو کنید تا حق شما از او گرفته شود و من به عنوان شاهد کافی هستم. حضرت فرمود: اینان با هم آشنا می‌شوند و از هم جدا نمی‌شوند و در نتیجه کسی نمی‌ماند که مظلمه‌ای یا حقّی نزد کسی داشته باشد مگر اینکه به او می‌چسبد و از او جدا نمی‌شود...»

۴۳۵ (۳) امام باقر بیان داشت: «رسول خدا فرمود: هیچ گوسفندی که شاخ ندارد و گوسفند نر شاخ‌داری که به او شاخ زده است نمی‌ماند مگر اینکه خداوند برای او از آن حیوان در روز قیامت قصاص کند.»

۴۳۶ ۴۷۶۷۶ (٤) مجمع البيان ٢٩٨/٢: عن أبي ذرّ قال بينا أنا عند رسول اللهﷺ اذا انتطحت[1] عنزان فقال النبيّﷺ أتدرون فيمَ انتطحا فقالوا لاندرى قالﷺ لكنّ الله يدري وسيقضي بينهما.

۴۳۷ ۴۷۶۷۷ (٥) المناقب ١٥٥/٤: ابراهيم الرّافعيّ قال إلتاثت[2] عليه (اى عليّ بن الحسينؑ) ناقته فرفع القضيب وأشار اليها فقال لولا خوف القصاص لفعلت وفي رواية من القصاص وردّ يده عنها.

۴۳۸ ۴۷۶۷۸ (٦) ارشاد المفيد ٢٥٦: أخبرني أبو محمّد الحسن بن محمّد عن جدّه عن أحمد بن محمّد الرّافعيّ عن ابراهيم بن عليّ عن أبيه قال حججت مع عليّ بن الحسينؑ فالتاثت النّاقة عليه في سيرها[3] فأشار اليها بالقضيب ثمّ قال آه لولا القصاص وردّ يده عنها.

۴۳۹ ۴۷۶۷۹ (٧) المناقب ١٥٥/٤: زرارة بن أعين: لقد حجّ (عليّ بن الحسينؑ) على ناقة عشرين حجّة فما قرعها بسوط، رواه صاحب الحلية عن عمرو بن ثابت.

۴۴۰ ۴۷۶۸۰ (٨) مستدرك ٢٨٩/١٨: القطب الرّاونديّ في لبّ اللباب عن النّبيّﷺ أنّه قال كم من مؤمن يُردّ من الصّراط للقصاص.

۴۴۱ ۴۷۶۸۱ (٩) أمالي الصّدوق ٥٠٥: حدّثنا محمّد بن ابراهيم بن اسحاق قال حدّثنا محمّد بن حمدان الصّيدلاني قال حدّثنا محمّد بن مسلم الواسطيّ قال حدّثنا محمّد بن هارون قال أخبرنا خالد الحذّاء عن أبي قلابة عن عبد الله بن زيد الجرمي عن ابن عبّاس قال لمّا مرض رسول اللهﷺ وعنده أصحابه قام اليه عمّار بن ياسر (الى أن قال) ثمّ قالﷺ إنّ ربّي ﷻ حكم وأقسم أن لايجوزه ظلم ظالم فناشدتكم بالله أيّ رجل منكم كانت له قِبَل محمّد مظلمة إلّا قام فليقتصّ منه فالقصاص في دار الدّنيا أحبّ إليّ من القصاص في دار الآخرة على رؤوس الملائكة والأنبياء فقام اليه رجل من أقصى القوم يقال له سوادة ابن قيس فقال له فداك أبي وأمّي يا رسول الله إنّك لمّا أقبلت من الطّائف استقبلتك وأنت على ناقتك العضباء[4] وبيدك القضيب الممشوق[5] فرفعت القضيب وأنت تريد الرّاحلة فأصاب بطني ولا أدري عمداً أو خطأً فقال معاذ الله أن أكون تعمّدت ثمّ قال يا بلال قم إلى منزل فاطمة فأتني بالقضيب

---

١. انطحت ـ خ ل. ٢. أي أبطأت. ٣. مسيرها ـ ك.
٤. اسم ناقة النّبيّﷺ اسم لها عَلَم. ٥. الممشوق اسم قضيب كان للنّبيّﷺ ـ مجمع.

۴۳۶ (۴) ابوذر گوید: «در حالی ما نزد رسول خداﷺ بودیم که ناگاه دو بز با هم به جنگ پرداختند. پیامبرﷺ فرمود: آیا می‌دانید که چرا به یکدیگر شاخ می‌زنند؟ گفتند: نمی‌دانیم. رسول خداﷺ فرمود: ولی خداوند می‌داند و به‌زودی میان آنان قضاوت می‌کند.»

۴۳۷ (۵) ابراهیم راقعی گوید: «شتر حضرت علی بن حسینؑ در رفتن کندی داشت. حضرت شاخه را برداشت و به آن اشاره کرد و فرمود: اگر ترس از قصاص نبود، می‌زدم و در روایتی است که فرمود: اگر ترس از قصاص نبود می‌زدم و بعد دستش را از شتر برگرداند.»

۴۳۸ (۶) راوی گوید: «با امام سجاد علی بن حسینؑ به حج مشرّف شدم. شتر حضرت در حرکت، کندی کرد. حضرت با شاخه به او اشاره کرد، سپس فرمود: آه! اگر قصاص نبود [می‌زدم] و دستش را از شتر برگرداند.»

۴۳۹ (۷) زرارة بن اعین گفت: «امام سجادؑ بیست بار با شتر برای انجام حج به مکّه رفت و حتّی یک تازیانه هم به شتر نزد.»

۴۴۰ (۸) پیامبرﷺ فرمود: «چقدر بسیارند مؤمنانی که از صراط، برای قصاص برگردانده می‌شوند!»

۴۴۱ (۹) ابن عباس گوید: «چون رسول خداﷺ مریض شد و یاران‌شان نزدشان بودند، عمار یاسر برخاست...» تا آنجا که گوید: «سپس رسول خداﷺ فرمود: پروردگار بزرگ من حکم کرده و سوگند یاد نموده که ستمِ ستمگر، از او نگذرد؛ بنابراین من شما را به خدا سوگند می‌دهم که هرکس از شما مظلمه‌ای از محمد می‌خواهد، برخیزد و از او قصاص کند. قصاص در دنیا نزد من محبوب‌تر است، از قصاص در آخرت در جلوی فرشتگان و پیامبران. مردی از آخر مجلس به نام سوادة بن قیس برخاست. به پیامبر گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! شما چون از طایف آمدید، من به استقبال شما آمدم و شما سوار بر شتر عضبان‌تان بودید و در دست‌تان عصای ممشوق بود. عصای ممشوق را برای شتر بلند کردید ولی به شکم من خورد و من نمی‌دانم که عمداً بود یا به خطا؟ حضرت فرمود: از این که به عمد باشد، به خدا پناه می‌برم! سپس فرمود: ای بلال، برخیز به منزل فاطمه برو و عصای ممشوق را برایم بیاور. بلال بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه فریاد می‌کرد: ای مردم! چه کسی است که خودش را برای قصاص پیش از قیامت آماده کرده است؟ این حضرت محمدﷺ است که پیش از روز قیامت خود را قصاص می‌کند.»

المعشوق فخرج بلال وهو ينادي في سكك المدينة معاشر النّاس من ذا الّذي يعطى القصاص من نفسه قبل يوم القيامة فهٰذا محمّدﷺ يعطى القصاص من نفسه قبل يوم القيامة (الى أن قال) فقال رسول الله أين الشّيخ فقال الشّيخ ها أنا ذا يا رسول الله بأبي أنت وأمّى فقال تعال فاقتصّ منّي حتّى ترضى فقال الشّيخ فاكشف لي عن بطنك يا رسول الله فكشفﷺ عن بطنه فقال الشّيخ بأبي أنت وأمّي يا رسول الله أتأذن لي أن أضع فمي على بطنك فأذن له فقال أعوذ بموضع القصاص من بطن رسول الله من النّار يوم النّار فقال رسول الله يا سوادة بن قيس أتعفو أم تقتصّ فقال بل أعفو يا رسول الله فقالﷺ اللّهم أعف عن سوادة بن قيس كما عفا عن نبيّك محمّد الحديث.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

... تا آن که گوید؛ «رسول خدا فرمود: پیرمرد کجاست؟ گفت: ای رسول خدا! من هستم، پدر و مادرم به فدای‌تان باد! حضرت فرمود: بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی. پیرمرد گفت: ای رسول خدا! پس شکم‌تان را برهنه کنید. حضرت‌ﷺ شکم‌شان را نمایان ساخت. پیرمرد گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! آیا اجازه می‌دهی که دهانم را برروی شکم شما بگذارم؟ حضرت به او اجازه داد. او گفت: به محلّ قصاص، از شکم رسول خدا از آتش روز آتش پناه می‌برم. رسول خداﷺ فرمود: ای سوادة بن قیس! آیا عفو می‌کنی یا قصاص می‌نمایی؟ او گفت: ای رسول خدا! بلکه عفو می‌کنم. رسول خداﷺ فرمود: خدایا! از سوادة بن قیس عفو کن؛ آن گونه که از پیامبرت محمد عفو کرد...»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب دعوى القتل

وما يثبت به

(١)

باب أنّ القتل يثبت بشاهدين عدلين وحكم شهادة النّساء في القتل

٤٤٢ (١) كافي ٤٠٤/٧: تهذيب ٢٧٧/٦: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن أحمد بن محمّد ابن
٣٧٥٨٢ أبي نصر عن اسماعيل ابن أبي حنيفة عن أبي حنيفة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام كيف (صار ـ كا) القتل يجوز فيه شاهدان والزّناء لايجوز فيه إلّا أربعة شهود والقتل أشدّ من الزّناء فقال لأنّ القتل فعل واحد والزّناء فعلان فمن ثمّ لايجوز (فيه ـ يب) إلّا أربعة شهود على الرّجل شاهدان وعلى المرأة شاهدان. كافي ٤٠٤/٧: ورواه بعض أصحابنا عنه قال فقال لي ما عندكم يا أبا حنيفة قال قلت ما عندنا فيه الّا حديث عمر انّ الله أخذ في الشّهادة كلمتين على العباد قال فقال لي ليس كذلك يا أبا حنيفة ولكنّ الزّنى فيه حدّان ولا يجوز الّا أن يشهد كلّ اثنين على واحد لأنّ الرّجل والمرأة جميعاً عليهما الحدّ والقتل انّما يقام على القاتل ويدفع عن المقتول. علل الشّرائع ٥١٠: حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن عليّ بن أحمد بن محمّد عن أبيه عن اسماعيل بن حمّاد ابن أبي حنيفة عن أبيه حمّاد عن أبيه أبي حنيفة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أيّهما أشدّ الزّنا أم القتل قال فقال القتل قال فقلت فما بال القتل جاز فيه شاهدان ولا يجوز في الزّنا إلّا أربعة فقال لي ما عندكم فيه يا أبا حنيفة (وذكر نحوه).

بخش دوم: ادله اثبات جرم قتل

باب ۱
اثبات قتل، با دو شاهد عادل و حکم شهادت زنان دربارهٔ قتل

(۱) ابوحنیفه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه است که در مورد قتل، دو شاهد، درست و کافی است ولی در زنا تنها چهار شاهد نافذ است با این که قتل سخت‌تر از زناست؟ حضرت فرمود: برای این که قتل یک عمل ولی زنا دو عمل است و از همین رهگذر است که در زنا جز چهار شاهد جایز نیست؛ بر مرد دو شاهد و بر زن دو شاهد.» ۴۴۲

دنباله حدیث در کافی و علل الشرایع چنین آمده است: «ابوحنیفه گوید: پس آن‌گاه امام صادق علیه السلام به من گفت: ای ابوحنیفه! در این‌باره نزد شما چه می‌باشد؟

ابوحنیفه گوید: گفتم در این‌باره نزد ما جز حدیث عمر نیست که: خداوند در شهادت دو کلمه از بندگان خواسته است. ابوحنیفه گوید: امام به من فرمود: ای ابوحنیفه! چنین نیست ولی در زنا دو حدّ است و جایز نیست مگر اینکه هر دو شاهد بر یک چیز شهادت دهند؛ چرا که مرد و زن هر دو حدّ دارند. اما قتل تنها بر قاتل، اجرا و از مقتول دفع می‌شود.»

۴۴۳ ۴۷۶۸۳ (۲) مستدرك ۲٦٤/۱۸: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح عن عبد الله بن طلحة قال سئلت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل دخلت عليه امرأة فأصبحت وهي ميّتة فقال أهلها أنت قتلتها قال عليهم البيّنة أنّه قتلها والّا يمينه بالله ما قتلها.

وتقدّم في رواية ابن شبرمة (٤٣) والدّعائم (٤٥) من باب (٧) عدم حجّيّة القياس من أبواب المقدّمات ج ١ قوله عليه السلام أيّما أعظم قتل النّفس أو الزّناء قال قتل النّفس قال فانّ الله قد قبل في قتل النّفس شاهدين. وفي رواية الإحتجاج (٤٩) وابن مسلم (٥٠) قوله عليه السلام فكيف أمر الله[1] تعالى في القتل بشاهدين. وفي أحاديث باب (١٩) ما تجوز فيه شهادة النّساء وما لاتجوز من أبواب الشّهادة ج ٣٠ ما يدلّ على ذيل الباب.

ويأتي في رواية زرارة (٥) من باب (٩) ما ورد في القسامة ومواردها من أبواب دعوى القتل ج ٣١ قولهم يا رسول الله انّا وجدنا رجلاً منّا قتيلاً في قليب من قلب اليهود فقال صلى الله عليه وآله ايتوني بشاهدين من غيركم. وفي رواية الدّعائم (٩) قوله صلى الله عليه وآله أقيموا البيّنة رجلين عدلين من غيركم أقدكم (أقيدكم ـ خ ل) به برمّته. وفي رواية بريد (١٠) قولهم انّ فلان اليهوديّ قتل صاحبنا فقال صلى الله عليه وآله للطّالبين أقيموا رجلين عدلين من غيركم أقده برمّته. وفي الرّضويّ (١٦) قوله عليه السلام فإنّ البيّنة أولى على المدّعي وهي شاهدا عدل من غير أهله ان ادّعى عليه قتله فان لم يجد شاهدين عدلين فقسامة.

(۲)

باب أنّ القتل يثبت بالإقرار
وحكم مالو أقرّ اثنان بقتل واحد على الانفراد

۴۴۴ ۴۷۶۸۴ (۱) كافي ۲۸۹/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۷۲/۱۰: أحمد بن محمّد عن فقيه ۷۸/٤: الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح[2] قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وجد مقتولاً فجاء رجلان إلى وليّه فقال أحدهما أنا قتلته عمداً وقال الآخر أنا قتلته خطأً فقال إن

۱. فكيف رضى الله ـ احتجاج. ۲. حسّ ـ فقيه.

۴۴۳ (۲) عبدالله بن طلحه گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ مردی پرسیدم که زنی نزد او آید ولی آن زن به هنگام صبح مرده باشد و بازماندگان زن گویند تو آن زن را کشته‌ای. حضرت فرمود: بر آنان است که بیّنه اقامه کنند که آن مرد، زن را کشته است وگرنه آن مرد به خدا سوگند می‌خورد که زن را نکشته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهل و سه و چهل و پنج از باب هفتم از ابواب مقدمات، فرمودهٔ امام معصوم؛ [در مردود دانستن قیاس] که: «کدام بزرگ‌تر است، کشتن انسان یا زنا؟ او گفت: کشتن انسان. حضرت فرمود: خداوند؛ در مورد کشتن انسان دو شاهد را پذیرفته است.»

و در روایت چهل و نه و پنجاه فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «پس چگونه است که خداوند متعال در مورد قتل، دستور دو شاهد داده است؟»

و در روایات باب نوزده از ابواب شهادت، روایتی که بر ذیل باب دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت پنجم از باب نهم از ابواب ادّعای قتل، این گفتهٔ آنان که: «ای رسول خدا! ما مردی از خودمان را در چاهی از چاههای یهودیان کشته یافتیم. حضرت؛ فرمود: دو شاهد از غیر خودتان برایم بیاورید.»

و در روایت نهم، فرمودهٔ رسول خدا؛ که: «بیّنه را که دو شاهد عادل است، از غیر خودتان اقامه کنید؛ من او را به طور کامل به شما برای قصاص واگذار می‌کنم.»

و در روایت دهم، این گفتهٔ آنان که: «فلان یهودی، یار ما را کشته است. رسول خدا؛ به آنان که طالب قصاص بودند، فرمود: دو مرد عادل از غیر خودتان بیاورید. او را به طور کامل قصاص می‌کنم.»

و در روایت شانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «بیّنه بر مدّعی سزاوارتر است و بیّنه همان دو شاهد عادل از غیر اهل دعویٰ است؛ اگر ادّعای قتل بر کسی کرده است و در صورتی که دو شاهد عادل نیافت، پس نوبت قسامه است.»

باب ۲

اثبات قتل با اقرار

۴۴۴ (۱) حسن بن صالح گوید: «از امام صادق؛ پرسیدم: مردی به صورت کشته شده پیدا شده. دو نفر نزد ولیّ مقتول آمده‌اند. یکی گفته که من او را عمداً کشته‌ام و دیگری گفته است من او را به خطا کشته‌ام. حضرت فرمود: اگر ولیّ مقتول گفتهٔ آن کس را که اقرار به عمد می‌کند بپذیرد، دیگر سلطه‌ای بر آن کس که اقرار به خطا می‌کند، ندارد و اگر گفتهٔ آن کس را که اقرار به خطا می‌کند بپذیرد، دیگر سلطه‌ای بر آن کس که اقرار به عمد می‌کند، ندارد.»

هو أخذ بقول صاحب العمد فليس له على صاحب الخطأ سبيل[1] وإن (هو ـ فقيه) أخذ بقول صاحب الخطأ فليس له على صاحب العمد سبيل[2]. **المقنع ۱۸۲**: فان وجد مقتول فجاء رجلان إلى وليّه فقال أحدهما أنا قتلته خطأً وقال الآخر أنا قتلته عمداً فان أخذ بقول صاحب الخطأ لم يكن له على صاحب العمد شيء.

وتقدّم في أحاديث باب (۱) صحّة الاقرار من البالغ من ابواب الاقرار ج ۲٤ **وباب** (۲) أنّ من أقرّ لوارث أو غيره بدين أو شيء جاز إقراره وساير الأحاديث المربوطة بأبواب الاقرار ما يدلّ علي ذلك. **وكذا** في أحاديث باب (۱۸) انّ الرجل اذا أقرّ بالولد ثمّ نفاه لم ينتف منه من أبواب احكام الأولاد ج ۲٦. **وفي** رواية أبي المعلّى (۱) من باب (٤٤) جملة من القضايا والأحكام المنقولة عن أمير المؤمنين عليه السلام من أبواب القضاء ج ۳۰ قوله فصبّوا على موضع البياض فاشتوىٰ ذٰلك البياض فأخذه أمير المؤمنين عليه السلام فألقاه في فيه فلمّا عرف طعمه ألقاه من فيه ثمّ أقبل على المرأة حتّى أقرّت بذٰلك ودفع الله عزّ وجلّ عن الأنصاريّ عقوبة عمر.

وفي أحاديث باب (١٤) ما ورد في العفو عن الحدود من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰. **وباب** (۱۷) انّ من أقرّ على نفسه بحدّ ولم يعيّن جلد حتّى ينهى عن نفسه **وباب** (۱۸) حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد **وباب** (۱۱) أنّ الزّناء يثبت بالاقرار أربع مرّات من أبواب الزّناء **وباب** (۱) حدّ اللّواط وثبوته بالاقرار من أبواب حدّ اللّواط **وباب** (۸) أنّ المرأة إذا وهبت جاريتها لزوجها فوقع عليها فأنكرت ثمّ أقرّت بالهبة تجلد بقذفها زوجها من أبواب حدّ القذف **وباب** (۳) انّ السّرقة لا تثبت إلّا بالاقرار مرّتين من أبواب حدّ السّرقة مايدلّ على أنّ الإقرار يؤخذ به ويثبت به المقرّبه.

وفي رواية جميل (۳) من باب (٤) ما ورد في بيان قتل العمد من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام اذا أقرّ على نفسه بالقتل قتل وان لم يكن عليه بيّنة. **وفي** رواية أبي مخلّد (۱) من باب (٥٤) حكم من قتل شخصاً ثمّ ادّعى أنّه دخل بيته بغير إذنه قوله عليه السلام أرى أنّه قد أقرّ بقتل رجل مسلم فاقتله.

---

۱. شيء ـ فقيه. ۲. شيء ـ فقيه.

متن همین روایت در کتاب مقنع صدوق چنین است: «اگر کشته‌ای پیدا شد و دو نفر نزد ولیّ مقتول آمدند و یکی از آن دو گفت که من از روی خطا او را کشته‌ام و دیگری گفت من از روی عمد او را کشته‌ام، در این فرض اگر ولیّ مقتول گفتهٔ آن کس را که اقرار به خطا می‌کند بپذیرد، دیگر برای او حقّی بر آن کس که اقرار به عمد می‌کند، نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب اقرار و باب دوم و دیگر روایات مربوط به ابواب اقرار، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و نیز در روایات باب هجده، از ابواب احکام اولاد.

و در روایت یکم از باب چهل و چهار از ابواب قضاء، این گفته که: «بر موضع سفیدی، آب جوش ریختند و آن سفیدی پخته شد. امیرالمؤمنین﵇ آن را برگرفت و در دهانش نهاد و چون طعم آن را شناخت، آن را از دهان بیرون انداخت. سپس رو به زن کرد تا آن که زن به آن اعتراف کرد و خداوند﷿ کیفر عمر را از مرد انصاری دور ساخت.»

و در روایات باب چهارده از ابواب احکام عمومی حدود و باب هفده، هجده و یازده از ابواب زنا و باب یکم از ابواب حدّ لواط و باب هشتم از ابواب حدّ قذف و باب سوم از ابواب حدّ سرقت، روایتی بر این دلالت دارد که اقرار پذیرفته می‌شود تا اقرار آنچه بدان اقرار شده، ثابت شود.

و در روایت سوم از باب چهارم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «اگر اقرار به قتل کند، کشته می‌شود؛ گرچه بیّنه‌ای بر قتل نباشد.»

و در روایت یکم از باب پنجاه و چهار، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «نظرم این است که او به قتل مرد مسلمانی اقرار کرده است؛ بنابراین او را بکش.»

(٣)

باب جواز تقرير المتّهم بالقتل والتلطّف فى استخراج ذلك ولا يجوز على رجل قود ولا حدّ باقرار بتخويف ولا حبس ولا ضرب ولا قيد

٤٤٥ ٤٧٦٨٥ (١) دعائم الإسلام ٤٠٧/٢: عن علىّ ﷺ أنّه رخّص فى تقرير المتّهم بالقتل والتّلطّف فى استخراج ذلك منه وقال لا يجوز على رجل قَوَد ولا حدّ بإقرار بتخويف ولا حبس ولا ضرب ولا قيد.

٤٤٦ ٤٧٦٨٦ (٢) الجعفريّات ١٢٢: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّه سئل عن الرّجل يقرّ على نفسه بقتل أو بحدّ فقال أبو عبد الله ﷺ لايجوز على رجل قَوَد ولا حدّ باقرار بتخويف ولا حبس ولا بضرب ولا بقيد.

وتقدّم فى رواية أبى البخترىّ (١) من باب (٥) انّ من أقرّ عند الحبس او التّخويف لم يحدّ من أبواب الإقرار ج ٢٤ قوله ﷺ من أقرّ عند تجريد أو حبس أو تخويف أو تهديد فلا حدّ عليه. وفى رواية الدّعائم (٢) قوله ﷺ من أقرّ بحدّ على تخويف أو حبس أو ضرب لم يجز ذلك عليه ولا يحدّ.

وفى رواية سليمان بن خالد (١) من باب (٤) حكم من أقرّ بالسّرقة بعد الضّرب أو العذاب أو الخوف من أبواب حدّ السّرقة (ج ٣٠) قوله ﷺ ولكن لو اعترف ولم يجئ بالسّرقة لم تقطع يده لأنّه اعترف على العذاب. وفى رواية اسحاق (٢) قوله ﷺ لا قطع على أحد تخوّف من ضرب ولا قيد ولا سجن ولا تعنيف. وفى رواية الدّعائم (٣) قوله أتى (علىّ ﷺ) برجل اتّهم بسرقة أظنّه خاف عليه أن يكون اذا سأله تهيّب بسؤاله فأقرّ بما لم يفعل فقال له علىّ ﷺ أسرقت قل لا إن شئت فقال لا ولم تكن عليه بيّنة فخلّى سبيله.

ويأتى فى أحاديث باب (٥) حكم ما اذا أقرّ غير القاتل بقتل خوفاً ما يمكن أن يناسب الباب فلاحظ.

باب ۳

جواز اقرار گرفتن از متهم به قتل

۴۴۵ (۱) حضرت امیرالمؤمنین علیعلیه السلام در به اقرار آوردن متهم به قتل و نرمی کردن برای گرفتن اقرار از او اجازه داد و فرمود: «قصاص و حدّ بر کسی با اقراری که باترساندن، زندانی کردن، زدن و به بند کشیدن گرفته شده است ثابت نمی‌شود.»

۴۴۶ (۲) امام جعفر صادقعلیه السلام از پدرشان از جدّشان﷩ روایت کرده است که: «از ایشان دربارهٔ مردی که به قتل یا استحقاق حدّی برخویش اقرار می‌کند، سؤال شد. امام صادقعلیه السلام فرمود: قصاص و حدّ برکسی با اقرار همراه با ترساندن، زندانی کردن، زدن و به بند کشیدن ثابت نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب اقرار، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «کسی که به هنگام برهنه کردن، زندانی کردن، ترساندن و تهدید کردن اقرار کند، حدّ بر او جاری نمی‌شود.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «هرکس بر پایهٔ ترساندن، زندانی کردن یا زدن اقرار کند، این اقرار علیه او نافذ نیست و حدّ نمی‌خورد.»

و در روایت یکم از باب چهارم از ابواب حدّ سرقت، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «اما اگر اعتراف کند ولی مال سرقت شده را نیاورد، دستش بریده نمی‌شود؛ چون او به استحقاق شکنجه اعتراف کرده است.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «قطع دست برکسی که از زدن، بستن، زندان و توبیخ کردن ترسیده است، ثابت نیست.»

و در روایت سوم، این گفته که: «مردی را که متهم به سرقت بود، نزد امیرالمؤمنین علیعلیه السلام آوردند. من گمان کردم که حضرت بر او ترسید که اگر از او بپرسد [سرقت کرده‌ای؟] هیبت این سؤال او را بگیرد و به کاری که نکرده اقرار کند؛ لذا امیرالمؤمنینعلیه السلام به او فرمود: آیا سرقت کرده‌ای؟ اگر می‌خواهی، بگو نه. او هم گفت: نه. بیّنه‌ای هم علیه او نبود؛ لذا او را آزاد ساخت.»

می‌آید:

در روایات باب پنجم، روایتی که ممکن است با این باب مناسبت داشته باشد؛ ملاحظه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٤)

باب حكم من أقرّ على نفسه بالقتل ثمّ رجع

ولاحظ باب (۱۸) حكم من أقرّ على نفسه بحدّ ثمّ جحد من ابواب الأحكام العامّة للحدود (ج ۳۰) فإنّه يناسب ذلك. وفى رواية جميل (۷) من هٰذا الباب قوله ﷺ إذا أقرّ الرجل على نفسه بالقتل قتل إذا لم يكن عليه شهود فإن رجع وقال لم أفعل ترك ولم يقتل.

(٥)

باب حكم ما إذا أقرّ غير القاتل بقتل خوفاً ثمّ أقرّ القاتل وبرء الأوّل

قال الله تعالى فى سورة المائدة (٥): ٣٢: ﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفْسًۢا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي ٱلْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾.

٤٤٧ ۴۷۶۸۷ (۱) **كافى** ۲۸۹/۷: **تهذيب** ۱۷۳/۱۰: علىّ بن ابراهيم عن أبيه قال أخبرنى بعض أصحابنا رفعه إلى أبى عبد الله ﷺ قال أتى أمير المؤمنين ﷺ برجل وجد فى خربة وبيده سكّين ملطّخ[1] بالدّم وإذا رجل مذبوح يتشحّط[2] فى دمه فقال له أمير المؤمنين ﷺ ما تقول قال[3] يا أمير المؤمنين أنا قتلته قال اذهبوا به فاقتلوه[4] (به ـ كا) فلمّا ذهبوا به ليقتلوه (به ـ كا) أقبل رجلٌ مسرعاً فقال لا تعجلوا وردّوه الى أمير المؤمنين ﷺ فردّوه فقال والله يا أمير المؤمنين ما هٰذا (قتل ـ يب) صاحبه أنا قتلته.

فقال أمير المؤمنين ﷺ للأوّل ما حملك على اقرارك[5] على نفسك (ولم تفعل ـ كا) فقال يا أمير المؤمنين وما كنت أستطيع أن أقول وقد شهد علىّ أمثال هؤلاء الرّجال وأخذونى

---

۱. متلطّخ ـ يب.
۲. متشحّط ـ يب ـ التّشحّط فى الدّم: الاضطراب فيه.
۳. فقال ـ يب.
٤. فاقيدوه ـ يب.
٥. الاقرار ـ يب.

باب ۴

حکم اقرار شخص به قتل دیگری و پس گرفتن آن

ارجاعات

بنگر به باب هجده از ابواب احکام عمومی حدود؛ چرا که مناسب با این باب است.

و در روایت هفتم از همین باب، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «اگر مردی بر خویش به قتل اقرار کند و شاهدی نداشته باشد، کشته می‌شود و اگر از اقرارش برگشت و گفت: نکرده‌ام، رها می‌شود و کشته نمی‌شود.»

باب ۵

حکم اقرار به قتل از روی ترس که بعد آن، قاتل واقعی اقرار کند

خداوند تعالی می‌فرماید:

> به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همهٔ انسان‌ها را کشته و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی‌اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدّی و اسراف کردند.[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۴۷ (۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «مردی را که در خرابه‌ای پیدا شد و در دستش یک چاقوی خونین بود و مردی هم کشته شده بود و در خون خود می‌غلتید، نزد امیرالمؤمنینعلیه السلام آوردند. امیرالمؤمنینعلیه السلام به او فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! من او را کشته‌ام . حضرت فرمود: او را ببرید و در برابر آن مرد بکشید. چون او را بردند که بکشند، مردی با شتاب آمد و گفت: شتاب نکنید و او را نزد امیرالمؤمنینعلیه السلام برگردانید. او را برگرداندند. آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! این مرد آن شخص را نکشته است، من کشته‌ام ! امیرالمؤمنینعلیه السلام به نفر اول فرمود: چه چیزی تو را وادار به اقرار اوّلت کرد با این که تو انجام نداده بودی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین! چه می‌توانستم بگویم؟ در حالی که کسانی چون این مردان مرا دیدند و گرفتند و چاقوی خونین در دستم بود و مردی در خونش

---

۱. مائده ۵ / ۳۲.

وبيدى سكّين ملطّخ بالدّم والرّجل يتشحّط[۱] في دمه وأنا قائم عليه وخفت الضّرب فأقررت وأنا رجل كنت ذبحت بجنب هٰذه الخربة شاة وأخذني[۲] البول فدخلت الخربة فرأيت[۳] الرّجل يتشحّط في دمه فقمت متعجّباً فدخل عليّ هؤلاء فأخذوني فقال أمير المؤمنين عليه السلام خذوا هذين فاذهبوا بهما إلى الحسن (وقصّوا عليه قصّتهما ـ كا) وقولوا له ما الحكم فيهما (قال ـ يب) فذهبوا إلى الحسن عليه السلام وقصّوا عليه قصّتهما فقال الحسن عليه السلام قولوا لأمير المؤمنين عليه السلام إنّ هٰذا إن كان ذبح ذاك[۴] فقد أحيا هٰذا وقد قال الله عزّ وجلّ ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ يخلّى[۵] عنهما وتخرج[۶] دية المذبوح من بيت المال.

فقيه ۱۴/۳: قال أبو جعفر عليه السلام وجد على عهد أمير المؤمنين صلوات الله عليه رجل مذبوح في خربة وهناك رجل بيده سكّين ملطّخ بالدّم فأخذ ليؤتىٰ به أمير المؤمنين عليه السلام فأقرّ أنّه قتله فاستقبله رجل فقال لهم خلّوا عن هٰذا فأنا قاتل صاحبكم فأخذ أيضاً وأتي به مع صاحبه أمير المؤمنين عليه السلام فلمّا أدخلوا قصّوا عليه القصّة فقال للأوّل ما حملك على الإقرار قال يا أمير المؤمنين إنّي رجل قصّاب وقد كنت ذبحت شاة بجنب الخربة فأعجلني البول فدخلت الخربة وبيدي سكّين ملطّخ بالدّم فأخذني هؤلاء وقالوا أنت قتلت صاحبنا فقلت ما يغني عنّي الإنكار شيئاً وهاهنا رجل مذبوح وأنا بيدي سكّين ملطّخ بالدّم فأقررت لهم أنّي قتلته فقال عليّ عليه السلام للآخر ما تقول أنت قال أنا قتلته يا أمير المؤمنين فقال أمير المؤمنين عليه السلام اذهبوا إلى الحسن ابني ليحكم بينكم فذهبوا إليه وقصّوا عليه القصّة فقال عليه السلام امّا هٰذا فان كان قد قتل رجلاً فقد أحيى هٰذا والله عزّ وجلّ يقول ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ ليس على أحد منهما شيء وتخرج الدّية من بيت المال لورثة المقتول.

بحار الأنوار ۴۱۳/۱۰۴: كتاب مقصد الرّاغب قيل أتي أمير المؤمنين عليه السلام برجل وجد في خربة وبيده سكّين تلطّخ بالدّم وإذا رجل مذبوح مشحّط في دمه فقال له

---

۱. متشحّط ـ يب. ۲. فأخذني ـ يب. ۳. فوجدت ـ يب.
۴. ذلك ـ يب. ۵. فخلّى ـ يب. ۶. أخرج ـ يب.

می‌غلتید و من بالای سر او بودم و از کتک خوردن می‌ترسیدم؟ لذا اقرار کردم؛ با این‌که من گوسفندی را در کنار این خرابه ذبح کرده بودم و نیاز به دستشویی پیدا کردم، داخل خرابه شدم، دیدم مردی در خون خود می‌غلتد. با تعجب ایستادم! پس از آن، این گروه بر من درآمدند و مرا دستگیر کردند. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: این دو نفر را بگیرید و هر دو را نزد امام حسن ﷺ ببرید و جریان این دو را برای او بازگو کنید و به او بگویید که حکم دربارهٔ این دو چیست؟

امام صادق ﷺ فرمود: آنان نزد امام حسن ﷺ رفتند و جریان این دو را برای حضرت گفتند. آن‌گاه امام حسن ﷺ فرمود: به امیرالمؤمنین ﷺ بگویید که این شخص [قاتل] اگر چه آن فرد را کشته است ولی این فرد [دیگر] را زنده کرده است و خداوند ﷻ فرموده که: هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است. هر دو آزاد می‌شوند و دیهٔ کشته شده از بیت‌المال پرداخت می‌شود.»

همین روایت در من لا یحضره الفقیه چنین آمده است: «امام باقر ﷺ فرمود: در زمان امیرالمؤمنین ﷺ مردی سربریده در خرابه‌ای پیدا شد و در آنجا مردی بود که در دستش چاقوی خون‌آلود بود. او دستگیر شد و او را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. او اقرار کرد که آن مرد را کشته است. مردی دیگر جلو آمد و به آنان گفت: این مرد را رها کنید؛ من قاتل یار شما هستم. او نیز دستگیر شد و او را همراه با آن فرد دیگر نزد امیرالمؤمنین بردند. چون به محضر امام رسیدند، جریان را برای امام بازگفتند. حضرت به نفر اول فرمود: چه چیزی تو را وادار به اقرار کرد؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین! من مردی قصاب هستم و گوسفندی در کنار خرابه ذبح کردم. نیاز به دستشویی مرا به شتاب واداشت. وارد خرابه شدم، در دستم چاقویی خون آلود بود. این گروه مرا گرفتند و گفتند: تو این یار ما را کشته‌ای؟ با خود گفتم که انکار، سودی ندارد. اینجا مردی کشته شده ومن هم در دستم چاقویی غرق خون است؛ لذا برای آنان اقرار کردم که من کشته‌ام. امیرالمؤمنین ﷺ به فرد دیگر فرمود: تو چه می‌گویی؟ او گفت: ای‌امیرالمؤمنین! من او را کشته‌ام. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: نزد امام حسن ﷺ بروید تا او در میان شما قضاوت کند. نزد ایشان رفتند و جریان را برای ایشان بازگفتند. حضرت فرمود: اما این فرد گرچه یک نفر را کشته است ولی این شخص را زنده کرده است و خداوند ﷻ می‌فرماید: و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است. بر هیچ کدام از این دو نفر چیزی نیست و دیه از بیت‌المال به وارثان مقتول داده می‌شود.»

همین روایت در بحارالانوار به این صورت آمده است: «مردی را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند که در خرابه‌ای پیدا شد و در دستش چاقویی خون‌آلود بود و مردی سربریده و به خون آغشته در خرابه بود. امیرالمؤمنین ﷺ به او فرمود: ای، مرد، تو چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! من او را کشته‌ام.

أمير المؤمنين عليه السلام ما تقول يا ذا الرّجل فقال يا أمير المؤمنين أنا قتلته قال اذهبوا الى المقتول فادفنوه فلمّا أرادوا قتل الرّجل جاء رجل مسرع.

فقال يا أمير المؤمنين والله وحقّ عيني رسول الله صلى الله عليه وآله أنا قتلته وما هٰذا بصاحبه فقال أميرالمؤمنين عليه السلام اذهبوا بهما اثنيهما إلى حسن ابني وأخبروه بقصّتهما ليحكم بينهما فذهبوا بهما إلى حسن عليه السلام فأخبروه بمقالة أمير المؤمنين عليه السلام فقال الحسن عليه السلام ردّوهما إلى أميرالمؤمنين وقولوا إنّ هٰذا قتل ذاك باقراره فقد أحيا هٰذا باقراره بقتل ذٰلك يطلق عنهما جميعاً وتخرج دية المقتول من بيت المال مال للمسلمين[١] فقد قال الله تعالى ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام فما حملك على اقرارك على نفسك بقتله فقال يا أمير المؤمنين وما كنت أصنع وهل كان ينفعني الإنكار وقد أخذت وبيدي سكّين متلطّخ بالدّم وأنا على رجل متشحّط في دمه وقد شهد عليّ مثل ذٰلك وأنا رجل كنت ذبحت شاة بجنب الخربة فأخذني البول فدخلت الخربة فالرّجل متشحّط في دمه وأنا على الحال.

وسائل ۱۴۳/۲۹: محمّد بن محمّد المفيد في المقنعة قال قضى الحسن بن عليّ عليهما السلام في حياة أمير المؤمنين عليه السلام في رجل اتّهم بالقتل فاعترف به وجاء الآخر فنفا عنه ما اعترف به من القتل وأضافه إلى نفسه وأقرّ به فرجع المقرّ الأوّل عن اقراره بأن يبطل القَوَد فيهما والدّية وتكون دية المقتول من بيت مال المسلمين وقال إن يكن الّذي أقرّ ثانياً قد قتل نفساً فقد أحيا بإقراره نفساً والإشكال واقع فالدّية على بيت المال فبلغ أمير المؤمنين عليه السلام ذٰلك فصوّبه وأمضى الحكم فيه.

مستدرك ۲۶۶/۱۸: الشّيخ الطّوسي في النّهاية ومتى اتهم الرّجل بأنّه قتل نفساً فأقرّ بأنّه قتل وجاء آخر فأقرّ انّ الّذي قتل هو دون صاحبه ورجع الأوّل عن اقراره درىء عنهما القَوَد والدّية ودفع إلى أولياء المقتول الدّية من بيت المال وهذه قضيّة الحسن عليه السلام في حياة أبيه عليه السلام.

---

١. بيت مال المسلمين ـ ك.

حضرت فرمود: به سراغ مقتول بروید و او را دفن کنید و چون خواستند که مرد را بکشند، مردی با شتاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند! به حقّ دو چشم [مبارک] رسول خداﷺ من او را کشتم و این، آن کسی نیست که او را کشته است! امیرالمؤمنین ؈ فرمود: هر دو را نزد امام حسن؈ ببرید و او را از جریان این دو باخبر سازید تا میان‌شان قضاوت کند. آنان این دو را نزد امام حسن؈ بردند و فرمودهٔ امیرالمؤمنین؈ را به ایشان گفتند. امام حسن؈ فرمود: این دو را نزد امیرالمؤمنین؈ ببرید و بگویید: این شخص دوّم برپایهٔ اقرارش آن مرد راکشته است و باز با اقرارش به قتل، این مرد را زنده کرده است. هر دو با هم آزاد می‌شوند و دیهٔ مقتول از بیت‌المال مسلمانان داده می‌شود. خداوند متعال فرموده است: و هرکس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همهٔ مردم را زنده کرده است و امیرالمؤمنین؈ فرمود: چه چیزی تو را وادار کرد که اقرار به قتل کنی؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین، چه می‌توانستم بکنم و آیا انکار سودی برایم داشت؛ در حالی که دستگیر شدم و در دستم چاقویی خون آلود بود و من بالای سر مردی که در خونش دست و پا می‌زد و چنان افرادی هم شاهد بودند؟ و من در واقع مردی بودم که گوسفندی را در کنار خرابه کشته بودم و نیاز به دستشویی پیدا کردم. داخل خرابه شدم که آن مرد در خونش می‌غلتید و من در آن حالت بودم.»

این روایت در کتاب مقنع چنین است: «امام حسن؈ در زمان حیات امیرالمؤمنین؈ دربارهٔ مردی قضاوت کرد که متهم به قتل شده و بدان اعتراف کرده بود و دیگری آمده و قتلی را که او بدان اعتراف کرده بود، به خود منسوب و بدان اقرار کرد. پس از آن، اقرار کنندهٔ اول از اقرارش بازگشت، فرمود: قصاص و دیه در مورد هر دو باطل و دیهٔ مقتول از بیت‌المال مسلمانان داده شود و حضرت فرمود: اگر چه اقرار کنندهٔ دوم انسانی را کشته ولی با اقرارش انسانی را زنده کرده است؛ بنابراین دیه بر بیت‌المال است. این قضاوت به امیرالمؤمنین؈ رسید، ایشان بر آن صحه گذاشت و حکم در این مورد را تنفیذ کرد.»

همین روایت در کتاب نهایه به این کیفیت بازگو شده است: «و هر زمان که مردی به کشتن فردی متهم شود و خود به کشتن وی اقرار کند و دیگری بیاید و اقرار کند که قاتل اوست نه مُقرّ اوّلی و فرد اول هم از اقرارش دست کشد، در این صورت قصاص و دیه از هر دو دور و دیه از بیت‌المال به اولیای مقتول داده می‌شود و این قضیه امام حسن؈ در زمان پدرشان؈ است.»

(٦)

باب حكم ما لو شهد شهود على رجل بقتل شخص فجاء آخر وأقرّ بقتله وبرأ المشهود عليه

٤٤٨ ٤٧٦٨٨ (١) كافي ٢٩٠/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ١٧٢/١٠: أحمد بن محمّد (وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل قتل فحمل إلى الوالي وجاءه[١] قوم فشهدوا عليه (الشّهود ـ كا) أنّه قتله عمداً فدفع الوالي القاتل إلى أولياء المقتول ليقاد به فلم يرتموا[٢] حتّى أتاهم رجل فأقرّ عند الوالي أنّه قتل صاحبهم عمداً وأنّ هذا (الرّجل ـ كا) الّذي شهد عليه الشّهود بريء من قتل صاحبكم[٣] (فلان ـ كا) فلا تقتلوه (به ـ كا) وخذوني بدمه قال فقال أبو جعفر عليه السلام إن أراد أولياء المقتول أن يقتلوا الّذي أقرّ على نفسه فليقتلوه ولا سبيل لهم على الآخر ثمّ[٤] لا سبيل لورثة الّذي أقرّ على نفسه على ورثة الّذي شهد عليه وإن[٥] أرادوا أن يقتلوا الّذي شهد عليه فليقتلوه ولا سبيل لهم على الّذي أقرّ ثمّ ليؤدّ (الدّية ـ كا) الّذي أقرّ على نفسه الى (أولياء ـ كا) الّذي شهد عليه نصف الدّية قلت أرأيت إن أرادوا أن يقتلوهما جميعاً قال ذاك لهم وعليهم أن يدفعوا[٦] إلى أولياء الّذي شهد عليه نصف الدّية خاصّة دون صاحبه ثمّ يقتلونهما[٧] قلت إن ارادوا أن يأخذوا الدّية قال فقال الدّية بينهما نصفان لأنّ أحدهما أقرّ والآخر شهد عليه قلت كيف جعلت[٨] لأولياء الّذي شهد عليه على الّذي أقرّ على نفسه[٩] نصف الدّية حين[١٠] قتل ولم تجعل[١١] لأولياء الّذي أقرّ على أولياء الّذي شهد عليه ولم يقتل[١٢] قال فقال لأنّ الّذي شهد عليه ليس مثل الّذي أقرّ الّذي شهد عليه لم يقرّ ولم يبرء صاحبه والآخر أقرّ وأبرء صاحبه فلزم الّذي أقرّ وأبرء صاحبه ما لم يلزم الّذي شهد عليه ولم يقرّ ولم يبرء صاحبه. وتقدّم في الباب المتقدّم ما يمكن أن يناسب ذلك فراجع.

---

١. جاء ـ يب.
٢. يريموا ـ يب ـ أي فلم يبرحوا ـ رام المكان: زال عنه وفارقه.
٣. صاحبه ـ ئل.
٤. و ـ يب.
٥. فإن ـ يب.
٦. يؤدّوا ـ يب.
٧. يقتلوهما به ـ يب.
٨. جعل ـ يب.
٩. به ـ يب.
١٠. حيث ـ ئل.
١١. يجعل ـ يب.
١٢. لم يقرّ ـ يب.

باب ۶
حکم موردی که شاهدان به قتل کسی شهادت دهند ولی دیگری به قتل اقرار کند

۴۴۸ (۱) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ پرسیدم: مردی [شخصی را] کشته است. او را نزد والی بردند و گروهی آمدند و بر این مرد شهادت دادند که عمداً آن مرد را کشته است. والی هم قاتل را به اولیای مقتول تحویل داد تا در برابر مقتول، قصاص شود. هنوز از آنجا دور نشده بودند که مردی نزدشان آمد و پیش والی اقرار کرد که او یار آنان را عمداً کشته است و این فردی که شهود، علیه او شهادت داده‌اند، بی گناه است؛ بنابراین او را در مقابل یارتان نکشید و در برابر خون او مرا دستگیر کنید. زراره گوید: امام باقر ﷺ فرمود: اگر اولیای مقتول بخواهند، آن کس را که اقرار برخویش کرده است بکشند، پس بکشند ولی سلطه‌ای بر دیگری ندارند و وارثان آن کس که علیه خویش اقرار کرده، سلطه‌ای بر وارثان آن کس که علیه او شهادت داده شده ندارند و اگر اولیای مقتول بخواهند آن کس را که علیه او شهادت داده شده بکشند، پس بکشند ولی سلطه‌ای بر آن کس که اقرار کرده ندارند و سپس آن کس که برخویش اقرار کرده، باید که به اولیای آن کس که علیه او شهادت داده شده است، نصف دیه را بدهد. پرسیدم: اگر بخواهند دیه بگیرند؟ زراره گوید: حضرت فرمود: دیه در میان این دو نصف می‌شود؛ چرا که یکی از این دو اقرار کرده و علیه دیگری شهادت داده شده است. پرسیدم: چگونه است که شما برای اولیای آن کس که علیه او شهادت داده شده بود ـ آن زمان که کشته شد ـ بر آن کس که اقرار کرده بود، نیمی از دیه را قرار دادید. ولی برای اولیای آن کس که اقرار کرده بر اولیای آن کس که علیه او شهادت داده شده و کشته نشده است، قرار ندادید؟

زراره گوید: حضرت فرمود: چون آن کس که علیه او شهادت داده شده، مانند آن کس که اقرار کرده نیست. آن کس که علیه او شهادت داده شده، اقرار دیگری را تبرئه نکرده است ولی دیگری اقرار و رفیق اوّلی را تبرئه کرده است؛ لذا لازم می‌شود بر آن کس که اقرار کرده و رفیقش را تبرئه کرده، چیزی که بر آن کس که علیه او شهادت داده شده و اقرار نکرد و رفیقش را تبرئه نکرده، لازم نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین آنچه ممکن است مناسب با این باب باشد؛ پس بدان مراجعه کنید.

(۷)

باب انّ من وجد مقتولاً لا یدری من قتله فدیته من بیت المال وكذا من مات في زحام النّاس یوم جمعة أو عرفة أو عید أو على بئرٍ أو جسرٍ

۴۴۹ ۳۷۶۸۹ (۱) **کافی ۳۵۴/۷**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد وعلیّ ابن ابراهیم عن أبیه جمیعاً عن **تهذیب ۲۰۲/۱۰**: ابن محبوب عن عبد الله بن سنان وعبد الله بن بکیر جمیعاً عن أبي عبدالله ﷺ قال قضی أمیرالمؤمنین ﷺ فی رجل وجد مقتولاً لا یدری من قتله قال إن کان عرف وکان له أولیاء یطلبون دیته اعطوا دیته من بیت مال المسلمین ولا یبطل دم امرئ مسلم لأنّ میراثه للإمام ﷺ فکذلك تکون دیته علی الإمام ویصلّون علیه ویدفنونه قال وقضی فی رجل زحمه النّاس یوم الجمعة في زحام النّاس فمات أنّ دیته من بیت مال المسلمین.

۴۵۰ ۳۷۶۹۰ (۲) **کافی ۳۵۵/۷**: **تهذیب ۲۰۳/۱۰**: علیّ (بن ابراهیم ـ کا) عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبد الله ﷺ قال قال أمیر المؤمنین ﷺ لیس فی الهایشات[۱] عقل ولا قصاص والهایشات الفزعة تقع باللّیل[۲] (والنّهار ـ کا) فیشجّ الرّجل فیها أو یقع قتیل لا یدری من قتله وشجّه[۳]. **کافی ۳۵۵/۷**: وقال أبو عبد الله ﷺ فی حدیث آخر یرفعه إلی أمیر المؤمنین ﷺ فوداه من بیت المال.

۴۵۱ ۳۷۶۹۱ (۳) **کافی ۳۵۵/۷**: **تهذیب ۲۰۲/۱۰**: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن أبی أیّوب عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر ﷺ قال ازدحم النّاس یوم الجمعة فی إمرة علیّ ﷺ بالکوفة فقتلوا رجلاً فودیٰ دیته إلی أهله من بیت مال المسلمین.

۴۵۲ ۳۷۶۹۲ (۴) **کافی ۳۵۵/۷**: عدّة من أصحابنا عن **تهذیب ۲۰۱/۱۰**: سهل بن زیاد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن (الأصمّ ـ یب) عن مسمع (بن عبد الملك ـ یب)

---

۱. الهیش: الفتنة أي في القتیل في الفتنة لایدری قاتله ـ القاموس. ۲. في اللّیل ـ یب.
۳. الشّجة: الجرح فی الوجه والرّأس.

باب ۷
حکم مقتولی که قاتل آن معلوم نباشد

۴۴۹ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که کشته پیدا شد و روشن نشد که چه کسی او را کشته است، فرمود: اگر مقتول شناسایی شود و اولیایی داشته باشد که دیه‌اش را مطالبه کنند، دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان به آنان داده می‌شود و خون شخص مسلمان هدر نمی‌رود؛ زیرا همان گونه که میراث او برای امام ﷺ است، دیه‌اش هم بر امام ﷺ است و بر او نماز می‌گزارند و او را دفن می‌کنند. امام صادق ﷺ افزود: و امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که در ازدحام روز جمعه زیر دست و پای مردم مرده بود، حکم داد که دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان است.»

۴۵۰ (۲) امام صادق ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: در مورد هایشات، دیه و قصاص نیست و هایشات ترسی است که در شب و روز پدید می‌آید و انسان در آن سر و صورتش مجروح می‌شود یا کسی کشته می‌شود که معلوم نیست چه کسی او را کشته یا مجروح کرده است! و امام صادق ﷺ در حدیث دیگری که سند آن را تا امیرالمؤمنین ﷺ بالا می‌برد، فرموده است که: حضرت امیرالمؤمنین ﷺ دیهٔ او را از بیت‌المال مسلمانان داد.»

۴۵۱ (۳) امام باقر ﷺ فرمود: «مردم در روز جمعه در زمان امارت امیرالمؤمنین ﷺ در کوفه ازدحام کردند و مردی را زیر دست و پا کشتند. حضرت دیه او را از بیت‌المال مسلمانان به بازماندگان مقتول داد.»

۴۵۲ (۴) امام صادق ﷺ بیان داشت که: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: کسی که در ازدحام مردم در روز جمعه یا عرفه یا بر روی پلی بمیرد و مردم نفهمند که چه کسی او را کشته است، دیه از بیت‌المال داده می‌شود.»

عن أبي عبد الله ﷺ أنّ أمير المؤمنين ﷺ قال من مات في زحام (النّاس ـ كا) يوم الجمعة أو يوم عرفة أو على جسر لا يعلمون من قتله فديته من بيت المال. تهذيب ۲۰۲/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه عن ابن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ قال من مات في زحام جمعة أو عرفة (وذكر مثله). فقيه ۱۲۲/٤: السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال قال عليّ ﷺ من مات في زحام جمعة أو عيد أو عرفة أو على بئر أو جسر (وذكر مثله). **الجعفريّات** ۱۱۸: باسناده عن عليّ ﷺ قال من مات (وذكر نحوه) الّا أنّه أسقط قوله (او على بئر).

٤٥٣ ۳۷۶۹۳ (٥) **تهذيب** ۲۲٤/۱۰: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن ابن مسكان عن ابن زرارة عن أبي عبد الله ﷺ وعن أبي بصير قالا سألناه عن الجسور أيضمن أهلها شيئاً قال لا. **فقيه** ۱۱٤/٤: وفي رواية يونس بن عبد الرّحمن عن رجل من أصحابنا عن أبي عبد الله ﷺ أنّه سئل عن الجسور (وذكر مثله).

٤٥٤ ۳۷۶۹٤ (٦) **دعائم الإسلام** ٤۲۳/۲: عن عليّ ﷺ أنّه قال من مات في زحام فديته على القوم الّذين ازدحموا عليه إن عرفوا وإن لم يعرفوا ففي بيت المال.

٤٥٥ ۳۷۶۹٥ (۷) **فقه الرّضا** ﷺ ۳۱۲: فإن قتل في عسكر أو سوق فديته من بيت مال المسلمين.

ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه ما يناسب ذلك فراجع.

(۸)

باب حكم القتيل الّذي يوجد في قبيلة أو على باب دار قوم أو قليب قوم أو في قرية أو قريباً منها أو بين قريتين أو بالفلاة

٤٥٦ ۳۷۶۹۶ (۱) **كافي** ۳٥٥/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبان **تهذيب** ۲۰٥/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبان عن محمّد بن مسلم عن أبي عبد الله ﷺ أنّه قال في رجل كان جالساً مع قوم فمات وهو معهم أو رجل وجد في قبيلة

۴۵۳ (۵) فرزندان زراره و ابوبصیر گویند: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ پل‌ها پرسیدیم که آیا اهل آنها چیزی را ضامن هستند؟ حضرت فرمود: نه.»

۴۵۴ (۶) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام فرمود: «هرکس که در ازدحامی بمیرد، دیه‌اش بر کسانی است که او را هل داده‌اند؛ البته اگر شناسایی شوند و اگر شناسایی نشوند، از بیت‌المال است.»

۴۵۵ (۷) اگر در لشکری یا بازاری کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان داده می‌شود.

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب بعد از آن به آنچه مناسب آن است، مراجعه کنید.

باب ۸

حکم مقتولی که در میان قبیله یا درِ خانهٔ قومی و... یافت شود

۴۵۶ (۱) امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی که با گروهی نشسته بود و ـ در حالی که با آنان بود ـ مرد یا مردی در میان قبیله یا بر درِ خانهٔ قومی پیدا شد و مدّعی شده‌اند که آن گروه او را کشته‌اند، فرمود: «چیزی بر آنان نیست و خون این مرد هدر نمی‌رود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أو على باب دار قوم فادّعى عليهم قال ليس عليهم شيء ولا يبطل[1] دمه. تهذيب ۲۰۵/۱۰: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن ابن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام نحوه قال لا يطلّ دمه ولكن يعقل[2]. تهذيب ۲۰۵/۱۰: حمّاد عن ابن المغيرة عن ابن سنان مثله.

٤٥٧ ۴۷۶۹۷ (۲) فقيه ۷۲/٤: روى محمّد بن سهل عن أبيه عن بعض أشياخه عن أبي عبد الله عليه السلام قال إنّ أمير المؤمنين عليه السلام سئل عن رجل كان جالساً مع قوم ثقات[3] وهو معهم أو رجل وجد في قبيلة أو على دار قوم فادّعى عليهم قال ليس عليهم قَوَد ولا يبطل دمه عليهم الدّية.

٤٥٨ ۴۷۶۹۸ (۳) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱۵۸: أحمد بن محمّد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل مات وهو جالس مع قوم أو وجد ميّتاً أو قتيلاً في قبيلة من القبائل أو على باب دار قوم قال ليس عليهم شيء ولا تبطل ديته ولكن يعقل.

٤٥٩ ۴۷۶۹۹ (٤) كافي ۳۵۵/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۰٤/۱۰: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن وجد قتيل بأرض فلاة أدّيت ديته من بيت المال فإنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول لا يبطل دم امرئ مسلم.

٤٦٠ ۴۷۷۰۰ (۵) كافي ۳۵۵/۷: عليّ عن أبيه عن بعض أصحابه عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول لو أنّ رجلاً قتل في قرية أو قريباً من قرية ولم توجد بيّنة على أهل تلك القرية أنّه قتل عندهم فليس عليهم شيء.

٤٦١ ۴۷۷۰۱ (٦) تهذيب ۲۰۵/۱۰: استبصار ۲۷۸/٤: الحسين بن سعيد عن عبد الرّحمن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل قتل في قرية أو قريباً من قرية أن يغرم أهل تلك القرية إن لم توجد بيّنة على أهل تلك القرية أنّهم ما قتلوه.

٤٦٢ ۴۷۷۰۲ (۷) قرب الإسناد ۱۵۱: السّنديّ بن محمّد البزّاز قال حدّثني أبوالبختريّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّه أتى عليّ عليه السلام بقتيل وجد بالكوفة مقطّعاً فقال (صلّوا عليه ما قدرتم عليه منه)[4] ثمّ استحلفهم قسامة بالله ما قتلنا ولا علمنا (له ـ ئل) قاتلاً وضمّنهم الدّية.

---

۱. ولا يطلّ ـ يب. ۲. العقل: الدّية. ۳. فمات ـ خ.
٤. سلّوا عليه (عنه ـ ظ) ما قدرتم عليه بيّنة ـ خ.

۴۵۷ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «از امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که با گروهی مورد اعتماد نشسته و همراه آنان بود یا مردی که در قبیله یا بر درِ خانهٔ گروهی بود و ادّعا شد که این گروه او را کشته‌اند، سؤال شد. حضرت فرمود: بر آنان قصاص نیست و خون او هدر نمی‌رود و بر آنان دیه است.»

۴۵۸ (۳) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که در حالی که با گروهی نشسته بود، مُرد یا مرده یا کشته در میان قبیله‌ای از قبایل یا بر درِ خانهٔ گروهی پیدا شد، فرمود: «بر آنان چیزی نیست ولی دیه‌اش هدر نمی‌رود و داده می‌شود.»

۴۵۹ (۴) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر کشته‌ای در بیابانی پیدا شود، دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ چرا که امیرالمؤمنین ﷺ پیوسته می‌فرمود: خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.»

۴۶۰ (۵) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: اگر مردی در قریه‌ای یا نزدیک به قریه‌ای کشته شود و بیّنه‌ای بر اهل آن قریه شهادت ندهد که این مقتول نزد آنان کشته شده است، بر آنان چیزی نیست.»

۴۶۱ (۶) محمد بن قیس گوید: «از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که در قریه یا نزدیک به قریه‌ای کشته شده است، حکم داد که اگر بیّنه‌ای پیدا نشد که بر اهل آن قریه شهادت دهد که آنان او را نکشته‌اند، اهل آن قریه ضامن هستند.»

۴۶۲ (۷) کشته‌ای را که در کوفه تکه تکه پیدا شده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت فرمود: «بر آنچه از او پیدا کرده‌اید، نماز بگزارید. سپس از آنان خواست تا به خدا سوگند یاد کنند که ما نکشته‌ایم و قاتل او را نمی‌شناسیم و آنان را ضامن دیه قرار داد.»

۴۶۳ ۲۷۷۰۳ (۸) کافی ۳۵٦/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۰٤/۱۰: استبصار ۲۷۷/٤: أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرّجل يوجد قتيلاً في القرية[1] أو بين قريتين فقال يقاس ما بينهما[2] فأيّهما كانت (اليه ـ فقيه) أقرب ضمنت. كافي ۳٥٦/۷: تهذيب ۲۰٥/۱۰: استبصار ۲۷۷/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام مثله. فقيه ۷٤/٤: سأل سماعة أبا عبد الله عليه السلام عن رجل يوجد (وذكر مثله).

۴۶۴ ۲۷۷۰۴ (۹) تهذيب ۲۱۳/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس ابن معروف عن فقيه ۱۲۳/٤: محمّد بن سنان عن طلحة بن زيد (أبي الخزرج ـ يب) عن فضل[3] بن عثمان (الأعور ـ يب) عن أبي عبد الله عليه السلام (عن أبيه عليه السلام ـ يب) في الرّجل يقتل فيوجد رأسه في قبيلة ووسطه وصدره (ويداه ـ فقيه) في قبيلة والباقي في قبيلة قال ديته على من وجد في قبيلة صدره وبدنه[4] والصّلوة عليه.

۴۶۵ ۲۷۷۰۵ (۱۰) دعائم الإسلام ٤۲۹/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال كان عليّ يعني أمير المؤمنين صلوات الله عليه إذا أوتي[5] بالقتيل حمّله على الصّقب (قال أبو جعفر يعني بالصّقب أقرب القرية اليه) وإذا أوتي[6] به على بابها حمّله على أهل القرية وإذ أوتي[7] به بين قريتين قاس بينهما ثمّ حمّله على أقربهما فإذا وجد بفلاة من الأرض ليس إلى قرية وداه[8] من بيت مال المسلمين ويقول الدّم لا يطلّ في الإسلام.

۴۶۶ ۲۷۷۰۶ (۱۱) دعائم الإسلام ٤۲۷/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا وجد الرّجل ميّتاً في القبيلة وليس به أثر فلا شيء عليهم لأنّه قد يكون مات موته.[9]

وتقدّم في الباب المتقدّم ما يناسب ذلك فراجع.

ويأتي في رواية زرارة (٥) من الباب التّالي قوله فقالوا يا رسول الله انّا وجدنا رجلاً منّا قتيلاً في قليب من قلب اليهود فقال ايتوني بشاهدين من غيركم قالوا يا رسول الله ما لنا

---

۱. في قرية ـ فقيه. ۲. يقاس بينهما ـ فقيه. ۳. فضيل ـ فقيه.
٤. يداه ـ فقيه. ٥. أتي ـ ك. ٦. أتي ـ ك.
۷. أتي ـ ك. ۸. أدّاه ـ خ ل. ۹. ميتة ـ ك.

۴۶۳ (۸) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی پرسیدم که در قریه یا بین دو قریه به صورت کشته شده پیدا می‌شود. حضرت فرمود: فاصلهٔ بین دو قریه اندازه‌گیری می‌شود؛ هر قریه که به کشته نزدیک‌تر بود، ضامن است.»

۴۶۴ (۹) امام صادق‌ؑ از پدرش امام باقرؑ دربارهٔ مردی که کشته می‌شود و سرش در یک قبیله و میانهٔ بدنش در یک قبیله و سینه و دست‌هایش در یک قبیله و دیگر اعضایش در قبیله‌ای پیدا می‌شود، روایت کرده‌اند که فرمود: «دیه‌اش و نماز بر او بر کسانی است که در قبیلهٔ آنان، سینه و بدنش[1] پیدا می‌شود.»

۴۶۵ (۱۰) امام باقرؑ فرمود: «اگر کشته‌ای را نزد امیرالمؤمنینؑ می‌آوردند، حضرت او را به عهدهٔ نزدیک می‌گذاشت. امام باقرؑ فرمود: منظور از نزدیک، نزدیک‌ترین قریه به کشتن است و اگر کشته‌ای را که لب قریه بوده است می‌آوردند، او را بر عهدهٔ اهل قریه می‌گذاشت و اگر کشته‌ای را که بین دو قریه بود می‌آوردند، بین دو قریه را اندازه می‌گرفت و کشته را بر نزدیک‌ترین دو قریه قرار می‌داد و اگر کشته در بیابانی پیدا می‌شد که به قریه‌ای مربوط نمی‌شد، دیهٔ او را از بیت‌المال مسلمانان می‌پرداخت و می‌فرمود: خون در اسلام هدر نمی‌رود.»

۴۶۶ (۱۱) امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «اگر مردی در میان قبیله‌ای مرده پیدا شود و اثری در او دیده نشود، چیزی بر آنان نیست؛ چراکه ممکن است به مرگ طبیعی مرده باشد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در روایت پنجم از باب بعدی، این گفته که: «گفتند: ای رسول خدا! ما مردی از خودمان را کشته در چاهی از چاه‌های یهودیان پیدا کردیم. حضرت فرمود: دو شاهد از غیر خودتان برایم بیاورید. گفتند: ای رسول خدا! ما دو شاهد از غیر خود نداریم. رسول خدا به آنان فرمود: پس باید پنجاه نفر از شما بر مردی [به عنوان قاتل] سوگند بخورند تا ما او را به شما تحویل دهیم.»

---

۱. در من لا یحضره الفقیه سینه و دستانش آمده است.

شاهدان من غيرنا فقال لهم رسول اللهﷺ فليقسم خمسون رجلاً منكم على رجل ندفعه اليكم. وفي رواية أبي بصير (٦) قوله ﷺ فان فعلوا (أي حلفوا) أدّى أهل القرية الّذين وجد فيهم (دبته ـ خ) وإن كان بأرض فلاة أدّيت ديته من بيت المال فانّ أمير المؤمنين ﷺ كان يقول لايبطل دم امرء مسلم.

وفي رواية سليمان بن خالد (٧) قوله ﷺ سألني عيسى بن موسى وابن شبرمة معه عن القتيل يوجد في أرض القوم وحدّهم فقلت وجد الأنصار رجلاً في ساقية من سواقي خيبر فقالت الأنصار اليهود قتلوا صاحبنا فقال لهم رسول الله ﷺ لكم بيّنة فقالوا لا فقال أفتقسمون قالت الأنصار كيف نقسم على مالم نره فقال فاليهود يقسمون فقالت الأنصار يقسمون على صاحبنا قال فوداه النّبيّﷺ من عنده. وفي رواية الدّعائم (٩) ما يقرب ذلك. وفي رواية عليّ بن الفضيل (١١) قوله ﷺ اذا وجد رجلٌ مقتول في قبيلة قوم حلفوا جميعاً ما قتلوه ولا يعلمون له قاتلاً فان أبوا أن يحلفوا غرموا الدّية فيما بينهم في أموالهم سواءً بين جميع القبيلة من الرّجال المدركين. وفي رواية مسعدة (١٣) قوله ﷺ وامّا اذا قتل في عسكر أو سوق أو مدينة فديته تدفع الى أوليائه من بيت المال. ولاحظ سائر أحاديث الباب فانّ لها مناسبة بالمقام.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٩)

باب ماورد في القسامة

ومواردها وكيفيّتها وعددها وما يثبت بها

٤٦٧ ٣٧٧٠٧ (١) كافي ٧/٣٦٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال سألته عن القسامة كيف كانت فقال هي حقّ وهي مكتوبة عندنا ولولا ذلك لقتل النّاس بعضهم بعضاً ثمّ لم يكن شيء وإنّما القسامة نجاة للنّاس.

٤٦٨ ٣٧٧٠٨ (٢) علل الشّرائع ٥٤٢: أبي ﷺ عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبي نجران عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ﷺ قال سألته عن القسامة قال هي حقّ ولولا ذلك لقتل النّاس بعضهم بعضاً ولم يكن بشئ وإنّما القسامة حوط يحتاط[١] به النّاس.

---

١. يحاط ـ ئل.

و در روایت ششم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «اگر انجام دادند [یعنی سوگند خوردند] اهل آن قریه‌ای که کشته در میان‌شان پیدا شده است، دیهٔ او را می‌پردازند و اگر در بیابانی بوده است، دیه‌اش از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ چرا که امیرالمؤمنینعلیه السلام می‌فرمود: خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «عیسی بن موسی که ابن شبرمه به همراه وی بود، دربارهٔ کشته‌ای که در سرزمین گروهی پیدا می‌شود و دربارهٔ حدّ آنان، از من پرسید. گفتم: انصار، مردی را در کنار نهری از نهرهای خیبر یافتند. انصار گفتند که: یهودیان یار ما را کشته‌اند. رسول خداﷺ به آنان فرمود: آیا بیّنه‌ای دارید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: آیا سوگند می‌خورید؟ انصار گفتند: چگونه بر چیزی که ندیده‌ایم سوگند یاد کنیم! حضرت فرمود: پس یهودیان سوگند می‌خورند. انصار گفتند: یهودیان بر یار ما سوگند می‌خورند. حضرت فرمود: پس پیامبرﷺ دیهٔ کشتهٔ انصاری را از نزد خودش پرداخت.»

و در روایت نهم، نزدیک به این مفاد.

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «اگر مردی کشته در میان قبیلهٔ قومی پیدا شود، باید همه سوگند یاد کنند که او را نکشته‌اند و قاتلش را نمی‌شناسند و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزند، بین خودشان و در اموال‌شان به طور یکسان، بین همهٔ مردان بالغ قبیله، ضامن دیه هستند.»

و در روایت سیزده، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «و اما اگر در میان لشکر یا بازار یا شهری کشته شده است، دیه‌اش از بیت‌المال به اولیایش داده می‌شود.»

و دیگر روایات را بنگر؛ چرا که آنها مناسب با مقام هست.

باب ۹
قسامه

۴۶۷ (۱) حلبی گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم که چگونه است؟ حضرت فرمود: قسامه حق و نزد ما ثابت است و اگر چنین نبود، بعضی از مردم، بعضی را می‌کشتند و هیچ اتفاقی نمی‌افتاد و تنها قسامه است که باعث نجات مردم است.»

۴۶۸ (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ قسامه پرسیدم. حضرت فرمود: قسامه حقّ است و اگر قسامه ثابت نبود، مردم بعضی، بعضی را می‌کشتند و هیچ چیزی مانع نمی‌شد و تنها قسامه مایهٔ حفظ است و مردم با آن محفوظ می‌مانند.»

٤٦٩ ۴۷۷۰۹ (۳) علل الشّرائع ٥٤٢: حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه؛ عن محمّد بن يحيى العطّار عن سهل بن زياد عن محمّد بن عيسى عن يونس بن عبد الرّحمن المحاسن ۳۱۹: البرقيّ عن أبيه عن يونس عن ابن سنان قال سمعت أبا عبد الله ؑ يقول انّما وضعت القسامة لعلّة[1] الحوط يحتاط[2] (بها ـ المحاسن) على النّاس لكي إذا رأى الفاجر عدوّه فرّ منه مخافة القصاص.

٤٧٠ ۴۷۷۱۰ (٤) كافى ۳٦۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن تهذيب ۱٦٨/۱۰: يونس (بن عبد الرّحمان ـ يب) عن عبد الله بن سنان قال سألت أبا عبد الله ؑ عن القسامة هل جرت[3] فيها سنّة قال فقال نعم خرج رجلان من الأنصار يصيبان من الثّمار[4] فتفرّقا فوجد أحدهما ميّتاً[5] فقال أصحابه لرسول الله ؐ إنّما قتل صاحبنا اليهود فقال رسول الله ؐ تحلف[6] اليهود فقالوا يا رسول الله كيف نحلف[7] اليهود على أخينا وهم قوم كفّار قال فاحلفوا أنتم قالوا (و ـ يب) كيف نحلف على مالم نعلم ولم نشهد قال فوداه النّبيّ ؐ من عنده قال قلت كيف كانت القسامة قال فقال أما إنّها حقّ ولولا ذلك لقتل النّاس بعضهم بعضاً وإنّما القسامة حوط يحاط به النّاس.

كافى ۳٦۱/۷: بالاسناد عن يونس عن عبد الله بن مسكان عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله ؑ عن القسامة هل جرت فيها سنّة قال فذكر مثل حديث ابن سنان قال وفي حديثه هي حقّ وهي مكتوبة عندنا (هكذا في كا). نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱٥٨: أحمد بن محمّد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ؑ أنّه سئل عن القسامة هل جرت (وذكر نحوه).

٤٧۱ ۴۷۷۱۱ (٥) كافى ۳٦۱/۷: (عليّ بن ابراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن ابن أبي عمير عن تهذيب ۱٦٦/۱۰: (عمر ـ كا) ابن أذينة عن زرارة قال سألت أبا عبد الله ؑ عن القسامة فقال هي حقّ إنّ رجلاً من الأنصار وجد قتيلاً في قليب[8] من قلب اليهود فأتوا رسول الله ؐ فقالوا يا

---

۱. لأجل ـ المحاسن.
۲. فيحتاط ـ المحاسن.
۳. جرى ـ يب.
٤. يصيبان من بني النّجار ـ يب.
٥. قتيلاً ـ يب.
٦. يحلف ـ يب.
۷. تحلف اليهود ـ يب.
٨. القليب: البئر.

۴۶۹ (۳) ابن سنان گوید: «از امام صادق‌ؑ شنیدم که می‌فرمود: همانا قسامه به دلیل حفاظت مردم، تشریع شده است. با قسامه مراقبت از مردم شکل می‌گیرد تا اگر مرد فاجری دشمنش را دید، از ترس قصاص از او بگریزد.»

۴۷۰ (۴) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ قسامه پرسیدم که آیا سنتی در آن آمده است؟ عبدالله بن سنان گوید: حضرت فرمود: آری، دو نفر از انصار برای میوه چینی بیرون رفتند و از هم جدا شدند. پس از آن، یکی از آنان مرده پیدا شد. یاران او به رسول خداﷺ گفتند: همانا یهود، رفیق ما را کشته است. رسول خداﷺ فرمود: یهودیان سوگند یاد کنند. آنان گفتند: ای رسول خدا! چگونه یهودیان را بر برادرمان سوگند دهیم با این که آنان کفّارند! حضرت فرمود: پس خودتان سوگند بخورید. گفتند: چگونه بر چیزی که نمی‌دانیم و ندیده‌ایم، سوگند بخوریم! امام صادق‌ؑ فرمود: پس از آن، پیامبرﷺ دیهٔ او را از نزد خود پرداخت. عبدالله بن سنان گوید: پرسیدم قسامه چگونه است؟ امام صادق‌ؑ فرمود: آگاه باشید! که قسامه حقّ است و اگر چنین نباشد، بعضی از مردم بعضی را می‌کشند و تنها قسامه، مایهٔ حفظ است که مردم با آن محافظت می‌شوند.»

۴۷۱ (۵) زراره گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ قسامه پرسیدم. حضرت فرمود: قسامه حقّ است. مردی از انصار در چاهی از چاه‌های یهود، کشته پیدا شد. آمدند خدمت رسول خداﷺ و گفتند: ای رسول خدا!

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

رسول الله إنّا وجدنا رجلاً منّا قتيلاً في قَليب من قلب اليهود فقال ايتوني بشاهدين من غيركم قالوا يا رسول الله مالنا شاهدان من غيرنا فقال لهم رسول الله ﷺ فليقسم خمسون رجلاً منكم على رجل ندفعه إليكم قالوا يا رسول الله وكيف نقسم على ما لم نره قال فيقسم اليهود قالوا يا رسول الله وكيف نرضى باليهود وما فيهم من الشرك أعظم فوداه رسول الله ﷺ قال زرارة قال أبو عبد الله ﷺ إنّما جعلت القَسامة احتياطاً لدماء النّاس[1] لكيما[2] إذا أراد الفاسق أن يقتل رجلاً (أو يغتال رجلاً ـ فقيه ـ كا) حيث لا يراه أحد خاف ذلك وامتنع من القتل. فقيه ۷۴/۴: روى زرارة عن أبي عبد الله ﷺ قال إنّما جعلت القَسامة (وذكر مثله).

۴۷۲ (۶) فقيه ۷۳/۴: روى القاسم بن محمّد عن عليّ ابن أبي حمزة كافي ۳۶۲/۷: محمّد بن
۲۷۷۱۲ يحيى عن تهذيب ۱۶۷/۱۰: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن علي ابن أبي حمزة عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن القَسامة أين كان بدؤها قال كان من قِبَل رسول الله ﷺ لمّا كان بعد فتح خيبر تخلّف رجل من الأنصار عن أصحابه فرجعوا في طلبه فوجدوه متشحّطاً في دمه قتيلاً فجاءت الأنصار إلى رسول الله ﷺ فقالت يا رسول الله قتلت اليهود صاحبنا فقال ليقسم منكم خمسون رجلاً على أنّهم قتلوه قالوا يا رسول الله (كيف ـ كا) نقسم[3] على ما لم نره قال فيقسم[4] اليهود فقالوا[5] يا رسول الله (و ـ يب) من يصدّق اليهود فقال أنا إذاً أدي صاحبكم فقلت له كيف الحكم (فيها ـ فقيه ـ يب) فقال إنّ الله ﷻ حكم في الدّماء مالم يحكم في شيء من حقوق النّاس لتعظيمه الدّماء لو أنّ رجلاً ادّعى على رجل عشرة آلاف درهم (أو ـ كا ـ يب) أقلّ (من ذلك ـ كا ـ فقيه) أو أكثر لم يكن اليمين على[6] المدّعي وكانت اليمين على المدّعى عليه فإذا ادّعى الرّجل على القوم (بالدّم[7] ـ كا) أنّهم قتلوا كانت اليمين لمدّعي[8] الدّم قِبَل المدّعى عليهم فعلى المدّعي أن يجئ بخمسين (رجلاً ـ كا) يحلفون أنّ فلاناً قتل فلاناً فيدفع اليهم الّذي حلف عليه فإن شاؤا عفوا (عنه ـ فقيه) (وإن شاؤوا قتلوا ـ كا ـ فقيه) وإن شاؤوا قبلوا الدّية وإن لم يقسموا فإنّ[9] على الّذين[10] ادّعى عليهم

---

۱. للنّاس ـ فقيه ـ لدم المسلمين ـ يب. ۲. كيما ـ يب.
۳. أنقسم ـ فقيه. ۴. ليقسم ـ يب. ۵. قالوا ـ يب.
۶. للمدّعي ـ كا. ۷. الدّم ـ فقيه. ۸. على مدّعي الدّم ـ فقيه.
۹. كان ـ يب. ۱۰. على المدّعى عليهم ـ فقيه.

ما مردی از خودمان را در چاهی از چاه‌های یهود، کشته یافتیم. حضرت فرمود: دو شاهد از غیر خودتان برایم بیاورید. گفتند: ای رسول خدا! ما دو شاهد از غیر خودمان نداریم. رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: باید پنجاه مرد از شما بر یک مرد [به عنوان قاتل] سوگند بخورند. ما او را به شما تحویل می‌دهیم. گفتند: ای رسول خدا! چگونه بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم! حضرت فرمود: پس یهودیان سوگند بخورند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه به آنان رضایت دهیم با این که شرکی که در آنان است، بزرگ‌تر است! پس از آن، دیهٔ او را رسول خدا ﷺ پرداخت. زراره گوید: امام صادق ﷺ فرمود: قسامه تنها به دلیل حفظ خون مردم تشریع شده است تا آن که اگر فاسقی خواست مردی را بکشد یا [غافلگیرانه او را بکشد] در جایی که کسی او را نمی‌بیند، از قسامه بترسد و از کشتن امتناع کند.»

۴۷۲ (۶) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ قسامه پرسیدم که: از کجا شروع شد؟ حضرت فرمود: آغاز قسامه از سوی رسول خدا ﷺ است. پس از فتح خیبر مردی از انصار از یاران خود بازماند. در پی او بازگشتند. او را دیدند که در خونش می‌غلتیده و کشته شده است. انصار نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا! یهود یار ما را کشته است. حضرت فرمود: پنجاه نفر از شما سوگند یاد کنند که او را کشته‌اند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه ما بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم! پیامبر فرمود: پس یهود سوگند بخورند. گفتند: ای رسول خدا ﷺ چه کسی حرف یهود را می‌پذیرد! حضرت فرمود: من هم اکنون دیهٔ یارتان را می‌پردازم. ابوبصیر گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: حکم در این مورد چیست؟ حضرت فرمود: خداوند در خون‌ها حکمی دارد که در هیچ یک از حقوق مردم ندارد. اگر کسی ده هزار درهم یا کمتر یا بیشتر را بر کسی ادّعا داشته باشد، سوگند بر مدّعی نیست و سوگند برکسی است که علیه او ادّعا شده است [مدّعیٰ علیه]. ولی اگر مردی بر گروهی ادّعای خون داشته باشد، به این معنی که آنان قتلی انجام داده‌اند، سوگند برای مدّعی خون در برابر کسانی است که ادّعا علیه آنان شده است [مدّعیٰ علیهم].

مدّعی باید پنجاه مرد را بیاورد که سوگند یاد کنند فلان کس را کشته است و در نتیجه آن کس که بر او سوگند یاد شده، به آنان تحویل می‌شود. اگر خواستند، از او عفو می‌کنند و اگر خواستند، می‌کشند و اگر خواستند، دیه می‌گیرند و اگر اینان سوگند نخوردند، در این صورت بر آنان که علیه‌شان ادّعا شده است [مدّعیٰ علیهم] پنجاه نفرشان سوگند بخورند ما نکشته‌ایم و قاتلی برای او نمی‌شناسیم. اگر چنین کردند [سوگند خوردند]، اهل آن قریه‌ای که مقتول در میان آن پیدا شده، دیهٔ او را می‌پردازند و اگر در بیابانی بود، دیه‌اش از بیت‌المال داده می‌شود؛ چرا که امیرالمؤمنین ﷺ پیوسته می‌فرمود: خون فرد مسلمان، هدر نمی‌رود.»

أن يحلف منهم خمسون (رجلاً ـ فقيه) ما قتلنا ولا علمنا له قاتلاً فإن فعلوا أدّى أهل القرية الّذين[1] وجد فيهم (ديته ـ فقيه) وإن كان بأرض فلاة أدّيت ديته من بيت المال[2] فإنّ أمير المؤمنين ﷺ (كان ـ فقيه ـ يب) يقول لا يطلّ[3] دم امرئ مسلم.

۴۷۳ ۳۷۷۱۲ (۷) **فقيه ۷۲/٤**: روى منصور بن يونس عن سليمان بن خالد قال قال أبو عبد الله ﷺ سألني عيسى بن موسى وابن شبرمة معه عن القتيل يوجد في أرض القوم وحدّهم فقلت وجد الأنصار رجلاً في ساقية[4] من سواقي خيبر فقالت الأنصار اليهود قتلوا صاحبنا فقال لهم رسول الله ﷺ لكم بيّنة فقالوا لا فقال أفتقسمون قالت الأنصار كيف نقسم على ما لم نره فقال فاليهود يقسمون فقالت الأنصار يقسمون على صاحبنا قال فوداه النّبيّ ﷺ من عنده فقال ابن شبرمة أفرأيت لو لم يؤدّه النّبيّ ﷺ قال قلت لا تقول لما قد صنع رسول الله ﷺ لو لم يصنعه قال فقلت له فعلى من القسامة قال على أهل القتيل.

۴۷۴ ۳۷۷۱۴ (۸) **كافي ۳٦۲/۷**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ١٦٨/١٠**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن اسماعيل بن بزيع عن حنّان بن سدير قال قال لي أبو عبد الله ﷺ سألني ابن شبرمة ما تقول في القسامة في الدّم فأجبته بما صنع النّبيّ ﷺ[5] فقال أرأيت لو أنّ النّبيّ ﷺ لم يصنع هكذا[6] كيف كان القول فيه قال فقلت له أمّا ما صنع النّبيّ[7] ﷺ فقد أخبرتك (به ـ كا) وأمّا ما لم يصنع فلا علم لي به.

۴۷۵ ۳۷۷۱۵ (۹) **دعائم الإسلام ٤۲۷/۲**: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ أنّ رسول الله ﷺ قضى بالقسامة واليمين مع الشّاهد الواحد في الأموال خاصّة وقضى بذلك عليّ ﷺ بالكوفة وقضي (به ـ ك) الحسن ﷺ قال جعفر بن محمّد ﷺ ولا يرضى بها يعني القسامة لنا عدوّ ولا ينكرها لنا وليّ قال والقسامة حقّ وهي مكتوبة عندنا ولولا ذلك لقتل النّاس بعضهم بعضاً ثمّ لم يكن شيئاً وإنّما القسامة نجاة للنّاس والبيّنة في الحقوق كلّها على

---

۱. الّتي ـ فقيه. ۲. بيت مال المسلمين ـ يب.
۳. لا يطلّ ـ يب ـ فقيه ـ لا يطلّ الدّم أي لا يهدر ولا يبطل. ٤. السّاقية: النّهر الصّغير.
٥. رسول الله ﷺ ـ يب. ٦. هذا ـ يب. ٧. رسول الله ﷺ ـ يب.

۴۷۳ (۷) سلیمان بن خالد گوید: «امام صادقؑ فرمود: عیسی بن موسی در حالی که ابن شبرمه همراه وی بود، دربارهٔ کشته‌ای که در سرزمین مردمی پیدا شده است و حدّ آنان، از من پرسید. گفتم: انصار مردی را در نهری از نهرهای خیبر پیدا کردند. انصار گفتند: یهود یار ما را کشته است. رسول خداﷺ به آنان گفت: شما بیّنه دارید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: آیا سوگند می‌خورید؟ انصار گفتند: چگونه بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند یاد کنیم! حضرت فرمود: پس یهودیان سوگند می‌خورند. انصار گفتند: آنان بر یار ما سوگند بخورند؟ پس از آن رسول خداﷺ از نزد خویش دیه‌اش را پرداخت. ابن شبرمه گفت: نظر شما چیست اگر پیامبرﷺ دیه را پرداخت نکرده بود؟ امام صادقؑ فرمود: به او گفتم در موردی که رسول الله ﷺ کاری انجام داده است، نگو اگر رسول خدا نکرده بود. سلیمان بن خالد گوید: به امام گفتم: قسامه برکیست؟ حضرت فرمود: بر بازماندگان مقتول.»

۴۷۴ (۸) حنّان بن سدیر گوید: «امام صادقؑ به من فرمود: ابن شبرمه از من سؤال کرد که دربارهٔ قسامه در خون چه می‌گویی؟ من به او کاری را که پیامبرﷺ کرده بود، گفتم. او گفت: اگر پیامبرﷺ چنین نکرده بود، چه باید گفت؟ حضرت می‌فرماید: به او گفتم: اما آنچه پیامبرﷺ انجام داده است به تو گفتم و اما آنچه انجام نداده است، من بدان علم ندارم.»

۴۷۵ (۹) رسول خداﷺ بر پایهٔ قسامه و سوگند و یک شاهد در اموال، حکم کرد و امیرالمؤمنینؑ در کوفه با همین ادلّه حکم داده است و امام حسنؑ نیز برهمین پایه حکم کرد. امام جعفر صادقؑ فرمود: «دشمن ما به قسامه تن نمی‌دهد و ولیّ ما آن را انکار نمی‌کند. حضرت فرمود: قسامه، حقّ و نزد ما ثابت است و اگر چنین نبود، مردم بعضی، بعضی را می‌کشتند و هیچ چیزی مانع نمی‌شد و قسامه تنها مایهٔ نجات مردم و بیّنه در همهٔ حقوق بر مدّعی و یمین بر مدّعیٰ‌علیه است، مگر در

المدّعی والیمین علی المدّعی علیه إلّا فی الدّم خاصّة فانّ رسول اللهﷺ بینما هو جالس بخیبر إذ افتقدت[۱] الأنصار رجلاً منهم فوجدوه قتیلاً فقالوا یا رسول الله إنّ فلاناً الیهودیّ قتل صاحبنا فقال رسول اللهﷺ أقیموا البیّنة رجلین عدلین من غیرکم أقدکم[۲] به برمّته[۳] یعنی بعد أن أنکر فإن لم تجدوا شاهدین فأقیموا قَسامة خمسین رجلاً أقدکم به[۴] برمّته فقالوا یا رسول الله ما عندنا شاهد ونکره أن نقسم علی شیء لم نره قال فتحلف الیهود أنّهم ما قتلوه ولا[۵] علموا له قاتلاً فقالوا یا رسول الله هم یهود یحلفون فوداه رسول اللهﷺ من عنده.

ثمّ قال إنّما حقن الله دماء المسلمین بالقَسامة لکی إذا رأی الفاجر الفاسق فرصة حجزه مخافة القَسامة أن یقتل فیکفّ عن القتل وإذا وجد القتیل بین قوم فعلیهم قَسامة خمسین رجلاً ما قتلناه ولا علمنا له قاتلاً ثمّ یغرمون الدّیة إذا وجد قتیلاً بین ظهرانیهم[۶] یعنیﷺ إذا لم یکن لطخ یجب أن یُقْسِمَ معه أولیاء الدّم ویستحقّون القَوَد کما قال رسول اللهﷺ للأنصار وإنّما قال ذلک لأنّ الانصاریّ أصیب قتیلاً فی قَلیب من قلب الیهود بخیبر وقیل إنّه عبدالله بن سهیل خرج هو ومحیّصة بن سعود وهو ابن عمّه الی خیبر فی حاجة ویقال من[۷] جهدٍ أصابهما فتفرّقا فی حوائط خیبر لیصیبا من الثّمار وکان افتراقهما بعد العصر ووجد عبد الله قتیلاً قبل اللّیل.

وکانت خیبر دار یهود محضة لا یخالطهم فیها غیرهم وکانت العداوة بین الأنصار وبینهم ظاهرة فإذا[۸] کانت هذه الأسباب أو ما أشبهها فهی لطخ[۹] تجب معه القَسامة وإن لم یکن ذلک ولا بیّنة فالأیمان علی من وجد القتیل بینهم یقسم منهم خمسون رجلاً ما قتلوا ولا علموا قاتلاً ثمّ یغرم الجمیع الدّیة کما جاء عن رسول اللهﷺ وإذا قال المیّت فلان قتلنی فهو لطخ تجب معه القَسامة.

---

۱. فقدت ـ ک.
۲. أقیدکم ـ خ ل.
۳. أی بجملته.
۴. منه ـ خ ل.
۵. ما ـ ک.
۶. أظهرهم ـ خ ل ـ ک.
۷. فی ـ خ ل.
۸. فإذا کانت هذه أو ما أشبهها ـ خ ل.
۹. لطخه بشرّ: أی رماه به ـ سمعت لطخاً من خبر أی یسیراً اللّطخ: القلیل من کلّ شیء ـ المنجد.

خون؛ چراکه رسول خداﷺ در حالی که در خیبر نشسته بود، مردی از انصار مفقود شد و او را کشته پیدا کردند. گفتند: ای رسول خدا! فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خداﷺ فرمود: بیّنه را ـ یعنی دو مرد عادل از غیر خودتان ـ اقامه کنید. من در مقابل این کشته، قاتل را تماماً تحویل شما می‌دهم؛ منظور حضرت پس از انکار است و اگر دو شاهد نیافتید، پس قسامه را ـ یعنی پنجاه نفر ـ اقامه کنید. من آن شخص را تماماً تحویل شما می‌دهم تا قصاص کنید.

گفتند: ای رسول خدا! ما شاهد نداریم و خوش نداریم برچیزی که ندیده‌ایم، سوگند بخوریم. حضرت فرمود: پس یهود، سوگند یاد کردند که او را نکشته‌اند و قاتلی برای او نمی‌شناسند. آنان گفتند: ای رسول خدا! اینان یهودند، سوگند می‌خورند! پس از آن، رسول خداﷺ از نزد خویش دیهٔ کشتهٔ انصار را پرداخت.

سپس رسول خدا فرمود: تنها خداوند با قسامه، خون‌های مسلمانان را حفظ کرده است تا اگر فاجر فاسقی فرصت یافت، ترس از قسامه مانع او از قتل شود و از کشتن دست کشد و هر زمان که کشته‌ای در میان قومی پیدا شد، بر آنان است که پنجاه نفر سوگند یاد کنند که ما او را نکشته‌ایم و قاتلی برای او نمی‌شناسیم. سپس اگر کشته در میان‌شان پیدا شود، ضامن دیه‌اند. منظور صورتی است که لطخ[1] نباشد که در صورت لطخ، لازم است اولیای خون سوگند یاد کنند و حقّ قصاص بیابند؛ آن گونه که رسول خداﷺ به انصار فرمود و تنها چنین گفت: چون مرد انصاری کشته در چاهی از چاه‌های خیبر پیدا شده بود و گفته شده که آن کشته عبدالله بن سهیل بود، او و محیصة بن سعود که پسرعموی عبدالله بن سهیل بود، برای کاری به خیبر رفتند و گفته می‌شود که از خستگی که به آنها رسیده بود، در باغستان‌های خیبر پراکنده شدند تا میوه‌ای بچینند و جدا شدن‌شان پس از عصر بود و عبدالله پیش از آن‌که شب شود، کشته پیدا شد و خیبر تنها خانه‌های یهود بود و کسی با آنان در آنجا نمی‌زیست و دشمنی بین انصار و یهودیان آشکار بود و هنگامی که این جهات یا مانند آن باشد، مورد لطخ [= لوث] است و در این صورت، قسامه واجب است و اگر قسامه و بیّنه نباشد، باید کسانی که کشته در میان‌شان پیدا شده، پنجاه نفر از آنان سوگند یاد کنند که نکشته‌اند و نه قاتلی را می‌شناسند. پس از آن، همه آن گونه که از رسول خداﷺ رسیده است، ضامن هستند و اگر کشته [پیش از آن‌که تمام کند و هنوز رمقی از جان داشته] بگوید فلان کس مرا کشته است، این هم لطخ است که با آن قسامه واجب است.»

---

۱. لطخ به معنای لوث است و لطخ و لوث؛ یعنی آن گروه، متهم به کشتن فرد هستند.

۴۷۶ ۴۷۷۱۶ (۱۰) كافى ۳۶۱/۷: تهذيب ۱۶۶/۱۰: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير علل الشّرائع ۵۴۱: أبى‌ؒ قال حدّثنا سعد بن عبد الله حدّثنا محمّد بن الحسين عن ابن أبى عمير عن (عمر ـ كا ـ يب) ابن أذينه عن بريد (بن معاوية ـ كا ـ يب) عن أبى عبد الله ؑ قال سألته عن القسامة فقال الحقوق كلّها البيّنة على المدّعى واليمين على المدّعى عليه إلّا فى الدّم[1] خاصّة فإنّ رسول اللهﷺ بينما هو بخيبر إذ فقدت الأنصار رجلاً منهم فوجدوه قتيلاً فقالت الأنصار (إنّ ـ كا ـ يب) فلان اليهوديّ قتل صاحبنا فقال رسول اللهﷺ للطّالبين[2] أقيموا رجلين عدلين من غيركم أقده[3] (به ـ العلل) برمّته فقالوا يا رسول الله ما عندنا شاهدان من غيرنا وإنّا لنكره أن نقسم على مالم نره فوداه رسول اللهﷺ من عنده وقال[4] إنّما حقن دماء المسلمين بالقسامة لكى إذا[5] رأى الفاجر الفاسق فرصة من عدوّه حجزه مخافة القسامة أن يقتل به فكفّ[6] عن قتله وإلّا حلف المدّعى عليه[7] قسامة خمسين رجلاً ما قتلنا[8] ولا علمنا قاتلاً وإلّا[9] أغرموا الدّية إذا وجدوا قتيلاً بين أظهرهم إذا لم يقسم المدّعون. تقدّم هذا الخبر عن الكافى فى باب (۱۸) أنّ البيّنة على المدّعى من أبواب القضاء (ج ۳۰).

۴۷۷ ۴۷۷۱۷ (۱۱) تهذيب ۲۰۶/۱۰: استبصار ۲۷۸/۴: محمّد بن أحمد ابن يحيى عن أحمد والعبّاس والهيثم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علىّ بن الفضيل عن أبى عبد الله ؑ قال إذا وجد رجل مقتول فى قبيلة قوم حلفوا جميعاً ما قتلوه ولا يعلمون له قاتلاً فإن أبوا (أن يحلفوا ـ يب) غرموا الدّية فيما بينهم فى أموالهم سواءاً بين جميع القبيلة من الرّجال المدركين.

۴۷۸ ۴۷۷۱۸ (۱۲) كافى ۳۶۱/۷: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى عن ابن بكير عن أبى بصير فقيه ۷۲/۴: روى الحسن بن محبوب عن على بن رئاب عن أبى بصير عن أبى عبد الله ؑ قال إنّ الله ؐ حكم فى دمائكم بغير ما حكم (به ـ كا) فى أموالكم حكم

---

۱. الدّماء ـ العلل. ۲. للمطالبين ـ يب. ۳. أقيدوه ـ كا.
۴. ثمّ قال أبو عبد الله ؑ انّ رسول اللهﷺ قال ـ العلل. ۵. إذ ـ كا.
۶. فيكفّ ـ العلل. ۷. المدّعى عليهم ـ العلل. ۸. ما قتلناه ـ يب.
۹. ثمّ ـ العلل.

۴۷۶ (۱۰) برید بن معاویه گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ قسامه پرسیدم. حضرت فرمود: در همهٔ حقوق، بیّنه بر مدّعی و یمین بر مدّعیٰ‌علیه است، مگر در خون فقط؛ چرا که رسول خداﷺ در حالی که در خیبر بود، مردی از انصار مفقود گشت. پس از آن او را کشته یافتند. انصار گفتند: فلان یهودی یار ما را کشته است. رسول خداﷺ به مدّعیان فرمود: دو مرد عادل از غیر خودتان اقامه کنید من او را به طور کامل در برابر این کشته قصاص می‌کنم. آنان گفتند: ای رسول خدا! ما دو شاهد از غیر خودمان نداریم و ما خوش نداریم بر چیزی که ندیده‌ایم، سوگند بخوریم. پس از آن رسول خداﷺ از نزد خویش دیهٔ او را داد و فرمود: تنها با قسامه خون‌های مسلمانان حفظ می‌شود تا اگر مرد فاسق فاجری فرصتی بر دشمنش پیدا کرد، ترس از قسامه او را از کشتن دشمن بازدارد و دست از کشتن وی بکشد وگرنه مدّعیٰ‌علیهم پنجاه نفر سوگند می‌خورند که ما نکشته‌ایم و قاتلی را نمی‌شناسیم وگرنه مدّعیان سوگند نخورند ـ در صورتی که کشته‌ای را در میان‌شان بیابند ـ اگر ضامن دیه می‌شوند.»

این روایت از کتاب کافی در باب هجده از ابواب قضاء گذشت.

۴۷۷ (۱۱) امام صادقؑ فرمود: «اگر مردی کشته در قبیلهٔ گروهی پیدا شود، همه سوگند می‌خورند که او را نکشته‌اند و قاتلی را برای او نمی‌شناسند. پس اگر نپذیرفتند که سوگند بخورند، در بین خودشان و اموال‌شان به طور یکسان میان مردان بالغ قبیله، ضامن دیه می‌شوند.»

۴۷۸ (۱۲) امام صادقؑ فرمود: «خداوند ﷻ دربارهٔ خون‌های‌تان به گونه‌ای مغایر با آن چه در اموال‌تان حکم کرده است، حکم کرده. خداوند در اموال‌تان حکم کرده است که بیّنه بر مدّعی و یمین بر مدّعیٰ‌علیه است ولی در خون‌های‌تان، بیّنه بر مدّعیٰ‌علیه و یمین بر مدّعی است تا آن که خون مرد مسلمان هدر نرود.»

فى أموالكم أنّ البيّنة على المدّعى[1] واليمين على المدّعىٰ عليه[2] وحكم فى دمائكم أنّ البيّنة[3] على من ادّعىَ عليه واليمين على من ادّعىٰ لكيلا[4] يبطل دم امرئ مسلم. وتقدّم مثل هٰذا فى رواية أبى بصير (۷) من باب (۱۸) أنّ البيّنة على المدّعى من أبواب القضاء (ج ۳۰).

٤٧٩ ٤٧٧١٩ (۱۳) **تهذيب** ۲۰٦/۱۰: **استبصار** ۲۷۸/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد عن جعفر عليه السلام قال كان أبى عليه السلام إذا لم يقم القوم المدّعون البيّنة على قتل قتيلهم ولم يقسموا بأنّ المتّهمين قتلوه حلّف المتّهمين بالقتل خمسين يميناً باللّه ما قتلناه ولا علمنا له قاتلاً ثمّ تؤدّى الدّية الى أولياء القتيل وذٰلك إذا قتل فى حىّ واحد فأمّا إذا قتل فى عسكر أو سوق (أو ـ صا) مدينة فديته تدفع الى أوليائه من بيت المال.

٤٨٠ ٤٧٧٢٠ (۱٤) **المقنع** ۱۸٥: وان ادّعى رجل على رجل قتلاً وليس له بيّنة فعليه أن يقسم خمسين يميناً باللّه فاذا أقسم دفع إليه صاحبه فقتله فان أبىٰ أن يقسم قيل للمدّعىٰ عليه أقسم فإن أقسم خمسين يميناً أنّه ما قتل ولا يعلم قاتلاً أغرم الدّية ان وجد القتيل بين ظهرانيهم.

٤٨١ ٤٧٧٢١ (۱٥) **تهذيب** ۱٦٨/۱۰: محمّد بن علىّ بن محبوب عن أحمد بن عبدوس عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن مفضّل بن صالح عن ليث المرادىّ قال سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن القَسامة على من هى أعلىٰ أهل القاتل أو علىٰ أهل المقتول قال على أهل المقتول يحلفون باللّه الّذى لا إله إلّا هو لقتل فلان فلاناً.

٤٨٢ ٤٧٧٢٢ (۱٦) **فقه الرّضا** عليه السلام ۳۱۲: والبيّنة فى جميع الحقوق على المدّعى فقط واليمين على من أنكر إلّا فى الدّم فإنّ البيّنة أولى على المدّعى وهى شاهدا عدل من غير أهله إن ادّعى عليه قتله فإن لم يجد شاهدين عدلين فقَسامة وهى خمسون رجلاً من خيارهم يشهدون بالقتل فإن لم يكن ذٰلك طولب المدّعىٰ عليه بالبيّنة أو بالقَسامة أنّه لم يقتله فإن لم يجد حلف المتّهم خمسين يميناً أنّه ما قتله ولا علم لا قاتلاً فإن حلف فلا شىء عليه ثمّ يؤدّى الدّية أهل الحجر[5] والقبيلة فإن أبىٰ أن يحلف ألزم الدّم.

---

۱. من ادّعى ـ فقيه. ۲. من ادّعى عليه ـ فقيه.
۳. أنّ اليمين على من ادّعى والبيّنة على من ادّعى عليه ـ فقيه. ٤. لئلا ـ فقيه.
٥. أى أهل البادية.

و مانند این روایت در روایت هفتم از باب هجدهم از ابواب قضاء گذشت.

۴۷۹ (۱۳) امام صادق ﷺ فرمود: «پدرم ﷺ آن زمان که مدّعیان، بیّنه بر کشته شدن کشته‌شان اقامه نکنند و سوگند هم نخورند که متهمین او را کشته‌اند، متهمان به قتل را پنجاه سوگند به خدا می‌داد که ما نکشته‌ایم و قاتلی برای او نمی‌شناسیم. پس از آن، دیه به اولیای مقتول داده می‌شد و البته این زمانی بود که در میان این قبیله کشته شود ولی اگر در میان لشکر یا بازار یا شهری کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال مسلمانان به اولیایش داده می‌شود.»

۴۸۰ (۱۴) اگر مردی مدّعی قتلی بر مردی شد و بیّنه نداشت، بر آن مرد است که پنجاه سوگند به خدا یاد کند. پس چون سوگند خورد، آن شخص به او تحویل داده می‌شود و او را می‌کشد. ولی اگر نپذیرفت که سوگند بخورد، به مدّعیٰ‌علیه گفته می‌شود سوگند بخور. اگر پنجاه سوگند یاد کرد که نکشته و قاتل را نیز نمی‌شناسد، ضامن دیه می‌شود ـ البته اگر کشته در میان‌شان پیدا شده است.»

۴۸۱ (۱۵) لیث مرادی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ قسامه پرسیدم که: قسامه بر کیست؟ آیا بر اهل قاتل است یا بر اهل مقتول؟ حضرت فرمود: بر اهل مقتول است که به خداوندی که جز او خدایی نیست، سوگند بخورند که فلانی، فلانی را کشته است.»

۴۸۲ (۱۶) بیّنه در همهٔ حقوق، فقط بر مدّعی است و یمین برمنکر؛ مگر در خون که بیّنه به مدّعی سزاوارتر است و بیّنه دو شاهد عادل از غیر اهل مدّعی است، اگر مدّعی قتل اوست. ولی اگر دو شاهد عادل نیافت، پس نوبت به قسامه است و در قسامه پنجاه نفر از نیکان‌شان به قتل شهادت می‌دهند و اگر این اتفاق نیفتاد، از مدّعیٰ‌علیه می‌خواهند تا بیّنه یا قسامه بیاورد که او را نکشته است. ولی اگر قسامه [پنجاه نفر] را پیدا نکرد، متهم پنجاه سوگند می‌خورد که او را نکشته و کشندهٔ او را نمی‌شناسد؛ بنابراین اگر سوگند خورد، چیزی بر او نیست و دیه را اهل آبادی و اهل قبیله می‌دهند ولی اگر سوگند نخورد، ملزم به پرداخت دیه می‌شود.»

۴۸۳ ۴۷۷۲۳ **(۱۷) تهذیب ۳۱۵/۱۰: فقیه ۷۳/۴:** روی موسی بن بکر عن زرارة عن أبی عبد الله ﷺ قال انّما جعلت القَسامة ليغلظ بها في الرّجل المعروف بالسّتر[۱] المتّهم فإن شهدوا عليه جازت شهادتهم.

۴۸۴ ۴۷۷۲۴ **(۱۸) کافی ۳۶۳/۷: تهذیب ۱۶۸/۱۰:** علیّ بن ابراهیم عن محمّد بن عیسی عن یونس عن عبد الله بن سنان قال قال أبو عبد الله ﷺ (فی ـ کا) القَسامة خمسون رجلاً فی العمد، وفی الخطأ خمسة وعشرون رجلاً وعليهم أن يحلفوا بالله.

۴۸۵ ۴۷۷۲۵ **(۱۹) کافی ۳۶۲/۷: تهذیب ۱۶۹/۱۰:** علیّ بن ابراهیم عن أبيه عن ابن فضّال ومحمّد بن عيسى عن يونس جميعاً عن الرّضا ﷺ و(عدّة من أصحابنا عن ـ کا) سهل بن زياد عن الحسن (بن ـ يب) ظريف (بن ناصح ـ ئل) عن أبيه ظريف بن ناصح عن عبد الله بن أيّوب عن أبی عمرو المتطبّب قال عرضت على أبی عبد الله ﷺ ما أفتى به أمير المؤمنين ﷺ فی الدّيات فممّا أفتى به (أفتى ـ کا) فی الجسد وجعله ستّة فرائض: النّفس والبصر والسّمع والكلام ونقص الصّوت[۲] من الغنن[۳] والبحح[۴] والشّلل من[۵] اليدين والرّجلين ثمّ جعل مع كلّ شیء من هذه قسامة على نحو ما بلغت الدّية[۶].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

والقَسامة جعل فی النّفس على العمد خمسين رجلاً وجعل فی النّفس على الخطأ خمسة وعشرين رجلاً وعلى ما بلغت ديته من الجروح[۷] ألف دينار ستّة نفر فما[۸] كان دون ذلك فبحسابه من ستّة نفر والقَسامة فی النّفس والسّمع والبصر والعقل والصّوت من الغنن والبحح ونقص اليدين والرّجلين فهو من ستّة أجزاء الرّجل.

تفسير ذلك[۹] إذا أصيب الرّجل من هذه الأجزاء السّتّة (و ـ کا) قيس ذلك فإن كان سدس بصره أو سمعه أو كلامه أو غير ذلك حلف هو وحده وإن كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل واحد وإن كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وإن كان ثلثی بصره حلف هو

---

۱. بالشّرّ ـ فقيه.
۲. الضّوء ـ يب.
۳. العين ـ يب ـ الغنن جمع الغنّة: صوت فی الخيشوم.
۴. البحح: غلظ ـ فی الصّوت وخشونة.
۵. فی ـ يب.
۶. ديته ـ يب.
۷. الجوارح ـ يب.
۸. وما ـ ئل.
۹. من كلام المؤلّف.

۲۸۳ (۱۷) امام صادقؑ فرمود: «همانا به این دلیل قسامه تشریع شده است تا به واسطهٔ قسامه با مردی که متهم است و به پنهان‌کاری و بزهکاری شناخته شده، سخت‌گیری شود؛ بنابراین اگر قسامه علیه این فرد شهادت دهند، شهادت‌شان نافذ است.»

۲۸۴ (۱۸) عبدالله بن سنان گوید: «امام صادقؑ فرمود: قسامه در مورد عمد، پنجاه نفر و در مورد خطاء، بیست و پنج نفرند. اینان باید به خدا سوگند یاد کنند.»

۲۸۵ (۱۹) ابو عمرو متطبّب گوید: «فتوای امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ دیات را بر امام صادقؑ عرضه داشتم. برخی از فتوای حضرت دربارهٔ بدن بود و حضرت دیهٔ بدن را شش گونه قرار داده بود: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، نقص صدا از جهت پیچیده شدن [گرفتگی] در بینی و کلفت شدن صدا و عیب در دو دست و دو پا. آن‌گاه حضرت با هر یک از این‌ها قسامه را به هر اندازه که دیه برسد، قرار داده است و قسامه را در ارتباط با جان در عمد، پنجاه نفر و در خطاء، بیست و پنج نفر قرار داده و در جراحت[1] به اندازه‌ای که به دیهٔ انسان برسد، یعنی هزار دینار و برای قسامه شش نفر لازم است و هرچه از این کمتر باشد، به همین حساب با شش نفر محاسبه می‌شود.

و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدا از جهت پیچیدن در بینی و کلفتی صدا و نقص دو دست و دو پا می‌باشد. بنابراین قسامه در ارتباط با شش جزء انسان خواهد بود.

تفسیر این حکم چنین است: اگر آدمی از ناحیهٔ این شش جزء [عضو] آسیبی ببیند، این آسیب اندازه‌گیری می‌شود. اگر یک ششم بینایی یا شنوایی یا گویایی‌اش یا غیر آن باشد، خودش به تنهایی سوگند می‌خورد ولی اگر یک سوم بینایی‌اش باشد، خود به همراه یک مرد دیگر سوگند یاد می‌کند و اگر نیمی از بینایی‌اش باشد، خودش به همراه دو مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش باشد، خودش به همراه سه نفر دیگر سوگند یاد می‌کند و اگر چهار[2] پنجم بینایی‌اش باشد، خودش به همراه چهار نفر سوگند یاد می‌کند و اگر همهٔ بینایی‌اش باشد، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و همین‌گونه است قسامه در جراحت‌ها و اگر آسیب‌دیده کسی را ندارد که با او سوگند بخورد، سوگندها بر خود آسیب‌دیده مضاعف می‌شود. در نتیجه اگر یک ششم بینایی‌اش را از دست داده باشد یک بار

---

۱. و در اعضا و جوارح به اندازه‌ای که دیهٔ انسان برسد (در نسخهٔ تهذیب).
۲. و اگر پنج ششم (در نسخهٔ تهذیب).

وحلف معه ثلاثة نفر وإن كان أربعة أخماس[1] (بصره ـ كا) حلف هو وحلف معه أربعة نفر وإن كان بصره كلّه حلف هو وحلف معه خمسة نفر وكذلك القسامة كلّها في الجروح فإن لم يكن للمصاب من يحلف معه ضوعفت عليه الأيمان فان كان سدس بصره حلف مرّة واحدة وإن كان الثّلث حلف (عليه ـ يب) مرّتين وإن كان النّصف حلف ثلاث مرّات وإن كان الثّلثين حلف أربع مرّات وإن كان خمسة أسداس حلف خمس مرّات وإن كان كلّه حلف ستّ مرّات ثمّ يعطى.

(۲۰) مستدرك ۲۷۱/۱۸: أصل ظريف بن ناصح قال وأفتى ﷺ ـ يعنى عليّاً ﷺ ـ في الجسد وجعله ستّة فرائض: النّفس والبصر والسّمع والكلام ونقص الصّوت من الغنن والبحح والشّلل من اليدين والرّجلين فجعل هٰذا بقياس ذٰلك الحكم ثمّ جعل مع كلّ شيء من هٰذه قسامة على نحو ما بلغت الدّية. ٤٨٦ ۲۷۷۲۶

والقَسامة في النّفس جعل على العمد خمسين رجلاً وعلى الخطأ خمسة وعشرين وعلى ما بلغت ديته ألف دينار من الجروح[2] بقسامة ستّة نفر فما كان دون ذلك فحسابه[3] على ستّة نفر والقسامة في النّفس والسّمع والبصر والعقل والصّوت من الغنن والبحح ونقص اليدين والرّجلين فهٰذه ستّة أجزاء الرّجل فالدّية في النّفس ألف دينار.

الى أن قال ﷺ القسامة على ستّة نفر على قدر ما أصيب من عينه فان كان سدس بصره حلف الرّجل وحده وأعطى وان كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل آخر وإن كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وإن كان ثلثي بصره حلف هو وحلف معه ثلاثة رجال وإن كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة رجال وإن كان بصره كلّه حلف هو وحلف معه خمسة رجال وذلك في القسامة في العين[4].

قال وأفتى ﷺ فيمن لم يكن له من يحلف معه ولم يوثق به على ما ذهب من بصره أنّه يضاعف عليه اليمين ان كان سدس بصره حلف واحدة وإن كان الثّلث حلف مرّتين وان كان النّصف حلف ثلاث مرّات وان كان الثلثين حلف أربع مرّات وإن كان خمسة أسداس حلف

---

۱. خمسة أسداس ـ يب.
۲. وعلى الجراح ـ خ ل.
۳. فيحاسبه ـ خ ل
٤. العينين ـ خ ل

سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بود، دوبار سوگند و اگر نیمی از بینایی‌اش بود، سه بار سوگند و اگر دو سوم بود، چهار بار سوگند و اگر پنج ششم بود، پنج بار سوگند و اگر همهٔ بینایی‌اش را به طور کامل از دست داده باشد، شش بار سوگند می‌خورد و پس از آن به او دیه داده می‌شود.»

(۲۰) ظریف بن ناصح گوید: «امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد بدن، فتوا داد و آن را بر شش فریضه قرار داد: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، نقص صدا از جهت پیچیدن در بینی و کلفتی صدا و فلج شدن دو دست و دو پا و این تشریع با اندازه‌گیری آن حکم است. پس با هر کدام این‌ها به اندازه‌ای که دیه برسد، قسامه قرار داد. ۴۸۶

و قسامه در ارتباط با جان در عمد پنجاه مرد و در خطا بیست و پنج مرد و در ارتباط با جراحت‌ها به اندازه‌ای که دیه‌اش به هزار دینار برسد با قسامه شش نفر و هر چه از این کمتر باشد پس به نسبت همین شش نفر محاسبه می‌شود.

و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدا از جهت پیچیدن در بینی و کلفتی صدا و نقص دو دست و دو پاست. پس این‌ها شش جزء مرد است و دیهٔ جان هزار دینار است. تا آنجا که امام ﷺ فرمود: قسامه بر پایهٔ شش نفر به‌اندازه‌ای است که چشمش آسیب دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش باشد، آن مرد به تنهایی سوگند می‌خورد و دیه‌اش به او داده می‌شود و اگر یک سوم بینایی‌اش باشد، او به همراه مرد دیگری سوگند می‌خورد و اگر نیمی از بینایی‌اش باشد، او به همراه دو مرد سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش باشد، او به همراه سه مرد سوگند یاد می‌کند و اگر چهار پنجم بینایی‌اش باشد، او با چهار نفر سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش باشد، او به همراه پنج مرد سوگند یاد می‌کند و این در مورد قسامه در ارتباط با چشم است.

خمس مرّات وإن كان بصره كلّه حلف ستّ مرّات ثمّ يعطئ وإن أبىٰ أن يحلف لم يعطَ الّا ما حلف عليه ووثق منه بصدق والوالي يستعين في ذٰلك بالسّؤال والنّظر والتّثبّت في القصاص والحدود والقَوَد وان أصاب سمعه شيء فعلى نحو ذٰلك يضرب له شيء لكي يعلم منتهى سمعه ثمّ يقاس ذٰلك والقَسامة على نحو ما ينتقص من سمعه فان كان سمعه كلّه فعلى نحو ذٰلك.

٤٨٧ ٤٧٧٢٧ (٢١) دعائم الإسلام ٤٢٩/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال القَسامة في النّفس على العمد خمسون رجلاً وعلى الخطأ خمسة وعشرون رجلاً وعلى الجراح بحساب ذٰلك.

٤٨٨ ٤٧٧٢٨ (٢٢) فقه الرّضا ﷺ ٣١١: وقد جعل للجسد كلّه ستّ فرائض: النّفس والبصر والسّمع والكلام (ونقص الصّوت من الأنن[1] والبحح) والشّلل من اليدين والرّجلين وجعل مع كلّ واحدة من هٰذه قَسامة على نحو ما قسمت الدّية فجعل للنّفس على العمد من القَسامة خمسون رجلاً وعلى الخطأ خمس وعشرون رجلاً على ما يبلغ دية كاملة ومن الجروح ستّة نفر فيما بلغت ديته ألف دينار فما كان دون ذٰلك فبحسابه من السّتّة نفر.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

وتقدّم في رواية ابن سنان (٦) من باب (١٨) أنّ البيّنة على المدّعي واليمين على المدّعى عليه من أبواب القضاء (ج ٣٠) قوله ﷺ وامّا علّة القَسامة أن جعلت خمسين رجلاً فلِما في ذٰلك من التّغليظ والتّشديد والاحتياط لئلّا يهدر دم امرئ مسلم.

ويأتي في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣٠) ديات الخصيتين والأُدْرَة[2] والفتق من أبواب ديات الأعضاء ج ٣١ قوله ﷺ فان أصيب رجل فأدِرَ خصيتاه كلتاهما فديته اربعمائة دينار فان فحج[3] فلم يستطع (على خ) المشي الّا مشياً يسيراً لا ينفعه فديته أربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة دينار فان أحدب منها الظّهر فحينئذٍ تمّت ديته ألف دينار والقَسامة في كلّ شيء من ذٰلك ستّة نفر على ما بلغت ديته.

---

١. ولعلّ الصّحيح الأنن وهو النّقص ـ او الصّحيح الغنن كما في الأحاديث المتقدّمة في الباب ـ وما بين القوسين ليس في المستدرك.
٢. الأُدْرَة: انتفاخ الخصية.
٣. الفحج تباعد أعقاب الرجلين وتقارب صدورهما.

ظریف بن ناصح گوید: و حضرت دربارهٔ کسی که کسی را که باید سوگند یاد کند، نمی‌یابد و از جهتی در اندازهٔ بینایی که از دست داده است وثوقی نیست، فتوی داد که سوگند او مضاعف خواهد بود. اگر یک ششم بینایی‌اش را از دست داده است، یک سوگند و اگر یک سوم، دو سوگند و اگر نیمی، سه سوگند و اگر دو سوم، چهار سوگند و اگر پنج ششم، پنج سوگند و اگر همهٔ بینایی‌اش بوده، شش بار سوگند می‌خورد. پس از آن دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد، چیزی به او داده نمی‌شود؛ مگر آن‌چه بر آن سوگند خورده و به راستی نسبت به او وثوق پیدا شود و حاکم در این ارتباط از پرسش، اندیشه، بررسی و تحقیق در مورد قصاص و حدود، کمک می‌گیرد و اگر آسیب به شنوایی او برسد، آن هم به همین شکل، بر چیزی می‌زنند [صدایی ایجاد می‌شود] تا اندازهٔ شنوایی او مشخص شود. سپس اندازه‌گیری می‌شود و قسامه برپایهٔ مقدار شنوایی است که از دست داده است و اگر همهٔ شنوایی را از دست داده است نیز به همین شکل محاسبه می‌شود[که برای تحقق قسامه شش نفر لازم است.]»

۴۸۷ (۲۱) امام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «قسامه دربارهٔ قتل عمدی پنجاه مرد و قتل خطایی بیست و پنج مرد و بر جراحت به همان حساب است.»

۴۸۸ (۲۲) در کتاب فقه الرضا علیه السلام آمده است: «برای بدن شش فریضه قرار داده شده است: جان، بینایی، شنوایی، نقص صدا از جهت پیچیدن صدا در بینی و گلفتی صدا و عیب در دست و دو پا و با هر یک از این‌ها، قسامه تشریع شده است آن گونه که دیه تقسیم می‌شود؛ بنابراین قسامه در قتل عمدی پنجاه نفر و در خطاء، بیست و پنج نفر به اندازهٔ یک دیهٔ کامل و از جراحت‌ها شش نفر در موردی که به هزار دینار برسد و هرچه از این کمتر باشد، بر همین حساب از شش نفر خواهد بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب هجدهم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «و اما علت قسامه که پنجاه نفر شده، برای این است که محکم‌کاری و احتیاط در آن است تا خون فرد مسلمان به هدر نرود»

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی‌ام از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم علیه السلام که: «اگر به مرد آسیبی برسد و بیضه‌اش ورم کند، دیه‌اش چهار صد دینار است و اگر پاشنهٔ پاهایش از هم دور و سینهٔ آن به هم نزدیک شود و نتواند جز به مقدار کمی که به درد هم نمی‌خورد راه رود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ جان است که همان هشتصد دینار است و اگر پشتش خمیده شود، در این هنگام دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر چیزی که این‌هاست؛ یعنی شش نفر به اندازهٔ دیهٔ او.»

(۱۰)

باب ماورد فی أنّ النّبیّ صلى الله عليه وآله يحْبِس فی تهمة الدّم ستّة أيّام وأنّ الحبس بعد معرفة الحقّ ظلم

٤٨٩ ٤٧٧٢٩ (۱) **كافی** ۳۷۰/۷: **تهذيب** ۱۷٤/۱۰: ۳۱۲: علیّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفلیّ **تهذيب** ۱۵۲/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيی عن أبی إسحاق عن النّوفلیّ عن السّكونیّ عن أبی[1] عبد الله عليه السلام قال انّ النّبیّ صلى الله عليه وآله كان يحبس فی تهمة الدّم ستّة أيّام فان جاء أولياء المقتول ببيّنة[2] والّا خلّی سبيله[3].

٤٩٠ ٤٧٧٣٠ (۲) **دعائم الإسلام** ۵۳۹/۲: عن علیّ عليه السلام أنّه قال لا حبس فی تهمة الّا فی دم والحبس بعد معرفة الحقّ ظلم.

---

۱. عن جعفر عن أبيه عن علیّ عليهم السلام ـ يب ۱۵۲.

۲. يثبت ـ يب ۱۷٤ ـ ببيّنة تثبت ـ يب ۳۱۲.

۳. سبيلهم ـ يب ۳۱۲.

باب ۱۰
بازداشت متّهم به قتل

(۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «پیامبرﷺ پیوسته در اتّهام خون، شش روز زندانی می‌کرد. پس اگر اولیای مقتول بیّنه می‌آوردند [که حکم به دیه یا قصاص می‌کرد] وگرنه متّهم را آزاد می‌ساخت.» ۴۸۹

(۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «در اتّهام، زندان نیست؛ مگر دربارهٔ خون و زندانی کردن پس از شناخت حق، ستم است.» ۴۹۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب قصاص الطّرف

(١)

باب ثبوت القصاص في الجراح وفي قطع الأعضاء عمداً إلاّ أن يتراضيا بديتها أو أقلّ أو أكثر وكذا في كسر السّنّ والذّراع

قال الله تبارك وتعالى في سورة المائدة (٥): ٤٥: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾.

(١) تهذيب ١٠/١٧٤: الحسن بن محبوب عن فقيه ٤/٨٠: هشام بن سالم عن زياد بن ٤٩١ ٣٧٧٣١
سوقة عن الحكم بن عتيبة عن[١] أبي جعفر عليه السلام قال قلت ما تقول في العمد والخطأ في القتل و(في ـ فقيه) الجراحات (قال ـ يب) فقال ليس الخطأ مثل العمد، العمد فيه القتل والجراحات فيها القصاص والخطأ في القتل والجراحات فيها الدّيات[٢] قال ثمّ قال (لي ـ فقيه) يا حكم إذا كان الخطأ من القاتل و[٣] الخطأ من الجارح وكان بدوياً فدية ما جنى البدويّ من الخطأ على أوليائه من البدويّين قال وإذا كان (القاتل أو ـ يب) الجارح قروياً فإنّ دية ما جنى من الخطأ على أوليائه (من ـ يب) القرويّين. الإختصاص ٢٥٤: الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن زياد بن سوقة عن الحكم بن عتيبة قال فسألته (أي أبا جعفر عليه السلام) ما تقول (وذكر نحوه).

---

١. قال قلت لأبي جعفر عليه السلام ـ فقيه. ٢. فيهما الدّية ـ فقيه. ٣. أو ـ فقيه.

فصل دوّم: قصاص اعضای بدن

باب ۱
حکم قصاص و دیه در جراحت و قطع اعضای بدن انسان

خداوند تعالی می‌فرماید:

و بر آنان [= بنی‌اسرائیل] در آن [= تورات] مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی، قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف‌نظر کند)، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند، ستمگر است.[1]

۴۹۱ (۱) حَکَم بن عتیبه گوید: «به امام باقر گفتم: چه می‌گویید دربارهٔ عمد و خطا در مورد قتل و جراحت‌ها؟ حضرت فرمود: خطا به سان عمد نیست؛ در مقابل قتل و جراحت‌ها، قصاص است. ولی در مقابل خطای در قتل و جراحت‌ها، دیه است. حَکَم بن عتیبه گوید: سپس امام به من فرمود: ای حَکَم! اگر خطا از قاتل و از جارح باشد و شخص، بادیه‌نشین باشد، دیهٔ جنایت به جهت خطای این بادیه نشین بر اولیای بادیه نشین او خواهد بود. حضرت افزود: و اگر قاتل یا جارح شهرنشین باشد، دیهٔ جنایت به جهت خطای او، بر اولیای شهرنشین او خواهد بود.»

---

۱. مائده ۴۵/۵.

۴۹۲ ۴۷۷۳۲ (۲) دعائم الإسلام ۴۱۵/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال في القتل والجراحات الّتي تقتصّ منها العمد فيه القَوَد والخطأ فيه الدّية على العاقلة.

۴۹۳ ۴۷۷۳۳ (۳) كافي ۳۲۰/۷: تهذيب ۲۷۵/۱۰: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن اسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فيما كان من جراحات الجسد أنّ فيها القصاص أو يقبل المجروح دية الجراحة فيعطاها.

۴۹۴ ۴۷۷۳۴ (۴) كافي ۳۲۰/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۷۵/۱۰: أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن فقيه ۱۰۲/۴: عاصم بن حميد (عن محمّد بن قيس ـ يب) عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن السّنّ والذّراع يكسران عمداً ألهما أرش أو قَوَد فقال قَوَد قال قلت فإن أضعفوا (له ـ فقيه) الدّية فقال إن أرضوه بما شاء فهو له.

۴۹۵ ۴۷۷۳۵ (۵) عوالي اللّئالي ۵۷۶/۳: روى أنس قال كسرت الرّبيع بنت مسعود[1] وهي عمّة أنس ثنيّة[2] جارية من الأنصار فطلب القوم القصاص فأتوا النّبيّ صلى الله عليه وآله فأمر بالقصاص فقال أنس بن النّضر عمّ أنس بن مالك لا والله (لا ـ خ ك) تكسر ثنيّتها[3] يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا أنس في كتاب الله القصاص فرضي القوم وقبلوا الأرش فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انّ من عباد الله من لو أقسم لأبرّ قسمه.

ويأتي في باب (۱۹) أنّه لا قصاص في الجائفة والمنقلة والمأمومة والعظم من أبواب قصاص الطّرف ما يناسب ذلك. وفي رواية الدعائم (۴) من باب (۱۱) ديات الأنف من أبواب ديات الأعضاء قوله عليه السلام ويقتصّ منه في العمد. وفي رواية الدعائم (۴) من باب (۱۲) دية الأذن قوله عليه السلام ويقتصّ منها في العمد. وفي رواية اسحاق (۱) من باب (۳) ارش اللّطمة من أبواب الشّجاج والجراح قوله عليه السلام وامّا ما كان من جراحات الجسد فانّ فيها القصاص أو يقبل المجروح دية الجراحة فيعطاها. وفي أحاديث باب (۵) دية الجروح في الأصابع إذا أوضح العظم ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

---

۱. قال في حاشية المستدرك (ولعلّ الصّحيح ـ الرّبيع بنت النّضر). ۲. الثّنيّة: أسنان مقدّم الفم.
۳. ثنيّها ـ خ ل ك.

۴۹۲ (۲) امام باقر‌ؑ دربارهٔ قتل و جراحاتی که مورد قصاص قرار می‌گیرد، فرمود: «در عمد، قصاص است و در خطا، دیه است و آن هم بر عهده‌ی عاقله است.»

۴۹۳ (۳) امام صادق‌ؑ فرمود: «امیرالمؤمنین‌ؑ در مورد هر جراحتی در بدن حکم به قصاص می‌کرد مگر این که مجروح، دیهٔ جراحت را بپذیرد و دیه به او داده شود.»

۴۹۴ (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ دندان و ساق دست که از روی عمد شکسته می‌شود، پرسیدم که: آیا برای این دو، ارش [تفاوت بین سالم و شکسته] ثابت است یا قصاص؟ حضرت فرمود: قصاص. ابوبصیر گوید: به امام گفتم: اگر دیهٔ او را چند برابر کنند؟ حضرت فرمود: اگر او را با آنچه می‌خواهد راضی سازند، این حقّ اوست.»

۴۹۵ (۵) انس گوید: «ربیع دخترمسعود [عمهٔ انس]، دندان جلوی دختری از انصار را شکست. آن گروه خواستند قصاص کنند. نزد پیامبرﷺ آمدند. حضرت هم دستور قصاص را صادر فرمود. انس بن نضر که عموی انس بن مالک می‌شد گفت: نه؛ به خدا سوگند! ای رسول خدا، دندان جلوی او شکسته نخواهد شد. رسول خداﷺ فرمود: ای انس، قصاص در کتاب خدا آمده است. پس از آن بود که آن گروه به گرفتن تفاوت بهای سالم و شکسته راضی شدند [و قصاص نکردند]. رسول خداﷺ فرمود: در میان بندگان خدا کسی است که اگر سوگندی بخورد، خداوند سوگندش را عملی می‌سازد.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

در باب نوزده از ابواب قصاص عضو، روایتی مناسب این باب.

و در روایت چهارم از باب یازدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «و از او در صورت عمد، قصاص می‌شود.»

و در روایت چهارم از باب دوازدهم، فرمودهٔ پیامبرﷺ: «و از او در صورت عمد، قصاص می‌شود.»

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب شجاج و جراح، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «هر جراحت بدنی، در آن قصاص است یا آن مجروح باید دیهٔ جراحت را بپذیرد که در این صورت به او دیه داده می‌شود.»

و در روایات باب پنجم، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

(۲)

باب أنّ القصاص بين الرّجل والمرأة
فى الأعضاء والجراحات سواء حتّى تبلغ ثلث الدّية
فاذا جاوزت الثّلث أضعفت جراحة الرّجل ضعفين على جراحة المرأة

قال الله تبارك وتعالى فى سورة المائدة (۵): ۴۵: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ﴾.

۴۹۶ ۲۷۷۳۶ (۱) تهذيب ۱۸۳/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن زرارة عن أحدهما عليهما السلام فى قول الله عزّ وجلّ ﴿ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ﴾ الآية قال هى محكمة.

۴۹۷ ۲۷۷۳۷ (۲) كافى ۲۹۹/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۸۱/۱۰: أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الجراحات فقال جراحة المرأة مثل جراحة الرّجل حتّى تبلغ ثُلْثَ الدّية فإذا بلغت ثلث الدّية سواء أضعفت جراحة الرّجل ضعفين على جراحة المرأة وسنّ الرّجل[۱] وسنّ المرأة سواء وقال إن[۲] قتل رجل امرأة عمداً فأراد أهل المرأة أن يقتلوا الرّجل ردّوا إلى أهل الرّجل نصف الدّية وقتلوه قال وسألته عن امرأة قتلت رجلاً قال تقتل به ولا يغرم أهلها شيئاً. استبصار ۲۶۷/۴: بهذا الاسناد عن أبى بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة قتلت رجلاً وذكر مثله.

۴۹۸ ۲۷۷۳۸ (۳) كافى ۳۰۰/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن تهذيب ۱۸۵/۱۰: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن ابن رئاب عن الحلبىّ قال سئل أبو عبد الله عليه السلام عن جراحات الرّجال والنّساء فى الدّيات والقصاص (سواء ـ يب) فقال الرّجال والنّساء فى القصاص (سواء ـ كا) السّنّ بالسّنّ والشّجّة بالشّجّة والأصبع بالأصبع سواء حتّى تبلغ الجراحات ثلث الدّية فإذا جاوزت[۳] الثّلث صيّرت دية الرّجل فى الجراحات ثلثى الدّية ودية النّساء ثلث الدّية.

---

۱. وسنّ المرأة وسنّ الرّجل سواءٌ ـ يب.
۲. لو قتل الرّجل امرأته ـ يب.
۳. جازت ـ يب.

باب ۲
حکم قصاص اعضای بدن زن و مرد

خداوند تعالی می‌فرماید:

و بر آنان [= بنی‌اسرائیل] در آن [= تورات] مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود و هرکس به احکامی که خدا نازل کرده، حکم نکند، ستمگر است.[۱]

۴۹۶ (۱) زراره از امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عزوجل: جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی، روایت کرده که حضرت فرمود: «این آیه، از محکمات است.»

۴۹۷ (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جراحت‌ها پرسیدم، حضرت فرمود: جراحت زن با جراحت مرد برابر و یکسان است تا آن که به ثلث دیه برسد و چون به ثلث دیه برسد، جراحت مرد دو برابر جراحت زن می‌شود و دندان مرد و دندان زن یکسان است. حضرت فرمود: اگر مردی زنی را از روی عمد بکشد و خاندان زن بخواهند که مرد را بکشند، به خاندان مرد نصف دیه را برگردانند و او را بکشند. ابوبصیر گوید: از امام دربارهٔ زنی که مردی را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: در برابر او کشته می‌شود و اهل او چیزی را ضامن نیستند.»

۴۹۸ (۳) حلبی گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جراحت‌های مردان و زنان در مورد دیات و قصاص سؤال شد. حضرت فرمود: مردان و زنان در قصاص مساوی‌اند؛ دندان در برابر دندان و جراحت در برابر جراحت و انگشت در برابر انگشت، برابر و مساوی است. تا آن که جراحت‌ها به یک سوم دیه برسد و چون از یک سوم دیه فراتر رود، دیهٔ مرد در جراحت‌ها دو سوم دیه و دیهٔ زنان یک سوم دیه می‌شود.»

---

۱. مائده ۴۵/۵.

۴۹۹ ۴۷۷۳۹ (۴) كافى ۳۰۱/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن عبد الكريم تهذيب ۱۸۵/۱۰: الحسين بن سعيد عن الحسن بن عليّ عن كرام عن ابن أبى يعفور قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قطع أصبع امرأة قال تقطع أصبعه حتّى ينتهى الى ثلث الدّية[۱] فإذا جاز الثّلث كان[۲] فى الرّجل الضّعف.

۵۰۰ ۴۷۷۴۰ (۵) كافى ۳۰۰/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير تهذيب ۱۸۴/۱۰: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير (وفضالة ـ يب) عن جميل بن درّاج قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة بينها وبين الرّجل قصاص قال نعم فى الجراحات حتّى تبلغ الثّلث سواء فاذا بلغت الثّلث (سواء ـ يب ـ فقيه) ارتفع الرّجل وسفلت المرأة. تهذيب ۱۸۴/۱۰: الحسين بن سعيد عن عبد الرّحمن ابن أبى نجران عن أبى عبد الله عليه السلام مثل ذلك. فقيه ۸۹/۴: سأل جميل ومحمّد بن حمران أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة (وذكر مثله).

۵۰۱ ۴۷۷۴۱ (۶) دعائم الإسلام ۴۰۸/۲: عن أبى عبد الله عليه السلام وإن قتلت امرأة رجلاً عمداً قتلت به وليس عليها ولا على أحد بسببها أكثر من أن تقتل قال أبو عبد الله والمرأة تعاقل الرّجل فى الجراح ما بينها وبين ثلث الدّية فإذا جاوزت الثّلث رجعت[۳] جراح المرأة على النّصف من جراح الرّجل لو أنّ أحداً قطع أصبع امرأة كان فيه مائة دينار فإن قطع لها أصبعين كان فيهما مائتا دينار وكذلك في الثّلاث ثلثمائة دينار وفى الأربع مائتا دينار لأنّها لمّا جاوزت الثّلث من الدّية كان فى كلّ أصبع خمسون ديناراً لأنّ دية المرأة خمسمائة وهى فى الجراح مالم تبلغ الثّلث ديتها كدية الرّجل.

۵۰۲ ۴۷۷۴۲ (۷) الجعفريّات ۱۲۲: باسناده عن عليّ عليه السلام قال جراحات النّساء على أنصاف جراحات الرّجال.

۵۰۳ ۴۷۷۴۳ (۸) تهذيب ۲۷۹/۱۰: استبصار ۲۶۶/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى جعفر عن أبى الجوزاء عن الحسن[۴] بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال ليس بين الرّجال والنّساء قصاص الّا فى النّفس (تهذيب ـ وليس بين الأحرار

---

۱. المرأة ـ يب ـ والظّاهر أنّه سهو. ۲. اضعف الرّجل ـ يب.
۳. رجعت أي مالت ويحتمل أن يكون صحيحه رجعت. ۴. الحسين ـ صا.

۴۹۹ (۴) ابن ابی یعفور گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که انگشت زنی را بریده است، پرسیدم. حضرت فرمود: انگشت مرد بریده می‌شود تا جایی که به یک سوم دیه برسد و چون از یک سوم دیه گذشت، دیهٔ مرد دو برابر زن است.»

۵۰۰ (۵) جمیل بن درّاج گوید: «از امام صادق‌ؑ در این‌باره پرسیدم که آیا بین زن و مرد قصاص است؟ فرمود: آری. در قصاص در جراحت‌ها تا به یک سوم برسد، برابرند و چون به یک سوم رسید، مرد بالا می‌رود و زن پایین می‌آید.»

۵۰۱ (۶) از امام صادق‌ؑ روایت شده است که: «اگر زنی مردی را از روی عمد بکشد، در برابر او کشته می‌شود و بر این زن یا شخص دیگری به این خاطر، سلطه‌ای بیش از این که او کشته شود، نیست. امام صادق‌ؑ فرمود: زن، در جراحت‌ها همپای مرد است مادامی که جراحت‌ها به ثلث نرسیده است و چون جراحت‌ها از ثلث بگذرد، جراحت زن متمایل به نصف جراحت مرد می‌شود؛ [به این شکل] که اگر مردی انگشت زنی را ببرد، در او صد دینار خواهد بود و اگر دو انگشت زن را ببرد، در آن دویست دینار و همچنین در سه تا، سیصد دینار و در چهار تا، دویست دینار؛ چراکه دیهٔ زن چون از ثلث دیه بگذرد، در هر انگشتی پنجاه دینار خواهد بود. چون دیهٔ زن پانصد دینار است و زن در جراحت‌ها مادامی که به ثلث دیه نرسیده، دیه‌اش مانند دیهٔ مرد است.»

۵۰۲ (۷) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «جراحت‌های زنان، نصف جراحت‌های مردان است.»

۵۰۳ (۸) امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود: «بین مردان و زنان قصاص نیست جز در جان و بین آزادها و بردگان قصاص نیست جز در جان ـ اگر عمد باشد ـ و بین بچه‌ها در چیزی قصاص نیست مگر در جان.»

والمماليك قصاص إلّا فى النّفس عمداً وليس بين الصّبيان قصاص فى شىء الّا فى النّفس).
قال الشّيخ فى الإستبصار فأمّا ما تضمّنه هذا الخبر من أنّه ليس بينهما قصاص الّا فى النّفس المعنى فيه أنّه ليس بينهما قصاص يتساوى فيه الرّجل والمرأة لأنّ ديات أعضاء المرأة على النّصف من ديات أعضاء الرّجل اذا جاوز ما فيه ثلث الدّية (وتمسّك الشّيخ لاثبات القصاص بينهما في الأعضاء برواية عبد الرّحمن بن سيّابة الّتى فيها جواز قطع فرج الرّجل الّذى قطع فرج امرأته).

۵۰۴ ۲۷۷۳۴ (۹) الجعفريّات ۱۲۲: باسناده عن علىّ عليه السلام انّه كان يقول ليس بين الرّجال والنّساء قصاص فيما دون النّفس.

وتقدّم فى رواية الحلبىّ (۳) من باب (۱۷) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام جراحات الرّجال والنّساء سواء سنّ المرأة بسنّ الرّجل وموضحة المرأة بموضحة الرّجل وأصبع المرأة بأصبع الرّجل حتّى تبلغ الجراحة ثلث الدّية فاذا بلغت ثلث الدّية أضعفت دية الرّجل على دية المرأة. وفى رواية أبى مريم (۶) قوله سألت أبا جعفر عليه السلام عن جراحة المرأة قال فقال على النّصف من جراحة الرّجل من الدّية فما دونها.

ويأتى فى الباب التّالى ما يناسب الباب. وفى أحاديث باب (۲) أنّ دية أعضاء الرّجل والمرأة سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية من أبواب ديات الأعضاء وباب (۲) انّ جراحات الرّجل والمرأة سواء فى الدّية الى أن تبلغ ثلث الدّية من أبواب ديات الشّجاج والجراح ما يدلّ على ذلك.

(۳)

باب حكم فقأ الرّجل عين المرأة وبالعكس

۵۰۵ ۲۷۷۳۵ (۱) كافى ۷/ ۳۰۰: تهذيب ۱۰/ ۱۸۵: علىّ عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل فقأ[۱] عين امرأة فقال إن شاؤا[۲] أن يفقؤا عينه ويؤدّوا إليه ربع الدّية وإن شاءت أن تأخذ ربع الدّية وقال فى امرأة فقأت عين رجل أنّه إن شاء فقأ عينها وإلّا أخذ دية عينه.

---

۱. الفقأ: الشّق. ۲. شاؤوا ـ يب.

شیخ طوسی﷫ در کتاب استبصار گوید: «آنچه این خبر مشتمل بر آن است که بین زن و مرد جز در جان قصاص نیست، معنایش این است که قصاصی که زن و مرد در آن یکسان باشد نیست؛ چرا که دیهٔ اعضای زن، نصف دیهٔ اعضای مرد است ـ البته اگر از یک سوم دیه فراتر رود.»

و شیخ طوسی﷫ برای اثبات قصاص بین زن و مرد در اعضا به روایت عبدالرحمن بن سیّابه تمسک جسته است؛ همان روایتی که در آن آمده است مردی که فرج زنش را ببرد، آلتش را می‌برند.»

(۹) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام پیوسته می‌فرمود: «بین مردان و زنان در کمتر از جان، قصاص نیست.» ۵۰۴

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «جراحت‌های مردان و زنان یکسان است؛ دندان زن در برابر دندان مرد و خراش و زخم زن در برابر زخم و خراش مرد و انگشت زن در برابر انگشت مرد، تا آن که جراحت به یک سوم دیه برسد و چون به یک سوم دیه رسید، دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن می‌شود.»

و در روایت ششم، این گفته که: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ جراحت زن پرسیدیم. راوی گوید: حضرت فرمود: نصف جراحت مرد است؛ از دیه گرفته یا کمتر از آن [در همه مراحل].»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب.

و در روایات باب دوم از ابواب دیات اعضا و باب دوم از ابواب دیات شجاج و جراح، روایاتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳
حکم درآوردن چشم زن توسط مرد و برعکس

(۱) حلبی از امام صادقعلیه السلام روایت کرده که آن حضرت دربارهٔ مردی که چشم زنی را درآورده است، فرمود: «اگر بخواهند، چشم مرد را کور می‌کنند و یک چهارم دیه را به او می‌دهند و اگر زن بخواهد، یک چهارم دیه را می‌گیرد و حضرت دربارهٔ زنی که چشم مردی را درآورده است، فرمود: اگر مرد بخواهد، چشم زن را کور می‌کند وگرنه دیهٔ چشمش را می‌گیرد.» ۵۰۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٥٠٦ ٣٧٧٤٦ (٢) المقنع ١٨٣: وإذا فقأ الرّجل عين امرأة فإن شاءت أن تفقأ عينه فعلت وأدّت إليه ألفين وخمسمائة درهم وإن شاءت أخذت ألفين وخمسمائة درهم وإن فقأت هي عين الرّجل غرمت خمسة آلاف درهم وإن شاء أن يفقأ عينها فعل ولا تغرم شيئاً.

ونقدّم في أحاديث الباب المتقدّم وإشاراته ما يدلّ على ذلك.

(٤)

باب أنّ من إطّلع على قوم لينظر إلى عوراتهم ففقؤا عينه أو جرحوه فلادية له

٥٠٧ ٣٧٧٤٧ (١) فقيه ٧٦/٤: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال عورة المؤمن على المؤمن حرام وقال من إطّلع على مؤمن في منزله فعيناه مباحتان للمؤمن في تلك الحال ومن دمر[1] على مؤمن في منزله بغير إذنه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال ومن جحد نبيّاً مرسلاً نبوّته وكذّبه فدمه مباح قال فقلت له أرأيت من جحد الإمام منكم ما حاله فقال من جحد إماماً برئ من الله وبرئ منه ومن دينه فهو كافر مرتدّ عن الإسلام لأنّ الإمام من الله ودينه دين الله ومن برئ من دين الله فهو كافر ودمه مباح في تلك الحال الّا أن يرجع ويتوب إلى الله ﷻ ممّا قال قال ومن فتك[2] بمؤمن يريد ماله ونفسه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال. الإختصاص ٢٥٩: أبو أيّوب عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال عورة المؤمن (وذكر نحوه).

٥٠٨ ٣٧٧٤٨ (٢) مستدرك ٢٣٥/١٨: الشيخ ابو الفتوح في تفسيره عن رسول الله ﷺ أنّه قال من اطّلع في بيت بغير اذنهم فقد حلّ لهم أن يفقؤوا عينه.

٥٠٩ ٣٧٧٤٩ (٣) فقه الرّضا ﷺ ٣١٠: من اطّلع في[3] دار قوم رجم فإن تَنَحّى[4] فلا شيء عليه وإن وقف فعليه أن يرجم فإن أعماه أو أصمّه فلا دية له.

---

١. دَمَرَ عليه: دخل بغير اذن وقيل هَجَمَ ـ اللّسان.
٢. فَتَكَ بالرّجل: انتهز منه غرّة فقتله أو جرحه وقيل هو القتل او الجرح مجاهرة وكلّ من قتل رجلاً غارّاً فهو فاتك قال أبو عبيد: الفتك أن يأتي الرّجل صاحبه وهو غارّ غافل حتّى يشدّ عليه فيقتله.
٣. على ـك.
٤. اى انصرف وذهب.

۵۰۶ (۲) در کتاب مقنع آمده است: «اگر مردی چشم زنی را کور کند، در صورتی که زن بخواهد چشم مرد را کور کند، چنین خواهد کرد و دو هزار و پانصد درهم به او می‌پردازد و اگرخواست دو هزار و پانصد درهم می‌گیرد و اگر زنی چشم مردی را درآورد، پانصد هزار درهم ضامن است و اگر مرد خواست تا چشم زن را در بیاورد، چنین خواهد کرد ولی در این صورت زن چیزی بدهکار نمی‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین و اشاراتش آنچه بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۴

حکم کسی که عورات عده‌ای را می‌بیند و آنها او را مجروح می‌کنند یا چشمش را در می‌آورند

۵۰۷ (۱) امام باقر ﷺ فرمود: «عورت مؤمن، بر مؤمن حرام است و فرمود: هرکس که به مؤمنی در منزلش سرکشد، [کور کردن] دو چشمش برای مؤمن در آن حال مباح است و هرکس که به مؤمنی در منزلش بدون اجازه‌اش هجوم برد، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است و هرکس که نبوت مرسلی را انکار و او را تکذیب کند، خونش مباح است.»

محمد بن مسلم گوید: «از امام پرسیدم: نظر شما دربارهٔ کسی که امامی از شما را انکار کند، چیست و حالِ او چگونه است؟ حضرت فرمود: هرکس که امامی را انکار کند، از خدا بیزار و خدا از او و دینش، بیزار است و او کافر مرتد از اسلام است؛ چرا که امام از سوی خدا و دینش، دین خداست و هرکس که از دین خدا بیزاری جوید، او کافر و در آن حال خونش مباح است؛ مگر اینکه بازگردد و از آنچه گفته به سوی خداوند ﷻ توبه کند. حضرت فرمود: و هرکس مؤمنی را غافلگیر و قصد مال یا جان او را کند، خونش برای آن مؤمن در آن حال مباح است.»

۵۰۸ (۲) رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس در خانه‌ای بدون اجازه‌شان سرکشد، حلال است که چشم او را کور کنند.»

۵۰۹ (۳) هرکس به خانهٔ گروهی سرکشد، به او سنگ زده می‌شود. اگر دور شد که چیزی بر او نیست ولی اگر ایستاد [و نرفت] سنگ باران می‌شود و اگر او را کور کنند یا کر سازند، دیه‌ای برای او نیست.

٥١٠ ٤٧٧٥٠ (٤) **دعائم الإسلام ٤٢٧/٢**: عن رسول الله ﷺ أنّه قال من تطلّع[١] من خلال دار قوم لينظر الى[٢] عوراتهم ففقئوا عينه فهو هدر.

٥١١ ٤٧٧٥١ (٥) **الجعفريّات ١٦٤**: باسناده عن عليّ بن أبي طالب ؑ انّ رجلاً من الأنصار شكا الى النبيّ ﷺ فقال انّ لي جاراً قد اتّخذ مثل خرجة العين ممّا يلي مغتسل إمرأتي فاذا قامت تغتسل نظر اليها فقال له رسول الله ﷺ سَوّلَهُ خياطاً فإذا نظر فانخس[٣] به (في ـ خ) عينه.

٥١٢ ٤٧٧٥٢ (٦) **كافي ٢٩١/٧**: (عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن محمّد بن عيسى ـ معلّق) عن **تهذيب ٢٠٧/١٠**: يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبي عبد الله ؑ قال إذا اطّلع رجل على قوم يشرف عليهم أو ينظر (إليهم ـ كا) من خلل شيء لهم فرموه فأصابوه فقتلوه أو فقؤا عينه[٤] فليس عليهم غرم وقال إنّ رجلاً أطلع من خلل حجرة رسول الله ﷺ فجاء رسول الله ﷺ بمشقص ليفقأ عينه فوجده قد انطلق فقال رسول الله ﷺ أي خبيث أما والله لو ثبتّ لي لفقأت عينيك[٥].

٥١٣ ٤٧٧٥٣ (٧) **فقيه ٧٤/٤**: القاسم بن محمّد الجوهريّ عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله ؑ عن رجل اطّلع على قوم لينظر الى عوراتهم فرموه فقتلوه أو جرحوه أو فقؤا عينه فقال لا دية له انّ رسول الله ﷺ اطّلع رجل في حجرته من خلالها فجاءه رسول الله ﷺ بمشقص ليفقأ به عينه فوجده قد انطلق فناداه يا خبيث لو ثبتّ لي لفقأت عينك به.

٥١٤ ٤٧٧٥٤ (٨) **فقيه ٧٤/٤**: حمّاد بن عيسى عن أبي عبد الله ؑ قال بينا[٦] رسول الله ﷺ في بعض حجراته إذ إطّلع رجل في شقّ الباب وبيد رسول الله ﷺ مذراة[٧] فقال لو كنت قريباً منك لفقأت به عينك. **قرب الإسناد ١٨**: محمّد بن عيسىٰ والحسن بن ظريف وعليّ بن اسماعيل كلّهم عن حمّاد قال سمعت أبا عبد الله ؑ يقول قال أبي ؑ قال عليّ ؑ بينا رسول الله ﷺ في بعض حجر نسائه (وذكر نحوه).

---

١. تطلّع اى نظر. ٢. على ـ ك.
٣. اصل النّخس الرّفع والحركة ونخس بالرّجل: هيّجه وأزعجه. ٤. عينيه ـ ئل.
٥. عينك ـ يب. ٦. بينما ـ ئل.
٧. مدارة ـ ئل. مدراة ـ خ قرب الإسناد ـ المدراة: خشبة ذات أطراف وهي الخشبة الّتي يذرّىٰ بها الطّعام وتنقّىٰ بها الأكداس ومنه ذرّيت تراب المعدن إذا طلبت منه الذّهب ـ المدراة شيء يعمل من حديد أو خشب على شكل سنّ من أسنان المشط وأطول منه يسرّح به الشّعر المتلبّد ـ اللسان ـ قال في الوافي المدراة بالمهملتين: القرن.

۵۱۰ (۴) رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس از روزنه‌ای به خانهٔ مردم نگاه کند تا به عورت‌های آنان بنگرد، پس در آن حال چشم او را کور کنند، چشمش هدر رفته است.»

۵۱۱ (۵) مردی از انصار به پیامبر ﷺ شکایت کرد و گفت: «همسایه‌ای دارم که سوراخی را به اندازه‌ای که چشمش دید داشته باشد، از کنار جایی که همسرم غسل می‌کند، آماده کرده است و چون همسرم برای غسل بر می‌خیزد به همسرم نگاه می‌کند. رسول خدا ﷺ به او فرمود: سوزنی را برایش درست کن و چون او نگاه کرد، آن را در چشمش فرو کن.»

۵۱۲ (۶) امام صادق ؑ فرمود: «اگر کسی به گروهی که مشرف بر آنان است یا آنان را از لای چیزی می‌نگرد، سر کشد و آنان چیزی برای او پرت کنند و او را بکشند یا چشمش را کور کنند، آنان هیچ جریمه‌ای ندارند و حضرت فرمود: مردی از شکاف اتاق رسول خدا ﷺ نگاه می‌کرد. رسول خدا ﷺ میله‌ای آورد تا چشم او را درآورد ولی دید که آن شخص رفته است. رسول خدا ﷺ فرمود: ای پلید، به خدا سوگند! اگر می‌ماندی، چشمت را کور می‌کردم.»

۵۱۳ (۷) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ مردی پرسیدم که بر گروهی سر می‌کشد تا به عورت‌های آنان بنگرد. آنان چیزی به سمت او پرت می‌کنند و او را می‌کشند یا مجروح می‌سازند یا چشمش را کور می‌کنند. حضرت فرمود: آن شخص دیه ندارد؛ چرا که رسول خدا ﷺ هنگامی که مردی از سوراخ اتاق‌شان به داخل اتاق نگاه می‌کرد میله‌ای آورد تا چشم او را کور کند، دید که آن مرد رفته است. حضرت او را ندا زد که: ای پلید، اگر در برابرم می‌ماندی، با این میله چشمت را کور می‌کردم.»

۵۱۴ (۸) امام صادق ؑ فرمود: «در حالی که رسول خدا ﷺ در یکی از اتاق‌هایش بود، مردی از شکاف در سرکشید. چوبی در دست رسول خدا ﷺ بود، حضرت فرمود: اگر نزدیک تو بودم، با این، چشمت را کور می‌کردم.»

۵۱۵ ۴۷۷۵۵ (۹) کافی ۲۹۲/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن تهذيب ۲۰۸/۱۰: صفوان (بن يحيى ـ يب) عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إطّلع رجل على النّبيّ صلى الله عليه وآله من الجريد فقال له النّبيّ صلى الله عليه وآله لو أعلم أنّك تثبت (لي ـ كا) لقمت إليك بالمشقص حتّى أفقأ (به ـ كا) عينك[1] قال فقلت (له ـ كا) أذاك[2] لنا فقال ويحك ـ أو ويلك ـ أقول لك إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله فعل (و ـ ئل) تقول ذٰلك[3] لنا.

۵۱۶ ۴۷۷۵۶ (۱۰) کافی ۲۹۲/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن عبيد بن زرارة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول بينا[4] رسول الله صلى الله عليه وآله في حجراته مع بعض أزواجه ومعه مغازل[5] له يقلبها إذ أبصر بعينين تطلعان فقال لو أعلم أنّك تثبت لي لقمت حتّى أبخسك[6] فقلت نفعل نحن مثل هٰذا إن فعل مثله بنا قال إن خفي لك فافعله.

۵۱۷ ۴۷۷۵۷ (۱۱) مستدرك ۲۳۵/۱۸: الشيخ ابوالفتوح في تفسيره عن سهل بن سعد قال اطلع رجل على بعض حجرات رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج صلى الله عليه وآله وبيده قصب رأسه محدّد فقال ان علمت أنّك نظرت الى الحجرة لضربت عينك بهٰذا انّما الإستئذان من النّظر.

۵۱۸ ۴۷۷۵۸ (۱۲) فقيه ۶/۴: (في حديث المناهي بالإسناد المتقدّم في باب كراهة سؤر الفار) نهى أن يطلع الرّجل في بيت جاره وقال من نظر إلى عورة أخيه المسلم أو عورة غير أهله متعمّداً أدخله الله تعالى مع المنافقين الّذين كانوا يبحثون عن عورات النّاس ولم يخرج من الدّنيا حتّى يفضحه الله إلّا أن يتوب.

وتقدّم في أحاديث باب (۴) وجوب ستر العورة في الحمّام وغيره من النّاظر المحترم وتحريم النّظر الى عورة المسلم وإشاراته من أبواب الحمّام (ج ۲۱) وباب (۷) كراهة دخول الولد الحمّام مع أبيه وبالعكس وتحريم النّظر الى عورة الوالدين والولد ما يناسب الباب. وفي رواية الحلبيّ (۳) من باب (۲۷) انّ من قتله القصاص أو الحدّ فلا دية له من أبواب القتل والقصاص (ج ۳۱) قوله عليه السلام أيّما رجل اطّلع على قوم في دارهم لينظر الى عوراتهم فرموه وفقؤا عينه أو جرحوه فلا دية له.

---

۱. عينيك ـ ئل.
۲. وذاك ـ ئل.
۳. أذاك ـ يب.
۴. بينما ـ ئل.
۵. المغازل جمع مغزل: ما يغزل به القطن.
۶. حتّى أنخسك ـ خ ـ ئل.

۵۱۵ (۹) عبید بن زراره گوید: «از امام صادقﷺ شنیدم که می‌فرمود: مردی از لای شاخه‌های خرما برای دیدن پیامبر سرکشید. پیامبرﷺ به او فرمود: اگر می‌دانستم می‌مانی، میله‌ای به سویت پرت می‌کردم تا به وسیله آن، چشمت کور شود. عبید بن زراره گوید: به امام گفتم: آیا چنین کاری حق ماست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! من به تو می‌گویم رسول خداﷺ این کار را کرده است، تو می‌گویی آیا ما چنین حقی داریم!»

۵۱۶ (۱۰) عبید بن زراره گوید: «از امام صادقﷺ شنیدم که می‌فرمود: در حالی که پیامبر خداﷺ همراه یکی از همسرانش در یکی از اتاق‌هایش بود و چرخ‌های ریسندگی کنار حضرت بود که آنها را می‌گرداند، دید دو چشم نگاه می‌کند. حضرت فرمود: اگر می‌دانستم که در برابرم می‌مانی، برمی‌خاستم تا چشمت را کور کنم. عبید بن زراره گوید: پرسیدم: ما چنین کاری را بکنیم اگر مشابه آن برایمان پیش آید؟ حضرت فرمود: اگر مخفیانه این کار را نسبت به تو انجام می‌دهد، انجام بده.»

۵۱۷ (۱۱) سهل بن سعد گوید: «مردی به بعضی از اتاق‌های رسول خداﷺ سرکشید. حضرت در حالی که در دستش نی سرتیزی بود، بیرون آمد و فرمود: اگر می‌دانستم که تو به اتاق نگاه می‌کنی، با این به چشمت می‌زدم؛ [چرا که] اجازه گرفتن تنها برای همین دیدن است.»

۵۱۸ (۱۲) در روایت مناهی با همان سندی که در باب کراهت نیم‌خوردهٔ موش گذشت، آمده است: «پیامبر خداﷺ از این که مردی به خانهٔ همسایه‌اش سرکشی کند، نهی کرد و فرمود: هرکس به عورت برادر مسلمانش یا عورت غیر اهل خود از روی عمد بنگرد، خداوند وی را با منافقانی که در پی عورات مردم هستند قرار می‌دهد و از دنیا بیرون نمی‌رود تا آن که خداوند او را رسوا سازد؛ مگر اینکه توبه کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب حمام و باب هفتم، روایاتی مناسب این باب.

و در روایت سوم از باب بیست و هفتم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «هر مردی که به قومی در خانه‌شان سرکشد تا به آنچه دوست ندارد کسی ببیند، نگاه کند و آنان چیزی به سوی او پرتاب و چشمش را کور کنند یا مجروحش سازند، آن شخص دیه‌ای ندارد.»

(٥)

باب أنّ الأعمى إذا فقأ عين صحيح متعمّداً ففيه الدّية من ماله لأنّ عمد الأعمى مثل الخطأ

٥١٩ ٣٧٧٥٩ (١) كافى ٣٠٢/٧: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ٢٣٢/١٠: فقيه ٨٥/٤: (الحسن ـ كا ـ فقيه) بن محبوب عن هشام بن سالم عن عمّار السّاباطيّ عن أبى عبيدة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن أعمى فقأ عين (رجل ـ اختصاص ـ يب) صحيح متعمّداً قال يا أبا عبيدة انّ عمد الأعمى مثل الخطأ هٰذا فيه الدّية من ماله فان لم يكن له مال فانّ دية[١] ذٰلك على الإمام ولا يبطل حقّ (امرء ـ خ) مسلم. الإختصاص ٢٥٥: هشام بن سالم عن عمّار السّاباطيّ عن أبى عبيدة قال سألت أبا جعفر عليه السلام وذكر نحوه.

(٦)

باب حكم العبد إذا فقأ عين حرّ وعليه دين

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

٥٢٠ ٣٧٧٦٠ (١) كافى ٣٠٧/٧: تهذيب ١٩٧/١٠: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال قال (قضى ـ يب) أمير المؤمنين عليه السلام فى عبد فقأ عين حرّ وعلى العبد دين انّ على العبد حدّ للمفقوء عينه ويبطل دين الغرماء.

٥٢١ ٣٧٧٦١ (٢) تهذيب ٢٨٠/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام عن عليّ عليه السلام قال فى عبد فقأ عين حرّ وعلى العبد دين فقال لتفقأ عينه ويبطل دين الغرماء. الجعفريّات ١٢٣: باسناده عن عليّ عليه السلام فى عبد (وذكر نحوه). المقنع ١٨٧: إذا فقأ عبد عين حرّ وعلى العبد دين فإنّ العبد للمفقوء عينه ويبطل دين الغرماء.

وتقدّم فى الباب المتقدّم ما يناسب ذٰلك فراجع.

---

١. ديته ـ كا.

باب ۵

حکم کوری که چشم بینا را درآورد

۵۱۹ (۱) ابوعبیده گوید: «از امام باقر ﷺ دربارهٔ نابینایی پرسیدم که چشم انسان سالمی را از روی عمد درآورده است. حضرت فرمود: ای ابا عبیده، عمد نابینا چون خطاست. در این مورد باید از مالش دیه بپردازد و اگر مالی ندارد، دیهٔ آن بر عهدهٔ امام است و حقّ فرد مسلمان از بین نمی‌رود.»

باب ۶

حکم برده‌ای که چشم آزاد را درآورد

۵۲۰ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ برده‌ای که چشم آزادی را کور کرد و بر برده دیْن باشد، فرمود: برای کسی که چشمش کور شده، بر برده حدّ است و دیْن طلبکاران باطل می‌شود.»

۵۲۱ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ برده‌ای که چشم آزادی را کور کرده و برده بدهی دارد، فرمود: «چشم را کور می‌کنند و طلب طلبکاران باطل می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین به آنچه متناسب با این است مراجعه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٧)

باب حكم ما إذا فقأ الأعور عين انسان صحيح أو بالعكس

٥٢٢ ٤٧٧٦٢ (١) كافى ٣١٩/٧: تهذيب ٢٧٦/١٠: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس قال قلت لأبى جعفر عليه السلام[1] أعور فقأ عين صحيح (متعمّداً ـ كا ٣٢١: يب السّند الثّاني) فقال تفقأ عينه قال قلت يبقى[2] أعمى قال فقال الحقّ أعماه كافى ٣٢١/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٧٦/١٠: الحسين[3] بن سعيد عن فضالة عن أبان عن رجل عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته عن أعور (وذكر مثله).

٥٢٣ ٤٧٧٦٣ (٢) دعائم الإسلام ٤٣١/٢: عن علىّ عليه السلام أنّه قال فى الأعور إذا فقأعين صحيح تفقأ عينه الصّحيحة قيل لأبى عبد الله عليه السلام إذاً يصير أعمى قال الحقّ أعماه.

وتقدّم فى أحاديث باب (١) ثبوت القصاص فى الجراح من ابواب قصاص الطّرف ج ٣١ ما يدلّ على ذلك. ويأتى فى أحاديث باب (٧) دية عين الأعور من أبواب ديات الأعضاء ما يناسب الباب.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٨)

باب كيفيّة القصاص اذا لطم انسان عين آخر فأنزل فيها الماء

٥٢٤ ٤٧٧٦٤ (١) كافى ٣١٩/٧: تهذيب ٢٧٦/١٠: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن فضّال عن سليمان الدّهّان عن رفاعة عن أبى عبد الله عليه السلام قال إنّ عثمان[4] أتاه رجل من قيس بمولى له قد لطم عينه فأنزل الماء فيها وهى قائمة ليس[5] يبصر بها شيئاً فقال له أعطيك الدّية فأبىٰ قال فأرسل بهما إلى علىّ عليه السلام وقال احكم بين هذين فأعطاه الدّية فأبىٰ قال فلم يزالوا يعطونه حتّى أعطوه ديتين قال فقال ليس أريد إلّا القصاص قال فدعا علىّ عليه السلام بمرآة

---

١. لأبي عبد الله ـ خ.
٢. يكون ـ كا ـ ٣٢١ فيكون ـ يب السّند الثّاني.
٣. الحسن بن سعيد ـ كا ٣٢١.
٤. عمر ـ يب.
٥. لم يبصر ـ يب.

باب ۷

حکم انسان یک چشم که چشم انسان سالمی را درآورد و برعکس

۵۲۲ (۱) محمد بن قیس گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: فرد یک چشمی، چشم یک انسان سالمی را از روی عمد کور کرده است. حضرت فرمود: چشم او را کور می‌کنند. محمد بن قیس گوید: او نابینا بماند؟ حضرت فرمود: اقامه‌ی حقّ او را نابینا کرده است.»

۵۲۳ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ انسان یک چشمی که چشم فرد سالمی را کور کرده است، فرمود: «یک چشم سالمش را کور می‌کنند. به امام صادق ﷺ گفته شد: در این صورت او نابینا می‌شود. حضرت فرمود: اقامه‌ی حقّ او را نابینا ساخته است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو آنچه بر این دلالت می‌کنند.

می‌آید:

در روایات باب هفتم از ابواب دیات اعضا مناسب این باب.

باب ۸

حکم قصاص ضارب چشم

۵۲۴ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی از قیس، غلام عثمان را که سیلی به چشم او زده و آب در چشمش آمده بود و چشمش همچنان که برپا بود ولی با آن هیچ نمی‌دید، نزد عثمان آورد. به او گفت: دیه به تو می‌دهم، او نپذیرفت. امام صادق ﷺ فرمود: عثمان هر دو را نزد امیرالمؤمنین ﷺ فرستاد و فرمود: شما بین این دو نفر قضاوت کنید. حضرت به او دیه داد ولی او نپذیرفت. امام صادق ﷺ فرمود: همچنان می‌افزود تا آن که دو دیه داد. حضرت فرمود: او گفت: من جز قصاص نمی‌خواهم. حضرت فرمود: پس از آن امیرالمؤمنین علی ﷺ آینه‌ای را طلب و آن را داغ کرد. سپس پنبه‌ای خواست و آن را تر کرد و پنبه را بر مژه‌های دو چشمش و اطراف آن نهاد و آن‌گاه چشم او را رو به جرم خورشید قرار داد. حضرت فرمود: و آینه را آورد و فرمود: نگاه کن. او نگاه کرد. پیه چشم آب شد و چشمش باقی ماند و بینایی‌اش رفت.»

فحماها ثمّ دعا بكرسف[١] فبلّه ثمّ جعله على أشفار عينيه (و ـكا) على حواليها ثمّ استقبل بعينه[٢] عين الشّمس قال وجاء بالمرآة فقال انظر فنظر فذاب الشّحم وبقيت عينه قائمة وذهب[٣] البصر.

٥٢٥ ٤٧٧٦٥ (٢) دعائم الإسلام ٤١١/٢: قال عليّ ﷺ لا يقاد من أحد إذا قتل الّا بالسّيف وإن قتل بغير ذٰلك ويقتصّ من العين بأن يوضع على العين الصّحيحة قطنة وتربط ثمّ تحمى مرآة وتقدّم الى العين الّتى يقتصّ منها وتفتح اليها حتّى تسيل وان فقأ المقتصّ منه عين الّذى جنى عليه بغير ذٰلك.

٥٢٦ ٤٧٧٦٦ (٣) الجعفريّات ١٣١: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ انّ مولى لعثمان بن عفّان لطم أعرابيّاً فذهب بعينه فأعطى عثمان الأعرابيّ الدّية فأبى وأضعف له فأبى الأعرابيّ أن يقبل الفدية فرفعهما عثمان إلى عليّ ﷺ فأمر عليّ ﷺ فوضع على عينه الصّحيحة الّتى لم تفقأ قطنة ثمّ حما مرآة فأدناها من عينه الّتى سالت[٤].

(٩)
باب أنّ من قطع من أذن انسان فاقتصّ منه ثمّ ردّها الجاني فالتحمت فللمجنيّ عليه قطعها

٥٢٧ ٤٧٧٦٧ (١) تهذيب ٢٧٩/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه ﷺ انّ رجلاً قطع من بعض أذن رجل شيئاً فرفع ذٰلك الى عليّ ﷺ فأقاده فأخذ الآخر ما قطع من أذنه فردّه على أذنه بدمه فالتحمت وبرئت فعاد الآخر إلى عليّ ﷺ فاستقاده فأمر بها فقطعت ثانية وأمر بها فدفنت وقال ﷺ انّما يكون القصاص من أجل الشّين[٥]. المقنع ١٨٤: سأل إسحاق بن عمّار أباعبد الله ﷺ عن رجل قطع (وذكر نحوه).

---

١. أي القطن. ٢. بعينيه ـيب. ٣. فذهب ـيب.
٤. كذا في المصدر ولا يخلو من سقم وسقط وزيادة. ٥. الشّين: ضدّ الزّين.

۵۲۵ (۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «کسی که مرتکب قتل شده جز با شمشیر قصاص نمی‌شود؛ گرچه با غیر شمشیر کشته باشد و از چشم به این شکل قصاص می‌شود که پنبه‌ای برروی چشم سالم گذاشته و بسته می‌شود. سپس آینه، داغ می‌شود و به چشمی که از آن قصاص می‌شود، نزدیک می‌شود و چشم را رو به آینه باز می‌کنند تا جاری شود[آب شود]. هر چند کسی که از او قصاص می‌شود، چشم این شخص را که بر او جنایت وارد کرده به گونه‌ای دیگر نابینا کرده است.»

۵۲۶ (۴) امام جعفر صادق‌ﷺ از پدرشان‌ﷺ از جدّشان‌ﷺ روایت کرده‌اند که: «غلام عثمان سیلی به اعرابی زد و چشم او را ناکار کرد. عثمان به اعرابی دیه داد، او نپذیرفت. دیه را دو چندان کرد، باز اعرابی از پذیرش فدیه امتناع ورزید. عثمان هر دو را نزد امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرستاد. امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دستور داد پنبه‌ای بر روی چشم سالمش که نابینا نشده بود، قرار دادند. پس از آن آینه‌ای را داغ و آن را به چشمش نزدیک کرد تا روان شد.»

باب ۹
حکم جانی قطع گوش که قصاص شود و گوش خود را درمان کند

۵۲۷ (۱) اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق‌ﷺ از پدرشان‌ﷺ روایت کرده است که: «مردی تکه‌ای از گوش مردی را بریده. او را نزد امیرالمؤمنین علی‌ﷺ بردند. حضرت او را قصاص کرد. آن فرد تکه‌ای را که از گوشش بریده شده بود، گرفت و با خونی که داشت به گوشش برگرداند و گوشت گرفت و خوب شد. فرد اول نزد امیرالمؤمنین‌ﷺ آمد و از او باز درخواست قصاص کرد. حضرت دستور داد که دوباره گوشش را ببرند و دستور داد تا دفن شود و حضرت فرمود: قصاص تنها به خاطر عیب و عاری است که از او بر جای می‌ماند. [به این معنی که باید گوش جانی چون گوش مجنیٌ علیه معیوب باشد].»

(١٠)

باب انّ من قطع يمين انسان قطعت يمينه فان لم يكن له فشماله فان لم يكن له فرجله فان لم يكن له فالدّية وكذا اذا قطع أيدى جماعة على التّعاقب

٥٢٨ ٤٧٧٦٨ (١) كافى ٣١٩/٧: تهذيب ٢٧٦/١٠: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار عن أبى بصير قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول تقطع يد الرّجل ورجلاه فى القصاص.

٥٢٩ ٤٧٧٦٩ (٢) كافى ٣١٩/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب تهذيب ٢٥٩/١٠: الحسين بن سعيد عن فقيه ٩٩/٤: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السّجستانى قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قطع يدين لرجلين اليمينين (قال ـ كا) فقال يا حبيب تقطع يمينه للرّجل الّذى[1] قطع يمينه أوّلاً وتقطع يساره للّذى[2] قطع يمينه آخراً[3] لأنّه إنّما قطع يد الرّجل الأخير ويمينه قصاص للرّجل الأوّل (قال ـ كا ـ يب) فقلت إنّ عليّاً عليه السلام إنّما كان يقطع اليد اليمنى والرّجل اليسرى (قال ـ كا ـ يب) فقال إنّما كان يفعل ذلك فيما يجب من[4] حقوق الله فأمّا (يا حبيب ـ كا) (ما يجب من ـ يب) حقوق المسلمين[5] فإنّه يؤخذ لهم حقوقهم فى القصاص اليد باليد إذا كانت للقاطع يد[6] والرّجل باليد إذا لم يكن للقاطع يد[7] فقلت له أو[8] ما يجب عليه الدّية وتترك (له ـ كا ـ فقيه) رجله فقال إنّما توجب[9] عليه الدّية إذا قطع يد رجل وليس للقاطع يدان ولا رجلان فثمّ توجب[10] عليه الدّية لأنّه ليست له جارحة يقاصّ منها.

٥٣٠ ٤٧٧٧٠ (٣) المحاسن ٣٢١: البرقىّ عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السّجستانى قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قطع يدى رجلين اليمينين فقال يقطع يا حبيب يده

---

١. للّذى ـ يب. ٢. للرّجل الّذى ـ كا. ٣. أخيراً ـ يب.
٤. فى ـ يب. ٥. فأمّا حقوق المسلمين يا حبيب ـ فقيه.
٦. يدان ـ يب. ٧. يدان ـ يب. ٨. اما توجب ـ فقيه.
٩. يجب ـ كا. ١٠. يجب ـ كا.

باب ۱۰
حکم قصاص بریدن دست

۵۲۸ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق‌ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دست مرد و دو پایش در قصاص بریده می‌شود.»

۵۲۹ (۲) حبیب سجستانی گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که دو دست راست دو نفر را بریده است. حضرت فرمود: ای حبیب، دست راست او برای آن کس که اول دست راستش را بریده و دست چپش برای آن کس که پس از آن، دست راست او را بریده، قطع می‌شود؛ چرا که این شخص در حالی دست مرد بعدی را بریده که دست راستش مورد قصاص نفر اول قرار گرفته است. حبیب گوید: گفتم: امیرالمؤمنین علیﷺ تنها دست راست و پای چپ را قطع می‌کرد. حبیب گوید: حضرت فرمود: تنها امیرالمؤمنینﷺ در حقوق خدا که واجب می‌شد، چنین می‌کرد ولی آنچه از حقوق مسلمانان واجب شود، حقوق‌شان به این نحو در قصاص گرفته می‌شود که دست در برابر دست. اگر آن کس که دست را بریده دست دارد و پا در برابر دست اگر آن کس که دست را بریده خود دست ندارد. به امام گفتم: آیا دیه بر او واجب نمی‌شود و پایش به نفع او برایش واگذارده می‌شود؟ حضرت فرمود: تنها دیه بر او زمانی واجب می‌شود که دست مردی را ببرد ولی برنده، دو دست و دو پا نداشته باشد. در آنجاست که دیه بر او واجب می‌شود؛ چرا که عضوی ندارد که مورد قصاص قرار گیرد.»

۵۳۰ (۳) حبیب سجستانی گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی، پرسیدم که دو دست راست دو مرد را بریده است. حضرت فرمود: ای حبیب، در مرحلهٔ اول دست راستش بریده می‌شود و در مرحله دوّم

اليمنىٰ أوّلاً وتقطع يده اليسرىٰ للّذى قطع يده اليمنىٰ آخراً لأنّه قطع يد الأخير ويده اليمنىٰ قصاص للأوّل قال فقلت تقطع يداه جميعاً فلا تترك له يد يستنظف بها قال نعم إنّها فى حقوق النّاس فيقتصّ في الأربع جميعاً وأمّا في حقّ الله فلا يقتصّ منه الّا في يد ورجل فإن قطع يمين رجل وقد قطعت يمينه في القصاص قطعت يده اليسرىٰ وإن لم يكن له يدان قطعت رجله باليد الّتى تقطع ويقتصّ منه في جوارحه كلّها إذا كانت فى حقوق النّاس.

وتقدّم في باب (١) ثبوت القصاص فى الجراح وفى قطع الأعضاء من ابواب قصاص الطّرف ج ٣١ ما يناسب ذلك.

ويأتى فى الباب التالى وباب (١٢) حكم ما اذا قطع شخص أصابع انسان ثمّ قطع آخر كفّه وباب (١٥) ثبوت القصاص على شاهدى الزّور عمداً اذا قطعت يد المشهود عليه ما يدلّ على ذلك فراجع.

(١١)

باب حكم ما لو قطع اثنان يد واحد

٥٣١ ٤٧٧٧١ (١) كافى ٢٨٤/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن تهذيب ٢٤٠/١٠: فقيه ١١٦/٤: الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن أبى مريم الأنصارى عن أبى جعفر عليه السلام فى رجلين اجتمعا على قطع يد رجل قال إن أحبّ أن يقطعهما أدّى إليهما دية يد واقتسماها[1] ثمّ يقطعهما وإن أحبّ أخذ منهما دية يد[2] (قال ـ يب ـ كا) وإن قطع (يد ـ كا ـ فقيه) أحدهما ردّ الّذى لم تقطع يده على الّذى قطعت يده ربع الدّية. المقنع ١٨٢: فإذا اجتمع رجلان على قطع يد رجل (وذكر نحوه).

(١٢)

باب حكم ما اذا قطع شخص أصابع انسان ثمّ قطع آخر كفّه

٥٣٢ ٤٧٧٧٢ (١) كافى ٣١٧/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٧٦/١٠: سهل بن زياد عن الحسن بن

---

١. فاقتسما ـ كا ـ فاقتسماها ـ فقيه. ٢. يده ـ فقيه.

دست چپش برای آن کس که دست راست او را بریده است؛ چرا که او دست دومی را در حالی بریده که دست راستش مورد قصاص برای نفر اول قرار گرفته است.

حبیب گوید: پرسیدم: آیا دو دستش با هم قطع می‌شود و دستی که با آن خود را نظافت کند، برایش وا نمی‌نهند؟ حضرت فرمود: آری، این در حقوق مردم است که در چهار [دست و پا] همه مورد قصاص قرار می‌گیرد و اما در حقوق الله از او جز در مورد یک دست و یک پا قصاص نمی‌شود؛ بنابراین اگر دست راست کسی را قطع کند ـ در حالی که دست راست خودش در مورد قصاصی قطع شده است ـ دست چپش را قطع می‌کنند و اگر هر دو دست را ندارد، پای او را در برابر دستی که قطع کرده، قطع می‌کنند و اگر در حقوق مردم باشد، از او در مورد همهٔ اعضایش قصاص می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب دوازدهم و پانزدهم به آنچه بر مفاد این دلالت می‌کند مراجعه کنید.

باب ۱۱

حکم موردی که دو نفر دست یک نفر را ببُرند

۵۳۱ (۱) ابومریم انصاری از امام باقرعليه السلام دربارهٔ دو نفر که با هم دست یک مرد را بریدند، روایت کرده است که حضرت فرمود: «اگر این مرد می‌خواهد که دست هر دو را قطع کند به این دو، دیهٔ یکدست را می‌دهد و آن دو، این دیه را بین خود تقسیم می‌کنند. پس از آن، دست هر دو را می‌بُرد و اگردوست دارد، دیهٔ یک دست را از این دو می‌گیرد و اگر دست یکی از آن دو را ببُرد، آن کس که دستش بریده نشده به آن کس که دستش بریده شده، یک چهارم دیه را می‌پردازد.»

باب ۱۲

حکم موردی که فردی انگشتان کسی را ببرد و سپس دیگری کف دست او را قطع کند

۵۳۲ (۱) امام جواد [= ابو جعفر دوم]عليه السلام فرمود: «امام باقر[= ابوجعفر اول]عليه السلام به عبدالله بن عباس

عبّاس بن الحريش عن أبى جعفر الثّانى عليه السلام قال قال أبو جعفر الأوّل عليه السلام لعبد الله بن عبّاس يا ابن عبّاس[1] أنشدك الله هل فى حكم الله تعالى إختلاف قال فقال لا قال فماترى فى رجل ضرب[2] رجلاً أصابعه بالسّيف حتّى سقطت فذهبت وأتى رجل آخر فأطار كفّ (يده ـ كا ۳۱۷: يب) فأتى به إليك وأنت قاضٍ كيف أنت صانع قال أقول لهٰذا القاطع أعطه دية كفّ وأقول لهٰذا المقطوع صالحه على ما شئت أو أبعث إليهما[3] ذوى عدل (قال ـ يب) فقال له (قد ـ ئل) جاء الإختلاف[4] فى حكم الله عزّ ذكره ونقضت القول الأوّل أبى الله أن يحدث فى خلقه شيء[5] من الحدود وليس تفسيره في الأرض اقطع (يد ـ يب ـ كا ج ۷) قاطع الكفّ أصلاً ثمّ أعطه دية الأصابع هٰذا حكم الله تعالى (وذكره في الكافى ۲٤۷/۱ فى حديث باختلاف يسير).

(۱۳)

باب عدم ثبوت القصاص في كسر اليد اذا برئت وكذا في سنّ الصّبى اذا نبتت وثبوت الأرش فيهما

۵۳۳ ۳۷۷۷۲ (۱) كافى ۳۲۰/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۷۵/۱۰: أحمد بن محمّد عن علىّ بن حديد (وابن أبى عمير ـ ئل) عن جميل بن درّاج عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام فى رجل كسر يد رجل ثمّ برئت يد الرّجل قال ليس فى هٰذا قصاص ولكن يعطى الأرش تهذيب ۲۷۸/۱۰: علىّ بن حديد عن جميل عن بعض أصحابه عن أحدهما عليهما السلام (مثله).

۵۳٤ ٤۷۷۷٤ (۲) تهذيب ۲٦۰/۱۰: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير وعلىّ بن حديد عن فقيه ۱۰۲/٤: جميل عن بعض أصحابه[6] عن أحدهما عليهما السلام (انّه ـ يب) قال فى الرّجل تكسر يده ثمّ تبرأ (يده ـ فقيه) قال لايقتصّ منه ولكن يعطى الأرش (قال علىّ ـ يب) وسئل جميل كم الأرش فى سنّ الصّبى[7] وكسر اليد قال شىء يسير ولم يروفيه شيئاً معلوماً.

---

۱. ابا عبّاس ـ كا ج ۷ ـ والصحيح يا ابن عبّاس كما فى يب وكا ج ۱. ۲. فى رجل ضربت أصابعه ـ يب.
۳. لهما ـ يب. ٤. جاء اختلاف ـ يب. ۵. شيئاً ـ يب.
٦. أصحابنا ـ فقيه. ۷. فى السّنّ ـ يب.

فرمود: ای پسر عباس، تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا در حکم خداوند متعال اختلاف است؟ حضرت فرمود: ابن عباس گفت: نه. حضرت فرمود: نظرت دربارهٔ مردی که انگشتان مردی را با شمشیر زده است تا افتاده و از بین رفته و مرد دیگری آمده و کف دست او را زده و قطع کرده و او را نزد تو آورده‌اند و تو می‌خواهی حکم دهی، چیست؟ ابن عباس گوید: به این کسی که بریده، می‌گویم به او دیهٔ کف را بده و به این کس که دستش بریده شده، می‌گویم با او بر هر مبلغی که می‌خواهی مصالحه کن یا آن که دو عادل را به سوی آن دو می‌فرستم. حضرت فرمود: امام باقر ﷺ به ابن‌عباس فرمود: در حکم خداوند ﷻ اختلاف پدید آمد و تو گفتهٔ نخست خود را نقض کردی. هرگز خداوند نمی‌پذیرد که در میان خلقش حدی از حدود پدید آید و تفسیر و بیان حکم آن در زمین نباشد. تو دست آن کسی که کف را بریده، از بیخ ببر و پس از آن دیهٔ انگشتانش را به او بده؛ این حکم خداوند متعال است.»

باب ۱۳
حکم شکستن دست، اگر خوب شود و شکستن دندان بچه اگر بروید

۵۳۳ (۱) امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که دست مردی را می‌شکند ولی دست مرد بهبود می‌یابد، فرمود: «در این مورد قصاص ثابت نیست ولی ارش [= تفاوت قیمت قبل از شکستن و بعد از شکستن] به او داده می‌شود.»

۵۳۴ (۲) امام باقر یا امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که دستش شکسته می‌شود و سپس بهبود می‌یابد، فرمودند: «از سوی او قصاص نمی‌شود ولی به او ارش داده می‌شود. علی بن حدید گوید: از جمیل سؤال شد که: ارش در دندان بچه و شکسته شدن دست چه اندازه است؟ او گفت: چیز مختصری است و دربارهٔ آن، چیز مشخصی را روایت نکرد.»

۵۳۵ (۳) كافي ۷/ ۳۲۰: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير تهذيب ۲۷۷۷۵
۱۰/ ۲۶۰: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير وعليّ بن حديد (جميعاً ـ كا) عن فقيه
۴/ ۱۰۲: جميل (بن درّاج ـ كا) عن بعض أصحابه[1] عن أحدهما عليهما السلام (انّه ـ كا ـ يب) قال في سنّ الصّبيّ يضربها الرّجل فتسقط ثمّ تنبت قال ليس عليه قصاص وعليه الأرش (كا ـ قال عليّ وسئل جميل كم الأرش في سنّ الصّبيّ وكسر اليد فقال شيء يسير ولم ير[2] فيه شيئاً معلوماً).

(۱۴)

باب أنّ من داس بطن انسان حتّى أحدث في ثيابه يداس بطنه أو يغرم ثلث الدّية

۵۳۶ (۱) كافي ۷/ ۳۷۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ۱۰/ ۲۷۹: النّوفليّ عن ۲۷۷۷۶
السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال رفع إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه رجل داس[3] بطن رجل حتّى أحدث في ثيابه فقضى عليه السلام عليه أن يداس بطنه حتّى يحدث (في ثيابه ـ كا) (كما أحدث ـ كا ـ فقيه ـ المقنع) أو يغرم ثلث الدّية. فقيه ۴/ ۱۱۰: في رواية السّكونيّ أنّ رجلاً رفع إلى عليّ عليه السلام وقد داس (وذكر مثله). المقنع ۱۸۷: رفع إلى عليّ عليه السلام (وذكر مثله).

۵۳۷ (۲) الجعفريّات ۱۱۹: باسناده عن عليّ عليه السلام في الرّجل يضرب فأحدث غايطاً فقضى ۲۷۷۷۷
عليّ عليه السلام إمّا أن يداس بطنه فيحدث غايطاً وإمّا أن يفتدي فيغرم ثلث الدّية.

(۱۵)

باب ثبوت القصاص على شاهدي الزّور عمداً اذا قطعت يد المشهود عليه بالسّرقة وله قطع أيديهما بعد ردّ فاضل الدّية وان لم يتعمّدا ضمنا الدّية

وتقدّم في باب (۸) انّ شاهد الزور يضرب حدّاً من أبواب الشهادات (ج ۳۰) وباب (۹) انّ الشهود اذا رجعوا عن شهادتهم ضمنوا وباب (۱۰) حكم ما لو شهد أربعة على رجل

---

۱. اصحابنا ـ فقيه. ۲. لم يرو ـ ئل. ۳. اى وطأه برجله.

(۳) امام باقر یا امام صادق علیه السلام دربارهٔ دندان بچه‌ای که مردی او را می‌زند و دندانش می‌افتد ولی بعداً می‌روید، فرمودند: «بر او قصاص نیست و بر او ارش است. علی بن حدید گوید: از جمیل سؤال شد که: ارش در دندان بچه و شکسته شدن دست چه اندازه است؟ او گفت: چیز کمی و نظرش چیز مشخصی دربارهٔ آن نبود.» ۵۳۵

باب ۱۴
حکم لگد مال کردن شکم انسان

(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «مردی را که پا بر شکم مردی گذاشته بود تا آن که او در لباسش، خود را کثیف کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت بر او حکم داد که شکمش لگد شود تا آن که در لباسش خودش را کثیف کند یا آن که یک سوم دیه را به عهده بگیرد.» ۵۳۶

(۲) امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ مردی که شخصی را می‌زند که آن مضروب، خودش را آلوده می‌سازد، فرمود: «یا شکمش را لگد می‌کنند تا آن که خودش را آلوده کند یا فدیه می‌دهد و یک سوم دیه را به عهده می‌گیرد.» ۵۳۷

باب ۱۵
حکم شاهدان دروغ عمدی در مورد سرقت

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در باب هشتم از ابواب شهادات و باب نهم، دهم، یازدهم و باب دوازدهم، مناسب این مقام.

بالزّنیٰ ثمّ رجع بعضهم وباب (۱۱) حكم ما لو شهد شاهدان على رجل بطلاق فأنكر الرجل وباب (۱۲) أنّ الشّاهدين بالسّرقة اذا رجعا بعد القطع الخ ما يناسب المقام. وفي رواية فتح بن يزيد (٤) من باب (٥٣) حكم ما إذا شهد الشّهود بالزّناء أو السّرقة او الطّلاق ثمّ رجع بعضهم أو كلّهم من أبواب القتل والقصاص (ج ۳۱) قوله وقال في رجلين شهدا على رجل انّه سرق فقطع ثمّ رجع واحد منهما وقال وهمت في هٰذا ولكن كان غيره يلزم نصف دية اليد ولا تقبل شهادته في الآخر فان رجعا جميعاً وقالا وهمنا بل كان السّارق فلاناً ألزما دية اليد ولا تقبل شهادتهما في الآخر وان قالا انّا تعمّدنا قطع يد أحدهما بيد المقطوع ويؤدّي الّذي لم يقطع ربع دية الرّجل على أولياء المقطوع اليد فان قال المقطوع الأوّل لا أرضى أو تقطع أيديهما معاً ردّ دية يد فتقسم بينهما وتقطع أيديهما. ولاحظ ساير أحاديث الباب.

(۱٦)

باب حكم الحرّ إذا جرح العبد أو قطع له عضواً وبالعكس

٥٣٨ ۳۷۷۷۸ (۱) **كافي** ۳۰٦/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن **تهذيب** ۱۹٦/۱۰: يونس عمّن رواه قال قال يلزم مولى العبد قصاص جراحة عبده من قيمة ديته على حساب ذٰلك يصير أرش الجراحة وإذا جرح الحرّ العبد فقيمة جراحته من حساب قيمته.

٥٣٩ ۳۷۷۷۹ (۲) **كافي** ۳۰٦/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ ابن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن **فقيه** ۹٤/٤: **تهذيب** ۱۹۳/۱۰: (الحسن ـ يب فقيه) بن محبوب عن عبد العزيز العبديّ عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل شجّ عبداً موضحة قال عليه السلام عليه نصف عُشر قيمته.

٥٤٠ ۳۷۷۸۰ (۳) **الجعفريّات** ۱۲٤: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام قال قضى عليّ عليه السلام في موضحة العبد نصف عُشر قيمته.

٥٤١ ۳۷۷۸۱ (٤) **الجعفريّات** ۱۲۲: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام كان يقول ليس بين الأحرار والعبيد قصاص فيما دون النّفس.

و در روایت چهارم از باب پنجاه و سوم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «و حضرت دربارۀ دو نفر که بر شخصی شهادت دادند که او سرقت کرده است و دستش قطع شد، پس از آن، یکی از آن دو، از شهادت خود بازگشت و گفت: من دربارۀ این شخص اشتباه کرده بودم و دیگری بوده است، فرمود: ملزم به پرداخت نیمی از دیۀ دست می‌شود و گواهی‌اش نیز دربارۀ دیگری پذیرفته نیست و اگر هر دو از شهادت‌شان بازگردند و بگویند اشتباه کرده‌ایم و سارق فلان کس است؛ هر دو ملزم به پرداخت دیۀ دست می‌شوند و شهادت‌شان دربارۀ دیگری نیز پذیرفته نیست و اگر هر دو بگویند که ما در برابر دست، آن کس که قطع شده قصد عمد داشته‌ایم، دست یکی از این دو بریده می‌شود و آن کس که دستش بریده نشده، یک چهارم دیۀ مرد را به اولیای آن کس که دستش بریده شده می‌پردازد و اگر آن کس که دستش [به خاطر شهادت به ناحق آن دو] قطع شده بگوید: من نمی‌پذیرم مگر اینکه دست هر دو با هم قطع شود، باید دیۀ یک دست را بدهد و آن دیه بین دو نفر تقسیم و دست هر دو قطع شود.» و دیگر احادیث را نیز ملاحظه کنید.

باب ۱۶
حکم جرح و قطع انسان آزاد، عضوی از برده را و عکس آن

۵۳۸ (۱) یونس از کسی که از او روایت می‌کند، او گوید که: «مولای برده به قصاص جراحتی که برده‌اش وارد کرده، از بهای دیۀ برده ملزم می‌شود و بر همین حساب، آن، ارش جراحت محسوب می‌شود و اگر آزادی، برده‌ای را مجروح سازد، بهای جراحتش به نسبت حساب بهای برده است.»

۵۳۹ (۲) عبید بن زراره از امام صادقﷺ دربارۀ مردی که سر برده‌ای را شکافته، روایت کرده است که حضرت فرمود: «بر اوست نیمی از یک دهم بهای برده.»

۵۴۰ (۳) امام جعفر صادقﷺ از پدرشانﷺ از جدّشانﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «امیرالمؤمنینﷺ در مورد جراحت شکافته شدۀ برده، به نیمی از یک دهم بهای برده حکم کرد.»

۵۴۱ (۴) امیرالمؤمنین علیﷺ پیوسته می‌فرمود: «بین آزادها و بردگان در کمتر از جان، قصاص نیست.»

۵۴۲ ۴۷۷۸۲ (۵) كافى ۳۰۵/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن فقيه ۹۴/۴: تهذيب ۱۹۶/۱۰: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن (عليّ ـ كا ـ فقيه) ابن رئاب عن فضيل بن يسار عن أبى عبد الله عليه السلام أنّه قال في عبد جرح حرّاً قال إن شاء الحرّ اقتصّ منه وإن شاء أخذه إن كانت الجراحة تحيط برقبته وإن كانت لاتحيط برقبته افتداه مولاه (قال ـ يب) فإن أبيٰ مولاه أن يفتديه كان للحرّ المجروح (حقّه ـ يب) من العبد بقدر دية جراحته والباقى للمولى يباع العبد فيأخذ المجروح حقّه ويردّ الباقى على المولى.

وتقدّم في أحاديث باب (۳۴) انّ الحرّ لا يقتل بعبد وحكم العبد إذا قتل حرّاً من أبواب القتل والقصاص (ج ۳۱) ما يناسب الباب فراجع. وفى رواية مسمع (۶) من باب (۳۷) حكم المدبّر وأمّ الولد اذا ارتكبا جناية قوله عليه السلام ولا قصاص بين الحرّ والعبد. ولاحظ ساير أحاديث الباب فانّه يناسب المقام. وفي رواية السّكونيّ (۲) من باب (۴۳) ثبوت القصاص بين اليهود والنّصارى قوله عليه السلام ليس بين العبيد والأحرار قصاص فيما دون النّفس.

ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب ذلك.

(۱۷)

باب حكم جناية المكاتب على الحرّ والعبد

وتقدّم فى رواية أبى ولّاد (۶) من باب (۳۹) حكم المكاتب اذا قَتَلَ او قُتِلَ من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام لاتقاصّ بين المكاتب وبين العبد إذاكان المكاتب قد أدّى من مكاتبته شيئاً فإن لم يكن أدّى من مكاتبته شيئاً فإنّه يقاصّ العبد منه أو يغرم المولى كلّ ما جنى المكاتب لأنّه عبده مالم يؤدّ من مكاتبته شيئاً. ولاحظ سائر أحاديث الباب واشاراته فانّ فيها ما يناسب المقام خصوصاً رواية المقنع (۵) ومحمّد بن مسلم (۷).

(۱۸)

باب حكم جراحات المماليك

۵۴۳ ۴۷۷۸۳ (۱) تهذيب ۱۹۳/۱۰ و۲۹۵: محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم ابن هاشم عن (الحسين بن يزيد ـ يب ۲۹۵) النّوفليّ عن فقيه ۹۵/۴: (اسماعيل ابن أبى زياد ـ يب ۲۹۵)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۴۲ (۵) امام صادق ﷺ دربارۀ مردی که آزادی را مجروح کرده، فرمود: «اگر آزاد بخواهد، از او قصاص می‌کند و اگر بخواهد، برده را برای خود می‌گیرد و این در صورتی است که جراحت به مبلغی باشد که همۀ برده را فراگیرد ولی اگر همۀ برده را فرا نگیرد، مولای برده به جای برده فدیه می‌دهد. اما اگر مولای برده فدیه نداد، به اندازۀ مبلغ دیۀ جراحت، از آن برده برای آزاد است و باقیمانده برای مولای برده است و برده فروخته می‌شود و مجروح حقّش را بر می‌دارد و باقی را به مولای برده بر می‌گرداند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و چهار از ابواب قتل و قصاص، روایتی که مناسب با این باب است؛ مراجعه کنید، و در روایت ششم از باب سی و هفتم، فرمودۀ امام معصوم ﷺ که: «بین آزاد و برده قصاص نیست.» و ملاحظه کنید بقیۀ روایات باب را؛ چرا که مناسب مقام است.

و در روایت دوم از باب چهل و سوم، فرمودۀ امام معصوم ﷺ که: «بین بردگان و آزادها در کمتر از جان، قصاص نیست.»

می‌آید:

در باب بعدی و پس از آن، روایتی که مناسب این باب است.

باب ۱۷

حکم جنایت مکاتب

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و نهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودۀ امام معصوم ﷺ که: «قصاص در صورتی که بردۀ مکاتب چیزی از قرارداد مکاتبه‌اش را پرداخته باشد، بین بردۀ مکاتب و برده نیست. ولی اگر از قرارداد مکاتبه‌اش چیزی پرداخت نکرده است، در این صورت برده از بردۀ مکاتب قصاص می‌کند یا آن که مولای او همۀ جنایت بردۀ مکاتبش را به عهده گیرد؛ چرا که بردۀ مکاتب مادامی که از مکاتبه‌اش چیزی را نپرداخته است، بردۀ اوست.»

و بنگرید سایر روایات باب را خصوصاً روایات پنجم و هفتم که مناسب با این مقام است.

باب ۱۸

حکم جراحت های بردگان

۵۴۳ (۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «جراحت‌های بردگان از نظر قیمت مانند جراحت‌های آزادهاست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

السّكونيّ (عن جعفر عن أبيه ﷺ ـ يب) عن[١] عليّ ﷺ (قال ـ يب) جراحات العبيد على نحو جراحات الأحرار في الثمن. **المقنع** ١٨٦: واعلم أنّ جراحات العبد على نحو (وذكر مثله).

٥٤٤ ٣٧٧٨٤ (٢) **الجعفريّات** ١٢٤: باسناده عن عليّ ﷺ قال جراحة العبد على النّصف من جراحة الحرّ في عينه نصف ثمنه وفي يده نصف ثمنه وفي رجله نصف ثمنه وفي مأربه[٢] نصف ثمنه.

ويأتي في الباب التّالي وباب (٧) انّ دية الجراح والشّجاج في العبد بنسبة قيمته ما لم تزد عن دية الحرّ من ابواب ديات الشّجاج والجراح ما يدلّ على ذلك.

(١٩)

باب أنّه لا قصاص في الجائفة والمنقّلة والمأمومة والعظم

٥٤٥ ٣٧٧٨٥ (١) **فقيه** ١٢٥/٤: في رواية أبان قال الجائفة ما وقعت في الجوف ليس لصاحبها قصاص إلّا الحكومة والمنقّلة تنقل منه العظام (و ـ نل) ليس فيها قصاص إلّا الحكومة وفي المأمومة[٣] ثلث الدّية ليس فيها قصاص إلّا الحكومة.

٥٤٦ ٣٧٧٨٦ (٢) **دعائم الإسلام** ٤٢١/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قال لايقتصّ من المنقّلة ولا من السّمحاق ولا ممّا هو دونهما يعني ﷺ ما[٤] هو دونهما إلى الدّماغ وداخل الرّأس قال وفيها الدّية ولا يقاد من المأمومة ولا من الجائفة ولا من كسر عظم وفي ذلك كلّه العقل. والأصل فيما يقتصّ منه من الجراحات والجنايات على أعضاء وغير ذلك أنّ كلّ ما يوصل الى القصاص منه بلا زيادة ولا نقصان ويؤمن فيه الاعتداء ولا يخاف فيه[٥] موت المقتصّ منه فالقصاص فيه مباح وما عدا ذلك فالدّية فيه من مال الجاني إذا كان حرّاً بالغاً جائز الأمر متعمّداً للفعل والدّية فيما تجب فيه الدّية على العاقلة من[٦] الخطأ.

---

١. قال قال أمير المؤمنين ﷺ ـ فقيه.

٢. الاربة والإرب الحاجة وفيه لغات إرْبٌ وإرْبَة وأرَبٌ ومأرُبَة ومأرَبَة ـ قال ابن الأثير أكثر المحدّثين يروونه بفتح الهمزة والرّاء يعنون الحاجة وبعضهم يرويه بكسر الهمزة وسكون الرّاء وله تأويلان احدهما أنّه الحاجة والثاني أرادت به العضو وعنت به من الأعضاء الذّكر خاصّة ـ اللّسان.

٣. المأمومة هي الشّجّة الّتي بلغت أمّ الرّأس وهي الجلدة الّتي تجمع الدّماغ ـ اللّسان.

٤. ممّا ـ ك. ٥. ولا يخاف منه ـ خ ل. ٦. في ـ خ ل.

(۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «جراحت برده، نصف جراحت آزاد است. در چشم، نصف بهای برده و در دست، نصف بهای برده و در پا، نصف بهای برده و در آلت تناسلی، نصف بهای برده.» ۵۴۴

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی و باب هفتم از ابواب دیات شجاج و جراح آنچه بر این مفاد دلالت می‌کند.

باب ۱۹

حکم جراحت داخلی و دررفتگی استخوان و شکستن سر، که به پوستهٔ مغز برسد

(۱) در روایت ابان: «شکستگی جائفه، جراحت داخلی است؛ صاحب این جراحت، حقّ قصاص ندارد جز تعیین ارش و شکستگی منقّله، دررفتگی استخوان است که در آن [هم] حقّ قصاص نیست جز تعیین ارش و در جراحت مأمومه، شکستن سر، که به اصل سر برسد [یعنی جمجمه بشکند]، یک سوم دیه است و در آن حقّ قصاص نیست جز تعیین ارش.» ۵۴۵

(۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «از جراحت منقّله، دررفتگی استخوان و نیز از جراحت سَمحاق که پوستهٔ رویین استخوان در آن آسیب دیده و از آنچه از این دو کمتر است، قصاص نمی‌شود. حضرت فرمود: در این‌ها دیه است و نیز از جراحتی که به پوستهٔ مغز سر رسیده و جراحت داخلی و شکستن استخوان، قصاص نمی‌شود و در همهٔ این‌ها دیه است و قاعده در جراحات و جنایاتی که بر اعضا و غیر اعضا وارد می‌شود و قصاص دارد این است که، در هر موردی که می‌توان به قصاص همان جنایت ـ بدون زیاده و کمی ـ دست یافت و در قصاص، تجاوز از حدّ صورت نگیرد و از مرگ آن کس که مورد قصاص واقع شده، بیم نمی‌رود. در این صورت قصاص مجاز است؛ ولی در غیر این صورت، باید از مال جنایتکار اگر جنایتکار آزاد، بالغ و مجاز در تصرّف در اموال خود است و از روی عمد آن کار را انجام داده است، دیه داد و اما دیه در مواردی که دیه در آن واجب می‌شود، در مورد خطا بر عهده‌ی عاقله است.» ۵۴۶

۵۴۷ ۴۷۷۸۷ (۳) الجعفريّات ۱۳۲: باسناده عن عليّ عليه السلام في الرّجل يصيب الجراحة عمداً مثل الجائفة والمأمومة والمنقّلة وكسر العظم انّ ذلك كلّه في ماله خاصّة ليس على العاقلة منه شيء وانّ عليّاً عليه السلام قضى في الجايفة ثلث الدّية وفي المأمومة ثلث الدّية وفي المنقّلة عشراً من الإبل.

وتقدّم في رواية ابن أبي نصر (۲) من باب (۲۵) انّه لا يمين على المنكر في الحدود من أبواب القضاء (ج ۳۰) قوله عليه السلام لا يمين في حدّ ولا قصاص في عظم. وفي رواية محمّد ابن أبي عمير مثله. وفي رواية النّوادر (۳) مثله. وفي رواية اسحاق (۲۴) من باب (۱۷) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يقول ليس في عظم قصاص. ويأتي في رواية أبي حمزة (۱۳) من باب (۱) أقسام الشجاج والجراح من أبوابها قوله: وفي الجائفة ما وقعت في الجوف ليس فيها قصاص الّا الحكومة والمنقّلة ينقل عنها العظام وليس فيها قصاص إلّا الحكومة والمأمومة ليس لها من الحكومة إنّ المأمومة تقع ضربة في الرّأس إن كان سيفاً فإنّها تقطع كلّ شيء الخ.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۲۰)

باب ما ورد في حدّ من تعدّى حدود الله وانّ من ضرب الحدّ فزاد يقتصّ منه

وتقدّم في رواية داود ابن أبي يزيد (۲۰) من باب (۱) ما ورد في فوائد الحدّ ولزوم اقامته من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ قوله عليه السلام لأنّ الله عزّوجلّ قد جعل لكلّ شيء حدّاً وجعل لمن تعدّى ذلك الحدّ حدّاً. وفي كثير من أحاديث هذا الباب نحو ذلك. وفي رواية الحسن ابن صالح (۳۴) قوله انّ أمير المؤمنين عليه السلام أمر قنبراً أن يضرب رجلاً حدّاً فغلط (فغلظ ـ خ) قنبر فزاده ثلاثة أسواط. فأقاده عليّ عليه السلام من قنبر ثلاثة أسواط. وفي كثير من أحاديثه ما يدلّ على حرمة التّعدّي في الحدّ فلاحظ. وفي رواية أبي مخلّد (۱) من باب (۵۴) حكم من قتل شخصاً ثمّ ادّعى أنّه دخل بيته بغير إذنه من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام انّ الله عزّوجلّ قد جعل لكلّ شيء حدّاً وجعل على من تعدّى حدود الله حدّاً.

۵۴۷ (۴) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که از روی عمد، جراحتی وارد می‌کند؛ مانند جراحت داخلی، جراحتی که به مغز رسیده، دررفتگی استخوان و شکستن استخوان، فرمود: «این‌ها همه در مال خودِ جنایتکار است و چیزی از آن بر عاقله نیست و امیرالمؤمنینعليه السلام در مورد جراحت داخلی به یک سوم دیه و در جراحتی که به مغز سر برسد، یک سوم دیه و در مورد دررفتگی به ده شتر حکم کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب بیست و پنجم از ابواب قضاء، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در حدّ، سوگند و در استخوان، قصاص نیست.»

و در روایت محمد بن ابی عمیر، مانند آن.

و در روایت سوم، مانند آن.

و در روایت بیست و چهارم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «امیرالمؤمنین علیعليه السلام پیوسته می‌فرمود: در استخوان، قصاص نیست.»

می‌آید:

در روایت سیزده از باب یکم از ابواب شجاج و جراح، این گفته که: «در شکستگی جائفه؛ یعنی جراحت داخلی، قصاص نیست جز تعیین ارش و در جراحت منقّله که دررفتگی استخوان است، قصاص نیست جز تعیین ارش و جراحتی که به مغز سر می‌رسد تعیین ارش در آن نیست جز در مورد جراحتی که به مغز سر رسیده باشد چرا که رسیدن به مغز سر با یک ضربت به وسیله شمشیر تحقّق پیدا می‌کند چرا که آن هر چیزی را قطع می‌کند.»

پرتال جامع علوم انسانی

باب ۲۰

حکم کسی که از حدود الهی تجاوز کند

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست از باب یک از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «خداوندﷻ برای هر چیزی حدّی قرار داده و برای کسی که از آن حدّ تجاوز کند، حدّی مقرر کرده است.»

و در بسیاری از روایات این باب، مشابه این مفاد است.

و در روایت سی و چهارم، این گفته که: «امیرالمؤمنینعليه السلام به قنبر دستور داد تا حدّی را بر مردی بزند. قنبر به اشتباه سه تازیانه بیشتر زد. امیرالمؤمنین علیعليه السلام به آن شخص اجازه داد تا سه تازیانه از قنبر قصاص کند.»

و در بسیاری از روایات آن، روایتی است که بر حرمت تجاوز در اجرای حدّ دلالت دارد؛ ملاحظه کنید.

و در روایت یکم از باب پنجاه و چهارم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «خداوندﷻ برای هر چیزی حدّی قرار داده و بر هر کسی که از حدود الهی تجاوز کند، حدّی نهاده است.»

كتاب الدّيات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب دیات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب الدّية النفس

(١)

باب أنّ دية الرّجل الحرّ المسلم مائة من الإبل
أو مائتا بقرة أو ألف شاة أو ألف دينار أو عشرة آلاف درهم
أو مائة حُلّةٍ وبيان تفصيل أسنان الإبل في دية العمد والخطأ وشبه العمد

٥٤٨ ٣٧٧٨٨ (١) تهذيب ١٠ / ١٦٠: استبصار ٤ / ٢٥٩: الحسين بن سعيد عن فقيه ٤ / ٧٨: الحسن بن محبوب عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سمعت ابن أبي ليلى يقول كانت الدّية في الجاهليّة مائة من الإبل فأقرّها رسول الله ﷺ ثمّ إنّه فرض على أهل البقر مائتي بقرة وفرض على أهل الشّاة ألف شاة وعلى أهل (اليمن ـ يب ـ صا) الحُلَلَ مائة حُلّة قال عبد الرّحمن فسألت أبا عبد الله ؏ عمّا[١] روى (عن ـ يب) ابن أبي ليلى فقال كان عليّ ؏ يقول الدّية ألف دينار وقيمة الدّنانير[٢] عشرة (آلاف ـ يب ـ صا) درهم وعلى أهل الذّهب ألف دينار وعلى أهل الورق عشرة آلاف درهم (وعشرة آلاف ـ فقيه) لأهل الأمصار ولأهل البوادي الدّية مائة من الإبل ولأهل السّواد[٣] مائتا بقرة أو ألف شاة.

---

١. عمّا رواه ابن أبي ليلى ـ فقيه. ٢. الدّينار ـ فقيه.

٣. السّواد: سواد القوم معظمهم وسواد النّاس عوامّهم وكلّ عدد كثير ـ والسّواد: جماعة النّخل والشّجر لخضرته واسوداده وسواد كلّ شيء: كورة ما حول القرى والرّساتيق ـ والسّواد ما حوالي الكوفة من القرى والرّساتيق وقد يقال كورة كذا وكذا وسوادها الى ما حوالى قصبتها وفسطاطها من قراها ورساتيقها وسواد الكوفة والبصرة قراهما ـ اللّسان ج ٣ ص ٢٢٤.

فصل اول: دیه نفس انسان

باب ۱

دیهٔ مرد مسلمان آزاد...

(۱) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «شنیدم که ابن ابی لیلی گفت: دیه در جاهلیت صد شتر بود. پس ۵۴۸
از آن رسول خداﷺ همان را تثبیت کرد. سپس رسول خداﷺ بر دارندگان گاو، دویست گاو و بردارندگان گوسفند، هزار گوسفند و بردارندگان حلّه‌ها، صد حلّه معین کرد. عبدالرحمن گوید: از امام صادقؑ دربارهٔ روایت منقول از ابن ابی لیلی پرسیدم، حضرت بیان داشت: امیرالمؤمنینؑ پیوسته می‌فرمود: دیه شهرنشینان، هزار دینار است و بهای دینارها، ده هزار درهم است و بردارندگان طلا، هزار دینار و بردارندگان نقره، ده هزار درهم و دیه بیابان‌نشینان، صد شتر است و دیه روستاییان، دویست گاو یا هزار گوسفند».

۵۴۹ (۲) کافی ۲۸۰/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه ومحمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد ۴۷۷۸۹
جمیعاً عن ابن محبوب عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سمعت ابن أبی لیلی یقول کانت الدّیة فی الجاهلیّة مائة من الإبل فأقرّها رسول الله ﷺ ثمّ إنّه فرض علی أهل البقر مائتی بقرة و (فرض ـ کا) علی أهل الشّاة ألف شاة ثنیّة وعلی أهل الذّهب ألف دینار وعلی أهل الورق عشرة آلاف درهم وعلی أهل الیَمَن الحُلَلَ مائة حلّة قال عبد الرّحمن بن الحجّاج فسألت أبا عبد الله ﷺ عمّا روی ابن أبی لیلی فقال کان علیّ ﷺ یقول الدّیة ألف دینار وقیمة الدّینار عشرة دراهم وعشرة آلاف [درهم] لأهل الأمصار وعلی أهل البوادی الدّیة مائة من الإبل ولأهل السّواد مائتا بقرة أو ألف شاة. **المقنع** ۱۸۲: واعلم أنّ الدّیة کانت فی الجاهلیّة (وذکر مثله الی قوله) مائة حلّة.

۵۵۰ (۳) **تهذیب** ۱۵۸/۱۰: **استبصار** ۲۵۹/۴: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن بعض أصحابه ۴۷۷۹۰
عن عبد الله بن سنان والحسین بن سعید عن حمّاد عن عبد الله بن المغیرة والنّضر بن سوید جمیعاً عن ابن سنان قال سمعت أبا عبد الله ﷺ یقول قال أمیر المؤمنین ﷺ فی الخطأ شبه العمد أن یقتل بالسّوط[۱] أو بالعصا أو بالحجارة[۲] إنّ دیة ذلک تغلظ وهی مائة من الإبل فیها[۳] أربعون خلفة[۴] [ما ـ کا] بین ثنیّة إلی بازل عامها وثلاثون حِقّة وثلاثون بنت[۵] لبون والخطأ یکون فیه ثلاثون حِقّة[۶] وثلاثون ابنة[۷] لبون وعشرون ابنة[۸] مخاض[۹] وعشرون ابن لبون ذکر (من الإبل ـ یب) وقیمة کلّ بعیر (من الورق ـ کا ـ صا ـ فقیه) مائة وعشرون درهماً أو عشرة دنانیر ومن الغنم قیمة کلّ ناب[۱۰] من الإبل عشرون شاة. **کافی** ۲۸۱/۷: علیّ بن ابراهیم عن

---

۱. بالسّوط أو بالحجر أو بالعصا ـ فقیه. ۲. بالحجر ـ یب ـ صا.
۳. منها ـ یب ـ صا.
۴. الخلف ککتف: هی الحوامل من النوق ـ والبازل من الإبل الّذی تمّ ثمانی سنین ودخل فی التّاسعة وحینئذٍ یطلع نابه وتکمل قوّته ثمّ یقال له بعد ذلک بازل عام وبازل عامین (النّهایة). ۵. ابنة ـ فقیه.
۶. الحِقّة: من الإبل ما دخل فی السّنة الرّابعة. ۷. بنت ـ یب ـ صا.
۸. بنت ـ یب ـ صا.
۹. المخاض: أیضاً الحوامل من النّوق واحدتها خلفة ولا واحد لها من لفظها ومنه قیل للفصیل اذا استکمل الحول ودخل فی الثّانیة ابن مخاض لأنّ أمّه لحقت بالمخض أی الحوامل وان لم تکن حاملاً ـ مجمع.
۱۰. واحد ـ فقیه.

۵۴۹ (۲) عبدالرحمن بن حجّاج گوید: «شنیدم ابن ابی لیلی می‌گفت: دیه در جاهلیت صد شتر بود و رسول خداﷺ آن را تثبیت کرد. پس از آن رسول خدا بر دارندگان گاو، دویست گاو و بر دارندگان گوسفند، هزار گوسفند و بردارندگان طلا، هزار دینار و بردارندگان نقره، ده هزار درهم و برای اهل یمن، صد حلّه دیه معین ساخت. عبدالرحمن بن حجّاج گوید: از امام صادقؑ دربارهٔ روایت ابن ابی لیلی پرسیدم، حضرت بیان داشت: پیوسته امیرالمؤمنینؑ می‌فرمود: دیه‌ی شهرنشینان، هزار دینار است و بهای یک دینار، ده درهم و بهای دیه ده هزار درهم است و دیه‌ی صحرانشینان، صد شتر است و دیه‌ی روستاییان، دویست گاو یا هزار گوسفند است».

۵۵۰ (۳) ابن سنان گوید: «شنیدم امام صادقؑ می‌فرمود: امیرالمؤمنینؑ در خطای شبه‌عمد که کسی را با تازیانه یا عصا یا سنگ بکشد، می‌فرمود: در دیهٔ آن سختگیری می‌شود و آن صد شتر که چهل تای آن حاملهٔ بین پنج ساله‌ای که پا به سال ششم گذاشته و هشت ساله‌ای که پا به سال نهم گذاشته است، می‌باشد و سی ماده شتر سه ساله که پا به سال چهارم گذاشته و سی ماده شتر دو ساله‌ای که پا به سال سوم گذاشته است؛ می‌باشد و در قتل خطایی سی ماده شتر سه ساله که پا به سال چهارم گذاشته و سی ماده شتر دو ساله که پا به سال سوم گذاشته و بیست ماده شتر یک ساله‌ای که پا به سال دوم گذاشته و بیست شتر نر دو ساله‌ای که پا به سال سوم گذاشته است می‌باشد و ارزش هر شتر با درهم، صد و بیست درهم یا ده دینار و با گوسفند، هر شتری معادل بیست گوسفند است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبيه عن بعض أصحابه عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول (وذكر مثله).
فقيه ٧٧/٤: روى النّضر عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول (وذكر مثله).
تفسير العيّاشي ٢٦٥/١: عن ابن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر نحوه) إلّا أنّ فيه (قيمة كلّ بعير من الورق مائة درهم).

٥٥١ ٤٧٧٩١ (٤) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٥٦: أبي سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول قال أمير المؤمنين عليه السلام في أبواب الدّية قال [في] الخطأ شبه العمد أن يقتل الرّجل بسوط أو عصا أو بالحجارة ودية ذلك يغلظ وهي مائة من الإبل منها أربعون خَلفة تخلّفت عن الحمل أو الخَلفة الّتي لقحت[1] بين ثنيّة إلى بازل عامها وثلاثون حِقّة وثلاثون ابنة لبون الّتي تتبع أخوها[2] أو أمّها والخطأ [بيّن] يكون فيه ثلاثون حِقّة وثلاثون بنت لبون وثلاثون بنت مخاض الّتي إخوتها في بطن أمّها وعشرة ابن لبون ذكر وقيمة كلّ بعير من الورق مائة وعشرون درهماً أو عشرة دنانير ومن الغنم قيمة إناث من الإبل عشرون شاة ودية الأنف إذا استؤصل مائة من الإبل واليد إذا قطعت خمسون من الإبل.

٥٥٢ ٤٧٧٩٢ (٥) الجعفريّات ١٣١: باسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال انّ شبه العمد الحجر والعصا والسّوط والدّية في شبه العمد (مائة من الإبل منها أربعون خَلفة ما بين ثنيّة الى بازل ـ ظ[3]) عامها وثلاثون حِقّة وثلاثون جَذَعة.

٥٥٣ ٤٧٧٩٣ (٦) تفسر العيّاشي ٢٦٦/١: عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال دية الخطأ اذا لم يرد الرّجل مائة من الإبل أو عشرة آلاف من الورق أو ألف من الشّاة وقال دية المغلّظة الّتي شبه العمد وليس بعمد أفضل من دية الخطأ بأسنان الإبل ثلاث وثلاثون حِقّة وثلاث وثلاثون جَذَعة وأربع وثلاثون ثنيّة كلّها طروقة الفحل.

٥٥٤ ٤٧٧٩٤ (٧) كافي ٢٨٢/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن حديد وابن أبي عمير جميعاً عن جميل بن درّاج عن محمّد بن مسلم وزرارة وغيرهما عن أحدهما عليهما السلام في الدّية قال هي مائة من الإبل وليس فيها دنانير ولا دراهم ولا غير ذلك قال ابن أبي عمير

---

١. اللّقاح اسم ماء الفحل ـ لقحت اي قبلت اللّقاح. ٢. أخاها ـ ك.
٣. وفي المصدر بياض وما أوردناه بين الهلالين في هامش المصدر.

۵۵۱ (۴) امام صادق‌ بیان داشت: «امیرالمؤمنین در ابواب دیه فرمود: [در] خطای شبه‌عمد این است که مردی با تازیانه یا عصا یا سنگ، کسی را بکشد و در دیهٔ آن سختگیری می‌شود و آن صد شتر که چهل تای آن خَلِفَة باشد؛ به این معنی که قبلا حامله بوده یا به این معنی که حامله شده است. البته بین شتر پنج ساله‌ای که پا در سال ششم گذاشته تا هشت ساله‌ای که پا در سال نهم گذاشته است، می‌باشد و سی تای آن ماده شتر سه ساله‌ای که پا در سال چهارم گذاشته است و سی ماده شتر دو ساله‌ای که دنبال برادر و مادرش می‌رود می‌باشد و در خطای آشکار، سی شتر سه ساله و سی ماده شتر دو ساله و سی ماده شتر یک ساله که برادرانشان در شکم مادرش هستند و ده شتر دو ساله و ارزش هر شتر صد و بیست درهم یا ده دینار است و بهای هر شتر ماده بیست گوسفند است می‌باشد و دیهٔ بینی اگر از بیخ کنده شود، صد شتر و دست اگر بریده شود، پنجاه شتر است».

۵۵۲ (۵) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمود: «رسول خدا برای ما سخنرانی کردند و فرمودند: قتل شبه‌عمد، آن است که با سنگ و عصا و تازیانه انجام گیرد و دیه در شبه‌عمد، صد شتر است که چهل تای آن ماده شتر حاملهٔ بین پنج ساله تا هشت ساله وسی تای آن ماده شتر سه ساله و سی تای آن ماده شتر چهار ساله می‌باشد».

۵۵۳ (۶) امام صادق فرمود: «دیهٔ قتل خطایی اگر مرد قصد [قتل] نداشته باشد، صد شتر یا ده هزار درهم یا هزار گوسفند است و حضرت فرمود: دیهٔ سختگیری شده‌ای که شبه‌عمد است و عمد نیست برتر از دیهٔ خطا با توجه به سن شترهاست. سی و سه تا ماده شتر سه ساله و سی و سه تا ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله که با همهٔ آنها نر آمیزش کرده باشد».

۵۵۴ (۷) امام باقر یا امام صادق دربارهٔ دیه فرمودند: «دیه، صد شتر است و در آن دینار و درهم و غیر آن نیست. ابن ابی عمیر گوید: به جمیل گفتم: آیا برای شتر، سنی تعریف شده است؟ گفت: آری،

فقلت لجميل هل للإبل أسنان معروفة فقال نعم ثلاث وثلاثون حِقّة وثلاث وثلاثون جَذَعة[1] وأربع وثلاثون ثنيّة إلى بازل عامها كلّها خَلفة إلى بازل عامها قال روى ذٰلك بعض أصحابنا عنهما وزاد عليّ بن حديد في حديثه انّ ذٰلك في الخطأ قال قيل لجميل فإن قبل أصحاب العمد الدّية كم لهم قال مائة من الإبل إلّا أن يصطلحوا على مال أو ما شاؤوا من غير ذٰلك.

۵۵۵ ۳۷۷۹۵ (۸) **كافى ۲۸۲/۷؛ تهذيب ۱۵۸/۱۰؛ استبصار ۲۵۸/۴**: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن محمّد بن عيسى عن يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبي عبد الله عليه السلام (أنّه ـ كا ـ يب) قال في قتل الخطأ مائة من الإبل أو ألف من الغنم أو عشرة آلاف درهم أو ألف دينار فان كانت[2] الإبل فخمس وعشرون ابنة[3] مَخاض وخمس وعشرون ابنة[4] لبون وخمس وعشرون حِقّة وخمس وعشرون جَذَعَة والدّية المغلّظة في الخطأ الّذي يشبه العمد الّذي يضرب بالحجر أو بالعصا[5] الضّربة والضّربتين لا يريد قتله فهي (أثلاث ـ كا) ثلاث وثلاثون حِقّة وثلاث وثلاثون جَذَعَة وأربع وثلاثون ثنيّة[6] كلّها (خَلفة ـ كا ـ يب ۲۴۷) طروقة الفحل وإن كان من الغنم[7] فألف كبش والعمد هو القَوَد أو رضا وليّ المقتول (وأورده في تهذيب في ضمن حديث في الصفحة ۲۴۷ وأوردنا تمام الحديث في باب (۱۱) دية الأنف فلاحظ).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۵۶ ۳۷۷۹۶ (۹) **عوالي اللّئالي ۶۰۸/۳**: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله في كتابه الى أهل اليمن وفي النّفس المؤمنة مائة من الإبل.

۵۵۷ ۳۷۷۹۷ (۱۰) **تهذيب ۱۶۱/۱۰**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن ابراهيم عن أبي جعفر عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير قال دية الرّجل مائة من الإبل فان لم يكن فمن البقر بقيمة ذٰلك وإن لم يكن فألف كبش هٰذا في العمد وفي الخطأ مثل العمد ألف شاة مخلّطة.

---

۱. الجَذَع: الصّغير السّنّ ـ قال الأزهري امّا الجَذَع فانّه يختلف في أسنان الإبل والخيل والبقر والشّاة (الى أن قال) فأمّا البعير فإنّه يُجذِعُ لاستكماله أربعة أعوام ودخوله في السّنة الخامسة وهو قبل ذٰلك حِقّ، والذّكر جَذَعٌ والأنثى جَذَعَةٌ وهي الّتي أوجبها النّبيّ صلى الله عليه وآله في صدقة الإبل اذا جاوزت ستّين ـ اللّسان ج ۸ ص ۴۳.

۲. فإن كان ـ كا.

۳. بنت ـ يب ـ صا.

۴. بنت ـ يب ـ صا.

۵. بالحجر والعصا الضّربة والإثنين فلا يريد ـ يب ۲۴۷.

۶. خَلفة ـ يب ـ ۱۵۸ صا.

۷. وإن كانت ـ يب ـ ۲۴۷ وإن كان الغنم ـ صا ـ يب ۱۵۸.

سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله تا هشت ساله که همهٔ هشت ساله‌ها حامله باشند. جمیل گوید: این را برخی از یاران مان از امام باقر یا امام صادقعليه‌السلام روایت کرده‌اند و علی بن حدید در روایت خود افزوده است که: این در مورد قتل خطایی است. ابن ابی عمیر گوید: به جمیل گفته شد: اگر اولیاء قتل عمد، دیه را قبول کنند، چه اندازه برای آنان است؟ گفت: صد شتر؛ مگر اینکه بر مالی یا هر چیز دیگری که بخواهند، با قاتل مصالحه و توافق کنند».

۵۵۵ (۸) امام صادقعليه‌السلام فرمود: «دیه در قتل خطایی، صد شتر یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم یا هزار دینار است. چنانچه دیه شتر اختیار شود، پس بیست و پنج شتری که مادرش حامله باشد و بیست و پنج شتری که مادرش شیرده باشد و بیست و پنج ماده شتر سه ساله و بیست و پنج ماده شتر چهار ساله تعیین می‌شود و اما دیهٔ سختگیری شده در قتلی است که خطای شبه‌عمد باشد، همانند موردی که غالبا با سنگ یا با عصا یا با یک ضربت یا دو ضربت می‌زند و قصد کشتن طرف را ندارد، دیه آن سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله که با همهٔ آنها نر آمیزش کرده باشد و اگر دیه را از گوسفند بدهد، پس هزار گوسفند نر و در قتل عمد، قصاص یا رضایت ولیّ مقتول است».

۵۵۶ (۹) پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله در نامه‌اش به اهل یمن فرمود: «در مورد جان مؤمن، [دیه] صد شتر است».

۵۵۷ (۱۰) ابوبصیر گوید: «دیهٔ مرد، صد شتر است. اگر شتر نبود، معادل قیمت آن [یعنی صد شتر] گاو بدهد و اگر گاو هم نبود، پس هزار گوسفند. یعنی دیه در قتل عمد و در شبه‌عمد، هزار گوسفند مختلط است».

۵۵۸ ۴۷۷۹۸ (۱۱) کافی ۲۸۱/۷: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۱۵۸/۱۰: استبصار ۲۵۸/۴: أحمد بن محمّد عن علیّ بن الحکم عن علیّ ابن أبی حمزة عن أبی بصیر قال[1] قال أبو عبد الله عليه السلام دية الخطأ إذا لم يرد الرّجل (القتل ـ يب ـ صا) مائة من الإبل أو عشرة آلاف من الورق أو ألف من الشّاة وقال دية[2] المغلّظة الّتي تشبه العمد وليست بعمد أفضل من دية الخطأ بأسنان الإبل ثلاث وثلاثون حقّة وثلاث وثلاثون جذعة وأربع وثلاثون ثنيّة كلّها طروقة الفحل (قال ـ كا) وسألته عن الدّية فقال دية المسلم عشرة آلاف من الفضّة أو ألف مثقال من الذّهب أو ألف من الشّاة على أسنانها أثلاثاً (و ـ كا ـ يب) من الإبل مائة (فإنّها ـ يب) على أسنانها ومن البقر مائتان.

۵۵۹ ۴۷۷۹۹ (۱۲) کافی ۲۸۱/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن جمیل وحمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبد الله عليه السلام قال الدّية عشرة آلاف درهم أو ألف دينار قال جميل قال أبو عبد الله عليه السلام الدّية مائة من الإبل.

۵۶۰ ۴۷۸۰۰ (۱۳) کافی ۲۸۱/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر تهذیب ۱۵۹/۱۰: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن جمیل بن درّاج (فی الدّیة ـ کا) قال (الدّیة ـ یب) ألف دینار أو عشرة آلاف درهم ویؤخذ من أصحاب الحُلَل الحُلل و(یؤخذ ـ کا) من أصحاب الإبل الإبل ومن أصحاب الغنم الغنم ومن أصحاب البقر البقر.

۵۶۱ ۴۷۸۰۱ (۱۴) فقه الرّضا عليه السلام ۳۱۲: والدّية في النّفس ألف دينار أو عشرة آلاف درهم أو مائة من الإبل على حسب أهل الدّية إن كانوا من أهل العين ألف دينار وإن كانوا من أهل الورق فعشرة آلاف درهم وإن كانوا من أهل الإبل فمائة من الإبل.

۵۶۲ ۴۷۸۰۱ (۱۵) تهذیب ۱۵۹/۱۰: استبصار ۲۶۱/۴: الحسین بن سعید عن حمّاد والنّضر بن سوید عن القاسم بن سلیمان عن عبید بن زرارة عن أبی عبد الله عليه السلام قال الدّية ألف دينار أو اثنا عشر ألف درهم أو مائة من الإبل (يب ـ وقال إذا ضربت الرّجل بحديدة فذلك العمد). قال الشّيخ في تهذيب ۱۶۲/۱۰: وأمّا الدّراهم فلا يلزم أكثر من عشرة آلاف درهم وعلى ذلك

---

۱. عن أبی عبد الله عليه السلام قال قال ـ یب.

۲. الدّیة ـ صا.

۵۵۸ (۱۱) ابوبصیر گوید: «امام صادق؈ فرمود: دیهٔ قتل خطایی آن زمان که مرد قصد قتل نداشته است، صد شتر یا ده هزار درهم یا هزار گوسفند است. حضرت افزود: دیهٔ سختگیری شده در مورد قتل شبه‌عمد که عمد نیست برتر از دیهٔ قتل خطاست و در آن به سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج ساله که با همهٔ آنها نر آمیزش کرده باشد، حکم داد.

ابوبصیر گوید: از امام دربارهٔ دیه پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ مسلمان، ده هزار درهم نقره یا هزار مثقال طلا یا هزار گوسفند که با توجه به سن‌شان سه دسته می‌شوند و از شتر، صد شتر با [دسته بندی] سن‌های‌شان و از گاو، دویست گاو پرداخت می‌شود».

۵۵۹ (۱۲) امام صادق؈ فرمود: «دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار است. جمیل گوید: امام صادق؈ فرمود: دیه، صد شتر است».

۵۶۰ (۱۳) جمیل بن درّاج دربارهٔ دیه گوید: «دیه، هزار دینار یا ده هزار درهم است و از صاحبان لباس‌ها [حلّه‌ها]، لباس گرفته می‌شود و از صاحبان شتر، شتر و از صاحبان گوسفند، گوسفند و از صاحبان گاو، گاو گرفته می‌شود».

۵۶۱ (۱۴) فقه الرضا؈: «دیه در جان، هزار دینار یا ده هزار درهم یا صد شتر با توجه به صاحبان دیه است. اگر اهل طلا هستند، هزار دینار و اگر اهل نقره هستند، ده هزار درهم و اگر اهل شتر هستند، صد شتر».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۶۲ (۱۵) امام صادق؈ فرمود: «دیه، هزار دینار یا دوازده هزار درهم یا صد شتر است و حضرت فرمود: اگر مردی را با آهن بزنی و به قتل برسد، این قتل عمد است».

شیخ طوسی؇ در کتاب تهذیب گوید: «و اما درهم‌ها؛ بیش از ده هزار درهم لازم نیست و به

جاء أكثر الرّوايات فأمّا ما رواه عبد الله بن سنان وعبيد بن زرارة اللّتين تضمّنتا إثنا عشر ألف درهم فقد ذكر الحسين بن سعيد وأحمد بن محمّد بن عيسى معاً أنّه روى أصحابنا أنّ ذلك من وزن ستّة واذا كان ذلك كذلك فهو يرجع الى عشرة آلاف ولا تنافي بين الأخبار.

۵۶۳ ۴۷۸۰۳ (۱۶) **دعائم الإسلام** ۴۱۲/۲: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه صلوات الله عليهم أنّهم قالوا تؤخذ الدّية من كلّ قوم ممّا يملكون من أهل الإبل الإبل ومن أهل البقر البقر ومن أهل الغنم الغنم ومن أهل الحُلَل الحُلَل ومن أهل الذّهب الذّهب ومن أهل الورق الورق ولا يكلّف[1] أحد ما ليس عنده.

۵۶۴ ۴۷۸۰۴ (۱۷) **وفيه** ۴۱۲/۲: قال جعفر بن محمّد عليه السلام والدّية على أهل الذّهب ألف دينار وعلى أهل الورق عشرة آلاف درهم وعلى أهل البعير مائة بعير قيمة كلّ بعير عشرة دنانير وعلى أهل البقر مائتا بقرة قيمة كلّ بقرة خمسة دنانير وعلى أهل الغنم ألفا شاة قيمة كلّ شاة نصف دينار وعلى أهل البزّ[2] مائة حُلّة قيمة كلّ حُلّة عشرة دنانير هذه دية الرّجل الحرّ المسلم ودية المرأة على النّصف من ذلك في النّفس وفيما جاوز ثلث الدّية من الجراح.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۶۵ ۴۷۸۰۵ (۱۸) **تهذيب** ۱۵۹/۱۰: **استبصار** ۲۶۰/۴: الحسين بن سعيد عن معاوية بن وهب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دية العمد فقال مائة من فحولة الإبل المسانّ[3] فإن لم يكن (إبل ـ يب ـ صا) فمكان كلّ جمل عشرون من فحولة الغنم. **فقيه** ۷۷/۴: وسأل معاوية بن وهب أبا عبد الله عليه السلام عن دية العمد (وذكر مثله). **تهذيب** ۱۶۰/۱۰: عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي بصير قال سألته عن دية العمد الّذي يقتل الرّجل عمداً قال فقال (وذكر مثله). **تهذيب** ۱۶۱/۱۰: أحمد والحسن وأبو شعيب عن **استبصار** ۲۶۰/۴: أبي جميلة عن زيد الشّحّام عن أبي عبد الله عليه السلام في العبد يقتل حرّاً عمداً قال مائة من الإبل (وذكر مثله).

---

۱. لا يكلّف الله أحداً ـ غ ل. ۲. البزّ: الثّياب.
۳. المسانّ جمع المسنّ وهو الكبير السّنّ من الدّوابّ.

همین مقدار، بیشتر روایات وارد شده است، ولی روایت عبدالله بن سنان و عبید بن زراره مشتمل بر دوازده هزار درهم است. حسین بن سعید و احمد بن محمد بن عیسی هر دو گفته‌اند که: اصحاب ما روایت کرده‌اند این به دلیل وزن شش درهم است و وقتی که چنین باشد این هم بر می‌گردد به هزار درهم و دیگر در میان روایات تنافی نیست».

۵۶۳ (۱۶) روایت شده است برای ما از امام جعفر صادق﵇ از پدرشان از پدران‌شان﵈ که فرمود: «دیه از هر گروهی از آنچه دارند، گرفته می‌شود. از صاحبان شتر، شتر و از صاحبان گاو، گاو و از صاحبان گوسفند، گوسفند و از صاحبان لباس‌ها [حلّه‌ها]، لباس و از صاحبان طلا، طلا و از صاحبان نقره، نقره و کسی به چیزی که ندارد، تکلیف نمی‌شود».

۵۶۴ (۱۷) امام جعفر صادق﵇ فرمود: «دیه بر طلا داران، هزار دینار و بر نقره داران، ده هزار درهم و بر شترداران، صد شتر که قیمت هر شتر ده دینار و بر گاوداران دویست گاو که قیمت هرگاو پنج دینار و بر گوسفند داران، دو هزار گوسفند که قیمت هر گوسفند نیم دینار باشد و بر پارچه‌داران، صد لباس که قیمت هر لباس ده دینار باشد. این دیهٔ مرد مسلمان آزاد است و دیهٔ جان زن نصف این است و در آنجا که جراحت بر جسم زن از ثلث دیه بگذرد دیه آن جنایت نصف می‌شود».

۵۶۵ (۱۸) معاویة بن وهب گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ دیهٔ عمد پرسیدم. حضرت فرمود: صد شتر نر که سنش بالا باشد؛ اگر نبود به جای هر شتر نر، بیست گوسفند نر».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۶۶ (۱۹) الجعفريّات ۱۲۹: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام ۳۷۸۰۶
قضى في النّفس الدّية ثلاثة وثلاثون جَذَعَة وثلاثة وثلاثون حِقّة وأربعة وثلاثون ما بين
الثّاري إلى بازل عامها كلّها خَلفة اذا كان شبه العمد مغلّظ على العاقلة وإذا كان خطأ جعلت
الدّية أرباعاً خمسة وعشرين بنت لبون على العاقلة محقّقة وتؤدّى الدّية في ثلاث سنين في
كلّ سنة ثُلُث، الثّلثان في سنتين (والنّصف في سنتين)[1] والثّلث في عامه.

۵۶۷ (۲۰) فقيه ۸۰/۴: روى جعفر بن بشير عن معلّى أبي عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته ۳۷۸۰۷
عن قول الله عزّ وجلّ ﴿فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ﴾ قال يكفّر عنه من ذنوبه على قدر ما عفا عن
العمد وفي العمد يقتل الرّجل بالرّجل إلّا أن يعفو أو يقبل الدّية وله ما تراضوا عليه من الدّية
وفي شبيه العمد المغلّظة ثلاث وثلاثون حِقّة وأربع وثلاثون جَذَعة وثلاث وثلاثون ثنيّة
خَلفة طروقة الفحل ومن الشّاة في المغلّظة ألف كبش إذا لم يكن إبل.

۵۶۸ (۲۱) تفسير العيّاشي ۲۶۵/۱: عن عبد الرحمن عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان عليّ عليه السلام يقول ۳۷۸۰۸
في الخطأ خمس وعشرون بنت لبون وخمس وعشرون بنت مَخاض وخمس وعشرون
حِقّة وخمس وعشرون جَذَعة وقال في شبه العمد ثلاث وثلاثون جَذَعة[2] بين ثنيّة[3] الى
بازل عامها كلّها خَلفة وأربع وثلاثون ثنيّة.

۵۶۹ (۲۲) كافي ۳۲۹/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه ۳۷۸۰۹
جميعاً عن تهذيب ۲۵۴/۱۰: فقيه ۱۰۴/۴: استبصار ۲۸۸/۴: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن
محبوب عن هشام بن سالم عن زياد بن سوقة عن الحكم بن عتيبة قال قلت لأبي جعفر عليه السلام
(أصلحك الله ـ كا ـ فقيه) إنّ بعض النّاس (له ـ فقيه) في فيه اثنان وثلاثون سنّاً وبعضهم له[4]
ثمانية وعشرون سنّاً فعلى كم تقسم دية الأسنان فقال الخلقة إنّما هي ثمانية وعشرون سنّاً
اثنا عشر (سنّاً ـ فقيه) في مقاديم الفم وستّة عشر سنّاً في مؤاخيره فعلى هذا قسمت دية
الأسنان فدية كلّ سنّ من المقاديم إذا كسرت[5] حتّى تذهب (فإنّ ديته ـ يب ـ صا) خمسمائة

---

۱. الظّاهر أنّ قوله والنّصف في سنتين زايد.
۲. في نسخة البرهان حِقّة.
۳. وثلاث وثلاثون ثنيّة ـ ئل.
۴. لهم ـ كا.
۵. إذا كسرت حتّى يذهب خمسمائة درهم فديتها كلّها ستّة آلاف درهم وفي كلّ سنّ من المؤاخير إذا كسرت حتّى يذهب فإنّ ديتها مائتان وخمسون درهماً وهي ستّة عشر سنّاً فديتها كلّها أربعة آلاف ـ كا ـ إذا كسر ـ فقيه.

۵۶۶ (۱۹) امیرالمؤمنین علی؟ در مورد جان، دیه را سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار شتری که بین ساری جلودار و بازل تا هشت ساله که همه‌اش حامله باشد قرار می‌داد؛ البته اگر شبه‌عمدی باشد و بر عاقله سخت گرفته شود. ولی اگر قتل خطایی باشد، دیه به چهار دسته تقسیم می‌شود: بیست و پنج ماده شتر دو ساله که بر عاقله ثابت است و پرداخت دیه در سه سال و در هر سال یک سوم دیه پرداخت می‌شود: دو سوم در دو سال و یک سوم در همان سال».

۵۶۷ (۲۰) معلّی ابوعثمان گوید: «از امام صادق؟ دربارهٔ فرمودهٔ خداوند؟ پرسیدم که: **اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند) کفّارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود.** حضرت فرمود: از گناهان وی به اندازه‌ای که از قتل عمد عفو کرده است، محو می‌سازد و در مورد قتل عمد، مرد در برابر مرد کشته می‌شود؛ مگراین که عفو کند یا دیه بپذیرد و بر هر اندازه دیه که توافق کنند، حقّ دارد و دیه در شبه‌عمد سختگیری شده، سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و چهار ماده شتر چهار ساله و سی و سه ماده شتر پنج سالهٔ حامله است که نر با همهٔ آنها آمیزش کرده باشد و دیه در شبه‌عمد سختگیری شده اگر شتر نباشد، هزار گوسفند نر است».

۵۶۸ (۲۱) امام صادق؟ بیان داشت: «امیرالمؤمنین؟ پیوسته می‌فرمود: دیه در قتل خطایی، بیست و پنج ماده شتر دو ساله، بیست و پنج ماده شتر یک ساله، بیست و پنج ماده شتر سه ساله و بیست و پنج ماده شتر چهار ساله است و فرمود: دیه در قتل شبه عمد سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و سه ماده شتر بین پنج ساله تا هشت ساله که همه حامله باشند و سی و چهار ماده شتر پنج ساله است».

۵۶۹ (۲۲) حَکَم بن عتیبه گوید: «به امام باقر؟ گفتم: بعضی از مردم در دهان‌شان سی و دو دندان است و بعضی بیست و هشت دندان. دیهٔ دندان‌ها به چه اندازه دندان تقسیم می‌شود؟ حضرت فرمود: آفرینش دندان همان بیست و هشت دندان است؛ دوازده دندان در جلو و شانزده دندان در قسمت آخر دهان. دیهٔ دندان‌ها بر این پایه تقسیم می‌شود. دیه هر دندان اگر از جلو بشکند و از بین برود، پانصد درهم است و این‌ها دوازده دندان است که دیه‌اش شش هزار درهم است و دیه‌ی هر دندان از

درهم وهی إثنا[1] عشر سنّاً (فدیتها ـ فقیه) ستّة آلاف درهم وفی[2] کلّ سنّ من المؤاخیر مائتان وخمسون درهماً وهی ستّة عشر سنّاً فدیتها (کلّها ـ فقیه) أربعة آلاف درهم فجمیع دیة المقادیم والمؤاخیر من الأسنان عشرة آلاف درهم وإنّما وضعت الدّیة علی هذا فما زاد علی ثمانیة وعشرین سنّاً فلا دیة له وما نقص فلا دیة له هکذا وجدناه فی کتاب علیّ[3] ﷺ (کا ـ یب ـ فقیه ـ قال (فقال ـ کا ـ یب) الحکم (بن عتیبة ـ یب) فقلت انّ الدّیات إنّما کانت تؤخذ قبل الیوم من الإبل والبقر والغنم (قال ـ کا ـ یب) فقال إنّما کان ذلک فی البوادی قبل الإسلام فلمّا ظهر الإسلام وکثرت الورق فی النّاس قسّمها أمیر المؤمنین ﷺ علی الورق قال الحکم فقلت له أرأیت من کان الیوم من أهل البوادی ما الّذی یؤخذ منهم فی الدّیة الیوم إبل[4] أو ورق (قال ـ کا ـ یب) فقال الإبل الیوم[5] مثل الورق بل هی أفضل من الورق فی الدّیة انّهم کانوا یأخذون منهم فی الدّیة الخطأ مائة من الإبل یحسب لکلّ[6] بعیر مائة درهم فذلک عشرة آلاف (درهم ـ کا ـ فقیه) قلت (له ـ کا ـ یب) فما أسنان المائة بعیر (قال ـ کا ـ یب) فقال ما حال علیها الحول ذکران کلّها. **الإختصاص** ۲۵۴: الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن زیاد بن سوقة عن الحکم بن عتیبة قال قلت لأبی جعفر ﷺ أصلحک الله (وذکر نحوه) إلّا أنّه أسقط قوله (البقر).

۵۷۰ ۴۷۸۱۰ (۲۳) **المقنع** ۱۸۲: قال أمیر المؤمنین ﷺ إذا کان الخطأ شبه العمد وهو أن یقتل بالسّوط أو بالعصا أو بالحجر فانّ دیته تغلظ وهی مائة من الإبل أربعون بین ثنیّة إلی بازل عامها وثلاثون حِقّة وثلاثون ابنة لبون والخطأ یکون فیه ثلاثون حِقّة وثلاثون بنت لبون وعشرون بنت مخاض وعشرون ابن لبون ذکر وقیمة کلّ بعیر من الورق مائة درهم أو عشرة دنانیر.

وتقدّم فی أحادیث باب (۱) نُصُب الإبل من ابواب زکوة الأنعام ج ۹ ما یدلّ علی تفصیل أسنان الإبل. وفی روایة أنس (۱) من باب (۷) وجوب الخمس فی الکنز من أبواب فرضه

---

۱. اثنتا ـ صا.
۲. ودیة کلّ سنّ من الأضراس إذا کسر حتّی یذهب مائتان و ـ فقیه.
۳. أمیر المؤمنین ـ فقیه.
۴. الورق أو الإبل ـ فقیه.
۵. هی ـ فقیه.
۶. بکلّ ـ کا.

قسمت آخر، دویست و پنجاه درهم است؛ بنابراین دیهٔ همهٔ دندان‌های جلو و عقب، ده هزار درهم است و تنها دیه برای همین‌هاست و بیش از بیست و هشت دندان دیه ندارد و اگرکمتر از بیست و هشت دندان بود، باز مقدار کمتر، دیه ندارد. این گونه ما در کتاب امیرالمؤمنین علی‌ﷺ یافته‌ایم.

حَکَم بن عتیبه گوید: من گفتم: پیش از این، دیه‌ها از شتر، گاو و گوسفند گرفته می‌شد. حضرت فرمود: تنها در میان بیابان‌نشینان آن هم پیش از اسلام بود. ولی چون اسلام ظاهر گشت [پول] و نقره در میان مردم زیاد شد، امیرالمؤمنین‌ﷺ دیه را بر نقره [= درهم] توزیع کرد. حَکَم بن عتیبه گوید: به امام گفتم: نظر شما چیست؟ از بیابان نشینان امروز در دیه چه می‌گیرند؛ شتر یا نقره [= درهم]؟ حضرت فرمود: شتر، امروز [در صحرا] به سان نقره است [= درهم] بلکه شتر برای دیه از نقره بهتر است. در دیهٔ قتل خطایی، صد شتر می‌گرفتند و برای هر شتر، صد درهم لحاظ می‌کردند که مجموع آن ده هزار درهم می‌شد. حَکَم بن عتیبه گوید: پرسیدم: سن صد شتر چه باشد؟ حضرت فرمود: شتری که یک سال بر او گذشته و همه نر باشند».

۵۷۰ (۲۲) امیرالمؤمنین‌ﷺ می‌فرماید: «اگر قتل شبه‌عمد باشد و آن این است که با تازیانه یا عصا یا سنگ بکشد، دیهٔ آن سخت گرفته می‌شود و آن صد شتر است که چهل تا، بین پنج ساله تا هشت ساله و سی تا، ماده شتر سه ساله و سی تا، ماده شتر دو ساله است و در خطا، سی ماده شتر سه ساله و سی ماده شتر دو ساله و بیست ماده شتر یک ساله و بیست شتر نر دو ساله و ارزش هر شتر به نقره [= درهم]، صد درهم یا ده دینار است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب زکات چهارپایان، روایاتی که بر بیان تفصیلی سن شتران دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب هفتم از ابواب وجوب خمس، فرمودهٔ پیامبر خداﷺ که: «و عبدالمطلب در مورد قتل، سنت صد شتر را گذاشت و خداوندﷻ هم همان را در اسلام ادامه داد».

و در روایت چهل و ششم از باب یکم از ابواب دعا، فرمودهٔ خداوند متعال: «و هرکس را که دوست دارم او را می‌کشم و هرکس را بکشم، دیه‌اش بر من است و هرکس که دیه‌اش بر من است، من دیهٔ او هستم». (تنها به این دلیل به این روایت اشاره کردیم که می‌توان از آن استفاده کرد که دیهٔ مقتول بر قاتل است».

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار یا صد شتر است».

ج ١٠ قولهﷺ وسنّ (عبد المطّلب) فى القتل مائة من الإبل فأجرى الله ﷻ ذٰلك فى الإسلام. وفى رواية أبى الفتوح (٤٦) من باب (١) حرمة الاستكبار عن الدّعاء من ابواب الدّعاء ج ١٩ قوله تعالى ومن أحببته قتلته ومن قتلته فعلىّ ديته ومن علىّ ديته فأنا ديته (انّما أشرنا الى هٰذه الرّواية لأنّه يمكن أن يستفاد منه أنّ القاتل عليه دية المقتول). وفى رواية يونس (١) من باب (٣) انّ من قتل مؤمناً متعمّداً يقاد به من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ قوله ﷺ الدّية عشرة آلاف درهم أو ألف دينار أو مائة من الإبل. وفى رواية ابن سنان (٢) قوله ﷺ فالدّية اثنا عشر ألفاً أو ألف دينار أو مائة من الإبل وان كان فى أرض فيها الدّنانير فألف دينار وان كان فى أرض فيها الدّراهم فدراهم بحساب ذٰلك اثنى عشر ألفاً.

وفى رواية ابن سنان (١) من باب (١٧) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس قوله ﷺ وان شاؤوا أخذوا نصف الدّية خمسة آلاف درهم. وفى مرسلة مقنع (٩) قوله وأدّوا الى أوليائه نصف الدّية والاّ أخذوا خمسة آلاف درهم وقوله وان أرادوا الدّية أخذوا عشرة آلاف درهم.

وفى رواية أبى مريم (١٢) قوله أتى رسول اللهﷺ برجل قد ضرب امرأة حاملاً بعمود الفسطاط فقتلها فخيّر رسول اللهﷺ أوليائها أن يأخذوا الدّية خمسة آلاف درهم وغرّة وصيف أو وصيفة للّذي فى بطنها أو يدفعوا الى أولياء القاتل خمسة آلاف درهم ويقتلوه. وفى رواية محمّد بن قيس (١٣) قوله الرّجل يقتل المرأة قال ﷺ ان شاء أوليائها قتلوه وغرموا خمسة آلاف درهم لأولياء المقتول وان شاؤوا أخذوا خمسة آلاف درهم من القاتل.

ويأتى فى رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ من أبواب ديات الأعضاء قوله ﷺ والدّية فى النّفس ألف دينار. وفى أحاديث باب (٣٨) دية النّطفة ما يدلّ على أنّ دية الرّجل ألف دينار أو عشرة آلاف درهم ودية المرأة خمسمائة دينار ودية الصّبيان مثل دية الرّجال والنّساء ودية الولد اذا لم يعلم أنّه ذكر أو أنثى فنصف دية الذّكر ونصف دية الأنثى.

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «دیه، دوازده هزار [درهم] یا هزار دینار یا صد شتر است و اگر در سرزمینی است که در آن دینار است، هزار دینار و اگر در زمینی است که در آن درهم است، پس به نسبت حساب به درهم، دوازده هزار درهم می‌شود».

و در روایت یکم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «اگر بخواهند، نصف دیه یعنی پنج هزار درهم می‌گیرند».

و در روایت نهم، این گفته که: «نصف دیه را به اولیای مقتول می‌دهند وگرنه پنج هزار درهم می‌گیرند و این گفته که: و اگر دیه بخواهند، ده هزار درهم می‌گیرند».

و در روایت دوازده، این گفته که: «مردی را خدمت رسول خداﷺ آوردند که با چوبهٔ خیمه به زنی حامله زد و او را کشت. رسول خداﷺ اولیای زن را مخیّر ساخت که پنج هزار درهم دیه و یک غلام یا کنیز برای جنین در شکم زن بگیرند یا به اولیای قاتل پنج هزار درهم بدهند و قاتل را بکشند».

و در روایت سیزده، این گفته که: «مرد، زن را می‌کشد. حضرت فرمود: اگر اولیای زن بخواهند، مرد را می‌کشند و پنج هزار درهم برای اولیای مقتول ضامن هستند و اگر بخواهند، پنج هزار درهم از قاتل می‌گیرند».

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «دیه در جان، هزار دینار است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و در روایات باب سی و هشتم، روایاتی است که دلالت دارد بر این که دیهٔ مرد هزار دینار یا ده هزار درهم و دیهٔ زن پانصد دینار و دیهٔ بچه‌ها مثل دیهٔ مردان و زنان است و دیهٔ بچه اگر معلوم نباشد که مرد است یا زن، نیمی از دیهٔ مرد و نیمی از دیهٔ زن است».

(٢)

باب حكم من قتل فى الأشهر الحرم أو فى الحرم

٥٧١ ٣٧٨١١ (١) كافى ٢٨١/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن كليب الأسدىّ فقيه ٧٠/٤: القاسم بن محمّد الجوهرىّ عن كليب الأسدىّ قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن الرّجل يقتل فى الشّهر الحرام ما ديته قال دية وثلث.

٥٧٢ ٣٧٨١٢ (٢) تهذيب ٢١٥/١٠: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن كليب بن معاوية قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول من قتل فى شهر حرام فعليه دية وثلث فقيه ٧٩/٤: سمع كليب بن معاوية أبا عبد الله ﷺ (وذكر مثله).

٥٧٣ ٣٧٨١٣ (٣) تهذيب ٢١٥/١٠: الحسين بن سعيد عن فضالة عن فقيه ٧٩/٤: أبان عن زرارة (أنّه ـ فقيه) قال سمعت أبا جعفر ﷺ يقول إذا قتل الرّجل فى شهر حرام صام شهرين متتابعين من أشهر الحرم.

٥٧٤ ٣٧٨١٤ (٤) تهذيب ٢١٥/١٠: فقيه ٨١/٤: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن زرارة قال سألت أبا عبد الله ﷺ [1] عن رجل قتل رجلاً خطأ فى أشهر الحرم قال عليه الدّية وصوم شهرين متتابعين من أشهر الحرم قلت إنّ هٰذا يدخل فيه العيد وأيّام التّشريق فقال يصومه فإنّه حقّ لزمه. فقيه ـ وفى رواية أبان عن زرارة عن أبى عبد الله ﷺ قال عليه دية وثلث. المقنع ١٨٢: فان قتل رجل (وذكر نحوه) الّا أنّه أسقط قوله (خطأ).

وتقدّم فى رواية زرارة (١) من باب (٢) وجوب صيام شهرين متتابعين لكفّارة القتل من أبواب بقيّة الصّوم الواجب ج ١١ قوله رجل قتل رجلاً خطأ فى الشّهر الحرام قال تغلظ عليه الدّية [2] وعليه عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين من أشهر الحرم. وفى رواية زرارة (٢) قوله قلت لأبى جعفر ﷺ رجل قتل رجلاً فى الحرم قال عليه دية وثلث ويصوم شهرين متتابعين من أشهر الحرم ويعتق رقبة ويطعم ستّين مسكيناً. وفى رواية زرارة (٣) مثله الى قوله من أشهر الحرم. وفى رواية زرارة (٤) قوله ﷺ اذا قتل الرّجل فى شهر حرام صام

---

١. أبا جعفر ﷺ ـ فقيه.　　٢. العقوبة ـ خ ل.

باب ۲
دیهٔ قتل در ماه حرام

۵۷۱ (۱) کلیب اسدی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که در ماه حرام کشته می‌شود، پرسیدم که: دیه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: یک دیه به علاوه یک سوم دیه».

۵۷۲ (۲) کلیب بن معاویه گوید: «از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرکس در ماه حرام [انسانی را] بکشد، بر او یک دیهٔ [کامل] به علاوه یک سوم دیه است».

۵۷۳ (۳) زراره گوید: «از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: اگر مرد در ماه حرام کسی را بکشد، دو ماه پی در پی از ماه‌های حرام را باید روزه بدارد».

۵۷۴ (۴) زراره گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که مردی را به خطا در ماه‌های حرام کشته است. حضرت فرمود: بر اوست دیه و دو ماه پی در پی روزه از ماه‌های حرام. گفتم: در این روزه، دو روز عید و روزهای تشریق [یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّه] است. حضرت فرمود: آن را روزه بگیرد؛ چرا که حقّی است که بر او لازم گشته است».

در من لا یحضره الفقیه آمده: «و در روایت أبان از زراره از امام صادق ﷺ آمده که حضرت فرمود: بر او یک دیه و یک سوم دیه است».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دوم از ابواب بقیهٔ روزه‌های واجب، این گفته که: «مردی، مردی را از روی خطا در ماه حرام کشته است. حضرت فرمود: دیه بر او سخت گرفته می‌شود و بر اوست آزادسازی یک برده یا دو ماه پی درپی روزه از ماه‌های حرام».

و در روایت دوم، این گفته که: «به امام باقر ﷺ گفتم: مردی، مردی را در حرم کشته است. حضرت فرمود: براوست یک دیه و یک سوم دیه و دو ماه پی در پی روزه از ماه‌های حرام و یک برده آزاد می‌سازد و شصت مسکین را اطعام می‌کند».

و در روایت سوم، مانند همین روایت تا جملهٔ: «از ماه‌های حرام».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر مرد در ماه رمضان بکشد، دو ماه پی در پی از ماه‌های حرام را روزه می‌گیرد. راوی می‌گوید: من تبسمی کردم و به امام گفتم: در اینجا مشکلی پیش می‌آید! حضرت فرمود: چه مشکلی پیش می‌آید؟ گفتم: روز عید [اضحی] و روز قربانی و روزهای تشریق [= یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّه]. حضرت فرمود: این حقّی است که بر او لازم گشته است».

شهرين متتابعين من أشهر الحرم فتبسّمت وقلت له يدخل هاهنا شيء قال ما يدخله قلت العيد والأضحى وأيّام التّشريق قال هٰذا حقّ لزمه.

(٣)

باب أنّ المرأة اذا شربت دواء فألقت ولدها فعليها دية تسلّمها الى أبيه ان كان له عظم وان كان علقة أو مضغة فانّ عليها أربعين ديناراً أو غرّة تؤدّيها الى أبيه

٥٧٥ ٢٧٨١٥ (١) كافي ١٤١/٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن تهذيب ٣٧٩/٩: فقيه ٢٣٣/٤: الحسن بن محبوب عن (عليّ ـ فقيه) بن رئاب عن أبي عبيدة قال سألت أبا جعفر ﷺ عن امرأة شربت دواءً (عمداً ـ فقيه) وهي حامل ولم يعلم بذٰلك زوجها فألقت ولدها (قال ـ كا ـ يب) فقال ان كان له عظم (و ـ كا) قد نبت عليه اللّحم فعليها دية تسلّمها لأبيه[١] وان كان (حين طرحته ـ كا) (جنيناً ـ يب) علقة أو مضغة فانّ عليها أربعين ديناراً أو غرّة[٢] تؤدّيها الى أبيه فقلت له فهي لاترث ولدها من ديته (مع أبيه ـ كا ـ فقيه) قال لا لأنّها قتلته فلا ترثه.

٥٧٦ ٢٧٨١٦ (٢) كافي ٣٤٤/٧: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن ابن محبوب تهذيب ٢٨٧/١٠: استبصار ٣٠١/٤: الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن عليّ بن رئاب (عن أبي عبيدة ـ كا ـ صا) عن أبي عبد الله ﷺ[٣] في امرأة شربت دواءً وهي حامل لتطرح ولدها فألقت ولدها فقال ان كان (له ـ يب ـ صا) عظم[٤] قد نبت عليه اللّحم وشقّ[٥] له السّمع والبصر فانّ عليها ديته[٦] تسلّمها الى أبيه قال وان كان جنيناً علقة أو مضغة فانّ عليها أربعين ديناراً أو غرّة تسلّمها إلى أبيه قلت فهي لاترث من ولدها من ديته قال لا لأنّها قتلته.

ويأتي في رواية أبي عبيدة (١) من باب (٥) انّ دية المرأة نصف دية الرّجل قوله ﷺ وعليه للّذي في بطنها غرّة وصيفٍ أو وصيفة أو أربعون ديناراً.

---

١. الى أبيه ـ فقيه. ٢. الغرّة: العبد والأمة ـ قاموس. ٣. أبي جعفر ﷺ ـ كا.
٤. ان كان عظماً ـ كا. ٥. رشق ـ صا. ٦. دية ـ صا.

باب ۳
دیهٔ سقط جنین توسط زن

۵۷۵ (۱) ابوعبیده گوید: «از امام باقر؛ دربارهٔ زنی پرسیدم که حامله بوده و عمداً دارویی خورده و شوهرش نمی‌دانسته و فرزندش را انداخته است. حضرت فرمود: اگر فرزند استخوان داشته که گوشت بر روی آن روییده است، باید آن زن یک دیه به پدر فرزند بدهد. ولی اگر هنگامی که فرزند را انداخته، جنین، علقه یا مضغه بوده، باید که چهل دینار یا یک غلام یا یک کنیز به پدر فرزند بدهد. از امام پرسیدم: این زن از دیهٔ فرزندش ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: نه، چون زن فرزند را کشته است؛ بنابراین از او ارث نمی‌برد».

۵۷۶ (۲) امام صادق؛ دربارهٔ زنی حامله که دارویی خورده تا فرزندش را بیندازد پس از آن فرزندش را انداخته است، فرمود: «اگر فرزند استخوان داشته و گوشت بر روی آن روییده و گوش و چشم برای او باز شده است، باید که زن دیهٔ فرزند را به پدرش تسلیم کند. حضرت فرمود: ولی اگر فرزند، جنین علقه یا مضغه بوده، باید که زن چهل دینار یا غلام یا کنیزی را به پدر فرزند بدهد. پرسیدم: این زن از دیهٔ فرزندش ارث نمی‌برد؟ حضرت فرمود: نه، چون او را کشته است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب پنجم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «بر او برای آنچه در شکم زن است یک غلام یا یک کنیز یا چهل دینار است».

(٤)

باب أنّ دية الخطأ تستأدى في ثلاث سنين ودية العمد في سنة

٥٧٧ ٤٧٨١٧ (١) كافي ٢٨٣/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ ابن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن تهذيب ١٦٢/١٠: فقيه ٨٠/٤: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي ولّاد عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان عليّ عليه السلام[١] يقول تستأدى دية الخطأ في ثلاث سنين وتستأدى دية العمد في سنة.

٥٧٨ ٤٧٨١٨ (٢) دعائم الإسلام ٤١٤/٢: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى في قتل الخطأ بالدّية على العاقلة وقال تؤدّىٰ في ثلاث سنين في كلّ سنة ثلث.

وتقدّم في رواية الجعفريّات (١٩) من باب (١) أنّ دية الرّجل الحرّ المسلم مائة من الإبل من أبواب الديات (ج ٣١) قوله عليه السلام وتؤدّىٰ الدّية في ثلاث سنين في كلّ سنة ثلث الثلثان في سنتين والثّلث في عامه.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٥)

باب أن دية المرأة نصف دية الرّجل

٥٧٩ ٤٧٨١٩ (١) كافي ٢٩٩/٧: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ ابن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٨٥/١٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي أيّوب عن الحلبيّ وأبي عبيدة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئل عن رجل قتل امرأة[٢] خطأً وهي على رأس الولد[٣] تمخض قال عليه (الدّية ـ كايب ١٨٥)[٤] خمسة آلاف درهم وعليه للّذي[٥] في بطنها غرّة[٦] وصيف أو وصيفة أو أربعون ديناراً. تهذيب ٢٨٦/١٠: استبصار ٣٠١/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن أبي عبيدة

---

١. كان أمير المؤمنين عليه السلام ـ فقيه.
٢. امرأته ـ يب ١٨٥.
٣. ولدها ـ يب ٢٨٦.
٤. أسقط في يب ٢٨٦ قوله عليه الدّية.
٥. عليه دية الذي ـ يب ٢٨٦ ـ صا.
٦. الغرّة: العبد أو الأمة ـ الوصيف: غلام شابّ.

باب ۴
مدت پرداخت دیهٔ قتل خطایی و عمدی

(۱) امام صادق ﷺ بیان داشت: «پیوسته امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: دیه قتل خطایی در طول سه ۵۷۷
سال و دیهٔ عمد در طول یک سال پرداخت می‌شود».

(۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد قتل به خطا حکم کرد که: «دیه بر عاقله است و فرمود: این دیه ۵۷۸
در طول سه سال در هر سالی، یک سوم دیه پرداخت می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزدهم از باب یکم از ابواب دیات، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دیه در طول سه سال در هر سالی یک سوم پرداخت می‌شود و دو سوم در دو سال و یک سوم در همان سال».

باب ۵
دیهٔ زن، نصف دیهٔ مرد

(۱) ابوعبیده گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که از روی خطا زنی را که در حال زایمان بود ۵۷۹
کشته سؤال شد. حضرت فرمود: براوست دیه یعنی پنج هزار درهم و براوست به خاطر جنینی که در شکم او بوده یک غلام [جوان] یا یک کنیز [جوان] یا چهل دینار [که به اولیاء دم بدهد]».

شیخ طوسی ﷺ در تهذیب می‌گوید: «این روایت بر زنی که علقه یا مضغه‌ای را انداخته، تطبیق می‌شود و در این صورت است که دیهٔ جنین، یک غلام یا کنیز است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی، زنی را از روی عمد کشته است. حضرت فرمود: اگر خانوادهٔ زن بخواهند، او را می‌کشند و به خانوادهٔ مرد نیمی از دیه را می‌پردازند و اگر بخواهند، نیمی از دیه یعنی پنج هزار درهم را می‌گیرند».

والحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئل وذكر مثله ـ قال الشيخ في يب ٢٨٦/١٠: هذه محمولة على امرأة تطرح علقة أو مضغة فتكون ديته غرّة عبد أو أمة.

وتقدّم في رواية ابن سنان (١) من باب (١٧) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ قوله رجل قتل امرأة متعمّداً فقال ان شاء أهلها ان يقتلوه ويؤدّوا الى أهله نصف الدّية وان شاؤوا أخذوا نصف الدّية خمسة آلاف درهم. وفي رواية ابن مسكان (٢) قوله عليه السلام ودية المرأة نصف دية الرّجل. وفي رواية الحلبيّ (٣) قوله عليه السلام وان قبلوا الدّية فلهم نصف دية الرّجل الخ. وفي رواية أبي بصير (٤) قوله عليه السلام ان قتل رجل امرأة وأرادوا أهل المرأة ان يقتلوه أدّوا نصف الدّية الى أهل الرّجل. وفي ساير أحاديث الباب أيضاً ما يدلّ على أنّ دية المرأة نصف دية الرّجل فلاحظ.

وفي رواية الدّعائم (١٧) من باب (١) انّ دية الرّجل المسلم مائة من الابل من أبواب الدّيات قوله والدّية على أهل الذّهب ألف دينار (إلى أن قال) ودية المرأة على النّصف من ذلك في النّفس وفيما جاوز ثلث الدّية من الجراح.

ويأتي في أحاديث باب (٢) أنّ دية أعضاء الرّجل والمرأة سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية من أبواب ديات الأعضاء وباب (٢) أنّ جراحات الرّجل والمرأة سواء في الدّية الى أن تبلغ ثلث الدّية من أبواب ديات الشّجاج والجراح ما يدلّ على ذلك.

(٦)

باب حكم المسلم اذا قُتِلَ في أرض الشرك

قال الله تبارك وتعالى في سورة النّساء (٤): ٩٢: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟ فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَـٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دیهٔ زن، نصف دیهٔ مرد است».

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر دیه پذیرفتند، حق‌شان نیمی از دیهٔ مرد است».

و در روایت چهارم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر مردی، زنی را بکشد و خانوادهٔ زن بخواهند او را بکشند، باید نصف دیه را به خانوادهٔ مرد بدهند».

و نیز در دیگر روایات این باب، روایاتی است که دلالت دارد بر این که دیهٔ زن نیمی از دیهٔ مرد است؛ ملاحظه کنید.

و در روایت هفدهم از باب یکم از ابواب دیات، این گفته که: «دیه بر صاحبان طلا، هزار دینار است». تا آنجا که گوید: «و دیهٔ زن در جان، نیمی از آن است و نیز در موردی که جراحت از یک سوم دیه بگذرد».

می‌آید:

در روایات باب دوم از ابواب دیات اعضاء و باب دوم از ابواب دیات شجاج و جراح، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۶
حکم مسلمان مقتول در سرزمین شرک

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خداوند تعالی می‌فرماید:

هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند و (در عین حال)، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد؛ مگر اینکه آنها خون‌بها را ببخشند و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) ولی مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند(و پرداختن خون‌بها لازم نیست) و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این (یک نوع تخفیف) و توبهٔ الهی است و خداوند، دانا و حکیم است.[1]

---

۱. نساء ۴/ ۹۲.

۵۸۰ (۱) تهذيب ۳۱۵/۱۰: فقيه ۱۱۰/۴: تفسير العيّاشيّ ۲۶۶/۱: ابن أبى عمير عن بعض ۴۷۸۲۰
أصحابه[1] عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل مسلم كان فى أرض الشّرك فقتله المسلمون ثمّ علم به الإمام بعدُ فقال يعتق مكانه رقبة مؤمنة وذٰلك (فى ـ العيّاشى) قول الله عزّ وجلّ ﴿فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾.

۵۸۱ (۲) تفسير العيّاشيّ ۲۶۲/۱: عن مسعدة بن صدقة قال سئل جعفر بن محمّد عليه السلام عن ۴۷۸۲۱
قوله الله ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَئًا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ﴾ قال أمّا تحرير رقبة مؤمنة ففيما بينه وبين الله وأمّا الدّية[2] المسلّمة إلى أولياء المقتول ﴿فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ﴾ قال وان كان من أهل الشّرك الّذين ليس لهم فى الصّلح وهو مؤمن فتحرير رقبة [مؤمنة] فيما بينه وبين الله وليس عليه الدّية ﴿وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾ فيما بينه وبين الله ﴿وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ﴾.

۵۸۲ (۳) تفسير العيّاشيّ ۲۶۳/۱: عن حفص بن البختري عمّن ذكره عن أبى عبد الله عليه السلام فى ۴۷۸۲۲
قوله ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَئًا﴾ الى قوله ﴿فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ قال اذا كان من أهل الشّرك فتحرير رقبة مؤمنة فيما بينه وبين الله وليس عليه دية ﴿وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ [مُّؤْمِنَةٍ]﴾ قال قال تحرير رقبة مؤمنة فيما بينه وبين الله ودية مسلّمة إلى أوليائه.

۵۸۳ (۴) تفسير القمّى ۱۴۷/۱: ﴿فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۴۷۸۲۳
مُّؤْمِنَةٍ﴾ وليست له دية يعنى اذا[3] قتل رجل من المؤمنين وهو نازل فى دار الحرب فلا دية للمقتول وعلى القاتل تحرير رقبة مؤمنة لقول رسول الله صلى الله عليه وآله لمن نزل[4] دار الحرب فقد برئت (منه ـ ك) الذّمّة ثمّ قال ﴿وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾ يعنى ان كان (المؤمن ـ ك) نازلاً فى دار الحرب وبين أهل الشّرك وبين الرّسول و[5]الامام عهد ومدّة ثمّ قتل ذٰلك المؤمن وهو بينهم فعلى القاتل دية مسلّمة إلى أهله وتحرير

---

۱. أصحابنا ـ تفسير العيّاشى. ۲. دية مسلّمة ـ ئل. ۳. إن ـ ك.
۴. من نزل ـ ك. ۵. أو ـ ك.

۵۸۰ (۱) امام صادقعليه السلام دربارهٔ مرد مسلمانی که در سرزمین شرک است و مسلمانان او را کشته‌اند پس از آن امام از این جریان باخبر شده است، فرمود: «به جای او یک بندهٔ مؤمن آزاد می‌شود و این همان فرمودهٔ خداوند﷯ است که: اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) ولی مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند».

۵۸۱ (۲) مسعدة بن صدقه گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند پرسیده شد که: هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند؛ (و در عین حال)، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و خون بهایی به کسان او بپردازد. حضرت فرمود: آزاد سازی بردهٔ مؤمن‌وظیفه‌ای است که قاتل بین خود و خدای خود دارد و اما دیه‌ای که باید بپردازد به اولیای مقتول باید تحویل دهد و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند، حضرت فرمود: اگر مقتول از گروه مشرکانی است که در صلح نیستند، در حالی که مقتول مؤمن است، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و این وظیفهٔ قاتل بین خود و خدایش می‌باشد و دیه بر او نیست و اگر مقتول از جمعیتی است که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید که بردهٔ مؤمنی آزاد سازد و این وظیفه بین خود و خدایش است و باید خون بهای او را به کسان او بپردازد».

۵۸۲ (۳) امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند که: هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این‌که این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند، تا آن‌جا که، اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) در حالی که مقتول با ایمان بوده، فرمود: «اگر مقتول از مشرکان است، باید که قاتل بین خود و خدای خود، بردهٔ مؤمنی را آزاد سازد و دیه بر او نیست و اگر مقتول از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد سازد. راوی گوید: حضرت فرمود: آزاد سازی بردهٔ مؤمن بین او و خدای اوست و دیه باید به اولیای مقتول تحویل داده شود».

۵۸۳ (۴) تفسیر قمی: «اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند در حالی که مقتول باایمان بوده، قاتل (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن آزاد کندو برای او دیه نیست. منظور این است که اگر مردی از مؤمنان در حالی که در دارالحرب است کشته شود، مقتول دیه ندارد و قاتل باید یک بردهٔ مؤمن آزاد سازد؛ چون رسول خداﷺ فرموده است: هرکس در دارالحرب سکونت گزیند، ذمّهٔ من از او دور است. سپس فرمود: و اگر مقتول از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او بپردازد و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند؛ یعنی اگر مؤمن در دارالحرب سکونت کرده و بین مشرکان و پیامبر و امام، پیمان و زمانی گذاشته شده و پس از آن مؤمن در میان آنان کشته شده،

رقبة مؤمنة ﴿فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

(٧)

باب أنّ دية الخنثى المشكل نصف دية الرّجل ونصف دية المرأة

وتقدّم في رواية اسحاق (٢٣) من باب (٧٦) ميراث الخنثىٰ من أبواب الميراث (ج ٢٩) قوله ﷺ فان مات ولم يَبُلْ فنصف عقل المرأة ونصف عقل الرّجل.

(٨)

باب حكم قتل النّاصب وديته اذا قتل بغير إذن الإمام

(١) كافي ٣٧٥/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ٢١٤/١٠: (الحسن ـ يب) بن ٥٨٤ ٢٧٨٢٣
محبوب عن رجل من أصحابنا عن أبي الصّباح الكنانيّ قال قلت لأبي عبد الله ﷺ إنّ لنا جاراً من همدان يقال له الجعد بن عبد الله وهو يجلس الينا فنذكر عليّاً أمير المؤمنين ﷺ وفضله فيقع فيه أفتأذن لي فيه (قال ـ يب) فقال (لي ـ كا) يا أبا الصّباح أفكنت[١] فاعلاً فقلت إي والله لئن أذنت لي فيه لأرصدنّه[٢] فإذا صار فيها اقتحمت[٣] عليه بسيفي فخبطته[٤] حتّى أقتله.

قال فقال يا أباالصّباح هذا الفتك[٥] وقد نهى رسول الله ﷺ عن الفتك يا أبا الصّباح إنّ الإسلام قيّد الفتك ولكن دَعه فستكفىٰ بغيرك قال أبو الصّباح فلمّا رجعت من المدينة إلى الكوفة لم ألبث بها إلّا ثمانية عشر يوماً فخرجت الى المسجد فصلّيت الفجر ثمّ عقّبت فإذا رجل يحرّكني برجله[٦] فقال يا أبا الصّباح البشرىٰ فقلت بشّرك الله بخير فما ذاك فقال إنّ الجعد بن عبد الله بات البارحة في داره الّتي في الجبّانة[٧] فأيقظوه للصّلوة فإذا هو مثل الزّقّ[٨] المنفوخ ميّتاً فذهبوا يحملونه فإذا لحمه يسقط عن عظمه فجمعوه في نطع[٩] فإذا تحته أسود فدفنوه. كافي ٣٧٦/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن ابن محبوب مثله.

---

١. أو كنت ـ يب.
٢. الرّاصد بالشّئ: الراقب له ـ الارصاد: الإنتظار ـ الرُّصدة حفرة لأخذ الأسد ونحوه.
٣. الاقتحام: الدّخول في شيء بشدّة وقوّة ـ المجمع.
٤. خبطه: ضربه ضرباً شديداً.
٥. الفتك: أن يأتي الرّجل صاحبه وهو غارّ غافل حتّى يشدّ عليه فيقتله.
٦. برجلي ـ يب.
٧. الجبّانة: الصّحراء.
٨. والزّقّ بالكسر: السّقاء وجلد يجزّ ولا ينتف للشّراب وغيره.
٩. النّطع: بساط من أديم.

قاتل باید دیه‌ای را به اولیای مقتول تسلیم کند و یک بردهٔ مؤمن آزاد سازد و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد. این (یک نوع تخفیف) و توبهٔ الهی است و خداوند، دانا و حکیم است».

باب ۷
دیهٔ خنثی مشکل

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و سوم از باب هفتاد و ششم از ابواب میراث، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «اگر خنثی بمیرد و بول نکرده باشد، پس نیمی از دیهٔ زن و نیمی از دیهٔ مرد است».

باب ۸
دیه و حکم قتل ناصبی

(۱) ابوالصباح کنانی گوید: «به امام صادق﴿ع﴾ گفتم: همسایه‌ای از قبیلهٔ همدان به نام جعد بن عبدالله داریم، او با ما می‌نشیند و ما از امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ و برتری ایشان یاد می‌کنیم ولی او از امام بدگویی می‌کند. آیا در مورد [کشتن] او به من اجازه می‌دهید؟ حضرت فرمود: تو انجام می‌دهی؟ گفتم: آری، به خدا سوگند! اگر در مورد او به من اجازه دهید، برایش کمین می‌گذارم و چون در کمین قرار گرفت، با همین شمشیرم بر او در می‌آیم و به شدت به او می‌زنم تا آن که او را بکشم. ابوالصباح گوید: حضرت فرمود: ای ابوالصباح، این، ترور [= غافلگیر کردن] است و رسول خدا﴿ص﴾ از ترور [= فتک] نهی فرموده است. ای ابوالصباح، اسلام ترور را در بند قرار داده است و تو آن را انجام نده، دیگری کار تو را انجام می‌دهد. ابوالصباح گوید: چون از مدینه به کوفه بازگشتم، تنها هجده روز در کوفه بودم که به مسجد رفتم و نماز صبح را خواندم و در تعقیب نماز بودم که مردی مرا با پایش تکان داد و گفت: ای ابوالصباح، بشارت! گفتم: خداوند بشارت خیر به تو بدهد، چیست؟ او گفت: جعدبن‌عبدالله دیشب در خانه‌ای که در صحرا بود وارد شد، او را برای نماز بیدار کردند، دیدند که مرده و چون (مشک) پُر باد شده است و چون رفتند که او را بردارند، دیدند که گوشتش از استخوان جدا می‌شود. او را در تخته پوستی جمع کردند، دیدند که در زیر او مار سیاهی بوده است. آن‌گاه او را دفن کردند». ۵۸۴

٥٨٥ (٢) كافى ٣٧٦/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه رفعه عن بعض أصحاب أبى عبد الله ﷺ ـ
٢٧٨٢٥ أظنّه أبا عاصم السّجستانى ـ قال زاملت[١] عبد الله بن النّجاشىّ وكان يرى رأى الزّيديّة فلمّا كنّا بالمدينة ذهب إلى عبد الله بن الحسن وذهبت الى أبى عبد الله ﷺ فلمّا انصرف رأيته مغتمّاً فلمّا أصبح قال لى استأذن لى على أبى عبد الله ﷺ فدخلت على أبى عبد الله ﷺ وقلت إنّ عبد الله بن النّجاشىّ يرى رأى الزّيديّة وإنّه ذهب إلى عبد الله بن الحسن وقد سألنى أن أستأذن له عليك فقال ائذن له فدخل عليه فسلّم فقال يا ابن رسول الله إنّى رجل أتولّاكم وأقول إنّ الحقّ فيكم وقد قتلت سبعة ممّن سمعته يشتم أمير المؤمنين ﷺ فسألت عن ذٰلك عبد الله بن الحسن فقال لى أنت مأخوذ بدمائهم فى الدّنيا والآخرة فقلت فعلى مَ نعادى النّاس إذا كنت مأخوذاً بدماء من سمعته يشتم علىّ بن أبى طالب ﷺ فقال له أبو عبد الله ﷺ فكيف قتلتهم قال منهم من جمع بينى وبينه الطّريق فقتلته ومنهم من دخلت عليه بيته فقتلته وقد خفى ذٰلك علىّ كلّه قال فقال له أبو عبد الله ﷺ يا أبا خداش عليك بكلّ رجل منهم قتلته كبش تذبحه بمنىً لأنّك قتلتهم بغير إذن الإمام ولو أنّك قتلتهم بإذن الإمام[٢] لم يكن عليك شىء فى الدّنيا والآخرة.

رجال الكشّىّ ٣٤٢: حدّثنى محمّد بن الحسن قال حدّثنى الحسن بن خرّزاد عن موسى بن القاسم البجلىّ عن ابراهيم ابن أبى البلاد عن عمّار السّجستانىّ قال زاملت أبا بحير عبد الله بن النّجاشىّ من سجستان الى مكّة وكان يرى رأى الزّيديّة فلمّا صرنا[٣] الى المدينة (وذكر نحوه الّا أنّ فيه قتلت ثلاثة عشر رجلاً من الخوارج (وفيه أيضاً فعليك ثلاث عشرة شاة تذبحها بمنىً).

وتقدّم فى أحاديث باب (٢٦) ماورد فى أنّ مال النّاصب وكلّ شىء يملكه حلال من أبواب جهاد العدوّ (ج ١٦) وباب (٢٣) وجوب قتل النّاصب من أبواب حدّ القذف (ج ٣٠) وباب (٨) حكم الزّنديق والمنافق والنّاصب من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ (ج ٣٠) وباب (١٠) حكم من شتم النّبىّ ﷺ او ادّعى النّبوّة ما يناسب ذٰلك.

---

١. اى كنت عديله فى المحمل.
٢. قال العلّامة المجلسى ﷺ لم أر قائلاً من الأصحاب بوجوب هذه الكفّارة بل ولا وجوب استيذان الإمام فى ذٰلك ولعلّهما على الإستحباب ـ فى حاشية الكافى.
٣. دخلنا ـ خ ل.

(۲) از برخی از یاران امام صادق ـ احتمال قوی ابوعاصم سجستانی باشد ـ روایت شده است که او گوید: «همسفر عبدالله بن نجاشی شدم. او بر مذهب زیدیه بود. چون در مدینه بودیم، او نزد عبدالله بن حسن رفت و من نزد امام صادق رفتم. چون بازگشت، دیدم اندوهگین است. صبح که شد به من گفت: از امام صادق برایم اجازهٔ ورود بگیر. نزد امام صادق رفتم و گفتم: عبدالله بن نجاشی بر مذهب زیدیه است و نزد عبدالله بن حسن رفت و از من خواسته تا برایش از شما اجازهٔ ملاقات بگیرم. حضرت فرمود: به او اجازه بده. او نزد امام آمد. سلام داد و گفت: ای فرزند رسول خدا، من مردی هستم که شما را دوست دارم و بر این باورم که حقّ در میان شماست. هفت نفر از کسانی که از آنها شنیده‌ام امیرالمؤمنین را دشنام می‌دهند، کشته‌ام. در این باره از عبدالله بن حسن پرسیدم، او به من گفت: تو در برابر خون ایشان در دنیا و آخرت مؤاخذه می‌شوی. من گفتم: اگر در برابر خون کسی که از او شنیده‌ام به امیرالمؤمنین علی دشنام می‌دهد، مؤاخذه می‌شوم پس برای چه با مردم دشمنی می‌کنیم[۱]؟ ۵۸۵

امام صادق به عبدالله بن نجاشی فرمود: چگونه آنان را کشته‌ای؟ او گوید: با برخی از آنان در راه برخورد داشتم و او را کشتم و برخی را در خانه‌اش وارد شدم و او را کشتم و همهٔ این موارد که انجام دادم پنهان مانده و آشکار نشده است. ابوعاصم سجستانی گوید: امام صادق به او فرمود: ای اباخداش، بر توست که در برابر هر کدام که کشته‌ای، یک گوسفند نر در منی ذبح کنی؛ چون تو بدون اجازهٔ امام آنان را کشته‌ای و اگر با اذن امام آنان را کشته بودی در دنیا و آخرت چیزی بر تو نبود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و ششم از ابواب جهاد با دشمن و باب بیست و سوم از ابواب حد قذف و باب هشتم از ابواب حد محارب و مرتد و باب دهم مناسب با این باب هست.

---

۱. ناس در تعبیر احادیث و با قرائن، بر مخالفین مذهب شیعه اطلاق می‌شود و از آن جمله، همین مورد است ـ م.

(٩)

باب دية ولد الزّنا

٥٨٦ ٢٧٨٢٦ (١) تهذيب ٣١٥/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عبد الرّحمن بن حمّاد عن عبد الرّحمن بن عبد الحميد عن بعض مواليه قال قال لى أبو الحسن عليه السلام دية ولد الزّناء دية اليهودىّ ثمانمائة درهم.

٥٨٧ ٢٧٨٢٧ (٢) تهذيب ٣١٥/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن عبد الرّحمن بن حمّاد عن ابراهيم بن عبد الحميد عن جعفر عليه السلام قال قال دية ولد الزّناء دية الذّمّىّ ثمانمائة درهم.

٥٨٨ ٢٧٨٢٨ (٣) تهذيب ٣١٥/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن فقيه ١١٤/٤: جعفر بن بشير عن بعض رجاله قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دية ولد الزّناء فقال ثمانمائة درهم مثل دية اليهودىّ والنّصرانىّ والمجوسىّ.

٥٨٩ ٢٧٨٢٩ (٤) المقنع ١٨٥: قال أبوجعفر عليه السلام دية ولد الزّنى دية العبد ثمانمائة درهم.

٥٩٠ ٢٧٨٣٠ (٥) المقنع ١٨٩: دية اليهودىّ والمجوسىّ والنّصرانىّ وولد الزّناء ثمانمائة درهم. وتقدّم فى رواية ابن سنان (٤) من باب (٧٢) انّ ولد الزّنا لا يرثه الزّانى من أبواب الميراث (ج ٢٩) قوله جعلت فداك كم دية ولد الزّناء قال عليه السلام يعطى الّذى أنفق عليه ما أنفق عليه.

(١٠)

باب أنّ دية اليهودىّ والنّصرانىّ والمجوسىّ سواء وهى ثمانمائة درهم الّا أن يكون القاتل مَن اعتاد قتل أهل الذّمّة

٥٩١ ٢٧٨٣١ (١) كافى ٣٠٩/٧: تهذيب ١٨٦/١٠: استبصار ٢٦٨/٤: أبوعلىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم عن أبان بن تغلب قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام ابراهيم يزعم أنّ دية اليهودىّ والنّصرانىّ والمجوسىّ سواء فقال نعم قال الحقّ.

باب ۹

دیهٔ ولدالزّنا [= زنازاده]

(۱) بعضی از موالیان عبدالرحمن بن عبد الحمید گویند: «امام ابوالحسن ﷺ به من فرمود: دیـهٔ ۵۸۶
ولدالزّنا همان دیهٔ یهودی است؛ یعنی هشتصد درهم».

(۲) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ ولدالزّنا همان دیهٔ ذمّی یعنی هشتصد درهم است». ۵۸۷

(۳) جعفر بن بشیر از بعضی از مردان خود روایت کرده است که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ دیـهٔ ۵۸۸
ولدالزّنا پرسیدم. حضرت فرمود: هشتصد درهم مانند دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی».

(۴) امام باقر ﷺ فرمود: «دیهٔ ولدالزّنا همان دیهٔ برده است؛ یعنی هشتصد درهم». ۵۸۹

(۵) کتاب مقنع: «دیه یهودی، مجوسی، مسیحی و زنازاده، هشتصد درهم است». ۵۹۰

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب هفتاد و دوم از ابواب میراث، این گفته که راوی گوید: «فدایت شوم! دیهٔ زنازاده چه اندازه است؟ حضرت فرمود: به آن کس که مخارج او را می‌داده آنچه برای او خرج کرده، داده می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۰

دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی

(۱) ابان بن تغلب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ابراهیم می‌گوید: دیـهٔ یـهودی، مسیحی و ۵۹۱
مجوسی یکسان است. حضرت فرمود: آری، او حقّ گفته است».

٥٩٢ ٤٧٨٣٢ (٢) تهذيب ١٨٨/١٠: استبصار ٢٧٠/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن زرارة قال سألته عن المجوس ما حدّهم فقال هم من أهل الكتاب ومجراهم مجرى اليهود والنّصارى في الحدود والدّيات.

٥٩٣ ٤٧٨٣٣ (٣) تهذيب ١٨٦/١٠: استبصار ٢٦٩/٤: اسماعيل بن مهران عن درست عن فقيه ٩٠/٤: ابن مسكان عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دية اليهوديّ[1] والنّصرانيّ والمجوسيّ قال هم سواء ثمانمائة درهم[2] (يب ـ فقيه: قال قلت جعلت فداك ان أخذوا في بلاد[3] المسلمين وهم يعملون الفاحشة أيقام عليهم الحدّ قال نعم يحكم فيهم بأحكام المسلمين).

٥٩٤ ٤٧٨٣٤ (٤) كافي ٣١٠/٧: (عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد ـ معلّق) عن تهذيب ١٨٦/١٠: استبصار ٢٦٨/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن أبي أيّوب وابن بكير (جميعاً ـ ئل) عن ليث المراديّ قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن دية النّصرانيّ واليهوديّ والمجوسيّ فقال ديتهم (جميعاً ـ كا ـ صا) سواء ثمانمائة درهم ثمانمائة درهم.

٥٩٥ ٤٧٨٣٥ (٥) تهذيب ١٨٦/١٠: استبصار ٢٦٨/٤: فقيه ٩٠/٤: ابن أبي عمير عن سماعة بن مهران عن أبي عبد الله عليه السلام قال بعث النّبيّ صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد الى البحرين فأصاب بها دماء قوم من اليهود والنّصارى والمجوس فكتب الى النّبيّ[4] صلى الله عليه وآله أنّي أصبت دماء قوم من اليهود والنّصارى فوديتهم ثمانمائة درهم[5] وأصبت دماء (قوم ـ يب ـ فقيه) من المجوس ولم تكن عهدت اليّ فيهم (عهداً ـ يب ـ فقيه) قال فكتب اليه رسول الله صلى الله عليه وآله إنّ ديتهم مثل دية اليهود والنّصارى وقال انّهم أهل الكتاب.

٥٩٦ ٤٧٨٣٦ (٦) كافي ٣٠٩/٧: تهذيب ١٨٦/١٠: استبصار ٢٦٨/٤: عليّ بن ابراهيم (عن أبيه ـ يب) عن محمّد بن عيسى عن يونس عن ابن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام (انّه ـ صا) قال دية اليهوديّ والنّصرانيّ والمجوسيّ ثمانمائة درهم.

---

١. اليهود والنّصارى والمجوس ـ يب.
٢. ثمانمائة درهم ثمانمائة درهم ـ صا ـ ثمانمائة ثمانمائة ـ فقيه.
٣. بلد ـ فقيه.
٤. الى رسول الله ـ صا.
٥. ثمانمائة ثمانمائة ـ صا ـ فقيه.

۵۹۲ (۲) زراره گوید: «از او [امام معصوم] دربارهٔ مجوس پرسیدم که: جایگاه حقوقی آنان کجاست؟ حضرت فرمود: آنان از اهل کتاب و در حدود و دیات به سان یهودیان و مسیحیان هستند».

۵۹۳ (۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق دربارهٔ دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی پرسیدم. حضرت فرمود: «[دیهٔ] اینان یکسان است؛ هشتصد درهم».

فزونی متن همین روایت در تهذیب و من لا یحضره الفقیه به این صورت است که ابوبصیر گوید: «گفتم: فدایت شوم! اگر غیرمسلمانان در شهرهای مسلمانان در حالی که فحشا انجام می‌دهند دستگیر شوند، آیا حدّ بر آنان اجرا می‌شود؟ حضرت فرمود: آری، احکام مسلمانان دربارهٔ آنان خواهد بود».

۵۹۴ (۴) لیث مرادی گوید: «از امام صادق دربارهٔ دیهٔ مسیحی، یهودی و مجوسی پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ آنان همه یکسان است؛ هشتصد درهم است، هشتصد درهم است».

۵۹۵ (۵) امام صادق فرمود: «پیامبر خالدبن ولید را به سوی بحرین فرستاد. خالد در آنجا با خون‌های دسته‌ای از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان مواجه شد [خون‌هایی از آنان ریخته شد]. خالد برای پیامبر نوشت که: من با خون‌های گروهی از یهودیان و مسیحیان برخورد کرده‌ام [گروهی از آنان را کشته‌ام]. دیهٔ آنان را هشتصد درهم داده‌ام ولی دربارهٔ خون‌های مجوسیان چیزی به من نفرموده‌اید. امام صادق فرمود: رسول خدا برای خالد مرقوم فرمود که: دیهٔ مجوسیان چون دیهٔ یهودیان و مسیحیان است و حضرت فرمود: اینان اهل کتابند».

۵۹۶ (۶) امام صادق فرمود: «دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی هشتصد درهم است».

٥٩٧ ٤٧٨٣٧ (٧) **قرب الإسناد ٢٥٩**: عبد الله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سئلته عن دية اليهوديّ والمجوسيّ والنّصرانيّ كم هي سواء قال ثمانمائة ثمانمائة كلّ رجل منهم.

٥٩٨ ٤٧٨٣٨ (٨) **تهذيب ١٠/١٨٧: استبصار ٤/٢٦٩**: صفوان عن ابن مسكان عن ليث المراديّ وعبد الأعلى بن أعين (جميعاً ـ ئل) عن أبي عبد الله ﷺ قال دية اليهوديّ والنّصرانيّ ثمانمائة درهم (ثمانمائة درهم ـ ئل).

٥٩٩ ٤٧٨٣٩ (٩) **استبصار ٤/٢٦٩**: اسماعيل بن مهران عن **تهذيب ١٠/١٨٧**: عثمان بن عيسى عن سماعة قال قلت لأبي عبد الله ﷺ كم دية الذّمّيّ قال ثمانمائة درهم.

٦٠٠ ٤٧٨٤٠ (١٠) **فقه الرّضا** ﷺ **٣٣١**: دية الذّمّيّ الرّجل ثمانمائة درهم والمرأة على هٰذا الحساب أربعمائة درهم.

٦٠١ ٤٧٨٤١ (١١) **تهذيب ١٠/١٨٧: استبصار ٤/٢٦٩**: محمّد بن خالد عن **فقيه ٤/٩١**: القاسم بن محمّد عن عليّ (ابن أبي حمزة ـ فقيه) عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ قال دية اليهوديّ والنّصرانيّ أربعة آلاف درهم[1] ودية المجوسيّ ثمانمائة درهم وقال أيضاً[2] انّ للمجوس[3] كتاباً يقال له جاماس[4].

٦٠٢ ٤٧٨٤٢ (١٢) **فقيه ٤/٩١**: قد روى أنّ دية اليهوديّ والنّصرانيّ والمجوسيّ أربعة آلاف درهم أربعة آلاف درهم لأنّهم أهل الكتاب.

٦٠٣ ٤٧٨٤٣ (١٣) **فقه الرّضا** ﷺ **٣٣١**: روى أنّ دية الذّمّيّ أربعة آلاف درهم.

٦٠٤ ٤٧٨٤٤ (١٤) **تهذيب ١٠/١٨٧: استبصار ٤/٢٦٩**: اسماعيل بن مهران عن **فقيه ٤/٩١**: (عبد الله ـ فقيه) ابن المغيرة عن منصور عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله ﷺ قال دية اليهوديّ والنّصرانيّ والمجوسيّ دية المسلم.

---

١. أربعة آلاف أربعة آلاف ـ فقيه. ٢. اما ـ فقيه. ٣. للمجوسيّ ـ صا.

٤. في نسخة من الفقيه جاماسف ـ جاماسب ـ خ ل ـ قال محمّد بن الحسن في يب الوجه في هٰذه الأخبار أن تحملها على من يتعوّد قتل أهل الذّمّة فإنّ من كان كذٰلك فللإمام أن يلزمه دية المسلم كاملة تارة وتارة أربعة آلاف درهم بحسب ما يراه أصلح في الحال وأردع لكي ينكل عن قتلهم غيره.

(۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ دیهٔ یهودی، مجوسی و مسیحی ۵۹۷
پرسیدم که: دیهٔ آنان چه اندازه است؟ حضرت فرمود: هشتصد، هشتصد، هشتصد؛ هرکدام از آنان».

(۸) امام صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ یهودی و مسیحی، هشتصد درهم است». ۵۹۸

(۹) سماعه گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: دیهٔ ذمّی چه اندازه است؟ حضرت فرمود: هشتصد درهم». ۵۹۹

(۱۰) فقه الرضا ﷺ: «دیهٔ مرد ذمّی، هشتصد درهم و زن به همین نسبت چهار صد درهم است». ۶۰۰

(۱۱) امام صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ یهودی و مسیحی چهار هزار درهم و دیهٔ مجوسی هشتصد ۶۰۱
درهم است» و حضرت افزود: «مجوس کتابی به نام جاماس دارد».

(۱۲) روایت شده است که: «دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی چهار هزار درهم، چهار هزار درهم ۶۰۲
است؛ چرا که آنان اهل کتابند».

(۱۳) فقه الرضا ﷺ: «روایت شده است که دیهٔ ذمّی، چهار هزار درهم است». ۶۰۳

(۱۴) امام صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی چون دیهٔ مسلمان است». ۶۰۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦٠٥ (١٥) **الجعفريّات** ١٢٤: باسناده عن عليّ ﷺ قال دية اليهوديّ والنّصرانيّ مثل دية المسلم. ٤٧٨٤٥

٦٠٦ (١٦) **تهذيب** ١٨٧/١٠: **استبصار** ٢٦٩/٤: **فقيه** ٩٢/٤: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن زرارة عن أبي عبد الله ﷺ (أنّه ـ يب) قال من أعطاه رسول الله ﷺ ذمّة فديته كاملة قال زرارة فهؤلاء (ما ـ فقيه) قال أبو عبد الله ﷺ وهؤلاء[1] من[2] أعطاهم ذمّة. ٤٧٨٤٦

٦٠٧ (١٧) **تهذيب** ١٨٨/١٠: **استبصار** ٢٧٠/٤: ابن محبوب عن أبي أيّوب عن سماعة قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن مسلم قتل ذمّيّاً قال فقال هٰذا شيء شديد لا يحتمله[3] النّاس فليعط أهله دية المسلم حتّى ينكل[4] عن قتل أهل السّواد وعن قتل الذّمّيّ ثمّ قال لو أنّ مسلماً غضب على ذمّيّ فأراد أن يقتله ويأخذ أرضه ويؤدّي الى أهله ثمانمائة درهم اذاً يكثر القتل في الذّمّيّين ومن قتل ذمّيّاً ظلماً فانّه ليحرم على المسلم أن يقتل ذمّيّاً حراماً ما آمن بالجزية وأدّاها ولم يجحدها. ٤٧٨٤٧

وتقدّم في رواية عمرو بن شعيب (١٤) من باب (٣٠) حكم دفع الزّكاة الى الامام ﷺ من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ٩ قوله ﷺ لا يقتل مؤمن بكافر ودية الكافر نصف دية المؤمن. وفي رواية محمّد بن قيس (١) من باب (٤٢) حكم المسلم اذا قتل الكافر من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ قوله ﷺ ولكن يؤخذ من المسلم جنايته للذّمّيّ على قدر دية الذّمّيّ ثمانمائة درهم.

وفي رواية اسماعيل بن الفضل (٣) قوله سألت أبا عبد الله ﷺ عن دماء المجوس واليهود والنّصارى هل (عليهم و ـ خ) على من قتلهم شيء اذا غشّوا المسلمين وأظهروا العداوة لهم قال لا الّا أن يكون متعوّداً لقتلهم قال وسألته عن المسلم هل يقتل بأهل الذّمّة وأهل الكتاب اذا قتلهم قال لا الّا أن يكون معتاداً لذلك لايدع قتلهم فيقتل وهو صاغر[5].

وفي رواية الدّعائم (٧) قوله ﷺ اذا قتل المسلم اليهوديّ أو النّصرانيّ أدّب أدباً بليغاً وغرّم ديته وهي ثمانمائة درهم. وفي أحاديث باب (٩) دية ولد الزّنا من أبواب الدّيات ما يدلّ على أنّ دية اليهود والنّصارى والمجوس ثمانمائة درهم.

---

١. هم ـ فقيه. ٢. ممّن ـ صا. ٣. لا تحمله ـ صا.
٤. أي يجبن. ٥. الصّاغر: الرّاضي بالذّلّ.

۶۰۵ (۱۵) امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: «دیهٔ یهودی و مسیحی چون دیهٔ مسلمان است».

۶۰۶ (۱۶) امام صادق ؑ فرمود: «هرکس که رسول خدا ﷺ او را ذمّه دهد [به عنوان یک شهروند در جامعهٔ مسلمین تعهّد دهد]، دیه‌اش کامل است. زراره گوید: اینان [یعنی یهودی و مسیحی که در این زمان هستند] چگونه‌اند؟ امام صادق ؑ فرمود: و اینان از کسانی هستند که رسول خدا تعهّد به آنان داده است».

۶۰۷ (۱۷) سماعه گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ مسلمانی که شخص ذمّی را کشته است، پرسیدم. سماعه گوید: حضرت فرمود: این چیز سختی است که مردم تاب تحمل آن را ندارند. باید به اهل ذمّی، دیهٔ مسلمان داده شود تا قاتل از کشتن بادیه‌نشین و کشتن ذمّی دست بکشد. پس از آن امام ؑ فرمود: اگر بنا باشد مسلمانی بر ذمّی غضب کند و بخواهد او را بکشد و زمینش را بگیرد و به اولیای او هشتصد درهم بپردازد، در این صورت کشتار در ذمّی‌ها فراوان می‌شود و هرکس ذمّی را از روی ستم بکشد، مادامی که ذمّی پرداخت جزیه و مالیات را پذیرفته و آن را می‌پردازد و انکار نمی‌کند، بر مسلمان حرام است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهاردهم از باب سی ام از ابواب مستحقّان زکات، فرمودهٔ پیامبر ﷺ که: «مؤمن در برابر کافر کشته نمی‌شود و دیهٔ کافر، نیمی از دیهٔ مؤمن است».

و در روایت یکم از باب چهل و دوم از ابواب قصاص، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «ولی جنایتی که مسلمان به ذمّی کرده، از مسلمان به اندازهٔ دیهٔ ذمّی که هشتصد درهم است، گرفته می‌شود».

و در روایت سوم، این گفته که: «از امام صادق ؑ دربارهٔ خون‌های مجوسی، یهود و مسیحی پرسیدم که: آیا بر مسلمانان و کسانی که آنان را بکشند ـ در صورتی که آنان به مسلمانان خیانت و آشکارا با آنان دشمنی می‌کنند ـ چیزی هست؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه مسلمان به کشتن آنان عادت کرده باشد. راوی گوید: و از امام ؑ دربارهٔ مسلمان پرسیدم که: آیا در برابر اهل ذمّه و اهل کتاب اگر آنان را کشته باشد، کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه به کشتن آنان عادت کرده باشد و کشتار آنان را رها نکند؛ در این صورت با خواری کشته می‌شود».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «اگر مسلمان، یهودی یا مسیحی را بکشد به شدت تأدیب می‌شود و ضامن دیهٔ او خواهد بود و دیه‌ی او همان هشتصد درهم است».

و در روایات باب نهم از ابواب دیات آنچه دلالت می‌کند بر اینکه دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی هشتصد درهم است.

می‌آید:

در روایت یکم از باب هشتم از ابواب دیات اعضاء آنچه بر این دلالت می‌کند.

ويأتي في رواية بريد (۱) من باب (۸) دية عين الذمّيّ من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على أنّ دية الذمّيّ ثمانمائة درهم.

(۱۱)

باب أنّ دية جنين الذمّيّة عُشر ديتها ودية جنين البهيمة عُشر قيمتها

۶۰۸ ۳۷۸۴۸ (۱) **كافي** ۳۱۰/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۹۰/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن الأصمّ عن مسمع عن أبي عبد الله ﷺ أنّ أمير المؤمنين ﷺ قضى في جنين اليهوديّة والنّصرانيّة والمجوسيّة عُشر دية أمّه. **تهذيب** ۲۸۸/۱۰: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ ﷺ أنّه قضى (وذكر مثله). **الجعفريّات** ۱۲۴: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ كان يقول في جنين (وذكر مثله).

۶۰۹ ۳۷۸۴۹ (۲) **كافي** ۳۶۸/۷؛ **تهذيب** ۳۱۰/۱۰: (عليّ عن أبيه ـ معلّق في كا) عن **تهذيب** ۲۸۸/۱۰: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ في جنين البهيمة إذا ضربت ـ كا ـ يب ۳۱۰) فألقت[۱] عُشر ثمنها[۲].

(۱۲)

باب أنّ دية المملوك قيمته إلّا أن تزيد عن دية الحرّ فتسقط الزّيادة وإن كان المملوك للقاتل فعليه قيمته يتصدّق بها وان اختلف القاتل والمولى فالبيّنة على المولى واليمين على القاتل

۶۱۰ ۳۷۸۵۰ (۱) **كافي** ۳۰۴/۷؛ **تهذيب** ۱۹۲/۱۰؛ **استبصار** ۲۷۴/۴: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن ابن مسكان عن أبي عبد الله ﷺ قال دية العبد قيمته وإن[۳] كان نفيساً فأفضل قيمته عشرة آلاف درهم ولا يجاوز[۴] به دية الحرّ.

---

۱. فأزلقت ـ كا، أزلقت الفرس أي ألقت ولدها قبل تمامه.
۲. قيمتها ـ ئل.
۳. فان ـ كا.
۴. لا يتجاوز ـ يب.

باب ۱۱

دیهٔ جنین زن ذمّی و دیهٔ جنین حیوان

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ جنین مادر یهودی، مسیحی و مجوسی حکم ۶۰۸
داد که یک دهم دیهٔ مادرش است».

(۲) امام صادق ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ دربارهٔ جنین حیوان ماده که او را زده‌اند و بچه‌اش را ۶۰۹
انداخته است، فرمود: یک دهم قیمت همان حیوان ماده است».

باب ۱۲

دیهٔ برده...

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ برده، همان بهای اوست و اگر ارزشمند باشد، بالاترین بهای او ۶۱۰
همان ده هزار درهم است و بهای او از دیهٔ آزاد تجاوز نمی‌کند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦١١ ٤٧٨٥١ (٢) فقه الرّضا عليه السلام ٣٣١: دية العبد قيمته ـ يعنى ثمنه ـ وكذٰلك دية الأمة إلّا أن يتجاوز ثمنها دية الحرّ فإن تجاوز ذٰلك ردّ إلى دية الحرّ ولم يتجاوز بالعبد عشرة آلاف درهم ولا بالأمة خمسة آلاف.

٦١٢ ٤٧٨٥٢ (٣) كافى ٣٠٨/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل حرّ قتل عبداً قيمته عشرون ألف درهم فقال لايجوز أن يتجاوز[1] بقيمة عبد أكثر من دية حرّ.

٦١٣ ٤٧٨٥٣ (٤) تهذيب ١٩٣/١٠: فقيه ٩٦/٤: ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي الورد قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل قتل عبداً خطأً قال عليه قيمته ولا يتجاوز[2] بقيمته عشرة آلاف درهم قلت ومن يقوّمه وهو ميّت قال إن كان لمولاه شهود أنّ قيمته كان يوم قتل[3] كذا وكذا أخذ بها قاتله وإن لم يكن لمولاه[4] شهود (على ذٰلك ـ يب) كانت القيمة على الّذي[5] قتله مع يمينه يشهد (أربع مرّات ـ فقيه) بالله ماله قيمة أكثر ممّا قوّمته فان أبى أن يحلف وردّ اليمين على المولى (فإن حلف المولى ـ يب) أعطيَ (المولى ـ فقيه) ما حلف عليه ولا يجاوز بقيمته عشرة آلاف درهم قال وإن كان العبد مؤمناً فقتله عمداً أغرم قيمته وأعتق رقبة وصام شهرين متتابعين (وأطعم ستّين مسكيناً ـ فقيه) وتاب الى الله عزّ وجلّ.

وتقدّم في أحاديث باب (١٨) انّ البيّنة على المدّعي واليمين على المدّعىٰ عليه من أبواب القضاء ج ٣٠ ما يدلّ على بعض المقصود. وفي أحاديث باب (٣٤) انّ الحرّ لايقتل بعبد من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ ما يدلّ على ذٰلك فراجع. ويأتي في أحاديث باب (٤٢) ما ورد في أنّ الجناية الواردة على العبد إذا أحاطت بقيمته يؤدّي الجاني قيمته إلى مولاه ويأخذ العبد من أبواب ديات الأعضاء ما يناسب الباب.

---

١. يجاوز ـ ئل.
٢. ولا يجاوز ـ فقيه.
٣. أن قيمته يوم قتله ـ فقيه.
٤. له ـ يب.
٥. على من ـ يب.

۶۱۱ (۲) فقه الرضا؛ «دیهٔ غلام، همان بهای اوست [منظور پولی است که برای خرید او می‌دهند] و همچنین دیهٔ کنیز؛ مگر اینکه بهای او از دیهٔ آزاد بگذرد که اگر از آن گذشت به دیهٔ آزاد بر می‌گردد و غلام از ده هزار درهم و کنیز از پنج هزار تجاوز نمی‌کند».

۶۱۲ (۳) امام صادق دربارهٔ مردی آزاد که برده‌ای را با قیمت بیست هزار درهم کشته است، فرمود: «جایز نیست که قیمت برده بیش از دیهٔ آزاد باشد».

۶۱۳ (۴) ابوالورد گوید: «از امام باقر دربارهٔ مردی که از روی خطا برده‌ای را کشته است، پرسیدم. حضرت فرمود: بهای برده براوست و بهای برده بیش از ده هزار درهم نخواهد بود. پرسیدم: چه کسی این برده را که مرده است، قیمت‌گذاری می‌کند؟ حضرت فرمود: اگر مالک برده شاهدانی دارد که بهای این برده در زمانی که کشته شده این اندازه است، از قاتل، آن بها را مطالبه می‌کند ولی اگر مالک برده بر آن بها شاهد ندارد ـ در صورتی که مالک قسم نخورد ـ بهای برده را قاتل برده با سوگندی که می‌خورد تعیین می‌کند و ثابت می‌شود. چهار بار به خدا سوگند می‌خورد که این برده بیش از قیمتی که من برایش مشخص می‌کنم نداشته است و اگر از خوردن سوگند سرباز زد و سوگند را به مالک برده برگرداند، در این صورت اگر مالک برده سوگند خورد، هر مبلغی که بدان سوگند خورده است به او داده می‌شود و البته بهای برده از ده هزار درهم بیشتر نخواهد شد.

حضرت فرمود: و اگر برده مؤمن است و قاتل از روی عمد او را کشته، قاتل بهای برده را ضامن است و یک برده آزاد می‌سازد و دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد و شصت مسکین را اطعام می‌دهد و به سوی خداوند توبه می‌کند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجدهم از ابواب قضاء روایاتی که بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

و در روایات باب سی و چهارم از ابواب قتل و قصاص روایاتی که بر این باب دلالت می‌کند؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

در روایات باب چهل و دوم از ابواب دیات اعضا مناسب با این باب.

(١٣)

باب دية الكلاب

٦١٤ ٢٧٨٥٣ (١) **كافى** ٣٦٨/٧: **تهذيب** ٣٠٩/١٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه (ومحمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن ابراهيم بن عبد الحميد عن الوليد بن صبيح عن أبى عبد الله عليه السلام قال (فى ـ كا) دية الكلب السّلوقى أربعون درهماً أمر رسول الله صلى الله عليه وآله (بذلك ـ يب) أن يَدِيَهُ[١] لبنى جذيمة[٢]. **الخصال** ٥٣٩: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن ابن أبى عمير مثله سنداً ونحوه متناً.

٦١٥ ٢٧٨٥٥ (٢) **كافى** ٣٦٨/٧: **تهذيب** ٣١٠/١٠: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن محمّد بن حفص عن علىّ ابن أبى حمزة عن أبى بصير عن أحدهما[٣] عليهما السلام (أنّه ـ كا) قال دية الكلب السّلوقىّ أربعون درهماً جعل (له ـ يب) ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله ودية كلب الغنم كبش ودية كلب الزّرع جريب[٤] من برّ ودية كلب الأهلى[٥] قفيز من تراب لأهله.

٦١٦ ٢٧٨٥٦ (٣) **فقيه** ١٢٦/٤: فى رواية ابن فضّال عن بعض أصحابه عن أبى عبد الله عليه السلام قال دية كلب الصّيد أربعون درهماً ودية كلب الماشية عشرون درهماً ودية الكلب الّذى ليس للصّيد ولا للماشية زبيل[٦] من تراب على القاتل أن يعطى وعلى صاحبه[٧] أن يقبل. **المقنع** ١٩٢: واعلم أنّ دية كلب الصّيد (وذكر مثله).

٦١٧ ٢٧٨٥٧ (٤) **الخصال** ٥٣٩: حدّثنا أبى رضي الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبد الله قال حدّثنا أحمد ابن أبى عبد الله البرقىّ عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن عبد الله بن بكير عن عبد الأعلى بن أعين عن أبى عبد الله عليه السلام قال فى كتاب علىّ عليه السلام دية كلب الصّيد أربعون درهماً.

---

١. ودى القاتل القتيل أعطى وليّه ديته.
٢. خزيمة ـ خصال ـ خ يب ئل.
٣. أبى عبد الله عليه السلام ـ ئل.
٤. الجريب: مكيال «القاموس المحيط ـ جرب ٤٥/١».
٥. الأهل ـ يب.
٦. زنبيل ـ ئل ـ المقنع.
٧. صاحب الكلب ـ المقنع.

باب ۱۳
دیهٔ سگ‌ها

(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «خون‌بهای سگ سلوقی[1] چهل درهم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که چهل درهم را به عنوان دیه به بنی جُذیمه بدهند». ۶۱۴

(۲) امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند: «دیهٔ سگ سلوقی چهل درهم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این دیه را برای سگ سلوقی قرار داده است و دیهٔ سگ گله، یک گوسفند و دیهٔ سگ زراعت، یک پیمانه مخصوص از گندم و دیهٔ سگ اهلی، یک پیمانه قفیز خاک برای اهلش». ۶۱۵

(۳) امام صادق علیه السلام فرمود: «دیهٔ سگ شکاری، چهل درهم و دیهٔ سگ گله، بیست درهم و دیهٔ سگی که برای شکار و گله نیست، یک کیسه خاک است و قاتل باید آن را بدهد و صاحب سگ باید بپذیرد». ۶۱۶

(۴) امام صادق علیه السلام فرمود: «در کتاب امام علی علیه السلام است که دیهٔ سگ شکاری، چهل درهم است». ۶۱۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. سلوق، دهی است در یمن که زره‌ها و سگ‌ها بدان منسوب می‌شوند. (مجمع البحرین).

۶۱۸ ۴۷۸۵۸ (۵) **كافى** ۳۶۸/۷: **تهذيب** ۳۱۰/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ ئل) عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ فيمن قتل كلب الصّيد قال يقوّمه وكذٰلك البازى وكذٰلك كلب الغنم وكذٰلك كلب الحائط.

۶۱۹ ۴۷۸۵۹ (۶) **تفسير العيّاشى** ۱۷۲/۲: عن الحسن عن رجل عن أبى عبد الله ﷺ فى قوله تعالى ﴿وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾ قال كانت عشرين درهماً عن أبى الحسن الرّضا ﷺ مثله وزاد فيه البخس النّقص وهى قيمة كلب الصّيد اذا قتل كانت ديته عشرين درهماً.

۶۲۰ ۴۷۸۶۰ (۷) **تفسير العيّاشى** ۱۷۲/۲: عن ابن حصين عن الرّضا ﷺ قال كان الدّراهم عشرين درهماً وهى قيمة كلب الصّيد اذا قتل والبخس النّقص.

(۱۴)

باب ما ورد فى أنّ رسول الله ﷺ بعث جيشاً الى خثعم[۱] فاستعصموا بالسّجود فقتل بعضهم فأنكر ﷺ قتلهم وقال لورثتهم نصف العقل

وتقدّم فى رواية السّكونى (۲) من باب (۶۲) حكم النزول فى دار الحرب من أبواب جهاد العدوّ ج ۱۶ قوله ﷺ بعث رسول الله ﷺ جيشاً الى خثعم فلمّا غشيهم استعصموا بالسّجود فقتل بعضهم فبلغ ذٰلك النبىّ ﷺ فقال أعطوا الورثة نصف العقل بصلاتهم. وفى رواية الجعفريّات والراوندى والدعائم نحوه.

(۱۵)

باب ما ورد فى أنّ من قتل رجلاً عمداً ثمّ قُتِلَ خطأ فديته لأهله لا لأهل الولىّ

۶۲۱ ۴۷۸۶۱ (۱) **الجعفريّات** ۱۲۱: باسناده عن علىّ ﷺ أنّه سئل عن رجل قتل رجلاً عمداً ثمّ انّ القاتل قتل خطأ قال ديته لأهله ليس لأهل الولىّ شىء.

---

۱. خثعم: اسم قبيلة من اليَمَن.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۶۱۸ (۵) امام صادقعليه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ کسی که سگ شکاری را کشته بود، فرمود: او را قیمت می‌کند و باز شکاری و سگ گله و سگ نگهبان باغ نیز همین حکم را دارد».

۶۱۹ (۶) امام صادقعليه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند متعال که: «و او [یوسف] را به بهای کمی - چند درهم - فروختند»، فرمود: «بیست درهم بود».

و از امام رضاعليه السلام مشابه همین، روایت شده و در آن آمده است که: «بخس، یعنی نقص و آن بهای سگ شکاری است که اگر کشته شود، خون بهایش بیست درهم است».

۶۲۰ (۷) حضرت رضاعليه السلام فرمود: «[مراد از] دراهم (در آیهٔ شریفهٔ...... دراهم معدوده) بیست درهم است و آن بهای سگ شکاری است زمانی که کشته شود و بخس، همان نقص است».

باب ۱۴

قضیه فرستادن سپاه به قبیله خثعم توسط رسول خداﷺ

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شصت و دوم از ابواب جهاد با دشمن، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «رسول خداﷺ لشکری را به سوی خثعم [قبیله‌ای در یمن] فرستاد. چون لشکر بر آن قبیله مسلط گشت، آنان به سجده پناه بردند و در نتیجه برخی از آنان کشته شدند. این خبر به پیامبرﷺ رسید. حضرت فرمود: نیمی از دیه را به خاطر نمازشان به وارثان بدهید».

باب ۱۵

حکم قاتل به قتل عمد که خود به قتل خطایی کشته شود و...

۶۲۱ (۱) از امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ مردی که مردی را از روی عمد کشته است و پس از آن قاتل به خطا کشته شده است، سؤال شد. حضرت فرمود: «دیهٔ قاتلی که از روی خطا کشته شده است، برای اولیای اوست [مقتول اول] و برای اولیاء قاتل به قتل عمد، چیزی نیست».

(۱۶)

باب ما ورد في أنّ من لقي الله تبارك وتعالى بدم خطأ وقد جحد أهله لقى الله به يوم القيامة

٦٢٢ ۴۷۸۶۲ (۱) الجعفريّات ۱۲۰: باسناده عن عليّ ﷺ قال من لقى الله ﷻ بدم خطأ يجحد أهله لقى الله تعالى يوم القيامة به.

٦٢٣ ۴۷۸۶۳ (۲) دعائم الإسلام ۲/۴۱۳: عن عليّ ﷺ انّه قال من لقى الله تبارك وتعالى بدم خطأ وقد جحد أهله لقى الله به يوم القيامة.

(۱۷)

باب ما ورد فى أنّ من قتل رجلاً ولم يعلم به يؤدّى ديته ويستغفر ربّه

٦٢٤ ۴۷۸۶۴ (۱) المقنع ۱۸۲: سئل أبو عبد الله ﷺ عن رجل قتل رجلاً ولم يعلم[1] به ما ديته قال يؤدّي ديته ويستغفر ربّه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۸)

باب ما ورد فى أنّ من لا يقدر على تأدية الدّية يسأل المسلمين حتّى يؤدّيها

وتقدّم فى رواية قبيصة (۴۴) على نقل المستدرك من باب (۳٦) تحريم السّؤال من غير حاجة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق فى المال فى كتاب الزّكاة ج ۹ قوله ﷺ لا تحلّ المسئلة لأحد الاّ لإحدى الثّلاثة إمّا لدية لزمته. وفى رواية سماعة (۱۳) من باب (۲) حكم توبة من قتل مؤمناً لإيمانه من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله فان لم يكن له ما يؤدّي ديته قال ﷺ يسأل المسلمين حتّى يؤدّي ديته الى أهله.

---

۱. ولا يعلم ـ خ.

باب ۱۶

حکم قاتل خطایی که منکر قتل شود[1]

۶۲۲ (۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «کسی که خدا را با خونی که به خطا ریخته و در برابر اولیای خون انکار کرده ملاقات کند، در روز قیامت خدا را با آن خون دیدار خواهد کرد».

۶۲۳ (۲) حضرت علی ﷺ فرمود: «هرکس خداوند تبارک و تعالی را با خونی که به خطا ریخته و در برابر اولیای خون انکار کرده ملاقات کند، در روز قیامت با آن خون خدا را دیدار خواهد کرد».

باب ۱۷

حکم قاتلی که خبر از قتل مقتول ندهد

۶۲۴ (۱) از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که مردی را کشته و آن را آشکار نساخته است، سؤال شد: «دیه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: دیه‌اش را می‌پردازد و از پروردگارش طلب مغفرت می‌کند».

باب ۱۸

حکم کسی که توانایی پرداخت دیه را ندارد

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت چهل و چهار از باب سی و شش از ابواب حقوق مالی مستحبّ در کتاب زکات، فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «برای کسی درخواست کردن حلال نیست مگر به خاطر یکی از سه چیز، یا برای دیه‌ای که بر او لازم شده است».

و در روایت سیزدهم از باب دوم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «اگر چیزی ندارد که دیه را بپردازد، حضرت فرمود: از مسلمانان طلب کند [مدد جوید] تا دیهٔ مقتول را به اولیایش بپردازد».

---

۱. فرض راه ثبوت از طریق اقرار قاتل است و او هم انکار می‌کند.

أبواب ما يوجب الضّمان

ومالا يوجب

(١)

باب حكم مالو دخل غلام أو رجل دار قوم فوقع في بئرهم

٦٢٥ ٤٧٨٦٥ (١) تهذيب ١٠/٢١٢: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن فقيه ٤/١١٥: وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر ﷺ[1] (قال ـ خ) سألته عن غلام دخل دار قوم يلعب فوقع في بئرهم هل يضمنون قال ليس يضمنون فان كانوا متّهمين ضمنوا.

٦٢٦ ٤٧٨٦٦ (٢) كافي ٧/٣٧٤: محمّد بن يحيى رفعه في غلام دخل دار قوم فوقع في البئر فقال ان كانوا متّهمين ضمنوا.

٦٢٧ ٤٧٨٦٦ (٣) كافي ٧/٣٥٠: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٠/٢٣٠: سهل بن زياد (وابن أبي نجران جميعاً ـ كا) عن ابن أبي نصر عن مثنّى الحنّاط عن زرارة عن أبي عبد الله ﷺ قال لو أنّ رجلاً حفر بئراً في داره ثمّ دخل رجل فوقع فيها لم يكن عليه شيء ولا ضمان ولكن ليغطّها. ولاحظ الباب التّالي وما يتلوه.

---

١. أبي عبد الله ﷺ ـ فقيه.

فصل دوم: موجبات ضمان

باب ۱

حکم کسی که وارد ملک دیگری شود و در چاه افتد

(۱) ابوبصیر گوید: «از امام باقر ﷺ پرسیدم: پسری به خانهٔ قومی وارد شده و در حالی که بازی می‌کرده، در چاه آنان افتاده است؛ آیا آنان ضامنند؟ حضرت فرمود: آنان ضامن نیستند ولی اگر متهم هستند، ضامنند». ۶۲۵

(۲) محمد بن یحیی با چند واسطه از امام معصوم ﷺ دربارهٔ پسری که به خانهٔ قومی درآمده و در چاه افتاده است، روایت کرده که حضرت فرمود: «اگر متهم هستند ضامنند». ۶۲۶

(۳) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر مردی، چاهی در خانه‌اش بکند، آن‌گاه مردی وارد خانه او شود و در چاه بیفتد، بر صاحبخانه چیزی نیست و او ضامن نخواهد بود ولی باید روی چاه را بپوشاند». ۶۲۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٢)

باب ما ورد فى أنّ البئر والعجماء والمعدن جُبار

٦٢٨ ٤٧٨٦٨ (١) كافى ٣٧٧/٧: تهذيب ٢٢٥/١٠: استبصار ٢٨٥/٤: علىّ (بن ابراهيم ـ كا ـ صا) عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله البئر جُبارٌ[١] والعجماء[٢] جبار والمعدن جبار. فقيه ١١٥/٤: روى محمّد بن عبد الله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبى عبد الله عليه السلام قال كان من قضاء النّبىّ صلى الله عليه وآله (وذكر مثله. وزاد) والعجماء البهيمة من الأنعام والجُبار من الهدر الّذى لايغرم.

٦٢٩ ٤٧٨٦٩ (٢) معانى الأخبار ٣٠٣: حدّثنا أبى رحمه الله قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن الهيثم ابن أبى مسروق النّهدىّ قال حدّثنا الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علىّ عن أبيه علىّ بن الحسين عن أبيه الحسين عن أبيه علىّ بن أبى طالب عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله وزاد) وفى الرّكاز[٣] الخمس والجُبار الهدر الّذى لا دية فيه ولا قَوَد. ولاحظ الباب المتقدّم والتّالى.

ويأتى فى رواية يونس (٢) من باب (١٠) انّ الدّابّة المرسلة لا يضمن صاحبها جنايتها قوله عليه السلام بهيمة الأنعام لا يغرم أهلها شيئاً ما دامت مرسلة. وفى باب (١٥) أنّ الثّور اذا قتل حماراً هل على صاحبه شىء أم لا ما يناسب بعض المقصود.

(٣)

باب انّ من حفر بئراً فى غير ملكه فهو ضامن لمن يسقط فيه وما حفر فى ملكه فليس عليه ضمان

٦٣٠ ٤٧٨٧٠ (١) كافى ٣٥٠/٧: (عدّة من أصحابنا عن سهل ـ معلّق) وابن أبى نجران تهذيب ٢٣٠/١٠: ابن أبى نجران عن مثنّى (الحنّاط ـ كا) عن زرارة عن أبى عبد الله عليه السلام قال قلت له رجل حفر بئراً فى غير ملكه فمرّ عليها رجل فوقع فيها (قال ـ كا) فقال عليه الضّمان لأنّ كلّ من حفر فى غير ملكه كان عليه الضّمان.

---

١. الجُبار: الهَدَر. ٢. العجماء: البهيمة.
٣. الرّكاز: قطع ذهب وفضّة تخرج من الأرض أو المعدن.

باب ۲

عدم ضمان چاه و چهارپا و معدن

(۱) امام صادقعليه السلام فرمود: «رسول خداﷺ فرمود: چاه، حیوان و معدن ضامن ندارد». ۶۲۸

در من لا یحضره الفقیه آمده: «امام صادقعليه السلام فرمود: از احکام قضایی پیامبرﷺ این بود که (آن‌گاه مشابه این روایت را آورده و افزوده است): مقصود از حیوان، چهارپاست و جُبار[1] به معنیٰ هدر است که ضامن نیست».

(۲) امیرالمؤمنینعليه السلام بیان داشت: «رسول خداﷺ فرمود: (آن‌گاه مانند همین روایت را آورده و افزوده است): در گنج، خمس و جبار، همان هدر است که دیه و قصاص ندارد». ۶۲۹

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «صاحبان چهارپا مادامی که چهارپا رهاست، چیزی را ضامن نیستند».

و در باب پانزدهم چیزی که با بعضی از مقصود مناسبت دارد.

باب ۳

حکم کسی که در ملک خود یا دیگری چاه بکند و شخصی در آن سقوط کند

(۱) زراره گوید: «به امام صادقعليه السلام گفتم: مردی چاهی را در غیر ملک خویش کنده است. کسی گذرش به آن چاه افتاده و در آن چاه سقوط کرده است. حضرت فرمود: او ضامن است؛ چون کسی که در غیر ملک خود چاهی را بکند، ضامن است». ۶۳۰

---

۱. جبار، یعنی هدر؛ به این معنی که ضامن ندارد. بنابراین اگر کسی در چاهی بیفتد و تلف شود، ضمانی در کار نیست یا حیوانی او را تلف یا معدنی بر او ریزش کند؛ نک: مجمع البحرین.

٦٣١ ٤٧٨٧١ (٢) **كافى** ٣٤٩/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢٢٩/١٠: أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى **فقيه** ١١٤/٤: زرعة وعثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الرّجل يحفر البئر فى داره أو فى أرضه فقال أمّا ما حفر فى ملكه فليس عليه ضمان وأمّا ما حفر فى الطّريق أو فى غير ما يملكه[1] فهو ضامن لما يسقط فيه[2]. **كافى** ٣٤٩/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن زرعة عن سماعة مثله. **تهذيب** ٢٣٠/١٠: الحسن بن محبوب عن أبى أيّوب عن سماعة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام وذكر مثله.

٦٣٢ ٤٧٨٧٢ (٣) **دعائم الإسلام** ٤١٨/٢: عن أبى جعفر وأبى عبد الله عليهما السلام أنّهما قالا من احتفر بئراً أو وضع شيئاً فى طريق من طرق المسلمين فى غير حقّه فهو ضامن لما عطب[3] فيه. وتقدّم فى باب (١) حكم مالو دخل غلام أو رجل دار قوم فوقع فى بئرهم من أبواب ما يوجب الضمان ج ٣١ والباب المتقدّم ما يناسب ذلك فراجع.

(٤)

باب حكم من دخل دار قوم فعقره كلبهم

٦٣٣ ٤٧٨٧٣ (١) **كافى** ٣٥١/٧: **تهذيب** ٢٢٨/١٠: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن شيخ من أهل الكوفة عن بعض أصحابنا عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته قلت جعلت فداك رجل دخل دار رجل[4] فوثب كلب عليه فى الدّار فعقره فقال إن كان دُعِىَ فعلى أهل الدّار أرش الخدش وإن (كان ـ كا) لم يُدعَ (فدخل ـ كا) فلا شىء عليهم.

٦٣٤ ٤٧٨٧٤ (٢) **كافى** ٣٥٣/٧: تهذيب ٢٢٨/١٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى رجل دخل دار قوم بغير إذنهم فعقره كلبهم قال لا ضمان عليهم وإن دخل بإذنهم ضمنوا. **الجعفريّات** ١٢٢: باسناده عن علىّ عليه السلام أنّه قضى فى رجل (وذكر نحوه). **دعائم الإسلام** ٤٢١/٢ عن علىّ عليه السلام أنّه قضى فى رجل (وذكر نحوه).

---

١. غير ملكه ـ فقيه ـ غير ما يملك ـ يب.
٢. فيها ـ فقيه.
٣. العطب: الهلاك.
٤. قوم ـ يب.

۶۳۱ (۲) سماعه گوید: «از او [امام معصومﷺ] دربارهٔ مردی پرسیدم که چاهی را در خانهٔ خود یا در زمین خویش می‌کند. حضرت فرمود: آنچه در ملک خویش می‌کند، ضمان ندارد. اما آنچه در راه یا در غیر ملک خود می‌کند، نسبت به کسی که در آن می‌افتد، ضامن است».

۶۳۲ (۳) امام باقر یا امام صادقعليهما السلام فرمودند: «هرکس چاهی بکند یا چیزی را در میان راهی از راه‌های مسلمانان - بی آن که حقّی داشته باشد - قرار دهد، او ضامن کسی است که در آن هلاک شود».

باب ۴

حکم کسی که به خانهٔ قومی در آید و سگ آنان، او را زخمی سازد

۶۳۳ (۱) برخی از یاران ما گفتند: «از امام صادقﷺ پرسیدم: گفتم: فدایت شوم! مردی به خانهٔ مردی در آمده است. سگی در خانه به او پریده و او را زخمی کرده است. حضرت فرمود: اگر آن مرد دعوت شده بوده، صاحبان خانه باید ارش[1] این جراحت را بدهند ولی اگر دعوت نشده بوده و وارد شده است، چیزی بر آنان نیست».

۶۳۴ (۲) امام صادقﷺ فرمود: «امیرالمؤمنینﷺ دربارهٔ مردی که بدون اجازه داخل خانهٔ قومی شده و سگ آنان او را زخمی کرده است، حکم داد و فرمود: آنان ضامن نیستند ولی اگر بااجازهٔ آنان در آمده است، ضامن هستند».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. دیهٔ جراحت

٦٣٥ (٣) تهذيب ٢١٣/١٠: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد عن البرقيّ عن النّوفليّ ٤٧٨٧٥
عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في رجل دخل دار قوم بغير إذنهم فَعُقِرَ فقال لا ضمان عليهم وان دخل بإذنهم ضمنوا.

٦٣٦ (٤) تهذيب ٢٢٨/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء ٤٧٨٧٦
عن فقيه ١٢٠/٤: الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عن عليّ عليه السلام أنه كان يضمّن صاحب الكلب اذا عقر نهاراً ولا يضمّنه اذا عقر باللّيل واذا دخلت دار قوم باذنهم فعقرك كلبهم فهم ضامنون واذا دخلت بغير إذنهم فلا ضمان عليهم.

(٥)

باب حكم ما لو وقع واحد في زبية الأسد فتعلّق بثانٍ والثّاني بثالث والثّالث برابع فافترسهم الأسد

٦٣٧ (١) كافي ٢٨٦/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٣٩/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن ٤٧٨٧٧
الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن الأصمّ عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ قوماً احتفروا زبية للأسد[١] باليمن فوقع فيها الأسد فازدحم النّاس عليها ينظرون الى الأسد فوقع (فيها ـ كا) رجل فتعلّق بآخر فتعلّق[٢] الآخر بآخر[٣] والآخر بآخر فجرحهم الأسد فمنهم من مات من جراحة الأسد ومنهم من أخرج فمات فتشاجروا في ذلك حتّى أخذوا السّيوف فقال أمير المؤمنين عليه السلام هلمّوا أقضي[٤] بينكم فقضى أنّ للأوّل ربع الدّية وللثّاني[٥] ثلث الدّية وللثّالث[٦] نصف الدّية وللرّابع[٧] دية كاملة وجعل ذلك على قبائل الّذين ازدحموا فرضي بعض القوم وسخط بعض فرفع ذلك إلى النّبيّ صلى الله عليه وآله وأخبر بقضاء (عليّ ـ يب) أمير المؤمنين عليه السلام فأجازه.

---

١. زبية الأسد ـ يب ـ الزّبية: بئر أو حفرة تحفر للأسد.
٢. وتعلّق ـ يب.
٣. بالآخر ـ يب.
٤. أقض ـ تل.
٥. الثّاني ـ يب.
٦. الثالث ـ يب.
٧. والرّابع الدّية ـ يب.

۶۳۵ (۳) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که بدون اجازه داخل خانهٔ مردمی شده و سگ آنها، او را زخمی کرده است، حکم داد و فرمود: «ضمانی بر آنان نیست ولی اگر با اجازهٔ آنان داخل شده است، آنان ضامن هستند».

۶۳۶ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته صاحب سگ را اگر سگش در روز کسی را زخمی می‌کرد، ضامن می‌دانست ولی اگر در شب زخمی می‌ساخت، ضامن نمی‌دانست و اگر به خانهٔ مردمی با اجازهٔ آنان درآمدی و سگ‌شان تو را زخمی کرد، آنان ضامن هستند و اگر بدون اجازهٔ آنان داخل شوی، آنان ضامن نیستند.

باب ۵

حکم کسی که به دام شیر گرفتار شود و چند نفر را با خود بکشد و شیر آنان را بدرد

۶۳۷ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «گروهی در یمن چاله‌ای برای شیر کندند. شیر در آن چاله افتاد. مردم برای تماشای شیر بر سر چاله ازدحام کردند. مردی در چاله افتاد. او به دیگری چسبید و دیگری به دیگری و آن شخص به شخص دیگر و شیر همهٔ آنان را مجروح ساخت. بعضی از آنان از جراحتی که شیر ایجاد کرده بود، مُردند و بعضی را بیرون کشیدند و بعد مُردند. این گروه با هم به نزاع برخاستند تا آن‌جا که همه شمشیر به دست شدند. امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: بیایید تا من در میان‌تان قضاوت کنم. پس از آن حضرت حکم داد که یک چهارم دیه به نفر اول و یک سوم دیه به نفر دوم و نصف دیه به نفر سوم و دیهٔ کامل به نفر چهارم بدهند و این دیه را بر قبیله‌های کسانی قرار داد که ازدحام کرده بودند. بعضی از آن گروه از این قضاوت خشنود شدند ولی بعضی ناخشنود بودند. در نتیجه این جریان را نزد پیامبر ﷺ بردند و قضاوت و حکم امیرالمؤمنین ﷺ را به پیامبر ﷺ گفتند. پیامبر آن را امضا فرمود».

٦٣٨ ٤٧٨٧٨ (٢) دعائم الإسلام ٤١٨/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه اختصم إليه باليمن أولياء قوم وقفوا على زبية سقط فيها أسد فوقفوا ينظرون إليه فهوىٰ أحدهم في الزّبية وتعلّق بآخر[1] وتعلّق الآخر بالآخر[2] والآخر بالآخر[3] حتّىٰ سقط أربعة على الأسد فافترسهم فاختصم أولياءهم إليه فقضى أنّ الأوّل فريسة الأسد وعليه ثلث دية الثّاني وعلى الثّاني ثلثا دية الثّالث وعلى الثّالث دية الرّابع كاملة وليس على الرّابع شيء فاختلفوا فيما قضى به صلوات الله عليه فأتوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فاختصموا إليه وذكروا ما قضى بينهم فيه عليّ عليه السلام فقال القضاء ما قضى فيه بينكم.

٦٣٩ ٤٧٨٧٩ (٣) دعائم الإسلام ٤١٨/٢: روّينا عن عليّ عليه السلام من طريق أخرى أنّ النّاس ازدحموا على زبية الأسد فسقط فيها أربعة تعلّق الأوّل بالثّاني والثّاني بالثّالث والثّالث بالرّابع فقضى للأوّل بربع الدّية لأنّه مات من فوقه ثلاثة وللّذي يليه بثلث الدّية لأنّه مات من فوقه إثنان وللثّالث بنصف الدّية لأنّه مات من فوقه واحد وللرّابع بالدّية كاملة وجعل ذلك على جميع من حضر الزّبية.

٦٤٠ ٤٧٨٨٠ (٤) تهذيب ٢٣٩/١٠: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن كافي ٢٨٦/٧: محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال فقيه ٨٦/٤: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في أربعة نفر اطلعوا في زبية الأسد فخرّ[4] أحدهم فاستمسك بالثّاني واستمسك الثّاني بالثّالث واستمسك الثّالث بالرّابع (حتّي أسقط بعضهم بعضاً على الأسد ـ كا ـ فقيه) (فقتلهم الأسد ـ كا) فقضى بالأوّل (أنّه ـ فقيه) فريسة الأسد وغرّم أهله ثلث الدّية لأهل الثّاني وغرّم (أهل ـ كا ـ فقيه) الثّاني لأهل الثّالث ثلثي الدّية وغرّم (أهل ـ فقيه) الثّالث لأهل الرّابع الدّية[5] كاملة. المناقب ٣٥٣/٢: أحمد بن حنبل في المسند وأحمد بن منيع في أماليه بإسنادهما الى[6] حمّاد بن سلمة عن سمّاك عن حبيش بن المعتمر وقد رواه محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام واللفظ له أنّه قضى وذكر نحوه وزاد وانتهى الخبر الى النّبيّ صلى الله عليه وآله بذلك فقال لقد قضى أبو الحسن فيهم بقضاء الله فوق[7] عرشه. مستدرك ٣١٥/١٨: (بعد ذكر رواية المناقب قال) ورواه الشّيخ الطّوسي في النّهاية عن محمّد بن قيس عنه عليه السلام مثله الى قوله الدّية الكاملة.

---

١. فتعلّق بالآخر ـ ك. ٢. بآخر ـ ك. ٣. بآخر ـ ك.
٤. فجرّ ـ فقيه ـ فخرّ أي سقط. ٥. دية ـ كا. ٦. عن ـ ك.
٧. في عرشه ـ ك.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

(۲) از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است که: «به خصومت برخاستند اولیای گروهی که بر سر چاله‌ای که شیری در آن افتاده بود، ایستاده بودند و شیر را تماشا می‌کردند. یکی از جمعیت در چاله افتاد و دیگری را گرفت و دیگری، دیگری را و آن شخص، شخص دیگر را، تا آن که چهار نفر روی شیر افتادند و شیر آنان را درید. اولیای این گروه مرافعهٔ خود را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت حکم داد که: نفر اول شکار شیر است و باید یک سوم دیهٔ نفر دوم را بدهد و نفر دوم، دو سوم دیهٔ نفر سوم را و نفر سوم دیهٔ کامل نفر چهارم را بپردازد و نفرچهارم چیزی بر او نیست. اولیای آن گروه، در قضاوت حضرت ﷺ با هم اختلاف کردند. آن‌گاه نزد رسول خدا ﷺ آمدند و دعوای خویش بازگفتند و جریان قضاوت امیرالمؤمنین ﷺ را نیز یادآور شدند. حضرت رسول ﷺ فرمود: حق همان است که حضرت علی ﷺ میان‌تان قضاوت کرد». ۶۳۸

(۳) از سند دیگری از امیرالمؤمنین علی ﷺ برای مان روایت شده است که: «مردم بر چالهٔ شیر ازدحام کردند. چهار نفر در آن چاله افتادند. اولی به دومی و دومی به سومی و سومی به چهارمی دست گرفت. امیرالمؤمنین برای نفر اول به یک چهارم دیه حکم داد؛ چرا که به خاطر او سه نفر مُردند [سبب مرگ سه نفر شد] و برای نفر بعدی به یک سوم دیه حکم داد؛ زیرا به خاطر کار او دو نفر مُردند و برای نفر سومی به نصف دیه حکم داد؛ زیرا یک نفر به خاطر کار او مُرد و برای چهارمی دیهٔ کامل مقرر داشت؛ [زیرا او سبب مرگ کسی نشده بود] و این دیه را بر همهٔ کسانی قرار داد که بر لب چاله حاضر شده بودند». ۶۳۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ چهار نفر قضاوت کرد که داخل چالهٔ شیر را تماشا می‌کردند و یکی از آنان افتاد و به نفر دوم چسبید و نفر دوم به نفر سوم و سومی به چهارمی، تا آن که همدیگر را روی شیر انداختند و شیر همه را کشت. حضرت نسبت به نفر اول حکم داد که او شکار شیر است و اولیای او را ضامن یک سوم دیه نسبت به اهل دومی و اولیای دومی را ضامن دو سوم دیه نسبت به اهل سومی و اولیای سومی را ضامن یک دیهٔ کامل نسبت به اهل چهارمی قرار داد». ۶۴۰

٦٤١ ٤٧٨٨١ (٥) إرشـاد المفيد ١٠٥: وممّا رفع اليه عليه السلام وهو في اليمن خبر زبية حفرت للأسد فوقع فيها فغد[1] النّاس ينظرون اليه فوقف على شفير الزّبية[2] رجل فزلّت قدمه فتعلّق بآخر وتعلّق الآخر بثالث وتعلّق الثّالث بالرّابع فوقعوا في الزّبية فدقّهم الأسد وهلكوا جميعاً فقضى عليه السلام بأنّ الأوّل فريسة الأسد وعليه ثلث الدّية للثّاني وعلى الثّاني ثلث الدّيـة للـثّالث وعـلى الثّالث الدّية الكاملة للرّابع فانتهى الخبر بذلك الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لقد قضى أبو الحسن فيهم بقضاء الله عزّ وجلّ فوق عرشه.

٦٤٢ ٤٧٨٨٢ (٦) المقنعة ١١٧: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في الّذين سقطوا في زبية الأسد وكانوا أربعة نفر سقط أحدهم فتعلّق بالثّاني وتعلّق الثّاني بالثّالث وتعلّق الثّالث بالرّابع فهلكوا جـميعاً فقضى أنّ الأوّل فريسة الأسد وعليه ثلث الدّية للثّاني وعلى الثّاني ثلثا الدّية للثّالث وعلى الثّالث الدّية كاملة للرّابع.

(٦)

باب أنّ البُختيّ اذا اغتلم فقتل رجلاً فقتله وليّ المقتول على صاحبه دية المقتول وعلى من قتل البختيّ ثمنه وحكم ما اذا صال الفحل

٦٤٣ ٤٧٨٨٣ (١) كافي ٣٥١/٧: تهذيب ٢٢٥/١٠: استبصار ٢٨٤/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن فقيه ١١٥/٤: حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن الرّجل يمرّ على طريق[3] من طرق المسلمين فتصيب دابّته إنساناً برجلها فقال ليس عليه ما أصابت برجلها ولكن عليه ما أصابت بيدها لأنّ رجلها خلفه إن ركب وإن كان[4] قائدها فإنّه يملك بإذن الله يدها[5] يضعها حيث يشاء (كا ـ يب ـ قال وسئل عن بختيّ[6] اغتلم (فخرج من الدّار ـ كا)

١. فغدى ـ ظ. ٢. شفير الزّبية أى ناحيتها من أعلاها.
٣. الطّريق ـ صا.
٤. وان كان قادها فانّه يملك بالدّابّة يدها يضع حيث شاء ـ صا ـ وإن قاد دابّته فإنّه ـ فقيه.
٥. يديها يضعهما حيث شاء ـ فقيه.
٦. البختيّ: واحد البُخت وهي الإبل الخراسانيّة ـ القاموس المحيط ـ الغلمة شهوة الضّراب ـ اغتلم اذا هاج من الشّهوة.

۶۴۱ (۵) ارشاد شیخ مفید: «یکی از مرافعاتی که نزد امام آوردند و حضرت در یمن بود، جریان چاله‌ای است که برای شیر کنده شده بود و شیری در آن افتاد. مردم صبحگاه برای دیدن شیر آمدند. مردی بر لبهٔ چاله ایستاد، پایش لغزید و دیگری را گرفت و دیگری به نفر سوم و سومی به چهارمی و همه درون چاله افتادند. شیر آنان را پاره کرد و همه مُردند. حضرت امیرالمؤمنین حکم داد که نفر اول، شکار شیر است و بر اوست که یک سوم دیه به نفر دوم بدهد و بر دومی است که یک سوم دیه به نفر سوم و سومی یک دیهٔ کامل به نفر چهارم بدهد. گزارش این جریان به پیامبر خدا رسید. پیامبر فرمود: ابوالحسن دربارهٔ انسان به همان حکمی که خداوند بر بالای عرشش داده است، قضاوت کرد».

۶۴۲ (۶) امیرالمؤمنین علی دربارهٔ کسانی که در چالهٔ شیر افتادند و چهار نفر بودند که نفر اول افتاد و دست به دومی گرفت و نفر دوم به نفر سوم و نفر سوم به نفر چهارم چسبید و همه از بین رفتند، حکم داد که: «نفر اول، شکار شیر است و بر اوست که یک سوم دیه را به نفر دوم و بردومی است که دو سوم دیه به نفر سوم و بر سومی است که یک دیهٔ کامل به نفر چهارم بدهد».

باب ۶

حکم موردی که شتری مردی را بکشد و ولیّ مقتول شتر را بکشد

۶۴۳ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق سؤال شد که مردی در راهی از راه‌های مسلمانان عبور می‌کند، چهارپایش با پا به انسانی آسیب می‌رساند. حضرت فرمود: در آسیبی که چهارپا با پایش رسانده، بر مرد چیزی نیست ولی در آسیبی که با دستش رسانده، بر این مرد است؛ چراکه پای چهار پا پشت سر مرد راکب است در فرضی که مرد، راهبر چهارپاست، دست چهارپا به اذن خدا در اختیار اوست؛ هر کجا که بخواهد می‌تواند بگذارد. حلبی گوید: و از امام صادق دربارهٔ شتر خراسانی سؤال شد که به شهوت آمده و مست شده و از خانه بیرون زده و مردی را کشته است و برادر مقتول آمده و این شتر

فقتل رجلاً فجاء أخو الرّجل فضرب الفحل بالسّيف فعقره فقال: صاحب البُختيّ ضامن للدّية[١] ويقبض ثمن بختيّه وعن الرّجل ينفر بالرّجل فيعقره وتعقر دابّته رجلاً آخر فقال هو ضامن لما كان من شيء.

٦٤٤ ٤٧٨٨٤ (٢) **دعائم الإسلام ٤٢٥/٢**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال في بختيّ اغتلم فخرج من الدّار فقتل رجلاً فجاء أخو المقتول فقتل البختيّ فقال: صاحب البختيّ ضامن لدية المقتول ويقبض ثمن بختيّه.

٦٤٥ ٤٧٨٨٥ (٣) **بحار الأنوار ٢٨٩/١٠**: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن بختيّ مغتلم قتل رجلاً فقام أخو المقتول فعقر البختيّ وقتله ما حالهم[٢] قال على صاحب البختيّ دية المقتول ولصاحب البختيّ ثمنه على الّذي عقر بختيّه.

٦٤٦ ٤٧٨٨٦ (٤) **تهذيب ٢٢٦/١٠**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن أحمد العلويّ عن العمركيّ (بن عليّ ـ ئل) عن عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن بختيّ اغتلم فقتل رجلاً ما على صاحبه قال عليه الدّية.

٦٤٧ ٤٧٨٨٧ (٥) **كافي ٣٥٣/٧**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٢٢٧/١٠**: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن الأصمّ عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان إذا صال[٣] الفحل أوّل مرّة لم يضمّن صاحبه فإذا ثنّى ضمّن صاحبه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٧)

باب انّ من فزع رجلاً عن الجدار أو نفّر به عن دابّته فخرّ فمات أو انكسر فهو ضامن

٦٤٨ ٤٧٨٨٨ (١) **كافي ٣٥٣/٧**: **تهذيب ٢٢٧/١٠**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أيّما[٤] رجل فزع[٥] رجلاً عن[٦] الجدار أو نفر به عن دابّته فخرّ فمات فهو ضامن لديته وإن انكسر فهو ضامن لدية ما ينكسر منه. وتقدّم في

---

١. الدّية ـ يب. ٢. حاله ـ ئل.

٣. صال عليه: وثب ـ اللّيث: صال الجمل وهو جمل صؤول وهو الذي يأكل راعيه ويواثب النّاس فيأكلهم ـ اللسان.

٤. أيّ ـ يب. ٥. أفزع ـ يب. ٦. على ـ يب.

نر را با شمشیر زده و پی کرده است؛ حضرت فرمود: صاحب شتر، ضامن دیهٔ مرد است ولی بهای شترش را می‌گیرد و از امام دربارهٔ مرد سواری سؤال شد که شخصی مرکب او را رم می‌دهد و او را زخمی می‌سازد و چهارپای او، مرد دیگری را زخمی می‌کند. حضرت فرمود: او ضامن هر چیزی است که اتفاق افتد».

۶۴۴ (۲) امام جعفر صادق ﷺ دربارهٔ شتر خراسانی که شهوی و مست شده، از خانه بیرون زده، دو مرد را کشته، برادر مقتول آمده و شتر را کشته است، فرمود: «صاحب شتر، ضامن دیهٔ مقتول است و بهای شتر را می‌گیرد».

۶۴۵ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ شتری شهوت‌زده و مست که مردی را کشته و برادر مقتول برخاسته و شتر را پی کرده و کشته است، پرسیدم که حال اینان چگونه است؟

حضرت فرمود: بر صاحب شتر، دیهٔ مقتول است و بهای شتر نیز برکسی است که شتر را پی کرده و باید به صاحب شتر بدهد».

۶۴۶ (۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ شتر خراسانی که شهوی و مست شده و مردی را کشته است، پرسیدم که بر صاحب شتر چیست؟ حضرت فرمود: بر او دیه است».

۶۴۷ (۵) امیرالمؤمنین ﷺ در صورتی که حیوان نری بار اول حمله کند، صاحب او را ضامن نمی‌دانست ولی اگر برای بار دوم حمله می‌کرد، صاحب او را ضامن می‌دانست.

باب ۷

حکم کسی که شخصی را روی دیوار بترساند یا سواره‌ای را بر مرکبش برماند و او بیفتد و بمیرد یا شکستگی پیدا کند

۶۴۸ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «هر فردی که مردی را روی دیوار بترساند یا چهار پایی را که بر آن سوار است رم دهد و آن مرد بیفتد و بمیرد، آن فرد ضامن دیهٔ اوست و اگر شکستگی پیدا کند هم او ضامن دیهٔ عضوی است که از او شکسته شده است».

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از ابواب قتل و قصاص مناسب با این باب.

و در روایت یکم از باب پیشین، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «از حضرت دربارهٔ مردی که مردی [سواره] را رم می‌دهد سپس او را زخمی می‌کند و چهارپای او نیز مرد دیگری را زخمی می‌سازد، سؤال شد. حضرت فرمود: مرد رم دهنده، ضامن هر اتفاقی است که بیفتد».

می‌آید:

در روایت دوم از باب بیست و دوم مناسب با این باب.

باب (٨) حكم من دفع انساناً على آخر فقتله أو نفر به دابّته من أبواب القتل والقصاص ما يناسب الباب. وفى رواية الحلبيّ (١) من الباب المتقدّم قوله عليه السلام انّه سئل عن الرّجل ينفر بالرّجل فيعقره وتعقر دابّته رجلاً آخر فقال هو ضامن لما كان من شيء. ويأتى فى رواية الحلبيّ (٢) من باب (٢٢) انّ من أضرّ بشئ من طريق المسلمين فهو له ضامن مثله.

(٨)

باب حكم من حمل عبده على دابّة فأوطئت رجلاً أو حمل غلاماً على فرس فنطح رجلاً فقتله

٦٤٩ ٤٧٨٨٩ (١) **تهذيب** ٢٢٣/١٠: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن عبدوس الخلنجي عن ابن فضّال عن المفضّل بن صالح عن ليث المراديّ قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل حمل غلاماً يتيماً على فرس استأجره بأجرة وذلك معيشة ذلك الغلام وقد يعرف ذلك عصبته فأجراه فى الحلبة[١] فنطح الفرس رجلاً فقتله على من ديته قال على صاحب الفرس قلت أرأيت لو أنّ الفرس طرح الغلام فقتله قال ليس على صاحب الفرس شيء.

وتقدّم فى رواية ابن رئاب (١٩) من باب (٢٩) ثبوت الضّمان على الملّاح والجمّال من أبواب الإجارة (ج ٢٤) قوله عليه السلام فى رجل حمل عبده على دابّة فأوطئت رجلاً فقال الغرم على مولاه.

(٩)

باب أنّ الدّابّة اذا ربطها صاحبها فأفلتت بغير تفريط وخرجت فقتلت انساناً لم يضمن

٦٥٠ ٤٧٨٩٠ (١) **كافى** ٣٥٢/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن **تهذيب** ٢٢٨/١٠: يونس عن عبيد الله[٢] الحلبيّ عن رجل عن أبى جعفر عليه السلام قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام إلى اليمن فأفلت فرس لرجل من أهل اليمن ومرّ يعدو فمرّ برجل فنفحه برجله فقتله فجاء أولياء

---

١. الحلبة: خيل تجمع للسّباق. ٢. عبد الله ـ يب.

باب ۸
حکم کسی که برده‌اش را بر حیوان سوار کند و حیوان مردی را لگدکوب کند

۶۴۹ (۱) لیث مرادی گوید: «از امام صادق؛ پرسیدم: اگر مردی پسر یتیمی را بر اسبی سوار کند که آن را با اجرتی اجاره کرده و آن اسب منبع درآمد آن پسر است و خویشان پدری او همه این را می‌دانند و آن مرد اسب را در میان اسبان مسابقه بدواند و اسب به مردی بزند و او را بکشد، دیهٔ مرد بر چه کسی است؟ حضرت فرمود: بر صاحب اسب. گفتم: نظر شما چیست اگر اسب، غلام را به زمین بزند و او را بکشد؟ حضرت فرمود: بر صاحب اسب چیزی نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نوزده از باب بیست و نه از ابواب اجاره، فرمودهٔ امام معصوم؛: «دربارهٔ مردی که برده‌اش را بر حیوانی سوار کرده و آن حیوان مردی را پایمال کرده است، حضرت فرمود: خسارت بر دوش مالک برده است».

باب ۹
مسؤولیت صاحب حیوانی که بدون تعدّی و تفریط حیوانش انسانی را به قتل رساند

۶۵۰ (۱) امام باقر؛ فرمود: «رسول خدا؛ حضرت علی؛ را به یمن فرستاد. اسب مردی از اهل یمن فرار کرد و می‌دوید که گذرش به مردی افتاد. او را با سُمِ خود لگد زد و کشت. اولیای مقتول نزد

المقتول إلى الرّجل فأخذوه ورفعوه[١] الى عليّ ﷺ فأقام صاحب الفرس البيّنة (عند عليّ ﷺ ـ كا) أنّ فرسه أفلت[٢] من داره ونفح[٣] الرّجل فأبطل[٤] (عليّ ـ كا) ﷺ دم صاحبهم فجاء أولياء المقتول من اليمن الى رسول الله ﷺ فقالوا يا رسول الله إنّ عليّاً ﷺ ظلمنا وأبطل (دم ـ يب) صاحبنا فقال رسول الله ﷺ إنّ عليّاً ﷺ ليس بظلّام ولم يخلق للظّلم.

إنّ[٥] الولاية لعليّ ﷺ من بعدى والحكم حكمه والقول قوله ولا يَردّ ولايته وقوله وحكمه الّا كافر ولا يرضي ولايته[٦] وقوله وحكمه الّا مؤمن فلمّا سمع اليمانيّون قول رسول الله ﷺ فى عليّ ﷺ قالوا يا رسول الله رضينا بحكم عليّ ﷺ وقوله فقال رسول الله ﷺ (و ـ يب) هو توبتكم ممّا قلتم. **أمالي الصّدوق ٢٨٥**: حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى قال حدّثنا محمّد ابن أبى عبد الله الكوفيّ قال حدّثنا موسى بن عمران النّخعي عن إبراهيم بن الحكم عن عمرو بن جبير عن أبيه عن أبى جعفر الباقر ﷺ قال بعث رسول الله ﷺ عليّاً إلى اليمن (وذكر نحوه).

٦٥١ ٣٧٨٩٩ (٢) **دعائم الإسلام ٤٢٥/٢**: عن عليّ ﷺ أنّه قضى باليمن في فرس أفلت فنفح رجلاً فقتله فأهدره عليّ ﷺ وقال إن أفلت فليس على صاحبه شيء وإن أرسله أو ربطه[٧] في غير حقّه ضمن فلم يرضَ اليمانيّون بحكمه فأتوا إلى رسول الله ﷺ وقالوا يا رسول الله إنّ عليّاً ظلمنا وأبطل دم صاحبنا وأخبروه الخبر فقال رسول الله ﷺ إنّ عليّاً ليس بظلّام ولم يخلق للظّلم وحكم عليّ كحكمي وقوله قولي وهو وليّكم من بعدى ولا يَردّ قوله وحكمه الّا كافر ولا يرضى بقوله وحكمه الّا مؤمن فلمّا سمع اليمانيّون قول رسول الله ﷺ قالوا يا رسول الله رضينا بحكم عليّ قال رسول الله ﷺ ذلك توبتكم. **مستدرك ٣٢٢/١٨**: القطب الرّاونديّ في قصص الأنبياء باسناده الى الصّدوق عن عليّ بن أحمد بن موسى عن محمّد ابن أبى عبد الله الكوفيّ عن موسى بن عمران النّخعيّ عن ابراهيم بن الحكم عن عمرو بن جبير عن أبيه عن الباقر ﷺ قال بعث النّبيّ ﷺ عليّاً ﷺ إلى اليمن (وذكر نحوه).

---

١. فرفعوه ـ ئل ـ ودفعوه ـ يب. ٢. أفلت: تخلّص.
٣. نفحت الدّابّة الرّجل: ضربته بحدّ حافرها. ٤. فأطلّ ـ يب.
٥. لأنّ ـ يب. ٦. بولايته ـ يب. ٧. أربطه ـ خ ل.

مرد آمدند، او را گرفتند و نزد امیرالمؤمنین علی‌ﷺ بردند. صاحب اسب، شاهد اقامه کرد که اسبش از خانه‌اش فرار کرده و با پا به مرد زده است. امیرالمؤمنین‌ﷺ خون خویشاوند ایشان را باطل دانست. اولیای مقتول از یمن نزد رسول خداﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، علی‌ﷺ به ما ستم کرد و خون یار ما را باطل دانست. رسول خداﷺ فرمود: علی‌ﷺ ستمگر نیست و برای ستم آفریده نشده است، ولایت پس از من از آنِ علی‌ﷺ است و حکم، حکم اوست و گفته، گفتهٔ او و ولایت و گفته و حکمش را جز کافر رد نمی‌کند و به ولایت و گفته و حکمش جز مؤمن تن نمی‌دهد. اهالی یمن هنگامی که سخن رسول خداﷺ را دربارهٔ علی‌ﷺ شنیدند، گفتند: ای رسول خدا، ما به حکم علی‌ﷺ و فرموده‌اش راضی شدیم. رسول خداﷺ فرمود: این توبهٔ شماست، از آنچه گفتید».

(۲) امام علی‌ﷺ در یمن دربارهٔ اسبی که فرار کرده، مردی را لگد زده و کشته بود، حکم داد. ۶۵۱
حضرت علی‌ﷺ خونش را هدر دانست و فرمود: «اگر اسب فرار کرده، بر صاحب اسب چیزی نیست ولی اگر او را رها گذاشته یا آن گونه که باید او را نبسته، ضامن است. اهالی یمن به این حکم امیرالمؤمنین‌ﷺ رضایت ندادند و نزد رسول خداﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، علی‌ﷺ به ما ستم کرده و خون یار ما را باطل دانسته است و گزارش جریان را به پیامبرﷺ دادند.

رسول خداﷺ فرمود: علی‌ﷺ ستمگر نیست و برای ستم آفریده نشده و حکم علی، حکم من و گفته‌اش، گفتهٔ من و او ولیّ شما پس از من است و گفته و حکم او را جز کافر رد نمی‌کند و جز مؤمن به گفته و حکم او رضایت نمی‌دهد. چون اهالی یمن فرمودهٔ رسول خداﷺ را شنیدند، گفتند: ای رسول خدا، ما به حکم علی‌ﷺ تن دادیم. رسول خداﷺ فرمود: همین توبهٔ شماست».

(١٠)

باب أنّ الدّابّة المرسلة لايضمن صاحبها جنايتها ويضمن راكبها ما تجنيه بيديها ماشية وبيديها ورجليها واقفة وكذا قائدها وسائقها وضاربها يضمن ما تجنيها بيديها ورجليها

٦٥٢ ٤٧٨٩٢ (١) **كافى** ٣٥١/٧: **استبصار** ٢٨٥/٤: ٢٨٦: **تهذيب** ٢٨٥/١٠: علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ ئل) عن محمّد بن عيسى **تهذيب** ٢٣٤/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن يونس عن رجل عن أبي عبد الله ﷺ (أنّه ـ كا) قال بهيمة الأنعام[١] لايغرم أهلها شيئاً ما دامت مرسلة. **فقيه** ١١٦/٤: روى يونس بن عبد الرّحمن رفعه الى أبى عبد الله ﷺ (مثله). **دعائم الإسلام** ٤٢٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ (مثله).

٦٥٣ ٤٧٨٩٣ (٢) **كافى** ٣٥١/٧: (علىّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى ـ معلّق) عن **تهذيب** ٢٢٥/١٠: **استبصار** ٢٨٥/٤: يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبى عبد الله ﷺ أنّه سئل عن رجل يسير على طريق من طرق المسلمين على دابّته فتصيب برجلها فقال ليس عليه ما أصابت برجلها وعليه ما أصابت بيدها وإذا وقفت فعليه ما أصابت بيدها ورجلها وإن كان يسوقها فعليه ما أصابت بيدها ورجلها (أيضاً ـ كا ـ يب).

٦٥٤ ٤٧٨٩٤ (٣) **كافى** ٣٥٣/٤: **تهذيب** ٢٢٧/١٠: **استبصار** ٢٨٥/٤: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن أبى مريم عن أبى جعفر ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ فى صاحب الدّابّة أنّه يضمن[٢] (فى ـ كا) ما وطئت بيدها (ورجلها[٣] ـ كا) وما بعجت[٤] برجلها[٥] فلا ضمان عليه الّا أن يضربها انسان.

٦٥٥ ٤٧٨٩٥ (٤) **تهذيب** ٢٢٤/١٠: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن **فقيه** ١١٦/٤: غياث بن ابراهيم عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه ﷺ انّ عليّاً ﷺ ضمّن صاحب الدّابّة ما وطئت بيديها (وذكر مثله وزاد فى تهذيب وقال انّ عليّاً ﷺ ضمّن رجلاً أصاب خنزير نصرانىّ).

---

١. البهيمة من الأنعام ـ صا ٢٨٥؛ وأسقط قوله (ما دامت مرسلة).
٢. يضمّنه ـ يب.
٣. ورجلها ـ يب ٢٢٤.
٤. نفحت ـ كا ـ فقيه ـ بعجت أى جرحت ـ شقّت.
٥. برجليها ـ يب ٢٢٤.

باب ۱۰

جنایت حیوان سواری و مسؤولیت راکب آن

۶۵۲ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «چهارپایان مادامی که رها هستند، صاحبان‌شان ضامن چیزی نیستند».

۶۵۳ (۲) از امام صادق ﷺ سؤال شد: «مردی بر راهی از راه‌های مسلمانان سوار بر حیوانش حرکت می‌کند. حیوان با پا آسیبی می‌رساند. حضرت فرمود: آسیبی را که حیوان با پا زده، بر آن مرد نیست، ولی آسیبی که حیوان با دستش رسانده، بر مرد است و چون حیوان در حال توقف باشد، آسیبی که حیوان با دستش یا پایش زده بر مرد است و اگر مرد حیوان را جلو انداخته و خود به دنبال او حرکت می‌کند، هر آسیبی که حیوان با دست و پایش می‌زند به مسؤولیت مرد است».

۶۵۴ (۳) امام باقر ﷺ می‌فرماید: «امیرالمؤمنین ﷺ در مورد صاحب حیوان حکم داد که آنچه حیوان با دستش لگد کند، ضامن است ولی آنچه با پایش مجروح سازد، ضامن نیست مگر اینکه انسان به حیوان زده باشد».

۶۵۵ (۴) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علی ﷺ صاحب حیوان را ضامن آنچه حیوان با پایش لگد کند، دانست». (و شیخ طوسی ﷺ در کتاب تهذیب الاحکام همین را آورده و افزوده است که: «حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علی ﷺ مردی را که به خوک یک مسیحی آسیب رسانده بود، ضامن دانست).»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۶۵۶ (۵) تهذیب ۲۲۶/۱۰؛ استبصار ۲۸۴/۴: الحسین بن سعید عن النّضر عن هشام بن سالم وعلیّ بن النّعمان عن ابن مسکان جمیعاً عن سلیمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل مرّ فی طریق المسلمین فتصیب دابّته برجلها فقال لیس علی صاحب الدّابّة شیء ممّا أصابت برجلها ولکن علیه ما أصابت بیدها لأنّ رجلها خلفه اذا رکب وان قاد دابّة فانّه یملک یدها[1] باذن الله یضعها حیث یشاء[2].
۲۷۸۹۶

۶۵۷ (۶) دعائم الإسلام ۴۱۹/۲: عن علیّ ﷺ أنّه قال فی الرّاکب یضمن ما أصابت الدّابّة بیدیها أو صدمت أو أخذت بفیها فضمان ذلك علیه لأنّه یملکها باذن الله تعالی الّا أن تکون أثارت بیدها حجراً صغیراً لا یؤبه له ولا یستطاع التحفّظ منه ولا یضمن مؤخّرها مثل الرّجل والذّنب الّا ما کان من فعله مثل أن یهمزها[3] فتنفح[4] أو یضربها فتشیل[5] ذنبها فتصیب به شیئاً أو یکبحها[6] فترجع القهقری فتصیب بها شیئاً أو ما أشبه هذا قال والسّائق یضمن ما أصابت کذلك وما سقط[7] عنها من سرج أو إکاف[8] أو حمل أو ما أشبه ذلك فأصاب شیئاً فالرّاکب والسّائق ضامنان له.
۲۷۸۹۷

۶۵۸ (۷) کافی ۳۵۴/۷؛ استبصار ۲۸۴/۴؛ تهذیب ۲۲۵/۱۰: علیّ (بن ابراهیم ـ کا ـ یب) عن أبیه عن النّوفلیّ عن السّکونیّ عن أبی عبد الله ﷺ أنّه ضمّن القائد والسّائق والرّاکب فقال ما أصابت الرّجل فعلی السّائق وما أصابت الید فعلی الرّاکب والقائد.
۲۷۸۹۸

۶۵۹ (۸) فقیه ۱۱۶/۴: فی روایة السّکونیّ أنّ علیّاً ﷺ کان یضمّن القائد والسّائق والرّاکب.
۲۷۸۹۹
الجعفریّات ۱۱۸: باسناده عن علیّ ﷺ انّه ضمّن القائد (وذکر مثله).

۶۶۰ (۹) تهذیب ۲۲۶/۱۰؛ استبصار ۲۸۴/۴: الصّفّار عن الحسن بن موسی الخشّاب عن غیاث (بن کلّوب ـ صا) عن اسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبیه ﷺ أنّ علیّاً ﷺ کان یضمّن الرّاکب ما وطئت[9] (الدّابّة ـ یب) بیدها و[10] رجلها الّا أن یعبث بها أحد فیکون الضّمان علی الّذی عبث بها، قال محمّد بن الحسن الوجه فی هذا الخبر انّه یضمن ما تطأه الدّابّة بیدیها ورجلیها اذا کان واقفاً.
۲۷۹۰۰

---

۱. رجلها ـ ئل. ۲. شاء ـ صا. ۳. همز الفرس: نخسه بالمهماز لیعدو.
۴. أی تضرب بحدّ حافرها. ۵. فتشیل: أی ترفع.
۶. کبح الدّابّة باللّجام: جذبها به لتقف ولا تجری. ۷. یسقط ـ ك.
۸. الاکاف: شبه الرّحال والأقتاب. ۹. أوطأت ـ صا. ۱۰. أو ـ ئل.

۶۵۶ (۵) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که در راهی از راه‌های مسلمانان عبور می‌کند و حیوانش با پا آسیبی می‌رساند. حضرت فرمود: صاحب حیوان ضامن آسیب‌هایی که حیوان با پایش ایجاد کرده نیست ولی آسیب‌هایی را که حیوان با دستش پدید آورده است، ضامن است؛ چراکه پای حیوان پشت سر این فرد در حال رکوب است ولی اگر در جلوی حیوان قرار گیرد و حیوان را راهبری کند، دست حیوان به اذن خدا در اختیار اوست. حیوان دست را هر جا که این مرد بخواهد، می‌گذارد».

۶۵۷ (۶) امیرالمؤمنین علیﷺ دربارهٔ سوار فرمود: «سوار ضامن آسیب‌هایی است که حیوان با دو دستش می‌زند یا با دهانش صدمه می‌زند یا لگد می‌کند. ضمان این بر سوار است؛ چراکه اختیار حیوان به اذن خدا با سوار است مگر اینکه حیوان با دستش باعث شود که سنگ کوچکی پرت شود که مورد توجه قرار نمی‌گیردو تحفّظ از آن امکان ندارد ولی ضامن قسمت عقب حیوان چون پا و دُم نیست؛ مگر آسیبی که سواره سبب آن باشد مانند آن که سیخی به او فروکند و او با پایش به چیزی بزند یا او را بزند، او هم دُمش را بالا برد و به چیزی آسیب برساند یا لجام او را بکشد و حیوان به عقب برگردد و آسیبی برساند یا مانند اینها.

حضرت فرمود: سائق (کسی که به دنبال حیوان برای راندنِ او و هدایت او حرکت می‌کند)، ضامن همهٔ آسیب‌هایی است که حیوان می‌رساند و نیز ضامن هر چیزی است که از روی حیوان بیفتد؛ چون زین، رحل، بار و مانند آن و به چیزی آسیب برساند؛ بنابراین سوار و سائق ضامن اینها هستند».

۶۵۸ (۷) امام صادقﷺ، قائد (= کسی که در جلوی حیوان حرکت می‌کند و هدایت حیوان را به عهده‌دارد)، سائق (کسی که پشت سر حیوان حرکت می‌کند و هدایت حیوان را به عهده دارد) و سواره را ضامن دانست و فرمود: «آسیبی که پای حیوان رساند، بر عهدهٔ سائق است و آسیبی که دست حیوان می‌رساند، بر عهدهٔ سواره و قائد است».

۶۵۹ (۸) امیرالمؤمنین علیﷺ پیوسته قائد، سائق و راکب را ضامن می‌دانست.

۶۶۰ (۹) امیرالمؤمنین علیﷺ پیوسته سواره را ضامن لگد کردن حیوان با دست و پایش می‌دانست مگر اینکه کسی با حیوان کاری کرده باشد که در این صورت همان کسی که با حیوان کاری کرده، ضامن است. محمد بن الحسن [= شیخ طوسی﷫] گوید: «توجیه این روایت آن است که سوار، ضامن چیزی است که حیوان با دست یا پایش آن را پایمال کرده است؛ البته در صورتی که سوار در حال حرکت نیست و ایستاده است».

٦٦١ ٢٧٩٠١ (١٠) قرب الإسناد ١٤٧: السّنديّ بن محمّد البزّاز قال حدّثنا أبو البختريّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يضمّن الرّاكب ما أوطئته الدّابّة بيدها ورجلها ويضمّن القائد ما أوطئته الدّابّة بيدها ويبرئه من الرّجل.

٦٦٢ ٢٧٩٠٢ (١١) دعائم الإسلام ٤١٩/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال يضمن صاحب الدّابّة ما أصابت (الدّابّة ـك) ويضمن القائد والسّائق والرّاكب فهٰذا قول مجمل وقد فسّره جعفر بن محمّد عليه السلام فقال من أوقف دابّة في طريق أو سوق أو في غير حقّه فهو ضامن لما أصابت بأيّ شيء أصابت.

٦٦٣ ٢٧٩٠٣ (١٢) تهذيب ٢٢٤/١٠: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن عبد الله بن المغيرة عن اسماعيل ابن أبي زياد عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال اذا استقلّ البعير بحمله فقد ضمن صاحبه.

٦٦٤ ٢٧٩٠٤ (١٣) تهذيب ٢٢٤/١٠: الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح الثّوريّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا استقلّ البعير والدّابّة بحملهما فصاحبهما ضامن الى أن تبلغ الموضع.

٦٦٥ ٢٧٩٠٥ (١٤) الجعفريّات ١١٨: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه انّ عليّاً عليه السلام قال اذا استقبل البعير (بحمله ـك) فأصاب شيئاً فهو له ضامن.

وتقدّم في رواية الحلبيّ (١) من باب (٦) انّ البختيّ اذا اغتلم فقتل رجلاً على صاحبه دية المقتول قوله انّه سئل عليه السلام عن الرّجل يمرّ على طريق من طرق المسلمين فتصيب دابّته انساناً برجلها فقال ليس عليه ما أصابت برجلها.

(١١)

باب أنّ من زجر الدّابّة دفاعاً فتلفت أو أتلفت ليس عليه ضمان

وتقدّم في أحاديث باب (٨) حكم من دفع انساناً على آخر فقتله أو نفر به دابّته من أبواب القتل والقصاص ما يدلّ على ذلك خصوصاً رواية معلّى (٣) وأبي بصير (٤) والدّعائم (٥).

(۱۰) امیرالمؤمنین علی ﷺ سواره را ضامن هر آنچه حیوان با دست و پایش پایمال کند، می‌دانست و قائد (کسی که در جلوی حیوان حرکت می‌کند و هدایت حیوان را به عهده‌دارد) را ضامن آنچه حیوان با دستش پایمال کند، می‌دانست و او را از آنچه از ناحیهٔ پای حیوان پدید می‌آید، مبرّی می‌دانست. ۶۶۱

(۱۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «صاحب حیوان، آسیب‌های حیوان را ضامن است و قائد، سائق و سواره نیز ضامن هستند». ۶۶۲

این گفته مجمل و نیازمند به تفسیر است که امام جعفر صادق ﷺ آن را تفسیر کرده و فرموده است: «هرکس حیوانی را در راهی یا بازاری یا در جایی که نباید متوقف کند نگاه دارد، او ضامن هر آسیبی است که حیوان می‌رساند».

(۱۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «اگر شتر به تنهایی بارش را ببرد، صاحبش ضامن است[1]». ۶۶۳

(۱۳) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر شتر و حیوان به تنهایی بارشان را ببرند، صاحب‌شان تا رسیدن شتر به جایگاه[2] ضامن است». ۶۶۴

(۱۴) اگر شتر با بارش به راهی برود و آسیبی به چیزی برساند، صاحبش ضامن آن است. ۶۶۵

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب ششم، این گفته که: «از امام معصوم ﷺ دربارهٔ مردی سؤال شد که به راهی از راه‌های مسلمانان می‌رود و حیوانش با پا انسانی را می‌زند. حضرت فرمود: آسیبی که حیوان با پایش می‌رساند، بر عهدهٔ صاحبش نیست».

باب ۱۱

دفاع از خود و مسؤولیت ناشی از قتل حیوان

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از ابواب قتل و قصاص، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ به ویژه روایت سوم، چهارم و پنجم.

---

۱. صاحب شتر، ضامن بار است. ۲. صاحب شتر، ضامن بار است.

(۱۲)

باب أنّ صاحب البهيمة لايضمن ما أفسدت نهاراً ويضمن ما أفسدت ليلاً

قال الله تعالى في سورة الأنبياء (٢١): ٧٨: ﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَـٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَـٰهِدِينَ﴾.

٦٦٦ ٤٧٩٠٦ (١) تهذيب ١٠/٣١٠: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن عبد الله بن المغيرة عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام قال كان عليّ عليه السلام لا يضمّن ما أفسدت البهائم نهاراً ويقول على صاحب الزّرع حفظ زرعه وكان يضمّن ما أفسدت البهائم ليلاً.

٦٦٧ ٤٧٩٠٧ (٢) كافي ٥/٣٠١: تهذيب ٧/٢٢٤: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن يزيد بن اسحاق شَعِر عن هارون بن حمزة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن البقر والغنم والإبل تكون في المرعى[١] فتفسد شيئاً هل عليها ضمان فقال إن أفسدت نهاراً فليس عليها ضمان من أجل أنّ أصحابه يحفظونه وإن أفسدت ليلاً فإنّ[٢] عليها ضماناً.

٦٦٨ ٤٧٩٠٨ (٣) عوالي اللّئالي ١/٣٨٢: قضى[٣] صلى الله عليه وآله في ناقة البراء بن عازب لمّا أفسدت حائطاً أنّ على أهل الحوائط[٤] حفظها نهاراً وعلى أهل الماشية حفظها ليلاً.

٦٦٩ ٤٧٩٠٩ (٤) كافي ٥/٣٠١: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٧/٢٢٤: الحسين بن سعيد عن بعض أصحابنا عن المعلّى أبي عثمان عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ ﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَـٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ[٥] فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ﴾ فقال لا يكون النّفش الّا باللّيل انّ على صاحب الحرث أن يحفظ الحرث بالنّهار وليس على صاحب الماشية حفظها بالنّهار (و ـ كا) إنّما رعيها بالنّهار وإرزاقها فما أفسدت فليس عليها، وعلى أصحاب الماشية حفظ الماشية باللّيل عن حرث النّاس فما أفسدت باللّيل فقد ضمنوا وهو النّفش وإنّ داود عليه السلام حكم للّذى أصاب زرعه، رقاب الغنم وحكم سليمان عليه السلام الرّسْل[٦] والثّلّة وهو اللّبن والصّوف في ذلك العام.

---

١. الرعى ـ خ كا. ٢. فانّه ـ ئل. ٣. عن الشّهيد عن النّبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قضى ـ ك.
٤. الحائط ـ ك. ٥. نفشت الإبل أو الغنم رعت ليلاً بلا راع.
٦. الرّسْل: اللّبن ـ الثّلّة: جماعة الغنم الكثيرة ـ الصوف مجازاً كما فسّره في الخبر.

باب ۱۲

مسؤولیت صاحب حیوان و خسارتهای شب و روز حیوان

خداوند متعال می‌فرماید:

و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند، قضاوت می‌کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم.[1]

۶۶۶ (۱) امام صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام تباهی را که چهارپایان در روز برسانند، ضمان‌آور نمی‌دانست و می‌فرمود: کشاورز باید کشتزار خویش را محافظت کند و پیوسته حضرت تباهی شبانهٔ چهارپایان را ضمان آور می‌دانست».

۶۶۷ (۲) هارون بن حمزه گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ گاو و گوسفند که در چراگاه هستند و چیزی را از بین می‌برند، پرسیدم که: آیا ضمانی بر این حیوانات هست؟ حضرت فرمود: اگر این‌ها در روز تباه کنند، ضمان ندارند؛ چرا که صاحبان، حافظان چراگاه هستند. ولی اگر در شب تباه کنند، ضمان بر آنان هست».

۶۶۸ (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ شتر براءبن عازب آن زمان که باغستانی را خراب کرد، حکم داد که: «صاحبان باغستان‌ها باید باغستان‌ها را در روز محافظت کنند و صاحبان گله باید گله را در شب محافظت کنند».

۶۶۹ (۴) ابوبصیر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فرمودهٔ خداوند عز و جل پرسیدم: «و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند، قضاوت می‌کردند.» حضرت فرمود: نَفْش جز چریدن در شب نیست. کشاورز باید که مزرعه خود را در روز حفاظت کند. ولی صاحب گله نباید در روز گله را حفظ کند و فقط کار او در روز چراندن گله و خوراندن به گله است. پس آنچه گله از بین برد، برعهدهٔ گله‌دار نیست و بر صاحبان گله است که گله را در شب از آسیب به زراعت مردم حفظ کنند. پس آنچه گله در شب خراب کند، صاحبان آن ضامن هستند و این معنیِ نَفْش است؛ یعنی چریدن در شب و حضرت داود علیه السلام حکم داد که گله مالِ کسی است که به کشتش آسیب رسیده است و حضرت سلیمان علیه السلام حکم داد که رسل و ثله یعنی همان شیر و پشم گوسفندان در آن سال برای کسی است که گله به زراعتش آسیب رسانده است».

---

۱. انبیاء ۲۱/ ۷۸.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦٧٠ ٣٧٩١٠ (٥) **كافى ٣٠٢/٥**: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد بن عيسى عن **تهذيب ٢٢٤/٧**: الحسين بن سعيد عن عبد الله بن بحر عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال قلت له قول الله عزّ وجلّ ﴿وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَـٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي ٱلْحَرْثِ﴾ قلت حين حكما فى الحرث كانت قضيّة واحدة فقال إنّه كان أوحى الله عزّ وجلّ الى النّبيّين قبل داود الى أن بعث الله داود أيّ غنم نفشت فى الحرث فلصاحب الحرث رقاب الغنم ولا يكون النّفش الّا باللّيل فإنّ على صاحب الزّرع أن يحفظه بالنّهار وعلى صاحب الغنم حفظ الغنم باللّيل فحكم داود عليه السلام بما حكمت به الأنبياء عليهم السلام من قبله وأوحى الله عزّ وجلّ الى سليمان عليه السلام أيّ غنم نفشت فى زرع فليس لصاحب الزّرع الّا ما خرج من بطونها وكذلك جرت السّنّة بعد سليمان عليه السلام وهو قول الله تعالى ﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا﴾ فحكم كلّ واحد منهما بحكم الله عزّ وجلّ.

٦٧١ ٣٧٩١١ (٦) **تفسير القمّى ٧٣/٢**: حدّثنى أبى عن عبد الله بن يحيى عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال كان فى بنى اسرائيل رجل له كَرْم ونفشت فيه غنم رجل آخر باللّيل وقضمته[١] وأفسدته فجاء صاحب الكَرْم إلى داود فاستعدىٰ على صاحب الغنم فقال داود عليه السلام اذهبا الى سليمان عليه السلام ليحكم بينكما فذهبا اليه فقال سليمان عليه السلام ان كانت الغنم أكلت الأصل والفرع فعلى صاحب الغنم أن يدفع إلى صاحب الكَرْم الغنم وما فى بطنها وإن كانت ذهبت بالفرع ولم تذهب بالأصل فانّه يدفع ولدها إلى صاحب الكَرْم.

٦٧٢ ٣٧٩١٢ (٧) **كافى ٢٧٨/١**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن علىّ بن محمّد عن بكر بن صالح عن محمّد بن سليمان عن عيثم بن أسلم عن معاوية بن عمّار عن أبى عبد الله عليه السلام قال إنّ الإمامة عهد من الله عزّ وجلّ معهود لرجال مسمّين ليس للإمام أن يزويها عن الّذى يكون من بعده إنّ الله تبارك وتعالى أوحى الى داود أن اتّخذ وصيّاً من أهلك فانّه قد سبق فى علمى أن لا أبعث نبيّاً الّا وله وصىّ من أهله وكان لداود عليه السلام أولاد عدّة وفيهم غلام كانت أمّه عند داود وكان لها محبّاً فدخل داود عليه السلام عليها حين أتاه الوحى فقال لها انّ الله عزّ وجلّ أوحى إلىّ يأمرنى أن

---

١. فقضمته ـ ثل ـ القضم: الأكل بأطراف الأسنان والأضراس.

۶۷۰ (۵) ابوبصیر گوید: «فرمودهٔ خداوند: «و داود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که دربارهٔ کشتزاری قضاوت می‌کردند»، را برای امام صادق خواندم و پرسیدم: آن زمان که این دو دربارهٔ زراعت حکم دادند، یک جریان بود؟ حضرت فرمود: خداوند به پیامبران پیش از داود تا آن زمان که داود را به پیامبری برانگیخت‌وحی کرده بود که هر گوسفندی که در شب در کشتزاری بچرد، آن گوسفندان از آنِ کشاورز می‌شود و نفش، همان چریدن در شب است؛ زیرا که باید کشاورز از کشت خویش در روز محافظت کند. ولی صاحب گوسفند باید که گوسفند خود را در شب حفظ کند؛ لذا داود طبق همان حکمی که انبیای پیش از او دادند، حکم کرد. ولی خداوند به حضرت سلیمان وحی کرد که هر گوسفندی که شبانه در کشتزاری بچرد، برای کشاورز تنها همان چیزی است که از شکم گوسفندان بیرون می‌آید و پس از سلیمان سنت بر همین جاری است و این همان فرمودهٔ خداوند متعال است که: «و به هر کدام از آنان قضاوت و علم فراوانی دادیم.» بنابراین هر کدام از آن دو، طبق حکم خداوند قضاوت کرده است».

۶۷۱ (۶) امام صادق فرمود: «مردی صاحب تاکستانی در میان بنی اسراییل بود. گوسفندان مرد دیگری شبانه در باغستان او چریدند و مؤها را خوردند و از بین بردند. صاحب مؤ نزد داود آمد و از صاحب گوسفندان شکایت کرد. داود فرمود: شما دو نفر نزد سلیمان بروید تا او میان شما حکم کند. هر دو نزد سلیمان رفتند. حضرت سلیمان فرمود: اگر گوسفندان ریشه و شاخهٔ درخت مؤ [اصل و فرع] را خورده‌اند، باید که صاحب گوسفندان، گوسفندان و آنچه در شکم دارند به صاحب تاکستان تحویل دهند ولی اگر شاخه را خورده‌اند و اصل درخت باقی است، در این صورت برّه و بزغاله‌هایشان به صاحب مؤ داده می‌شود».

۶۷۲ (۷) امام صادق فرمود: «امامت پیمانی است که از سوی خداوند برای مردانی معین بسته شده است و امام، حقّ ندارد که آن را از امام بعد خویش دریغ کند. خداوند تبارک و تعالی به حضرت داود وحی کرد که: از خاندان خود وصی انتخاب کن؛ چرا که در علم من گذشته است که پیامبری را بر نمی‌انگیزم مگر اینکه از خاندان وی وصی‌ای برای او خواهد بود. حضرت داود تعدادی فرزند داشت و در میان فرزندانش پسری بود که مادرش نزد داود بود و حضرت داود آن مادر را دوست می‌داشت. داود به هنگامی که این وحی به او رسید، نزد همسرش رفت و به او فرمود: خداوند به

أتّخذ وصيّاً من أهلي فقالت له امرأته فليكن ابني قال ذٰلك أريد وكان السّابق في علم الله المحتوم عنده أنّه سليمان فأوحى الله تبارك وتعالى إلى داود أن لاتعجل دون أن يأتيك أمري فلم يلبث داود عليه السلام أن ورد عليه رجلان يختصمان في الغنم والكَرْم فأوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام أن إجمع وُلْدَكَ فمن قضى (منهم ـ ئل) بهٰذه القضيّة فأصاب فهو وصيّك من بعدك.

فجمع داود عليه السلام وُلْدَهُ فلمّا أن قصّ الخصمان قال سليمان عليه السلام يا صاحب الكَرْم متى دخلت غنم هٰذا الرّجل كَرْمك قال دخلته ليلاً قال (قد ـ ئل) قضيت عليك يا صاحب الغنم بأولاد غنمك وأصوافها في عامك هٰذا ثمّ قال له داود فكيف لم تقض برقاب الغنم وقد قوّم ذٰلك علماء بني اسرائيل وكان ثمن الكَرْم قيمة الغنم فقال سليمان إنّ الكَرْم لم يجتثّ[1] من أصله وإنّما كان أكل حِمله[2] وهو عائد في قابل فأوحى الله عزّ وجلّ إلى داود أنّ القضاء في هٰذه القضيّة ما قضى سليمان به يا داود أردتَ أمراً وأردنا أمراً غيره فدخل داود على امرأته فقال أردنا أمراً وأراد الله عزّ وجلّ أمراً غيره ولم يكن الاّ ما أراد الله عزّ وجلّ فقد رضينا بأمر الله عزّ وجلّ وسلّمنا وكذٰلك الأوصياء ليس لهم أن يتعدّوا بهٰذا الأمر فيجاوزون صاحبه الى غيره.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

(١٣)

باب ماورد في اشتراك الرّديفين في ضمان جناية الدّابّة بالسّويّة

٦٧٣ (١) **تهذيب ١٠/٢٣٤**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن ابن أبي نصر عن عيسى بن مهران ٢٧٩١٢
عن أبي غانم عن منهال بن خليل عن سلمة بن تمام عن عليّ عليه السلام في دابّة عليها رديفان[3] فقتلت الدّابّة رجلاً أو جرحت[4] فقضى (في ـ ئل) الغرامة[5] بين الرّديفين بالسّويّة. **فقيه ٤/١١٦**: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في دابّة (وذكر مثله).

٦٧٤ (٢) **دعائم الإسلام ٢/٤٢٠**: عن عليّ عليه السلام أنّه كان يجعل الضّمان على الرّديفين فيما ٢٧٩١٤
أصابت الدّابّة بينهما سواء.

---

١. الجثّ: انتزاع الشّجرة من أصله. ٢. الحِمل: ثمرة الشّجر. ٣. ردفان ـ ئل.
٤. جرحته ـ فقيه. ٥. بالغرامة ـ فقيه.

من وحی کرده و دستور می‌دهد که از خاندانم وصی‌ای برگیرم، همسرش به حضرت داود‌ﷺ گفت: باید که آن وصی فرزند من باشد. حضرت داودﷺ گفت: من هم همین را می‌خواهم، ولی در علم حتمی خداوند از پیش مشخص شده بود که آن وصی حضرت سلیمانﷺ است. خداوند تبارک و تعالی به داود وحی کرد که: پیش از آن که دستور من [در ارتباط با تعیین وصی] به تو برسد، شتاب مکن. داود درنگی نکرده بود که دو نفر نزد او آمدند و هر دو دربارهٔ گوسفندان و موها با هم نزاع داشتند. خداوندﷻ به داودﷺ وحی نمود که: فرزندانت را گرد آور. هر کدام از آنان که در این جریان به حق قضاوت کردند، او وصی تو پس از تو است.

حضرت داودﷺ فرزندان خویش را گرد آورد و چون هر دو طرف نزاع جریان را بازگو کردند، سلیمانﷺ فرمود: ای صاحب مو، چه زمانی گوسفندان این مرد داخل تاکستان تو شدند؟ او گفت: شب هنگام وارد شدند. حضرت سلیمان فرمود: ای صاحب گوسفندان، من علیه تو به بچه‌های گوسفندانت و پشم‌های‌شان در همین سال حکم دادم.

پس از آن داود به سلیمان فرمود: چگونه است که حکم به خودِ گوسفندان ندادی با این که عالمان بنی اسراییل قیمت‌گذاری کردند و قیمت تاکستان مساوی با قیمت گوسفندان بود! حضرت سلیمانﷺ فرمود: تاکستان از ریشه کنده نشده و تنها میوه‌ها و بار آن خورده شده است و در سال آینده تاکستان میوه خواهد داد. در این‌جا بود که خداوندﷻ به حضرت داودﷺ وحی کرد که: قضاوت در این جریان همان است که سلیمان قضاوت کرد. ای داود، تو چیزی را خواستی و ما چیزی را. پس از آن داود نزد همسرش رفت و فرمود: ما چیزی را خواستیم ولی خداوند چیز دیگری را خواست و جز آنچه خداوند خواسته است، نخواهد شد. ما به خواست خداوندﷻ خشنودیم و تسلیم آن هستیم و همین‌طور اوصیا حقّ ندارند که در ارتباط با این ولایت تعدّی کنند و آن را از صاحبش به دیگری تجاوز دهند».

باب ۱۴

مسؤولیت دو سوار بر حیوان و جنایت حیوان

۶۷۳ (۱) امیرالمؤمنین علیﷺ دربارهٔ حیوانی که دو نفر بر روی او سوار بودند و حیوان مردی را کشت یا مجروح ساخت، حکم داد که: «بین دو نفر به طور مساوی تقسیم می‌شود».

۶۷۴ (۲) امیرالمؤمنین علیﷺ پیوسته ضمان را متوجه دو نفری که با هم سوار حیوان بودند، می‌کرد؛ البته در آسیب‌هایی که حیوان می‌زد و ضمان را به طور مساوی بین آن دو قرار می‌داد.

(١٤)

باب حكم الفارسين اذا اصطدما فمات أحدهما

٦٧٥ ٣٧٩١٥ (١) تهذيب ٣١٠/١٠: محمّد بن يعقوب عن كافى ٣٦٨/٧: أحمد بن محمّد الكوفيّ عن ابراهيم بن الحسن عن محمّد بن خلف عن موسى بن ابراهيم البزوفرى[١] عن أبى الحسن موسى عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في فارسين[٢] اصطدما فمات أحدهما فضمّن الباقى دية الميّت. تهذيب ٢٨٣/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن الحسين ابن أبى الخطّاب عن محمّد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة عن أبى الحسن موسى عليه السلام (مثله).

٦٧٦ ٣٧٩١٦ (٢) الجعفريّات ١١٨: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى فى فارسين تصادما فمات أحدهما فقضى أنّ الدّية على عاقلة الباقى منهما فإن ماتا جميعاً فدية كلّ واحد منهما على عاقلة صاحبه.

٦٧٧ ٣٧٩١٧ (٣) دعائم الإسلام ٤١٦/٢: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن علىّ صلوات الله عليهم أنّه قال فى الفارسين يتصادمان فيموتان جميعاً أو أحدهما أو يناله كسر أو جراح[٣] قال إن تعمّدا أو أحدهما قصد صاحبه فعلى المتعمّد القصاص فيما يقتصّ منه والدّية فيما تجب فيه الدّية فيما أصاب صاحبه وإن كان ذلك خطأً فالدّية على عاقلة كلّ واحد منهما فالّذى يضمن كلّ واحد منهما إذا قصدا جميعاً نصف الدّية لأنّ الّذى أصاب صاحبه من فعلهما معاً وكذلك تضمن العاقلة إذا اصطدما معاً خطأً فإن صدم أحدهما صاحبه فعلى الصّادم الدّية فى العمد فى ماله وعلى عاقلته فى الخطأ فيما أصاب من المصدوم وما أصابه (منه ـ خ) فهو هدر لأنّه من فعل نفسه وهو كمن سقط عن دابّته أو صدمت به جداراً أو ما أشبهه.

٦٧٨ ٣٧٩١٨ (٤) الجعفريّات ١١٨: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام كان يضمّن السّفينة الصّادمة ولا يضمّن المصدومة.

---

١. المروزىّ ـ كا.
٢. فرسين ـ خ كا ـ والظّاهر أنّه تصحيف وصحيحه (فارسين) كما فى يب.
٣. جراحة ـ خ ل.

باب ۱۴

حکم برخورد دو سوار با یکدیگر و مردن یکی

۶۷۵ (۱) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ دو سوار که با هم برخورد کردند و یکی از آن دو مُرد، قضاوت کرد و فرد زنده را ضامن دیهٔ مرده قرار داد.

۶۷۶ (۲) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ دو سوار که با هم برخورد کردند و یکی از آن دو مُرد، قضاوت کرد و حکم کرد که: «دیه بر عاقلهٔ[1] فردی است که از آن دو زنده مانده است و اگر هر دو بمیرند، دیهٔ هر کدام از این دو بر عاقلهٔ دیگری است».

۶۷۷ (۳) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دربارهٔ دو سوار که با هم برخورد می‌کنند و هر دو یا یکی از آن دو می‌میرد یا شکستگی یا جراحت به او می‌رسد، فرمود: «اگر هر دو عمد داشته‌اند یا یکی از این دو قصد دیگری را کرده، در این صورت فرد متعمّد قصاص می‌شود، در موردی که قصاص دارد و باید دیه بپردازد در صورتی که آسیبی به دیگری وارد کرده است در مواردی که دیه دارد و اگر از روی تعمّد نباشد و خطایی باشد دیه بر عاقله هر یک از آن دو می‌باشد و آن مقدار که هر کدام از این دو در صورتی که قصد عمد داشته‌اند، ضامن هستند همان نصف دیه است؛ زیرا آسیبی که به دیگری رسیده است، مستند به کار هر دو است و همچنین اگر هر دو از روی خطا با هم برخورد کرده‌اند، عاقله ضامن است و اگر یکی از این دو به دیگری برخورد کرده است، بر آن که برخورد کرده ـ در صورتی که عمد بوده ـ دیه در مالش ثابت است و در صورتی که خطا بوده، بر عاقله‌اش در ارتباط با آسیبی که به مصدوم زده، ثابت است و بر آنچه به خود آسیب‌دیده رسیده، هدر است؛ چرا که مستند به خودش است و این مانند کسی است که خود از روی حیوانش افتاده یا حیوان او را به دیوار یا مانند آن کوبیده است».

۶۷۸ (۴) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ پیوسته ضمان را بر کشتی برخورد کننده قرار می‌داد و آن کشتی را که با او برخورد شده بود، ضامن نمی‌کرد.

---

۱. عقل به معنای دیه و عاقله کسی است که دیه را به عهده می‌گیرد و چون خویشاوندان پدری در قتل خطایی دیه را به عهده می‌گیرند، منظور از عاقله همان خویشاوندان پدری است ـ م.

(١٥)

باب أنّ الثّور اذا قتل حماراً أو جملاً هل على صاحبه شيء أم لا

٦٧٩ ٣٧٩١٩ (١) كافی ٣٥٢/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٢٩/١٠: أحمد بن محمّد بن خالد عن أبي الخزرج عن مصعب بن سلام التّميمي عن أبي عبد الله عن أبيه عليهما السلام أنّ ثوراً قتل حماراً على عهد النّبيّ صلى الله عليه وآله فرفع ذلك إليه وهو في أناس من أصحابه فيهم[١] أبوبكر وعمر فقال يا أبابكر اقض بينهم فقال يا رسول الله بهيمة قتلت بهيمة ما عليها[٢] شيء فقال يا عمر اقض بينهما فقال مثل قول أبي بكر فقال يا عليّ اقض بينهم فقال نعم يا رسول الله إن كان الثّور دخل على الحمار في مستراحه ضمن أصحاب الثّور وإن كان الحمار دخل على الثّور في مستراحه فلا ضمان عليهما[٣] قال فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله يده إلى السّماء فقال الحمد لله الّذي جعل منّي من يقضي بقضاء النّبيّين. تهذيب ٢٢٩/١٠: أحمد بن محمّد بن خالد عن عبد الرّحمن ابن أبي نجران عن صباح الحذّاء عن رجل عن سعد بن طريف الإسكاف عن أبي جعفر عليه السلام مثل ذلك في المعنى واختلف بعض ألفاظه (هكذا في يب). مستدرك ٣٢١/١٨: شاذان بن جبرئيل القمّيّ في كتاب الفضائل بالإسناد يرفعه عنهم عليهم السلام قال انّ ثوراً قتل حماراً على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وكان في جماعة من أصحابه منهم أبوبكر وعمر والزّبير وسلمان وحذيفة فالتفت النّبيّ صلى الله عليه وآله الى أبي بكر وقال يا أبابكر اقض بينهم قال بأيّ شيء يحكم بين الدّوابّ ثمّ قال يا رسول الله بهيمة (قتلت بهيمة ـ خ) فما عليها شيء قال فالتفت صلى الله عليه وآله الى عمر فقال يا عمر أحكم بينهم قال بأيّ شيء أحكم بين الدّوابّ فالتفت الى عليّ عليه السلام فقال يا عليّ أحكم بينهم (وذكر نحوه) الّا انّ فيه الحمد لله الّذي لم يخرجني من الدّنيا حتّى رأيتك تقضي بقضاء الأنبياء عليهم السلام.

٦٨٠ ٣٧٩٢٠ (٢) كافی ٣٥٢/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عبد الرّحمن ابن أبي نجران عن صباح الحذّاء عن رجل عن سعد بن طريف الإسكاف عن أبي جعفر عليه السلام قال أتى رجل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال إنّ ثور فلان قتل حماري فقال له النّبيّ صلى الله عليه وآله إئت أبابكر فسله

---

١. منهم ـ يب. ٢. عليهما ـ ئل. ٣. عليهم ـ يب.

باب ۱۵

مسؤولیت صاحب حیوانی که حیوانش، حیوان دیگری را بکشد

۶۷۹ (۱) امام صادق از پدرشان روایت کرده که: «گاوی در زمان پیامبر خری را کشت. این جریان را نزد پیامبر بردند. حضرت همراه با گروهی از یارانش بودند که در میان آنان ابوبکر و عمر بود. حضرت فرمود: ای ابوبکر، تو میان اینان قضاوت کن. او گفت: ای رسول خدا، حیوانی، حیوانی را کشته است و چیزی بر حیوان نیست. حضرت فرمود: ای عمر، تو هم میان این دو قضاوت کن. او هم همانند گفتهٔ ابوبکر را گفت. حضرت فرمود: ای علی، تو میان اینان قضاوت کن. حضرت فرمود: فرمانبردارم، ای رسول خدا! اگر گاو در استراحتگاه [= طویله] خر وارد شده، صاحبان گاو ضامن هستند ولی اگر خر در استراحتگاه گاو وارد شده، ضمانی بر آن دو نیست. حضرت فرمود: رسول خدا دستش را به طرف آسمان بالا برد و فرمود: ستایش خدای را که از من کسی را قرار داد که چون قضاوت پیامبران، قضاوت می‌کند».

متن همین روایت در مستدرک الوسائل به این صورت آمده است: «شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب فضایل با سندی که تا به امامان می‌رسد، گوید: گاوی، خری را در زمان رسول خدا کشت و حضرت در میان جمعی از یارانش ابوبکر، عمر، زبیر، سلمان و حذیفه بود. پیامبر به ابوبکر توجهی کرد و فرمود: ای ابوبکر، میان آنان قضاوت کن. ابوبکر گفت: چه حکمی می‌توان بین حیوانات کرد؟ سپس گفت: ای رسول خدا! حیوانی، حیوانی را کشته است و چیزی بر او نیست. حضرت فرمود: رسول خدا به عمر توجهی کرد و فرمود: ای عمر، تو میان‌شان حکم کن. عمر گفت: چه حکمی میان حیوانات کنم؟ حضرت به امیرالمؤمنین علی [که در کنار رسول خدا بود] متوجه شد و فرمود: ای علی، تو در میان آنان حکم و قضاوت کن...» (آن‌گاه مشابه روایت قبلی را ذکرکرده با این تفاوت که در این روایت آمده است)؛ «ستایش ویژهٔ خداوندی است که مرا از دنیا بیرون نبرد تا این که دیدم تو به سان قضاوت پیامبران قضاوت می‌کنی».

۶۸۰ (۲) امام باقر فرمود: «مردی خدمت رسول خدا آمد و گفت: گاو فلان کس، خر مرا کشته است. پیامبر به او فرمود: نزد ابوبکر برو و از او بپرس. نزد ابوبکر آمد و از او پرسید. ابوبکر گفت:

فأتاه فسأله فقال ليس على البهائم قَوَد فرجع الى النّبيّ ﷺ فأخبره بمقالة أبى بكر فقال له النّبيّ ﷺ إئت عمر فسله فأتاه فسأله فقال مثل مقالة أبى بكر فرجع إلى النّبيّ ﷺ فأخبره فقال له النّبيّ ﷺ إئت عليّاً ﷺ فسله فأتاه فسأله فقال عليّ ﷺ إن كان الثّور الدّاخل على حمارك فى منامه حتّى قتله فصاحبه ضامن وإن كان الحمار هو الدّاخل على الثّور فى منامه فليس على صاحبه ضمان قال فرجع الى النّبيّ ﷺ فأخبره فقال النّبيّ ﷺ الحمد لله الّذى جعل من أهل بيتى من يحكم بحكم الأنبياء. **دعائم الإسلام ٤٢٤/٢**: عن رسول الله ﷺ أنّ رجلاً استعدى عنده على رجل فقال يا رسول الله إنّ ثوراً لهٰذا قتل حماراً لى فقال لهما اذهبا إلى أبى بكر فاسئلاه وارجعا اليّ بما يقول فسألاه فقال ليس على البهائم قَوَد (وذكر نحوه).

٦٨١ (٢) **ارشاد المفيد ١٠٦**: وجاءت الآثار أنّ رجلين اختصما الى النّبيّ ﷺ فى بقرة قتلت
٢٧٩٢١ حماراً فقال أحدهما يا رسول الله بقرة هٰذا الرّجل قتلت حمارى فقال رسول الله ﷺ اذهبا الى أبى بكر فاسئلاه عن ذٰلك فجاءا الى أبى بكر وقصّا عليه قصّتهما قال كيف تركتما رسول الله ﷺ وجئتمانى قالا هو أمرنا بذٰلك فقال لهما بهيمة قتلت بهيمة لا شيء على ربّها فعادا الى رسول الله صلوات الله عليه وآله فأخبراه بذٰلك فقال لهما امضيا الى عمر بن الخطّاب فقصّا عليه قصّتكما وسلاه القضاء فى ذٰلك فذهبا اليه وقصّا عليه قصّتهما فقال لهما كيف تركتما رسول الله ﷺ وجئتمانى فقالا له انّه أمرنا بذٰلك فقال كيف لم يأمركما بالمصير الى أبى بكر قالا انّا قد أمرنا بذٰلك وصرنا اليه قال فما الّذى قال لكما فى هٰذه القضيّة قالا له كيت وكيت قال ما أرى الّا ما رأى أبوبكر فعادا إلى النّبيّ ﷺ فأخبراه الخبر.

فقال إذهبا الى عليّ بن أبى طالب ﷺ ليقضى بينكما فذهبا اليه فقصّا عليه قصّتهما فقال ان كانت البقرة دخلت على الحمار فى مأمنه فعلى ربّها قيمة الحمار لصاحبه وإن كان الحمار دخل على البقرة فى مأمنها فقتلته فلا غرم على صاحبها فعادا إلى النّبيّ ﷺ فأخبراه بقضيّته بينهما فقال ﷺ لقد قضى عليّ بن أبى طالب ﷺ بينكما بقضاء الله تعالى ثمّ قال الحمد لله الّذى جعل فينا أهل البيت من يقضى على سنن داود ﷺ فى القضاء.

قصاص بر حیوانات نیست. آن مرد به محضر پیامبرﷺ بازگشت و گفتهٔ ابوبکر را بازگو کرد. پیامبرﷺ به او فرمود: نزد عمر برو و از او بپرس، نزد عمر آمد و پرسید. عمر هم مانند گفتهٔ ابوبکر را گفت. آن مرد به محضر پیامبرﷺ بازگشت و به اطلاع پیامبر رساند. پیامبرﷺ به او فرمود: نزد علیؑ برو و از ایشان بپرس. او خدمت امام علیؑ رسید و پرسید. امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: اگر گاو بر خر در خوابگاهش وارد شده تا آن که آن را کشته است، در این صورت صاحب گاو ضامن است ولی اگر خر پیش گاو در خوابگاهش رفته، ضمانی بر صاحب گاو نیست. حضرت فرمود: این شخص پس از آن به محضر پیامبرﷺ بازگشت و پیامبرﷺ را باخبر ساخت. پیامبرﷺ فرمود: ستایش خدا را که از میان اهل بیتم کسی را قرار داد که چون پیامبران قضاوت می‌کند».

(۳) در ارشاد شیخ مفیدؒ روایتی آمده است که: «دو نفر دربارهٔ گاوی که خری را کشته بود، نزد ۶۸۱
پیامبرﷺ به مرافعه آمدند. یکی از آن دو گفت: ای رسول خدا، گاو این مرد خر مرا کشته است. رسول خداﷺ فرمود: نزد ابوبکر بروید و در این باره از او بپرسید. آن دو نزد ابوبکر آمدند و قصهٔ خویش برای او بازگفتند. ابوبکر گفت: چگونه رسول خدا را رها کرده و نزد من آمده‌اید! گفتند: شخص رسول خدا این دستور را به ما داد. ابوبکر به آن دو گفت: حیوانی، حیوانی را کشته است و چیزی بر صاحب حیوان نیست. آن دو نزد رسول خداﷺ بازگشتند و او را از این جریان باخبر ساختند. رسول خدا به آن دو فرمود: نزد عمربن‌خطّاب بروید و جریان خود را برای او بگویید و از او بخواهید که در این مورد قضاوت کند. آن دو نزد عمر آمدند و قصهٔ خویش برای وی بازگفتند. او به آن دو گفت: چگونه رسول خداﷺ را رها کرده و نزد من آمده‌اید! آن دو به عمر گفتند: رسول خدا این دستور را به ما داده است. عمر گفت: چگونه به شما دستور نداد که نزد ابوبکر بروید! آن دو گفتند: ما دستور داشتیم نزد او برویم که رفتیم، عمر گفت: در این جریان ابوبکر به شما چه گفت؟ آن دو نفر به عمر گفته‌های ابوبکر را بازگفتند. عمر گفت: من هم نظرم همان نظر ابوبکر است. این دو نزد پیامبرﷺ بازگشتند و او را از جریان باخبر ساختند. حضرت فرمود: نزد علی بن ابیطالبؑ بروید تا در میان شما قضاوت کند. آن دو نزد حضرت علیؑ آمدند و قصهٔ خویش را برای ایشان گفتند. حضرت فرمود: اگر گاو بر خر در پناهگاهش وارد شده، باید که صاحب گاو بهای خر را به صاحبش بدهد ولی اگر خر بر گاو در پناهگاهش درآمده و گاو آن را کشته است، ضمانی بر صاحب گاو نیست. هر دو نفر نزد پیامبرﷺ آمدند و قضاوت امیرالمؤمنینؑ را برای پیامبرﷺ گزارش کردند. حضرت فرمود: علی بن ابیطالبؑ میان شما طبق قضاوت خداوند متعال قضاوت کرده است. سپس پیامبر فرمود: ستایش ویژه آن خدای راست که در میان ما اهل بیت کسی را گذاشته که به سنت‌های حضرت داودؑ قضاوت می‌کند».

۶۸۲ ۴۷۹۲۲ (٤) المقنع ١٩٣: رويت انّه جاء رجل الى عمر بن الخطّاب ومعه رجل فقال إنّ بقرة هٰذا شقّت بطن جملى فقال عمر قضى رسول اللهﷺ فيما قتل البهائم أنّه جُبار والجبار الّذى لا دية له ولا قَوَد فقال أمير المؤمنين ؑ قضى النّبىّﷺ لا ضرر ولا ضرار[1] إن كان صاحب البقرة ربطها على طريق الجمل فهو له ضامن فنظروا فإذا تلك البقرة جاء بها صاحبها من السّواد وربطها على طريق الجمل فأخذ عمر برأيه وأغرم صاحب البقرة ثمن الجمل.

(١٦)

باب حكم من قتل البغلة

۶۸۳ ۴۷۹۲۳ (١) فقيه ١٢٦/٤: روى محمّد بن سنان عن أبى الجارود قال سمعت أبا جعفر ؑ يقول كانت بغلة رسول اللهﷺ لا يردّوها[2] عن شىء وقعت فيه قال فأتاها رجل من بنى مدلج[3] وقد وقعت فى قصب له ففوّق لها سهماً فقتلها فقال له علىّ ؑ والله لا تفارقنى حتّى تديها قال فوداها ستّمائة درهم.

وتقدّم فى باب (٦) انّ البُختىّ اذا اغتلم فقتل رجلاً فقتله ولىّ المقتول على صاحبه دية المقتول من أبواب ما يوجب الضمان ما يناسب الباب. ولاحظ الباب التّالى وباب (٣٩) حكم من قتل دابّة عبثاً.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١٧)

باب حكم الشّركاء فى البعير اذا عقله أحدهم فتردّى فانكسر

۶۸۴ ۴۷۹۲۴ (١) تهذيب ٢٣١/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن أبى نجران عن عاصم (بن حميد ـ ئل) عن فقيه ١٢٧/٤: محمّد بن قيس عن أبى جعفر ؑ قال قضى أمير المؤمنين ؑ فى أربعة أنفس شركاء فى بعير فعقله أحدهم فانطلق البعير فعبث[4] فى عقاله[5] فتردّى فانكسر فقال أصحابه للّذى عقله أغرم لنا بعيرنا (قال ـ يب) فقضى بينهم أن يغرموا له حظّه من أجل أنّه أوثق حظّه فذهب حظّهم بحظّه (منه ـ ئل).

---

١. اضرار ـ خ. ٢. يردّونها ـ ئل. ٣. قبيلة من كنانة.
٤. يعبث ـ ئل. ٥. بعقاله ـ فقيه.

۶۸۲ (۴) مقنع شیخ صدوق‌ؒ: «روایت شده که مردی به همراه دیگری نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: گاو این مرد، شکم شتر مرا دریده است. عمر گفت: رسول خداﷺ در مورد کشته‌های حیوانات حکم داد که آن جُبار است و جُبار همان است که دیه و قصاص ندارد. امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود: پیامبرﷺ حکم کرد که ضرر و ضرار نیست. اگر صاحب گاو، گاوش را در راه شتر بسته است، او ضامن شتر است. آنان بررسی کردند دیدند که صاحب گاو، گاو را از صحرا آورده و در مسیر شتر بسته است. عمر نظر امیرالمؤمنین علی‌ؑ را پذیرفت و صاحب گاو را ضامن بهای شتر دانست».

باب ۱۶

حکم کسی که قاطری را بکشد

۶۸۳ (۱) ابوجارود گوید: «از امام باقرؑ شنیدم که می‌فرمود: استر رسول خداﷺ هر کجا می‌رفت، مانعش نمی‌شدند. حضرت فرمود: مردی از قبیلهٔ بنی مدلج [= قبیله‌ای از کنانه] با استر برخورد کرد، در حالی که استر در میان نیزار متعلق به این مرد بود. این مرد تیری به قصد استر به کمان کرد و استر را کشت. علیؑ به او فرمود: به خدا سوگند! تا دیهٔ استر را ندهی، از تو جدا نمی‌شوم. حضرت فرمود: آن مرد، ششصد درهم برای دیهٔ استر پرداخت».

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در باب ششم از ابواب موجبات ضمان مناسب با این باب هست.

و باب بعدی و باب سی و نهم را بنگرید.

باب ۱۷

حکم کسی که شتر شراکتی با دیگران را عقال کند و شتر صدمه ببیند

۶۸۴ (۱) امام باقرؑ فرمود: «امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ چهار نفر که شتری را شریکی داشتند و یکی از آنان شتر را بست، شتر به راه افتاد و باپابند خود ور رفت تا این که افتاد و شکستگی پیدا کرد، شریکان شتر، به آن کس که شتر را بسته بود، گفتند: تو ضامن قیمت شتر هستی، این‌گونه قضاوت کرد که: اینان باید سهم آن یکی را به عهده گیرند؛ چرا که به اندازهٔ سهم خودش محکم بسته بوده است. در نتیجه سهم آنان با سهم این از بین رفت».

۶۸۵ ۴۷۹۲۵ (۲) المقنعة ۱۲۲: وقد قضى أمير المؤمنين ﷺ في بعير كان بين أربعة شركاء فعقل أحدهم يده فتخطّى الى بئر فوقع فيها فاندقّ[۱] أنّ على الشركاء الثلاثة غرم الرّبع من قيمته لشريكهم لانّه حفظ حقّه وضيّعه عليه الباقون بترك عقال حقوقهم وحفظه بذلك من الهلاك.

۶۸۶ ۴۷۹۲۶ (۳) مستدرك ۳۲۹/۱۸: الشيخ الطّوسيّ في النّهاية وقضى أمير المؤمنين ﷺ في بعير بين أربعة نفر فعقل أحدهم يده فتخطّى الى بئر فوقع فيها فاندقّ انّ على الشّركاء الثلاثة أن يغرموا له الرّبع من قيمته لانّه حفظه وضيّعه عليه الباقون بترك عقالهم ايّاه.

(۱۸)

باب حكم قاتل الخنزير وكاسر البربط او الطنبور أو لعبة من اللّعب أو بعض الملاهي او خرق زقّ مسكر

۶۸۷ ۴۷۹۲۷ (۱) كافي ۳۶۸/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۰۹/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله[۲] بن عبد الرّحمن عن مسمع عن أبي عبد الله ﷺ أنّ أمير المؤمنين ﷺ رفع إليه رجل قتل خنزيراً فضمّنه (قيمته ـ كا) ورفع إليه رجل كسر بربطاً[۳] فأبطله. المقنع ۱۸۷: رفع الى عليّ ﷺ رجل قتل خنزير الذّمّيّ فضمّنه قيمته.

۶۸۸ ۴۷۹۲۸ (۲) تهذيب ۲۲۱/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن احمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن غياث عن جعفر عن أبيه ﷺ فقيه ۱۶۳/۳: انّ عليّاً ﷺ ضمّن رجلاً مسلماً اصاب خنزيراً لنصرانيّ (قيمته ـ فقيه).

۶۸۹ ۴۷۹۲۹ (۳) الجعفريّات ۱۵۸: باسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ أنّه رفع اليه رجل كسر بربطاً فأبطله.

۶۹۰ ۴۷۹۳۰ (۴) قرب الاسناد ۱۴۱: السّندي بن محمّد البزّاز قال حدّثني ابو البختري عن جعفر عن أبيه ﷺ قال أتى عليّ ﷺ برجل كسر طنبوراً لرجلٍ فقال بعدا[۴]. وتقدّم في أحاديث (۲۴) حكم من كسر بربطاً ونحوه ممّا لا يحلّ كسبه فلا غرم عليه من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما

---

۱. اندقّ: إنكسر. ۲. عن الأصمّ ـ ئل.
۳. البربط: شيء من ملاهي العجم يشبه صدر البطّ. ۴. تعدّى ـ خ ل.

۶۸۵ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ شتری که مشترک بین چهار شریک است و یکی از آنان دست شتر را می‌بندد و شتر به سمت چاه می‌رود و در چاهی می‌افتد و بدنش خُرد می‌شود، قضاوت کرد که: «سه شریک باید یک چهارم بهای شتر را برای شریک‌شان به عهده بگیرند؛ چرا که او از حقّ خویش محافظت کرده ولی دیگران با نبستن آنچه حقّ آنان است و با حفظ نکردن آن از نابودی، حقّ او را بر او ضایع کرده‌اند».

۶۸۶ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ شتری که بین چهار نفر مشترک بود و یکی از آنان دست شتر را بست ولی شتر به سمت چاه راه افتاد و در آن افتاد و استخوان‌هایش خُرد شد، حکم داد که: «سه شریک باید یک چهارم بهای شتر را برای آن یک نفر به عهده گیرند؛ چرا که آن یک نفر شتر را حفظ کرد ولی دیگران با نبستن شتر، آن را بر او ضایع ساخته‌اند».

باب ۱۸

حکم کشنده خوک، شکننده بربط و طنبور و...

۶۸۷ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی که خوکی را کشته بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت او را ضامن بهای خوک کرد و مردی که بربطی را شکسته بود، نزد حضرت آوردند. حضرت او را باطل ساخت [و او را جریمه نکرد]».

متن این روایت، در مقنع شیخ صدوق ﷺ به این صورت است: «مردی که خوک یک ذمّی را کشته بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت بهای خوک را به عهدهٔ آن مرد نهاد».

۶۸۸ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ مرد مسلمانی راکه به خوک یک فرد مسیحی آسیب رسانده بود، ضامن بهای آن دانست.

۶۸۹ (۳) مردی راکه بربطی شکسته بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت آن را باطل دانست.

۶۹۰ (۴) مردی که طنبور مردی را شکسته بود، نزد امیرالمؤمنین علی ﷺ آوردند. حضرت فرمود: «بروید، دور شوید[1]».

---

۱. کنایه از این که، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به این مرافعه اهمیت نداد و قابل قضاوت ندانست!

يدلّ على ذيل الباب. وفي رواية غياث (٤) من باب (١٠) انّ الدّابّة المرسلة لا يضمن صاحبها جنايتها من أبواب ما يوجب الضّمان قوله انّ عليّاً ﷺ ضمّن رجلاً أصاب خنزير نصرانيّ (قيمته ـ خ).

(١٩)

باب أنّ المرأة اذا نذرت ان تقاد مزمومة فدفعها بعير فخرم أنفها لم يضمن صاحب البعير

٦٩١ ٢٧٩٣١ (١) **كافي ٣٥٣/٧**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرّار عن **تهذيب ٢٢٧/١٠**: يونس عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله ﷺ أنّ امرأة نذرت أن تقاد مزمومة فدفعها[1] بعير فخرم أنفها[2] فأتت أمير المؤمنين ﷺ تخاصم صاحب البعير فأبطله وقال إنّما نذرت ليس عليك ذلك[3].

تهذيب ٣١٣/٨: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ٤٠: يحيى ابن أبي العلاء عن أبي عبد الله عن أبيه ﷺ أنّ امرأة نذرت أن تقاد مزمومة بزمام في أنفها فوقع بعير[4] فخرم أنفها فأتت عليّاً ﷺ تخاصم فأبطله وقال إنّما نذرت لله[5].

(٢٠)

باب حكم ما لو اشترك ثلاثة في هدم حائط فوقع على أحدهم فمات

٦٩٢ ٢٧٩٣٢ (١) **كافي ٢٨٤/٧**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن عليّ ابن أبي حمزة **تهذيب ٢٤١/١٠**: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم ومحمّد بن جعفر عن عبد الله بن طلحة عن ابن أبي حمزة **فقيه ١١٨/٤**: محمّد ابن أبي عمير عن عليّ ابن أبي حمزة

---

١. فنفحها ـ ئل.
٢. أي شقّ وترة أنفها.
٣. ذاك ـ يب.
٤. بغيره ـ خ ل نوادر.
٥. انّما النّذر لله ـ النوادر.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و چهار از ابواب کسب‌های روا و ناروا، روایاتی که بر ذیل باب دلالت دارد و در روایت چهارم از باب دهم از ابواب موجبات ضمان، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی ﷺ مردی را که خوک یک مسیحی را از بین برده بود، ضامن بهای آن دانست».

باب ۱۹

حکم زنی که نذر کرده مهاری در بینی‌اش کنند و او را بکِشند

۶۹۱ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «زنی نذر کرده که او را با ریسمانی که در چاک سوراخ بینی‌اش بسته، بکشند. شتری با او برخورد کرد و بینی زن را شکافت. آن زن نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و از صاحب شتر شکایت کرد. حضرت آن را باطل دانست و فرمود: تو نذر کرده‌ای و این بر تو نیست.»

امام باقر ﷺ فرمود: «زنی نذر کرد که بندی در بینی او کنند و او را این گونه بکشند. شتری پیش آمد و بینی زن را پاره کرد. آن زن نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و شکایت کرد. حضرت آن را باطل دانست و فرمود: تو برای خدا نذر کرده‌ای».

باب ۲۰

حکم موردی که سه نفر در تخریب دیواری مشارکت کنند و تخریب دیوار یکی از آنها را بکشد

۶۹۲ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ دیواری که سه نفر در تخریب آن شریک بودند و آن دیوار روی یکی از این سه نفر خراب شد و آن شخص مُرد، قضاوت کرد و دیهٔ آن یک نفر را به عهدهٔ بقیه گذاشت؛ چرا که هر کدام از اینها ضامن رفیقش است».

عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ في[1] حائط اشترك في هدمه ثلاثة فوقع على واحد منهم فمات فضمّن الباقين ديته لأنّ كلّ واحد منهم ضامن صاحبه[2]. مستدرك ٣١٣/١٨: الشّيخ الطّوسيّ في النّهاية عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ مثله.

(٢١)

باب أنّه لو ركبت جارية أخرى فنخستها ثالثة فقمصت المركوبة فصرعت الرّاكبة فماتت فديتها على النّاخسة والمنخوسة نصفان فان كان الرّكوب عبثاً سقط ثلث دية الرّاكبة وعليهما الثّلثان

٦٩٣ ٢٧٩٢٣ (١) تهذيب ٢٤١/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي عبد الله عن محمّد بن عبد الله بن مهران عن فقيه ١٢٥/٤: عمرو بن عثمان عن أبي جميلة عن سعد الإسكاف عن الأصبغ بن نباتة قال قضى أمير المؤمنين ﷺ في جارية ركبت جارية فنخستها[3] جارية أخرى فقمصت المركوبة فصرعت الرّاكبة فماتت فقضى بديتها[4] نصفين بين النّاخسة والمنخوسة. المقنع ١٩٠: قضى أمير المؤمنين ﷺ (وذكر مثله). مستدرك ٣١٦/١٨: الشّيخ الطّوسيّ في النّهاية روى الأصبغ بن نباتة (وذكر مثله).

٦٩٤ ٢٧٩٢٤ (٢) ارشاد المفيد ١٠٥: ثمّ رفع إليه (أي إلى عليّ ﷺ وهو في اليمن) خبر جارية حملت جارية على عاتقها عبثاً ولعباً فجاءت جارية أخرى فقرصت الحاملة فقمصت[5] لقرصتها[6] فوقعت الرّاكبة فاندقّت[7] عنقها وهلكت فقضى ﷺ على القارصة بثلث الدّية وعلى القامصة بثلثها وأسقط الثّلث الباقي لركوب الواقصة[8] عبثاً القامصة وبلغ الخبر بذلك الى رسول الله ﷺ فأمضاه وشهد له بالصّواب.

---

١. في هدم حائط اشترك فيه ثلاثة ـ فقيه.
٢. لصاحبه ـ تل.
٣. نخس الدّابّة: غرز مؤخّرها بعود ونحوه.
٤. انّ ديتها ـ ك.
٥. فنفزت لقرصها ـ نل ـ قمص: نفرَ وأعرض.
٦. قرص لحمه: أخذه ولوى عليه باصبعه فآلمه.
٧. أي أنكسرت.
٨. أي المكسورة عنقها.

باب ۲۱

حکم موردی که دختری بر دختر دوم سوار شود و دختر سوم باعث کشتن دختر سوار شود

۶۹۳ (۱) اصبغ بن نباته گوید: «امیرالمؤمنینعلیه السلام دربارهٔ دختری که سوار بر دختر دیگری شده، دختر سومی دختر دوم را سیخونکی زد و دختر دوم که زیر بود، خودش را جمع کرد و در نتیجه دختر اول که سوار بود به زمین خورد و مُرد، حکم داد که: «دیهٔ دختر اول بین دختر سوم و دوم [دختری که سیخونک زده و دختری که زیر بوده] به دو نیم تقسیم می‌شود».

۶۹۴ (۲) ارشاد شیخ مفید﵀: «سپس [مرافعه‌ای را] نزد ایشان یعنی امیرالمؤمنین علیعلیه السلام هنگامی که حضرت در یمن بودند، آوردند. جریان دختری که دختری را بر دوشش برای بازی سوار کرد و دختری دیگر آمد و دختر اول را که بر دوشش سوار کرده بود نشگون گرفت و دختر اول به خاطر نشگون خودش را جمع کرد و در نتیجه دختری که سوار بود، افتاد و گردنش شکست و مُرد. حضرت بر دختری که نشگون گرفته بود به یک سوم دیه و بر دختری که خودش را جمع کرده بود به یک سوم دیه حکم داد و یک سوم باقی را به دلیل این که دختری که گردنش شکسته بود از روی بازی، سوار دختری شده بود که خودش را جمع کرده است، ساقط کرد. این خبر به پیامبر﷜ رسید. حضرت آن را امضا کرد و به درستی آن گواهی داد».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦٩٥ ٢٧٩٣٥ (٣) **المقنعة ١١٧**: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في جارية ركبت عنق أخرى فجائت جارية ثالثة فقرصت المركوبة فقمصت لذلك فوقعت الرّاكبة فاندقّ عنقها فألزم القارصة ثلث الدّية والقامصة ثلثها الآخر وأسقط الثّلث الباقي لركوب الواقعة عبثاً للقامصة.

٦٩٦ ٢٧٩٣٦ (٤) **المناقب ٣٥٤/٢**: أبو عبيد في غريب الحديث وابن مهدي في نزهة الأبصار عن الأصبغ بن نباتة أنّه (يعني أمير المؤمنين عليه السلام ـ ك) قضى في القارصة والقامصة والواقصة وهنّ ثلاث جوارٍ كنّ يلعبن فركبت إحداهنّ صاحبتها فقرصتها الثّالثة فقمصت المركوبة فوقعت الرّاكبة فوقصت عنقها فقضى بالدّية أثلاثاً وأسقط حصّة الرّاكبة لما أعانت على نفسها فبلغ ذلك النّبيّ صلى الله عليه وآله فاستَصْوَبَهُ.

(٢٢)

باب أنّ من أضرّ بشيء من طريق المسلمين فهو له ضامن وأنّ محلّ مشي الفرسان وسط الطّريق والرّجال جنبي الطّريق

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

٦٩٧ ٢٧٩٣٧ (١) **كافي ٣٥٠/٧**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٢٣٠/١٠**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن النّعمان **تهذيب ٢٣١/١٠**: **فقيه ١١٥/٤**: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن أبي الصّباح الكنانيّ قال قال أبو عبد الله عليه السلام من أضرّ بشيءٍ من طريق المسلمين فهو له ضامن.

٦٩٨ ٢٧٩٣٨ (٢) **تهذيب ٢٢٣/١٠**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن أبي المعزا عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل ينفر برجل فيعقره وتعقر دابّته رجلاً آخر قال هو ضامن لما كان من شيء وعن الشّيء يوضع على الطّريق فتمرّ الدّابّة فتنفر بصاحبها فتعقره فقال كلّ شيء يضرّ[1] بطريق المسلمين فصاحبه ضامن لما يصيبه **فقيه ١١٥/٤**: روى حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن الشّيء (وذكر مثله). **كافي ٣٤٩/٧**: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الشّيء وذكر مثله.

---

١. مضرّ ـ يب.

۶۹۵ (۳) امیرالمؤمنین ؑ دربارهٔ دختری که برگردن دختر دیگر سوار شد و دختر سوم آمد و دختر دوم را نشگون گرفت، او هم خودش را جمع کرد و در نتیجه دختر اولی که سوار بود افتاد و گردنش شکست، حکم داد. دختری را که نشگون گرفته بود، به پرداخت یک سوم دیه و دختری که خودش را جمع کرده بود به یک سوم دیگر دیه ملزم کرد و یک سوم باقی را به دلیل آن که دختری از روی بازی سوار دختر دوم شده بود، از وی ساقط دانست.

۶۹۶ (۴) امیرالمؤمنین علی ؑ در مورد قارصه [= دختر نشگون گیرنده] و قامصه [= دختری که خودش را جمع کرد] و واقصه [= دختر گردن شکسته] حکم کرد. این سه دختر بازی می‌کردند. یکی از آنها سوار دوستش شد، سومی دوستش را نشگون گرفت. او خودش را جمع کرد و دختر سواره روی زمین افتاد و گردنش شکست. حضرت حکم داد که دیه سه قسمت می‌شود و سهم دختر سوار را چون خودش بر کشته شدنش کمک کرده بود، ساقط کرد. این جریان به پیامبر ﷺ رسید، ایشان این حکم را درست دانستند.

باب ۲۲
مسؤولیت کسی که به راه مسلمانان ضرر برساند

۶۹۷ (۱) امام صادق ؑ فرمود: «هرکس به چیزی از راه مسلمانان آسیب برساند، ضامن آن است».

۶۹۸ (۲) حلبی گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ مردی پرسیدم که سواری را رم می‌دهد و او را زخمی می‌سازد و حیوان آن مرد، مرد دیگری را زخمی می‌کند. حضرت فرمود: او ضامن هر چیزی است که اتفاق افتاده است و نیز دربارهٔ چیزی پرسیدم که در راه گذاشته می‌شود، حیوانی عبور می‌کند و رم می‌کند و صاحبش را زخمی می‌سازد. حضرت فرمود: هر چیزی که به راه مسلمانان آسیب برساند، فاعل آن ضامن آسیبی است که وارد می‌شود».

۶۹۹ (۳) تهذیب ۳۱۴/۱۰: محمّد بن اسماعیل بن بزیع عن حمزة[1] بن زید عن علیّ بن
۴۷۹۲۹ سوید عن أبی الحسن موسی ﷺ قال اذا قام قائمنا ﷺ قال یا معشر الفرسان سیروا فی وسط الطّریق یا معشر الرُّجّال[2] سیروا علی جنبی الطّریق فأیّما فارس أخذ علی جنبی الطّریق فأصاب رجلاً عیب ألزمناه الدّیة وأیّما رجل أخذ فی وسط الطّریق فأصابه عیب فلا دیة له.

وتقدّم فی روایة سماعة (۲) من باب (۳) انّ من حفر بئراً فی غیر ملکه فهو ضامن من أبواب ما یوجب الضمان ج ۳۱ قوله ﷺ وأمّا ما حفر فی الطّریق فهو ضامن لما یسقط فیه. وفی روایة الدّعائم (۳) قوله ﷺ من احتفر بئراً أو وضع شیئاً فی طریق من طرق المسلمین فی غیر حقّه فهو ضامن لما عطب فیه. وفی روایة الدّعائم (۱۱) من باب (۱۰) أنّ الدّابّة المرسلة لایضمن صاحبها جنایتها قوله ﷺ من أوقف دابّة فی طریق أو سوق أو فی غیر حقّه فهو ضامن لما أصابت بأیّ شیء أصابت.

(۲۳)

باب أنّ من حمل علی رأسه شیئاً ضمن ما یتلفه

وتقدّم فی روایة داود (۱۸) من باب (۲۹) ثبوت الضّمان علی الملّاح والجمّال من أبواب الإجارة قوله ﷺ فی رجل حمل متاعاً علی رأسه فأصاب إنساناً فمات أو انکسر منه شیء فقال هو ضامن.

(۲۴)

باب أنّ من أخرج میزاباً أو کنیفاً أو نحوهما الی الطّریق ضمن ما یتلف بسببه

۷۰۰ (۱) کافی ۳۵۰/۷: تهذیب ۲۳۰/۱۰: علیّ (بن ابراهیم ـ کا) عن أبیه عن النّوفلیّ عن
۴۷۹۳۰ السّکونیّ عن أبی عبد الله ﷺ قال فقیه ۱۱۴/۴: قال رسول الله ﷺ من أخرج میزاباً أو کنیفاً

---

۱. حمزة بن برید ـ ئل.
۲. الرّجّال جمع الرّاجل: من یمشی علی رجلیه لا راکباً.

۶۹۹ (۲) امام کاظمعليه السلام فرمود: «هنگامی که قائم ما (عج) قیام کند، گوید: ای گروه سواران، در میانهٔ راه حرکت کنید. ای گروه پیادگان، در دو سوی راه حرکت کنید. بنابراین هر سواری که در دو سوی راه حرکت کند و در نتیجه مردی معیوب شود، سوار را ملزم به دیه می‌کنیم و هر پیاده‌ای که در میان راه برود و عیبی به او برسد، دیه ندارد».

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب سوم از ابواب موجبات ضمان، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و اما آنچه در راه حفر کرده، او ضامن چیزی است که در آن بیفتد».

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «هرکس چاهی بکند یا چیزی را نابجا در راه مسلمانان بگذارد، او ضامن هر چیزی است که در آن هلاک شود».

و در روایت یازدهم از باب دهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «هرکس حیوانی را در راهی یا بازاری، یا در غیر جایش نگه دارد، او ضامن هر آسیبی است که حیوان به هر چیزی برساند».

باب ۲۳

مسؤولیت حامل چیزی که با حمل آن کسی را تلف کند

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجدهم از باب بیست و نهم از ابواب اجاره، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام: «دربارهٔ مردی که چیزی را روی سرش می‌برد و به انسانی می‌زند و او می‌میرد یا عضوی از آن می‌شکند، او ضامن است».

باب ۲۴

مسؤولیت کسی که به خاطر ناودان و فاضلاب منزلش به دیگری ضرر رساند

۷۰۰ (۱) رسول خداﷺ فرمود: «هرکس در راه مسلمانان ناودان یا فاضلابی باز کند یا میخی بکوبد یا حیوانی را ببندد یا چاهی بکند و به چیزی یا کسی آسیب برساند و آن هلاک شود، ضامن آن خواهد بود».

أو أوتد[1] وتداً أو أوثق[2] دابّة أو حفر بئراً[3] فى طريق المسلمين فأصاب شيئاً فعطب فهو له ضامن. **المقنع ١٨٨**: قال رسول اللهﷺ (وذكر مثله). **عوالى اللئالى ٦٢٥/٣**: روى السّكونىّ فى الموثّق عن الصّادق ﷺ قال قال رسول اللهﷺ من أخرج كنيفاً أو ميزاباً (وذكر مثل ما فى الفقيه).

٧٠١ ٤٧٩٤١ (٢) **عوالى اللئالى ٦٢٥/٣**: روى أنّ عمر مرّبباب للعبّاس فقطر من ميزاب له قطرات عليه فأمر عمر بقلعه فقال العبّاس أو تقلع هٰذا الميزاب (الى السّطح ـ ك) إلّا ظهرى فركب العبّاس على ظهر عمر فصعد فأصلحه.

(٢٥)

باب حكم من استأجر عبداً أو استعار مملوكاً أو حرّاً صغيراً فأفسدوا شيئاً

وتقدّم فى رواية وهب (٢١) من باب (١) استحباب إعارة المؤمن من أبواب العارية (ج ٢٤) قوله ﷺ من استعار عبداً مملوكاً لقوم فعيب فهو ضامن ومن استعار حرّاً صغيراً فعيب فهو ضامن. وفى رواية زرارة وأبى بصير (٢) من باب (١٣) أنّ من استأجر مملوكاً من مولاه وشرط المملوك لنفسه شيئاً على المستأجر لا يلزمه من أبواب الإجارة قوله ﷺ فى رجل كان له غلام فاستأجره منه صائغ أو غيره قال إن كان ضيّع شيئاً أو أبق منه فمواليه ضامنون.

(٢٦)

باب ضمان الطّبيب والبيطار والختّان اذا لم يأخذوا البراءة

٧٠٢ ٤٧٩٤٢ (١) **كافى ٣٦٤/٧؛ تهذيب ٢٣٤/١٠**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ من تطبّب أو تبيطر فليأخذ البراءة من وليّه وإلّا فهو له ضامن. **الجعفريّات ١١٩**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّهﷺ أنّ عليّاً ﷺ قال من (وذكر مثله) **دعائم الإسلام ٤١٧/٢**: عن علىّ ﷺ أنّه قال من (وذكر نحوه).

---

١. وتد ـ فقيه ـ المقنع.　　٢. وثق ـ المقنع.　　٣. شيئاً ـ ئل ـ حفيراً ـ خ ل مقنع.

۷۰۱ (۲) روایت شده است که: «عمر گذرش به درِ خانهٔ عباس افتاد. از ناودان خانهٔ عباس چند قطره بر او ریخت. عمر دستور داد تا ناودان را بکنند. عباس گفت: آیا ناودانی را می‌کنی که رسول خدا ﷺ آن را با دست خویش کار گذاشته است! عمر گفت: به خدا سوگند! کسی این ناودان را کار نگذارد مگر اینکه بر روی دوش من باید سوار شود. آن‌گاه عباس بر دوش عمر سوار شد و بالا رفت تا ناودان را درست کرد».

باب ۲۵

مسؤولیت کسی که دیگری را اجیر سازد و اجیر موجب ضرر شود

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و یکم از باب یکم از ابواب عاریه، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «هرکس بردهٔ گروهی را عاریه گیرد و برده عیبی پیدا کند، آن کس ضامن است و هرکس آزاد نابالغی را عاریه گیرد و او عیبی پیدا کند، آن کس ضامن است».

و در روایت دوم از باب سیزده از ابواب اجاره، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «دربارهٔ مردی که برده‌ای دارد و ریخته‌گر یا دیگری آن برده را از آن مرد اجاره کند، حضرت فرمود: اگر چیزی را ضایع کند یا از دست او فرار کند، مالکانش ضامن هستند».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی / پرتال جامع علوم انسانی

باب ۲۶

مسؤولیت پزشک، دامپزشک و ختنه‌گر

۷۰۲ (۱) امام صادق ؑ بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: هرکس پزشکی یا دامپزشکی می‌کند، از ولیّ مریض برائت ذمهٔ خودش را بگیرد وگرنه ضامن مریض است».

٧٠٣ ٣٧٩٤٣ (٢) تهذيب ٢٣٤/١٠: الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام ضمّن ختّاناً قطع حشفة غلام. الجعفريّات ١٢٠: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام (وذكر مثله) دعائم الإسلام ٤١٧/٢: عن عليّ عليه السلام (مثله).

٧٠٤ ٣٧٩٤٤ (٣) الجعفريّات ١٢٠: باسناده عن جعفربن محمّد عن أبيه عن جدّه عن عليّ بن أبيطالب عليهم السلام أنّه ضمّن ختّانة ختنت جارية فنزفت[1] الدّم فماتت فقال لها عليّ عليه السلام ويلاً لأمّك أفلا أبقيت فضمّنها عليّ عليه السلام دية الجارية وجعل الدّية على عاقلة الختّانة.

٧٠٥ ٣٧٩٤٥ (٤) دعائم الإسلام ٤١٧/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه ضمّن ختّانة ختنت جارية فنزفت دمها فماتت فقال لها ويلك فهلّا أبقيت من ذٰلك فضمّنها الدّية وجعلها على عاقلة الختّانة وكذٰلك الختّان إذا كان أخطأ[2] وإن تعمّد ذٰلك لم يكن على العاقلة.

وتقدّم في أحاديث باب (٣٠) ما ورد في ضمان كلّ من يعطىٰ الأجر ليصلح فيفسد كالقصّار والصّبّاغ والبيطار من أبواب الاجارة ج ٢٤ ما يناسب الباب فلاحظ. وفي رواية مسمع (٤) من باب (٧) انّ من وُجِدَ مقتولاً لا يدرىٰ من قتله فديته من بيت المال من أبواب دعوى القتل ج ٣١ قوله عليه السلام من مات في زحام يوم الجمعة أو يوم عرفة أو على جسر لايعلمون من قتله فديته من بيت المال.

(٢٧)

باب حكم من مضى ليغيث مستغيثاً فمرّ برجل فدفعه فسقط في البئر وهو لا يريد ذلك

٧٠٦ ٣٧٩٤٦ (١) كافي ٣٦٩/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٠٣/١٠: أحمد بن محمّد بن خالد عن الحسين بن يوسف[3] عن محمّد بن سليمان عن أبي الحسن الثّاني عليه السلام ومحمّد بن عليّ عن محمّد بن أسلم عن محمّد بن سليمان ويونس بن عبد الرّحمٰن قالا سألنا (أبا الحسن ـ كا) الرّضا عليه السلام عن رجل استغاث به قوم لينقذهم من قوم يغيرون عليهم ليستبيحوا أموالهم

---

١. أي أخرجت الدّم كلّه. ٢. خطاء ـ خ ل. ٣. الحسين بن سيف ـ خ ل كا ـ يب.

۷۰۳ (۲) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام ختنه‌گری را که سر آلت پسری را بریده بود، ضامن دانست.

۷۰۴ (۳) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام زن ختنه‌گری را که دختری را ختنه کرده و خون از دختر رفته و در نتیجه مرده بود، ضامن دانست. امیرالمؤمنین علیعلیه السلام به زن ختنه‌گر فرمود: «وای بر مادرت! آیا نباید چیزی را باقی می‌گذاشتی؟ پس از آن حضرت دیهٔ دخترک را برعهدهٔ زن ختنه‌گر گذاشت و دیه را بر عاقلهٔ زن ختنه‌گر قرار داد».

۷۰۵ (۴) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام زن ختنه گر را که دختری را ختنه کرده و خون از دختر رفته و در نتیجه مرده بود، ضامن قرار داد. حضرت به زن ختنه‌گر فرمود: «وای بر تو! چرا از آن چیزی باقی نگذاشتی؟ حضرت او را ضامن دیه کرد و دیه را بر عاقلهٔ زن ختنه‌گر قرار داد و همین طور است مرد ختنه‌گر و این در صورتی است که از روی خطا باشد ولی اگر به عمد چنین کند، دیه بر عاقله نیست».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی ام از ابواب اجاره، مناسب این باب؛ بنگرید.

و در روایت چهارم از باب هفتم از ابواب ادّعای قتل، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام: «هرکس که در ازدحام روز جمعه یا روز عرفه یا بر روی پلی بر اثر ازدحام بمیرد و ندانند چه کسی او را کشته است، دیهٔ او از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۷

مسؤولیت کسی که بدون توجه، دیگری را به چاه افکند

۷۰۶ (۱) محمد بن سلیمان و یونس بن عبدالرحمن گویند: «از امام ابوالحسن الرضاعلیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدیم که گروهی او را به فریادرسی طلبیدند تا آنان را از چنگ جماعتی که به آنان حمله کرده تا اموال‌شان را تاراج کنند و فرزندان‌شان را اسیر سازند، برهانند. آن مرد هم بیرون آمد و در دل شب با

ويسبوا ذراريهم فخرج الرّجل يعدو بسلاحه في جوف اللّيل ليغيث[١] القوم الّذين استغاثوا به فمرّ برجلٍ قائم على شفير بئر يستقي منها فدفعه وهو لا يريد ذٰلك ولا يعلم فسقط في البئر فمات ومضى الرّجل فاستنقذ أموال أُولئك القوم الّذين استغاثوا به.

فلمّا انصرف الى أهله قالوا له ما صنعت قال قد انصرف القوم عنهم وأمنوا وسلموا قالوا له (أ ـ كا) شعرت أنّ فلان بن فلان سقط في البئر فمات قال أنا والله طرحته قيل وكيف ذٰلك فقال إنّي خرجت أعدو بسلاحي في ظلمة اللّيل وأنا أخاف الفوت على القوم الّذين استغاثوا بي فمررت بفلان وهو قائم يستقي في[٢] البئر فزحمته ولم أرد[٣] ذٰلك فسقط (في البئر ـ كا) فمات فعلى من دية هٰذا فقال ديته على القوم الّذين استنجدوا[٤] الرّجل[٥] فأنجدهم وأنقذ أموالهم ونساءهم وذراريهم أما إنّه لو كان آجر نفسه بأجرة لكانت الدّية عليه وعلى عاقلته دونهم وذٰلك أنّ سليمان بن داود عليه السلام أتته امرأة عجوز تستعديه[٦] على الرّيح فقالت يا نبيّ الله إنّي كنت قائمة على سطح (لي ـ كا) وانّ الرّيح طرحتني من السطح فكسرت يدي فَأَعْدِني[٧] على الرّيح فدعا سليمان بن داود عليه السلام الرّيح فقال لها ما دعاك الى ما صنعت بهٰذه المرأة فقالت صدقت يا نبيّ الله إنّ ربّ العزّة جلّ وعزّ بعثني الى سفينة بني فلان لأنقذها من الغرق وقد كانت أشرفت على الغرق فخرجت في سنني[٨] وعجلتي الى ما أمرني الله عزّ وجلّ به فمررت بهٰذه المرأة وهي على سطحها فعثرت بها ولم أردها فسقطت فانكسرت يدها قال فقال سليمان (بن داود ـ يب) يا ربّ بما أحكم على الرّيح فأوحى الله عزّ وجلّ إليه يا سليمان احكم بأرش كسر يد هٰذه المرأة على أرباب السّفينة الّتي أنقذتها الرّيح من الغرق فإنّه لا يظلم لديّ أحد من العالمين. **المحاسن ٣٠١**: البرقيّ وذكر مثله سنداً ونحوه متناً (وأورده أيضاً بهٰذا السّند) البرقي عن أبيه وعليّ بن عيسى الأنصاريّ القاسانيّ عن أبي سليمان الدّيلميّ.

---

١. يغيث ـ يب. ٢. من ـ يب. ٣. فلم أرد ـ يب.
٤. اي استعانوا. ٥. بالرّجل ـ يب. ٦. مستعدية ـ يب.
٧. فأقدني من الرّيح ـ يب ـ أعدىٰ فلاناً على فلان: نصره وأعانه وقوّاه ـ المنجد.
٨. شدّتي ـ يب.

سلاح خود می‌دوید تا پاسخ آن گروه که او را به کمک طلبیده بودند، بدهد. با مردی برخورد کرد که بر لب چاهی ایستاده و از چاه آب می‌کشید. بدون توجه آن مرد را هل داد. مرد در چاه افتاد و مُرد. آن مرد رفت و اموال آن گروه را که از او کمک خواسته بودند، نجات داد.

پس از بازگشت، خویشان به او گفتند: چه کردی؟ گفت: آن گروه مهاجم بازگشتند و مردم در امنیت و سلامت به سر می‌برند.به او گفتند: آیا می‌دانی که فلان کس در چاه افتاده و مرده است؟ این شخص گفت: به خدا سوگند! من او را در چاه انداخته‌ام. سؤال شد: چگونه؟ گفت: من در تاریکی شب با سلاح بر گروهی که از من کمک خواسته بودند، بیرون آمدم. بیمناک بودم مبادا دیر شود و وقت از دست برود. عبورم به آن کس افتاد. او ایستاده بود و از چاه آب می‌کشید. من با او برخورد کردم و به او تنه زدم. او در چاه افتاد و مُرد. پرسیدیم که: دیهٔ این فرد بر کیست؟ حضرت فرمود: دیهٔ او بر همان مردمی است که از این شخص کمک خواسته‌اند و او آنان را کمک کرده و اموال و زنان و فرزندان‌شان را نجات داده است. آگاه باشید! اگر او خویش را در برابر مزدی اجاره داده بود، دیه بر خود او و عاقله‌اش بود، نه آنان و این بدان جهت است که پیرزنی نزد سلیمان بن داود آمد و از باد شکایت کرد و گفت: ای پیامبر خدا، من برپشت بام ایستاده بودم و باد مرا از پشت بام پرت کرد و دستم شکست؛ بنابراین مرا در برابر باد کمک کنید [تا حقّم را از او بگیرم]. سلیمان بن داود باد را خواست و به او فرمود: چه چیزی باعث شد که تو با این زن چنین کنی؟

باد گفت: ای پیامبر خدا، این زن راست می‌گوید. خداوند مرا فرستاد تا کشتی فلان گروه را از غرق شدن نجات دهم و کشتی در شرف غرق شدن بود. من با شدت و شتاب بیرون آمدم و به سمت ماموریتی که خداوند داده بود، رفتم. در بین راه گذرم به این زن افتاد که بالای پشت بام بود. با او برخورد کردم ولی قصد او را نداشتم او افتاد و دستش شکست. حضرت بیان داشت: سلیمان بن داود فرمود: خدایا، چه حکمی بر باد کنم؟ خداوند به او وحی کرد که: ای سلیمان، حکم کن که ارش شکسته شدن دست این زن بر صاحبان کشتی‌ای است که باد آن را از غرق شدن نجات داده است؛ چرا که در نزد من به کسی از جهانیان نباید ستم شود».

۷۰۷ (۲) فقيه ۱۲۸/٤: وفي رواية محمّد بن أحمد بن يحيى باسناده قال رفع الى المأمون
۳۷۹۲۷ رجل دفع رجلاً في بئر فمات فأمر به أن يقتل فقال الرّجل إنّي كنت في منزلي فسمعت الغوث فخرجت مسرعاً ومعي سيفي فمررت على هٰذا وهو على شفير بئر فدفعته فوقع في البئر فسأل المأمون الفقهاء في ذٰلك فقال بعضهم يقاد به وقال بعضهم يفعل به كذا وكذا فسأل أبا الحسن ؑ عن ذٰلك وكتب إليه فقال ديته على أصحاب الغوث الّذين صاحوا الغوث قال فاستعظم ذٰلك الفقهاء فقالوا للمأمون سله من أين قلت هٰذا فسأله فقال ؑ إنّ امرأة استعدت إلى سليمان بن داود ؑ على ريح فقالت كنت على فوق بيتي فدفعتني ريح فوقعت الى الدّار فانكسرت يدي فدعا سليمان ؑ بالرّيح فقال لها ما حملك على ما صنعت بهٰذه المرأة فقالت الرّيح يا نبيّ الله إنّ سفينة بني فلان كانت في البحر قد أشرف أهلها على الغرق فمررت بهٰذه المرأة وأنا مستعجلة فوقعت فانكسرت يدها فقضى سليمان ؑ بأرش يدها على أصحاب السفينة.

(۲۸)
باب أنّ من حذّر قد أعذر

۷۰۸ (۱) كافي ۲۹۲/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۰۷/۱۰: أحمد بن محمّد عن محمّد بن
۳۷۹۲۸ اسماعيل بن بزيع عن فقيه ۷۵/٤: محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ عن أبي عبد الله ؑ قال كان صبيان في زمن عليّ ؑ يلعبون بأخطارهم[1] فرمى أحدهم (الآخر ـ كا) بخطره فدقّ رباعيّة صاحبه فرفع ذٰلك الى أمير المؤمنين ؑ فأقام الرّامي البيّنة بأنّه (قد ـ فقيه) قال حذار (حذار ـ كا) فدرأ (أمير المؤمنين ؑ ـ يب ـ فقيه) (عنه ـ فقيه ـ كا) القصاص ثمّ قال قد أعذر من حذّر قال وسألته عن رجل قتله القصاص (هل ـ كا) له دية فقال لو كان ذٰلك لم يقتصّ أحد من أحد ومن قتله الحدّ فلا دية له. علل الشّرائع ٤٦٢: حدّثنا محمّد بن الحسن ؓ قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ عن أبي عبد الله ؑ مثل ما في الفقيه الى قوله من حذّر. مستدرك ۲۳۵/۱۸: الشّيخ الطّوسي في النّهاية وقضى أمير المؤمنين ؑ في صبيان (وذكر نحوه إلى قوله من حذّر).

---

۱. الأخطار جمع خطَر: المقلاع الّذي يرمى به ـ مجمع.

۷۰۷ (۲) مردی که مردی را در چاهی پرت کرده و او مرده بود، نزد مأمون آوردند. مأمون دستور داد که او کشته شود. آن مرد گفت: «من در خانه‌ام بودم، شنیدم که کسی کمک می‌خواهد. از خانه با شمشیر بیرون آمدم. گذرم به این شخص افتاد که بر لب چاهی بود. او را پرت کردم و او در چاه افتاد. مأمون از فقیهان در این باره پرسید. برخی گفتند: در برابر آن، قصاص می‌شود و برخی گفتند: با او چنین و چنان می‌شود. مأمون از حضرت رضا ﷺ در این باره پرسید و برای حضرت نوشت. حضرت فرمود: دیهٔ او بر کسانی است که فریاد کمک خواهی سر داده‌اند. راوی گوید: این سخن بر فقیهان سنگین آمد و به مأمون گفتند: از حضرت بپرس که از کجا چنین می‌گویی؟ مأمون از حضرت پرسید. حضرت فرمود: زنی از باد نزد سلیمان بن داود ﷺ شکایت کرد. او گفت: بالای پشت بام بودم. باد مرا پرت کرد و من در خانه افتادم و دستم شکست. حضرت سلیمان ﷺ باد را خواست و به او فرمود: چه چیز باعث شد که تو با زن چنین کنی؟ باد گفت: ای پیامبر خدا، کشتی فلان گروه در دریا مشرف به غرق شدن بود. من با عجله گذرم به این زن افتاد. زن زمین افتاد ودستش شکست. حضرت سلیمان ﷺ حکم داد که ارش این زن بر صاحبان کشتی است».

باب ۲۸
سلب مسؤولیت هشداردهنده

۷۰۸ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «بچه‌هایی در زمان امیرالمؤمنین ﷺ با قلّاب سنگ‌های خود بازی می‌کردند و یکی با قلاب سنگ به دیگری زد و دندان رفیقش را شکست. این قضیه را نزد امیرالمؤمنین ﷺ بردند. آن کس که زده بود، بیّنه آورد که [به هنگام پرتاب] گفته است مواظب باشید [هشدار داده است]! حضرت امیرالمؤمنین ﷺ قصاص را از او برداشت. سپس حضرت فرمود: کسی که هشدار داده است، معذور است».

ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که قصاص او را کشته است، پرسیدم که: آیا دیه دارد؟ حضرت فرمود: اگر چنین باشد، کسی از کسی قصاص نمی‌کند و هرکس که حدّ او را بکشد، دیه ندارد».

(٢٩)

باب حكم ضمان الظئر الولد

٧٠٩ ٢٧٩٤٩ (١) **كافى** ٧/ ٣٧٠ (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذيب** ١٠/ ٢٢٢: أحمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن أسلم عن هارون بن الجهم **المحاسن** ٣٠٥: البرقيّ عن أبيه عن هارون بن الجهم عن محمّد بن مسلم قال قال أبو جعفر ﷺ أيّما ظئر[١] قوم قتلت صبيّاً لهم وهى نائمة[٢] فانقلبت عليه فقتلته فإنّ[٣] عليها الدّية من مالها خاصّة إن كانت إنّما ظائرت[٤] طلب العزّ[٥] والفخر وإن كانت إنّما ظائرت[٦] من الفقر فإنّ الدّية على عاقلتها. **تهذيب** ١٠/ ٢٢٢: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن ناجية عن محمّد بن علىّ عن عبد الرّحمن بن سالم عن أبيه عن أبى جعفر ﷺ مثله. **وفيه** ١٠/ ٢٢٣: الصّفّار عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن أسلم الجبلى عن الحسين بن خالد وغيره عن أبى الحسن الرّضا ﷺ مثله. **فقيه** ٤/ ١١٩: روى محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعرىّ عن محمّد بن ناجية عن محمّد بن علىّ عن عبد الرّحمن بن سالم عن أبيه عن أبى جعفر ﷺ قال أيّما وذكر مثله.

٧١٠ ٢٧٩٥٠ (٢) **المقنع** ١٨٤: سئل الرّضا ﷺ ما تقول فى امرأة ظائرت قوماً وكانت نائمة والصّبىّ الى جنبها فانقلبت عليه فقتلته فقال إن كانت ظائرت القوم للفخر والعزّ فانّ الدّية تجب عليها وإن كانت ظائرت القوم للفقر والحاجة فالدّية على عاقلتها.

٧١١ ٢٧٩٥١ (٣) **تهذيب** ١٠/ ٢٢٢: الحسين بن سعيد عن النّضر عن **فقيه** ٤/ ١١٩: هشام (بن سالم ـ فقيه) (وعلىّ بن النّعمان عن ابن مسكان جميعاً ـ يب) عن سليمان بن خالد عن أبى عبد الله ﷺ قال سألته عن رجل استأجر ظئراً فأعطاها ولده وكان[٧] عندها فانطلقت الظّئر فاستأجرت (ظئراً ـ فقيه ١١٩) أخرى فغابت الظّئر بالولد فلا يدرى ما صنعت به (والظّئر لا تكافى[٨] ـ فقيه) قال الدّية كاملة **فقيه** ٤/ ١١٩: رواه علىّ بن النّعمان عن ابن مسكان عن أبى عبد الله ﷺ مثله. **وفيه** ٤/ ١١٩: روى حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ﷺ مثله. **فقيه** ٤/ ٧٨: سأل سليمان بن خالد أبا عبد الله ﷺ عن رجل استأجر ظئراً فأعطاها (وذكر مثله).

---

١. الظئر: المرضعة لولد غيرها. ٢. نائم انقلبت ـ المحاسن. ٣. فانّما ـ فقيه.
٤. ظأرت ـ المحاسن. ٥. طلباً للعزّ ـ يب. ٦. ظأرت ـ المحاسن.
٧. فكان ـ فقيه. ٨. لاتكافو ـ خ فقيه.

باب ۲۹
حکم ضامن بودن دایه نسبت به کودک

۷۰۹ (۱) امام باقر؈ فرمود: «اگر دایهٔ قومی فرزند آنان را در حالی که در خواب بوده و روی فرزند غلتیده بکشد، بر دایه در مال خودش دیه است. البته اگر دایگی‌اش از سر عزت‌طلبی و فخر باشد ولی اگر دایگی‌اش از روی فقر و نداری بوده است، دیه بر عاقلهٔ دایه است».

۷۱۰ (۲) از حضرت رضا؈ سؤال شد: «نظر شما دربارهٔ زنی که دایهٔ قومی بوده و در حالی که در خواب و بچه در کنارش بوده و روی بچه غلتیده و او را کشته است، چیست؟ حضرت فرمود: اگر دایگی‌اش برای قوم برای به دست آوردن فخر و عزّت بوده است، دیه بر او واجب می‌شود ولی اگر دایگی‌اش برای آن قوم به دلیل فقر و نیازش بوده، دیه بر عاقلهٔ اوست».

۷۱۱ (۳) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ مردی پرسیدم که دایه‌ای را اجیر کرده و فرزندش را به او داده است. فرزند نزد دایه بوده، دایه رفته و دیگری را اجیر کرده. این دایهٔ دوم با بچه غایب شده و نمی‌دانیم که با بچه چه کرده است. حضرت فرمود: دیهٔ کامل [بر دایهٔ اول است]».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷۱۲ (٤) تهذيب ١٠/٢٢٢: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير
٣٧٩٥٢ عن فقيه ٤/١١٩: حمّاد عن الحلبيّ قال سألت أبا عبد الله عليه السلام[1] عن رجل استأجر ظئراً فدفع اليها ولده فغابت (عنه ـ فقيه) به[2] سنين ثمّ جاءت بالولد وزعمت[3] أمّه أنّها لا تعرفه (وزعم أهلها أنّهم لا يعرفونه ـ يب) قال ليس لهم ذلك فليقبلوه فانّما الظّئر مأمونة.

وتقدّم فى أحاديث باب (٥٧) أنّ الظّئر لا ضمان عليها مع عدم التّفريط من أبواب احكام الأولاد ج ٢٦ ما يدلّ على ذلك فراجع.

(٣٠)

باب حكم من روّع حاملاً فأسقطت الولد ومات

۷۱۳ (١) كافي ٧/٣٧٤: تهذيب ١٠/٣١٢: أحمد بن محمّد العاصميّ عن عليّ بن الحسن[4]
٣٧٩٥٣ الميثميّ عن عليّ بن أسباط عن عمّه يعقوب بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال كانت امرأة بالمدينة تؤتى فبلغ ذلك عمر فبعث اليها فروّعها[5] وأمر أن يجاء بها اليه ففزعت المرأة فأخذها الطّلق فانطلقت[6] الى بعض الدّور فولدت غلاماً فاستهلّ الغلام ثمّ مات فدخل عليه من روعة المرأة ومن موت الغلام ما شاء الله[7] فقال له بعض جلسائه يا أميرالمؤمنين ما عليك من هذا شيء وقال بعضهم وما هذا قال سلوا[8] أبا الحسن فقال لهم أبو الحسن عليه السلام لئن كنتم اجتهدتم فما[9] أصبتم ولئن[10] كنتم قلتم برأيكم لقد أخطأتم ثمّ قال عليك دية الصّبيّ.

۷۱٤ (٢) ارشاد المفيد ١٠٩: روى أنّه (أى عمر) استدعى امرأة كانت تتحدّث عندها الرّجال
٣٧٩٥٤ فلمّا جائها رسله فزعت وارتاعت وخرجت معهم فأملصت[11] ووقع الى الأرض ولدها يستهلّ ثمّ ...، فبلغ عمر ذلك فجمع أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسألهم عن الحكم فى ذلك

---

١. سئل أبو عبد الله عليه السلام ـ فقيه. ٢. بالولد ـ يب. ٣. فزعمت ـ فقيه.
٤. الحسين ـ يب. ٥. روّعها: أفزعها وأخافها. ٦. فذهبت ـ ئل.
٧. ماشاءه ـ يب. ٨. اسألوا ـ يب. ٩. ما ـ كا.
١٠. وان ـ يب. ١١. املصت: أسقطت ورمت ولدها لغير تمام.

۷۱۲ (۴) حلبی گوید: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که دایه‌ای را اجیر کرده و فرزندش را به او تحویل داده است. دایه با فرزند چند سالی از چشم مرد دور شده، پس از آن فرزند را آورده ولی مادر می‌گوید که این فرزند را نمی‌شناسد و اهل مادر نیز می‌گویند او را نمی‌شناسند. حضرت فرمود:آنان این حقّ را ندارند. باید فرزند را بپذیرند. دایه، امین شمرده می‌شود».

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و هفتم از ابواب احکام اولاد چیزی که بر این دلالت می‌کند؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۳۰

حکم کسی که زن حامله‌ای را بترساند و او فرزندش را بیندازد و فرزند بمیرد

۷۱۳ (۱) امام صادق‌ﷺ گوید: «زنی در مدینه بود که نزد او می‌آمدند. [فاحشه بود]. این جریان به عمر رسید. عمر شخصی را نزد زن فرستاد و او را ترساند و دستور داد تا او را نزدش بیاورند. زن ترسید. درد زایمان او را گرفت. به خانه‌ای رفت و پسری به دنیا آورد. پسر گریه‌ای کرد و مُرد. عمر از این ماجرا که زن از ترس او بچه‌اش سقط شد و مُرد آنقدر ناراحت شد که خدا می‌داند. بعضی از کسانی که در آن جلسه با عمر بودند به عمر گفتند: ای امیرالمؤمنین، در این رابطه چیزی متوجه شما نیست و برخی گفتند: این چه حرفی است، مسأله مهمی است. عمر گفت: از ابوالحسن‌ﷺ بپرسید. حضرت امیرالمؤمنین ابوالحسن‌ﷺ به آنان فرمود: اگر شما اجتهاد کرده‌اید [در گفتن این نظر] درست نگفته‌اید و اگر به رای خود چیزی گفته‌اید، خطا کرده‌اید. آن‌گاه حضرت فرمود: دیهٔ فرزند بر تو است یعنی بر عمر است».

۷۱۴ (۲) روایت شده است که: «عمر زنی را که مردان نزد او گفتگو می‌کردند، فرا خواند. چون فرستادهٔ عمر آمد، زن ترسید و همراه‌شان آمد و فرزندش را انداخت. فرزندش به زمین افتاد و گریه کرد و مُرد. این خبر به عمر رسید. یاران رسول خداﷺ را جمع کرد و حکم این مورد را از آنان پرسید. همه گفتند

فقالوا بأجمعهم نراك مؤدّباً ولم ترد إلّا خيراً ولا شيء عليك في ذلك وأمير المؤمنين عليه السلام جالس لا يتكلّم في ذلك فقال له عمر ما عندك في هذا يا أبا الحسن فقال قد سمعت ما قالوا قال فما عندك قال قد قال القوم ما سمعت قال أقسمت عليك لتقولنّ ما عندك قال ان كان القوم قاربوك فقد غشّوك وإن كانوا ارتأوا[1] فقد قصروا، الدّية على عاقلتك لأنّ قتل الصّبيّ خطأ تعلّق بك فقال أنت والله نصحتني من بينهم والله لا تبرح حتّى تجري الدّية على بني عدي ففعل ذلك أمير المؤمنين عليه السلام.

٧١٥ (٣) **الجعفريّات ١١٩**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عن عمر بن
٢٧٩٥٥ الخطّاب بلغه عن امرئة امر قبيح فبعث اليها فلمّا أن كانت في الطّريق مرّت بنسوة فلمّا عرفت ذلك (أدخلنها[2] ـ كذا) فرمت بغلام فاستهلّ ثمّ مات ثمّ فسأل عمر عليّاً عليه السلام عن ذلك فقال عليك الدّية بما أرعبتها والدّية كاملة على عاقلتك فقال عمر صدقت يا عليّ.

(٣١)
باب حكم مالو أعنف أحد الزّوجين على صاحبه فمات أو جنى عليه جناية

مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی

٧١٦ (١) **تهذيب ٢١٠/١٠**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ
٢٧٩٥٦ وهشام والنّضر وعليّ بن النّعمان عن ابن مسكان جميعاً عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن رجل أعنف[3] على امرأته فزعم أنّها ماتت من عنفه (عليها ـ فقيه) قال الدّية كاملة ولا يقتل الرّجل. **فقيه ٨٢/٤**: ابن أبي عمير عن هشام بن سالم وغير واحد عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه سئل عن امرأة أعنف عليها الرّجل فزعم (وذكر مثله).

٧١٧ (٢) **كافي ٣٧٤/٧: تهذيب ٢٠٩/١٠: استبصار ٢٧٩/٤**: عليّ (بن ابراهيم ـ كا ـ صا)
٢٧٩٥٧ (عن أبيه ـ كا ـ يب) عن صالح بن سعيد عن يونس عن بعض أصحابنا[4] عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل أعنف على امرأته أو امرأة[5] أعنفت على زوجها[6] فقتل أحدهما الآخر

---

١. الارتياء: التأمّل والتفكّر ـ المنجد.
٢. دخلها الرّعب ـ ك.
٣. العنف: الشدّة والمشقّة.
٤. أصحابه ـ كا.
٥. امرأة ـ فقيه ـ المقنع.
٦. رجل ـ خ ل المقنع.

که تو در حال تأدیب بوده‌ای و جز خیر نمی‌خواسته‌ای و در این خصوص چیزی بر تو نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیﷺ نشسته بود و سخن نمی‌گفت. عمر به حضرت گفت: ای ابوالحسن، نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود: گفتهٔ اینان را که شنیدی. عمر گفت: نزد شما چیست [نظر شما چیست]؟ حضرت فرمود: اینان نظری را که شنیدی، گفتند. عمر گفت: تو را سوگند می‌دهم که نظرت را بگو. حضرت فرمود: اگر اینان نزدیکی و خویشی با تو داشته‌اند که به تو خیانت کرده‌اند و اگر با تامل و تفکر ابراز کرده‌اند که تقصیر کرده‌اند. دیه بر عاقلهٔ توست؛ چرا که قتل بچه به خطاست که به تو تعلق دارد. عمر گفت: به خدا سوگند! تو از میان اینان خیر مرا خواسته‌ای. به خدا سوگند! نمی‌روی تا دیه را بر بنی عدی [خویشاوندان عمر] جاری سازی. امیرالمؤمنین علیﷺ چنین کرد».

۷۱۵ (۲) امام صادقﷺ از پدرشان، از جدّشان روایت کرده‌اند که: «خبر زشتی دربارهٔ زنی به عمر بن خطاب رسید. عمر به سوی او شخصی را فرستاد. چون زن در راه قرار گرفت، گذرش به زنانی افتاد. چون از جریان باخبر شد، فرزندش را انداخت. فرزند گریه کرد و همانجا مُرد. عمر از امیرالمؤمنین علیﷺ در این باره پرسید. حضرت فرمود: بر تو در برابر ترسی که برای زن ایجاد کرده‌ای، دیه است و دیه به طور کامل بر عاقلهٔ توست. عمر گفت: ای علی، درست گفتی».

باب ۳۱
حکم سختگیری هر یک از زوجین بر دیگری

۷۱۶ (۱) از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی سؤال شد که بر همسرش سخت گرفت و گفت که همسرش از سختگیری وی مرده است. حضرت فرمود: «دیهٔ کامل ثابت است و مرد کشته نمی‌شود.»

۷۱۷ (۲) بعضی از یاران از امام صادقﷺ روایت کرده‌اند که او گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که بر همسرش سخت گرفته یا زنی که برشوهرش سخت گرفته و یکی، دیگری را کشته،

قال لا شيء عليهما اذا كانا مأمونين فان اتّهما لزمهما[1] اليمين بالله أنّهما لم يريدا القتل. فقيه ۸۲/۴: في نوادر ابراهيم بن هاشم أنّ الصّادق عليه السلام سئل عن رجل (وذكر مثله). المقنع ۱۹۰: سئل أبو عبد الله عليه السلام عن رجل (وذكر مثله).

۷۱۸ ۲۷۹۵۸ (۳) تهذيب ۲۳۳/۱۰: فقيه ۱۱۱/۴: الحسن بن محبوب عن الحارث بن محمّد عن زيد عن أبي جعفر عليه السلام في رجل نكح امرأة[2] في دبرها فألحّ عليها حتّى ماتت من ذٰلك قال عليه الدّية. ويأتي في رواية يونس (۱) من باب (۳) ما ورد في كتاب الفرائض عن عليّ عليه السلام في ديات الأعضاء من أبواب ديات الأعضاء قوله عليه السلام وقضى عليه السلام انّه لاقَوَد لامرأة أصابها زوجها فعيبت وغرم العيب على زوجها ولا قصاص عليه وقضى في امرأة ركبها (ركلها ـ خ) زوجها فأعفلها أنّ لها نصف ديتها مائتان وخمسون ديناراً.

(۳۲)
باب ماورد في أنّ الجهل بولاية الأئمة عليهم السلام أشدّ من قتل النفس

۷۱۹ ۲۷۹۵۹ (۱) كافي ۳۷۶/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الهيثم ابن أبي مسروق النّهدي عن مروك بن عبيد عن بعض أصحابنا عن منصور بن حازم قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام (إنّي ـ ئل) كنت أخرج في الحداثة[3] الى المخارجة[4] مع شباب أهل الحقّ وإنّي بليت أن ضربت رجلاً ضربة بعصاً فقتلته فقال أكنت تعرف هٰذا الأمر إذا ذاك قال قلت لا فقال لي ماكنت عليه من جهلك بهٰذا الأمر أشدّ عليك ممّا دخلت فيه. وفيه ۳۷۷/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن مروك ابن عبيد مثله.

---

۱. ألزما ـ كا ـ ألزمهما ـ يب. ۲. امرأته ـ فقيه.
۳. الحدث: الشّباب: الصّحاح ج ۱ ص ۲۷۸.
۴. قال العلّامة المجلسيّ: في القاموس المخارجة ان يخرج هٰذا من اصابعه ما شاء والآخر مثل ذٰلك ويدلّ الخبر على انّ الايمان يجبّ ما قبله كالاسلام ولم أظفر بذٰلك في كلام الأصحاب (آت).

حضرت فرمود: اگر امین هستند، چیزی بر آن دو نیست. ولی اگر مورد تهمت هستند، باید به خدا سوگند یاد کنند که قصد قتل نداشته‌اند».

۷۱۸ (۲) امام باقر﵇ دربارهٔ مردی که با زنی از پشت آمیزش کرده و در آن، شدت و اصرار داشته تا آن‌که زن از این کار مُرده است، فرمود: «دیه بر مرد ثابت است».

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضا، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «امام﵇ حکم داد که برای زنی که شوهرش به او آسیب رسانده تا آن زن عیب پیدا کرده، قصاص نیست و تاوان عیب را به عهدهٔ شوهرش گذاشته و قصاصی بر مرد نیست و دربارهٔ زنی که شوهرش سوار او شده و آلت او را معیوب ساخته است، حکم داد که نصف دیه یعنی دویست و پنجاه دینار برعهدهٔ مرد است».

باب ۳۲
جهل به ولایت اهل‌بیت﵈ بدتر از ارتکاب قتل

۷۱۹ (۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: من در جوانی، با جوانان قبیله‌ام به گردش و تفریح می‌رفتم و اتفاق افتاد مردی را با عصا زدم و او را کشتم. حضرت فرمود: آیا در آن زمان با اهل بیت﵈ آشنا بودی؟ منصور گوید: گفتم: نه. حضرت به من فرمود: جهلی که به ولایت امر داشته‌ای، بدتر از چیزی است که بدان اقدام کرده‌ای».

(٣٣)

باب حكم الأعمى اذا كان غير محتاج الى القائد فروّعه آخر وخوّفه فاحتاج اليه

٧٢٠ ٣٧٩٦٠ (١) تهذيب ٢٢٤/١٠: أحمد بن محمّد عن عليّ بن أحمد بن أشيم عن أبي هارون المكفوف عمّن ذكره قال قال أبو عبد الله عليه السلام لأبي هارون المكفوف ما تقول يا أبا هارون في مكفوف كان يجول المصر بلا قائد ثمّ ناداه رجل يا فلان قدّامك البئر فلم يقدر المكفوف يبرح فتعلّق المكفوف بمن ناداه فقال انّي كنت أجول المصر ولم أحتج الى قائد قال عليه السلام عليه القائد لما صوّت به ثمّ ناوله دنانير من تحت بساطه فقال يا أبا هارون اشتر بهذا قائداً.

(٣٤)

باب أنّ من أشعل ناراً في دار الغير ضمن ما احترق من المال والأهل

٧٢١ ٣٧٩٦١ (١) تهذيب ٢٣١/١٠: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد ابن محمّد عن البرقيّ عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في رجل أقبل بنار فأشعلها في دار قوم فاحترقت واحترق متاعهم قال يغرم قيمة الدّار وما فيها ثمّ يقتل. فقيه ١٢٠/٤: في رواية السّكونيّ أنّ عليّاً عليه السلام قضى في رجل أقبل بنار فأشعلها في دار قوم فاحترقت الدّار واحترق أهلها واحترق متاعهم قال (وذكر مثله). المقنع ١٩٠: قضى (أمير المؤمنين عليه السلام) في رجل أقبل بنار (وذكر مثل ما في الفقيه).

(٣٥)

باب حكم من دخل بزوجته فأفضاها

٧٢٢ ٣٧٩٦٢ (١) كافي ٣١٤/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن تهذيب ٢٤٩/١٠: استبصار ٢٩٤/٤: (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن

باب ۳۳

حکم کسی که نابینایی را می‌ترساند تا محتاج راهنمایی شود

۷۲۰ (۱) امام صادق﴿ع﴾ به ابوهارون مکفوف [= نابینا] فرمود: «ای ابوهارون، نظر تو چیست دربارهٔ نابینایی که در شهر بدون این که کسی دستش را بگیرد می‌چرخد. پس از آن مردی او را صدا زد و گفت: فلانی، جلوی تو چاه است و نابینا دیگر نتوانست حرکت کند. شخص نابینا به کسی که او را صدا زده بود، چسبید و گفت: من شهر را می‌گشتم و نیازی به کسی که دست مرا بگیرد نداشتم، امام﴿ع﴾ فرمود: به خاطر صدایی که به او زده، باید خود او بیاید دست نابینا را بگیرد. سپس امام﴿ع﴾ چند دینار از زیر فرشی که نشسته بود درآورد و به ابوهارون داد و فرمود: ای ابوهارون، با این چند دینار یک نفر [برده‌ای] را بخر که دست تو را بگیرد».

باب ۳۴

مسؤولیت کسی که در خانه دیگری آتش افروزد و خسارت زند

۷۲۱ (۱) امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که آتشی آورد و آن را در خانهٔ قومی برافروخت و آن خانه و متاع آنان بسوخت، فرمود: «بهای خانه و آنچه در خانه است به عهدهٔ اوست و پس از آن کشته می‌شود».

متن همین روایت در من لا یحضره الفقیه در روایت سکونی چنین آمده است که: «امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که آتشی آورد و آن را در خانهٔ قومی بر افروخت و آن خانه و اهل آن و متاعشان بسوخت، فرمود: (در ادامه، همانند روایت قبل است)».

باب ۳۵

کسی که با زنش آمیزش و او را افضا[۱] کند

۷۲۲ (۱) امام باقر﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که پردهٔ دختری را ـ منظور همسرش می‌باشد ـ پاره و افضا کند [یعنی مخرج بول و حیض او را یکی سازد] فرمود: «اگر آمیزش مرد با دختر پیش از آن باشد که دختر

---

۱. یکی کردن مجرای حیض و بول را افضا گویند؛ عموماً پاره کردن بکارت ـ م.

الحارث بن محمّد بن النّعمان صاحب الطّاق عن بريد بن معاوية [۱] عن أبی جعفر عليه السلام فی رجل افتضّ جارية [۲] يعنی امرأته فأفضاها قال عليه الدّية إن كان دخل بها قبل أن تبلغ تسع سنين قال فإن (كان ـكا) أمسكها ولم يطلّقها فلا شیء عليه وإن كان دخل بها ولها تسع سنين فلا شیء عليه إن شاء أمسك وإن شاء طلّق.

۷۲۳ (۲) تهذيب ۱۰/۲۴۹؛ استبصار ۴/۲۹۵: (محمّد بن الحسن ـيب) الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن النّوفلیّ عن السّكونیّ عن جعفر عن أبيه عن علیّ عليه السلام أنّ رجلاً أفضى امرأة فقوّمها قيمة الأمة الصّحيحة وقيمتها مفضاةً ثمّ نظر ما بين ذلك فجعل من ديتها وأجبر [۳] الزّوج على إمساكها. (حملها الشّيخ ره على ضرب من التّقيّة.)
۳۷۹۶۳

۷۲۴ (۳) دعائم الإسلام ۲/۴۲۱: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فی الرّجل يجامع امرأته فيفضيها فإذا نزلت بتلك المنزلة لم تمسك البول قال إن كان مثلها لا يوطأ أو عنّف عليها فعليه الدّية.
۳۷۹۶۴

۷۲۵ (۴) تهذيب ۱۰/۲۳۴: الصّفّار عن الحسين [۴] بن موسى عن غياث عن اسحاق بن عمّار عن جعفر عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يقول من وطئ امرأة من قبل ان يتمّ لها تسع سنين فأعنف ضمن.
۳۷۹۶۵

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

وتقدّم فی رواية غياث (۶) من باب (۳) انّ الزّوج لا يدخل بالجارية حتّى يأتی لها تسع سنين من ابواب مباشرة النّساء ومعاشرتهنّ ج ۲۵ قوله عليه السلام لا توطأ جارية لأقلّ من عشر سنين فان فعل فعيبت فقد ضمن. وفی رواية الحلبیّ (۷) قوله عليه السلام من وطأ امرأته قبل تسع سنين فأصابها عيب فهو ضامن. وفی رواية الحلبیّ (۹) نحوه.

وفی رواية طلحة (۸) قوله عليه السلام من تزوّج بكراً فدخل بها فی أقلّ من تسع سنين فعيبت ضمن. وفی رواية حمران (۱۰) قوله عليه السلام وإن كانت لم تبلغ تسع سنين أو كان لها أقلّ من ذلك بقليل حين دخل بها فاقتضّها فانّه قد أفسدها وعطّلها على الأزواج فعلى الإمام أن يغرّمه ديتها وإن أمسكها ولم يطلّقها حتّى تموت فلا شیء عليه.

---

۱. بريد العجلی ـيب ـصا.   ۲. جاريته ـصا.   ۳. جبر ـصا.
۴. الحسن ـئل.

به نُه سالگی برسد، دیه بر اوست. حضرت فرمود: اگر آن دختر را نگاه دارد و طلاق ندهد، چیزی برمرد نیست و اگر آمیزش او با دختر در نُه سالگی دختر باشد، چیزی بر مرد نیست؛ خواست، نگاهدارد و خواست، طلاق دهد».

۷۲۳ (۲) امام جعفر صادق ؑ از پدرشان از امیرالمؤمنین علی ؑ روایت کرده‌اند که: «مردی زنی را افضا کرد [یعنی به هنگام آمیزش با او، مخرج بول و حیض او را یکی کرد]. حضرت آن زن را با بهای کنیز سالم و بهای کنیز افضا شده قیمت‌گذاری کرد، آن‌گاه تفاوت این دو بها را در نظر گرفت و آن را دیهٔ زن قرار داد و شوهر را بر نگاهداری زن مجبور ساخت». شیخ طوسی ؒ این روایت را بر نوعی تقیه حمل کرده است.

۷۲۴ (۳) امام جعفر صادق ؑ دربارهٔ مردی که با همسرش آمیزش و او را افضا می‌کند و وقتی که چنین شود، دیگر نمی‌تواند بول خود را نگاه دارد، فرمود: «اگر در سنّ و سالی باشد که نوعاً در آن سن با زن و دختر نزدیکی نمی‌شود [یعنی کم سنّ و سال است] یا آن که مرد بر زن [در آمیزش] سخت گرفته است؛ در این صورت بر مرد، دیه ثابت است».

۷۲۵ (۴) امیرالمؤمنین علی ؑ پیوسته می‌فرمود: «هرکس با زنی پیش از آن که نُه سالش تمام شود با عنف و زور آمیزش کند، ضامن است».

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت ششم از باب سوم از ابواب آمیزش و معاشرت با زنان، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «با دختر پیش از ده سال آمیزش نمی‌شود و اگر مردی چنین کند و دختر عیبی پیدا کند، ضامن است».

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «هرکس با همسرش پیش از نُه سال آمیزش کند و عیبی به همسر برسد، او ضامن است».

و در روایت نهم، مانند آن.

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «هرکس با دوشیزه‌ای زیر نُه سال ازدواج و با او آمیزش کند و دختر معیوب شود، او ضامن است».

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «اگر مردی دختری را که به نُه سال نرسیده یا به هنگام آمیزش کمی کمتر از نُه سال دارد، در اثر مباشرت افضا کند، او را تباه ساخته است و او را جهت ازدواج تعطیل کرده است، لذا باید امام دیهٔ دختر را برعهدهٔ مرد بگذارد. ولی اگر مرد دختر را نگاه دارد و تا وقت مرگ، دختر را طلاق ندهد، چیزی بر مرد نیست».

وفى رواية الحلبىّ (١) من باب (٢٨) حكم من دخل بامرأة قبل أن تبلغ تسعاً فأفضاها من أبواب ما يحرم بالتزويج قوله رجل تزوّج جارية فوقع بها فأفضاها قال عليه الاجراء عليها ما دامت حيّة.

ويأتى فى رواية سليمان (١) من باب (٧) دية من سلس بوله من أبواب دية المنافع ج ٣١ قوله رجل وقع بجارية فأفضاها وكانت اذا نزلت بتلك المنزلة لم تلد قال الدّية كاملة.

(٣٦)

باب انّ من وجد دابّة فأخذها ليوصلها الى صاحبها فتلفت بغير تفريط لم يضمن

٧٢٦ ٤٧٩٦٦ (١) تهذيب ٣١٥/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم (ابن هاشم ـ ئل) عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن جعفر عن أبيه انّ رجلاً شرد له بعيران فأخذهما رجل فقرنهما فى حبل فاختنق أحدهما ومات فرفع ذلك الى علىّ فلم يضمّنه وقال إنّما أراد الإصلاح.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٣٧)

باب حكم من كان حائطه مايلاً ولا يصلحه فسقط فأصاب شيئاً

٧٢٧ ٤٧٩٦٧ (١) الجعفريّات ١١٩: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً سئل عن جدار قوم وقع على بيت لجارهم فقتلهم فقال علىّ اذا كان الحائط مائلاً فقيل لصاحبه إنّ حائطك مائل ونحن نتخوّف الهدم فلم ينقضه أو يدعمه فخرّ فقتل فهو ضامن وإن لم يكن مائلاً فسقط فقتل فلا ضمان.

٧٢٨ ٤٧٩٦٨ (٢) دعائم الإسلام ٤٢٠/٢: عن علىّ وأبى جعفر [1] أنّهما قالا فى الجدار المائل إذا تقدّم الى صاحبه فيه أو كان مائلاً بيّن الميل لايؤمن سقوطه وقد علم ذلك صاحبه فأبقاه لا يهدمه ولا يدعمه فسقط فأصاب شيئاً فهو ضامن لما أصاب.

---

١. عن علىّ وأبى عبد الله ـ عن علىّ ـ خ.

و در روایت یکم از باب بیست و هشتم از ابواب محرّمات ازدواج، این گفته که: «مردی با دختری ازدواج و با او آمیزش و او را افضا کرد. حضرت فرمود: مرد باید نفقهٔ این دختر را تا دختر زنده است، بپردازد».

می‌آید:

در روایت یکم از باب هفتم از ابواب دیهٔ منافع، این گفته که: «مردی با دختری آمیزش و او را افضا کرد و دختر وقتی چنین شود، دیگر فرزنددار نمی‌شود. حضرت فرمود: دیهٔ کامل، ثابت است».

باب ۳۶

حکم کسی که چهارپای دیگری را بیابد تا به صاحبش برگرداند اما بدون تفریط تلف شود

۷۲۶ (۱) امام جعفر صادق؈ از پدرشان؈ روایت کرده که: «مردی دو شترش گم شد. شخصی هر دو را پیدا کرد، آن دو را گرفت و با ریسمانی بست. یکی از آن دو، خفه شد و مُرد. این جریان را نزد امیرالمؤمنین علی؈ بردند. حضرت او را ضامن ندانست و فرمود: تنها او قصد اصلاح داشته است».

باب ۳۷

حکم کسی که دیوار کج ملک خود را درست نمی‌کند و موجب خسارت می‌شود

۷۲۷ (۱) از امیرالمؤمنین علی؈ دربارهٔ دیوار مردی که بر اتاقی از همسایه‌شان فرو ریخته و آنان را کشته است، سؤال شد. حضرت علی؈ فرمود: «اگر دیوار کج بوده و به صاحب دیوار گفته شده که دیوارت کج است و ما از خرابی آن بیم داریم و او دیوار را خراب نکرده یا محکم نساخته و فرو ریخته و کشته است، در این صورت او ضامن است. ولی اگر دیوار کج نبوده و فرو ریخته و کشته است، دیگر ضمانی در کار نیست».

۷۲۸ (۲) از امیرالمؤمنین علی؈ و از امام باقر؈ روایت شده است که هر دو دربارهٔ دیوار کج فرمودند: «اگر قبلاً به صاحب دیوار دربارهٔ دیوار گفته شده یا دیوار کج بوده و کجی‌اش آشکار که بیم سقوط می‌رفته و صاحب دیوار می‌دانسته ولی دیوار را نگاه داشته ـ نه خراب کرده و نه آن را محکم ساخته ـ و در نتیجه آسیبی رسانده، در این صورت صاحب دیوار ضامن آسیبی است که دیوار رسانده است».

(٣٨)

باب حكم أهل أبيات استسقاهم عطشان فلم يسقوه حتّى مات

٧٢٩ (١) الجعفريّات ١٢١: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه أنّ عليّاً عليه السلام قضى
٤٧٩٦٩ في الرّجل استسقى أهل أبيات شعرٍ ماءً فلم يسقوه حتّى مات فضمّنهم عليّ عليه السلام ديته. دعائم الإسلام ٤٢٣/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في رجل (وذكر نحوه).

(٣٩)

باب أنّ من قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً
أو أفسد زرعاً أو هدم بيتاً أو عوّر بئراً أو نهراً
يغرم قيمته ويضرب نكالاً وإن أخطأ فعليه الغرم ولا حبس

وتقدّم في باب (٤١) حكم قتل الهرّة والبهيمة من أبواب أحكام الدّوابّ (ج ٢١) ما يناسب ذلك. وفي رواية دعائم (١) من باب (١٠) ما ورد في مَن قتل دابّة عبثاً من أبواب الغصب وما يناسبه (ج ٢٤) قوله عليه السلام فيمن قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً أو أفسد زرعاً أو هدم بيتاً أو عوّر بئراً أو نهراً أن يغرم قيمة ما أفسد واستهلك ويضرب جلدات نكالاً وإن أخطأ لم يتعمّد ذلك فعليه الغرم ولا حبس عليه ولا أدب وما أصاب من بهيمة فعليه فيها ما نقص من ثمنها.

باب ۳۸
حکم صاحبان خانه‌هایی که تشنه‌ای از آنان آب طلبد ولی آنان به او آب ندهند تا بمیرد

۷۲۹ (۱) امیرالمؤمنین علی؈ دربارهٔ مردی که از صاحبان خانه‌های موبین (= چادرنشینان) آب طلب کرد، آنان به او آب ندادند تا مُرد، قضاوت کرد و دیهٔ آن مرد را به عهدهٔ همهٔ آنان گذاشت.

باب ۳۹
مسؤولیت کسی که بی‌جهت حیوانی را بکشد یا درختی را قطع کند و...

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و یکم از ابواب احکام حیوانات، روایتی که مناسب با این باب است.

و در روایت یکم از باب دهم از ابواب غصب و مناسب‌های آن، فرمودهٔ امام معصوم؈: «دربارهٔ کسی که حیوانی را بی‌جهت کشته یا درختی را قطع کرده یا کشتزاری را از بین برده یا خانه‌ای را خراب کرده یا چاه یا نهری را پر کرده، فرمود: شخص، ضامن بهای چیزی است که خراب کرده و از بین برده است و برای کیفر، چند تازیانه به او زده می‌شود ولی اگر اشتباه کرده و قصد عمد نداشته است، ضامن است ولی زندان بر او نیست و تأدیب نمی‌شود و آسیبی که به حیوان رساند، بر عهده اوست و در این خصوص، جریمه‌ای که باید بپردازد همان مقداری است که از بهای حیوان کم شده است».

أبواب ديات الأعضاء

(١)

باب أنّ كلّما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة وفي أحدهما نصف الدّية عدا ما استثني وما كان واحداً ففيه الدّية

٧٣٠ ٣٧٩٧٠ (١) كافي ٣١٥/٧: تهذيب ٢٥٠/١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن (أحمد بن محمّد ـ كا) ابن أبي نصر عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ﷺ قال ما كان في الجسد منه اثنان ففي الواحد[١] نصف الدّية مثل اليدين والعينين (قال ـ كا) فقلت[٢] رجل[٣] فقئت عينه قال نصف الدّية قلت فرجل[٤] قطعت يده قال فيه نصف الدّية قلت فرجل ذهبت إحدى بيضتيه قال ان كان اليسار ففيها (ثلثا ـ يب) الدّية قلت ولِمَ أليس قلت ما كان في الجسد منه اثنان ففي كلّ واحد[٥] نصف الدّية قال لأنّ الولد من البيضة اليسرى.

٧٣١ ٣٧٩٧١ (٢) تهذيب ٢٥٨/١٠: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن فقيه ١٠٠/٤: ابن أبي عمير عن هشام بن سالم (عن أبي عبد الله ﷺ ـ فقيه) قال كلّما كان في الانسان اثنان[٦] ففيهما الدّية وفي أحدهما[٧] نصف الدّية وما كان (فيه ـ تل) واحداً[٨] ففيه الدّية فقه الرّضا ﷺ ٣١٢: كلّ ما في الإنسان (وذكر نحوه).

٧٣٢ ٣٧٩٧٢ (٣) عوالي اللّئالي ٦٢٨/٣: روى عن النّبيّ ﷺ أنّه قال كلّما في البدن منه واحد ففيه الدّية.

---

١. ففيه ـ يب. ٢. قلت ـ يب. ٣. فرجل ـ يب.
٤. رجل ـ يب. ٥. ففيه ـ يب. ٦. اثنين ـ فقيه.
٧. إحداهما ـ فقيه. ٨. واحد ـ تل.

فصل سوم: دیهٔ اعضای بدن

باب ۱

دیهٔ اعضای زوج و فرد بدن

۷۳۰ (۱) عبداللّه بن سنان از امام صادق ؑ روایت کرده است که فرمود: «در هر عضو دوتایی بدن برای یکی از آن دو نیمی از دیه کامل است؛ مانند دو دست و دو چشم.

عبداللّه بن سنان گوید: گفتم: مردی یک چشمش کور شده است. حضرت فرمود: نیم دیه دارد. گفتم: مردی دستش قطع شده است. حضرت فرمود: در آن نیز نیمی از دیه است. گفتم: مردی یکی از بیضه‌هایش از بین رفته است. فرمود: اگر بیضهٔ چپ است، در آن دیهٔ [کامل] است. گفتم: پس چطور مگر نفرمودید هر عضوی که از آن در بدن دوتاست، در هر کدام نیمی از دیه است؟ حضرت فرمود: برای این‌که فرزند از بیضهٔ چپ درست می‌شود.»

۷۳۱ (۲) امام صادق ؑ فرمود: «هر عضوی که در انسان دوتاست، در آن دو، دیهٔ [کامل] و در یکی از آنها نیمی از دیه و هر عضوی که تک است، در آن دیهٔ کامل است.»

۷۳۲ (۳) از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر عضوی که در بدن تک است، در آن دیهٔ [کامل] است.»

(۲)

باب أنّ دية أعضاء الرّجل والمرأة سواء
الى أن تبلغ ثلث الدّية فاذا بلغت الثّلث رجعت المرأة الى النّصف

۷۳۳ ۲۷۹۷۲ (۱) كافى ۲۹۹/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبى عمير تهذيب ۱۸۴/۱۰: الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبى عمير عن فقيه ۸۸/۴: عبد الرّحمن بن الحجّاج عن أبان بن تغلب قال قلت لأبى عبد الله ﷺ ما تقول فى رجل قطع أصبعاً من أصابع المرأة كم فيها قال عشر (ة ـ فقيه) من الابل قلت قطع اثنين قال عشرون (من الابل ـ يب) قلت قطع ثلاثاً قال ثلاثون (من الابل قال ـ يب) قلت (قطع ـ كا ـ فقيه) أربعاً قال عشرون (من الابل ـ يب) قلت سبحان الله يقطع ثلاثاً فيكون عليه ثلاثون ويقطع أربعاً فيكون عليه عشرون إنّ هذا كان يبلغنا ونحن بالعراق فنبرأ ممّن قاله ونقول الّذى جاء[۱] به شيطان فقال مهلاً يا أبان هكذا[۲] حكم رسول الله ﷺ إنّ المرأة تقابل[۳] الرّجل إلى ثلث الدّية فاذا بلغت الثّلث رجعت (المرأة ـ فقيه) الى النّصف يا أبان إنّك أخذتنى بالقياس والسّنّة إذا قيست محق[۴] الدّين.

المحاسن ۲۱۴: البرقىّ عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن عبد الرّحمن بن الحجّاج عن أبان بن تغلب قال قلت لأبى عبد الله ﷺ رجل قطع اصبع امرأة (وذكر نحوه الى قوله عليه عشرون ثمّ قال) قال نعم إنّ المرأة إذا بلغت الثّلث من دية الرّجل سفلت المرأة وارتفع الرّجل إنّ السّنّة لا تقاس ألاترى أنّها تؤمر بقضاء صومها ولا تؤمر بقضاء صلوتها يا أبان حدّثتنى بالقياس وإنّ السّنّة إذا قيست محق الدّين.

۷۳۴ ۲۷۹۷۳ (۲) تهذيب ۱۸۴/۱۰: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة وعثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن جراحة النّساء فقال الرّجال والنّساء فى الدّية سواء حتّى تبلغ الثّلث فاذا جازت الثّلث فانّها مثل نصف دية الرّجل. المقنعة ۱۲۰: المرأة تساوى الرّجل فى

---

۱. قاله ـ فقيه. ۲. انّ هذا ـ يب. ۳. تعاقل ـ يب ـ فقيه.
۴. انمحق ـ يب.

باب ۲
دیهٔ اعضای بدن مرد و زن نسبت به یکدیگر

(۱) ابان بن تغلب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: چه می‌فرمایید دربارهٔ مردی که انگشتی از انگشتان زن را قطع کرده است؛ دیه‌ی آن چه‌قدر است؟ حضرت فرمود: ده شتر. گفتم: دو انگشت را بریده است. حضرت فرمود: بیست شتر. گفتم: سه انگشت. حضرت فرمود: سی شتر. گفتم: چهار انگشت. حضرت فرمود: بیست شتر. گفتم: سبحان اللّٰه! سه انگشت بریده می‌شود باید سی شتر بدهد ولی چهار تا بریده می‌شود بیست شتر بر اوست! هنگامی که در عراق بودیم، این سخن به ما می‌رسید و ما از گویندهٔ آن بیزاری می‌جستیم و می‌گفتیم شیطان این سخن را آورده است. ۷۳۳

حضرت فرمود: ای ابان، آرام باش! رسول خداﷺ این چنین حکم داده‌اند. زن تا یک سوم دیه برابر مرد است‌ولی هنگامی که به یک سوم دیه رسید، زن به نصف برمی‌گردد. ای ابان، تو مرا به قیاس گرفته‌ای؛ در حالی که اگر سنّت رسول خداﷺ قیاس شود، دین نابود می‌شود.»

همین روایت در محاسن برقی به این صورت آمده است: ابان بن تغلب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: مردی انگشت زنی را قطع کرده است... (و مشابه روایت قبل را تا گفتهٔ امام که بیست شتر بر او هست آورده، سپس گوید): حضرت فرمود: آری؛ دیه زن زمانی که به یک سوم دیهٔ مرد برسد، پایین می‌رود و او بالا می‌آید.

سنّت رسول خداﷺ، قیاسی نیست. آیا نمی‌بینی که زن مأمور به قضای روزه‌اش می‌شود ولی مأمور به قضای نمازش نیست؟ ای ابان، با من [در احکام خدا] با قیاس سخن گفتی ولی اگر سنّت رسول خداﷺ قیاس شود، دین نابود می‌شود.»

(۲) سماعه گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] دربارهٔ جراحت زنان پرسیدم: حضرت فرمود: مردان و زنان در دیه یکسان هستند تا آن‌که دیه به یک سوم برسد و چون از یک سوم بگذرد، دیه‌ی زن به اندازه‌ی نیمی از دیهٔ مرد است.» ۷۳۴

دیات الأعضاء والجوارح حتّى تبلغ ثلث الدّية فاذا بلغتها رجعت الى النّصف من ديات الرّجال مثال ذلك أنّ فى اصبع الرّجل اذا قطعت عشراً من الإبل وكذلك فى اصبع المرأة سواء وفي اصبعين من أصابع الرّجل عشرون من الابل وفى اصبعين من أصابع المرأة كذلك وفى ثلاث أصابع الرّجل ثلاثون من الابل وكذلك فى ثلاث أصابع من أصابع المرأة سواء وفى أربع أصابع من يد الرّجل أو رجله أربعون من الابل وفى أربع أصابع من أصابع المرأة عشرون من الابل لأنّها زادت عن الثّلث فرجعت بعد الزّيادة الى أصل دية المرأة وهى النّصف من ديات الرّجال ثمّ على هذا الحساب كلّما زادت أصابعها وجوارحها وأعضائها على الثّلث رجعت الى النّصف فيكون فى قطع خمس أصابع لها خمس وعشرون من الإبل وخمس أصابع الرّجل خمسون من الإبل بذلك ثبتت السّنّة عن النّبيّ ﷺ وبه تواترت الأخبار من[1] آله ﷺ.

۷۳۵ (۳) فقه الرّضا ﷺ ۳۳۰: المرأة ديتها نصف دية الرّجل وهو خمسمائة دينار وديات
۳۷۹۷۵ أعضائها كديات أعضائه مالم تبلغ الثّلث من دية الرّجل فإذا جاوزت الثّلث ردّت الى النّصف نظير الإصبع من أصابع اليد للرّجل والمرأة هما سواء فى الدّية وهى الإبهام مائة وستّة وستّون ديناراً وثلثان والمرأة والرّجل فى دية هذا الأصبع سواء لأنّها حينئذٍ لم يتجاوز الثّلث فإن قطع من المرأة زيادة ثلاثة[2] أصابع أخر ممّا له ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث حتّى يصير الجميع أربعمائة وستّة عشر ديناراً وثلثي دينار أوجب لها من جميع ذلك مائتا دينار وثمانية دنانير وثلث وردّت من بعد الثّلث الى النّصف.

وتقدّم فى أحاديث باب (۲) أنّ القصاص بين الرّجل والمرأة فى الأعضاء والجراحات سواء حتّى تبلغ ثلث الدّية من أبواب قصاص الطّرف ما يدلّ على ذلك. ويأتى فى أحاديث باب (۲) أنّ جراحات المرأة والرّجل سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية من أبواب ديات الشّجاج والجراح ما يناسب ذلك.

---

۱. عن الأئمّة ﷺ ـ خ ل.

۲. فان قطع للمرأة زيادة أصبع وهو ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث ـ ك.

متن روایت در مقنعه شیخ مفید؛ این چنین است: «زن، در دیات اعضا و جوارح برابر با مرد است، تا آن‌که دیه‌ی او به یک سوم دیه مرد برسد و چون به یک سوم دیه رسید، به نصف دیهٔ مردان باز می‌گردد. نمونهٔ آن این است که در یک انگشت مرداگر قطع شود، ده شتر است و همچنین در انگشت زن هر دو برابرند و در دو انگشت از انگشتان مرد، بیست شتر است و در دو انگشت از انگشتان زن نیز همین‌طور است و در سه انگشت از انگشتان مرد، سی شتر و همچنین سه انگشت از انگشتان زن هر دو برابرند و در چهار انگشت از دست مرد یا پایش، چهل شتر و در چهار انگشت از انگشتان زن بیست شتر است؛ چرا که آن از یک سوم دیه فراتر رفته است، لذا پس از بالا رفتن برمی‌گردد به اصل دیهٔ زن که آن نصف دیهٔ مردان است و پس از آن به همین حساب هر زمان که [دیهٔ] انگشتان، اعضا و جوارح زن بیش از یک سوم شود، به نصف برمی‌گردد. در نتیجه در قطع پنج انگشت زن، بیست و پنج شتر و در قطع پنج انگشت مرد، پنجاه شتر است. سنّت پیامبر؛ بر این ثابت گشته و روایات آل پیامبر؛ بدین معنی متواتر است.»

۷۳۵ (۲) فقه‌الرضا؛: «زن دیه‌اش نصف دیهٔ مرد و آن پانصد دینار است و دیهٔ اعضای زن مانند دیهٔ اعضای مرد است تا آن‌گاه که به یک سوم دیهٔ مرد نرسیده است و چون از یک سوم فراتر رود، به نصف برمی‌گردد؛ مانند دیهٔ یک انگشت از انگشتان دست مرد و زن که هر دو در دیه برابر است و یک انگشت ابهام، صدو شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و زن و مرد در دیهٔ این انگشت برابرند؛ چون دیه در این هنگام از یک سوم فراتر نرفته است. ولی اگر سه انگشت دیگر هم از زن قطع شود که هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار برای اوست و در نتیجه مجموع آن چهارصد و شانزده دینار و دو سوم دینار می‌شود، در این صورت برای زن تنها دویست و هشت دینار و یک سوم دینار خواهد بود و دیهٔ زن پس از رسیدن به یک سوم دیه به نصف برمی‌گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم از ابواب قصاص عضو آنچه بر مفاد این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایات باب دوم از ابواب دیات شجاج و جراح مناسب با این خواهد آمد.

(٣)

باب ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء والجوارح والمنافع والمفاصل والنّطفة والجنين والأشفار والشّلل وغيرها

(١) تهذيب ٢٩٥/١٠: محمّد بن الحسن بن الوليد عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن ٧٣٦ ٣٢٩٧۶
أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح وروى أحمد بن محمّد بن يحيى عن العبّاس بن معروف عن الحسن بن علىّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح وعلىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن ظريف بن ناصح وسهل بن زياد عن الحسن بن ظريف عن أبيه ظريف بن ناصح.

ورواه محمّد بن الحسن بن الوليد عن أحمد بن إدريس عن محمّد بن حسان الرّازى عن اسماعيل بن جعفر الكندىّ عن ظريف بن ناصح قال حدّثنى رجل يقال له عبد الله بن أيّوب قال حدّثنى أبو عمرو المتطبّب قال عرضت هذه الرّواية على أبى عبد الله عليه السلام.

وروى علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال ومحمّد بن عيسى عن يونس جميعاً عن الرّضا عليه السلام قالا عرضنا عليه الكتاب فقال هو: نعم حقّ وقد كان أمير المؤمنين عليه السلام يأمر عُمّاله بذلك قال أفتى عليه السلام فى كلّ عظم له مخّ فريضة مسمّاة اذا كسر فجبر على غير عثم[1] ولا عيب فجعل فريضة الدّية ستّة أجزاء وجعل فى الرّوح[2] والجنين والأشفار والشّلل والأعضاء والابهام لكلّ جزء ستّة فرائض جعل دية الجنين مائة دينار وجعل دية منىّ الرّجل الى أن يكون جنيناً خمسة أجزاء فاذا كان جنيناً قبل أن تلجه الروح مائة دينار فجعل للنّطفة عشرين ديناراً وهو الرّجل يفرغ[3] عن عرسه فيلقى النّطفة[4] وهو لا يريد ذلك فجعل فيها أميرالمؤمنين عليه السلام عشرين ديناراً الخُمس وللعلقة خُمسى ذلك أربعين ديناراً وذلك للمرأة أيضاً تطرق أو تضرب فتلقيه ثمّ المضغة[5] ستّين ديناراً اذا طرحته المرأة أيضاً فى مثل ذلك

---

١. عَثَم العظم المكسور: انجبر على غير استواء ـ اللسان.
٢. الجروح ـ فقيه.
٣. يفزع ـ خ يب.
٤. نطفته وهى لا تريد ذلك ـ فقيه.
٥. للمضغة ـ فقيه.

باب ۳
دیهٔ اعضای بدن در کتاب فرائض حضرت علی ﷺ

(۱) ظریف بن ناصح گوید: «مردی به نام عبداللّه بن ایّوب، برایم حدیثی نقل کرد. او گفت: ابوعمرو متطبّب برایم حدیثی بازگو کرد. او گفت: این روایت را بر امام صادق ﷺ عرضه کردم. ۷۳۶

و همچنین علی بن ابراهیم از پدرش از ابن فضّال و محمّدبن عیسی از یونس همگی از حضرت رضا ﷺ روایت کرده‌اند. ابن فضّال و محمّدبن عیسی گفتند: این مکتوب را بر حضرت رضا ﷺ عرضه کردیم. حضرت فرمود: آری، حقّ است و امیرالمؤمنین علی ﷺ کارگزاران خویش را بدان امر می‌کرد.

حضرت رضا ﷺ فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در هر استخوانی که مغز دارد، اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، فتوی داد که دیه‌ای مشخص دارد.

حضرت دیهٔ تعیین شده را شش بخش قرار داد و در روح[۱]، جنین، پلک‌ها، فلجی و اعضا و انگشت بزرگه و برای هر بخشی، شش نوع دیه قرار داد.

دیهٔ جنین را صد دینار و دیهٔ منی مرد را تا وقتی که جنین شود، پنج قسم قرار داد و اگر جنین شد ـ پیش از آن که روح بدان درآید ـ صد دینار، پس برای نطفه بیست دینار و این همان است که مردی بترسد و آبش را در رحم همسرش نریزد یا این‌که نمی‌خواسته نریزد. امیرالمؤمنین ﷺ در این مورد بیست دینار؛ یعنی یک پنجم صد دینار را قرار داد و برای علقه دو پنجم آن؛ یعنی چهل دینار است و این در مورد زن اتفاق می‌افتد که شبانه کسی می‌آید یا او را می‌زنند پس علقه را می‌اندازد.

---

۱. در نسخهٔ من لایحضره الفقیه به جای «روح»، «جروح» آمده است.

ثمّ العظم[١] ثمانين ديناراً اذا طرحت[٢] المرأة ثمّ الجنين[٣] أيضاً مائة دينار اذا طرقهم عدوّ فأسقطن[٤] النّساء في مثل هٰذا (و ـ خ) أوجب على النّساء ذٰلك من جهة المعقلة مثل ذٰلك.

فاذا ولد المولود واستهلّ وهو البكاء فبيّتوهم[٥] فقتلوا الصّبيان ففيهم ألف دينار للذّكر، وللأنثى[٦] على مثل هٰذا الحساب (على ـ كذا) خمسمائة دينار وأمّا المرأة اذا قتلت وهي حامل متمّ ولم تسقط[٧] ولدها ولم يعلم أذكر هو[٨] أم أنثى ولم يعلم بعدها مات أو قبلها فديته نصفان نصف دية الذّكر ونصف دية الأنثى ودية المرأة كاملة بعد ذٰلك وأفتى في منيّ الرّجل يفرغ[٩] عن عرسه فيعزل عنها الماء ولم ترد ذٰلك نصف خمس المائة من دية الجنين عشرة دنانير وإن أفرغ فيها عشرون ديناراً وجعل في قصاص جراحته ومعقلته على قدر ديته وهي مائة دينار وقضى في دية جراحة[١٠] الجنين من حساب المائة على ما يكون من جراح الرّجل والمرأة كاملة.

وأفتى ﷺ في الجسد وجعله ستّة فرائض النّفس والبصر والسّمع والكلام (والعقل ـ يب) ونقص الصّوت من الغنن والبحح والشّلل في اليدين والرّجلين فجعل هٰذا بقياس ذٰلك الحكم ثمّ جعل مع كلّ شيء من هٰذه قسامة على نحو ما بلغت الدّية.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

والقسامة في النّفس جعل على العمد خمسين رجلاً وعلى الخطأ خمسة وعشرين رجلاً على ما بلغت ديته ألف دينار وعلى الجراح بقسامة ستّة نفر فما كان دون ذٰلك فحسابه على ستّة نفر والقسامة في النّفس والسّمع والبصر والعقل والصّوت من الغنن والبحح ونقص اليدين والرّجلين فهٰذه ستّة أجزاء الرّجل فالدّية في النّفس ألف دينار والأنف ألف دينار والضّوء[١١] كلّه من العينين ألف دينار والبحح ألف دينار وشلل اليدين ألف دينار والرّجلين (جميعاً ـ فقيه خ) ألف دينار وذهاب السّمع كلّه ألف دينار (وذهاب البصر كلّه ألف دينار ـ فقيه) والشّفتين اذا اُسْتُؤْصِلَتَا ألف دينار والظّهر اذا أحدب[١٢] ألف دينار والذّكر (فيه ـ فقيه)

١. للعظم ـ فقيه.
٢. طرحته ـ فقيه.
٣. للجنين ـ فقيه.
٤. فأسقطت ـ فقيه.
٥. بيّتوا العدوّ: أتوهم ليلاً.
٦. والانثى ـ فقيه.
٧. يسقط ـ فقيه.
٨. هو ذكر ـ فقيه.
٩. يفزع ـ خ يب.
١٠. جراح ـ فقيه.
١١. والصّوت كلّه من الغنن والبحح ألف دينار ـ فقيه.
١٢. حدب ـ خ يب.

بعد از آن مضغه است که شصت دینار است، در مورد وضعیتی مانند مثال قبلی که زن آن را بیندازد؛ سپس جنین استخوان‌دار است که اگر زن آن را بیندازد، هشتاد دینار است بنابراین اگر دشمنی بیاید و زن‌ها در چنین حادثه‌ای سقط جنین کنند، دیه جنین صد دینار است.

و خداوند بر زنان از نظر دیه همین را واجب کرده است؛ [یعنی اگر خود زنان چنین سقط کنند، بر آنان نیز همین دیه ثابت است] و چون فرزند به دنیا آمده و گریسته باشد و دشمن شبانه بیاید و بچه‌ها را بکشد، در بچه‌ها هزار دینار دیه برای پسر و برای دختر به همین حساب پانصد دینار دیه است.

و امّا اگر زنی که حامله است و ماه را تمام کرده باشد کشته شود ولی فرزندش را سقط نکند و معلوم نباشد که پسر است یا دختر و باز معلوم نباشد که پس از مادر مرده است یا پیش از مادر، در این صورت دیه‌اش دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن جدای از این دیه و به طور کامل است.

و امیرالمؤمنین ﷺ در مورد منی مردی که [در وقت انزال] از همسرش جدا می‌شود و آب منی را از او باز می‌دارد با این‌که زن این را نخواسته است؛ به نیمی از یک پنجم صد دینار که دیهٔ جنین است یعنی ده دینار فتوی داد. ولی اگر آب منی را در رحم همسرش بریزد، به بیست دینار دیه نظر دارد.

و حضرت در مورد قصاص جراحت جنین و دیهٔ جراحت آن به اندازه دیهٔ جنین که صد دینار است، حکم کرد و نیز حضرت در مورد دیهٔ جراحت جنین از حساب صد تا دینار، برپایهٔ جراحت مرد و زن به‌طور کامل، حکم داد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و حضرت دربارهٔ بدن، فتوی داد و آن را شش بخش قرار داد: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، نقص صدا چون تو دماغی حرف زدن و کلفتی صدا و فلج شدن دو دست و دو پا.

حضرت این را با ملاحظهٔ آن حکم قرار داد، سپس با هر یک از اینها به اندازهٔ دیه، قَسامه نهاد و قسامه را در جان بر عمد، پنجاه مرد و بر خطا، بیست و پنج نفر بر پایهٔ مبلغ دیه که هزار دینار است، قرار داد و برای جراحت اعضای بدن، قسامهٔ شش نفر را قرار داد و آنچه کمتر از آن است، حسابش بر پایهٔ نسبت شش نفر است و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدای تودماغی و کلفتی صدا و نقص دو دست و دو پاست؛ پس این اجزای شش‌گانهٔ مرد است.

آنگاه دیه در جان، هزار دینار و بینی، هزار دینار و از بین رفتن نور و روشنایی [دید] همه‌اش از دو چشم هزار دینار و کلفتی صدا هزار دینار و فلج شدن دو دست و دو پا هزار دینار و از بین رفتن همهٔ شنوایی هزار دینار (و از بین رفتن همهٔ بینایی هزار دینار؛ فقیه) و دو لب اگر از بن کنده شود، هزار دینار و کمر اگر خمیده شود، هزار دینار و آلت تناسلی مرد هزار دینار و زبان اگر از بن کنده شود، هزار دینار و دو بیضه هزار دینار.

ألف دينار واللّسان اذا اُسْتُؤْصِلَ ألف دينار والأنثيين ألف دينار وجعل ﷺ دية الجراحة فى الأعضاء كلّها فى الرّأس والوجه وسائر الجسد من السّمع والبصر والصّوت والعقل واليدين والرّجلين فى القطع والكسر والصّدع والبطط والموضحة والدّامية ونقل العظام والنّاقبة يكون فى شىء من ذلك.

فما كان من عظم كسر فجبر على غير عثم ولا عيب لم تنقل منه العظام فانّ ديته معلومة فاذا أوضح ولم تنقل منه العظام فدية كسره ودية موضحته. ولكلّ عظم كسر معلوم فدية[1] نقل عظامه نصف دية كسره. ودية موضحته ربع دية كسره ممّا وارت الثّياب من ذلك غير قَصَبتى السّاعد والأصابع وفى قرحة لا تبرأ ثلث دية ذلك العضو[2] الّذى هى فيه.

فاذا أُصيب الرّجل فى إحدىٰ عينيه فانّها[3] تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة وينظر ما ينتهى[4] بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّىٰ عينه الصّحيحة وينظر ما ينتهى بصر عينه المصابة فيعطىٰ ديته من حساب ذلك والقَسامة مع ذلك من السّتّة الأجزاء القَسامة على ستّة نفر على قدر ما أُصيب من عينه فان كان سدس بصره حلف الرّجل وحده وأعطى وإن كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل آخر وان كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وان كان ثلثى بصره حلف هو وحلف معه ثلاثة رجال وان كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة رجال وان كان بصره كلّه حلف هو وحلف معه خمسة رجال ذلك فى القَسامة فى العينين.[5]

قال وأفتى ﷺ فيمن لم يكن له من يحلف معه ولم يوثق به على ما ذهب من بصره أنّه يضاعف عليه اليمين ان كان سدس بصره حلف واحدة وان كان الثّلث حلف مرّتين وان كان النّصف حلف ثلاث مرّات وان كان الثّلثين حلف أربع مرّات وان كان خمسة أسداس حلف خمس مرّات وان كان بصره كلّه حلف ستّ مرّات ثمّ يعطىٰ وان أبىٰ أن يحلف لم يُعطَ الّا ما حلف عليه ووثق منه بصدق والوالي يستعين فى ذلك بالسّؤال والنّظر والتّثبّت فى القصاص والحدود والقَوَد.

---

۱. فديته ونقل عظامه ـ فقيه. ۲. العظم ـ فقيه. ۳. فانّما ـ فقيه.
۴. وينظر ما منتهى بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّىٰ عينه الصّحيحة وينظر ما منتهى بصر عينه المصابة ـ فقيه.
۵. فى العين ـ فقيه.

و حضرت ﷺ برای جراحت همهٔ اعضا دیه قرار داد: در سر، صورت، سایر بدن از شنوایی، بینایی، صدا، عقل، دو دست و دو پا در مورد قطع شدن، شکستن، شکافته شدن، جدا شدن، شکستن سر، که مغز سر دیده شود، جراحتی که خون بیاید، جابه‌جا شدن استخوان‌ها [= دررفتگی] جراحتی که سوراخ کند که در یکی از اعضای بدن باشد.

بنابراین هر استخوانی که بشکند و بعد اصلاح شود ـ بدون کجی و عیب ـ و استخوان‌ها جابه‌جا نشود دیه‌اش معلوم است و اگر شکافته و مغز استخوان دیده شود و استخوان‌ها جابه‌جا نشود [= در نرود]، دیهٔ شکسته شدن و دیهٔ آشکار شدن مغز استخوان ثابت است.

و برای هر استخوانی که شکسته شود، روشن است؛ بنابراین دیهٔ جابه‌جا شدن [= دررفتگی] استخوان‌هایش نصف دیهٔ شکسته شدن است.

و دیهٔ دیده شدن استخوان یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان از هر عضوی که لباس‌ها آن را می‌پوشانده است می‌باشد؛ به استثنای استخوان ساعد [= ساق دست] و انگشتان.

و در زخمی که خوب نمی‌شود، یک سوم دیهٔ همان عضوی که زخم در آن است، ثابت است.

اگر مردی یکی از دو چشمش آسیب دید، آسیب آن چشم با چشم دیگر اندازه‌گیری می‌شود. به این گونه که چشم آسیب دیده بسته می‌شود و تأمل می‌شود که بینایی چشم سالمش تا کجاست. پس از آن چشم سالم او بسته می‌شود و نگاه می‌شود که بینایی چشم آسیب دیده‌اش تا کجاست. پس از آن به همین نسبت دیه به او داده می‌شود.

و قسامه برای اثبات مقدار آسیب چشم، از شش جزء قسامه بر شش نفر است و آن هم به اندازهٔ آسیبی که چشمش دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود و اگر یک سوم بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و نیز فرد دیگری همراه او سوگند یاد می‌کند و اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او و دو مرد دیگر به همراه او سوگند می‌خورند و اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر چهار پنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او همراه با چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش آسیب دیده، او همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و این سخن دربارهٔ قسامه در مورد دو چشم است.»

حضرت رضا ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ کسی که فردی ندارد تا به همراه او سوگند بخورد و خودش هم در ارتباط با اندازهٔ آسیب‌دیدگی بینایی‌اش مورد اعتماد نیست، فتوی داد که سوگند خود شخص تکرار می‌گردد.

اگر آسیب دیدگی یک ششم بینایی‌اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بوده، دو بار سوگند و اگر نیمی از بینایی‌اش بوده، سه بار و اگر دو سوم بوده، چهار بار سوگند می‌خورد و اگر پنج ششم بوده است، پنج بار سوگند یاد می‌کند و اگر آسیب دیدگی همهٔ بینایی‌اش بوده، شش بار سوگند می‌خورد. پس از آن دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد، به او نمی‌دهند جز آنچه بر آن سوگند خورده و به راستی ادّعایش وثوق پیدا کرده باشند و حاکم [برای روشن شدن حقیقت] در این موارد از راه پرسش و بررسی در مورد مجازات، حدود و کشتن به قصاص کمک می‌گیرد.»

وان أصاب سمعه شيء فعلىٰ نحو ذٰلك يضرب له شيء[1] لكي يعلم منتهى سمعه ثمّ يقاس ذٰلك والقسامة على نحو ما نقص[2] من سمعه فان كان سمعه كلّه فعلى نحو ذٰلك وان خيف منه فجور ترك[3] حتّى يغفل[4] ثمّ يصاح به فان سمع عاوده الخصوم[5] الى الحاكم والحاكم يعمل فيه برأيه ويحطّ عنه بعض ما أخذ.

وان كان النّقص في الفخذ أو في العضد فانّه يقاس بخيط تقاس رجله الصّحيحة أو يده الصّحيحة ثمّ يقاس به المصابة فيعلم ما نقص من يده أو رجله وان أصيب السّاق أو السّاعد من الفخذ[6] أو العضد يقاس وينظر الحاكم قدر فخذه.

وقضى ﷺ في صدغ[7] الرّجل اذا أصيب فلم يستطع أن يلتفت الّا ما انحرف الرّجل نصف الدّية خمسمائة دينار وما كان دون ذٰلك فبحسابه.

وقضى ﷺ في شفر[8] العين الأعلى ان أصيب فشتر[9] فديته ثلث دية العين مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينارٍ وان أصيب شفر العين الأسفل فديته نصف دية العين مائتا دينار وخمسون ديناراً وان[10] أصيب الحاجب فذهب شعره كلّه فديته نصف دية العين مائتا دينار وخمسون ديناراً فما أصيب منه فعلى حساب ذٰلك.

فإن[11] قطعت روثة[12] الأنف فديتها خمسمائة دينار نصف الدّية وان أنفذت فيه نافذة لا تنسدّ بسهم أو برمح فديته ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث وان كانت نافذة فبرئت والتأمت فديتها خُمُسُ دية روثة الأنف مائة دينار فما أصيب فعلى حساب ذٰلك وان كانت النّافذة في إحدى المنخرين الى الخيشوم وهو الحاجز بين المنخرين فديتها عُشْرُ دية روثة الأنف لأنّه النّصف والحاجز بين المنخرين خمسون ديناراً وان كانت الرّمية نفذت في

---

۱. بشئ ـ فقيه.　۲. ينقص ـ فقيه.　۳. يترك ـ فقيه.
۴. يتغفّل ـ فقيه.　۵. عاودوه الخصومة ـ فقيه.　۶. فمن الفخذ ـ فقيه.
۷. الصُّدْغ: ما بين العين والأُذن ـ المنجد.
۸. الشَّفر والشُّفْر: أصل منبت شعر الجفن ـ المنجد.
۹. شتر: كان جفن عينه منقلباً من أعلى وأسفل ومنشقّاً أو كان أسفل جفنه مسترخياً ـ المنجد.
۱۰. فإن ـ يب.　۱۱. وان ـ فقيه.
۱۲. الروثة: مقدّم الأنف أجمع وقيل طرف الأنف حيث يقطر الرعاف ـ يقال فلان يضرب بلسانه روثة أنفه وفي حديث حسان بن ثابت أنّه أخرج لسانه فضرب به روثة أنفه أي أرنبته وطرفه من مقدّمه. اللسان.

و اگر شنوایی‌اش آسیبی دید به همین شکل خواهد بود؛ صدایی برایش ایجاد می‌شود تا حداکثر شنوایی‌اش معلوم شود. پس از آن بررسی می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ همان نقصان شنوایی‌اش می‌باشد و اگر همهٔ شنوایی‌اش آسیب دیده، به همان شکل است (که در بینایی گذشت.)

و اگر بیم آن می‌رود که راست نگوید، او را رها می‌کنند تا آن‌که غافل و بی‌توجه شود. پس از آن او را صدا می‌کنند.

اگر شنید، طرف‌هایش، او را نزد حاکم می‌برند و حاکم به نظر خویش دربارهٔ او عمل می‌کند و بخشی از آنچه گرفته از او باز می‌ستاند.

و اگر نقص در ران یا در بازو باشد، اندازه‌گیری نقص، با نخی صورت می‌گیرد. پای سالم یا دست سالم اندازه‌گیری می‌شود، آن‌گاه با همان نخ، عضو آسیب دیده اندازه‌گیری می‌شود و نقص دست و پا مشخص می‌شود.

و اگر ساق یا ساعد ران یا بازو آسیب دیده است، اندازه‌گیری می‌شود و حاکم اندازهٔ ران را ملاحظه می‌کند.

و امیرالمؤمنین ﷺ در مورد گیجگاه مرد اگر آسیب ببیند و نتواند به این‌سو و آن‌سو متوجه شود ـ مگر آن‌که خودش منحرف شود ـ حکم به نصف دیه [یعنی] پانصد دینار داد و اگر آسیب کمتر از این است، با همین حساب و نسبت خواهد بود.

و امیرالمؤمنین ﷺ در مورد پلک بالای چشم اگر آسیب ببیند و وارونه یا شکافته شود، حکم داد دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

و اگر پلک پایین چشم آسیب دید، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است.

و اگر ابرو آسیب ببیند و همهٔ مویش از بین برود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و در نتیجه هر اندازه که از موی ابرو از بین برود به همین نسبت حساب می‌شود.

اگر جلوی بینی قطع شود، دیه‌اش نیمی از دیه [یعنی] پانصد دینار است. اگر چیزی را در بینی با تیر یا نیزه که سوراخش مسدود نشود فرو کند، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار ولی اگر با چیزی سوراخ کند که خوب شود و سوراخ هم بیاید و جوش خورد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ جلوی بینی [یعنی] صد دینار است و هر اندازه که آسیب ببیند، بر این پایه حساب می‌شود و اگر سوراخ در یکی از دو بینی تا بالای بینی؛ یعنی همان دیوارهٔ بین دو بینی است، دیه‌اش یک دهم جلوی بینی است؛ چون جلوی بینی نیمی از دیه و دیوارهٔ بین دو بینی، پنجاه دینار است.

و اگر تیر در یکی از دو بینی و دیوارهٔ بین دو بینی تا بینی دیگر نفوذ کرده، دیه‌اش شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

إحدى المنخرين والخيشوم الى المنخر الآخر فديتها ستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار.

واذا قطعت الشّفة العليا وَاُستُؤصِلت فديتها نصف الدّية خمسمائة دينار فما قطع منها فبحساب ذٰلك فان انشقّت فبدا منها الأسنان ثمّ دوويت[1] فبرئت والتأمت فدية جرحها والحكومة فيها خُمس دية الشّفة مائة دينار وما قطع منها فبحساب ذٰلك وان شترت وشينت شيناً قبيحاً فديتها مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثُلثا دينار.

ودية الشّفة السّفلى اذا قطعت واُستُؤصِلَت ثلثا الدية كملاً ستّمائة (دينار ـ خ) وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار فما قطع منها فبحساب ذٰلك فان انشقّت حتّى تَبدو منها الأسنان ثمّ برئت والتأمت مائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وإن أصيبت فشينت شيناً فاحشاً فديتها ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار (وذٰلك ثلث ديتها ـ يب).

قال وسألت أبا جعفر عليه السلام عن ذٰلك فقال بلغنا أنّ أمير المؤمنين عليه السلام فضّلها لأنّها تمسك الطّعام والماء (مع الأسنان ـ فقيه) فلذٰلك فضّلها في حكومته.

وفي الخدّ اذا كانت فيه نافذة وبدا[2] منها جوف الفم فديتها مائة دينار فان دووى[3] فبرأ والتأم وبه أثر بيّن وشين فاحش فديته خمسون ديناراً. فان كانت نافذة في الخدّين كليهما فديتها مائة دينار وذٰلك نصف دية الّتى بدا[4] منها الفم. وان كانت رميت بنصلٍ ينفذ[5] في العظم حتّى ينفذ الى الحنك فديتها مائة وخمسون ديناراً جعل منها خمسون ديناراً لموضحتها. وان كانت ناقبة ولم تنفذ فديتها مائة دينار.

فان كانت موضحة في شيء من الوجه فديتها خمسون ديناراً فان كان لها شين فدية شينها ربع دية موضحتها وان كان جرحاً ولم توضح ثمّ برئ وكان[6] في الخدّين أثر فديته عشرة دنانير وان كان في الوجه صدع فديته ثمانون ديناراً فان سقطت منه جذوة لحم ولم يوضح وكان قدر الدّرهم فما فوق ذٰلك فديتها ثلاثون ديناراً.

ودية الشّجّة ان كانت موضحة[7] أربعون ديناراً اذا كانت في الجسد وفي مواضع[8] الرّأس

---

۱. دويت ـ فقيه. ۲. ويُرى ـ فقيه. ۳. دوى ـ فقيه.
۴. يرئ ـ فقيه. ۵. نشبت ـ فقيه ـ نشب الشئ في الشئ: علق به ـ مجمع.
۶. فكان ـ فقيه. ۷. اذا كانت توضح ـ فقيه. ۸. موضع ـ خ يب.

و اگر لب بالا قطع شده و از بن کنده شده است، دیه‌اش نصف دیه [یعنی] پانصد دینار است و هر اندازه که از آن بریده شده به همین نسبت خواهد بود؛ بنابراین اگر لب شکافته شود و دندان‌ها نمایان و پس از آن مداوا شود و بهبود و التیام یابد، دیهٔ مجروح شدن آن و تعیین تفاوت لب سالم یا لب ناسالم یک پنجم دیهٔ لب [یعنی] صد دینار است وهراندازه‌که‌از لب بریده شود، به همان نسبت است.

و اگر لب وارونه یا شکافته و بسیار زشت شود، دیه‌اش صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ لب پایین اگر قطع و ریشه‌کن شود، دو سوم دیهٔ کامل [یعنی] ششصد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و هر اندازه که از لب پایین بریده شود به همین شکل محاسبه می‌شود.

اگر لب پایین شکافت برداشت تا آنجا که دندان‌ها نمایان شد و بعداً خوب شد و جوش خورد، صد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و اگر آسیب دید و بسیار زشت شد، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و این یک سوم دیهٔ لب است.

راوی گوید: از امام باقر ﷺ در این مورد پرسیدم: حضرت فرمود: به ما رسیده که حضرت امیرالمؤمنین ﷺ لب پایین را بر لب بالا برتری داد؛ چرا که لب پایین غذا و آب را نگاه می‌دارد و روی همین جهت حضرت در حکم خویش لب پایین را برتری داده است.

و در گونه اگر شکافی باشد که درون دهان از آن دیده شود، دیه‌اش صد دینار است و اگر بهبود یابد و شکاف به هم آید ولی اثر آن آشکار و زشتی فاحشش باقی باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است.

و اگر شکافی در هر دو گونه باشد، دیهٔ آن دو، صد دینار است و این نصف دیهٔ شکافی است که دهان از آن شکاف دیده می‌شود و اگر گونه هدف تیری قرار گرفته که به استخوان نفوذ کرده - تا جایی که به گردن رسیده است - در این صورت دیه‌اش صد و پنجاه دینار است که پنجاه دینار آن برای شکاف برداشتن استخوان است.

و اگر سوراخ کرده ولی فرو نرفته، دیه‌اش صد دینار است.

اگر سوراخ در جایی از صورت به شکلی باشد که درون آن دیده شود، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر جراحت زشتی داشت، دیهٔ زشتی آن یک چهارم دیهٔ شکاف عمیق بودن است و اگر جراحتی باشد که عمق ندارد و بعدا بهبود یابد و در دو گونه اثر آن بماند، دیه‌اش ده دینار است.

و اگر در صورت شکافی پیدا شود، دیه‌اش هشتاد دینار است و اگر از آن تکه گوشتی بیفتد ولی درون آن دیده نشود و آن تکه به اندازهٔ درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است.

و دیهٔ جراحت سر و صورت اگر به موضحه برسد، چهل دینار است - البته اگر در بدن باشد - ولی

خمسون ديناراً. فان نقل منها العظام فديتها مائة دينار وخمسون ديناراً فان[1] كانت ناقبة في الرّأس فتلك تسمّى المأمومة وفيها ثلث الدّية ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وجعل ﷺ في الأسنان في كلّ سنّ خمسين ديناراً وجعل الأسنان سواءً وكان قبل ذلك يجعل في الثّنيّة خمسين ديناراً وفيما سوى ذلك من الأسنان في الرّباعيّة أربعين ديناراً وفي النّاب ثلاثين ديناراً وفي الضّرس خمسة وعشرين ديناراً.

فاذا اسودّت السّنّ الى الحول فلم تسقط فديتها دية السّاقط خمسون ديناراً وان تصدّعت[2] ولم تسقط فديتها خمسة وعشرون ديناراً فما انكسر منها فبحسابه من الخمسين (الدينار ـ فقيه) وان سقطت بعدُ وهي سوداء فديتها (خمسة وعشرون ديناراً فان انصدعت وهي سوداء فديتها ـ فقيه) اثنا عشر ديناراً ونصف وما[3] انكسر منها من شيء فبحسابه من الخمسة والعشرين ديناراً.

وفي التّرقوة اذا انكسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب أربعون ديناراً فان انصدعت فديتها أربعة أخماس (دية ـ يب) كسرها اثنان وثلاثون ديناراً فان أوضحت فديتها خمسة وعشرون ديناراً وذلك خمسة أجزاء من ديتها اذا انكسرت فان نقل منها العظام فديتها نصف دية كسرها عشرون ديناراً فان نقبت فديتها ربع دية كسرها عشرة دنانير.

ودية المنكب اذا كسر خُمس دية اليد مائة دينار فان كان في المنكب صدع فديته أربعة أخماس دية كسره ثمانون ديناراً فان[4] اوضح فديته رُبع دية كسره خمسة وعشرون ديناراً فان نقلت منه العظام فديته مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً منها مائة دينار دية كسره وخمسون ديناراً لنقل العظام وخمسة وعشرون ديناراً للموضحة وان كانت ناقبة فديتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً فان رضّ فعثم فديته ثُلثُ دية النّفس ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثُلث دينار فان كان فلكّ فديته ثلاثون ديناراً.

وفي العضد اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب فديتها خُمُسُ دية اليد مائة دينار

---

۱. فاذا ـ خ فقيه. ۲. انصدعت فلم ـ فقيه. ۳. فما ـ خ فقيه.
۴. فما ـ خ فقيه.

در جراحت سر که به استخوان برسد، پنجاه دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر شکستگی به مغز سر رسیده است، نامش مأمومه است و در آن یک سوم دیه [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و امیرالمؤمنین ﷺ در دندان‌ها در هر دندانی پنجاه دینار و همهٔ دندان‌ها را یکسان قرار داد و پیش از آن، در دندان‌های پیشین پنجاه دینار و در سایر دندان‌ها در چهار دندان بین ثنایا و انیاب، چهل دینار و در دندان نیش، سی دینار و در دندان آسیاب، بیست و پنج دینار قرار داده است.

و اگر دندان تا یک سال سیاه شود ولی نیفتد، دیهٔ آن دیهٔ دندانی است که بیفتد؛ یعنی پنجاه دینار.

و اگر دندان آسیب ببیند، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و هر اندازه از آن بشکند به نسبت پنجاه دینار محاسبه می‌شود و اگر پس از آن که سیاه شد بیفتد، دیه‌اش دوازده دینار و نیم است و هر اندازه که از دندان بشکند با توجه به بیست و پنج دینار، نسبت‌سنجی و محاسبه می‌شود.

و اگر استخوان گردن بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، چهل دینار است و اگر شکافته شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و اگر شکستگی به استخوان برسد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و این مقدار پنج قسمت از دیهٔ گردن است، اگر بشکند و اگر استخوان‌ها هم جابه‌جا شود، دیه‌اش نصف دیهٔ شکستن گردن [یعنی] بیست دینار است.

و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن گردن [یعنی] ده دینار است.

دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است. اگر در شانه شکافی ایجاد شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکستن آن یعنی هشتاد دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است. حال اگر استخوان‌های شانه جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و هفتاد و پنج دینار است؛ صد دینار آن دیهٔ شکسته شدن و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و بیست و پنج دینار برای عمیق بودن شکستن و دیده شدن استخوان.

و اگر سوراخ شده باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و اگر استخوان شانه خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر جدا شود، دیه‌اش سی دینار است.

و اگر بازو بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است و دیهٔ بازویی که بشکند و به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های بازو، نصف دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و دیهٔ سوراخ شدن بازو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است.

ودية موضحتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها نصف دية كسرها خمسون ديناراً ودية نقبها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً.

وفي المرفق اذا كسر فجبر على غير عثم ولا عيب فديته مائة دينار وذٰلك خُمس دية اليد فان انصدع فديته أربعة أخماس دية كسره ثمانون ديناراً فان أوضح فديته رُبع دية كسره خمسة وعشرون ديناراً فان نقلت منه العظام فديته مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً للكسر مائة دينار ولنقل العظام خمسون ديناراً وللموضحة خمسة وعشرون ديناراً فان كانت فيه ناقبة فديتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً فان رضّ المرفق فعثم فديته ثُلث دية النّفس ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون دينار وثُلث دينار فان (كان ـ فقيه) فكّ فديته ثلاثون ديناراً. وفي المرفق الآخر مثل ذٰلك[1] سواء.

وفي السّاعد اذا كسر فجبر على غير عثم ولا عيب ثُلث دية النّفس ثلاثمائة (دينار ـ خ) وثلاثة وثلاثون ديناراً وثُلث دينار فان (كان ـ فقيه) كسر إحدى القَصَبتين من السّاعد (ين ـ يب) فديتها خُمس دية اليد مائة دينار وفي إحداهما أيضاً في الكسر لأحد الزَّندين خمسون ديناراً وفي كليهما مائة دينار فان انصدع إحدى القَصَبتين ففيها أربعة أخماس دية إحدى قصبتي السّاعد أربعون[2] ديناراً ودية موضحتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها مائة دينار وذٰلك خُمس دية اليد وان كانت ناقبة فديتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقبها نصف دية موضحتها اثنا عشر ديناراً ونصف (دينار ـ فقيه) ودية نافذتها خمسون ديناراً فان صارت فيها قرحة لاتبرأ فديتها ثُلث دية السّاعد ثلاثة وثلاثون ديناراً وثُلث دينار وذٰلك ثلث دية الّذي هي فيه.

ودية الرّسغ اذا رضّ فجبر على غير عثم ولا عيب ثُلث دية اليد مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثُلثا دينار قال الخليل (بن أحمد ـ فقيه) الرّسغ مفصل ما بين السّاعد والكفّ.

وفي الكفّ اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية اليد مائة دينار فان فكّت الكفّ فديتها ثُلث دية اليد مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثُلثا دينار وفي موضحتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها مائة دينار وثمانية وسبعون ديناراً

---

١. هٰذا ـ فقيه.

٢. ثمانون ـ فقيه ـ والظّاهر أنّ ما في التهذيب سهو.

و در مورد آرنج اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار و آن یک پنجم دیهٔ دست است و اگر شکاف بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آرنج [یعنی]هشتاد دینار است و اگر شکستن به استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن [یعنی] بیست و پنج دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد دینار و برای شکستنی که به استخوان برسد، بیست و پنج دینار و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و اگر آرنج خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ نفس [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر از هم جدا شود، دیه‌اش سی دینار و در آرنج دیگر هم مشابه همین دیات به طور یکسان است.

و در ساعد دست اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک سوم دیهٔ نفس [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است. اگر یکی از دو استخوان ساعد بشکند، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است و در یکی از دو ساعد اگر یکی از دو مچ بشکند، پنجاه دینار و در هر دو، صد دینار است و اگر یکی از دو استخوان شکاف بردارد، در آن چهار پنجم دیهٔ یکی از دو استخوان ساعد [یعنی] چهل دینار است و دیهٔ شکافی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکستن استخوان [یعنی] بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان صد دینار و آن یک پنجم دیهٔ دست است و اگر سوراخ شده است، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان ساعد [یعنی] بیست و پنج دینار است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و دیهٔ سوراخ شدن آن، نصف دیهٔ به استخوان رسیدن [یعنی] دوازده دینار و نیم است و دیهٔ شکاف آن پنجاه دینار است و اگر در استخوان ساعد زخمی پدید آید که خوب نمی‌شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ ساعد [یعنی] سی و سه دینار و یک سوم دینار است و این یک سوم دیه‌ای است که در ساعد است.

و دیهٔ مفصل مچ اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک سوم دیهٔ دست [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

خلیل بن احمد [نحوی] گوید: رسغ؛ همان مفصل بین ساعد و کف دست است.

و در کف اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است و اگر [مفصل] کف جدا شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ دست [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

و در شکسته شدن کف که استخوان کف دیده شود، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های کف، صد و هفتاد و هشت دینار [یعنی] نصف

نصف دية كسرها[1] وفي (دية ـ فقيه) نافذتها ان لم تنسدّ خُمس دية اليد مائة دينار فان كانت نافذة فديتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً.

ودية الأصابع والقصب الّذي في الكفّ في الابهام[2] اذا قطع ثُلث دية اليد مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار ودية قصبة الابهام الّتي في الكفّ تجبر على غير عثم خُمس دية الابهام ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار اذا استوى جبرها وثبت ودية صدعها ستّة وعشرون ديناراً وثلثا دينار ودية موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار ودية نقل عظامها ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار ودية نقبها ثمانية دنانير وثلث دينار نصف دية نقل عظامها ودية موضحتها نصف دية ناقلتها[3] ثمانية دنانير وثلث دينار ودية فكّها عشرة دنانير.

ودية المفصل (الثّاني ـ يب) من أعلى الإبهام ان كسر فجبر على غير عثم ولا عيب ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار ودية الموضحة اذا كانت فيها أربعة دنانير وسدس دينار ودية نقبه أربعة دنانير وسدس دينار ودية صدعه ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار ودية نقل عظامها خمسة دنانير وما قطع منها فبحسابه على منزلته.

وفي الأصابع في كلّ اصبع سدس دية اليد ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث دينار ودية أصابع الكفّ الأربع سوى الابهام دية كلّ قصبة عشرون ديناراً وثلثا دينار ودية كلّ موضحة في كلّ قصبة من القصب الأربع أصابع[4] أربعة دنانير وسدس (دينار ـ يب) ودية نقل كلّ قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث دينار.

ودية كسر كلّ مفصل من الأصابع الأربع الّتي تلي الكفّ ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار وفي صدع كلّ قصبة منهنّ ثلاثة عشر ديناراً وثلثا دينار وان كان في الكفّ قرحة لا تبرأ فديتها ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وفي نقل عظامها ثمانية دنانير وثلث دينار وفي موضحتها أربعة دنانير وسدس وفي نقبها أربعة دنانير وسدس وفي فكّها خمسة دنانير.

---

۱. هكذا في يب والظّاهر أنّه سهو وصحيحه ودية نقل عظامها خمسون ديناراً نصف دية كسرها كما في الكافي ج ۷ ص ۳۳۵ ـ وفي الفقيه: ودية نقل عظامها مائة دينار وثمانية وسبعون ديناراً وثلث دينار وفي موضحتها نصف دية كسرها ـ هكذا في الفقيه والظّاهر انّه سهو وصحيحه ودية نقل عظامها خمسون ديناراً كما في الكافي وانّ قوله وفي موضحتها نصف دية كسرها سهو لأنّه ذكر قبيل هذا وفي موضحتها ربع دية كسرها كما في الكافي.

۲. والابهام ـ فقيه.

۳. ناقبتها ـ فقيه.

۴. من الأربع الأصابع أربعة دنانير ـ فقيه.

دیهٔ شکسته شدن کف است و در دیهٔ سوراخ شدن کف اگر بسته نشود، یک پنجم دیهٔ دست [یعنی] صد دینار است.

و اگر استخوان کف سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن کف [یعنی] بیست و پنج دینار است.

و امّا دیهٔ انگشتان و نی استخوان‌هایی که در کف است؛ امّا انگشت ابهام اگر بریده شود، یک سوم دیهٔ دست [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ نی استخوان ابهام که به کف دست چسبیده است اگر بدون کجی جا بیفتد یک پنجم دیهٔ انگشت ابهام [یعنی] سی وسه دینار و یک سوم دینار ـ اگر درست شود و در جای خود قرار گیرد ـ است و دیهٔ شکاف خوردن ابهام، بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ شکستن ابهام که به استخوان برسد، هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ابهام، شانزده دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن استخوان ابهام، هشت دینار و یک سوم دینار [یعنی] نصف دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن است.

و دیهٔ شکسته شدن ابهام که به استخوان برسد، نصف دیهٔ جابه‌جا شدن استخوان [یعنی] هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن ابهام، ده دینار است.

و دیهٔ مفصل [= بند] دوم از بالای ابهام [انگشت شست] اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، شانزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحتی که استخوان را نمایان سازد، اگر در مفصل صورت گیرد چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق مفصل [بند] چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن پنج دینار است و هر اندازه که از استخوان‌های مفصل قطع شود به همین نسبت و بر همین پایه محاسبه می‌شود.

و در مورد انگشتان، در هر انگشتی یک ششم دیهٔ دست، هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ چهار انگشت کف غیر از ابهام، دیهٔ هر استخوانی بیست دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ هر شکستنی که به استخوان رسیده، در هر نی استخوانی از نی استخوان‌های چهار انگشت، هشت دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن هر مفصل از چهار انگشت که کنار کف دست است، شانزده دینار و دو سوم دینار است و در شکافته شدن هر نی استخوانی از چهار انگشت، سیزده دینار و دو سوم دینار است.

و اگر در کف زخمی است که خوب نمی‌شود، دیه‌اش سی و سه و یک سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های کف، هشت دینار و یک سوم دینار است و در شکستن استخوان‌های کف که استخوان پیدا شود، چهار دینار و یک ششم دینار است و در سوراخ شدن استخوان‌های کف، چهار دینار و یک ششم دینار و در جدا شدن آنها، پنج دینار است.

ودية المفصل الأوسط من الأصابع الأربع اذا قطع فديته خمسة وخمسون ديناراً وثلث دينار وفي كسره أحد عشر ديناراً وثلث دينار وفي صدعه ثمانية دنانير ونصف (دينار ـ يب) وفي موضحته دينار وثلثا دينار وفي نقل عظامه خمسة دنانير وثلث دينار وفي نقبه ديناران وثلثا دينار وفي فكّه ثلاثة دنانير وثلثا دينار.

وفي المفصل الأعلى من الأصابع الأربع اذا قطع سبعة وعشرون ديناراً ونصف دينار وربع عُشر دينار وفي كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار وفي نقبه دينار وثلث وفي فكّه دينار وأربعة أخماس دينار وفي ظفر كلّ اصبع منها خمسة دنانير.

وفي الكفّ اذا كسرت فجبرت على غير عثم فديتها أربعون ديناراً[١] ودية صدعها أربعة أخماس دية كسرها اثنان وثلاثون ديناراً ودية موضحتها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها عشرون ديناراً ونصف دينار ودية نقبها رُبع دية كسرها عشرة دنانير ودية قرحة (فيها ـ فقيه) لاتبرأ ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار.

وفي الصّدر اذا رضّ فثنى[٢] شِقّاه كلاهما فديته خمسمائة دينار ودية إحدى شقّيه اذا انثنى مائتان وخمسون[٣] ديناراً فان[٤] انثنى الصّدر والكتفان فديته مع الكتفين ألف دينار فان[٥] انثنى أحد الكتفين مع شقّ الصّدر فديته خمسمائة دينار ودية الموضحة في الصّدر خمسة وعشرون ديناراً ودية موضحة الكتفين والظّهر خمسة وعشرون ديناراً فان اعترى الرّجل من ذلك صَعَر[٦] لايستطيع[٧] أن يلتفت فديته خمسمائة دينار.

وان كسر الصّلب فجبر على غير عثم ولا عيب فديته مائة دينار فان عثم فديته ألف دينار.

وفي الأضلاع فيما خالط القلب من الأضلاع اذا كسر منها ضلع فديتها خمسة وعشرون ديناراً ودية صدعه اثنى عشر ديناراً ونصف ودية نقل عظامه سبعة دنانير ونصف (دينار ـ فقيه) وموضحته على رُبع (دية ـ يب) كسره ودية نقبه مثل ذلك.

---

١. قد سبق في هذا الحديث قبل ذلك انّ دية الكفّ مائة دينار وهي خُمس دية اليد فلاحظ.

٢. فتثنّى ـ فقيه.

٣. مائتا دينار وخمسون ديناراً ـ فقيه.

٤. وان ـ فقيه.

٥. واذا ـ فقيه.

٦. الصّعَر: هو ان يثني عنقه فيصير في ناحية.

٧. ولا يقدر على أن يلتفت ـ فقيه.

دیهٔ مفصل میانی از چهار انگشت در صورتی که قطع شود پنجاه و پنج دینار و یک سوم دینار است و در شکسته شدن آن یازده دینار و یک سوم دینار و در شکافته شدن آن، هشت دینار و نصف دینار است و در جراحتی که استخوان بند را آشکار کند، یک دینار و دو سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج و یک سوم دینار و در سوراخ شدن عمیق مفصل میانی دو و دو سوم دینار و جدا شدن آن سه و دو سوم دینار است.

و در مفصل بالایی از چهار انگشت اگر قطع شود بیست و هفت دینار و نیم و چهاردهم دینار است و در شکسته شدن آن، پنج و چهار پنجم دینار است و در سوراخ شدن مفصل بالایی، یک دینار و چهار پنجم دینار است و در ناخن هر انگشتی از چهار انگشت، پنج دینار است.

و در کف اگر بشکند و بدون کجی جا بیفتد، دیه‌اش چهل دینار است و دیهٔ مو برداشتن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و دیهٔ جراحت کف که استخوان را نمایان سازد، بیست و پنج دینار است و دیهٔ دررفتگی استخوان‌های آن، بیست و نیم دینار است و دیهٔ سوراخ عمیق آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] ده دینار است و دیهٔ زخمی که در کف باشد و خوب نشود، سیزده و یک سوم دینار است.

و در سینه اگر کوبیده و هر دو بخش آن کج شود، دیه‌اش پانصد دینار است و دیهٔ موردی که یکی از دو بخش آن کج شود، دویست و پنجاه دینار است.

و اگر سینه و دو کتف کج شود، دیهٔ آن با دو کتف هزار دینار است و اگر یکی از دو کتف کج و سینه نیز شکافته شود، دیه‌اش پانصد دینار است.

و دیهٔ جراحتی که در سینه به استخوان برسد، بیست و پنج دینار است و دیهٔ شکستنی که به مغز استخوان برسد، در دو کتف و پشت، بیست و پنج دینار است و اگر مرد به خاطر این شکستگی گردنش به یک طرف کج شود و نتواند بچرخد، دیه‌اش پانصد دینار است.

و اگر ستون فقرات شکسته شود و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار است و اگر کج جا بیفتد، دیه‌اش هزار دینار است.

و در استخوان‌های پهلو [= دنده] که در کنار قلب است اگر یکی از آن بشکند، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و دیهٔ مو برداشتن آن دوازده و نیم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های پهلو هفت و نیم دینار و شکستنی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکستن آن و دیهٔ سوراخ شدن آن مثل همین دیه است.

وفی الأضلاع ممّا یلی العضدین دیة کلّ ضلع عشرة دنانیر اذا کسر ودیة صدعه سبعة دنانیر ودیة نقل عظامه خمسة دنانیر وموضحة کلّ ضلع رُبع دیة کسره دیناران ونصف دینار وإن نقب ضلع منها فدیته دینار ونصف دینار[1].

وفی الجائفة ثلث دیة النّفس ثلاثمائة (دینار ـ خ) وثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار وان نقب من الجانبین کلیهما برمیة أو طعنة وقعت فی الصّفاق[2] فدیتها اربعمائة دینار وثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار.

وفی الأذن اذا قطعت فدیتها خمسمائة دینار وما قطع منها فبحساب ذلك.

وفی الورك اذا کسر فجبر علی غیر عثم ولا عیب خُمس دیة الرّجلین مائتا دینار فان صدع الورك فدیته مائة دینار وستّون دیناراً أربعة أخماس دیة کسره وان أوضحت فدیته رُبع دیة کسره خمسون دیناراً ودیة نقل عظامه مائة وخمسة وسبعون دیناراً منها لکسرها مائة دینار ولنقل عظامها خمسون دیناراً ولموضحتها خمسة وعشرون دیناراً ودیة فکّها ثلثا دیتها[3] فان رضّت وعثمت فدیتها ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار.

وفی الفخذ اذا کسرت فجبرت علی غیر عثم ولا عیب خُمس دیة الرّجلین مائتا دینار فان عثمت الفخذ فدیتها ثلاثمائة دینار وثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار ثُلث دیة النّفس ودیة موضحة العثم[4] أربعة أخماس دیة کسرها مائة (دینار ـ فقیه) وستّون دیناراً فان کانت قرحة لاتبرأ فدیتها ثُلث دیة کسرها ستّة وستّون دیناراً وثلثا دینار ودیة موضحتها ربع دیة کسرها خمسون دیناراً ودیة نقل عظامها نصف دیة کسرها مائة دینار ودیة نقبها ربع دیة کسرها خمسون دیناراً.

وفی الرکبة اذا کسرت فجبرت علی غیر عثم ولا عیب خُمس دیة الرّجلین مائتا دینار فان تصدّعت[5] فدیتها أربعة أخماس دیة کسرها مائة وستّون دیناراً ودیة موضحتها رُبع دیة

---

۱. دیناران ونصف دینار ـ فقیه ـ ئل.

۲. الصّفاق ککتاب الجلد الأسفل تحت الجلد الّذی علیه الشّعر او مابین الجلد والمصران أو جلد البطن کلّه.

۳. ودیة فکّها ثلاثون دیناراً ـ فقیه.

٤. الفخذ ـ فقیه ـ والظّاهر أنّ ما فی یب تصحیف وصحیحه موضحة الفخذ کما فی الفقیه والکافی.

۵. انصدعت ـ فقیه.

در استخوان‌های پهلو [= دنده] که در کنار بازوان است، دیهٔ هر استخوانی اگر بشکند، ده دینار است و دیهٔ مو برداشتن آن هفت دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های پهلو [= دنده] پنج دینار و شکستن هر استخوان پهلو که به استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم شکستن (معمولی) است؛ [یعنی] دو دینار و نیم و اگر استخوانی سوراخ شود، دیه‌اش یک دینار و نیم است و در جراحتی که در عمق نفوذ کرده، یک سوم دیهٔ نفس [یعنی] سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است و اگر از هر دو طرف با تیر یا نیزه‌ای که در پوست زیرین یا پوست شکم قرار گیرد سوراخ کند، دیه‌اش چهارصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد گوش اگر بریده شود، دیه‌اش پانصد دینار و به هر اندازه که از گوش بریده شود، به همین نسبت خواهد بود.

و در مورد لگن اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دو پا [یعنی] دویست دینار است و اگر مو بردارد، دیه‌اش صد و شصت دینار یعنی چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر جراحت به مغز استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است.

و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن صد و هفتاد و پنج دینار است؛ بخشی از آن برای شکسته شدن استخوان‌ها یعنی صد دینار و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و برای شکافته شدنی که به استخوان برسد، بیست و پنج دینار است.

و دیهٔ گشوده شدن استخوان‌ها، دو سوم دیهٔ آن است و اگر کوبیده و کج شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد ران اگر بشکند و بدون کجی وعیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دو پا، دویست دینار است و اگر ران کج شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار [یعنی] یک سوم دیهٔ انسان است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد و شصت دینار است و اگر زخمی باشد که خوب نشود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ شکسته شدن ران [یعنی] شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ زخمی که به مغز استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ران، نصف دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق ران، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است.

و در مورد زانو اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دو پا، [یعنی] دویست دینار است و اگر زانو شکافته شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد و شصت

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كسرها خمسون ديناراً ودية نقل عظامها مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً منها فى دية كسرها مائة دينار وفى نقل عظامها خمسون ديناراً وفى موضحتها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقبها رُبع دية كسرها خمسون ديناراً فاذا رضّت فعثمت ففيها ثُلث دية النّفس ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار فان فكّت ففيها ثلاثة أجزاء من دية الكسر ثلاثون ديناراً.

وفى السّاق اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجلين مائتا دينار ودية صدعها أربعة أخماس دية كسرها مائة وستّون ديناراً وفى موضحتها ربع دية كسرها خمسون ديناراً وفى نقل عظامها ربع دية كسرها خمسون ديناراً وفى نقبها نصف دية موضحتها خمسة وعشرون ديناراً وفى نفوذها ربع دية كسرها خمسون ديناراً.

وفى قرحة (فيها ـ فقيه) لا تبرأ ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار فان عثمت السّاق فديتها ثُلث دية النّفس ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وفى الكعب اذا رضّ فجبر على غير عثم ولا عيب ثُلث دية الرّجلين ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وفى القدم اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجلين مائتا دينار (ودية موضحتها ربع دية كسرها خمسون ديناراً ـ يب) وفى ناقبة فيها ربع دية كسرها خمسون ديناراً.

ودية الأصابع والقصب الّتى فى القدم للابهام ثُلث دية الرّجلين ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار ودية كسر الابهام[1] القصبة الّتى تلى القدم خُمس دية الابهام ستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار وفى صدعها ستّة وعشرون ديناراً وثلثا دينار وفى موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى نقل عظامها ستّة وعشرون ديناراً وثلثا دينار وفى نقبها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى فكّها عشرة دنانير.

ودية المفصل الأعلى من الابهام وهو الثّانى الّذى فيه الظّفر ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار

---

۱. قصبة الابهام الّتى ـ كا ـ ئل.

دینار است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد،یک چهارم دیهٔ شکسته شدن زانو [یعنی]پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های زانو صد و هفتاد و پنج دینار است؛ برخی از آن برای شکسته شدن آن یعنی صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌های زانو پنجاه دینار و برای جراحت رسیده به استخوان، بیست و پنج دینار و دیهٔ سوراخ کردن زانو یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و اگر خُرد شود و کج گردد، در آن یک سوم دیهٔ انسان یعنی سیصد و سی وسه دینار و یک سوم دینار است واگر از همدیگر جدا شود،در آن سه قسمت از دیهٔ شکسته شدن [یعنی] سی دینار است.

و در مورد ساق پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ دو پا [یعنی] دویست دینار است و دیهٔ شکافته شدن آن چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] صد و شصت دینار است و در زخمی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ساق [یعنی] پنجاه دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] پنجاه دینار است و در سوراخ شدن آن، نصف دیهٔ جراحت رسیده به استخوان [یعنی] بیست و پنج دینار است و در مورد زخمی که نفوذ کرده، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان [یعنی] پنجاه دینار است.

و در زخمی که در ساق خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر ساق کج شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ انسان [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد برآمدگی روی پا اگر کوبیده شود و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک سوم دیهٔ دو پا [یعنی] سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و در پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، یک پنجم دیهٔ دو پا دویست دینار است و دیهٔ جراحت پا که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا، پنجاه دینار است و در جراحتی که سوراخ در پا ایجاد شود، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا [یعنی] پنجاه دینار است.

و دیهٔ انگشتان و نی استخوان و بندهایی که در انگشت بزرگ قدم است، یک سوم دیهٔ پا یعنی سیصد و سی وسه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن ابهام یعنی همان استخوان‌بندی که در کنار قدم است، یک پنجم دیهٔ انگشت ابهام یعنی شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و در شکافته شدن آن بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحتی که به استخوان برسد، هشت دینار و یک سوم دینار و در جابه‌جایی استخوان‌های آن بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در سوراخ شدن آن هشت دینار و یک سوم دینار و در از هم جدا شدن آن، ده دینار است

وفى موضحته أربعة دنانير وسدس (دينار ـ فقيه) وفى نقل عظامه ثمانية دنانير وثلث دينار وفى ناقبته أربعة دنانير وسدس وفى صدعه ثلاثة عشر ديناراً وثلث وفى فكّه خمسة دنانير (وفى ظفره ثلاثون ديناراً وذٰلك لأنّه ثلث دية الرّجل ـ يب[1]) ودية كلّ اصبع منها سُدس دية الرّجل ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث دينار ودية قصبة الأصابع الأربع سوى الابهام دية كسر كلّ قصبة منها ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار[2] ودية موضحة كلّ قصبة منها[3] أربعة دنانير وسُدس ودية نقل كلّ[4] عظم قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث ودية صدعها ثلاثة عشر ديناراً وثلث (دينار ـ يب) ودية نقب كلّ قصبة منهنّ أربعة دنانير وسدس ودية قرحة لا تبرأ فى القدم ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث.

ودية كسر المفصل الّذى يلى القدم من الأصابع ستّة عشر ديناراً وثلث ودية صدعها ثلاثة عشر ديناراً وثلث (دينار ـ يب) ودية نقل عظم كلّ قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث (دينار ـ يب) ودية موضحة كلّ قصبة أربعة دنانير وسدس دينار ودية نقبها أربعة دنانير وسدس دينار ودية فكّها خمسة دنانير.

وفى المفصل الأوسط من الأصابع الأربع اذا قطع فديته خمسة وخمسون ديناراً وثلثا دينار ودية كسره أحد عشر ديناراً وثلثا دينار ودية صدعه ثمانية دنانير وأربعة أخماس دينار ودية موضحته ديناران ودية نقل عظامه خمسة دنانير وثلثا دينار ودية فكّه ثلاثة دنانير وثلثا دينار ودية نقبه ديناران وثلثا دينار.

وفى المفصل الأعلى من الأصابع الأربع الّتى فيها الظّفر اذا قطع فديته سبعة وعشرون ديناراً وأربعة أخماس دينار ودية كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار ودية صدعه أربعة دنانير وخُمس دينار ودية موضحته دينار وثُلث دينار ودية نقل عظامه ديناران وخُمس دينار ودية نقبه دينار وثُلث دينار ودية فكّه دينار وأربعة أخماس دينار ودية كلّ ظفر عشرة دنانير.

---

۱. والظّاهر انّ قوله (وفى ظفره ثلاثون ديناراً وذٰلك لأنّه ثلث دية الرّجل) زائد ولذا لم يذكره الفقيه ويأتى فى ذيل هٰذا الحديث (ودية كلّ ظفر عشرة دنانير).

۲. ستّة عشر ديناراً وثلث ـ فقيه.

۳. منهنّ ـ فقيه.

۴. نقل عظم كلّ قصبة ـ كا ـ نل.

و دیهٔ مفصل بالای انگشت ابهام و آن همان بند دومی است که در آن ناخن است، شانزده دینار و دو سوم دینار است و در شکاف رسیده به استخوان، چهار دینار ویک ششم دینار است و در جابه جایی استخوان‌های آن هشت دینار و یک سوم دینار است و در جراحتی که سوراخ کرده، چهار دینار و یک ششم دینار و در شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار و در از هم جدا شدن آن پنج دینار و در ناخن آن سی دینار است؛ چرا که ناخن یک سوم دیهٔ پا است.

و دیهٔ هر انگشتی از پا یک ششم دیهٔ پا [یعنی] سی و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ نی استخوان‌های چهار انگشتان جز انگشت بزرگ، دیهٔ شکسته شدن هر نی استخوان بندی از آن، شانزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان هر بند نی استخوان، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی هر نی استخوان بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن هر بندی از انگشتان، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ زخمی که در پا خوب نشود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن مفصل انگشتان که پس از قدم است، شانزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی نی استخوان هر بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان در هر بندی، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ جدا شدن آن پنج دینار است.

و در مورد مفصل میانی از چهار انگشت اگر بریده شود، دیه‌اش پنجاه و پنج دینار و دو سوم دینار و دیهٔ شکستن آن یازده دینار و دو سوم دینار و دیهٔ شکاف برداشتن آن هشت دینار و چهار پنجم دینار و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان آن دو دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش پنج دینار و دو سوم دینار و دیهٔ از هم جدا شدن آن سه دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن دو دینار و دو سوم دینار است.

و در مورد مفصل بالایی چهار انگشت، همان مفصلی که ناخن در آن است اگر بریده شود، دیه‌اش بیست و هفت و چهار پنجم دینار و دیهٔ شکسته شدن آن پنج دینار و چهار پنجم دینار و دیهٔ شکافته شدن آن چهار دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ جراحت رسیده به استخوان، یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن دو دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ از هم جدا شدن آن یک دینار و چهار پنجم دینار و دیهٔ هر ناخنی ده دینار است.

وأفتى عليه السلام في حَلَمَة ثدى الرّجل ثُمن الدّية مائة دينار وخمسة وعشرون ديناراً وفى خصية الرّجل خمسمائة دينار قال وان أصيب الرّجل فأدر[1] خصيتاه كلتاهما[2] فديته أربعمائة دينار فان فحج[3] فلم يقدر على المشى الّا مشياً لا ينفعه فديته أربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة دينار فان أحدب منها الظّهر فحينئذٍ تمّت ديته ألف دينار والقَسامة فى كلّ شىء من ذلك ستّة نفر على ما بلغت ديته.

وأفتى عليه السلام فى الوجينة[4] اذا كانت فى العانة فخرقت السّفاق[5] فصارت أدرة فى إحدى الخصيتين فديتها مائتا دينار خُمس الدّية وفى النّافذة اذا نفذت من رمح أو خنجر فى شىء من الرّجل من أطرافه فديتها عُشر دية الرّجل مائة دينار.

وقضى عليه السلام انّه لا قَوَد لرجل أصابه والده فى أمر يعيب[6] عليه فيه فأصابه عيب من قطع وغيره وتكون له الدّية ولا يقاد.

ولا قَود لإمرأة أصابها زوجها فعيبت وغرم العيب على زوجها ولا قصاص عليه.

وقضى عليه السلام فى امرأة ركبها[7] زوجها فأعفلها[8] أنّ لها نصف ديتها مائتان وخمسون ديناراً.

وقضى عليه السلام فى رجل افتضّ جارية باصبعه فخرق مثانتها فلا تملك بولها فجعل لها ثلث[9] (نصف ـ فقيه) الدّية مائة وستّة وستّين ديناراً وثلثى دينار.

وقضى عليه السلام لها عليه صداقها مثل نساء قومها (وفى رواية هشام بن ابراهيم عن أبى الحسن عليه السلام لها الدّية ـ يب).

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

---

۱. الأُدرة: انتفاخ الخصية.
۲. خصيتيه كلتيهما ـ فقيه.
۳. الفحج: تباعد ما بين الرّجلين فى الأعقاب مع تقارب صدور القدمين.
۴. الوجأة ـ فقيه. الوجاء: رضّ عروق البيضتين حتّى تنفضخ فيكون شبيهاً بالخصاء وقيل هو رضّ الخصيتين ـ مجمع.
۵. السّفاق: هكذا فى المصدر ولكن فى كتب اللّغة الصّفاق، وفى اللّسان فى لغة سفق قال السّفق يروى بالسّين والصّاد ـ وفى لغة صفق قال ـ الصّفاق ما بين الجلد والمُصران الخ فلاحظ ـ الجلد الأسفل تحت الجلد الّذى عليه الشّعر أو ما بين الجلد والمصران أو جلد البطن كلّه. مجمع.
۶. يعتب فيه عليه ـ فقيه.
۷. ركلها ـ فقيه ـ الركل: الضرب برجلٍ واحدة.
۸. العفل بالتّحريك شىء ينبت فى قبل المرأة يمنع من وطيها.
۹. قوله فى التهذيب (ثلث الدّية) مراده دية المرأة وقوله فى الفقيه (ثلث نصف الدية) مراده دية الرجل.

و امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ سر پستان مرد فتوی به یک هشتم دیه[یعنی] صد و بیست و پنج دینار داد و در بیضهٔ مرد پانصد دینار و اگر به مرد آسیب وارد شود و دو بیضه‌اش هر دو باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود و نتواند راه رود ـ مگر به گونه‌ای که برایش چندان سودمند نیست ـ دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان [یعنی] هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود.

و قسامه در هر موردی از این‌ها، شش نفر است، به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد.

و امیرالمؤمنین ﷺ در مورد کوبیده شدن دو بیضه یا رگ‌های آن فتوی داد که اگر ضربه در عانه باشد و پوست زیرین را پاره کند و یکی از دو بیضه دچار فتق شود، دیه‌اش دویست دینار [یعنی] یک پنجم دیهٔ انسان و در جراحتی که از نیزه یا خنجر در اطراف پا نفوذ کند، دیه‌اش یک دهم دیهٔ پا [یعنی] صد دینار است.

و امیرالمؤمنین ﷺ حکم کرد که برای مردی که پدرش در ارتباط با کاری که بر او زشت می‌دانسته، آسیبی به او زده است و در نتیجه عیبی به او رسیده، قطع عضو یا غیرآن، قصاص نیست بلکه دیه برای فرزند هست و پدر قصاص نمی‌شود.

و نیز برای زنی که شوهرش به او آسیبی رسانده و زن معیوب شده، قصاص نیست و خسارت عیب بر عهدهٔ شوهر اوست ولی بر شوهر قصاص نیست.

و امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ زنی که همسرش با لگد به او زده و جلوی فرج زن مانعی از آمیزش با او پدید آمده است، حکم داد که نصف دیهٔ زن برای زن است؛ [یعنی] دویست و پنجاه دینار.

و امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که [بکارت] دختری را با انگشتش پاره کرده و مثانهٔ او را شکافته است به گونه‌ای که دیگر دختر ادرارش در اختیارش نیست، حکم به یک سوم دیه [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار برای دختر داد و حضرت ﷺ برای آن زن بر گردن مرد صداقش را به مانند زنان قومش قرار داد و در روایت هشام بن ابراهیم از ابو الحسن ﷺ آمده است که برای این زن دیه است.» متن این روایت در من لا یحضره الفقیه به این صورت است: «ابن ابی عمر الطبیب گوید: این روایت را بر امام صادق ﷺ عرضه کردم. حضرت فرمود: آری، حقّ است و امیرالمؤمنین ﷺ کارگزاران خود را به این روایت امر می‌کرد.

فقيه ٥٤/٤: روى الحسن بن عليّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح عن عبد الله بن أيّوب قال حدّثني حسين الرّواسي عن ابن أبي عمر الطّبيب[1] قال عرضت هذه الرّواية على أبي عبد الله عليه السلام فقال نعم هي حقّ وقد كان أمير المؤمنين عليه السلام يأمر عمّاله بذلك قال أفتى عليه السلام في كلّ عظم له مخّ (وذكر مثله ثمّ قال) وأكثر رواية أصحابنا في ذلك (أي الجارية الّتي اُقتضّت) الدّية كاملة.

٧٣٧ (٢) كافي ٣٣٠/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال ومحمّد بن عيسى عن يونس جميعاً قالا عرضنا كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام على أبي الحسن الرّضا عليه السلام فقال هو صحيح (أقول وأورد مضامينه في الكافي باسناده عن أبي عمرو المتطبّب وغيره في الأبواب المختلفة نذكرها في الأبواب المناسبة لها إن شاء الله).
٣٧٩٧٧

(٤)

باب أنّ في حلق شعر المرأة مهرها وكذا في إزالة بكارتها فان لم ينبت الشّعر فالدّية كاملة

٧٣٨ (١) تهذيب ٢٦٢/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن (محمّد بن ـ
٣٧٩٧٨ ئل) سليمان المنقريّ عن عبد الله بن سنان قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ما على رجل وثب على امرأة فحلق رأسها قال يضرب ضرباً وجيعاً ويحبس في سجن المسلمين حتّى يستبرأ شعرها فان نبت أخذ منه مهر نسائها وإن لم ينبت أخذ منه الدّية كاملة قلت فكيف صار مهر نسائها ان نبت شعرها فقال يا ابن سنان إنّ شعر المرأة وعُذرتها شريكان في الجمال فاذا ذهب بأحدهما وجب لها المهر كاملاً. المقنع ١٨٦: قال عبد الله بن سنان لأبي عبد الله عليه السلام ما على رجل (وذكر نحوه).

٧٣٩ (٢) دعائم الإسلام ٤٣٠/٢: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ عليه السلام
٣٧٩٧٩ أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قضى في شعر الرّأس ينتف كلّه فلا ينبت ففيه الدّية كاملة وإن نبت بعضه

---

١. ابن ابي عمير الطّبيب ـ خ ـ والظّاهر أنّ الصّحيح أبي عمرو المتطبّب كما في كا ويب.

ابن ابی عمر الطبیب گوید: حضرت علی ﷺ دربارهٔ هر استخوانی که مغز دارد، دستور داد... و مشابه روایت بالا را آورده است. سپس گوید: و بیشترین روایات یاران ما در این باره یعنی دربارهٔ دختری که [بکارتش] پاره شده است، دیهٔ کامل است.»

۷۳۷ (۲) ابن فضّال و یونس هر دو گویند: «ما کتاب فرائض را که از امیرالمؤمنین ﷺ است، بر حضرت رضا ﷺ عرضه کردیم. حضرت فرمود: آن صحیح است.»

من گویم: مضامین این روایت را در کافی یا با سند خود از ابی عمرومتطبب و دیگران در ابواب مختلف آورده است و ما هم انشاءالله آنها را در ابواب مناسب آن ذکر خواهیم کرد.

باب ۴

دیهٔ تراشیدن موی سر زن و ازالهٔ پردهٔ بکارت

۷۳۸ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: فدایت شوم! بر مردی که به زنی حمله کرده و سرش را تراشیده، چه چیزی است؟ حضرت فرمود: دردناک زده می‌شود و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود تا آن که موی زن به درستی و بدون نقص بروید. اگر رویید، مهری که برای زنان مشابه این زن ثابت است، از مرد گرفته می‌شود. ولی اگر مو نروییدد، دیهٔ کامل از مرد گرفته می‌شود. پرسیدم: در صورتی که مویش بروید، چگونه است؛ آیا مهر زنان مشابه‌اش ثابت است؟ حضرت فرمود: ای ابن سنان، موی زن و پردهٔ بکارتش هر دو در جمال و زیبایی او شریکند و اگر یکی از این دو از بین برود، برای زن مهر کامل ثابت است.»

۷۳۹ (۲) از امام جعفر صادق ﷺ از پدرشان از پدران‌شان از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که: «پیامبر خداﷺ در مورد موی سر که همه‌اش کنده شده و دیگر نمی‌روید، حکم داد که در آن دیهٔ کامل ثابت است و اگر تنها بعضی از آن بروید، به همین نسبت حساب است.

دون بعض فبحساب ذلك قال جعفر بن محمّد عليه السلام فإن نبت فغيه عشرون[1] ديناراً وإن كانت امرأة فحلق رجل رأسها حبس في السّجن حتّى ينبت ويخرج بين ذلك ثمّ يضرب فيردّ[2] الى السّجن فإذا نبت أخذ منه مثل مهر نسائها الّا أن يكون أكثر من مهر السّنّة فإن كان أكثر من مهر السّنّة ردّ إلى السّنّة.

٧٤٠ ٣٧٩٨٠ (٣) **الجعفريّات** ١٣١: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام قال في الشّعر اذا ذهب كلّه الدّية كاملة.

٧٤١ ٣٧٩٨١ (٤) **تهذيب** ٢٦٢/١٠: محمّد بن عليّ بن محبوب عن احمد بن محمّد ومحمّد بن عبد الجبّار عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عبد الله بن أيّوب عن الحسين بن عثمان عن أبي عمرو الطّبيب عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل افتضّ جارية باصبعه فخرق مثانتها فلا تملك بولها فجعل لها ثلث (نصف ـ فقيه) الدّية مائة وستّة وستّين ديناراً وثلثي دينار وقضى عليه السلام لها عليه بصداق[3] مثل نساء قومها. **تهذيب** ٣٠٨/١٠: باسناده عن أبي عمرو المتطبّب في الباب المتقدّم عن عليّ عليه السلام مثله وزاد: وفي رواية هشام بن ابراهيم عن أبي الحسن عليه السلام لها الدّية. **فقيه** ٦٦/٤: بالاسناد المتقدّم في الباب المتقدّم عن أمير المؤمنين عليه السلام مثله الى قوله مثل نساء قومها (ثمّ قال) وأكثر رواية أصحابنا في ذلك الدّية كاملة. **مستدرك** ٣٧٢/١٨: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام قال وقضى عليه السلام في رجل افتضّ جارية (وذكر مثله).

٧٤٢ ٣٧٩٨٢ (٥) **دعائم الإسلام** ٤٢٢/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في امرأة افتضّت جارية بيدها قال عليها مهرها وتوجع عقوبة.

وتقدّم في أحاديث باب (١٨) أنّ من افتضّ بكراً باصبعه أو اغتصبها فافتضّها لزمه مهرها من أبواب المهور ج ٢٦ وباب (٣) انّ من افتضّت جارية بيدها فعليها المهر والحدّ من أبواب حدّ السّحق (ج ٣٠) ما يناسب ذيل الباب. ويأتي في أحاديث باب (٣٢) حكم إفضاء المرأة والجارية من أبواب ديات الاعضاء أيضاً ما يناسب ذلك.

---

١. فعشرون ـ خ ل. ٢. فيضرب ثمّ يردّ ـ ك. ٣. صداقها ـ يب ٣٠٨ ـ ك ـ فقيه.

امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: و اگر رویید، در آن بیست دینار و اگر زنی باشد که مردی سرش را بتراشد، آن مرد در زندان محبوس می‌شود تا موی زن بروید و در این مدّت، او را بیرون می‌آورند و می‌زنند و به زندان برمی‌گردانند و اگر مو رویید، از مرد مهر المثل یعنی به اندازه مهر زنان مشابه این زن گرفته می‌شود؛ مگر اینکه مهر زنان مشابه بیش از مهر السنة باشد که اگر بیش از مهر السنة بود، به مهر السنة برگردانده می‌شود.»

۷۴۰ (۳) امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مو اگر همه‌اش از بین برود، فرمود: «دیهٔ کامل ثابت است.»

۷۴۱ (۴) از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که با انگشتش بکارت دختری را پاره کرده و مثانهٔ او را شکافته و دختر دیگر کنترل ادرار ندارد، روایت شده است که حضرت برای دختر یک سوم دیه [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار قرار داد و حضرت برای زن بر مرد به مهر مشابه زنان قوم، حکم داد.

۷۴۲ (۵) امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ زنی که بکارت دختری را با دستش پاره کرده، حکم داد و فرمود: «مهر آن دختر بر زن است و برای کیفر، او را درد آور می‌زنند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هجدهم از ابواب مهور و باب سوم از ابواب حد سحق مناسب ذیل باب.

می‌آید:

در روایات باب سی و دوم از ابواب دیات اعضاء نیز آنچه مناسب با این هست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۵)

باب ديات أشفار العين والحاجب

۷۴۳ ۳۷۹۸۲ (۱) **كافى ۳۳۰/۷**: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۵۸/۱۰: سهل بن زياد عن الحسن بن ظريف عن أبيه ظريف بن ناصح قال حدّثنى رجل يقال له عبد الله بن أيّوب قال حدّثنى أبو عمرو المتطبّب قال عرضته على أبى عبد الله عليه السلام قال أفتى أمير المؤمنين عليه السلام فكتب النّاس فتياه وكتب به أمير المؤمنين عليه السلام إلى أمرائه ورؤوس أجناده فممّا كان فيه إن أصيب شفر العين الأعلى فشتر[1] فديته ثلث دية العين مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار وان أصيب شفر العين الأسفل (فشتر ـ كا ـ يب ۲۵۸) فديته نصف دية العين مائتا[2] دينار وخمسون ديناراً وإن أصيب الحاجب فذهب شعره كلّه فديته نصف دية العين مائتا دينار وخمسون ديناراً فما أصيب منه فعلى حساب ذٰلك. **مستدرك ۳۳۸/۱۸**: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام قال قضى فى شفر العين الأعلى ان أصيب فشتر (وذكر مثله).

۷۴۴ ۳۷۹۸۴ (۲) **فقه الرضا عليه السلام ۳۱۵**: فإذا أصيب الشّفر الأعلى حتّى يصير أشتر فديته ثلث دية العين إذا كان من فوق وإذا كان من أسفل فديته نصف دية العين، إذا أصيب الحاجب فذهب شعره كلّه فديته نصف دية العين فإن نقص من شعره شيء حسب على هٰذا القياس[3].

۷۴۵ ۳۷۹۸۵ (۳) **دعائم الإسلام ۴۳۰/۲**: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى فى الحاجبين الدّية وفى كلّ واحد منهما نصف الدّية إذا نتف فلم ينبت فإن نبت فديته عشرة دنانير لكلّ حاجب وما ذهب منه فبحساب ذٰلك.

۷۴۶ ۳۷۹۸۶ (۴) **دعائم الإسلام ۴۳۱/۲**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال فى شفر العين الأعلى إذا أصيب فشتر ففيه ثلث دية العين وفى الأسفل نصف دية العين وما أصيب منه فبحساب ذٰلك وإذا نتفت أشفار العينين[4] كلّها فلم ينبت ففيهما الدّية وفي كلّ واحد (منهما ـ ك) ربع الدّية وهما سواء الأعلى والأسفل.

---

۱. شتر العين: قلب جفنها ـ الشّتر: انقلاب جفن العين من أعلى وأسفل وقيل انشقاقه ـ المنجد.
۲. فى الكافى مائة والظّاهر أنّه سهو.
۳. الحساب ـ خ ل.
۴. العين ـ خ ل.

باب ۵
دیهٔ پلک‌های چشم و ابرو

۷۴۳ (۱) ظریف بن ناصح گوید: «مردی به نام عبدالله بن ایوب برایم روایت کرد و گفت: ابو عمرومتطبّب برایم روایت کرد و گفت: این حدیث را بر امام صادق ﷺ عرضه کرده‌ام. او فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فتوی داد و مردم فتاوای ایشان را نوشتند و امیرالمؤمنین ﷺ آن را برای امیران و سرلشکران خود مرقوم فرمود. بخشی از آنچه در آن مکتوب بود این است که: اگر پلک بالایی چشم آسیب ببیند و شکافته یا پشت و رو شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و اگر پلک پایین چشم آسیب بیند و شکاف بردارد یا زیر و رو شود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و اگر ابرو آسیب بیند و مویش همه از بین رود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و هر اندازه که از آن آسیب بیند با همین نسبت حساب می‌شود.»

۷۴۴ (۲) در کتاب فقه الرضاﷺ آمده است: «اگر پلک بالا آسیب بیند به طوری که شکاف بردارد یا به پشت برگردد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم است ـ اگر از بالا باشد. ولی اگر از پایین باشد، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم است و اگر ابرو آسیب ببیند و مویش همه از بین رود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم است و اگر از مویش مقداری کم شود، به همین مقیاس محاسبه می‌شود.»

۷۴۵ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ در مورد دو ابرو به تمام دیه و در مورد هر کدام از دو ابرو به نصف دیه البته اگر کنده شود و دیگر نروید، حکم کرد. ولی اگر بروید، دیه‌اش ده دینار برای هر ابروست و به هر اندازه که از آن از بین برود به همان نسبت حساب می‌شود.

۷۴۶ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ پلک بالایی چشم اگر آسیب بیند به طوری که شکاف بردارد یا وارونه شود، فرمود: «در آن یک سوم دیه است و در پلک پایین نصف دیهٔ چشم است و هر اندازه که از آن آسیب بیند به همین نسبت حساب می‌شود و اگر موهای لبهٔ پلک‌های دو چشم همه‌اش کنده شود و دیگر نروید، در هر دو دیهٔ کامل و در هر کدام از این دو یک چهارم دیه است و هر دو ـ بالا و پایین ـ یکسان هستند.»

٧٤٧ ٤٧٩٨٧ (٥) الجعفريّات ١٢٩: باسناده عن عليّ ﷺ أنّه قال في الحاجبين الدّية وفي كلّ واحد منهما نصف الدّية وهما سواء.

وتقدّم في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ قوله ﷺ وفي شفر العين الأعلى ان أصيب فشتر فديته ثلث دية العين مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار وان أصيب شفر العين الأسفل فديته نصف دية العين مائتا دينار وخمسون ديناراً وان أصيب الحاجب فذهب شعره كلّه فديته نصف دية العين مائتا دينار وخمسون ديناراً فما أصيب منه فعلى حساب ذلك.

(٦)

باب ديات العين ونقص البصر وذهابه وما يمتحن به والقسامة فيه وفي غيره من الأعضاء

٧٤٨ ٤٧٩٨٨ (١) تهذيب ٢٩٧/١٠: فقيه ٥٦/٤: بالاسناد المتقدّم في باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليّ ﷺ في ديات الأعضاء فاذا أصيب الرّجل في إحدى عينيه فانّها[١] تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة وينظر ما ينتهي[٢] بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّى عينه الصّحيحة وينظر ما ينتهي بصر عينه المصابة فيعطى ديته من حساب ذلك والقسامة مع ذلك من السّتّة الأجزاء القسامة على ستّة نفر على قدر ما أصيب من عينه فان كان سدس بصره حلف الرّجل وحده وأعطى وان كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل آخر وان كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وان كان ثلثي بصره حلف هو وحلف معه ثلاثة رجال وان كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة رجال وان كان بصره كلّه حلف هو وحلف معه خمسة رجال ذلك في القسامة في العينين[٣].

قال وأفتى ﷺ فيمن لم يكن له من يحلف معه ولم يوثق به على ما ذهب من بصره انّه يضاعف[٤] عليه اليمين إن كان سدس بصره حلف واحدة وإن كان الثّلث حلف مرّتين وإن كان

---

١. فانّما ـ فقيه. ٢. منتهى ـ فقيه. ٣. العين ـ فقيه ـ ك.
٤. تضاعف ـ فقيه.

(۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در هر دو ابرو، دیهٔ [کامل] و در هر کدام از این دو، نیمی از دیه است و هر دو برابرند.» ۷۴۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «در لبهٔ بالای پلک چشم اگر آسیب بیند به طوری که شکاف بردارد یا وارونه شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ چشم [یعنی] صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و اگر لبهٔ پایینی پلک چشم آسیب بیند، دیه‌اش نیمی از دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و اگر ابرو آسیب بیند و همهٔ مویش از بین برود، دیه‌اش نیمی از دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و هر اندازه که از آن آسیب بیند به همین نسبت حساب می‌شود.»

باب ۶
دیهٔ چشم، نقص بینایی، نابینایی و...

(۱) امیر مؤمنان علی ﷺ در ضمن بیان دیه اعضا فرمود: «اگر مردی یک چشمش آسیب ببیند، با تخم مرغی [که در فاصله‌ی معیّنی جلوی چشمش نگاه داشته می‌شود] بینایی چشمش سنجیده می‌شود؛ به این گونه که چشم آسیب دیده‌اش بسته می‌شود و اندازه و دید چشم سالمش ملاحظه می‌شود [که تا چه فاصله‌ای تخم مرغ را می‌بیند]، سپس چشم سالمش بسته و اندازه و دید چشم آسیب دیده‌اش ملاحظه می‌شود؛ پس به همین نسبت دیهٔ چشمش به او داده می‌شود. ۷۴۸

و قسامه با این حال از شش جزء است. یعنی قسامه بر شش نفر است، آن هم به اندازهٔ آسیبی که چشمش دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود، اگر یک سوم بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و نیز فرد دیگری همراه او سوگند یاد می‌کند، اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او و دو مرد دیگر به همراهش سوگند می‌خورند، اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد، اگر چهارپنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و این حکم دربارهٔ قسامه در مورد دو چشم است.»

حضرت رضا ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ کسی که فردی ندارد تا به همراهش سوگند بخورد و خودش هم در ارتباط با اندازهٔ آسیب دیدگی بینایی‌اش مورد اعتماد نیست، فتوی داد که سوگند خود شخص مضاعف می‌شود.

اگر آسیب دیدگی، یک ششم بینایی‌اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بوده، دو بار سوگند و اگر نیمی از بینایی‌اش بوده، سه بار و اگر دو سوم بوده، چهار بار سوگند می‌خورد و

النّصف حلف ثلاث مرّات وان كان الثّلثين حلف أربع مرّات وان كان خمسة أسداس حلف خمس مرّات وان كان بصره كلّه حلف ستّ مرّات ثمّ يعطىٰ وان أبىٰ ان يحلف لم يعطَ الّا ما حلف عليه ووثق منه بصدق والوالي يستعين في ذلك بالسّؤال والنّظر والتّثبّت في القصاص والحدود والقَوَد وان أصاب سمعه شيء فعلى نحو ذٰلك يضرب له شيء[1] لكي يعلم منتهى سمعه ثمّ يقاس ذٰلك والقَسامة على نحو ما نقص[2] من سمعه فان كان سمعه كلّه فعلى نحو ذٰلك وان خيف منه فجور ترك[3] حتّى يغفل[4] ثمّ يصاح به فان سمع عاوده[5] الخصوم الى الحاكم والحاكم يعمل فيه برأيه ويحطّ عنه بعض ما أخذ وان كان النّقص في الفخذ أو في العضد فانّه يقاس بخيط تقاس[6] رجله الصّحيحة أو يده الصّحيحة ثمّ يقاس به المصابة فيعلم ما نقص من يده أو رجله وان أصيب السّاق أو السّاعد من[7] الفخذ أو العضد يقاس وينظر الحاكم قدر فخذه.

مستدرك ۳۴۰/۱۸: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام انّه قال فاذا أصيب الرّجل في إحدى عينيه فانّها تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة[8] وينظر ما منتهى[9] بصر عينه الصحيحة[10] فيعطىٰ ديته من حساب ذٰلك (وذكر مثله الى قوله الحدود والقَوَد).

۷۴۹ (۲) كافي ۳۲۴/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس وعن أبيه عن ابن
۴۷۹۸۹ فضّال جميعاً عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال يونس عرضت عليه الكتاب (أي كتاب الفرائض) فقال هو صحيح قال ابن فضّال قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام إذا أُصيب الرّجل في إحدى عينيه فإنّها تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة وينظر ما ينتهي بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّى عينه الصّحيحة وينظر ما تنتهي عينه المصابة فيعطىٰ ديته من حساب ذٰلك والقَسامة مع ذٰلك من السّتّة الأجزاء على قدر ما أُصيبت من عينه فان كان سُدس بصره فقد حلف هو وحده وأعطيَ وان كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل آخر وان كان

---

۱. بشيء ـ فقيه. ۲. ما ينقص ـ فقيه. ۳. يترك ـ فقيه.
۴. يتغفّل ـ فقيه. ۵. عاودوه الخصومة ـ فقيه. ۶. يقاس ـ فقيه.
۷. فمن ـ فقيه. ۸. هٰكذا في المستدرك وقال في هامشه: بياض في المخطوط والحجريّة.
۹. ينتهي ـ خ ل. ۱۰. المصابة ـ خ ل.

اگر پنج ششم بوده، پنج بار سوگند یاد می‌کند و اگر آسیب دیدگی همهٔ بینایی اش بوده، شش بار سوگند می‌خورد. پس از آن دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد ـ جز آنچه بر آن سوگند خورده و به راستی بدان اعتماد داشته ـ به او داده نمی‌شود و قاضی در این موارد از راه پرسش و تحقیق در مورد قصاص و حدود، کمک می‌گیرد.

و اگر شنوایی‌اش آسیبی دید، به همان نحو خواهد بود. صدایی برایش ایجاد می‌شود تا نهایت شنوایی‌اش معلوم شود.

پس از آن بررسی می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ همان نقصان شنوایی‌اش می‌باشد و اگر همهٔ شنوایی‌اش آسیب دیده است، به همان شکل است [که در بینایی گذشت].

و اگر بیم آن می‌رود که راست نگوید، او را رها می‌کنند تا آن که غافل شود؛ پس از آن او را صدا می‌کنند. اگر شنید، او را نزد حاکم می‌برند و حاکم به نظر خویش دربارهٔ او عمل می‌کند و بخشی از آنچه گرفته، از او باز می‌ستانند.

و اگر نقص در ران یا بازو باشد، اندازه‌گیری نقص با نخی صورت می‌گیرد. پای سالم یا دست سالم اندازه‌گیری می‌شود. آن‌گاه با همان نخ، عضو آسیب‌دیده اندازه‌گیری می‌شود و نقص دست و پا مشخص می‌شود و اگر ساق یا ساعد ران یا بازو آسیب دیده است، اندازه‌گیری می‌شود و قاضی اندازهٔ ران را ملاحظه می‌کند.»

۷۴۹ (۲) یونس گوید: «آن کتاب (منظور کتاب فرائض است) را بر حضرت رضا ﷺ عرضه کردم، حضرت فرمود: آن صحیح است. ابن فضّال گوید: حضرت رضا ﷺ فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ حکم داد زمانی که مرد یک چشمش آسیب ببیند، اندازهٔ آسیب با تخم‌مرغی [که همانند تابلوی بینایی سنجی، با فاصله، در معرض دید او قرار داده می‌شود] سنجیده می‌شود؛ به این گونه که چشم آسیب‌دیده‌اش بسته می‌شود. سپس اندازهٔ دید چشم سالمش ملاحظه می‌شود، سپس چشم سالمش بسته و اندازه و نهایت دید چشم آسیب دیده‌اش ملاحظه می‌شود و به همین نسبت محاسبه و دیه‌اش پرداخت می‌شود...

و قسامه در این مورد به اندازه‌ای که چشمش آسیب دیده است، از شش جزء است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود و اگر یک سوم

نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وإن كان ثلثى بصره حلف هو وحلف معه ثلاثة نفر وإن كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة نفر وان كان بصره كلّه حلف هـو وحلف معه خمسة نفر وكذٰلك القَسامة كلّها فى الجروح وان لم يكن للمصاب بـصره مـن يحلف معه ضوعفت عليه الأيمان إن كان سُدس بصره حلف مرّة واحدة وإن كان ثلث بصره حلف مرّتين وإن كان أكثر على هٰذا الحساب وإنّما القَسامة على مبلغ منتهى بصره.

وإن كان السّمع فعلى نحو من ذٰلك غير أنّه يضرب له بشئ حتّى يعلم منتهى سمعه ثـمّ يقاس ذٰلك والقَسامة على نحو ما ينقص من سمعه فان كان سمعه كلّه فخيف منه فجور فإنّه يترك حتّى إذا استقلّ نوماً صيح به فإن سمع قاس بينهم الحاكم برأيه وإن كان النّقص فـى العضد والفخذ فإنّه يعلم قدر ذٰلك يقاس رجله الصّحيحة بخيط ثمّ يقاس رجـله المـصابة فيعلم قدر ما نقصت رجله أو يده فإن أصيب السّاق أو السّاعد فمن الفخذ والعضد يـقاس وينظر الحاكم قدر فخذه، عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن ظريف عن أبيه ظريف بن ناصح عن رجلٍ يقال له عبد الله بن أيّوب قال حدّثني أبو عمرو المـتطبّب قـال عرضت هٰذا الكتاب على أبي عبد الله عليه السلام وعليّ بن فضّال عن الحسن بن الجهم قال عرضته على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال لي اروه فانّه صحيح ثمّ ذكر مثله.

٧٥٠ ٤٧٩٩٠ (٣) فقه الرّضا عليه السلام ٣١٤: فإذا أُصيب الرّجل فى إحدى عينيه لعلّة من الرّمى أو غيره فإنّها تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة فينظر ما منتهى بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّىٰ عـينه الصّحيحة فينظر ما منتهى عينه المصابة فيعطىٰ ديته بحساب ذٰلك والقَسامة على هٰذه ستّة نفر فإن كان ما ذهب من بصره السُّدس حلف وحده وأعطىٰ وإن كان ثـلث بـصره حـلف وحلف معه رجل وإن كان نصف بصره حلف وحلف معه رجلان وان كان ثلثى بصره حلف وحلف معه ثلاثة رجال وان كان خمسة أسداس بصره حلف وحلف معه أربعة رجال وان كان بصره كلّه حلف وحلف معه خمسة رجال فإن لم يوجد من يحلف معه وعسر عليه بهٰذا الحساب لم يعطَ الاّ ما حلف عليه.

٧٥١ ٤٧٩٩١ (٤) الجعفريّات ١٢٩: باسناده عن عليّ بن أبى طالب عليه السلام انّه قال فى العينين الدّية وفى كلّ واحد منهما نصف الدّية وفى جفون العينين فى كلّ جفن منهما ربع الدّية.

بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و فرد دیگری نیز به همراه او سوگند یاد می‌کند، اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او و دو مرد دیگر به همراهش سوگند می‌خورند، اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد، اگر چهار پنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی اش آسیب دیده، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و این‌گونه است قسامهٔ همهٔ آن در جراحت‌ها و اگر برای کسی که چشمش آسیب دیده همراهی که با او سوگند بخورد نباشد، سوگندها بر او مضاعف می‌شود. اگر آسیب‌دیدگی، یک ششم بینایی‌اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بینایی اش بوده، دو بار سوگند می‌خورد و اگر بیشتر بوده به همین نسبت و تنها قسامه بر پایهٔ اندازهٔ بینایی‌اش است.

و اگر شنوایی آسیب دیده است به همین شکل است. تنها این که صدایی برایش ایجاد می‌شود تا نهایت شنوایی‌اش مشخص شود. پس از آن بررسی و اندازه گیری می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ نقص شنوایی‌اش می‌باشد. پس اگر همهٔ شنوایی‌اش باشد و بیم آن رود که راست نگوید، او را رها می‌کنند تا خوابش بالا بگیرد [= سنگین شود]. آن‌گاه بر سر او فریادی می‌زنند، اگر شنید قاضی به نظر خویش اندازه گیری می‌کند.

و اگر نقص در ران و بازو باشد، اندازهٔ آن مشخص می‌شود. پای سالم با نخی اندازه‌گیری و سپس پای آسیب‌دیده اندازه‌گیری می‌شود. آن‌گاه اندازهٔ نقص پا یا دست او معلوم می‌شود و اگر ساق یا ساعد آسیب دیده است، با ران و بازو اندازه‌گیری می‌شود و قاضی اندازهٔ ران را بررسی می‌کند.»

۷۵۰ (۲) و اگر مرد به هر دلیل - با تیر یا غیر آن - یکی از دو چشمش آسیب ببیند، در این صورت ملاحظه می‌شود که نهایت بینایی چشم سالم آن مرد چه اندازه است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سپس چشم سالم پوشانده و ملاحظه می‌شود که نهایت بینایی چشم آسیب دیده چه اندازه است. آن‌گاه به این حساب دیه‌اش پرداخت می‌شود.

و قسامه بر این شش نفر است: اگر آن‌چه از بینایی‌اش از بین رفته یک ششم است، خودش به تنهایی سوگند می‌خورد و دیه به او پرداخت می‌شود و اگر آنچه از بینایی او از بین رفته یک سوم بینایی‌اش است، او و مرد دیگری به همراهش سوگند می‌خورند، اگر نیمی از بینایی اش است، او به همراه دو مرد سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش است، او به همراه سه نفر سوگند می‌خورد، اگر پنج ششم بینایی‌اش هست، او به همراه چهار نفر سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی‌اش از بین رفته است، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد و اگر کسی که با او سوگند بخورد پیدا نشود و با این حساب بر او سخت شود، در این صورت جز آن‌چه بر آن سوگند یاد کرده، به او داده نمی‌شود.

۷۵۱ (۴) امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب ﷺ فرمود: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در هر یک از آن دو، نیمی از دیه و در پلک‌های دو چشم، دیهٔ کامل و در هر کدام از آن دو، نیمی از دیه است.»

۷۵۲ (۵) دعائم الإسلام ۴۳۱/۲: عن علىّ ﷺ أنّه قال فى العينين الدّية وفى كلّ واحدة منهما
۳۷۹۹۲ نصف الدّية.

وتقدّم فى رواية محمّد بن قيس (۱) من باب (۱۶) حكم من فقأ عينى رجل وقطع أذنيه ثمّ قتله من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله رجل فقأ عين رجل وقطع أذنيه ثمّ قتله فقال ان كان فرّق بين ذلك عليه اقتصّ منه ثمّ يقتل. وفى رواية حفص (۲) قوله رجل ضُرِبَ على رأسه فذهب سمعه وبصره واعتقل لسانه ثمّ مات فقال ان كان ضربه ضربة بعد ضربة اقتصّ منه ثمّ قتل. وفى رواية الحلبىّ (۱) من باب (۳) حكم فقأ الرّجل عين المرأة وبالعكس من أبواب قصاص الطّرف قوله رجل فقأ عين امرأة فقال ﷺ ان شاؤوا أن يفقؤا عينه ويؤدّوا اليه ربع الدّية وان شائت أن تأخذ ربع الدّية وقال فى امرأة فقأت عين رجل انّه ان شاء فقأ عينها والّا أخذ دية عينه. ولاحظ ساير أحاديث الباب فانّ فيها ما يناسب ذلك.

وفى أحاديث باب (۵) انّ الأعمى اذا فقأ عين صحيح متعمّداً ففيه الدّية من ماله وباب (۶) حكم العبد اذا فقأ عين حرّ وباب (۷) حكم ما اذا فقأ الأعور عين انسان صحيح أو بالعكس وباب (۸) كيفيّة القصاص اذا لطم انسان عين آخر ما يناسب ذلك فراجع. وفى أحاديث باب (۱) انّ كلّ ما كان فى الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على أنّ دية العين الواحدة نصف الدّية وكذا فى أحاديث باب (۵) ديات أشفار العين والحاجب.

ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب الباب. وفى رواية ابن سنان (۶) من باب (۱۱) دية الأنف قوله ﷺ وفى العين اذا فقئت نصف الدّية. وفى رواية العلاء (۷) قوله ﷺ وفى أذنيه الدّية كاملة والرّجلان والعينان بتلك المنزلة. وفى رواية العلاء (۸) نحوه. وفى رواية ابن سنان (۹) قوله ﷺ ودية العين اذا فقئت خمسون من الابل. وفى رواية ابن سنان (۱۰) قوله ﷺ والعين اذا فقئت خمسون من الابل. وفى رواية ظريف (۱۱) قوله ﷺ وذهاب البصر كلّه ألف دينار.

وفى رواية العزرمى (۴) من باب (۱۵) دية الأسنان قوله ﷺ وفى العين القائمة اذا طمست ثلث ديتها. وفى رواية أبى بصير (۴) من باب (۱۷) دية اللّسان قوله فانّ علي الّذى

(۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در هر کدام از آن دو، نیمی از دیه است.» ۷۵۲

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شانزدهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «مردی چشم مردی را کور کرده و دو گوشش را بریده و سپس او را کشته است. حضرت فرمود: اگر جدا جدا و با فاصله این کارها را با او کرده، او قصاص می‌شود و پس از آن کشته می‌شود.»

و در روایت دوم، این گفته که: «بر سر مردی زده شده و شنوایی و بینایی اش از بین رفته و زبانش بند آمده و پس از آن مرده است. حضرت فرمود: اگر به او ضربه‌های متعدد زده است، او [اوّل نسبت به ضربه‌هایی که وارد کرده] قصاص می‌شود و سپس کشته می‌شود.»

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب قصاص اعضاء، این گفته که: «مردی چشم زنی را کور کرده است. حضرت فرمود: اگر بخواهند، چشم او را کور می‌کنند و یک چهارم دیه را به او می‌دهند و اگر زن بخواهد، یک چهارم دیه را می‌گیرد و حضرت دربارهٔ زنی که چشم مردی را کور کرده، فرمود: این مرد اگر بخواهد، چشم زن را کور می‌کند وگرنه دیهٔ چشمش را می‌گیرد.»

و بنگرید به سایر روایات این باب؛ چرا که در آن مناسب این مفاد است.

و در روایات باب پنج، شش، هفت و باب هشت، مناسب این؛ مراجعه کنید.

و در روایات باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که دلالت دارد بر این‌که دیهٔ چشم نیمی از دیه است و همین‌گونه در روایات باب پنجم.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن، مناسب این باب و در روایت ششم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در چشم اگر درآورده شود، نیمی از دیه است.» و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دو گوش او، دیهٔ کامل است و دو پا و دو چشم به همان منزلت است.»

و در روایت هشتم، مانند آن.

و در روایت نهم فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دیهٔ چشمی که از حدقه درآورده شود پنجاه شتر است.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و در چشم اگر کور شود، پنجاه شتر است.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در از بین رفتن همهٔ بینایی، هزار دینار است.»

و در روایت چهارم از باب پانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در چشمی که سر جایش هست اگر نورش از بین برود، یک سوم دیه‌اش ثابت است.»

قطع لسان الأخرس ثلث دية لسانه وكذلك القضاء فى العينين والجوارح قال وهكذا وجدناه فى كتاب علىّ ﷺ. وفى رواية زرارة (٧) من باب (٢١) ديات اليد والساعد قوله ﷺ وفى العينين الدّية وفى إحديهما نصف الدّية. وفى مرسلة المقنع (١٠) قوله ﷺ وفى العينين الدّية. وفى رواية الحلبىّ (٥) من باب (٢٧) دية الصّلب قوله ﷺ وفى العينين الدّية وفى إحديهما نصف الدّية.

وفى رواية ظريف (٢) من باب (١) أنّ فى كلّ واحد من السّمع والصّوت الدّية كاملة من أبواب ديات المنافع ج ٣١ قوله ﷺ و(فى) ذهاب البصر كلّه ألف دينار. وفى أحاديث باب (٤) أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات وباب (٦) أنّ من ضُرِبَ فذهب بعض بصره فله بنسبة ما نقص من دية العين ما يدلّ على بعض المقصود.

(٧)

باب دية عين الأعور ودية خسف العين العوراء وفقأ عين رجل ذاهبة وهى قائمة

٧٥٣ ٢٧٩٩٣ (١) كافى ٣١٧/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن علىّ بن أبى حمزة عن أبى بصير تهذيب ٢٦٩/١٠: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن علىّ عن أبى بصير عن أبى عبد الله ﷺ (قال ـ كا) فى عين الأعور الدّية.

٧٥٤ ٢٧٩٩٤ (٢) كافى ٣١٨/٧؛ تهذيب ٢٦٩/١٠: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال فى عين الأعور الدّية[1] كاملة.

٧٥٥ ٢٧٩٩٥ (٣) دعائم الإسلام ٤٣١/٢: قال جعفر بن محمّد ﷺ إذا فقئت عين الأعور الصّحيحة يعنى عمداً فعمى فإن شاء فقأ إحدىٰ عينى صاحبه ويُعقل له نصف الدّية وإن شاء أخذ الدّية كاملة ولم يفقأ عين صاحبه.

---

١. دية ـ يب.

و در روایت چهار از باب هفده، این گفته که: «بر کسی که زبان گنگی را ببرد، یک سوم دیهٔ زبانش هست و همین‌گونه است حکم دربارهٔ دو چشم و جوارح. [و حضرت] فرمود: این‌چنین یافته‌ایم آن را در کتاب علی ؑ.»

و در روایت هفت از باب بیست و یک، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در یکی از آن دو، نیمی از دیه است.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «در دو چشم، دیهٔ کامل است».

و در روایت پنجم از باب بیست و هفت، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «در دو چشم، دیهٔ کامل و در یکی از آن دو، نصف دیه است.»

و در روایت دوم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم ؑ که: «در از بین رفتن همهٔ بینایی، هزار دینار است.»

و در روایات باب چهارم و باب ششم، روایاتی که بر بعضی از مقصود دلالت دارد.

باب ۷
دیهٔ چشم انسان یک چشم و...

(۱) امام صادق ؑ فرمود: «در مورد چشم فردی که یک چشم دارد، دیهٔ کامل ثابت است.» ۷۵۳

(۲) امام صادق ؑ فرمود: «در مورد چشم فردی که یک چشمی است، دیهٔ کامل است.» ۷۵۴

(۳) امام جعفر صادق ؑ فرمود: «اگر چشم سالم فردی که یک چشم سالم دارد درآورده شود ـ منظور از روی عمد است ـ و در نتیجه کور شود، در این صورت اگر بخواهد، یکی از دو چشم طرف را کور می‌کند و نیمی از دیه به او داده می‌شود و اگر بخواهد، دیهٔ کامل می‌گیرد و دیگر چشم طرف را کور نمی‌کند.» ۷۵۵

۷۵٦ ۲۷۹۹٦ (٤) تهذيب ۲٦۹/۱۰: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن حسان عن أبى عمران الأرمنىّ عن عبد الله بن الحكم عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل صحيح فقأ عين رجل أعور فقال عليه الدّية كاملة فان شاء الّذى فقئت عينه أن يقتصّ من صاحبه ويأخذ منه خمسة آلاف درهم فعل لأنّ له الدّية كاملة وقد أخذ نصفها بالقصاص.

۷۵۷ ۲۷۹۹۷ (۵) دعائم الإسلام ٤۳۱/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه قال فى عين الأعور الصّحيحة الدّية كاملة يعنى إذا لم يأخذ دية العين الّتى عورت.

۷۵۸ ۲۷۹۹۸ (٦) كافى ۳۱۷/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ۲٦۹/۱۰: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس قال قال أبو جعفر عليه السلام قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى رجل أعور أُصيبت عينه الصّحيحة ففقئت أن تفقأ إحدىٰ عيني صاحبه ويُعقَل له نصف الدّية وإن شاء أخذ دية كاملة ويعفى[1] عن عين صاحبه. المقنع ۱۸۳: قضى أبو جعفر عليه السلام (وذكر نحوه الى قوله أخذ دية كاملة).

۷۵۹ ۲۷۹۹۹ (۷) كافى ۳۱۸/۷: تهذيب ۲۷۰/۱۰: محمّد بن يحيى عن موسى بن الحسن عن محمّد بن عبد الحميد عن أبى جميلة عن عبد الله بن سليمان عن عبد الله بن أبى جعفر عن أبى عبد الله عليه السلام أنّه قال فى العين العوراء تكون قائمة فتخسف[2] فقال قضى فيها علىّ (ابن أبى طالب ـ كا) عليه السلام نصف[3] الدّية فى العين الصّحيحة.

۷٦۰ ۲۸۰۰۰ (۸) كافى ۳۱۸/۷: تهذيب ۲۷۰/۱۰: علىّ عن أبيه عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن أبى جميلة (عن ـ كا) مفضّل بن صالح عن عبد الله بن سليمان عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل فقأ عين رجل ذاهبة وهى قائمة قال عليه ربع دية العين.

۷٦۱ ۲۸۰۰۱ (۹) الجعفريّات ۱۳۰: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى فى العين القائمة إذا أُصيبت بمائة دينار.

۷٦۲ ۲۸۰۰۲ (۱۰) دعائم الإسلام ٤۳۱/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه قضى فى العين القائمة يعنى الصّحيحة الحدقة الّتى لا يرى بها صاحبها إذا فقئت مائة دينار.

---

۱. يعفو ـ يب. ۲. تخسف ـ يب. ۳. بنصف ـ يب.

۷۵۶ (۴) عبداللّٰه بن حکم گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مرد سالمی پرسیدم که چشم مرد یک چشمی را کور کرده است. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل است. پس اگر بخواهد، آن کس که چشمش کور شده است، از جانی قصاص کند و از او پنج هزار درهم نیز بگیرد، این کار را می‌کند؛ چرا که برای او دیهٔ کامل است و با قصاص، تنها نیمی از آن را می‌گیرد.»

۷۵۷ (۵) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در مورد چشم سالم فرد یک چشم، دیهٔ کامل است. منظور زمانی است که دیهٔ چشمی را که قبلا ناقص شده است، نگرفته باشد.»

۷۵۸ (۶) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ در مورد مرد یک چشمی که چشم سالمش مورد اصابت قرار گرفته و در نتیجه کور شده است، حکم داد که یکی از دو چشم طرفش را کور می‌کند و نیمی از دیه هم به آن ضمیمه می‌شود و اگر بخواهد، دیهٔ کامل می‌گیرد و از [کور کردن] چشم طرفش در می‌گذرد.»

۷۵۹ (۷) امام صادق ﷺ در مورد چشم کوری که در جایش استوار است و [بر اثر جنایت شخصی] فرو می‌رود، فرمود: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ در آن به نصف دیهٔ چشم سالم حکم داد.»

۷۶۰ (۸) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که چشم کور ولی برجا ماندهٔ فردی را از جا درآورده است، فرمود: «بر او یک چهارم دیهٔ چشم است.»

۷۶۱ (۹) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ چشمی که در جای خود است [ولی دیدش از بین رفته] اگر آسیبی ببیند، به صد دینار حکم داد.»

۷۶۲ (۱۰) امیرالمومنین علی ﷺ در مورد چشم برقرار ـ منظور چشمی است که در حدقه است ـ ولی صاحبش با آن نمی‌بیند اگر درآورده شود، به صد دینار حکم داد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٧٦٣ ٤٨٠٠٣ (١١) المقنع ١٨٩: في العين القائمة إذا طمست ثلث ديتها. وتقدّم في الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك باطلاقه. ويأتي في رواية العلاء بن الفضيل (٨) من باب (١١) ديات الأنف قوله عليه السلام وفي العين العوراء الدّية تامّة.

(٨)

باب أنّ دية عين الذّمّيّ أربعمائة درهم

٧٦٤ ٤٨٠٠٤ (١) كافي ٣١٠/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ١٩٠/١٠: فقيه ٩٢/٤: ابن محبوب عن (عليّ ـ يب ـ فقيه) ابن رئاب عن بريد العجليّ قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن (رجل ـ كا ـ يب) مسلم فقأ عين نصرانيّ فقال إنّ دية عين الذّمّيّ[١] أربعمائة درهم (فقيه ـ هذا لمن دية نفسه ثمانمائة درهم).

(٩)

باب أنّ من فقأ عين صغير هل لأبيه أن يهب للّذي فقأ عين ولده دية العين أم لا

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٧٦٥ ٤٨٠٠٥ (١) الجعفريّات ١٢٤: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى في رجل فقئت عين ابنه وهو صغير فوهب الأب للّذي فقأ عين ولده دية العين قال جائز.

(١٠)

باب أنّ من فقأ عين دابّة فعليه ربع ثمنها

٧٦٦ ٤٨٠٠٦ (١) كافي ٣٦٨/٧: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الوشّاء عن أبان بن عثمان تهذيب ٣٠٩/١٠: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن أبي العبّاس قال قال أبو عبد الله عليه السلام من فقأ عين دابّة فعليه ربع ثمنها.

---

١. النّصرانيّ ـ كا.

(۱۱) در مورد چشم برقرار اگر نور و سوی آن تار شود، یک سوم دیه‌اش ثابت است. ۷۶۳

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین، روایتی که با اطلاقش بر این مفاد دلالت دارد.

می‌آید:

در روایت هشتم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در چشم ناقص، دیهٔ کامل است.»

باب ۸

دیهٔ چشم کافر ذمّی

۷۶۴ (۱) برید عجلی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مسلمانی که چشم فرد مسیحی را کور کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ چشم ذمّی چهارصد درهم است [این برای کسی است که دیهٔ جانش هشتصد درهم است]».

باب ۹

حکم کسی که چشم بچه‌ای را در آورد

۷۶۵ (۱) امیرالمؤمنین ﷺ در مورد مردی که چشم فرزند خردسالش کور شد و پدر، دیهٔ چشم را به آن کسی که بچه‌اش را کور کرده بخشید، حکم داد که جایز است.

باب ۱۰

حکم کسی که چشم حیوانی را درآورد

۷۶۶ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس چشم حیوانی [چهارپایی] را درآورد، بر او یک چهارم بهای حیوان ثابت است.»

۷۶۷ ۴۸۰۰۷ (۲) تهذیب ۳۰۹/۱۰: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن عمر بن أذینة قال کتبت الی أبی عبد الله ؑ أسأله عن روایة الحسن البصری یرویها عن علیّ ؑ فی عین ذات الأربع قوائم اذا فقئت ربع ثمنها فقال صدق الحسن قد قال علیّ ؑ ذلك.

۷۶۸ ۴۸۰۰۸ (۳) کافی ۳۶۷/۷: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید تهذیب ۳۰۹/۱۰: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن عاصم بن حمید عن فقیه ۱۲۷/۴: محمّد بن قیس عن أبی جعفر ؑ قال قضی أمیر المؤمنین ؑ[1] فی عین فرس فقئت (عینها ـ کا) بربع[2] ثمنه یوم فقئت عینها[3].

۷۶۹ ۴۸۰۰۹ (۴) کافی ۳۶۷/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۳۰۹/۱۰: سهل بن زیاد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن (الأصمّ ـ کا) عن مسمع (بن عبد الملك ـ یب) عن أبی عبد الله ؑ أنّ علیاً ؑ قضی فی عین دابّة ربع الثّمن.

۷۷۰ ۴۸۰۱۰ (۵) الجعفریّات ۱۴۲: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدّه ؑ أنّ علیاً ؑ قضی فی عین الدّابّة ربع قیمتها.

۷۷۱ ۴۸۰۱۱ (۶) مستدرك ۳۸۴/۱۸: الشّیخ الطّوسیّ فی کتاب النّهایة وفی عین البهیمة اذا فقئت ربع قیمتها علی ما جائت به الآثار.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۱)

باب دیات الأنف ونافذة فیه وخرمه

۷۷۲ ۴۸۰۱۲ (۱) کافی ۳۳۱/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن الحسن بن ظریف عن أبیه ظریف بن ناصح قال حدّثنی رجل یقال له عبد الله بن أیّوب قال حدّثنی أبو عمرو المتطبّب قال عرضته (ای کتاب الفرائض) علی أبی عبد الله ؑ قال أفتی أمیر المؤمنین ؑ فکتب النّاس فتیاه وکتب به أمیر المؤمنین الی اُمرائه ورؤوس أجناده فممّا کان فیه فإن قطع روثة الأنف وهی طرفه فدیته خمسمائة دینار وإن أنفذت فیه نافذة لاتنسدّ بسهم أو رمح فدیته ثلاثمائة دینار وثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار وإن کانت نافذة فبرئت والتأمت فدیتها

---

۱. قضی علیّ ؑ ـ یب.   ۲. ربع ـ یب.   ۳. العین ـ یب ـ فقیه.

۷۶۷ (۲) عمر بن اذینه گوید: «به امام صادق ﷺ نوشتم و دربارهٔ روایت حسن بصری پرسیدم که: از امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ چشم چهارپایان روایت می‌شود که اگر از حدقه درآورده شود، یک چهارم بهای چهارپا ثابت است. حضرت فرمود: حسن راست گفته است؛ امیرالمؤمنین علی ﷺ این را فرموده است.»

۷۶۸ (۳) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ چشم اسبی که در آورده شده به یک چهارم بهای حیوان در روزی که چشمش در آورده شده، حکم داد.»

۷۶۹ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد چشم حیوان چهارپا، به یک چهارم قیمت حکم داد.

۷۷۰ (۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد چشم چهارپا، به یک چهارم بهای حیوان حکم داد.

۷۷۱ (۶) شیخ طوسی ﷺ در کتاب النهایة گفته است: «و در چشم حیوان چهارپا اگر در آورده شود ـ آن گونه که روایات بدان رسیده است ـ یک چهارم بهای حیوان ثابت است.»

باب ۱۱

دیهٔ بینی

۷۷۲ (۱) ابوعمرو متطبّب گوید: «کتاب فرایض را بر امام صادق ﷺ عرضه کردم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فتوی داد و فتاوای او را مردم نوشتند و امیرالمؤمنین ﷺ آن را برای امیران و سرلشکران خود مرقوم فرمود. بخشی از آن‌چه در آن مکتوب بود، این است:

خُمس دية روثة الأنف مائة دينار فما أصيب منه فعلى حساب ذٰلك وإن كانت نافذة في إحدى المنخرين الى الخيشوم وهو الحاجز بين المنخرين فديتها عُشر دية روثة الأنف خمسون ديناراً لأنّه النّصف وإن كانت نافذة في إحدى المنخرين أو الخيشوم الى المنخر الآخر فديتها ستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار. وتقدّم مثل ذٰلك عن تهذيب وفقيه في باب (۳) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ؑ في ديات الأعضاء. مستدرك ۳٤۲/۱۸: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الىٰ أمير المؤمنين ؑ نحوه الّا أنّ فيه وان كانت نافذة برئت والتأمت فديتها خُمس دية الأنف مأتا دينار فما أصيب فعلى حساب ذٰلك.

۷۷۳ ۴۸۰۱۳ (۲) فقه الرضا ؑ ۳۱٦: فإن قطعت أرنبة الأنف فديتها خمسمائة دينار فإن أنفذت منه نافذة فثلثا دية الأرنبة فإن برئت والتأمت ولم تنخرم فخُمس دية الأرنبة وإن كانت النّافذة في إحدى المنخرين الى الخيشوم وهو الحاجز بين المنخرين فديتها عُشر دية الأنف.

۷۷٤ ۴۸۰۱۴ (۳) المستدرك ۳٤۲/۱۸: الجعفريّات بالسّند المتقدّم عن عليّ ؑ أنّه قضى في الأنف إذا استوعب الدّية وفي كلّ جانب من أرنبته نصف دية الأنف.

۷۷٥ ۴۸۰۱۵ (٤) دعائم الإسلام ٤۳۳/۲: عن رسول الله ﷺ أنّه قضى في الأنف إذا جُدع خطأً ففيه الدّية كاملة ويقتصّ منه في العمد وكذٰلك العين وإذا فطس الأنف ففيه خمسون ديناراً.

۷۷٦ ۴۸۰۱۶ (٥) كافي ۳۳۱/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲٥٦/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن (بن شمّون ـ كا) عن عبد الله بن عبد الرّحمن عن مسمع عن أبي عبد الله ؑ انّ أمير المؤمنين ؑ قضى في خَرم الأنف ثلث دية الأنف.

۷۷۷ ۴۸۰۱۷ (٦) كافي ۳۱۲/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲٤٦/۱۰: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ؑ في الأنف إذا أُستُؤصِلَ جدعه الدّية وفي العين إذا فقئت نصف الدّية وفي الأُذن إذا قطعت نصف الدّية وفي اليد نصف الدّية وفي الذّكر إذا قطع من موضع الحشفة الدّية.

۷۷۸ ۴۸۰۱۸ (۷) كافي ۳۱۲/۷: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبي عبد الله ؑ قال إذا قطع الأنف من المارن[۱] ففيه الدّية تامّة وفي أسنان الرّجل الدّية تامّة وفي أُذنيه الدّية كاملة والرّجلان والعينان بتلك المنزلة.

---

۱. المارن: ما دون قصبة الأنف وهو مالانَ ـ مجمع.

اگر جلوی بینی قطع شود ـ منظور لبهٔ بینی است ـ دیه‌اش پانصد دینار است و اگر سوراخی با تیر یا نیزه در آن پدید آید که باز بماند و بسته نشود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است. ولی اگر سوراخی باشد که خوب شود و هَمْ بیاید، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ لبهٔ بینی است؛ یعنی صد دینار و هر اندازه که از آن آسیب ببیند به همان نسبت است و اگر سوراخ در یکی از دو بینی تا بالای بینی ـ یعنی همان دیوار فاصل بین دو بینی باشد ـ دیه‌اش یک دهم دیهٔ لبهٔ بینی یعنی پنجاه دینار است؛ چون آن نیمی از یک واحد است و اگر سوراخ در یکی از دو بینی یا در دیوار تا بینی دیگر نفوذ کند، دیه‌اش شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.»

۷۷۳ (۲) اگر لبهٔ بینی بریده شود، دیه‌اش پانصد دینار است. اگر سوراخی در آن پدید آید پس دو سوم دیهٔ لبهٔ بینی. پس اگر خوب شد و التیام یافت [هَمْ آمد] و سوراخ و پارگی نماند، پس یک پنجم دیهٔ لبهٔ بینی و اگر سوراخ در یکی از دو سوراخ بینی تا بالای بینی یعنی دیوار فاصل بین دو سوراخ بینی بود، دیه‌اش یک دهم دیهٔ بینی است.

۷۷۴ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ در مورد بینی اگر تمام آن بریده شود حکم به دیهٔ کامل و در هر طرف از لبهٔ بینی، حکم به نصف دیهٔ بینی داد.

۷۷۵ (۴) رسول خداﷺ در مورد بینی اگر از روی خطا قطع شود حکم داد که دیهٔ کامل است و در صورت عمد، از او قصاص می‌شود و همین‌گونه است چشم و اگر بینی فرو رود، در آن پنجاه دینار است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷۷۶ (۵) امیرالمؤمنین علیﷺ در پاره شدن بینی، به یک سوم دیهٔ بینی حکم داد.

۷۷۷ (۶) عبدالله بن سنان از امام صادقﷺ روایت کرده است که: «در بینی اگر از بن قطع شود، دیهٔ کامل و در چشم اگر از جا درآورده شود، نیمی از دیه و در گوش اگر قطع شود، نصف دیه و در دست، نصف دیه و در آلت تناسلی مرد اگر از جای ختنه قطع شود دیهٔ کامل است.»

۷۷۸ (۷) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر بینی از نرمهٔ آن قطع شود، در آن دیهٔ تمام است و در دندان‌های مرد، دیهٔ تمام است و در دو گوش، دو دیهٔ کامل و دو پا و دو چشم هم به همین منزلت است.»

٧٧٩ ٢٨٠١٩ (٨) تهذيب ٢٤٧/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد ابن محمّد عن محمّد بن سنان عن العلاء بن الفضيل عن أبي عبد الله عليه السلام قال في أنف الرّجل اذا قطع من المارن فالدّية تامّة وَذكرُ الرّجل الدّية تامّة ولسانه الدّية تامّة وأذنيه الدّية تامّة والرّجلان بتلك المنزلة والعينان بتلك المنزلة والعين العوراء الدية تامّة والاصبع من اليد والرّجل فعُشر الدّية والسّنّ من الثّنايا والأضراس سواء نصف العُشر والموضحة خمسة من الابل والسّمحاق أربعة من الابل والدّامية صلح أو قصاص اذا كان عمداً كان دية أو قصاصاً واذا كان خطأ كان الدّية والمنقّلة خمسة عشر والجائفة ثلث الدّية والمأمومة ثلث الدّية وجراحة المرأة والرّجل سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية فاذا جاز ذلك فالرّجل يضعف على المرأة ضعفين والخطأ مائة من الابل أو ألف من الغنم أو عشرة آلاف درهم أو ألف دينار وان كانت الابل فخمس وعشرون بنت مخاض وخمس وعشرون بنت لبون وخمس وعشرون حِقّة وخمس وعشرون جذعة والدّية المغلّظة في الخطأ الّذي يشبه العمد الّذي يضرب بالحجر والعصا الضّربة والاثنتين فلا يريد قتله فهي أثلاث ثلاث وثلاثون حِقّة وثلاث وثلاثون جَذعة وأربع وثلاثون ثنيّة كلّها خَلِفة طروقة الفحل وان كانت من الغنم فألف كبش والعمد هو القوَد أو رضا وليّ المقتول.

٧٨٠ ٢٨٠٢٠ (٩) تفسير العيّاشيّ ٣٢٣/١: عن ابن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في دية الأنف اذا اُستؤصل مائة من الابل ثلاثون حِقّة وثلاثون بنت لبون وعشرون بنت مخاض وعشرون ابن لبون ذكر ودية العين اذا فقئت خمسون من الابل ودية ذكر الرّجل اذا قطع من الحشفة مائة من الابل على أسباب الخطأ دون العمد وكذلك دية الرّجل وكذلك دية اليد اذا قطعت خمسون من الإبل وكذلك دية الأذن اذا قطعت فجدعت خمسون من الابل قال وما كان ذلك من جروح أو تنكيل فيحكم به ذوا عدل منكم يعني به الامام قال ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾[1].

---

١. المائدة (٥): ٤٤.

۷۷۹ (۸) امام صادق ﷺ فرمود: «در بینی مرد اگر از نرمه بریده شود، دیهٔ کامل است و در آلت تناسلی مرد، دیهٔ کامل و در زبانش، دیهٔ کامل و در دو گوشش، دیهٔ کامل و دو پا و دو چشم به همان منزلت است.

و در چشم ناقص، دیهٔ کامل و در یک انگشت دست و پا [هر کدام] یک دهم دیه و دندان‌های جلو و آخر دهان یکسان است و نصف یک دهم [= یک بیستم] است و در جراحت موضحه که جراحت به سفیدی استخوان رسیده، پنج شتر و در جراحتی که به پوست زیرین سر رسیده، چهار شتر و در جراحتی که خون آمده، سازش یا قصاص است. اگر از روی عمد باشد، دیه یا قصاص است و اگر از روی خطا باشد، دیه است.

و جراحتی که استخوان‌ها را جابه‌جا کند، پانزده شتر و جراحتی که به درون راه یابد، یک سوم دیه و جراحتی که سوراخ کند و به مغز سر برسد، یک سوم دیه و جراحت مرد و زن یکسان است، تا آن که به یک سوم دیه برسد و چون از یک سوم بگذرد، مرد دو برابر زن می‌شود.

و در خطا، یکصد شتر یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم یا هزار دینار است و اگر دیه شتر باشد، بیست و پنج ماده شتر که مادرش حامله باشد و بیست و پنج ماده شتر که مادرش شیرده باشد و بیست و پنج ماده شتر سه ساله و بیست و پنج ماده شتر چهار ساله است و دیهٔ تشدید شده در خطایی که شبه‌عمد است، همان که با سنگ یا عصا یک بار و دوبار می‌زند و قصد قتل ندارد، سه قسمت می‌شود:

سی و سه ماده شتر سه ساله و سی و سه ماده شتر چهار ساله و سی و چهار ماده شتر پنج‌ساله تا هشت ساله که همه حامله باشند و نر با آنها آمیزش کرده باشد.

و اگر دیه از گوسفند باشد، پس هزار گوسفند نر و در عمد، همان قصاص یا راضی شدن ولیّ مقتول است.»

۷۸۰ (۹) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ دیهٔ بینی اگر از بن کنده شود به صد شتر حکم داد:

سی ماده شتر سه ساله و سی ماده شتر که مادرش شیرده باشد و بیست ماده شتر که مادرش حامله باشد و بیست شتر نر دو ساله است.

و دیهٔ چشم زمانی که از جا در آورده شود، پنجاه شتر است و دیهٔ آلت مرد اگر از خشفه قطع شود، صد شتر است؛ در صورتی که از روی خطا باشد نه از روی عمد و همچنین دیهٔ پا و نیز دیهٔ دست اگر قطع شود پنجاه شتر است و همچنین دیهٔ گوش اگر قطع و جدا شود پنجاه شتر است. حضرت فرمود: هر جراحت یا عقوبتی که باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کند؛ منظور، امام است. حضرت افزود: و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

٧٨١ ٤٨٠٢١ (١٠) تفسير العيّاشيّ ١/٣٢٤: عن ابن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال دية الأنف اذا أُسْتُؤْصِلَ مائة من الابل والعين اذا فقئت خمسون من الابل واليد اذا قطعت خمسون من الابل وفي الذّكر اذا قطع مائة من الابل وفي الأذن اذا جدعت خمسون من الابل وماكان من ذلك جروحاً دون المثلات والاصبع وشبهه يحكم به ذوا عدل منكم ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾.

٧٨٢ ٤٨٠٢٢ (١١) مستدرك ١٨/٣٣٧: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام فالدّية في النّفس ألف دينار والأنف ألف دينار والصّوت كلّه من الغنن والبحح ألف دينار وشلل اليدين ألف دينار وذهاب السّمع كلّه ألف دينار وذهاب البصر كلّه ألف دينار والرّجلين جميعاً ألف دينار والشّفتين اذا أُستُؤْصِلَتا ألف دينار والظّهر اذا أحدب ألف دينار والذّكر (فيه ـ خ) ألف دينار واللّسان إذ أُسْتُؤْصِلَ ألف دينار والأنثيين ألف دينار.

وتقدّم في نوادر أحمد بن محمّد (٤) من باب (١) انّ دية الرّجل الحرّ المسلم مائة من الابل من أبواب الدّيات ج ٣١ قوله عليه السلام ودية الأنف اذا أُسْتُؤْصِلَ مائة من الابل. وفي باب (١) انّ كلّما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية كاملة من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على ذلك. وفي رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام قوله عليه السلام و(الدّية في) الأنف ألف دينار وقوله عليه السلام وان قطعت روثة الأنف فديتها خمسمائة دينار.

ويأتي في رواية غياث (٦) من باب (١٢) دية الأذن قوله عليه السلام وفي كلّ جانب من الأنف ثلث دية الأنف. وفي رواية زرارة (٧) من باب (٢١) دية اليد قوله عليه السلام وفي الأنف اذا قطع المارن الدّية. وفي مرسلة المقنع (١٠) قوله عليه السلام وفي الأنف الدّية كاملة. وفي رواية الحلبيّ (٥) من باب (٢٧) دية الصّلب قوله عليه السلام وفي الأنف إذا قطع المارن الدّية وفي رواية سماعة (١) من باب (٣٦) انّ في الرّجلين الدّية كاملة قوله عليه السلام وفي الأنف اذا قطع الدّية كاملة. وفي أحاديث باب (٤) أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات من أبواب ديات المنافع ما يناسب ذلك.

۷۸۱ (۱۰) امام صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ بینی اگر از بیخ کنده شود صد شتر و چشم اگر درآورده شود پنجاه شتر و دست اگر قطع شود صد شتر و آلت تناسلی اگر قطع شود صد شتر و گوش اگر قطع شود پنجاه شتر است و هر چه از نوع جراحت باشد و نه عقوبت‌ها و انگشت و مانند آن، دو نفر عادل از خودتان بدان حکم کنند و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

۷۸۲ (۱۱) از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است که: «دیهٔ نفس هزار دینار است و دیهٔ بینی هزار دینار و صدا هر نوعش از صدای بینی و غلظت و خشونت، هزار دینار است و فلج دو دست، هزار دینار و از بین رفتن همهٔ شنوایی، هزار دینار و از بین رفتن همهٔ بینایی هزار دینار و هر دو پا با هم هزار دینار و دو لب اگر از بیخ کنده شود هزار دینار و پشت اگر خمیده شود هزار دینار و در آلت تناسلی مرد، هزار دینار و زبان اگر از بیخ کنده شود هزار دینار و دو بیضه هزار دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یکم از ابواب دیات، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دیهٔ بینی اگر از بیخ کنده شود صد شتر است.» و در باب یک از ابواب دیات اعضاء، چیزی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امیرالمؤمنین ﷺ که: «دیه در بینی هزار دینار است.» و فرمودهٔ امیرالمؤمنین ﷺ که: «اگر لبهٔ بینی قطع شود، دیه‌اش پانصد دینار است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

در روایت ششم از باب دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در هر طرفی از بینی، یک سوم دیهٔ بینی است.»

و در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در بینی اگر نرمه قطع شود دیهٔ کامل است.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در بینی، دیهٔ کامل است.» و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و در بینی اگر نرمه قطع شود دیهٔ کامل است.» و در روایت یک از باب سی وشش، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در بینی اگر قطع شود دیهٔ کامل است.» و در روایات باب چهار از ابواب دیات منافع، مناسب این مفاد.

(۱۲)

باب دية الأذن

۷۸۳ ۴۸۰۲۳ (۱) **كافى** ۳۳۳/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن ظريف عن أبيه ظريف بن ناصح قال حدّثنى رجل يقال له عبد الله بن أيّوب قال حدّثنى أبو عمرو المتطبّب قال عرضته (اى كتاب الفرائض) على أبى عبد الله ﷺ قال أفتى أمير المؤمنين ﷺ فكتب النّاس فتياه وكتب به أمير المؤمنين ﷺ الى أمرائه ورؤوس أجناده فممّا كان فيه فى الأذنين اذا قطعت إحداهما فديتها خمسمائة دينار وما قطع منها فبحساب ذلك. **مستدرك** ۳۴۵/۱۸: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين ﷺ مثله.

۷۸۴ ۴۸۰۲۴ (۲) **فقه الرّضا** ﷺ ۳۱۵: فى الأذن القصاص وديتها خمسمائة دينار وفى شحمة الأذن ثلثا دية الأذن فان أصاب السّمع شىء فعلى قياس العين يصوّت له بشئ مصوّت ويقاس ذلك والقسامة على ما ينقص من السمع فعلى ما شرحناه من البصر.

۷۸۵ ۴۸۰۲۵ (۳) **الجعفريّات** ۱۲۹: باسناده عن علىّ ﷺ أنّه قال فى الأذن الدّية وفى كلّ منهما نصف الدّية وفى شحمة الأذن نصف دية الأذن.

مركز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷۸۶ ۴۸۰۲۶ (۴) **دعائم الإسلام** ۴۳۳/۲: عن رسول الله ﷺ أنّه قضى فى الأذنين إذا أصطلمتا بالدّية كاملة وفى كلّ واحدة منهما نصف الدّية فى الخطأ ويقتصّ منها فى العمد.

۷۸۷ ۴۸۰۲۷ (۵) **كافى** ۳۳۳/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۵۶/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن الأصمّ عن مسمع عن أبى عبد الله ﷺ قال انّ عليّاً ﷺ قضى فى شحمة الأذن ثلث دية الأذن.

۷۸۸ ۴۸۰۲۸ (۶) **تهذيب** ۲۶۱/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس بن معروف عن الحسن عن محمّد بن يحيى عن غياث عن جعفر عن أبيه عن علىّ ﷺ أنّه قضى فى شحمة الأذن بثلث دية الأذن وفى الأصبع الزّائدة ثلث دية الأصبع وفى كلّ جانب من الأنف ثلث دية الأنف.

وتقدّم فى باب (۱) أنّ كلّما كان فى الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة وفى أحدهما نصف الدّية من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على ذلك. وفى رواية أبى عمرو (۱) من

باب ۱۲

دیهٔ گوش

(۱) ابوعمرو متطبّب گوید: «کتاب فرایض را بر امام صادق ﷺ عرضه کردم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ فتوی داد و مردم هم فتاوی ایشان را نوشتند و حضرت آن مکتوب را برای امیران و سرلشکران خویش فرستاد. ۷۸۳

بخشی از آنچه در آن مکتوب آمده است، دربارهٔ دو گوش است که؛ اگر یکی از دو گوش بریده شود، دیه‌اش پانصد دینار است و هر اندازه که از گوش قطع شود به همان نسبت محاسبه می‌شود.»

(۲) در گوش، قصاص است و دیهٔ گوش، پانصد دینار و در نرمهٔ گوش، دو سوم دیهٔ گوش است و اگر آسیبی به شنوایی بخورد، سنجش آن به همان منوالی است که در سنجش چشم بیان شد. با چیز صداداری برای او ایجاد صوت می‌کنند و شنوایی‌اش اندازه‌گیری می‌شود. ۷۸۴

و قسامه هم بر پایهٔ همان مقداری است که از شنوایی کاسته شده است؛ همان‌گونه که در مورد بینایی توضیح دادیم.

(۳) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در گوش، دیهٔ کامل است و در هر کدام از آن دو، نیمی از دیه است و در نرمهٔ گوش، نیمی از دیه است.» ۷۸۵

(۴) رسول خدا ﷺ در مورد دو گوش اگر ضربه بخورند و صاف شوند، به دیهٔ کامل حکم داد و در هر کدام از آن دو ـ در صورت خطا ـ به نصف دیه حکم کرد و اگر از روی عمد باشد، قصاص می‌شود. ۷۸۶

(۵) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ در مورد نرمهٔ گوش به یک سوم دیهٔ گوش حکم داد.» ۷۸۷

(۶) امیرالمؤمنین ﷺ در مورد نرمهٔ گوش به یک سوم دیهٔ گوش و در انگشت زائد به یک سوم دیهٔ انگشت و در هر طرف بینی به یک سوم دیهٔ بینی حکم کرد. ۷۸۸

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ فى ديات الأعضاء قوله ﷺ وفى ذهاب السّمع كلّه ألف دينار وقوله ﷺ وان أصاب سمعه شيء فعلى نحو ذلك يضرب له شيء لكى يعلم منتهى سمعه ثمّ يقاس ذلك والقسامة على نحو ما نقص من سمعه فان كان سمعه كلّه فعلى نحو ذلك وان خيف منه فجور ترك حتّى يغفل ثمّ يصاح به فان سمع عاوده الخصوم الى الحاكم والحاكم يعمل فيه برأيه ويحطّ عنه بعض ما أخذ. وقوله ﷺ وفى الأذن اذا قطعت فديتها خمسمائة دينار وما قطع منها فبحساب ذلك. وفى رواية ابن سنان (٦) من باب (١١) دية الأنف قوله ﷺ وفى الأذن اذا قطعت نصف الدّية. وفى رواية العلاء (٧) قوله ﷺ وفى أذنيه الدّية كاملة. وفى رواية العلاء (٨) قوله ﷺ وفى أذنيه الدّية تامّة. وفى رواية ابن سنان (٩) قوله دية الأذن اذا قطعت فجدعت خمسون من الإبل. وفى رواية ابن سنان (١٠) قوله وفى الأذن اذا جدعت خمسون من الابل. وفى رواية ظريف (١١) قوله وذهاب السّمع كلّه ألف دينار.

ويأتى فى رواية العزرمىّ (٤) من باب (١٥) ديات الأسنان قوله ﷺ وفى شحمة الأذن ثلث ديتها. وفى رواية سماعة (٨) من باب (٢١) دية اليد والسّاعد قوله ﷺ وفى الأذن نصف الدّية اذا قطعها من أصلها. وفى مرسلة المقنع (١٠) قوله ﷺ وفى الأذنين الدّية الدّية. وفى رواية الحلبىّ (٥) من باب (٢٧) دية الصّلب قوله ﷺ وفى الاذنين الدّية وفى إحديهما نصف الدّية. وفى رواية سماعة (١) من باب (٣٦) أنّ فى الرّجلين الدّية كاملة قوله ﷺ وفى الأذن نصف الدية اذا قطعها من أصلها واذا قطع طرفها ففيها قيمة عدل. وفى أحاديث باب (٤) أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات من أبواب ديات المنافع ما يناسب ذلك.

(١٣)

باب ديات الخدّ والوجه والجبهة والصّدغ والرّأس

٧٨٩ ٣٨٠٢٩ (١) كافى ٣٣٢/٧: بالاسناد المتقدّم فى باب (١٢) دية الأذن عن ظريف بن ناصح وفى الخدّ اذا كان فيه نافذة (و ـ فقيه ـ يب) يرىٰ منها جوف الفم فديتها مائتا دينار وإن دووى

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در از بین رفتن همهٔ شنوایی، هزار دینار است.» و فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر آسیبی به شنوایی او رسید، به همین شکل است. چیزی برای او زده می‌شود که نهایت شنوایی‌اش معلوم شود و سپس اندازه‌گیری می‌شود و اگر بیم دروغ او برود، رها گذاشته می‌شود تا غافل باشد. سپس صدایی می‌زنند. اگر شنید، خُصوم او را نزد حاکم می‌برند و حاکم طبق نظر او دربارهٔ او عمل می‌کندو بخشی از آن‌چه گرفته، از او می‌گیرد.» و فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در مورد گوش اگر قطع شود دیه‌اش پانصد دینار و هر مقداری که از او قطع شود، به همان حساب است.»

و در روایت ششم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در گوش اگر قطع شود نصف دیه است.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و در گوش او، دیهٔ کامل است.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در گوش او، دیهٔ تمام است.»

و در روایت نهم، این گفته که: «دیهٔ گوش اگر بریده و بی‌گوش شود، پنجاه شتر است.»

و در روایت دهم، این گفته که: «در گوش اگر قطع شود پنجاه شتر است»

و در روایت یازدهم، این گفته که: «در از بین رفتن همهٔ شنوایی، هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت چهار از باب پانزده، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در نرمهٔ گوش، یک سوم دیهٔ گوش است.»

و در روایت هشتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در گوش، نصف دیه است، البته اگر از بیخ قطع شود.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دو گوش، دیهٔ کامل است.»

و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دو گوش، دیهٔ کامل است و در یکی از دو گوش، نصف دیه است.»

و در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در [یکی از دو] گوش اگر آن را از بن بکند و اگر کنارهٔ آن را قطع کند، در آن قیمت‌گذاری یک فرد عادل است.»

و در روایات باب چهارم از ابواب دیات منافع، روایتی که مناسب آن است.

باب ۱۳

دیهٔ گونه، چهره، پیشانی، گیجگاه و سر

(۱) ظریف بن ناصح روایت کرده که: «در گونه اگر سوراخی شد که درون دهان از آن شکاف دیده شود، دیه‌اش دویست دینار است و اگر مداوا شود و بهبود یابد و سوراخ هَم آید ولی اثر آن هویدا و جای ۷۸۹

فبرئ والتأم وبه أثر بيّن وشتر فاحش فديته خمسون ديناراً فإن كانت نافذة في الخدّين كليهما فديتها مائة دينار وذٰلك نصف دية التي يُرى منها الفم فان كانت رمية بنصل يثبت في العظم حتّى ينفذ الى الحنك فديتها مائة وخمسون ديناراً جعل منها خمسون ديناراً لموضحتها وإن كانت ناقبة ولم تنفذ (فيها ـ كا) فديتها مائة دينار فإن كانت موضحة في شيء من الوجه فديتها خمسون ديناراً فإن كان لها شين فدية شينها ربع دية موضحتها وان كان جرحاً ولم يوضح ثمّ برء وكان في الخدّين (آثر ـ يب ـ فقيه) فديه عشرة دنانير فان كان في الوجه صدع فديته ثمانون ديناراً فان سقطت منه جذمة لحم ولم يوضح وكان قدر درهم فما فوق ذٰلك فديته ثلاثون ديناراً.

ودية الشّجّة إذا كانت توضح أربعون ديناراً إذا كانت في الخدّ[1] وفي موضحة الرّأس خمسون ديناراً فإن نقل منها العظام فديتها مائة وخمسون ديناراً فإن كانت ناقبة في الرّأس فتلك المأمومة ديتها ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار. تقدّم عن يب وفقيه في باب (۳) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الاعضاء. مستدرك ۲۴۴/۱۸: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين ﷺ قال (وذكر مثله الى قوله قدر درهم فما فوق ذٰلك فديتها ثلاثون ديناراً).

۷۹۰ (۲) فقه الرّضا ﷺ ۳۱۷: اذا كانت فيه (أي الخدّ) نافذة يُري منها جوف الفم فديتها مائة
۳۸۰۳۰ دينار وإن برئ والتأم وبه أثر بيّن فديته خمسون ديناراً وإن كانت نافذة في الخدّين كليهما فديتها مائة دينار وان كانت رمية في العظم حتّى ينفذ إلى الحنك فديتها مائة وخمسون ديناراً وان لم ينفذ فديتها مائة دينار وإن كانت موضحة في الوجه فديتها خمسون ديناراً وإن كان بها شين فديته دية الموضحة وإن كان جرحاً لم يوضح ثمّ برئ وكان في الخدّين فديته عشرة دنانير فإن كان في الوجه صدع في العظم فديته ثمانون ديناراً وإن سقطت منه جلدة من لحم الخدّ ولم يوضح وكان ما سقط وزن الدّرهم فما فوق ذٰلك فديته ثلاثون ديناراً وفي الشّجّة الموضحة في الرّأس وهي الّتي توضح العظام أربعون ديناراً.

---

۱. في الجسد ـ يب ـ فقيه.

چاک آشکار باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر شکاف در هر دو گونه باشد، دیه‌اش صد دینار است و این نصف دیهٔ شکافی است که دهان از آن دیده می‌شود.

و اگر گونه هدف تیری قرار گرفته که به استخوان نشسته تا جایی که به استخوان چانه رسیده است، در این صورت دیه‌اش صد و پنجاه دینار است که پنجاه دینار آن برای رسیدن به استخوان است و اگر سوراخ کرده ولی در استخوان فرو نرفته، دیه‌اش صد دینار است.

و اگر شکاف در جایی از صورت به شکلی باشد که به استخوان برسد و دیده شود، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر جراحت زشتی داشت، دیهٔ زشتی آن یک چهارم دیهٔ شکاف به استخوان رسیده می‌باشد.

و اگر جراحتی باشد که آن عمق را ندارد [به استخوان نرسیده] و بعداً بهبود یابد و در دو گونه اثر آن بماند دیه‌اش ده دینار است.

و اگر در صورت شکافی پیدا شود، دیه‌اش هشتاد دینار و اگر از آن یک تکّه گوشت بیفتد ولی درون آن دیده نشود و آن تکّه به اندازهٔ یک درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است.

و دیهٔ چاک زدن، دریدن و پاره کردن در صورتی که گوشت زیر پوست را نمایان کند، چهل دینار است ـ چنان‌چه در گونه باشد. ولی در شکستن سر، که به استخوان برسد، پنجاه دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر شکستگی سوراخی در سر پدید آورد، این همان مأمومه است و در آن یک سوم دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲) در کتاب فقه الرضا ﷺ آمده است: «اگر در گونه سوراخی پدید آید که درون دهان از آن دیده ۷۹۰
شود، دیه‌اش صد دینار و اگر بهبود یابد و التیام پیدا کند ولی اثر آشکاری بر گونه بماند، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر سوراخ در هر دو گونه باشد، دیه‌اش صد دینار است و اگر تیری در استخوان باشد که به گردن هم نفوذ کرده باشد، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر نفوذ نکرده باشد، دیه‌اش صد دینار است و اگر شکافی در صورت باشد که به استخوان رسیده باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر در صورت، زشتی پدید آورد، دیه‌اش دیهٔ شکافی است که به استخوان رسیده است و اگر جراحتی باشد که به استخوان نرسد و سپس بهبود یابد و در هر دو گونه باشد، دیه‌اش ده دینار است و اگر در صورت شکافی در استخوان پدید آید، دیه‌اش هشتاد دینار است و اگر از جراحت، پوسته از گوشت گونه بیفتد ولی جراحت به استخوان نرسد و آن‌چه افتاده به وزن یک درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است و در جراحت در سر، که به استخوان رسیده و آن همان است که استخوان‌ها را آشکار سازد، چهل دینار است.»

٧٩١ ٣٨٠٢١ (٢) دعائم الإسلام ٢/٤٣٠: عن رسول الله ﷺ أنّه قضى في جلدة الرّأس اذا سلخت ففيها الدّية كاملة وفي الجبهة إذا كسرت ثمّ جبرت بغير عيب مائة دينار.

وتقدّم في أحاديث باب (١) ثبوت القصاص في الجراح من أبواب قصاص الطّرف ما يدلّ على أنّ في الجراح القصاص الّا أن يتراضيا بالدّية. وفي رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن عليّ ﷺ في ديات الأعضاء من أبوابها قوله وقضي ﷺ في صُدغ الرّجل اذا أصيب فلم يستطع ان يلتفت الّا ما انحرف الرّجل نصف الدّية خمسمائة دينار وما كان دون ذٰلك فبحسابه وقوله ﷺ وان أصيب الحاجب فذهب شعره كلّه فديته نصف دية العين مائتا دينار وخمسون ديناراً فما أصيب منه فعلى حساب ذٰلك.

وفي الخدّ اذا كانت فيه نافذة وبدا منها جوف الفم فديتها مائة دينار فان دووي فبرء والتأم وبه أثر بيّن وشين فاحش فديته خمسون ديناراً فان كانت نافذة في الخدّين كليهما فديتها مائة دينار وذٰلك نصف دية الّتي بدا منها الفم وان كانت رميت بنصل ينفذ في العظم حتّى ينفذ الى الحنك فديتها مائة وخمسون ديناراً جعل منها خمسون ديناراً لموضحتها وان كانت ناقبة ولم تنفذ فديتها مائة دينار فان كانت موضحة في شيء من الوجه فديتها خمسون ديناراً فان كان لها شين فدية شينها ربع دية موضحتها وان كان جرحاً ولم يوضح ثمّ برئ وكان في الخدّين أثر فديته عشرة دنانير وان كان في الوجه صدع[1] فديته ثمانون ديناراً فان سقطت منه جذوة لحم ولم يوضح وكان قدر الدّرهم فما فوق ذٰلك فديتها ثلاثون ديناراً ودية الشجّة ان كانت موضحة أربعون ديناراً اذا كانت في الجسد. وفي مواضح الرأس خمسون ديناراً فان نقل منها العظام فديتها مائة دينار وخمسون ديناراً فان كانت ناقبة في الرأس فتلك تسمّى المأمومة وفيها ثلث الدية ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

ويأتي في باب (١) أقسام الشّجاج والجراح من أبوابها وباب (٢) أنّ جراحات المرأة والرّجل سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية وباب (٣) أرش اللّطمة وباب (٤) أنّ دية الشّجاج في الوجه والرّأس سواء ما يناسب الباب فراجع.

---

١. الصّدع: الشّقّ.

(۳) رسول خدا ﷺ در پوست سر ـ اگر کنده شود ـ حکم به دیهٔ کامل داد و در مورد پیشانی اگر بشکند و بی‌عیب بهبود یابد به صد دینار حکم داد. ۷۹۱

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو، روایتی که بر این دلالت دارد که در جراحت، قصاص است مگر اینکه به دیه راضی شوند.

و در روایت یکم از باب سوم، این فرمودهٔ امیرالمؤمنین ؑ که: «دربارهٔ گیجگاه مردی اگر آسیب ببیند و نتواند به این سو و آن سو متوجه شود مگر آن که خودش منحرف شود، حکم به نصف دیه، پانصد دینار داد و اگر آسیب کمتر از این است، با همین حساب و مقیاس خواهد بود.

و فرمودهٔ ایشان که: اگر ابرو آسیب ببیند و همهٔ مویش از بین برود، دیه‌اش نصف دیهٔ چشم [یعنی] دویست و پنجاه دینار است و در نتیجه هر اندازه که از موی ابرو از بین برود، بر همین پایه حساب می‌شود.

و در گونه اگر سوراخی پدید آید و از آن سوراخ درون دهان نمودار باشد، دیه‌اش صد دینار است.

و اگر مداوا شود و بهبود یابد و شکاف، هَمْ آید ولی اثرش آشکار و زشتی آن باقی باشد، دیه‌اش پنجاه دینار است.

و اگر شکافی در هر دو گونه باشد، دیهٔ آن دو، صد دینار است و این نصف دیهٔ شکافی است که دهان از آن نمودار باشد و اگر شکاف با تیری که به استخوان نفوذ کرده یا به گردن رسیده است باشد، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است که پنجاه دینار آن برای به استخوان رسیدن است و اگر سوراخ شده ولی فرو نرفته است، دیه‌اش صد دینار است.

و اگر سوراخی در جایی از چهره است که به استخوان رسیده، دیه‌اش پنجاه دینار است و اگر جراحت زشتی دارد، دیهٔ زشتی‌اش یک چهارم دیهٔ به استخوان رسیدن است و اگر جراحتی باشد که به استخوان نرسد و سپس خوب شود و در دو گونه اثرش باشد، دیه‌اش ده دینار است و اگر در چهره شکافی پیدا شود، دیه‌اش هشتاد دینار است و اگر از آن یک تکّه گوشت بیفتد ولی استخوان نمایان نشود و به اندازهٔ یک درهم یا بیشتر باشد، دیه‌اش سی دینار است.

و دیهٔ شکستن اگر به استخوان برسد، چهل دینار است ـ البته اگر در بدن باشد، ولی در شکستگی‌های سر، که به استخوان برسد، پنجاه دینار است. پس اگر استخوان‌ها جابه جا شود، دیه‌اش صد و پنجاه دینار است و اگر شکستگی در سر سوراخ ایجاد کند که نامش مأمومه است، در آن یک سوم دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.»

می‌آید:

در باب یکم از ابواب شجاج و جراح [= شکستن‌ها و جراحت‌ها] و باب دوم، سوم و چهارم، مناسب این باب؛ مراجعه کنید.

(١٤)

باب دية الشّفتين

٧٩٢ ٢٨٠٣٢ (١) كافي ٣٣١/٧: بالاسناد المتقدّم في باب (١٢) دية الأذن عن أبي عمرو عن أبي عبد الله عن عليّ عليه السلام قال واذا قطعت الشّفة العليا واستُؤْصِلَتْ فديتها خمسمائة دينار فماقطع منها فبحساب ذٰلك فاذا انشقّت حتّى تبدو منها الأسنان ثمّ دوويت فبرئت والتأمت فديتها مائة دينار فذٰلك خُمس دية الشّفة إذا قطعت فأُسْتُؤْصِلَتْ وما قطع منها فبحساب ذٰلك فإن شترت[١] فشينت شيناً قبيحاً فديتها مائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار ودية الشّفة السّفلى إذا اُسْتُؤْصِلَتْ ثلثا الدّية ستّمائة وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار فما قطع منها فبحساب ذٰلك فان انشقّت حتّى تبدو الأسنان منها ثمّ برئت والتأمت فديتها مائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وإن أُصيبت فشينت شيناً قبيحاً فديتها ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وذٰلك نصف ديتها.

وفي رواية ظريف بن ناصح قال فسألت أبا عبد الله عليه السلام عن ذٰلك فقال بلغنا أنّ أمير المؤمنين عليه السلام فضّلها لانّها تمسك الطّعام مع الأسنان فلذٰلك فضّلها في حكومته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وتقدّم في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام في ديات الأعضاء عن تهذيب وفقيه مثل ذٰلك باختلاف يسير في بعض الألفاظ وبعض المعاني فراجع. مستدرك ٣٤٣/١٨: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام قال واذا قطعت الشّفة العليا (وذكر نحوه) الّا أنّ فيه وإن اشترت فشينت شيناً قبيحاً فديتها مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار.

٧٩٣ ٢٨٠٣٣ (٢) كافي ٣١٢/٧: (محمّد بن يحيي عن أحمد بن محمّد ـ معلّق) عن تهذيب ٢٤٦/١٠: فقيه ٩٩/٤: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي جميلة عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام قال في الشّفة السّفلى ستّة آلاف (درهم ـ ئل) وفي العليا أربعة آلاف لأنّ السّفلى تمسك الماء.

---

١. أي شقّت.

باب ۱۴

دیهٔ دو لب

۷۹۲ (۱) امیرالمؤمنین﷼ فرمود: «اگر لب بالا قطع و از بن کنده شود، دیه‌اش پانصد دینار است و هر اندازه که از آن بریده شده، به همان نسبت حساب می‌شود. بنابراین اگر لب شکافته و دندان‌ها نمایان شود، سپس بهبود و التیام یابد، دیهٔ آن صد دینار است و آن یک پنجم دیهٔ لب اگر قطع شود و از بن کنده شود است و هر اندازه که از آن قطع شود به همان نسبت حساب می‌شود و اگر لب شکاف بردارد و زشتی بدی پیدا کند، دیه‌اش صد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ لب پایین اگر از بن قطع شود دو سوم دیه یعنی ششصد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و هر اندازه‌که از آن قطع شود، به همان نسبت حساب می‌شود و اگر لب پایین شکافته شد ـ تا آنجا که دندان‌ها پیدا شد ـ سپس بهبود و التیام یافت، دیه‌اش صد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر آسیب دید و زشتی بدی پیدا کرد، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و آن نیمی از دیهٔ لب است.»

و در روایت ظریف بن ناصح آمده که: «ظریف گوید از امام صادق﷼ در این باره پرسیدم. حضرت فرمود: به ما رسیده است که امیرالمؤمنین﷼ لب پایین را برتری می‌داد؛ چرا که آن با کمک دندان‌ها غذا را نگه می‌دارد و روی همین جهت در حکم خویش، لب پایین را برتری داده است.»

۷۹۳ (۲) امام صادق﷼ فرمود: «در لب پایین، شش هزار درهم و در لب بالا، چهار هزار [درهم] است؛ چرا که لب پایین آب را نگاه می‌دارد.»

۷۹۴ (۳) دعائم الإسلام ۴۲۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال فى الشّفتين إذا اُستُؤْصِلَتَا ۲۸۰۳۴
الدّية وفى العليا نصف الدّية وفى السّفلىٰ ثلثا الدّية لأنّها تمسك الطّعام والرّيق.

۷۹۵ (۴) المقنع ۱۸۰: فى الشّفتين الدّية كاملة عشرة آلاف درهم ستّة آلاف للسّفلىٰ وأربعة ۲۸۰۳۵
آلاف للعليا لأنّ السّفلىٰ تمسك الماء.

۷۹۶ (۵) الجعفريّات ۱۲۹: باسناده عن علىّ ﷺ قال فى الشّفتين الدّية وفى كلّ واحدة منهما ۲۸۰۳۶
نصف الدّية وهو[۱] سواء

وتقدّم فى أحاديث باب (۱) انّ كلّما كان فى الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة وفى أحدهما نصف الدّية من أبواب ديات الأعضاء (ج ۳۱) ما يناسب الباب. وفى رواية أبى عمرو (۱) من باب (۳) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ قوله ﷺ والشّفتين اذا اُستُؤْصِلَتَا ألف دينار. وفى رواية ظريف (۱۱) من باب (۱۱) دية الأنف قوله ﷺ والشّفتين اذا اُستُؤْصِلَتَا ألف دينار.

ويأتى فى رواية زرارة (۷) من باب (۲۱) دية اليد قوله ﷺ وفى الشّفتين الدّية. وفى رواية الحلبىّ (۵) من باب (۲۷) دية الصّلب قوله ﷺ وفى الشّفتين الدّية. وفى رواية يونس (۱) من باب (۱) أنّ فى كلّ واحد من السّمع والصّوت والشّلل الدّية كاملة من أبواب ديات المنافع قوله ﷺ و(فى) الشّفتين اذا اُستُؤْصِلَتَا ألف دينار.

(۱۵)

باب ديات الأسنان

۷۹۷ (۱) كافى ۳۳۳/۷: بالاسناد المتقدّم فى باب (۱۲) دية الأذن عن أبى عمرو عن أبى عبد الله ۲۸۰۳۷
عن علىّ ﷺ قال و(جعل ـ يب فقيه) فى الأسنان فى كلّ سنّ خمسون[۲] ديناراً و(جعل ـ يب ـ فقيه) الأسنان (كلّها ـ كا) سواء وكان قبل ذلك يقضى[۳] فى الثّنيّة خمسون[۴] ديناراً (وفيما سوى ذلك من الأسنان ـ يب ـ فقيه) (و ـ كا) فى الرّباعيّة أربعون[۵] ديناراً وفى النّاب ثلاثون[۶]

---

۱. وهما ـ خ ل. ۲. خمسين ـ يب ـ فقيه. ۳. يجعل ـ يب ـ فقيه.
۴. خمسين ـ يب ـ فقيه. ۵. أربعين ـ يب ـ فقيه. ۶. ثلاثين ـ يب ـ فقيه.

۷۹۴ (۳) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «در دو لب اگر از بن کنده شود دیهٔ کامل است و در لب بالا، نصف دیه و در لب پایین، دو سوم دیه است؛ چرا که آن غذا و آب دهان را نگه می‌دارد.»

۷۹۵ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «در دو لب، یک دیهٔ کامل [یعنی] ده هزار درهم است؛ شش هزار برای لب پایین و چهار هزار برای لب بالاست؛ چرا که لب پایین آب را نگه می‌دارد.»

۷۹۶ (۵) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «در دو لب، دیهٔ کامل است و در هر کدام از آنها نیمی از دیه و یکسان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که مناسب با این باب است

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امیرالمؤمنینعليه السلام که: «و در دو لب اگر از بن کنده شود هزار دینار است.»

و در روایت یازده از باب یازده، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و دو لب اگر از بن کنده شود هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و در دو لب، دیهٔ کامل است.»

و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و در دو لب، دیهٔ کامل است.» و در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در دو لب اگر از بیخ کنده شود هزار دینار است.»

باب ۱۵

دیهٔ دندان‌ها

۷۹۷ (۱) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «در دندان‌ها، در هر دندانی پنجاه دینار است و همهٔ دندان‌ها را یکسان قرار داد و پیش از آن، حضرت چنین حکم داده بود: در دندان‌های جلو پنجاه دینار و در سایر دندان‌ها در دندان‌های چهارگانه بین ثنایا و انیاب، چهل دینار و در دو دندان نیش، سی دینار و در دندان آسیاب، بیست و پنج دینار.

ديناراً وفي الضّرس خمسة وعشرون[1] ديناراً فإن[2] اسودّت السّنّ الى الحول ولم[3] تسقط فديتها دية السّاقطة خمسون ديناراً وإن انصدعت[4] ولم تسقط فديتها خمسة وعشرون ديناراً وما انكسر منها (من شيء ـ كا) فبحسابه من الخمسين (ديناراً ـ كا) فإن سقطت بعدُ وهي سوداء فديتها (خمسة وعشرون ديناراً فان انصدعت وهي سوداء فديتها ـ فقيه) اثنا عشر ديناراً ونصف دينار فما[5] انكسر منها من شيء فبحسابه من الخمسة والعشرين ديناراً.
وتقدّم في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أبي عبد الله عن أمير المؤمنين عليه السلام مثل ذلك.

٧٩٨ ٤٨٠٢٨ (٢) مستدرك ٣٤٦/١٨: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال وجعل في الأسنان في كلّ سنّ خمسين ديناراً وجعل الأسنان سواء وكان قبل ذلك يجعل في الثّنيّة خمسين ديناراً وفيما سوى ذلك في الرّباعيّة أربعين ديناراً وفي النّاب ثلاثين ديناراً وفي الضّرس خمسة وعشرين ديناراً فإذا اسودّت السّنّ الى الحول فلم تسقط فديتها دية السّاقطة خمسون ديناراً وان انصدعت ولم تسقط فديتها خمسة وعشرون ديناراً فما انكسر منها فبحسابه من الخمسين ديناراً وان سقطت بعدُ وهي سوداء فديتها [خمسة وعشرون ديناراً فان انصدعت وهي سوداء فديتها] اثنا عشر ديناراً [ونصف] فما انكسر منها فبحسابه من الخمسة وعشرين ديناراً.

٧٩٩ ٤٨٠٢٩ (٣) كافي ٣٣٣/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٥٦/١٠: استبصار ٢٩٠/٤: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم و[6] غيره عن أبان عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول إذا اسودّت الثّنيّة جعل فيها (ثلث ـ خ ل) الدّية ـ حملها الشّيخ في الاستبصار على ثلثي الدّية دون الدية الكاملة ـ.

٨٠٠ ٤٨٠٤٠ (٤) تهذيب ٢٧٥/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن يوسف بن الحارث عن محمّد بن عبدالرّحمن العرزميّ عن أبيه عن جعفر عن أبيه عليه السلام انّه جعل في السّنّ السّوداء ثلث ديتها وفي اليد الشّلاء ثلث ديتها وفي العين القائمة اذا طمست ثلث ديتها وفي شحمة الأذن ثلث ديتها وفي الرّجل العرجاء ثلث ديتها وفي خشاش الأنف في كلّ واحد ثلث الدّية.

---

١. وعشرين ـ يب ـ فقيه. ٢. فإذا ـ يب ـ فقيه. ٣. فلم ـ يب ـ فقيه.
٤. تصدّعت ـ يب. ٥. وما ـ يب. ٦. أو ـ كا.

و اگر دندان تا یک‌سال سیاه شود ولی نیفتد، دیه‌اش دیهٔ دندانی است که بیفتد؛ یعنی پنجاه دینار و اگر دندان بشکند ولی نیفتد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و هر اندازه که از آن بشکند، به نسبت پنجاه دینار محاسبه می‌شود.

و اگر پس از آن که سیاه شد ـ در حالی که سیاه است ـ بیفتد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و اگر بشکند ـ در حالی که سیاه است ـ دیه‌اش دوازده دینار و نصف دینار است و هر اندازه که از دندان بشکند، به همان نسبت از بیست و پنج دینار است.»

۷۹۸ (۲) امیرالمؤمنین علیعليه السلام در دندان‌ها، برای هر دندانی پنجاه دینار دیه قرار داد و همهٔ دندان‌ها را یکسان قرار داد و پیش از آن، حضرت در دندان‌های جلو پنجاه دینار و در سایر دندان‌ها در دندان‌های چهارگانه بین ثنایا و انیاب، چهل دینار و در دندان نیش، سی دینار و در دندان آسیاب، بیست و پنج دینار قرار داد و اگر دندان تا یک سال سیاه شود ولی نیفتد، دیه‌اش مثل دیهٔ دندانی که بیفتد، بیست و پنج دینار است و هر اندازه از آن بشکند، به نسبت پنجاه دینار محاسبه می‌شود.

و اگر پس از آن که سیاه شد ـ در حالی که سیاه است ـ بیفتد، دیه‌اش دوازده دینار و نصف است و هر اندازه که از دندان بشکند، به همان نسبت از بیست و پنج دینار محاسبه می‌شود.

۷۹۹ (۳) امام صادقعليه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنینعليه السلام پیوسته می‌فرمود: اگر دندان‌های جلو سیاه شود، در آن دیه است.»

شیخ طوسی﵀ در کتاب استبصار این روایت را بر دوسوم دیه حمل کرده، نه دیهٔ کامل.

۸۰۰ (۴) امام جعفر صادقعليه السلام از پدرشانعليه السلام روایت کرده که: «حضرت در دندان سیاه، یک سوم دیهٔ دندان سالم را قرار داد و در دست ناقص شده [= فلج]، یک سوم دیهٔ دست سالم و در چشمی که در جای خودش هست ولی از دید افتاده است، یک سوم دیهٔ چشم سالم و در نرمهٔ گوش، یک سوم دیهٔ بینی و در پای لنگ، یک سوم دیهٔ پای سالم و در سوراخ شدن بینی ـ هر کدام ـ یک سوم دیه قرار داده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۰۱ ۴۸۰۴۱ (۵) **فقه الرّضا** عليه السلام ۳۱۹: وروى إذا تغيّرت السّنّ إلى السّواد فيه ستّة دنانير وإذا تغيّرت إلى الحمرة فثلاثة دنانير وإذا تغيّرت الى الخضرة فدينار ونصف.

۸۰۲ ۴۸۰۴۲ (۶) **كافي** ۳۳۴/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۵۵/۱۰: **استبصار** ۲۹۰/۴: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ۱۰۲/۴: ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال (في ـ فقيه) السّنّ إذا ضربت انتظر بها سنة فان وقعت أغرم الضّارب خمسمائة درهم وإن لم تقع واسودّت أُغرم ثلثي ديتها.

۸۰۳ ۴۸۰۴۳ (۷) **كافي** ۳۳۴/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۵۵/۱۰: **استبصار** ۲۸۹/۴: أحمد ابن أبي عبد الله عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الأسنان فقال هي في الدّية سواء (حمله الشّيخ رحمه الله ورواية ابن سنان على الثّنايا والمقاديم دون المؤاخير).

۸۰۴ ۴۸۰۴۴ (۸) **كافي** ۳۳۳/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۵۵/۱۰: **استبصار** ۲۸۹/۴: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال الأسنان كلّها سواء في كلّ سنّ خمسمائة درهم.

۸۰۵ ۴۸۰۴۵ (۹) **فقيه** ۱۰۳/۴: وقضى أمير المؤمنين عليه السلام في الأسنان الّتي يقسم عليها الدّية أنّها ثمانية وعشرون سنّاً ستّة عشر في مؤاخير الفم واثنى عشر في مقاديمه فدية كلّ سنّ من المقاديم إذا كسر حتّى يذهب خمسون ديناراً فيكون ذلك ستّمائة دينار ودية كلّ سنّ من المؤاخير إذا كسر حتّى يذهب على النّصف من دية المقاديم خمسة وعشرون ديناراً فيكون ذلك أربعمائة دينار فذلك ألف دينار فما نقص فلا دية له وما زاد فلا دية له (حمله الصّدوق رحمه الله على ما اذا أصيبت الزّائدة مع الأسنان الأصليّة لا منفردة).

۸۰۶ ۴۸۰۴۶ (۱۰) **دعائم الإسلام** ۴۳۳/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال في دية الأسنان في الخطأ فيما كان منها في مقدّم الفم وهي اثنتا عشرة سنّاً في كلّ سنّ منها خمسون ديناراً وهي الثّنايا والرّباعيّة والأنياب وفي مؤخّر الفم وهي الأضراس في كلّ ضرس خمسة وعشرون ديناراً وهي ستّة عشر ضرساً من كلّ جانب أربع فذلك كمال الدّية في الأسنان كلّها وعلى هذا العدد حسابها ومن النّاس من يكون له عشرون ضرساً، من كلّ جانب خمس وليس على ذلك حساب إنّما الحساب على ستّة عشر وإذا أصيب ضرس ممّن له عشرون ضرساً

(۵) روایت شده است که: «اگر دندان به سیاهی تغییر یابد، در آن شش دینار و اگر به سرخی تغییر کند، پس سه دینار و اگر به سبزی تغییر یابد، یک دینار و نیم است.» ۸۰۱

(۶) امام صادق ﷺ فرمود: «در دندان اگر مورد اصابت قرار گیرد، یک سال صبر می‌شود. اگر افتاد، زننده پانصد درهم بدهکار می‌شود و اگر نیفتد ولی سیاه شود، دو سوم دیهٔ دندان به عهدهٔ ضارب است.» ۸۰۲

(۷) سماعه گوید: «از او [امام معصوم ﷺ] دربارهٔ دندان‌ها پرسیدم، حضرت فرمود: دندان‌ها در دیه یکسانند.» ۸۰۳

شیخ طوسی ﷺ این روایت و روایت ابن سنان را بر دندان‌های ثنایا و جلو و نه دندان‌های آخر حمل کرده است.

(۸) امام صادق ﷺ فرمود: «دندان‌ها همه یکسان هستند؛ در هر دندان، پانصد درهم.» ۸۰۴

(۹) امیرالمؤمنین ﷺ در دندان‌ها حکم کرد: «دیه بر آنها تقسیم می‌شود. دندان‌ها بیست و هشت دندان هستند. شانزده تا در اواخر دهان و دوازده تا در جلوی دهان؛ بنابراین دیهٔ هر دندان جلو اگر بشکنند تا آن‌که از بین برود، پنجاه دینار است. این می‌شود: ششصد دینار و دیهٔ هر دندان از دندان‌های آخر اگر بشکنند تا آن‌که از بین برود، نصف دیهٔ دندان‌های جلو یعنی بیست و پنج دینار است و این می‌شود: چهارصد دینار و مجموع این دو می‌شود: هزار دینار و هر چه کمتر از این تعداد باشد، دیه ندارد و هر چه بیشتر باشد، دیه ندارد.» ۸۰۵

شیخ صدوق ﷺ این روایت را بر موردی حمل می‌کند که دندان زائد به همراه دندان‌های اصلی آسیب بیند؛ نه این‌که دندان زائد به تنهایی آسیب ببیند.

(۱۰) امام باقر ﷺ فرمود: «در دیهٔ دندان‌ها در مورد خطا در دندان‌هایی که در جلوی دهان و دوازده دندان است، در هر دندان از این‌ها پنجاه دینار است و این‌ها دندان‌های ثنایا، رباعیه و دندان‌های نیش است و در آخر دهان که همان آسیاب‌هاست، در هر دندان آسیاب بیست و پنج دینار و آنها شانزده دندان است، از هر طرف چهار دندان و این مجموعاً یک دیهٔ کامل انسانی است و بر پایهٔ این عدد حساب آنهاست. ۸۰۶

و برخی از مردم، بیست دندان از هر طرف پنج دندان دارند و آنها به حساب نمی‌آیند و تنها محاسبه بر شانزده دندان است و اگر دندانی از کسی که بیست دندان دارد آسیب ببیند، در آن بیست و پنج دینار است ولی اگر همهٔ بیست دندان آسیب ببیند، در آن چهارصد دینار است و همچنین است در آن‌ها اگر شانزده دندان باشد.

ففيه خمسة وعشرون ديناراً وان أصيب العشرون كلّها ففيها أربع مائة دينار وكذٰلك فيها إذا كانت ستّة عشر وما انكسر من السّنّ أو الضّرس فبحسابه وإذا ضرب فاسودّ فقد تمّ عقله.

٨٠٧ (١١) تهذيب ٢٦١/١٠: استبصار ٢٨٩/٤: الحسن بن عليّ بن فضّال عن ظريف عن عليّ
٣٨٠٢٧ ابن أبي حمزة عن أبي عبد الله ﷺ قال في السّنّ خمس من الابل أدناها وأقصاها وهو نصف عُشر الدّية (يب ـ ان كان دنانير فدنانير وان كانت دراهم فدراهم وان كانت بقراً فبقراً وان كانت غنماً فغنماً وان كانت إبلاً فإبلاً. على الدّية مائتا بقرة وفي السّنّ عشرة من البقر وفي الأصبع عُشر الدّية عَشر من الابل). حملها الشّيخ ﷺ على الأسنان الّتي هي المقاديم دون المؤاخير.

٨٠٨ (١٢) فقه الرّضا ﷺ ٣١٩: إعلم أنّ دية الأسنان سواء وهي إثنا عشر سنّاً ستّ من فوق
٣٨٠٢٨ وستّ من أسفل منها أربع ثنايا وأربعة أنياب وأربع رباعيّات دية كلّ واحد من هٰذه الإثنى عشر خمسون ديناراً فذٰلك ستّمائة دينار وانّ دية الأضراس وهي ستّة عشر ضرساً إن كانت الدّية مقسومة على ثمانية وعشرين سنّاً كان ما يراد من الأربعة المسمّاة وأضراس العقل لا دية فيها إنّما على من أصابها أرش كأرش الخدش بحساب محسوب لكلّ ضرس خمسة وعشرون ديناراً فذٰلك أربعمائة دينار فإذا اسودّت السّنّ الى الحول ولم تسقط فديتها دية السّاقط وإذا انصدعت ولم تسقط فديتها نصف دية السّاقط وإذا انكسر منها شيء فبحسابه من الخمسين الدّينار وكذٰلك ما يزاول الأضراس من سواد وصدع وكسر فبحساب الخمسة وعشرين الدّينار وما نقص من أضراسه أو أسنانه عن الثّمان والعشرين حطّ من أصل الدّية بمقدار ما نقص منه.

٨٠٩ (١٣) عوالي اللّئالي ١٧٨/١: قال رسول الله ﷺ الأصابع سواء والأسنان سواء والثّنيّة
٣٨٠٣٩ والضّرس سواء.

٨١٠ (١٤) تهذيب ٢٦٠/١٠: استبصار ٢٩٠/٤: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال
٣٨٠٥٠ قال أمير المؤمنين ﷺ للإنسان[١] واحد وثلاثون ثغرة[٢] (و ـ يب) في كلّ ثغرة ثلاثة أبعرة وخُمُسُ بعير. قال محمّد بن الحسن هٰذا الخبر موافق لمذهب بعض العامّة ولسنا نعمل به والعمل على ما قدّمناه من الأخبار.

---

١. الأسنان ـ صا. ٢. الثّغر: مقدّم الاسنان ـ ثغَرَ الإناء: ثَلَمَه أو كَسَره.

و آن‌چه از دندان یا دندان آخر بشکند، به همان نسبت حساب می‌شود و اگر دندان زده شود [چیزی به او بزنند] و سیاه شود، دیه‌اش کامل است.»

۸۰۷ (۱۱) امام صادق؈ فرمود: «در دندان، پنج شتر ـ دندان بالا و پایین ـ و این یک بیستم دیه است. اگر دیه را به دینار حساب کنیم، دینار و اگر به درهم، درهم و اگر گاو، گاو و اگر گوسفند پس گوسفند و اگر شتر پس شتر، بر همان روش پرداخت دیه است و در دندان، ده گاو و در انگشت، یک دهم دیه، ده شتر است.»

شیخ طوسی؆ این روایت را بر دندان‌های جلو و نه آخر حمل کرده است.

۸۰۸ (۱۲) بدان که دیهٔ دندان‌ها یکسان است و آن دوازده دندان است: شش تا از بالا و شش تا از پایین. از این‌ها چهار تا ثنایا و چهار تا انیاب و چهار تا بین ثنایا و انیاب و دیه هر کدام از این دوازده تا پنجاه دینار و [جمع] این ششصد دینار است و دیهٔ دندان‌ها که شانزده دندان است، اگر دیه بر پایهٔ بیست و هشت دندان تقسیم شود، همان می‌شود که منظور از چهار دسته‌ای بود که نام برده شد و دندان‌های عقل دیه ندارد و تنها کسی که به آنها آسیبی برساند، تفاوت قیمتی چون ارش خراشی که وارد می‌شود با حسابی که برای هر دندان بیست و پنج دینار در نظر گرفته می‌شود که جمع آن چهارصد دینار می‌شود و اگر تا یک سال دندان سیاه شد ولی نیفتاد، دیه‌اش دیهٔ دندانی است که بیفتد و اگر شکاف بردارد ولی نیفتد، دیه‌اش نصف دیهٔ دندان افتاده است و اگر مقداری از آن بشکند، به همان نسبت پنجاه دینار است و همچنین است سیاهی شکاف، شکستگی‌ای که بر دندان‌ها عارض می‌شود و به نسبت بیست و پنج دینار است و آنچه از مجموع دندان‌های عقب و جلو از بیست و هشت دندان کمتر باشد، ازاصل دیه به مقدار آنچه کمتر است، کم می‌شود.»

۸۰۹ (۱۳) رسول خدا؇ فرمود: «انگشتان یکسانند و دندان‌ها یکسانند و دندان‌های پیشین و پسین یکسان هستند.»

۸۱۰ (۱۴) امیرالمؤمنین؈ فرمود: «برای انسان سی ویک دندان است. در هر دندان، سه شتر و یک پنجم شتر است.»

محمد بن حسن شیخ طوسی؆ گوید: «این خبر موافق بعضی از عامه است و ما به آن عمل نمی‌کنیم و عمل بر پایهٔ روایاتی است که مقدّم داشتیم.»

. باید توجه داشت که این تعداد احادیث که دندان‌ها را در دیه یکسان می‌دانند، در محاسبه با دیهٔ کامل مطابقت ندارند! به همین جهت بزرگان ما آنها را یا رد کرده یا توجیه نموده‌اند!

٨١١ ٢٨-٥١ (١٥) **المقنع** ١٨٠ : واعلم أنّ في السّنّ الأسود ثلث دية السّنّ فان كان مصدوعاً[١] ففيه ربع دية السّنّ.

٨١٢ ٢٨-٥٢ (١٦) **تهذيب** ٢٦١/١٠ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عبد الله بن بكير عن درست قال حدّثني عجلان عن أبي عبد الله عليه السلام قال في دية السّنّ الأسود ربع دية السّنّ.

وتقدّم في رواية أبي بصير (٤) من باب (١) ثبوت القصاص في الجراح من أبواب قصاص الطّرف قوله سألته عن السّنّ والذّراع يكسران عمداً ألهما أرش أو قود فقال قود قال قلت فان أضعفوا له الدّية فقال ان أرضوه بما شاء فهو له. وفي رواية أنس (٦) قوله كسرت الرّبيع بنت مسعود ثنيّة جارية من الأنصار فطلب القوم القصاص فأتوا النّبيّ صلى الله عليه وآله فأمر بالقصاص (الى أن قال) يا أنس في كتاب الله القصاص فرضي القوم وقبلوا الأرش. وفي رواية الحكم (٢٢) من باب (١) انّ دية الرجل الحرّ المسلم مائة من الإبل من أبواب الديات قوله انّ بعض النّاس في فيه اثنان وثلاثون سنّاً وبعضهم له ثمانية وعشرون سنّاً فعلى كم تقسيم دية الأسنان فقال الخلقة انّما هي ثمانية وعشرون سنّاً اثنا عشر سنّاً في مقاديم الفم وستّة عشر سنّاً في مؤاخيره فعلى هذا قسمت دية الأسنان فدية كلّ سنّ من المقاديم اذا كسرت حتّى تذهب فانّ ديته خمسمائة درهم وهي اثنا عشر سنّاً فديتها ستّة آلاف درهم وفي كلّ سنّ من المؤاخير مائتان وخمسون درهماً وهي ستّة عشر سنّاً فديتها كلّها أربعة آلاف درهم فجميع دية المقاديم والمؤاخير من الأسنان عشرة آلاف درهم وإنّما وضعت الدية على هذا فما زاد على ثمانية وعشرين سنّاً فلا دية له وما نقص فلا دية له هكذا وجدناه في كتاب عليّ عليه السلام. وفي رواية العلاء (٧) من باب (١١) دية الأنف قوله عليه السلام وفي أسنان الرّجل الدّية تامّة. وفي رواية العلاء (٨) قوله عليه السلام والسّنّ من الثّنايا والأضراس سواء نصف العُشر (أي نصف عُشر الدّية).

ويأتي في رواية الحلبيّ (٤) من باب (٢٢) ديات أصابع اليدين والرّجلين قوله وسألته عن الأسنان فقال ديتهنّ سواء. وفي رواية أبي بصير (٧) قوله عليه السلام في السّنّ خمسة من الابل أقصاها وأدناها سواء.

---

١. أي مشقوقاً.

(۱۵) و بدان که در دندان سیاه، یک سوم دیهٔ دندان است. اگر شکسته شده است، در آن یک چهارم دیهٔ دندان است. ۸۱۱

(۱۶) امام صادق ﷺ فرمود: «در دیهٔ دندان سیاه، یک چهارم دیهٔ دندان است.» ۸۱۲

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یکم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «دربارهٔ دندان و ذراع که از روی عمد می‌شکنند، پرسیدم که: آیا برای این دو ارش است یا قصاص؟ حضرت فرمود: قصاص است. راوی گوید: پرسیدم اگر دیه را برای او چند برابر کنید؟ حضرت فرمود: اگر او را به هر چه می‌خواهد راضی سازند، این حق برای اوست.»

و در روایت ششم، این گفته که: «ربیع ـ دختر مسعود ـ دندان دختری از انصار را شکست. آن قوم مطالبهٔ قصاص کردند. نزد پیامبر ﷺ آمدند. حضرت دستور قصاص صادر کرد (تا آن‌که گوید): ای انس، قصاص در کتاب خداست. پس از آن، قوم انصار راضی شدند و ارش گرفتند.»

و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب دیات، این گفته که: «بعضی از مردم در دهان‌شان سی و دو دندان است و بعضی بیست و هشت دندان. دیهٔ دندان‌ها بر چه اندازهٔ دندان تقسیم می‌شود؟

حضرت فرمود: آفرینش دندان‌ها همان بیست و هشت دندان است: دوازده دندان در جلوی دهان و شانزده دندان در قسمت آخر دهان. دیهٔ دندان‌ها بر این پایه تقسیم می‌شود. دیهٔ هر دندان از جلو اگر بشکنند تا از بین رفتن، پانصد درهم است و نیز دوازده دندان است که دیه‌اش شش هزار درهم است و در هر دندان از قسمت آخر، دویست و پنجاه درهم؛ بنابراین همهٔ دندان‌های جلو و عقب، ده هزار درهم است و تنها دیه برای همین‌هاست و بیش از بیست و هشت دندان دیه ندارد و اگر کمتر از بیست و هشت دندان بوده، باز مقدار کمتر دیه ندارد. این‌گونه ما در کتاب امیرالمؤمنین ﷺ یافته‌ایم.»

و در روایت هفتم، از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دندان‌های مرد، دیهٔ تمام است.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دندان ثنایا [= جلو] و آسیاب مساوی است؛ یک بیستم دیه.»

می‌آید:

در روایت چهارم از باب بیست و دوم، این گفته که: «و از او دربارهٔ دندان‌ها پرسیدم. فرمود: دیهٔ آنها مساوی است.»

و در روایت هفتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دندان پنج شتر است؛ دندان عقبی و دندان جلویی مساوی‌اند.»

(۱۶)

باب دية سنّ الصّبيّ

۸۱۳ ۴۸۰۵۳ (۱) كافى ۳۳٤/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۵٦/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن عن مسمع (بن عبد الملك ـ يب) عن أبى عبد الله ﷺ قال انّ عليّاً ﷺ قضى فى سنّ الصّبيّ قبل ان يثغر[۱] بعيراً بعيراً فى كلّ سن.

۸۱٤ ۴۸۰۵۴ (۲) تهذيب ۲٦۱/۱۰: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبد الله ﷺ انّ أمير المؤمنين ﷺ قضى فى سنّ الصّبيّ اذا لم يثغر ببعير.

۸۱۵ ۴۸۰۵۵ (۳) الجعفريّات ۱۳۰: باسناده عن عليّ ﷺ قال فى سنّ الصّبيّ الصّغير اذا لم يثغر بعير.

۸۱٦ ۴۸۰۵۶ (٤) دعائم الإسلام ٤۳٤/۲: عن عليّ ﷺ أنّه قال فى سنّ الصّبيّ الّذى لم يثغر إن لم ينبت ففيه ما في سنّ الكبير وإن نبت ففيها عشرة دنانير. وتقدّم فى أحاديث باب (۱۳) عدم ثبوت القصاص فى كسر اليد من أبواب قصاص الطّرف ما يناسب ذلك.

(۱۷)

باب دية اللّسان

۸۱۷ ۴۸۰۵۷ (۱) دعائم الإسلام ٤۳٤/۲: عن رسول الله ﷺ انّه قال فى اللّسان الدّية كاملة يعنى اذا اصطلم كلّه وما قطع منه فبحسابه وما نقص أيضاً من الكلام فبحسابه.

۸۱۸ ۴۸۰۵۸ (۲) المقنع ۱۸۰: وفى اللّسان الدّية.

۸۱۹ ۴۸۰۵۹ (۳) كافى ۳۱۸/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ۲۷۰/۱۰: فقيه ۹۸/٤: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن أبى أيّوب (الخزّاز ـ كا) عن بريد (بن معاوية ـ كا ـ يب) (العجليّ ـ فقيه) عن أبى جعفر ﷺ (أنّه ـ يب) قال (إنّ ـ فقيه) فى لسان الأخرس وعين الأعمى وذكر الخصيّ (الحرّ ـ يب ـ فقيه) وأنثييه ثلث الدّية (فقيه ـ وفى ذكر الغلام الدّية كاملة).

---

۱. أثغر الصّبيّ: سقطت أسنانه الرواضع ـ المنجد.

باب ۱۶

دیهٔ دندان بچه

(۱) امام صادقعلیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنینعلیه السلام در مورد دندان بچه [= دندان شیری] پیش از آن‌که ۸۱۳
بیفتد، در هر دندانی به یک شتر حکم داد.»

(۲) امیرالمؤمنینعلیه السلام دربارهٔ دندان بچه زمانی که نیفتاده، به یک شتر حکم داد. ۸۱۴

(۳) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام فرمود: «در دندان بچهٔ کوچک که هنوز نیفتاده، یک شتر است.» ۸۱۵

(۴) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام دربارهٔ دندان بچه‌ای که هنوز دندانش نیفتاده، فرمود: «اگر نروید، در آن ۸۱۶
همان است که در دندان فرد بزرگ است و اگر بروید، در آن ده دینار است.»

باب ۱۷

دیهٔ زبان

(۱) رسول خداﷺ فرمود: «در زبان، دیهٔ کامل است. منظور حضرت موردی است که همه‌اش از ۸۱۷
بیخ کنده شود و هر اندازه‌ای که از زبان قطع شود، به همین نسبت است و هر اندازه که از قدرت
سخن گفتن کم شود، باز به همین نسبت حساب می‌شود.»

(۲) در کتاب مُقنع آمده است: «در زبان، دیهٔ کامل است.» ۸۱۸

(۳) امام باقرعلیه السلام فرمود: «در زبان گنگ، چشم نابینا، آلت مرد خواجه شدهٔ آزاد و دو بیضهٔ او، یک ۸۱۹
سوم دیه است.»

۸۲۰ ۴۸۰۶۰ (٤) كافى ٣١٨/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن تهذيب ٢٧٠/١٠: فقيه ١١١/٤: (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن هشام بن سالم عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السلام قال سأله بعض آل زرارة عن رجل قطع لسان رجل أخرس[1] (قال ـ كا ـ يب) فقال إن كان ولدته أمّه وهو أخرس فعليه (ثلث ـ كا ـ يب) الدّية وان كان لسانه ذهب (به ـ كا ـ يب) وجع[2] أو آفة بعد ما كان يتكلّم فإنّ على الّذى قطع (لسانه ـ كا ـ يب) ثلث دية لسانه[3] (كا ـ يب ـ قال وكذلك القضاء في العينين والجوارح قال (و ـ يب) هكذا وجدناه فى كتاب علىّ عليه السلام).

۸۲۱ ۴۸۰۶۱ (٥) دعائم الإسلام ٤٣٤/٢: عن علىّ عليه السلام أنّه قال فى لسان الأخرس ثلث الدّية.

وتقدّم فى رواية أبى عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب علىّ عليه السلام في ديات الأعضاء قوله عليه السلام (وفى) اللّسان اذا أستؤصل ألف دينار.

ويأتى فى رواية سماعة (١) من باب (٣٦) انّ فى الرّجلين الدّية كاملة قوله عليه السلام وفى اللّسان اذا قطع الدّية كاملة. وفى أحاديث باب (٤) انّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات من أبواب ديات المنافع ما يناسب ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١٨)

باب ما ورد في دية اللّحية والشّارب وشعر رأس الرّجل

۸۲۲ ۴۸۰۶۲ (١) كافى ٣١٦/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٥٠/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن عن مسمع عن أبي عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في اللّحية إذا حلقت فلم تنبت الدّية[4] كاملة فإذا نبتت فثلث الدّية. فقيه ١١٢/٤: فى رواية السّكونىّ أنّ علياً عليه السلام قضى فى اللّحية (وذكر مثله).

---

١. آخر ـ فقيه. ٢. بوجع ـ فقيه.
٣. فعلى نقل الكافى والتّهذيب عدم الفرق بين الخرس ولادةً أو بآفة كما هو المشهور.
٤. بالدّية ـ فقيه.

(۴) ابوبصیر گوید: «بعضی از خاندان زراره از امام باقر ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدند که زبان مرد گنگی را قطع کرده است. حضرت فرمود: اگر مادرش، او را در حالی که گنگ بوده زاییده است، بر او یک سوم دیه است و اگر زبانش پس از آن‌که سخن می‌گفته، دردی یا آفتی آن را از بین برده است، در این صورت بر کسی که زبان او را قطع کرده، یک سوم دیهٔ زبانش است. حضرت فرمود: و همچنین است حکم در دو چشم و جوارح. حضرت فرمود: این چنین ما در کتاب علی ﷺ آن را یافته‌ایم.» ۸۲۰

(۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در زبان مرد گنگ، یک سوم دیه است.» ۸۲۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در زبان اگر از بن کنده شود، هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در زبان اگر قطع شود، دیهٔ کامل است.»

و در روایات باب چهارم از ابواب دیات منافع، مناسب آن.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۸
دیهٔ ریش، سبیل و موی سر مرد

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ در مورد ریش که تراشیده شود و دیگر نروید، حکم به دیهٔ کامل نمود ولی اگر رویید، یک سوم دیه ثابت است.» ۸۲۲

٨٢٣ ٤٨٠٦٣ (٢) دعائم الإسلام ٤٣٤/٢: عن عليّ ﷺ أنّه قال في اللّحية تنتف أو تحلق أو تسمط[١] فلا تنبت ففيها الدّية كاملة وما نقص منها فبحساب ذٰلك ودية الشّارب إذا لم ينبت ثلث دية الشّفة العليا وما نقص منها فبحساب ذٰلك فإن نبت فعشرون ديناراً هٰذا في الخطأ وفي العمد القصاص.

٨٢٤ ٤٨٠٦٤ (٣) كافي ٣١٦/٧: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن تهذيب ٢٥٠/١٠: سهل بن زياد عن عليّ بن حديد[٢] عن بعض رجاله عن أبي عبد الله ﷺ قال قلت الرّجل يدخل الحمّام فيصبّ عليه صاحب الحمّام ماءً حارّاً فيمتعط[٣] شعر رأسه فلا ينبت فقال عليه الدّية كاملة.

٨٢٥ ٤٨٠٦٥ (٤) تهذيب ٢٥٠/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد ابن الحسين عن جعفر بن بشير عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال قلت لأبي عبد الله ﷺ رجل دخل الحمّام فصبّ عليه ماء حارّ فامتعط شعر رأسه ولحيته فلا ينبت أبداً قال عليه الدّية.

٨٢٦ ٤٨٠٦٦ (٥) فقيه ١١١/٤: روى جعفر بن بشير عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال قلت لأبي عبد الله ﷺ رجل صبّ ماءً حارّاً على رأس رجل فامتعط شعره فلا ينبت أبداً قال عليه الدّية.

٨٢٧ ٤٨٠٦٧ (٦) المقنع ١٨٩: وسأل أبا عبد الله ﷺ هشام بن سالم عن رجل دخل الحمّام فصبّ عليه ماء حارّ فامترط[٤] شعر رأسه ولحيته ولا ينبت أبداً قال عليه الدّية.

٨٢٨ ٤٨٠٦٨ (٧) المقنع ١٨٨: وإذا حلق رجل لحية رجل فان لم تنبت فعليه دية كاملة وان نبتت فعليه ثلث الدّية.

٨٢٩ ٤٨٠٦٩ (٨) تهذيب ٢٦٢/١٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن ابن أبي نصر عن عيسى بن مهران عن أبي غانم عن منهال بن خليل عن سلمة بن تمام قال أهرق رجل قِدراً فيها مَرَق على رأس رجل فذهب شعره فاختصموا في ذٰلك الى عليّ ﷺ فأجّله سنة (فجاء ـ يب) فلم ينبت شعره فقضى عليه بالدّية. فقيه ١١٢/٤: عن سلمة بن تمام قال أهرق رجل على رأس رجل قِدراً فيها مَرَق فذهب شعره (وذكر مثله).

---

١. تشمط ـ خ ل ـ سمط الجدي: نتف صوفه بالماء الحارّ.	٢. خالد ـ خ كا.
٣. فيتمعّط ـ يب ـ تمعّط اى تناثر.	٤. مَرَطَ الشّعر أو الرّيش: نتفه، والامتراط مطاوعة له.

۸۲۳ (۲) امیرالمؤمنین در مورد ریش که کنده یا تراشیده یا با آب داغ کنده شود و نروید، فرمود: «در آن دیهٔ کامل است و هر اندازه که از ریش کم باشد به همان نسبت حساب می‌شود و دیهٔ سبیل اگر نروید، یک سوم دیهٔ لب بالاست و هر اندازه که کمتر باشد به همان نسبت حساب می‌شود ولی اگر بروید، بیست دینار است که این در مورد خطاست و در عمد، قصاص است.»

۸۲۴ (۳) راوی گوید: «پرسیدم: مرد داخل حمام می‌شود، حمامی، آب داغی بر او می‌ریزد و در نتیجه موی سرش می‌ریزد و دیگر نمی‌روید.امام صادق فرمود: بر او دیهٔ کامل است.»

۸۲۵ (۴) سلیمان بن خالد گوید: «به امام صادق گفتم: مردی به حمام رفت، آب داغی بر او ریخته شد و موی سر و ریشش ریخت و دیگر هرگز نمی‌روید. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل است.»

۸۲۶ (۵) سلیمان بن خالد گوید: «به امام صادق گفتم: مردی آب داغی بر سر مردی ریخته است و در نتیجه مویش ریخته و دیگر نمی‌روید. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل ثابت است.»

۸۲۷ (۶) هشام بن سالم از امام صادق دربارهٔ مردی پرسید که به حمام رفته و آب داغی بر او ریخته شده و موی سر و ریشش کنده شده و هرگز نمی‌روید. حضرت فرمود: «بر او دیهٔ کامل است.»

۸۲۸ (۷) در المقنع چنین آمده است: «اگر مردی ریش مردی را بتراشد و نروید، بر او دیهٔ کامل است ولی اگر بروید، بر او یک سوم دیه است.»

۸۲۹ (۸) سلمة بن تمام گوید: «مردی دیگی که در آن خورشتی بود بر سر مردی ریخت و مویش از بین رفت. در این باره نزاع‌شان را نزد امیرالمؤمنین بردند. حضرت یک سال مهلت داد ولی موی او نرویید، پس حکم به دیهٔ کامل کرد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وتقدّم في رواية الدّعائم (۲) من باب (٤) أنّ في حلق شعر المرئة مهرها من أبواب ديات الأعضاء قوله ﷺ انّ رسول اللهﷺ قضى فى شعر الرّأس ينتف كلّه فلا ينبت ففيه الدّية كاملة وان نبت بعضه دون بعض فبحساب ذٰلك قال جعفر بن محمّدﷺ فان نبت ففيه عشرون ديناراً. وفى رواية الجعفريّات (۳) قوله ﷺ فى الشّعر اذا ذهب كلّه الدّية كاملة.

(۱۹)

باب ديات التّرقوة والمنكب

۸۲۰ (۱) كافى ۳۳٤/۷: بالاسناد المتقدّم فى باب (۱۲) دية الأذن عن أبى عمرو عن أبى عبد
۴۸۰۷۰ الله عن عليّﷺ قال وفى التّرقوة إذا انكسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب أربعون ديناراً فإن انصدعت فديتها أربعة أخماس (دية ـ يب) كسرها اثنان وثلاثون ديناراً فإن أوضحت فديتها خمسة وعشرون ديناراً وذلك خمسة اجزاء (من ثمانية ـ كا) من ديتها إذا انكسرت فإن نقل منها العظام فديتها نصف دية كسرها عشرون ديناراً فان نقبت فديتها رُبع دية كسرها عشرة دنانير ودية المنكب إذاكسر (المنكب ـ كا) خُمس دية اليد مائة دينار فإن كان فى المنكب صدع فديته أربعة أخماس دية كسره ثمانون ديناراً فان[1] أوضح فديته رُبع دية كسره خمسة وعشرون ديناراً فإن نقلت منه العظام فديته مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً منها مائة دينار دية كسره وخمسون ديناراً لنقل عظامه[2] وخمسة وعشرون ديناراً لموضحته[3] فإن كانت ناقبة فديتها رُبع دية كسره خمسة وعشرون ديناراً فإن رضّ فعثم فديته ثُلث دية النفس ثلاثمائة (دينار ـ يب ـ فقيه) وثلاثه وثلاثون ديناراً و ثلث دينار فان (كان ـ يب ـ فقيه) فكّ فديته ثلاثون ديناراً.

وتقدّم فى رواية أبى عمرو (۱) من باب (۳) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنينﷺ فى ديات الأعضاء عن تهذيب وفقيه مثله. مستدرك ۳٤٦/۱۸: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات باسناده الي أمير المؤمنين ﷺ (نحوه).

---

۱. فما ـ فقيه. ۲. العظام ـ يب ـ فقيه. ۳. للموضحة ـ يب ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب چهارم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «رسول خداﷺ در موی سر که همه‌اش کنده می‌شود و نمی‌روید، حکم داد که در آن، دیهٔ کامل است و اگر مقداری بروید، به همان نسبت حساب می‌شود. امام جعفر صادقعليه السلام فرمود که: اگر بروید، در آن بیست دینار است.»

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در مو اگر همه‌اش از بین برود، دیهٔ کامل است.»

باب ۱۹
دیهٔ ترقوه و شانه

۸۳۰ (۱) امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: «در ترقوه اگر بشکند و بدون کجی و عیب التیام بخشد، چهل دینار است و اگر شکاف بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است؛ یعنی سی و دو دینار و اگر شکستگی به استخوان برسد، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و این مقدار یک پنجم از دیهٔ گردن است اگر بشکند و اگر استخوان‌ها هم جابه‌جا شود، دیه‌اش نصف دیهٔ شکستن گردن، یعنی بیست دینار است.

و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن گردن یعنی ده دینار است.

و دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر در [استخوان] شانه شکافی ایجاد شود، دیه‌اش چهارپنجم دیهٔ شکستن آن یعنی هشتاد دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن یعنی بیست و پنج دینار است. حال اگر استخوان‌های منکب [= شانه و دوش] جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و هفتاد و پنج دینار است ؛ صد دینار آن دیهٔ شکسته شدن و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و بیست و پنج دینار برای عمیق بودن شکستن و دیده شدن استخوان و اگر سوراخ شده بود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکستن آن یعنی بیست و پنج دینار است و اگر استخوان شانه خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوّم دیهٔ نفس است؛ یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار و اگر دررفتگی باشد، دیه‌اش سی دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء مانند آن.

٨٣١ (٢) **فقه الرّضا** عليه السلام ٣٢١: إن انكسرت التّرقوة فجبرت على غير عثم ولا عيب فديتها
٤٨٠٧١ أربعون ديناراً فإن انصدعت فديتها أربعة أخماس كسرها إثنان وثلاثون ديناراً وإذا وضحت فديتها خمسة وعشرون ديناراً وإن نقلت العظام منها فديتها نصف دية كسرها عشرون ديناراً وإن نقبت فديتها رُبع دية كسرها عشرة دنانير. دية المنكب إذا كسر خُمس دية اليد مائة دينار وإن كان في المنكب صدع فديته أربعة أخماس دية كسره ثمانون ديناراً وإن وضح فديته رُبع دية كسره خمسة وعشرون ديناراً فإن نقلت منه العظام فديته مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً منها مائة دينار للكسر وخمسون لنقل العظام وخمسة وعشرون ديناراً للموضحة وان كانت ناقبة فديتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً فإن رضّ المنكب فعثم فديته ثُلث دية النّفس فإن فكّ فديته ثلاثون ديناراً.

٨٣٢ (٣) **دعائم الإسلام** ٤٣٥/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في التّرقوة إذا كسرت فجبرت على
٤٨٠٧٢ غير عيب أربعون ديناراً فإن انصدعت فديتها أربعة أخماس كسرها اثنان وثلاثون ديناراً.

٨٣٣ (٤) وعن عليّ عليه السلام أنّه قال دية المنكب إذا كسر خُمس دية اليد مائة دينار فان كان فيه
٤٨٠٧٣ صدع فثمانون ديناراً.

٨٣٤ (٥) **الجعفريّات** ١٣٠: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام انّ عليّاً عليه السلام
٤٨٠٧٤ قضى في التّرقوة اذا كسرت قلوصاً[١].

(٢٠)

باب دية العضد والمرفق

٨٣٥ (١) **كافي** ٣٣٥/٧: بالاسناد المتقدّم في باب (١٢) دية الأذن عن أبي عمرو عن أبي عبد
٤٨٠٧٥ الله عن عليّ عليه السلام قال وفي العضد اذا كسرت[٢] فجبرت على غير عثم ولا عيب فديتها خُمس دية اليد مائة دينار ودية موضحتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها نصف دية كسرها خمسون ديناراً ودية نقبها[٣] ربع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً.

---

١. القلوص بالفتح: اوّل ما يركب من اناث الابل ـ القلوص بالفتح النّاقة الشّابّة بمنزلة الجارية من النّساء ـ مجمع.
٢. انكسرت ـ كا. ٣. نقضها ـ خ ل.

(۲) اگر استخوان ترقوه بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش چهل دینار است و اگر تَرَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و اگر استخوان دیده شود، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و اگر استخوان‌های ترقوه جابه‌جا شود، دیه‌اش نصف دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست دینار است و اگر سوراخ شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی ده دینار است. ۸۳۱

و دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار و اگر در [استخوان] شانه تَرَک ایجاد شود، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن [یعنی] هشتاد دینار است و اگر استخوان دیده شود،دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است.

و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صدو هفتاد و پنج دینار است؛ صد دینار آن برای شکسته شدن و پنجاه دینار برای جابه‌جایی استخوان‌ها و بیست و پنج دینار برای دیده شدن استخوان و اگر سوراخ باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است. پس اگر شانه خُرد شود و کج جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان است و اگر جدا شود، دیه‌اش سی دینار است.

۸۳۲ (۳) امیرالمؤمنین علیﷺ در مورد استخوان ترقوه حکم داد که: «اگر بشکند و بدون عیب جا بیفتد، چهل دینار است و اگر تَرَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است.»

۸۳۳ (۴) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «دیهٔ شانه اگر بشکند، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر در آن تَرَک باشد، هشتاد دینار است.»

۸۳۴ (۵) امیرالمؤمنین علیﷺ در مورد استخوان ترقوه اگر بشکند، به یک ماده شتر جوان حکم داد.

باب ۲۰
دیهٔ بازو و آرنج

۸۳۵ (۱) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «بازو اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و دیهٔ بازویی که جراحتش به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های بازو، نصف دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است و دیهٔ سوراخ شدن بازو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است.

وفي المرفق إذا كسر فجبر[۱] على غير عثم ولا عيب فديته مائة دينار وذلك خُمْسُ دية اليد فإن انصدع فديته أربعة أخماس (دية ـ يب ـ فقيه ـ ك) كسره ثمانون ديناراً (يب ـ فقيه ـ ك ـ فان أوضح فديته ربع دية كسره خمسة وعشرون ديناراً) فان نقلت[۲] منه العظام فديته مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً للكسر مائة دينار ولنقل العظام خمسون ديناراً وللموضحة خمسة وعشرون ديناراً فإن كانت (فيه ـ يب ـ ك) ناقبة فديتها ربع دية كسرها[۳] خمسة وعشرون ديناراً فإن رضّ المرفق فعثم فديته[۴] ثلث دية النّفس ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار فإن كان فكّ فديته ثلاثون ديناراً (يب ـ فقيه ـ ك: وفي المرفق الآخر مثل ذلك[۵] سواء).

وتقدّم في رواية أبي عمرو (۱) من باب (۳) ما ورد في كتاب الفرائض عن تهذيب وفقيه مثل ذلك وأثبتنا هنا اختلاف نسخها. مستدرك ۳۴۸/۱۸: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام قال وفي العضد إذا كسر فجبر (وذكر مثله).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۳۶ ۴۸۰۷۶ (۲) فقه الرّضا عليه السلام ۳۲۲: دية العضد إذا كسرت فجبرت على غير عثم خُمْسُ دية اليد مائة دينار وموضحتها رُبْعُ كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل العظام نصف دية كسرها خمسون ديناراً ودية نقبها ربع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً وكذلك المرفق والذراع.

۸۳۷ ۴۸۰۷۷ (۳) دعائم الإسلام ۴۳۵/۲: عن عليّ[۶] عليه السلام أنّه قال في العضد إذا كسرت فجبرت على غير عيب فديته مائة دينار.

۸۳۸ ۴۸۰۷۸ (۴) وفيه ۴۳۵/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال في المرفق إذا كسر فجبر على غير عيب فديته مائة دينار.

---

۱. وجبر ـ ك.
۲. نقل ـ كا.
۳. كسره ـ يب.
۴. فديتها ـ ك.
۵. هذا ـ فقيه.
۶. عن أبي عبد الله عليه السلام ـ ك.

و در مورد آرنج اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار و آن یک پنجم دیهٔ دست است و اگر تَرَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آرنج یعنی هشتاد دینار است و اگر جراحت به استخوان برسد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن یعنی بیست و پنج دینار است و اگر استخوان‌ها جابه‌جا شود، دیه‌اش صد و هفتاد و پنج دینار است؛ برای شکسته شدن، صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌ها پنجاه دینار و برای دیده شدن استخوان بیست و پنج دینار و اگر سوراخ پدید آورد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست وپنج دینار است و اگر (استخوان) آرنج خُرد شود و کج جوش بخورد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان یعنی سیصد و سی‌وسه دینار و یک سوم دینار است و اگر [مفصل] جدا شود، دیه‌اش سی دینار است و در آرنج دیگر، مشابه این به طور یکسان است.»

۸۳۶ (۲) دیهٔ بازو اگر شکسته شود و بدون کجی جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دست، یعنی صد دینار است و جراحت رسیده به استخوان، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌ها نصف دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و آرنج و ذراع [= ساق دست] نیز همین حکم را دارد.

۸۳۷ (۳) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «بازو اگر بشکند و بدون عیب جوش بخورد، دیه‌اش صد دینار است.»

۸۳۸ (۴) امام صادقؑ در مورد آرنج اگر بشکند و بدون عیب جوش بخورد، فرمود: «دیه‌اش صد دینار است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲۱)

باب دیات الید والسّاعد والرّسغ والکفّ

۸۳۹ ۴۸۰۷۹ (۱) فقیه ۹۷/۴: روی ابن المغیرة عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله عليه السلام قال دیة الید اذا قطعت خمسون من الابل فما کان جروحاً دون الاصطلام[۱] فیحکم به ذوا عدل منکم ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾[۲].

۸۴۰ ۴۸۰۸۰ (۲) کافی ۳۳۵/۷: بالاسناد المتقدّم فی باب (۱۲) دیة الاذن عن أبی عمرو تهذیب ۳۰۱/۱۰: فقیه ۶۰/۴: بالاسناد المتقدّم فی باب (۳) ما ورد فی کتاب الفرائض عن أمیر المؤمنین عليه السلام فی دیات الأعضاء من أبوابها عن أبی عمرو المتطبّب عن أبی عبد الله عن علیّ عليه السلام قال وفی السّاعد اذا کسر فجبر علی غیر عثم ولا عیب (فدیته ـ کا) ثلث دیة النّفس ثلاثمائة (دینار ـ ك ـ فقیه) وثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار فإن کسر إحدی القصبتین من السّاعد[۳] فدیته[۴] خُمس دیة الید مائة دینار (فإن کسرت قصبتا السّاعد فدیتها خُمس دیة الید مائة دینار ـ کا) و(فی احداهما أیضاً ـ یب ـ فقیه ـ ك) فی الکسر لأحد الزّندین خمسون دیناراً وفی کلیهما مائة دینار فإن انصدعت إحدی القصبتین ففیها أربعة أخماس دیة إحدی قصبتی السّاعد أربعون[۵] دیناراً ودیة موضحتها رُبع دیة کسرها خمسة وعشرون دیناراً ودیة[۶] نقل عظامها رُبع دیة کسرها خمسة وعشرون دیناراً. ودیة نقبها نصف دیة موضحتها اثنا عشر دیناراً ونصف (دینار ـ ك ـ کا ـ فقیه) ودیة نافذتها خمسون دیناراً فإن کانت[۷] فیه[۸] قرحة لا تبرأ فدیتها ثُلث دیة السّاعد ثلاثة وثلاثون دیناراً وثلث دینار وذلك ثلث دیة الّذی[۹] هی[۱۰] فیه ودیة الرُّصغ[۱۱] اذا رضّ فجبر علی غیر عثم ولا عیب ثلث دیة الید مائة

---

۱. الإصطلام: الاستئصال والقطع ـ الصّحاح. ۲. المائدة (۵): ۴۴.
۳. السّاعدین ـ یب ـ ك. ۴. فدیتها ـ یب. ۵. ثمانون ـ فقیه ـ ك.
۶. ودیة نقل عظامها مائة دینار وذلك خُمس دیة الید وان کانت ناقبة فدیتها ربع دیة کسرها خمسة وعشرون دیناراً ـ یب ـ ك ـ فقیه ـ أسقط فی کافی بعد قوله (نقل عظامها) مائة دینار وذلك خُمسُ دیة الید وان کانت ناقبة فدیتها. ۷. صارت ـ یب ـ فقیه ـ ك. ۸. فیها ـ یب.
۹. الّتی ـ یب. ۱۰. هو ـ فقیه ـ ك.
۱۱. الرُّسغ ـ یب ـ فقیه ـ ك الرُّصغ لغة فی الرّسغ هو المفصل فیما بین الکفّ والسّاعد.

باب ۲۱

دیهٔ دست، ساعد، مفصل و کف دست

۸۳۹ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «دیهٔ دست اگر قطع شود، پنجاه شتر است و آن‌چه جراحت باشد و کمتر از قطع شدن، دو عادل از شما برای سنجیدن مقدار جراحت حکم می‌کنند.»

۸۴۰ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در ساعد [= ساق] دست اگر بشکند و بی‌کجی و عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک سوم دیهٔ جان یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر یکی از دو استخوان ساعد بشکند، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است. (و اگر دو استخوان ساعد بشکند دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و در یکی از این دو نیز) و در شکسته شدن یکی از دو مچ، پنجاه دینار است و در هر دو، صد دینار و اگر یکی از دو استخوان تَرَک بردارد، در آن چهار پنجم دیهٔ یکی از دو استخوان ساعد یعنی چهل دینار است.

و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد یک چهارم دیهٔ شکستن، بیست و پنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن بیست و پنج دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن نصف دیه به استخوان رسیدن یعنی دوازده و نیم دینار است.

و دیهٔ سوراخ شدن ساعد، پنجاه دینار و اگر در آن زخمی پدید آید که خوب نشود، دیه‌اش

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار. (يب ـ فقيه ـ ك: قال الخليل (بن أحمد ـ فقيه) الرُّسغ مفصل ما بين السّاعد والكفّ) (فقيه ـ وفى خلق الانسان للتيزانى الرسغ گردن دست والأرساغ جمعه).

وفى الكفّ اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب (فديتها ـ كا) خُمس دية اليد مائة دينار وان[1] فكّ[2] الكفّ فديتها ثُلث دية اليد مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار وفى موضحتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها خمسون[3] ديناراً نصف دية كسرها وفى (دية ـ فقيه) نافذتها إن لم تنسدّ خُمس دية اليد مائة دينار فان كانت ناقبة[4] فديتها رُبع دية كسرها خمسة وعشرون ديناراً. مستدرك ٣٤٩/١٨: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام انّه قال وفى السّاعد اذا كسر فجبر على غير عثم ولا فساد ثلث دية النّفس (وذكر مثله).

٨٤١ ٢٨٠٨١ (٣) دعائم الإسلام ٤٣٥/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فى السّاعد اذا كسر فجبر على غير عيب فديته ثلث دية النّفس وفى إحدىٰ القصبتين خُمس دية اليد.

٨٤٢ ٢٨٠٨٢ (٤) دعائم الإسلام ٤٣٥/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فى دية الرّسغ اذا رضّ فجبر على غير عيب ثلث دية اليد.

٨٤٣ ٢٨٠٨٣ (٥) دعائم الإسلام ٤٣٥/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فى الكفّ اذا كسرت وجبرت على غير عيب فديتها خُمس دية اليد وفى فكّها ثلث دية اليد.

٨٤٤ ٢٨٠٨٤ (٦) فقه الرّضا عليه السلام ٣٢٢: اذا رضّ الزّند فجبر على غير عثم ولا عيب ففيه ثلث دية اليد فإن فكّ الكفّ فثلث دية اليد وفى موضحتها ربع كسرها خمسة وعشرون ديناراً وفى نقل عظامها نصف دية كسرها وفى نافذتها خُمس دية اليد فإن كانت ناقبة فديتها ربع دية كسرها.

---

١. فان ـ ك ـ يب ـ فقيه. ٢. فكّت ـ فقيه.
٣. مائة دينار وثمانية وسبعون ديناراً نصف دية كسرها ـ يب وفيه سهو وصحيحه خمسون ديناراً كما فى الكافى ـ مائة دينار وثمانية وسبعون ديناراً وثلث دينار وفى موضحتها نصف دية كسرها ـ فقيه والظّاهر أنّه سهو.
٤. نافذة ـ يب ـ فقيه.

یک سوم دیهٔ ساعد یعنی سی و سه دینار و یک سوم دینار است و آن یک سوم، دیهٔ همان است که زخم در آن است و دیهٔ مفصل مچ اگر خُرد شود و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک سوم دیهٔ دست یعنی صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است.

خلیل گوید: «رسغ، مفصل بین ساعد و کف است.»

و در کتاب خلق الانسان تیزانی آمده است که: «رسغ، گردن دست و ارساغ، جمع آن است.»

و در کف اگر بشکند و بی کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر کف جدا شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ دست یعنی صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحتی که به استخوان برسد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن دست یعنی بیست وپنج دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های کف، پنجاه دینار است؛ نصف دیهٔ شکسته شدن آن و در دیهٔ سوراخ آن که بسته نشود، یک پنجم دیهٔ دست یعنی صد دینار است و اگر سوراخ باشد، دیه‌اش یک چهارم شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است.»

۸۴۱ (۳) امام صادق؛ دربارهٔ ساعد دست اگر بشکند و بی‌عیب جا بیفتد، فرمود: «دیه‌اش یک سوم دیهٔ نفس است و در یکی از دو استخوان، یک پنجم دیهٔ دست است.»

۸۴۲ (۴) امام صادق؛ دربارهٔ دیهٔ مچ اگر کوبیده شود و بی‌عیب جوش بخورد، فرمود: «یک سوم دیهٔ دست، ثابت است.»

۸۴۳ (۵) امام صادق؛ دربارهٔ کف فرمود: «اگر بشکند و بدون عیب جا بیفتد، دیه‌اش یک پنجم دیهٔ دست است و در جدا شدن آن، یک سوم دیهٔ دست است.»

۸۴۴ (۶) اگر مچ کوبیده شود و بی‌عیب و کجی جا بیفتد، در آن یک سوم دیهٔ دست است و اگر کف جدا شود، پس یک سوم دیهٔ دست و در جراحتی که به استخوان برسد، یک چهارم شکسته شدن آن یعنی بیست و پنج دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های مچ، نصف دیهٔ شکسته شدن آن و در سوراخ شدن آن، یک پنجم دیهٔ دست و اگر سوراخ عمیق باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است.

٨٤٥ ٤٨٠٨٥ (٧) كافى ٣١٢/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد ومحمّد بن خالد عن القاسم بن عروة تهذيب ٢٤٥/١٠: الحسين بن سعيد عن القاسم بن عروة عن (ابن ـ كا) بكير عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال في اليد نصف الدّية وفي اليدين جميعاً الدّية وفي الرّجلين كذلك وفي الذّكر اذا قطعت الحشفة (الدّية ـ يب) وما فوق ذلك (الدّية ـ كا ـ فقيه) وفي الأنف اذا قطع المارن الدّية وفي الشّفتين الدّية وفي العينين الدّية وفي إحديهما نصف الدّية فقيه ٩٩/٤: وروى ابن أبي عمير عن القاسم بن عروة عن ابن بكير عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال في اليد نصف الدّية (وذكر مثله).

٨٤٦ ٤٨٠٨٦ (٨) كافى ٣١١/٧: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة تهذيب ٢٤٦/١٠: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال سألته عن اليد فقال نصف الدّية وفي الأذن نصف الدّية إذا قطعها من أصلها.

٨٤٧ ٤٨٠٨٧ (٩) الجعفريّات ١٢٩: باسناده عن عليّ عليه السلام أنّه قال في اليدين الدّية وفي كلّ واحد منهما نصف الدّية وهما سواء.

٨٤٨ ٤٨٠٨٨ (١٠) المقنع ١٨٠: واعلم انّ في اليد نصف الدّية وفي اليدين جميعاً اذا قطعتا الدّية كاملة وفي الرجلين الدّية وفي الذّكر والانثيه الدّية وفي اللّسان الدّية وفي الأُذنين الدّية وفي الانف الدّية كاملة وفي العينين الدّية.

وتقدّم في رواية النوادر (٤) في باب (١) انّ دية الرّجل الحرّ المسلم مائة من الإبل من أبواب الدّيات قوله عليه السلام واليد اذا قطعت خمسون من الإبل وفي باب (١) أنّ كلّما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على أنّ في اليدين دية كاملة. وفي رواية ابن سنان (٦) من باب (١١) دية الأنف قوله عليه السلام وفي اليد نصف الدّية. وفي رواية ابن سنان (٩) قوله عليه السلام وكذلك دية اليد اذا قطعت خمسون من الابل. وفي رواية ظريف (١١) قوله عليه السلام وشلل اليدين ألف دينار. وفي رواية أبي بصير (٤) من باب (١٧) دية اللّسان قوله رجل قطع لسان رجل أخرس فقال ان كان ولدته أمّه وهو أخرس فعليه ثلث الدّية وان كان لسانه ذهب به وجع أو آفة بعد ما كان يتكلّم فانّ على الّذي قطع لسانه ثلث دية لسانه قال وكذلك القضاء في العينين والجوارح. ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه ما يدلّ على بعض المقصود فراجع.

۸۴۵ (۷) امام صادقعليه السلام فرمود: «در دست، نصف دیه است و در دو دست با هم، دیهٔ کامل و در دوپا نیز چنین است و در آلت تناسلی مرد اگر حشفه و بالاتر از آن قطع شود، دیهٔ کامل است و در بینی اگر نرمه قطع شود، دیه‌ی کامل است و در دو لب، دیه‌ی کامل است و در دو چشم، دیه‌ی کامل و در یکی از دو چشم، نصف دیه است.»

۸۴۶ (۸) سماعه گوید: «از ایشان [امام معصومعليه السلام] دربارهٔ دست پرسیدم، حضرت فرمود: نصف دیه و در مورد گوش اگر از بن قطع شود، نصف دیه است.»

۸۴۷ (۹) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «در دو دست، دیه است و در هر کدام از آنها، نصف دیه است و هر دو یکسان هستند.»

۸۴۸ (۱۰) و بدان که، در دست نصف دیه و در دو دست با هم ـ اگر قطع شود ـ دیهٔ کامل است و در دو پا، دیه است و در آلت تناسلی مرد و دو بیضهٔ او، دیه است. در زبان، دیه‌ی کامل و در دو گوش، دیه‌ی کامل و در بینی، دیهٔ کامل و در دو چشم، دیه‌ی کامل است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب یکم از ابواب دیات فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «دیه‌ی دست اگر قطع شود، پنجاه شتر است.» و در باب یکم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که دلالت دارد بر این‌که در هر دو دست، دیهٔ کامل است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و در روایت ششم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در یک دست، نصف دیه است.»

و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و همچنین دیهٔ دست اگر قطع شود، پنجاه شتر است.»

و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «و در فلج شدن دو دست، هزار دینار است.»

و در روایت چهارم از باب هفدهم، این گفته که: «مردی، زبان مردی گنگ را قطع کرد. حضرت فرمود: اگر مادرزاد لال است، بر او یک سوم دیه است و اگر درد یا آفتی زبانش را از بین برده، پس از آن می‌توانسته سخن بگوید، در این صورت بر آن کس که زبان این شخص را قطع کرده، یک سوم دیهٔ زبانش است. حضرت افزود: و همین‌طور است حکم در دو چشم و جوارح.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن روایاتی که بر برخی از مقصود دلالت می‌کنند، مراجعه کنید.

(٢٢)

باب ديات أصابع اليدين والرّجلين

٨٤٩ ٢٨٠٨٩ (١) كافى ٣٣٦/٧: بالاسناد المتقدّم فى باب (١٢) دية الأذن عن أبى عمرو عن أبى عبد الله ﷺ عن أمير المؤمنين ﷺ وفى دية الأصابع والقصب الّتى فى الكفّ ففى الإبهام اذا قطع ثلث دية اليد مائة دينار وستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار ودية قصبة الإبهام الّتى فى الكفّ تجبر على غير عثم [ولا عيب ـ كا] خمس دية الإبهام ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار اذا استوى جبرها وثبت ودية صدعها ستّة وعشرون ديناراً وثلثا دينار ودية موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار ودية نقل عظامها ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار ودية نقبها ثمانية دنانير وثلث دينار نصف دية نقل عظامها ودية موضحتها نصف دية ناقلتها[1] ثمانية دنانير وثلث دينار ودية فكّها عشرة دنانير.

ودية المفصل (الثانى ـ كا ـ يب) من أعلى الإبهام إن كسر فجبر على غير عثم ولا عيب ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار ودية الموضحة إن[2] كانت فيها أربعة دنانير وسدس دينار (يب ـ فقيه ـ ودية نقبه أربعة دنانير وسدس دينار) ودية صدعها[3] ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار ودية نقل عظامها خمسة دنانير فما[4] قطع منها فبحسابه (على منزلته ـ يب ـ فقيه).

وفى الأصابع فى كلّ اصبع سُدس دية اليد ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث[5] دينار و(دية ـ كا ـ يب) (قصب ـ كا) أصابع الكفّ (الأربع ـ يب ـ فقيه) سوى الإبهام دية كلّ قصبة عشرون ديناراً وثلثا دينار ودية كلّ موضحة فى كلّ قصبة من القصب الأربع أربعة دنانير وسُدس (دينار ـ يب ـ كا) ودية نقل كلّ قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث دينار ودية كسر كلّ مفصل من الأصابع الأربع الّتى تلى الكفّ ستّة عشر ديناراً وثلثا[6] دينار وفى صدع كلّ قصبة منهنّ ثلاثة عشر ديناراً وثلث[7] دينار فإن كان فى الكفّ قرحة لا تبرأ فديتها ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وفى نقل عظامها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى موضحتها أربعة دنانير وسُدس

---

١. ناقبتها ـ فقيه. ٢. اذا ـ يب ـ فقيه. ٣. صدعه ـ يب ـ فقيه.
٤. وما ـ يب ـ فقيه. ٥. ثلثا ـ فقيه. ٦. ثلث ـ فقيه.
٧. ثلثا ـ يب.

باب ۲۲
دیهٔ انگشتان دست و پا

(۱) ابو عمرو از امام صادقعلیه السلام از امیرالمؤمنینعلیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «در رابطه با دیهٔ انگشتان و استخوانی که در کف است، پس در انگشت ابهام اگر بریده شود، یک سوم دیهٔ دست، صد وشصت و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ استخوان ابهام همان که در سمت کف است، اگر بدون کجی جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ انگشت ابهام یعنی سی و سه دینار و یک سوم دینار است؛ [البته] اگر سالم جا بیفتد و در جای خود قرار گیرد و دیهٔ تَرَک خوردن استخوان ابهام بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت ابهام که به استخوان برسد، هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ابهام، شانزده دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن ابهام، هشت دینار و یک سوم دینار یعنی نصف دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌ها و دیهٔ جراحت ابهام که به استخوان برسد، نصف دیهٔ جابه‌جایی استخوان یعنی هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن ابهام، ده دینار است. ۸۴۹

و دیهٔ مفصل دوم از بالای ابهام اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، شانزده دینار و دوسوم دینار است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد ـ اگر در مفصل صورت گیرد ـ چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ پاره شدن مفصل، چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ شکافته شدن آن سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج دینار و هر اندازه که از استخوان‌های مفصل قطع شود به همان حساب بر همین پایه محاسبه می‌شود.

و در مورد انگشتان، در هر انگشتی، یک ششم دیهٔ دست، هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ چهار استخوان انگشت کف بدون ابهام، دیهٔ هر استخوانی بیست دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ هر جراحت که به استخوان برسد، در هر استخوانی از بندهای چهار انگشت، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی هر استخوانی از استخوان‌های چهار انگشت، هشت دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن هر مفصل چهار انگشتی که پس از کف دست است، شانزده دینار و دو سوم دینار است و در تَرَک برداشتن هر استخوانی از چهار انگشت، سیزده دینار و دو سوم دینار است.

و اگر در کف زخمی ایجاد شده است که خوب نمی‌شود، دیه‌اش سی و سه و یک سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های کف، هشت و یک سوم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان پیدا شود، چهار و یک ششم دینار است و در سوراخ شدن استخوان‌های کف، چهار و یک ششم دینار و در جدا شدن از جای خودش پنج دینار است.

(دينار ـ كا) وفي نقبها أربعة دنانير وسُدس (دينار ـ كا) وفي فكّها خمسة دنانير ودية المفصل الأوسط من الأصابع الأربع إذا قطع فديته خمسة وخمسون ديناراً وثلث دينار وفي كسره أحد عشر ديناراً وثلث دينار وفي صدعه ثمانية دنانير ونصف (دينار ـ كا ـ يب) وفي موضحته ديناران[1] وثلثا دينار وفي نقل عظامه[2] خمسة دنانير وثلث دينار وفي نقبه ديناران وثلثا دينار وفي فكّه ثلاثة دنانير وثلثا دينار.

وفي المفصل الأعلي من الأصابع الأربع إذا قطع سبعة وعشرون ديناراً ونصف[3] وربع ونصف عُشر دينار وفي كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار (كا ـ وفي صدعه أربعة دنانير وخُمس دينار وفي موضحته ديناران وثلث دينار وفي نقل عظامه خمسة دنانير وثلث دينار) وفي نقبه ديناران[4] وثلث دينار وفي فكّه ثلاثة دنانير[5] وثلثا دينار وفي ظفر كلّ إصبع منها خمسة دنانير وفي الكفّ إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب فديتها أربعون ديناراً ودية صدعها أربعة أخماس دية كسرها اثنان وثلاثون ديناراً ودية موضحتها خمسة وعشرون ديناراً ودية نقل عظامها عشرون ديناراً ونصف دينار ودية نقبها ربع دية كسرها عشرة دنانير ودية قرحة (فيها ـ فقيه) لاتبرء ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وتقدّم في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء على نقل التّهذيب والفقيه ما يدلّ على ذلك فلاحظ فإنّ في نسخها اختلاف وقد أوردنا هنا بعض اختلافها مستدرك ١٨/٣٥١: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين ﷺ (نحو ما في يب وفقيه).

(٢) فقه الرّضا ﷺ ٣٢٣: وفي الإبهام إذا قطع ثلث دية اليد ودية قصبة الإبهام الّتي في ٨٥٠
الكفّ اذا جبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية الإبهام ودية صدعها ستّة وعشرون ٤٨٠٩٠
ديناراً وثلثان ودية موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار ودية فكّها عشرة دنانير ودية

---

١. دينار وثلثا دينار ـ يب فقيه. ٢. عظامها ـ يب.
٣. ونصف دينار وربع عُشر دينار ـ يب ـ فقيه. ٤. دينار وثلث دينار ـ يب ـ فقيه.
٥. دينار وأربعة أخماس دينار ـ يب ـ فقيه.

و دیهٔ مفصل میانی، از چهار انگشت در صورتی که قطع شود دیه‌اش پنجاه و پنج دینار و یک سوم دینار است.

و در شکسته شدن آن، یازده و یک سوم دینار و در تَرَک برداشتن آن، هشت و نیم دینار است.

و در جراحتی که به سفیدی استخوان برسد، یک و دو سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج و یک سوم دینار و در سوراخ شدن مفصل میانی، دو و دو سوم دینار و در جدا شدن از جای خودش، سه و دو سوم دینار است.

و در مفصل بالایی از چهار انگشت اگر قطع شود بیست و هفت و چهار پنجم دینار است و در شکسته شدن آن، پنج و چهار پنجم دینار است (و در شکاف برداشتن آن، چهار و یک پنجم دینار و در جراحتی که به استخوان برسد، دو دینار و یک سوم دینار و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج دینار و یک سوم دینار است) و در سوراخ شدن مفصل بالایی دو دینار و چهار پنجم دینار است و در جدا شدن آن از جای خودش، سه دینار و دو سوم دینار و در ناخن هر انگشتی از آن، پنج دینار است.

و در کف اگر بشکند و بدون عیب و کجی جوش بخورد، دیه‌اش چهل دینار است و دیهٔ تَرَک خوردن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی سی و دو دینار است و دیهٔ جراحتی که به استخوان برسد، بیست و پنج دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌ها بیست دینار و نصف دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی ده دینار و دیهٔ زخمی که در آن پدیدار شده و خوب نشود، سیزده دینار و یک سوم دینار است.»

۸۵۰ (۲) در فقه الرضا‌؊ آمده است: «و در انگشت شست اگر قطع شود، یک سوم دیهٔ دست است و دیهٔ استخوان بند انگشت شست ـ همان بندی که در سمت کف دست قرار گرفته ـ اگر بدون عیب و کجی جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ انگشت شست است.

و دیهٔ تَرَک خوردن آن، بیست و شش دینار و دو سوم دینار و دیهٔ جراحتی که استخوان بند انگشت ابهام از آن دیده شود، هشت دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن بند انگشت ابهام، ده دینار و دیهٔ بند دوم از بالای انگشت ابهام اگر بدون کجی و عیب جا بیفتد، شانزده دینار و دیهٔ جراحتی که استخوان بند بالا دیده شود، چهار دینار و یک ششم دینار و دیهٔ جابه‌جا شدن استخوان‌ها، پنج دینار است و هر اندازه که از انگشت ابهام قطع شود به همین نسبت حساب می‌شود.

المفصل الثانى من أعلى الابهام إذا جبر على غير عثم ولا عيب ستّة عشر ديناراً ودية الموضحة فى العليا أربعة دنانير وسدس دينار ودية نقل العظام خمسة دنانير وما قطع منه فبحسابه.

وفى الأصابع الأربع فى كلّ اصبع سدس دية اليد ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث ودية كسر كلّ مفصل من الأصابع الأربعة الّتى تلى الكفّ ستّة عشر ديناراً وثلث وفى نقل عظامها ثمانية دنانير وثلث وفى موضحتها أربعة دنانير وسدس دينار وفى نقبه أربعة دنانير وسدس وفى فكّه خمسة دنانير ودية المفصل الأوسط من الأصابع الأربع إذا قطع خمسة وخمسون ديناراً وثلث وفى كسره أحد عشر ديناراً وثلث وفى صدعه ثمانية دنانير ونصف وفى موضحتها دينار وثلثان وفى نقل عظامه خمسة دنانير وثلث وفى نقبه ديناران وثلثا دينار وفى فكّه ثلاثة دنانير وثلثان وفى المفصل الأعلى من الأصابع الأربع اذا قطع سبعة وعشرون ديناراً ونصف دينار وربع عشر دينار فى كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار. وفيه ٣٢٤: ودية الأصابع الأربع فى كلّ يد مائة وستّة وستّون ديناراً وثلثان، الرّبع من ذلك واحد وأربعون ديناراً وثلثان.

٨٥١ ٣٨٠٩١ (٣) دعائم الإسلام ٤٣٦/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فى الأصابع فى كل أصبع مائة دينار وفى كلّ مفصل ثلث دية الأصبع الّا الابهام فانّ فى كلّ واحدة منهما مفصلين.

٨٥٢ ٣٨٠٩٢ (٤) كافى ٣٢٨/٧: تهذيب ٢٥٧/١٠: استبصار ٢٩١/٤: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله عليه السلام (قال ـ كا) فى الأصبع عُشر الدّية إذا قطعت من أصلها أو شلّت قال وسألته عن الأصابع أسواء هنّ فى الدّية قال نعم قال وسألته عن الأسنان فقال ديتهنّ سواء.

٨٥٣ ٣٨٠٩٣ (٥) كافى ٣٢٨/٧: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٥٧/١٠: استبصار ٢٩١/٤: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام قال أصابع اليدين والرّجلين سواء فى الدّية فى كلّ اصبع عشر من الابل وفى الظّفر خمسة دنانير.

٨٥٤ ٣٨٠٩٤ (٦) فقيه ١٠٢/٤: وروى ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام قال أصابع اليدين والرّجلين فى الدّية سواء.

و در چهار انگشت، در هر انگشتی یک ششم دیهٔ دست یعنی هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار و دیهٔ شکسته شدن هر بندی از چهار انگشتی که کنار کف دست است، شانزده دینار و یک سوم دینار است و در جابه‌جا کردن استخوان‌های انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار و در جراحتی که استخوان‌های انگشتان را نشان می‌دهد، چهار دینار و یک ششم دینار و سوراخ کردن آن چهار دینار و یک ششم دینار و در جدا کردن آن پنج دینار و دیهٔ بند میانی از چهار انگشت اگر قطع شود پنجاه و پنج دینار و یک سوم دینار و در شکسته شدن آن یازده دینار و یک سوم دینار و در شکاف برداشتن آن، هشت دینار و نیم و در جراحتی که استخوان را آشکار سازد، یک دینار و دو سوم دینار و در جابه‌جا شدن استخوان‌هایش پنج دینار و یک سوم دینار و در سوراخ شدن، دو دینار و دو سوم دینار و در جدا شدن، سه دینار و دو سوم دینار و در بند بالای چهار انگشت اگر قطع شود بیست وهفت دینار و نیم و یک چهلم دینار و در شکسته شدن آن، پنج دینار و چهار پنجم دینار است.»

و نیز در فقه الرضا﵇ آمده است: «دیهٔ چهار انگشت در هر دست، صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار، یک چهارم این مقدار، چهل و یک دینار و دو سوم دینار است.»

۸۵۱ (۳) امام صادق﵇ فرمود: «دربارهٔ انگشتان در هر انگشتی، صد دینار و در هر بندی یک سوم دیهٔ انگشت به‌جز انگشت ابهام است؛ چرا که در هر یک از دو انگشت ابهام، دو بند است.»

۸۵۲ (۴) امام صادق﵇ فرمود: «در انگشت اگر از بن کنده یا فلج شود، یک دهم دیه است.» حلبی گوید: «و از امام صادق﵇ دربارهٔ انگشتان پرسیدم که: آیا انگشتان در دیه مساوی‌اند؟ حضرت فرمود: آری. حلبی گوید: و از امام صادق﵇ دربارهٔ دندان‌ها پرسیدم. حضرت فرمود: دیهٔ آنها [نیز] مساوی است.»

۸۵۳ (۵) امام صادق﵇ فرمود: «انگشتان دو دست و دو پا در دیه یکسانند. در هر انگشت، ده شتر و در ناخن، پنج دینار است.»

۸۵۴ (۶) امام صادق﵇ فرمود: «انگشتان دو دست و دو پا در دیه یکسانند.»

٨٥٥ ٤٨٠٩٥ (٧) **تهذيب** ٢٥٩/١٠: **استبصار** ٢٩٢/٤: الحسين بن سعيد عن القاسم عن عليّ عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ قال (فی السّنّ خمسة من الابل أقصاها وأدناها سواء و ـ يب) فی الاصبع[1] (فی كلّ اصبع ـ صا) عشرة[2] من الإبل.

(قال محمّد بن الحسن فی صا) هذه الرّوايات متّفقة غير مختلفة وقد روی ظريف بن ناصح في روايته انّ الأصابع متساوية الّا الإبهام فانّ لها دية مفردة وهي انّ لها ثلث دية اليد وثلثي الدّية بين الأصابع الأربع بالسّواء، وقد أوردنا روايته علی وجهها فی كتابنا الكبير ويجوز أن نحمل هذه الرّوايات علی هذا التفصيل وأمّا ما تضمّن رواية أبي بصير وعبد الله بن سنان انّ فی كلّ اصبع عشر من الابل يجوز أن يكون من كلام الرّاوی وهو أنّه لمّا سمع أنّ الاصابع سواء فی الدّية ففسّر هو لكلّ اصبع عشر من الابل ولم يعلم أنّ هذا الحكم يختصّ بالاصابع الأربعة وإنّما قلنا هذا ليكون العمل علی جميع الاخبار دون إطراح شیء منها).

٨٥٦ ٤٨٠٩٦ (٨) **فقيه** ١٠٢/٤: وفی رواية ابن بكير عن زرارة عن أبي عبد الله ﷺ قال فی الاصبع عشر من الإبل إذا قطعت من أصلها أو شلّت.

٨٥٧ ٤٨٠٩٧ (٩) **الجعفريّات** ١٣٠: بإسناده عن عليّ ﷺ أنّه قال فی الأصبع عشر من الابل والأصابع من اليدين والرّجلين كليهما سواء وفی الإصبع الزائدة ثلث دية الاصبع وقال فی الابهام خاصّة مفصلان ففی كلّ مفصل منهما نصف دية الابهام وفی كلّ مفصل من الأصابع كلّها ثلث دية الاصبع الّا الابهام وانّ عليّاً ﷺ سئل عن الاصبع اذا شلّت وهی قائمة ثمّ قطعت فقال فيها دية الاصبع كاملة.

٨٥٨ ٤٨٠٩٨ (١٠) **تهذيب** ٢٥٩/١٠: **استبصار** ٢٩١/٤: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة **فقيه** ١٠٢/٤: عثمان بن عيسی عن سماعة (عن أبي عبد الله ﷺ ـ فقيه) قال سألته عن الأصابع هل لبعضها علی بعض فضل فی الدّية فقال[3] هنّ سواء فی الدّية.

٨٥٩ ٤٨٠٩٩ (١١) **كافي** ٣٣٠/٧: (محمّد بن يحيی عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن **تهذيب** ٢٥٤/١٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن زياد بن سوقة عن الحكم بن عتيبة قال سألت أبا جعفر ﷺ عن أصابع اليدين وأصابع

---

١. الأصابع ـ صا. ٢. عشر ـ صا. ٣. قال ـ فقيه.

۸۵۵ (۷) امام صادقعليه السلام فرمود: «در هر دندان، پنج شتر. دورترین دندان و نزدیک‌ترین دندان یکسان است و در انگشت (در هر انگشتی)، ده شتر است.»

محمد بن حسن [شیخ طوسی] در کتاب استبصار گوید: «این روایات یک دست است و اختلافی در آن نیست.»

ولی ظریف‌بن ناصح در روایتش آورده است که: «انگشتان جز در انگشت شست مساوی‌اند؛ چرا که آن دیهٔ مستقل دارد و آن این است که یک سوم دیهٔ دست برای آن است و دو سوم دیه در میان چهار انگشت به طور یکسان است.

و ما روایت ظریف بن ناصح را همان‌گونه که بوده، در کتاب بزرگمان [تهذیب الاحکام] آورده‌ایم و ممکن است که این روایات را ما بر همین تفصیل حمل کنیم و اما آن‌چه روایت ابوبصیر و عبدالله بن سنان دارد که در هر انگشتی ده شتر است، این می‌تواند از سخن راوی باشد، به این شکل که چون شنید انگشتان در دیه یکسانند، خود راوی بازگو کرده که برای هر انگشتی ده شتر است و ندانسته که این حکم مخصوص چهار انگشت است و تنها ما این را گفتیم تا این‌که [جمع بین روایات کرده باشیم] و عمل‌مان بر همهٔ روایات باشد نه این‌که برخی از روایات را طَرد کنیم.»

۸۵۶ (۸) امام صادقعليه السلام فرمود: «در انگشت اگر از بن قطع شود یا فلج گردد، ده شتر است.»

۸۵۷ (۹) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «در انگشت ده شتر است و انگشتان دو دست و دو پا هر دو مساوی‌اند و در انگشت زائد، یک سوم دیهٔ انگشت است و حضرت فرمود: در خصوص ابهام، دو بند است و در هر بند از آن، نیمی از دیهٔ ابهام است و در هر بند از همهٔ انگشتان، یک سوم دیهٔ انگشت به‌جز انگشت شست است و از امیرالمؤمنین علیعليه السلام دربارهٔ انگشت ـ اگر با این‌که بر جای خود هست ولی فلج شود و سپس قطع گردد ـ فرمود: در آن دیهٔ کامل انگشت است.»

۸۵۸ (۱۰) سماعه گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ انگشتان پرسیدم که: آیا بعضی از انگشتان بر بعضی در دیه برتری دارد؟ حضرت فرمود: انگشتان در دیه مساوی‌اند.»

۸۵۹ (۱۱) حکم بن عتیبه گوید: «از امام باقرعليه السلام دربارهٔ انگشتان دو دست و انگشتان دو پا پرسیدم که: نظر شما در موردی که بیش از ده انگشت یا کمتر از ده انگشت دارد، چیست؟ در آن دیه است؟

الرّجلين أرأيت مازاد فيها على عشر أصابع أو[۱] نقص من[۲] عشرة (أصابع ـ يب) فيها دية قال فقال لى يا حكم الخلقة التى قسمت عليها الدّية عشرة أصابع فى اليدين فما زاد أو نقص فلا دية له (كا ـ وعشرة أصابع فى الرّجلين فما زاد أو نقص فلا دية له و) فى كلّ أصبع من أصابع اليدين ألف درهم وفى كلّ أصبع من أصابع الرّجلين ألف درهم وكلّ ما كان من[۳] شلل فهو على الثّلث من دية الصّحاح. **الإختصاص ۲۵۵**: الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن زياد بن سوقة عن الحكم قال سألت أبا جعفر ﷺ عن أصابع اليدين وأصابع الرّجلين (وذكر مثل ما فى كا).

۸۶۰ ۴۸۱۰۰ (۱۲) **كافى ۳۲۸/۷**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعلىّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب **تهذيب ۲۵۷/۱۰**: **استبصار ۲۹۰/۴**: سهل بن زياد عن **فقيه ۱۰۳/۴**: ابن محبوب عن علىّ بن رئاب عن الفضيل بن يسار قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن الذّراع إذا ضرب فانكسر منه الزّند (قال ـ كا ـ يب ـ صا) فقال إذا يبست منه الكفّ فشلّت[۴] أصابع الكفّ كلّها فإنّ فيها ثلثى (الدّية ـ كا ـ يب ـ صا) دية اليد (قال ـ كا ـ يب ـ فقيه) وان شلّت بعض الأصابع وبقى بعض فإنّ فى كلّ أصبع شلّت ثلثى ديتها قال وكذلك الحكم فى السّاق والقدم اذا شلّت أصابع القدم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۶۱ ۴۸۱۰۱ (۱۳) **مستدرك ۳۷۹/۱۸**: الشّيخ الطّوسى فى النّهاية وقد روى أنّ فى الإبهام ثلث دية اليد وفى الأربع أصابع ثلثى ديتها بينها بالسّويّة وفى الأصبع الزّائدة ثلث دية الصّحيحة.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱) انّ كلّما كان فى الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على ذلك. وفى رواية يونس (۱) من باب (۳) مما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ فى ديات الأعضاء قوله ﷺ ودية الأصابع والقصب الّتى فى القدم للابهام ثلث دية الرّجلين ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار ودية كسر الابهام القصبة الّتى تلى القدم خمس دية الابهام ستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار وفى صدعها ستّة وعشرون ديناراً وثلثا دينار وفى موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى نقل عظامها

---

۱. و ـ يب. ۲. عن ـ يب. ۳. منها ـ اختصاص.
۴. أو شلّت ـ فقيه.

حَکَم بن عتیبه گوید: امام به من فرمود: ای حَکَم، آفرینشی که دیه بر پایهٔ آن تقسیم می‌شود، ده انگشت در دست است و هر چه بیشتر باشد یا کمتر، دیه ندارد و نیز ده انگشت در دو پا و بیشتر یا کمتر، دیه ندارد و در هر انگشت از انگشتان دو دست، هزار درهم است و در هر انگشت از انگشتان دو پا، هزار درهم است و هر چه از انگشتان ناقص و فلج باشد، یک سوم دیهٔ انگشتان سالم را دارد.»

۸۶۰ (۱۲) فضیل‌بن یسار گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ ساق دست که ضربه بخورد و مچ آن بشکنند، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر بر اثر آن ضربت کف دست، خشک [= فلج] شده و انگشتان کف هم فلج شوند، در آن، دو سوم دیهٔ دست است. حضرت فرمود: و اگر برخی از انگشتان فلج شود و برخی سالم بماند، در هر انگشتی که فلج شده، دو سوم دیهٔ انگشت است. حضرت فرمود: و همین‌گونه است حکم در ساق و پا اگر انگشتان پا فلج شود.»

۸۶۱ (۱۳) روایت شده است که: «در انگشت شست، یک سوم دیهٔ دست و در چهار انگشت، دو سوم دیهٔ دست بین چهار انگشت خواهد بود و در انگشت زائد یک سوم دیهٔ انگشت صحیح [= اصلی] است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یک از ابواب دیات اعضاء، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم؈ که: «دیهٔ انگشتان و بندهایی که در پا برای انگشت بزرگ است، یک سوم دیهٔ دو پا یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن ابهام بندی که پهلوی پاست، یک پنجم دیهٔ انگشت شست یعنی شست و شش دینار و دو سوم دینار است و در شکافته شدن آن بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، هشت دینار و یک سوم دینار و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، بیست و شش دینار و دو سوم دینار است و در سوراخ شدن آن، هشت دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، ده دینار است.»

ستّة و عشرون ديناراً وثلثا دينار وفى نقبها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى فكّها عشرة دنانير. وفى رواية العلاء (٨) من باب (١١) دية الأنف قوله ﷺ والأصبع من اليد والرّجل فعُشر الدّية. وفى رواية غياث (٦) من باب (١٢) دية الأذن قوله ﷺ وفى الأصبع الزّائدة ثلث دية الأصبع. وفى رواية العوالى (١٣) من باب (١٥) دية الأسنان قوله ﷺ الأصابع سواء والأسنان سواء.

ويأتى فى رواية الحسن بن صالح (٤) من الباب التّالى قوله قيمة الأصبعين الصّحيحتين مع الكفّ ألفادرهم وقيمة الثلاث الأصابع الشّلل مع الكفّ ألف درهم لأنّها على الثّلث من دية الصّحاح.

(٢٣)

باب أنّ فى قطع اليد الشّلاء ثلث الدّية وكذا فى الاصبع الشّلاء

٨٦٢ ٤٨١٠٢ (١) كافى ٣١٨/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٢٧٠/١٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن حمّاد بن زياد عن سليمان بن خالد (عن أبى عبد الله ﷺ ـ يب) فى رجل قطع يد رجل شلاء قال عليه ثلث الدّية.

٨٦٣ ٤٨١٠٣ (٢) دعائم الإسلام ٤٣٦/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال فى اليد الشّلاء والأصبع الشّلاء فى كلّ واحدة منهما ثلث الدّية.

٨٦٤ ٤٨١٠٤ (٣) دعائم الإسلام ٤٣٦/٢: عن علىّ ﷺ قال فى الاصبع اذا شلّت فقد تمّ عقلها[١].

٨٦٥ ٤٨١٠٥ (٤) كافى ٣٠٦/٧: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وعلىّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٩٦/١٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن الحسن بن صالح قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن عبد قطع يد رجل حرّ وله ثلاث أصابع من يده شلل فقال وما قيمة العبد قلت اجعلها ما شئت قال إن كان قيمة العبد أكثر من دية الإصبعين الصحيحتين والثّلاث أصابع الشّلل ردّ الّذى قطعت يده علي مولى[٢] العبد ما فضل من القيمة وأخذ العبد وإن شاء أخذ قيمة الإصبعين الصحيحتين والثّلاث أصابع الشّلل قلت (و ـ كا) كم قيمة

---

١. العقل: الدّية. ٢. ولىّ العبد ـ يب.

و در روایت هشتم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «و انگشت دست و پا، یک دهم دیه است.»

و در روایت ششم از باب دوازدهم، فرمودهٔ امام معصوم﴿ع﴾ که: «در انگشت زائد، یک سوم دیهٔ انگشت است.»

و در روایت سیزده از باب پانزده، فرمودهٔ پیامبر خدا﴿ص﴾ که: «انگشتان یکسانند و دندان‌ها یکسانند.» می‌آید:

در روایت چهارم از باب بعدی، این گفته که: «ارزش دو انگشت سالم با کف دو هزار درهم و ارزش سه انگشت ناقص و فلج با کف، هزار درهم است؛ چرا که دیهٔ ناقص، یک سوم دیهٔ سالم است.»

باب ۲۳

دیهٔ قطع دست و انگشت فلج

۸۶۲ (۱) سلیمان بن خالد از امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ مردی که دست فلج مردی را قطع می‌کند، روایت کرده است که حضرت فرمود: «بر او یک سوم دیه است.»

۸۶۳ (۲) امام جعفر صادق﴿ع﴾ در مورد دست فلج و انگشت فلج، فرمود: «در هر کدام از این دو، یک سوم دیه است.»

۸۶۴ (۳) امیرالمؤمنین علی﴿ع﴾ فرمود: «انگشت زمانی که فلج شود، دیه‌اش کامل می‌شود.»

۸۶۵ (۴) حسن بن صالح گوید: «از امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ برده‌ای که دست مرد آزادی را که سه انگشت دستش فلج بوده و آن را قطع کرده، پرسیدم. حضرت فرمود: بهای برده چیست؟ گفتم: هر اندازه که می‌خواهید، حساب کنید. حضرت فرمود: اگر بهای برده بیشتر از دیهٔ دو انگشت سالم و سه انگشت ناقص و فلج باشد، آن کس که دستش بریده شده به مولای برده اضافی از قیمت را بر می‌گرداند و برده را می‌گیرد و اگر خواست، بهای دو انگشت سالمش را با سه انگشت فلج می‌ستاند. پرسیدم: ارزش دو انگشت سالم با کف و سه انگشت فلج چه اندازه است؟ حضرت فرمود: بهای دو انگشت سالم با کف، دو هزار درهم و ارزش سه انگشت فلج با کف، هزار درهم است؛ چرا که دیهٔ فلج یک سوم دیهٔ سالم است.

الإصبعين الصحيحتين (مع الكفّ ـ كا) والثّلاث الأصابع (الشّلل ـ كا) قال قيمة الإصبعين الصّحيحتين مع الكفّ ألفا درهم وقيمة الثّلاث الأصابع الشّلل مع الكفّ ألف درهم لأنّها على الثّلث من دية الصّحاح قال وان كانت قيمة العبد أقلّ من دية[1] الإصبعين الصّحيحتين والثّلاث الأصابع الشّلل دفع العبد إلى الّذى قطعت يده أو يفتديه مولاه ويأخذ العبد. **المقنع** ١٨٣: فان قطع عبد يد رجل حرّ وثلاث أصابع من يده شلل (وذكر نحوه).

٨٦٦ ٢٨١٠٦ (٥) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٢٩: ودية اليد والرّجل الشّلاء ثلث دية الصّحيحة.

وتقدّم فى رواية العزرمىّ (٤) من باب (١٥) ديات الأسنان من ابواب ديات الأعضاء قوله ﷺ وفى اليد الشّلاء ثلث ديتها. **وفى** رواية أبى بصير (٤) من باب (١٧) دية اللّسان قوله فانّ على الّذى قطع لسان الأخرس ثلث دية لسانه وكذلك القضاء فى العينين والجوارح قال وهكذا وجدناه فى كتاب علىّ ﷺ. **وفى** رواية حكم بن عتيبة (١١) من باب (٢٢) دية أصابع اليدين قوله ﷺ وكلّ ماكان من شلل فهو على الثّلث من دية الصّحاح.

(٢٤)

باب دية الظّفر

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

٨٦٧ ٢٨١٠٧ (١) **كافى** ٣٤٢/٧: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٢٥٦/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن (الأصمّ ـ كا) عن مسمع عن أبى عبد الله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ فى الظّفر إذا قلع[2] ولم ينبت و[3] خرج أسود فاسداً عشرة[4] دنانير فإن خرج أبيض فخمسة دنانير.

٨٦٨ ٢٨١٠٨ (٢) **المقنع** ١٩١: قضى (رسول الله ﷺ) فى الظّفر اذا قطع بعشرة دنانير.

٨٦٩ ٢٨١٠٩ (٣) **وفيه** ١٨١: وفى الظّفر عشرة دنانير لأنّه عشر عشير الأصبع.

٨٧٠ ٢٨١١٠ (٤) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٢٤: وإذا أصيب ظفرا إبهام اليدين على ما يوجب النّفقة ففى كلّ واحدة منهما ثلث دية أظفار اليد ودية أظفار كلّ يد مائتان وخمسون ديناراً والثّلث من ذلك

---

١. قيمة ـ يب. ٢. قطع ـ يب. ٣. أو ـ يب.
٤. عشر ـ يب.

حضرت فرمود: و اگر بهای برده کمتر از دیهٔ دو انگشت سالم و سه انگشت فلج بود، برده به آن کس که دستش قطع شده تحویل داده می‌شود یا آن که مولای برده به جای برده [پول] می‌دهد و برده را می‌گیرد.»

(۵) دیهٔ دست و پای فلج، یک سوم دیهٔ سالم است. ۸۶۶

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پانزدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «دیهٔ دست فلج، یک سوم دیهٔ دست [سالم] است.»

و در روایت چهارم از باب هفدهم، این گفته که: «بر کسی که زبان گنگ را قطع کند، یک سوم دیهٔ زبان است و همچنین است حکم در دو چشم و جوارح. حضرت فرمود: این‌چنین در کتاب علی؛ آن را یافتیم.»

و در روایت یازده از باب، بیست و دو، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «هر عضو فلجی، یک سوم دیهٔ اعضای سالم است.»

باب ۲۴

دیهٔ ناخن

۸۶۷ (۱) امام صادق؛ فرمود: «امیرالمؤمنین؛ دربارهٔ ناخن اگر کشیده شود و نروید و سیاه و فاسد بروید، حکم به ده دینار داد ولی اگر سفیدی بیرون آید، پنج دینار است.»

۸۶۸ (۲) در کتاب مقنع شیخ صدوق؛ آمده است: «رسول خدا؛ در مورد ناخن اگر قطع شود، به ده دینار حکم داد.»

۸۶۹ (۳) و در همان کتاب آمده است: «دیهٔ ناخن ده دینار است؛ چرا که آن یک صدم انگشت است.»

۸۷۰ (۴) در کتاب فقه الرضا؛ آمده است: «و اگر دو ناخن انگشت شست دو دست به گونه‌ای آسیب ببیند که هزینه‌ای ایجاد کند، در هر کدام از آن دو، یک سوم دیهٔ ناخن‌های دست است و دیهٔ ناخن‌های هر دست، دویست و پنجاه دینار است و یک سوم آن هشتاد و سه دینار و یک سوم دینار است (تا آن که گوید): ودیهٔ ناخن‌های دو پا نیز همین‌گونه است و روایت شده است که: در هر ناخنی سی دینار و عمل ما در دیهٔ ناخن‌ها در دو دست و دو پا هر کدام، سی دینار است.»

ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث (الى أن قال) ودية أظفار الرّجلين كذلك روى أنّ على كلّ ظفر ثلاثين ديناراً والعمل فى دية الأظافير فى اليدين والرّجلين فى كلّ واحد ثلاثون ديناراً.

وتقدّم فى رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أميرالمؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء من ابوابها قوله عليه السلام وفى ظفر كلّ اصبع منها (أى من اليد) خمسة دنانير وقوله عليه السلام ودية كلّ ظفر (من اصابع الرّجل) عشرة دنانير. وفى رواية ابن سنان (٥) من باب (٢٢) ديات اصابع اليدين قوله عليه السلام وفى الظّفر خمسة دنانير.

(٢٥)

باب دية مفاصل الاصابع والابهام

٨٧١ ٣٨١١١ (١) تهذيب ٢٥٧/١٠: وروى السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام انّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان يقضى فى كلّ مفصل من الأصبع[١] بثلث عقل تلك الأصبع[٢] الّا الابهام فانّه كان يقضى فى مفصلها بنصف عقل تلك الابهام لأنّ لها مفصلين. فقيه ١١٣/٤: فى رواية السّكونىّ أنّ أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر مثله). المقنع ١٩٠: كان أمير المؤمنين عليه السلام يفتى فى كلّ مفصل (وذكر نحوه).

وتقدّم فى رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء من أبوابها قوله عليه السلام ودية المفصل (الثّانى - خ) من أعلى الإبهام ان كسر فجبر على غير عثم ولا عيب ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار ودية الموضحة اذا كانت فيها أربعة دنانير وسدس دينار ودية نقبه أربعة دنانير وسدس دينار ودية صدعه ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار. ودية نقل عظامها خمسة دنانير وما قطع منها فبحسابه على منزلته (الى أن قال) ودية المفصل الأوسط من الأصابع الأربع اذا قطع فدينه خمسة وخمسون ديناراً وثلث دينار.

وفى كسره احد عشر ديناراً وثلث دينار وفى صدعه ثمانية دنانير ونصف دينار وفى موضحته دينار وثلثا دينار. وفى نقل عظامه خمسة دنانير وثلث دينار وفى نقبه ديناران

---

١. الاصابع - فقيه - المقنع.   ٢. الاصابع - خ ل مقنع.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در هر ناخن از هر انگشتی از دست، پنج دینار است و فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: دیهٔ هر ناخن از انگشتان پا، ده دینار است.»

و در روایت پنجم از باب بیست و دوم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در هر ناخن، پنج دینار است.»

باب ۲۵

دیهٔ بندهای انگشتان و انگشت شست

(۱) امیرالمؤمنینعليه السلام پیوسته در مورد هر بند از انگشت به یک سوم دیهٔ آن انگشت به‌جز انگشت شست، حکم می‌داد؛ چرا که در بند آن به نیمی از دیهٔ انگشت شست حکم می‌کرد و آن، بدین دلیل است که برای انگشت شست، دو بند است. ۸۷۱

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «دیهٔ بند دوم از بالای انگشت شست اگر بشکنند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، شانزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را نمایان سازد ـ اگر در بند صورت گیرد ـ چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق بند، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن بند، سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن پنج دینار و هر اندازه که از آن قطع شود به همان نسبت حساب می‌شود و بر پایهٔ همان ارزش است. (تا آنجا که گوید): و دیهٔ بند میانی از چهار انگشت در صورتی که قطع شود پنجاه و پنج و یک سوم دینار است و در شکسته شدن آن یازده و یک سوم دینار است و در تَرَک برداشتن آن هشت و نیم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان بند را آشکار سازد، یک دینار و دو سوم دینار است.

و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج و یک سوم دینار و در سوراخ شدن آن، دو و دو سوم دینار و در جدا شدن آن، سه و دو سوم دینار است.

و در بند بالای چهار انگشت اگر قطع شود بیست و هفت و نیم و در شکسته شدن آن، پنج و چهار پنجم دینار است و در سوراخ برداشتن آن، یک و یک سوم دینار است و در جدا شدن آن یک

وثلثا دينار وفى فكّه ثلاثة دنانير وثلثا دينار. وفى المفصل الأعلى من الأصابع الأربع اذا قطع سبعة وعشرون ديناراً ونصف دينار وربع عشر دينار. وفى كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار وفى نقبه دينار وثلث وفى فكّه دينار وأربعة أخماس دينار (الى أن قال) ودية المفصل الأعلى من الابهام (أى من اصابع الرّجل) وهو الثّانى الّذى فيه الظّفر ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار. وفى موضحته أربعة دنانير وسدس وفى نقل عظامه ثمانية دنانير وثلث دينار وفى ناقبته أربعة دنانير وسدس. وفى صدعه ثلاثة عشر ديناراً وثلث. وفى فكّه خمسة دنانير (الى أن قال) ودية كلّ أصبع منها سدس دية الرّجل ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث دينار.

ودية قصبة الاصابع الأربع سوى الابهام دية كسر كلّ قصبة منها ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار. ودية موضحة كلّ قصبة منها أربعة دنانير وسدس ودية نقل كلّ عظم قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث. ودية صدعها ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار. ودية نقب كلّ قصبة منهنّ أربعة دنانير وسدس. ودية قرحة لا تبرأ فى القدم ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث ودية كسر المفصل الّذى يلى القدم من الاصابع ستّة عشر ديناراً وثلث ودية صدعها ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار ودية نقل عظم كلّ قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث دينار ودية موضحة كلّ قصبة أربعة دنانير وسدس دينار ودية نقبها أربعة دنانير وسدس دينار ودية فكّها خمسة دنانير.

وفى المفصل الأوسط من الأصابع الأربع اذا قطع فديته خمسة وخمسون ديناراً وثلثا دينار ودية كسره أحد عشر ديناراً وثلثا دينار ودية صدعه ثمانية دنانير وأربعة أخماس دينار ودية موضحته ديناران ودية نقل عظامه خمسة دنانير وثلثا دينار ودية فكّه ثلاثة دنانير وثلثا دينار ودية نقبه ديناران وثلثا دينار.

وفى المفصل الأعلى من الأصابع الأربع الّتى فيها الظّفر اذا قطع فديته سبعة وعشرون ديناراً وأربعة أخماس دينار ودية كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار ودية صدعه أربعة دنانير وخُمس دينار ودية موضحته دينار وثلث دينار ودية نقل عظامه ديناران وخُمس دينار ودية نقبه دينار وثلث دينار ودية فكّه دينار وأربعة أخماس دينار.

دینار و چهار پنجم دینار است. (تا آن که گوید): و دیهٔ بند بالای انگشت شست (منظور، انگشتان پاست) و آن بند دومی است که در آن ناخن است، شانزده دینار و دو سوم دینار است.

و در جراحتی که سفیدی استخوان بند را آشکار کند، چهار دینار و یک ششم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، هشت دینار و یک سوم دینار است و در سوراخ شدنش، چهار دینار و یک ششم دینار و در تَرَک برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، پنج دینار است. (تا آن‌که گوید): و دیهٔ هر انگشتی از آنها یک ششم دیهٔ پاست؛ یعنی هشتاد و سه و یک سوم دینار.

و دیهٔ استخوان‌های چهار انگشت بدون انگشت شست، دیهٔ شکسته شدن هر استخوانی از آن، شانزده و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت هر استخوانی از آن که سفیدی استخوان را نمایان سازد، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی هر استخوان بندی از انگشتان، هشت و یک سوم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار است.

و دیهٔ سوراخ برداشتن هر استخوانی از انگشتان، چهار و یک ششم دینار است و دیهٔ زخمی که در پا خوب نمی‌شود، سی و سه و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن مفصلی که از انگشتان پهلوی پا قرار می‌گیرد، شانزده و یک سوم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، سیزده و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان هر بندی از انگشتان، هشت و یک سوم دینار است و دیهٔ جراحت هر بندی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ کردن آن، چهار و یک ششم دینار است و دیهٔ جدا کردن آن پنج دینار است.

و در بند میانی از چهار انگشت اگر قطع شود دیه‌اش پنجاه و پنج دینار و دو سوم دینار است.

و دیهٔ شکسته شدن آن، پنج دینار و چهار پنجم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، هشت دینار و چهارپنجم دینار است و دیهٔ جراحت آن که سفیدی استخوان را نمایان کند، دو دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش، پنج دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ جدا کردن آن، سه و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ کردن آن، دو دینار و دوسوم دینار است.

و در بند بالای چهار انگشت همان که در آن ناخن است اگر قطع شود دیه‌اش بیست و هفت و چهار پنجم دینار است و دیهٔ شکسته شدن آن، یازده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ تَرَک برداشتن آن، چهار و یک پنجم دینار است و دیهٔ جراحت آن که سفیدی استخوان را آشکار کند، یک دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش دو دینار و یک پنجم دینار است و دیهٔ سوراخ کردن آن، یک دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جدا کردن آن، یک دینار و چهار پنجم دینار است.»

(۲۶)

باب ديات الصّدر والأضلاع

(۱) **كافي ۷/۳۳۸**: بالاسناد المتقدّم في باب (۱۲) دية الأذن عن أبي عمرو عن أبي عبد ۸۷۲ ۲۸۱۱۲
الله عن عليّ عليه السلام قال وفي الصّدر اذا رضّ فثنّى[۱] شقّيه[۲] كليهما[۳] فديته خمسمائة دينار ودية أحد[۴] شقّيه إذا إنثنى مائتان[۵] وخمسون ديناراً وإذا إنثنى الصّدر والكتفان فديته (مع الكتفين ـ يب ـ فقيه) ألف دينار وإن انثنى أحد[۶] شقّي الصّدر وإحدى الكتفين فديته خمسمائة دينار ودية موضحة[۷] (في ـ يب ـ فقيه) الصدر خمسة وعشرون ديناراً ودية موضحة الكتفين والظّهر خمسة وعشرون ديناراً وإن اعترى الرّجل من ذلك صَعَر[۸] لا يستطيع[۹] (على ـ فقيه) أن يلتفت فديته خمسمائة دينار فإن انكسر[۱۰] الصّلب فجبر على غير عثم ولا عيب فديته مائة دينار وان عثم فديته ألف دينار (كا ـ وفي حَلَمة ثدي الرّجل ثُمن الدّية مائة وخمسة وعشرون ديناراً) وفي الأضلاع فيما[۱۱] خالط القلب من الأضلاع إذا كسر منها ضلع فديته خمسة وعشرون ديناراً وفي صدعه[۱۲] اثنا عشر ديناراً ونصف ودية نقل عظامه سبعة دنانير ونصف (دينار ـ فقيه) وموضحته على ربع (دية ـ يب) كسره و(دية ـ يب ـ فقيه) نقبه مثل ذلك وفي الأضلاع ممّا يلي العضدين دية كلّ ضلع عشرة دنانير إذا كسر ودية صدعه سبعة دنانير ودية نقل عظامه خمسة دنانير وموضحة كلّ ضلع (منها ـ كا) رُبع دية كسره ديناران ونصف (دينار ـ يب ـ فقيه) فإن نقب ضلع منها فديتها ديناران[۱۳] ونصف (دينار ـ يب ـ فقيه) وفي الجائفة ثلث دية النّفس ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار فإن نفذت[۱۴] من الجانبين كليهما رمية[۱۵] أو طعنة (وقعت في الصّفاق[۱۶] ـ يب ـ فقيه) فديتها أربعمائة دينار

---

۱. فثنّي ـ فقيه.
۲. شقّاه ـ يب ـ فقيه.
۳. كلاهما ـ يب ـ فقيه.
۴. إحدى ـ يب ـ فقيه.
۵. مائتا دينار ـ فقيه.
۶. أحد الكتفين مع شقّ الصّدر ـ فقيه ـ يب.
۷. الموضحة ـ فقيه.
۸. صعر وجهه: اى مال الى أحد الشقّين ـ اعترى اى أصاب.
۹. لايقدر ـ فقيه.
۱۰. كسر ـ يب ـ فقيه.
۱۱. ممّا ـ فقيه.
۱۲. ودية صدعه ـ يب ـ فقيه.
۱۳. دينار ـ يب.
۱۴. نقب ـ يب ـ فقيه.
۱۵. برمية ـ يب ـ فقيه.
۱۶. الشّقاق ـ فقيه.

باب ۲۶

دیهٔ سینه و دنده‌ها

(۱) امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام فرمود: «دیهٔ سینه اگر کوبیده شود و هر دو طرف آن کج شود، پانصد دینار است و اگر یک‌طرف آن کج شود، دیه‌اش دویست و پنجاه دینار است و اگر سینه و دو کتف کج شود، دیه‌اش با دو کتف هزار دینار است و اگر یکی از دو کتف به علاوه شکاف برداشتن سینه، کج شود دیهٔ آن پانصد دینار است و دیهٔ جراحتی که در سینه، سفیدی استخوان را نشان دهد، بیست و پنج دینار است و دیهٔ جراحت دو کتف و پشت که سفیدی استخوان را آشکار سازد، بیست و پنج دینار است و اگر از ناحیهٔ این آسیب، گردن کج شود و به یک سو بماند و شخص نتواند که رویش را به سوی دیگر برگرداند، دیه‌اش پانصد دینار است و اگر ستون فقرات شکسته شود و بدون کجی وعیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار است و اگر کج جا بیفتد، دیه‌اش هزار دینار است و در [بریده شدن] سرپستان مرد یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار است. ۸۷۲

و در استخوان‌های پهلو که در کنار قلب است اگر استخوان دنده بشکند، دیه‌اش بیست و پنج دینار و دیهٔ تَرَک برداشتن آن دوازده و نیم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های پهلو، هفت و نیم دینار و جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم شکسته شدن آن است و دیهٔ سوراخ برداشتن آن مثل همین است.

و در استخوان‌های پهلو که در کنار بازوان است اگر یکی از آنها بشکند دیه‌اش ده دینار و دیهٔ شکاف برداشتن آن، هفت دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن پنج دینار و دیهٔ جراحت هر استخوان دنده که سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی دو دینار و نیم است و اگر سوراخ پیدا کند، دیه‌اش یک دینار و نیم است و در جراحتی که در درون نفوذ کرده و چرکین شده، یک سوم دیهٔ جان یعنی سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است و اگر از هر دو طرف تیر یا نیزه‌ای به پوست زیرین یا پوست شکم فرو رود و سوراخ پدید آید، دیه‌اش چهارصد و سی وسه و یک سوم دینار است.»

وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار. وتقدّم في رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء عن يب وفقيه مثل ذلك وقد أثبتنا اختلاف نسخها هنا. مستدرك ٣٥٤/١٨: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين ﷺ قال (وذكر نحو ما في الفقيه).

٨٧٣ ٢٨١١٣ (٢) فقه الرّضا ﷺ ٣٢٥: واذا انكسر الصّدر وانثنى شقّاه فديته خمسمائة دينار ودية أحد شقّيه اذا انثنى مائتان وخمسون ديناراً وإذا انثنى الصّدر والكتفان فديته مع الكتفين ألف دينار وإذا انثنى أحد الكتفين مع شقّ الصّدر فديته خمسمائة دينار ودية الموضحة في الصّدر خمسة وعشرون ديناراً وإن اعترى الرّجل صَعَر لا يقدر أن يلتفت فديته خمسمائة دينار وإن كسر الصّلب فجبر على غير عيب فديته مائة دينار وإن عثم فديته ألف دينار.

وفي الأضلاع فيما خالط القلب إذا كسر منها ضلع فديته خمسة وعشرون ديناراً ودية فصل عظامه سبعة دنانير ونصف وموضحته ربع دية كسره ونقبه مثل ذلك وفي الأضلاع ممّا يلي العضدين دية كلّ ضلع عشرة دنانير اذا كسر ودية صدعه سبعة دنانير ودية نقل عظامه خمسة دنانير وموضحة كلّ ضلع منها ربع دية كسره ديناران ونصف فإن نقب ضلع منها فديته ديناران ونصف وفي عيبه إذا برئ الرّجل مائة دينار وخمسة وعشرون ديناراً.

٨٧٤ ٢٨١١٤ (٣) دعائم الإسلام ٤٣٦/٢: عن عليّ ﷺ[١] أنّه قضى في الصّدر إذا رضّ فانثنى شقّاه جميعاً فديته نصف الدّية خمسمائة دينار وفي كلّ شقّ ربع الدّية وان انثنى الصّدر مع الكتفين ففي ذلك الدّية كاملة.

٨٧٥ ٢٨١١٥ (٤) دعائم الإسلام ٤٣٦/٢: وعن عليّ ﷺ[٢] أنّه قال فيما خالط الصّدر من الأضلاع إذا كسر فديته خمسة وعشرون ديناراً، وفي الأضلاع ممّا يلي العضدين في (كلّ ـ ك) ضلع منها عشرة دنانير. وتقدّم في باب (١) ثبوت القصاص في الجراح وفي قطع الأعضاء الّا أن يتراضيا بالدّية من أبواب قصاص الطّرف ما يدلّ على ذلك.

ويأتي في باب (١) أقسام الشّجاج والجراح من ابواب الشّجاج ما يناسب ذلك.

---

١. عن رسول الله ﷺ ـ ك. ٢. عن رسول الله ﷺ ـ ك.

(۲) در کتاب فقه الرضا‌ﷺ آمده است: «و اگر سینه بشکند و هر دو شق آن کج شود، دیه‌اش پانصد دینار است. ۸۷۳

و دیهٔ یکی از دو شق سینه اگر خم شود، دویست و پنجاه دینار است و اگر سینه و دو شانه، تا شود، دیه‌اش با دو کتف هزار دینار است و اگر یکی از دو کتف تا شود و سینه هم شکاف بردارد، دیه‌اش پانصد دینار است و دیهٔ جراحتی که در سینه، سفیدی استخوان را آشکار کند، بیست وپنج دینار است و اگر به یک سو کج شود و فرد نتواند به سوی دیگر بگردد، دیه‌اش پانصد دینار است و اگر ستون فقرات بشکند و بی‌عیب جا بیفتد، دیه‌اش صد دینار است و اگر کج شود، دیه‌اش هزار دینار است.

و در استخوان‌های دندهٔ پهلو، آنها که در کنار قلب است ـ اگر یکی از آنها بشکند ـ دیه‌اش بیست و پنج دینار است و دیهٔ جدا شدن استخوان هایش، هفت دینار و نیم است و اگر جراحتی بردارد که سفیدی استخوان آشکار شود، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن است و سوراخ برداشتن هم مانند همین است.

و در استخوان‌های دندهٔ پهلو که در کنار دو بازوست، دیهٔ هر استخوان دنده اگر بشکند، ده دینار است و اگر ترَک بردارد، هفت دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌هایش پنج دینار و جراحتی که استخوان دنده را آشکار سازد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن استخوان دنده یعنی دو دینار ونیم است و اگر یک دنده سوراخ عمیق بردارد، دیه‌اش دو دینار و نیم است و در معیوب شدن آن اگر بهبود یابد، صد و بیست و پنج دینار است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «سینه اگر کوبیده و دو سوی آن خم شود، دیه‌اش نصف دیهٔ کامل یعنی پانصد دینار است و در هر سوی آن، یک چهارم دیهٔ کامل است و اگر سینه و دو شانه خم شود، در آن دیهٔ کامل است.» ۸۷۴

(۴) امیرالمؤمنین علی‌ﷺ فرمود: «استخوان‌های پهلو که در کنار سینه است اگر بشکنند، دیه‌اش بیست و پنج دینار است و در استخوان‌های پهلویی که در کنار دو بازو قرار دارد، در هر دنده‌ای از آن ده دینار است.» ۸۷۵

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب قصاص عضو؛ آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

در باب یکم از ابواب شجاج مناسب با این بحث هست.

(۲۷)

باب دية الصّلب

۸۷۶ ۲۸۱۱۶ (۱) كافى ۳۱۲/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ۲۴۸/۱۰: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبى سليمان الحمّار[۱] عن بريد العجلىّ عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى رجل كسر صلبه فلا يستطيع أن يجلس أنّ فيه الدّية.

۸۷۷ ۲۸۱۱۷ (۲) تهذيب ۲۶۰/۱۰: النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى الصّلب الدّية. فقيه ۱۰۱/۴: فى رواية السّكونىّ أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قضى فى الصّلب إذا انكسر الدّية.

۸۷۸ ۲۸۱۱۸ (۳) دعائم الإسلام ۴۳۶/۲: عن علىّ[۲] عليه السلام أنّه قضى فى الصّلب إذا كسر فلم ينجبر الدّية كاملة وكذلك إن انجبر على عثم أى احدودب ففيه الدّية كاملة فإن انجبر على غير عيب فديته مائة دينار.

۸۷۹ ۲۸۱۱۹ (۴) تهذيب ۲۶۰/۱۰: عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبى عبد الله عليه السلام قال قال فى الظّهر اذا كسر حتّى لا ينزل صاحبه الماء الدّية كاملة.

۸۸۰ ۲۸۱۲۰ (۵) كافى ۳۱۱/۷: تهذيب ۲۴۵/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير (عن حمّاد ـ كا) عن الحلبىّ عن أبى عبد الله عليه السلام (قال ـ كا) فى الرّجل يكسر ظهره قال[۳] فيه الدّية كاملة وفى العينين الدّية وفى إحديهما نصف الدّية وفى الأذنين الدّية وفى إحديهما نصف الدّية وفى الذّكر اذا قطعت الحشفة وما فوق. الدّية وفى الأنف إذا قطع المارن[۴] الدّية وفى الشّفتين[۵] الدّية.

۸۸۱ ۲۸۱۲۱ (۶) المقنع ۱۸۰: وفى الظّهر اذا كسر فلا يستطيع صاحبه أن يجلس الدّية كاملة.

وتقدّم فى رواية أبى عمرو (۱) من باب (۳) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء من أبوابها قوله عليه السلام وان كسر الصّلب فجبر على غير عثم ولا

---

۱. الحمار ـ يب. ۲. رسول الله صلى الله عليه وآله ـ ك. ۳. فقال ـ يب.
۴. المارن: الانف وقيل طرفه وقيل المارن ما لانَ من الانف. ۵. البيضتين ـ يب.

باب ۲۷
دیهٔ ستون فقرات

۸۷۶ (۱) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که ستون فقراتش شکسته شده بود و نمی‌توانست بنشیند، حکم داد که در آن دیهٔ کامل است.»

۸۷۷ (۲) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علی ﷺ در ستون فقرات حکم به دیهٔ کامل داد.»

متن این روایت در من لا یحضره الفقیه به این صورت آمده است: «امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد ستون فقرات اگر شکسته شود، حکم به دیهٔ کامل داد.»

۸۷۸ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «امیرالمؤمنین ﷺ در مورد ستون فقرات اگر شکسته شود و خوب نشود، حکم به دیهٔ کامل کرد و همچنین اگر کج بگیرد یعنی خمیده شود، باز در آن دیهٔ کامل است. ولی اگر بدون عیب درست شود، دیه‌اش صد دینار است.»

۸۷۹ (۴) امام صادق ﷺ دربارهٔ کمر اگر بشکند به گونه‌ای که شخص نتواند انزال منی کند، حکم به دیهٔ کامل داد.

۸۸۰ (۵) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که کمرش می‌شکند، فرمود: «در آن دیهٔ کامل است و در دو چشم، دیهٔ کامل و در یکی از دو چشم، نصف دیه است و در دو گوش دیهٔ کامل و در یکی از دو گوش، نصف دیه است و در آلت مرد اگر حَشفه [= سر آلت بالاتر از ختنه] و بالاتر از آن قطع شود، دیهٔ کامل است و در بینی اگر نرمه قطع شود، دیهٔ کامل و در دو لب، دیهٔ کامل است.»

۸۸۱ (۶) در کتاب مقنع آمده است: «کمر اگر بشکند و صاحب آن نتواند بنشیند، دیهٔ کامل است.»

عیب فدیته مائة دینار فان عثم فدیته ألف دینار وقوله ﷺ والظّهر اذا أحدب ألف دینار. ویأتی فی روایة سماعة (١) من باب (٣٦) انّ فی الرّجلین الدّیة کاملة قوله ﷺ وفی الظّهر اذا انکسر حتّی لاینزل صاحبه الماء الدّیة کاملة. وفی روایة یونس (١) من باب (١) انّ فی کلّ واحد من الشمع والصّوت والشّلل الدّیة کاملة من أبواب دیات المنافع قوله ﷺ وفی الظّهر اذا حدب ألف دینار.

(٣٨)

باب دیة ثدی المرأة والرّجل

٨٨٢ ٢٨١٢٢ (١) کافی ٣١٤/٧: (علیّ بن ابراهیم عن أبیه ـ معلّق) عن تهذیب ٢٥٢/١٠: ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبی بصیر عن أبی جعفر ﷺ قال قضی أمیر المؤمنین ﷺ فی رجل قطع ثدی امرأته قال إذن أغرمه لها نصف الدّیة.

٨٨٣ ٢٨١٢٣ (٢) المقنع ١٨٠: وفی ثدیی [١] المرأة الدّیة کاملة.

٨٨٤ ٢٨١٢٤ (٣) الجعفریّات ١٣٠: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن جدة ﷺ قال فی حَلَمة ثدی المرأة ثُمن الدّیة.

٨٨٥ ٢٨١٢٥ (٤) مستدرک ٣٦١/١٨: ظریف بن ناصح فی کتاب الدّیات باسناده الی أمیر المؤمنین ﷺ قال وفی حَلَمة ثدی الرّجل ثُمن الدّیة مائة دینار وخمسة وعشرون دیناراً.

وتقدّم فی أحادیث باب (١) أنّ کلّ ما کان فی الجسد اثنان ففیهما الدّیة الکاملة وفی أحدهما نصف الدّیة ما یدلّ علی ذلک. وفی روایة أبی عمرو (١) من باب (٣) ما ورد فی کتاب الفرائض عن أمیر المؤمنین ﷺ فی دیات الأعضاء من أبوابها قوله ﷺ وأفتی ﷺ فی حَلَمة ثدی الرّجل ثُمن الدّیة مائة دینار وخمسة وعشرون دیناراً.

---

١. تدی ـ ك.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «اگر ستون فقرات بشکند و بدون کجی و عیب خوب شود، دیه‌اش صد دینار و اگر کج شود، دیه‌اش هزار دینار است و فرمودهٔ امام معصومﷺ که: پشت اگر خمیده شود دیه‌اش هزار دینار است.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب سی و ششم، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «و در پشت اگر بشکنند تا جایی که صاحب آن نتواند انزال منی کند، دیهٔ کامل است.»

و در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «در پشت اگر خمیده شود، هزار دینار است.»

باب ۲۸

دیهٔ پستان زن و مرد

۸۸۲ (۱) امام باقرﷺ فرمود: «امیرالمؤمنینﷺ دربارهٔ مردی که پستان زنش را قطع کرده است، حکم داد. ایشان فرمود: هم‌اکنون نیمی از دیه‌ی کامل را برای زن به عهدهٔ مرد می‌گذارم.»

۸۸۳ (۲) در کتاب مُقنِع آمده است: «برای دو پستان زن، دیهٔ کامل است.»

۸۸۴ (۳) امام صادقﷺ از پدرشان از جدّشانﷺ روایت کرده که فرمود: «برای نوک پستان زن، یک هشتم دیه است.»

۸۸۵ (۴) امیرالمؤمنینﷺ فرمود: «برای نوک پستان مرد، یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم، روایتی که بر این مفاد دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «امیرالمؤمنینﷺ دربارهٔ پستان مرد به یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار فتوی داد.»

(٢٩)

باب دية الذكر

٨٨٦ ٢٨١٢٦ (١) **الجعفريّات** ١٣٠: باسناده عن عليّ ﷺ أنّه قال في الذّكر الدّية وفي الحشفة الدّية وفي البيضتين الدّية وفي كلّ واحد منهما نصف الدّية وهما سواء.

٨٨٧ ٢٨١٢٧ (٢) **كافي** ٣١٣/٧: (عليّ بن ابراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن **تهذيب** ٢٤٨/١٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي أيّوب عن بريد العجلي عن أبي جعفر ﷺ قال في ذكر الغلام الدّية كاملة.

٨٨٨ ٢٨١٢٨ (٣) **كافي** ٣١٣/٧: **تهذيب** ٢٤٩/١٠: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ في ذكر الصّبيّ الدّية وفي ذكر العنّين الدّية. **فقيه** ٩٧/٤: في رواية السّكونيّ أنّ أمير المؤمنين ﷺ قال (وذكر مثله). **المقنع** ١٨٦: وفي ذكر الصّبيّ (وذكر مثله).

٨٨٩ ٢٨١٢٩ (٤) **دعائم الإسلام** ٤٣٧/٢: عن رسول الله ﷺ أنّه قضى في الذّكر إذا اصطلم بالدّية كاملة.

٨٩٠ ٢٨١٣٠ (٥) **المقنع** ١٨٦: وفي ذكر الخصيّ الدّية.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٨٩١ ٢٨١٣١ (٦) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٢٦: وفي الذّكر ألف دينار.

وتقدّم في باب (١) أنّ كلّما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة ما يدلّ على ذلك. **وفي** رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرايض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء قوله ﷺ والذّكر فيه ألف دينار. **وفي** رواية ابن سنان (٩) من باب (١١) دية الأنف قوله ﷺ وفي الذّكر اذا قطع من موضع الحشفة الدّية.

وفي رواية العلاء (٨) قوله ﷺ وفي ذكر الرّجل الدّية تامّة. **وفي** رواية ابن سنان (٩) ودية ذكر الرّجل اذا قطع من الحشفة مائة من الابل على أسباب الخطأ دون العمد. **وفي** رواية ابن سنان (١٠) قوله وفي الذّكر اذا قطع مائة من الابل. **وفي** رواية ظريف (١١) قوله والذّكر فيه ألف دينار. **وفي** رواية بريد (٣) من باب (١٧) دية اللّسان قوله ﷺ وفي ذكر الخصيّ الحرّ وأنثييه ثلث الدّية وقوله ﷺ وفي ذكر الغلام الدّية كاملة.

باب ۲۹
دیهٔ آلت تناسلی مرد

(۱) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در آلت تناسلی مرد، دیهٔ کامل و در حشفه، دیهٔ کامل و در دو بیضه، دیهٔ کامل و در هر کدام از دو بیضه، نیمی از دیه و این دو برابرند. [چپ و راست فرقی ندارد].» ۸۸۶

(۲) امام باقر ﷺ فرمود: «در آلت تناسلی پسر، دیهٔ کامل است.» ۸۸۷

(۳) امام صادق ﷺ بیان داشت: «امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: در آلت تناسلی بچه، دیهٔ کامل و در آلت تناسلی عنّین [= ناتوان جنسی]، دیهٔ کامل است.» ۸۸۸

(۴) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «رسول خدا ﷺ در آلت تناسلی مرد اگر قطع شود، به دیهٔ کامل حکم کرد.» ۸۸۹

(۵) در المقنع آمده: «در آلت تناسلی خواجه، دیه است.» ۸۹۰

(۶) در فقه الرضا ﷺ آمده: «در آلت تناسلی مرد، هزار دینار است.» ۸۹۱

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امیرالمؤمنین ﷺ که: «در آلت تناسلی مرد، هزار دینار است.»

و در روایت نهم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در آلت تناسلی مرد اگر از جای حشفه قطع شود، دیهٔ کامل است.»

و در روایت هشتم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و در آلت تناسلی مرد، دیهٔ کامل است.»

و در روایت نهم و دهم، این گفته که: «در آلت تناسلی مرد اگر قطع شود، صد شتر است.»

و در روایت یازدهم، این گفته که: «آلت تناسلی مرد در آن هزار دینار است.»

و در روایت سوم از باب هفدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در آلت تناسلی خواجهٔ آزاد و دو بیضهٔ او، یک سوم دیه است.»

و فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در آلت تناسلی پسر، دیهٔ کامل است.»

وفى رواية زرارة (٧) من باب (٢١) ديات اليد والساعد قوله عليه السلام وفى الذّكر اذا قطعت الحشفة وما فوق ذلك الدّية. وفى مرسلة مقنع (١٠) قوله وفى الذّكر وأنثييه الدّية. وفى رواية الحلبيّ (٥) من باب (٢٧) دية الصّلب قوله عليه السلام وفى الذّكر اذا قطعت الحشفة وما فوق، الدّية.

ويأتى فى رواية الدّعائم (٤) من باب (٣١) حكم من قطع فرج امرأة قوله عليه السلام فى امرأة قطعت ذكر رجل ورجل قطع فرج امرأة متعمّدين لا قصاص بينهما ويضمن كلّ واحد منهما الدّية فى ماله. وفى رواية الدّعائم (٣) من باب (٣٠) دية الخصيتين قوله عليه السلام فى الحشفة الدّية. وفى رواية يونس (١) من باب (١) أنّ فى كلّ واحد من السّمع والصّوت والشّلل الدّية كاملة من أبواب ديات المنافع قوله عليه السلام و(فى) الذّكر اذا اُستؤصِلَ ألف دينار. وفى رواية ابراهيم بن عمر (٣) من باب (٤) أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات قوله قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى رجل ضرب رجلاً بعصىً فذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وانقطع جماعه وهو حيّ بستّ ديات.

وفى مرسلة مقنع ـ نحوه.

(٣٠)
باب ديات الخصيتين والأدرة والفتق والحدبة والبجرة والقسامة فى ذلك

٨٩٢ ٣٨١٣٢ (١) كافى ٣٤٢/٧: بالاسناد المتقدّم فى باب (١٢) دية الأذن عن أبى عمرو عن أبى عبد الله عن علىّ عليه السلام قال فإن أُصيب رجل فأُدر[١] خصيتاه كلتاهما فديته أربعمائة دينار فإن فحج[٢] فلم يستطع المشى الاّ مشياً يسيراً لا ينفعه فديته أربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة دينار فإن اُحدب منها الظّهر فحينئذٍ تمّت ديته ألف دينار والقَسامة فى كلّ شىء من ذلك ستّة نفر على ما بلغت ديته ودية البجرة[٣] إذا كانت فوق العانة عُشر دية النّفس مائة دينار فان كانت فى العانة فخرقت الصّفاق فصارت اُدرة فى إحدى البيضتين فديتها مائتا دينار خُمس الدّية.

---

١. الأدرة: بضمّ الهمزة وسكون الدّال ـ انتفاخ الخصية يقال رجل آدر اذا كان كذلك.
٢. الفحج: تباعد أعقاب الرّجلين وتقارب صدورهما ـ آت.
٣. والبجرة: نفخة فى السّرّة ـ النّهاية.

و در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر حَشفه و بالای آن قطع شود، دیهٔ کامل است.»

و در روایت دهم، این گفته که: «در آلت تناسلی و دو بیضه، دیهٔ کامل است.»

و در روایت پنجم از باب بیست و هفتم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر حَشفه و بالای آن قطع شود، دیهٔ کامل است.»

می‌آید:

در روایت چهارم از باب سی و یکم، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در مورد زنی که آلت تناسلی مردی را قطع کرده و مردی که آلت تناسلی زنی را قطع کرده و هر دو از روی عمد بوده است، قصاص میان آنان نیست و هر کدام از آن دو، ضامن دیهٔ کامل در مال خودش است.»

و در روایت سوم از باب سی‌ام، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در حَشفه، دیهٔ کامل است.» و در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در آلت تناسلی مرد اگر کنده شود، هزار دینار است.»

و در روایت سوم از باب چهارم، این گفته که: «امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مردی که با عصا مردی را زده است و شنوایی، بینایی، زبان و عقل او را از بین برده و آمیزش نمی‌تواند بکند ولی او زنده است، حکم به شش دیهٔ کامل داد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۰
دیهٔ بیضه، بادکردن بیضه، فتق، گوژپشتی و فتق ناف

(۱) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «و اگر مردی آسیب ببیند و هر دو بیضه‌اش باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود [سَرِ پاها به سمت داخل و پاشنه به سمت بیرون] و نتواند راه رود مگر اندک ـ به گونه‌ای که برایش چندان سودمند نیست ـ دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر موردی از اینها شش نفر به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد، است. ۸۹۲

و دیهٔ بادکردن ناف اگر بالای عانه [= بالای آلت] باشد یک دهم دیهٔ نفس است؛ یعنی صد دینار و اگر در عانه باشد و پوست زیرین را پاره کند و یکی از دو بیضه‌اش باد کند، دیه‌اش دویست دینار و یک پنجم دیه است.»

۸۹۳ ۴۸۱۳۳ (۲) مستدرك ۳۶۱/۱۸: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام قال وفي حَلَمة ثدي الرجل ثُمن الدّية مائة دينار وخمسة وعشرون ديناراً وفي خصية الرجل خمسمائة دينار قال وان أصيب رجل فأدر خصيتاه كلتاهما فديته أربعمائة دينار فإن فحج فلم يقدر على المشي الاّ مشياً لا ينفعه فديته أربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة دينار فان أحدب منها الظهر فحينئذ تمّت ديته ألف دينار والقَسامة في كلّ شيء من ذلك ستّة نفر على مابلغت ديته وأفتى عليه السلام في الوجيه[1] إذا كانت فوق العانة فخرق الصّفاق فصارت أُدرة في إحدى الخصيتين فديتها مائتا دينار خُمس الدّية.

۸۹۴ ۴۸۱۳۴ (۳) دعائم الإسلام ۴۳۷/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال في الحشفة الدّية وفي البيضتين الدّية وفي إحداهما نصف الدّية وهما سواء فإن أصيب رجل فدرتا[2] أنثياه ففيهما أربعمائة دينار وفي كلّ بيضة مائتا دينار.

۸۹۵ ۴۸۱۳۵ (۴) فقه الرّضا عليه السلام ۳۲۶: دية الأنثيين ألف دينار وقد روي أنّ أحدهما تفضل على الأخرى وأنّ الفاضلة هي اليسرى لموضع الولد فإن فحج فلم يقدر على المشي الاّ مشياً لا ينفعه فأربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة.

۸۹۶ ۴۸۱۳۶ (۵) فقيه ۱۱۳/۴: محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ عن محمّد بن هارون عن أبي يحيى الواسطيّ رفعه الى أبي عبد الله عليه السلام قال الولد يكون من البيضة اليسرى فاذا قطعت ففيها ثلثا الدّية وفي اليمنى ثلث الدّية.

۸۹۷ ۴۸۱۳۷ (۶) كافي ۳۱۲/۷: تهذيب ۲۴۸/۱۰: عليّ عن محمّد بن عيسى عن يونس عن صالح بن عقبة عن معاوية بن عمّار قال تزوّج جار لي امرأة فلمّا أراد مواقعتها رفسته برجلها ففتقت بيضته فصار آدر فكان بعد ذلك ينكح (ولا ـ يب) يولد له فسألت أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك وعن رجل أصاب سرّة رجل ففتقها فقال عليه السلام في كلّ فتق ثلث الدّية.

---

۱. في المصدر: الوجيئة ـ الوجاء بالكسر ممدوداً رضّ عروق البيضتين حتّى تنفضخ فيكون شبيهاً بالخصاء وقيل هو رضّ الخصيتين ـ مجمع ـ وفي اللسان الوجأ أن ترضّ أنثيا الفحل رضّاً شديداً يذهب شهوة الجماع ويتنزّل في قطعه منزلة الخصي. ۲. فأدرت أنثياه ـ ك.

۸۹۳ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در سر پستان مرد، یک هشتم دیه یعنی صد و بیست و پنج دینار است و در بیضهٔ مرد، پانصد دینار است. حضرت فرمود: و اگر مردی آسیب ببیند و دو بیضه‌اش هر دو باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود و نتواند راه رود مگر به گونه‌ای که برایش چندان سودمند نیست، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر موردی از اینها شش نفر به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد، است و امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد کوبیده شدن دو بیضه، یا رگ‌های آن، فتوی داد اگر بالای عانه باشد و پوست زیرین را بشکافد و یکی از دو بیضه باد کند، دیه‌اش دویست دینار یعنی یک پنجم دیه است.»

۸۹۴ (۳) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در حشفه [سر آلت از ختنه گاه] دیهٔ کامل است و در دوبیضه، دیهٔ کامل است و در یکی از آن دو، نیمی از دیه است و هر دو مساوی‌اند و اگر مردی آسیبی ببیند و هر دو بیضه‌اش باد کنند، در آن دو، چهارصد دینار است و در هر بیضه، دویست دینار.»

۸۹۵ (۴) در کتاب فقه الرضا ﷺ آمده است: «دیهٔ دو بیضه، هزار دینار است و روایت شده است که: یکی بر دیگری برتری دارد و آن که برترست ـ به دلیل اینکه فرزند از او درست می‌شود ـ بیضهٔ چپ است و اگر دو پا به داخل کج شود [شست پاها به سمت داخل و پاشنه به سمت بیرون] و نتواند راه رود مگر به‌گونه‌ای که به دردش نمی‌خورد، پس دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است.»

۸۹۶ (۵) امام صادق ﷺ فرمود: «فرزند از بیضهٔ چپ است. پس اگر قطع شود، در آن دو سوم دیه است و در بیضهٔ راست، یک سوم دیه است.»

۸۹۷ (۶) معاویة بن عمار گوید: «همسایهٔ ما با زنی ازدواج کرد. چون خواست با آن زن آمیزش کند، زن با پایش لگدی به او زد و بیضهٔ او باد کرد و مبتلا به فتق شد و پس از آن آمیزش می‌کرد ولی فرزندی برای او نمی‌شد. من از امام صادق ﷺ دراین باره و نیز دربارهٔ مردی که به ناف مردی آسیبی رسانده و نافش باد آورده است، پرسیدم. حضرت فرمود: در هر فتقی، یک سوم دیه است.»

٨٩٨ ٤٨١٣٨ (٧) دعائم الإسلام ٤٣٧/٢: قال جعفر بن محمّد ﷺ إنّه في الفتق في البطن ثلث الدّية واذا بجر[١] ولم ينفتق ففي مثل الجوزة مائة وعشرون ديناراً وفي مثل التّمرة مائة دينار وفي مثل البيضة ثلث الدّية اذا قلقلت فتحرّكت.

وتقدّم في رواية ابن سنان (١) من باب (١) أنّ كلّما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة من أبواب ديات الأعضاء قوله رجل ذهبت إحدى بيضتيه قال ﷺ ان كان اليسار ففيها (ثلثا ـ فقيه) الدّية قلت ولِمَ أليس قلت ماكان في الجسد منه اثنان ففي كلّ واحد نصف الدّية قال لأنّ الولد من البيضة اليسرىٰ. وفي رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء قوله ﷺ و(في) الأُنثيين ألف دينار وقوله ﷺ وفي خصية الرّجل خمسمائة دينار قال وان أصيب الرّجل فأدر خصيتاه كلتاهما فديته أربعمائة دينار فان فحج فلم يقدر على المشي الّا مشياً لا ينفعه فديته أربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة دينار وقوله ﷺ وأفتى ﷺ في الوجيئة (في الوجأة ـ خ) اذا كانت في العانة فخرقت السّفاق فصارت أُدرة في إحدى الخصيتين فديتها مائتا دينار خُمس الدّية.

وفي رواية الجعفريّات (١) من باب (٢٩) انّ في الذّكر الدّية كاملة قوله ﷺ وفي البيضتين الدّية وفي كلّ واحد منهما نصف الدّية وهما سواء.

ويأتي في رواية يونس (١) من باب (١) أنّ في كلّ واحد من السّمع والصّوت والشّلل الدّية كاملة من أبواب ديات المنافع قوله ﷺ و(في) البيضتين ألف دينار.

(٣١)

باب حكم من قطع فرج امرأة

٨٩٩ ٤٨١٣٩ (١) كافي ٣١٣/٧: (عليّ بن ابراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن تهذيب ٢٥١/١٠ :فقيه ١١٢/٤: (الحسن ـ يب ـ فقيه) ابن محبوب عن عبد الرّحمن بن سيّابة عن أبي عبد الله ﷺ قال (انّ في كتاب عليّ ﷺ ـ يب ـ فقيه) لو أنّ رجلاً قطع فرج امرأة[٢] لأغرمته[٣] لها ديتها فان لم يؤدّ إليها الدّية قطعت لها فرجه إن طلبت ذلك. المقنع ١٨٩: قال أبو عبد الله ﷺ قرأت في كتاب عليّ ﷺ لو أنّ رجلاً (وذكر مثله).

١. اي انتفخ. ٢. امرأته ـ فقيه. ٣. لأغرمنّه ـ كا.

(۷) امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «در فتق شکم، یک سوم دیه است و اگر باد کند ولی فتق نگیرد، پس اگر به اندازهٔ یک گردو باد کند صد و بیست دینار و به اندازهٔ یک خرما صد دینار و به اندازهٔ یک تخم مرغ یک سوم دیه است، البته اگر فشار بیاورد و تکان بخورد.» ۸۹۸

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات اعضاء، این گفته که: «مردی یکی از دو بیضه‌اش از بین رفته است. حضرت فرمود: اگر بیضهٔ چپ است، در آن دو سوم دیه است. پرسیدم: چرا؟ مگر نفرمودید که هر چه در بدن دو تا از آن باشد، در یکی نصف دیه است؟ حضرت فرمود: چون فرزند از بیضهٔ چپ است.»

و در روایت یکم از باب سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دو بیضه، هزار دینار است.» و فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در بیضهٔ مرد پانصد دینار است. حضرت افزود: اگر مرد آسیب دید و هر دو بیضه‌اش باد کرد، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شد (شست پا به سمت داخل و پاشنه به سمت بیرون) و نتوانست راه برود مگر به گونه‌ای که برایش فایده‌ای ندارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است.»

و فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در مورد کوبیده شدن دو بیضه یا رگ‌های آن فتوی داد که اگر این حالت در عانه [بالای آلت] است و پوست زیرین را پاره کرده و یکی از دو بیضه فتق گرفته است، دیه‌اش دویست دینار یعنی یک پنجم دیهٔ انسان است.»

و در روایت یکم از باب بیست و نهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دو بیضه، دیهٔ کامل است و در یکی از آن دو، نیمی از دیه است و هر دو مساوی اند.»

می‌آید:

در روایت یکم از باب یکم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در دو بیضه، هزار دینار است.»

باب ۳۱

حکم بریدن آلت تناسلی زن

(۱) امام صادق ﷺ فرمود: «در کتاب علی ﷺ است اگر مردی آلت تناسلی زنی را قطع کند، دیهٔ زن را بر عهدهٔ مرد می‌گذارم و اگر دیه را به زن نپردازد، آلت تناسلی مرد را به خاطر زن اگر زن بخواهد، قطع می‌کنم.» ۸۹۹

٩٠٠ ٤٨١٤٠ (٢) الجعفريّات ١٢٢: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام رفع اليه رجل قطع فرج امرأته فغرّمه الدّية وأجبره على إمساكها.

٩٠١ ٤٨١٤١ (٣) المقنع ١٨٥: وروى أنّ عليّاً عليه السلام قد أتى برجل قطع قُبُل امرأة فلم يجعل بينهما قصاصاً وألزمه الدّية.

٩٠٢ ٤٨١٤٢ (٤) دعائم الإسلام ٤٢١/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال فى امرأة قطعت ذكر رجل ورجل قطع فرج امرأة متعمّدين لاقصاص بينهما ويضمن كلّ واحد منهما الدّية فى ماله ويعاقب عقوبة موجعة ويجبر الرّجل ان كان زوج المرأة على إمساكها.

٩٠٣ ٤٨١٤٣ (٥) وفيه ٤٣٧/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال فى الفرج الدّية كاملة.

وتقدّم فى أحاديث باب (١) ثبوت القصاص فى الجراح وفى قطع الأعضاء الّا أن يتراضيا بالدّية من أبواب قصاص الطّرف ج ٣١ وباب (٢) أنّ القصاص بين الرّجل والمرأة فى الأعضاء والجراحات سواء وأحاديث باب (١) انّ كلّ ما كان فى الجسد اثنان ففيهما الدّية من أبواب ديات الأعضاء ما يدلّ على ذلك فراجع.

(٣٢)
باب حكم إفضاء المرأة والجارية

٩٠٤ ٤٨١٤٤ (١) فقيه ١١١/٤: قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى امرأة أفضيت بالدّية.

٩٠٥ ٤٨١٤٥ (٢) فقيه ١١١/٤: وفي نوادر الحكمة أنّ الصّادق عليه السلام قال فى رجل أفضت امرأته جاريته بيدها فقضى أن تقوّم قيمة وهى صحيحة وقيمة وهى مفضاة فيغرمها ما بين الصّحّة والعيب وأجبرها على إمساكها لأنّها لا تصلح للرّجال.

وتقدّم فى رواية غياث (٦) والحلبيّ (٧) وطلحة (٨) من باب (٣) انّ الزّوج لايدخل بالجارية حتّى يأتى لها تسع سنين من أبواب مباشرة النّساء (ج ٢٥) ما يدلّ على أنّ من وطئ امرأة قبل تسع سنين فعيبت ضمن. وفى رواية حمران (١٠) قوله عليه السلام وان كانت لم تبلغ تسع سنين أو كان لها أقلّ من ذلك بقليل حين دخل بها فافتضّها فانّه قد أفسدها وعطّلها على الأزواج فعلى الإمام أن يغرّمه ديتها وان أمسكها ولم يطلّقها حتّى تموت فلا شيء

۹۰۰ (۲) امام صادق ﷺ از پدرش، از جدّش روایت کرده که فرمود: «مردی را که آلت تناسلی زنش را قطع کرده بود، نزد امیرالمؤمنین علی ﷺ آوردند. حضرت دیهٔ زن را بر عهدهٔ مرد گذاشت و او را مجبور کرد که زن را نگاه دارد.»

۹۰۱ (۳) در کتاب مقنع آمده است: روایت شده است که: «مردی را که آلت تناسلی زنی را بریده بود، نزد حضرت آوردند. حضرت میان این دو قصاص نگذاشت و مرد را ملزم به پرداخت دیه ساخت.»

۹۰۲ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ زنی که آلت تناسلی مردی را قطع کرده بود و مردی که آلت تناسلی زنی را قطع کرده بود و هر دو از روی عمد این کار را کرده بودند، فرمود: «قصاص میان این دو نیست و هر کدام از این دو، ضامن دیهٔ مجنّی علیه در مال خویش هستند و کیفر دردناکی می‌بینند و مرد اگر همسر آن زن بوده، بر نگاهداری آن [و عدم طلاق وی] مجبور می‌شود.»

۹۰۳ (۵) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در آلت تناسلی، دیهٔ کامل است»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو و باب دوم و روایات باب یکم از ابواب دیات اعضاء به آنچه بر مفاد این باب دلالت می‌کند، مراجعه کنید.

باب ۳۲
حکم افضاء زن و دختر

۹۰۴ (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که: «امیر مؤمنان علی ﷺ در رابطه با زنی که افضاء شده بود به دیه [ی کامل] حکم کرد.»

۹۰۵ (۲) در کتاب نوادر الحکمة آمده است: «امام صادق ﷺ در رابطه با مردی که زنش کنیز او را با دستش افضاء کرده بود حکم کرد که کنیز به صورت سالم و به صورت افضاء شده، قیمت گذاری می‌شود وانگهی مرد، تفاوت میان سالم بودن و معیوب بودن را به کنیز می‌دهد و حضرت آن زن را بر نگهداشتن آن کنیز مجبور کرد چرا که آن کنیز [با این حال] به درد مردان نمی‌خورد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم، هفتم وهشتم از باب سوم از ابواب معاشرت با زنان، روایتی که دلالت دارد بر این که هرکس با زنی پیش از نه سالگی آمیزش کند و زن عیب بردارد، آن مرد ضامن است.

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر زن هنگامی که مرد با او آمیزش می‌کند نه سال ندارد یا کمتر از نه سال است و مرد زن را افضا کند، آن مرد این زن را تباه کرده و او را برای مردان بی‌فایده ساخته است؛ بنابراین امام باید دیهٔ زن را به عهدهٔ مرد بگذارد و اگر مرد آن زن را نگاه دارد و طلاق ندهد تا آن که زن بمیرد، چیزی بر مرد نیست.»

عليه. وفى أحاديث باب (٢٨) حكم من دخل بامرأة قبل أن تبلغ تسعاً فأفضاها من أبواب ما يحرم بالتّزويج ما يدلّ على ذٰلك فراجع.

وفى أحاديث باب (١٨) انّ من افتضّ بكراً بأصبعه أو اغتصبها فافتضّها لزمه مهرها وان كانت أمة فعُشر قيمتها من أبواب المهور ج ٢٦ ما يناسب ذٰلك. وفى أحاديث باب (٣) انّ من افتضّت جارية بيدها فعليها المهر والحدّ من أبواب حدّ السّحق ج ٣٠ ما يناسب الباب فلاحظ. وفى أحاديث باب (٣٥) حكم من دخل بزوجته فأفضاها من أبواب ما يوجب الضّمان (ج ٣١) ما يدلّ على ذٰلك. وفى رواية أبى عمرو (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ؑ فى ديات الأعضاء من أبوابها قوله ؑ وقضى ؑ فى رجل اقتضّ جارية بأصبعه فخرق مثانتها فلا تملك بولها فجعل لها ثلث الدّية مائة وستّة وستّين ديناراً وثلثى دينار وقضى ؑ لها عليه صداقها مثل نساء قومها.

ويأتى فى الباب التّالى ما يناسب الباب. وفى رواية سليمان (١) من باب (٧) دية من سلس بوله من أبواب ديات المنافع (ج ٣١) قوله رجل وقع بجارية فأفضاها وكانت اذا نزلت بتلك المنزلة لم تلد قال الدّية كاملة.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٣٣)

باب أنّ إحدى الجاريتين ان أفضت الأخرى فعليها العقل والتّعزير وحكم الرّجل اذا غصب بكراً وافتضّها

٩٠٦ ٢٨١٤٦ (١) تهذيب ٢٤٩/١٠: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم ابن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه ؑ أنّ عليّاً ؑ رفع اليه جاريتان دخلتا الحمّام فأفضت احداهما الأخرىٰ بأصبعها فقضى على الّتى فعلت عقلها.

٩٠٧ ٢٨١٤٧ (٢) بحارالأنوار ٤٢٢/١٠٤: مقصد الرّاغب قضى أمير المؤمنين ؑ فى جاريتين دخلتا الحمّام فافتضّت واحدة الأخرى بأصبعها فألزمها المهر وحدّها وقال تمسّكوا بقضائى حتّى تلقوا رسول اللهﷺ فيكون القاضى بينكما فوافوا رسول اللهﷺ فثاروا إليه فحدّثوه حديثهم فاحتبى ببردة عليه ثمّ قال أنا أقضى بينكما إن شاء الله فنادىٰ رجل من القوم إنّ عليّاً قد

و در روایات باب بیست و هشت از ابواب مواردی که با ازدواج حرام می‌شود، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

و در روایات باب هجده از ابواب مهور، مناسب این باب.

و در روایات باب سوم از ابواب حدّ سحق، مناسب این باب؛ ملاحظه کنید.

و در روایات باب سی وپنج از ابواب موجبات ضمان، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «امیرالمؤمنین﵇ در مورد مردی که دختری را با انگشتش افضا کرده بود و مثانه‌اش پاره شد و اختیار ادرارش را نداشت، حکم داد و یک سوم دیه یعنی صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار را برای او قرار داد و به نفع زن حکم داد که مهر زن بر مرد به اندازهٔ زنان خویشاوند این زن ثابت است.»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب این باب.

و در روایت یکم از باب هفتم، از ابواب دیات منافع، این گفته که: «مردی با دختری آمیزش کرد و او را افضا کرد و چنین است که دختر هنگامی که این گونه شود، دیگر بچه دار نمی‌شود. حضرت فرمود: دیهٔ کامل، ثابت است.»

باب ۳۳
حکم زنی که زن دیگری را افضا کند

۹۰۶ (۱) امام جعفر صادق﵇ از پدرشان امام باقر﵇ روایت کرده‌اند که: «دو دختر را نزد امیرالمؤمنین﵇ آوردند. این دو دختر با هم حمام رفته بودند و یکی از آن دو، دیگری را با انگشتش افضا کرده بود. حضرت بر آن دختری که چنین کرده بود، حکم به دیهٔ آن دیگری کرد.»

۹۰۷ (۲) در کتاب مقصد الراغب آمده است: «امیرالمؤمنین﵇ دربارهٔ دو دختر که به حمام رفته بودند و یکی دیگری را با انگشتش افضا کرده بود، حکم داد. مهر را بر او لازم کرد و او را حدّ زد و فرمود: «این قضاوت را از من داشته باشید تا پیامبرﷺ را ملاقات کنید و ایشان میان‌تان قضاوت کند. آنان با رسول خداﷺ برخورد کردند. به سوی ایشان شتافتند و جریان خویش را بر ایشان گفتند. حضرت عبایی را که بر دوششان داشتند به خود پیچیدند. سپس فرمودند: من میان‌تان قضاوت می‌کنم - انشاءالله.

مردی از آن قوم صدا زد که امیرالمؤمنین علی﵇ در این مورد به گونه‌ای قضاوت کرد. حضرت فرمود: درست همان‌گونه است که علی﵇ قضاوت کرده است. پس آنها رضایت دادند.»

قضى في ذٰلك بقضاء فقال ؑ هو كما قضى عليّ ؑ فرضوا.

وتقدّم في أحاديث باب (٤) انّ من غصب جارية وأولدها وجب عليه ردّها من أبواب الغصب (ج ٢٤) ما يناسب ذٰلك. وفي رواية السّكونيّ (١) من باب (١٨) أنّ من افتضّ بكراً باصبعه أو اغتصبها فافتضّها لزمه مهرها من أبواب المهور (ج ٢٦) قوله رفع إلى عليّ ؑ جاريتان دخلتا الحمّام وافتضّت إحداهما الأُخرى باصبعها فقضى عَلَى الّتي فعلته عقرها. وفي رواية المقنع نحوه. وفي رواية الجعفريّات نحوه وزاد ونالها بشيّ من ضرب. وفي رواية الدعائم (٢) قوله قضيٰ (عليّ ؑ) في امرأة افتضّت جارية بيدها قال عليها مهرها وتوجع عقوبة. وفي رواية طلحة (٣) قوله ؑ إذا اغتصب الرجل أمة فافتضّها فعليه عُشر قيمتها وإن كانت حرّة فعليه الصّداق. وفي رواية الجعفريّات قوله في رجل يغصب البكر فيفتضّها وهي أمة قال عليه الحدّ ويغرم العقر فإن كانت حرّة فلها مهر مثلها.

(٣٤)

باب ديات الورك والفخذ

٩٠٨ ٣٨١٢٨ (١) كافي ٣٣٨/٧: بالاسناد المتقدّم في باب (١٢) دية الأذن عن أبي عمرو عن أبي عبد الله عن عليّ ؑ قال وفي الورك اذا كسر فجبر على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجْلِ[١] مائتا دينار وإن صدع الورك فديته مائة وستّون ديناراً أربعة أخماس دية كسره فان أوضحت فديته ربع دية كسره خمسون ديناراً ودية نقل عظامه مائة وخمسة وسبعون ديناراً منها لكسرها مائة دينار ولنقل عظامها خمسون ديناراً ولموضحتها خمسة وعشرون ديناراً ودية فكّها ثلاثون[٢] ديناراً فإن رضّت فعثمت فديتها ثلاثمائة (دينار ـ كا) وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار. وفي الفخذ اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خمس دية الرّجل[٣] مائتا دينار فإن عثمت (الفخذ ـ يب ـ فقيه) فديتها ثلاثمائة (دينار ـ يب) وثلاثة

---

١. الرّجلين ـ يب ـ فقيه ـ ك.
٢. ودية فكّها ثلثا ديتها ـ يب والظّاهر أنّه سهو ـ وصحيحه ثلاثون ديناراً كما في نقل كا وفقيه وفقه الرّضا ؑ.
٣. دية الرّجلين ـ يب ـ فقيه ـ ك.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهارم از ابواب غصب، روایتی که مناسب با این است.

و در روایت یکم از باب هجدهم از ابواب مهور، این گفته که: «دو دختر که به حمام رفته بودند و یکی از آن دو دیگری را با انگشتش افضا کرده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت بر آن کسی که چنین کرده بود، حکم داد که زخمی‌اش کنند.»

و در روایت مقنع مانند آن و در روایت جعفریّات مانند آن و افزوده است که: «و حضرت مقداری او را زد.»

و در روایت دوم، این گفته که: «امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ زنی که با دستش دختری را افضا کرد، فرمود: بر این زن مهر آن دختر ثابت است و دردناک کیفر می‌شود.»

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «اگر مرد، کنیزی را به زور بگیرد و او را افضا کند، یک دهم بهای کنیز بر اوست و اگر آن زن آزاد باشد، بر مرد مهر او واجب است.»

و در روایت جعفریّات، این گفته که: «دربارهٔ مردی که کنیز باکره‌ای را به زور می‌گیرد و او را افضا می‌کند، حضرت فرمود: بر مرد، حدّ لازم است و ضامن این زخمی است که کرده است و اگر آن زن آزاد باشد، مهر المثل خودش حقّ اوست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۴
دیهٔ لگن و ران

۹۰۸ (۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در مورد بالای ران [لگن] اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ پا یعنی دویست دینار است و اگر بالای ران [لگن] شکاف بردارد، دیه‌اش صد وشصت دینار یعنی چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر جراحتی بردارد که سفیدی استخوان را آشکار سازد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است و دیـهٔ جابه‌جایی استخوان‌های بالای ران صد و هفتاد و پنج دینار است. مقداری برای شکسته شدن استخوان‌ها یعنی صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌ها پنجاه دینار و برای جراحت بالای ران که سفیدی استخوان را آشکار کرده است، بیست و پنج دینار است و دیهٔ جدا شدن استخوان‌ها سی دینار است و اگر استخوان کوبیده شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

و در مورد ران اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر کج شود، دیه‌اش سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است. یک سوم دیـهٔ انسان و

وثلاثون ديناراً وثلث دينار (وذلك ـ كا) ثلث دية النّفس ودية صدع[1] الفخذ أربعة أخماس دية كسرها مائة (دينار ـ كا ـ فقيه) وستّون ديناراً فإن كانت قرحة لا تبرأ فديتها ثلث دية كسرها ستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار ودية موضحتها ربع دية كسرها خمسون ديناراً ودية نقل عظامها نصف دية كسرها مائة دينار ودية نقبها ربع دية كسرها خمسون ديناراً[2]. وتقدّم في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام في ديات الأعضاء من أبوابها عن تهذيب وفقيه مثله وقد أثبتنا هنا اختلاف نسخها. مستدرك ٣٥٦/١٨: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات بإسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام مثله.

٩٠٩ ٤٨١٤٩ (٢) دعائم الإسلام ٤٣٧/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال في الورك إذا كسرت فجبرت على غير عيب فديتها مائتا دينار وفي صدعها مائة وستّون ديناراً.

٩١٠ ٤٨١٥٠ (٣) دعائم الإسلام ٤٣٧/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال في الفخذ إذا كسرت فجبرت على غير عيب مائتا دينار فإن عثمت ففيها ثلث الدّية.

٩١١ ٤٨١٥١ (٤) فقه الرّضا عليه السلام ٣٢٦: في الورك إذا كسر فجبر على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجل مائتا دينار فإن صدع الورك فأربعة أخماس دية كسره وإن وضح فربع دية كسره وإن نقل عظامه فمائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً ودية فكّ الورك ثلاثون ديناراً فإن رضّ فعثم فثلث دية النّفس.

٩١٢ ٤٨١٥٢ (٥) فقه الرّضا عليه السلام ٣٢٧: دية الفخذين ألف دينار دية كلّ واحد منهما خمسمائة دينار وإذا كسرت الفخذ فجبرت على غير عثم ولا عيب فخُمس دية الرّجل مائتا دينار وإن عثمت الفخذ فديتها ثلث دية النّفس ودية صدع الفخذ أربعة أخماس دية كسرها وإن كانت قرحة لا تبرأ فثلث دية كسرها وموضحتها ربع دية كسرها.

ويأتي في رواية سليمان (١) من باب (٧) دية من سلس بوله من أبواب ديات المنافع قوله عليه السلام رجل كسر بعصوصه[3] فلم يملك إسته فما فيه من الدّية فقال الدّية كاملة.

---

١. ودية موضحة الفخذ ـ فقيه.

٢. وفي الكافي (الطبعة الجديدة) مائة وستّون ديناراً ـ وهو سهو.

٣. البعصوص: عظم الورك.

دیهٔ شکاف برداشتن ران چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی صد و شصت دینار است و اگر زخمی باشد که خوب نشود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ شکسته شدن ران یعنی شصت و شش دینار و دو سوم دینار و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را نشان دهد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ران پنجاه دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های ران، نصف دیهٔ شکسته شدن آن صد دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق ران یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن یعنی پنجاه دینار است.»

۹۰۹ (۲) امیرالمؤمنینﷺ فرمود: «بالای ران اگر بشکند و بی‌عیب جوش بخورد، دیه‌اش دویست دینار است و در شکاف برداشتن ران صد و شصت دینار است.»

۹۱۰ (۳) امام صادقﷺ فرمود: «در مورد ران اگر بشکند و بی‌عیب جوش بخورد، دویست دینار است و اگر کج شود، در آن یک سوم دیه است.»

۹۱۱ (۴) در کتاب فقه الرضاﷺ آمده است: «اگر بالای ران [لگن] بشکند و بدون کجی وعیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر بالای ران شکاف بردارد، چهارپنجم دیهٔ شکسته شدن ران است و اگر سفیدی استخوان بر اثر جراحت آشکار شود، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن بالای ران است و اگر استخوان‌هایش جابه جا شود، صد وهفتاد و پنج دینار است و دیهٔ جدا شدن بالای ران سی دینار است و اگر کوبیده شود و کج جوش بخورد، یک سوم دیهٔ انسان است.»

۹۱۲ (۵) در کتاب فقه الرضاﷺ آمده است: «دیهٔ دو ران، هزار دینار است. دیهٔ هر کدام از این دو پانصد دینار است و اگر ران بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر ران کج شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ انسان است و دیهٔ شکاف برداشتن ران، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر زخمی باشد که خوب نمی‌شود، پس یک سوم دیهٔ شکسته شدن ران است و جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ران است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب هفتم از ابواب دیات منافع، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «مردی استخوان بالای رانش شکسته شده و دیگر اختیار نشیمنگاه خود را ندارد [= قوه‌ی ماسکه‌ی خود را از دست داده و نمی‌تواند مدفوع خود را نگاه دارد]. چه اندازه دیه‌اش است؟ حضرت فرمود: دیهٔ کامل.»

(٣٥)

باب ديات الرّكبة والسّاق والكعب

٩١٣ (١) كافى ٣٣٩/٧: بالاسناد المتقدّم فى باب (١٢) دية الأذن عن أبى عمرو عن أبى عبد
٢٨١٥٣ الله عن علىّ ﷺ قال وفى الرّكبة اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجل[١] مائتا دينار فإن انصدعت[٢] فديتها أربعة أخماس دية كسرها مائة وستّون ديناراً ودية موضحتها ربع دية كسرها خمسون ديناراً ودية نقل عظامها مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً منها (فى ـ يب ـ فقيه) دية كسرها مائة دينار وفى نقل عظامها خمسون ديناراً وفى موضحتها خمسة وعشرون ديناراً (كا ـ وفى قرحة فيها لا تبرأ ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وفى نفوذها ربع دية كسرها خمسون ديناراً) ودية نقبها ربع دية كسرها خمسون ديناراً فان[٣] رضّت فعثمت ففيها ثلث دية النّفس ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار فإن فكّت ففيها ثلاثة أجزاء من دية الكسر ثلاثون ديناراً وفى السّاق إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجل[٤] مائتا دينار ودية صدعها أربعة أخماس دية كسرها مائة وستّون ديناراً وفى موضحتها ربع دية كسرها خمسون ديناراً وفى نقبها نصف دية موضحتها خمسة وعشرون ديناراً وفى نقل عظامها ربع دية كسرها خمسون ديناراً وفى نفوذها[٥] ربع دية كسرها خمسون ديناراً وفى قرحة فيها لا تبرأ ثلاثة وثلاثون ديناراً (وثلث دينار ـ كا ـ يب ـ ك) فإن عثمت السّاق فديتها ثلث دية النّفس ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار وفى الكعب إذا رضّ فجبر على غير عثم ولا عيب ثلث دية الرّجلين ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار. وتقدّم فى رواية أبى عمرو (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ فى ديات الأعضاء من أبوابها عن تهذيب وفقيه مثله وأثبتنا هنا اختلاف نسخها. مستدرك ٣٥٧/١٨: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين ﷺ (مثل ما فى التّهذيب ولكن أسقط قوله وفى نقل عظامها (اى عظام السّاق) ربع دية كسرها خمسون ديناراً).

---

١. الرّجلين ـ يب ـ فقيه.
٢. تصدّعت ـ يب.
٣. فإذا ـ يب ـ فقيه.
٤. الرّجلين ـ يب ـ فقيه.
٥. وفى نسخة من فقيه وفى تفورها وفى نسخة أخرى فى تعوّرها.

باب ۳۵

دیهٔ زانو، ساق و برآمدگی روی پا

۹۱۳ (۱) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «در مورد زانو اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و اگر زانو شکاف بردارد، دیه‌اش چهارپنجم دیهٔ شکسته شدن آن صد و شصت دینار است و دیهٔ جراحت زانو که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن زانو، پنجاه دینار است.

و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های زانو صد و هفتاد و پنج دینار است. برخی از آن برای شکسته شدن آن، یعنی صد دینار و برای جابه‌جایی استخوان‌های زانو، پنجاه دینار و برای جراحت رسیده به سفیدی استخوان، بیست و پنج دینار است و در زخمی که در زانوست و خوب نمی‌شود، سی وسه و یک سوم دینار و در سوراخ زانو، یک چهارم شکسته شدن آن پنجاه دینار و دیهٔ سوراخ عمیق در زانو، یک چهارم شکسته شدن آن پنجاه دینار است و اگر کوبیده و کج شود، در آن یک سوم دیهٔ انسان سیصد و سی و سه و یک سوم دینار و اگر جدا شود، در آن سه قسمت از دیهٔ شکسته شدن یعنی سی دینار است.

و در مورد ساق پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا یعنی دویست دینار است.

و دیهٔ شکاف برداشتن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن صد وشصت دینار و در جراحت ساق پا که سفیدی استخوان را آشکار سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن ساق یعنی پنجاه دینار است و در سوراخ شدن آن، نصف دیهٔ جراحت ساق که سفیدی استخوان را نشان دهد یعنی بیست و پنج دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن، پنجاه دینار است و در مورد جراحتی که فرو رفته، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن، پنجاه دینار است و در زخمی که در ساق ایجاد شده است و خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است و اگر ساق کج شود، دیه‌اش یک سوم دیهٔ انسان، سیصد و سی و سه و یک سوم دینار است.

و در برآمدگی روی پا اگر خُرد شود و بدون کجی و عیب درست شود، یک سوم دیهٔ دو پا [یعنی] سیصد و سی و سه دینار ویک سوم دینار است.»

٩١٤ ٢٨١٥٤ (٢) فقه الرّضا عليه السلام ٣٢٧: وفى الرّكبتين إذا كسرت وجبرت على غير عثم خُمس دية الرّجل فان انصدعت فديتها أربعة أخماس دية كسرها وموضحتها ربع دية كسرها ونقل عظامها مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً ودية نقبها ربع دية كسرها فإن رضّت فعثمت فثلث دية النّفس فإن فكّت فثلاثون ديناراً. وفيه ٣٢٨: إذا كسرت السّاقان فجبرت على غير عثم ولا عيب ففيهما مائتا دينار ودية صدعها أربعة أخماس دية كسرها وموضحتها ربع دية كسرها ونقل عظامها مثل ذلك ربع دية كسرها وفى نقبها نصف دية موضحتها وهو خمسة وعشرون ديناراً والقرحة الّتى لا تبرأ فيها ثلاثة وثلاثون ديناراً فان عثمت السّاق فثلث دية النّفس وفى الكعب والقدم إذا رضّ الكعب فجبر على غير عثم فثلث دية النّفس والقدم إذا كسرت فجبرت على غير عثم خُمس دية النّفس ودية موضحتها ربع دية كسرها وفى نافذتها ربع دية الكسر.

٩١٥ ٢٨١٥٥ (٣) دعائم الإسلام ٤٣٨/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فى الرّكبة إذا كسرت مائتا دينار وفى صدعها أربعة أخماس كسرها هذا إذا جبرت علىٰ غير عيب وكذلك السّاق.

٩١٦ ٢٨١٥٦ (٤) وفيه ٤٣٨/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال فى الكعب إذا رضّ فجبر على غير عيب ثلث الدّية ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث.

(٣٦)

باب أنّ فى الرّجلين الدّية كاملة وفى الواحدة نصفها

٩١٧ ٢٨١٥٧ (١) كافى ٣١٢/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن تهذيب ٢٤٧/١٠: يونس عن زرعة عن سماعة عن أبى عبد الله عليه السلام فى الرّجل الواحدة نصف الدّية وفى الأذن نصف الدّية إذا قطعها من أصلها وإذا قطع طرفها ففيها قيمة عدل وفى الأنف إذا قطع الدّية كاملة (كا ـوفى الظّهر إذا انكسر حتّى لاينزل صاحبه الماء الدّية كاملة وفى الذّكر إذا قطع الدّية كاملة) وفى اللّسان إذا قطع الدّية كاملة.

٩١٨ ٢٨١٥٨ (٢) الجعفريّات ١٣٠: باسناده عن علىّ عليه السلام أنّه قال فى الرّجلين الدّية فى كلّ واحد منهما نصف الدّية وهما سواء.

۹۱۴ (۲) فقه الرضا؛ «و در دو زانو اگر بشکند و بی‌کجی جوش بخورد، یک پنجم دیهٔ پا است و اگر ترَک بردارد، دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و جراحت زانو که سفیدی استخوان را آشکار کند، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است و جابه‌جایی استخوان‌های زانو صد و هفتاد و پنج دینار است و دیهٔ سوراخ شدن عمیق در زانو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است و اگر زانو خُرد شود و کج گردد، یک سوم دیهٔ انسان و اگر دررفتگی رخ دهد، سی دینار است.»

و در فقه الرضا آمده است: «اگر دو ساق پا بشکند و بی‌کجی و عیب جوش بخورد، در هر دو دویست دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، چهار پنجم دیهٔ شکسته شدن آن است و جراحتی که در ساق، سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن مانند این است؛ یعنی یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن و در سوراخ شدن عمیق ساق، نیمی از دیهٔ جراحت ساق که به سفیدی استخوان برسد و آن بیست وپنج دینار است و زخمی که در ساق خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و اگر ساق کج شود، یک سوم دیهٔ انسان و در برامدگی روی پا و خود قدم، اگر برآمدگی روی پا خُرد شود و بدون کجی خوب شود، یک سوم دیهٔ انسان و پا اگر بشکند و بدون کجی خوب شود، یک پنجم دیهٔ جان و دیهٔ جراحت رسیده به سفیدی استخوان، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن و در سوراخ شدن ساق، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن است.»

۹۱۵ (۳) امام جعفرصادق دربارهٔ زانو، فرمود: «اگر شکسته شود، دویست دینار و در شکاف برداشتن آن، چهارپنجم شکسته شدن آن است؛ این در صورتی است که بی عیب جوش خورد و همچنین است ساق پا.»

۹۱۶ (۴) امام جعفر صادق دربارهٔ برآمدگی روی پا فرمود: «اگر خُرد شود و بدون عیب جوش خورد، یک سوم دیه یعنی سیصد و سی و سه دینار و یک سوم دینار است.»

باب ۳۶
دیهٔ دوپا و یک پا

۹۱۷ (۱) سماعه از امام صادق روایت کرده است که: «در یک پا، نصف دیه و در گوش، نصف دیه است ـ اگر آن را از بیخ و بن قطع کند ـ ولی اگر کنارهٔ آن را قطع کند، در آن بهایی است که عادل مشخص می‌کند و در بینی اگر قطع شود، دیهٔ کامل است و در پشت اگر بشکند تا آنجا که صاحبش انزال منی نکند، دیهٔ کامل است و در آلت تناسلی مرد اگر قطع شود، دیهٔ کامل است و در زبان اگر قطع شود، دیهٔ کامل است.»

۹۱۸ (۲) امیرالمؤمنین علی فرمود: «در دو پا، دیهٔ کامل است. در هر کدام از دو پا، نصف دیه است و دو پا، مساوی‌اند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۱۹ ۴۸۱۵۹ (۳) الجعفريّات ۱۳۰: باسناده عن عليّ ﷺ أنّه قضى في الرّجل اذا ضربت رِجْلُهُ فلم يستطع ان يقبضها صاحبها أنّه قد تمّ عقلها ووجب ضارجتها[۱].

۹۲۰ ۴۸۱۶۰ (۴) دعائم الإسلام ۲/ ۴۳۸: عن رسول الله ﷺ أنّه قضى في الرّجل بنصف الدّية.

وتقدّم في باب (۱) انّ كلّ ما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة وفي أحدهما نصف الدّية من أبواب دية الأعضاء ج ۳۱ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية العلاء (۷) من باب (۱۱) دية الأنف قوله ﷺ وفي أذنيه الدّية كاملة والرّجْلان والعينان بتلك المنزلة. وفي رواية العلاء (۸) نحوه. وفي رواية ابن سنان (۹) قوله ﷺ وكذلك دية الرّجل وكذلك دية اليد اذا قطعت خمسون من الابل. وفي رواية ظريف (۱۱) قوله ﷺ والرّجلين جميعاً ألف دينار. وفي رواية العزرميّ (۴) من باب (۱۵) دية الأسنان قوله ﷺ وفي الرّجل العرجاء ثلث ديتها. وفي رواية زرارة (۷) من باب (۲۱) دية اليد قوله ﷺ في اليد نصف الدّية وفي اليدين جميعاً الدّية وفي الرّجلين كذلك. وفي مرسلة المقنع (۱۰) قوله وفي الرّجلين الدّية.

(۳۷)

باب دية القدم وأصابعه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۲۱ ۴۸۱۶۱ (۱) كافي ۷/ ۳۴۰: بالاسناد المتقدّم في باب (۱۲) دية الأذن عن أبي عمرو عن أبي عبد الله عن عليّ ﷺ قال في القدم اذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خُمس دية الرّجل[۲] مائتا دينار (ودية موضحتها ربع دية كسرها خمسون ديناراً ـ كا ـ يب) (كا ـ وفي نقل عظامها مائة دينار نصف دية كسرها وفي نافذة فيها لا تنسدّ خُمس دية الرّجل مائتا دينار) وفي ناقبة فيها ربع دية كسرها خمسون ديناراً. (ودية ـ يب ـ فقيه) الأصابع والقصب الّتي في القدم والابهام[۳] (دية الابهام ـ كا) ثلث دية الرّجل[۴] ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار ودية كسر قصبة[۵] الإبهام الّتي تلي القدم خُمس دية الإبهام ستّة وستّون ديناراً وثلثا دينار وفي نقل عظامها ستّة وعشرون ديناراً وثلثا دينار وفي صدعها ستّة وعشرون ديناراً

---

۱. اسقط في المستدرك قوله (ووجب ضارجتها).
۲. الرجلين ـ يب فقيه.
۳. للابهام ـ يب ـ فقيه.
۴. الرجلين ـ يب فقيه.
۵. الابهام القصبة ـ يب ـ فقيه.

(۳) امیرالمؤمنین علی؛ دربارهٔ مرد که پایش ضربه بخورد به گونه‌ای که نتواند صاحب پا، پایش را جمع کند، حکم داد که دیهٔ پا کامل می‌گردد و دیهٔ پای شکافته شده واجب می‌شود.» ۹۱۹

(۴) رسول خدا در پا، حکم به نصف دیه داد. ۹۲۰

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم از ابواب دیه اعضاء، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت هفتم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «در دو گوش او، دیهٔ کامل است و دوپا و دو چشم، همان منزلت را دارد.»

و در روایت هشتم، مانند آن و در روایت نهم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «و همچنین است دیهٔ پا و نیز دیهٔ دست اگر قطع شود، پنجاه شتر.» و در روایت یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «و دیه‌ی دو پا با هم هزار دینار است.»

و در روایت چهارم از باب پانزدهم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «در پای لنگ، یک سوم دیهٔ آن است.»

و در روایت هفتم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم؛ که: «در دست، نصف دیه و در دو دست با هم، دیهٔ کامل و در دو پا نیز چنین است.»

و در روایت دهم، این گفته که: «در دو پا، دیهٔ کامل است.»

باب ۳۷
دیهٔ قدم پا و انگشتان آن

۹۲۱ (۱) امیرالمؤمنین؛ فرمود: «در قدم پا اگر بشکند و بدون کجی و عیب جا بیفتد، یک پنجم دیهٔ پا دویست دینار است و دیهٔ جراحت پا که سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا [یعنی] پنجاه دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های قدم صد دینار یعنی نصف دیهٔ شکسته شدن آن است.

و در سوراخی که در پا پدید آمده و پر نمی‌شود، یک پنجم دیهٔ پا یعنی دویست دینار است و در سوراخ عمیقی که در پا ایجاد شده، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن پا یعنی پنجاه دینار است.

و دیهٔ انگشتان و بندهایی که در قدم است و دیهٔ انگشت ابهام یک سوم دیهٔ پا سیصد و سی وسه و یک سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن بند ابهام ـ همان بندی که پهلوی قدم است ـ یک پنجم دیهٔ ابهام یعنی شصت و شش و دو سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، بیست و شش

وثلثا دينار وفى موضحتها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى نقبها ثمانية دنانير وثلث دينار وفى فكّها عشرة دنانير.

ودية المفصل الأعلى من الإبهام وهو الثّانى الّذى فيه الظّفر ستّة عشر ديناراً وثلثا دينار. وفى موضحته أربعة دنانير وسدس (دينار ـ فقيه). وفى نقل عظامه ثمانية دنانير وثلث دينار. وفى ناقبته أربعة دنانير وسدس. وفى صدعها[1] ثلاثة عشر ديناراً وثلث (دينار ـ كا) وفى فكّها[2] خمسة دنانير (كا ـ يب ـ وفى ظفره ثلاثون ديناراً وذٰلك لأنّه ثلث دية الرّجل).

ودية (الأصابع دية ـ كا) كلّ اصبع منها سدس دية الرّجل ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث دينار ودية قصبة الأصابع الأربع سوى الإبهام دية (كسر ـ يب ـ فقيه) كلّ قصبة منهنّ[3] ستّة عشر ديناراً وثلثا[4] (دينار ـ كا ـ يب) ودية موضحة قصبة[5] كلّ (أصبع ـ كا) منهنّ[6] أربعة دنانير وسدس (دينار ـ كا) ودية نقل عظم[7] كلّ قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث (دينار ـ كا) ودية صدعها ثلاثة عشر ديناراً وثلثا[8] دينار ودية نقب كلّ قصبة منهنّ أربعة دنانير وسدس (دينار ـ كا) ودية قرحة لا تبرء فى القدم ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث (دينار ـ كا).

ودية كسر كلّ[9] مفصل من الأصابع الأربع الّتى تلى القدم ستّة عشر ديناراً وثلث (دينار ـ كا) ودية صدعها ثلاثة عشر ديناراً وثلث (دينار ـ كا ـ يب) ودية نقل عظام[10] كلّ قصبة منهنّ ثمانية دنانير وثلث (دينار ـ كا ـ يب) ودية موضحة كلّ قصبة (منهنّ ـ كا) أربعة دنانير وسدس دينار ودية نقبها أربعة دنانير وسدس دينار ودية فكّها خمسة دنانير وفى المفصل الأوسط من الأصابع الأربع إذا قطع فديته خمسة وخمسون ديناراً وثلثا دينار ودية كسره أحد عشر ديناراً وثلثا دينار ودية صدعه ثمانية دنانير وأربعة أخماس دينار ودية موضحته ديناران ودية نقل عظامه خمسة دنانير وثلثا دينار ودية نقبه ديناران وثلثا دينار ودية فكّه ثلاثة دنانير (وثلثا دينار ـ يب ـ فقيه).

---

١. صدعه ـ يب فقيه.
٢. فكّه ـ يب فقيه.
٣. منها ـ يب فقيه.
٤. ثلث ـ فقيه.
٥. كلّ قصبة ـ يب ـ فقيه.
٦. منها ـ يب.
٧. كلّ عظم ـ يب ـ فقيه.
٨. وثلث ـ يب ـ فقيه.
٩. ودية كسر المفصل الّذى يلى القدم من الأصابع ـ يب ـ فقيه.
١٠. عظم ـ يب ـ فقيه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دینار و دو سوم دینار است و در شکاف برداشتن آن بیست و شش و دو سوم دینار است و در جراحتی که سفیدی استخوان را نمایان سازد، هشت دینار و یک سوم دینار است و در سوراخ برداشتن عمیق آن، هشت دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، ده دینار است.

و دیهٔ بند بالای انگشت شست ـ و آن همان بند دومی است که در آن ناخن است ـ شش دینار و دو سوم دینار است و در جراحت آن که سفیدی استخوان را آشکار سازد، چهار دینار و یک سوم دینار است و در جابه‌جایی استخوان‌های آن، هشت دینار و یک سوم دینار است و در جراحتی که سوراخ کرده و به داخل فرو رفته است، چهار دینار و یک ششم دینار و در شکاف برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار و در جدا شدن آن، پنج دینار و در ناخن انگشت شست، سی دینار و این بدان جهت است که ناخن یک سوم دیهٔ پاست.

و دیهٔ انگشتان ـ دیهٔ هر انگشتی از انگشت‌ها ـ یک ششم دیهٔ پا هشتاد و سه و یک سوم دینار است و دیهٔ بند چهار انگشت بدون انگشت شست، دیهٔ هر بندی از آن‌ها شانزده و دو سوم دینار است و دیهٔ جراحت هر بندی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، هر انگشتی از آنها چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان هر بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، سیزده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن هر بندی از چهار انگشت، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ زخمی که در پا خوب نمی‌شود، سی و سه دینار و یک سوم دینار است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و دیهٔ شکسته شدن هر بندی از چهار انگشت که پهلوی قدم است، شانزده و یک سوم دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، سیزده دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های هر بندی از انگشتان، هشت دینار و یک سوم دینار است و دیهٔ جراحتی که سفیدی هر بندی از آنها را آشکار سازد، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ سوراخ شدن آن، چهار دینار و یک ششم دینار است و دیهٔ جدا شدن آن، پنج دینار است.

وفى المفصل الأعلى من الأصابع الأربع الّتى فيها الظّفر إذا قطع فديته سبعة وعشرون ديناراً وأربعة أخماس دينار ودية كسره خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار ودية صدعه أربعة دنانير وخُمس دينار ودية موضحته دينار وثلث دينار ودية نقل عظامه ديناران وخُمس دينار ودية نقبه دينار وثلث دينار ودية فكّه ديناران[1] وأربعة أخماس دينار ودية كلّ ظفر عشرة دنانير.

وتقدّم فى رواية أبى عمرو (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء من أبوابها مثل ذلك وقد أثبتنا هنا اختلاف نسخها فلاحظ.

مستدرك ٣٥٩/١٨: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام (نحو ما فى الفقيه).

٩٢٢ ٢٨١٦٢ (٢) دعائم الإسلام ٤٣٨/٢: عن علىّ عليه السلام أنّه قال فى كلّ أصبع من أصابع الرّجلين مائة دينار وفى كلّ أنملة بحسابها.

٩٢٣ ٢٨١٦٣ (٣) فقه الرّضا عليه السلام ٣٢٩: فى خمس أصابع الرّجل مثل ما فى أصابع اليد وفى الابهام والمفاصل مثل ما فى اليد من الابهام والمفاصل. ولاحظ باب (٢٥) دية مفاصل الأصابع من أبواب ديات الأعضاء فانّ فيه ما يناسب المقام.

(٣٨)

باب ديات النّطفة والعلقة والمضغة والعظم والجنين ذكراً وأنثى ومشتبهاً وجراحاته وحكم عزلها

قال الله تعالى فى سورة المؤمنون (٢٣): ١٢، ١٣ و ١٤: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

---

١. دينار ـ يب ـ فقيه.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

و در بند میانی، از چهار انگشت اگر بریده شود، دیه‌اش پنجاه و پنج و دو سوم دینار است و دیهٔ شکسته شدن آن، یازده دینار و دو سوم دینار است و دیهٔ شکاف برداشتن آن، هشت دینار و چهار پنجم دینار است و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را آشکار سازد، دو دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن، پنج دینار و دو سوم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن، دو دینار و دو سوم دینار و دیهٔ جدا شدن آن، سه دینار و دو سوم دینار است.

و در مورد بند بالای چهار انگشت ـ همان که در آن ناخن است ـ اگر بریده شود، دیه‌اش بیست و هفت و چهار پنجم دینار است و دیهٔ شکسته شدن آن، پنج دینار و چهارپنجم دینار و دیهٔ شکاف برداشتن آن، چهار دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ جراحتی که سفیدی استخوان را نمایان سازد، یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جابه‌جایی استخوان‌های آن، دو دینار و یک پنجم دینار و دیهٔ سوراخ شدن آن، یک دینار و یک سوم دینار و دیهٔ جدا شدن آن، دو دینار و چهار پنجم دینار است و دیهٔ هر ناخنی، ده دینار است.»

۹۲۲ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در هر انگشتی از انگشتان دو پا، صد دینار است و در هر بندی به همان حساب.»

۹۲۳ (۲) در کتاب فقه الرضا ﷺ آمده است: «دیه در پنج انگشت پا، مشابه آن دیه‌ای است که در انگشتان دست بود و در انگشت شست و بندهای پا، مشابه آن دیه‌ای است که در انگشت شست و بندهای دست است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳۸

دیهٔ نطفه، علقه [= خون بسته]، مضغه [= گوشت جویده]، استخوان، جنین و...

خداوند تعالی می‌فرماید:

و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. سپس نطفه را به صورت علقه [= خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.[1]

---

۱. مومنون ۲۳ / ۱۴ـ ۱۲.

٩٢٤ ٢٨١٦٢ (١) كافى ٣٤٢/٧: بالاسناد المتقدّم فى باب (١٢) دية الأذن عن أبى عمرو عن أبى عبد الله عن علىّ عليه السلام قال جعل دية الجنين مائة دينار وجعل منىّ الرّجل الى أن يكون جنيناً خمسة أجزاء فإذا كان جنيناً قبل ان تلجه[١] الرّوح (فيه ـ يب) مائة دينار وذلك أنّ الله عزّ وجلّ خلق الإنسان من سلالة وهي النّطفة فهذا جزء ثمّ علقة فهو جزءان ثمّ مضغة (فهو ـ كا) ثلاثة أجزاء ثمّ عظم[٢] فهو أربعة أجزاء ثمّ يكسى لحماً فحينئذٍ تمّ جنيناً فكملت له خمسة أجزاء مائة دينار والمائة دينار خمسة أجزاء.

فجعل للنّطفة خُمس المائة عشرين ديناراً وللعلقة خُمسى المائة أربعين ديناراً وللمضغة ثلاثة أخماس المائة ستّين ديناراً وللعظم أربعة أخماس المائة ثمانين ديناراً (فإذا كسى اللّحم كانت له مائة دينار كاملة ـ كا) فاذا نشأ[٣] فيه خلق آخر وهو الرّوح فهو حينئذٍ نفس (فيه ـ كا) ألف دينار (دية ـ كا) كاملة إن كان ذكراً وإن كان أُنثى فخمسمائة دينار وإن قتلت امرأة وهي حبلىٰ فتمّ فلم يسقط[٤] ولدها ولم يعلم أذكر هو أم أنثى ولم يعلم أبعدها مات أو قبلها فديته نصفان نصف دية الذّكر ونصف دية الأُنثى ودية المرأة كاملة بعد ذلك وذلك ستّة أجزاء من الجنين.

وأفتى عليه السلام فى منىّ الرّجل يفرغ[٥] من عرسه فيعزل[٦] عنها الماء ولم يرد[٧] ذلك نصف خُمس المائة عشرة دنانير واذا[٨] أفرغ فيها عشرين ديناراً وقضى فى دية جراح الجنين من حساب المائة على ما يكون من جراح الذّكر والأُنثى الرّجل والمرأة كاملة وجعل له فى قصاص جراحته ومعقلته على قدر ديته وهى مائة دينار. تهذيب ٢٨٥/١٠: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال ومحمّد بن عيسى عن يونس جميعاً قالا عرضنا كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين علىّ أبى الحسن عليه السلام فقال هو صحيح وكان ممّا فيه أنّ أميرالمؤمنين عليه السلام جعل دية الجنين (وذكر مثله).

---

١. يلج ـ يب. ٢. عظماً ـ كا. ٣. أنشئ ـ يب.
٤. تسقط ـ يب. ٥. يفزع عن ـ خ يب. ٦. فعزل ـ يب.
٧. والظاهر أنّ الصحيح (ترد ذلك) كما فى نقل الفقيه. ٨. وإن ـ يب.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۹۲۴ (۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علی‌ﷺ دیهٔ جنین را صد دینار و دیهٔ منی مرد را تا آن‌که جنین شود، پنج مرحله قرار داد:

پس اگر جنین بود، پیش از آن‌که روح در آن درآید، صد دینار و این بدان جهت است که خداوند ﷻ انسان را از عصاره‌ای که همان نطفه است آفرید. این یک مرحله؛ سپس علقه پس این دو مرحله؛ سپس مضغه این هم سه مرحله؛ سپس استخوان، این چهار مرحله؛ سپس گوشت بر آن پوشیده می‌شود. در این هنگام پنج مرحله برای جنین کامل می‌شود و دیه‌اش صد دینار است و صد دینار نیز پنج بخش می‌شود [و هر بخشی برای مرحله‌ای اختصاص می‌یابد].

حضرت برای نطفه، یک پنجم صد تا یعنی بیست دینار و برای علقه، دو پنجم صد تا یعنی چهل دینار و برای مضغه، سه پنجم صد تا یعنی شصت دینار و برای استخوان، چهارپنجم صد تا یعنی هشتاد دینار و چون گوشت بر آن پوشیده شود، صد دینار کامل برای اوست و چون آفرینش جدیدی در آن ایجاد شد که همان روح است، پس او در این هنگام یک انسان است که در آن هزار دینار کامل است اگر پسر باشد و اگر دختر باشد، پس دیه‌اش پانصد دینار است.

و اگر زنی آبستن، که جنین او کامل شده است کشته شود و فرزندش سقط نشود و روشن نشود که پسر بوده یا دختر و روشن نشود که پس از مادر، مرده یا قبل از مادر، دیهٔ او دو نیم است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن به طور کامل است و این تمام شش مرحلهٔ جنین است.

و حضرت امام علی‌ﷺ در مورد منی مرد که از همسرش جدا می‌ریزد و آب منی را از او دور می‌گیرد ـ با این‌که این مورد خواست زن نبوده است ـ فتوی به نصف یک پنجم از صد یعنی ده دینار داد و اگر آب منی را در همسرش بریزد [سپس به نابودی آن اقدام کند دیه‌اش]، بیست دینار است و حضرت دربارهٔ دیهٔ جراحت جنین به نسبت از حساب صد تا بر پایهٔ آن چه از جراحت پسر و دختر، مرد و زن است، به طور کامل قضاوت کرد.

و برای جنین در مورد قصاص جراحت و نیز دیه‌اش به نسبت اندازهٔ دیهٔ او که صد دینار است، قرار داد.»

۹۲۵ (۲) تهذیب ۲۹۵/۱۰: فقیه ۵۴/۴: (بالاسناد المتقدّم فی باب (۳) ما ورد فی کتاب
۴۸۱۶۵ الفرائض عن أمیر المؤمنین ﷺ عن أبی عمرو عن أبی عبد الله عن علیّ ﷺ فی دیات الأعضاء) قال أفتی (أمیر المؤمنین) ﷺ فی کلّ عظم له مخّ فریضة مسمّاة إذا کسر فجبر علی غیر عثم ولا عیب جعل[۱] فریضة الدّیة ستّة أجزاء وجعل فی الجروح[۲] والجنین والأشفار والشّلل والأعضاء والإبهام لکلّ جزء ستّة فرائض جعل دیة الجنین مائة دینار وجعل دیة منیّ الرّجل إلی أن یکون جنیناً خمسة أجزاء فإذا کان جنیناً قبل أن تلجه الرّوح مائة دینار وجعل للنّطفة عشرین دیناراً وهو الرّجل یفرغ[۳] عن عرسه فیلقی نطفته[۴] وهی لا ترید[۵] ذٰلک فجعل فیها أمیر المؤمنین ﷺ عشرین دیناراً الخمس.

وللعلقة خمسی ذٰلک أربعین دیناراً وذٰلک للمرأة أیضاً تطرق أو تضرب فتلقیه ثمّ للمضغة[۶] ستّین دیناراً إذا طرحته (المرأة ـ یب) أیضاً فی مثل ذٰلک ثمّ للعظم[۷] ثمانین دیناراً إذا طرحته المرأة ثمّ للجنین[۸] أیضاً مائة دینار إذا طرقهم عدوّ فأسقطت النّساء فی مثل هٰذا (و ـ فقیه) أوجب علی النّساء ذٰلک من جهة المعقلة مثل ذٰلک فاذا ولد المولود واستهلّ وهو البکاء فبیّتوهم فقتلوا الصّبیان ففیهم ألف دینار للذّکر، والأنثی علی مثل هٰذا الحساب علی خمسمائة دینار وأمّا المرأة إذا قتلت وهی حامل متمّ ولم یسقط[۹] ولدها ولم یعلم هو[۱۰] ذکر أم أنثی ولم یعلم بعدها مات أو قبلها فدیته نصفان نصف دیة الذّکر ونصف دیة الأنثی ودیة المرأة کاملة بعد ذٰلک وأفتی فی منیّ الرّجل یفرغ[۱۱] عن عرسه فیعزل عنها الماء ولم ترد[۱۲] ذٰلک نصف خمس المائة من دیة الجنین عشرة دنانیر وإن أفرغ فیها عشرین دیناراً وجعل فی قصاص جراحته ومعقلته علی قدر دیته وهی مائة دینار وقضی فی دیة جراح[۱۳] الجنین من حساب المائة علی ما یکون من جراح الرّجل والمرأة کاملة.

---

۱. فجعل ـ یب. ۲. فی الروح ـ یب. ۳. یفزع ـ خ یب.
۴. النطفة ـ یب. ۵. وهو لا یرید ـ یب. ۶. المضغة ـ یب.
۷. العظم ـ یب. ۸. الجنین ـ یب. ۹. ولم تسقط ـ یب.
۱۰. أذکر هو ـ یب. ۱۱. یفزع ـ خ یب. ۱۲. لم یرد ـ یب.
۱۳. جراحة ـ یب.

(۲) امام صادقعلیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیعلیه السلام در هر استخوانی که مغز دارد، اگر بشکند و بدون کجی و عیب درست شود، به دیهٔ تعیین شدهٔ مشخص فتوی داد. ۹۲۵

حضرت دیهٔ تعیین شده را شش جزء قرار داد و در جراحت‌ها، جنین، پلک‌ها، فلجی، اعضا و انگشت ابهام برای هر جزیی، شش دیه‌ی معین قرار داد.

دیهٔ جنین را صد دینار قرار داد و دیهٔ منی را تا آن که جنین شود، پنج جزء قرار داد. پس چون جنین شد، پیش از آن‌که روح در آن درآید، صد دینار و برای نطفه، بیست دینار قرار داد و این همان مرد است که [بترسد] و آبش را در همسرش نریزد، پس نطفه‌اش را بیندازد ـ درحالی که زن نمی‌خواسته که مرد نریزد ـ امیرالمؤمنینعلیه السلام در آن بیست دینار یعنی یک پنجم صد دینار قرار داد.

و برای خون بسته، دو پنجم این مقدار یعنی چهل دینار است و این دیه نیز برای زن است و اتفاق می‌افتد که شبانه کسی ناگهانی و بی‌خبر پیش او می‌آید یا او را می‌زنند پس خون بسته را می‌اندازد.

سپس برای مضغه، اگر زن آن را در مشابه چنین موردی بیندازد، شصت دینار قرار داد. سپس برای استخوان اگر زن آن را بیندازد، هشتاد دینار قرار داد. پس از آن برای جنین نیز صد دینار قرار داد. اگر دشمن شبانه بر آنان شبیخون زند ـ و نوعاً زنان در چنین حادثه‌ای سقط جنین می‌کنند ـ بر زنان از نظر دیه همین ثابت است و چون فرزند به دنیا آید و استهلال کرده باشد؛ یعنی گریه کند و دشمن شبانه بریزد و بچه‌ها را بکشد، در مورد بچه‌ها، هزار دینار برای پسر، و دختر به همین حساب بر پایهٔ پانصد دینار است و امّا زن اگر در حالی که حامله است و دوران بارداری را تمام کرده است، کشته شود ولی فرزندش را سقط نکند و معلوم نشود که پسر بوده یا دختر و باز معلوم نباشد که پس از به قتل رسیدن مادر، مرده است یا بعد از قتل مادر، دیه‌اش دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن به طور کامل، جدا از این دیه است.

و امیرالمؤمنین علیعلیه السلام در مورد منی مرد که از همسرش جدا می‌کند و آب منی را از او دور می‌گیرد ـ با این‌که زن چنین کاری را نخواسته است ـ فتوی به نصف یک پنجم [= یک دهم] صد تا که دیهٔ جنین است داد؛ یعنی ده دینار و اگر مرد آب منی را در زن بریزد [و پس از آن، نطفهٔ داخل رحم را امحاء کند، دیه‌اش]، بیست دینار است و حضرت در مورد قصاص جراحت جنین و دیهٔ آن بر پایهٔ اندازهٔ دیه که همان صد دینار است، حکم داد و در مورد دیهٔ جراحت جنین به حساب درصد بر طبق آنچه که در جراحت مرد و زن به طور کامل است، حکم داد.»

مستدرك ٣٦٢/١٨: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين عليه السلام قال وجعل دية الجنين مائة دينار وجعل [دية] منيّ الرّجل (وذكر نحوه).

٩٢٦ ٢٨١٤٦ (٣) **كافي ٣٤٥/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن محبوب **تهذيب ٢٨٣/١٠**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب الخزّاز عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرّجل يضرب المرأة فتطرح النّطفة فقال عليه عشرون ديناراً فقلت يضربها ـ فتطرح العلقة فقال (عليه ـ كا) اربعون ديناراً قلت فيضربها فتطرح المضغة قال عليه ستّون ديناراً قلت فيضربها فتطرحه وقد صار له عظم فقال عليه الدّية كاملة وبهٰذا قضى أمير المؤمنين عليه السلام قلت فما[1] صفة (خلقة ـ كا) النّطفة الّتي تعرف بها فقال النّطفة تكون بيضاء مثل النّخامة الغليظة فتمكث في الرّحم إذا صارت فيه أربعين يوماً ثمّ تصير الى علقة قلت فما صفة خلقة العلقة الّتي تعرف بها فقال هي علقة كعلقة الدّم المحجمة الجامدة تمكث في الرّحم بعد تحويلها عن النّطفة أربعين يوماً ثمّ تصير مضغة قلت فما صفة (خلقة ـ يب) المضغة وخلقتها الّتي تعرف بها قال هي مضغة لحم حمراء فيها عروق خضر مشتبكة[2] ثمّ تصير إلى عظم قلت فما صفة خلقته[3] اذا كان عظماً فقال إذا كان عظماً شقّ له السّمع والبصر ورتّبت جوارحه فإذا كان كذٰلك فإنّ فيه الدّية كاملة.

٩٢٧ ٢٨١٤٧ (٤) **كافي ٣٤٧/٧**: **تهذيب ٢٨١/١٠**: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عبد الله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيّب قال سألت عليّ بن الحسين عليه السلام عن رجل ضرب امرأة حاملاً برجله فطرحت ما في بطنها ميّتاً فقال إن كان نطفة فإنّ عليه عشرين ديناراً قلت فما حدّ النّطفة فقال هي الّتي إذا وقعت في الرّحم فاستقرّت فيه أربعين يوماً قال وإن طرحته وهو[4] علقة فإنّ عليه أربعين ديناراً قلت فما حدّ العلقة فقال هي الّتي إذا وقعت في الرّحم فاستقرّت فيه ثمانين يوماً قال وإن طرحته وهو[5] مضغة فإنّ عليه ستّين ديناراً.

---

١. وما ـ يب. ٢. مشتبكة ـ يب. ٣. خلقه ـ يب.
٤. هي ـ يب. ٥. هي ـ يب.

۹۲۶ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی که زن را می‌زند و زن نطفه را می‌اندازد، پرسیدم. حضرت فرمود: بر مرد بیست دینار است. پرسیدم: مرد، زن را می‌زند و زن علقه را می‌اندازد. حضرت فرمود: بر مرد چهل دینار است. پرسیدم: مرد، زن را می‌زند پس مضغه را می‌اندازد. حضرت فرمود: بر مرد شصت دینار است. گفتم: مرد، زن را می‌زند و زن آن را ـ در حالی که استخوان پیدا کرده ـ می‌اندازد. حضرت فرمود: بر او دیهٔ کامل است.

و همین حکم را امیرالمؤمنینعلیه السلام داده است.

گفتم: وصف نطفه که نطفه به آن شناخته می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: نطفه، چون آب بینی غلیظ سفید است و چهل روز پس از آن‌که در رحم قرار می‌گیرد، در رحم می‌ماند. سپس به علقه تبدیل می‌شود. پرسیدم: وصف آفرینش علقه که با آن وصف شناخته می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن خون بسته است؛ مانند خون بستهٔ حجامت که پس از متحول شدن نطفه به آن، چهل روز در رحم می‌ماند و سپس مضغه می‌شود. پرسیدم: وصف مضغه و خلقتش که بدان شناخته می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: آن جویده شدهٔ گوشت سرخی است که در آن رگ‌های سبز درهم و آمیخته وجود دارد، سپس استخوان می‌شود. پرسیدم: وصف خلقت جنین هنگامی که استخوان است، چیست؟ حضرت فرمود: زمانی که استخوان است گوش و چشم برای او گشوده می‌شود و اعضاء و جوارحش مرتب می‌شود و وقتی که چنین شود، در آن دیهٔ کامل است.»

۹۲۷ (۴) سعید بن مسیّب گوید: «از امام علی‌بن‌حسینعلیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با پایش به زن حامله‌ای زده است و آن زن جنین در شکمش را به صورت مرده انداخته است.

حضرت فرمود: اگر نطفه باشد، بر مرد بیست دینار است. پرسیدم: نطفه کدام است؟ حضرت فرمود: همان که در رحم استقرار می‌یابد و چهل روز می‌ماند. حضرت فرمود: اگر جنین را در حالی که خون بسته است بیندازد، بر او چهل دینار است. پرسیدم: علقه چیست؟ حضرت فرمود: آن همان نطفه است که در رحم قرار می‌گیرد و هشتاد روز در آن، مانده است. حضرت فرمود: و اگر جنین را در حالی که مضغه است بیندازد، بر مرد شصت دینار است.

گفتم: مضغه تعریفش چیست؟ حضرت فرمود: آن همان است که در رحم قرار می‌گیرد و صد و بیست روز در رحم مانده است. حضرت فرمود: و اگر جنین را در حالی که انسانی است با جان و آفریده شده و استخوان و گوشت دارد و اعضاء و جوارحش مشخص شده است و روح عقل در آن دمیده شده بیندازد، در این صورت بر مرد، دیهٔ کامل است.

قلت فما حدّ المضغة فقال هي الّتي إذا وقعت في الرّحم فاستقرّت فيه مائة وعشرين يوماً قال وإن طرحته وهو[1] نسمة مخلّقة له عظم ولحم مزيّل[2] الجوارح قد نفخ فيه روح العقل فإنّ عليه دية كاملة قلت له أ رأيت تحوّله في بطنها (من حال ـ يب) الى حال أ بروح كان ذلك أو بغير روح قال بروح غذاء الحياة القديم المنقول في أصلاب الرّجال وأرحام النّساء ولولا أنّه كان فيه روح غذاء الحيوة ما تحوّل عن[3] حال بعد حال في الرّحم وما كان إذاً على من يقتله[4] دية وهو في تلك الحال.

٩٢٨ ٣٨١٦٨ (٥) المناقب ١٦٠/٤: تفسير عليّ بن ابراهيم بن هاشم القميّ قال سعيد بن المسيّب سألت عليّ بن الحسين عليه السلام عن رجل ضرب امرأة حاملة برجله فطرحت ما في بطنها ميّتاً فقال عليه السلام إذا كان نطفة فعليه عشرين ديناراً وهي الّتي وقعت في الرّحم واستقرّت فيه أربعين يوماً وإن طرحته وهو علقة فانّ عليه أربعين ديناراً وهي الّتي وقعت في الرّحم استقرّت فيه ثمانين يوماً وإن طرحته مضغة فانّ عليه ستّين ديناراً وهي الّتي اذا وقعت في الرّحم استقرّت فيه مائة وعشرين يوماً وإن طرحته وهو نسمة مخلّقة له لحم وعظم مرتّل الجوارح وقد نفخ فيه روح الحياة والبقاء فانّ عليه دية كاملة.

٩٢٩ ٣٨١٦٩ (٦) فقه الرّضا عليه السلام ٣١١: إعلم يرحمك الله أنّ الله جلّ وعزّ جعل في القصاص حياة طوّلاً منه ورحمة لئلّا يتعدّى النّاس حدود الله فجعل في النّطفة إذا ضرب الرّجل المرأة فألقتها عشرين ديناراً فإن ألقت مع النّطفة قطرة دم جعل لتلك القطرة ديناران ثمّ لكلّ قطرة ديناران إلى تمام أربعين ديناراً وهي العلقة فإن ألقت علقة وهي قطعة دم مجتمعة مشتبكة فعليه أربعون ديناراً ثمّ في المضغة ستّون ديناراً ثمّ في العظم المكتسي لحماً ثمانون ديناراً ثمّ للصّورة وهي الجنين مائة دينار فإذا ولد المولود واستهلّ، واستهلاله بكاؤه فديته إذا قتل متعمّداً ألف دينار أو عشرة آلاف درهم والأنثى خمسة آلاف درهم إذ كان لا فرق بين دية المولود والرّجل وإذا قتل الرّجل المرأة وهي حامل متمّ ولم تسقط ولدها ولم يعلم ذكر هو أو أنثى فديته نصفان نصف دية الذّكر ونصف دية الأنثى.

---

١. هي ـ يب.

٢. مرتّب ـ يب ـ قوله مزيّل الجوارح أي مفرّق الجوارح ومميّزه وفي بعض النّسخ مربل بالرّاء المهملة والباء الموحّدة.

٣. من ـ يب.

٤. قتله ـ يب.

به امام گفتم: نظر شما چیست؟ آیا متحول شدن جنین در شکم مادر از حالی به حالی با روح است یا به غیر روح؟ حضرت فرمود: با روح زندهٔ غذایی که در پشت‌های پدران و رحم‌های زنان می‌گردد و اگر در جنین روح زندهٔ غذایی نبود، در رحم از حالتی به حالت دیگر درنمی آمد و بر کسی که او را می‌کشت، دیه ثابت نبود ـ در صورتی که او روح زندهٔ غذایی نداشت.»

۹۲۸ (۵) سعید بن مسیّب گوید: «از امام سجاد ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که با پایش به زن حامله‌ای زده و آن زن، جنین در شکمش را مرده انداخته است. حضرت فرمود: اگر نطفه بوده است، بر مرد بیست دینار است و نطفه همان است که در رحم قرار گیرد و چهل روز در رحم استقرار دارد و اگر جنین را در حالی که علقه است بیندازد، بر مرد چهل دینار است و علقه همان است که هنگامی که در رحم قرار می‌گیرد، هشتاد روز در رحم استقرار می‌یابد و اگر در حال مضغه جنین را بیندازد، بر مرد شصت دینار است و مضغه همان است که هنگامی که در رحم قرار می‌گیرد، صد و بیست روز می‌ماند.

و اگر جنین را بیندازد، در حالی که انسانی است با جان و آفریده شده و گوشت و استخوان و جوارحش مرتّب شده است و روح حیات و بقا در آن دمیده شده است، در این صورت بر او دیهٔ کامل است.»

۹۲۹ (۶) فقه‌الرضا ﷺ: «بدان که خداوند تو را رحمت کند! خداوند ﷻ از روی رحمت و عنایتی که دارد تا مردم از حدود خدا تجاوز نکنند، در قصاص، زندگی نهاده است. بنابراین در مورد نطفه اگر مرد، زن را بزند و زن نطفه را بیندازد، بیست دینار قرار داده است و اگر همراه با نطفه یک قطره خون بیندازد، بر آن یک قطره دو دینار قرار داده است.

سپس برای هر قطره‌ای دو دینار تا به چهل دینار برسد که همان علقه است و اگر علقه را بیندازد که همان تکه خون جمع شده و دَرهم است، در این صورت بر او چهل دینار است. پس از آن در مضغه، شصت دینار است و پس از آن در استخوانی که با گوشت پوشیده شده، هشتاد دینار. پس از آن برای صورت جنین، صد دینار و چون فرزند به دنیا آمد و استهلال کرد ـ و استهلال فرزند همان گریهٔ اوست ـ در این صورت اگر از روی عمد کشته شود، دیه‌اش هزار دینار یا ده هزار درهم است و دختر پانصد هزار درهم؛ زیرا فرقی نیست بین دیهٔ فرزندی که تازه متولد شده و دیهٔ مرد [ی که سنّ و سالی دارد] و اگر مرد، زن را در حال حاملگی که نه ماهش تمام شده و بچه را سقط نکرده و معلوم نباشد که پسر بوده یا دختر به قتل رساند، در این صورت دیهٔ او دو نیمه است؛ نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٩٣٠ ٢٨١٧٠ (٧) ارشاد المفيد ١١٩: قضى عليّ عليه السلام في رجل ضرب إمرأة فألقت علقة انّ عليه ديتها أربعين ديناراً وتلا قوله عليه السلام ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ثمّ قال في النّطفة عشرون ديناراً وفي العلقة أربعون ديناراً وفي المضغة ستّون ديناراً وفي العظم قبل أن يستوي خلقاً ثمانون ديناراً وفي الصّورة قبل أن تلجها الرّوح مائة دينار فاذا ولجتها الرّوح كان فيها ألف دينار.

٩٣١ ٢٨١٧١ (٨) كافي ٣٤٥/٧: تهذيب ٢٨١/١٠: استبصار ٢٩٩/٤: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن فقيه ١٠٨/٤: محمّد بن اسماعيل (بن بزيع ـ فقيه) عن صالح بن عقبة عن سليمان بن صالح عن أبي عبد الله عليه السلام (إنّ ـ فقيه) في النّطفة عشرون[1] ديناراً وفي العلقة أربعون[2] ديناراً وفي المضغة ستّون[3] ديناراً وفي العظم ثمانون[4] ديناراً فإذا كسي اللّحم فمائة (دينار ـ كا ـ يب) ثمّ هي ديته[5] حتّى يستهلّ (قال ـ يب) فإذا استهلّ فالدّية كاملة.

٩٣٢ ٢٨١٧٢ (٩) كافي ٣٤٤/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبد الله بن سنان عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له الرّجل يضرب المرأة فتطرح النّطفة قال عليه عشرون ديناراً فإن كانت علقة فعليه أربعون ديناراً وإن كانت مضغة فعليه ستّون ديناراً وإن كان[6] عظماً فعليه الدّية. نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٥٧: قال أبو جعفر عليه السلام في الرّجل يضرب المرأة فتطرح النّطفة عليه عشرون ديناراً (وذكر مثله).

٩٣٣ ٢٨١٧٣ (١٠) المقنع ١٧٩: إعلم أنّ في النّطفة عشرين ديناراً وفي العلقة أربعين ديناراً وفي المضغة ستّين ديناراً وفي العظم ثمانين ديناراً فاذا كسي لحمه ففيه مائة دينار حتّى يستهلّ فاذا استهلّ ففيه الدّية كاملة فان خرج في النّطفة قطرة دم فهي عُشر النّطفة ففيها اثنان وعشرون ديناراً فاذا قطرت قطرتين فأربعة وعشرون وإذا قطرت ثلاث قطرات فستّة

---

١. عشرين ـ فقيه. ٢. أربعين ـ فقيه. ٣. ستّين ـ فقيه.
٤. ثمانين ـ فقيه. ٥. ثمّ هي مائة دينار حتّى يستهلّ ـ يب.
٦. كانت ـ النوادر.

۹۳۰ (۷) امیرالمؤمنین علیعلیه السلام دربارهٔ مردی که زنی را زد و آن زن علقه‌ای را انداخت، حکم کرد که: «دیهٔ علقه چهل دینار بر مرد است و حضرت فرمودهٔ خداوند﷯ را تلاوت کرد که: و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. سپس نطفه را به صورت علقه [= خون بسته] و علقه را به صورت مضغه [= گوشت جویده شده] و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

پس از آن فرمود: در نطفه، بیست دینار و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان ـ پیش از آن‌که آفرینشش کامل شود ـ هشتاد دینار و در وقتی که شکل و شمایل انسانی پیدا کرد، پیش از آن‌که روح در آن درآید ـ صد دینار است و چون روح در آن در آمد، در آن هزار دینار است.»

۹۳۱ (۸) سلیمان‌بن صالح از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است که: «در نطفه، بیست دینار و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان، هشتاد دینار و چون گوشت بر آن پوشیده شد، صد دینار است و این دیهٔ اوست تا آن که استهلال کند. حضرت فرمود: چون استهلال [اوّلین گریه پس از تولّد] کرد، دیهٔ او کامل است.»

۹۳۲ (۹) مردی گوید: «به امام باقرعلیه السلام گفتم: مرد، زن را می‌زند و زن نطفه را می‌اندازد. حضرت فرمود: بر مرد بیست دینار است و اگر آن را که می‌اندازد علقه باشد، بر مرد چهل دینار و اگر مضغه باشد، بر مرد شصت دینار و اگر استخوان باشد، بر مرد تمام دیه است.»

۹۳۳ (۱۰) در کتاب مقنع آمده است: «بدان که در نطفه، بیست دینار و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان، هشتاد دینار و آن زمان که استخوان پوشیده از گوشت شود، در آن صد دینار است؛ تا آن که جنین استهلال [= پس از زاده شدن گریه] کند و چون استهلال کرد، در آن دیهٔ کامل است و اگر همراه با نطفه یک قطره خون بیرون آید، یک دهم دیهٔ نطفه به آن افزوده می‌شود؛

وعشرون وإن قطرت أربع قطرات فثمانية وعشرون وإن قطرت خمس قطرات ففيها ثلاثون ديناراً وما زاد على النّصف فعلى حساب ذٰلك حتّى تصير علقة فإذا كان علقة فأربعون ديناراً.

فان خرجت النّطفة متخضخضة[١] بالدّم فان كان دماً صافياً ففيها أربعون ديناراً وإن كان دماً أسود فلا شيء عليه الاّ التّعزير لأنّه ما كان من دم صافٍ فهو للولد وما كان من دم أسود فانّما ذٰلك من الجوف فإن كانت العلقة تشبه العرق من اللّحم ففي ذٰلك اثنان وأربعون ديناراً فان كان في المضغة شبه العقدة عظماً يابساً فذٰلك العظم أوّل ما يبتدي به ففيه أربعة دنانير ومتى زاد زيد أربعة حتّى تتمّ الثّمانين فاذا كسى العظم لحماً وسقط الصّبيّ لايدرى أحيّ كان أو ميّت فانّه اذا مضت خمسة أشهر فقد صارت فيه حياة وقد استوجب الدّية.

٩٣٤ ٢٨١٧٢ (١١) تهذيب ٢٨٣/١٠: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسىٰ عن عبد الله بن المغيرة وعن محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن محمّد بن اسماعيل كافي ٣٤٥/٧: (محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن اسماعيل ـ معلّق) عن صالح ابن عقبة عن يونس الشّيباني فقيه ١٠٨/٤: محمّد بن اسماعيل عن يونس الشّيباني قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام فإن خرج في النّطفة قطرة دم قال (في ـ فقيه) القطرة عُشر النّطفة فيها اثنان وعشرون ديناراً (قال ـ يب ـ فقيه) قلت فإن قطرت قطرتين[٢] قال أربعة وعشرون ديناراً (قال ـ يب ـ كا) قلت فإن قطرت بثلاث[٣] قال فستّة[٤] وعشرون (ديناراً ـ يب ـ كا) قلت فأربع قال فثمانية[٥] وعشرون (ديناراً ـ كا ـ يب) وفي خمس[٦] ثلاثون (ديناراً ـ كا) وما[٧] زاد على النّصف فعلى حساب ذٰلك حتّى تصير علقة فاذا صارت[٨] علقة (ففيها ـ كا ـ يب) أربعون[٩] (ديناراً ـ فقيه) تهذيب ـ كافي ـ فقال له ابو شبل ـ وأخبرنا أبو شبل ـ قال حضرت يونس وأبو عبد الله عليه السلام يخبره بالدّيات قال قلت فانّ النّطفة خرجت

---

١. مخضخضة ـ مخضبة ـ خ ل.
٢. قطرتان قال فأربعة ـ فقيه.
٣. ثلاث ـ يب ـ فقيه.
٤. ستّة ـ يب.
٥. ثمان ـ يب ـ فقيه.
٦. خمسة ـ يب.
٧. فان زادت على النصف فبحساب ذٰلك ـ فقيه.
٨. صار ـ يب ـ كان ـ فقيه.
٩. فأربعون ـ فقيه.

در نتیجه در آن بیست و دو دینار است و اگر دو قطره بریزد، بیست و چهار دینار و اگر سه قطره بریزد، بیست و شش دینار و اگر چهار قطره بریزد، بیست و هشت دینار و اگر پنج قطره بریزد، در آن سی دینار است و زاید بر نصف، به همان نسبت حساب می‌شود تا علقه شود، چون علقه شد، پس چهل دینار است.

و اگر نطفه خون‌آلود درآید و خون صاف باشد، در آن چهل دینار است و اگر خون سیاه باشد، چیزی بر مرد نیست مگر تعزیر [= تأدیب]؛ چراکه هر خون صافی برای فرزند است و خون سیاه از درون [خود زن] است و اگر علقه شبیه رگ گوشت باشد، در آن چهل و دو دینار است و اگر در مضغه، استخوان خشکی شبیه گره باشد، آن استخوانی است که در آغاز است و در آن چهار دینار است و هر چه بیشتر باشد، چهار تا اضافه می‌شود تا هشتاد کامل شود.

و چون استخوان از گوشت پوشیده شد و بچّه سقط شده و معلوم نیست زنده است یا مرده اگر پنج ماه بگذرد، در او حیات هست و استحقاق دیه دارد.»

(۱۱) یونس شیبانی گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: اگر همراه با نطفه یک قطره خون درآید [دیه‌اش چقدر است]؟ حضرت فرمود: در قطره، یک دهم دیهٔ نطفه است؛ بنابراین در نطفهٔ همراه با یک قطره، بیست و دو دینار است. یونس گوید: پرسیدم: اگر دو قطره بریزد؟ حضرت فرمود: بیست و چهار دینار. ۹۳۴

یونس گوید: پرسیدم: اگر سه قطره بریزد؟ حضرت فرمود: بیست و شش دینار.

پرسیدم: چهار قطره؟ حضرت فرمود: بیست و هشت دینار و در پنج قطره سی دینار و زائد بر نصف به همان نسبت حساب می‌شود تا آن‌که علقه شود؛ چون علقه شد، در آن چهل دینار است.

ابوشبل گوید: من نزد یونس بودم که امام صادق‌ؑ برای او دربارهٔ دیه‌ها سخن می‌گفت. من گفتم: نطفه آغشته به خون بیرون آمده است.

ابوشبل گوید: حضرت به من فرمود: این نطفه، علقه شده است. اگر خون صاف است، در آن چهل دینار است و اگر خون سیاه است، چیزی بر او نیست مگر تعزیر؛ چراکه خون صاف به خاطر فرزند است و خون سیاه از درون [خود زن] است.

ابوشبل گوید: در علقه، چیزی مانند رگ‌های گوشت گردیده است. حضرت فرمود: در آن چهل و دو دینار است، یعنی یک دهم. گفتم: یک دهم چهل تا، چهارتا می‌شود [نه چهل و دوتا]. حضرت فرمود: نه، تنها یک دهم مضغه در هنگام مضغگی [که دو دینار می‌شود] منظور است؛ چون یک دهم آن گذشته است [= به اندازهٔ یک دهم در مضغگی رشد یافته است] و هر چه رشد بیشتر می‌شود، دیه‌اش بیشتر می‌شود تا به شصت تا برسد.

متخضخضة[١] بالدّم قال (فقال لي ـ كا ـ يب) فقد[٢] علقت إن كان دماً[٣] صافياً ففيها أربعون (ديناراً ـ كايب) وإن كان دماً[٤] أسود فلا شيء عليه الاّ التّعزير لأنّه ماكان من دم صافٍ فذلك للولد وماكان من دم أسود فذلك[٥] من الجوف قال أبو شبل فإنّ العلقة صار[٦] فيها شبه العرق[٧] من لحم قال (فيه ـ ففقيه) اثنان وأربعون (ديناراً ـ يب) العُشر (قال ـ كا ـ يب) قلت فانّ عُشر الأربعين أربعة فقال لا انّما هو عُشر المضغة لأنّه إنّما ذهب عُشرها فكلّما زادت زيد حتّى تبلغ السّتّين قال قلت فإن[٨] رأيت في المضغة شبه العقدة عظماً يابساً قال فذلك عظم كذلك أوّل ما يبتدئ (العظم فيتبدئ بخمسة أشهر ـ كا ـ يب) ففيه[٩] أربعة دنانير فإن زاد فزد أربعة (أربعة ـ كا ـ يب) حتّى يتمّ الثّمانين (قال ـ كا) قلت وكذلك إذا كسي العظم لحماً قال ﷺ كذلك (قال ـ يب ـ ففقيه) قلت فإذا وكزها فسقط الصّبيّ (و ـ كا ـ يب) لا يدري أحيّ كان أم[١٠] لا قال هيهات يا أبا شبل إذا مضت[١١] الخمسة الأشهر فقد صارت فيه الحياة و(قد ـ يب ـ كا) استوجب الدّية. **فقيه** ١٠٨/٤ : وروى محمّد بن اسماعيل عن أبي شبل قال حضرت يونس الشّيبانيّ وأبو عبد الله ﷺ يخبره بالدّيات فقلت له فانّ النّطفة خرجت متخضخضة بالدّم (وذكر مثله). تفسير القمّيّ ٢/ ٩٠: حدّثني أبي عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله ﷺ قال قلت فان خرج في النّطفة قطرة دم (وذكر نحوه).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٩٣٥ ٢٨١٧٥ (١٢) **كافي** ٣٤٦/٧ : (محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن اسماعيل ـ معلّق) عن صالح بن عقبة عن يونس الشّيبانيّ قال حضرت أنا وأبو شبل عند أبي عبدالله ﷺ فسألته عن هذه المسائل في الدّيات ثمّ سأل أبو شبل وكان أشدّ مبالغة فخلّيته حتّى استنظف[١٢].

٩٣٦ ٢٨١٧٦ (١٣) **تهذيب** ٢٨٢/١٠ : محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن العبّاس بن موسى الورّاق عن يونس بن عبد الرّحمن عن أبي جرير القمّيّ قال سألت العبد الصّالح ﷺ عن النّطفة ما فيها من الدّية وما في العلقة وما في المضغة المخلّقة وما يقرّ في الأرحام قال انّه يخلق في بطن أمّه خلقاً من بعد خلق يكون نطفة أربعين يوماً ثمّ يكون علقة

---

١. متصحصحة ـ خ كا. ٢. قد ـ فقيه. ٣. دم ـ يب فقيه.
٤. دم ـ يب ـ فقيه. ٥. فانّ ذلك ـ يب ـ فانّما ـ فقيه. ٦. قد صارت ـ فقيه.
٧. العروق ـ يب. ٨. فانّي ـ ففيه. ٩. فيه ـ فقيه.
١٠. أو ـ يب. ١١. ذهبت ـ فقيه. ١٢. استنظف الشّيء: أخذه كاملاً.

ابوشبل گوید: گفتم: اگر در مضغه استخوان خشکی چون گره دیدم؟ حضرت فرمود: آن، استخوان است. در آغازی که می‌خواهد تبدیل به استخوان شود و این چنین از پنج ماهگی شروع می‌شود، در آن چهار دینار است و اگر بیشتر شد، تو چهار دینار زیاد کن تا هشتاد دینار کامل شود.

پرسیدم: و همین‌گونه است اگر گوشت بر استخوان پوشیده شود؟ حضرت فرمود: چنین است.

ابوشبل گوید: پرسیدم: اگر به زن مشتی بزند و بچه سقط شود و مشخص نباشد که زنده بوده یا نه؟ حضرت فرمود: هیهات! ای ابوشبل، زمانی که پنج ماه می‌گذرد، در آن حیات قرار می‌گیرد و استحقاق دیه دارد.»

۹۳۵ (۱۲) یونس شیبانی گوید: «من و ابوشبل نزد امام صادق علیه السلام بودیم. از امام علیه السلام دربارهٔ این مسائل در موضوع دیات پرسیدم. سپس ابوشبل پرسید و او بیشتر سوال داشت. من او را به حال خود گذاشتم تا به طور کامل بپرسد.»

۹۳۶ (۱۳) ابوجریر قمی گوید: «از عبدصالح [= امام کاظم علیه السلام] دربارهٔ نطفه پرسیدم که: چه اندازه دیه در آن است و چه اندازه در علقه و چه اندازه در مضغهٔ آفریده شده و چه اندازه در آن‌چه در رحم‌ها استقرار می‌یابد؟

حضرت فرمود: جنین در شکم مادرش آفرینشی پس از آفرینش دارد. چهل روز نطفه است، سپس چهل روز علقه است، سپس چهل روز مضغه است. در نطفه، چهل دینار و در علقه، شصت دینار و در مضغه، هشتاد دینار است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أربعين يوماً ثمّ مضغة أربعين يوماً ففي النّطفة أربعون ديناراً وفي العلقة ستّون ديناراً وفي المضغة ثمانون ديناراً فاذا اكتسى العظام لحماً ففيه مائة دينار قال الله ﷻ ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَـٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَـٰلِقِينَ﴾ فان كان ذكراً ففيه الدّية وان كانت أُنثى ففيها ديتها.

٩٣٧ ٤٨١٧٧ (١٤) كافي ٣٤٣/٧: تهذيب ٢٨١/١٠: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى (بن عبيد - يب) عن يونس (أو غيره - كا) عن (عبد الله - يب) ابن مسكان (عمّن ذكره - يب) عن أبي عبد الله ﷺ قال دية الجنين خمسة أجزاء خُمس للنّطفة عشرون ديناراً وللعلقة خُمسان أربعون ديناراً وللمضغة ثلاثة أخماس ستّون ديناراً وللعظم أربعة أخماس ثمانون ديناراً فاذا تمّ الجنين كانت له مائة دينار فإذا أنشأ فيه الرّوح فديته ألف دينار أو عشرة آلاف درهم ان كان ذكراً وان كان أنثى فخمسمائة دينار وان قتلت المرأة وهي حبلى فلم يدر أذكر[١] كان ولدها أو أنثى فدية الولد نصفان نصف دية الذّكر ونصف دية الأُنثى وديتها كاملة. استبصار ٢٩٩/٤: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس عن عبد الله بن مسكان عمّن ذكره عن أبي عبد الله ﷺ قال دية الجنين اذا تمّ مائة دينار (وذكر مثله).

٩٣٨ ٤٨١٧٨ (١٥) دعائم الإسلام ٤٢٢/٢: عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبد الله ﷺ أنّهم قالوا الجنين على خمسة أجزاء ففي كلّ جزء منها جزء من الدّية فللنّطفة عشرون ديناراً لو أنّ امرأة ضربت فأسقطت نطفة قبل أن تتغيّر كان فيها عشرون ديناراً وفي العلقة أربعون ديناراً وفي المضغة ستّون ديناراً وفي العظم ثمانون ديناراً فاذا اكتسى لحماً وكمل خلقه ففيه مائة دينار وهي الغرّة[٢] فان نشأ فيه الرّوح ففيه الدّية كاملة ألف دينار وهذا على قول الله تعالى ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِن سُلَـٰلَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَـٰهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ الى قوله ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَـٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَـٰلِقِينَ﴾.

وتقدّم في أحاديث باب (٣٠) حكم من روّع حاملاً فأسقطت الولد من أبواب ما يوجب الضّمان (ج ٣١) ما يدلّ على لزوم تأدية دية الصّبيّ على من أسقطه. ويأتي في الباب التّالي وباب (٤٠) حكم دية جنين الأمة وباب (٤٣) دية قطع رأس الميّت وأنّه بمنزلة الجنين في بطن أمّه ما يدلّ على ذلك فراجع.

---

١. ذكراً كان ولدها أم أنثى فديته للولد نصفين - يب.

٢. العشرة - العشراء - خ ل.

و آن زمان که استخوان‌ها از گوشت پوشیده می‌شود، در آن صد دینار است. خداوند ﷻ می‌فرماید: سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم، پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است. پس اگر پسر باشد، در آن دیهٔ پسر و اگر دختر باشد، در آن دیهٔ دختر است.»

۹۳۷ (۱۴) امام صادق ؑ فرمود: «دیهٔ جنین پنج مرحله دارد: یک پنجم آن برای نطفه، یعنی بیست دینار است و برای علقه، دو پنجم یعنی چهل دینار و برای مضغه، سه پنجم یعنی شصت دینار و برای استخوان، چهار پنجم یعنی هشتاد دینار و چون جنین کامل شود، صد دینار برای اوست و چون روح در آن ایجاد شود، دیه‌اش هزار دینار یا ده‌هزار درهم است، اگر پسر باشد و اگر دختر باشد، دیه‌اش پانصد دینار است و اگر زن آبستن کشته شود و معلوم نشود که فرزند در شکم او پسر است یا دختر، دیهٔ فرزند دو نیمه می‌شود: نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیه‌اش کامل است.»

۹۳۸ (۱۵) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق ؑ فرمودند: «جنین پنج مرحله دارد. در هر مرحله از جنین، مرحله‌ای از دیه است. برای نطفه، بیست دینار دیه است. اگر به زنی بزنند و نطفه را پیش از آن که تحوّلی در آن صورت گیرد بیندازد، در آن بیست دینار است و در علقه، چهل دینار و در مضغه، شصت دینار و در استخوان، هشتاد دینار و چون استخوان پوشیده از گوشت شود و آفرینش او کامل شود، در آن صد دینار است و این، اول [انسان شدن] است.

پس اگر روح در آن پدید آمد، در آن دیهٔ کامل هزار دینار است و این بر پایهٔ فرمودهٔ خداوند متعال است که: و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. تا فرمودهٔ خدا که: سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی از ابواب موجبات ضمان، روایتی که بر لزوم پرداخت دیهٔ بچّه بر کسی که او را انداخته است دلالت دارد.

می‌آید:

در باب بعدی و باب چهل و باب چهل و سه، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

(۳۹)

باب أنّ من ضرب حاملاً فطرحت علقة أو مضغة أو جنيناً فعليه غرّة عبد أو أمة

۹۳۹ ۳۸۱۷۹ (۱) **كافي** ۳۴۳/۷: **تهذيب** ۲۸۶/۱۰: **استبصار** ۳۰۰/۴: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن فقيه ۱۰۹/۴: (محمّد ـ فقيه) ابن أبي عمير عن محمّد ابن أبي حمزة عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله عليه السلام قال جاءت امرأة فاستعدت على أعرابيّ قد أفزعها فألقت جنيناً فقال الأعرابيّ لم يهلّ ولم يصح ومثله يطلّ[1] فقال (له ـ فقيه) النّبيّ صلى الله عليه وآله اسكت سجّاعة عليك غرّة (وصيف ـ كا ـ يب ـ صا) عبد أو أمة.

۹۴۰ ۳۸۱۸۰ (۲) **تهذيب** ۲۸۶/۱۰: **استبصار** ۳۰۰/۴: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ رجلاً جاء الى النّبيّ صلى الله عليه وآله وقد ضرب امرأة حبلى فأسقطت سقطاً ميّتاً فأتى زوج المرأة (إلى ـ يب) النّبيّ صلى الله عليه وآله فاستعدى عليه فقال الضّارب يا رسول الله ما أكل ولا شرب ولا استهلّ ولا صاح ولا استبشّ[2] فقال النّبيّ صلى الله عليه وآله إنّك رجل سجّاعة فقضى فيه رقبة.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

۹۴۱ ۳۸۱۸۱ (۳) **كافي** ۳۴۴/۷: **تهذيب** ۲۸۶/۱۰: **استبصار** ۳۰۰/۴: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال قضى رسول الله صلى الله عليه وآله في جنين الهلاليّة حيث رميت بالحجر فألقت ما في بطنها (ميّتاً فانّ عليه ـ يب) غرّة عبد أو أمة.

۹۴۲ ۳۸۱۸۲ (۴) **كافي** ۳۴۴/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۸۶/۱۰: **استبصار** ۳۰۰/۴: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن (عليّ ـ كا) (ابن ـ كا ـ صا) أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن ضرب رجل (بطن ـ كا) امرأة حبلى فألقت ما في بطنها ميّتاً فإنّ عليه غرّة عبد أو أمة يدفعها إليها.

۹۴۳ ۳۸۱۸۳ (۵) **أمالي الصّدوق** ۱۴۶: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد ابن الوليد قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن فضالة بن أيّوب عن أبان بن عثمان

---

۱. الطّلّ: هدر الدّم.
۲. استبشر ـ صا ـ البشّ: الضّحك.

باب ۳۹

حکم کسی که زن حامله‌ای را بزند و زن، علقه یا مضغه یا جنین را بیندازد

۹۳۹ (۱) امام صادق‌ؑ فرمود: «زنی آمد و علیه یک اعرابی که او را ترسانده و جنین را انداخته بود، شکایت داشت. اعرابی [= مرد عرب بیابانی] گفت: جنین استهلال [= پس از تولد گریه] نکرده و داد و فریادی نکرده و چنین جنینی دیه ندارد.

پیامبرﷺ به او فرمود: ای سجّاعه [= کسی که با سجع و قافیه حرف می‌زنی]، ساکت باش! بر تو یک غلام یا کنیز واجب است [که به این زن بدهی].»

۹۴۰ (۲) سلیمان‌بن‌خالد از امام صادق‌ؑ روایت کرده است که: «مردی نزد پیامبرﷺ آمد؛ در حالی که زن آبستنی را زده و آن زن، مرده‌ای سقط کرده بود. شوهر زن نزد پیامبرﷺ آمد و علیه آن مرد شکایت کرد. آن مرد که زده بود، گفت: ای رسول خدا، او نخورده،ننوشیده، استهلال نکرده، صدا نکرده و لبخندی نزده است. پیامبرﷺ فرمود: تو مردی هستی که با سجع بسیار سخن می‌گویی. پس از آن حضرت در مورد آن به یک برده حکم داد.»

۹۴۱ (۳) امام صادق‌ؑ فرمود: «رسول خداﷺ در مورد جنین زنی که یک‌ماهه حامله بود و او را با سنگ زدند و زن، جنین در شکمش را انداخت، حکم داد که بر او غلام یا کنیز است.»

۹۴۲ (۴) امام صادق‌ؑ فرمود: «اگر مردی به شکم زن آبستنی بزند و آن زن جنین در شکمش را مرده بیندازد، بر آن مرد است غلام یا کنیزی که آن را به آن زن بدهد.»

۹۴۳ (۵) امام باقرؑ فرمود: «رسول خداﷺ خالدبن‌ولید را به سوی قبیله بنی‌المصطلق از تیرهٔ بنی‌جذیمه فرستاد و میان خالد و بنی‌مخزوم کدورت و کینه‌ای در جاهلیت بود. چون خالد بر آنان

عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله خالد بن الوليد الى حيّ يقال لهم بنو المصطلق من بني جذيمة وكان (بينهم ـخ) وبينه وبين بني مخزوم إحنة[1] في الجاهليّة فلمّا ورد عليهم كانوا قد أطاعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذوا منه كتاباً فلمّا ورد عليهم خالد أمر منادياً فنادى بالصّلاة فصلّى وصلّوا فلمّا كان صلاة الفجر أمر مناديه فنادىٰ فصلّى وصلّوا ثمّ أمر الخيل فشنّوا[2] فيهم الغارة فقتل وأصاب فطلبوا كتابهم فوجدوه فأتوا به النّبيّ صلى الله عليه وآله وحدّثوه بما صنع خالد بن الوليد فاستقبل القبلة ثمّ قال اللّهمّ إنّي أبرء إليك ممّا صنع خالد بن الوليد قال ثمّ قدم على رسول الله تِبرٌ ومتاع فقال لعليّ عليه السلام يا عليّ إئت بني جذيمة من بني المصطلق فأرضهم ممّا صنع خالد.

ثمّ رفع صلى الله عليه وآله قدميه فقال يا عليّ اجعل قضاء أهل الجاهليّة تحت قدميك فأتاهم عليّ عليه السلام فلمّا انتهى إليهم حكم فيهم بحكم الله فلمّا رجع الى النّبيّ صلى الله عليه وآله قال يا عليّ أخبرني ما صنعت فقال يا رسول الله عمدت فأعطيت لكلّ دم دية ولكلّ جنين غرّة ولكلّ مال مالاً وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لميلغة[3] كلابهم وحبلة رعاتهم وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لروعة نسائهم وفزع صبيانهم وفضلت معي فضلة فأعطيتهم لما يعلمون ولما لا يعلمون وفضلت معي فضلة فأعطيتهم ليرضوا عنك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وآله يا عليّ أعطيتهم ليرضوا عنّي رضى الله عنك يا عليّ إنّما أنت منّي بمنزلة هارون من موسى الّا أنّه لا نبيّ بعدي.

٩٤٤ ٢٨١٨٤ (٦) **الجعفريّات ١٢٠**: باسناده عن عليّ عليه السلام أنّه قضى في الرّجل يضرب المرأة فتسقط علقة فقضى بربع دية الغرّة وإن كانت مضغة فنصف دية الغرّة وإن كانت سقطاً كاملاً استبان قضى فيه بغرّة عبد أو أمة.

٩٤٥ ٢٨١٨٥ (٧) **عوالي اللّئالي ٦٤٨/٣**: روى أبو هريرة قال اقتتلت امرأتان من هذيل فرمت إحداهما الأخرى بحجر فقتلتها فاختصموا الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقضى في دية جنينها غرّة عبد أو أمة. وفي رواية عبد أو وليدة فقال حمل بن مالك بن النّابغة الهذلي يا رسول الله كيف أغرم

---

١. الإحنة: الضغينة والشّحناء والحقد.

٢. شنّ الغارة عليهم: وجّهها عليهم من كلّ جهة ـ المنجد.

٣. ميلغة الكلب: الاناء الّذي يشرب فيه ـ اللّسان ج ٨ ص ٤٦٠.

درآمد، آنان پیش از این به رسول خدا سرِ طاعت سپرده بودند و نوشته‌ای هم از رسول خدا گرفته بودند. ولی چون خالد آمد، دستور داد تا منادی ندا دهد. منادی ندای نماز داد. خالد و آن جماعت نماز خواندند. چون وقت نماز صبح شد، باز به منادی دستور داد و منادی ندا داد. او و آن جماعت نماز خواندند. پس از آن به لشکر دستور داد. لشکر از هر سو به آنان حمله کرد، کشت و آسیب زد. آنان مکتوبی را که از پیامبر گرفته بودند، جستجو کردند. آن را یافتند و نزد پیامبر آوردند و گزارش کار خالد را به پیامبرﷺ دادند. حضرت رو به قبله ایستاد و سپس فرمود: خدایا، من از کاری که خالدبن‌ولید کرده، بیزاری می‌جویم و به تو پناه می‌برم! امام باقر؈ فرمود: پس از آن شمش طلا و وسایلی برای پیامبرﷺ رسید. حضرت به امیرالمؤمنین علی؈ فرمود: ای علی، نزد بنی‌جزیمه از قبیلهٔ بنی‌المصطلق برو و آنان را در ارتباط با کاری که خالد کرده است، راضی ساز. سپس پیامبرﷺ پاهای [مبارک‌]شان را برداشتند و فرمودند: ای علی، حکم اهل جاهلیت را زیر دو پایت بگذار. پس از آن، حضرت علی؈ نزد آنان آمد و چون به آنان رسید، دربارهٔ آنان طبق حکم خدا حکم داد.

چون نزد پیامبر بازگشت، حضرت فرمود: ای علی، گزارش کاری را که کرده‌ای، به من بده. امیرالمؤمنین علی؈ گفت: ای رسول خدا، دیهٔ هر خونی را دادم و برای هر جنینی یک برده دادم و در برابر هر مالی، مالی را پرداختم. ولی باز اضافه‌ای نزد من بود؛ آن را در برابر ظرف آب‌خوری سگ‌شان و چوپانان‌شان دادم و باز اضافه در نزدم بود؛ آن را برای ترس زنان‌شان و ترس فرزندان‌شان دادم و باز اضافه‌ای نزدم بود، آن را برای هر چه می‌دانستند و نمی‌دانستند، پرداخت کردم و باز اضافه‌ای پیشم بود؛ آن را به آنان دادم تا ای رسول خدا، از تو راضی شوند. حضرتﷺ فرمود: ای علی، آیا به آنان دادی تا از من راضی شوند؟ ای علی، خدا از تو راضی باشد. تو در ارتباط با من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی؛ تنها این که پس از من پیامبری نیست.»

۹۴۴ (۶) امیرالمؤمنین علی؈ دربارهٔ مرد که زن را می‌زند و زن علقه‌ای را سقط می‌کند، حکم داد. حضرت به یک چهارم دیهٔ برده حکم کرد و اگر مضغه باشد، نصف دیهٔ برده و اگر سقط کامل و مشخص باشد، حضرت در آن به پرداخت یک غلام یا کنیز حکم داد.

۹۴۵ (۷) ابوهریره گوید: «دو زن از طایفهٔ هذیل با هم زد و خورد کردند. یکی از آنها دیگری را با سنگی زد و او را کشت. آنان را نزد رسول خداﷺ آوردند. حضرت در مورد دیهٔ جنین زن به پرداخت یک غلام یا کنیز حکم داد و در روایتی آمده است: به پرداخت غلام یا کنیز فرزنددار حکم کرد. آن‌گاه حمل بن مالک بن نابغه هذلی گفت: ای رسول خدا، چگونه ضامن شوم دیهٔ کسی را که ننوشیده و نخورده و سخن نگفته و استهلال [= گریه] نکرده است؟

دية من لا شرب ولا أكل ولا نطق ولا استهلّ فمثل ذلك يطلّ فقال النّبيّ ﷺ انّ هذا من اخوان الكهان من أجل سجعه الّذى سجعه. وفى رواية (اسجع كسجع الجاهليّة هذا كلام شاعر).

٩٤٦ ٢٨١٨٦ (٨) **كافى** ٣٤٦/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب** ٢٨٧/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه** ١٠٩/٤: جميل بن درّاج عن عبيد بن زرارة قال قلت لأبى عبد الله ﷺ إنّ الغرّة تكون بثمانية[1] دنانير وتكون بعشرة دنانير فقال بخمسين.

٩٤٧ ٢٨١٨٧ (٩) **كافى** ٣٤٧/٧: **تهذيب** ٢٨٧/١٠: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن محبوب عن اسحاق بن عمّار عن أبى عبد الله ﷺ قال إنّ الغرّة تزيد وتنقص ولكن قيمتها أربعون ديناراً.

٩٤٨ ٢٨١٨٨ (١٠) **تهذيب** ٢٨٨/١٠: النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله ﷺ قال الغرّة تزيد وتنقص ولكن قيمته خمسمائة درهم.

٩٤٩ ٢٨١٨٩ (١١) **الجعفريّات** ١٢٠: باسناده عن علىّ ﷺ قال الغرّة يزيد وينقص ولكن فيه خمسمائة درهم.

وتقدّم فى رواية أبى عبيدة والحلبىّ (١) من باب (٥) أنّ دية المرأة نصف دية الرجل من أبواب الدّيات قوله سئل عن رجل قتل امرأة خطأً وهي على رأس الولد تمخض قال عليه الدّية خمسة آلاف درهم وعليه للذى فى بطنها غرّة وصيف أو وصيفة أو أربعون ديناراً. وفى باب (٣٠) حكم من روّع حاملاً فاسقطت الولد ومات من أبواب ما يوجب الضّمان ما يدلّ على ذلك. وفى رواية يونس (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ فى ديات الأعضاء من أبوابها قوله ﷺ ثمّ الجنين أيضاً مائة دينار اذا طرقهم عدوّ فأسقطن النّساء فى مثل هذا وقوله ﷺ وأمّا المرأة اذا قتلت وهي حامل متمّ ولم تسقط ولدها ولم يعلم أذكر هو أم أنثى ولم يعلم بعدها مات أو قبلها فديته نصفان نصف دية الذّكر ونصف دية الانثى ودية المرأة كاملة بعد ذلك. ولاحظ الباب المتقدّم فانّ فيه ما يدلّ على ذلك.

---

١. بمائة دينار ـ يب ـ فقيه.

چنین کسی دیه ندارد. پیامبرﷺ فرمود: این شخص به خاطر سجعی که دارد از برادران کاهنان است.

و در روایتی است که حضرت فرمود: این شخص به سان جاهلیت سجع گفت. این سخن شاعر است.»

(۸) عبیدبن‌زراره گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: برده هشت دینار است و ده دینار است. حضرت فرمود: برده‌ای است که پنجاه دینار باشد.» ۹۴۶

(۹) امام صادق‌ؑ فرمود: «برده بهایش کم و زیاد دارد ولی بهای برده، چهل دینار است.» ۹۴۷

(۱۰) امام صادق‌ؑ فرمود: «برده بهایش کم و زیاد می‌شود ولی بهای برده، پانصد درهم است.» ۹۴۸

(۱۱) امیرالمؤمنین علی‌ؑ فرمود: «برده زیاد و کم می‌شود ولی در آن، پانصد درهم است.» ۹۴۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت یک از باب پنج از ابواب دیات، این گفته که: «درباره مردی که زنی را از روی خطا بکشد و زن بر سر فرزند است و زایمان می‌کند، سوال شد. حضرت فرمود: بر او دیه است؛ پنج هزار درهم و بر او به خاطر جنینی که در شکم زن است، یک غلام یا برده یا چهل دینار است.»

و در باب سی از ابواب موجبات ضمان، روایتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «سپس جنین، اگر دشمنی شب هنگام بیاید و زنان در چنین حادثه‌ای سقط کنند، صد دینار است و فرمودهٔ امام معصومؑ که: اما زن اگر در حال حاملگی که نُه ماه را تمام کرده است کشته شود ولی فرزندش را سقط نکند و معلوم نشود که فرزند پسر بوده یا دختر و روشن نشود که پس از مردن مادر، مرده یا پیش از مادر، دیهٔ این فرزند دو نیمه است: نیمی از دیهٔ پسر و نیمی از دیهٔ دختر و دیهٔ زن هم کامل است.»

و بنگر باب پیشین که در آن روایتی است که بر این مفاد دلالت می‌کند.

(٤٠)

باب حكم دية جنين الأمة
وجنين اليهوديّة والنّصرانيّة المجوسيّة

۹۵۰ ۴۸۱۹۰ (۱) كافى ۳٤٤/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن نعيم بن ابراهيم عن أبي سيّار عن أبى عبد الله عليه السلام تهذيب ۲۸۸/۱۰: ابن محبوب عن نعيم بن ابراهيم عن مسمع عن أبى عبد الله عليه السلام فقيه ۱۱۰/٤: الحسن بن محبوب عن نعيم بن ابراهيم عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل قتل جنين أمة لقوم فى بطنها فقال إن كان مات فى بطنها بعد ما ضربها فعليه نصف عُشر قيمة أمّه[1] وإن (كان ـ كا ـ يب) ضربها فألقته حيّاً (فمات ـ كا ـ فقيه) فإنّ عليه عُشر قيمة[2] أمّه.

۹۵۱ ۴۸۱۹۱ (۲) تهذيب ۲۸۸/۱۰: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبد الله عليه السلام فى جنين الأمة عُشر ثمنها.

۹۵۲ ۴۸۱۹۲ (۳) دعائم الإسلام ٤٢٣/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قضى فى جنين الأمة بعُشر ثمن أمّه.

وتقدّم فى رواية مسمع (۱) من باب (۱۱) أنّ دية جنين الذّمّيّة عُشر ديتها من أبواب الدّيات قوله عليه السلام فى جنين اليهودية والنصرانيّة والمجوسيّة عُشر دية أمّه.

(٤١)

باب أنّ من ضرب ابنته فأسقطت
فوهبته حصّتها من الدّية جاز ويؤدّى الى زوجها ثلثى الدّية

۹۵۳ ۴۸۱۹۳ (۱) كافى ۳٤٦/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان عيسى عن سماعة تهذيب ۲۸۸/۱۰: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة (عن أبى عبد الله عليه السلام ـ كا) قال سألته عن رجل ضرب ابنته وهى حبلىٰ فأسقطت سقطاً ميّتاً فاستعدىٰ زوج المرأة عليه فقالت المرأة لزوجها إن كان لهذا السّقط دية ولى فيه[3] ميراث فإنّ ميراثى

---

۱. قيمة الأمة ـ فقيه ـ يب. ۲. قيمة الأمة ـ فقيه. ۳. منه ـ فقيه.

باب ۴۰

دیهٔ جنین کنیز و زن یهودی، مسیحی و مجوسی

۹۵۰ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادقﷺ دربارهٔ مردی که جنین کنیزی را که از آنِ قومی بود و آن را در شکم کنیز کشته بود، روایت کرده که: «حضرت فرمود: اگر جنین در شکم کنیز پس از آن که کنیز را زده مرده است، بر مرد یک بیستم بهای مادر جنین است و اگر مادر را زده و مادر جنین را زنده انداخته و بعداً جنین مرده است، در این صورت بر مرد یک دهم بهای مادر جنین است.»

۹۵۱ (۲) سکونی از امام صادقﷺ روایت کرده است که: «در جنین کنیز، یک دهم بهای کنیز است.»

۹۵۲ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است: «امیرالمؤمنینﷺ در مورد جنین کنیز به پرداخت یک دهم بهای مادرش حکم کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یازدهم از ابواب دیات، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «در جنین زن یهودی، مسیحی و مجوسی یک دهم دیهٔ مادرش است.»

باب ۴۱

حکم کسی که دخترش را بزند و او سقط کند و...

۹۵۳ (۱) سماعه گوید: «از ایشان [= امام صادقﷺ] دربارهٔ مردی پرسیدم که دختر آبستنش را زده و دختر یک جنین مرده را سقط کرده است و شوهر زن علیه پدر شکایت کرده و زن به شوهرش گفته است اگر این سقط دیه دارد و من در آن سهم ارث دارم، سهم ارث خودم را به پدرم بخشیدم. حضرت فرمود: آن‌چه دختر به پدر بخشیده، برای پدر او حلال و جایز است.»

مشابه این روایت در کتاب تهذیب از سلیمان بن خالد آورده شده است و در پایان اضافه شده است که امامﷺ فرمود: «پدر دختر به شوهر دختر دو سوم دیهٔ جنین سقط شده را می‌پردازد.»

و روایاتی که بر جواز عفو از قصاص در ابواب گوناگون دلالت دارد، بسیار فراوان است.

منه لأبی فقال یجوز لأبیها ما وهبت[1] له. فقیه ۱۱۰/٤: وسأل سماعة أبا عبد الله ﷺ عن رجل ضرب ابنته وهی حبلیٰ فأسقطت (وذکر مثله). تهذیب ۲۸۸/۱۰: الحسن بن محبوب عن أبی أیّوب عن سلیمان بن خالد مثله[2] وقال یؤدّی أبوها الی زوجها ثلثی دیة السّقط.

وما یدلّ علی جواز العفو عن القصاص فی الأبواب المختلفة کثیر جدّاً.

(٤٢)

باب ما ورد فی أنّ الجنایة الواردة علی العبد اذا أحاطت بقیمته یؤدّی الجانی قیمته الی مولاه ویأخذ العبد

٩٥٤ ٢٨١٩٤ (۱) کافی ۳۰۷/۷: تهذیب ۱۹٤/۱۰: علیّ (بن ابراهیم ـ کا) عن أبیه عن ابن فضّال عن یونس بن یعقوب عن أبی مریم عن أبی جعفر ﷺ قال قضی أمیر المؤمنین ﷺ فی أنف العبد أو ذکره أو شیء یحیط بثمنه[3] (أنّه ـ کا یب ١٩٤) یؤدّی[4] الی مولاه قیمة العبد ویأخذ[5] العبد. تهذیب ۲٦۱/۱۰: محمّد بن علیّ بن محبوب عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن یحیی عن غیاث عن جعفر عن أبیه ﷺ قال قال علیّ ﷺ اذا قطع أنف العبد (وذکر مثله).

(٤٣)

باب دیة قطع رأس المیّت وأنّه بمنزلة الجنین فی بطن أمّه قبل أن ینفخ فیه الرّوح وأنّ حرمة المیّت کحرمة الحیّ

٩٥٥ ٢٨١٩٥ (۱) کافی ۳٤۷/۷: تهذیب ۲۷۰/۱۰: استبصار ۲۹۵/٤: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن الحسن[6] بن موسی عن محمّد بن الصّبّاح عن بعض أصحابنا قال أتی الرّبیع أبا جعفر المنصور وهو خلیفة فی الطّواف فقال (له ـ کا) یا أمیر المؤمنین مات فلان مولاک البارحة فقطع فلان مولاک رأسه بعد موته قال فاستشاط وغضب قال فقال لابن شبرمة وابن أبی لیلی

---

۱. ما وهبته ـ یب.
۲. هکذا فی (یب).
۳. بقیمته ـ یب.
٤. اذّیٰ ـ یب خ.
٥. وأخذ ـ یب ٢٦١.
٦. الحسین بن موسی ـ کا.

باب ۴۲

حکم جنایت بر برده

۹۵۴ (۱) امام باقر‌ فرمود: «امیرالمؤمنین‌ دربارهٔ بینی برده یا آلت او یا چیزی که همهٔ بهای برده را فرا گیرد، حکم داد که شخص جنایتکار به ارباب برده، بهای برده را می‌دهد و برده را می‌گیرد.»

باب ۴۳

دیهٔ قطع سر میّت و...

۹۵۵ (۱) محمّد بن صباح از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که او گوید: «ربیع نزد ابوجعفر منصور زمانی که خلیفه منصور بود، در طواف آمد. ربیع به منصور گفت: ای امیرالمؤمنین، فلانی از موالیان تو دیشب مُرد و فلان کس از موالیان تو پس از مرگ او سرش را برید. راوی گوید: منصور برافروخته شد و خشم کرد. راوی گوید: پس از آن، منصور به ابن‌شبرمه و ابن‌ابی‌لیلی و تعدادی از قاضیان و فقیهانی که با او بودند، گفت: شماها در این باره چه می‌گویید؟ همه گفتند: چیزی در این مورد نزد ما نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وعدّة (معه ـ كا) من القضاة والفقهاء ما تقولون في هٰذا فكلّ قال ما عندنا في هٰذا شيء قال فجعل يردّد المسألة (في هٰذا ـ كا) ويقول أ قتله أم لا فقالوا ما عندنا في هٰذا شيء (قال فقال له بعضهم ـ كا) قد[1] قدم رجل السّاعة فإن كان عند أحد شيء فعنده الجواب في هٰذا وهو جعفر بن محمّد عليه السلام وقد دخل المسعىٰ فقال للرّبيع اذهب اليه فقل له لولا معرفتنا بشغل ما أنت فيه لسألناك أن تأتينا ولكن أجبنا في كذا وكذا قال فأتاه الرّبيع وهو على المروة فأبلغه الرّسالة.

فقال (له ـ كا) أبو عبد الله عليه السلام قد ترى شغل ما أنا فيه وقِبَلك[2] الفقهاء والعلماء فسلهم قال فقال له قد سألهم[3] ولم[4] يكن عندهم فيه شيء قال فردّه اليه فقال أسألك الّا (ما ـ صا) أجبتنا فيه فليس عند القوم في هٰذا شيء. فقال له أبو عبد الله عليه السلام حتّى أفرغ ممّا أنا فيه قال فلمّا فرغ (جاء ـ كا ـ يب) فجلس[5] في جانب المسجد الحرام فقال للرّبيع اذهب فقل له عليه مائة دينار قال فأبلغه ذٰلك فقالوا له فسله كيف صار عليه مائة دينار فقال أبو عبد الله عليه السلام في النّطفة عشرون (ديناراً ـ يب ـ صا) وفي العلقة عشرون وفي المضغة عشرون (ديناراً ـ صا) وفي العظم عشرون (ديناراً ـ صا) وفي اللّحم عشرون (ديناراً ـ صا) ثمّ أنشأناه خلقاً آخر وهٰذا هو ميّت بمنزلته قبل أن ينفخ فيه الرّوح في بطن أمّه جنيناً[6] قال فرجع إليه[7] فأخبره بالجواب فأعجبهم ذٰلك.

(قال ـ صا) وقالوا ارجع إليه فسله[8] الدّنانير لمن هو لورثته أم[9] لا فقال أبو عبد الله عليه السلام ليس لورثته فيها شيء إنّما هٰذا شيء أتى[10] إليه في بدنه[11] بعد موته يُحجّ بها عنه أو (يُتصدّق بها عنه أو ـ كا ـ يب) تصير في سبيل من سبل الخير قال فزعم الرّجل أنّهم ردّوا[12] الرّسول (اليه ـ كا ـ يب) فأجاب[13] فيها أبو عبد الله عليه السلام بستّة[14] وثلاثين مسألة ولم يحفظ الرّجل إلّا قدر هٰذا الجواب.

---

١. ولكن قد قدم ـ صا. ٢. عندك ـ صا. ٣. سألتهم ـ صا.
٤. فلم ـ يب. ٥. جلس ـ صا. ٦. جنين ـ يب.
٧. اليهم فأخبرهم الجواب ـ صا. ٨. فاسأله ـ صا. ٩. أو ـ يب.
١٠. صار ـ يب ـ صا. ١١. في يده ـ صا. ١٢. ردّدوا ـ صا.
١٣. فأجابه ـ صا. ١٤. ستّة ـ صا.

راوی گوید: منصور این قضیه را تکرار می‌کرد و می‌گفت: او را بکشم یا نه؟ آنان گفتند: در این مورد چیزی نمی‌دانیم. راوی گوید: بعضی از این گروه به منصور گفتند: الان مردی آمد که اگر چیزی نزد کسی باشد، نزد او دربارهٔ این مسئله پاسخ هست و آن کس امام صادق جعفربن محمدعليه السلام است و او در محل سعی صفا و مروه است. منصور به ربیع گفت: نزد امام صادقعليه السلام برو و به او بگو اگر نه این بود که کاری که تو در آن هستی می‌دانیم، از تو می‌خواستیم نزد ما بیایی. ولی هم اکنون در این موضوع پاسخ ما را بده. ربیع ـ در حالی که حضرت بر روی کوه مروه بود ـ نزد حضرت آمد و پیام منصور را به امام رساند.

امام صادقعليه السلام به او فرمود: تو می‌بینی که من مشغول چه کاری هستم و نزد شما فقیهان و عالمانی هستند؛ از آنان بپرس. راوی گوید: ربیع به امامعليه السلام گفت: منصور از آنان پرسیده است ولی نزد آنان در این مورد پاسخی نبوده است. راوی گوید: پس از آن مجدّداً ربیع از حضرت خواست و گفت: از تو می‌خواهم که حتماً جواب ما را در این مورد بدهی؛ آن گروه چیزی در این موضوع نمی‌دانند.

امام صادقعليه السلام به او فرمود: صبر کن تا من از کارم فارغ شوم. راوی گوید: چون امام فارغ گشت، در کنار مسجدالحرام نشست و به ربیع گفت: برو به منصور بگو بر این شخص صد دینار است. راوی گوید: ربیع سخن امام را به منصور رساند. آنان به ربیع گفتند: از امام صادقعليه السلام بپرس که چگونه صد دینار بر آن شخص است؟

امام صادقعليه السلام فرمود: در نطفه، بیست و در علقه، بیست و در مضغه، بیست و در استخوان، بیست و در گوشت، بیست دینار است. سپس او را آفرینشی دیگر می‌دهیم و این میّت به منزلهٔ جنین است، پیش از آن‌که روح در شکم مادرش در آن دمیده شود. راوی گوید: ربیع نزد منصور بازگشت و او را از جواب امام باخبر ساخت و همه از جواب امام شگفت‌زده شدند!

راوی گوید: آنان گفتند: نزد امام برو و از او بپرس که دینارها برای کیست؟ آیا برای وارثان اوست یا نه؟ امام صادقعليه السلام فرمود: وارثان او در این دینارها حقّی ندارند. این تنها چیزی است که پس از مرگ در بدنش پیش آمده و به او رسیده است، با این پول از طرف او حج انجام می‌گیرد و از سوی او صدقه داده می‌شود یا در یکی از راه‌های خیر قرار می‌گیرد. محمد بن صباح گوید: راوی می‌گفت که آنان فرستاده را مکرّر نزد امام فرستادند و حضرت در این مورد به سی و شش سوال پاسخ داد ولی آن مرد جز همین اندازه از جواب را در خاطر نداشت»

۹۵۶ ۴۸۱۹۶ (۲) مستدرك ۳۶۸/۱۸: عماد الدّين أبو جعفر محمّد بن عليّ الطّوسيّ في كتاب ثاقب المناقب عن عثمان بن سعيد عن أبي عليّ ابن راشد عن أبي جعفر محمّد بن ابراهيم النّيسابوريّ عن الكاظم عليه السلام في حديث طويل فيه مسائل سأل عنها أهل نيسابور فأجابه الإمام عليه السلام منها ما يقول العالم في رجل نبش قبراً وقطع رأس الميّت وأخذ كفنه.

الجواب بخطّه عليه السلام يقطع لأخذ الكفن من وراء الحرز ويؤخذ منه مائة دينار لقطع رأس الميّت لأنّا جعلناه بمنزلة الجنين في بطن أمّه من قبل نفخ الرّوح فيه فجعلنا في النّطفة عشرين ديناراً وفي العلقة عشرين ديناراً وفي المضغة عشرين ديناراً وفي اللّحم عشرين ديناراً وفي تمام الخلق عشرين ديناراً فلو نفخ فيه الرّوح ألزمناه ألف دينار على أن لا يأخذ ورثة الميّت منها شيئاً ويُتصدّق بها عنه أو يُحجّ ويُغزىٰ بها لأنّها أصابته في جسمه بعد الموت الخبر.

۹۵۷ ۴۸۱۹۷ (۳) المناقب ۲۹۲/۴: أبو عليّ بن راشد وغيره في خبر طويل (كتب جماعة الشّيعة الى موسى بن جعفر عليه السلام واختاروا محمّد بن عليّ النّيسابوريّ الى أن قال) فكسرت الختم الثالث فوجدت تحته مكتوباً ما يقول العالم في رجل نبش قبر ميّت وقطع رأس الميّت وأخذ الكفن، الجواب بخطّه يقطع السّارق لأخذ الكفن من وراء الحرز ويلزم مائة دينار لقطع رأس الميّت لأنّا جعلناه بمنزلة الجنين في بطن أمّه قبل أن ينفخ فيه الرّوح فجعلنا في النّطفة عشرين ديناراً المسألة الى آخرها.

۹۵۸ ۴۸۱۹۸ (۴) دعائم الإسلام ۴۲۳/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله حرّم من المسلم ميّتاً ما حرّم منه حيّاً فمن فعل بالميّت ما يكون في ذلك الفعل هلاك الحيّ فعليه الدّية وما كان دون ذلك فبحسابه والدّية في الميّت كالدّية في الجنين قبل أن ينشأ فيه الرّوح وما أصيب من أعضائه فعلي حساب ذلك وليست تورث لأنّه فعل ما فعل به بعد موته فلمّا مثّل به كان الواجب في ذلك التّمثيل له دون ورثته يُقضى منه دين إن كان عليه ويُحجّ منه إن كان صرورة ويُعتق ويُتصدّق ويُجعل في أبواب البرّ عنه.

۹۵۹ ۴۸۱۹۹ (۵) كافي ۳۴۹/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن محمّد بن حفص عن الحسين بن خالد قال سُئل أبو عبد الله عليه السلام عن رجل قطع رأس ميّت رجل فقال إنّ الله عزّ وجلّ حرّم منه ميّتاً كما

۹۵۶ (۲) اهل نیشابور از امام کاظمعليه السلام پرسش‌هایی کردند که امامعليه السلام به آنان پاسخ داد.

یکی از آن پرسش‌ها این است: «عالم دربارهٔ مردی که قبری را نبش کرده و سر مرده را بریده و کفن او را گرفته است، چه می‌گوید؟

پاسخ با خط [مبارک] امامعليه السلام: دست او به دلیل دزدیدن کفن از درون حرز، قطع می‌شود و از او صد دینار برای قطع سر میّت گرفته می‌شود؛ چون ما میّت را به منزلهٔ جنین در شکم مادر پیش از نفخ روح در آن می‌گیریم. بنابراین در نطفه، بیست دینار و در علقه، بیست دینار و در مضغه، بیست دینار و در گوشت، بیست دینار قرار داده‌ایم و در آفرینش کامل، بیست دینار و اگر روح در آن دمیده شود، او را ملزم به هزار دینار می‌کنیم؛ بر این پایه که وارثان میّت از آن چیزی را برنگیرند و آن را از سوی میّت صدقه بدهند یا حج بگیرند و با آن [در راه خدا] بجنگند؛ چرا که این پول در ارتباط با تن میّت پس از مرگ به میّت رسیده است...»

۹۵۷ (۳) ابوعلی‌راشد و دیگران در خبری طولانی نقل کرده‌اند که: (جمعی از شیعیان برای حضرت موسی‌بن‌جعفرعليه السلام نامه نوشتند و محمّدبن‌نیشابوری را [برای رساندن نامه] برگزیدند. تا آن‌جا که گوید: «مهر سوم را شکستم، در آن نوشته شده بود: عالم دربارهٔ مردی که قبر مرده‌ای را نبش کرده و سر میّت را بریده و کفن را ربوده است، چه می‌گوید؟)

پاسخ نامه به خط [مبارک] حضرت این چنین بود: دست سارق برای ربودن کفن از درون حرز قطع می‌شود و شخص، ملزم به پرداخت صد دینار به دلیل بریدن سر میّت می‌شود. چون ما میّت را به منزلهٔ جنین در شکم مادر، پیش از آن که روح در آن دمیده شود، می‌دانیم؛ لذا در نطفه، بیست دینار... تا پایان مسأله [به گونه‌ای که در روایت پیشین ذکر شد].»

۹۵۸ (۴) امام جعفر صادقعليه السلام فرمود: «رسول خداﷺ از مسلمان در حال ممات، حرام کرده همان را که از مسلمان در حال حیات حرام دانسته است. پس هرکس که با میّت کاری کند که آن کار موجب هلاکت زنده باشد، بر او دیه است و هر کاری که کمتر از آن باشد به همان نسبت حساب می‌شود و دیه در مرده چون دیه در جنین پیش از آن‌که روح در او ایجاد شود، است و هر عضوی که از میّت آسیب ببیند، به همان حساب است و این دیه به ارث نمی‌رسد؛ چرا که این کار با میّت پس از مرگش شده است. بنابراین اگر میّت مثله شد، آن‌چه در این مثله شدن واجب می‌شود، برای خود میّت است نه وارثان او و از این پول اگر قرضی داشته است، قرض او ادا می‌شود و اگر حج واجب بر او بوده است، از سوی او حج انجام می‌گیرد و بنده آزاد شده و صدقه داده می‌شود و این پول در کارهای خیر از طرف او هزینه می‌شود.»

۹۵۹ (۵) حسین‌بن خالد گوید: «از امام صادقعليه السلام دربارهٔ مردی که سر مرد مرده‌ای را بریده است، سوال

حرّم منه حيّاً فمن فعل بميّت فعلاً يكون في مثله اجتياح نفس الحيّ فعليه الدّية فسألت عن ذٰلك أبا الحسن ﷺ فقال صدق أبو عبد الله ﷺ هكذا قال رسول الله ﷺ قلت فمن قطع رأس ميّت أو شقّ بطنه أو فعل به ما يكون فيه اجتياح نفس الحيّ فعليه دية النّفس كاملة فقال لا ولكن ديته دية الجنين في بطن أمّه قبل أن تنشأ فيه الرّوح وذٰلك مائة دينار وهي لورثته ودية هٰذا هي له لا للورثة قلت فما الفرق بينهما؟

قال إنّ الجنين أمر مستقبل مرجوّ نفعه وهٰذا قد مضى وذهبت منفعته فلمّا مثّل به بعد موته صارت ديته بتلك المثلة له لا لغيره يُحجّ بها عنه ويُفعل بها أبواب الخير والبرّ من صدقة أو غيرها قلت فإن أراد رجل أن يحفر له ليغسله في الحفرة فسدر[١] الرّجل ممّا يحفر فدير به فمالت مسحاته في يده فأصاب بطنه فشقّه فما عليه فقال إذا كان هكذا فهو خطأ وكفّارته عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو صدقة على ستّين مسكيناً مدّ لكلّ مسكين بمدّ النّبيّ ﷺ. **محاسن ٣٠٥**: البرقيّ عن أبيه عن اسماعيل بن مهران عن حسين بن خالد قال سئل أبو عبد الله ﷺ (وذكر نحوه).

٩٦٠ ٢٨٢٠٠ (٦) **تهذيب ٢٧٣/١٠: استبصار ٢٩٨/٤**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن محمّد بن حفص عن الحسين بن خالد ورواه محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن أشيم عن الحسين بن خالد قال سألت أبا الحسن ﷺ فقلت إنّا روينا عن أبي عبد الله ﷺ حديثاً أحبّ أن أسمعه منك فقال وما هو فقلت بلغني أنّه قال في رجل قطع رأس رجل ميّت قال قال رسول الله ﷺ إنّ الله حرّم من المسلم ميّتاً ما حرّم منه حيّاً فمن فعل بميّت ما يكون في ذٰلك اجتياح نفس الحيّ فعليه الدّية فقال صدق أبو عبد الله ﷺ هكذا قال رسول الله ﷺ قلت من قطع رأس رَجُل ميّت أو شقّ بطنه أو فعل به ما يكون في ذٰلك الفعل اجتياح نفس الحيّ فعليه الدّية دية النّفس كاملة فقال لا ثمّ أشار إليّ باصبعه الخنصر فقال لي أليس لهٰذه دية فقلت بلىٰ قال فتراه دية النّفس فقلت لا قال صدقت فقلت (له ـ صا) وما دية هٰذا اذا قطع رأسه وهو ميّت فقال ديته دية الجنين في بطن أمّه قبل أن ينشأ فيه الرّوح وذٰلك مائة دينار

---
١. السّدر بالتّحريك: الدّوران يعرض كثيراً لراكب البحر.

شد. حضرت فرمود: خداوند ﷻ از این مرد در حال ممات حرام دانسته، همان را که از این مرد در حال حیات حرام کرده است. پس هرکس که با میّت کاری کند که در مشابه آن هلاکت جان زنده است، بر او دیه است.

پس از آن دراین‌باره از امام هفتم ؈ پرسیدم. حضرت فرمود: امام صادق ؈ درست فرموده است. این چنین رسول خدا ﷺ فرموده است. پرسیدم: پس کسی که سر مرده‌ای را ببرد یا شکمش را بشکافد یا با او کاری کند که در آن کار، هلاکت جان زنده باشد، بر او دیهٔ انسان به طور کامل ثابت است؟ حضرت فرمود: نه، بلکه دیهٔ او دیهٔ جنین در شکم مادر پیش از ایجاد روح در آن است و آن صد دینار است و آن دیه (یعنی صد دینار جنین) برای وارثان جنین است ولی این، برای خود میّت است، نه برای وارثان.

پرسیدم: بین این دو چه فرقی است؟

حضرت فرمود: جنین چیزی است که آینده دارد (یعنی امید می‌رود که به دنیا بیاید) و سودرسانی به آن امید می‌رود. ولی این میّت درگذشته، مرده و سودش رفته است و چون پس از مرگش مثله شود، دیهٔ او به خاطر مثله برای خود اوست نه دیگری و با آن دیه از طرف او حج انجام می‌گیرد و کارهای خیر و نیک چون صدقه و غیر آن با آن انجام می‌شود.

پرسیدم: اگر مردی بخواهد برای این میّت چاله‌ای بکند تا میّت را در آن چاله غسل دهد و مرد از آنجا که می‌کند رها شود و بچرخد و در نتیجه بیل او در دستش کج رود و به شکم مرده بخورد و آن را بدرد، چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر چنین شود، این خطاست و کفّارهٔ آن آزادسازی یک بنده یا دو ماه پیوسته روزه یا صدقه به شصت مسکین است؛ یک مد [= پیمانه‌ای است به وزن ده سیر]برای هر مسکین البته با مد پیامبر ﷺ.»

۹۶۰ (۶) حسین‌بن‌خالد گوید: «از امام کاظم ؈ پرسیدم و گفتم: برای‌مان از امام صادق ؈ حدیثی روایت شده که من دوست دارم آن را از شما بشنوم. حضرت فرمود: آن چیست؟ گفتم: به من رسیده که حضرت دربارهٔ مردی که سر مرد مرده‌ای را بریده است فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند از مسلمان مرده حرام دانسته همان را که از مسلمان زنده حرام کرده است. پس هرکس که با میّت کاری کند که در آن هلاکت جان زنده باشد، بر او دیه است. حضرت فرمود: امام صادق ؈ درست فرموده، رسول خدا ﷺ چنین فرموده است.

پرسیدم: هرکس که سر مرده‌ای را قطع کند یا شکمش را بشکافد یا با او کاری کند که در آن کار، هلاکت جان زنده باشد،بر او دیه است، دیهٔ کامل انسان؟ حضرت فرمود: نه. سپس حضرت با انگشت کوچک خود به من اشاره کرد و به من فرمود: آیا این، دیه ندارد؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: آیا برای

قال فسكتّ وسرّني ما أجابني فيه قال لِمَ لا تستوفي مسألتك فقلت ما عندي فيها أكثر ممّا أجبتني فيه الّا أن يكون شيء لا أعرفه قال دية الجنين اذا ضربت أمّه فسقط من بطنها قبل أن تنشأ فيه الرّوح مائة دينار وهي لورثته وانّ دية هٰذا إذا قطع رأسه أو شقّ بطنه فليس هي لورثته انّما هي له دون الورثة.

فقلت وما الفرق بينهما فقال انّ الجنين مستقبل مرجوّ نفعه وانّ هٰذا قد مضى فذهبت منفعته فلمّا مثّل به بعد موته صارت ديته بتلك المثلة له لا لغيره يحجّ بها عنه يفعل بها أبواب الخير والبرّ من صدقة أو غيرها قلت فإن أراد رجل أن يحفر له ليغسله في الحفرة فسدر[1] الرّجل ممّا يحفر فدير به فمالت مسحاته في يده فأصاب بطنه فشقّه فما عليه قال إذا كان هكذا فهو خطأ وكفّارته عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو صدقة على ستّين مسكيناً مدّ لكلّ مسكين بمدّ النّبيّ ﷺ.

۹۶۱ ۴۸۲۰۱ (۷) فقيه ۱۱۷/۴: روى الحسين بن خالد عن أبي الحسن موسى ؑ قال دية الجنين إذا ضربت أمّه فسقط من بطنها قبل أن تنشأ فيه الرّوح مائة دينار وهي لورثته ودية الميّت اذا قطع رأسه وشقّ بطنه فليست هي لورثته إنّما هي له دون الورثة فقلت وما الفرق بينهما فقال إنّ الجنين أمر مستقبل يرجى نفعه وإنّ هٰذا قد مضى وذهبت منفعته فلمّا مثّل به بعد وفاته صارت دية المثلة له لا لغيره يحجّ بها عنه ويفعل بها أبواب البرّ من صدقة وغير ذٰلك قلت فانّه دخل عليه رجل ليحفر له بئراً يغسّله فيها فسدر الرّجل فيما يحفر بين يديه فمالت مسحاته في يده فأصابت بطنه فشقّته فما عليه فقال إن كان هكذا فهو خطأ وإنّما عليه الكفّارة عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو صدقة على ستّين مسكيناً مدّ لكلّ مسكين بمدّ النّبيّ ﷺ. علل الشّرائع ۵۴۳: أبي ؓ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال حدّثنا محمّد بن أحمد عن ابراهيم بن هاشم عن عمر بن عثمان عن بعض أصحابه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن موسى ؑ نحوه الى قوله من صدقة وغير ذٰلك.

---

۱. فيتدر ـ صا.

آن دیهٔ انسان می‌بینی؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: درست گفتی. پس از آن از امامﷺ پرسیدم: اگر سر کسی را که مرده است ببرد، دیه‌اش چیست؟ حضرت فرمود: دیه‌اش دیهٔ جنین در شکم مادر است. پیش از آن‌که روح در آن ایجاد شود و آن صد دینار است. حسین‌بن خالد گوید: من ساکت شدم و پاسخ حضرت در این مورد مرا شاد کرد.

حضرت فرمود: چرا پرسشت را کامل نمی‌کنی؟ گفتم: نزد من در آن بیش از آنچه به من درباره‌اش جواب دادید، نیست. مگر این‌که چیزی باشد که من آن را نمی‌دانم. حضرت فرمود: دیهٔ جنین زمانی که مادرش ضربه بخورد و او از شکم مادرش بیفتد ـ پیش از آن‌که روح در آن ایجاد شود ـ صد دینار است و آن برای وارثان اوست و دیهٔ این میّت اگر سرش بریده شود یا شکمش شکافته شود، برای وارثان او نیست. تنها دیه برای خود میّت است نه وارثان.

پرسیدم: بین این دو چه فرقی است؟ حضرت فرمود: جنین آینده دارد و امید سوددهی او می‌رود ولی میّت رفته، درگذشته و سودش هم از بین رفته است و چون پس از مرگش مثله می‌شود، دیه‌ای که در برابر آن مثله است، برای خود میّت است نه دیگران. با این پول از طرف میّت حج انجام می‌گیرد، کارهای خیر و نیک و صدقه یا غیر آن انجام می‌شود.

پرسیدم: اگر مردی بخواهد برای میّت چاله‌ای بکند تا در آن چاله او را غسل دهد، مرد از آن‌جایی که می‌کند رها شود و بچرخد و بیل در دستش منحرف گردد و به شکم میّت بخورد و آن را بشکافد، چه چیزی بر اوست؟ حضرت فرمود: اگر چنین باشد، این خطاست و کفّارهٔ خطا، آزادسازی برده یا دو ماه پیوسته روزه یا صدقه به شصت مسکین است؛ برای هر مسکینی یک مد با مد پیامبرﷺ.»

(۷) حسین‌بن‌خالد از امام هفتم موسی‌بن جعفرﷺ روایت کرده است که: «حضرت فرمود: دیهٔ جنین اگر مادرش ضربه بخورد و جنین از شکم او ساقط شود ـ پیش از آن‌که روح در آن ایجاد شود ـ صد دینار است و آن برای وارثان جنین است و دیهٔ میّت اگر سرش قطع شود و شکمش شکافته شود، برای وارثان میّت نیست تنها این دیه برای خود میّت است نه وارثان. ۹۶۱

پرسیدم: فرق میان این دو چیست؟ حضرت فرمود: جنین چیزی است که آینده دارد و امید به سوددهی او می‌رود ولی این میّت رفته، گذشته و منفعتش از بین رفته است و چون پس از وفاتش مثله شود، دیهٔ مثله برای خود او می‌گردد نه برای دیگران. با آن از طرف میّت حج انجام می‌گیرد و کارهای خیر از قبیل صدقه و غیر آن انجام می‌شود.

پرسیدم: مردی بر میّت وارد شده تا برای او چاله‌ای بکند و او را در آن غسل دهد. مرد در آن چاله‌ای که جلوی میّت می‌کند، رها شود و بیل در دستش منحرف شود و به شکم میّت بخورد و آن را بشکافد. چه چیزی بر این شخص است؟

حضرت فرمود: اگر چنین باشد، آن خطا و تنها بر او کفّاره است؛ آزادسازی برده یا دو ماه پیوسته روزه یا صدقه بر شصت مسکین؛ برای هر مسکین یک مد با مد پیامبرﷺ.»

٩٦٢ ٤٨٢٠٢ (٨) تهذيب ٢٧٢/١٠: استبصار ٢٩٧/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن أبي جميلة عن[1] اسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت ميّت قطع رأسه قال عليه الدّية قلت فمن يأخذ ديته قال الامام هذا لله وإن قطعت يمينه أو شيء من جوارحه فعليه الأرش للإمام. فقيه ١١٨/٤: عن أبي جميلة عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ميّت قطع رأسه قال (وذكر مثله).

٩٦٣ ٤٨٢٠٣ (٩) المقنع ١٨٤: سأل أبا عبد الله عليه السلام إسحاق بن عمّار عن رجل قطع رأس ميّت قال عليه الدّية فقال إسحاق فمن يأخذ ديته قال الإمام هذا لله عليه السلام وان قطعت يمينه أو شيء من جوارحه فعليه الأرش للامام.

٩٦٤ ٤٨٢٠٤ (١٠) تهذيب ٢٧٣/١٠: استبصار ٢٩٧/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي نجران ومحمّد بن سنان عن عبد الله بن مسكان[2] عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل قطع رأس الميّت قال عليه الدّية لأنّ حرمته ميّتاً كحرمته وهو حيّ. تهذيب ٢٧٣/١٠: الحسين بن سعيد عن ابن أبي نجران عن محمّد بن سنان عن فقيه ١١٧/٤: عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام مثله. تهذيب ٢٧٣/١٠: استبصار ٢٩٧/٤: الحسين بن سعيد عن (محمّد ـ يب) ابن سنان عمّن أخبره عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل قطع رأس رجل ميّت قال عليه الدّية فانّ حرمته ميّتاً كحرمته وهو حيّ.

٩٦٥ ٤٨٢٠٥ (١١) كافي ٣٤٨/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد عن محمّد ابن سنان عمّن أخبره عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت رجل قطع رأس ميّت فقال حرمة الميّت كحرمة الحيّ.

٩٦٦ ٤٨٢٠٦ (١٢) كافي ٣٠٢/١: محمّد بن الحسن وعليّ بن محمّد عن سهل عن محمّد بن سليمان عن هارون بن الجهم عن محمّد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول لمّا احتضر الحسن بن عليّ عليه السلام قال للحسين يا أخي إنّي أوصيك بوصيّة فاحفظها (الى أن قال عليه السلام) إنّ الله حرّم من المؤمنين أمواتاً ما حرّم منهم أحياءً.

---

١. و ـ صا. ٢. سنان ـ يب.

۹۶۲ (۸) اسحاق‌بن‌عمّار از امام صادق‌ؑ روایت کرده است. او گوید: «پرسیدم: مرده‌ای سرش قطع شده است. حضرت فرمود: بر او دیه است. پرسیدم: چه کسی دیهٔ او را می‌گیرد؟ حضرت فرمود: امام. این برای امام است و اگر دستش یا چیزی از اعضایش قطع شود، بر اوست که ارش را به امام بدهد.»

۹۶۳ (۹) اسحاق‌بن‌عمار گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که سر مرده‌ای را قطع کند، پرسیدم. حضرت فرمود: بر او دیه است. اسحاق گفت: چه کسی دیه‌اش را می‌گیرد؟ حضرت فرمود: امام. این برای خداوند‌ؑ است و اگر دست میّت یا چیزی از اعضایش قطع شود، بر اوست که ارش را به امام بدهد.»

۹۶۴ (۱۰) عبداللّه‌بن‌مسکان از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که سر مرده‌ای را قطع کرده، روایت کرده است که حضرت فرمود: «بر او دیه است؛ چراکه حرمت آن مرد در حال ممات، چونان حرمت وی در حال حیات است.»

۹۶۵ (۱۱) راوی گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: مردی سر مرده‌ای را برید. حضرت فرمود: احترام میّت، همانند احترام زنده است.»

۹۶۶ (۱۲) محمّدبن‌مسلم گوید: «از امام باقر‌ؑ شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسن‌ؑ در حالت احتضار قرار گرفت به امام حسین‌ؑ فرمود: ای برادرم، من تو را به وصیّتی توصیه می‌کنم؛ آن را بخاطر داشته باش، (تا آن‌که گوید): خداوند از مومنان در حالی که مرده‌اند، حرام کرده همان را که از آنان، در حالی که زنده‌اند حرام کرده است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۶۷ ۴۸۲۰۷ (۱۳) **كافی ۳۴۸/۷**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن **تهذيب ۲۷۲/۱۰**: **استبصار ۲۹۶/۴**: (محمّد ـ يب ـ صا) ابن أبى عمير عن جميل عن غير واحد من أصحابنا عن أبى عبد الله ﷺ (انّه ـ كا) قال قطع رأس الميّت أشدّ من قطع رأس الحىّ. **فقيه ۱۱۷/۴**: فى نوادر محمّد ابن أبى عمير أنّ الصّادق ﷺ قال (وذكر مثله).

۹۶۸ ۴۸۲۰۸ (۱۴) **تهذيب ۲۷۲/۱۰**: **استبصار ۲۹۷/۴**: محمّد بن أبى عمير عن مسمع كردين قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل كسر عظم ميّت قال فقال حرمته ميّتاً أعظم من حرمته وهو حىّ.

۹۶۹ ۴۸۲۰۹ (۱۵) **تهذيب ۲۷۲/۱۰**: **استبصار ۲۹۷/۴**: ابن أبى عمير وصفوان (عن رجالهم ـ صا) قال قال أبو عبد الله ﷺ أبى الله أن يظنّ بالمؤمن إلّا خيراً وكسرك عظامه حيّاً وميّتاً سواء.

۹۷۰ ۴۸۲۱۰ (۱۶) **المؤمن ۶۷**: عن أبى عبد الله ﷺ أنّه قال أبى الله أن يظنّ بالمؤمن إلّا خيراً وكسر عظم المؤمن ميّتاً ككسره حيّاً.

وتقدّم فى رواية العلاء بن سيابة (۱) من باب (۴۹) أنّه اذا مات مسلم فى بئر محرّج[۱] ولم يمكن إخراجه تعطّل البئر من أبواب الدّفن (ج ۳) قوله ﷺ حرمة المرء المسلم ميّتاً كحرمته وهو حىّ (سويّاً ـ خ).

(۴۴)

باب ماورد فى أرش الخدش وفى أنّ الأئمّة ﷺ عندهم صحيفة فيها جميع الحلال والحرام حتّى أرش الخدش

۹۷۱ ۴۸۲۱۱ (۱) **بصائر الدّرجات ۱۴۴**: حدّثنا يعقوب بن يزيد أو عمّن رواه عن يعقوب عن محمّد بن أبى عمير عن محمّد بن حمران عن سليمان بن خالد قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول انّ عندنا لصحيفة يقال لها الجامعة ما من حلال ولا حرام الّا وهو فيها حتّى أرش الخدش.

---

۱. اى مضيّق.

۹۶۷ (۱۳) امام صادق؈ فرمود: «بریدن سر مرده، سخت‌تر از بریدن سر زنده است.»

۹۶۸ (۱۴) مسمع‌کردین گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ مردی که استخوان مرده‌ای را شکسته است، پرسیدم. مسمع گوید: حضرت فرمود: حرمت آن در حال مرده، بزرگ‌تر از حرمت آن در حال زنده است.»

۹۶۹ (۱۵) امام صادق؈ فرمود: «خدا نمی‌خواهد جز این‌که به مومن تنها گمان خیر برود و شکستن استخوان‌های مومن در حال حیات و ممات، یکسان است.»

۹۷۰ (۱۶) امام صادق؈ فرمود: «خداوند نمی‌خواهد که جز گمان خیر به مومن برود و شکستن استخوان مومن در حالی که مرده است، مانند شکستن استخوان مومن است در حالی که زنده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهل ونهم از ابواب دفن، فرمودهٔ پیامبر خدا؟ص؟ که: «احترام مرد مسلمان مرده، همانند احترام وی است در حالی که زنده و سالم است.»

باب ۴۴

ارش خراش و کتاب حلال و حرام اهل بیت؇

۹۷۱ (۱) سلیمان‌بن‌خالد گوید: «از امام صادق؈ شنیدم که می‌فرمود: نزد ما صحیفه‌ای است که به آن جامعه گویند. هیچ حلال و حرامی نیست مگر این‌که آن در جامعه است؛ حتّی ارش خراش.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۷۲ ۴۸۲۱۲ (۲) وفيه ۱۴۴: حدّثنا يعقوب بن اسحاق الرّازيّ عن الحريري[1] عن أبي عمران الأرمنيّ عن عبد الله بن الحكم عن منصور بن حازم وعبد الله ابن أبي يعفور قال قال أبو عبد الله عليه السلام انّ عندي[2] صحيفة طولها سبعون ذراعاً فيها ما يحتاج اليه حتّى أنّ فيها أرش الخدش.

۹۷۳ ۴۸۲۱۳ (۳) وفيه ۱۵۱: حدّثنا أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبي بكير[3] وأحمد بن محمّد عن محمّد بن عبد الملك قال كنّا عند أبي عبد الله عليه السلام نحواً من ستّين رجلاً وهو وسطنا (الى أن قال) وعندنا والله صحيفة طولها سبعون ذراعاً ما خلق الله من حلال وحرام الّا وهو فيها حتّى أنّ فيها أرش الخدش وقام[4] بظفره على ذراعه فخطّ به وعندنا مصحف أما والله ما هو بالقرآن.

۹۷۴ ۴۸۲۱۴ (۴) وفيه ۱۴۴: حدّثنا أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه عن ابن بكير عن محمّد بن عبد الملك قال كنّا عند أبي عبد الله عليه السلام نحواً من ستّين رجلاً قال فسمعته يقول عندنا والله صحيفة طولها سبعون ذراعاً ما خلق الله من حلال أو حرام الّا وهو فيها حتّى أنّ فيها أرش الخدش.

۹۷۵ ۴۸۲۱۵ (۵) وفيه ۱۴۵: حدّثنا محمّد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن أبان عن عبد الرّحمن ابن أبي عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول انّ في البيت صحيفة طولها سبعون ذراعاً ما خلق الله من حلال ولا حرام الّا و(هو ـ ظ) فيها حتّى أرش الخدش.

۹۷۶ ۴۸۲۱۶ (۶) وفيه ۱۴۵: حدّثنا العبّاس بن معروف عن القاسم بن عروة وعبد الله بن جعفر عن محمّد بن عيسى عن القاسم بن العروة عن ابن العبّاس[5] عن أبي عبد الله عليه السلام قال والله انّ عندنا لصحيفة طولها سبعون ذراعاً فيها جميع ما يحتاج اليه النّاس حتّى أرش الخدش املاء رسول الله صلى الله عليه وآله وكتبه عليّ بيده صلوات الله عليه.

۹۷۷ ۴۸۲۱۷ (۷) وفيه ۱۵۰: حدثنا محمّد عن الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبي عمير عن محمّد بن حكيم عن أبي الحسن عليه السلام قال انّما هلك من كان قبلكم بالقياس وانّ الله تبارك

---

۱. يعقوب بن اسحاق الرّازيّ الحريري ـ ك.
۲. عندنا ـ ك.
۳. ابن بكير ـ ك.
۴. وقال ـ ك.
۵. أبي العبّاس ـ خ.

۹۷۲ (۲) امام صادق‌ؑ فرمود: «نزد من صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. در آن هر آن‌چه مورد نیاز است، هست؛ حتی این‌که در آن ارش‌خراش است.»

۹۷۳ (۳) محمدبن‌عبدالملک گوید: «حدود شصت نفر نزد امام صادق‌ؑ بودیم و حضرت میان ما بود. (تا آنجا که گوید): و به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع [= ۳۵ متر] است. خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که در آن صحیفه است؛ حتی آن‌که در آن ارش خراش است و حضرت ناخن خویش را بر ذراعش گذاشت و با آن بر ذراعش کشید و نزد ما مصحفی [= کتابی] است. آگاه باشید که به خدا سوگند که آن مصحف، قرآن نیست.»

۹۷۴ (۴) محمد بن عبدالملک گوید: «ما در حدود شصت نفر در محضر حضرت صادق‌ؑ بودیم. او گوید: از امامؑ شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که در آن صحیفه آمده است. تا آنجا که در آن صحیفه، ارش‌خراش هست.»

۹۷۵ (۵) عبدالرحمن‌بن‌ابی‌عبدالله از امام صادق‌ؑ روایت کرده است،او گوید: «از امام شنیدم که می‌فرمود: در خانه صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که آن در صحیفه است؛ حتّی ارش خراش.»

۹۷۶ (۶) امام صادق‌ؑ فرمود: «به خدا سوگند! نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است. در آن صحیفه همهٔ آنچه مردم به آن نیاز دارند، حتی ارش‌خراش هست. املای آن از رسول خداؐ است و امیرالمؤمنین علی‌ؑ با دست خویش آن را مرقوم فرموده است.»

۹۷۷ (۷) امام کاظم‌ؑ فرمود: «همانا پیشینیان شما باقیاس هلاک شدند و خداوند تبارک وتعالی پیامبرش را قبض روح نکرد تا آن‌که همهٔ دینش را در حلال و حرامش کامل ساخت. بنابراین خداوند برای شما آن‌چه در حیات پیامبر بدان احتیاج داشتید، آورد و به پیامبر و اهل بیت او پس از مرگ پیامبر پناه می‌بردید و آن صحیفه‌ای است نزد اهل بیت پیامبر که حتی ارش خراش هم در آن است.

سپس حضرت فرمود: ابوحنیفه از کسانی است که می‌گوید، علی‌ؑ چنین گفت و در مقابل او من چنین می‌گویم.»

وتعالى لم يقبض نبيّه حتّى أكمله[۱] جميع دينه في حلاله وحرامه فجاءكم بما تحتاجون اليه في حياته وتستغيثون به وبأهل بيته بعد موته وانّها صحيفة عند أهل بيته حتّى أنّ فيها أرش الخدش ثمّ قال انّ أبا حنيفة ممّن يقول قال عليّ عليه السلام وقلت أنا.

۹۷۸ ۴۸۲۱۸ (۸) وفيه ۱۴۸: عن حنّان عن عثمان بن زياد قال دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقام[۲] بأصبعه على ظهر كفّه فمسحها عليه ثمّ قال انّ عندنا لأرش هٰذا فما دونه.

وتقدّم في كثير من أحاديث باب (۴) حجّيّة فتوى الأئمّة عليهم السلام من أبواب المقدّمات (ج ۱) ما يدلّ على ذلك. وفي رواية ابن قيس (۲۲) من باب (۱) ما ورد في فوائد الحدّ ولزوم اقامته من أبواب الأحكام العامّة للحدود (ج ۳۰) قوله عليه السلام انّ الله عزّ وجلّ أرسل رسولاً وأنزل عليه كتاباً وأنزل في الكتاب كلّ ما يحتاج اليه وجعل له دليلاً يدلّ عليه وجعل لكلّ شيءٍ حدّاً ولمن جاوز الحدّ حدّاً. وفي رواية النّوادر (۳۰) قوله عليه السلام ما خلق الله حلالاً ولا حراماً الّا وله حدود كحدود الدار فما كان من حدود الدار فهو من الدّار حتّى أرش الخدش. وفي رواية حمّاد (۳۱) قوله عليه السلام ولأنّ عندنا صحيفة طولها سبعون ذراعاً وما خلق الله حلالاً ولا حراماً الّا فيها (الى أن قال) حتّى أرش الخدش وما سواه والجلدة ونصف الجلدة. ولاحظ ساير أحاديث الباب. ويأتي في رواية منصور (۷) من باب (۱) اقسام الشّجاج والجراح من أبواب ديات الشّجاج قوله عليه السلام وفي الخرصة (الحرصة ـ خ) شبه الخدش بعير. ولاحظ سائر أحاديث الباب.

---

۱. اكمل له ـ خ ل. ۲. فقال باصبعه ـ ك.

(۸) عثمان‌بن‌زیاد گوید: «بر امام صادق‌ؑ وارد شدم. حضرت انگشت خویش را بر پشت کف دست خویش نهاد و آن را بر آن کشید و سپس فرمود: در نزد ما ارش، این و کمتر از این نیز هست.» ۹۷۸

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب چهارم از ابواب مقدّمات، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در روایت بیست و دوم از باب یکم از ابواب احکام عمومی حدود، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «خداوند ﷻ پیامبری فرستاد و بر او کتابی نازل کرد و در آن کتاب هر چه مورد نیاز بود فرستاد و برای کتاب راهنمایی گذاشت که ما را به کتاب هدایت کند و برای هر چیز، حدّی و برای هرکس که از حدّ تجاوز کند، حدّی نهاد.»

و در روایت سی‌ام، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که برای آن حدودی چون حدود خانه است. پس هر چه از حدود خانه است، از خانه است؛ حتی ارش خراش.»

و روایت سی و یکم، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «نزد ما صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و خداوند حلال و حرامی نیافریده مگر این‌که در آن موجود است. (تا آن‌که گوید): حتی ارش خراش و غیر آن و یک تازیانه و نصف تازیانه.»

و ملاحظه کنید سایر روایات باب را.

می‌آید:

در روایت هفتم از باب یکم از ابواب دیات شجاج، فرمودهٔ امام معصوم‌ؑ که: «در جراحتی که پوست، کمی زخمی می‌شود، مانند خراش، [دیه‌اش] یک شتر است.» و سایر روایات باب را ملاحظه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب ديات المنافع

(١)

باب أنّ فى كلّ واحدٍ من السّمع والصّوت والشّلل الدّية كاملة وفى صُدغ الرّجُل خمسمائة دينار

٩٧٩ (١) **كافى** ٣١١/٧: علىّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس وعدّة من أصحابنا
٢٨٢١٩ عن **تهذيب** ٢٤٥/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن عيسى عن يونس أنّه عرض على أبى الحسن الرّضا ﷺ كتاب الدّيات وكان فيه فى ذهاب السّمع كلّه ألف دينار والصّوت كلّه من الغَنَن[١] والبَحَح ألف دينار وشلل اليدين كلتاهما[٢] (و ـ خ كا) الشّلل كلّه ألف دينار وشلل الرّجلين ألف دينار والشّفتين إذا أُستؤصلتا[٣] ألف دينار والظّهر إذا حدب ألف دينار والذّكر إذا أُستؤصِلَ ألف دينار والبيضتين ألف دينار وفى صُدغ[٤] الرّجُل إذا أُصيب فلم يستطع أن يلتفت إلّا ما انحرف الرّجل نصف الدّية خمسمائة دينار فما[٥] كان دون ذلك فبحسابه. **كافى** ٣١١/٧: **تهذيب** ٢٤٥/١٠ علىّ عن أبيه عن ابن فضّال عن الرّضا ﷺ مثله. وتقدّم فى رواية أبى عمرو (١) من باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ عن التّهذيب والفقيه مثل هٰذا بتقديم وتأخير وقوله ﷺ فى نسخة التّهذيب و(فى) الضّوء كلّه من العينين ألف دينار. **مستدرك** ٣٣٨/١٨: ظريف بن ناصح فى كتاب الدّيات بإسناده إلى أمير المؤمنين ﷺ قال قضى فى صُدغ الرّجل اذا أُصيب وذكر مثله. **دعائم الإسلام** ٤٣٠/٢: عن علىّ ﷺ أنّه قضى فى صُدغ الرّجل اذا أُصيب (وذكر نحوه).

---

١. الغنن: التكلّم من الخيشوم ـ والبحح: الخشونة فى الصّوت. ٢. والشّلل فى اليدين كلتيهما ـ يب.
٣. استأصل الشّئ: قطعه من أصله. ٤. الصُّدغ ما بين العين والأذن. ٥. وما ـ يب.

فصل چهارم: دیهٔ منافع

باب ۱

دیهٔ شنوایی، صدا، فلج کردن و گیجگاه

۹۷۹ (۱) یونس کتاب دیات را بر حضرت رضا علیه السلام عرضه کرد و در آن کتاب بود که: «در از بین رفتن همهٔ شنوایی هزار دینار و از بین رفتن همهٔ صوت به گونه‌ای که از بینی حرف می‌زند و یا جوهر صدایش گرفته شود و با نَفَس حرف زند هزار دینار و فلج دو دست با هم و فلج شدن همهٔ بدن هزار دینار و فلج دو پا هزار دینار و دو لب اگر از بیخ کنده شود، هزار دینار و پشت اگر خمیده شود، هزار دینار و آلت مرد اگر از بیخ کنده شود، هزار دینار و دو بیضه هزار دینار و در گیجگاه مرد، اگر آسیب ببیند و توان توجه نداشته باشد، مگر این‌که با همه‌ی بدن برگردد، نصف دیه، پانصد دینار است و هر چه که کمتر از آن است به همان نسبت حساب می‌شود.»

۹۸۰ ۴۸۲۲۰ (۲) مستدرك ۳۹۱/۱۸: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده إلى أمير المؤمنين ﷺ انّه قال والصّوت كلّه من الغنن والبحح ألف دينار وشلل اليدين ألف دينار وذهاب السّمع كلّه ألف دينار وذهاب البصر كلّه ألف دينار الخبر.

۹۸۱ ۴۸۲۲۱ (۳) فقه الرّضا ﷺ ۳۱۵: فاذا أصيب الصُّدغ فلم يستطع أن يلتفت حتّى ينحرف بكلّيّته فنصف الدّية وما كان دون ذلك فبحسابه. وتقدّم في رواية ظريف (۱۱) من باب (۱۱) دية الأنف قوله ﷺ والصّوت كلّه من الغنن والبحح ألف دينار. ويأتي في الباب التّالي وما يتلوه ما يناسب الباب فراجع ولاحظ.

(۲)

باب أنّ من ضرب فثقل لسانه يعرض عليه حروف المعجم ثم يعطى الدّية بقدر مالم يفصح منها

۹۸۲ ۴۸۲۲۲ (۱) كافي ۳۲۱/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۶۳/۱۰: استبصار ۲۹۳/۴: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب ـ صا) ابن محبوب (عن أبي أيّوب ـ يب ـ كا) عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله ﷺ (قال ـ كا ـ يب) في رجل ضرب رجلاً في رأسه فثقل لسانه انّه يعرض عليه حروف المعجم كلّها ثمّ يعطى الدّية[1] بحصّة مالم يفصحه[2] منها.

۹۸۳ ۴۸۲۲۳ (۲) أمالي الصّدوق ۲۶۷: حدّثنا الشّيخ الفقيه أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّي قال حدّثنا عيون الأخبار ۱۲۹/۱: معاني الأخبار ۴۳: التوحيد ۲۳۲: محمّد بن بكران النّقّاش بالكوفة قال حدّثنا أحمد بن محمّد (بن سعيد ـ العيون) الهمدانيّ قال حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبيه عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا ﷺ قال إنّ أوّل ما خلق الله ﷻ ليعرف به خلقه الكتابة[3] حروف المعجم وانّ الرّجل إذا ضرب على رأسه بعصا فزعم أنّه يفصح ببعض[4] الكلام فالحكم فيه أن تعرض عليه حروف المعجم ثمّ يعطى الدّية بقدر مالم يفصح منها الحديث.

---

۱. ديته ـ صا. ۲. يفصح ـ يب ـ يفصح به ـ صا. ۳. الكتاب ـ خ ل.
۴. بعض ـ المعاني.

۹۸۰ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «و در از بین رفتن صدا، به هر نوعی از قبیل حرف زدن با بینی و خشونت [جوهر صدا] هزار دینار است و در فلج هر دو دست، هزار دینار و در از بین رفتن شنوایی، هزار دینار و در از بین رفتن بینایی، هزار دینار...»

۹۸۱ (۳) در فقه‌الرضا ﷺ آمده است: «و اگر گیجگاه آسیب ببیند و در نتیجه شخص توان توجه نداشته باشد، مگر این‌که با همهٔ بدن برگردد، پس نصف دیه است و هر چه که کمتر از آن است پس به همان نسبت حساب می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب یازدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در از بین رفتن صوت، همه‌ی انواعش از صدای در بینی و جوهر صدا، هزار دینار است.»

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن به آنچه مناسب با این باب است مراجعه کرده و ملاحظه کنید.

باب ۲

دیهٔ اختلال گفتاری

۹۸۲ (۱) سلیمان‌بن‌خالد از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «حضرت دربارهٔ مردی که بر سر مردی زد و زبان او سنگین شد، فرمود: حروف الفبا بر او عرضه می‌شود و به اندازه‌ای که از این حروف را نمی‌تواند ادا کند، دیه به او پرداخت می‌شود.»

۹۸۳ (۲) امام ابوالحسن‌الرضا ﷺ فرمود: «اوّلین چیزی که خداوند ﷻ آفریده است تا مردم بدان آشنا با نوشتن شوند، حروف الفباست و اگر بر سر مردی با عصا زده شود و او بگوید که بعضی از سخن‌ها را نمی‌تواند ادا کند، حکم آن این است که حروف الفبا را بر او عرضه کنند و پس از آن به اندازه‌ای که از این حروف را نمی‌تواند ادا کند، دیه به او پرداخت شود...»

۹۸۴ ۴۸۲۲۴ (۳) **تهذيب** ۲۶۳/۱۰: **استبصار** ۲۹۲/۴: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا[1] ضرب الرّجل على رأسه فثقل لسانه عرضت عليه حروف المعجم فما لم يفصح به منها يؤدّى (منه ـ صا) بقدر ذلك من المعجم يقام أصل الدّية على المعجم كلّه (ثمّ ـ صا) يعطى بحساب مالم يفصح به منها وهى تسعة وعشرون حرفاً.

۹۸۵ ۴۸۲۲۵ (۴) **كافى** ۳۲۲/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن عبد الله بن سنان **فقيه** ۸۳/۴: البزنطىّ عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله عليه السلام فى رجل ضرب رجلاً بعصا على رأسه فثقل لسانه فقال يعرض عليه حروف المعجم فما أفصح منها[2] (به ـ كا) (فلا شىء فيه ـ فقيه) وما لم يفصح به كان عليه الدّية وهى تسعة[3] وعشرون حرفاً.

۹۸۶ ۴۸۲۲۶ (۵) **تهذيب** ۲۶۳/۱۰: **استبصار** ۲۹۳/۴: النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال أتى أمير المؤمنين عليه السلام برجل ضرب فذهب بعض كلامه وبقى البعض[4] فجعل ديته على حروف المعجم ثمّ قال تكلّم بالمعجم فما نقص من كلامه فبحساب ذلك والمعجم ثمانية وعشرون حرفاً فجعل ثمانية وعشرين جزءاً فمانقص من كلامه[5] فبحساب ذلك.

۹۸۷ ۴۸۲۲۷ (۶) **دعائم الإسلام** ۴۳۴/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه قال من ضرب أو قطع من لسانه فلم يصب بعض الكلام فإنّه ينظر إلى ما لا يصيبه من الحروف فيعطى الدّية بحساب ذلك من حروف المعجم وهى ثمانية وعشرون حرفاً فى كلّ حرف منها خمسة وثلاثون ديناراً وأربعة أخماس دينار.

۹۸۸ ۴۸۲۲۸ (۷) **كافى** ۳۲۲/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب** ۲۶۲/۱۰: **استبصار** ۲۹۲/۴: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال إذا ضرب الرّجل على رأسه فثقل لسانه عرضت عليه حروف المعجم (كا ـ يقرأ ثمّ قسمت الدّية على حروف المعجم) فما لم يفصح به[6] الكلام كانت (له ـ يب) الدّية بالقياس[7] من ذلك.

---

۱. فاذا ـ صا.
۲. منه ـ كا.
۳. ثمانية وعشرون ـ فقيه.
۴. بعض كلامه ـ صا.
۵. من ذلك ـ صا.
۶. من ـ صا.
۷. بالقصاص ـ يب ـ بقصاص ـ صا.

۹۸۴ (۳) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر بر سر مردی زده شود و زبانش سنگین شود، حروف الفبا بر او عرضه می‌شود. پس هر اندازه از حروف را نتواند ادا کند، به اندازهٔ آن حروف الفبا به او پرداخت می‌شود. اصل دیه بر پایهٔ همهٔ حروف الفباست و به حساب آن اندازه که نمی‌تواند از حروف الفبا را ادا کند به او پرداخت می‌شود و حروف الفبا بیست و نه حرف است.»

۹۸۵ (۴) عبدالله‌بن سنان از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که با عصا بر سر مردی می‌زند و زبان او سنگین می‌شود، روایت کرده که: «حضرت فرمود: حروف الفبا بر او عرضه می‌شود. هر حرفی را که درست ادا کند، چیزی در آن نیست و هر حرفی را که ادا نکند، دیه بر او هست و حروف الفبا بیست و نه حرف است.»

۹۸۶ (۵) امام صادق ﷺ فرمود: «مردی را که زده شده بود، نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت دیهٔ او را بر پایهٔ حروف الفبا قرار داد. پس از آن فرمود: به حروف الفبا تکلم کن؛ پس هر چه از حروف او ناقص بود به همان نسبت حساب می‌کرد و حروف الفبا بیست و هشت حرف است؛ بنابراین حضرت دیه را بیست و هشت جزء قرار داد و هر اندازه که حروف او ناقص بود به همان نسبت حساب می‌شود.»

۹۸۷ (۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «هرکس که زده یا زبان او بریده شود و بعضی از حروف را نتواند ادا کند، در این صورت به آن چه از حروف که می‌تواند ادا کند، توجه و به حساب آن از حروف الفبا به او دیه پرداخت می‌شود و حروف الفبا بیست و هشت حرف است که در هر حرفی از آنها سی و پنج دینار و چهارپنجم دینار است.» مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۸۸ (۷) امام صادق ﷺ فرمود: «اگر بر سر مرد زده و زبانش سنگین شود، حروف الفبا بر او عرضه می‌شود تا قرائت کند. سپس دیه بر پایهٔ حروف الفبا تقسیم می‌شود و هر اندازه که از حروف را نتواند ادا کند، دیه برای او به همان نسبت ثابت است.»

٩٨٩ ٣٨٢٢٩ (٨) **فقه الرّضا** ؛ ٣١٨: سألت العالم ؛ عن رجل طرف[1] لغلام فقطع بعض لسانه فأفصح ببعض الكلام ولم يفصح ببعض فقال يقرأ حروف المعجم فما أفصح به طرح من الدّية وما لم يفصح به ألزم من الدّية فقلت كيف ذٰلك قال بحساب الجمل وهو حروف (أبى جاد)[2] من واحد إلى ألف وعدد حروفه ثمانية وعشرون حرفاً فيقسم لكلّ حرف جزءاً من الدّية الكاملة ثمّ يحطّ من ذٰلك ما بيّن عنه ويلزم الباقي ودية اللّسان دية كاملة.

٩٩٠ ٣٨٢٣٠ (٩) **تهذيب** ٢٦٣/١٠: **استبصار** ٢٩٢/٤: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال قضى أمير المؤمنين ؛ في رجل ضرب غلاماً على رأسه فذهب بعض لسانه وأفصح ببعض الكلام ولم يفصح ببعض فأقرأه المعجم فقسّم الدّية عليه فما أفصح به طرحه وما لم يفصح به ألزمه إيّاه.

٩٩١ ٣٨٢٣١ (١٠) **تهذيب** ٢٦٣/١٠: **استبصار** ٢٩٣/٤: محمّد بن أحمد بن يحيى والصّفّار جميعاً عن العبيديّ عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي عبد الله ؛ قال قلت له رجل ضرب[3] غلامه ضربة فقطع بعض لسانه فأفصح ببعض ولم يفصح ببعض قال يقرأ المعجم فما أفصح به طرح من الدية وما لم يفصح به ألزم الدّية قال قلت كيف[4] هو قال على حساب الجمل ألف ديته واحد والباء ديتها اثنان والجيم ثلاثة والدّال أربعة والهاء خمسة والواو ستّة والزّاي سبعة والحاء ثمانية والطّاء تسعة والياء عشرة والكاف عشرون واللّام ثلاثون والميم أربعون والنّون خمسون والسّين ستّون والعين سبعون والفاء ثمانون والصّاد تسعون والقاف مائة والرّاء مائتان والشّين ثلاثمائة والتّاء أربعمائة وكلّ حرف يزيد بعد هٰذا من ألف ب ت ث (ز دت ـ يب) له مائة درهم. (تهذيب ـ قال محمّد بن الحسن ما يتضمّن هٰذا الخبر من تفصيل الدّية على الحروف يشبه أن يكون من كلام بعض الرّواة من حيث سمعوا أنّه قال يفرّق ذٰلك على حروف الجمل ظنّوا أنّه على ما يتعارفه الحساب من ذٰلك ولم يكن القصد ذٰلك وإنّما كان القصد أن يقسّم على الحروف كلّها أجزاء متساوية ويجعل لكلّ حرف جزء من جملتها على ما فصّل السّكونيّ في روايته وغيره من الرّواة ولو كان الأمر على ما تضمّنت الرّواية لما

---

١. الطّرف: اللطم باليد ولعلّ منه الحديث رجل طرف لغلام طرفة وقطع بعض لسانه ـ مجمع.
٢. ابجد ـ خ ل. ٣. طرق بغلام طرقة ـ صا. ٤. فكيف ـ صا.

۹۸۹ (۸) از عالم [= امام کاظم]ؑ دربارهٔ مردی پرسیدم که به پسری سیلی زد به گونه‌ای که پاره‌ای از زبانش بریده شد. لذا پسر بعضی از حروف را ادا می‌کندولی بعضی را نه. حضرت فرمود: «حروف الفبا را می‌خواند. هر اندازه که از حروف را خوب ادا کند، دیه ندارد و هر اندازه را که خوب ادا نمی‌کند، ملزم به دیه است. پرسیدم: این چگونه است؟ حضرت فرمود: به حساب جمل و آن حروف ابی‌جاد [ابجد] است؛ از حرف یک تا هزار و تعداد این حروف بیست و هشت حرف است. در نتیجه برای هر حرفی بخشی از دیهٔ کامل تقسیم می‌شود و از این مبلغ آن‌چه خوب بیان می‌کند، حذف می‌شود و ملزم به باقی است و دیهٔ زبان، دیهٔ کامل است.»

۹۹۰ (۹) امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ مردی که بر سر پسری زده و بعضی از زبان او از بین رفته است و برخی از حروف را ادا می‌کند ولی بعضی را نه، حکم داد. حضرت به او فرمود: «حروف الفبا را بخواند و دیه را بر آن تقسیم کرد. پس هر اندازه که خوب ادا کرد، از دیه حذف کرد و هر اندازه که آن‌را ادا نکرد، ملزم به دیه کرد.»

۹۹۱ (۱۰) سماعه گوید: «به امام صادقؑ گفتم: مردی به پسر خویش یک ضربت زده و بعضی از زبانش را قطع کرده است و در نتیجه بعضی از حروف را ادا می‌کند ولی بعضی را ادا نمی‌کند. حضرت فرمود: حروف الفبا را می‌خواند. هر اندازه که از حروف را ادا می‌کند، از دیه حذف می‌شود و هر اندازه که خوب آن را ادا نمی‌کند، ملزم به دیه می‌شود.

سماعه گوید: پرسیدم: آن چگونه است؟ حضرت فرمود: بر پایهٔ حساب جمل است. «الف»، دیه‌اش یکی و «با»، دیه‌اش دو و «جیم»، دیه‌اش سه و «دال»، چهار و «ها»، پنج و «واو»،شش و «زا»، هفت و «حا»،هشت و «طا»،نه و «یا»،ده و «کاف»،بیست و «لام»، سی و «جیم»، چهل و «نون»، پنجاه و «سین»، شصت و «عین»، هفتاد و«فا»، هشتاد و «صاد»، نود و «قاف»، صد و «را»، دویست و «شین»، سیصد و «تا»، چهارصد است و هر حرفی که بعد از این، از حروف الفبا افزوده شود، برای آن صد درهم است.»

محمدبن‌حسن [= شیخ طوسی ؒ] گوید: «آن‌چه این خبر از فرق گذاشتن دیه بر پایهٔ حروف را در بر دارد، شبیه آن است که از سخن برخی راویان باشد. او چون شنیده که دیه بر حروف جمل تقسیم می‌شود، پنداشته است که آن بر پایهٔ چیزی است که در این حساب متفاوت است. با این‌که این منظور نیست و تنها منظور آن است که دیه بر پایهٔ همهٔ حروف به شکل اجزای مساوی تقسیم می‌شود و برای هر حرف، یک بخش از مجموع دیه قرار داده می‌شود؛ همان‌گونه که سکونی و دیگر راویان در روایت خودشان تفصیل داده‌اند و اگر مطلب آن‌گونه بود که این روایت در بر دارد،

استكملت الحروف كلّها الدّية على الكمال لأنّ ذلك لا يبلغ كمال الديّة ان حسبناها على الدّراهم وان حسبناها على الدّنانير بلغت أضعاف الدّية وكلّ ذلك فاسد فإذن ينبغي أن يكون العمل على ما تقدّم من الأخبار).

٩٩٢ ٤٨٢٢٢ (١١) مستدرك ٣٩٢/١٨: الشيخ الطّوسي في النّهاية واذا كان لسانه صحيحاً وادّعى أنّه لا يفصح بشئ من الحروف كان عليه القسامة حسب ما قدّمناه وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال يضرب لسانه بإبرة فإن خرج منها دم أسود كان صادقاً في قوله وإن خرج أحمر كان كاذباً.

وتقدّم في باب (١٧) دية اللّسان من أبواب ديات الأعضاء ما يناسب ذلك. ويأتي في الباب التّالي ما يدلّ على بعض المقصود.

(٣)

باب ما يمتحن به من أصيب بعض سمعه وما يلزم من ديته وانّه إن ردّ عليه سمعه لم يلزمه ردّ الدّية

٩٩٣ ٤٨٢٢٣ (١) كافي ٣٢٢/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن تهذيب ٢٦٤/١٠: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن أبي أيّوب عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال في رجل ضرب رجلاً في أذنه بعظم فادّعى أنّه لا يسمع قال يترصّد ويستغفل وينتظر به سنة فإن سمع أو شهد عليه رجلان أنّه يسمع[١] والاّ حلّفه وأعطاه الدّية قيل يا أمير المؤمنين[٢] فإن عثر عليه بعد ذلك أنّه يسمع[٣] قال إن كان الله عزّ وجلّ ردّ عليه سمعه لم أر عليه شيئاً.

٩٩٤ ٤٨٢٢٤ (٢) فقيه ١٠١/٤: وروى ابن محبوب عن أبيه عن حمّاد بن زياد عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل وجأ[٤] أذن رجل بعظم فادّعى أنّه ذهب سمعه كلّه

---

١. سمع ـ يب.

٢. الظّاهر أنّه سقط لفظة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن السّند أو كان القائل جاهلاً باختصاص اللّقب فخاطب أبا عبد الله عليه السلام بذلك ـ الوافي.

٣. سمع ـ يب.

٤. وَجَأَ باليد والسّكين: ضربه ـ اللسان.

همهٔ حروف دیه را کامل در بر نمی‌گرفتند؛ چرا که آن ـ اگر ما حروف را بر پایهٔ درهم‌ها حساب کنیم ـ به همهٔ دیه نمی‌رسد و اگر به دینار حساب کنیم به چند برابر دیه می‌رسد و هر کدام درست نیست. بنابراین شایسته است که ما بر روایات پیشین عمل کنیم.»

۹۹۲ (۱۱) شیخ طوسی در کتاب نهایة الاحکام گفته است: «اگر زبان او سالم باشد و ادّعا کند که هیچ یک از حروف را نمی‌تواند ادا کند، بر او قسامه است آن‌گونه که در پیش گفتیم و از امیرالمؤمنین روایت شده است که حضرت فرمود: سوزنی به زبان او می‌زنند. اگر از آن خون سیاه آمد، او در گفته‌اش صادق است ولی اگر خون سرخ آمد، او دروغگوست.»

باب ۳

دیهٔ اختلال شنوایی

۹۹۳ (۱) حضرت صادق دربارهٔ مردی که با استخوان به گوش مردی زده و آن مرد ادّعا دارد که شنوایی خود را از دست داده است، فرمود: «در کمین او می‌مانند و یک‌سال از او تغافل می‌شود و منتظر می‌مانند، اگر شنید یا دو نفر علیه او شهادت دادند که او می‌شنود، [که روشن است] وگرنه او را سوگند می‌دهند و دیه را به او می‌پردازند.

سوال شد: ای امیرالمؤمنین، اگر بعداً متوجه شد که او می‌شنود؟ حضرت فرمود: اگر خداوند شنوایی‌اش را به او باز گرداند، بر او چیزی نیست.»

۹۹۴ (۲) سلیمان‌بن‌خالد گوید: «از امام صادق دربارهٔ مردی پرسیدم که گوش مردی را با استخوان زده است و او ادّعا دارد که همهٔ شنوایی‌اش از بین رفته است. حضرت فرمود: یک‌سال مهلت داده

قال يؤجّل سنة يترصّد بشاهدي عدل فإن جاءا فشهدا أنّه سمع وأنّه أجاب على سمع فلا حقّ له وإن لم يعثر على أنّه سمع استحلف ثمّ إنّه أعطى الدّية قال قلت له فإنّه يسمع بعد ما أعطى الدّية قال هو شيء أعطاه الله تعالى إيّاه. قال وسألته عن العين يدّعي صاحبها أنّه لا يبصر بها قال يؤجّل سنة ثم يستحلف بعد السّنة أنّه لا يبصر ثمّ يعطىٰ الدّية قلت فإنّه أبصر بعد ذلك قال هو شيء أعطاه الله إيّاه.

۹۹۵ ۴۸۲۳۵ (۳) **تهذيب ۲۶۵/۱۰**: الحسن بن محبوب عن عبد الوهّاب ابن الصّباح عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ في رجل وجئ في أذنه فادّعى أنّ إحدى أذنيه نقص من سمعها شيء قال تسدّ الّتي ضربت سدّاً شديداً وتفتح الصّحيحة يضرب لها بالجرس من حيال وجهه ويقال له اسمع فاذا خفي عليه الصّوت علّم مكانه ثمّ يذهب بالجرس من خلفه فيضرب له من خلفه حتّى يخفى عليه الصّوت ثمّ يعلّم مكانه ثمّ يقاس ما بينهما فإن كان سواءاً علم أنّه قد صدق ثمّ يؤخذ به عن يمينه فيضرب به حتىّ يخفى عنه الصّوت ثمّ يعلّم مكانه ثمّ يقاس ما بينهما فإن كان سواءاً علم أنّه قد صدق ثمّ يؤخذ عن يساره فيضرب به حتّى يخفى عنه الصّوت ثمّ يعلّم ثمّ يقاس ما بينهما فإن كان سواءاً علم أنّه قد صدق قال ثمّ تفتح أذنه المعتلّة وتسدّ الأخرى سدّاً جيّداً ثمّ يضرب بالجرس قدّامه ثمّ يعلّم حيث يخفى عنه الصّوت ثمّ يصنع به كما صنع أوّل مرّة بأذنه الصّحيحة ثمّ يقاس ما بين الصّحيحة والمعتلّة فيعطىٰ الأرش بحساب ذلك.

۹۹۶ ۴۸۲۳۶ (۴) **كافي ۳۲۲/۷**: عليّ عن أبيه عن ابن محبوب عن عليّ ابن أبي حمزة **فقيه ۱۰۰/۴**: ابن محبوب عن عبد الوهّاب بن الصّباح عن عليّ عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ (أنّه قال ـ فقيه) في رجل وجئ في أذنه فادّعى أنّ إحدى أذنيه نقص من سمعها[1] (بها ـ فقيه) شيء قال (قال ـ كا) تسدّ الّتي ضربت سدّاً شديداً[2] وتفتح الصّحيحة فيضرب لها[3] بالجرس حيال وجهه ويقال له اسمع فإذا خفي عليه الصّوت[4] علّم مكانه ثمّ يضرب به[5] من خلفه (ويقال له اسمع ـ كا) (فيضرب به من خلفه حتّى يخفى عليه الصّوت ـ فقيه) فإذا خفي عليه (الصّوت ـ كا)

---

۱. سمعه ـ فقيه. ۲. جيّداً ـ فقيه. ۳. له ـ فقيه.
۴. صوت الجرس ـ فقيه. ۵. يذهب بالجرس ـ فقيه.

می‌شود و با دو شاهد عادل که مراقب او می‌شوند. پس اگر دو شاهد شهادت دادند که او شنیده و بر پایهٔ شنوایی جواب داده، دیگر حقّی ندارد. ولی اگر برخورد نکردند که او شنیده باشد، او را سوگند می‌دهند و دیه به او پرداخت می‌شود.

سلیمان گوید: به امام گفتم: این شخص پس از آن که دیه به او داده شده است، می‌شنود. حضرت فرمود: این چیزی است که خداوند متعال به او داده است.

سلیمان گوید: از حضرت دربارهٔ چشم که صاحبش ادّعا دارد که با آن نمی‌بیند، پرسیدم.

حضرت فرمود: یک سال مهلت داده می‌شود. سپس بعد از یک‌سال او را سوگند می‌دهند که نمی‌بیند. پس از آن دیه را به او می‌دهند. پرسیدم: این شخص پس از آن می‌بیند. حضرت فرمود: آن چیزی است که خداوند به او داده است.»

۹۹۵ (۳) ابوبصیر از امام صادق ؈ دربارهٔ مردی که به گوش او زده شده و ادّعا می‌کند که یکی از دو گوشش مقداری از شنوایی آن کاسته شده است، روایت کرده که حضرت فرمود: «آن گوش که ضربه به او زده شده، محکم بسته می‌شود و گوش سالم را باز می‌گذارند و با زنگ از پیش روی او برایش می‌زنند و به او گفته می‌شود که گوش کن و هر زمان که صدا بر او پنهان شود، جایش را علامت می‌زنند. سپس زنگ را پشت او می‌برند و از پشت او برایش می‌زنند تا صدا بر او مخفی شود. پس از آن جایش را علامت می‌گذارند و بین این دو شکل اندازه‌گیری می‌شود.

پس اگر یکسان بود، روشن می‌شود که او راست می‌گوید. سپس زنگ را سمت راست او می‌گیرند و به‌صدا درمی‌آورند تا صدا از او مخفی بماند. پس از آن جایش را علامت می‌گذارند و سپس بین آن دو اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان بود، می‌دانند که او راست می‌گوید. پس از آن، زنگ را در سمت چپ او می‌گیرند و آن را به صدا در می‌آورند تا آن که صدا از او پنهان شود. سپس علامت زده می‌شود و پس از آن میان آن دو اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان بود، دانسته می‌شود که راست گفته است.

حضرت فرمود: پس از آن، گوش معیوب باز و دیگر گوش، خوب بسته می‌شود تا با زنگ در برابرش بزنند. پس از آن، جایی که صدا از او پنهان می‌گردد علامت گذاشته می‌شود. سپس با او همان گونه که اول‌بار با گوش سالم انجام شد، انجام می‌شود و میان سالم و ناسالم اندازه‌گیری و به همان نسبت ارش پرداخت می‌شود.»

۹۹۶ (۴) امام صادق ؈ دربارهٔ مردی که در گوشش زده شد و ادّعا کرد که یکی از دو گوشش شنوایی‌اش کم شده است، فرمود: «آن گوش که ضربه دیده، محکم بسته می‌شود و گوش سالم باز می‌ماند و در برابر صورت فرد به زنگ زده می‌شود و به او می‌گویند که گوش بده و چون صدا مخفی شد [و نشنید]، جای آن را علامت می‌گذارند. پس از آن زنگ را از پشت سر شخص می‌زنند و به او

علّم مكانه ثمّ يقاس ما بينهما فإن كانا سواء علم أنّه قد صدق ثمّ يؤخذ به عن يمينه (ثمّ ـ كا) يضرب[۱] (به ـ فقيه) حتّى يخفى (عليه الصّوت ـ كا) ثمّ يعلّم (مكانه ـ كا) ثمّ يؤخذ به عن يساره فيضرب (به ـ فقيه) حتّى يخفى (عليه الصّوت ـ كا) ثمّ يعلّم (مكانه ـ كا) (به ـ فقيه) ثمّ يقاس ما بينهما فإن كان[۲] سواء علم أنّه قد صدق قال ثمّ تفتح أذنه المعتلّة وتسدّ الأخرى سدّاً جيّداً ثمّ يضرب بالجرس من قدّامه ثمّ يعلّم حيث[۳] يخفى (عليه الصّوت ـ كا) يصنع به كما صنع أوّل مرّة بأذنه الصّحيحة ثمّ يقاس (فضل ـ كا) مابين الصّحيحة والمعتلّة (فيقوّم ـ فقيه) بحساب[۴] ذلك.

۹۹۷ ۳۸۲۲۷ (۵) **الجعفريّات** ۱۳۱: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى في رجل ضرب فذهب بعض سمعه فقال عليّ عليه السلام تمسك أذنه المصابة ثمّ ترسل الصّحيحة ثمّ ينقد[۵] له بالدّرهم حتّى يبلغ مَداه[۶] قاسوه وحسبوه كم ذراع ثمّ تقلب الى الجانب الآخر ثمّ ينقد[۷] له بالدّرهم حتّى اذا انتهى إلى مَداه قاسوه وحسبوه كم ذراع هو ثمّ ينظرون هل هو سواء صُدّقَ وان لم يكن سواء اُتّهِمَ فان جاء سواء أمسكوا الصّحيحة ثمّ أرسلوا المصابة ثمّ نقر[۸] له بالدّرهم حتّى إذا بلغ مَداه قاسوه وحسبوه فان جاء سواء صُدّق ثمّ يجعلون الدّية على قدر الأذرع فيعطونه على قدر ما نقص من سمعه.

۹۹۸ ۳۸۲۲۸ (۶) **دعائم الإسلام** ۴۳۲/۲: عن عليّ عليه السلام أنّه قال إذا ضرب الرّجل فذهب سمعه كلّه ففيه الدّية كاملة فإن اتّهم ضرب له بالشّئ الّذي له صوت بقربه من حيث لا يراه ولا يعلم به ويتغفّل بذلك وبالصّوت والكلام حتّى يوقف على ذهاب سمعه.

۹۹۹ ۳۸۲۲۹ (۷) **فقه الرّضا** عليه السلام ۳۱۵: فإن أصاب السّمع شيء فعلى قياس العين يصوّت له بشئ مُصَوِّت ويقاس ذلك والقسامة على ما ينقص من السّمع فعلى ما شرحناه من البصر.

۱۰۰۰ ۳۸۲۳۰ (۸) **بحار الأنوار** ۲۵۴/۱۰: ما وصل إلينا من أخبار عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام بغير رواية الحميريّ قال سألته عن رجل ضرب بعظم في أذنه فادّعى أنّه لايسمع قال إذاكان الرّجل مسلماً صُدّق.

---

۱. فيضرب ـ فقيه. ۲. كانا ـ فقيه. ۳. حتّى ـ فقيه.
۴. من حساب ـ فقيه. ۵. ينقر ـ خ ل. ۶. المَدى: الغاية والمنتهى ـ المنجد.
۷. ينقر ـ خ ل. ۸. نقد ـ خ ل.

گفته می‌شود که گوش بده تا صدا بر او مخفی شود و چون صدا مخفی شد [و شخص نشنید] جای آن علامت‌گذاری می‌شود. پس از آن، فاصلهٔ این دو اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان بود، روشن می‌شود که شخص راست گفته است.

پس از آن زنگ را در سمت راست او می‌گیرند و به صدا درمی‌آورند تا صدا بر او مخفی شود [نشنود] و آنجا را علامت می‌زنند. سپس زنگ را سمت چپ شخص می‌گیرند و می‌زنند تا صدا بر شخص مخفی شود. پس از آن، جایش علامت‌گذاری می‌شود و سپس فاصلهٔ میان این دو اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان بود، معلوم می‌شود که راست گفته است.

سپس گوش معیوب باز می‌شود و گوش دیگری خوب بسته می‌شود و زنگ را در جلوی او می‌زنند و هر جا که صدا نیامد، علامت می‌گذارند و آن‌گونه که در مرحلهٔ اول انجام دادند، در این مرحله هم با گوش سالم تکرار می‌کنند. سپس برتری گوش سالم و معیوب اندازه‌گیری و به‌همان نسبت قیمت‌گذاری می‌شود.»

۹۹۷ (۵) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که زده شد و مقداری از شنوایی‌اش از بین رفته بود، حکم داد. حضرت فرمود: «گوش آسیب دیده‌اش گرفته و گوش سالم رها گذاشته می‌شود. سپس برای او با درهم به درهم دیگری می‌زنند [و از او دور می‌شوند] تا آن زمان که صدا آخر شد، آن را اندازه‌گیری و حساب می‌کنند که چند ذراع است. سپس برگردانده می‌شود به سمت دیگر و به درهم زده می‌شود تا آن زمان که صدا به آخر رسید، آن را اندازه‌گیری و حساب می‌کنند که چند ذراع است. پس از آن نگاه می‌کنند که آیا یکسان است که راست گفته است؟ و اگر یکسان نیست، متهم می‌شود. اگر یکسان درآمد، گوش سالم را می‌بندند و گوش آسیب‌دیده را رها می‌سازند و پس از آن بر درهم برای او می‌کوبند تا آن زمان به آخرین درجه‌ی [شنوایی‌اش] رسید، آن را اندازه‌گیری و حساب می‌کنند. اگر یکسان آمد، تصدیق می‌شود و دیه را به نسبت ذراع‌ها قرار می‌دهند و به او اندازه‌ای که از شنوایی‌اش کم است، پرداخت می‌کنند.»

۹۹۸ (۶) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «اگر مردی را بزنند و همهٔ شنوایی‌اش از بین برود، در آن دیهٔ کامل است و اگر راستگویی‌اش مورد شک و تردید قرار گیرد، چیزی که صدا دارد در نزدیکی‌اش کوبیده می‌شود، به گونه‌ای که نبیند و نداند و او را با آن غافلگیر می‌کنند و نیز با صدا و سخن، تا از دست دادن شنوایی‌اش برای آنان روشن شود.»

۹۹۹ (۷) اگر شنوایی آسیبی ببیند، مانند اندازه‌گیری چشم است. چیزی را که صدادار است، برایش به صدا در می‌آورند و شنوایی‌اش اندازه‌گیری می‌شود و قسامه بر آنچه از شنوایی کم شده به همان گونه است که دربارهٔ بینایی شرح دادیم.

۱۰۰۰ (۸) علی‌بن‌جعفر گوید: «از حضرت موسی‌بن‌جعفر ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که با استخوان به گوش او زده‌اند و ادّعا دارد که نمی‌شنود. حضرت فرمود: اگر فرد مسلمان است، گفته‌اش پذیرفته است.»

وتقدّم في أحاديث باب (١٢) دية الأذن من أبواب ديات الأعضاء ج ٣١ ما يناسب الباب، ويأتي في أحاديث باب (٦) من ضُرِبَ فذهب بعض بصره فله بنسبة ما نقص من دية العين ما يناسب ذلك.

(٤)

باب أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات وإن ذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وجماعه لزمه ستّ ديات وكيفيّة ما يمتحن به المدّعي لذلك

١٠٠١ (١) كافي ٣٢٣/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمّد بن الوليد
٢٨٢٤١ تهذيب ٢٦٨/١٠: عليّ عن أبيه عن محمّد بن الوليد عن محمّد بن فرات عن الأصبغ بن نباتة قال سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن رجل ضرب رجلاً على هامته فادّعىٰ المضروب أنّه لا يبصر شيئاً و(أنّه ـ يب) لا يشمّ الرّائحة وأنّه قد ذهب لسانه فقال أمير المؤمنين عليه السلام إن صدق فله ثلاث ديات فقيل يا أمير المؤمنين وكيف يعلم أنّه صادق فقال أمّا ما ادّعاه[١] أنّه لا يشمّ الرّائحة فإنّه يدنى منه الحراق[٢] فإن كان كما يقول وإلّا نحّى رأسه ودمعت عينه وأمّا ما ادّعاه في عينه فإنّه يقابل بعينه (عين ـ يب) الشّمس فإن كان كاذباً لم يتمالك حتّى يغمض عينه وإن كان صادقاً بقيتا مفتوحتين وأمّا ما ادّعاه في لسانه فإنّه يضرب على لسانه بإبرة[٣] فإن خرج الدّم أحمر فقد كذب وإن خرج (الدّم ـ كا) أسود فقد صدق.

فقيه ١١/٣: قال أبوجعفر عليه السلام ضرب رجل رجلاً في هامته على عهد أمير المؤمنين عليه السلام فادّعى المضروب أنّه لا يبصر بعينيه شيئاً وأنّه لا يشمّ رائحة وأنّه قد خرس فلا ينطق فقال أمير المؤمنين عليه السلام إن كان صادقاً فقد وجبت له ثلاث ديات (النّفس ـ فقيه) فقيل له وكيف يستبرأ (ذلك ـ فقيه) منه يا أمير المؤمنين حتّى يعلم أنّه صادق[٤] فقال أمّا ما ادّعاه في عينيه وأنّه لا يبصر بهما (شيئاً ـ البحار) فانّه يستبرأ ذلك بأن يقال له ارفع عينيك[٥] إلى عين

---

١. مالدّعى ـ يب. ٢. الحراق: ما يقع فيه النّار عند القدح ـ مجمع.
٣. بالإبرة ـ يب. ٤. يعلم صدقه ـ البحار. ٥. انظر الى عين الشمس ـ البحار.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از ابواب دیات اعضاء، مناسب با این باب.

می‌آید:

در روایات باب ششم مناسب با آن.

باب ۴
موارد جمع چند دیهٔ کامل

۱۰۰۱ (۱) اصبغ‌بن‌نباته گوید: «از امیرالمؤمنینعليه السلام دربارهٔ مردی که بر سر مردی زده و مضروب ادّعا دارد که هیچ نمی‌بیند و بو را استشمام نمی‌کند و زبانش از کار افتاده است، سوال شد. حضرت فرمود: اگر راست بگوید، سه دیه برای اوست. به امیرالمؤمنینعليه السلام گفته شد چگونه معلوم می‌شود که راست می‌گوید؟ حضرت فرمود: اما این ادّعا که می‌گوید بو را استشمام نمی‌کند، در این صورت مادّهٔ تند سوزنده را به او نزدیک می‌کنند. اگر همان‌گونه بود که او می‌گفت [هیچ‌گونه تغییری در او حاصل نمی‌شود که هیچ] وگرنه، سرش را دور می‌سازد و اشکش جاری می‌شود و امّا ادعایی که دربارهٔ چشمش دارد، چشمش را در مقابل خورشید می‌گیرند. اگر دروغ بگوید، نمی‌تواند چشمش را باز نگه دارد و به هم می‌خورد و اگر راست بگوید، هر دو چشمش باز می‌ماند و امّا ادعایی که دربارهٔ زبانش دارد، در این صورت سوزنی بر زبانش زده می‌شود. اگر خون سرخ‌رنگ بیرون آید، دروغ می‌گوید و اگر خون سیاه بیرون آید، راست می‌گوید.»

امام باقرعليه السلام فرمود: «در زمان امیرالمؤمنینعليه السلام مردی بر سر مردی زد. مضروب ادّعا کرد که با دو چشمش هیچ نمی‌بیند، بویی استشمام نمی‌کند، گنگ شده و سخن نمی‌گوید.

امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: اگر راست بگوید، سه دیه برای او ثابت است. از امامعليه السلام سوال شد. ای امیرالمؤمنین، چگونه معلوم شود که راست می‌گوید؟ حضرت فرمود: اما ادّعایی که دربارهٔ دو چشمش دارد که با دو چشم چیزی نمی‌بیند، آن به این شکل مشخص می‌شود که به او می‌گویند دو چشمت را به سوی خورشید بالا بگیر. اگر سالم باشد، نمی‌تواند چشم‌هایش را باز نگاه دارد و چشم‌هایش را می‌بندد و اگر راستگو باشد، با دو چشم چیزی نمی‌بیند و چشم‌هایش باز می‌ماند.

الشّمس فإن كان صحيحاً لن يتمالك الّا أن يغمض عينه وان كان صادقاً لم يبصر بهما وبقيتا مفتوحتين[١] وأمّا ما ادّعاه في خياشيمه وأنّه لا يشمّ رائحة فانّه يستبرأ ذلك بحراق يدني من أنفه فإن كان صحيحاً وصلت رائحة الحراق إلى دماغه[٢] ودمعت عيناه ونحّى برأسه وأمّا ما ادّعاه في لسانه من الخَرَس وأنّه لا ينطق فإنّه يستبرأ ذلك بابرة تضرب على لسانه فإن كان ينطق خرج الدّم أحمر وان كان لا ينطق خرج الدّم أسود. **بحار الأنوار** ٤١٢/١٠٤: كتاب مقصد الرّاغب ومن قضايا أمير المؤمنين ﷺ أنّه رفع اليه أنّ رجلاً ضرب رجلاً على هامته فادّعى المضروب (وذكر نحوه).

١٠٠٢ ٢٨٢٣٢ (٢) **تهذيب** ٢٦٦/١٠: الحسن بن محبوب عن حمّاد بن زيد عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله ﷺ قال سألته عن العين يدّعي صاحبها أنّه لايبصر قال يؤجّل سنة ثمّ يستحلف بعد السّنة أنّه لا يبصر ثمّ يعطيٰ الدّية قال قلت فإن هو أبصر بعده قال هو شيء أعطاه الله إيّاه.

١٠٠٣ ٢٨٢٣٣ (٣) **كافي** ٣٢٥/٧: **تهذيب** ٢٥٢/١٠: عليّ بن ابراهيم (عن أبيه ـ كا) عن محمّد بن خالد البرقيّ عن حمّاد بن عيسى عن ابراهيم بن عمرو عن أبي عبد الله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ في رجل ضرب رجلاً بعصا فذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وانقطع جماعه وهو حيّ بستّ ديات.

المقنع ١٨٦: قضى أمير المؤمنين ﷺ في رجل ضرب رجلاً (وذكر مثله وأسقط قوله وانقطع جماعه).

١٠٠٤ ٢٨٢٣٤ (٤) **تهذيب** ٢٦٧/١٠: الحسين بن سعيد عن فضالة عن اسماعيل ابن أبي زياد عن أبي عبد الله عن أبيه عن عليّ ﷺ قال لا تقاس عين في يوم غيم. **فقيه** ١٠١/٤: وفي رواية السّكونيّ قال قال أمير المؤمنين ﷺ (وذكر مثله). **تهذيب** ٢٦٨/١٠: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبي الحسن ﷺ مثله. **الجعفريّات** ١٣١: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ قال لا تقاس عين في يوم غيم.

وتقدّم في رواية أبي عمرو (١) من باب (٣) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء من أبوابها قوله ﷺ فالدّية في النّفس ألف دينار والضّوء كلّه

---

١. مفتوحتان ـ بحار. ٢. الى رأسه فدمعت ـ البحار.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

و امّا ادّعایی که دربارهٔ بینی‌اش دارد و این‌که بویی را استشمام نمی‌کند، این با مادّهٔ تند سوزنده که به بینی‌اش نزدیک می‌کنند، معلوم می‌شود. اگر سالم باشد، بوی مادهٔ تند [با عصب بویائی] به مغزش می‌رسد و اشک از چشم‌هایش سرازیر می‌شود و سرش را دور می‌سازد و اما ادّعایی که دربارهٔ زبانش دارد که لال شده و حرف نمی‌زند، در این صورت با سوزنی که به زبانش می‌زنند، روشن می‌شود. اگر می‌تواند سخن بگوید، خون سرخ بیرون می‌آید و اگر نمی‌تواند سخن بگوید، خون سیاه بیرون می‌آید.»

۱۰۰۲ (۲) سلیمان‌بن خالد گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ چشم که صاحبش ادّعا کند که نمی‌بیند، پرسیدم. حضرت فرمود: یک سال مهلت داده می‌شود. پس از یک سال او را سوگند می‌دهند که قسم بخورد که هیچ نمی‌بیند. سپس دیه به او پرداخت می‌شود. سلیمان گوید: پرسیدم: اگر این شخص پس از پرداخت دیه، بینایی‌اش برگشت چه؟ حضرت فرمود: آن چیزی است که خداوند به او داده است.»

۱۰۰۳ (۳) امام صادقؑ فرمود: «امیرالمؤمنین علیؑ در مورد مردی که مردی را با عصا زده است و شنوایی، بینایی، زبان، عقل، آلت تناسلی خود را از دست داده و توان آمیزش او از بین رفته در حالی که زنده است، به شش دیه حکم داد.»

۱۰۰۴ (۴) امیرالمؤمنینؑ فرمود: «در روز ابری، [هیچ]چشمی آزمایش نمی‌شود.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصومؑ که: «دیه در جان، هزار دینار، رفتن نور از دو چشم، هزار دینار، از بین رفتن جوهر صدا، هزار دینار، از بین رفتن شنوایی، هزار دینار، از بین رفتن همهٔ بینایی، هزار دینار و زبان اگر از بن کنده شود هزار دینار است.»

من العينين ألف دينار والبحح ألف دينار وذهاب السّمع كلّه ألف دينار وذهاب البصر كلّه ألف دينار واللّسان اذا اُستُؤصِلَ ألف دينار وقوله ﷺ فاذا أصيب الرّجل فى إحدىٰ عينيه فانّها تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة وينظر ما ينتهى بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّىٰ عينه الصّحيحة وينظر ما ينتهى بصر عينه المصابة فيعطىٰ ديته من حساب ذٰلك. وفى أحاديث باب (١) أنّ فى كلّ واحد من السّمع والصّوت والشّلل الدّية كاملة من أبواب ديات المنافع وباب (٢) أنّ من ضرب فثقل لسانه يعرض عليه حروف المعجم ثمّ يعطى الدّية بقدر ما لم يفصح منها والباب المتقدّم ما يستفاد منه بعض المقصود.

وفى رواية سليمان (٢) من الباب المتقدّم قوله وسألته عن العين يدّعى صاحبها أنّه لايبصر بها قال يؤجّل سنة ثمّ يستحلف بعد السّنة أنّه لايبصر ثمّ يعطى الدّية قلت فانّه أبصر بعد ذٰلك قال هو شيء أعطاه الله ايّاه، ولاحظ ساير أحاديث الباب. ويأتى فى الباب التّالى وما يتلوه ما يدلّ على بعض المقصود.

(٥)
باب حكم من ضرب رجلاً فذهب عقله ثمّ مات أو عاد عقله ثم مات وحكم من ضرب ضربة فجنت جنايتين أو أكثر

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

١٠٠٥ ٣٨٢٤٥ (١) كافى ٣٢٥/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن تهذيب ٢٥٣/١٠؛ فقيه ٩٨/٤: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن جميل بن صالح عن أبى عبيدة الحذّاء قال سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل ضرب رجلاً بعمود فسطاط على رأسه ضربة واحدة فأجافه حتّى وصلت الضّربة الى الدّماغ[١] فذهب عقله فقال إن كان المضروب لايعقل منها (أوقات ـ يب) الصّلاة ولا يعقل ما قال ولا ما قيل له فإنّه ينتظر به سنة فإن مات فيما بينه وبين السّنة أُقيد به ضاربه وإن لم يمت فيما بينه وبين السّنة ولم يرجع اليه عقله أغرم ضاربه الدّية فى ماله لذهاب عقله (قال ـ فقيه) قلت (له ـ كا ـ فقيه) فماترى عليه فى الشّجّة شيئاً قال لا لأنّه إنّما ضربه ضربة واحدة فجنت الضّربة جنايتين فألزمه[٢]

---

١. دماغه ـ فقيه.　　٢. فألزمته ـ يب ـ فقيه.

و فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «اگر مرد یکی از دو چشمش آسیب ببیند، آن چشم با تخم‌مرغی [که در جلوی چشم سالمش نگاه می‌دارند] اندازه‌گیری می‌شود؛ به این نحو که پارچه‌ای بر چشم آسیب‌دیده‌اش بسته و تأمل می‌شود که بینایی چشم سالمش چه اندازه است [و تا چه مسافتی تخم مرغ را می‌بیند]. سپس چشم سالم بسته و نهایت بینایی چشم آسیب دیده بررسی می‌شود و به این حساب، دیه به او پرداخت می‌شود.»

و در روایات باب یکم از ابواب دیات منافع و باب دوم و باب پیشین، روایتی که از برخی از مقصود به دست می‌آید.

و در روایت دوم از باب پیشین، این گفته که: «از او دربارهٔ چشمی که صاحبش ادّعا می‌کند که با آن نمی‌بیند، پرسیدم: حضرت فرمود: یک سال مهلت داده می‌شود. سپس بعد از یک سال او را سوگند می‌دهند که نمی‌بیند. آنگاه دیه به او پرداخت می‌شود. پرسیدم: اگر بعدا ببیند چه؟ حضرت فرمود: آن چیزی است که خداوند به او داده است.»

باب ۵
حکم ضربه‌ای که عقل را زایل کند و
حکم ضربه‌ای که موجب دو جنایت یا بیشتر شود و سپس شخص بمیرد

(۱) ابوعبیده حذّاء گوید: «از امام باقرعلیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با ستون خیمه بر سر مردی یک بار کوبیده تا آن که ضربه به مغز او رسیده و عقلش از بین رفته است. ۱۰۰۵

حضرت فرمود: اگر مضروب در اثر ضربه نه وقت نماز می‌فهمد و نه آن‌چه می‌گوید و نه آن چه درباره‌اش می‌گویند، در این صورت یک سال منتظر می‌مانند. اگر در این فاصلهٔ یک‌سال مُرد، ضارب در برابر مضروب قصاص می‌شود ولی اگر در این فاصله نمُرد و عقلش هم به او باز نگشت، ضارب در مالش به دلیل از بین رفتن عقل او، ضامن دیه است.

ابوعبیده گوید: به امام گفتم: پس شما در این جراحت بر چیزی نظر ندارید؟ حضرت فرمود: نه؛ چرا که او تنها یک ضربت زده و این یک ضربه، دو جنایت وارد کرده است و من او را به سخت‌ترین جنایت ملزم می‌سازم که دیه است ولی اگر دو ضربت به او زده بود و دو ضربت، دو جنایت وارد ساخته بود، من او را ملزم به جنایتی که دو ضربه کرده بود می‌دانستم - هرچه آن دو جنایت باشد. مگر اینکه در این دو، مرگ باشد که در این صورت ضارب بدان قصاص و جنایت دیگر نادیده گرفته می‌شود.

أغلظ الجنايتين وهي الدّية ولو كان ضربه ضربتين فجنت الضّربتان جنايتين لألزمته جناية ما جنتا[1] كانتا[2] ما كانتا إلّا أن يكون فيهما الموت فيقاد به ضاربه (بواحدة ـ كا ـ يب) وتطرح الأخرىٰ قال (وقال ـ كا) فإن ضربه ثلاث ضربات واحدة بعد واحدة فجنين ثلاث جنايات ألزمته جناية ما جنت[3] الثّلاث ضربات كائنة[4] ما كانت ما لم يكن فيها[5] الموت فيقاد به ضاربه قال (وقال ـ كا ـ يب) فإن ضربه عشر ضربات فجنين جناية واحدة ألزمته تلك الجناية الّتي جنينها[6] (تلك ـ يب) العشر ضربات كائنة ما كانت (يب ـ فقيه ـ مالم يكن فيها الموت).

۱۰۰۶ ۴۸۲۴۶ (۲) تهذيب ۲۵۲/۱۰: الصّفّار عن السّندي عن محمّد بن الرّبيع عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن عاصم الحنّاط عن أبي حمزة الثّمالیّ عن أبي جعفر ﷺ قال قلت له جعلت فداك ما تقول في رجل ضرب رأس رجل بعمود فسطاط فأمّه ـ يعني ذهب عقله ـ قال عليه الدّية قلت فانّه عاش عشرة أيّام أو أقلّ أو أكثر فرجع اليه عقله أله أن يأخذ الدّية قال لاقد مضت الدّية بما فيها قلت فانّه مات بعد شهرين أو ثلاثة قال أصحابه نريد أن نقتل الرّجل الضّارب قال إن أرادوا أن يقتلوه يردّوا الدّية ما بينهم وبين سنة فإذا مضت السّنة فليس لهم أن يقتلوه ومضت الدّية بما فيها. **المقنع** ۱۸۴: سأل أبو حمزة الثّمالی أبا جعفر ﷺ عن رجل ضرب رأس رجل (وذكر نحوه).

۱۰۰۷ ۴۸۲۴۷ (۳) تهذيب ۲۵۳/۱۰: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن محمّد ابن أبي عمير عن حفص بن البختري قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل ضرب على رأسه فذهب سمعه وبصره واعتقل لسانه ثمّ مات فقال إن كان (ضربه ـ يب) ضربة بعد ضربة اقتصّ منه ثمّ قتل وان كان أصابه هٰذا من ضربة واحدة قتل ولم يقتصّ منه. **المقنع** ۱۸۵: سأل حفص بن البختری أبا عبد الله ﷺ عن رجل ضرب على رأسه (وذكر مثله).

---

۱. ما جنت الضّربتان ـ فقيه.
۲. كائنة ما كانت ـ يب ـ كائناً ما كانتا ـ فقيه.
۳. ما جنين ـ فقيه.
۴. كائنات ما كانت ـ يب ـ كائنات ماكنّ ـ فقيه.
۵. فيهنّ ـ فقيه.
۶. جنتها ـ يب ـ فقيه.

حضرت فرمود: و اگر سه ضربه به او زده است، یکی پس از دیگری و این سه ضربه سه جنایت وارد کرده باشد، او را ملزم به همهٔ جنایت‌هایی که این سه ضربه وارد ساخته می‌کنم ـ هرچه باشد ـ مادامی که در آن مرگ نباشد که اگر مرگ باشد، در برابر مرگ ضارب قصاص می‌شود.

حضرت افزود: اگر ده ضربه به او بزند و ده ضربه یک جنایت وارد سازد، من او را ملزم به همان جنایتی می‌کنم که ده ضربه وارد کرده است ـ هرچه که باشد. البته مادامی که مرگ در میان جنایت‌ها نباشد.»

(۲) ابوحمزه ثمالی گوید: «به امام باقر گفتم: فدایت شوم! شما دربارهٔ مردی که با ستون خیمه بر سر مردی کوبیده و او را دیوانه کرده است، چه می‌گویید؟ ۱۰۰۶

حضرت فرمود: بر او دیه است.

پرسیدم: اگر ده روز یا بیشتر زنده بماند و عقلش به او باز گردد، آیا می‌تواند دیه‌ای که داده پس بگیرد؟ حضرت فرمود: نه، دیه و ملزوم آن تحقّق یافته و حکم آن نافذ است.

گفتم: آن شخص پس از دو ماه یا سه ماه مرده و افرادش گفته‌اند ما می‌خواهیم ضارب را بکشیم.

حضرت فرمود: اگر می‌خواهند او را بکشند، باید دیه را که گرفته بودند پس دهند و تا فاصلهٔ یک سال از چنین حقّی برخوردارند ولی اگر یک سال گذشته است، دیگر حق ندارند او را بکشند و دیه و ملزومات آن مُمضیٰ و قطعی می‌شود.»

(۳) حفص بن بختری گوید: «از امام صادق دربارهٔ مردی پرسیدم که بر سرش کوبیده شده و شنوایی و بینایی او از بین رفته و زبانش بند آمده و پس از آن مرده است. ۱۰۰۷

حضرت فرمود: اگر ضارب، ضربتی پس از ضربتی [چند ضربه] زده، اوّل از او قصاص گرفته می‌شود و سپس کشته می‌شود. ولی اگر قتل از یک ضربت به او رسیده است، کشته می‌شود و در مقابل ضربه، قصاص دیگر در کار نیست.»

(٦)

باب أنّ من ضرب فذهب بعض بصره فله بنسبة ما نقص من دية العين وما يمتحن به

۱۰۰۸ ۴۸۲۴۸ (۱) كافى ۳۲۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۲٦٥/۱۰: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن معاوية بن عمّار قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرّجل يصاب[1] في عينه[2] فيذهب بعض بصره أيّ[3] شيء يعطىٰ قال تربط إحداهما ثمّ توضع له بيضة ثمّ يقال له انظر فما دام[4] يدّعي أنّه يبصر موضعها حتّى إذا انتهى إلى موضع إن جازه قال لا أبصر قرّبها حتّى يبصر[5] ثمّ يعلّم ذٰلك المكان[6] ثمّ يقاس بذٰلك (القياس ـ كا) من خلفه وعن يمينه وعن شماله فإن جاء سواءً وإلّا قيل له كذبت حتّى يصدق قال قلت أليس يؤمن قال لا ولا كرامة ويصنع بالعين الأخرىٰ مثل ذٰلك ثمّ يقاس ذٰلك على دية العين.

۱۰۰۹ ۴۸۲۴۹ (۲) كافى ۳۲۳/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان تهذيب ۲٦٦/۱۰: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن الحسن بن كثير عن أبيه (عن عليّ عليه السلام ـ يب) (قال ـ كا) قال أصيبت عين رجل وهي قائمة فأمر أمير المؤمنين عليه السلام فربطت عينه الصّحيحة وأقام رجلاً بحذاه بيده بيضة يقول هل تراها (قال فجعل ـ كا) إذا[7] قال نعم تأخّر قليلاً حتّى إذا خفيت عليه علّم ذٰلك المكان قال وعصبت عينه المصابة (قال ـ يب) وجعل[8] الرّجل يتباعد وهو ينظر بعينه الصّحيحة (الى البيضة ـ يب) حتّى اذا خفيت عليه ثمّ قيس ما بينهما فأعطى[9] الأرش على ذٰلك.

۱۰۱۰ ۴۸۲۵۰ (۳) تهذيب ۲٦٦/۱۰: الحسين بن سعيد عن النّضر عن عاصم عن فقيه ۱۰۰/۴: محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل أُصيبت إحدىٰ عينيه أن تؤخذ بيضة نعامة فيمشي بها وتوثق عينه الصّحيحة حتّى لايبصرها[10] وينتهي بصره ثمّ يحسب مابين منتهى بصر عينه الّتي أصيبت ومنتهى[11] عينه الصّحيحة فيؤدّىٰ بحساب ذٰلك.

---

۱. يضرب ـ يب.
۲. أذنه ـ يب. والظاهر أن يكون سهواً.
۳. فأيّ ـ يب.
۴. مادام ـ يب.
۵. ينظر ـ يب.
٦. الموضع ـ يب.
۷. فاذا ـ يب.
۸. فجعل ـ يب.
۹. وأعطى ـ يب.
۱۰. لايبصر بها ـ فقيه.
۱۱. وبين ـ فقيه.

باب ۶
دیهٔ کم‌سو شدن چشم

۱۰۰۸ (۱) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مردی که چشمش آسیب می‌بیند و مقداری از بینایی‌اش را از دست می‌دهد، پرسیدم که چه چیزی به او داده می‌شود؟ حضرت فرمود: یکی از دو چشمش بسته و تخم‌مرغی [در مقابل دید او] گذاشته و به او گفته می‌شود که نگاه کن و تا زمانی که ادّعا می‌کند آن را می‌بیند [عقب می‌برند] تا آن‌جا که به جایی می‌رسد که اگر از آن جا بگذرد، می‌گوید که نمی‌بینم. در این صورت تخم‌مرغ را به او نزدیک می‌کنند تا ببیند. سپس آنجا علامت گذاشته می‌شود. سپس به همین شکل از پشت‌سر و سمت راست و سمت چپ اندازه‌گیری می‌شود. اگر یکسان آمد [که به صداقت او پی می‌برند] وگرنه به او گفته می‌شود که تو دروغ می‌گویی [و او را وادار می‌کنند] تا آن که راستش را بگوید.

معاویة بن عمار گوید: پرسیدم: آیا او امین محسوب نمی‌شود؟ حضرت فرمود: نه، و برای او کرامتی هم نیست و با چشم دیگر نیز همین کار را می‌کنند. سپس آن، با دیهٔ چشم سنجیده می‌شود.[و به نسبت از دست دادن دید چشم، دیه تعلق می‌گیرد].»

۱۰۰۹ (۲) حسن‌بن‌کثیر از پدرش روایت کرده است که می‌گوید: «چشم مردی در حالی که چشم همچنان در جایش استوار است، آسیب دید. امیرالمؤمنین‌ؑ دستور داد چشم سالم شخص بسته شود و مردی را که یک تخم‌مرغ در دستش بود، مأمور کرد که در برابر این مرد بایستد و بگوید آیا این تخم‌مرغ را می‌بینی؟ راوی گوید: هر وقت که آن شخص می‌گفت می‌بینم، آن مرد تخم‌مرغ به دست، کمی عقب‌تر می‌رفت تا آنجا که تخم‌مرغ دیگر برای آن فرد دیده نمی‌شد که آن مکان را علامت گذاشتند.

راوی گوید: و به چشم آسیب دیدهٔ شخص، دستمالی بسته شد و آن مرد تخم‌مرغ به دست دور می‌شد، در حالی که آن مرد با چشم سالمش نگاه می‌کرد، تا آن که تخم‌مرغ از چشم او مخفی می‌شد. پس از آن تفاوت این دو ملاحظه می‌شد و بر همین نسبت ارش پرداخت می‌گردید.»

۱۰۱۰ (۳) امام باقر‌ؑ فرمود: «امیرالمؤمنین‌ؑ دربارهٔ مردی که یکی از دو چشمش آسیب‌دیده بود، حکم داد که تخم شترمرغ را بگیرند و آن را ببرند و چشم سالم این شخص بسته شود و تا جایی ببرند که این تخم شترمرغ را نبیند و بینایی‌اش به انتها برسد. سپس فاصلهٔ بین نهایت بینایی چشم آسیب دیده و نهایت بینایی چشم سالم حساب شود و به همان نسبت دیه پرداخت گردد.»

۱۰۱۱ ۴۸۲۵۱ (٤) **الجعفريّات ۱۳۰**: باسناده عن جعفربن محمّد عن أبيه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ قضى في الرّجل يضرب فيذهب بعض بصره فقال يؤخذ بيضة فيخرج ما في جوفها ثمّ يعلّق بشعرة فيمسك عينه المصابة ثمّ ترسل الصّحيحة ثمّ يلوح له بالبيضة حتّى إذا بلغ مَداها قاسوه وحسبوه كم ذراعاً هو وكم خطوة ثمّ يقلب الى الجانب الآخر ثمّ ليعين له بالبيضة حتّى إذا بلغ مَداها قاسوه وحسبوه كم ذراعاً هو وكم خُطوة فاذا كان سواء صُدّق وإن لم يكن سواء اتّهموه فإن يصدّق[1] وحاسبوا نظروا ما بين الصّحيحة الى المصابة فيقدّر ما نقص من بصره وأعطوه بعدد الخطئ والأذرع وجعلوا الدّية على حساب ذٰلك.

۱۰۱۲ ۴۸۲۵۲ (٥) **دعائم الإسلام ٤٣١/٢**: عن عليّ ﷺ أنّه قال في الرّجل يضرب فيذهب بعض بصره قال يعطى الدّية بحساب ذٰلك تؤخذ بيضة فيخرج ما في جوفها وتعلّق بشعرة بيد رجل وتربط عينه المصابة ثمّ يلوح له الرّجل بالبيضة وهو يمشي ويتباعد منه فكلّما قال أراها زاد حتّى يقول لا أرىٰ شيئاً فإذا قال ذٰلك علّم ذٰلك المكان ثمّ انصرف إليه ومشى أيضاً بين يديه من ناحية أخرىٰ حتّى يقول لا أراه فعلّم ذٰلك المكان يفعل ذٰلك به من أربع جهات[2] ثمّ يقاس بعضها الى بعض فإن استوت صدّق به فان زاد بعضها الى[3] بعض قيل له قد كذبت ويعاد عليه الأمر من أوّله حتّى يستوي القياس من أربع جهات وينبغي أن يستر ما بينه وبين الماشي بالبيضة فلا يرى نقل قدميه لئلّا يحسب الخُطاء فإذا اعتدل ذٰلك علم أنّه منتهى بصره الصّحيح ثمّ تربط عينه الصّحيحة وترسل المضروبة ويفعل به كما فعل به أوّلاً فإذا استوى قياسه نظر مابينه وبين الأوّل وحسب له من الدّية مثل ما نقص وكذٰلك قال ﷺ يفعل بالسّمع وينقر له بالدّرهم.

۱۰۱۳ ۴۸۲۵۳ (٦) **تهذيب ٢٦٨/١٠**: جعفر بن محمّد عن عبيد الله عن عبد الله القدّاح عن أبي عبد الله ﷺ قال أتى أمير المؤمنين ﷺ برجل قد ضرب رجلاً حتّى نقص[4] من بصره فدعا برجال من أسنانه ثمّ أراهم شيئاً فنظر ما نقص[5] من بصره فأعطاه دية ما انتقص من بصره. **فقيه ٩٧/٤**: روى عبد الله بن ميمون عن أبي عبد الله عن أبيه ﷺ قال أتى أمير المؤمنين ﷺ برجل (وذكر مثله).

---

١. فان صدق وحاسبوه ـ ك.
٢. مواضع ـ خ ل.
٣. على بعض ـ خ ل.
٤. انتقص ـ فقيه.
٥. انتقص ـ فقيه.

۱۰۱۱ (۴) امیرالمؤمنین علی‌ؑ دربارهٔ مردی که او را می‌زنند تا مقداری از بینایی اش از بین می‌رود، حکم داد و فرمود: «تخم‌مرغی گرفته و درون آن خالی می‌شود. پس از آن، تخم‌مرغ را با مویی آویزان می‌کنند و چشم آسیب دیده را می‌گیرند و چشم سالم را رها نگاه می‌دارند. آن را محاسبه می‌کنند که چند ذراع و چند گام است. پس از آن چشم‌بند را به سمت دیگری می‌برند و تخم مرغ را به او نشان می‌دهند تا به منتهای دید چشم برسد. آن را اندازه‌گیری و حساب می‌کنند که چند ذراع و چند گام است. پس اگر یکسان بود، شخص تصدیق می‌شود و اگر یکسان نبود، او را دروغگو می‌دانند. در نتیجه اگر سخنش پذیرفته شد، تفاوت بین چشم سالم با چشم آسیب دیده ملاحظه می‌شود و آن مقدار که از بینایی‌اش کم شده، اندازه‌گیری می‌شود و به اندازهٔ تعداد گام‌ها و ذراع‌ها دیه را بر همین حساب به او می‌دهند.»

۱۰۱۲ (۵) امیرالمؤمنین علی‌ؑ دربارهٔ مردی که مضروب می‌شود و بخشی از بینایی‌اش را از دست می‌دهد، فرمود: «دیه به همان نسبت پرداخت می‌شود. تخم‌مرغی گرفته می‌شود و درونش خالی می‌شود و با مویی در دست یک فرد آویزان می‌گردد و چشم آسیب دیدهٔ شخص بسته می‌شود. سپس مرد در حالی که حرکت می‌کند و از او دور می‌شود، با تخم‌مرغ به او اشاره می‌کند. پس تا زمانی که می‌گوید می‌بینم، دورتر می‌شود تا آن‌که بگوید چیزی نمی‌بینم و تا گفت نمی‌بینم، آنجا علامت گذاشته می‌شود. پس از آن برمی‌گردد پیش شخص و مجدداً جلوی او و از سویی دیگر می‌رود تا بگوید نمی‌بینم. آن‌گاه همان‌جا را علامت می‌گذارند و این کار با او در چهار جهت می‌شود. سپس این جهات را با هم اندازه‌گیری می‌کنند. اگر یکسان بود، پذیرفته می‌شود ولی اگر بعضی از جهات نسبت به بعضی بیشتر بود به او می‌گویند دروغ گفتی و مجدداً از ابتدا کار آزمایش تکرار می‌شود تا آن که اندازه‌گیری از چهار جهت یکسان درآید.

و شایسته است که بین فرد آسیب دیده و فردی که با تخم‌مرغ حرکت می‌کند، پوشیده شود تا جابه‌جایی پاهای او را نبیند و گام‌هایش را محاسبه نکند. در نتیجه اگر یکسان شد، معلوم می‌شود که نهایت بینایی چشم سالمش چه اندازه است. سپس چشم سالم بسته می‌شود و چشم آسیب‌دیده باز می‌گردد و همان‌گونه که در مرحلهٔ اول انجام شد، در این مرحله با چشم آسیب دیده انجام می‌شود و چون این سنجش کامل شد، بین این و اولی ملاحظه می‌شود و به اندازه‌ای که دیدش کم شده است، از دیه برایش حساب می‌کنند.

و همین‌طور امیرالمؤمنین‌ؑ فرمود که با شنوایی انجام می‌شود و بر درهم برای او صدا درآورده می‌شود.»

۱۰۱۳ (۶) امام صادق‌ؑ فرمود: «مردی را که مردی را زده بود تا آنجا که از بینایی‌اش کم شده بود، نزد امیرالمؤمنین‌ؑ آوردند. حضرت مردانی از هم‌سن و سال‌های آن شخص را طلبید، سپس چیزی [= شاخصی] را به آنان نشان داد و دید که چه اندازه از بینایی او کم شده است. پس از آن، دیهٔ آن مقدار را که از بینایی‌اش کم شده بود، به او داد.»

وتقدّم في رواية أبي عمرو (۱) من باب (۳) ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء من أبواب ديات الأعضاء قوله ﷺ فاذا أصيب الرّجل في إحدى عينيه فانّها تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة وينظر ما ينتهي بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّىٰ عينه الصّحيحة وينظر ما ينتهي بصر عينه المصابة فيعطىٰ ديته من حساب ذٰلك والقسامة مع ذٰلك من السّتّة الأجزاء القسامة على ستّة نفر على قدر ما أصيب من عينه فان كان سدس بصره حلف الرّجل وحده وأعطىٰ إلخ. وفي أحاديث باب (٦) ديات العين ما يدلّ على ذٰلك.

وفي باب (٤) أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات من أبواب ديات المنافع ما يناسب ذٰلك.

(۷)

باب دية من سلس بوله ومن لا يملك إسته

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۱۴ ۲۸۲۵۴ (۱) كافي ۳۱۳/۷: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۲۴۸/۱۰: الحسين بن سعيد عن النّضر (بن سويد ـ كا) عن فقيه ۱۰۱/۴: هشام بن سالم عن سليمان بن خالد قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل كسر بُعصُوصه[1] فلم يملك إسته فما[2] فيه من الدّية فقال الدّية كاملة قال وسألته عن رجل وقع بجارية فأفضاها وكانت[3] إذا نزلت بتلك المنزلة لم تلد قال الدّية كاملة.

۱۰۱۵ ۲۸۲۵۵ (۲) كافي ۳۱۳/۷: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ۲۴۸/۱۰: فقيه ۹۸/۴: ابن محبوب عن إسحاق بن عمّار قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول قضى أمير المؤمنين ﷺ في الرّجل يضرب (على ـ كا ـ فقيه) عجانه[4] فلا يستمسك غائطه ولا بوله إنّ في ذٰلك الدّية كاملة.

---

۱. البُعصُوص من الانسان: العظم الصغير الذي بين أليتيه ـ اللسان. ۲. ما ـ فقيه.
۳. وهي ـ فقيه. ٤. العِجان: الإست وقيل هو القضيب الممدود من الخصية إلى الدّبر ـ اللسان.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امیرالمؤمنین ؑ که: «اگر مردی یکی از دو چشمش آسیب ببیند، آن چشم با تخم‌مرغی سنجیده می‌شود. چشم آسیب‌دیده بسته می‌شود و نهایت بینایی چشم صحیح از او مشخص می‌شود. سپس چشم سالمش پوشیده و نهایت بینایی چشم سالمش بررسی می‌شود. آن‌گاه دیهٔ او به نسبت این داده‌می‌شود.

و قسامه با آن از شش جزء است و بر شش نفر است؛ به اندازه‌ای که چشمش آسیب دیده است. اگر یک ششم بینایی اش آسیب دیده، مرد به تنهایی سوگند می‌خورد و دیه به او پرداخت می‌شود....»

و در روایات باب ششم، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

و در باب چهارم از ابواب دیات منافع، مناسب آن.

باب ۷

دیهٔ سلسلة البول [تکرّر ادرار] و مدفوع

۱۰۱۴ (۱) سلیمان‌بن‌خالد گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ مردی پرسیدم که استخوان نشیمنگاه او شکسته شده و کنترل مدفوع خود را از دست داده است؛ چه دیه‌ای در آن است؟

حضرت فرمود: دیهٔ کامل.

سلیمان گوید: و از امام دربارهٔ مردی پرسیدم که با دختری آمیزش و او را افضا [= یکی شدن مجرای رحم و مثانه] کرده و دختر چنین است که هر زمان این‌گونه شود، دیگر نمی‌زاید.

حضرت فرمود: دیهٔ کامل.»

۱۰۱۵ (۲) اسحاق‌بن‌عمّار گوید: «از امام صادق ؑ شنیدم که می‌فرمود: امیرالمؤمنین ؑ دربارهٔ مردی که به نشیمنگاه او زده‌اند و دیگر کنترل مدفوع و ادرار خود را ندارد، حکم داد که در آن دیهٔ کامل است.»

۱۰۱۶ ۴۸۲۵۶ (۳) **الجعفريّات ۱۱۹**: باسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قضى في الرّجل يضرب فلا يستطيع أن يحبس بوله وفي الرّجل يضرب فلا يستطيع أن يحبس غائطه الدّية الكاملة.

۱۰۱۷ ۳۸۲۵۷ (۴) **كافي ۳۱۵/۷؛ تهذيب ۲۵۱/۱۰**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة عن اسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال سأله رجل وأنا عنده عن رجل ضرب رجلاً فقطع بوله فقال (له ـ يب) إن كان البول يمرّ إلى اللّيل فعليه الدّية لأنّه قد منعه المعيشة وإن كان إلى آخر النّهار فعليه الدّية وإن كان الى نصف النّهار فعليه ثلثا الدّية وان كان الى ارتفاع النّهار فعليه ثلث الدّية. **فقيه ۱۰۷/۴**: وروى عن اسحاق بن عمّار أنّه قال سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام وأنا حاضر عن رجل ضرب رجلاً فلم ينقطع بوله قال إن كان البول يمرّ الى اللّيل فعليه الدّية وإن كان الى نصف النّهار (وذكر مثله). **المقنع ۱۸۸**: وسأل رفاعة بن موسى أبا عبد الله عليه السلام عن رجل ضرب رجلاً فقطع بوله قال إن كان البول يمرّ الى اللّيل فعليه الدّية كاملة وان كان يمرّ الى نصف النّهار (وذكر مثله).

۱۰۱۸ ۴۸۲۵۸ (۵) **تهذيب ۲۵۱/۱۰**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد ابن الحسين عن محمّد بن يحيى الخزّاز عن **فقيه ۱۰۸/۴**: غياث بن ابراهيم عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه عليه السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى في رجل ضُرب حتّى سلس بوله بالدّية كاملة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۱۹ ۴۸۲۵۹ (۶) **قرب الإسناد ۱۴۷**: السّندي بن محمّد البزّاز قال حدّثني ابوالبختريّ عن جعفر عن أبيه عليه السلام أنّ رجلاً ضرب على رأسه فسلس بوله فرفع ذلك الى عليّ عليه السلام فقضى عليه الدّية في ماله.

۱۰۲۰ ۴۸۲۶۰ (۷) **الجعفريّات ۱۱۹**: باسناده عن عليّ عليه السلام في الرّجل يضرب فيصيبه الفحج[1] في البول قال الدّية كاملة وفي الرّجل يضرب فيسلسل بوله الدّية كاملة.

۱۰۲۱ ۴۸۲۶۱ (۸) **دعائم الإسلام ۴۳۷/۲**: عن عليّ عليه السلام أنّه قال في العصعص[2] اذا كسر فلا يملك نفسه الدّية كاملة.

---

۱. الفحج: تباعد ما بين الرِّجْلين. ۲. العُصعُص: أصل الذّنب ـ عظم الدّبر ـ عظم الذّنب.

۱۰۱۶ (۳) امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب ﷺ دربارهٔ مردی که زده شده و نمی‌تواند ادرارش را نگاه دارد و نیز مردی که زده شده و نمی‌تواند مدفوع خود را نگاه دارد، حکم به دیهٔ کامل داد.

۱۰۱۷ (۴) اسحاق‌بن‌عمار گوید: «در حالی که من در خدمت امام صادق ﷺ بودم، فردی از ایشان دربارهٔ شخصی که مردی را می‌زند و ادرارش را قطع می‌کند سوال شد. حضرت فرمود: اگر ادرار تا شب نمی‌آید، بر او دیهٔ کامل است؛ چرا که او را از کار [یا زندگی] باز داشته است و اگر تا پایان روز است، بر او دیهٔ کامل است و اگر تا نیمهٔ روز است، بر او دو سوم دیه و اگر تا بالاآمدن روز است، بر او یک سوم دیه است.»

۱۰۱۸ (۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که او را زده‌اند تا این‌که تسلسل ادرار پیدا کرده، حکم به دیهٔ کامل داد.

۱۰۱۹ (۶) ابوالبختری از امام صادق ﷺ از پدرشان حضرت باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: «بر سر مردی زدند و به تسلسل ادرار دچار شد. این جریان را نزد امیرالمؤمنین ﷺ بردند. حضرت بر آن مرد به دیهٔ کامل در مالش حکم داد.»

۱۰۲۰ (۷) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که او را می‌زنند تا گرفتار بند آمدن ادرار شد، فرمود: «دیهٔ کامل و دربارهٔ مردی که او را می‌زنند پس به تسلسل ادرار دچار می‌شود، دیهٔ کامل است.»

۱۰۲۱ (۸) امیرالمؤمنین ﷺ در این باره که استخوان نشیمنگاه بشکند و شخص کنترل خودش را نداشته باشد، دیهٔ کامل فرمود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۸)

باب أنّ المرأة اذا ضربت وارتفع طمثها فلها ثلث الدية

۱۰۲۲ ۴۸۲۶۲ (۱) كافی ۳۱۴/۷: (علىّ بن ابراهيم عن أبيه ـ معلّق) عن تهذيب ۲۵۱/۱۰: فقيه ۱۱۲/۴: (الحسن ـ يب ـ فقيه) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبی بصير قال قلت لأبی جعفر عليه السلام ماترى فی رجل ضرب امرأة شابّة على بطنها فعقر رحمها فأفسد[۱] طمثها وذكرت أنّها قد ارتفع طمثها عنها لذلك و(قد ـ كا ـ فقيه) كان طمثها مستقيماً قال ينتظر بها سنة فإن (صلح رحمها و ـ فقيه) رجع[۲] طمثها الى ما كان وإلّا استحلفت وغرم[۳] ضاربها ثلث ديتها لفساد رحمها وانقطاع[۴] طمثها. المقنع ۱۸۹: وسأل أبو بصير أبا جعفر عليه السلام فقال ماترى فی رجل ضرب امرأة شابّة (وذكر مثل ما فی الفقيه).

۱۰۲۳ ۴۸۲۶۳ (۲) فقيه ۱۱۲/۴: روى الحسن بن محبوب عن بعض رجاله عن أبی عبد الله عليه السلام فی رجل ركل[۵] امرأة فی فرجها فزعمت أنّها لا تحيض وكان طمثها مستقيماً قال يتربّص بها سنة فإن رجع إليها الطّمث وإلّا غرم الرّجل ثلث ديتها لفساد طمثها وعقر رحمها.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۹)

باب انّ القلب اذا رعد فطار ففيه الدّية وفی الصَّعَر الدّية

۱۰۲۴ ۴۸۲۶۴ (۱) كافی ۳۱۴/۷: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۲۴۹/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن (الأصمّ ـ يب) عن مسمع بن عبد الملك عن أبی عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله فی القلب اذا رعد فطار الدّية (قال ـ كا) وقال رسول الله صلى الله عليه وآله فی الصَّعَر الدّية والصَّعَر أن يثنی عنقه فيصير فی ناحية.

۱۰۲۵ ۴۸۲۶۵ (۲) المقنع ۱۹۱: وقضى رسول الله صلى الله عليه وآله فی القلب اذا أذعر[۶] فطار بها قضى بالدّية.

وتقدّم فی أحاديث باب (۱) انّ كلّما كان فی الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة وفی احدهما نصف الدّية ما يناسب ذلك.

---

۱. وأفسد ـ فقيه. ۲. عاد ـ فقيه. ۳. وأغرم ـ فقيه.
۴. وارتفاع ـ يب ـ فقيه. ۵. أی ضربها برجلٍ واحدة. ۶. أذعره: أخافه ـ المنجد.

باب ۸

دیهٔ از بین رفتن حیض زن

۱۰۲۲ (۱) ابوبصیر گوید: «به امام باقر ؑ گفتم: نظر شما دربارهٔ مردی که به شکم دختر جوانی زده است و در نتیجه رحم دختر نازا شده و خون دیدن دختر از بین رفته و خودش می‌گوید که خون دیدن او به همین دلیل زدن از بین رفته و قبلا عادت ماهانه‌اش درست بوده است، چیست؟ حضرت فرمود: یک سال منتظر می‌شوند. اگر خوب شد و خون دیدن او به حالت قبل بازگشت [که هیچ] وگرنه او را سوگند می‌دهند و ضارب یک سوم دیه را به دلیل فاسد شدن رحم زن و از بین رفتن حیض، ضامن است.»

۱۰۲۳ (۲) امام صادق ؑ دربارهٔ مردی که لگد به فرج زنی زده بود و زن می‌گفت که دیگر حیض نمی‌بیند و در گذشته عادت ماهانهٔ او درست بوده است، فرمود: «یک سال در انتظار می‌مانند. اگر عادت ماهانه به او بازگشت [که چیزی بر ذمّه‌ی ضارب نیست] وگرنه مرد یک سوم دیهٔ زن را به دلیل از بین رفتن حیض زن و نازاشدن رحمش، ضامن است.»

باب ۹

دیهٔ بردن زهره و کژی گردن

۱۰۲۴ (۱) امیرالمؤمنین ؑ بیان داشت که: «رسول خدا ﷺ فرمود: دل اگر بلرزد و زهره برود، دیهٔ کامل است و رسول خدا ﷺ دربارهٔ صَعَر فرمود: دیهٔ کامل است و صَعَر آن است که گردن شخص تا شود و به یک طرف بیفتد.»

۱۰۲۵ (۲) رسول خدا ﷺ دربارهٔ دل، اگر بترسد و زهره برود، حکم به دیه کرد.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم مناسب با آن.

(۱۰)

باب عدد القَسامة فى إثبات الجناية على المنافع والأعضاء

وتقدّم فى باب (۹) ما ورد فى القَسامة وموارده‌ا من أبواب دعوى القتل ما يناسب ذٰلك فراجع. وفى رواية أبى عمرو (۱) من باب (۳) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء من أبواب ديات الأعضاء قوله وأفتى عليّ عليه السلام فى الجسد فجعله ستّة فرائض النّفس والبصر والسّمع والكلام (والعقل ـ يب) ونقص الصّوت من الغَنَن والبَحَح والشّلَل فى[1] اليدين والرّجلين فجعل هٰذا بقياس ذٰلك الحكم ثمّ جعل مع كلّ شيء من هٰذه قَسامَة على نحو ما بلغت الدّية. والقَسامة فى النّفس جعل على العمد خمسين رجلاً وعلى الخطأ خمسة وعشرين رجلاً على ما بلغت ديته ألف دينار وعلى الجراح[2] بقَسامة ستّة نفر فما كان دون ذٰلك فحسابه على ستّة نفر والقَسامة فى النّفس والسّمع والبصر والعقل والصّوت من الغنن والبحح ونقص اليدين والرّجلين فهٰذه ستّة أجزاء الرّجل (الى أن قال).

فاذا أصيب الرّجل فى إحدى عينيه فانّها[3] تقاس ببيضة تربط على عينه المصابة وينظر ما ينتهي بصر عينه الصّحيحة ثمّ تغطّى عينه الصّحيحة وينظر ما ينتهى بصر عينه المصابة فيعطىٰ ديته من حساب ذٰلك والقَسامة مع ذٰلك من ستّة أجزاء القَسامة على ستّة نفر على قدر ما أصيب من عينه فان كان سدس بصره حلف الرّجل وحده وأعطىَ وان كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل آخر وان كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان وان كان ثلثي بصره حلف هو وحلف معه ثلاثة رجال وإن كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة رجال وإن كان بصره كلّه حلف هو وحلف معه خمسة رجال ذٰلك فى القَسامة فى العينين.

قال وأفتى عليه السلام فيمن لم يكن له من يحلف معه ولم يوثق به على ما ذهب من بصره أنّه يضاعف عليه اليمين ان كان سدس بصره حلف واحدة وإن كان الثّلث حلف مرّتين وإن كان النّصف حلف ثلاث مرّات وإن كان الثّلثين حلف أربع مرّات وإن كان خمسة أسداس حلف

---

۱. بين ـ فقيه.　۲. من الجروح ـ فقيه.　۳. فإنّما ـ فقيه.

باب ۱۰

تعداد قسامه در اثبات جنایت بر منافع و اعضای بدن

ارجاعات

گذشت:

در باب نهم از ابواب دعوی قتل، مناسب آن مراجعه کنید.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب دیات اعضاء، این گفته که: «امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ تن فتوی داد و آن را شش بخش قرار داد: جان، بینایی، شنوایی، گویایی، عقل، نقص صدا ـ تو دماغی بودن و کلفت بودن صدا ـ و فلج در دو دست و دو پا.

حضرت این را با سنجش آن حکم قرار داد. سپس با هر یک از این‌ها به اندازهٔ دیه، قسامه قرار داد و قسامه را در جان برای عمد، پنجاه مرد و برای خطاء، بیست و پنج نفر بر پایهٔ مبلغ دیه که هزار دینار است، قرار داد و برای جراحت، قسامهٔ شش نفر را قرار داد و آن‌چه کمتر از آن است، حسابش بر پایهٔ شش نفر است.

و قسامه در جان، شنوایی، بینایی، عقل، صدا، تودماغی، کلفتی و نقص دو دست و دو پاست. پس این اجزای شش‌گانهٔ مرد است.[تا آن‌که گوید]: اگر مردی یکی از دو چشمش آسیب دید، آن چشم با تخم‌مرغی [بسان تابلوی بینایی‌سنجی] اندازه‌گیری می‌شود. چشم آسیب‌دیده بسته و نگاه می‌شود که بینایی چشم سالم تا کجاست، پس از آن، چشم سالم او بسته و نگاه می‌شود که بینایی چشم آسیب‌دیده‌اش تا کجاست. پس از آن، به همین حساب دیه به او داده می‌شود.

و قسامه با این حال، از شش جزء قسامه بر شش نفر است؛ آن هم به اندازهٔ آسیبی که چشمش دیده است. اگر یک ششم بینایی‌اش آسیب دیده، تنها خود فرد سوگند می‌خورد و دیه به او داده می‌شود و اگر یک سوم بینایی‌اش آسیب دیده، خودش سوگند می‌خورد و نیز فرد دیگری همراه او سوگند یاد می‌کند و اگر نیمی از بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه دو مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر دو سوم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه سه مرد دیگر سوگند می‌خورد و اگر چهار پنجم بینایی‌اش آسیب دیده، او به همراه چهار مرد سوگند می‌خورد و اگر همهٔ بینایی اش آسیب دیده، او به همراه پنج نفر سوگند می‌خورد. این فتوی دربارهٔ قسامهٔ دو چشم است.

حضرت رضا ﷺ فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ کسی که مردی ندارد تا به همراهش سوگند بخورد و خودش هم در ارتباط با اندازهٔ آسیب‌دیدگی بینایی‌اش مورد وثوق نیست، فتوی داد که سوگند خود شخص، تکرار می‌شود.

خمس مرّات وإن كان بصره كلّه حلف ستّ مرّات ثمّ يعطىٰ وإن أبىٰ أن يحلف لم يعطَ الّا ما حلف عليه ووثق منه بصدق والوالي يستعين في ذٰلك بالسّؤال والنّظر والتثبّت في القصاص والحدود والقوَد.

وان أصاب سمعه شيء فعلى نحو ذٰلك يضرب له شيء[1] لكي يُعلَم منتهى سمعه ثمّ يقاس ذٰلك والقسامة على نحو ما نقص من سمعه فان كان سمعه كلّه فعلى نحو ذٰلك (الى أن قال) وان أصيب الرّجل فأدر خصيتاه كلتاهما فديته أربعمائة دينار فان فحج[2] فلم يقدر على المشي الّا مشياً لا ينفعه فديته أربعة أخماس دية النّفس ثمانمائة دينار فان أحدب منها الظّهر فحينئذٍ تمّت ديته ألف دينار والقسامة في كلّ شيء من ذٰلك ستّة نفر على ما بلغت ديته.

(۱۱)

باب حكم من نقص بعض نفسه وما يمتحن به

۱۰۲٦ ۳۸۲٦٦ (۱) كافى ۳۲٤/۷: تهذيب ۱ - ۲٦۸/۱: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة عن رفاعة (بن موسى ـ يب) قال قلت لأبي عبد الله ﷺ ما تقول في رجل ضرب رجلاً فنقص بعض نفسه بأيّ شيء يعرف (ذٰلك ـ كا) قال (ذٰلك ـ كا) بالسّاعات قلت[3] وكيف[4] بالسّاعات قال فانّ[5] النّفس يطلع الفجر وهو في الشّقّ[6] الأيمن من الأنف فإذا مضت السّاعة صار إلى الشّقّ الأيسر فينتظر[7] ما بين نفسك ونفسه ثمّ يحتسب[8] فيؤخذ بحساب ذٰلك منه. المقنع ۱۸۸: وسأل رفاعة بن موسى أبا عبد الله ﷺ عن رجل ضرب رجلاً فنقص بعض نفسه (وذكر نحوه).

۱۰۲۷ ۳۸۲٦۷ (۲) فقه الرّضا ﷺ ۳۲۹: دية النّفس ألف دينار ودية نقصان النّفس فاحكم[9] أن تحسب الأنفاس التّامّة ويقعد عنها ساعة ثمّ يحسب (الأنفاس النّاقصة)[10] ويعطىٰ من الدّية بمقدار ما ينقص منها.

---

۱. بشيء ـ فقيه.
۲. الفحج: تباعد ما بين الرجلين في الأعقاب مع تقارب صدور القدمين.
۳. فقلت ـ يب.
٤. فكيف ـ يب.
٥. انّ ـ يب.
٦. بالشّقّ ـ يب.
۷. فتنظر ـ يب.
۸. ثمّ يحسب فيؤخذ ـ يب.
۹. فالحكم ـ ك.
۱۰. أنفاس ناقص النّفس ـ ك.

اگر آسیب‌دیدگی یک ششم بینایی اش بوده، یک بار سوگند می‌خورد و اگر یک سوم بوده، دو بار سوگند و اگر نیمی از بینایی اش بوده، سه بار و اگر دو سوم بوده، چهار بار سوگند می‌خورد و اگر پنج ششم بوده است، پنج بار سوگند یاد می‌کند و اگر آسیب‌دیدگی همهٔ بینایی‌اش بوده، شش‌بار سوگند می‌خورد. پس از آن، دیه به او داده می‌شود و اگر از سوگند خوردن امتناع ورزد، به او جز آن‌چه بر آن سوگند خورده و به راستی مورد اعتماد بوده، نمی‌دهند و حاکم در این مورد، از راه پرسش و تحقیق در خصوص قصاص و حدود کمک می‌گیرد.

و اگر شنوایی‌اش آسیب دیده، به همین شکل خواهد بود. صدایی برایش ایجاد می‌شود تا نهایت شنوایی‌اش معلوم شود. پس از آن بررسی می‌شود و قسامه هم بر پایهٔ همان نقصان شنوایی‌اش است و اگر همهٔ شنوایی‌اش آسیب دیده است، به همان شکل است [تاآن‌جا که گوید]: و اگر مرد آسیب ببیند و دو بیضه‌اش هر دو باد کند، دیه‌اش چهارصد دینار است و اگر دو پایش به داخل کج شود و نتواند راه رود ـ مگر به گونه‌ای که برایش چندان فایده‌ای ندارد ـ دیه‌اش چهار پنجم دیهٔ انسان یعنی هشتصد دینار است و اگر از آن آسیب، کمرش خمیده شود، در این صورت دیه‌اش هزار دینار کامل می‌شود و قسامه در هر موردی از این‌ها شش نفر است به اندازه‌ای که دیه‌اش برسد.»

باب ۱۱

دیهٔ نقص تنفس

۱۰۲۶ (۱) رفاعه گوید: «به امام صادق ؈ گفتم: شما دربارهٔ مردی که مردی را بزند ومقداری نَفَسش کم شود، چه می‌گویید و چگونه مشخص می‌شود؟ حضرت فرمود: با زمان‌ها. پرسیدم: چگونه با زمان‌ها؟ حضرت فرمود: نَفَس به هنگام طلوع فجر در بخش راست بینی است. ساعتی که می‌گذرد به بخش چپ می‌رود. پس تفاوت نَفَس تو و نَفَس او را می‌بینند و حساب می‌کنند و به همین حساب از او می‌گیرند.»

۱۰۲۷ (۲) دیهٔ نَفَس هزار دینار است و دیهٔ نقص نَفَس حکمش این است که نَفَس‌های کامل حساب شود و ساعتی به آن کار نداشته باشند. سپس نَفَس‌های ناقص حساب شود و از دیه به اندازه نَفَس‌های ناقص داده شود.

أبواب الشّجاج والجراح ودياتها

(۱)

باب أقسام الشّجاج والجراح وتفصيلها وتفسيرها وديتها

۱۰۲۸ ۲۸۲۶۸ (۱) تهذيب ۲۸۹/۱۰؛ فقيه ۱۲۳/٤: قال الأصمعيّ اوّل الشّجاج الحارصة وهي الّتي تحرص الجلد أي تشقّه[1] ومنه قيل حرص القصّار الثّوب اذا[2] شقّه ثمّ الباضعة وهي الّتي تشقّ اللّحم بعد الجلد ثمّ المتلاحمة وهي الّتي أخذت في اللّحم ولم تبلغ العظم[3] ثمّ السّمحاق وهي الّتي بينها وبين العظم قشرة رقيقة (وكلّ قشرة رقيقة فهي سمحاق ـ فقيه) ومنه قيل في السّماء سماحيق من غيم وعلى الشّاة سماحيق من شحم ثمّ الموضحة وهي الّتي تبدي وضح العظم ثمّ الهاشمة وهي الّتي تهشم العظم ثمّ المنقّلة وهي الّتي يخرج منها فراش العظام وفراش العظام قشرة تكون على العظم دون اللّحم ومنه قول النّابغة ويتبعها[4] منهم فراش الحواجب ثمّ الآمّة[5] وهي الّتي تبلغ أمّ الرّأس وهي الجلدة (الّتي ـ فقيه) تكون على الدّماغ (فقيه ـ ومن الشّجاج والجراحات الجائفة وهي الّتي تبلغ في الجسد الجوف وفي الرّأس الدّماغ). معاني الأخبار ۳۲۹: وجدت بخطّ سعد بن عبد الله مثبتاً في الشّجاج وأسمائها قال الأصمعيّ (وذكر نحو ما في الفقيه).

۱۰۲۹ ۲۸۲۶۹ (۲) كافي ۳۲۹/۷: تفسير الجراحات والشّجاج أوّلها تسمّى الحارصة وهي الّتي تخدش ولا تجري الدّم ثمّ الدّامية وهي الّتي يسيل منها الدّم ثمّ الباضعة وهي الّتي تبضع

---

۱. يعني تشقّقه ـ فقيه. ۲. أي ـ فقيه. ۳. السمحاق ـ فقيه.
٤. ويتبعهم منها ـ فقيه. ٥. المأمومة ـ فقيه.

فصل پنجم: دیه شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن

باب ۱

دیهٔ انواع شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن

۱۰۲۸ (۱) اصمعی گوید: «نخستین جراحت حارصه است و آن همان است که پوست را می‌شکافد و از همین جاست که گفته شده است: «حَرَصَ القصّارُ الثوبَ» یعنی شوینده‌ی لباس، لباس را شکافت.

پس از آن، باضعه است و آن همان است که گوشت را پس از پوست، بشکافد.

سپس متلاحمه است و آن همان است که در گوشت فرو رود ولی به استخوان نرسد.

سپس سَمحاق است و آن همان است که بین گوشت و استخوان، پوستهٔ نازکی است (و هر پوستهٔ نازکی، سَمحاق است).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

و از همین جا گفته شده است که: در آسمان پوسته‌های نازکی از ابر است و بر گوسفند، پوسته‌های نازکی از پیه است.

سپس موضحه و آن همان است که سفیدی استخوان را آشکار می‌سازد.

پس از آن، هاشمه است و آن همان است که استخوان را تکه‌تکه [= قطعه قطعه] می‌کند.

سپس منقّله است و آن همان است که فراش استخوان‌ها از آن بیرون می‌آید و فراش استخوان‌ها، همان پوسته‌ای است که بر روی استخوان و زیر گوشت است چنانچه در قول نابغهٔ شاعر آمده است: و پیروی می‌کند آن را از آنان فراش ابروها [یعنی پوستهٔ ابروها]».

سپس آمّه و آن همان است که به اُمّ‌الرأس می‌رسد و اُمّ‌الرأس پوسته‌ای است که بر روی مغز است.

و یکی از شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن جائفه است و آن همان است که در بدن به درون آن می‌رسد و در سر به مغز می‌رسد.»

۱۰۲۹ (۲) تفسیر و توضیح جراحت‌ها و شکستگی‌های سر و صورت و بدن: نخستین آن حارصه نامیده می‌شود و آن همان است که خراش می‌دهد ولی خون نمی‌آید. سپس دامیه و آن همان است که از آن خون

اللّحم وتقطعه ثمّ المتلاحمة وهى الّتى تبلغ فى اللّحم ثمّ السّمحاق وهى الّتى تبلغ العظم والسّمحاق جلدة رقيقة على العظم ثمّ الموضحة وهى الّتى توضح العظم ثمّ الهاشمة وهى الّتى تهشم العظم ثمّ المنقّلة وهى الّتى تنقل العظام من الموضع الّذى خلقه الله ثمّ الأمّة والمأمومة وهى الّتى تبلغ أمّ الدّماغ ثمّ الجائفة وهى الّتى تصير فى جوف الدّماغ.

(٢) كافى ٣٢٧/٧: تهذيب ٢٩٢/١٠: علىّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس ١٠٣٠ ٢٨٢٧٠
عن أبى الحسن عليه السلام و(عنه ـ كا) عن أبيه عن ابن فضّال قال عرضت (كتاب[١] علىّ عليه السلام ـ يب) على أبى الحسن عليه السلام فقال هو صحيح قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى دية جراحات[٢] الأعضاء كلّها فى الرّأس والوجه وسائر الجسد (من ـ كا فقيه) السّمع والبصر والصّوت والعقل واليدين والرّجلين فى القطع والكسر والصّدع والبطّ[٣] والموضحة والدّامية ونقل العظام والنّاقبة[٤] يكون فى شىء من ذلك فما كان من عظم كسر فجبر على غير عثم ولا عيب (و ـ كا) لم ينقل منه عظام[٥] فإنّ ديته معلومة فان أوضح ولم ينقل منه عظام فدية[٦] كسره ودية موضحته فانّ[٧] دية كلّ عظم كسر معلوم ديته ونقل عظامه نصف دية كسره ودية موضحته ربع دية كسره فما[٨] وارت الثّياب (من ذلك ـ فقيه) غير قصبتى السّاعد والأصبع[٩] وفى قرحة لا تبرء ثلث دية ذلك العظم الّذى هو[١٠] فيه (كا ـ يب ـ وأفتى فى النّافذة إذا أنفذت[١١] من رمح أو خنجر فى شىء من الرّجل فى أطرافه فديتها عُشر دية الرّجل مائة دينار)[١٢].

فقيه ٥٥/٤: بالاسناد المتقدّم فى باب (٣) ما ورد فى كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين عليه السلام فى ديات الأعضاء من أبواب ديات الأعضاء قال وجعل عليه السلام دية الجراحة فى الأعضاء كلّها (وذكر مثله).

---

١. الكتاب ـ كا.
٢. جراحة ـ يب.
٣. والبطط ـ يب ـ فقيه.
٤. النّاقبة ـ خ يب.
٥. العظام ـ فقيه ـ عظم ـ يب.
٦. فانّ كسره ودية موضحته ودية كلّ عظم كسر معلوم ديته ـ يب.
٧. ولكلّ عظم كسر معلوم فديته ـ فقيه.
٨. ممّا ـ يب ـ فقيه.
٩. والأصابع ـ فقيه ـ يب.
١٠. هى ـ فقيه.
١١. نفذت ـ يب.
١٢. فى صحيفة التّهذيب القديمة أسقط قوله وأفتى فى النّافذة اذا نفذت من رمح أو خنجر فى شىء من الرّجل فى اطرافه فديتها عُشر دية الرّجل مائة دينار وكذلك فى الفقيه.

جاری می‌شود. پس از آن باضعه و آن همان است که گوشت را تکه می‌کند و جدا می‌سازد. سپس شمحاق و آن همان است که به استخوان می‌رسد و شمحاق پوست نازکی روی استخوان است. سپس موضحه و آن همان است که استخوان را آشکار می‌سازد. سپس هاشمه و آن همان است که استخوان را می‌شکند. سپس مُنقّله و آن همان است که استخوان‌ها را از جایی که خداوند آفریده، جابه‌جا می‌سازد. سپس آمّه و مأمومه و آن همان است که به اصل مغز می‌رسد و جائفه و آن همان است که به درون مغز می‌رسد.

۱۰۲۰ (۲) ابن‌فضّال گوید: «کتاب امیرالمؤمنین‌علی ﷺ را بر امام هفتم ﷺ عرضه کردم. حضرت فرمود: آن صحیح است. امیرالمؤمنین ﷺ در دیهٔ جراحت‌های همهٔ اعضا و جوارح در سر، صورت و سایر بدن از شنوایی، بینایی، صدا، عقل، دو دست، دو پا، در مورد بریدن، شکستن، شکافتن، ترَک برداشتن، استخوان را نمایان کردن، خون آوردن، جابه‌جا کردن استخوان‌ها، سوراخ کردنی که در موردی از اعضا و جوارح باشد، حکم داد. هر استخوانی که بشکند و بدون کجی و عیب جوش بخورد و اصلاح شود و استخوان‌ها جابه‌جا نشود، دیه‌اش معلوم است و اگر استخوان را نمایان سازد ولی استخوان‌ها جابه‌جا نشود، دیهٔ شکسته شدن آن و دیهٔ آشکار کردن استخوان همچون دیهٔ هر استخوانی که شکسته شود، دیه‌اش معلوم است و جابه‌جایی استخوان‌هایش نیمی از دیهٔ شکسته شدن آن است و دیهٔ آشکارسازی استخوان، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است. از آن‌چه (یا آن‌چه) لباس‌ها می‌پوشاند غیر از دو بند ساعد و انگشت و در زخمی که خوب نمی‌شود، یک سوم دیهٔ آن استخوان است که زخم در آن است.

و حضرت دربارهٔ جراحتی که فرو رود ـ اگر نیزه یا خنجری در عضوی از اعضای مرد فرو رود ـ حکم به یک دهم دیهٔ مرد [یعنی] صد دینار داد»

۱۰۳۱ ۴۸۲۷۱ (٤) **مستدرك ٤٠٥/١٨**: ظريف بن ناصح في كتاب الدّيات باسناده الى أمير المؤمنين ؑ قال ودية الجراحة في الأعضاء كلّها وذكر نحو ما في الفقيه وزاد في النّافذة اذا نفذت من رمح او خنجر في شيء من الرّجل من أطرافه فديتها عُشر دية الرّجل مائة دينار.

۱۰۳۲ ۴۸۲۷۲ (٥) **الجعفريّات ١٣٢**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ؑ انّ عليّاً ؑ قضى في الدّامعة نصف بعير وهي الّتي تدمع العين ولا تخرج الدّم.

۱۰۳۳ ۴۸۲۷۳ (٦) **كافي ٣٢٧/٧**: **تهذيب ٢٩٠/١٠**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله ؑ انّ رسول الله ﷺ قضى في الدّامية بعيراً وفي الباضعة بعيرين وفي المتلاحمة ثلاثة أبعرة وفي السّمحاق أربعة أبعرة.

۱۰۳۴ ۴۸۲۷۴ (٧) **الجعفريّات ١٣٣**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ؑ أنّ عليّاً ؑ قضى في الدّامية بعيراً وهي الشّجّة يسيل منها الدّم.

۱۰۳۵ ۴۸۲۷۵ (٨) **دعائم الإسلام ٤٣٨/٢**: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ؑ أنّ عليّاً ؑ قضى في الدّامعة وهي الشّجّة تحكّ الجلد ويرشح الدّم منه كالدّمع وهي الدّامعة الصّغرى بخمسة دنانير وفي الدّامعة الكبرى وهي الأكبر منها يسيل منها الدّم بعشرة دنانير وفي الفاقرة وهي الّتي تفقر الجلد ولا تقطع من اللّحم شيئاً باثنى عشر ديناراً ونصف دينار وفي الباضعة وهي الّتي تقطع الجلد وتبضع اللّحم أي تقطع منه شيئاً بعشرين ديناراً وفي المتلاحمة وهي الّتي تخالط اللّحم وتبلغ فيه بثلاثين ديناراً وفي السّمحاق وهي الّتي تقطع الجلد واللّحم كلّه وتصل الى جلد الرّأس الّذي على العظم بأربعين ديناراً وفي الموضحة وهي الّتي توضح العظم بخمسين ديناراً والموضحة في الرّأس والوجه أرشها واحد وكلّ موضحة في الجسد على عظم من عظامه فديتها ربع دية كسره.

۱۰۳۶ ۴۸۲۷۶ (٩) **تهذيب ٢٩٣/١٠**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن ظريف عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله ؑ في الحرصة[1] شبه الخدش بعير وفي الدّامية بعيران وفي الباضعة وهي دون السّمحاق ثلاث من الإبل وفي السّمحاق وهي دون الموضحة أربع من الإبل وفي الموضحة خمس من الإبل.

---

١. الخرصة ـ خ.

۱۰۳۱ (۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «دیهٔ جراحتی که در اعضاست، همهٔ اعضا...» و مشابه همان را که در من لایحضره الفقیه آمده است، ذکر کرده و افزوده است: «اگر نیزه یا خنجر در چیزی از اعضای مرد فرو رود، دیه‌اش یک دهم دیهٔ کامل مرد است [یعنی] صد دینار.»

۱۰۳۲ (۵) امیرالمؤمنین ﷺ در دامعه به نیمی از شتر حکم داد و دامعه آن است که چشم انسان را به گریه می‌آورد ولی خون بیرون نمی‌آید.

۱۰۳۳ (۶) رسول خدا ﷺ دربارهٔ دامیه [جراحتی که خون می‌آورد] به یک شتر حکم داد و در باضعه [جراحتی که گوشت را می‌شکافد] به دو شتر و در متلاحمه [جراحتی که در گوشت فرو می‌رود ولی به استخوان نمی‌رسد] به سه شتر و در سَمحاق [که به پوستهٔ روی استخوان می‌رسد] به چهار شتر حکم کرد.

۱۰۳۴ (۷) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ دامیه به یک شتر حکم داد و دامیه، جراحتی است که از آن خون جاری می‌شود.

۱۰۳۵ (۸) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ دامعه و آن جراحتی است که پوست را می‌خراشد و خون چون اشک از آن ترشح می‌کند و این دامعهٔ کوچک است که به پنج دینار حکم کرد و دربارهٔ دامعهٔ بزرگ و آن بزرگ‌تر از قبلی است که خون از آن جاری می‌شود، به ده دینار و نصف دینار حکم کرد و در قاشره و آن همان است که پوست را می‌شکافد ولی از گوشت چیزی را نمی‌برد، به دوازده دینار و نصف دینار حکم کرد و در باضعه و آن همان است که پوست را قطع می‌کند و کمی از گوشت را می‌برد، به بیست دینار و در متلاحمه و آن همان است که با گوشت همراه می‌شود و در آن فرو می‌رود، به سی دینار و در سَمحاق و آن همان است که پوست و همهٔ گوشت را می‌برد و به پوست سر، که بر روی استخوان است می‌رسد، به چهل دینار و در موضحه و آن همان است که استخوان را آشکار می‌سازد، به پنجاه دینار حکم داد و موضحه‌ای که در سر و چهره است، ارش آن یکی است و هر موضحه‌ای که در بدن بر روی یکی از استخوان‌های بدن باشد، دیه‌اش یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن استخوان است.

۱۰۳۶ (۹) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت کرده است که: «در خَرصه که شبیه خراش است، یک شتر و در دامیه [شکستگی و جراحتی که خون می‌آورد] دو شتر و در باضعه [جراحتی که گوشت را می‌شکافد] که کمتر از سَمحاق است، سه شتر و در سَمحاق [جراحتی که به پوست استخوان می‌رسد] که این کمتر از موضحه است، چهار شتر و در موضحه [که پوست استخوان را می‌شکافد و سفیدی استخوان را آشکار می‌سازد] پنج شتر است.»

١٠٣٧ (١٠) الجعفريّات ١٣٣: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ
٢٨٢٧٧ قضى فى اللّاصقة بعيرين وهى الّتى ألصقت القشر الّذى فوق الجلد.

١٠٣٨ (١١) فقيه ١٢٤/٤: ابن المغيرة عن عبد الله بن سنان عن أبى عبد الله ﷺ قال فى الباضعة
٢٨٢٧٨ ثلاثة من الإبل.

١٠٣٩ (١٢) كافى ٣٢٧/٧: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابه عن أبى بصير عن أبى
٢٨٢٧٩ عبد الله ﷺ فى رجل شجّ رجلاً موضحة ثمّ يطلب فيها فوهبها له ثمّ انتفضت به فقتلته فقال هو ضامن للدّية إلّا قيمة الموضحة لأنّه وهبها له ولم يهب النّفس وفى السّمحاق وهى الّتى دون الموضحة خمسمائة درهم وفيها إذا كانت فى الوجه ضعف الدّية على قدر الشّين وفى المأمومة ثلث الدّية وهى الّتى قد نفذت ولم تصل إلى الجوف فهى فيما بينهما وفى الجائفة ثلث الدّية وهى الّتى قد بلغت جوف الدّماغ وفى المنقّلة خمس عشرة من الإبل وهى الّتى قد صارت قرحة تنقل منها العظام. المقنع ١٨١: فان شجّ رجل رجلاً موضحة وذكر نحوه.

١٠٤٠ (١٣) تهذيب ٢٨٩/١٠: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن سعيد بن محمّد عن
٢٨٢٨٠ علىّ فقيه ١٢٤/٤: القاسم بن محمّد الجوهرىّ عن علىّ (ابن أبى حمزة ـ فقيه) عن أبى بصير عن أبى عبد الله ﷺ قال فى الموضحة خمسة[١] من الابل وفى السّمحاق (الّتى ـ فقيه) دون الموضحة أربعة[٢] من الإبل وفى المنقّلة خمسة[٣] عشر من الإبل وفى الجائفة ثلث الدّية ثلاث وثلاثون من الإبل وفى المأمومة ثلث الدّية.

١٠٤١ (١٤) الجعفريّات ١٣٢: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ أنّ عليّاً ﷺ
٢٨٢٨١ قضى فى السّمحاق أربعة أبعرة أو قيمتها من الذّهب والورق وهى الشّجّة الّتى خالطت اللّحم كلّه حتّى وصلت الى جلد الرّأس.

١٠٤٢ (١٥) تهذيب ٢٩٤/١٠: الحسن بن علىّ بن فضّال عن ظريف عن أبى حمزة فى
٢٨٢٨٢ الموضحة خمس من الابل وفى السّمحاق دون الموضحة أربع من الإبل وفى المنقّلة خمس عشرة من الإبل عُشر ونصف عُشر وفى الجائفة ما وقعت فى الجوف ليس فيها قصاص الّا

---

١. خمس ـ يب. ٢. أربع ـ يب. ٣. خمس ـ يب.

(۱۰) امیرالمؤمنین علیﷺ در لاصقه حکم به دو شتر کرد و لاصقه همان است که به لایه‌ای که روی پوست است، می‌رسد. ۱۰۳۷

(۱۱) امام صادقﷺ فرمود: «در باضعه [جراحتی که گوشت را می‌برد] سه شتر است.» ۱۰۳۸

(۱۲) امام صادقﷺ دربارهٔ مردی که پایی را به شکل موضحه شکسته است، یعنی استخوانش را نمایان ساخته است پس از آن از او درخواست بخشش می‌کند و آن شخص این شکستگی را به او می‌بخشد، سپس این شکستگی او را می‌اندازد [از پا درمی‌آورد] و می‌کُشد، فرمود: «آن شخص ضامن دیه است البته بدون بهای جراحت موضحه؛ چرا که آن شخص جراحت موضحه را به او بخشیده ولی جان را نبخشیده بود و در سَمحاق که به پوست استخوان برسد و آن همان است که کمتر از موضحه است، پنجاه دینار و در سَمحاق اگر در صورت باشد، دو برابر دیه داد به اندازهٔ زشتی‌ای که پدید می‌آورد و در مأمومه یک سوم دیه و آن همان است که فرو رود ولی به درون نرسد، پس جراحت در میانهٔ این دو است و در جائفه یک سوم دیه و آن همان است که به درون مغز برسد و در مُنقّله پانزده شتر و آن همان است که زخمی شود که استخوان‌ها به خاطر آن جابه‌جا شود.» ۱۰۳۹

(۱۳) امام صادقﷺ فرمود: «در جراحت و شکستگی که استخوان را آشکار سازد، پنج شتر است و در سَمحاق [جراحتی که به پوستهٔ استخوان می‌رسد] و به استخوان نرسیده، چهار شتر است و در جراحتی که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند، پانزده شتر است و در جراحتی که به عمق فرو رفته است، یک سوم دیه یعنی سی و سه شتر است و در مأمومه [که به مغز رسیده است] یک سوم دیه است.» ۱۰۴۰

(۱۴) امیرالمؤمنینﷺ دربارهٔ سَمحاق به چهار شتر یا معادل قیمت آن از طلا و نقره حکم داد و سَمحاق جراحتی است که در همهٔ گوشت فرو رفته تا آن که به پوستهٔ سر رسیده است. ۱۰۴۱

(۱۵) طریف از ابوحمزه نقل کرده است که: «در موضحه [جراحتی که سفیدی استخوان را نشان دهد] پنج شتر است و در سَمحاق [که به پوستهٔ استخوان می‌رسد] که به استخوان نرسیده است، چهار شتر است و در مُنقّله [که موجب جابه‌جایی استخوان‌ها شده است] پانزده شتر یعنی یک دهم و یک بیستم و در جائفه یعنی آن شکستگی که در درون رفته است، در آن قصاص نیست به‌جز حکومت، ۱۰۴۲

الحكومة والمنقّلة ينقل عنها العظام وليس فيها قصاص الّا الحكومة والمأمومة ليس لها من الحكومة انّ المأمومة تقع ضربة فى الرّأس إن كان سيفاً فانّها تقطع كلّ شىء وتقطع العظم فتؤمّ[۱] المضروب وربّما ثقل لسانه وربّما ثقل سمعه و ربّما اعتراه اختلاط فان ضرب بعمود أو بعصا شديدة فانّها تبلغ أشدّ من القطع بكسر منها القِحف[۲] قِحف الرّأس.

۱۰۴۳ ۴۸۲۸۳ (۱۶) **كافى ۳۲۶/۷: تهذيب ۲۹۰/۱۰**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبد الله عليه السلام قال فى الموضحة خمس من الإبل وفى السّمحاق أربع من الإبل و(فى ـ يب) الباضعة ثلاث من الإبل والمأمومة ثلاث وثلاثون من الإبل (كا ـ والجائفة ثلاث وثلاثون من الإبل) والمنقّلة خمس عشرة من الإبل. **تهذيب ۲۹۰/۱۰**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن عروة عن ابن بكير عن زرارة عن أبى عبد الله عليه السلام (مثل ما فى كا). **معانى الأخبار ۳۲۹**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن عروة عن ابن بكير عن زرارة عن أبى عبد الله عليه السلام (مثل ما فى كا).

۱۰۴۴ ۴۸۲۸۴ (۱۷) **الجعفريّات ۱۳۲**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى فى الموضحة بخمس من الإبل أو قيمتها من الذّهب والورق.

۱۰۴۵ ۴۸۲۸۵ (۱۸) **تهذيب ۲۹۳/۱۰**: محمّد بن الحسن الصّفّار عن علىّ ابن ابراهيم بن هاشم عن النّوفلىّ عن فقيه ۱۲۵/۴: السّكونىّ أن أمير المؤمنين عليه السلام قضى فى الهاشمة بعشر[۳] من الإبل. **الجعفريّات ۱۳۲**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عن علىّ عليهم السلام (مثله). **المقنع ۱۸۸**: وقضى أمير المؤمنين عليه السلام فى الهاشمة (وذكر مثله).

۱۰۴۶ ۴۸۲۸۶ (۱۹) **المقنع ۱۸۱**: وفى السّمحاق وهى الّتى دون الموضحة خمس مائة درهم وإن كانت فى الوجه فالدّية على قدر الشّين وفى المأمومة ثلث الدّية وهى الّتى قد نفذت العظم ولم تصل الى الجوف فهى فيما بينهما وفى الجائفة ثلث الدّية وهى الّتى قد بلغت جوف الدّماغ وفى المنقّلة خمسة عشر من الإبل وهى الّتى قد صارت قرحة تنقل منها العظام.

---

۱. أمّهُ: أصاب أُمّ رأسه وشجّه ـ أُمّ الرّأس: الجلدة الّتى تجمع الدّماغ. الأميم والمأموم من ضُرِبَ على أُمّ رأسه.
۲. القِحف: العظم الّذى فوق الدّماغ.
۳. عشراً ـ المقنع ـ الجعفريّات.

و مُنقّله همان است که استخوان‌ها جابه‌جا می‌شود و در آن قصاص نیست جز حکومت و مأمومه برای آن حکومت نیست. مأمومه ضربتی است در سر که اگر شمشیر باشد، هر چیزی را و استخوان را قطع می‌کند و به مغز سر مضروب می‌رسد و چه بسا زبانش یا شنوایی‌اش سنگین و چه بسا بـهم ریختگی عقلی بر او عارض می‌شود و اگر با گرز یا عصا محکم بزنند، آن به سخت‌تر از قطع کردن می‌رسد و استخوان مغز [= جمجمه] از آن شکسته می‌شود که همان استخوان سر است.»

۱۰۴۳ (۱۶) امام صادق ؑ فرمود: «در جراحت **موضحه** [که استخوان را نمایان می‌سازد] پنج شتر است و در جراحت **سَمحاق** [که به پوستهٔ استخوان می‌رسد] چهل شتر است و در جراحت باضِعه که گوشت را کمی قطع می‌کند، سه شتر و در جراحت **مأمومه** [که به مغز می‌رسد] سی و سه شتر و در جراحت جائفه که به درون می‌رسد، سی و سه شتر و در جراحت **مُنقّله** [که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند] پانزده شتر است.»

۱۰۴۴ (۱۷) امیرالمؤمنین علی ؑ در شکستگی **موضحه** [که استخوان را آشکار می‌کند] به پنج شتر یا معادل قیمت آن از طلا و نقره حکم داد.

۱۰۴۵ (۱۸) امیرالمؤمنین علی ؑ در شکستگی **هاشمه** [که استخوان‌ها را خُرد می‌کند] به ده شتر حکم داد.

۱۰۴۶ (۱۹) در جراحت سَمحاق و آن همان است که کمتر از **موضحه** است [و فقط جراحت به پوستهٔ استخوان رسیده است نه استخوان]، پانصد درهم است و اگر این جراحت در صورت باشد، دیه به اندازهٔ زشتی‌ای است که ایجاد می‌کند و در جراحت **مأمومه** یک سوم دیه است و مأمومه آن است که به استخوان نفوذ کرده ولی به درون نرسیده است و مأمومه، بین این دو است و در شکستگی جائفه، یک سوم دیه است و آن همان است که به درون مغز دست یافته است و در شکستگی مُنقّله، پانزده شتر است و آن همان است که زخمی شده که استخوان‌هایش جابه‌جا می‌شود.

١٠٤٧ ٤٨٢٨٧ (٢٠) دعائم الإسلام ٤٣٩/٢: عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبد الله عليهم السلام أنّهم قالوا في الهاشمة مائة دينار وهي الّتي تهشم عظم الرّأس وفي المنقّلة مائة وخمسون ديناراً وهي الّتي تنقل منها العظام أي يخرج ممّا يتشظّى[١] وينكسر منها عظم أو عظام قليلة أو كثيرة صغيرة أو كبيرة.

١٠٤٨ ٤٨٢٨٨ (٢١) كافي ٣٢٦/٧: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن اسماعيل عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح الكنانيّ وعليّ بن ابراهيم عن أبيه عن عمرو بن عثمان تهذيب ٢٩١/١٠: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصّباح وعمرو بن عثمان عن المفضّل بن صالح عن زيد الشّحّام قالا سألنا أبا عبد الله عليه السلام عن الشّجّة المأمومة فقال فيها ثلث الدّية وفي الجائفة ثلث الدّية وفي الموضحة خمس من الإبل.

١٠٤٩ ٤٨٢٨٩ (٢٢) تهذيب ٢٩١/١٠: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن معاوية بن وهب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الشّجّة المأمومة فقال ثلث الدّية والشّجّة الجائفة ثلث الدّية وسألته عن الموضحة فقال خمس من الإبل.

١٠٥٠ ٤٨٢٩٠ (٢٣) كافي ٣٢٦/٧: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٩٠/١٠: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبد الله بن عبد الرّحمن (الأصمّ ـ كا) عن مسمع بن عبد الملك عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام قضى رسول الله صلى الله عليه وآله في المأمومة ثلث الدّية وفي المنقّلة خمس عشرة من الإبل وفي الموضحة خمساً من الإبل وفي الدّامية بعيراً وفي الباضعة بعيرين وقضى في المتلاحمة ثلاثة أبعرة وقضى في السّمحاق أربعة من الإبل.

١٠٥١ ٤٨٢٩١ (٢٤) تهذيب ٢٩١/١٠: الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيّوب عن أبان بن عثمان عن أبي مريم قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا أبا مريم انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قد كتب لابن حزم كتاباً في الصّدقات فخذه منه فأتني به حتّى أنظر اليه قال فانطلقت اليه فأخذت منه الكتاب ثمّ أتيته به فعرضته عليه فاذا فيه من أبواب الصّدقات وأبواب الدّيات واذا فيه في العين خمسون وفي الجائفة الثلث وفي المنقّلة خمس عشرة وفي الموضحة خمس من الإبل.

---

١. أي ينشقّ ويتفرّق.

۱۰۴۷ (۲۰) امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «در جراحت هاشمه، صد دینار است و آن همان است که استخوان سر را خُرد می‌کند و در جراحت مُنَقِّله، صد و پنجاه دینار است و آن همان است که استخوان‌ها از آن جابه‌جا می‌شود. یعنی تکهٔ استخوان از شکافی که ایجاد شده بیرون می‌آید و از این جراحت، یک استخوان و استخوان‌هایی ـ کم یا زیاد، کوچک یا بزرگ ـ می‌شکند.»

۱۰۴۸ (۲۱) ابوالصباح و زید شحّام گویند: «ما از امام صادق علیه السلام دربارهٔ جراحت مأمومه [که به مغز سر می‌رسد] پرسیدیم. حضرت فرمود: در آن یک سوم دیه است و در شکستگی جائفه [که به درون رفته است] یک سوم دیه و در جراحت **موضحه** [که استخوان را آشکار ساخته] پنج شتر است.»

۱۰۴۹ (۲۲) معاویة بن وهب گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شکستگی **مأمومه** [که به مغز سر می‌رسد] پرسیدم. حضرت فرمود: یک سوم دیه و شکستگی **جائفه** [که به درون می‌رسد] یک سوم دیه و از امام دربارهٔ جراحت **موضحه** [که استخوان را نمایان می‌سازد] پرسیدم. حضرت فرمود: پنج شتر.»

۱۰۵۰ (۲۳) امام صادق علیه السلام بیان داشت: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در **مأمومه** به یک سوم دیه و در **مُنَقِّله** به پانزده شتر و در **موضحه** به پنج شتر و در **دامیه** به یک شتر و در **باضعه** به دو شتر و در **متلاحمه** به سه شتر و در **سِمحاق** به چهار شتر حکم داد.»

۱۰۵۱ (۲۴) ابومریم گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا مریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابن‌حزم کتابی در صدقات نوشته است. آن را از او بگیر و برایم بیاور تا من در آن بنگرم. ابومریم گوید: من نزد او رفتم، کتاب را از او گرفتم و نزد امام آوردم و بر امام عرضه کردم، در آن کتاب، از ابواب صدقات و ابواب دیات بود و در آن کتاب بود که: در چشم، پنجاه و در شکستگی **جائفه** [که به درون راه یافته است] یک سوم و در **مُنَقِّله** [که استخوان‌ها جابه‌جا می‌شود] پانزده شتر و در **موضحه** [که استخوان را آشکار کرده] پنج شتر است.»

۱۰۵۲ ۴۸۲۹۲ (۲۵) **الجعفريّات** ۱۳۲: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى فى الجائفة ثلث الدّية وفى المأمومة ثلث الدّية وفى المنقّلة عشراً من الابل.

۱۰۵۳ ۴۸۲۹۳ (۲۶) **كافى** ۳۲۸/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۹۳/۱۰: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن الأصمّ عن مسمع عن أبى عبد الله عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام فى النّاقلة[1] يكون فى العضو ثلث (الدّية ـ يب) دية ذٰلك العضو.

۱۰۵۴ ۴۸۲۹۴ (۲۷) **دعائم الإسلام** ۴۳۹/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه قضى فى نقل كلّ عظم فى الجسد إذا تشظّىٰ منه شىء، فخرج من غير أن ينقصم العظم باثنين فدية ذٰلك مثل نصف دية كسره.

۱۰۵۵ ۴۸۲۹۵ (۲۸) **وفيه** ۴۴۰/۲: عن علىّ عليه السلام أنّه قضى فى المأمومة بثلث دية النّفس وهى الّتى تؤمّ الدّماغ بكسر العظم وتصل إليه.

۱۰۵۶ ۴۸۲۹۶ (۲۹) **فقه الرّضا** عليه السلام ۳۱۲: وكلّ ما فى الإنسان منه واحد ففيه دية كاملة وكلّ ما فى الإنسان منه إثنان ففيهما الدّية تامّة وفى إحداهما النّصف وجعل دية الجراح فى الأعضاء على حسب ذٰلك فدية كلّ عظم يكسر تعلم ما فى دية القسم فدية كسره خُمس ديته ودية موضحته رُبع دية كسره.

۱۰۵۷ ۴۸۲۹۷ (۳۰) **تهذيب** ۲۹۳/۱۰: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى الخزّاز عن غياث عن جعفر عن أبيه عن علىّ عليه السلام قال مادون السّمحاق أجر الطّبيب.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۹) أنّه لا قصاص فى الجائفة من أبواب قصاص الطّرف ما يناسب الباب. وفى رواية العلاء (۸) من باب (۱۱) دية الأنف من أبواب ديات الأعضاء قوله عليه السلام و(فى) الموضحة خمسة من الابل والسّمحاق أربعة من الإبل والدّامية صلح أو قصاص، إذا كان عمداً كان دية أو قصاصاً واذا كان خطأً كان الدّية والمنقّلة خمسة عشر والجائفة ثلث الدّية والمأمومة ثلث الدّية وجراحة المرأة والرّجل سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية فاذا جاز ذٰلك فالرّجل يضعف على المرأة ضعفين. ويأتى فى رواية أبى مريم (۱۰) من باب (۱) ما تضمنه العاقلة من أبوابها قوله عليه السلام مادون السّمحاق أجر الطّبيب سوى الدّية.

---

۱. النّافذة ـ يب.

۱۰۵۲ (۲۵) امیرالمؤمنین علی ﷺ در شکستگی **جائفه** [که به درون راه یافته] به یک سوم دیه و در **مأمومه** [که به مغز سر رسیده] به یک سوم دیه و در **مُنقّله** [که استخوان را جابه‌جا می‌کند] به ده شتر حکم داد.

۱۰۵۳ (۲۶) امام صادق ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ در **ناقله** [شکستگی که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند] به یک سوم دیهٔ آن عضو حکم داد.»

۱۰۵۴ (۲۷) امیرالمومنین علی ﷺ در جابه‌جایی هر استخوانی در بدن ـ اگر جایی از بدن شکافته شود و استخوان بدون آن که بشکنند و دو تا شود بیرون آید ـ مثل نصف دیهٔ شکسته شدن آن حکم داد.

۱۰۵۵ (۲۸) امیرالمؤمنین علی ﷺ در **مأمومه** به یک سوم دیهٔ انسان حکم داد و مأمومه همان است که با شکستن استخوان، قصد مغز را دارد و به مغز می‌رسد.

۱۰۵۶ (۲۹) هر عضوی که در انسان یکی از آن است، در آن دیهٔ کامل است و هر چه در انسان از آن دوتاست، در هر دو یک دیهٔ کامل و در یکی از آن دو نصف است و دیهٔ جراحت در اعضاء بر حسب آن قرار داده شده است؛ بنابراین دیهٔ هر استخوانی که بشکند، از دیهٔ همان عضو دانسته می‌شود. پس دیهٔ شکسته شدن آن، یک پنجم دیهٔ آن عضو است و دیهٔ موضحهٔ یک عضو، یک چهارم دیهٔ شکسته شدن آن است.

۱۰۵۷ (۳۰) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «در کمتر از **سمحاق** [جراحتی که به پوستهٔ استخوان برسد] (به اندازهٔ) مزد پزشک است.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایات باب نوزده از ابواب قصاص عضو، مناسب این باب.

و در روایت هشتم از باب یازدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در **موضحه** [جراحتی که استخوان را آشکار سازد] پنج شتر است و در **سمحاق** [جراحتی که به پوست استخوان برسد]، چهار شتر است و در **دامیه** [جراحتی که خون جاری سازد]، صلح و سازش یا قصاص است. اگر عمدی باشد، دیه یا قصاص است و اگر خطایی باشد، دیه است و در **مُنقله** [شکستگی که استخوان‌ها را جابه‌جا می‌کند]، پانزده شتر و در **جائفه** [شکستگی که به درون دست یافته است]، یک سوم دیه است و در **مأمومه** [جراحتی که به مغز برسد] یک سوم دیه است و جراحت زن و مرد یکسان است تا آن که به یک سوم دیه برسد و چون از آن بگذرد، مرد دو برابر زن می‌شود.»

می‌آید:

در روایت دهم از باب یکم از ابواب عاقله، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در کمتر از **سمحاق** مزد پزشک جدا از دیه است.»

(٢)

باب أنّ جراحات المرأة والرّجل سواء
الى أن تبلغ ثلث الدّية فاذا جازت الثّلث ردّت الى النّصف

١٠٥٨ ٤٨٢٩٨ (١) كافي ٣٠٠/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ قال جراحات المرأة والرّجل سواء إلى أن تبلغ ثلث الدّية فإذا جاز ذٰلك تضاعفت جراحة الرّجل على جراحة المرأة ضعفين.

١٠٥٩ ٤٨٢٩٩ (٢) تهذيب ١٨٥/١٠: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن أبي مريم عن أبي جعفر ﷺ قال جراحات النّساء على النّصف من جراحات الرّجال في كلّ شيء.

١٠٦٠ ٤٨٣٠٠ (٣) الجعفريّات ١٢٢: باسناده عن عليّ ﷺ قال جراحات النّساء على أنصاف جراحات الرّجال.

وتقدّم في رواية الحلبيّ (٣) من باب (١٧) حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ قوله ﷺ جراحات الرّجال والنّساء سواء سنّ المرأة بسنّ الرّجل وموضحة المرأة بموضحة الرّجل وأصبع المرأة بأصبع الرّجل حتّى تبلغ الجراحة ثلث الدّية فإذا بلغت ثلث الدّية أضعفت دية الرّجل على دية المرأة. وفي رواية ابى مريم (٦) قوله سألت أبا جعفر ﷺ عن جراحة المرأة قال فقال على النّصف من جراحة الرّجل من الدّية فما دونها. وفي أحاديث باب (٢) أنّ القصاص بين الرّجل والمرأة في الأعضاء والجراحات سواء حتّي تبلغ ثلث الدّية من أبواب قصاص الطّرف وباب (٢) انّ دية أعضاء الرّجل والمرأة سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية من أبواب ديات الأعضاء خصوصاً رواية سماعة (٢) من هٰذا الباب ما يدلّ على ذٰلك.

(٣)

باب أرش اللّطمة

١٠٦١ ٤٨٣٠١ (١) كافي ٣٣٣/٧: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن تهذيب ٢٩٤/١٠ و ٢٧٧ :(الحسن ـ يب) ابن محبوب عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله ﷺ قال قضى أمير المؤمنين ﷺ في

باب ۲
مقایسهٔ دیهٔ جراحت‌ها بر مرد و زن

(۱) امام صادق‌ﷺ فرمود: «جراحت‌های مرد و زن تا به یک سوم دیه برسد، یکسان است و چون از آن بگذرد، جراحت مرد، دو برابر جراحت زن می‌شود.» ۱۰۵۸

(۲) امام باقرﷺ فرمود: «جراحت‌های زنان بر پایهٔ نصف جراحت‌های مردان در هر چیز است.» ۱۰۵۹

(۳) امیرالمؤمنین علیﷺ فرمود: «جراحت‌های زنان بر پایهٔ نصف جراحت‌های مردان است.» ۱۰۶۰

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب هفدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «جراحت‌های مردان و زنان یکسان است. دندان زن، در برابر دندان مرد و موضحهٔ زن، در برابر موضحهٔ مرد و انگشت زن، در برابر انگشت مرد است تا آن که جراحت به یک سوم دیه برسد و چون به یک سوم دیه می‌رسد، دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن می‌شود.»

و در روایت ششم، این گفته که: «ما از امام باقرﷺ دربارهٔ جراحت زن پرسیدیم، راوی گوید: امامﷺ فرمود: جراحت زن بر پایهٔ نیمی از جراحت مرد از دیه‌ی کامل و کمتر از دیهٔ کامل است.»

و در روایات باب دوم از ابواب قصاص عضو و باب دوم از ابواب دیات اعضاء، خصوصا روایت دوم از این باب، روایاتی است که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۳
ارش سیلی

(۱) امام صادقﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین علیﷺ دربارهٔ سیلی که جایش در صورت سیاه شود، حکم داد که ارش آن شش دینار است و اگر سیاه نکند و سبز شود، ارش آن سه دینار است و اگر سرخ ۱۰۶۱

اللّطمة يسودّ أثرها في الوجه أنّ أرشها ستّة دنانير فإن لم تسودّ واخضرّت فإنّ أرشها ثلاثة دنانير فإن احمرّت ولم تخضرّ فإنّ أرشها دينار ونصف (يب ـ فقال[1] وأمّا ما كان من جراحات الجسد فانّ فيها القصاص أو[2] يقبل المجروح دية الجراحة فيعطاها). المقنع ۱۸٦: قضى أمير المؤمنين عليه السلام في اللّطمة بالوجه (وذكر نحو ما في كافي).

۱۰٦۲ ۳۸۳۰۲ (۲) فقيه ۱۱۸/٤: الحسن بن محبوب عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل لطم رجلاً على وجهه فاسودّت اللّطمة فقال إذا اسودّت اللّطمة ففيها ستّة دنانير وإذا اخضرّت ففيها ثلاثة دنانير وإذا احمرّت ففيها دينار ونصف وفي البدن نصف ذلك.

۱۰٦۳ ۳۸۳۰۳ (۳) دعائم الإسلام ٤۳۸/۲: روّينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام قضى في الرّجل يضرب وجهه فيحمرّ موضع الضّربة ففيه ديناران[3] ونصف وإن اخضرّت أو اسودّت فثلاثة دنانير وإن كانت الضّربة على العين فاحمرّت وشرقت فثلاثة دنانير وإن اخضرّت وما حولها فستّة دنانير وما اخضرّ منها فبحسابه.

(٤)

باب أنّ دية الشّجاج في الوجه والرّأس سواء بخلاف ديات جراح البدن

۱۰٦٤ ۳۸۳۰٤ (۱) كافي ۳۲۷/۷: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۲۹۱/۱۰: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن الحسن بن صالح الثّوريّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الموضحة في الرّأس كما هي في الوجه فقال الموضحة والشّجاج في الوجه والرّأس[4] سواء في الدّية لأنّ الوجه من الرّأس وليس الجراحات في الجسد كما هي في الرّأس. فقيه ۱۲۵/٤: ابن محبوب عن الحسن بن حيّ عن أبي عبد الله عليه السلام مثله.

۱۰٦۵ ۳۸۳۰۵ (۲) تهذيب ۲۹٤/۱۰: النوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انّ الموضحة في الوجه والرّأس سواء.

---

۱. قال فأمّا ـ يب ۲۹٤. ۲. الّا أن يقبل ـ يب ۲۹٤. ۳. دينار ونصف ـ ك.
٤. في الرّأس والوجه ـ يب.

شود و سبز نشود، ارش آن یک دینار و نیم است. حضرت افزود: اما هر چه از جراحت‌های جسد باشد، در آن قصاص است مگر آن که مجروح دیهٔ جراحت را بپذیرد و دیه به او داده شود.»

۱۰۶۲ (۲) اسحاق‌بن عمّار گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که به صورت مردی سیلی بزند و جای سیلی سیاه شود، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر جای سیلی سیاه شود، در آن شش دینار و اگر سبز شود، سه دینار و اگر سرخ شود، در آن یک دینار و نیم و در باقی بدن نیمی از آن است.»

۱۰۶۳ (۳) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که به صورتش زده‌اند و جای ضربه سرخ شده است، حکم به دو دینار و نیم داد و اگر سبز یا سیاه شود، پس سه دینار است و اگر ضربه بر چشم باشد و سرخ شود، پس سه دینار و اگر چشم و اطرافش سبز شود، پس شش دینار و هر اندازه که از آن سبز شود، با همین نسبت است.

باب ۴
دیهٔ شکستگی و جراحت در صورت و سر

۱۰۶۴ (۱) حسن‌بن صالح ثوری گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ موضحهٔ در سر [جراحتی که در سر، استخوان را آشکار سازد] آن گونه که در صورت است، پرسیدم. حضرت فرمود: موضحه و شکستگی‌ها و جراحت‌ها در صورت و سر در دیه یکسان است؛ چرا که صورت جزو سر است ولی جراحت‌هایی که در بدن است، مانند جراحتی که در سر است، نیست.»

۱۰۶۵ (۲) امام صادق ﷺ بیان داشت: «رسول خدا ﷺ فرمود: **موضحه** [جراحتی که استخوان را آشکار نماید]، در صورت و سر یکسان است.»

۱۰۶۶ ۴۸۳۰۶ (۳) الجعفريّات ۲۴۶: باسناده عن عليّ بن أبيطالب عليه السلام قال قضى رسول الله صلى الله عليه وآله في الموضحة في الرّأس والوجه سواء.

وتقدّم في رواية الدّعائم (۶) من باب (۱) أقسام الشّجاج من أبوابها قوله عليه السلام و(قضى عليه السلام) في الموضحة وهي الّتي توضح العظم بخمسين ديناراً والموضحة في الرّأس والوجه أرشها واحد.

(۵)

باب دية الجروح في الأصابع
اذا أوضح العظم وثبوت القصاص في الجراح

۱۰۶۷ ۴۸۳۰۷ (۱) كافي ۳۲۷/۷: تهذيب ۲۹۰/۱۰: عليّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن فقيه ۱۰۳/۴: ابن محبوب عن اسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين عليه السلام في الجروح[1] في الأصابع إذا أوضح[2] العظم (نصف ـ يب) عُشر دية الأصبع إذا لم يرد المجروح أن يقتصّ.

وتقدّم في أحاديث باب (۱) ثبوت القصاص في الجراح وفي قطع الأعضاء عمداً الّا أن يتراضيا بديتها أو أقلّ أو أكثر من أبواب قصاص الطّرف ج ۳۱ ما يدلّ على ذلك فلاحظ. وفي رواية اسحاق (۱) من باب (۳) أرش اللّطمة من أبواب الشّجاج قوله عليه السلام وأمّا ما كان من جراحات الجسد فانّ فيها القصاص أو يقبل المجروح دية الجراحة فيعطاها.

(۶)

باب أنّ من وهب الجراح ثمّ سرت الى النّفس
فعلى الجاني الدّية الّا دية ما وهب

۱۰۶۸ ۴۸۳۰۸ (۱) تهذيب ۲۹۲/۱۰: محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن محمّد بن حفص عن عبد الله بن طلحة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل شجّ رجلاً موضحة ثمّ يطلب فيها فوهبها له ثمّ انتقضت[3] به فقتلته فقال هو ضامن للدّية[4] الّا قيمة الموضحة لأنّه وهبها له ولم يهب النّفس. وتقدّم عن الكافي في باب (۱) أقسام الشّجاج مثله.

---

۱. الجرح ـ فقيه. ۲. وضح ـ يب.
۳. ثمّ انتقضت في بعض النّسخ أي فسد بعد برئه. ۴. الدّية ـ خ.

۱۰۶۶ (۲) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «رسول خداﷺ در جراحت موضحه [جراحتی که استخوان را آشکار سازد]، در سر و صورت حکم داد که یکسان است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب یکم از ابواب شجاج، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «در جراحت موضحه و آن همان است که استخوان را آشکار می‌سازد، حکم به پنجاه دینار کرد و جراحت موضحه در سر و صورت، ارشش یکی است.»

باب ۵

دیه و قصاص در جراحت انگشتان

۱۰۶۷ (۱) امام صادق﵇ فرمود: «امیرالمؤمنین علی﵇ در جراحت‌ها در انگشتان هنگامی که استخوان را آشکار سازد، به یک دهم دیهٔ انگشت حکم داد البته اگر مجروح، قصد قصاص کردن را نداشته باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از ابواب قصاص عضو، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ بنگرید.

و در روایت یکم از باب سوم از ابواب شجاج، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «و اما هر چه از جراحت‌های بدن باشد، در آن قصاص است یا آن که مجروح دیهٔ جراحت را بپذیرد و دیه به او داده شود.»

باب ۶

حکم سرایت بخشش جنایت بر عضو به دیه نفس

۱۰۶۸ (۱) امام صادق﵇ دربارهٔ مردی که جراحت موضحه‌ای بر مردی وارد کرد [جراحتی که استخوان را آشکار می‌سازد] سپس از او می‌خواهد که ببخشد، آن مرد هم جراحت را به او می‌بخشد، سپس همین شکستگی او را از بین می‌برد و می‌کشد، فرمود: «او ضامن دیه به استثنای بهای جراحت موضحه است؛ چراکه آن مرد جراحت موضحه را به او بخشیده بود ولی جان را نبخشیده است.»

ارجاعات

گذشت:

در باب یکم مانند آن.

(۷)

باب أنّ دية الجراح والشّجاج في العبد بنسبة قيمته مالم تزد عن دية الحرّ

۱۰٦۹ (۱) تهذيب ۱۰/۲۹۳: الحسين[1] بن محمّد عن حريز عن أبى عبد الله ﷺ فى رجل شجّ
۳۸۳۰۹ عبداً موضحة فقال عليه نصف عُشر قيمة العبد لمولى العبد ولا يجاوز بثمن العبد دية الحرّ.

وتقدّم فى رواية يونس (۱) من باب (۱٦) حكم الحرّ إذا جرح العبد من أبواب قصاص الطّرف (ج ۳۱) قوله يلزم مولى العبد قصاص جراحة عبده من قيمة ديته على حساب ذلك يصير أرش الجراحة وإذا جرح الحرّ العبد فقيمة جراحته من حساب قيمته. وفى رواية عبيد (۲) قوله ﷺ فى رجل شجّ عبداً موضحة قال عليه نصف عُشر قيمته. وفى رواية الجعفريّات (۳) قوله ﷺ فى موضحة العبد نصف عُشر قيمتة. وفى رواية فضيل (٥) قوله ﷺ فى عبد جرح حرّاً قال إن شاء الحرّ اقتصّ منه وإن شاء أخذه (إلى أن قال) فإن أبىٰ مولاه أن يفتديه كان للحرّ المجروح حقّه من العبد بقدر دية جراحته والباقى للمولى يباع العبد فيأخذ المجروح حقّه ويردّ الباقى على المولى. وفى رواية السكونىّ (۱) من باب (۱۸) حكم جراحات المماليك قوله ﷺ جراحات العبيد على نحو جراحات الأحرار فى الثّمن. وفى رواية الجعفريّات (۲) قوله ﷺ جراحة العبد على النصف من جراحة الحرّ فى عينه نصف ثمنه الخ. وفى باب (٤۲) انّ الجناية الواردة على العبد اذا أحاطت بقيمته يؤدّى الجانى قيمته الى مولاه ويأخذ العبد من أبواب ديات الأعضاء ج ۳۱ ما يدلّ على ذلك.

(۸)

باب ثبوت الحكومة فى الجرح الّذى لانصّ فيه بحكم العدلين

وتقدّم فى رواية ابن سنان (۹) من باب (۱۱) دية الأنف من أبواب ديات الأعضاء قوله ﷺ وما كان ذلك من جروح أو تنكيل فيحكم به ذوا عدل منكم يعنى به الامام قال

---

۱. الحسن ـ ئل.

باب ۷

دیهٔ جراحت‌ها و شکستگی‌های سر و صورت و بدن برده

(۱) امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که جراحت موضحه بر برده‌ای وارد ساخته بود، فرمود: «بر اوست یک بیستم دیهٔ برده که به مالک عبد باید بدهد و بهای برده از دیهٔ انسان آزاد، بالاتر نباید برود.» ۱۰۶۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب، شانزدهم از ابواب قصاص عضو، این گفته که: «قصاص جراحتی که برده وارد ساخته، از قیمت دیه‌اش بر مولی لازم است و به همین نسبت ارش جراحت است و اگر آزاد، برده‌ای را مجروح سازد، بهای جراحت او از حساب قیمت برده است.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دربارهٔ مردی که بر برده‌ای جراحت موضحه وارد سازد، فرمود: بر او یک بیستم بهای برده است.»

و در روایت سوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «در جراحت موضحهٔ عبد، یک بیستم، بهای اوست.»

و در روایت پنجم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دربارهٔ برده‌ای که انسان آزادی را مجروح کرده است، فرمود: اگر انسان آزاد بخواهد، از برده قصاص می‌کند و اگر بخواهد، او را می‌گیرد (تا آن که گوید): اگر ارباب برده از پرداخت فدیه به مجروح امتناع کرد، انسان آزاد مجروح، می‌تواند حقّش را از برده به اندازهٔ دیهٔ جراحتش بردارد و باقیمانده برای ارباب است. برده فروخته می‌شود و مجروح حقّش را می‌گیرد و باقی را به مولی می‌دهد.»

و در روایت یکم از باب هجدهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «جراحت‌های برده‌ها مانند جراحت‌های آزادها در قیمت است.»

و در روایت دوم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «جراحت برده بر پایهٔ نصف جراحت آزاد است و در خود برده نصف قیمتش.»

و در باب چهل ودوم از ابواب دیات اعضاء، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد.

باب ۸

حکومت در جراحتی که روایتی بر آن وارد نشده است

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب یازدهم از ابواب دیات اعضاء، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هر جراحت یا شکنجه‌ای که باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کند، منظور امام است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾[1] وفى رواية ابن سنان (١٠) قوله ﷺ وما كان من ذلك جروحاً دون المثلات والأصبع وشبهه يحكم به ذوا عدل منكم ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾. وفى رواية ابن سنان (١) من باب (٢١) ديات اليد والسّاعد قوله ﷺ دية اليد خمسون من الإبل فما كان جروحاً دون الاصطلام فيحكم به ذوا عدلٍ منكم ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾.

(٩)

باب ما ورد فى العضّة

١٠٧٠ ٤٨٣١٠ (١) الجعفريّات ١٢١: باسناده عن علىّ بن أبيطالب ﷺ أنّه قضى في العضّة اذا أدمى اليد أو الظّفر أو الوجه أنّ أرشها بعير وإن ذهب من العاضّ فلا شىء عليه.

١٠٧١ ٤٨٣١١ (٢) دعائم الإسلام ٤٢٦/٢: عن علىّ ﷺ أنّه قضى فى رجل عضّ رجلاً فنَتَرَ[2] يده من فيه فاقتلع ثناياه فأبطلها علىّ ﷺ.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(١٠)

باب أنّ من شجّ رجلاً موضحة وشجّه آخر دامية فمات فعلى كلّ واحد منهما نصف الدّية وأنّ من أصابته جراحة فمات من تلك الجراحة بعد أيّام فديته على الجارح

١٠٧٢ ٤٨٣١٢ (١) تهذيب ٢٩٢/١٠: فقيه ١٢٥/٤: الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين عن ذريح (المحاربىّ ـ فقيه) قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن رجل شجّ رجلاً موضحة وشجّه آخر دامية فى مقام واحد فمات الرّجل قال عليهما الدّية فى أموالهما نصفين. المقنع ١٨٣: فان شجّ رجل رجلاً (وذكر نحوه).

---

١. المائدة (٥): ٤٤.

٢. نتر الشىء: جذبه بشدّة ـ خلسه.

و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

و در روایت دهم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «هر جراحتی که کمتر از کیفر و کمتر از انگشت و مانند آن باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کنند و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

و در روایت یکم از باب بیست و یکم، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «دیهٔ دست، پنجاه شتر است و هر جراحتی که کمتر از قطع کردن باشد، دو نفر عادل از شما بدان حکم می‌کنند و آنان که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.»

باب ۹

حکم گاز گرفتن

۱۰۷۰ (۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ در مورد گاز گرفتن حکم کرد که اگر دست یا ناخن یا چهره را خون بیاورد، ارش آن یک شتر است و اگر چیزی از گاز گیرنده از بین برود، بر آن شخص چیزی نیست.

۱۰۷۱ (۲) امیرالمؤمنین علی ﷺ دربارهٔ مردی که مردی را گاز گرفته است و شخص گاز گرفته شده، دستش را به شدت کشیده است و دندان‌های ثنایای گازگیرنده کنده شده است، حکم کرد و کنده شدن دندان‌های او را باطل کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۰

حکم موردی که مجنیٌ علیه در اثر جراحت یا شکستگی فوت کند

۱۰۷۲ (۱) ذریح محاربی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی که جراحت موضحه بر مردی وارد ساخت و دیگری جراحت دامیه ـ آن هم در یک جا ـ و آن شخص مُرد، پرسیدم، حضرت فرمود: هر یک از آن دو باید نیمی از دیه را از مال خود بپردازند.»

۱۰۷۳ (۲) الجعفريّات ۱۲۱: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً عليه السلام قضى ۲۸۳۱۳
في الرّجل تصيبه الجراحة فيمكث الأيّام أو الشّهر أو أقلّ أو أكثر فيموت قال عليّ عليه السلام ان أقام أولياء المجروح بيّنة أنّه مات من تلك الجراحة صارت الدّية واجبة.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۰) حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ وباب (۱۱) حكم ما لو قتل صبيّ وامرأة أو عبد وامرأة رجلاً ما يناسب ذلك فراجع.

(۱۱)

باب أنّ الجراحات لايقضى فيها حتّى تبرء

۱۰۷۴ (۱) تهذيب ۱۰/۲۹۴: محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن ۲۸۳۱۴
غياث بن كلّوب بن قيس البجليّ عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يقول لا يقضى في شيء من الجراحات حتّى تبرأ.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

۱۰۷۳ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که جراحتی به او رسیده است و چند روز یا چند ماه یا بیشتر و یا کمتر می‌ماند و بعدا می‌میرد، حکم داد. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «اگر اولیای مجروح دو شاهد بیاورند که مجروح در اثر آن جراحت مرده است، دیه ثابت می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از ابواب قتل و قصاص و باب یازدهم مناسب با این باب مراجعه کنید.

باب ۱۱

حکم بر جراحت

۱۰۷۴ (۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته می‌فرمود: «دربارهٔ هیچ‌یک از جراحت‌ها حکم نمی‌شود تا آن که خوب شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب العاقلة

(١)

باب ما تضمنه العاقلة من الدّية وكيفيّة تقسيمها عليهم

١٠٧٥ (١) كافى ٣٦٤/٧: (محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه
٢٨٣١٥ جميعاً ـ معلّق) عن تهذيب ١٧١/١٠: ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبيه عن سلمة بن كهيل قال أتى أمير المؤمنين ﷺ برجل قد قتل رجلاً خطأ فقال له أمير المؤمنين ﷺ من عشيرتك وقرابتك فقال مالى بهذه[١] البلدة عشيرة ولا قرابة (قال ـ كا) فقال فمن أىّ[٢] (أهل ـ كا) البلدان أنت فقال أنا رجل من أهل الموصل ولدت بها ولى بها[٣] قرابة وأهل بيت (قال ـ كا ـ يب) فسأل عنه أمير المؤمنين ﷺ فلم يجد له بالكوفة[٤] قرابة ولا عشيرة قال فكتب الى عامله على الموصل أمّا بعد فإنّ فلان بن فلان وحليته كذا وكذا قتل رجلاً من المسلمين خطأ فذكر[٥] أنّه رجل من (أهل ـ يب ـ فقيه) الموصل وأنّ له بها قرابة وأهل بيت (بها ـ فقيه) وقد بعثت به إليك مع رسولى فلان (بن فلان ـ كا ـ فقيه) وحليته كذا وكذا فإذا ورد عليك إن شاء الله وقرأت[٦] كتابى فافحص عن أمره وسل عن قرابته من المسلمين فإن كان من أهل الموصل ممّن ولد بها وأصبت له بها قرابة من المسلمين فاجمعهم اليك.

ثمّ انظر فإن كان منهم[٧] رجل يرثه له سهم فى الكتاب لا يحجبه عن ميراثه أحد من

---

١. فى هٰذه ـ يب.
٢. من أهل أىّ ـ فقيه ـ من أىّ ـ يب.
٣. فيها ـ فقيه.
٤. فى الكوفة ـ يب.
٥. وقد ذكر ـ فقيه.
٦. فقرأت ـ فقيه.
٧. هناك ـ فقيه.

فصل ششم: عاقله

باب ۱

مسؤولیت مدنی عاقله نسبت به دیه

۱۰۷۵ (۱) سلمة بن کهیل گوید: «شخصی که مردی را از روی خطا کشته بود، نزد امیرالمؤمنینعلیه السلام آوردند. حضرت به او فرمود: قبیله و خویشاوندانت چه کسانی هستند؟ او گفت: من در این شهر قبیله و خویشاوند ندارم. حضرت فرمود: تو از چه شهری هستی؟ گفت: من مردی از اهالی موصل هستم، در آن جا متولد شده‌ام و در آنجا خویشاوند و خانواده دارم. حضرت دربارهٔ شخص تحقیق کرد و خویشاوند و قبیله‌ای از او در کوفه نیافت. آن‌گاه حضرت به عامل خود در موصل مرقوم فرمود: اما بعد، فلانی فرزند فلانی که خصوصیاتش چنین و چنان است، از روی خطا مردی از مسلمانان را کشته است. او می‌گوید که مردی از اهالی موصل است و او در موصل خویشاوند و خانواده دارد. من این شخص را با فرستاده‌ام فلانی که مشخصاتش چنین و چنان است، نزد تو می‌فرستم. چون او نزد تو آمد و نامه‌ام را خواندی، دربارهٔ او جستجو و تحقیق کن و از خویشاوندان مسلمانش جویا شو.

اگر او اهل موصل است، در آن جا متولد شده و تو خویشاوندانی از مسلمانان برای او پیدا کردی، آنان را نزد خود جمع کن. پس از آن بنگر اگر از خویشاوندان وی کسی هست که در قرآن از او سهم ارث می‌برد و کسی از خویشاوندان مانع ارث‌بری او نمی‌شوند، او را ملزم به دیه کن و دیه را از او ماهانه و در طول سه سال بگیر و اگر از خویشاوندانش کسی نیست که در قرآن سهم‌الارث از او ببرد و خویشاوندانش در نسب خویشاوندی یکسان هستند و خویشاوندانی نسبی از طرف پدر و مادر دارد، پس دیه را بر خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری او ـ آنها که مرد بالغ و مسلمان باشند ـ تقسیم کن. سپس بر خویشاوندان پدری او دو سوم دیه و بر خویشاوندان مادری او یک سوم دیه را قرار بده.

قرابته فألزمه الدّية وخذه بها (نجوماً ـ كا ـ يب) في ثلاث سنين وإن لم يكن له من قرابته أحد له سهم في الكتاب وكانوا قرابته[1] سواء في النّسب (وكان له قرابة من قِبَل أبيه وأمّه في النّسب سواء ـ كا ـ يب) ففضّ الدّية على قرابته من قبل أبيه وعلى قرابته من قِبَل أمّه من الرّجال المدركين المسلمين ثمّ اجعل على قرابته من قِبَل أبيه ثلثي الدّية واجعل على قرابته من قِبَل أمّه ثلث الدّية وإن لم يكن له قرابة من قِبَل أبيه[2] ففضّ الدّية على قرابته من قِبَل أمّه[3] من الرّجال المدركين (المسلمين ـ كا ـ فقيه) ثمّ خذهم بها واستأدِهم الدّية في ثلاث سنين وان لم يكن له قرابة من قِبَل أمّه[4] ولا قرابة من قِبَل أبيه ففضّ الدّية على أهل الموصل ممّن ولد بها ونشأ ولا تدخلنّ فيهم غيرهم من أهل البلد[5] ثمّ استأدِ[6] ذلك منهم في ثلاث سنين في كلّ سنة نجماً[7] حتّى تستوفيه إن شاء الله وإن لم يكن لفلان بن فلان قرابة من أهل الموصل ولا يكون[8] من أهلها وكان مبطلاً فردّه اليّ مع رسولي فلان (بن فلان إن شاء الله ـ كا ـ فقيه) فأنا وليّه والمؤدّي عنه ولا أبطل[9] دم امرئ مسلم. فقيه ١٠٥/٤: الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبيه عن سلمة بن كهيل قال أُتِيَ عليّ بن أبيطالب عليه السلام برجل قد قتل رجلاً خطأ فقال عليّ عليه السلام من عشيرتك وقرابتك فقال مالي بهذه البلدة قرابة ولا عشيرة فقال (وذكر مثله). دعائم الإسلام ٤١٤/٢: عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أنّ عليّاً عليه السلام أُتِيَ برجل قتل رجلاً خطأ (وذكر نحوه).

١٠٧٦ ٢٨٣١٦ (٢) كافي ٣٦٦/٧: تهذيب ١٧٠/١٠: استبصار ٢٦١/٤: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن فقيه ١٠٧/٤: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن عليّ ابن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال لا تضمن العاقلة عمداً ولا إقراراً ولا صلحاً.

١٠٧٧ ٢٨٣١٧ (٣) تهذيب ١٧٠/١٠: استبصار ٢٦١/٤: النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام قال العاقلة لا تضمن عمداً ولا إقراراً ولا صلحاً. المقنع ١٨٩: واعلم أنّ العاقلة (وذكر مثله).

---

١. قرابة ـ يب. ٢. أمّه ـ فقيه. ٣. أبيه ـ فقيه.
٤. أبيه ولا قرابة من قِبَل أمّه ـ يب ـ فقيه. ٥. البلدان ـ فقيه.
٦. استأدي ـ يب. ٧. نجم ـ يب. ٨. ولم يكن ـ فقيه.
٩. يبطل ـ يب ـ فقيه.

و اگر خویشاوند پدری ندارد، دیه را بر خویشاوندان مادری او ـ که مرد، بالغ و مسلمان باشند ـ تقسیم کن. سپس از آنان دیه بخواه و از آنان بخواه که در طول سه سال دیه را پرداخت کنند.

و اگر خویشاوند مادری و پدری ندارد، دیه را بر اهالی موصل ـ آنان که در موصل متولد شده و پرورش یافته‌اند ـ تقسیم کن و دیگرانی را که در آن شهر هستند، در میان اینان داخل مساز. پس از آن، از آنان بخواه که دیه را در طول سه سال در هر سال به تدریج بپردازند تا به طور کامل دیه را دریافت کنی ـ انشاء اللّه.

و اگر برای فلانی، خویشاوندی از اهل موصل نیست و اصلاً اهل موصل نیست و دروغ گفته است، او را به همراه فرستاده‌ام فلانی نزد من برگردان ـ انشاءالله ـ که من ولیّ او هستم و از سوی او دیه را پرداخت می‌کنم و خون مرد مسلمان را باطل نمی‌کنم [= نمی‌گذارم هدر رود].»

(۲) امام باقر﵇ فرمود: «عاقله [خویشاوندان]، جنایت عمدی و مورد اقرار و صلح را ضامن نیستند.» ۱۰۷۶

(۳) امیرالمؤمنین علی﵇ فرمود: «عاقله، مسؤول عمد، اقرار و صلح نیست.» ۱۰۷۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٠٧٨ ٤٨٣١٨ (٤) الجعفريّات ١٣٢: باسناده عن جعفر بن محمّد عليه السلام قال أخبرني أبي أنّ عليّاً عليه السلام كان يقول ليس على العاقلة دية العمد انّما عليهم دية الخطأ وباسناده أنّ عليّاً عليه السلام (وذكر مثله).

١٠٧٩ ٤٨٣١٩ (٥) دعائم الإسلام ٤١٥/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال ليس على العاقلة دية العمد إنّما عليهم دية الخطأ ولا تؤدّي العاقلة من الجراح إلّا ما فيه الثّلث من الدّية فصاعداً وما كان دون ذٰلك ففي مال الجاني خاصّة دون أوليائه.

١٠٨٠ ٤٨٣٢٠ (٦) دعائم الإسلام ٤١٦/٢: عن عليّ عليه السلام أنّه قال لاتعقل العاقلة عمداً ولا عبداً ولا صلحاً ولا اعترافاً.

١٠٨١ ٤٨٣٢١ (٧) عوالي اللّئالي ٣٦٥/٢: قال النّبيّ صلى الله عليه وآله لا تعقل العاقلة عمداً.

١٠٨٢ ٤٨٣٢٢ (٨) عوالي اللّئالي ٦٦٦/٣: روى سعيد بن مسيّب أنّ امرأتين من هذيل اقتتلتا فقتلت إحداهما الأخرى ولكلّ زوج وولد فبرّأ رسول الله صلى الله عليه وآله الزّوج والولد وجعل الدّية على العاقلة.

١٠٨٣ ٤٨٣٢٣ (٩) الجعفريّات ١٣٢: باسناده عن عليّ عليه السلام في الرّجل يصيب الجراحة عمداً مثل الجائفة والمأمومة والمنقّلة وكسر العظم انّ ذٰلك كلّه في ماله خاصّة ليس على العاقلة منه شيء.

١٠٨٤ ٤٨٣٢٤ (١٠) كافي ٣٦٥/٧: تهذيب ١٧٠/١٠: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن أبي مريم عن أبي جعفر عليه السلام قال قضى أمير المؤمنين عليه السلام أنّه[1] لا يحمل على العاقلة الّا الموضحة فصاعداً وقال ما دون السّمحاق أجر الطّبيب سوى الدّية.

١٠٨٥ ٤٨٣٢٥ (١١) الجعفريّات ١٣٢: باسناده عن عليّ عليه السلام لا تحمل العاقلة الّا الموضحة وما فوقها وما كان دون ذٰلك فإنّه يكون في مال الجارح.

١٠٨٦ ٤٨٣٢٦ (١٢) تهذيب ١٧٥/١٠: استبصار ٢٦٢/٤: محمّد (بن أحمد ـ يب) بن يحيى عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن عليّ عن آبائه عليهم السلام قال لا تعقل[2] العاقلة الّا ما قامت عليه البيّنة قال وأتاه رجل فاعترف عنده فجعله في ماله خاصّة ولم يجعل على العاقلة (منه ـ فقيه) شيئاً. فقيه ١٠٧/٤: قال أمير المؤمنين عليه السلام لا تعقل العاقلة (وذكر مثله).

---

١. ان ـ خ يب.
٢. لا تضمن ـ صا.

(۴) امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته می‌فرمود: «بر عاقله، دیهٔ عمد نیست. تنها بر عاقله، دیهٔ خطاست.» ۱۰۷۸

(۵) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «بر عاقله، دیهٔ عمد نیست؛ تنها بر آنان دیهٔ خطاست و عاقله از جراحت‌ها تنها آن را که در آن یک سوم دیه و بیشتر باشد، پرداخت می‌کند ولی آن‌چه کمتر از این باشد، تنها در مال جانی است نه اولیای او.» ۱۰۷۹

(۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «عاقله، دیه را در صورت عمد، برده، صلح و اعتراف نمی‌دهد.» ۱۰۸۰

(۷) پیامبر ﷺ فرمود: «عاقله، دیهٔ عمد را نمی‌دهد.» ۱۰۸۱

(۸) سعیدبن‌مسیّب روایت می‌کند که: «دو زن از قبیلهٔ هذیل با هم زد و خورد کردند و یکی از آن دو، دیگری را کشت و هر کدام شوهر و فرزند داشتند. رسول خدا ﷺ شوهر و فرزند را ضامن ندانست و دیه را بر عاقله قرار داد.» ۱۰۸۲

(۹) از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده است که: «در مردی که جراحتی را عمدا می‌زند ـ مثل جراحت جائفه، مأمومه و منقّله و شکستن استخوان ـ این‌ها همه در مال خود اوست و چیزی از آن بر عاقله نیست.» ۱۰۸۳

(۱۰) امام باقر ﷺ فرمود: «امیرالمؤمنین ﷺ حکم داد که تنها جراحت موضحه [که به استخوان رسیده] یا بالاتر از آن بر عاقله تحمیل می‌شود و حضرت فرمود: کمتر از جراحت سمحاق، مزد پزشک است، به غیر از دیه» ۱۰۸۴

(۱۱) امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود: «عاقله جز جراحت موضحه و بالاتر از آن را بر عهده نمی‌گیرد و هر چه کمتر از آن باشد، در مال خود وارد کنندهٔ جراحت است.» ۱۰۸۵

(۱۲) زید بن علی از پدرانش ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «عاقله، دیه را بر عهده نمی‌گیرد مگر دیه‌ای را که دو شاهد بر آن شهادت دهند. حضرت افزود: مردی نزد حضرت آمد و پیش حضرت [به ارتکاب جنایتی] اعتراف کرد. حضرت اعترافش را در مال خودِ شخص قرار داد و چیزی از آن را بر عاقله ننهاد.» ۱۰۸۶

۱۰۸۷ ۴۸۳۲۷ (۱۳) دعائم الإسلام ۴۱٦/۲: عن عليّ ﷺ أنّه قال اذا أقرّ الرّجل بقتل خطأ أو جراحة فعليه الدّية في ماله في ثلاث سنين فان شهد شهود أن قتله خطأ فقد صدّقوه والدّية على عاقلته، لا يكون الخطأ على العاقلة الّا بشهادة عدول ولا تؤدّى باعتراف القاتل ولا بصلحه.

وتقدّم في رواية الدّعائم (۲) من باب (۱) ثبوت القصاص في الجراح وفي قطع الأعضاء من أبواب قصاص الطّرف قوله ﷺ والخطأ فيه الدّية على العاقلة. وفي رواية الدعائم (۲) من باب (٤) انّ دية الخطأ تستأدىٰ في ثلاث سنين من أبواب الدّيات قوله انّ عليّاً ﷺ قضى في قتل الخطأ بالدّية على العاقلة.

(۲)

باب حكم القاتل خطأ اذا مات قبل دفع الدّية وأنّه من لا عاقلة له فعاقلته الإمام وكذا ابن الملاعنة

۱۰۸۸ ۴۸۳۲۸ (۱) تهذيب ۱۷۲/۱۰: يونس بن عبد الرّحمن عمّن رواه عن أحدهما ﷺ أنّه قال في الرّجل اذا قتل رجلاً خطأ فمات قبل أن يخرج الى أولياء المقتول من الدّية أنّ الدّية على ورثته فإن لم يكن له عاقلة فعلى الوالي من بيت المال.

وتقدّم في رواية سلمة (۱) من باب (۱) ما تضمنه العاقلة من الدّية قوله وان لم يكن لفلان بن فلان قرابة من أهل الموصل ولا يكون من أهلها وكان مبطلاً فردّه الىّ مع رسولي فلان فأنا وليّه والمؤدّي عنه.

(۳)

باب أنّ من لجأ الى قوم فأقرّوا بولايته، عليهم معقلته

۱۰۸۹ ۴۸۳۲۹ (۱) تهذيب ۱۷۵/۱۰: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم عن أبي عبد الله ﷺ قال من لجأ إلى قوم فأقرّوا بولايته كان لهم ميراثه وعليهم معقلته.

۱۰۸۷ (۱۳) امیرالمؤمنین علیعليه السلام فرمود: «اگر مردی به قتل خطایی یا جراحتی اعتراف و اقرار کند، دیه در مال خود او ثابت است که در سه سال باید پرداخت کند. ولی اگر شاهدان بگویند که قتل او خطایی بوده، در این صورت شاهدان او را تصدیق کرده‌اند و دیه بر عاقلهٔ اوست و قتل خطایی بر عاقله نیست مگر با شهادت عادلان و عاقله، دیه را بر پایهٔ اعتراف قاتل یا صلح و سازش او نمی‌دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب یکم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصومعليه السلام که: «در خطا، دیه بر عاقله است.»

و در روایت دوم از باب چهارم از ابواب دیات، این گفته که: «امیرالمؤمنین عليه السلام در مورد قتل خطایی، حکم به دیه بر عاقله کرد.»

باب ۲

حکم قاتل به قتل خطایی که قبل از پرداخت دیه بمیرد

۱۰۸۸ (۱) امام باقر یا امام صادقعليهما السلام دربارهٔ مردی که مردی را بکشد و پیش از آن که دیه را به اولیای مقتول بدهد بمیرد، فرمودند که: «دیه بر وارثان اوست و اگر عاقله ندارد، بر والی است که از بیت‌المال بپردازد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم، این گفته که: «و اگر بر فلانی پسر فلان خویشاوندی از اهالی موصل نیست و خودش هم از اهالی موصل نیست و به باطل گفته که از اهالی آنجاست، او را همراه با فرستادهام به سوی من بازگردان. من ولیِ او هستم و از سوی او دیه را می‌پردازم.»

باب ۳

حکم جانی که به قومی پناه برده و آنان به ولایت او اقرار کنند

۱۰۸۹ (۱) امام صادق عليه السلام فرمود: «هرکس به گروهی پناهنده شده و آنان ولایت او را پذیرفته‌اند، ارث او برای آنان است و دیهٔ او بر آنان.»

(٤)

باب أنّ دية الخطأ من البدويّ على عاقلته من البدويّين ومن القرويّ على عاقلته من القرويّين

وتقدّم في رواية الحكم (١) من باب (١) ثبوت القصاص في الجراح وفي قطع الأعضاء من أبواب قصاص الطّرف قوله ﷺ يا حكم اذا كان الخطأ من القاتل (أ ـ خ) والخطأ من الجارح وكان بدويّاً فدية ما جنى البدويّ من الخطأ على أوليائه من البدويّين قال واذا كان القاتل أو الجارح قرويّاً فانّ دية ما جنى من الخطأ على أوليائه من القرويّين.

(٥)

باب أنّ جناية الذّمّيّ في أمواله اذا كان له مال والّا فعلى امام المسلمين وليس بينهم معاقلة وعاقلة العبد مولاه

١٠٩٠ ٢٨٣٣٠ (١) **كافي ٣٦٤/٧**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب **علل الشّرائع ٥٤١/٢**: أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن **فقيه ١٠٦/٤**: الحسن بن محبوب عن أبي ولّاد عن أبي عبد الله ﷺ قال ليس بين أهل الذّمّة معاقلة فيما يجنون من قتل أو جراحة[١] إنّما يؤخذ ذلك من أموالهم فإن لم يكن لهم مال[٢] رجعت الجناية على[٣] إمام المسلمين لأنّهم يؤدّون اليه الجزية كما يؤدّي العبد الضّريبة الى سيّده قال وهم مماليك للإمام[٤] فمن أسلم منهم فهو حرّ. **تهذيب ١٧٠/١٠**: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبي عبد الله ﷺ مثله.

١٠٩١ ٢٨٣٣١ (٢) **دعائم الإسلام ٤١٦/٢**: عن عليّ ﷺ أنّه قال ليس بين أهل الذّمّة معاقل ماجنوا من قتل أو جراح عمداً أو خطأً فهي في أموالهم. وتقدّم في رواية ابن سنان (١) من باب (٣٩) حكم المكاتب اذا قتل من أبواب القتل والقصاص ج ٣١ قوله في مكاتب قتل رجلاً خطأً قال ﷺ عليه من ديته بقدر ما أعتق وعلى مولاه ما بقي من قيمة المملوك. ولاحظ ساير

---

١. جراح ـ العلل. ٢. أموال ـ العلل. ٣. الى ـ العلل.
٤. الامام ـ كا.

باب ۴

دیهٔ قتل خطایی جانی بیابان‌نشین و شهرنشین

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «ای حَکَم، اگر خطا از قاتل یا جارح صحرانشین باشد، دیهٔ جنایتی که صحرانشین می‌کند بر اولیای صحرانشین اوست. حضرت افزود: و اگر قاتل یا جارح شهری است، دیهٔ جنایت خطایی که کرده بر اولیای شهری اوست.»

باب ۵

حکم جنایت کافر ذمّی

۱۰۹۰ (۱) امام صادق ﷺ فرمود: «بین اهل ذمّه در جنایتی که می‌کنند ـ قتل یا جراحت ـ عاقله نیست. دیهٔ جنایت از اموال‌شان گرفته می‌شود ولی اگر مالی نداشته باشند، جنایت به عهدهٔ امام مسلمانان می‌شود؛ چون اهل ذمّه جزیه را به امام مسلمانان می‌پردازند، همان‌گونه که برده مالیات را به اربابش می‌دهد. حضرت افزود: آنان برده‌های امام هستند و هر کدام از آنان مسلمان شود، او آزاد می‌شود.»

۱۰۹۱ (۲) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «در میان اهل ذمّه فرقی میان جنایت‌هایی که می‌کنند، از قبیل کشتن یا جراحت واردکردن از روی عمد یا خطا نیست؛ بنابراین دیه‌ی [جنایت‌ها ی آنان خواه عمدی باشد و خواه خطایی] در مال خود جنایتکار است [نه عاقله‌ی او].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و نهم از ابواب قتل و قصاص، این گفته که: «امام معصوم ﷺ دربارهٔ برده مکاتبی که مردی را از روی خطا می‌کشد، فرمود: بر او دیهٔ مقتول است؛ به اندازه‌ای که آزاد شده و سهم اربابش [از دیه] باقیماندهٔ قیمت برده است.»

بنگر به سایر روایات همین باب؛ چون ممکن است از آن استفاده شود که عاقلهٔ برده، اربابش است.

أحاديث الباب فانّه يمكن أن يستفاد منه أنّ عاقلة العبد مولاه.

(٦)

باب حكم ما اذا هرب القاتل فلم يقدر عليه

١٠٩٢ (١) كافي ٣٦٥/٧: حميد بن زياد عن تهذيب ١٧٠/١٠: استبصار ٢٦١/٤: الحسن بن
٣٨٣٣٢
محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثميّ عن أبان بن عثمان عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل رجلاً متعمّداً ثمّ هرب القاتل فلم يقدر عليه قال إن كان له مال أخذت الدّية من ماله والاّ فمن الأقرب فالأقرب (فان لم يكن له قرابة وداه الإمام ـ كا) فانّه[1] لا يبطل دم امرئ مسلم (كا ـ وفي رواية أخرىٰ ثمّ للوالي بَعْدُ حبسه وأدبه).

١٠٩٣ (٢) فقيه ١٢٤/٤: الحسن بن عليّ بن فضّال عن ظريف بن ناصح عن أبان بن عثمان عن
٣٨٣٣٣
أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في رجل قتل رجلاً عمداً ثمّ فرّ فلم يقدر عليه حتّى مات قال إن كان له مال أخذ منه وإلاّ أخذ من الأقرب (فالأقرب ـ يب فقيه). تهذيب ١٧٠/١٠؛ استبصار ٢٦٢/٤: محمّد بن عليّ بن محبوب (عن العلاء ـ يب) عن أحمد بن محمّد عن[2] ابن أبي نصر عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

(٧)

باب أنّ من أسلم ثمّ قتل رجلاً خطأً تقسم الدّية على نحوه من النّاس ممّن أسلم وليس له مُوالٍ

١٠٩٤ (١) تهذيب ١٧٤/١٠: الصّفّار عن ابراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن
٣٨٣٣٤
جعفر عن أبيه عليهما السلام عن عليّ عليه السلام في رجل أسلم ثمّ قتل رجلاً خطأً قال أقسم الدّية على نحوه من النّاس ممّن أسلم وليس له مُوالٍ.

---

١. لأنّه ـ يب. ٢. بن ـ صا.

باب ۶
حکم موردی که قاتل فرار کند

۱۰۹۲ (۱) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مردی پرسیدم که از روی عمد مردی را کشته است، پس از آن قاتل فرار کرده و کسی بدان دست نیافته است.

حضرت فرمود: اگر مالی دارد، دیه از مالش گرفته می‌شود وگرنه از خویشاوندان وی، الاقرب فالأقرب یعنی به ترتیب نزدیکی در خویشاوندی گرفته می‌شود و اگر خویشاوند ندارد، امام دیهٔ او را می‌پردازد؛ چرا که خون مرد مسلمان باطل نمی‌شود.»

در روایتی دیگر آمده است: «پس از آن‌والی باید او را زندانی کند و ادب نماید.»

۱۰۹۳ (۲) امام باقر ﷺ دربارهٔ مردی که مردی را از روی عمد کشته است پس از آن فرار کرده و دست کسی به او نرسیده تا آن که مرده است، فرمود: «اگر مالی دارد، از مالش برمی‌دارند وگرنه از خویشاوندان نزدیک‌تر او می‌گیرند.»

باب ۷
حکم تازه مسلمانی که مرتکب قتل خطایی شود

۱۰۹۴ (۱) امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ مردی که اسلام آورده پس از آن از روی خطا مردی را کشته است، فرمود: «دیه بر مشابه‌های او از مردمی که اسلام آورده‌اند و خویشاوند ندارند، تقسیم می‌شود.»

(۸)

باب حكم الأعمى اذا قتل رجلاً عمداً

۱۰۹۵ ۳۸۳۳۵ (۱) تهذيب ۲۳۲/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد ابن الحسين عن محمّد بن عبد الله عن فقيه ۱۰۷/٤: العلاء عن محمّد (عن ـ فقيه) الحلبيّ قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل ضرب رأس رجل بمعول فسالت عيناه على خدّيه فوثب المضروب على ضاربه فقتله (قال ـ يب) فقال أبو عبد الله عليه السلام هذان معتديان جميعاً فلا أرىٰ على الّذي قتل الرّجل قَوَداً لأنّه قتله حين قتله وهو أعمىٰ والأعمىٰ جنايته خطأ تلزم عاقلته يؤخذون بها في ثلاث سنين في كلّ سنة نجماً[۱] فإن لم يكن للأعمىٰ عاقلة لزمته دية ماجنى في ماله يؤخذ بها في ثلاث سنين ويرجع الأعمى على ورثة ضاربه بدية عينيه.

وتقدّم في رواية أبي عبيدة (۱) من باب (۵) أنّ الأعمىٰ اذا فقأ عين صحيح متعمّداً ففيه الدّية من أبواب قصاص الطّرف قوله عليه السلام يا أبا عبيدة انّ عمد الأعمىٰ مثل الخطأ هذا فيه الدّية من ماله فان لم يكن له مال فانّ دية ذلك على الامام ولا يبطل حقّ امرء مسلم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۹)

باب حكم عمد المعتوه والمجنون والصّبيّ والسّكران

۱۰۹۶ ۳۸۳۳۶ (۱) تهذيب ۲۳۳/۱۰: فقيه ۱۰۷/٤: الحسن بن محبوب عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يجعل جناية المعتوه على عاقلته خطأ (كان ـ يب) أو عمداً. المقنع ۱۸۹: كان أمير المؤمنين عليه السلام (وذكر نحوه).

۱۰۹۷ ۳۸۳۳۷ (۲) تهذيب ۱۰ / ۲۳۲: النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبد الله عليه السلام فقيه ٤ / ۸۵: اسماعيل بن أبي زياد عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ محمّد ابن أبي بكر رضي الله عنه كتب الى أمير المؤمنين عليه السلام يسأله عن رجل مجنون قتل رجلاً عمداً فجعل الدّية على قومه وجعل عمده وخطأه سواء.

---

۱. نجم ـ فقيه.

باب ۸
حکم نابینایی که عمداً مردی را به قتل رسانده

۱۰۹۵ (۱) حلبی گوید: «از امام صادقعلیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که با کلنگ بر سر مردی کوبیده و دو چشم مضروب بر گونه‌هایش افتاده است. پس از آن، مضروب [که نابینا شده بود] به ضارب پریده و او را کشته است.

حضرت صادقعلیه السلام فرمود: این دو، هر دو تجاوز کارند؛ لذا من بر کسی که آن مرد را کشته است قصاص نمی‌بینم. چون زمانی که او را کشته، نابینا بوده است و نابینا جنایتش خطا محسوب می‌شود و بر عاقلهٔ اوست که دیه را در طول سه سال بپردازند و در هر سال به تدریج ازآنها گرفته شود. ولی اگر شخص نابینا عاقله ندارد، دیهٔ جنایتش در مالش خواهد بود که از خودش در طول سه سال گرفته می‌شود و فرد نابینا برای دیهٔ دو چشمش به وارثان ضارب رجوع می‌کند[1].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از ابواب قصاص عضو، فرمودهٔ امام معصومعلیه السلام که: «ای ابا عبیده، عمد نابینا مانند خطاست. در آن دیه است [نه قصاص] که باید از مالش داده شود و اگر مالی ندارد، دیهٔ آن بر امام است و حق مرد مسلمان هدر نمی‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۹
حکم کم‌عقل، دیوانه، بچّه و مست که مرتکب قتل شوند

۱۰۹۶ (۱) امام باقرعلیه السلام فرمود: «پیوسته امیرالمؤمنینعلیه السلام جنایت کم‌عقل را ـ چه خطا باشد و چه عمد ـ بر عاقله‌اش قرار می‌داد.»

۱۰۹۷ (۲) اسماعیل بن‌ابی‌زیاد از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است که: «محمدبن ابی‌بکر به امیرالمؤمنینعلیه السلام نامه‌ای نوشت و از حضرت دربارهٔ مرد دیوانه‌ای که مردی را از روی عمد کشته است، پرسید. حضرت دیه را بر قوم دیوانه قرار داد و عمد و خطای دیوانه را یکسان دانست.»

---

۱. دیه‌ی دو چشم، معادل دیه‌ی نفس است. بنابراین معادل آنچه که عاقله‌ی شخص نابینا به اولیاء مقتول می‌دهند، شخص نابینا از آن‌ها می‌گیرد. (مصحّح)

۱۰۹۸ ۴۸۳۳۸ (۳) قرب الاسناد ۱۵۵: السّندىّ بن محمّد البزّاز قال حدّثنى ابوالبخترىّ عن جعفر عن أبيه عن علىّ أنّه كان يقول فى المجنون المعتوه الّذى لا يفيق والصّبىّ الّذى لم يبلغ عمدهما خطأ تحمله العاقلة وقد رفع عنهما القلم.

۱۰۹۹ ۴۸۳۳۹ (۴) دعائم الإسلام ۴۱۷/۲: عن علىّ أنّه قال ماقتل المجنون المغلوب على عقله والصّبىّ فعمدهما خطأ على عاقلتهما.

۱۱۰۰ ۴۸۳۴۰ (۵) تهذيب ۲۳۳/۱۰: محمّد ابن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان عن محمّد بن مسلم عن أبى عبد الله قال عمد الصّبىّ وخطأه واحد.

۱۱۰۱ ۴۸۳۴۱ (۶) تهذيب ۲۳۳/۱۰: محمّد بن الحسن الصّفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن اسحاق بن عمّار عن أبى جعفر عن أبيه انّ عليّاً كان يقول عمد الصّبيان خطأ تحمله العاقلة.

۱۱۰۲ ۴۸۳۴۲ (۷) الجعفريّات ۱۲۴: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه قال قال علىّ بن أبيطالب ليس بين الصّبيان قصاص عمدهم خطأ يكون فيه العقل. دعائم الإسلام ۴۱۷/۲: عن علىّ أنّه قال ليس بين الصّبيان (وذكر نحوه).

۱۱۰۳ ۴۸۳۴۳ (۸) المقنع ۱۸۵: وليس على الصّبيان قصاص وعمدهم خطأ يحمله العاقلة.

ونقدّم فى رواية الدّعائم (۴) من باب (۱۹) أنّ من أوجب على نفسه الحدّ أو قتل أحداً ثمّ خولط ضرب الحدّ من أبواب القتل والقصاص ج ۳۱ قوله وما جنى الصّبىّ والمجنون فعلى عاقلتهما.

(۱۰)

باب أنّ من تبرّأ من ضمان جريرة قرابته لم يضمن ما تضمن العاقلة

۱۱۰۴ ۴۸۳۴۴ (۱) تهذيب ۱۵۲/۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن يحيى المعاذى عن محمّد بن خالد الطّيالسىّ عن سيف بن عميرة عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبى عبدالله هل يؤخذ الرّجل بحميمه اذا جنى قال فقال لى نعم الاّ أن يكون أخرجه الى نادى قومه فتبرّأ من جنايته وميراثه.

۱۰۹۸ (۳) پیوسته امیرالمؤمنین ﷺ درباره‌ی دیوانهٔ کم‌عقلی که به عقل نمی‌آید و بچه‌ای که بالغ نشده است، می‌فرمود: «عمد این دو، خطاست. عاقله، آن را به عهده می‌گیرد و قلم تکلیف از این دو برداشته شده است.»

۱۰۹۹ (۴) امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «قتلی را که دیوانه‌ای که عقلش در اختیارش نیست و یا بچه مرتکب شده است، پس عمد آن دو خطا محسوب می‌شود و [دیه] بر عاقلهٔ آن دو است.»

۱۱۰۰ (۵) امام صادق ﷺ فرمود: «عمد بچه و خطای او یکی است.»

۱۱۰۱ (۶) امیرالمؤمنین علی ﷺ پیوسته می‌فرمود: «عمدبچه‌ها، خطاست وعاقله آن رابه عهده می‌گیرد.»

۱۱۰۲ (۷) امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ فرمود: «بین بچه‌ها قصاص نیست. عمدشان خطا و در آن دیه است.»

۱۱۰۳ (۸) بر بچه‌ها قصاص نیست و عمدشان خطاست و عاقله آن را به عهده می‌گیرد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب نوزدهم از ابواب قتل و قصاص، فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و جنایتی را که بچه و دیوانه می‌کنند، بر عاقلهٔ آن دو است.»

باب ۱۰

حکم کسی که از مسؤولیت جنایت خویشاوندان خود، برائت جوید

۱۱۰۴ (۱) اسحاق‌بن‌عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا مرد در برابر خویشاوندانش اگر جنایتی کند، مؤاخذه می‌شود؟ اسحاق‌بن‌عمار گوید: امام به من فرمود: آری، مگر اینکه خویشاوندانش را به میان مجلس قومش ببرد و از جنایت و همچنین از ارث او تبرّیٰ جوید.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١١)

باب أنّ اللّص اذا زنى بحامل فقتل ما فى بطنها فوثبت عليه المرأة فقتلته فدية سخلتها على عَصَبة المقتول السّارق وليس عليها شيءٌ

وتقدّم فى أحاديث باب (٢٤) أنّ اللّص اذا دخل على المرأة الحبلىٰ فوقع عليها وقتل ما فى بطنها فوثبت المرأة عليه فقتلته فليس عليها شيء من أبواب القتل والقصاص ما يدلّ على ذٰلك فراجع.

وقد تمّ بفضل الله الواحد الّذى لا يرجىٰ إلّا فضله ولا يُخافُ إلّا عدله المجلّد الواحد والثلاثون وبتمامه تمّ كتاب جامع أحاديث الشيعة فى أحكام الشريعة وآياتها ولقد منّ الله تبارك وتعالىٰ علىّ إذ وفّقنى لتأليف هٰذا السّفر الدينىّ والجامع الّذى جمعت فيه الأحاديث المرويّة عن النّبىّ الأمّىّ صلوات الله عليه وآله وعن عيبات علمه الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين[١] وآيات أحكام الكتاب المبين وجعلنى من كتّاب الحديث وحفّاظه ورواته[٢] ورعاته. وَهٰذا من فضل ربّى ليبلونى أأشكر أم أكفر.

فأشكره حتّىٰ يرضىٰ وبعد الرّضا وأحمده حمداً ليس لحدّه منتهى ولا لأمده انقطاع وأضعاف ما حمده وسبّحه وهلّله وكبّره جميع خلقه كما يحبّ ويرضىٰ وكما ينبغى لكرم وجهه وعزّ جلاله ومداد كلماته.

وصلواته الدّائمة وبركاته القائمة وسلامه الكامل التآمّ على عبده محمّدٍ المصطفىٰ ورسوله الّذى أرسله بالهدىٰ وآله أئمّة الهدىٰ وعترته خير الورىٰ لا سيّما بقيّة العترة وسلالة النّبوّة صاحب الزّمان ومظهر الإيمان ومطهّر الأرض وناشر العدل معزّ المؤمنين ومذلّ الكافرين حجّة الله فى الأرضين وخليفته علىٰ خلقه أجمعين الولىّ القائم المهدىّ والإمام

---

١. انّ جميع الأحاديث المرويّة عن الأئمّة عليهم السلام كلّها طبق الرّوايات الواردة صادرة عن لسان رسول ربّ العالمين وأنّه صلى الله عليه وآله قد أملىٰ جميع ما يحتاج إليه النّاس فى أمر دينهم علىٰ أمير المؤمنين علىّ ابن أبي طالب عليه السلام وقال له أكتبها لشركائك الأئمّة من ولدك.

٢. ولقد أجاز لى السّيّد الأستاذ آية الله العظمىٰ البروجردى أعلى الله مقامه أن أروى عنه جميع ما يرويه عن أساتذته وشيوخه أعلى الله تعالىٰ مقاماتهم.

باب ۱۱

حکم سارق زناکار که توسط زن زناشوندهٔ حامله، کشته شود

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و چهارم از ابواب قتل و قصاص، روایتی که بر این مفاد دلالت دارد؛ مراجعه کنید.

به فضل خداوند یکتا که تنها به فضل او امید و تنها از عدل او بیم است جلد سی و یکم، پایان پذیرفت و با آن کتاب جامع احادیث الشیعة دربارهٔ احکام شریعت و آیات آن، پایان یافت.

و خداوند تبارک و تعالی بر من منّت نهاد، آنگاه که توفیقم داد تا این کتاب دینی و جامع را که در آن روایات رسیده از پیامبر امّی ﷺ و چشمه‌های علم پیامبر، امامان معصوم ﷺ و نیز آیات الاحکام کتاب مبین را جمع‌آوری کرده‌ام، تالیف کنم و توفیقم داد که از نویسندگان روایت، حافظان، راویان و راعیان آن باشم و این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم.

خدا را سپاس‌گزاری می‌کنم تا خشنود شود و حتی پس از رضایت او، او را ستایش می‌کنم؛ ستایشی که اندازه‌اش نهایت ندارد و آن گونه که شایستهٔ بزرگی روی او و عزت و جلال و به اندازهٔ امتداد کلمات اوست.

المنتظر المرضيّ والسّيّد العبقريّ[1] الحجّة بن الحسن العسكريّ روحي لتراب مقدمه الفداء.

اَللّهمّ كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هٰذه السّاعة وفي كلّ ساعة وليّاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً (وعوناً ـ خ) حتّى تسكنه أرضك طوعاً وتمتّعه فيها طويلاً وعجّل اللّهمّ في فرجه واجعلني من أعوانه وأنصاره وارزقني الشّهادة في ركابه اللّهمّ أعزّ الاسلام والمسلمين وأذلّ الكفر والكافرين وادفع وارفع شرورهم عن المؤمنين واجعلهم مغلوبين مخذولين مقتولين بحرمة محمّد وآله الطّاهرين. وأقدّم شكري وثنائي وتقديري لآيات الله العظام الفقهاء الكرام المطيعين المخلصين لله تعالى والسّاعين والمجاهدين لتكون كلمة الله هي العليا وكلمة الظّالمين هي السّفلىٰ سيّد الفقهاء الحاجّ السّيّد حسين الطّباطبائيّ البروجرديّ فانّه قدّس سرّه هداني لتأليف هٰذا الكتاب والسّيدين الأمجدين الحاجّ السّيّد أبوالقاسم الموسوي الخوئيّ والحاجّ السّيّد محمّد رضا الموسوي الگلپايگاني قدّس سرّهما فإنّهما هيّئالي أسباب طبعه ونشره حشرهم الله مع الأنبياء والأوصياء وجزاهم أحسن الجزاء.

وأسجّل شكري وتقديري وخالص دعواتي للإخوان الّذين أعانوني وساعدوني وعاونوني في هٰذه الخدمة الدّينيّة وأسأل الله تعالىٰ أن يجزيهم الجزاء الأوفىٰ ويجعل لهم الجنّة المنزل والمأوىٰ.

إلهي كيف أدعوك وأنا أنا وكيف أقطع رجائي منك وأنت أنت فأسألك أن تهديني الى صراط مستقيم وتتمّ نعمك عليّ يا أكرم من كلّ كريم وأستغفرك وأتوب إليك فارحمني يا أرحم من كلّ رحيم واجعل كتابي هٰذا لي نوراً في القبر وذخراً ليوم الحشر وأنيساً في الوحدة ورفيقاً في الجنّة وسناداً وعماداً لعموم العلماء العاملين وملجأً ومرجعاً للفقهاء العدول المتبحّرين برحمتك يا أرحم الرّاحمين وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين ـ المحتاج الىٰ عفو ربّه الغنيّ ابو محمّد عبد المهديّ اسماعيل بن القاسم ابن الكاظم المعزّيّ الملايريّ عفا الله تعالى عن آبائه وأمّهاته وعنه وعن المؤمنين من سلف منهم ومن بقي الى يوم الدّين ۱۴۲۱ق / ۱۳۷۹ش.

---

۱. العبقري: سيّد القوم الّذي ليس فوقه شيء ـ اللسان.

و صلوات همیشگی و برکات استوار و سلام کامل و تامّ او، بر بنده‌اش حضرت محمّد مصطفی و رسولش؛ هم او که خداوند او را برای هدایت فرستاد و بر خاندان او، امامان هدایت و عترت او، بهترین خلق به ویژه باقیمانده از عترت و نسل پیامبر، صاحب زمان و مظهر ایمان و پاک کنندهٔ زمین و نشردهندهٔ عدالت، عزت‌بخش مومنان و ذلّت ده کافران، حجت خدا در زمین‌ها و خلیفهٔ او بر همهٔ خلقش ولیّ قائمْ مهدی و امام منتظر و پسندیده و برترین سرور، حجة بن الحسن العسکری باد. جانم به فدای خاک پاک او!

خدایا، تو برای ولیّت حجةبن‌الحسن که درود تو بر او و بر پدرانش باد، در این لحظه و در هر لحظه‌ای ولیّ و سرپرست، حافظ و نگهبان، رهبر و یاور و راهنما و چشم بینا و کمک باش تا او را در زمینت به دلخواهش جای دهی و او را در زمین، مدتی طولانی بهره‌مند سازی.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۱. قرآن کریم

قرن دوم

۲. *الصحیفة السجادیة*. امام زین‌العابدین ﷺ (۳۸ ـ ۹۴ ق)

۳. کتاب *الصّفین*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ ق)

۴. *الفضایل*. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱۴۱ ق)

۵. *توحید المفضّل*. مفضل بن عمر جعفی (؟ ـ ۱۶۰ ق)

۶. *الرسالة الذهبیة*. للرضا ﷺ معروف به طب امام رضا ﷺ (؟ ـ ؟)

۷. *صحیفة الامام رضا* ﷺ. منسوب به امام رضا ﷺ (؟ ـ ؟)

۸. *الفقه*، معروف به *فقه الرضا* ﷺ. منسوب به امام رضا ﷺ (؟ ـ ؟)

۹. *اصل*. زید زراد (؟ ـ ؟)

۱۰. *اصل*. علاء بن رزین (؟ ـ ؟)

۱۱. *اصل*. عاصم بن حمید حناط (؟ ـ ؟)

۱۲. *اصل*. درست بن ابی منصور (؟ ـ ؟)

۱۳. *اصل*. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۱۴. *المناقب*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۳ ق)

۱۵. *وقعة صفین*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

۱۶. *المشیخة*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

۱۷. *النوادر*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

۱۸. *المحاسن*. برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۱۹. *الغارات*. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟ ـ ۲۸۳ ق)

۲۰. *بصائر الدرجات*، محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)
۲۱. *المزار*، محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)
۲۲. *النوادر*، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)
۲۳. *جامع الاحادیث النبویة*، ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟ ـ ؟)
۲۴. *تفسیر العسکری*، منسوب به امام حسن عسکری ﷺ (؟ ـ ؟)
۲۵. *طریق النجاة*، شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟ ـ ؟)
۲۶. *کتاب الزهد*، حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)
۲۷. *المؤمن*، حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)
۲۸. *کتاب الزیارات*، حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)
۲۹. *المناقب*، حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

قرن چهارم

۳۰. کتاب *التاریخ*، ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)
۳۱. *الفتوح*، ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)
۳۲. کتاب *التفسیر*، محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)
۳۳. *تفسیر القمی*، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق)
۳۴. *الکافی*، شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)
۳۵. کتاب *التمحیص*، محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ ق)
۳۶. *رجال الکشی*، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟ ـ حدود ۳۴۰ ق)
۳۷. *اثبات الوصیة*، علی بن حسین مسعودی (؟ ـ ۳۴۶ ق)
۳۸. *الاستغاثة*، علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)
۳۹. *الابتداء*، علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)
۴۰. *الانبیاء*، علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)
۴۱. کتاب *الاخلاق*، ابن قاسم کوفی (۳۵۲ ـ ؟)
۴۲. *الایضاح*، نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)
۴۳. *دعائم الاسلام*، نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)
۴۴. *کامل الزیارات*، جعفر بن محمد بن قولویه (؟ ـ ۳۶۷ ق)
۴۵. *الغیبة*، محمد بن ابراهیم نعمانی (؟ ـ ۳۸۰ ق)
۴۶. *تفسیر النعمانی*، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟ ـ ۳۸۰ ق)
۴۷. *علل الشرایع*، شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)
۴۸. *عیون اخبار الرضا*ﷺ، شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)
۴۹. *کمال الدین و تمام النعمة*، شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۰. *الهدایة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۱. *الامالی*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۲. *معانی الاخبار*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۳. *التوحید*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۴. *الخصال*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۵. *ثواب الاعمال*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۶. *المقنع*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۷. *من لا یحضره الفقیه*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۸. *فضائل الاشهر الثلاثة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۵۹. *مصادقة الاخوان*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۶۰. *فضائل الشیعه*، *صفات الشیعه*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ _ ۳۸۱ ق)

۶۱. *المانعات (الاعمال المانعة من دخول الجنة)*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ _ ؟)

۶۲. *العروس*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ _ ؟)

۶۳. *تحف العقول*. ابن شعبه (؟ _ ؟)

۶۴. *التمحیص*. ابن شعبه (؟ _ ؟)

۶۵. *دلائل الامامة*. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟ _ ؟)

۶۶. *الجعفریات*. محمد بن محمد اشعث (؟ _ ؟)

۶۷. *طب الائمه (طب النبی)*. عبدالله و حسین پسران بسطام (؟ _ ؟)

۶۸. *کتاب الدلائل*. عبدالله بن جعفر حمیری (؟ _ ؟)

۶۹. *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری (؟ _ ؟)

۷۰. *تفسیر فرات*. فرات بن ابراهیم کوفی (؟ _ ؟)

۷۱. *المسلسلات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ _ ؟)

۷۲. *الغایات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ _ ؟)

قرن پنجم

۷۳. *نهج البلاغه*. سید رضی (۳۵۹ _ ۴۰۶ ق)

۷۴. *المجازات النبویة*. سید رضی (۳۵۹ _ ۴۰۶ ق)

۷۵. *کفایة الاثر*. خزاز رازی (؟ _ حدود ۴۱۰ ق)

۷۶. *الارشاد*. شیخ مفید (۳۳۶ _ ۴۱۳ ق)

۷۷. *الامالی*. شیخ مفید (۳۳۶ _ ۴۱۳ ق)

۷۸. *الاختصاص*. شیخ مفید (۳۳۶ _ ۴۱۳ ق)

۷۹. *الفرائض الشرعیة*. شیخ مفید (۳۳۶ _ ۴۱۳ ق)

۸۰. *المقنعة*. شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)
۸۱. *تنزیه الانبیاء*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)
۸۲. *دور الفوائد*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)
۸۳. *المختصر*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)
۸۴. *رسالة المحکم والمتشابه*. سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ ق)
۸۵. *انساب*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ ق)
۸۶. *رجال*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ ـ ۴۵۰ ق)
۸۷. *الاستبصار*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۸۸. *التبیان*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۸۹. *اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۰. *تهذیب الاحکام*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۱. *الامالی*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۲. *الخلاف*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۳. *الغیبة*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۴. *المبسوط*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۵. *النهایة*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۶. *مصباح المتهجد*. شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)
۹۷. *کنز الفوائد*. ابوالفتح کراجکی (؟ ـ ۴۴۹ ق)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی / پرتال جامع علوم انسانی

قرن ششم

۹۸. *روضة الواعظین*. ابن فتال نیشابوری (؟ ـ ۵۰۸ ق)
۹۹. *تفسیر الکشاف*. جارالله زمخشری (۴۶۷ ـ ۵۳۸ ق)
۱۰۰. *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)
۱۰۱. *اعلام الوری باعلام الهدی*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)
۱۰۲. *نثر اللآلی*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)
۱۰۳. *الوسیط*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)
۱۰۴. *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ ق)
۱۰۵. *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)
۱۰۶. *تفسیر روح الجنان*. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰ ـ نزدیک به ۵۵۴ ق)
۱۰۷. *الدعوات*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)
۱۰۸. *النوادر*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)
۱۰۹. *قصص الانبیاء*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)

۱۱۰. *لبّ الّلباب*. سید فضل‌الله راوندي (؟ ـ ۵۷۰ ق)

۱۱۱. *فضل الحولقة*. ابن عساكر (۴۹۹ ـ ۵۷۱ ق)

۱۱۲. *الخرائج و الجرائح*. قطب الدين راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۳. *اسباب النزول*. قطب الدين راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۴. *تهافت الفلاسفه*. قطب الدين راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۵. *المناقب*. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸۴ ق)

۱۱۶. *قضاء حقوق المؤمنين*. ابوعلی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ ق)

۱۱۷. *مناقب آل ابيطالب*ع. ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

۱۱۸. *السرائر*. محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

۱۱۹. *جامع الاخبار*. تاج الدين شعيری (؟ ـ ؟)

۱۲۰. *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟)

قرن هفتم

۱۲۱. *اربعون حديثاً*. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۲. *مشكاة الانوار فى غرر الاخبار*. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۳. *تنبيه الخواطر*. ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ ق)

۱۲۴. *اسدالغابه*. ابن اثير (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۵. *الكامل*. ابن اثير (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۶. *اللباب*. ابن اثير (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۷. *المختصر*. ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ ق)

۱۲۸. *مصباح الزائر*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۲۹. *الطرف من الانباء*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۰. *كشف المحجة*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۱. *اللهوف (الملهوف)*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۲. *فلاح السائل*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۳. *مهج الدعوات*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۴. *فرج المهموم*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۵. *امان من اخطار الاسفار والازمان*. سيد علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۶. *شرائع الاسلام*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۳۷. *المعتبر*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۳۸. *فرحة الغری بصرحة الغری*. عبدالكريم بن طاووس (۶۴۸ ـ ۶۹۲ ق)

۱۳۹. *كشف الغمه*. علی بن عيسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴۰ . *بشارة المصطفی*. عماد الدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ ق)

۱۴۱ . *شرح نهج البلاغة*. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟ ـ ۶۷۹ ق)

قرن هشتم

۱۴۲ . *المدارک*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۳ . *منتهی المطلب*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۴ . *مختلف الشیعه*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۵ . *تذکرة الفقهاء*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۶ . *الدرة الباهرة*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۷ . *المزار*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۸ . *الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه)*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۹ . *اربعون الشهید*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۵۰ . *المجموع الرائق*. سید هبة الله موسوی (؟ ـ ؟)

قرن نهم

۱۵۱ . *التحصین*. ابن فهد حلی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ ق)

۱۵۲ . *عدة الداعی ونجاح الساعی*. ابن فهد حلی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ ق)

۱۵۳ . *اسرار الصلوة*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ ـ ۸۴۱ ق)

۱۵۴ . *مختصر البصائر*. حسن بن سلیمان حلي (۸۰۲ ـ ؟)

۱۵۵ . *ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ ق)

۱۵۶ . *اعلام الدین*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۱۵۷ . *غوالی اللئالی / عوالی اللئالی*. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰ ـ زنده در ۹۰۲ ق)

۱۵۸ . *جنة الامان الواقیة*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵ ق)

۱۵۹ . *مختصر*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵ ق)

۱۶۰ . *المصباح*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ ـ ۹۰۵ ق)

۱۶۱ . *جامع المقاصد*. محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ ق)

۱۶۲ . *شرح اللمعة*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق)

۱۶۳ . *اسرار الصلوة*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق)

۱۶۴ . *شرح النفلیة*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق)

۱۶۵ . *روض الجنان*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق)

۱۶۶ . *منیة المرید*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق)

۱۶۷ . *مسکّن الفؤاد*. شهید ثانی (۹۱۱ ـ ۹۶۶ ق)

۱۶۸. *حدیقة الشیعة*. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟ ـ ۹۹۳ ق)

قرن یازدهم

۱۶۹. *مجمع البحرین*. طریحی (۹۷۹ ـ ۱۰۸۵ ق)

۱۷۰. *مجمع البحرین فی فضائل السبطین*. سید ولی الله رضوی (؟ ـ ؟)

۱۷۱. *الوافی*. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ ـ ۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۱۷۲. *امل الامل*. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ ق)

۱۷۳. *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰۴ ق)

۱۷۴. *مدینة معاجز*. سید هاشم بحرانی (؟ ـ ۱۱۰۷ ق)

۱۷۵. *تفسیر البرهان*. سید هاشم بحرانی (؟ ـ ۱۱۰۷ ق)

۱۷۶. *بحارالانوار*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق)

۱۷۷. *حق الیقین*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق)

۱۷۸. *مرآت العقول*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۱۷۹. *مستدرک الوسائل*. محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق)

۱۸۰. *جامع احادیث الشیعه*. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست موضوعات

سخن ناشر ۵
مقدمه ۷
اصل فقهی تعریف جرم و گناه ۷
اصل فقهی تعیین مجازات و کفارات ۸
جرم و تجاوز به حقوق ۸
مجازات حبس در فقه شیعه ۹
مجازات بدنی و مالی ۱۰
ادله اثبات جرم و اجرای مجازات ۱۱
علم قاضی و اثبات جرم ۱۱
نقش بازدارنده مجازات ۱۲
منابع جلد سی و یکم ۱۲
تدوین‌کنندگان جامع احادیث شیعه جلد ۳۱ ..... ۱۵
۱ـ مفضل بن عمر جعفی (؟ ـ ۱۶۰ ق) ۱۵
۲ـ برقی (؟ ـ ۲۷٤ یا ۲۸۰ق) ۱۶
۳ـ ابراهیم بن محمد ثقفی (؟ ـ ۲۸۳ ق) ۱۷
٤ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق) ۱۸
۵ـ عبدالله اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری) ۱۹
٦ـ حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟) ۲۰
۷ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ق) ۲۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸ـ علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق) ۲۱
۹ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ق) ۲۲
۱۰ـ کشیّ (؟ ـ حدود ۳٤۰ق) ۲٤
۱۱ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ـ ۳٦۳ق) ۲٤
۱۲ـ شیخ صدوق (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ق) ۲۵
۱۳ـ محمد بن محمد بن اشعث (؟ ـ ؟) ۲٦
۱٤ـ عبدالله بن جعفر حمیری (؟ ـ ؟) ۲٦
۱۵ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟) ۲۷
۱٦ـ سید رضی (۳۵۹ـ ٤۰٦ق) ۲۸
۱۷ـ شیخ مفید (۳۳٦ـ ٤۱۳ق) ۲۹
۱۸ـ سید مرتضی (۳۵۵ـ ٤۳٦ق) ۳۰
۱۹ـ شیخ طوسی (۳۸۵ـ ٤٦۰ق) ۳۱
۲۰ـ فتال نیشابوری (؟ ـ ۵۰۸ق) ۳۲
۲۱ـ فضل بن حسن طبرسی (حدود ٤٦۹ـ ۵٤۸ق) ۳۳
۲۲ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ـ ۵۵۰ق) ۳٤
۲۳ـ ابن شهر آشوب (٤۸۹ـ ۵۸۸ق) ۳٤
۲٤ـ تاج‌الدین شعیری (؟ ـ ؟) ۳۵
۲۵ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟) ۳۵
۲٦ـ عمادالدین طبری (؟ ـ زنده در ٦۹۸ق) ۳٦
۲۷ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸٤۱ق) ۳٦
۲۸ـ ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸٤۰ـ زنده در ۹۰۲ق) ۳٦
۲۹ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ ۱۱۰٤ق) ۳۸
۳۰ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق) ۳۹
۳۱ـ محدث نوری (۱۲۵٤ـ ۱۳۲۰ق) ٤۱
۳۲ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ق) ٤۲
منابع و مآخذ تحقیق ٤٦

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب القصاص

أبواب القتل والقصاص ۵۰

(۱) باب حرمة قتل المؤمن بغير حقّ وثبوت الكفر باستحلال قتله وأنّ من قتله فكأنّما قتل النّاس جميعاً ويبوء بإثمه وإثم المقتول وأنّ أوّل ما ينظر الله بين النّاس الدّماء وحرمة مال المؤمن وعِرْضه ۵۰

(۲) باب حكم من قتل مؤمناً لإيمانه ومن قتله لغضب أو سبب وبيان توبته ۷۶

(۳) باب أنّ من قتل مؤمناً متعمّداً يقاد به فإنّ المؤمنين تتكافؤ دماءهم الّا أن يرضى أولياء المقتول بالدّية أو بأكثر منها أو أقلّ ولم تطلّ الدّماء ۸۶

(۴) باب ماورد في بيان قتل العمد وشبهه وقتل الخطأ ۱۰۰

(۵) باب أنّ من قتل نفسه متعمداً فجزاؤه جهنّم ۱۰۸

(۶) باب تحريم قتل الإنسان ولده خشية إملاق أو للغيرة وقتل المرأة من ولدت من الزّنا وتحريم شربها الدّواء لطرح الحمل ولو نطفة ۱۱۲

(۷) باب حكم من يسقط على آخر فقتل أحدهما أو كلاهما ۱۱۸

(۸) باب حكم من دفع انساناً على آخر فقتله أو نفر به دابّته ۱۲۰

(۹) باب تحريم الإشتراك في القتل المحرّم والسّعي فيه والرّضا به ۱۲۲

(۱۰) باب حكم ما لو قتل اثنان فصاعداً واحداً ۱۳۰

(۱۱) باب حكم ما لو قتل صبيّ وامرأة أو عبد وامرأة رجلاً ۱۳۸

(۱۲) باب انّ من قتل اثنين فصاعداً قُتِلَ بهم ۱۴۲

(۱۳) باب حكم ما لو سكر أربعة واقتتلوا فقتل إثنان وجرح إثنان ۱۴۲

(۱۴) باب حكم مالو غرق طفل من ستّة غلمان كانوا في الفرات فشهد ثلاثة على اثنين انّهما غرّقاه وشهد الإثنان على الثّلاثة ۱۴۴

(۱۵) باب حكم من قتل رجلاً مقطوع اليد ۱۴۶

(۱۶) باب حكم من فقأ عيني رجل وقطع أذنيه ثمّ قتله أو جنى عليه جنايتين فصاعداً بضربة أو ضربتين ۱۴۸

کتاب قصاص

فصل اوّل: قصاص نفس ۵۱

بخش اوّل: باب‌های اقسام قتل و احکام آن ۵۱

باب ۱: حرام بودن کشتن مؤمن به ناحقّ و ۵۱

باب ۲: حکم کسی که مؤمنی را به‌خاطر ایمانش بکشد و کسی که به دلیل خشم یا علتی دیگر بکشد و بیان توبهٔ قاتل ۷۷

باب ۳: حکم کسی که مؤمنی را عمداً بکشد ۸۷

باب ۴: قتل عمد و شبه‌عمد و قتل خطائی ۱۰۱

باب ۵: حکم خودکشی ۱۰۹

باب ۶: حرمت کشتن انسان، فرزندش را از ترس فقر و ۱۱۲

باب ۷: حکم کسی که روی دیگری می‌افتد و یکی از این دو یا هر دو کشته می‌شوند ۱۱۹

باب ۸: حکم کسی که انسانی را روی دیگری هل دهد ۱۲۱

باب ۹: حرمت شرکت در قتل حرام ۱۲۳

باب ۱۰: حکم موردی که دو نفر یا بیشتر، یک نفر را بکشند ۱۳۱

باب ۱۱: حکم موردی که بچه و زنی یا برده و زنی، مردی را بکشند ۱۳۹

باب ۱۲: حکم کسی که دو نفر یا بیشتر را بکشد ۱۴۳

باب ۱۳: حکم موردی که چهار نفر مست شوند و با هم نزاع کنند و دو نفر کشته و دو نفر مجروح شوند ۱۴۳

باب ۱۴: حکم موردی که شش بچه در فرات باشند و یکی از آنان غرق شود و دو نفر علیه سه نفر شهادت دهند که این سه بچه را غرق کرده‌اند و آن سه نیز علیه آن دو شهادت دهند که آن دو آنها را غرق کرده‌اند ۱۴۵

باب ۱۵: حکم کسی که مرد بی‌دستی را بکشد ۱۴۷

باب ۱۶: حکم کسی که دو چشم مردی را درآورد و دو گوشش را ببرد، آن‌گاه او را بکشد ۱۴۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۷) باب حكم قتل الرّجل المرأة وبالعكس ۱۴۸

(۱۸) باب حكم من قتل مجنوناً ۱۶۰

(۱۹) باب أنّ من أوجب على نفسه الحدّ أو قتل أحداً وهو عاقل ثمّ خولط ضرب الحدّ... ۱۶۰

(۲۰) باب حكم ما اذا اشترك رجل وغلام في قتل رجل ۱۶۲

(۲۱) باب أنّ الوالد لايقاد بولده ولكن يعزّر ويقتل الولد بوالده واُمّه ولا قَوَد لامرأة أصابها زوجها فعيبت وغرم العيب على زوجها ولا قصاص عليه ۱۶۴

(۲۲) باب أنّ من اعتدىٰ فاعتُدِيَ عليه فلا قَوَد له ومن دفع عن نفسه فلا شيء عليه ۱۶۸

(۲۳) باب أنّ من دخل دار غيره للقتل أو الفجور أو السّرقة أو دمر على مؤمن فدمه هدر وأنّ من راود امرأة عن نفسها حراماً فقتلته فلا شيء عليها ۱۷۰

(۲۴) باب أنّ اللّصّ إذا دخل على المرأة الحبلىٰ فوقع عليها وقتل ما في بطنها فوثبت المرأة عليه فقتلته فليس عليها شيء ودية سخلتها على عَصَبَة المقتول السّارق ۱۷۴

(۲۵) باب حكم ما لو أدخلت امرأة صديقها الحجلة فقتله زوجها وقتلت زوجها........ ۱۷۶

(۲۶) باب أنّ من أتى راقداً فانتبه فقتله لادية له ولا قَوَد........ ۱۷۸

(۲۷) باب أنّ من قتله القصاص أو الحدّ فلا دية له ولا قصاص ومن قُتِلَ في شيء من حقوق النّاس فديته من بيت المال........ ۱۷۸

(۲۸) باب حكم من أمر حرّاً أو عبده بقتل الغير فقتله ۱۸۲

(۲۹) باب حكم من أمسك رجلاً وجاء الآخر فقتله والآخر يراهم وحكم من خلّص القاتل من يد الوليّ........ ۱۸۶

(۳۰) باب أنّ من دعا آخر من منزله ليلاً فأخرجه فهو له ضامن حتّى يرجع إلى بيته........ ۱۹۰

(۳۱) باب حكم من ولّى ولاية فقتل رجلاً ۱۹۴

(۳۲) باب ماورد في أنّ من قتل حميم قوم فليصالحهم على ما قدر عليه فإنّه أخفّ لحسابه........ ۱۹۸

باب ۱۷ : حکم کشتن مرد، زن را و عکس آن ۱۴۹
باب ۱۸ : حکم کسی که دیوانه‌ای را بکشد ۱۶۱
باب ۱۹ : کسی که با ارتکاب جنایت بر خویش حدّی را واجب ساخته یا در حالی که عاقل بوده، فردی راکشته و سپس عقلش را از دست داده است، حدّ بر او زده می‌شود ... ۱۶۱
باب ۲۰ : حکم موردی که مردی و پسری، در قتل مردی شریک باشند ۱۶۳
باب ۲۱ : حکم به قتل رساندن پدر، فرزندش را و به عکس ۱۶۵
باب ۲۲ : هرکس که تجاوز کند و در نتیجه به او تعدّی شود، حقّ قصاص ندارد و هرکس که از خویش دفاع کند، چیزی بر او نیست ۱۶۹
باب ۲۳ : کسی که برای کشتن یا زنا یا سرقت داخل خانهٔ دیگری شود یا به مؤمنی هجوم برد، خونش هدر است و هر کس که به اصرار، زنی را به حرام دعوت کند و آن زن او را بکشد، چیزی بر زن نیست ۱۷۱
باب ۲۴ : اگر سارقی بر زن آبستنی وارد شود و با او آمیزش کند و جنین در شکم زن را بکشد و زن به مرد حمله کند و او را بکشد، چیزی بر زن نیست و دیهٔ فرزندش بر خویشاوندان پدری سارق مقتول است ۱۷۵
باب ۲۵ : حکم موردی که زن، دوست خودش را به حجله راه دهد شوهر، آن دوست را بکشد و زن، شوهر را بکشد ۱۷۷
باب ۲۶ : حکم کسی که تجاوز کند به شخصی که خواب است و او بیدار شود و آن شخص را بکشد ۱۷۹
باب ۲۷ : کسی که قصاص یا حدّ او را بکشد، دیه و قصاص ندارد و هرکس که در مورد چیزی از حقوق مردم کشته شود، دیه‌اش از بیت‌المال داده می‌شود ۱۷۹
باب ۲۸ : حکم کسی که دستور دهد تا دیگری را بکشد و او هم اجرا کند ۱۸۳
باب ۲۹ : حکم کسی که مردی را نگه دارد و دیگری بیاید و او را بکشد و نفر سوم هم اینان را نگاهبانی کند و حکم کسی که قاتل را از چنگ ولیّ مقتول برهاند ۱۸۷
باب ۳۰ : ضمانت کسی که دیگری را شبانگاهان از منزلش خارج کند ۱۹۱
باب ۳۱ : حکم کسی که به مقامی برسد و مردی را بکشد ۱۹۵
باب ۳۲ : حکم کسی که خویشاوند قومی را بکشد ۱۹۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۳) باب حكم من قتل مملوكه أو نكله ومن اعتاد قتل المماليك ۱۹۸

(۳۴) باب أنّ الحرّ لايقتل بعبد ولكن يضرب ويغرم ثمنه وحكم العبد إذا قتل حرّاً أو أحراراً أو جرحهم ۲۰۴

(۳۵) باب حكم العبدين إذا قتلا حرّاً ۲۱۶

(۳۶) باب أنّ العبد إذا أقرّ بجناية تحيط برقبته لايجوز إقراره على سيّده........ ۲۱۶

(۳۷) باب حكم المدبّر وأمّ الولد إذا ارتكبا جناية........ ۲۱۸

(۳۸) باب حكم أمّ الولد إذا قتل سيّدها........ ۲۲۲

(۳۹) باب حكم المكاتب إذا قَتَلَ أو قُتِلَ........ ۲۲۲

(۴۰) باب أنّ العبد القاتل إذا أعتقه مولاه ضمن الدّية وصحّ العتق........ ۲۲۸

(۴۱) باب أنّ المالك إذا قتل أحد مملوكيه صاحبه إن شاء قتله وإن شاء عفا عنه ۲۲۸

(۴۲) باب حكم المسلم إذا قتل الكافر أو النّاصب أو الذّمّيّ أو جرحهم ۲۳۰

(۴۳) باب ثبوت القصاص بين اليهود والنّصارىٰ والمجوس ۲۳۶

(۴۴) باب أنّ النّصرانيّ إذا قتل مسلماً قتل به وإن أسلم ولهم استرقاقه وأخذ ماله إن لم يسلم وحكم قطع المسلم يد الذّمّيّ وبالعكس........ ۲۳۶

(۴۵) باب أنّ من قُتِلَ وله أخ في دار الهجرة وأخ في دار البدو هل للبدويّ أن يقتل القاتل إن عفا المهاجريّ أم لا ۲۴۰

(۴۶) باب استحباب العفو عن القصاص أو المصالحة بالدّية وغيرها وعدم جواز الإعتداء بعد ذٰلك وبيان من ليس له العفو........ ۲۴۰

(۴۷) باب أنّ بعض الأولياء اذا عفا عن القاتل أو طلب الدّية فللباقي القصاص بعد ردّ فاضل الدّية وأنّ النّساء ليس لهنّ عفو ولا قَوَد........ ۲۴۸

(۴۸) باب حكم ما اذا قتل الرّجل وله أولاد صغار وكبار أو غيّب ۲۵۴

(۴۹) باب أنّ المسلم اذا قتله مسلم وليس له وليّ الا ذمّيّ عرض عليه الإسلام فإن لم يسلم الذّمّيّ كان وليّه الإمام فان شاء قتل وإن شاء أخذ الدّية فيجعلها في بيت المال وليس له العفو........ ۲۵۴

(۵۰) باب أنّ من قُتِلَ وعليه دين وليس له مال هل لأوليائه أن يهبوا دمه لقاتله أم لا ۲۵۸

(۵۱) باب أنّ وليّ المقتول ان ضرب القاتل حتّى رأى أنّه قد قتله فبرء القاتل فليس له القصاص مجدّداً حتّى يقتصّ القاتل منه مثل ما صنع به........ ۲۵۸

باب ۳۳ : حکم کسی که بردهٔ خویش را بکشد یا او را عقوبت دردناکی کند و حکم کسی که به کشتن بردگان عادت کرده باشد ۱۹۹
باب ۳۴ : حکم قاتل برده ۲۰۵
باب ۳۵ : حکم به قتل رساندن دو برده یک آزاد را ۲۱۷
باب ۳۶ : حکم اقرار برده دربارهٔ جنایتش ۲۱۷
باب ۳۷ : حکم مدبَّر و امّ ولد جنایتکار ۲۱۹
باب ۳۸ : حکم امّ ولد [=کنیز فرزنددار] قاتل مولایش ۲۲۳
باب ۳۹ : حکم مکاتب قاتل یا مقتول ۲۲۳
باب ۴۰ : حکم بردهٔ قاتل که آزاد شد ۲۲۹
باب ۴۱ : حکم بردهای که بردهٔ دیگر، مولایش را میکشد ۲۲۹
باب ۴۲ : حکم مسلمان، اگر کافر یا ناصبی یا ذمّی را بکشد یا مجروح سازد ۲۳۱
باب ۴۳ : ثبوت قصاص بین یهودی، مسیحی و مجوسی ۲۳۷
باب ۴۴ : حکم مسیحی که مسلمان را بکشد ۲۳۷
باب ۴۵ : حکم کسی که کشته میشود و برادری شهرنشین و برادری بادیهنشین دارد.... ۲۴۱
باب ۴۶ : استحباب عفو قصاص ۲۴۱
باب ۴۷ : حکم موردی که بعضی اولیای دم عفو کنند و بعضی دیگر عفو نکنند ۲۴۹
باب ۴۸ : حکم موردی که مقتول، فرزندان بزرگ و کوچک یا غایب دارد ۲۵۵
باب ۴۹ : حکم مسلمانی که مسلمانی را بکشد و مقتول وارثی جز کافر ذمّی ندارد ۲۵۵
باب ۵۰ : حکم مقتول مدیون فاقد مال ۲۵۹
باب ۵۱ : حکم ولیّ دم که ضربهٔ او جهت قصاص، قاتل را نکشد ۲۵۹

(۵۲) باب أنّ القاتل يدفع إلى وليّ المقتول وإن مات قام مقامه ولده أو نحوه فى القصاص وأنّ القاتل يقتل بالسّيف من دون إثم وتمثيل وإحراق ۲۶۰
(۵۳) باب حكم ما اذا شهد الشّهود بالزّنا أو السّرقة أو الطّلاق ثمّ رجع بعضهم أو كلّهم أو ثبت خلاف ما شهدوا به ۲۶۸
(۵۴) باب حكم من قتل شخصاً ثمّ ادّعى أنّه دخل بيته بغير إذنه أو رآه يزنى بزوجته ۲۷۰
(۵۵) باب ما ورد فى أنّ أعتىٰ النّاس على الله تعالىٰ من قتل غير قاتله وضرب غير ضاربه وما ورد فى من أحدث حدثاً أو آوىٰ محدثاً أو ادّعىٰ لغير أبيه أو تولّىٰ غير مواليه ۲۷۸
(۵۶) باب ما ورد فى أنّ الله تعالى لا يجوزه ظلم ظالم ولو كفّ بكفّ ونطحة مابين القرناء إلى الجمّاء وأنّه يقتصّ للعباد بعضهم من بعض يوم القيامة ۲۹۰
أبواب دعوى القتل ۲۹۸
(۱) باب أنّ القتل يثبت بشاهدين عدلين وحكم شهادة النّساء فى القتل ۲۹۸
(۲) باب أنّ القتل يثبت بالإقرار وحكم مالو أقرّ اثنان بقتل واحد على الانفراد ۳۰۰
(۳) باب جواز تقرير المتّهم بالقتل والتلطّف فى استخراج ذلك ولا يجوز على رجل قود ولا حدّ باقرار بتخويف ولا حبس ولا ضرب ولا قيد ۳۰۴
(۴) باب حكم من أقرّ على نفسه بالقتل ثمّ رجع ۳۰۶
(۵) باب حكم ما إذا أقرّ غير القاتل بقتل خوفاً ثمّ أقرّ القاتل وبرء الأوّل ۳۰۶
(۶) باب حكم ما لو شهد شهود على رجل بقتل شخص فجاء آخر وأقرّ بقتله وبرأ المشهود عليه........ ۳۱۲
(۷) باب أنّ من وجد مقتولاً لا يدرى من قتله فديته من بيت المال وكذا من مات فى زحام النّاس يوم جمعة أو عرفة أو عيد أو على بئرٍ أو جسرٍ ۳۱۴
(۸) باب حكم القتيل الّذى يوجد فى قبيلة أو على باب دار قوم أو قليب قوم أو فى قرية أو قريباً منها أو بين قريتين أو بالفلاة ۳۱۶
(۹) باب ماورد فى القسامة ومواردها وكيفيّتها وعددها وما يثبت بها ۳۲۲
(۱۰) باب ماورد فى أنّ النّبىّ ﷺ يحبس فى تهمة الدّم ستّة أيّام وأنّ الحبس بعد معرفة الحقّ ظلم ۳۴۲

باب ۵۲ : حکم قاتل در تحویل به ولیّ دم یا ورثهٔ او ۲۶۱
باب ۵۳ : حکم شاهدانی که از شهادت زنا یا سرقت یا طلاق برگردند یا خلاف شهادت آنها ثابت شود ۲۶۹
باب ۵۴ : حکم قاتلی که به ادّعای ورود غیرمجاز مقتول به منزلش یا به ادّعای زنا با همسرش دستگیر شود ۲۷۱
باب ۵۵ : سرکش‌ترین مردم بر خداوند ۲۷۹
باب ۵۶ : قصاص کردن بعضی از مردم بعضی را در روز قیامت ۲۹۱
بخش دوم: ادله اثبات جرم قتل ۲۹۹
باب ۱ : اثبات قتل، با دو شاهد عادل و حکم شهادت زنان دربارهٔ قتل ۲۹۹
باب ۲ : اثبات قتل با اقرار ۳۰۱
باب ۳ : جواز اقرار گرفتن از متهم به قتل ۳۰۵
باب ۴ : حکم اقرار شخص به قتل دیگری و پس گرفتن آن ۳۰۷
باب ۵ : حکم اقرار به قتل از روی ترس که بعد آن، قاتل واقعی اقرار کند ۳۰۷
باب ۶ : حکم موردی که شاهدان به قتل کسی شهادت دهند ولی دیگری به قتل اقرار کند ۳۱۳
باب ۷ : حکم مقتولی که قاتل آن معلوم نباشد ۳۱۵
باب ۸ : حکم مقتولی که در میان قبیله یا درِ خانهٔ قومی و... یافت شود ۳۱۷
باب ۹ : قسامه ۳۲۳
باب ۱۰ : بازداشت متّهم به قتل ۳۴۳

أبواب قصاص الطّرف ۳۴۴
(۱) باب ثبوت القصاص فی الجراح وفی قطع الأعضاء عمداً الّا أن يتراضيا بديتها أو أقلّ أو أكثر وكذا فی كسر السّنّ والذّراع ۳۴۴
(۲) باب أنّ القصاص بين الرّجل والمرأة فی الأعضاء والجراحات سواء حتّیٰ تبلغ ثلث الدّية فاذا جاوزت الثّلث أضعفت جراحة الرّجل ضعفين علی جراحة المرأة ۳۴۸
(۳) باب حكم فقأ الرّجل عين المرأة وبالعكس ۳۵۲
(۴) باب أنّ من إطّلع علی قوم لينظر إلی عوراتهم ففقؤا عينه أو جرحوه فلادية له ۳۵۴
(۵) باب أنّ الأعمی إذا فقأ عين صحيح متعمّداً ففيه الدّية من ماله لأنّ عمد الأعمی مثل الخطأ ۳۶۰
(۶) باب حكم العبد إذا فقأعين حرّ وعليه دين ۳۶۰
(۷) باب حكم ما إذا فقأ الأعور عين انسان صحيح أو بالعكس ۳۶۲
(۸) باب كيفيّة القصاص اذا لطم انسان عين آخر فأنزل فيها الماء ۳۶۲
(۹) باب أنّ من قطع من أذن انسان فاقتصّ منه ثمّ ردّها الجانی فالتحمت فللمجنیّ عليه قطعها ۳۶۴
(۱۰) باب انّ من قطع يمين انسان قطعت يمينه فان لم يكن له فشماله فان لم يكن له فرجله فان لم يكن له فالدّية وكذا اذا قطع أيدی جماعة علی التّعاقب ۳۶۶
(۱۱) باب حكم ما لو قطع اثنان يد واحد ۳۶۸
(۱۲) باب حكم ما اذا قطع شخص أصابع انسان ثمّ قطع آخر كفّه ۳۶۸
(۱۳) باب عدم ثبوت القصاص فی كسر اليد اذا برئت وكذا فی سنّ الصّبیّ اذا نبتت وثبوت الأرش فيهما ۳۷۰
(۱۴) باب أنّ من داس بطن انسان حتّی أحدث فی ثيابه يداس بطنه أو يغرم ثلث الدّية ... ۳۷۲
(۱۵) باب ثبوت القصاص علی شاهدی الزّور عمداً اذا قطعت يد المشهود عليه بالسّرقة وله قطع أيديهما بعد ردّ فاضل الدّية وان لم يتعمّدا ضمنا الدّية ۳۷۲
(۱۶) باب حكم الحرّ إذا جرح العبد أو قطع له عضواً وبالعكس ۳۷۴
(۱۷) باب حكم جناية المكاتب علی الحرّ والعبد ۳۷۶
(۱۸) باب حكم جراحات المماليك ۳۷۶

فصل دوّم: قصاص اعضای بدن ۳۴۵
باب ۱: حکم قصاص و دیه در جراحت و قطع اعضای بدن انسان ۳۴۵
باب ۲: حکم قصاص اعضای بدن زن و مرد ۳۴۹
باب ۳: حکم درآوردن چشم زن توسط مرد و برعکس ۳۵۳
باب ۴: حکم کسی که عورات عده‌ای را می‌بیند و آنها او را مجروح می‌کنند یا چشمش را در می‌آورند ۳۵۵
باب ۵: حکم کوری که چشم بینا را درآورد ۳۶۱
باب ۶: حکم برده‌ای که چشم آزاد را درآورد ۳۶۱
باب ۷: حکم انسان یک چشم که چشم انسان سالمی را درآورد و برعکس ۳۶۳
باب ۸: حکم قصاص ضارب چشم ۳۶۳
باب ۹: حکم جانی قطع گوش که قصاص شود و گوش خود را درمان کند ۳۶۵
باب ۱۰: حکم قصاص بریدن دست ۳۶۷
باب ۱۱: حکم موردی که دو نفر دست یک نفر را ببرند ۳۶۹
باب ۱۲: حکم موردی که فردی انگشتان کسی را ببرد و سپس دیگری کف دست او را قطع کند ۳۶۹
باب ۱۳: حکم شکستن دست، اگر خوب شود و شکستن دندان بچه اگر بروید ۳۷۱
باب ۱۴: حکم لگد مال کردن شکم انسان ۳۷۳
باب ۱۵: حکم شاهدان دروغ عمدی در مورد سرقت ۳۷۳
باب ۱۶: حکم جرح و قطع انسان آزاد، عضوی از برده را و عکس آن ۳۷۵
باب ۱۷: حکم جنایت مکاتب ۳۷۷
باب ۱۸: حکم جراحت های بردگان ۳۷۷

(۱۹) باب أنّه لا قصاص فی الجائفة والمنقّلة والمأمومة والعظم............ ۳۷۸

(۲۰) باب ما ورد فی حدّ من تعدّی حدود الله وانّ من ضرب الحدّ فزاد يقتصّ منه............ ۳۸۰

كتاب الدّيات

أبواب الدّية النفس............ ۳۸۴

(۱) باب أنّ دية الرّجل الحرّ المسلم مائة من الإبل أو مائتا بقرة أو ألف شاة أو ألف دينار أو عشرة آلاف درهم أو مائة حُلّةٍ وبيان تفصيل أسنان الإبل فی دية العمد والخطأ وشبه العمد............ ۳۸۴

(۲) باب حكم من قتل فی الأشهر الحرم أو فی الحرم............ ۴۰۲

(۳) باب أنّ المرأة اذا شربت دواء فألقت ولدها فعليها دية تسلّمها الى أبيه ان كان له عظم وان كان عَلَقة أو مضغة فانّ عليها أربعين ديناراً أو غرّة تؤدّيها الى أبيه............ ۴۰۴

(۴) باب أنّ دية الخطأ تستأدیٰ فی ثلاث سنين ودية العمد فی سنة............ ۴۰۶

(۵) باب أن دية المرأة نصف دية الرّجل............ ۴۰۶

(۶) باب حكم المسلم اذا قُتِلَ فی أرض الشّرك............ ۴۰۸

(۷) باب أنّ دية الخنثیٰ المشكل نصف دية الرّجل ونصف دية المرأة............ ۴۱۲

(۸) باب حكم قتل النّاصب وديته اذا قتل بغير إذن الإمام............ ۴۱۲

(۹) باب دية ولد الزّنا............ ۴۱۶

(۱۰) باب أنّ دية اليهودیّ والنّصرانیّ والمجوسیّ سواء وهی ثمانمائة درهم الّا أن يكون القاتل مَن اعتاد قتل أهل الذّمّة............ ۴۱۶

(۱۱) باب أنّ دية جنين الذّمّيّة عُشر ديتها ودية جنين البهيمة عُشر قيمتها............ ۴۲۴

(۱۲) باب أنّ دية المملوك قيمته إلّا أن تزيد عن دية الحرّ فتسقط الزّيادة وإن كان المملوك للقاتل فعليه قيمته يتصدّق بها وان اختلف القاتل والمولی فالبيّنة علی المولی واليمين علی القاتل............ ۴۲۴

(۱۳) باب دية الكلاب............ ۴۲۸

(۱۴) باب ما ورد فی أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله بعث جيشاً الى خثعم فاستعصموا بالسّجود فقتل بعضهم فأنكر صلى الله عليه وآله قتلهم وقال لورثتهم نصف العقل............ ۴۳۰

باب ۱۹ : حکم جراحت داخلی و دررفتگی استخوان و شکستن سر، که به پوستهٔ مغز برسد ۳۷۹
باب ۲۰ : حکم کسی که از حدود الهی تجاوز کند ۳۸۱

کتاب دیات

فصل اول: دیه نفس انسان ۳۸۵
باب ۱ : دیهٔ مرد مسلمان آزاد ۳۸۵
باب ۲ : دیهٔ قتل در ماه حرام ۴۰۳
باب ۳ : دیهٔ سقط جنین توسط زن ۴۰۵
باب ۴ : مدت پرداخت دیهٔ قتل خطایی و عمدی ۴۰۷
باب ۵ : دیهٔ زن، نصف دیهٔ مرد ۴۰۷
باب ۶ : حکم مسلمان مقتول در سرزمین شرک ۴۰۹
باب ۷ : دیهٔ خنثی مشکل ۴۱۳
باب ۸ : دیه و حکم قتل ناصبی ۴۱۳
باب ۹ : دیهٔ ولدالزّنا [= زنازاده] ۴۱۷
باب ۱۰ : دیهٔ یهودی، مسیحی و مجوسی ۴۱۷
باب ۱۱ : دیهٔ جنین زن ذمّی و دیهٔ جنین حیوان ۴۲۵
باب ۱۲ : دیهٔ برده ۴۲۵
باب ۱۳ : دیهٔ سگ‌ها ۴۲۹
باب ۱۴ : قضیه فرستادن سپاه به قبیله خثعم توسط رسول خدا ﷺ ۴۳۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۵) باب ما ورد في أنّ من قتل رجلاً عمداً ثمّ قُتِلَ خطأً فديته لأهله لا لأهل الولي ۴۳۰

(۱۶) باب ما ورد في أنّ من لقى الله تبارك وتعالى بدم خطأً وقد جحد أهله لقى الله به يوم القيامة ۴۳۲

(۱۷) باب ما ورد في أنّ من قتل رجلاً ولم يعلم به يؤدّي ديته ويستغفر ربّه ۴۳۲

(۱۸) باب ما ورد في أنّ من لا يقدر على تأدية الدّية يسأل المسلمين حتّى يؤدّيها ۴۳۲

أبواب ما يوجب الضّمان ۴۳۴

(۱) باب حكم مالو دخل غلام أو رجل دار قوم فوقع في بئرهم ۴۳۴

(۲) باب ما ورد في أنّ البئر والعجماء والمعدن جُبار ۴۳۶

(۳) باب انّ من حفر بئراً في غير ملكه فهو ضامن لمن يسقط فيه وما حفر في ملكه فليس عليه ضمان ۴۳۶

(۴) باب حكم من دخل دار قوم فعقره كلبهم ۴۳۸

(۵) باب حكم ما لو وقع واحد في زبية الأسد فتعلّق بثانٍ والثّاني بثالث والثّالث برابع فافترسهم الأسد ۴۴۰

(۶) باب أنّ البُختيّ اذا اغتلم فقتل رجلاً فقتله وليّ المقتول على صاحبه دية المقتول وعلى من قتل البختيّ ثمنه وحكم ما اذا صال الفحل ۴۴۴

(۷) باب انّ من فزع رجلاً عن الجدار أو نفّر به عن دابّته فخرّ فمات أو انكسر فهو ضامن . ۴۴۶

(۸) باب حكم من حمل عبده على دابّة فأوطئت رجلاً أو حمل غلاماً على فرس فنطح رجلاً فقتله ۴۴۸

(۹) باب أنّ الدّابّة اذا ربطها صاحبها فأفلتت بغير تفريط وخرجت فقتلت انساناً لم يضمن ۴۴۸

(۱۰) باب أنّ الدّابّة المرسلة لايضمن صاحبها جنايتها ويضمن راكبها ما تجنيه بيديها ماشية وبيديها ورجليها واقفة وكذا قائدها وسائقها وضاربها يضمن ما تجنيها بيديها ورجليها ۴۵۲

(۱۱) باب أنّ من زجر الدّابّة دفاعاً فتلفت أو أتلفت ليس عليه ضمان ۴۵۶

(۱۲) باب أنّ صاحب البهيمة لايضمن ما أفسدت نهاراً ويضمن ما أفسدت ليلاً ۴۵۸

(۱۳) باب ماورد في اشتراك الرّديفين في ضمان جناية الدّابّة بالسّويّة ۴۶۲

(۱۴) باب حكم الفارسين اذا اصطدما فمات أحدهما ۴۶۴

باب ۱۵ : حکم قاتل به قتل عمد که خود به قتل خطایی کشته شود و........ ۴۳۱
باب ۱۶ : حکم قاتل خطایی که منکر قتل شود........ ۴۳۳
باب ۱۷ : حکم قاتلی که خبر از قتل مقتول ندهد........ ۴۳۳
باب ۱۸ : حکم کسی که توانایی پرداخت دیه را ندارد........ ۴۳۳
فصل دوم: موجبات ضمان........ ۴۳۵
باب ۱ : حکم کسی که وارد ملک دیگری شود و در چاه افتد........ ۴۳۵
باب ۲ : عدم ضمان چاه و چهارپا و معدن........ ۴۳۷
باب ۳ : حکم کسی که در ملک خود یا دیگری چاه بکند و شخصی در آن سقوط کند... ۴۳۷
باب ۴ : حکم کسی که به خانهٔ قومی در آید و سگ آنان، او را زخمی سازد........ ۴۳۹
باب ۵ : حکم کسی که به دام شیر گرفتار شود و چند نفر را با خود بکشد و شیر آنان را بدرد........ ۴۴۱
باب ۶ : حکم موردی که شتری مردی را بکشد و ولیّ مقتول شتر را بکشد........ ۴۴۵
باب ۷ : حکم کسی که شخصی را روی دیوار بترساند یا سواره‌ای را بر مرکبش برماند و او بیفتد و بمیرد یا شکستگی پیدا کند........ ۴۴۷
باب ۸ : حکم کسی که برده‌اش را بر حیوان سوار کند و حیوان مردی را لگدکوب کند... ۴۴۹
باب ۹ : مسؤولیت صاحب حیوانی که بدون تعدّی و تفریط حیوانش انسانی را به قتل رساند........ ۴۴۹
باب ۱۰ : جنایت حیوان سواری و مسؤولیت راکب آن........ ۴۵۳
باب ۱۱ : دفاع از خود و مسؤولیت ناشی از قتل حیوان........ ۴۵۷
باب ۱۲ : مسؤولیت صاحب حیوان و خسارتهای شب و روز حیوان........ ۴۵۹
باب ۱۳ : مسؤولیت دو سوار بر حیوان و جنایت حیوان........ ۴۶۳
باب ۱۴ : حکم برخورد دو سوار با یکدیگر و مردن یکی........ ۴۶۵

(۱۵) باب أنّ الثّور اذا قتل حماراً أو جملاً هل على صاحبه شيء أم لا........ ۴۶۶
(۱۶) باب حكم من قتل البغلة........ ۴۷۰
(۱۷) باب حكم الشّركاء في البعير اذا عقله أحدهم فتردّىٰ فانكسر........ ۴۷۰
(۱۸) باب حكم قاتل الخنزير وكاسر البربط او الطّنبور أو لعبة من اللّعب أو بعض الملاهي او خرق زقّ مسكر........ ۴۷۲
(۱۹) باب أنّ المرأة اذا نذرت ان تقاد مزمومة فدفعها بعير نخرم أنفها لم يضمن صاحب البعير........ ۴۷۴
(۲۰) باب حكم ما لو اشترك ثلاثة في هدم حائط فوقع على أحدهم فمات........ ۴۷۴
(۲۱) باب أنّه لو ركبت جارية أخرى فنخستها ثالثة فقمصت المركوبة فصرعت الرّاكبة فماتت فديتها على النّاخسة والمنخوسة نصفان فان كان الرّكوب عبثاً سقط ثلث دية الرّاكبة وعليهما الثّلثان........ ۴۷۶
(۲۲) باب أنّ من أضرّ بشئ من طريق المسلمين فهو له ضامن وأنّ محلّ مشى الفرسان وسط الطّريق والرّجّال جنبي الطّريق........ ۴۷۸
(۲۳) باب أنّ من حمل على رأسه شيئاً ضمن ما يتلفه........ ۴۸۰
(۲۴) باب أنّ من أخرج ميزاباً أو كنيفاً أو نحوهما الى الطّريق ضمن ما يتلف بسببه........ ۴۸۰
(۲۵) باب حكم من استأجر عبداً أو استعار مملوكاً أو حرّاً صغيراً فأفسدوا شيئاً........ ۴۸۲
(۲۶) باب ضمان الطّبيب والبيطار والختّان اذا لم يأخذوا البراءة........ ۴۸۲
(۲۷) باب حكم من مضى ليغيث مستغيثاً فمرّ برجل فدفعه فسقط في البئر وهو لا يريد ذلك........ ۴۸۴
(۲۸) باب أنّ من حذّر قد أعذر........ ۴۸۸
(۲۹) باب حكم ضمان الظّئر الولد........ ۴۹۰
(۳۰) باب حكم من روّع حاملاً فأسقطت الولد ومات........ ۴۹۲
(۳۱) باب حكم مالو أعنف أحد الزّوجين على صاحبه فمات أو جنى عليه جناية........ ۴۹۴
(۳۲) باب ماورد في أنّ الجهل بولاية الأئمّة: أشدّ من قتل النّفس........ ۴۹۶
(۳۳) باب حكم الأعمى اذا كان غير محتاج الى القائد فروّعه آخر وخوّفه فاحتاج اليه........ ۴۹۸
(۳۴) باب أنّ من أشعل ناراً في دار الغير ضمن ما احترق من المال والأهل........ ۴۹۸

باب ۱۵ : مسؤولیت صاحب حیواتی که حیوانش، حیوان دیگری را بکشد ۴۶۷
باب ۱۶ : حکم کسی که قاطری را بکشد ۴۷۱
باب ۱۷ : حکم کسی که شتر شراکتی با دیگران را عقال کند و شتر صدمه ببیند ۴۷۱
باب ۱۸ : حکم کشنده خوک، شکننده بربط و طنبور و........ ۴۷۳
باب ۱۹ : حکم زنی که نذر کرده مهاری در بینی‌اش کنند و او را بکِشَند ۴۷۵
باب ۲۰ : حکم موردی که سه نفر در تخریب دیواری مشارکت کنند و تخریب دیوار یکی از آنها را بکشد ۴۷۵
باب ۲۱ : حکم موردی که دختری بر دختر دوم سوار شود و دختر سوم باعث کشتن دختر سوار شود ۴۷۷
باب ۲۲ : مسؤولیت کسی که به راه مسلمانان ضرر برساند ۴۷۹
باب ۲۳ : مسؤولیت حامل چیزی که با حمل آن کسی را تلف کند ۴۸۱
باب ۲۴ : مسؤولیت کسی که به خاطر ناودان و فاضلاب منزلش به دیگری ضرر رساند ۴۸۱
باب ۲۵ : مسؤولیت کسی که دیگری را اجیر سازد و اجیر موجب ضرر شود ۴۸۳
باب ۲۶ : مسؤولیت پزشک، دامپزشک و ختنه‌گر ۴۸۳
باب ۲۷ : مسؤولیت کسی که بدون توجه، دیگری را به چاه افکند ۴۸۵
باب ۲۸ : سلب مسؤولیت هشداردهنده ۴۸۹
باب ۲۹ : حکم ضامن بودن دایه نسبت به کودک ۴۹۱
باب ۳۰ : حکم کسی که زن حامله‌ای را بترساند و او فرزندش را بیندازد و فرزند بمیرد . ۴۹۳
باب ۳۱ : حکم سختگیری هر یک از زوجین بر دیگری ۴۹۵
باب ۳۲ : جهل به ولایت اهل‌بیت : بدتر از ارتکاب قتل ۴۹۷
باب ۳۳ : حکم کسی که نابینایی را می‌ترساند تا محتاج راهنمایی شود ۴۹۹
باب ۳۴ : مسؤولیت کسی که در خانه دیگری آتش افروزد و خسارت زند ۴۹۹

(۳۵) باب حكم من دخل بزوجته فأفضاها ۴۹۸
(۳۶) باب انّ من وجد دابّة فأخذها ليوصلها الى صاحبها فتلفت بغير تفريط لم يضمن ۵۰۲
(۳۷) باب حكم من كان حائطه مايلاً ولا يصلحه فسقط فأصاب شيئاً ۵۰۲
(۳۸) باب حكم أهل أبيات استسقاهم عطشان فلم يسقوه حتّى مات ۵۰۴
(۳۹) باب أنّ من قتل دابّة عبثاً أو قطع شجراً أو أفسد زرعاً أو هدم بيتاً أو عوّر بئراً أو نهراً يغرم قيمته ويضرب نكالاً وإن أخطأ فعليه الغرم ولا حبس ۵۰۴
أبواب ديات الأعضاء ۵۰۶
(۱) باب أنّ كلّما كان في الجسد اثنان ففيهما الدّية الكاملة وفي أحدهما نصف الدّية عدا ما استثني وما كان واحداً ففيه الدّية ۵۰۶
(۲) باب أنّ دية أعضاء الرّجل والمرأة سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية فاذا بلغت الثّلث رجعت المرأة الى النّصف ۵۰۸
(۳) باب ما ورد في كتاب الفرائض عن أمير المؤمنين ﷺ في ديات الأعضاء والجوارح والمنافع والمفاصل والنّطفة والجنين والأشفار والشّلل وغيرها ۵۱۲
(۴) باب أنّ في حلق شعر المرأة مهرها وكذا في إزالة بكارتها فان لم ينبت الشّعر فالدّية كاملة ۵۳۸
(۵) باب ديات أشفار العين والحاجب ۵۴۲
(۶) باب ديات العين ونقص البصر وذهابه وما يمتحن به والقسامة فيه وفي غيره من الأعضاء ۵۴۴
(۷) باب دية عين الأعور ودية خسف العين العوراء وفقأ عين رجل ذاهبة وهي قائمة ۵۵۲
(۸) باب أنّ دية عين الذّمّيّ أربعمائة درهم ۵۵۶
(۹) باب أنّ من فقأ عين صغير هل لأبيه أن يهب للّذي فقأ عين ولده دية العين أم لا ۵۵۶
(۱۰) باب أنّ من فقأ عين دابّة فعليه ربع ثمنها ۵۵۶
(۱۱) باب ديات الأنف ونافذة فيه وخرمه ۵۵۸
(۱۲) باب دية الأذن ۵۶۶
(۱۳) باب ديات الخدّ والوجه والجبهة والصّدغ والرّأس ۵۶۸
(۱۴) باب دية الشّفتين ۵۷۴

باب ۳۵: کسی که با زنش آمیزش و او را افضا کند ۴۹۹
باب ۳۶: حکم کسی که چهارپای دیگری را بیابد تا به صاحبش برگرداند اما بدون تفریط تلف شود ۵۰۳
باب ۳۷: حکم کسی که دیوار کج ملک خود را درست نمی‌کند و موجب خسارت می‌شود ۵۰۳
باب ۳۸: حکم صاحبان خانه‌هایی که تشنه‌ای از آنان آب طلبد ولی آنان به او آب ندهند تا بمیرد ۵۰۵
باب ۳۹: مسؤولیت کسی که بی‌جهت حیوانی را بکشد یا درختی را قطع کند و... .... ۵۰۵
فصل سوم: دیهٔ اعضای بدن ۵۰۷
باب ۱: دیهٔ اعضای زوج و فرد بدن ۵۰۷
باب ۲: دیهٔ اعضای بدن مرد و زن نسبت به یکدیگر ۵۰۹
باب ۳: دیهٔ اعضای بدن در کتاب فرائض حضرت علی ﷺ ۵۱۳
باب ۴: دیهٔ تراشیدن موی سر زن و ازالهٔ پردهٔ بکارت ۵۳۹
باب ۵: دیهٔ پلک‌های چشم و ابرو ۵۴۳
باب ۶: دیهٔ چشم، نقص بینایی، نابینایی و... .... ۵۴۵
باب ۷: دیهٔ چشم انسانِ یک چشم و... .... ۵۵۳
باب ۸: دیهٔ چشم کافر ذمّی ۵۵۷
باب ۹: حکم کسی که چشم بچه‌ای را در آورد ۵۵۷
باب ۱۰: حکم کسی که چشم حیوانی را درآورد ۵۵۷
باب ۱۱: دیهٔ بینی ۵۵۹
باب ۱۲: دیهٔ گوش ۵۶۷
باب ۱۳: دیهٔ گونه، چهره، پیشانی، گیجگاه و سر ۵۶۹
باب ۱۴: دیهٔ دو لب ۵۷۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۵) باب دیات الأسنان ۵۷۶
(۱۶) باب دیة سنّ الصّبیّ ۵۸۶
(۱۷) باب دیة اللّسان ۵۸۶
(۱۸) باب ما ورد فی دیة اللّحیة والشّارب وشعر رأس الرّجُل ۵۸۸
(۱۹) باب دیات التّرقوة والمنکب ۵۹۲
(۲۰) باب دیة العضد والمرفق ۵۹۴
(۲۱) باب دیات الید والسّاعد والرّسغ والکفّ ۵۹۸
(۲۲) باب دیات أصابع الیدین والرّجلین ۶۰۴
(۲۳) باب أنّ فی قطع الید الشّلّاء ثلث الدّیة وکذا فی الاصبع الشّلّاء ۶۱۴
(۲۴) باب دیة الظّفر ۶۱۶
(۲۵) باب دیة مفاصل الاصابع والابهام ۶۱۸
(۲۶) باب دیات الصّدر والأضلاع ۶۲۲
(۲۷) باب دیة الصّلب ۶۲۶
(۲۸) باب دیة ثدی المرأة والرّجل ۶۲۸
(۲۹) باب دیة الذّکر ۶۳۰
(۳۰) باب دیات الخصیتین والأدرَة والفتق والحدبة والبجرة والقَسامة فی ذلک ۶۳۲
(۳۱) باب حکم من قطع فرج امرأة ۶۳۶
(۳۲) باب حکم إفضاء المرأة والجاریة ۶۳۸
(۳۳) باب أنّ إحدی الجاریتین ان أفضت الأخری فعلیها العقل والتّعزیر وحکم الرّجل اذا غصب بکراً وافتضّها ۶۴۰
(۳۴) باب دیات الورك والفخذ ۶۴۲
(۳۵) باب دیات الرّکبة والسّاق والکعب ۶۴۶
(۳۶) باب أنّ فی الرّجلین الدّیة کاملة وفی الواحدة نصفها ۶۴۸
(۳۷) باب دیة القدم وأصابعه ۶۵۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۵ : دیهٔ دندان‌ها ۵۷۷
باب ۱۶ : دیهٔ دندان بچّه ۵۸۷
باب ۱۷ : دیهٔ زبان ۵۸۷
باب ۱۸ : دیهٔ ریش، سبیل و موی سر مرد ۵۸۹
باب ۱۹ : دیهٔ ترقوه و شانه ۵۹۳
باب ۲۰ : دیهٔ بازو و آرنج ۵۹۵
باب ۲۱ : دیهٔ دست، ساعد، مفصل و کف دست ۵۹۹
باب ۲۲ : دیهٔ انگشتان دست و پا ۶۰۵
باب ۲۳ : دیهٔ قطع دست و انگشت فلج ۶۱۵
باب ۲۴ : دیهٔ ناخن ۶۱۷
باب ۲۵ : دیهٔ بندهای انگشتان و انگشت شست ۶۱۹
باب ۲۶ : دیهٔ سینه و دنده‌ها ۶۲۳
باب ۲۷ : دیهٔ ستون فقرات ۶۲۷
باب ۲۸ : دیهٔ پستان زن و مرد ۶۲۹
باب ۲۹ : دیهٔ آلت تناسلی مرد ۶۳۱
باب ۳۰ : دیهٔ بیضه، بادکردن بیضه، فتق، گوژپشتی و فتق ناف ۹۳۳
باب ۳۱ : حکم بریدن آلت تناسلی زن ۶۳۷
باب ۳۲ : حکم افضاء زن و دختر ۶۳۹
باب ۳۳ : حکم زنی که زن دیگری را افضا کند ۶۴۱
باب ۳۴ : دیهٔ لگن و ران ۶۴۳
باب ۳۵ : دیهٔ زانو، ساق و برآمدگی روی پا ۶۴۷
باب ۳۶ : دیهٔ دوپا و یک پا ۶۴۹
باب ۳۷ : دیهٔ قدم پا و انگشتان آن ۶۵۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۸) باب ديات النّطفة والعلقة والمضغة والعظم والجنين ذكراً وأنثى ومشتبهاً وجراحاته وحكم عزلها ۶۵۴
(۳۹) باب أنّ من ضرب حاملاً فطرحت علقة أو مضغة أو جنيناً فعليه غرّة عبد أو أمة ۶۷۲
(۴۰) باب حكم دية جنين الأمة وجنين اليهوديّة والنّصرانيّة المجوسيّة ۶۷۸
(۴۱) باب أنّ من ضرب ابنته فأسقطت فوهبته حصّتها من الدّية جاز ويؤدّى الى زوجها ثلثى الدّية ۶۷۸
(۴۲) باب ما ورد فى أنّ الجناية الواردة على العبد اذا أحاطت بقيمته يؤدّى الجانى قيمته الى مولاه ويأخذ العبد ۶۸۰
(۴۳) باب دية قطع رأس الميّت وأنّه بمنزلة الجنين فى بطن أمّه قبل أن ينفخ فيه الرّوح وأنّ حرمة الميّت كحرمة الحيّ ۶۸۰
(۴۴) باب ماورد فى أرش الخدش وفى أنّ الأئمّة عليهم السلام عندهم صحيفة فيها جميع الحلال والحرام حتّى أرش الخدش ۶۹۲
أبواب ديات المنافع ۶۹۸
(۱) باب أنّ فى كلّ واحد من السّمع والصّوت والشّلل الدّية كاملة وفى صدغ الرّجل خمسمائة دينار ۶۹۸
(۲) باب أنّ من ضرب فثقل لسانه يعرض عليه حروف المعجم ثم يعطى الدّية بقدر مالم يفصح منها ۷۰۰
(۳) باب ما يمتحن به من أصيب بعض سمعه وما يلزم من ديته وأنّه إن ردّ عليه سمعه لم يلزمه ردّ الدّية ۷۰۶
(۴) باب أنّ من ضرب انساناً فذهب بصره وشمّه ولسانه لزمه ثلاث ديات وإن ذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وجماعه لزمه ستّ ديات وكيفيّة ما يمتحن به المدّعى لذلك ۷۱۲
(۵) باب حكم من ضرب رجلاً فذهب عقله ثمّ مات أو عاد عقله ثم مات وحكم من ضرب ضربة فجنت جنايتين أو أكثر ۷۱۶
(۶) باب أنّ من ضرب فذهب بعض بصره فله بنسبة ما نقص من دية العين وما يمتحن به . ۷۲۰

باب ۳۸: دیهٔ نطفه، علقه [= خون بسته]، مضغه [= گوشت جویده]، استخوان، جنین و... ۶۵۵
باب ۳۹: حکم کسی که زن حامله‌ای را بزند و زن، علقه یا مضغه یا جنین را بیندازد..... ۶۷۳
باب ۴۰: دیهٔ جنین کنیز و زن یهودی، مسیحی و مجوسی.................. ۶۷۹
باب ۴۱: حکم کسی که دخترش را بزند و او سقط کند و.................. ۶۷۹
باب ۴۲: حکم جنایت بر برده.................. ۶۸۱
باب ۴۳: دیهٔ قطع سر میّت و.................. ۶۸۱
باب ۴۴: ارش خراش و کتاب حلال و حرام اهل بیت علیهم السلام.................. ۶۹۳
فصل چهارم: دیهٔ منافع.................. ۶۹۹
باب ۱: دیهٔ شنوایی، صدا، فلج کردن و گیجگاه.................. ۶۹۹
باب ۲: دیهٔ اختلال گفتاری.................. ۷۰۱
باب ۳: دیهٔ اختلال شنوایی.................. ۷۰۷
باب ۴: موارد جمع چند دیهٔ کامل.................. ۷۱۳
باب ۵: حکم ضربه‌ای که عقل را زایل کند و حکم ضربه‌ای که موجب دو جنایت یا بیشتر شود و سپس شخص بمیرد.................. ۷۱۷
باب ۶: دیهٔ کم‌سو شدن چشم.................. ۷۲۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۷) باب دية من سلس بوله ومن لا يملك إسته ۷۲٤
(۸) باب أنّ المرأة اذا ضربت وارتفع طمثها فلها ثلث الدّية ۷۲۸
(۹) باب انّ القلب اذا رعد فطار ففيه الدّية وفى الصَّعَر الدّية ۷۲۸
(۱۰) باب عدد القَسامة فى إثبات الجناية على المنافع والأعضاء ۷۳۰
(۱۱) باب حكم من نقص بعض نَفَسِه وما يمتحن به ۷۳۲
أبواب الشّجاج والجراح ودياتها ۷۳٤
(۱) باب أقسام الشّجاج والجراح وتفصيلها وتفسيرها وديتها ۷۳٤
(۲) باب أنّ جراحات المرأة والرّجل سواء الى أن تبلغ ثلث الدّية فاذا جازت الثّلث ردّت الى النّصف ۷٤۸
(۳) باب أرش اللّطمة ۷٤۸
(٤) باب أنّ دية الشّجاج فى الوجه والرّأس سواء بخلاف ديات جراح البدن ۷۵۰
(۵) باب دية الجروح فى الأصابع اذا أوضح العظم وثبوت القصاص فى الجراح ۷۵۲
(٦) باب أنّ من وهب الجراح ثمّ سرت الى النّفس فعلى الجانى الدّية الّا دية ما وهب ۷۵۲
(۷) باب أنّ دية الجراح والشّجاج فى العبد بنسبة قيمته مالم تزد عن دية الحرّ ۷۵٤
(۸) باب ثبوت الحكومة فى الجرح الّذى لانصّ فيه بحكم العدلين ۷۵٤
(۹) باب ما ورد فى العضّة ۷۵٦
(۱۰) باب أنّ من شجّ رجلاً موضحة وشجّه آخر دامية فمات فعلى كلّ واحد منهما نصف الدّية وأنّ من أصابته جراحة فمات من تلك الجراحة بعد أيّام فديته على الجارح ۷۵٦
(۱۱) باب أنّ الجراحات لايقضى فيها حتّى تبرء ۷۵۸
أبواب العاقلة ۷٦۰
(۱) باب ما تضمنه العاقلة من الدّية وكيفيّة تقسيمها عليهم ۷٦۰
(۲) باب حكم القاتل خطأ اذا مات قبل دفع الدّية وأنّه من لا عاقلة له فعاقلته الإمام وكذا ابن الملاعنة ۷٦٦
(۳) باب أنّ من لجأ الى قوم فأقرّوا بولايته، عليهم معقلته ۷٦٦

باب ۷: دیهٔ سلسلة البول [تکرّر ادرار] و مدفوع ۷۲۵
باب ۸: دیهٔ از بین رفتن حیض زن ۷۲۹
باب ۹: دیهٔ بردن زهره و کژی گردن ۷۲۹
باب ۱۰: تعداد قسامه در اثبات جنایت بر منافع و اعضای بدن ۷۳۱
باب ۱۱: دیهٔ نقص تنفس ۷۳۳
فصل پنجم: دیه شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن ۷۳۵
باب ۱: دیهٔ انواع شکستگی‌ها و جراحت‌های سر و صورت و بدن ۷۳۵
باب ۲: مقایسهٔ دیهٔ جراحت‌ها بر مرد و زن ۷۴۹
باب ۳: ارش سیلی ۷۴۹
باب ۴: دیهٔ شکستگی و جراحت در صورت و سر ۷۵۱
باب ۵: دیه و قصاص در جراحت انگشتان ۷۵۳
باب ۶: حکم سرایت یخشش جنایت بر عضو به دیه نفس ۷۵۳
باب ۷: دیهٔ جراحت‌ها و شکستگی‌های سر و صورت و بدن برده ۷۵۵
باب ۸: حکومت در جراحتی که روایتی بر آن وارد نشده است ۷۵۵
باب ۹: حکم گاز گرفتن ۷۵۷
باب ۱۰: حکم موردی که مجنیٌ علیه در اثر جراحت یا شکستگی فوت کند ۷۵۷
باب ۱۱: حکم بر جراحت ۷۵۹
فصل ششم: عاقله ۷۶۱
باب ۱: مسؤولیت مدنی عاقله نسبت به دیه ۷۶۱
باب ۲: حکم قاتل به قتل خطایی که قبل از پرداخت دیه بمیرد ۷۶۷
باب ۳: حکم جانی که به قومی پناه برده و آنان به ولایت او اقرار کنند ۷۶۷

(۴) باب أنّ دية الخطأ من البدويّ على عاقلته من البدويّين ومن القرويّ على عاقلته من القرويّين ۷٦۸

(۵) باب أنّ جناية الذمّيّ فى أمواله اذا كان له مال والّا فعلى امام المسلمين وليس بينهم معاقلة وعاقلة العبد مولاه ۷٦۸

(۶) باب حكم ما اذا هرب القاتل فلم يقدر عليه ۷۷۰

(۷) باب أنّ من أسلم ثمّ قتل رجلاً خطأً تقسم الدّية على نحوه من النّاس ممّن أسلم وليس له مُوالٍ ۷۷۰

(۸) باب حكم الأعمى اذا قتل رجلاً عمداً ۷۷۲

(۹) باب حكم عمد المعتوه والمجنون والصّبيّ والسّكران ۷۷۲

(۱۰) باب أنّ من تبرّأ من ضمان جريرة قرابته لم يضمن ما تضمن العاقلة ۷۷٤

(۱۱) باب أنّ اللّصّ اذا زنى بحامل فقتل ما فى بطنها فوثبت عليه المرأة فقتلته ۷۷٦

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴: دیهٔ قتل خطایی جانی بیابان‌نشین و شهرنشین ۷۶۹

باب ۵: حکم جنایت کافر ذمّی ۷۶۹

باب ۶: حکم موردی که قاتل فرار کند ۷۷۱

باب ۷: حکم تازه مسلمانی که مرتکب قتل خطایی شود ۷۷۱

باب ۸: حکم نابینایی که عمداً مردی را به قتل رساند ۷۷۳

باب ۹: حکم کم‌عقل، دیوانه، بچّه و مست که مرتکب قتل شوند ۷۷۳

باب ۱۰: حکم کسی که از مسؤولیت جنایت خویشاوندان خود، برائت جوید ۷۷۵

باب ۱۱: حکم سارق زناکار که توسط زن زناشونده؛ حامله، کشته شود ۷۷۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Sources of Shi'ite Jurisprudence

Volume 31

Translated

by

AHMAD ESMAEILTABAR and SEYYED AHMAD REZA HOSSEINI

and MEHDI HOSSEINIAN

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

TEHRAN

Publisher: Farhang-e- Sabz

2008